UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234455

UNIVERSAL
LIBRARY

هو الله تعالی شانه

جلد سوم حبیب السیر فی اخبار افراد البشر تالیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو بخواندمیر علیه الرحمة

ان الله علی کل شیء محیط

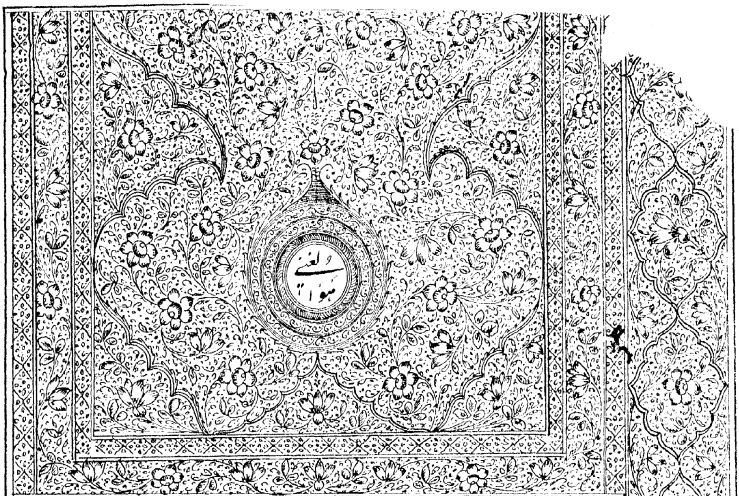

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب بنمای خویشتن سازم کن ۔ در گفتن جمله عمده پردازم کن ۔ با لعبت حبیب خویش همرازم کن ۔ در ملک سخن وری سرافرازم کن ۔ چون خورشید اقتباس هر بیشه از نور سخن تو اقتباس مجلی نخواهد بود که این صحایف موفور اللطایف مجلد سیم است از کتاب اغارت اثر حبیب السیر مشتمل بر مقالتین در وقایع ایام سلطنت خاقان ترکستان و پادشاهانی که لواء سلطنت برافراشته اند پس از انقضاء زمان جهانیان و ایضاً محمویت بدر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی از مطلع تائیدات نامتناهی الهی در این مجلد نیز بطریقه مجلدات سابقه مبنی است بر چهار جزو ۔ جزو اول در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران عنوان نامه نامداری مبنی بر سیر حکومت جهانگشای و طغرای صحیفه کامکاری مبنی از جزر حکام کبتی آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است که مقتضای حکمت شامله اش نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آئین منوط و مربوط ساخته کرد ید کلام صدق نجام لولا الله الناس لاکل الناس بعضهم بعضا مؤکد این معنی است ۔ رحیب مشیت کامله اش رایت هدایت آیت سازران جهان و فرسان معرکه جهان را بدرجه رفعت و استعلاء رسید و آیت والی عنایت فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة مؤید این دعوی است مقیمان مقام و جعلنا کم خلایف فی الارض دربارگاه جلالش کلمة تعالیون و نحن له عابدون ورد زبان دارند لاجرم مؤید ایشان بتوقیع و فتح قریب و تمکین من لهم صفت تخییل می یابد و همکنان مکان و لقد مکناهم فی الارض بر درگاه لایزالی نقش و ما النصر الا من عند الله برلوح دل نگارند بنیاران انوار عنایت آثارش نصرکم الله فلا غالب لکم رد و حنات جوالشان هیتا به رباعی ای خاص تو مصطفی شناختنی ۔ موجود دو کون تو نه تا ساختنی ۔ چون هست ترا نه همه کس ناکاسی ۔ شاهی تو کرم کنی هر کس خواهی و فهرست اوراق سخن ۔ ای محیط آثار ۔ مالکان ممالک جاه و جلال و دیباچه مجموعه مکرمه دائی متسلسل بر اخبار سالکان مسالک دولت افضال صلوات عالی مقدار است که نظام تواریخ بتوسل انحای کست بلیغا و آدم بین الماء والطین پیدا است و نقاوه سنا شیم رسالتش مقتضای و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین موید از خوان دعوت کریمش بر وفق کلمه بعثت الی الاسود والاحمر جمیع جن و انس و محشر بسر خطوط و از سنابعت ملت قویمش بر طبق کریمه آن الله یغفر الذنوب جمیعا عامی صحایف معصیت بعین عنایت محو خطا

رباعی ای برسر خلق سایه گسترت کوین نوالهٔ خوان نعمت انسان و ملک ... ظل جهان و جهان بفضل تو عاکف قدمت
اللهم صل علی سید الکونین محمد المصطفی و علی السبطین المرتضی و علی السبطین الحسن المجتبی و الحسین الشهید بکربلا و صل علی سائر البررة
الاتقیاء و سلم علیهم تسلیما کثیرا طیبا مبارکا ناظم جواهر این اخبار و راقم نوادر این آثار بنده حاکسار و زرهٔ بیمقدار غیاث الدین بن همام الدین
المشتهر بخواند امیر رب یسر علیه کل عسیر بعرض فضلا و تحریر و علما و صافی ضمیر میرساند که فروع شعشعهٔ هدایت و پرتو انوار عنایت از مشارق
قرآنی و مزیا بر مرقات حبیب اوحی بجانب ما اعظم شانه و کتبا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء خلقنا با لقوة و امرتو بک با هدی
باجمها لیزال ریشکار خواطر لطیفه و انشاء ضمایر شریفه بتابد که از مطالعهٔ احوال و اوضاع ترتیب یافتگان مهد امکان و کد تکاپوی بنی نوع انسان بصور
خیر و شر و لوائح نفع و ضرر وقوف و اطلاع کامل حاصل میگردد و سزاوار اطوار عقل گشتیا چنانست که چون تجسس سیرت و تعین سریرت موجب
ملایمت شعار پسندیده و ایده اقتدا بدو موجده قصر آمال و آمانی را باوج عزت و احسان نورانی دارد و بدرگاه پروعامت آمال و کیفیت مساعی
بیده و کرسمگان مطلع شود و ارشوهٔ ناستوده و ظلم و اعتساف اجتناب فرموده بجادهٔ پسندیده عدل و انصاف سیل نماید نظم مشو نا پسندیده
پیش یار که در پرده کج نمایند ساز پسندیده کی کن که باشی عزیز پسندیده کاشت پسندیده نیز و لله الحمد و المنه که انوار فیض آثار
این معانی مشکوة باطن حجستهٔ سیاسن و دلبستهٔ می را که باعث بر ترتیب این اجزا توجه خاطر خورشید با کمال و مهی روشن
چنانچه الطاف اعنه مرام بصوب سحن سلیمه ایرا رانام مسلوم حصول سعادات دینی و دنیوی و منوجب وصول بر ادات صوری
و معنوی شناخته از شمائم مکارم اخلاق مشام جان سالکان آفاق را معطر گردانیده و از نسایم محاسن آداب ریاض آمال
قاطنان اکناف مصار اکمال حضرت و نضارت رسانیده از کمال الجود احسان لی یا یاش چشم از رو بر ستر است حضرت بفرعت
خطه و از رشحات سحاب سخاوت بیعایشش در کلزار امید یاسمن مراد شکفته نظم مدار مملکت آصف مکانی که معهود است از عدلش
جهانی جهان از حکمت خلقش معطر جحل از طبع پاکش آب کوثر آرایش جمار عروس ملک و ملت با قتضای رای صواب انجامش میسر
و آسایش قلوب طوایف سپاهی و رعیت با صابت تدبیر عالم آرایش مقرر بعبارة اقدام خدامش مقرون حدقهٔ مرادات و حظرات
اقلام فیض انجامش مثمر حدیقهٔ سعادات رباعی ای ذات تو پرتو سپهر دولت خورشید محتاج بندپسر تو ملک جمشید روشن
رخسار کو تو دیدهٔ بخت پر نور ز رای روشنت چشم امید طبع کامل کیا ستش بو خور فضیلت موصوف و ضمیر وافر فراستش بصفت
بصفت معروف آفتاب اقبالش چون اقبال آفتاب بی زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام در مرتبهٔ کمال نظم سپهر فضل
مهر اوج افضال مهال مثمر کلزار اقبال بعدل و بذل در عالم علم اوست پناه اهل همت و ستم اوست بود ذاتش در لیم جهارم
چو در چرخ چهارم شاه انجم عمام الغمامش چون انعام عمام شامل احوال خاص و عام و سحاب مواهبش سبان مواهب سحاب نصاب
بخشش سبابین مراد و مرام نظم نسیم لطف او برکه وزیده نجیم مرده جان خود دمیده شرار قهر او چون برفروزد لباس عمر اعدا
را بسوزد یعنی حضرت عالی منزلت ممالک مدار متعالی منقبت معالی دثار ناظم مناظم العدالة و الرافة صاحد مصاعد المرحمة و
المنصفة مطلع انوار جاه و جلال مخزن اسرار فضل و کمال آفتاب حشمت قمر سریر کیوان مرتبت کشتری همیز ناهید حجیت بهرام احتشام عطارد
جشمت بهرام انتقام ملاذ هنرمندان آگاه پناه اصحاب بقیظه و انتباه عیب کریم دولت و دین شمیم شلیمان جاه جهان
لطف و سپهر کرم حبیب الله مد الله تعالی ظلال افضاله و ثبت قوایم سریر اقباله و چون ضمیر آفتاب اشراق این طلاد اکار
آفاق با تمام رسانیدم این کتاب افادت ارتسام سیل تمام و رغبت لاکلام اظهار فرمود خامهٔ طلاعت انجام بعد از اختتام مجملی
پیشانیه توقف و تاخیر در تحریر جملهٔ تالف شروع نمود نظم افضل فضل ایزد انعام این مولف روزی که شد مشتی کلخم سوخته
را نرو که بست مشهور بخروف نزد جمهور الشی لا شئی الا وقد تشبث رجاء واثق و وثوق صادق که بر طبق انجد بث مشهور بلکه بحصول توفیق و تائید حق
این مجلد بعنایت تمام گیرد و زلات خامهٔ بدایع کار باقلام اشفاق مستعدان مجلس عالی لازال مرجعا للاعالی صفحات اصلاح پذیرد و الشمول

من الله الکریم المتعال حسن القبول من اصحاب الفضل والکمال گفتار در بیان سمت
خوافین سترک تخل مذان صادق اخبار و نخبه سنجان بساتین اسمار کلدسته الحکایت را باین روایت زیب و زینت داده اند که رسب سای
خانی خانان بلاد مشرق و ترکستان بیافث بن نوح علیه السلام اتصال مییابد در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که یافث را الوجه خان گفته اند
و یافث بقول اکثر مورخان پیغمبر مرسل بوده و آن اوان که کشتی نوح علیه السلام بر جودی سلامت قرار گرفت بموجب وحی سماوی با یاقتضای رای
خود دیار مشرق و شمال را مأمز و یافث علیه السلام گردد و یافث از سوق الثمانین عازم آنسو زمین شده از پدر بزرگوار التماس نموده که او را دعائی
آموزد که هرگاه خداوند باران بارد و نوح علیه السلام اسم اعظم بیافث آموخته ایضاً آن اسم را بر سنگی نقش فرموده بدو ارزانی داشت و یافث با اهل
و عیال بجانب مشرق شتافته بطریقه صحرانشینان بسا کن گشت و رسوم سکونت پدید آورد تا گاه باران بمجرد استماع بوسیله آن سنگ بحساب عنایت الهی در
فیضان می آمد و اعراب آنسنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده تاش گویند و حالا نیز سنگ یده در میان مغولان و اوزبکان
بسیار پیدا میشود و بسبب آن باران بسیار در القصه چون اولاد و احفاد یافث علیه سلام در انسراس نیا پیدا بر بدا القرار انتقال نمود و بر دانائی که
اشرف الفضلا و المتاخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقدمه ظفرنامه مرقوم خامه شکین شمامه فرموده اندازه وی هشت پسر یادگار ماند
بدین ترتیب ترک خزر صقلاب روس منسک چین مکاری کماوراکیها اینیر گویند یاجج و بغول که مؤلف جامع اعظم نظم مالی رقم نقل نموده
یافث را یازده پسر بوده و سته پسر دیگر از وضع و سد سان و غرنام داشته اند و چون یافث وفات یافت پسر بزرگترش ترک که اورا ترکان
یافث اعلان گویند قایم مقام پدر شده و ترک بغایت عاقل و مردانه و موقر و فرزانه بود و در منزلی که آرا سیلوک یا سکلای میگفتند و چشمهای
آب سرد و گرم داشت علم اقامت برافراشت و بخشت از چوب و گیاه خانها ساخت و آخرالامر باختراع خرگاه پرداخت و از پوست
حیوانات بنا و طاقیه ترتیب کرد و در میان رعیت لوازم معدلت بجای آورد و یافث اعلان اول ملوک ترک است همچنانکه کیومرث
نخستین سلاطین فرس است و او پانج پسر بوده المجنز توتک چکل برسخا اعلان و توتک که بعضی متاخرین از وی بغود ک تعبیر کرده اند در زمین مرو
سکونت گاه طاهر تجوز دناگاه بقیه از بهشت سقیتا و چون بشوره زار بود نمکین شد و توتک آن تعمد را بدیان برده او را بغایت خوش آمد بنا بران
رسم نمک در طعام پدید آورد و اما آخرین یافث بعد از فوت پدر در کنار آب تل منزل گزیده و رسم ریوه گرفتن و از پوست آن لباس
دوختن او اختراع نمود و اولاد او تتنع بنوز نحل کرده در مغارهای کوه عسل یافته و از ان حلوا ساخته اند اما صقلاب چون بغداب کشتن اولاد
و احفاد گرشاسب دیار روس که در جوار خزر بود رفته التماس موضعی کرد که جهه خود بهتر بنماید و روس دست رد بر سینه ملتمس او نهاد و
صقلاب ازکاری نیز بورت طلبیده موافق مدعای خود جواب شنیده بناران میان ایشان محاربه واقع شده صقلابیه منهزم گشته و در اندک ظرف قلیلی مقهم
اقطار و بحجه شدت بروت هوا در ان زمین خانها ساخته و ساکن شدند در واقعه الصقا مسطور است که نوبتی صقلاب با پسری در وجود آمد
و مقارن وضع حمل مادر پسر بعالم دیگر رفته صقلاب آنطفل نوزاد را شیر بعضی از سکان شکاری پرورش داد و او چون بزرگ شد مانند گلاب بمردم می جست
امارروس بغایت بی آزرم بوده و رسم برغو پرسیدن او اختراع نمود اما منسک که او را انشیخ نیز گویند بصفت مکر و تزویر اتصاف داشت و در کنار
دیار بلغار علم اقامت برافراشت و بروایتی که در مقدمه ظفرنامه مسطور است منسک را پسری بود نوغای و عاقبت شوم ترین اخوام معلوم لذا زین پس
پیدا شدند و بقول مؤلف جامع اعظم چنانچه سابقاً مذکور گشت غرسپر سواسطه یافث بود و باتفاق مورخان میان غز و ترک بن یافث اعلان بسبب سکنه
بیده محاربه روی نمود زیرا که آنسنگ پس از فوت یافث بدست غز افتاد و چون ترک آن را طلب کرد غز حجری شبانه جدا ش پیدا کرده و آنرا منقوش
ساخته بوی داد و بعد از چند گاه ترک بباران محتاج شده چون آنسنگ را بسکرد اینگونه باران بارید لاجرم بر مکر غز مطلع گشته لشکر بسرش کشید و بین الجانبین کار صعب
اتفاق افتاده و لده بن کرکز غز بقتل رسید و چون نزاع و خصومت میان اولاد ایشان همیشه تا مچین بن یافث در میان بوده حالا بلده چین و ختن و ختا سالکان
و او بدیت طبع و دهات ذهن بهم موصوف بوده و صور نگری و نقاشی و مانی تمثال بلون اختراع نموده و الیوم ارکرم پیدا حاصل فرموده الخصوص ختا که تا کنون میان مردم چین بمتانت اخلاق و حسن
چین سابقه دقایق فرزندی کرامت کرده تا چین نام و تا چین در زمان چند خود شهری ساخته تا کم خود موسوم گردانیده در رسم پرزدن را بر سر و گفتار و نحو چاپا

ماچین پدید آورد و مشک از نافهٔ آهو حاصل کرد اما کاری بعیش و شکار میل داشت و در جائیکه حالا شهر بخارا است علم اقامت برافراشت و اولاد و پسران بلخار و برطاس پوستین سمور و سنجاب برطاس بست کرد و چون ترک بن یافث دویست چهل سال عمر یافت عمان نام پسر خود را که بصوت عالم عثمان مشهور است و پسرش النجه خان قایم مقام گشت تا النجه خان پادشاهی معدلت گستر بود و بر قواعد و رسوم پدر چیزی چند بر افزود و بعد از آن که کیومرث سید امر سلطنت بپسر خود دیب باقوی تفویض نمود و عزلت گزید دیب باقوی صاحب تخت و جاه و منصب بست و باقوی بر ملک را کوتاه و دیب باقوی ملکی بزرگوار ملک اقتدار بود و در وقت عزلت عالم آخرت پسر خود کیوک را بسلطنت تعیین کرد کیوک خان بعد از فوت پدر مدتی بر سریر خانی نشست و در گذشت عم پسر خود النجه را بسعید کرده رخت عزلت بر بست النجه خان پادشاهی عدالت شعار و انسان بود و در ایام دولت او ارتاک بکثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم انحراف جسته و در کفر و ضلالت افتاد و النجه خان از زمان جهانبانی دو پسر بیک نکم متولد گشت یکی را تاتار نام کرد و دیگری را مغول نام چون این پسران بسن رشد رسیدند النجه مملکت را بر ایشان تقسیم فرمود تاتار و مغول پس از فوت پدر بهر یک در ولایت خود بدادی رعیت و سپاه مشغول شدند و از طبقهٔ تاتار بیست تغر بر سریر سروری نشستند بر نهج ذیل تاتار خان بن النجه خان بوقاخان بن تاتار تاتاخان بن بوقا سالی خان بن بلنجه النتر خان بن بلنجه خان بن النتر خان بن بلنجه خان بن النتر خان بن اردو خان بن اردو خان بن اردو خان عالیشان بود و در ایام دولت او سیه مغولان لشکر کشیده بدلنجب میان قوم تاتار و مغول منازعت روی نمود سوچ خان بن اردو خان که آخرین ملوک تاتار است و در زمان سلطنت او نایرهٔ عداوت بین الجانبین بمرتبه او جنگ کشید که یکدیگر را بسلاح الطاقه یا بسیرف الطاقه معدل نه نفر بودند و مغولان نه نفر بودند و مغولان الفور از عم و برخاسته و لفظ مغول از اصل مونگ آل بوده یعنی فرومانده و ساده دل و نجستین این طبقه مغولخان بوده و او را یزدانی چون بپایه سریر سلطنت فرمود قراخان و اورخان و کرکزخان او دختر خان چون خول خان از جهان گذران رحلت کرد پسر بزرگترش قراخان بجای پدر بمسند سلطنت آرمید و ذکر قراخان چون قراخان بر ممالک ترکستان جهانبان شد در قراقرم سجده رود کوه که آنرا ارتاق و کرتاق خوانند جهة یورت ییلاق بقشلاق تعین نمود و در ایام دولت او مغولان در کمال قوت و شوکت علو میکردند که اگر پسری از آن طرفه سومه اجتناب فرمودی البته بتیغ ناموربانی بدر گشته شدی قراخان را در زمان ایالت پسری بوجود آمد بغایت خوب صورت و الطفل سه ساله روز بسیار با او در کمال لطافت و مهربانی بسر میبرد شبی در خواب دید که طفل با او مشکفت می دارد تا تو بوجه اطفا پذیرد می نکردی من شیر از انگشتان تو خورد و انگشتان چون از خوف شود بر بطاهر ایمان نیاورد و در همان سال شد آنگاه که او را بسالش میکشید و در آن زمان رسم مغولان چنان بود که تا بکمال از عمر قرزندان میکذشت و او را نام نمی نهادند و پس از آنکه پسر سه ساله گشت قراخان جشنی ترتیب کرده با حضار اشراف اعیان ملک او را بر سبیل منسورت بر زبان آورد که این قرزند ما سیکال کلی رسید او چه نام نهیم و لد اغز بان صحیح تر است فصیح گفت که نام من اغوز است پسر کی سه ساله طفل آمد اندرخن که پادشاهان اغوز نام من حاضران انجمن مستحسن منتخب شده نام او بهمان قرار داد و بعد ازان که اغوز بن یافث بلوغ ترقی نمود قراخان دختر براو خود کرخان را با دو ملک ایالت ولایت کشید و میان اغوز خان و او نه دختر بواسطه خالفت و مذهب موافقت دست نداد و قراخان دختر براور دیگر آورخان را با پسر عقد فرمود و اغوز همین سمکوه سر بهمان سطر انتقات کرد و در آن ایام اغوز نوبتی از شکار باز گشته کدش بود خانهٔ او زنان که تمکین او نداشتند و دخترش را میان کنیزکان که جامه شسته دیده او را نزد یک خود طلبیده گفت تا گرتو بخدا ایمان آوری تو را بعقد خود در آورم و اجان و سر دارم نظم چو بشنید زن گفته فرخش چنین داد در زیر لب پاسخش که فرمان برم چون شوم آن تو نه چیم سر از حکم فرمان تو و اغوز از پدر اجازت حاصل کرده ان محدره را خطبه نمود و میان ایشان عقد موضع یافته خواتین دیگر سنگ بر دند و در روز یکه اغوز خان بشکار رفته بود کیفیت ضلالت و دختر او زنان را بعرض قراخان رسانید ند قراخان استماع این حال بر آشفت و با فوجی از سپاه بقصد سیاست متوجه صید گاه گشت و زن مومنه مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از توجه پدر آگاه ساخت اغوز سعد کار را زار شده چون قراخان بشکار گاه رسید بعد از وقوع محاربه در دام اصل افتاد و مردم او جنگ باز داشته اغوز تاج شاهی بر سر نهاد و ذکر اغوز خان را باتفاق امرا خان بر آفاق عالیشان کامیاب و خاقانی نافذ فرمان بلند جناب بود جمال حالش با نوار ایمان و اسلام منور و سطوت مملکتش از هر طرف تصور توان کرد میشرزات شر انگیش و میان قبایل ترک مانند جمشید و ملک عجم و رای صواب اندیش پیوسته مقصود بر عایت اصل حشم همان کرم بود و بحر سخا نگو کار و دین دار و فرخ لقا زابر کفش تازه بستان جود زرایش منور چهره وجود و اغوز خان را در مدت سلطنت با اعمام و اولاد و دیگر مخالفان محاربات فراوان دست داد و در جمیع معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ابواب لطف و احسان بر روی طبقات انسان بر گشاد و تمامت ولایات

مغولستان و ترکستان را تا سمرقند و بخارا متصرف ساخت و بر دریای آب آمویه عبور کرده در بلاد ایران نیز نهایت استیلا بر فرخت اگرچه القاب که بر اقوام مغول غایت اطلاق می یابد اغوز خان اختراع کرد و او مدت بهفتاد و سه سال بدولت و اقبال گذرانیده او را نوازم جهانبانی بجای آورد و اولاد او که اغوز خانیان نامند بودند و ازانجمله دو نفر بادشاهی نمودند کشاده در میان ایراد کیفیت انقلابی که اغوز خان مغولان را بدان سرافراز گردانید و صیتی که در شان اولاد امجاد خود تحقیق رسانید

دران اوان که اغوز خان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از قرابتش انجمالقان دوری جسته بویی پیوستند و اغوز انجماعت را بمغول لقب داد زیرا که معنی این لفظ چنانکه در مقدمه مفصلا مسطور است بهم پیوستن است و بالجمله بگرد عبدالسبن و دریکی از معارک که با اغوز خان پر اصحاب طغیان مظفر و غلبه نصیبت یافت گرفت طایفه از ترکمان را بین جهت قتل عام تیغ قضای ایامی صایب خود کرد و ان ساخته و اغوز ایشان را عقب بقاتلی گرفته زیرا که گان کرد و را آقاتلی گویند در روضة الصفا مسطور است که در وقتی که اغوز خان را با آیت براق در داخل سلاطین ترکستان بود و محاربت تقاق اتا و حالت شکست بافته روی بصوب فرار نهاده و در میان دو رود خانه فرود آمد و ضعیفه حامله که شوهرش دران جنبک کشته شده بود در میان درختی مخوف وضع حمل نمود پسری آورد و اغوز خان انجا اجتیاز یافته بر آن صورت ترحم کرد و آن پسر را بفرزندی قبول کرده قچاق نامگذاشت و لفظ قچاق را بر قوم سمت اشتقاق پذیر فته قوم قچاق از پشت میان همی گویند کنون قوم قچاق را پسر پسر شمار ند از نسل آن یک پسر و اغوز خان بعد ازین واقعه بهفده سال با آیت براق غالب گردید و لوازم انتقام بتقدیم رسانید و در آنزمان که اغوز خان را ایران توران مراجعت فرمود و مجال بودت بود و پیوسته برف بسیار بدیار آن بعضی از سپاهیان در عقب او رده نامه نامه با موکب خانی نمیماند آنگاه اغوز خان رجال انجماعت اطلاع یافت ایشان را غار لوق لقب نهاد یعنی خداوند برف در مقدمه مظفر نامه مذکور است که بوجی اغوز خان جنه سخیر بعضی ممالک آقاملی سالک فرمود و حکم نمود که از لشکریان یکتن تخلف نورزد در آشنای راه از لشکر جنه سپاهی فرزندی متولد گشت و آن ضعیفه را بسبب فقدان قوت قوت رفتار فوت شد لاجرم مرد سپاهی توقف کرده ما گاه شغالی دید که تذروی گرفته و آشخص چوب بجانب شغال انداخته تذرو را از و باز ستد و کباب ساخته برآن خود را تا سیر خورده شیر بدیاورد بدین کار یکچند مرد آسوده اغوز چون سخنهای ایشان شنید برنجید و گفتا کسی را که زن نزاید چرا باز ندزمن مراد از اجلخ خواند شاه زمان که بعضی انیست گاهی زن همان آماد نازیدن گی زاده فضل زمان پادشاه عالی مکان شاه رخ سلطان بنام همی میرزا لغ بیک گورگان نوشته است بنظر این ذره حقیر در آمده که خلج در اصل قلج بوده زیرا که چون اغوز خان بر کیفیت واقعه مذکوره مطلع شد گفت قال آج یعنی همان کرسنه و لفظ قال آج بسیار بکثرت استعمال مغولان بخلج تبدیل یافت و بمرور ایام قلج شد بالجمله بعضی از ایشان که در ولایت ماوراء النهر و حوالی سمرقند سکونت دارند بنا بر اقتضای آب و هوا بالکل بصفت شقاوت از یزد مجانه اشکال اطفال ایشان بصرافت ترکیب ترکیبت بیرون آمد و مردم انطایفه ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و از سید جلال الدین عرب که در سلک علمای عرب انجناب منظم بود دران علم کتابی بنام میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورگان تالیف نموده منقولست که ترکمان قومی علحده اند و ترکان قومی علحده اند و سبب قرابتی ندارند و سیاق کلام مقدمه مظفر نامه دلالت بر آن میکند که ترکمان طایفه را گویند که از نسل منگ بن یافث پدید آمده اند زیرا که در آخر قصه محاربه ترک بن یافث و غربن منگ مسطور گردانیدن روز بار که بعضی غزدران جنبک بقتل رسید کینه میان ترکمانان و ترکان ما قیست و العلم عند الله تعالی نقلست که چون اغوز خان از تسخیر ممالک ایران و توران فراغت یافت و بحورت اصلی بازگشته بر مسند دولت نشست بر سبیل سمر و نامه و جشنی پادشاهانه ترتیب نمود و حرکاهی زین در غایت بزرگی نصب فرمود از رخ کهی زد کرد طوال عوض فراوان قزوان از سمانبود و وارض و گامی بزرگان و اشراف و اعیان و امرا و سه داران یاد او طلبیده و بروایت مقدمه مظفر نامه نه توامان کوسفند و نهصد کاه دیان بکشت و فراخوان شراب و فیره و سایر سباب جشن و سور و لهو و سرور در میان آورد و اختراع تیره کرد تا طعام و شراب بران نهادند و در آنطوی تقوز اولاد امجاد خود را نوازش نمود به تعیین مناصب و مراتب ایشان پرداخت و بهر یک را بعنایت خاص اختصاص داده سپاهی و سمر فراز ساخت گویند بنوبتی اولاد اغوز خان در شکارگاه کمانی و سه تیر زین نیافتند و آنها را پیش پدر بردند اغوز حیران بسه پسر نگریست که کمان و آمی دیدند زنام داشتند از انی داشت و ایشان کمان را بسه پاره منقسم ساختند بنابران بنوزدی ملقب گشتند و تیر را بسه پسر گوبنگ که بکوک و تاق و نگز نوسوم بودند بخشید بدان جنه ایلدوقوتی یعنی اوج اوق لقب دادند و نزد ترکان مرتبه تورونی از او جوقی بلندتر باشد زیرا که

زیرا که کمان احکم پادشاه دهنه و تیر را الهی گویند و در آن چون اغوز بیمن قاعده مرعی داشته صیت بود که دست راست لشکر که عراب آنرا میمنه نامند و از راک بر قفا متعلق هوز و دق باشد دست چپ که بعربی میسره و تبرکی جوانغار عبارت از آنست قوچ ماجوق بود و ایضاً ولایت عهد را بولادن بود و فی المخصوص کرده فرمود که فرزندان او چون تابع ایشان باشند و چون اغوز خان را مثال این وصایا فرا چنگ حاصل کرد سلطنت بجائی رسید و دولت روی مملکت بآنی آورد

ذکر کن بن اغوز خان کن بلغت ترکی مراد ف قیاست و دولت و اقبال کن خان بعد از فوت اغوز خان بر اطراف بلاد ترکستان تا فته عیت را در سایه عدل احسان و پناه لطف و امتنان جای داد و موجب تعجب و تحسین خواجه تمه و دکات اغوز خان را در میان برادران و برادر زادگان تقسیم نمود و جهه هر یک منصب بحساب یقین نمود و لقمای ایشان را مقرر ساخت و من بعد آن وزیر صافی ضمیر میان ایشان رظایف قواعد مودت و محبت سوگند و خورده گشته در مجالس طوی و محل کشیدن شیلان هر یک منجمه و سای خود را سید استند و بجای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه سالهای بسیار طریقه موافقت در میان اولاد اغوز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کن خان مدت هفتاد سال قبال کذرانید از دار ملال ملک دیگر منتقل کردید **ذکر آی خان بن اغوز خان** آی در لغت ترکی بمعنی ماه و مانچه را ایت کشور کشائی آی خان بلند و جناب آفتاب حیات برادرش کن خان پرتو معدلت بر مفارق سپاهی و عیت انداخت و چنده کاه در عین سعادت و کامرانی جهانبانی کرده هنکام تحول اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت **ذکر یلدز خان بن آی خان** ترکان ستاره را یلدز کویند و اخر طالع یلدز خان بعد از فوت پدرش بدرجه شرف رسید و چند کاه بجای پدر و اجداد خود پادشاه بود آخر الامر و نیز هلاک باقی انتقال نمود **ذکر منکلی خان بن یلدز خان منکلی** و لیعهد تخت حکام بود و در زمان دولت پدر سوار سلاح خویش در میان رعیت سلوک فرمود **ذکر تکر خان** تکر بلغت ترکی بمعنی خدا و یاسا قدیم دولت تکر خان پس از فوت منکلی بحرم و مراد جای کشته مخون بکبرین رسید امر سلطنت را بپسر خود ایلخان مخوص کرد ایلخان بکوشته رعایت پدر ترک نامات متعول کردید ایلخان معاصر نوشیروان فریدون بود و تا سوبج خان که سلطنت قوم ما را متعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان مخالفت نمود **کفتار در بیان شکست یافتن ایلخان از تور بن فریدون و کرفتن پسرش قیان در مصاحبت یلدز بار کنه قوان**

بخشیان بلاغت نشان و شکیبان فصاحت بیان آورده اند که بعد از فوت اغوز خان مدت هزار سال اولاد امجاد او بدولت و اقبال کذرانیدند تا کاه بهر تمکار مقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بسر حد زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده کمر ظلم و تعدی بر اغوز خان بست و بیدرنج کمارند و کیفیت این واقعه چنان بود که چون تور بر بلاد ماوراء النهر و ترکستان استیلا یافت با سوبج خان تا آخر متفق شده خان مخصوص بایلخان و فت و بعد از تلاقی فریقین و جنا جنک و پیکار شیرین تور و سوبج سپاهی مکرو فریب کزیزان شده در وقتیکه عسکر ایلخان منزل کزیدند در دیکر یکناه بر سر مغولان تاخته رایت نصرت بر افراخته و ایلخان را مغلوب ساخته و کشتن و کوشتن و قتل و خونریزش بر پشتها بعده نمودند که غیر از قیان بن ایلخان و پسر خال و کلوزود و همسر جلال ایشان متقسی از قوم نه ماندند و این همه کس خود را در میان کشتکان فکنده چون شب در آمد برایشان باد رفتار سوار شدند و کریزپیش کرفتند و بهنکام صبح موضعی رسیدند که کوه بود بر اطراف و جوانب آن محیط بود و دیکر صعب تر نداشت و از جمله اتفاقات یکی کوه بدر کد چون باده نوکفتی که بود از فلک پاره بر دوش خدا آفرین جهان در دوش آب و علف چون جان و انچنان سوار بر جست و مشقت بسیار بر قله آن جبل بر آمده دران طرف مرغزاری دیدند مشتمل بر چشمهای خوشکوار و اشجاری نضده سخون با ثمار حلاوت آثار و بخجند و سایر حیوانات شکاری در اطراف و جوانب آن بیشمار بود لاجرم همانجا رحل اقامت انداختند و ترکان آن منزل را کنه قوان کویند یعنی کهنه قیان و کلوزود را مدید و را کنه قوان مسیر برده از نسل ایشان خلقی نامعدود در وجود آمدند و قیانی که از ذریته قیان موسوم بقیات کشتند در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که بلغت قیات عبارتست از سیل قوی که از فراز کوه روی نشیب آورد و قیان بسبب شجاعت و دلاوری باین اسم موسوم شده بود و قیات جمع قیانست و الوا تی کز صلب نکو نظاهر شده باشند دلکین خوانند **ذکر خروج قوچ کیات و در لکین بحضرت رب العالمین** اشتراف مورخین چنین آورده اند که چون کثرت قوم قیات و در لکین بمرتبه رسیدند که از کنه قوان را کنجایش نماند یکی همت بران مصروف داشته کرد از انجا بیرون آیند و در مسکن آل و اجداد خود توطن نمایند و حال آنکه راه ایشان را کوهی سهمکین سد آهن بود سد و دشوار انجاعت بعد از مل اندیشه

هیمه بسیار جمع آورده و انگشت فراوان بآن منضم ساخته از چرم کوزن نیصد دم ترتیب داده و آتش در آن پذیرفته و دهها را دمیدند چون آتش زبانه زد آمد
تاب روان گشت بر خاک آهن چو آب و بدین طریقه بعضی از آن کوه را گداخته و راه پیدا ساخته از آن رکنه قوم بیرون خرامیدند و بجانب یارمغول شتافته
وطن اصلی خود را بضرب شمشیر و خنجر از تصرف قوم تاتار ربوده و قبایل دیگر پیرو آن روانه و ساکن شده تا آنگاه جماعتی که در بیرون آن رکنه قوم بودند خود را حمل مغولان کرده و
بدیشان پیوستند و چنانچه جناب اشرف المتاخرین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین عماد کرده اند یورت مغولان در طرف مشرقیت از آبادانی
و در و در آن مفت ماه برآید شش ماه برآید شش پیوسته بسر حد ختای و غربی آن متصل بزمین بغور شمالیش ملتصق بارض قرقز سکای و جنوبیش متصل بحدود تبت
اتفاق افتاده و قات کوشت شکاری بوده و لباس ایشان پوست سباع و بهایم و العلم عند الله الکریم للنعم فکر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش کلان
نسل قیان بود و بیان انکه الان قوا را صورت حمل بچه طریق روی نمود موتوخان بزرگ و مستجمع ان احوال تا زیک ترک چنین آورده اند که بعد از
خروج اقوام قیات و در رکنه قوت سلطنت مغولان بر یلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت او بصفت شوکت و عظمت
اتصاف داشت و بحسن تدبیر الوس امعمور گردانید و نزد قوم مغول نسب کسی بحمایت صحیح باشد که نسب خود را بیلدز خان رساند و الا نقوا که مادر بزرگ چانت
و نسب چنگیز خان و امیر تیمور گورکان بدو می پیوندد بغیر از یلدز خانست زیرکه الانقوا برادریست که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است و در حقیقت نبود و چنین ثابت میشود
خان و این الانقوا دختری بود در غایت حسن و جمال و نهایت عفت و کمال مثنه و دختر نظری از بزرگ خانی کرامی که هر سری از درج خانی و آن عفیفه خورشید لقا
را و ایل حال سلک ازدواج سپهر غم خویش و بون بیان که در آن اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت و بورت او بون بیان و اجداد او بان و کلدران
و طوطلا بود و این ثلثه رود از آن کوه برخاره و برسنجیر زه و الانقوا را از آن کوه بر دو سپر در وجود امد بلکدای و بکجدای و چون دو بون وفات یافت الانقوا بسر دارد
ایل و الوس پرورش و لوا و امجا و اشتغال نمود و در آن اثنا شبی آن مانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری از روزنهٔ خرگاه در آمد و بکلام
و بیان او فرو رفت و بدان واسطه آبستن عفیفه حامله شده حکایات مریم اگر شنوی بالانقو همچنان بلکوی قوم چون از آن مبطن خبر یافتند زبان طعن و تشنیع
بر الانقو او را دراز کردند و جناب عفت آب اکابر و اصول مغول را مجتمع ساخته و رباب ارباب را از فحوای خاطر مردم که شته بود سخنان فتح موده و در
صاحب جامع التواریخ گفت که سبب حمل من آنست که هر شب خواب می بینم که شخصی اشقر اشهل نورانی نزم نزم نزدیک من می آید و آهسته آهسته باز
میگردد و گفت اگر شمار اقوال من با ورنمی آید چند شبانه روز در کوه خرگاه من بسر برید تا حقیقت این سر طاهر شود و جمعی از اشراف مغول چند شب متربص گشتند الی یوم
بودند تا مشاهده نمودند که نوری از بالای خرگاه و رمی آید و بیرون میرود و انگاه صدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی ربیعة النهار روشن آشکار گشته
بلکو بان عیب جو بان بر دامان خامه شی نشیند و الانقوا را از آن نور موفور الطمر و رشته پسر خوش منظر در وجود آمد یکی بلوقوتر تبقی نام داد و قوم قبقان از نسل
او پیدا شدند و سیم را موسوم به برقوعلی ساختند و قبایل سالجیوت از وی منسوبند و سیوم را بوزنجر موتاقی خواندند و مجموع خانان مغولستان از ذریت
بوزنجر اند و اولاد و احفاد این سه پسر را که برغم ترکان از نور پدید آمدند بزرون خواندند و مراد از لفظ بزرون آنست که از نسل طاهر طاهر شده اند و ایشان را
بزرگ ترین اقوام مغول دانند ذکر بوزنجر خان آن چون بوزنجر بن الانقو بحد بلوغ رسید باتفاق اشراف و اعیان تخت خانیت را بوجود خود شرف
گردانید و او را باهم مراوی معاصر بود و مدتی بلوازم عدل انصاف قیام نمود و چون از دنیا رحلت کرد و پسر باد کار گذاشت یکی بوقا که جد چنگیز خان
و قراچار نوا بانست و دیگری توقیا که فرزندی داشت ماچین نام بوقا خان قایم مقام پدر بود و در وقت رحلت ولایت عهد را به پسر خود و مومن
تفویض نمود و تومن خان بعد از انتقال بوقا خان از جهان گذران بر سریر سلطنت قرار گرفت و طریقهٔ مرضیهٔ عدل احسان شایع گردانید و او را
خاتونی بود نهایت عاقله مغولان نام و او چون مغولان را از ده و تومن خان نه پسر کرامت فرمود و پس از فوت دو تومن آن خیر زن بر بالای کجی
که آنرا نوش ارکی میگفتند ساکن گشته همت بر تربیت اولاد مصروف داشت و او را اغنام و مواشی بسیار جمع آمد و آن ثنا خطا و کون که هر کدام
هزار خانه و ار بود مدار قوم جلایر که از جملهٔ قبایل مغلکین بودند در رود خانهٔ کلوران اقامت داشتند از مردم ختای کریزان گشته نزدیک بیورت
مغولون ساکن گشتند و بیاز کوهی از زیر زمین کنده مجوزه مغولون اینناز او آن ممانع آمده گفت نظم که نه یاد کار کرامی من که بهتر فرزند نامی من
برین نوشت هر وقت یاد می کند بروز نشاط اسب تازی کند چو بر رخنه گردید میدان چگونه بود حال گیرانشان جلایریان بدین جهت موصوف حسنه

جسته رشته حیات منولون را از هم گسستند تا گاه سر براه دلش کرفته ع از آن نه پسر کشته کشتند بست و سیم منولون که قاید و نام داشت در آن وقت بخواست کاری دختر یکی از خویشان پیش چم چوبش خان پرفته بود و چون با چین از حرکت شتیع جلاید و قوف یافت ایلچی پیش کلان آن ایشان فرستاد و باز خواست بلیغ نمود انجماعت در مقام اعتذار آمده کفتند این قضیه بی استصواب ما بوقوع انجامیده و بهتا دکس بر طایفه ما که خون منولون و اولاد او را کشته بودند بقتل رسانیدند و عیال و اطفال ایشان را اسیر کرفته زد قاید و فرستادند و قاید و اتباع عهود و بیعت بر چنین ایشان نهاده به تمهید بساط عیش و عشرت مشغول شد و از اجرالوم نام نهاد و باب آن جوی قری و قصبات معمور ساخت و بارکی سجانه و تعالی قاید و خان را سه پسر ارزانی داشت بانیکتر که چنیکز خان و فرزندان نوشتیا و جرقه لنکوم که قوم ایجوت از نسل و پیدا شدند و چار چین کقبیله نخوت بوی منسوب اند و جرقه لنکوم را سه پسری بود و سه دختر نام و سه دختر فرزندی داشت موسوم به هیقا و هیمقار در ایام جوانی بدست اهل ختای افتاده اورا پیش ایشان خان بردند و ایشان خان مرغود تا شاه زاده را هیچ آهنین بر چرچه چین دوخته چنانش بحوچین حربی بر بدوخت که مسمار پولاد را دال سوخت و چون ایام حیات قاید و خان نهایت رسید پسر ارشد ش بایسنقر بر مسند سلطنت بایسنقر خان بعد از انکه مدتی با برادران ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولیعهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت تومنه خان بادشاهی عالیشان و پادشاه بود و چند ولایت از مملکت ترکستان و مغولستان کرفته با ممالک مورث منظم فرمود و او نیز که وجاهت داشت از یکی هفت پسر در وجود آمد و از دیکری دو پسر یکیت نکم تولد شد و از توقان یکی را قبل نام بود و دیکر یزاقاجی و قبل جد سیم چنکیز خانست و قاجولی پدر سیم مهر تمور کورکان کفتار در بیان خوانی او کذشته و بتعبیری که تومنه خان را بخا طر رسید در کتب معتبره مرقوم کشته که قاجولی در زمانیکه تومنه بنی در عالم و پادشاه بود چنود که ستاره بسعادت کیکاوس جیب قبل طلوع کرد و اوج کرفته غروب نمود و تو بت چهارم کوکبی بغایت نورانی هم از جیب او طالع شد که اطراف آفاق را منور کردانید و از آن اختر چند ستاره دیکر منشعب کشت که هریک پرتوی بر مملکتی انداخت و چون آن کوکب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن بود و بعد از انکه خواب در آمد لحظه در بتعبیر تامل کرده با خود بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از کریبان او هفت قندیل درخشان طالع کشته غارب شده و در کرت ششم کوکبی بزرک طلوع فرموده اطراف عالم را نورانی ساخت و از وچند ستاره پدید آمد هر یک بر لحظه پرتو انداخت و چون ستاره بزرک غروب کرد شعبهایش همچنان روشنی داشتند انکاه قاجولی بیدار شده دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته تعبیر آن دو خواب از بان بکشاد و تومنه از استماع آن وقایع بهیج و مسرور کشته با حضار قبل فرمان داد و بزبان الهام بیان بتعبیر آن خواب بها کردان ساخته کفت خواب اول دلالت بران میکند که از نسل قبل بترتیب سه کس بر سریر خانی نشسته بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار کیرد که شهیر معمور عالم را بحمت تصرف درآورد و بلاد و جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آنخان بهشتی ستان فوت شود مدتی سلطنت در میان اولاد او اختلاف بماند و مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر بر سریر حکومت کشند و یکی از اولاد او که در مرتبه ششم باشد بجهانکیری اشتغال نموده بیشتر ممالک ربع مسکون بتصرفش درآید و او را فرزندان باشند که هریک والی و دلایتی کردند چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران باشارت پدر عالیشان با یکدیکر عهد و پیمان در میان آوردند که سریر خانی بر قبل او لاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و ذریات او با مر لشکرکشی و امارت قیام نمایند و در ین باب وثیقه قلمی کرده بالتمغا تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود بمقتضای عهد نامه مذکوره قبل بر تخت خانی صعود فرمود قبل خان ملقب بالنجاک بود یعنی عیت پرور و النجیک خان بصفت عفت و رافت و سمت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و بوجود عدالت و انهت از امثال اقران ممتاز بود تیمور قاآن و نیز بران خان ختا چنان خواست کرزمانه عهد و فا میانشان بود و دوستی و صفا و بمهید بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاد و استدعا حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را تمام مقام کرد انیده بسخاوتی رفت و الشان عظیم تجمل و اقام نموده بترتیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی با قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از انکه بهره در شراب کننده می آمد شید هر زمان صحبت بر خواسته و بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در آب فرو میبرد و می کرده با مجلس می آمد و شراب همی نوشامید مردم میکه حقیقت احوال ندیده انستند متعجب شدند که کسی را چکونه این قوت مزاج تواند بود که این همه شراب بخورد و دست نشود و بعد از چند روز این صورت

قبل در وقتیکه مست بولی شعور بود والستان بسیاریش ورفت اریش خان خطاب را گرفته دشنام داد والستان این چهرمی ورسنم شده کینه او در دل گرفت
وچون قبل از خواب مستی بیدار شد در غایت ندامت زبان معذرت بکشاد واز آن بعد او را پذیرفته تاج وکمر مرصع بوی بخشید وحضت مراجعت بوی ارزانی
داشت انگاه مرا را خاصه قصد قبل خان نموده نزد الستان خان آغاز بدگوئی کردند که او را چرا زنده گردی رها چه نیکی طمع داری نداری با و
الستان آنچنان را بسمع قبول جای داده ایلچی از عقب خان ارسال داشت که باز گرد قبل خان گفت که من باجازت خان بیرون آمده ام باز گشتن نتوانم
نمود ایلچی این پیغام را بالستان رسانید خان خشای فوجی لشکر بمبارز گردانیدن قبل مامور ساخت وانجماعت چون نزدیک بقبل خان رسیدند
ایشان را فریب داد ودر خانه دوستی که در آن راه داشت فرود آمده واندوست که سالجوتی نامداشت قبل خان را گفت که صلاح در آنست که دیگر
الستان خان را زنهار نخواهی را که در طوئیه مست ودر سرعت وشتاب از برق وباد پیش میبرد وسوار شوی وخود را باو خود رسانی قبل این سخن را بسمع
قبول شنود وبا آن سبزخنگ البقر نیز ونشست وروی بصوب فرار آورد ومردم الستان خان از عقب او در حرکت آمده بتعاقب نپرداختند رسیدند
وقبل نیارپ استصواب قاجولی بهادر انجماعت را نقل نمایند وخود را از غدغه توجه بجانب ختای بازرهاید به بثوت پیوسته که قبل خان را زانی بود از فقرات
که قوقوتو لقوا نام داشت وآنزمان زخانش شپر آورد ناحیای ایشان امنیست اوکین برقاق قوتو بلا برتان قوتو قوتو نکوقدان نهاد در توران وبیکین
واوکین برقاق که بغایت صاحب حسن بود نوبتی در صحرا طواف میمنود ناگاه جمعی از تاتار بدان شاهزاده نامدار رسیده او را بگرفتند وپیش الستان خان
بردند تا برجوچین دوخته هلاک ساخت قوتو بلا خان بکمال شجاعت وتهور موصوف بود وآوازه او از غایت بلندی بگوش بشه بشاه ومنمود
درجوامع التواریخ مسطور است که قوت بازوی قوتو بلا خان اندرجه داشت که هرچند شخصی قوی تنه بدستش افتادی مانند چوبی ضعیف او را دونو کرده
پشت بشکستی وقوتو بلا خان بعد از فوت پدر افسر فرمانده ی بر سر نهاده مصراع میان بست برجنگ وکین خواستن ولشکر معول مجتمع ساخته
واینان را استمالت داده گفت رشته سیاه ختا وتتار برآورد خواهم مردی دمار که ایشان بگشتند بر قاق را همان بمیقا شاه قاقا
ومعغولان خبار اطاعت وانقیاد منموده قوتو بلا بعزم مقاتله الستان وخانان ختا باسپاه بلا انتها در برابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق
افتاد وختائیان شکست یافته همه مال واسباب الستان بکل بغارت ببردند قبل مغل وقوتو بلا خان منظفر ومنصور بمقر خود باز گشت وچون اجل موعود در رسید
متوجه ملک عدمی گردید ذکر بر تان بهادر بر تان بن قبل خان در شجاعت ومردانگی در زمان خود عدیل نداشت بنابران بلقب خانی وبهادری تبدیل یافت
ودر ایام دولت بر تان عش قاجولی بهادر فوت شده بر تان منصب سرداری سپاه را بپسر ش ایردجی تفویض نمود بعد از ان ایردجی را بلاس کهنده ونسب تامی بر لاس لوی اتصال
مییابد بر تان بهادر را فرزندان بسیار بود از انجمله بیسو کا بهادر بزرگ بود ومتهور ومتهار داشت لاجرم بعد از فوت پدر علم کامرانی برافراشت ❊❊
بیسو کا بهادر چون تاج خانی بر سر نهاده سریر جهانبانی را مشرف ساخت ایردجی را بلاس فوت شد از وبیسو نه پسر ماند بیسو کا بهادر
منصب ایردجی را بموغوچین که ازسن واعقل اولاد ش بود عنایت فرمود انگاه سپاه بلاد تاتار کشیده اموال وجهات انطایفه عرضه نهب وتاراج گردانید
بدیلون بولدوق شناخته در آن بورت فرخنده خاتون بزاد بچنگیز خان شاه والا نژاد وموغوچین بابیسو کا بهادر گفت که این آن کوکبی است
که قاجولی بهادر در خواب دیده بود که عالم را منور خواهد کرد اینها وادر اموغوچین نام نهاد وبیسو کا بهادر را در آن مادر بموغوچین سته پسر دیگر بود وجوچی
وقاجیون واوتچی واز خاتون دیگر یکیت پسر داشت ملکوتی نام واز جمله این چهار پسر جوچی قسار بغایت شجاعت وعظم خلقت موصوف بود میان تانک
چون شیر بازه بسطه بحنگکال ابوشه بودی بهر زه وجوچی قسار چون بر یک پهلو می خفتید کهالی بی از انگه مماس بدن او شود واز زیر پهلویش بیرون
میرفت وبیسو کا بهادر در تنکوته ئیل سنه ۵۶۲ در گذشت وچم دران ایام موغوچین که مدبر امور مملکتش بود عازم سفر آخرت گشت بنابران قوم مغول از اولاد بیسو کا
روی گردان شده بقوم تایجوت پیوستند نظم سپاه بسو کی همه چنیل چیل باقوام تایجوت کردند میل میان عملی از حال چنگیز خان چنگیز خان
بیسو کا بهادر بن بر تان بهادر بود مادرش اولون اکه نو کلداد ودر منزل دیلون بالدوق سنه تاریخ عشرین ذیقعده سنه ۵۴۹ موافق تنکوئیل دری نمود وزنان
که اشرف الفضلا مولانا مشرف الدین علی الیزدی مرقوم کلک لطایف نگار بدایع آثار گردانیده اند چنگیز خان بطالع میزان متولد گشت وسبعه سیاره
در آن برج بودند ورئیس دسیم ونهم ماسایر مور خان چنان آورده اند که اجتماع سبعه سیاره در میزان سنه اتفاق افتاده ودر آسمان

در آنسال چنگیزخان را سردار ی ایل و الوس قوم میزون دست داده و باتفاق او با جناچنگیزخان در وقت ولادت مقدار ی چون صنبره در مشت داشت و بعضی نزدعقلا دلیل بود بر ولیعهدی آنمولود بر سفک دماء بنا بران در آن سال که چنگیزخان در وجود آمد نام حکومت حاکم قوم تاتار که موچین نام داشت با نها رسیده بود بیسو کاها در امور موچین کرد اینده و چون موچین سیزده ساله شد در تنکوزیل با یضد و شصت و دو بیسو کاها در وفات یافت و چنانچه سابقا مسطور گشت قوم وقتیله او بر دم تاجوت پیوستند و موچین در آن اوقات بشی نجواب دید که دنهای او دراز شده و بهر دستی شیشه دارد و که سر یکی از آن دو بشیشه بر شن مستقل است و سر دیگری بمغرب و صباح کیفیت واقعه را با دار گفته تعبیر خواب پسر را چنین تعبیر کرد که قرب شرق و غرب عالم مستولی خواهی شد و اثر تیغ خونریزت بلاد مشرق و مغرب خواهد رسید و چنانچه در تواریخ معتبره مسطور است موچین بعد از فوت پدر بسبب قصد دشمنان بداخل چند کرت در مملکها افتاد و اما چون مقدر چنان بود که به ولی نعظیم رسد از آن بلایا و ابتلا نجات دست داد و در وقتیکه سال عمرش بسی نمود و سردار ایل و الوس خود شده و بنا بر مخالفت بعضی از حکام ترکستان در سن چهل سالگی باتفاق قرار چار نویان بن سوغوجین بیاه با ونکت خان برد و ونکت خان حاکم قوم قریت بود و در آزمان از سایر خانان ممتاز بشوکت و عظمت میتاز داشت و موچین مدت شش سال در مرافقت و موافقت ونکت خان بسر برده بعد از آن بین الجانبین مهاجرت و مخالفت روی نمود و موچین بروی ظفر یافته در تنکوزیل با یضد و نود نه کس سال عمرش بچهل و نه رسیده بود در منزل ثمان کمره بر تخت خانی و مسند جهانبانی بر آمد آنگاه متوجه انهدام بنای عمر و دولت سایر حکام و خوانین مغولستان و ترکستان گشته با ندک زمانی بر عظمت کرد و در سنه ثنی و ستمائة یکی از متعمدان مغول که او را یت سکری میگفتند سم موچین را بچنگیزخان بعد از تسخیر تمامی بلاد شرق و شمال بنا بر سبابی که در ضمن قضایا با سلطان محمد خوارزم شاه گذشت و در شهور سنه ۶۰۱ متوجه ماوراء النهر گشت و بعد از قتل و غارت اهالی ترکستان در اوایل سنه ۶۱۷ بجانب رسید و هم در آنسال در تمامی آن بلاد لوازم کشش خونریزش بجای آورده جثه نویان و سوبدای بهادر را با سی هزار سوار از عقب سلطان محمد خوارزمشاه ارسال داشت و ایشان بهر دیار که رسیدند از آن دیار آثار نگذاشتند و چون چنگیزخان از همه ماوراء النهر فراغت یافت آزاب آموبه عبور نمود و عنان تجریب بلخ تافت و تولی خان را با جمعی گثیر از سپاه بشر تسخیر ولایات خراسان نامزد فرمود و تولی اکثر آن ممالک را ویران ساخته در هیچ مکان تقفی باقی نگذاشت و چنگیزخان از بلخ بطالقان رفته بجنت سیقه خود قیام نمود بعد از آن متوجه دفع سلطان جلال الدین مینکبرنی گشت و بعد از آنکه همم سلطان جلال الدین بر وجهیکه در آخر مجلد ثانی بشرح ذکر یافت از همم قهرا بر دیگر یا و را الهر رفت و از آنجا بجانب یورت اصلی خود در آمده در دو لجمه سنه ۶۲۱ بمقصد رسید و در آواخر ایام حیات میمان او و سید رقوکاکم تکت و قاشین بود محاربه عظیم روی نمود و در آن جنگ نیز چنگیزخان را ظفر و نصرت دست داد اما مقارن آنحال مریض گشته بهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در چهارم رمضان سنه ۶۲۴ که موافق تنکوزیل بود و فاتش اتفاق افتاد و او قاتیکه چنگیزخان نزدیک بهفتاد و پنج سال امتداد داشت و او مدت بیست و پنجسال علم سلطنت برافراشت و چنگیزخان از خاتین و قتایان فراوان بود و در آخر بضعه ازدواج درون خاتین دیرش زیاد بر صد فرزند و سرامد آن زنان پنج نفر بودند و بزرگتر موچین دختر ز ی نویان که حاکم قوم قنقترات بود و کنجو جنت الستان خان کوری سوران و دختر تایانگ خان میبولون جنت جاگیمو قولون و دختر طایر اسون و زین پنج خاتون با تاج و گاه فرمان بود و هم بر ته موچین براه که از شاه فرزند بسیار داشت چه ز پنج دختر سپر جاه داشت و اولاد ذکور چنگیزخان بروایت ظفرنامه نه نفر بنداز انجمله چهار نفر که از بر ته موچین در وجود آمده بودند اعتبار بسیار داشتند و اسامی ایشان بنیست جوچی جغتای و اکدای تولی و چنگیزخان هر یک از این چهار پسر را بر وجوه عمی سرافراز ساخته بود امر صید و شکار و ترتیب مجلس بزم متعلق بکوچی میداشت و بر عزیمت و بساست کردن و زدن و کرفتن مفوض بای جغتای بود و در تنظیم امور ملک و تدبیر مصالح جمهور او کدای متمم میبود و تولی که او را لقب نویان میگفتند بحفظ آرد و سر انجام مهم لشکر قیام مینمود و در وقتیکه چنگیزخان تسخیر بلاد و فراغت یافت جمع آن ممالک را برا ولاد و اخوان خود قسمت کرد و در باب شیشه بناء اتحاد و موافقت میان ایشان پیوسته سخنان بجنبده بر زبان می آورد و چنگیزخان تابع تسبیح دینی و ملتی نبود و از تعصب و تجان مذهبی بر مذهبی احتراز مینمود بعظیم و تکریم علما و زهاد هر طایفه میپرداخت و این معنی را بر دکاه پادشاهی نیاز عظم سلطانه و عمم حسانه وسیله تقرب میساخت اکثر بایاسا و سوم که تا غایت میان مغولان باقی مانده چنگیزخان وضع کرد و در سر انجام مهم و زارت او محمود یلواج بخاری شرایط اهتمام بجای می آورد و چون یعنی خاتم سخن

گذ مجملی از احوال و آثار چنگیزخان بسمت تحریر گرفت عنان بیان بصوب تفصیل بعضی از کلیات و قایع ایام دولتش صفت انعطاف خواهد پذیرفت انشاء الله والمعین کفشار در بیان احوال چنگیزخان نژاد او نانک خان و ذکر شمه از اسباب موافقت و مخالفت ایشان در آزمان که آباء و اجداد چنگیزخان فرمانفرمای اقوام سیرون بودند تمامی قبایل مغول و تاتار مطاوعت و متابعت یک پادشاه می نمودند بلکه هر یک قبیله و قبیله حاکمی علیحده داشتند و پیوسته سالک طریق نزاع و مخاصمت بوده همت بر افنا و اعدام یکدیگری گماشتند و چون چنگیزخان خورد سال از پدر ماند اکثر قبایل که متابع میسوکا بهادر بودند از وی برگشته بقوم تایجوت پیوستند و بدین واسطه او را صعبات بسیار و شوار دست داد و چندین نوبت در مهلکها افتاد و با آخره کارش نهایت مضطرب رسید و با سعصواب قرار چارنویان بن سوغوچو چن با و نانک خان که حکومت قبیله قرلقیت متعلق بوی بود و از سایر خانان ترکستان بمزید جاه و حشمت و وسعت ولایت و بسطت مملکت ممتاز و مستثنی بود پناه برد در جامع التواریخ رشیدی بنظر رسیده که در قدیم الایام در میان ترکان پادشاهی بود و هشت پسر سیاه نام داشته بحکمت سوا لون ایشان را قرابت سیکفند یعنی کوتسیاه و تمامی قوم قرابت که او نانک خان حاکم ایشان بود از نزدیکت بجماعت اند و معنی او نانک خان والی یک ولایتست و نام او نانک طغرل بود و اسم پدرش قودیارقوبن مغوره وسالها فرمان میان او نانک خان و میسوکا بهادر قاعده محبت و اتحاد دست بهم داشت چنگیزخان بعد از فوت پدر نسبت بدو در مقام اخلاص بوده بهنگام حدوث وقایع رایت هواداری می افراشت القصه چون چنگیزخان منزل قوم قرابت رسید او نانک خان بتجسم شخصیت و احسان و احترام در روی کرمیت و سنبت بجلا زمانش در کمال حشمت و عاطفت زیست و چنگیزخان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف کفایت و حسن کردار بانداک زمانی امور مملکت و مال و نانک خان را بقبضهٔ اقتدار در آورد و او نانک خان بنای سر انجام اکثر مهام بر اقتضای رای صواب نمایش نهاده از سخن و بجا و دیمنکرد و در آن وقات که چنگیزخان در مصاحبت او نانک خان بود وقات میگذرانید برادر او نانک خان جاکیو باو در مقام مقابله و مقاتله آمده او نانک خان بمن جلادت و شجاعت چنگیزخان بروی ظفر یافت و در سنه ثمان و تسعین و ستمائه بر نور کین و حاکم قوم کریت تو قتا سکی نیز غلبه کرد و هم در آن ایام اقوام تایجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان سلوک نمودند او نانک خان و چنگیزخان متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن سپاه بصف شکن بهم رسیده آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال نبرد کردند پدید آمد از نگاه تا باد و برف شدت زیاده از صحرا چو دریای ژرف ولیکن همان کس که کار بود بعقل بخود کرخار بود بته کشت بسیار کسان کرده بسی کره و شاد از تیغ کوه نکرده کسی جنگ بگریختند از ایشان و دو باهم نساختند و چون چنگیزخان مدت شصت سال در پناه دولت او نانک خان بسعادت و اقبال بگذرانید و روز بروز جاه حشمت او بیشتر از پیشتر گردید نایره رشک و حسد در باطن بعضی بهادیشان در اشتعال آمده همت بر استیصال او گماشتند و در خلوت نزد او نانک خان و را بداعیه مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند و از جمله آن طایفه جاموقه که معتمر قوم جاجرات بود پیشتر از دیگران بساعده نمود اما او نانک خان آنچنان را بسمع قبول نشنود و جامو قه سکگوز او نانک خان را که بعضی امور خان را روی بسکوم بغیر کرده اند در قصد چنگیزخان باخود همواقی ساخت و سکگون با چنگیزخان دل درکرده و چند نوبت بدر را بر خدا و قلیل و محرص و ترغیب نمود بالاخره تیر قصد اعدا بر هدف مقصود آمده او نانک خان خاطر بران قرار داد که صحرا کاهی که چنگیزخان در خواب غفلت باشد بر سرش تازد و هم او را بر طبق دلخواه جسته دیار او را در آرزوز یکی از امرا بصورت آن اندیشه را در طی پیش خانون خود حکایت سیکرد و گفت که از رمه شیر آورده بودند و با تاقوشیق نام داشتند از بیرون خرگاه آشکن را شنیده علی الغور متوجه او روی چنگیزخان گشتند و کاهی حالات را بعرض رسانیدند چنگیزخان از استماع آن خبر متغیر شده و با قرا چار نویان طریق مشورت مسلوک داشته در آنشب خیام معسکر خود را بر جای بگذاشت و در موضع قلاطین که از حدود ولایت ختایست بدامن کوهی که بیشه بنشست و همانشب او نانک خانیان بارد وی چنگیزخان شتافته چون خیمها را بر جای دیده بعزم و تاتیر یاران کشتند و بعد از آنکه دانستند که در آن حیام بحبس نیست مشغول گشتند و از عقب چنگیزخان در حرکت آمدند و بدین نگونه رسیده چنگیزخان با وجود قلت اتباع پای ثبات بفشرد و از نزدیک تا شام با استعمال آلات پیکار اشتغال نمود و در وقت ظلام لیل که هر یک از آن دو جحل بمنزل خویش فرود آمدند چنگیزخان پشت بصحرا کرده بسر کجاوه پیشانی شافت و در آنمقام نام کسانی را که در آن جنگ در ملازمتش بودند دفتر نوشته هر یک را منصبی مناسب مقرر فرمود و آن دو کوک را که

بلکه خبر قصد او تنک خان بایی رسانید بود و ندر تردد کرد انید نظم ۲ هر آنکس که از نسل ایشان نزاد که نشان پرستندهٔ نیای ما کرین پس نشیند بر جای ما و جمیع ترخانیان که در زمان سلاطین چنگیزخانی و خلافت تیمور کورکانی در بلاد ماوراء النهر و خراسان اقامت و استندند از نسل باتا و تشلیق اند و نسب باتا و تشلیق بکلیکت بن ورزنا و تعمیر سد الله چنگیزخان از چشمهٔ بالوزه چقوقتای و قبر اب سودی فرود آمده از آنجا با چهار هزار و شصت صد نفر از لشکر جلادت اثر بموضع نامبرده شافت و از آنجا ایلچیان نزد او تنک خان فرستاده پطلب صلح او را خاطر ساخته

بیت چنان تاختن کرد بر لشکرش که ویران شد آباد بوم و برش و در آن جنگ قراجار نویان تیری بر سر او تنک خان و خانه بسر آمد و او تنک بر اسب دیگر سوار شده با تفاق شش تن سوار بفرار اختیار کرد و تا یانک خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود او را تا یانک خان او تنک خاز آشفته نشکون بجانب کاشغر گریخته و در آن یا ابضرب تیغ قلیچ فراکه یکی از امراء قوم نایمان بود کشته حیات او بپرخاشگیخت ذکر وصول چنگیزخان بر سر سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بعضی دیگر از سالکان مسالک ایالت و جهانبانی چون چنگیزخان بر او تنک خان ظفر یافته قوم قرایت المطیع و منقاد ساخت و در شکوئیل یاضد و نوذ در موضع تمان کهره بخت خانی نشسته علم اقتدار بر افراخت و بسیاری از اقوام مغول گرد اطاعتش برمیان بسته سخن پیرامون بعضی در آوردند و این جز سبع حاکم نایمان تا یانک خان بن ایانج خان رسید خیال قتال بلکه استیصال چنگیزخان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف و جوانب مغولستان روان کرد و تا یانک خان در آن زمان پادشاهی بزرگ بود و تا یا قام داشت و خان خانای او را تا یانک لقب داده بود یعنی ببر خان چون چنگیزخان از غلبهٔ تا یانک خان خبر یافت و با وضع اعلا و اولاد و امرا حاقتی نمود برادرش شکوتی با قراجار نویان گفت بیت که در جنگ اگر شه بود پیش دست یعنی اگر شهسوار قدیم بجنگ آید بنیاد آن چنگیزخان تاریخ منتصف جمادی الآخر سنهٔ ستمائة موقوف میداشت و بایل با لشکری گران بجانب پورت حاکم نایمان روان شد و تا یانک خان نیز سپاهی فراوان جمع آورده بمیدان مرد افگن خدا امید در روز جنگ و هنگام تلاش با مر تنک تا یانک خان چنین حکم کرد یا فته خود را بگرد کوهی رسانید و بعضی از امرایش سپاهی آن کرشمهٔ قبه هرجندا و را بقتال آخر بعضی نمود مذکوری نشنود نیذیرفت و بشکوه خود نپذیرفت و بمرکز خود باز گشت و فدائی و اربر سپاه چنگیزخان تاخت و مغولان مستقیم افتاده بیشتر آن طایفه را بخاک هلاک انداختند و چون شب آمد تا یانک خان بن شجعت فراوان از آن کوه پایان رفته خود را با مانی رسانید تا هم در آن چیره رود چنگ اسکر دیده پسرش کوشلوک را نزد عم خود بویروق فرستاد و مقاران این احوال او را خبر داد بویروق خدمتش را که ابریسم چنگیزخان در صحرا و بیابان سرکردان بود و کرفته پیش آن پادشاه کامران آورد و چنگیزخان انجماعت را بواسطهٔ غدر و بیوفائی که با ولی نعمت خود کرده بود نه مقابلت کرد انید بکشت و چاره تر بجانب سعایتی که نزد او تنک خان و شکون تقدیم رسانیده بود دیار به یاره کرد و بعد ازین واقعه تمامی اقوام و قبایل مغول چنگیزخان را ایل و مطاع و شدند مگر قوم مکریت که حاکم ایشان تقیا بیکی بود و چنگیزخان بجانب ایشان حمله آورد تقیا بیکی و پسرش مهرم شدند و نزد بورقو برق کبرا در تا یانک خان بود رفتند و چنگیزخان از آنجا بملکت تنکت که آرا قاشین نیز کویند شافته تا بتدک زمانی آن خطه را تیز تاخته ساخته بیت ولایات قاشین بهم کردو بست غارت بسی مال شد مدست و بتاریخ رجب سنهٔ ثمانی و ستمائة مطابق تا پیل در وقتی که تیر اعظم بیت الشرف خویش را بمین مقدم مشرف کردانیده بود و اطراف کوه و محرا بسبب هجوم سپاه ریا حین از ازدحام بهیزار کلفر ارام می نمود چنگیزخان تهیه اسباب قرلتای فرمان داد و مرکان جمعیت بزرگ را قرلتای نامیدند و چون شاهزادکان نامدار و امرا عالیمقدار و اکثر ضعفا و کبار و مغولستان مجتمع شدند چنگیزخان حکم فرمود که طوق سفیدی بالای منصوب ساختند و در سایهٔ آن علم قدم بر مسند ابهت و کامکاری نهاد و تاج حشمت و خلافت بر مفارق همکنان نهاد و اعیان و اشراف کرجانساری برمیان بسته و زبان بحاجات کشاده هر کس در انجمن بود لوازم نیاز و نثار بجای آورد و در آن اثنا یکی از معتمدان مغول که موسوم بکوچو بود دست تنکری الف داشت و دعوی سکر کرد که مرا برمانی القصه صعود کرده و برنا و پیرا طلاع است و کاهی بسماوات عروج می نمایم و با صانع نجوم و برج تکلم می نامیم آن مجلس در آمد چنگیزخان که تا آن زمان موسوم بتموجین بود کفت خدای تعالی شب مرا کفته و می زمین ایترچین و فرزندان خویش را دادم اکنون ترا چنگیزخان نامزد نام تو چنگیزخان نامیدم نظم نهادیم نام تو چنگیزخان تو من بعد خود را تموجین مخوان بهیچ کس و را بهمین خواند ندان بدان فرستادند از آن رو که معنی چنگیزخان بود پادشاه شاهان بتوری زبان و چنگیزخان اگرچه مبدا

چنگیزی مرد و دکه آنست اما در آن وقت صلاح وقت در ترک عرض او ندانست و بعد از چند گاه بهت تنگری هوس سروری کرده لوبتی جهت تشبیت امری از امور با برادر چنگیزخان جوجی قسار اغار بحث فرمود جوجی حلق او را بر گرفته و از جا بر داشته چنان بر زمین زد که دیگر برنخاست و در جامع التواریخ مسطور است که بت تنگری و السنطیک چنگیز بوده و نسب سنطیک چنگیز بقنگیان بن ازیاد میگوید پسر و بعد از فوت پسر او بهادر ماد چنگیزخان او لون انکه در جبال او بسیر برده از غرایب انکه بت تنگری ذکر کرد و سر او مستقر تنگشتی و بر بند و میان یخ و برف نشستی و تنها در کوهی که آنرا او تمان کاوران میگفتند منزل گزیدی و از هیچکس خوردنی نجستی بیت بر همه کوهی بدی سکش ذ سر ماه و گرما بخستی تنش القصه پادشاه کشورکشای بعد از ین قرلتای بجانب بوریوق خان اغیار کرده نیک ماکاه و رشکار کاه الغ تاق بسیر و تفرج رسیدو او را بدار اجل گرفتار گردانید برادرزاده بوریوق تکوشلوک بن تایانگ خان را حال بحرد را کشته با تفاق قوتیا یکی روی بوادی فرار نهاد و چنگیزخان از عقب رفته در اردوی ایشان از پیش آمد و قوتیا یکی بر پیش فرگشته کشته تکوشلوک پناه بکوه خانقان برده بعد ازین وقایع نظم سپاه شهان فی که گردیم یاد یکایک بچنگیزخان رو نهاد و گر صنفهای وقایل همه بدان شاه گشتند مایل همه و حاکر ایغور که او را بدی قوت میگفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازه شوکت چنگیزخان بشنید بقدم از جاده اطاعت کورخان بر آورده با غراب تحف و تنسوقات بخدمت چنگیزخان شتافت و منظور نظر اشفاق گشت نظم چنین گفت کای شاه گردن فراز بر ید هم بهر توراه دراز چنانست امید این بر خواهد را که نیم پیرایش آن شاه را زروی کرم چون بپه خوانیم بوجه دگر خوشی کردانیم بدانست شه گو چه بدی بگفت اندرون جفت جو بدی مر او را پسر خواند و بخویش برادر خواند و بدامادی خود دلشاد کرد و شاد ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشورکشا چون سیان خواتین قبایل منقول و سلاطین تاتار پسته غبار نزاع و خلاف و بیخان ابو دو دین او مدان رکه عدو لشکر سپاه چنگیزخان از قرطاب باران یاد و گشت خیال تسخیر آن مملکت فرمود و تخت جعفر خواجه را کار ملازمان قدیم او بصفت بلاغت و سخن دانی ممتاز و دهشت نزد التان خان فرستاد و او را بمتابعت خوانده مال و پیشکش طلبید چون جعفر خواجه ببلاد ایشان رسیده از داه رسالت قارع گردید نایرهٔ غضب خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا مخزنه ایست که هر گز خسار بهیچ یگانه ننموده و فضای این سرزمین محوره ایست که در هیچ وقت پای هموسی ما دیچا آزا نپیموده بیت ای ملکس عرصهٔ سیع خجولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما می داری باید که چنگیزخان با رالمغولان ای سرو پا قیمتی سه یاد ابواب تعب و بلا بر روی خود نگشاید و اگر البته متوجه این ولایت گردد از دست برد سپاه ظفر پناه ما خواهد دید آنچه خواهد دید جعفر خواجه مثال این سخنان را شنیده مراجعت کرد و نزد چنگیزخان سخنان التان را بر زبان آورد آنگاه چنگیزخان تمامیشه بلند رفته گرامیان نگریسته و دو کرون نماز خضوع و زاری از حضرت باری ظفر و برتری طلب داشت و بعد از چند شبانروز از ان بشت پا یان آمده فوجی را سپاه را بمحافظت اردو تعیین نموده و جانب ختا نهضت فرمود و پس از وصول بحدود ان ولایت با مدک زمانی معمور و جور بخت را که هفتاد هزار تومان است متوقع گردانیده چند ین شهر دیگر نیز چون شهر تنگیر گشید و التان این خبر شنیده با لشکری که بر بسیط خضرا غبار دیده مهر گردان عدت و کثرت سپاهی دیده بود او از چنگیز و پیرون آمد و بر سر دره منزل گزیده فوجی را سردار امرا با چنوفوا دان پیشرو فرستاد و تا رحدود مملکت برخبر نداده اگر فرصت یابند بسر وی مغولان نمانند اجماعت منتظر نشسته تا گاه شنید ند که چنگیزخان یکی از بلاد را فتح نموده تقسیم غنایم اشتغال دارد لاجرم بغفلت تمام تمکنت نموده بدانجانب آمدند و فوجی که مغولان پیشین آتش مشعول بودند سپاهی آن سپاه را دیده چنگیزخان فی الحال سوار شده و فرمود تا دیگها را سرنگون ساخته مجموع چاپاری رکاب آورده جنگیان تاخت و در حمله اول لشکر التان خان بهزم گشته جمعی کثیر از ایشان خسته تیر تقدیر و بشمشیر گذرندشدند و بعد از این واقعه میان چنگیزخان و التاخان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده بار دیگر مغولان بصولت دست دا و التان خان گریخته روی بمدار الملک خود نهاد و چنگیزخان نیز بدانجانب روان گشته التان را رفع آن حادثه با مراجعت دیگر چنگ دیو نگذاشت چنگیزخان طریق مشورت مسلوک داشت و چنگسانگ گفت انسب آنست که در بن لا ازراه صلح و صفا در آئیم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد بتعدیم رسانیم التاخان این رای را استحسان کرده ایلچی جهت تمهید مبانی مصالحه نزد چنگیزخان فرستاد و دختر خود را بحبالهٔ نکاح او داد و چنگیزخان محمد آقاملان خان را با گوشکشیده با گردیدگاه التان خان چنگیز و را پسر خود سپرده و از امرا بزرگ قوگسانگ چنگسانگ و سوغانگ جونگ را پیش او گذاشت و بدین خود بشهر یکنک که ساخت و پرداخته او بود و در وسعت و متانت با علیه بهدوی برابری مینمود انتقال کرد و چنانچه در جامع رشیدی مسطور است دور

دو در آن بلده چهل فرسنگ است و سه بار و دارد و در یک طرفش دو دست عراضی هر یکه از صبح تا شام بسی تا م کشتی یک نوبت از این طرف بدان طرف میرود و می آید در آن شهر سیوم سر دسیری می باشد القصه بعد از رفتن السان خان بدان مکان اشتمال تام ما حوال ملک و مال راه یافت و جمعی کثیر از امرا و لشکریان اعلام عصیان طغیان ارتفاع داشتر اشوه و شر را طراف آن کشور تا فت کار بجائی رسید که سیلسان خان بحکومت چکیدو با مراکه اشته نزد پدر رفت و حاکم جوره کرا و را بوکه میگفتند بلوی سمان بر قدوبا و نزد چنگیز خان فرستاد و افهار اطاعت نموده و را از خطه دارالملک خبر داد بنا بر آن چنگیز خان و امیر قوان ملکان سامو قدرا با لشکر فراوان بر سیر چغتا نا مزد کرد و ایشان بچکیدو رفته چند گاه بمجاهره اشتغال نمودند بعد از مدتی ان قوت محصوران با تمام رسیده **بیت** بچکیدو چو رسیدند ایچنان تنگ گشت * که نانی بجائی نیامد بدست والسان از اضطرار مردم خود خبر یافته نثار امرا تومان بوکشتا را با سه امیر دیگر مقرر کرده تفاتا بچکیدو و برندو حکم فرمود کرا مرا با تمامی لشکران بشکریا رخ و هر یک سه قبچاق علیه بردارند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده چون بمنزل سنگ سی رسیدند جمعی از امرا چنگیزی با خود دند چنگیز خانیان ایشان را گرفته و علامات را متصرف گردیدند این خبر چکیدو شیوع یافت و فوکیتک جنگسانک را غایت غصه بهم خورد و بدو سونک جونک کرکیته روی به یکدیگر آورد و انگاه بتکاتصرف امرا و پادشاه کشور گشتا و در آمد چنگیز خان بر قع مطلع شده و متقنونیان را با دو امیر دیگر بدار الملک السان خان فرستاد و منتل تخاین و فرمایش فرمان داد و ایشان بهمان نهج مقصود و اجناس را با خاز زن السان خان که مدتا مم هشت سنطر چنگیز خان رسانیدند خان بر نهج و سه گشته **بیت** بلشکر چشید آن جمله مال * که او را بنوی رنجش طال و چنان ایل موافق نیامد هجوی چنگیز خان ضبط و ولایت ختای را بعهده متعلق گویانک جلا کرده و ارسه بکیدو را رجعت بجانب خود فرا خواست و چون بمقصد رسیده روزی چند بهم عشرت گذرانیدند متوجه دیدن چنگیز خان شدند و دستور قوم را ختای گردید گفتار در بیان شمه از حال قرا ختائیان که کورخان لقب حاکم ایشانست و ذکر آنچه میان کوشلوک و آخرین ملوک آن قوم او وقوع چیره شده مولد و منشا قبیله قرا ختای است و ایشان از جمله صیران آن ولایت بوده اند و پادشاه خود را کورخان گفته اند چنانکه ختائیان السان خان می نامیدند و ۳۰ ثلاث چنگیز خان بر منشا و نفاذ کار بر آن قوم ما قرا بیشتر خود و بر دولتی با گروهی انبوه از ختای بر ایشان آمده بکمدود و قرز فرستاد میان ایشان و قرز ایشان منازعت اتفاق افتاد و از آنجا با جلال شتافته و در آن سرزمین شهری بنا نموده و قرب مزار خانه و اراز را که بی باک و نواحی آن شهر جمع گشته و در آن وقت در بلده بلاساغون که معولان آنرا غوبالیغ گویند یعنی شهر خوب خانی بود از سیاب ما چند آن بکنتی نداشت و دو دم قراق و قتلی بجوانس و ولایت او زده غارت و تاراج چکیدو نمایند بر آن ملحق نمود کورخان فرستاده و التماس نمود که بداد آنجانب شتابد و بلاساغون را متصرف گشته شروقراق و قتلی را کفایت نماید و کورخان بلاساغون رفته و بر تخت سلطنت نشسته نام خانی از بیزه و اسیاب انداخت و او را با ملک زکان محسوم ساخت و اقوامی را که مخالف او بود مطیع و منقاد گردانیده فوجی از مردان صف شکن بجانشونه و حفظ فرستاده و آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام داد و آنگاه بحکام ممالک ماوراء النهر و فرغانه را سایل و منقاد گردانید چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافته و در شهور سنه ۶۲۶ باسلطان سنجر جلد و او را منهزم ساخت بعد از آن کورخان فرجت نشده خاتونش گویونک قایم مقام گشت و قرا ختائیان تا دام گویونک میل فتن و زمانکرده بود و شاهنشش می میمونند و چون هوای نفس و هوی عمل کرد و او را مستولی گردانید و لقب کورخانی را بر او کورخان سابق اطلاق نموده نفس طاغیش بر لوح خاطر نگاشته و میان این کورخان و سلاطین خوارزمشاهی کاهی صلح اتفاق افتاد و کاهی بصورت جنگ دست میداد چنانچه تتمه از این حکایات در اواخر مجلد ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان بعد کشته شدن عم خود بولیوروق بقتل رسیدن تو قیا بیکی پناه بان کورخان آورد و کورخان او را منظور نظر شفقت گردانیده بتربیت او ما دی خویش سرافراز کرد **نظم** و را کورخان چو اندیدز اندخویش * بپرورد و جایش فرزندخویش ولش کرد و چون بدختی چو ماه * تنش را بمید است از بد نگاه و در آن اوان که چنگیز خان بکانبوغتای نه بود کوشلوک خیال استقلال نمود و زوی بعض کورخان سایبد که در پیش با لیغ و قتالیغ مدتی شد که سپاه و ما یان ما نند رمه بی شبان کرد و اند و طالا **بیت** که چنگیز خان و یا رخانی * همه کارانیشان توان کرد راست اگر رای صولتهای قتضا نماید بدانجانب رفته قوم و قبیله خود را جمع کرده نام و اشیار از اسمالت داده بخدمت رسانم بیت زساده دلی کورخان کمتنش * شنیده همی دید در تنش و قامت قابلیت کوشلوک را بلعلت نفسیه

آرایش او ولقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود چون کوشلوک بیوست قدیم آباواجداد خود رسید و آوازه وصول او در آن بلاد شایع گردید مصراع بر وجمع بیشمار کرمایان و حاکم قوم مکریت لوقیقان نیز کوشلوک بیوسته او را جمعیت عظیم دست داد و کوشلوک با ستظهار لشکر بسیار باز گشته آغاز مخالفت کرد آتش نهیب او تاراج واطراف ولایاتش زود در رسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنان است که سلطان از آنجانب متوجه استقبال کورخان شود و من از اینجانب متوقر آنکه اگر سلطان بیشتر کورخانرا مغلوب گرداند کاشغر و ختن او را باشد و اگر من در این پیش دستی نمایم سلطان تا آب فنا کات بمن مسلم وارد و آنگاه دو پادشاه از طرفین متوجه کورخان گشته کوشلوک پیشتر رسیده و محاربه نموده منهزم گردید بعد از آن بر وجهی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و کورخان قتالی اتفاق افتاده بسبب عدم رسیدن کمک سلطان پشت بر مخالفان کرده و بر انعکار کورخان نزاع نموده قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر دیگدیگر نهاده و کثرت هیجان کرده و غبار نفاق و ریبت ابصار رشده غالب از مغلوب تمیز نشده و مبارزان هر طرف تاراج کنان روی بولایتها نهادند و چون کورخان بلاد و ساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی و تراخت نیان به تنگ آمده بودند و می پنداشتند که خوارزمشاه از عقب خواهد رسید و روا نمانند بسته کورخانرا در شهر نکذاشتند و با تفاق در حین آتش حرب جنگ اشتعال نمود و کورخان نیز آغاز محاصره و محاربه کرد و بعد از شانزده روز قهرا قسر آبلا و ساغونرا مکرفت و بقتل عام فرمان داده در شبانروز چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته شد و چون خزاین کورخان در وقت تهیه اسباب سپاه از درم و دینار خالی شده بود مجوهرهای کمال بسیار دولت او می رسید که کورخان از وی چیزی طمع نمایند بعرض رسانید که مناسب آنست که در عوض اموال که از خزانه تلف شده غنایمی که اکراد اردبا و قایع کرفته آمد بکزاران سپارند و کورخان این سخن را مسموع نداشته جای داد و چون او را بر آن اندیشه علاج نکشت بهانه بطرفی رفته روی از عصیان او بر تافت و کوشلوک زین حال خبر یافته و فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد علیت چنان باسپاه آماز روی شرق که کوئی همی آمد زمین بر ایشان بلرزه می افتاد و آسمان سیچ پیلا ساغون آمد کورخان بخبر از توطن و فروتنی چاره ندانست و قصد کردوکه در پیش سر کوشلوک بپای خدمت بایستد اما کوشلوک باین معنی راضی نشده و ایشان بطاهر تعظیم نموده و تمامت ماطن و صاحب مملکتش را کرفت و کورخان بعد از این واقعه مدت دو سال زنده کانی او چون سنش بشصت رسید بعالم باقی منزل کزید و او شتاد و یکسال بسلطنت و اقبال کذرانید

ذکر شمه از تسلط و تغلب کوشلوک خان و بیان مندفع شدن شر او بسبب توجه جبه نویان

بعد از فوت کورخان کوشلوک در سلطنت استقلال یافته بآنک زمانی الیالیغ و کاشغر و ختن را تسخیر کرد و با ستعمال ایشان ظلم و ضلال پرداخته دو دراز دو ما نها بر آورد و آن بدبخت بت پرست بود و دینش تابعیت ملت نصاری می نمود لاجرم هر نوبت در تقدیم سلمانان بیکو شیده نمی کذاشت که بر حسب شریعت غرا دم بر آرد القصه سلمانان در دولتی که او ولایت ختن بتصرف آورده بودند بر آمد خواست که از روی حجت و برهان علمارا ملزم کرداند و بنا تمامی که با خود فحم کرده بود بمسامع علمای دین فهم رساند بنابر آن فرمود که در شهر منادی نمودند که هر که در زمرهٔ اهل علم و صلاح است امروز بدستبار کس از آن طایفه مجتمع نشده کوشلوک روی بدیشان کرده و کفت که چیست از شما که از غیر خدا نترسید و از حق جل و علا شرم نکرده دعوی ملت او صدق نیت مینماید و نمایید قدوة العلما و الملة والدین محمد تخنی کر تقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان الهام بیان بکشاده و با کوشلوک لعین آغاز مباحثه و مناظره نموده و در باب ترجیح ملت بیضا حجج و براهین اقامت نموده کوشلوک را ملزم ساخت و آن بدبخت از بحث عاجز کشته آغاز سفاهت کرده و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کلمات بی ادبانه بر زبان آورد علیت چو عاجز شد زان لی ادب در جواب بدید و حاشا بی را خطاب و آن عالم ربانی از غایت دینداری تحمل نکشته کفت تف تاک بدبهات با دای دشمن دین آن سخن خیل اهل کفر و ظلم را شنیدن این دشنام از شفت فرمود که انجناب را بکشند و ایشان اسلام در کردن و ایمان آوردند بموجب فرموده عمل نموده چون از ارتداد آن جماعه باک نداشته و ما یوس کشته در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کرده و بدینوضع از حضرت آلهی واصل شده بعد از شهادت مولانا علاء الدین محمد رحمه الله بآنک نماز دو کانه قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن بیار برافتاد و دوست تقدیر ملک قدیر ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیداد بر روی سلمانان بکشاد و در خلال این احوال حاکم قوم مکریت توقیقان از کوشلوک جدا کشته بطرف قوم کمکاک چنکیز خان این اخبار رستی نموده و فرمان فرمود که جبه نویان چند تومان از سپاه ظفر نشان متوجه دفع کوشلوک کرده و جبه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شده

روان شده چون بحدود آن ولایت رسید کوشلوک روی بفرار نهاد و جبه بکاشغر در آمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر کمیش آباد جدا و خویش باشد و متعرض نگردید کوشلوک هر کجا که شنود و از اتباع کوشلوک هر کجا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از ظلم و تعدی آن بدنام نجات یافته فوجی از مغولان کوشلوک را تعاقب نمودند و بحر کس از قوم نایمان رسیدند سفر الحال بقتل رسانیدند و کوشلوک بکوهستان بدخشان که بحکم از غایت سرما یخ بسته رفت گذار ساروق قول نیکنتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه بشکار اشتغال مینمودند مغولان ایشان را گفتند که اگر این جماعت را که از ما گریخته اند گرفته بما بسپارید جان یابید صیادان از طرف وجناب کوشلوک و اتباع او در آمده همه را بدست آوردند و مغولان سپردند و ایشان کوشلوک را گردن زده سرش پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد چنگیزخان فرستاد آنگاه چوچی خان بدفع توقیقان که اطراف خجند رفته بود نامزد فرمود و چوچی بر وجهی که در آغاز گذر سلطان محمد خوارزم شاه نوشته شده مهم توقیقان و قوم او را ساخته برداشت آنگاه چنگیزخان بنابر اسباب مذکوره روی توجه بماوراء النهر آورد و گفتار در بیان توجه چنگیزخان بجانب ماوراء النهر و کشته شدن اکثر متوطنان آن بلاد - بیت جمع خشم و قهر چون خاطر چنگیزخان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاست بر کانون درون مخالفان آن حدود تافت لشکر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته با پانصد افزون از قطره و ذره در شمار بجانب ماوراء النهر روان شد و چون سواحی نزار نزول اجلال فرمود او کله ای و جنتای را بمحاصره اترار باز داشت و جوجی خان را بجانب چند فرستاد و آلاق نویان را لفاکت و جند را بسال فرود و تغرخویش با تولی خان متوجه بنجا کشت و ناکاه بقصبه زرنوق رسیدند و اهالی آنجا بگشت دروازها برگشیده خواستند که در مقام محاربت آیند و آخر الامر موجب نصیحت دانشمندان حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت چنگیزخان می نمود ابواب صلح و صفا گشاده ترک جنگ و عناد کردند و ترکان القلعه را با زبن همواره با خود گردانیدند و روی بجانب حصار نور آوردند و مردم نوزکه لهارا طاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آنمکان بالابد معاش و مصالح زراعت و تخم و کاو قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اشیا باز گذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچاره گان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند اترار بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند در اوایل ماه محرم سنه سبع عشر و ستمایه موافق پیلان فیل چنگیزخان در نواحی آن بلده که در آن زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشقاق لفظ بخارا از بخارست و معنی بخارا بلغط سغدان مجمع علم باشد القصه چون سپاه پیشمار چنگیزخان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند روز اول مراه خوارزم شاه کوک خان و سوج قتاقی شکنلیخان با بیست هزار یاسی هزار از شجاعان شجر گذار بر سر شهر بخارا فرستاد تا چون طلایه آن سپاه خونخوار بسان بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخارا یان را برخاک هلاک انداختند روز دیگر که بواسطه طلوع جمشید خور شید ثوابت و سیارات حصار سپهر دوار مغفر و مانابر دوکشت اهالی بخارا در وب خلاف بسته ابواب شهر باز گشادند و سادات و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافته ولایت طلبیدند و چنگیزخان همان زمان سوار شده با آن بلده فاخره در آمد و چون بمسجد جامع رسید پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدان پرستست و اهل آنجا را مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند و آنگاه از مرکب پیاده شده بر منبر رفت و نشست و مردم خود را گفت در صحرا علف نیست لشکر اسبان را بسیار سازید مغولان بموجب فرموده کار بکشته در انبار ها بگذاشتند و از مصاحف و اجزا دو راندا ختند و آخور اسبان ساختند آنگاه فرمود که رهگذر ها و مشایخ را داده بباغ داشتن مشغولی کردند و آنگاه مغولی برگشیدند بعد از آن چنگیزخان بعید گاه رفته و با جتماع خلایق بخارا فرمان داده بر منبر برآمد و نخست زبان بحمد و ثنای آلهی بگشاد آنگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان رانده در آخر گفت که اقوام از شما گناهان بزرگ در وجود آمده است بنابر آن خشم آفریدگار ما را که از جمله بلاهای آسمان است بر سر شما فرستاد اکنون هر چه درین شهر طلا و سیم است بقدر حاجت بقدر نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمایید لاجرم متوطنان آنجا از فرود آوردن مال کرده هر چه را دادند مغولان از ایشان بستدند و بعد از شکنجه کسی را بگذاشتند اما چون بیع صناع بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه پناه بمردم

بوده بودند و این معنی بر چنگیزخان ظاهر گشته تا مرتبهٔ ششم و اشتغال یافته و موجب تألم او شده و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود و دنیا
بر آن بیک روز بیشتر شهر سوخته شد بلکه غیر از مسجد جامع و بعضی سرایها که از خشت پخته بود و عمارتی سالم نماند و بعد از آن چنگیزخان جوانان بخارا را به
جنگ قلعه مور کرد و ایشان را چنانچه مذکور شد مرتب ساخته باندک زمانی مغولان قهر آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردانرا که در قلعه بودند کشتند و عیال
و اطفال ایشانرا اسیر کردند و حصار را ماندند زمین هموار کردانیدند تفکست که بعد ازین واقعه یکی از بخارائیان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید
که حال شما بکجا انجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و فی الواقع در کلام فارسی عبارتی مختصر تر ازین در بیان آنچه از لشکر مغول
در بخارا بوقوع انجامید، نبود توان یافت اما حکایتی دارد که نقل آنرا مأمور بودند چون بظاهر آن دیار رسیدند خایرخان با لشکر شصت هزار
سوار جرار داشت در شهر متحصن شد و محافظان هر شب بر دروازها بنشستند و شش هزار دکان مدت پنج ماه آن بلد را محاصره نمودند کار محصوران با
ضعف و اضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزمشاه بکمک خایرخان متعین بود با مغولان اتصال شده شبی از دروازهٔ صوفی خایرخان را
رفت و همان شب چریک مغول در شهر ریخته خایرخان با بیست هزار کس از شجاعان بناچار حصار برده و روز دیگر جنگی داد و کدامی قراجه حاجب را
بگذاشت و خود از مشاهده مخالف بگشت و عامی مردم نزار بصحرا رانده بتیغ تتر بگذرانیدند و آنگاه محاصرهٔ قلعه مورند و خایرخان را
حصار هر روز پنجاه مرد بمیدان بیرون میفرستاد و تا کشش و کوشش نمودند بعد شهادت میرسیدند و بدین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه
امتداد یافته در آن ایام بسیاری از گلهٔ رمه خاک هلاک افتادند و چون از سپاه خایرزیاده از دو کس نماند مغولان بحصار درآمدند خایر با سه
دویا رنهاد بمام برده بر قراز تلی عالی نمود و بزخم تیر و سنگ و خشت مخالفان را از خود باز میداشت و چون فرمان چنگیزخان چنان بود که او را
زنده بدست آورند لشکر مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد از آنکه آن دو کس نیز بکشته شدند مغولان خایر را گرفته بستند
کردند قلعه را با زمین یکسان ساختند و غیر ارباب صناعت تمامی منسوبان آن مکان را بکشتند آنگاه جغتای و اوکدای عازم اردوی
اعظم گشتند و در حدود سمرقند خایرخان را گرفته بخدمت چنگیزخان رسانیدند و کوک سرا و اثر هربت شهادت چشانیدند مذاتا جوجی خان که موجب فرمان
بجانب جند رفته بود چون باستغای رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت چنگیزخان می نمود انجا فرستاد
تا مردم را بنصیحت کرده از دو خامت خالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر در آمد پیش از آنکه با داء رسالت پردازد در نواحی باش بگیر کوپان
او را بکشتند و چون بر این جسارت اطلاع یافت فی الحال لشکر بشهر شتافته شش روز بطاراج و قتل و غارت اشتغال نمودند و بعد از آن
تا آن بلده را مسخر نساختند و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده بیست و روز زیر و زبر گشت شهر همه خلق آن کشته گشته بقهر و انتقام
آن ویرانه را بر حسن حاجی متعلق شد، جوجی خان روی با وزنکند نهاد و او روی نکند بصلح منوچ گشت آنگاه با سپاس رفت و او با باش سپاس آغاز
پرخاش کرد و اکثر کشته شد تا این خبر بسمع قتلغ خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بناء ثبات و قرار شمت تزلزل پذیرفته
راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان بیتموز را بر سالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قاصد جانش کشتند و بیتموز بطلایه بحیل خود را بکناره
داشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجی خان چهارم صفر سنهٔ ۶۱۲ بظاهر شهر شتافته و جندیان دروازها را مسدود و بسان نظارگیان بر بروج فصیل گشته و مغولان
پلها بر خندق ترتیب کرده و نردبانها نهاده و بالای باره بر آمدند و از آنجانب بزیر رفته دروازها بگشادند و تمامت خلق را بصحرا رانده جندیرا
بخارا روب غارت و تاراج پاک ساختند چو مردم نکردند در جند جنگ بکشتن مغول نیرنگها چنگ نشکسته بعزاز دوسته شور بخت
کربا جنتو گفته بودند سخت وجوجی خان امارت جند را بعلی خواجه عجد وانی عنایت کرده روی بارد وی پدر آورد و اتا الاق نوبان
که بکفر فتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر فناکت رسید والی آنجا ایلنکو ملک با تفاق قتلغیان که ملازمان او بودند در حصار متحصن شدند
نظم بیکار رسته روز بزم خود را تا ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که میان آب خجند ساخته بودند پناه بر دند تا مغولان
ترسی بنمود و با هزار مرد مدار او آنرا مانند که هر یک خود را تا ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که میان آب خجند ساخته بودند پناه بر دند تا مغولان

مغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بقصد جنگ فرستادند و چون کارش باضطرار انجامید خواص و متعلقان را در هفتاد کشتی سوار نموده که بیرون آنها بکل و سرکه اندوده بود نشاندند و خود بر کشتی دیگر نشسته با دبر روی آب روان گشت و لشکر مغول برفراز تیمور ملک طلع شده جنگ کنان کنار آب میرفتند چون تیمور ملک تیر در دست داشت هر کرا نظر بانی کرد بتیر بی پگاه از پا میدرآمد و مغولان در پی او بودند تیمور ملک هر ساعت می ایستاد و جنگ میکرد تا احمال و اثقالش بمنزلی رسید و آنگاه بامر اتباع او کشتی را گشتند اموال را اعدا باز ستاندند و او باسته چوبه تیر کمری از انگشتان پای نداشت سپ میراند و سته مغول از عقب می شتافتند تیمور ملک عطفه عنانی کرده تیر بی پگاه از چشم یک مغول زد که کور شد و دو نفر دیگر سر مجروح گردانیدند تیمور ملک بگذاشت رفته از آنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت چون فسحتی آرام یافت اورا حب وطن بر هوا جعت باعث گشت و بغرغانه خرامید و کاهی بمجندیه میرفت و استکشاف احوال مینمود تا آنکه شنود که پسرش حکم باتوین جوجی خان بن چنگیزخان یکتمدآمده و متصرف املاک و اسباب شده و ما جرم با پسر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را به بینی می شناسی جواب داد که طفل شیرخوار بودم که از پدر دور افتادم اما غلامی هست که او را بجا می آورد و آنگاه غلام را حاضر ساخته و غلام تیمور ملک را شناخته خبر به مولایش در ترکستان شیوع یافت و او با سید لطف و مرحمت بجانب اردوی اوکدای قاآن که بعد از چنگیزخان بر تخت سلطنت نشسته بود روانه شد و در اثنای راه قدغان او غلان بیچ و چار خوزنده فرمودند و ستهای او را بستند و از محارمای که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمود و تیمور ملک خان او را جواب میگفت و آن صین بسبب لقه یه مغولی که بزخم تیر پی پگاه تیمور ملک کور شده بود بآن مجلس رسید و از وی نشان پرسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنود برآمد قدغان در غضب رفت و تیری جان گزای بر تیمور ملک زد که دیگر نفس از وی بر نیامد القصه اتاق نویان چون از تهم مخلصان فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم و دشتاقات آتا قطقه بود شتافت آتا قطقه سمرقندیان بود که در آن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه از توهم سپاه تاتار و مغول متفرق ساختن مجلس رزم و پیکار می پرداخت صد و ده هزار سوار جرار در سمرقند گذاشت و غلبه خواص و عوام در آن بلده بمثابه بود که مخالف و مخالف از تعداد آن بحر و مقصور اعتراف می نمود و سمرقندیان جهت چند فصیل بر گرد شهر کشیده بودند و خندق را باب رسانیده بنابران چنگیزخان سخت بدشخوار نجارا و سایر بلدان ماوراء النهر و ترکستان پرداخت و چون خاطر از آن امور فارغ ساخت در اواخر ذی حجه سنه ۶۱۶ علم نهضت بصوب آن بلده فاخره برافراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از شاهزادگان و لشکریها که بفتح و مصار ترکستان مامور گشته بودند با مردم حشری بوی پیوستند چنگیزخان در کوک سراپرده آمد دو روز آسایش نمود و روز سیم طایفه از سپه داران لشکر خوارزمشاهی بپای جلادت در میدان مبارزت تاخته و از جنود و مغول فوجی کشته همچنان لشکر سپه و دستگر ساخته و روز چهارم چنگیزخان بنفس خویش سوار شده روی بشهر آورد و مغولان بر جمله هجوم نموده ستدند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه بیرون کنند و شب پنجم آرای ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی مایل بصلح شدند و زمرهٔ ملاحظه حقوق سلطنت نموده بر مخالفت مصر بودند و چون دروازهٔ افق مشرق بسبب تباشیر صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف نام از شهر بیرون رفته بلاز مت خانی شتافته و لعان طلبیدند و چنگیزخان ایشان را از فهرو خط خود امین ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان بسمرقند باز گشته در دروازهٔ نهاز گاه باز کردند و لشکر مغول در شهر رخنه یافته در صدد و حراق سلطان محمد رسیدند و او را آنجا رحلات ماوراء النهر کرده و سراسیمه گردند و در همانروز که الب خان از قلعه سمرقند بگریخت چنگیزخانیان بر آن حصار استیلا یافته قریب سی هزار از امرای خوارزمشاهی را بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس بیشه بودند جدا ساخته چنگیزخان ایشان را بر اولاد و اقربا خویش تقسیم کرد و از بقیهٔ مغولان مبلغ دویست هزار دینار خون بهاء ستاندند و زیاده ازین تعرض نرساندند ذکر بر فتن جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرمود چنگیزخان و بیان ستمه از قتل و غارت ایشان در اطراف ولایات و ممالک ایران و آن زمان که چنگیزخان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه باعدد اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسلهٔ جمعیت او بدست سید او دوران از هم گسیخته بنابران

جبه نویان و سوبدای بهادر و تو قجر با سی هزار سوار متحرک گذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان از کفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا ضرورا بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت معاودت نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و اعراب جبه و فرموده بجانب خراسان روان شدند و اواخر ربیع الاخر سنه موافق سیلان ایل معاقب یکدیگر از آب اموبه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و چون ملک هراة بیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سوبدای متعرض آن بلده نشدند اما تو قجر از عقب بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع نداشت و آغاز محاصره کرده از شصت قضا تیری عمر فرسا بر مقتل آن کافر خورد و متزلزل و منصدع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سوبدای شتافته در نواحی زاوه بدیشان پیوستند و اعراز اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده، مردم زاوه درواز ها ببستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان برجناح استعجال بودند متعرض نجاعت نشدند و بکدشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب نگذشتند و در عرض سکه روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار و دیار نماند و احمال و اثقال کشکان را بشکستند و بسوختند و بعد از آن به بیشابور رفته مهم مردم انجا هم بصلح انجامید چه بزگداشت از انجا جبه نویان برای عزیمت مازندران نمود و سوبدای بطریق شحنگی بی نهایت گشت و ارطوس را دکان شافته مرغزار و جویهای انها ران ولایت او را خوش آمد بنا بر آن متعرض او و کانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین بقصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته راه دو راه و ناش آن حظه را پایمال حوادث کرد انید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف اشرار کشته فوجی از سپاه بی باک مجاصره قلاعی که مقرر متعاقان خوارزم شاه بود دبازداشت و بجانب ری روان شد، سوبدای بدو پیوست و در آن وقت پوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنا بر آن شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند بستقبال شتافتند و جبه و سوبدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان سخت حنفیه را جمع بدیرفع گذرانیده بعد از آن باز گشتند که از مردمی که در خون سوتطان مولد و منشا خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت آنگاه شافعیه را متراز عجت حنفیان روان کردند و از ری سوبدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم انجا را بانواعی بعضی شتی نامبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول همدان با والی انجا مجد الدین علاء الدوله علی صلح کرده روی بکمرزبود و خرم آباد نهادند و دو از کرزرود خرم آباد را محکمه ساخت و مردم نهاد نداشته کرزند کرد انیده و در سایر ولایات بی صدا و بند همین عمل بجای آورد و سوبدای در قزوین قرب پنجاه هزار مسکین را بتیغ کین کشته بعد از آن آن حصار بهم پیوستند و آن زمستان در صدد و دری گذشتند و در اول فصل بهار که سبب و فور قتل سر و قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار غرقه بخون از بسکه خاک برخاست بنفشه کبود پوشید و سوسن زبان چند بقیه تیغ امان از بی زبانی امان خواست جبه و سوبدای غنیمت آذر بیجان کرده و در زنجان وارد پیل و بسراة مراسم قتل و غارت بجا آورده و از بسراة جلو ریز روی بدیه بزیر نهاد تا بک دران زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دید و مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشان را از قتل و غارت بتریز در گذرانید، و چون نوبت دیگر سپاه بردوسر ما هجوم نمود جبه و سوبدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بکجتبان شافته بسیاری از گرجیان را بقتل آوردند و در سنه در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخجوان و یلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان آنچه معتد و ایشان بود از قتل و اسیر و غارت بقدر هم رسانیدند تا آنکه خاطر شوم آن طایفه کراه مایل باشد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند تا راه پیدا نشده و ندیده اندیشه فاصده ساحتن دران پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که مارا در عین خیانت که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه همی از مردم یک نفر بسی تا تهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده وه نفر از جوانان و معتمدان خود فرستاد امرا از ان دو نفر بایمان اکراد نیز بایمان تمسک کنند که کرتا قراولی کرده راه نمایند که از دربند بگذرند بجان امان یابند و الا تمامت یا رخود را براه عدم تشنه بیند و آن بیچارگان از بیم جان عجز چی کشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در بند را فته خون و گرفتن مال بندگان خدا شده بطرف مغولستان گذشتند و در اثنای راه مهم مردم الان و قپچاق را بسیاسی گذران عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس بهمان شیوه گذاشتند خویش پرداختند آنگاه بچنگیز خان که در آن زمان بر سریر قدیم مغولان سیده بود پوسته سر گذشت خود عرض داشتند و از مضمون این وقایع کمال قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر شد و بلکه غایت قهر و غضب شهم تبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام تخم حب

براورده ۳

ایام قرب صد حاکم صاحب جود با جنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بودند هیچکدام تائید نیافتند که در صدد ممانعت و مقاتلت فوجی از لشکر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشک نگارخانهٔ چین بلکه غیرت افزای بهشت برین بود ویران گشت و چندین هزار کس از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمرهٔ از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیزخان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ و رزم

چون چنگیزخان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی چند در نواحی آن بلدهٔ فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوگدای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید و در آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت است و ترکان آنرا اورکنج گویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صناعات و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه [illegible] بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان موجب فرمان چنگیزخان با سپاهی چون نجوم آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانگشای چنگیزخان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی بیشتر نظارهٔ جرجانیه خرامیدند و براندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشانرا اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربهٔ آن جماعت انعطاف دادند و مغولان طریق مکر و فریب کار فرموده چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهر است رسیدند آنگاه سایر سواران منقلای که در کمین گاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال قرب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلی که آنرا تنوره گویند شتافته تنور حرب گرم ساختند و بهنگام غروب خورشید بازگشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اوگدای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بر ارسال رسل و رسایل مترتب نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و سکان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره‌های نفط و زخم سنگ رعد بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیان در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطهٔ این فتح جد خوارزمشاهیان در محافظت شهر زیادت تشمیر شد و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغول از تسخیر خوارزم میسر نگشت و این خبر بسمع چنگیزخان رسیده یرلیغ داد که سرور آن لشکر اوگدای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز جایز ندارند و اوگدای برادران را با هم در مقام صلح و صفا آورده و مهام سپاه را منتظم گردانید و باتفاق جنگ پیش بردند و نکبا نکبت متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه و محله بمحله از ایشان میگرفتند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا رانده قرب صد هزار نفر از مردم پیشه ور جدا ساختند و زنان و جوانان و کودکان را به بندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که بهر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از پنجاه هزار متجاوز بود و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود رقم مشکین قلم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد بروی غالب می آمد و بدین سبب او را طامة کبری لقب داده اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی بر آنند که لقب آنحضرت جناب کبری بود ای هو نجم الکبری جمع تکثیر للکبر و الصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجنابست و بسبب آن این لقب را بروی اطلاق کردند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبهٔ ولایت رسیدی **مصراع** سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

شیخ نجم الدین

وکنیت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود و امیر فقال سیستانی در رساله که مشتمل است بر شان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است در ایام جوانی جهت سماع حدیث از خوارزم بجهان رفت و چون از علمای آنجا نسخه حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدث اسکندریه نیز اجازت حاصل کرده در وقت مراجعت بشهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید و از آنحضرت استدعا کنیتی نمود و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ابو الجناب نجناب پسید که ابو الجناب مخصوص حضرت فرمود که لامشد و شیخ چون از خواب در آمد از معنی آن کنیت حیران فهم کرد که از دنیا اجتناب می باید نمود لاجرم همانجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد آغاز سیاحت فرمود چون بخوارستان سید خالقا شیخ اسمعیل قصری پهلو بپهلو تا توانی نهاد و بهمین توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول شد و چند گاه آنجا بود شبی گلاب خلوت رفت و گفت علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده نیست دانم علم باطن نیز حاصل تمام یافته ام و این معنی بر شیخ اسماعیل ظاهر گشته باو داد آنجناب را طلبیده و گفت برخیز و سفر کن که ترا آنچه دست شیخ عمار یاسر می یابد رفت شیخ نجم الدین است که شیخ اسماعیل بر آنچه در خاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته اما بیچ نگفت و بعد از رفت شیخ عمار رفته بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغول گردیده گاه آنجا بود شبی همان حدیث بر ضمیرش گذشت و صباح شیخ عمار او را گفت که نجم الدین بحیرت مبتلا و پیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقول است که چون بخوارستان رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه دیدم که با آب انداک وضوئی ساخت و بنماز مشغول گشت که ظاهر شیخ سید مذکور باین قسم آب وضو جایز نیست و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من نشانده بسبب قطرات آب وضو شیخ که بروی من رسیده بود شدم شیخ بخانقاه در آمد من نیز در عقب آنجناب بلنگر و ضو مشغول گشت من بر پای ایستاده از خود غایب شده دیدم که قیامت قایم است و مردم را میکشند و باتش می اندازند و بر مجامر آتش پری بر زبر پشته نشسته هر کس که میکوید که من تعلق بوی میدارم او را میکشند و بجانب آتش میکشند و چون گفتم که از جمله مشتاقان اینجانب نیز هستم بالا رفتم و شاهده نمودم که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم تو در پایش فتاده در آمد سیلی سخت بر قفایم زد چنانکه بروی در افتادم و گفت چیزی از این اهل حق را انکار مکن بعد از ان غیب باز آمدم بدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش تر رفتم و روی بر پایش نهادم شیخ دشنامات تیز بمن چنان سیلی بر پس سر من زد و همان لحظه بر زبان او بدان سبب عجب اطیعت من ایل گشت شیخ روزبهان مرا بحضرت شیخ عمار یاسر باز گردانید و بوی نوشت که هر چه پیش او ری نفرستاده خالص ساخته باز پیش تو فرستم شیخ نجم الدین مولی دیگر در خدمت شیخ عمار بسر برده چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و بخوارزم مشغاف تشریف ارزانی داشت و در آن زمان که سپاه چنگیز خان بخوارزم آمد و اولاد و اتباع شیخ نجم الدین موقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از جریانه بیرون آید تا سبب بدات بار کاتش نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت ننموده و فرمود که ما در وقت فراغت با این مردم سر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان نزول رنج و عنا و حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک خوارزم رسید شیخ نجم الدین و شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب را که زیاده بر شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ با ما حاضر شود تا از این بلا از اسلام مندفع گردد شیخ فرمود که این قضا ثبت مبرم و بدعا علاج نمی پذیرد آنجا گفتند پس مناسب آنست که شیخ با ما در این سفر موافقت ننماید جواب داد که مرا از این خروج چاره نیست و هم اینجا شهید خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده بهر طرف رفتند و در روزی که کفار مغول بشهر در آمدند شیخ نجم الدین همچنان را که در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده و گفت تو مولای اسم الله تعالی و السبیل الله آنگاه برخاسته خرقه خود را از افگنده و میان محکم بسته و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورد و بر میان ایشان تنگ میزد و تا سنگهائی که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیز خان آنجناب را تیر باران کرده یک تیر بر سینه مبارکش آمد و چون آن تیر را بیرون کشیدند مرغ روح مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید و گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت برهیم کافری را که بر تو بود و پس از انکه آزادی در افتاده کس نتوانست که آن کافر را از دستش خلاص سازند و عاقبت کاکل او را بریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است رباعی

ما از این مختشیم کز ساغر گیرند ما از این ملحدیم کز بر ما غر گیرند
نی از ان مفلسکان کز بر ما غر گیرند نیکی دست می خالص ایمان نوشند نیکی دست دگر چرچم کافر گیرند

و کذا شهاده تقدیس و صفی شهر نیشابور ثمان

ثمان عشر و ستمایه من الهجرة النبویه **ذکر توجه چنگیزخان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن بشهر حیات مردم آنجائی بسلخ خوانند** اکنا
این قصه پرغصه چنان بزبان آورده اند که چون چنگیزخان و اولاد و لشکر یاز ایجانب خوارزم فرستاد و بهار آن سال درهند و سمرقند کذرانیدند اکناه
خیال تخریب ترمذ نموده بخشت متخشب بمضرب خیام عساکر ظفرسلب کشته بحسب مقتضای وقت تابستان آنجا ببرده بعد از ان روی بترمذ آورد
و ساکنان آن مکان بلیت به پشتی بارو می شهر حصار کرده میکرد چون بکروش کمنار پای در دامان استقبال کشید بعد از وصول لشکر مغول
دست باندازان تیر و سنگ دراز کرده مغولان بحد هر چه تمامتر دفع آن بلده کوشش نموده بلیت بده رود کرد مذکر ترمذ حراب مکنه مذ باروی
ترمذ در آب و ساکنان آن بلده را از صدمه و کیر و دمی و فقیر کشتند که میدر در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیزخان کرفته خواستند که بقتل رسانند
آن بیچاره کفت مرا مکشید تا مروارید ی بزرک بشما بدهم رسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فردیده ام مغولان سحال شکم او را
شکافته مروارید را بیرون آورده بلیت از آن پس همه لشکر با شکم با میدکه هر دو رسیدند هم چنگیزخان از ترمذ بحدود بلخ و سنا مانده
رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را بسغدستان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کرده بدود و اول بهار از معبر مذکر کشته
روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده و معموری بشابه بود که در نفس شهر قریبی هزار و دویست خانمان جمعیت بیکبار در بده هزار و دویست حمام راحت بخش
در آن بکنه و مقام موجود بود زنده الاولیا خواجه ناصر الدین ابو نصر بارسا قدس سره میفرموده اند که در وقت استیلای چنگیزخان پنجاه هزار کس سادات
و مشایخ و علما و موالی در بلخ قانت دشته اند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیزخان خوف یافته با سباوری پیشکش بسقبال
شتافته و بنیاز آن کم در آن ایام سلطان جلال الدین و ولایت غزنین لشکری چرشم و کین جمع آورده و میدان جلاوت و جولان بر پهنای بلخ را
ظهار اطاعت و انقیاد فایده ندا دهکه در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان عرضه جنون کشته از پای و افتاد بلیت همه بلخ را چون کف
دست کرد عمارات عالیش پاست کرد و آنچنان بهرام استقام سپه دشمن مام بعد از تخریب قبه الاسلام تولی خانرا بولایات خوارزم و غیره خود
بطالقان فرستاد و بالی طالقان و حصار کریشید بلده جنک و جدال پیش آمده و بنیاد استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته پس از هزیمت
تولی از خراسان و اجتماع لشکر با صورت تسخیر روی نموده هر کس در آنجا بود کشته کشت آنکاه چنگیزخان جهت دفع سلطان جلال الدین بکبری بطرف
غزنین حرکت آمده بهر شهر که رسیدی از آباد انی ترنکاشتی و در میان تیغ آبیخ دمی حیاتی در دریغ نداشت بر اکه یکی از اولاد جنتای خان رحم
تیغ اهالی آن مکان کشته بود و چون چنگیزخان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و هم او را بوجهی که در ضمن قایع خوارزمشاهیان سمت
تحریر یافت بتفصیل رسانید بلا نوبای تا او دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن بلای ناکهان در اعمال و مضافات لاهور ملتان تقتیل ۳
غارت مقدم نموده باز کشت و چنگیزخان بپوست **ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان خرابی بعضی دیکر از**
ولایات ایران در آن اوان که چنگیزخان از قتل و غارت قبه الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خورد تر تولی خانرا بطرف خراسان سمت
و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر لشکر چنگیزخان بود بخدمت پدر و شتابان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت
سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در آن بلده حکومت می نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال و اعلام ابطال و ادوات حرب و قتال
بسیار داشته و چون تولی خان بظاهر آن بلده معموره رسید مجیر الملک بخود نموده در مقام مخالفت و مخاصمت آمد و بروایتی در روز اول که روی
از شهر بیرون تاخته در عرض یکساعت هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک افتاده تولی از تهور آن سپاه متغیر شده بغضب هر چه تمامتر با شهر
و نفس خود با طایفه از شجاعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانید و بقیه السیف را بشهر کریزانید و تا مدت سیت و دو روز میان او محاصران و مقهوران
نیز ان قتال اشتعال داشت و قولی که مختار رضا صاحب تاریخ جهان کشا می مؤلف مقدمه ظفرا ما است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود
تا شش روز دخنک تاخیر نموده در روز هفتم بلیت چو خورشید تابان بر آمد بلند بیفکند بر چرخ رخشان کمند سپاه مغول مجتمع کشته از دروازه
شهرستان اندر مذ و جنک آغاز نمود ند از مرو یان بعقد اور دست کس از دروازه بیرون آمد نبود در مقام دفع ایشان شد ند و تولی بنفس
خویش بلیت یکی بر خرو شید چون پیل مست سپه بر سر آورد و بمرو دست و پیاده بر شهریان حمله کرد و مغولان متعاقب و بطرف دروازه شتافته تعدد

اوّل چون او را متهم گردانیدند چون او مانده مصیبت کشتگان کوت سوگواری پوشیده مغولان تا روز دگر در شهر ایستاده پاس داشتند و روز دگر که سیاه روز حیش از رعیش دم نزدم بامات و زمانیع زراندوه خورشید فروز شب تکی شکافت مجیر الملک بیرا از اطاعت اتقیا چاره نه عالی جلال الدین نام آکه ازنام و انتشمندان و متقیان مرد بزید علم و عمل متاز و مستی بود نزد تولی خان فرستاد و اما من خواست و چون تولی خان مجیر الملک ابو العید دلپذیر مستظهر و مطمئن خاطر ساخت پیشکش بیقیاس از نقود و نامعدود و نفایس اجناس که بدست آورده بسیار کاه سپهر ساس شافت و تولی مفضل مقبول شهر از طلبیده فی الحال دولیست کس را نام نویس کرده و محصلان آن تحصیل راستانیده بشهر خواهیده آن مجموع را کرفته مطالبه مال نمود نداخا مشکر مان بی جهت اشارت تولی خان جایز روتوصل متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چنا رصد نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران را بجان امان داده بقید اذ زنان و مردان و پیران و اطفال بلشکریان و تمت نمودند و هر منهی را سیصد یا چهار صد کس حصه رسید هر یک رسد خود را بقبل رسانیدند کو سید عز الدین نسا به با چند نو بنیاد سیزده شبانه روز تعداد کشتکان مرو کرد از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری مرقوم آمد ستیه حیرت نموده زبان بدان این رباعی عمر خیام کردان ساخت رباعی ترکیب بیاله که در هم پیوست بشکستن آن روا نمیدارد دست چندین سر و پای نازنین از هم کرد چه پیوست و بکین که شکست و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساخته بتخریب مساکن ایشان پرداختند بعد ازان تولی خان فرمان داد کا امیر ضیاء الدین علی را از اشراف مرو و بوسیله اتقیا و اتقیا و ابنا و بنات خولت و اثروا افتی بدو نرسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا شوند سر داری کنند و بار ماس بدارند و نکی آن دیار بی دریغ قیام نمایند و چون تولی از مرو بجانب نیشابور روان کشت بقیة السیف از نقبا و سوراخها بیرون خزیدند فی الجمله جمعیتی ست و ادنا کا بعضی مغولان سفاک از عقب بدانجا رسیدند جمعه مردم کشی خود طلبیده کفتند تا هر کس جت ایشان یکدانه غلّه از شهر بصحرا برد و بوسیله این حیله جوی سر از مدکانی ایشان را بباد فنا داده پس از آن بایشان که از چه نوبان جماعه بودند رسیده مژدهی بر جوعها نها دو معاران کحال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابو بکر دیوانه که در حرص فتنه بر انکیخت متوجه آنجانب شده دیوار ماس وی بصوب نیشابور آورد و چون کرفته چنیکه در مرو بود ند این معنی را بایران حمل کردند که از خوارزمشاه خبری بدیشان رسیده که شهریاری کذار ندبی تامل طبیل کوفته یاغی شدند و بار ماس اکر چه مراجعت نمود اما در بیرون شهر هر کس را یافت بقتل رسانید و بیا ز رفت در این اثنا که لشکریان باز مرده از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه بمرو رسیده بران بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از حرص باز کشته بود بکشت و این چنیکیز خانیان رسیده دو سردار را بنهیر اکمخول نخوار از خشب بدر شتا فتند و در حمله اوّل شهر را که قریب صد هزار مسلمان را در آن مجتمع کشته بودند کشتند و بطرف دیکر روان شده آق ملک نامی را در مرو کذاشتند تا اکر مستمندی از کوشه بیرون آید او را بلا برویش بکشاید و آق ملک بهر حیله که توانست طایفه دیکر را بکشت و آخر شخصی را کفت که با نک نماز کو بد سعد وی چند که در نقبها خزیده بودند چون آواز اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل و مرو بر بته روی نمود و کار تمامی ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چهار کس نذه نا مذار مرد لقضاء الله و لامعقب لحکمه ذکر واقعه نیشابور و آن چنان بود که تولی خان داعیه نمود که بلده مرو عجوز نما مدا ما چنکیز خان تعاجا کو کان را که بروایت امیر نرک مجندی بر او جود و آجار نویان بود باده هزار کس طرف نیشابور فرستاد و مجیر الملک کافی وضیاء الملک زوزنی که در سلک وزرا سلطان و اکابر جراسان انتظام داشتند بکرت مردان جرار و فور دلالت کار زار مزور کشته آراده و تحقیق در بروج منصوب کردانیدند و خاطر بر مقابله و قراد او نهادند و قاجار شهر را مرکز دایره ساخته محاصره نمودند و در روز سیم از شت قضا تیری بر تعاجار خورد و در حال بمرد و سپاه بمغول دست از حرب نیشابوریان باز داشته طایفه بسیر او راستاده عنان عزیمت بدان صوب معطوف کردانیدند و بمقدمه فوجی از سپاه با مجانیق و اسباب قلعه کیری ارسال داشته با آنکه حوالی نیشابور سنکلاخ و بود لشکریان از چند منزل سنک پاره جمع کرده با خود بنیشابور بردند چنانکه از آن سنکها پشتها پدید آمد و مجیر الملک و مساعدان ایالت شهر چون اهتمام لشکر مغول را بدین اشارت مشاهده کردند و دانستند که این جماعه مانند جمعی که همراه تتار بلوند ندو با ایشان کشته باد و جود آنکه آلات و ادوات قلعه داری بسیار دارد اشتد بتر سیدند و قاضی مملکت رکن الدین علی بن ابراهیم المعینی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت

دیوانه ابو بکر

تا شاعت نمود و جهت نشاط بوریان ایمان طلبید تا تولی سخن قاضی اسبع قبول جای نداد بلکه او را بشهر از نغر تاد و بصباح رسیده و از رهبر عبور طرفین آغاز حرب و جنگ نمود و تیر و سنگ بران کردند و تا روز جمعه زمان مقابله و محاربه ممتد و بافته تر آخر آن روز مغولان چند موضع را خندق بنا نشسته و دیگان ریز آماده رخنه در دیوار شهر انداخته شب شنبه مجمع بارها از مغولان برشد و روز شنبه لشکر تا تار یکبار در آن بلده ریخته تقتل و غارت مشغول گشتند مردم پناه بکوشها و ویرانها برده جنگ میکردند مجیر الملک که حاکم بعضی از ریخته مغولان او را از آنجا بیرون کشیده از وی سخنان درشت شنیده بصعب تر وجهی بقتلش آورد و مردم بیشمار در البصحرا انداده چهل نفر از پیشوران را جدا ساخته و بنیا و حیات سایر خلایق را بر انداخته و خیر چنگیز خان بشهر در آمده با تمام شهر خویش را رنجیده از تنگ داشت و هفت شبانروز آب در شهر بسته تمام عمارات را بهموار ساخته و جز کاشت و در تاریخ خراسان در حین بیان آمده که دوازده روز کار کشتگان بنیا بود کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفصد و چهل و هفت هزار و تمام آنگاه بتوسط عازم هرات گشته معنوی چند آنجا بگذاشت تا آنکه خون کرفته پدید شود بتقتل رسانند **ذکر واقعه هرات و حریمها الله عن الحادثات** چون جمهور مورخان آورده اند که چون تولی خان از تخریب نیشابور فرصت یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در مرغزار شرنو فرود آمده ایلچی بسوی نام نزد کلانتران آن بلده فاخره فرستاد و پیغام داد که ملک و قاضی خطیب معارف مشاهیر شهر باید که باستقبال رایات ظفر مآل اقبال نمایند تا در ظلال اقبال او شاها زا تاب آفتاب جاه و اجلال او مانند ملک شمس الدین محمد جوزجانی که در آن زمان از قبل سلطان جلال الدین در هراة حاکم و قریب صد هزار مرد سپاهی داشت چون سخن بسوی او رسانیدند فی الحال او را پایمال عضب کردانیده بگشت و کفت آن روز مبادا که من مطیع و منقاد کفار شوم و چون خبر قتل بسوی او را دوی تولی شایع شد مغولان لسان بسوی ان خاک آلوده دوختند فرمان قضا جریان حاکم طواف و جواب شهر در آمدند و بهر کرانه پدید قتل رسانیدند و ملک شمس الدین محمد مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هفت روز از بیرون و اطراف نهایت مردانگی و جلادت بکار می آورد و از اهل اسلام و مهیاب کثیر و ظلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم پیوستند از انجمله هزار و هفصد نفر از مغولان معتبر سفر عزیمت پیش کرفته در روز ششم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر مشغول استعمال آلات کار زار کشته و از اثنا کار زار تیری مهرور رسید و شهید کردید آنگاه بیرون و بیان متفرق بدو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و طرفداران ملک محمد جوزجانی کفتند که تا ما را رمقی از حیات باقی باشد دست از مقابله و مقاتله باز نداریم و قصات علما و اشراف و اعیان شهر مصلح مایل کشته و چون تولی خانرا عذوبت مآل و لطافت حال و نزاهت بساتین طراوت سبزه و ریاحین آن سرزمین موافق مزاج افتاده بود و میخواست که بلده هرات مانند سایر ولایات ویران شود بنیاد آن در آن ورکه بزبان بصا تخریب نموده بود مدار بود دست سوار مرد یک بخندق در دایره فیروزآباد شتافت و خود از سر کرفته کفت ای مردم بدانید که من تولی خان ام کوچیخا بهیدکه بکیان امان یابید دست از محاربت باز دارید و بسیاری مستا بعت پیش آئید و نصف آنچه از خراج و اموال جوارشما مهیا داده اید بشتاب بار سانید تا ملتفت مرحمت پادشاه بانه اختصاص یابید و سوکندان عظیم یاد کرد که اکر ابواب مخالفت مسدود کردانیده در وازها بکشایند نسبت بکافه عدل و احسان سلوک نماید و با هالی شهر کذاز زبان تولی خان امثال این سخنان شنود ند ترک عناد و لجاج داده بخشت و میر آلات و عزاده بکی از پیشوایان جامه بافان بود و بنا جامه بافان کرد بکی از جامه بافان کرد بکی از دوستان داشته بخدمت تولی خان سعادت نمود و بعد از آن کار بر هیان از شهر بیرون آمده بشمول لطف عاطفت پادشاه نائل کشته و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس را که از اتباع سلطان جلال الدین بود ند کشته عرض سایر خلایق نشد و ملک ابو بکر را الحکومت و مستکفای را بشحنکی باز داشته علم عزیمت بصوب طالقان که مسکر پدرش بود بر افراشت و ملک ابو بکر و مستکفای در هرات بر عیت پروری و حمایت کشوری مشغول کشته خلایق در غایت فراغت بمهارات در زراعت پرداختند تا چون خانه تقدیر بتخریب آن بلده نیز عاری شده بود و آن اوان امری بوقوع انجامید که هرات نیز مانند سایر بلدان خراسان کرفت و در این باب در کتب علماء بلاغت مآب دو وجه آید نظر رسیده قول اول که مختار جمعی و فضلا کبار مولانا شرف الدین علی یزدی است آنکه چون روزی چنیملک ابو بکر و مستکفای در آن بلده دلکشای بکوشت و دارائی قیام نمود ناکاه خبر غلبه سلطان جلال الدین منکبرنی برامراچنیکز خانی در ولایت خراسان شیوع یافت در حال تصور کرد که یکر مقابله و مقاتله چنیکز خان با سلطان صورت نخواهد بست و مغولان فرار قرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و باین خیال محال در تعالی بلدان خراسان بدم بی سروسامانی کوشیدند

وتعال چنگیز خان بالقبل رسانیده هر دیان تیرملک ابوبکر وسکتای ۱۱ ارپای مراورد وندروایت دیگر که حضرت محمد نبوی مرحومی رد روضة الصفا بصفت آن حکم نموده امد آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل وغارت بلاد وقلاع خراسان اشتغال داشت مغولان هرچند سعی نمود قلعه کالیون را که حالا میره توشتهار یافته توانستند که مسخر کرداند بعد از فتن تولی خان بطالقان ساکنان آن حصار رستور استماع نمودند که هر دیان ترتیب اسغوالات ن گرفتن قلعه نیام می نمایند وسکویند که هرکاه ما را با دشاه کبیی تان تسخیر نیرتوانشارت فرماید بیت بکوشیم برجهات زنده پیل بچوشیم مانند دریای نیل و تا بدست همت کشند استیلا برکنکره آن قلعه نیفکنیم ازپای مستقیم ومتوطنان کالیون ازاستماع این سخن وفهم اقتداده با هم گفتند مناسب انست که مادر پیری ایشیم که سواد مخالفت ونزاع میان مغولان هر دیان برچهی ایدیدکه اصلاح پذیرنباشد وبعد از تامل مدبر صاحب نامی را که جلاوت وشهرتی بسزا بود با شتاد فدائی بدار السلطنه نیرات فرستاد وندا مدند که نوع که توانند ملک ابوبکر وسکتای ۱۱ ارپای درآور ندو صاحب با مصاحبان خود در زی تجار بشهر درآمده در کوچه وبازار به بیع وشری اشتغال می نمود ند روزی ملک ابوبکر وسکتای ۱۱ ارپای حصار سوار دیده بیکبار رخم کارد وخنجر هردو را بقتل رسانیدند وهر دیان بمقتضای این بصراع که عشاق را بهانه ئیس باشد شیشه ها کشیده وبجوش وخروش آمدند ودر اندک مدتی تمامی اتباع حاکم تخشند را از عقب ایشان فرستاد وندا نکاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساخته امر کلانتری ورياست را بخواجه فخر الدین عبد الرزاق غیر ارتی تفویض نمود چون انخبر چنگیز خان سید بغایت خشمناک کردید وتولی خان را مخاطب ساخته گفت که تو مردم هرات را میکشتن قناعت نکردی ونیافت بلکه بعضی را با زنها واشتاد هزار مرد وختر کرد بچای ایشان نیرات وستاد ه واز وصیت تو نوکه بعد از تسخیر آن بلده متعرض نشده مکذار دوا بلکه بعد از ای بعد از طی مسافت در کنار هرات رود وچرد وآمد لشکر بازاوت نکاه ساخت داده تا بار تبت جنک حصار پرد ازند وبعضی بلدان خراسان کرد او غدشین بود بفرمان چنگیز خان جالبه بچاه هزار نفر دیکر وطلایات آن حدود جمع آمده ومالک مبارز الدین وخواجه فخر الدین با عیان اشراف از زوال وابناس عهد وپیمان میسیان آورد ند که دیکر جنک وپیکار نخواهند کرد بقصد ایشی نشود ومانند کذشته قول ودر نکی نکنند وبعد از مدت کاه ایلچیکه ای مرد وازده بای هرات را تقسیم نمود وبه جانب شهر سی هزار مرد وستاد وکفت هرکس جنک سکی کند سیاست خواهد رسید وبه رکه باظهار سبار زت مبادرت نماید بغایت خاصه خواهد رسید چون این خبر بکوش مبارز الدین رسید بعضی از اعیان دولت را که بسیار دلاور وشجاع بودند با لشکر بسیار بطرف جنک ودر اندخت وهردیان ضمون سن توکل علی الله فوجه بیکار خاطر کزانیده درمقام مدافعه ومحاربه ثبات قدم نمودند ومدت شش ماه وبهفده روز از جانبین نهایت سعی وکوشش منهایت جلادت وخون ریزش تقدیم میرسانیدند ودر شهور سنه تسع عشر وستمائه چندروزی پی در پی ایلچیکه ای سخت پیش برده ودر هر جا بی قریب پنجهزار کس از لشکر او کشته وچندین هزار کس از سکنه وبعضی چهار یا دوسوار کشته وازنقبها که در زیر خرکها میزدند تواعد بروج با هندام نزدیک رسیده روزی بیک ناکاه چهل کز دیوار افتاده ودرخرکها آمده چهار صد مرد نامدار از سپاه تاتار را چیر کرده ند وبعد از این واقعه بسبب زبونی وقلت ذخیره کار هردیان آنجا رسید واختلاف در ارای ایشان پدید آمد وصبح روز جمعه اجتماع تاجاوی الآخر سنه کور ایلچیکه ای نویان از برج خاک برسر کرد اکنون بکاکستان اشتهار یافته قهر قهرات را بکرفت وخاک دیار مفارق متوطنان آن دیار بیخته وخمسیر بدار دشته حیات مردوزن وپیر وجوان را بالکبیشت ومدت هفت شبانروز آن لشکر عالم سوز بغیر کشتن وبردن وسوختن وکندن بکاری نپرداخته ومقدار هزار هزار وششصد هزار کس از هردیان بدار دشهادت رسانیده انکاه ایلچیکه ای بجانب ولایت هرات روی نهاد چون بقصبه وبه رسید هزار مغول را بهرات بازکرد وانید تا اکر کسی از کوشه وبرون آمده باشد پیدا ران سابق لاحق کردانند وآن دو هزار کاوفا بکار کرتت دیکر بآن بلده شتافته قریب سه هزار کس را که مجمع کشته بود ند قتل نمود ند ودیکر شارت دهند که یکی از انجمله مولانا شرف الدین خطیب قریه جغرتان بود که در لفکه کنبد مسجد جامع نهان شده بود ند بیرون آمده نامه در تاریخ هرات آورده امد که چون آن بلده از دحوم شوم لشکر مغول خالی کشت یکی از آن شارته کس از مسجد بیرون آمده در بازار پیش دوان دوان کان حلوا کران نشست ودقلی در اطراف وجوانب نکریست هیچ کس پیدا نکاه دست بریش فرود آورده کفتا الحمد لله که دومی نعمت زدیم بعد از آن هیبت وچارکس دیکر از بلوکات وولایات نزدیک بآن نه شارته کس پیوسته مدت پانزده سال مغلیه این چهل نفر اصدی در آن بلده فاخره وتوابع موجود نبود واینان در صبه مسجد جامع که مقبره سلطان غیاث الدین است بسر می بردند ومدت مدید بکوشت فاق کشتکان اقتدی میکردند در انبار خانها وطویله ها بسیار کشته از کشته کوم حوا نچه سطر انیان می آید یک یک بر پیچیده تا چندین خلق جمع ساخته وامدک رعنی الحیل که توانستند شد بار کرده آن خلق را کشته تا سال دیکر در وقت او ان محصول هر یک را چند شت

جنکیای

بامنیطراز

مشت گندم موجود رسیده و آن جمیل کس سولانا شرف الدین خطیب جوئلمکی خوانده باین سخن گذرانید تا آزمان که او گدای قتا آن بن چنگیز خان بوده تعتبه بلده قاش
هرات گشته امیر غیاث الدین تقدم و بعضی دیگر از مردم ابدالی بجانب فرستاده و بعموی او آباد دانی آن خطه مثال داد **ذکر مراجعت چنگیز خان بجانب توران**
زمین و بیان محاربه با و باشیدن قوحاکم کاشین چون پادشاه مرشوم کین تمامت مملکت سلطان با ایران و توران بین ایوجی که مرقوم قلم فصاحت
آئین شد زیور کرد انید و خبر فوت خوارزمشاه و جلوس اولادش شنیده با قراجا و نویان مسایر امرا عالیمکان طریق جانفی مسلوک داشته آرای جهد بران
قرار گرفت که از شاه ارکان جغتای صدو دکران هندوستان بلجار و ب غارت و تاراج پاک ساز د و او گدای مشتیب آب سند دران گشته تا غزنین
بتاز د و این و شاه اراده آن ولایات را بر وجهی ویران کرد انند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد اصلا ماده معاش و استعاش نیابد و فوران
واجب الاذعان بین حیله نفاذ یافته جغتای او گدای هر یکی با جمعی کثیر از سپاه جهانگشای موی مصوب آن ولایات آورده و در اوایل فصل بهار که عنبر
ثوابت سیارات زمستان خانه حوت عنان عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود در یاحین از بهار روی توجه بسمت غزنین نهاد و
چنگیز خان عزم نصف سیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود بازگشت و در بلدان باغرق خود پیوسته تا بستان در ان حدود توقف نمود و در اول
فصل خریف چون عبور کرده بسر قند رفت و زمستان نواحی آنجا در حدود رحل اقامت انداخت اما جغتای و گدای که بتاخت و تاراج مکران و سرحد
هندوستان غزنین رفته بودند در اکثر آن موضع غارت و قتل بجای آورده شهر و ولایات خصوصا غزنین را خراب کرده بر یک براهی بتلوار انهار
گشتند و آن زمستان در بخارا اقامت نمود و اکثر اباکجا نویان را بدین شکار کردن اشتغال می نمودند و هر هفته یکبار بخوارا رفته در چنگیز خان پیوستند
و العهدة علی الراوی چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید **بیت** برخاست جزم شاله شد
عازم کوه و دشت لاله و چنگیز خان از سمرقند بصوب مغولستان روان شد و فرمود تا ارکان خانوتن و الده سلطان محمد خوارزمشاه و دیگر حرمهای آن پادشاه
عالیجاه پیش لشکر بروند و بآداب ملیت **بیت** برایران سلطان تاج و سریر همه وقت توجه کنند و نغیر و ترکان آن خیل ترکان در تمامی آن راه
بیت همه کیتی آب دهمی کند موی جهانی از آن قصد کفت دکوی و در کنار آسیجون جغتای او گدای بارد و پیوستند و چون از آن آب عبور
کرده بصحرای بلان بارد و رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم بنا بر بقاری که از براد ان خاطر دست بجانب دشت قبچاق نهضت چنگیزی
کرده بود از نزول خود در حرکت آمده بعزم شکار هر کاه که در این جانب چنگیز خان و اولاد و امرا در نخجوان سنه ۶۲۱ مرافق قوی ییل دارد
فرود آید **نظم** جهان دار ایران و توران زمین که داد این جهانش جهان آفرین بارد وی فرخنده آمد فرود بدلخواه او گشت چرخ کبود خواتین توران و
ایران برش زده حلقه لشکر بگرد اندرش بدین کونه بگذشت با کام خان بشادی بسر برد چنگیز خان و دو بسیان مستان که بسبب هجوم لشکر بروسرما
دست و پای تا فرق بر یا می فرو خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنکت که آنرا قاشین نیز گویند سر از کریبان عصیان بر آورده و جنود نامحدود جمع کرده
مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیز خان ترک مجلس بزم فرو نهاده با سپاه و برک عزم آن ناحیت فرمود و شیدرقو با یانصد هزار رو در جزایر آب ارغو **نظم**
بمیدان مردان کشید نه صف برآمد غریوی ز هر دو طرف بران هر دو لشکر زمین تنک بود که پهنای شان بیست فرسنک بود بفرمان شه سر بسر لشکر
برشت کاها نهاده روان کشت تیر ز تیر زنده پیکان بران بر وی یخ آمیخته شد سپاهی چو موی یخ و لشکر شیدرقو تیر در آن هر که بقدر امکان ثبات قدم
نموده لوازم جلادت و مردانکی بجای آورد نداد چون شیدرقو از قضای مقتضی عنفوان شباب چنگیز خان بود شکست یافته و اکثر ایشان کشته کشتند و بقیه
السیف روی بفرار آورد ند و کتب معتبره مسطور است که از عقلا و معمرین چنان است که از هر لشکری که صد هزار کس بقتل آمدی یک تن قتیل نجوت
سرمایسند و دران دو روز سپاه شیدرقو تنکت بفوق سر ایستاده بود و شیدرقو با رفقای خود بجانب ارتش آن لشکر گامیاب و دلاور

شیدرقو ۳

فاشین بسته شد خراب چنگیزخان چون بقتل خارت شکست یافت بطرف جوجه شکتاش شتافت حاکم جوجه ابواب طاعت و انقیاد مفتوح ساخته پیشکشهای لایق ارسال داشت از آنجمله بیت زاجناس ختن یکی طبلدار فرستاده بود از شب فرود رد و چنگیزخان فرمود که این مرد را بدار بزنند یا او را مهره پشت کوش ایشان سوراخ و استا شده مدام بار کاه سلطنت برین موجب بقید میمانند بعضی از مغولان که کوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکارد و جوالدوز کوشهای خود سوراخ کرده مدروارید ساخته مدمج و لک بسیاری از آن لآلی فاضل آمد مقاران این حال شنیده رفتند از راه قیا سحوب بالجبال سخن آن پیشکش دان فرستاده پیغام دادند که اگر خان ما بجان امان یابد عهد و پیمان میان آورد نظم شما هم بآن برکه شاه خوش یک ماه با تحفه و پیشکش بیائیم مدهم بخدمت کمر نجهون قلم بر جله شاه سر جهان جوی بگذرد یا بکرد ما و بیش تر از امین و شاه کرد چو ایلچی بتگ زود رسید چو چشم بتان شاه بجود رسید ذکر انتقال چنگیزخان از جهان گذران چون وقت مزاج چنگیزخان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل حلت نزدیکست فرزندان و برادران و خویشان و قرا جارلوبان را طلب فرموده شرایط وصیت تقدیم رسانیدند و باب تشییدبنای مواقفت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخن بمیان آورد بر زبان گذرانید آنکه چنانی ما و که ای ما و تولی را که خاص بود مخاطب ساخته گفت که اصلحت می بینید که ولی عهد و قایم مقام من باشد و آن سه برادر با تفاق زانوزده گفتند بیت پدر شهریار است مانیم بقرمان رائیس سر نکنده ایم چنگیزخان منصب ولایت عهد و سریرخانی را با و کرامی مسلم داشت و فرمان او تا دوآن باب و شیقه نوشتند و سایر اولاد و اخوان او را بحفظ آنها و تذکار مراتب او کرامی کردن پیچید و سریرخط فرمان او نهند و بلاد و ما وراء النهر و ترکستان را بجغتای خان عنایت کرده او را بقراجارلوبان سپرد و گفت تا حتی قبیل خان قراجولی او باشد و بالتبعا او بمجلس آورده از آیچغتای تسلیم کرده و مودکه باید متصدای این وشیقه عمل نموده از استصواب قراجارلوبان بیکانو رجاز بندگاری و او را و ملک و مال شریک خود شماری و جغتای مقبل آن وصیت گشته چون خاطر چنگیزخان از این همها بفارغ گشت کفت نظم چو مدت نامزیات مرا نهان داشت باید ممات مرا نباید که از کس آید خروش همان به که باشد همه کس خموش چهار شهر شیر قوآ بیرون مرو را بها مدم بر زید خون برآرید لشکر او مارکه تا بر شما ملک کیرد قرار بگفت این و دیده بهم بنهاد تو گفتی که چنگیزخان خود نزاد و این واقعه در چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمائه موافق تکوئیل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر دیم سال جلوسش بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن ایام مشیر قوا زار تا قیا لسان صیدی که بیای خود دام آید بمسکر چنگیزخان رسید شنا هر کاه او را و صیت چنگیزخان ایجی می آورده حاکم تنگت را با هر کس که همراه داشت بقتل رسانیده و بعد از آن بطرف اردو باز گشته و چنگیزخان را در پالکی و محفه که روئی در اشتا رشتا رجهت بقوة خود تعیین کرده بود مدفون ساخته و مدتی چندان درخت در آن موضع نوا حی آن پیدا نشد که او را از آنجا بمحال کذار محال نموده در چنگیزخان را نظر با نمان ستیح کس بی بدان سر زمین نبرده و ذلک تقدیر العزیز العلیم و ذکر طایفه از اولاد چنگیزخان که بعد از فوت او در الغ نویورت پادشاهی کرده اند خواهیم که در الغ نویورت چنگیزخان که عبارت از کلوران قراقوم ست و بارد و بانیغ مشهور بر سنه خانی نشسته اند بروایتی که از شرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمه الله تعالی در مقدمه ظفرنامه نوشته اند بازده نفر بوده اند و بقولی کیاد شاه عالیشان میرا الغ بیک کورکان نام را الله بر با ندر الوس اربعه قلمی نموده اند نوزده نفر اول ایشان با تفاق موقوخان و کدای ثانی آن است و آخرین ایشان بروایت اول بازیزی و خلان و بقول ثانی اوای بن و کتمور و چون این اقوم حروف اذباب عدد اسامی سلاطین چنگیزخانی اعنما در بروایت الفبیکی میشمرد و نامهای ایشان موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است اتعدادخواهد نمود و الله العالم عندالله الموصل الی طریق المطلوب والمقصود ذکر او کدای قاآن بن چنگیزخان او کدای قاآن که در صفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کردار و احاسن اطوار و فنون عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان ممتاز و مستثنا داشت پس از چنگیزخان بوجود و بعد از فوت پدر بهوسال در شهور سنه ست و عشرین و ستمائه موافق دئیل بر تخت جهانبانی نشسته بانتظام مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرموده و دین اسلام را ترویج و ایمان مروج داشت و همواره همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان می گماشت یاران را انعام عطایش از شمار بیرون مفارق فرق یاران را یارید که آوازه آن با قصای دیار و مشارق و انتهای بلاد و مغارب سید و هر کریم که او را یاران خوان احسانش می خطی تمام بازگشت و در جواب سوال بیچ سایل کلمه لا و لم بر زبانش نگذشت رفتن جرما عون نوئین که بایب عراق آذربیجان و شکست یافتن سلطان جلال الدین منکبرنی و اوطان او بلده فاخره هرات

هرات و موسوم تولی خان سن چنگیز خان یا ام دولت آن کامران وقوع نهیست چون او چهارده سال بدولت و اقبال گذرانیده فی شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمائه رخت عقبات بر بست و اوکدای قاآن او را چهارخاتون معتبره و عصمت قالو و دو پسر شده لی منته صغیر پسر لی کراست دزموده خاتون اوش و دختر لی نام داشت و زوجه دوم تورا کینا دستیم موکاخاتون نام مشکوئه چهارم صلوم نیست لاسامی پسران اوکدای قاآن بدین موجبست کیوک کوتان که جوقوا جار قاشی قتلغ مادر قتان از ملک و سلک سلاری نطاق م شت و والده دیگر پسر بزرگ تر کوتا کینا خاتون بود و الله تعالی علمه بالصواب و الیه المرجع و المآب گفتار در بیان کیفیت جلوس اوکدای قاآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن پادشاه جهانبانی

اوکدای

اخبار رفاقی وطاویان سحاب بخوانی آورده اند که چون شیت شباب بهلال سخا فی متعلق بان شده که در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بکیفیت آباد تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان مرتفع طلعت و تابان و جنات احوال سالکان مسالک سلمانی تا بحدیکه چاغ و وقت سکران تو اوکدای قاآن را ولی عهد ساخته و بعد ازان که شاه زادگان امراء و نوئینان نزلوا رقم تعیین بازپرد اعتقد لی از انکه در حکم سلطنت تحکمی کنند بر یک علم غربیت بطرف یورت خود پرداختند اما بعد از انقضاء دو سال در اوایل فصل بهار که آفتاب پرتو کار سلطان کل پرده نور دین اجمال بر دوشه برافروزد رنگ قرار گرفت و فضای باغ و بستان صحن جنین گلستان از رشحات سحاب نسیان صفحت حضرت و نضارت پذیرفت کلاتران اولوس چنگیز خان از اطراف و جوانب مغولستان بسمع قرمیشی متوجه آرد و گشتند از طرف دشت قپچاق و اطراف جوجی باتو و شیبان و حمیای سقوت و برکیا رود از جانب شرق برادران چنگیز خان او تکین و ملکوتی و الچیکای و اپیش بالیغ جغتای خان از آرد و می خود فراخار نویان اوکدای قاآن و تولی خانها و سایر اولاد و اصفار چنگیز خان خود آرد و بلوند و بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان امرو نوئینان تقدیم مراسم چشن سور داده و سرور در باب وصایای چنگیز خان و نشستن اوکدای بر مسند حکم و فرمان سخنان میان آورد ند و در باب تکمل مهام سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریص کرد ند و اوکدا خان زبان عذار گشاده و کیفیت لایق سریر پادشاهی برا و برز کرد حق جغتای خانست و اعلام من یرفا بلیت این امر دارند مدت چهل روز این قیل و قال استداد یافته در روز چهل و یکم خسرو خاوری بر مسند نیلوفری جمیع شاهزادگان و خواتین و نوئینان نزد اوکدای قاآن بر زبان آورد مذکه خلاف صلوا بدید چنگیز خان مقرور ما نیست تا چار تراجع مرحمت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط باید ساخت و اوکدای بر رضا جبانیه فرمان داد تا آئین مخالفت شاهزادگان کرد ار میان بخشا ند و جغتای دست راست اوکدای او تکین دست چپ او اکرفته با حیای سخان و قامان آن مظهر امن و امان را بر تخت خانی نشا ند و لوازم نثار بجای آورد ند کوهرش بر سر افشا ند و تمامی شاهزادگان کامکار و امرا نامدار بیکبار زمین را بوسه دادند تا کاه بار جاوت تا و اسلاف خویش از زاویه پیرون افتاده نوبت پیش آمد تا بزانو در آمد ند و بیارکاه عالیه پناه بازکشته بمجلس عیش و نشاط و بزم موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمود ند و خدام آستان سلطنت شان بفرمان قاآن های خود آئین ستاده حاضران را باعلام مقصود و اجناس مقبول مستظهر و از سابقه چون پادشاه و امرا را زمام امور مملکت بدست رای و اقتدار او دیدند بر مقتضای رای قاآن مستعد شدند و ادراک آنکه اختلالی که حدوث یافته بود شاه لشکر با طراف و جوانب ایران و توران رسان داشت لاجرم جرما غون نوئین با بیه تومان را لشکر ظفر آئین جبه و قوج ساطان جلال الدین علم نهضت نصب عراق و آذربیجان بر افراشت و از آن جمله هر کس بهر طرف رفت مظفر و منصور باغانیم ما مصور مراجعت نمود و در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۷ اوکدای قاآن با تفاق جغتای خان و تولی خان بجانب جغتای نهضت فرمود و بر کنار آب ایران خان تا آن دشه یک بر سریر سلطنت تمکین داشت و بقلم تدبیر تغییر سیاست ممالک موروث بر نوح خاطر می گماشت و اوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود تولی خانرا با بیست و اند تومان لشکر بر سم مقدمه الجیش ارسال نمود و بعضی نفیس براه راست روان شده تولی خان بخدمت اوکدای قاآن رسیده و خانان سوران بود و رسیده بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد فتح تیسه کشت و سپاه مغول بر سیخ ستم کشید لکن چون کشتن قتیل کرد انیدند تا کاه تولی خان و می بیمک و سلطان خان صد هزار سوار جلادت شعار بدفع او مامور ساخت و آن لشکر قتیل مت رد بعقبه تولی خان و مقدمه تولی خان و مقدمه جاج شکاری او در میان کرفته و بجانب جغتای رانده تولی بیارا ستعمال تنک بدره پدید آمدن یرف و بارا نها سرباران غالب کرته اکثر جغتائیانرا بقتل آورد و بعضی را که اسیر ساخت با اسیران مغول مرتوط کرد پس آنان سپاه خاقان را دوری کوتاه عزیمت بطرف اردوی اوکدای قاآن انعطاف داده و چون بسیاه سریر

سلطنت مصیر رسید قاآن را در جلالت سیر انوار ش مسیار کرده دارا عالم را تو تو لقو جربی را با سپاه بلا انتها بفتح ملک دنبیل مهم التان خان مامور کرد اینها
وتو و بطرف یورت اصلی باز گردید و در اثنا راه تولی خان بمرض موت گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیزخان بود و طالع تولوئی خان باقبال
و پیوسته در ملازمت پدر بسر می برد و چنگیزخان در مسوانح امور مملکت با وی مشورت می کرد و از تولی خان هشت پسر باقی ماند منکو قاآن و قوبلای و اریق بوکا ن
و بلاکو خان رسورقتنی قتی بکی بنت جاکبو کر او را و نک خان بود و تو تو قتو و موکا و لوچک و سبوکتای از خاتین دیگر اما تو تو لقو جربی چون بزواج چون یک
رسید لشکری عظیم از شهر بیرون آمده و را منهزم کرده و تو تو لقو کیفیت حال با بقا آن حوضه اشت کرده مدد طلبید قاآن سپاهی بعدد ریگ بیابان
بمدد و دستاد و در این کرت تو تو لقو بدین پیکر فتح و ظفر فائز شد و حتا ئیان بتمکن سخیه معولان بر گرد شهر فرود آمدند در آن اثنا مراسم سفیر السلطان
خان اسقبالا یافته و در کشتی نشسته از آنجا بشهر بکر کریخت و لشکر معول او را تعاقب نمود السلطان از آن بلده نیز روی بگریزنهاد و او را حیثیکه بی اطراف
آن شهر را فوکر فته السلطان راه نجات مسدود یافت و بکی از قود جیار ا بر تخت پادشاهی نشانده بر وایتی خویشتن را بآجیال و اطفال خود آتش تعلق
و بقولی خود را بخلق آویخت تا طغا عمر ش اهم بکمیت تاجرم تمامی ممالک حتا ئی بتخیر تسخیر تو تو لقو در آمد و اموال فراوان و نفایس بی پایان بدست
معولان افتاد و چون فتح با و کدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانیده استیلا چنگیزخانیان بر ممالک التان خان
و جمادی الاول ۶۲۶ وقوع یافت دهم دربن سال و کدای قاآن فرمان او تا معماران چین و ختا که بار دو آمده بودند در قراقرم مقر سپهر اتبا نمودند
و بقاشان مصوران مانی آسا سقف و جدار آن کوشک را بنقوش گوناگون تزئین فرمودند و هر یک از شاهزادگان و امراء نیز در حوالی آن قصر عالی
ابنیه فیه سامحه و بلواح بال تمکن کشته علام عین عشرت افراخته و در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه و کدای قاآن با تو تو لقو حربی و کیوک خان پسر خود و یکو
ولد تولی و مصور کان مملوری و یا بدار و لاجتنای را با سپاهی کشور کشای باستیلا اصلی بلاد اوزبک و شروان و ساوه و ابهر و زنجان و ابشان مدت
هفت سال آن ولایات را مسخر کرده و نیز مالیا نکرده بدیار روم عزیمت نمودند و رسته کور دار غون قاآن قبیله دیار بکر که بختی گری آموخته در سلک لشکریان
انتظام داشت بکلومت دلایات خراسان سرافراز گشته روی بدان جانب آورد و بعد از آن بنا بر تقریری نمه ارکان مهمات و رایی دارالسلطنه
هرات بعرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید و بحکمی همت متوجه تسخیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عزالدین مقدم جامه باف که تولی خان
او را با پانصد نفر از جمله سرخان نهرات برگستان کوچانیده بود با پنجاه کس او را نیز بدان نواحی روی بوطن مالوف آورده در باب عمارت و زراعت
آن بلده مساعی جمیله بنمودن او را در قرن نامی را بدار و حکمی هرات تعیین کرده شمالی باسم خراسانیان صدور یافت که در باب تعمیر آن بلده فاخره
از خود و تقصیر اهالی نشوند و در سنه ۶۳۷ قرن و امیر عزالدین مقدم آن بلده را بمین مقدم مشرف ساخت و در امر زراعت و عمارت سعی او نمودند
و باندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آباد ان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است ذکر بعضی از نوادر و حکایات و عجائب
روایات که دلالت دارد بر حسن کردار و جود دلبسیار قاآن پسندیده اطوار نه اکار مرضیه آورده اند که روزی شخصی از لشکریان
دین سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین نزد او کدای رفته گفت در خواب دیدم که تو او کدای بلکوی که قبل مسلمانان
تقصد خلیفه بغداد قاآن این لفظ نا مل نموده و فرمود که این سخن را خان بر بان خویش تا تو گفت یا رحمانی از قبل خان تا باین پایه مرتبه مصاحب او آن شخص جواب
گفت که خان فی الواقع اسطرلاب از بامن سپسان نماد قاآن فرمود که تو زبان مغولی میدانی جواب داد که نمی قاآن گفت ظاهر اتو از جمله دروغ گویانی پس را
که چنگیزخان علیه لعنت معولی هیچ کاری و بانبود و آنگاه اشارت کرد و قاآن کتاب را معه ترجمه بکرد انیده مضمون من چنین بود که فیه توضیح قضیه
حکایت دیگر یا ساسی مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان بر و زدر آب نشیمند و دست و جوی نشوند بظروف زرو نقره بردارند
و جامه شسته و صحرا نمیدانند و سایر طلایی را نیز از این مانع آیند چه بنا بر زعم آن طایفه این افعال موجب از دیاد رعد و برق می شود و در منازل
ایشان زیاد تر بیهار تا اواخر تابستان تصادم حدوث برق بسیار است غرض این مقدمه آنکه روزی او کدای قاآن شخصی از خان سمعان
یکی یکبار شکار کاه باز گشته راه مسلمانی می دید که باب در آمد غسل میکرد و جمعی از ستوجه سیاست آن بیچاره شتافتند که بعذب
شمشیر آتش شعل خونش را بر خاک ریزد آنا نیم مهربانی قاآن در اهتزاز آمد برادر را گفت که روزی بکار است و حالا مجال پرسش جریمه این شخص

قصص بداریم مناسب آنکه امشب خواجه در خانه دارد فردا بمقتضای باسا عمل نمائیم جعفای دست از آن بیچاره باز داشته بدامشمند سپرد تا او را بخانه خود برده فردای آن شب بکی از معتمدان را فرمود تا باشای نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت و دیگری را فرمود که با او موخت که در وقت برگشتن بگوید که من مردی کم بضاعتم و زیاده از یک باشی نقره سرمایه ندارم و چون کرد و سوداران بدیدم رسید هم که همی باشند که آزار این بیچاره ندهند لاجرم باب درآورده آزار نهان ساختم و صباح روز دیگر دامشمند بموجب اشارت جعفای آن شخص را بدرگاه قاآن سانید بعد از آن زوری رسید که چه سبب خلاف توره و یاسا کرده آب آمده بود وی آنچه بدو تعلیم نموده بود عرض کرد و قاآن همچنان از او زمان فرمود که بروید در آن آب احتیاط نمائید تا صدق و کذب مقال این شخص ظاهر گردد آنگاه بدانچه شما فرموده باشی نقره یا فرمان قاآن رسانید ندآنگاه قاآن فرمود که هیچ گزیده و رانزه نیست که از مقتضای حکم و یاسای ما تجاوز نماید و او را و این مسکین را رعایت فقر و احتیاج نقد حیات را فدای این محقر کرده بود پس او را باش دیگر اضافه آن یک باش کرده باین مسلمان داد و او را مبالغه فرمود که دیگر بر امثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتدای ایام سلطنت فرمان قاآن بر بن جمله نفاذ یافته بود که هیچ یک کار و بر خلق کو سفند و دیگر چیزها نرانند بلکه بعبادت مغول ان سیئه ذبایح را بشکا فندو زوری مسلمانی کو سفندی خریده بکاروان برده و در راه محکم بسته کارد بر حلقش کشیده قصار اقتیجای فی که در بام کمین کرده بود کیفیت تکلل بدید و ساعت پایان او بده و دست او را گرفته بدرگاه قاآن رسانیده بوسیله بعضی از نوایب چیلیه او را معروض داشت قاآن فرمود که این مسلمان حمایت حکم کرده که نهان کو سفند را کشته و نترک یاسا و ما جازیده است که بیام خانه او بر آمده مسلمان انگارید و قتیجای را بیاسا رسانید دیگر آنکه عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه در ستان بکار شکار اشغال نمودی و ما دیگر بر روز بعد از شیلان بیرون خرگاه بر صندلی نشستی و اجنبا بین یدیه و امتعه نفیسه خرد من خرمن پیش خود نهادی هر کس خواستی چیزی را از آن بخشیدی و گاه بودی که شخصی آمدی که توانائی از این بسیار بردارد و بجائی برود و زمین مثل این انعام منسوب بکسی نمودی و آن شخص بقدر طاقت و توان متاع فراوان برگرفت و در راه یک وصله قماش از دستش افتاد چون سایر قماش بجوی و بیابان بازا پگه آن صله را که افتاده بود برداردو قاآن فرمود که مناسب نیست که از برای یک جامه این عزیز قدر در جنگلها و بیابان رها کند و گفت تا هر شخص که توانائی بیرد دیگر آنکه شخصی از شکار گاه خرزه نزد قاآن برد و بیاورد آنگاه از جنس خرزه و جامه چیزی همراه نمود قاآن آنرا بگوکاخاتون ایشارت فرمود که در بائی که در کوشک اوست این خرزه بدوش بردو چنین گفته که در دوش قدر این خرزه شما را مناسب آنکه بدرگاه عالمیان حاضر کردد تا آنچه مقدار داشته باشد از زر و جامه بستاند قاآن فرمود که این درویش الله صله نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز بیرنگ بدیار آن آنچه ضایع کشد که آنچه عنایت فرماید مقارن زحمت مشقت باشد و این مرد را بدست ما افتاده بود ما را تسلیم درویش نمود و درویش فرح ناک ما نگشته آثار ابهای ما در ک بود و حمت بشری با خود اندیشید که امثال این جماعت را یا یاد شاها بایست روزد یگر درویش قاآن فرمود که این مرد را با حاضر کنید که این را با حاضر با خاتون بازداده آن شخص را باصناف عطایا خوشدل و مسرور گردانید دیگر آنکه در وقت سخن قدم بادشاه مکرم بر زمین پیشکه کوشکی بنا کرده دارا زخوبی بالیق نام نهاد و شخصی حوالی آن بیشه نهالی چند بدید و با دام بنشاند طالع او مدد نموده آن نهال با سر کشت و حال آنکه قبل از آن کسی در آن نواحی درخت ندیده بود چون قاآن را نظر بر آن نهال افتاد فرمود تا بعد هر دهی بالشی نزد آن شخص او ند پس شد یه خانه که بالش زعبارت از هشت مثقال و هر دانک است و بالش نقره کنایت از هشت درم و هر دانک دیگر آنکه در روزی که قاآن بچین نزول فرمود شخصی جهت او طاقیه آورد و بهبهای طاقیها ی اهل خراسان قاآن حکم فرمود که در وقت انعام آن شخص را قدری سیلغ نزد او بدست بالش نوشته تا بتصور آنکه بسیار خواهد داد بسیار خواهد ستد و ابرات را موقوف داشتند و روز دیگر آن شخص ابرات را بدرگاه پادشاه عرض کرد و حکم فرمود که دو دست بالش اسیر صید کردند و همچنین الی تمام آزار و تاخیر می نمود تا قاآن بالش بران می افزود تا بشصد رسید بعد از آن قاآن نویسنده کان را طلبیده پرسید که چه چیز در دنیا مو جود است و ما مذجواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این صفت غلط است چه نام یک دزد گر سیل آدمی خواهد بود و شما بحقیقت نام محداوند می دورزید زیرا که نیکوئی در عالم باقی ماند و بتصور آنکه از مردمی بخشندگی میکنم انعام ما را بتوقیع همی فکنند و ارباب حاجات را انتظار می بسیار می کشند و کس از شما را در اعتبار نکشم تا این فصل بدو مردم خواهید داد و دیگر آنکه روزی قاآن با ما رقعه قرعه میکشد نظرش بر عقاب افتاد و بخروزدن آن مایل شد و چون بدرگاه رسید یک بالش بدامشمند خاجب داد که از آن عقاب بخرو بیاورد امشمند بیاده شتافته و بسیار بالش یک خوان عقاب خریده پیش قاآن آورد و پادشاه فرمود که بها این قدر عقاب یک بالش کم است و امشمند همه بالش را بقاآن نموده گفت این عقابها

بیع مالش خرید ام و بیع مالش ضعاف شن این عنایت قاآن او را بنجانیه فرمود که مثل مو خ مداری مدة العمر در دکان ان تعال نگذشته و مالش دیگر بعتاب فروش نمایید که دو دیگر انگو نوبتی تصد مالش مستحق انعام فرمود نویسند کان با هم گفتند که ظاهرا قاآن صد مالش را صد درم پنداردو مالشها را بر سر راه او بگسترند چون نظر آن حاتم دوران بر آن فقرا در سید که این چیست جواب دادند که مالشهاست که بندگان درویش عنایت فرموده اید گفت صد مالش مدرک چیزی نبود این را مضاعف سازید و نبوی پندارید دیگر انگه در فراغ کار کمری نبود که هیچ کس کار نهای او را از عنایت روا نمی خرید و نوعی هیبت خان بر سر چون بیابسته بر هیکر قاآن بادیتا دقاآن را نظر بروی افتاده پرسید که این کیست و غرض چیست گفا کر عرض کرد من عبید زاده خانم کان هنری ندارم و چنان مشهور نشده که کار از نیک نمی سازم بان جهت هیچ کس با من سودا نمیکند لا جرم پریشان حال گشته ام و این هیبت قصه کار از پیش میگیش آورده ام قاآن فرمود که آن کار از اوزی ستاند و بعد از بعد هر یک مالش را بوی انعام فرمودند دیگر انگه شخصی را برای قاآن انارمی آورده قاآن از انهای زمان زاشمرده بعد و هر یک مالش بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق شناس در زمان گفت و گو مرانی و او سلطنت و جهانبانی همواره با یار و رم و دنیا خواطر یکانزه خویش غمار غنی و درویش با حرم و سر کهکر دانید و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بجمیع عالم از عوالی و سافع عالم انانی مبسوط و رابیوق و فیوق. الصبوح میرسانیده بیک ناگاه بادم الذات دو اسپه بر سرش تاخت و از نشست تقدیر تر اهل کشا و مانده آورا از پای در انداخت **بلیت** است همیشه عادت چرخ کبود چون بمنی میرزوال آرزو نرود و در روضة الصفا مسطور است که کرکی شبی خود را بر تر کرد سفندی نوزده شیر انعام او را تلف کرد و نوزدیکر چطا حب دیه پیش قاآن فوه تشکی آکرد با و رسیده بود معروض داشت قاآن گفت کرک پیدا خواهد شد اتفا جمعی از کشکی کران که در آن او ان از خراسان بپایه سریر اعلا می آمد مدرک کی کرفته بدرکاه آورد مدقاآن آنکرک را از ایشان بهاء باش بخرید و آن مغول اطلبیه کفت تا از کشتن این کرک نفعی نباشد و فرمود تا هزار کوسفند بوی دادند کرک را او کرفته مدفی الحال سکان مکاری کرد کرکین بوند در کرک افتاده پاره پاره اش کرد ند قاآن از شنیدن این حالت مستحق شد فرمان داد تا کلاب بالقصاص کرک کشته و عین بیار کاه در آمده ارکان دولت را کفت که غرض من از استحلاص کرک آن بود که در مزاج خود احساس ضعفی میکرد م امیدوارم که چون می چیزی را از بدان خلاص یابم دشنام یابد خدای جاوید در صحت کرامت فرماید چون کرک زرین جان بزرد ظاهر کرد مرا نیز می باید مرد بهمدران آیام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و دخت هستی بباد فنا داد و رباعی

دستخط

دربطه

ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواتین کلوران کیوک خان بن اوکدای قاآن در زمان حیات پدر مصحف بعضی دیکر از شاه بکان بجد و بلا دار دس و جرکس و بلغار توجه نموده بود و بعد از وفات قاآن سنه چهار سال با ردو رسیده در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و اربعین ستمائه با تفاق قاآنی بر مسند جهانبانی صعود نمود و در شاه عدل و رعیت پروری و افاضه فضل و مرحمت کستری تقلید اوکدای قاآن فرمود تا با غواء دشمنان که اناملک و جیفای که در سلک و کشای نظام داشت علت عیسوی بدین محمدی رجیح میدشت و در اواخر ایام حیات مایل بسیاه و زنده کشته با لشکر بسیار بدانجانب روان شده چون بسمرقند رسید با جل طبیعی در کذشت مدت سلطنتش یکسال بود و مهمات ملک و مالش را قدق با تفاق چغتای رسانیدند و بالجمله مغول اولاد کیوک خان سه نفر بودند و آمده بودند بدین موجب خواجه مغول با تو بهر تو و از ین سبب یک سلطنت نرسیدند **کفتار در بیان تسلطی که تورا کینا خاتون او دست داد و دکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد و نامور خان بن کیوک خان بن قاآن تورا کینا خاتون که والد کیوک و دیکر اولاد قاآن بود بر مسند حکومت نشسته ضبط و ربط امور جمهور پرداخت و بر رای رزین عقل و دین وارسال تحف و هدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بسطوت و عنوت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام کزار جمله اسیران شهر مقدسه بود تر تو تورا کینا تقرب تمام پیدا کرده محرم اسرار اندرونی و کارپرداز مهمات نهانی کشت و بدین سبب بسیار مملوک و مال بیقرار دخل نموده و از چشم چشم میکرد و ان صورت نمی بست و این معنی بر خاطر بعضی از امرا و نوئینان کران آمد و بعد از سه سال که تورا کینا با مردم نهانی او چنکیز خانی*

چنگیزخانی پرداخت کیوک خان از آن عزم اجابت نموده باردو رسیده و با وجود کمال اقتدار دستور معمود دنام مهام پادشاهی بالقبضهٔ اختیار داد و گذشت و تولی
کیخاتو ن مسرعان باطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران بلا تلبثی حاضر گردند و در وقت و روهم و شام و
بعداز نماز اقصای ولایات دشت قپچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان بادرک زمانی دارد و مجمع گشته و خبر از نوین چرکی کیوک خان ماضی بود
و بسیاری از دوستان او تخلف نموده تا آن زمان ایل و اوباش متحمل باردو و بالغ آمده کثرت خلایق بمرتبه رسید که دو هزار خرگاه چهت اعیان و مقربان و مکاکیل
و مشارب بنهایت تجمل افراشتند و بعد از تجدید چند روز مست و اوخ نوین و مشاهیر و کبار و مباشرین پادشاهی که از نسل قاآن باشند و قرعهٔ شوری و میان انداختند
و چون کوتان بن قاآن بمرض موت و سیورقوتنی از عهده آن مرد بیرون نمی توانست آمد و تورکینا خاتون تولی خان سعید و قیقی بکیوک خان مایل بود و مدار امر
و نونیان و امین مرما لیشان متفق گشته منصب قاآنی بروی مسلم داشتند و در ساعتی که قاآن خجسته ساعت شاهزادگان معتبران و کبار یاسک مون
اساس جمع آمده فرزندی شایسته و کامران میان بگشادند و دست راست کیوک خان را منکو قاآن تولی خان دست چپش را سیکی زاده دوان چکچکن را که قرعه
برتخت نشاندند و چنانچه در ذکر جلوس او گذاری قاآن مذکور شد بمیاری رسوم و آداب آن مهم بپرداختند کیوک خان تمقدحال صغار و کبار شاهزادگان کلکاء
و امرا و امارا و حکام ولایات و ممالک و ولات امصار و مسالک پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام احسان و انواع نوازش مخصوص
و بساط نشاط گسترده چند روز بفراغ و انبساط بگذرانیدند و بتفحص تفتیش امور سری که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و بیاساجیان
فاطوخاتون را که بعضی از رجوع مستهم شده بودند تحقیق این حال انگیخاتو پس از سابقا تحریر یافت فاطوخاتون بسبب تقربی که نزد تورکینا خاتون پیدا کرده
بود چنانکه در سرانجام امور ملک و مال فضل خود داده بودند بر خاطر امرا و اعیان کران آمده آن ضعیفه را مورد نالایق مشهر شده جوسن کیوک خان
برادر دیگر کوتان بجای رسانده بیکی از انجا عت خاطرنشان او فرمود که این متهمه بتحریک فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه بسوی
خود بکیوک خان پیغام فرستاد که بجهت خاطر خاتون و اتوان ضعفی تمام مزاج مس سخت دارد اگر مراجعت پیش آید امید آنکه آن بیمار در سایه حرمه و اقتصاص بسازد و مصاحب
این پیغام رخنوت کوتان شایع گشت و جیغای که بر دولت کیوک استیلای تمام داشت در باب پرسیدن آن بغرض مبالغه تمام فرمود که کیوک تا صدی پیش باد
و نساز د و خاتون را طلبیده تورکینا خاتون بگفت بعذری تمسک جست چون الحاح پسیار رضا بعزل تجاوز نشد طوعا و کرها خاتون را تسلیم کیسان
کیوک خان کرد و در همان چند روز تورکینا خاتون وفات یافت بغرخجیان در مقام استکشاف احوال فاطوخاتون آمد و چندروز او را در سینه داشته
لوازم تعدید و تعنیف بجای آورد و مدتها آن بیچاره بگناه ناکرده معترف شود و بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او باردو براچیکرخان او
لچکین نویان که هشتاد و سیورغتمیشی و دشت بایال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چکچکنای گشته بود و سکوتاآن و دیگری از شاهزادگان کان پرس این خبر مانع گردند
و چکین بیرحمه خود معترف گشت لاجرم چندفراز آمایش بیاسا اختصاص یافت آنگاه کیوک خان امر احکام و الیات را حصت انصاف ارزانی داشت و نسبت
بعضی از بلچیان سلاطین ایران و توران و اسم انعام و احسان تقدیم رسانید و برخی را مقاربات و اذلال بار کرد و امید انکه برادر شاه مرحوم و مکسب را
بریسق و یاریه داد و تخلیف بعید و خان خشم آمیز پیغام فرستاد و زیرکه شرمون لداجرا غون نوین از وی شکایت کرده بود نسبت بایلچی علاء الدین محمد طریق
کم الفافی مسلوک داشته سخنان محشت انگیز نوبتی قلمی نمود و چون از اهانات و مهمات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش و نشاط و تهیه اسباب
عشرت و انبساط طاقت بنهاد اگرچه اکثر امرا و امرای چیغای بر ملت نصاری بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظر همت جلوه
میدادند تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی مرجح پندارد لیکن همت بر تربیت نصاری کماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی اعظم گشتند و دین
اسلام صعفی تمام یافت و در آن ایام هیچ مسلمانی را دیره و یارا نبود که با ترسائی بلند سخن گفته و نوبتی جمعی از نصرانیان با دادوستد چیغای نشانی حاصل کردند
که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از کلکاء ترکان الیشان نشان بدست گرفته زبان کاکاء بیرون آمده و بلسان ترسایان رسانده
همان ساعت کلکاء مذکور را کشنده و خصیتین او را کنده یک لقمه تمام ساخته بعد از آن نصاری از اعجاز ملت مصطفوی برسیده و یکی را هم نشان نیزدند
و کیوک خان را از اجرای مهمات باجنود ظفر سلسله و تواتر عیش و طرب باز داده و بالبغ و حرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود و بر سر شهر دقصر که بعلو و فرخی
ساکنان آنرا با نعام خوش دل مسرور ساخت چون ۱۰ چکرایت نصرت آئین بمحمد و سعد قدم بر توامد اخت ناگاه ابوبکر بن محمد شش سیصد و سوج

او را نامزد دکران مقبوض گردانیدند لکم در بین مخالفان چغاه در رویش باغر عجب مرکب آید رویش پیش درین بستان که جای خوش نیست کیا هی بی بقا تر از دنیی نیست

ذکر منکو قاآن آن که پادشاه سیم است از خواقین ایغ یورت چنگیز خان بعد از توکیوک خان منکو قاآن بن تولی خان بن چنگیز خان بن تو بن جوجی خان که مقلب بصاین خان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائة بر مسند جهانبانی و سریر آرائی صعود نمود و او بصفت عدل و انصاف و اتصاف داشت و بسیوستی بهمت عالی همت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تشیید امور شریعت غرا سعی کاشت بجود و سخاوت موصوف بود و به تهور و شجاعت معروف در ایام دولت خود سادات عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام را بانعامات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخت و بهمین منوال بحال و اشتهار ان نصاری و بیزان هر طایفه و مجره و هر طبقه پرداخت اما زهجاعت او کسی را سیورغال نداد و همین اهتمام و احوال اکثر خلایق تنظام یافته ممالک روی بابادانی نهاد و رفتن هلاکو خان از ایران بتوران و استیصال ملاحده ی ایمان و وقایع بغداد و در ایام سلطنت منکو قاآن سوی نمود و در فالش و در وقت توجه بطرف چین و ماچین فی شهور سنه خمس و خمسین و ستمائة وفات نموده مدت سلطنتش هفت سال کسری رسید و مقر مدارش امیر علاء الملک حتی با تفاق امیر برلغای تنظم گردانیدند و جامع شیدی مسطور است که منکو قاآن با چهار پسر و برین موجب با کنود او رنگ تاش ربر کرتخ امین او قوتوقی ست او کدای بن قاکو کدان از قوم ایکراس و اساس حیات این و پسر و جوانی ندر اس یافت شیرکی از ناز با چین که در ملک قمکان قاآن آن تنظام استوا یابی از کوشی که او نیز در اخل قبیلهٔ قاآن بود و الله اعلم عند الله العبد کفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت و اقرم و کلوران از اولاد اوکدای قاآن منکو قاآن ابن تولی خان بن چون مدت حیات کیوک خان در صدود سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد تورچنگیز خان راه یافت هر یک از شاهزادکان بخیالی متوجه پورت خود کردید و بنا بران که در آن زمان با تو بن جوجی خان که اماد اصاحب خان می باشند از سایر شاهزادکان اولوس چنگیز خان بزیده شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت الیجان با طراف و اکناف مملکت فرستاده و زمان او که جمع اولاد چنگیز خان امراء و نویان بشستجای حاضر شده تا با تفاق هر یک از شاهزادکان که شایسته سلطنت و انیم برسند کار ملی بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تردد و عصیان آمدند که پورت چنگیز خان موضع قرار و مست و کلوران ما را هیچ ضرورت نیست که بدشت قپچاق رویم و زعزعهٔ بدان جانب نفوذ جهمی از قبل خود کسان فرستاده دند سوتوقتی بیکی که خاتون تولی خان بود و بال جالش با وصاف پسندیده انصاف و دهشت و پسوته تکم انعام احسان و تضامی ال اشراف و اعیان می کماشت در آن ایام سپر شده دند منکو قاآن که چون اکثر بنی اعمام تو از فرمان با تو قا تکلف و رزیده اند انسب چنان می نماید که تو با برادران بدانجا روی و مشرف طارتش و ریالی و منکو قاآن مصحوبان با و عمل نموده خود را بدرکاه با تو رسانید و لوازم خدمت بجای آورده پیشکش کشیده با تو آشتی را قبال و ناحیهٔ جوان منکو مشاهده کرده کار زمیان شاهزادکان قابلیت سلطنت این جوان اردو و اکثر تمامی ان با خود متفق ساخته و ساعت مناسب کلان را در سر داشت و کار زمیان کشاد کنکورا زانوزد و کاسه داشت و چنان مقرر ساخته که در سال آینده و ایغ یورت قدیمای سازند و منکو را با دو دیکر با تقاق سایر قاآنی بر مسند قاآنی بنشانند الکا هلاکه کماز اطراف وجوانب دشت قپچاق جمع آمده بود ند منازل خود مراجعت نموده دند و با تو برادران خود بر کار اغول و بوقا تیمور با سپاه کران و مصاحبت منکو قاآن بر موضع کلوران فرستاده تا مقیشلاق بنا و دولتسا و قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند با حضار شاهزادکان امراء و نویان نما واند و همچنان از آن جمله مانده بیسوتکا و له جغتای خان و شرامون بن کوجوی و با تو اغول و لد کیوک از امتثال آن تمثال سر باز زده کفتند که شایسته سریر خانی کسی ست که از نسل اوکدای قاآن باشد و رسولان پیش چمابن خان فرستاده پیغام داده دند که ما بر سلطنت منکو راضی نمیشویم و با این ضایقه و مضاقه در قریب چهار سال قریبای سخن ناخیر نمانده هر کز از طول مکث ملول نشده و کسی نزد با تو از رسال و رسایل استفسار ننموده که صلاح قوم منکو قاآن چیست با تو جواب داد که اکر شاهزادکان راضی شوند و اکر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت می باید نشاند و هر کس خلاف و زد سرش از تن بر می باید داشت و چون این پیغام بر منکو اغول و سید جاغتای اکه دراین امر موافق بود ند عاقبت سراخته چنانچه مسطور شد منکو قاآن را بر تخت خانی جلوس فرمودند و بتهیه اسباب طویل و تجهیز موجبات فرح و انبساط اشتغال نمود و منکو قاآن در وقت جلوس بر مسند جهانبانی فرمود که مناسب است که چپاچی خلقات تبای آدم مرد زبعین طلب بکنند و انصاف جیه انات نزار فراغت فی نصیب نامند حکم کرد که در آن روز هر اکب بداراز کرب بعمل و قیه معاف دارند و خون کوسفند و بیچ و زنی حیاتی را نریزند و صدور شکار نکنند و از کوشت غنام و افراسی که در روز نخشیر کشته بود ند اعذیه مرتب سازند و فرمان داد که بران کیفیت زبین موجب عمل نمود و منکو قاآن با امراء و شاهزادکان سپاه

قوتوقی

توتوبی

سیوتکا

شرف

وسایر اشراف واعیان مملکت یکهفته بسور و سرور گذرانیدند و در آن ایام هر روز رایه نصبت و فرخ شیلان و هزار کردون قیمتی بال بود و سیصد سر اسب و گاو و دویست هزار گوسفند و چون طایفهٔ از اهل اسلام و بعضی از آن مجلس شریف حضور داشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام جشن سوره تفرق مژده مرد مرزبک و دو دختر اولاد اوکدای قاآن بسلطنت مسکو قاآن اتفاق نمادشتند با الوس خود جالقی کرده غدری نمایشی بنا کرده و بهانهای سلیم پیدا کرده بجانب اردو مراجعت نمودند و چون از ملازمان مسکو قاآن جاویرداری که شتری کم کرده بود و جهت طلب بار دوی شاهزادگان فرستاده بکیفیت حال مطلع گشته و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و مسکو قاآن بگمان راجعت تحقیق آن امر با استقبال شاهزادگان ارسال داشته بمنکسار یاد و هزار سوار بحری گرد اردوی مخالفان فرود آمد و گرفت و بدیشان یغما کرده که ارشاد مثل این بحثی تعلل نموده اند لنسب آنست که لی توقف و تعلل یاردوی اعلی شاید قاآن تهمت نجات یابد شیرامون مراد ان تحریشه گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بود دیم فی الحال سوار گشته همعنان منکسار یاردو شتافتند و چون باستان مسکو قاآن سه روز اینسار اطوی داد و هر روز چهار فرسخ خود آن خبر رسید پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قدان که یکی از مادر بزرگ اوکدای قاآن که یک ایماق بود با بقتا. نفراز بدامودان بیاساسار رسید و چون خاطر مسکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد بر که اغول بوقا تیمور را با تخمهای شایسته و متوقات بایسته بجهت تسلط و استیلا طلاحه شود و بعضی از آن مجلس شریف حضور داشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام جشن سوره تفرق مژده مرد مرزبک و دو دختر اولاد اوکدای قاآن بسلطنت مسکو قاآن اتفاق نمادشتند با الوس خود جالقی کرده غدری نمایشی بنا کرده و بهانهای سلیم پیدا کرده بجانب اردو مراجعت نمودند و از ملازمان مسکو قاآن جاویرداری که شتری کم کرده بود و جهت طلب بار دوی شاهزادگان فرستاده بکیفیت حال مطلع گشته و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و مسکو قاآن بگمان راجعت تحقیق آن امر با استقبال شاهزادگان ارسال داشته بمنکسار یاد و هزار سوار بحری گرد اردوی مخالفان فرود آمد و گرفت و بدیشان یغما کرده که ارشاد مثل این بحثی تعلل نموده اند لنسب آنست که لی توقف و تعلل یاردوی اعلی شاید قاآن تهمت نجات یابد شیرامون مراد ان تحریشه گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بود دیم فی الحال سوار گشته همعنان منکسار یاردو شتافتند و چون باستان مسکو قاآن سه روز اینسار اطوی داد و هر روز چهار فرسخ خود آن خبر رسید پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قدان که یکی از مادر بزرگ اوکدای قاآن که یک ایماق بود با بقتا. نفراز بدامودان بیاساسار رسید و چون خاطر مسکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد بر که اغول بوقا تیمور را با تخمهای شایسته و متوقات بایسته بجهت تسلط و استیلا طلاحه شود و بعضی از آن مجلس شریف حضور داشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام جشن سوره تفرق مژده مرد مرزبک و دو دختر اولاد اوکدای قاآن بسلطنت مسکو قاآن اتفاق نمادشتند با الوس خود جالقی کرده غدری نمایشی بنا کرده و بهانهای سلیم پیدا کرده بجانب اردو مراجعت نمودند و از ملازمان مسکو قاآن جاویرداری که شتری کم کرده بود و جهت طلب بار دوی شاهزادگان فرستاده بکیفیت حال مطلع گشته و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و مسکو قاآن بگمان راجعت تحقیق آن امر با استقبال شاهزادگان ارسال داشته بمنکسار یاد و هزار سوار بحری گرد اردوی مخالفان فرود آمد و گرفت و بدیشان یغما کرده که ارشاد مثل این بحثی تعلل نموده اند لنسب آنست که لی توقف و تعلل یاردوی اعلی شاید قاآن تهمت نجات یابد شیرامون مراد ان تحریشه گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بود دیم فی الحال سوار گشته همعنان منکسار یاردو شتافتند و چون باستان مسکو قاآن سه روز اینسار اطوی داد و هر روز چهار فرسخ خود آن خبر رسید پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قدان که یکی از مادر بزرگ اوکدای قاآن که یک ایماق بود با بقتا. نفراز بدامودان بیاساسار رسید و چون خاطر مسکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد بر که اغول بوقا تیمور را با تخمهای شایسته و متوقات بایسته

رسید فاآن

بجهت تسلط و استیلا طلاحه شود و بعضی از آن مجلس شریف حضور داشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام جشن سوره تفرق مژده مرد مرزبک و دو دختر اولاد اوکدای قاآن بسلطنت مسکو قاآن اتفاق نمادشتند با الوس خود جالقی کرده غدری نمایشی بنا کرده و بهانهای سلیم پیدا کرده بجانب اردو مراجعت نمودند و از ملازمان مسکو قاآن جاویرداری که شتری کم کرده بود و جهت طلب بار دوی شاهزادگان فرستاده بکیفیت حال مطلع گشته و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و مسکو قاآن بگمان راجعت تحقیق آن امر با استقبال شاهزادگان ارسال داشته بمنکسار یاد و هزار سوار بحری گرد اردوی مخالفان فرود آمد و گرفت و بدیشان یغما کرده که ارشاد مثل این بحثی تعلل نموده اند لنسب آنست که لی توقف و تعلل یاردوی اعلی شاید قاآن تهمت نجات یابد شیرامون مراد ان تحریشه گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بود دیم فی الحال سوار گشته همعنان منکسار یاردو شتافتند و چون باستان مسکو قاآن سه روز اینسار اطوی داد و هر روز چهار فرسخ خود آن خبر رسید پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قدان که یکی از مادر بزرگ اوکدای قاآن که یک ایماق بود با بقتا. نفراز بدامودان بیاساسار رسید و چون خاطر مسکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد بر که اغول بوقا تیمور را با تخمهای شایسته و متوقات بایسته بجهت تسلط و استیلا طلاحه شود و بعضی از آن مجلس شریف حضور داشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام جشن سوره تفرق مژده مرد مرزبک و دو دختر اولاد اوکدای قاآن بسلطنت مسکو قاآن اتفاق نمادشتند با الوس خود جالقی کرده غدری نمایشی بنا کرده و بهانهای سلیم پیدا کرده بجانب اردو مراجعت نمودند و از ملازمان مسکو قاآن جاویرداری که شتری کم کرده بود و جهت طلب بار دوی شاهزادگان فرستاده بکیفیت حال مطلع گشته و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و مسکو قاآن بگمان راجعت تحقیق آن امر با استقبال شاهزادگان ارسال داشته بمنکسار یاد و هزار سوار بحری گرد اردوی مخالفان فرود آمد و گرفت و بدیشان یغما کرده که ارشاد مثل این بحثی تعلل نموده اند لنسب آنست که لی توقف و تعلل یاردوی اعلی شاید قاآن تهمت نجات یابد شیرامون مراد ان تحریشه گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بود دیم فی الحال سوار گشته همعنان منکسار یاردو شتافتند و چون باستان مسکو قاآن سه روز اینسار اطوی داد و هر روز چهار فرسخ خود آن خبر رسید پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قدان که یکی از مادر بزرگ اوکدای قاآن که یک ایماق بود با بقتا. نفراز بدامودان بیاساسار رسید و چون خاطر مسکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد بر که اغول بوقا تیمور را با تخمهای شایسته و متوقات بایسته

بجهت تسلط و استیلا طلاحه شود و بعضی از آن مجلس شریف حضور داشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام جشن سوره تفرق مژده مرد مرزبک و دو دختر اولاد اوکدای قاآن بسلطنت مسکو قاآن اتفاق نمادشتند با الوس خود جالقی کرده غدری نمایشی بنا کرده و بهانهای سلیم پیدا کرده بجانب اردو مراجعت نمودند و از ملازمان مسکو قاآن جاویرداری که شتری کم کرده بود و جهت طلب بار دوی شاهزادگان فرستاده بکیفیت حال مطلع گشته و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و مسکو قاآن بگمان راجعت تحقیق آن امر با استقبال شاهزادگان ارسال داشته بمنکسار یاد و هزار سوار بحری گرد اردوی مخالفان فرود آمد و گرفت و بدیشان یغما کرده که ارشاد مثل این بحثی تعلل نموده اند لنسب آنست که لی توقف و تعلل یاردوی اعلی شاید قاآن تهمت نجات یابد شیرامون مراد ان تحریشه گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بود دیم فی الحال سوار گشته همعنان منکسار یاردو شتافتند و چون باستان مسکو قاآن سه روز اینسار اطوی داد و هر روز چهار فرسخ خود آن خبر رسید پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قدان که یکی از مادر بزرگ اوکدای قاآن که یک ایماق بود با بقتا. نفراز بدامودان بیاساسار رسید و چون خاطر مسکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد بر که اغول بوقا تیمور را با تخمهای شایسته و متوقات بایسته بجهت تسلط و استیلا طلاحه شود و بعضی از آن مجلس شریف حضور داشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام جشن سوره تفرق مژده مرد مرزبک و دو دختر اولاد اوکدای قاآن بسلطنت مسکو قاآن اتفاق نمادشتند با الوس خود جالقی کرده غدری نمایشی بنا کرده و بهانهای سلیم پیدا کرده بجانب اردو مراجعت نمودند و از ملازمان مسکو قاآن جاویرداری که شتری کم کرده بود و جهت طلب بار دوی شاهزادگان فرستاده بکیفیت حال مطلع گشته و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و مسکو قاآن بگمان راجعت تحقیق آن امر با استقبال شاهزادگان ارسال داشته بمنکسار یاد و هزار سوار بحری گرد اردوی مخالفان فرود آمد و گرفت و بدیشان یغما کرده که ارشاد مثل این بحثی تعلل نموده اند لنسب آنست که لی توقف و تعلل یاردوی اعلی شاید قاآن تهمت نجات یابد شیرامون مراد ان تحریشه گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بود دیم فی الحال سوار گشته همعنان منکسار یاردو شتافتند و چون باستان مسکو قاآن سه روز اینسار اطوی داد و هر روز چهار فرسخ خود آن خبر رسید پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قدان که یکی از مادر بزرگ اوکدای قاآن که یک ایماق بود با بقتا. نفراز بدامودان بیاساسار رسید و چون خاطر مسکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد بر که اغول بوقا تیمور را با تخمهای شایسته و متوقات بایسته

بجهت تسلط و استیلا طلاحه شود و بعضی از آن مجلس شریف حضور داشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام جشن سوره تفرق مژده مرد مرزبک و دو دختر اولاد اوکدای قاآن بسلطنت مسکو قاآن اتفاق نمادشتند با الوس خود جالقی کرده غدری نمایشی بنا کرده و بهانهای سلیم پیدا کرده بجانب اردو مراجعت نمودند و از ملازمان مسکو قاآن جاویرداری که شتری کم کرده بود و جهت طلب بار دوی شاهزادگان فرستاده بکیفیت حال مطلع گشته و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و مسکو قاآن بگمان راجعت تحقیق آن امر با استقبال شاهزادگان ارسال داشته بمنکسار یاد و هزار سوار بحری گرد اردوی مخالفان فرود آمد و گرفت و بدیشان یغما کرده که ارشاد مثل این بحثی تعلل نموده اند لنسب آنست که لی توقف و تعلل یاردوی اعلی شاید قاآن تهمت نجات یابد شیرامون مراد ان تحریشه گفتند ما بدل راست متوجه درگاه شده بود دیم فی الحال سوار گشته همعنان منکسار یاردو شتافتند و چون باستان مسکو قاآن سه روز اینسار اطوی داد و هر روز چهار فرسخ خود آن خبر رسید پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قدان که یکی از مادر بزرگ اوکدای قاآن که یک ایماق بود با بقتا. نفراز بدامودان بیاساسار رسید و چون خاطر مسکو قاآن از جانب منازعان فارغ شد بر که اغول بوقا تیمور را با تخمهای شایسته و متوقات بایسته

اتفاق تعیش نکشت و فصل تابستان و زمستان بیلاق و قشلاق میساخت و هواکرم شد بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتادند و بلکه طاعون بر آورده نقد ارواح بسیاری
فتاد و منکوقاآن بقصور دوغه و باکبشیان ساغر صهبا استغال نمود و بتقدیر یزدان تعالی و تقدیر لیفکشت و هشت روز صاحب فراش بود و نقد زندگانی را بقای
ارواح سپرد و مدت عمرش طور راست که در روایت آیات معلوس منکوقاآن بدین وقت که سه و بست پرستان بود و باجمعی کثیر از هم کیشان خویش بالیغ مقرر
ساخت که در وقتی که اهل اسلام و ائمه و جمعه مشغول باشند شمشیر غدار را بنیام استقام کشید و بقتل عام قیام نمایند و پیش از آن و زغلامی را زمیان آن جماعت
بهدایت عنایت الهی بدین صرف رسالت پناهی گردید و بدرگاه پادشاه دو دید که کیفیت خیال را بعرض اصلال رسانید و منکوقاآن علی الفور باحضار
ایشان قوت و پرسش این مهم فرمان فرمود و ایشان عزم خویش اعتراف نمودند قاآن شارت کرد تا او را و زجمله بر دو همان مجمع بخصوص مسلمانان
برد ار اعتبار کشید و مدار جمله مشایخ اسلام مقدم ان ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام شیخ ابو المعالی سیف الدین سعید بن مظفر باخرزی که ملقب است
بشیخ العالم و در سلک خلفای شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت بامنکوقاآن معاصر بود و سور و قتی یکی والده منکوقاآن با انگشتا بعث ملت مسیحا علیه السلام
نمود و ایام دولت پسر عزیز بالش بقرب مهنا را کمسکن شیخ سیف الدین بود و شتا و تابستان درسه ساخته مستقلات خریدند و بران بقعه وقف کردند و تولیت
آن مدرسه و موقوفات آنرا شیخ تقویض فرمود و فخات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر خیاره درویشی حاضر گشت گفت شیخا تعین فرمایید و پیش
روی میت ما بایستاد و بران باد امی این رباعی بگشاد و رباعی

گر من کنم بجان کردم لطف تو امید است که گیرد و ستم کفی نکو نوقت بگیرد و ستگیرم عاجز ترین

منکوقاآن سیزده سال و هشت ماه و دو روز پادشاهی نشست و در ایام دولت احتمال بقعه عدو تنگخانی را داد با قیمان و الاد
مختلفت بوقوع پیوست تولد این احتمال آن بود که منکوقاآن بکاتب چین توجه می نمود برادر خود ارتق بوکا را در قراقرم بجای خطه رود و تعیین فرمود و ارتق بجلد
قوت برادر و اعیه استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر و دیگر برافراشت و سه نوبت بین الجانبین محاربه و مقاتله اتفاق افتاد و دو کرت متعاقب قبلا قاآن
غلبه یافت و سیم بار ارتق بوکا بدین تقریب گرفتار گشته قبلا قاآن بصوب ختای تافته اما بالاخره بنای برعدم مساعدت دولت احتمال احوال ارتق بوکا را و
یافته سلطنت قراقرم و طوران را بملک تگینا خان برقبلا قاآن مسلم گشت و ارتق نیابی اضطرار نزد برادر صاحب قدر استاد فته و چهار دیواری که از خطا
منغولان ترتیب داده بود منحوس گشت و بعد از انقضای یکسال درگذشت چون کار از ملکت قبلا قاآن زعار نقار و معاندان پیوسته شد چنانکه نوبت لشکر بچین رسانید و
آن بلاد را در سلک سایر ممالک محروسه انتظام داد و نزدیک بدار الملک خانبالیغ که آنرا خانبالیغ و میگفتند بنای شهری بسیع و رفیع فرمود و نظم
نثر چنین و چنان و نهاد مزاج نظر را مم بدو نهاد و در آن نگنجد که رایکی قصر ساخت رخاکش بسقف فلک برفراشت چو فردوس شداد جنت نعیم مقامش سنوه نهادش سنیم تعریش
رخام کویند که آن شهر را مربع بنا نهاد و طول هر دیواری از آن چهار فرسنگ بود و سغولان آن بلده را خان بالیغ گویند و ایضا قبلا قاآن فرمان کلی از دیوان
زیتون که بندر سند و ستان است چونکی که طول آن چهل روزه راه بود و حمل کرده به آب بسیان شهر خان بالیغ آورند و بجاه و ستان نشسته آنرا بهند و ستان تجاری
آمد شدی نمودند و نفایس اجناس می آوردند و می بردند و بنای علی هذا بانگ زنانی خان بالیغ بکمال معموری آباد انی رسید و قبلا در ایام دولت خود چهار نوبت با
علمای اسلام معارضات فرمود و کاهی با ایشان در مقام عدوت و احیانا در طریق عنایت سلوک می نمود و قاآن در شهور سنه ثلث و تسعین و ستمائة رفیق
پیلان پیل دست داد و مدت عمرش هفتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن پسر سه چهار وزیر می داشت و یکی از جوره وزارتش میرزا حمد
بناکتی تست و دیگر یکی که ابدوری می قبلا قاآن مدادوار زده پسر بود و تواسامی یازده فلذ از ایشان بنظر رسیده بر بین موجب تو رجی حیم کیم مسکلق تو سوغان زنجا بوق بوغا تولون
بنت ایجی نویان قیمقات قوریاجی اولوت قبچاق تولون کنه از قوم مرکیت بود و هوکاجی که نسب مادرش بقوم مورلان می پیوست قوجی که مادرش از دور ماچین بود
خاتون بیکتد ای حاجی که نسب مادرایشان بهوشین بست تورقولی نویان بود از قوم هوشین قمیمو که در سن بیست سالکی وفات یافت توقاج که مادرش طیا
خاتون بنت توراقجین بود و مادر پسر دوازده هم قبلا قاآن از نسب خاتون بنت ماچین کودکان بود و الله تعالی اعلم حکم گفتار در ذکر احتلال احوال ارتق بوکا

و بیان فتن و انبختای نوه قبلا قاآن و ان آن بود که قبلا قاآن از آنجا که نهاد مایافته بدار الملک خود شتافت حکم فرمود که هیچکس دیگر در ممالک حتای طلم

طلما بجانب اردوی ارتق بوکا و قراقوم و کلوران نهرده بدین جهت قحط و غلای عظیم در میان ساکنان اردوی ارتق بوکا اتفاق افتاد و ارتق الیجیان و الغوخانیان که در اردوی جغتای باهتمام و ایاد شاه شده بود و ستاد و پیغام دادند که از بعضی غله و زر آنچه میشود بدین جانب ارسال دارند تا ملازمان درگاه را بواسطه قصور قوت قوت نشود و الغو نخست شرط اطاعت بجای آورده آخر الامر مکه بنیاد رمکین یار ربنا بجانب نفرستاد و الیجیان را کشته قاصدی بدرگاه قبلاقاآن کرده باظهار مخالصت مبادرت جست و قبلا ایلچی الغو را بجهی نواخته بر ایع و پایزه عنایت فرموده ارتق را تمامی مخالفت الغو خشمناک شده متوجه دفع او گشت و ارتق بوقا را که در سلک مراهبه نظام داشت مقلای لشکر کرده اینالغو ترتوی بمیدان قتال نهاده بر مقدمه سپاه ارتق بوکا ظفر یافت و قراقوبوقا و برعه که کشته سایر مغولان بدی فرار نمودند و الغو بجزا این فتح مغرور شده بار دوی خود مراجعت نموده و بفراغت در مجلس عیش و عشرت بنشست که ناگاه لشکریان ارتق بوکا بر سرش ریخته مخون بسیاری از ستاد بعالش را باخاک برابر نهادند و الغو نیز کریخته از نجا ببه قند رفت و ارتق بوکا در المالیق مستقل گردیده دست بکشتن جمعی از امرا کرد فی الجمله آشوبی قبلاقاآن انگیخته و فصلی بیار بلا قحط و غلا در المالیق شیوع یافت که از خچه ریایان لشکریان ارتق تلف شدند و در تلاقاده بر وای ضبط امور مملکت نداشت و آن اشتر روزی چهل تدبر خاسته نظامهای خمسه هزار اسپ ارتق بوکا را که بیت العشره او بود بگسلانید و ستون خمسه شکسته امرا این معنی را بفال بد داشته و اکثر متفرق شکسته ارتق را تهاکا نشتند و الغو را حتمال احوال او مطلع شده با سپاه فراوان بجانب المالیق توجه نمود و ارتق چاره منحصر در آن ندانست که نزد برادر خود قبلاقاآن مرود و بقیه ایام حیات را بفراغت بگذراند لاجرم روی بصوب ختای آورد و پیشتر از خود ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از جریم سابقه عذرخواهی و قبلاقاآن ایلچی را نوازش کرده برادر را بعواطف و مراحم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بختای رسید قبلاقاآن بکمال عظمت و حشمت بتخت سلطنت قرار یافته بارگاه عالم پناه را زیب و افران چوشن پوش و مهادران کینه کوش بیار است و برادر را در امنی مائده حلقه بر در بارگاه نگاه فرمود که ارتق را بر اهی کج کمانگاران را در می آورد نیمچیان سیاسیدند در جائی که ایلچیان می ایستادند او را بر پای کرده در آن شتابقبلا ارتق پرسید که در چنین وجوهی و تنگ و پوچی چنین بجانب ما بود یا از توارتق بی تامل جواب داد که آن رو بر سلطنت حق ما بود و ما مورد نرضیت قبلاقاآن هست بعد از تفکر نوبان را فرزند خود جلیس ارتق بوکا حاصل نمود و مهد بساط نشاط پرداخته آن روز با دران در بزم عشرت و مباسطت مجتمع قداح می ارغوانی و استماع الحان غانی اشتغال نمود و روز دیگر قبلا باحضار اشراف و اعیان فرمان داده قربانی کرده و در باب پرسش یغوی ارتق بوکا و مدارکان دولت او لوازم اهتمام بجای آورد و در نیچیان مقام استفسار آمده ارتق بوکا گفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و دیگران مرا در این گناهی نیست این سخن مقبول نیفتاد و بعد از تفتیش و تفحص کرام و مقربان ارتق بوکا یکایک را بسیاست رسانید آنگاه او را بشاه نشان حکاء حمالگه در پایه سریر اعلی حاضر بود مدید که گرد و دیوار شاه مثل این بود که آبی سیع در روی آفاق کشیده و جمعی زنگیان کشیده و اقع شده است یا آنی نشاخ ابد اندکه در اوایل قدیم سطور است که دو برادر در ارمنه سا بقه بر سر ملک با هم نزاع کرده مرکه غالب آمده او را بگرفت و بر سمون منزل بر او زخارهای بی چیز با دیوار می کشیدند و او را نجا منعکس گردیده تا وقت حیاتش نهایت رسید قبلا بر وفق تقریر اهل حتا فرمان داد تا چهار دیواری از خارخیلان تیز بر دور ارتق بوکا بنا نمودند و ارتق را خواص مقربان باقی مانده بودند و خاتون و فرزندان آن محشت گاه و ستاد و ظایفه را غلط آنک بلشیان مع کل بساخت و ارتق بوکا و محشن او نموده بی انتها انجا بسر بردند و مطلقا بیرون نمی آمدند و چون مدت یکسال و زکار تیره بدین تیره بگذرانید رحمت بفرزندان آخرت گشته ارتق بوکا چهار سال پادشاهی نموده و او را چهار پسر بود بزرگ بیو قور ملک تیمور یار یا بوقا تاجی و هیچ یک از این چهار پسر سلطنت بر سر نهادند

ذکر بعضی از مناظرات

قبلا یا ممتا یعان ملت بیضا نه در روضة الصفا مسطور است که نوبتی طایفه نکار مسلمانان جهة قاآن شکاری مفید که پا بها و منقار سرخ بود آورند و عقاب سفید پنجه شکر دند و پادشاه را آن نخصها مقبول افتاده لوشخاصه خویش فرستاد و بازرگانان دست از آن طعام کشیده قاآن که این معنی را که در ریش بود فرمود که از نجا ریز بر سر کس چیزی نخورید و سنگه این سخن را از انجماعت پرسید جواب داد که دولت ما تاکنون رایج نگشته خوردن کوشتش جایز نیست سنگه بار جعلوی گفت که با اهل اسلام داشت این جواب با این عبارت عرض کرد که این جماعت می گویند که آش پادشاه با عتقاد ما حکم دارد و قبلا از استماع این حدیث بر آشفته حکم فرمود که من بعد ارباب سلام اصحاب کتاب بتیغ بر حلق کوسفند نخشند و بطریق مغولان

سینه بشکافند و درین باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود و پسر خود را ختنه نتوانست کرد لاجرم بسیاری
از اهل اسلام جلاء وطن اختیار فرموده از خان بالیق بیرون رفتند و قبلا قاآن بواسطهٔ سعایت بعضی از مفسدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جملهٔ مریدان
شیخ سیف الدین باخرزی بود و در خان بالیق بنصیحت طوایف خلایق اشتغال می‌نمود بجمعی سپرد که تا بماچین بردند و آن بزرگ دین در آن سرزمین از عفن
مرض گشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقزی و ناصر الدین ملک کاشغری و غیرهم از سالکان مسالک پروری نزد آن وزیر پر تزویر رفته
مبلغی رشوت قبول نمودند تا بعرض قاآن رسانید که بواسطهٔ منع ذبح آمد شد تجار که متضمن آبادانی بلاد و مصالح است ازین ممالک انقطاع یافته و قماشات نفیسه مفقود
و اموال تمغا نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را اذن بسمل دهد یمکن که بار دیگر سوداگران بدین ولایت آیند و ابواب درون تحف
و تنسوقات بر روی متوطنان اینجا بگشایند قاآن گفت که اگر من بخلاف یاسای خود فرمان دهم دیگر خلایق را بر قول من اعتماد نماند اما تو تمغاچیان را باطراف و جوانب
ممالک روان گردان که اگر من بعد کسی بغمز و سعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید بسیاست رسد و بواسطهٔ صدور این حکم مسلمانان شاد شدند و صدقات
بارباب حاجات دادند در خلال این احوال جهودی مطرود قاصد جان مسلمانان گشته بعرض اباقا خان بن هلاکو خان رسانید که در قرآن وارد است که اقتلوا
المشرکین کافة و بعقیدهٔ متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقا خان گفت بر حقیقت امثال این مقال قاآن از من داناتر است
اکنون آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلا قاآن فرستاد و قبلا باحضار بعضی از علماء اسلام فرمان داده مولانا بهاء الدین بهاء و را لنهری را بپایهٔ سریر
اعلی بردند و قاآن ازوی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بکشید قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمی‌نمائید
مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در نیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند
فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت خیر البشر صلی الله علیه و سلم که راه سخن داشتند معروض گردانیدند
که پادشاه را درین باب تأمل باید نمود تا علماء اسلام را مجتمع ساخته از معنی آیهٔ مذکوره استفسار نمائیم و روز دیگر از آن جماعت هر کس در خان بالیق بود به بارگاه
حاضر گردانیدند و قاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای بزرگ هست یا نی گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود ازین کلمه چیست جواب دادند
که از فحوای آیهٔ مذکوره چنان فهم می‌شود که تمامی مشرکان را باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق برین موجب است چرا شما تخلف می‌ورزید و مشرکان را
نمی‌برید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت می‌کشیم قاآن عدم مداهنهٔ او را استحسان فرموده گفت چون بیاید از جانبین تعصب و عناد بگذاریم و شما کشتن ما روا
ندانید و ما خون شما را مباح اعتقاد ننمائیم و جهت استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائیم آنگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند خدای بزرگ گفت محمد را خدا
و درایت که داد گفتند خداوند تبارک و تعالی باز سؤال کرد که چنگیز خان را که آفرید جواب دادند که او نیز از جملهٔ مخلوقات الهی است گفت شمشیر قوت و قدرت در
قبضهٔ اختیار او که نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قاآن گفت قاعدهٔ مختار من تو است که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه و سلم عنایت کرد بچنگیز خان نیز علما
گفتند این قضیه را خدای بهتر داند قاآن گفت ازین مباحثه و مناظره چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف دیگری نظر قهر محمد صلی الله علیه
و سلم را بنظر لطف آفرید و چنگیز خان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت نظر با او مساوی است پس چگونه شما طرف لطف او را بر قهر ترجیح می‌نهید علما این سخن را جواب
ندادند قاآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولو الامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چون نیست که شما از فرمان چنگیز خان که پادشاه جهان
صاحب اقتدار بود و از حکم من تجاوز می‌دارید علما جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد قبول داریم و هر چه مخالف
بود قبول نمی‌نمائیم قاآن از شنیدن این سخن در خشم شده فرمان داد که تمامی قضات ولایات معزول باشند و دیگر واعظان بر منبر نروند و مؤذنان بانگ نماز نگویند
و سایر خلایق بذبح اغنام اقدام ننمایند و باین مضمون قریب بهزار یرلیغ نوشتند تا روز دیگر ایلچیان قم مسیر آن نامها را باطراف ممالک برند علما ازان شب
نزد وزیر مسلمان قاآن رفته او را بغایت متغیر و متفکر یافتند و از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که می‌ترسم که فردا خون من و سایر مسلمانان ریخته گردد مولانا بدر الدین
بیهقی که فاضل کامل و فصیح نیکو شمایل بود با وزیر گفت که مرا نزد قاآن ببر تا جواب شبههٔ او را بر وجهی عرض نمایم که این فتنه تسکین یابد و بقولی آنکه مولانا حمید الدین
سمرقندی این التماس کرد و جناب وزارت مآب یکی ازین دو عزیز را روز دیگر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر برده قاآن آن سخن را در میان آورد و گفت مشرکان را تمامی کشتید
فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت مآب و اصحاب او است که مشرکان عرب و عجم را بکشند و چون قاآن او را و چنگیز خان را بر یرلیغها نام خدا

شریعت

خدای را می نویسند چگونه مشترک باشند این سخن موافق مزاج قبلای افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت به وی مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانیده فرمان
داد تا نشانهایی را که جهت زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد از آن قبلای قاآن هر روز از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات
سلطنت آنگاه علمای اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختای در مجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می نمودند و او باستماع مسایل عقلی
و نقلی رغبتی تمام می نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریت و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است
که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و امت او را اعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل بارید و همان ساعت که شاکمونی متولد شد هفت
قدم رفته و در هر قدم او گنجی ظاهر گشته والله اعلم بحقایق الامور و هو علیم بذات الصدور ذکر بعضی از امور وزرای قبلای در فاتحه فضلاء القلم بلاغت نظام مرقوم
گشته که قبلای قاآن زمام اختیار ملک و مال را در قبضه اقتدار چهار کس از امرا نهاده ایشان را چنگسانک لقب داده بود و اسامی آن جماعت اینست هنتون نویان
اوجاجار و لجای ترخان و اشمن و مرتبه این چهار امیر از تمامی ارکان دولت بلندتر بود و بعد از ایشان امیر لشکر اعتبار داشت و از طایفه که می گفتند جمعی را که بامارت دیوان
و وزارت مقرر بود فنچان میخواندند و عادت قبلای قاآن چنان بود که پیوسته منصب وزارت را بچهار کس که دین و کیش موافق یکدیگر نبود تفویض می نمود
تا بواسطه اختلاف در اعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند و از جمله وزرایش یک پسرزاده سید
اجل بخاری است در جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قبلای قاآن بنابر فرمان منکو قاآن متوجه ولایت ختای بود چون بمملکت قراجانک رسید
پسرزاده سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت در طریق اخلاص سلوک نموده با حسن وجهی لوازم خدمتکاری بجا آورد بنابرآن قبلای در همان سال که بر مسند
استقلال نشست او را بپایه سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید و پسرش ناصرالدین بوکر را بایالت قراجانک فرستاد و نبیره سید اجل که او را
نیز سید اجل می گفتند چون قریب بیست و پنج سال در کمال دولت و اقبال بسرانجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او
امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بوفور کفایت آراسته بود و نزد قبلای اعتبار و استقلال داشت بنا علی هذا قاآن نظر اعزاز در روی
نگریسته صورت مزید تربیت و رعایتش برلوح خاطر نگاشت و این معنی موجب اشتعال نایره حسد وزرای دیگر شده کاوفنچان که از اهل ختای بود و او
نیز بوزارت قاآن اشتغال داشت با خود قرار داد که بهر حیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و چون قبلای قاآن از خانبالیق بیرون رفته امیر احمد و وزرای ختایی بجهت سرانجام مهم
مملکت در شهر گذاشت وزرای ختایی با اتباع خویش قرار دادند که شبی بخانه امیر احمد رفته او را از میان بردارند رکابدار امیر احمد ازین حال آگاهی یافته ولی نعمت
خود را بکید بداندیشان مطلع گردانید و امیر احمد همان شب چهل سر اسب بهارفتار از طویله قاآن که سوغه بار دو شتافت و طبقی سیاه که بر مروارید سفید بود و کاغذی
بر زبر آن نهاده در خوشی سرخ بر آن پوشیده بود بنظر قبلای رسانید پادشاه پرسید که غرض ازین ترتیب چیست در جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قاآن
رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود در ملازمت آستان سلطنت آشیان سیاه موی و ریش سفید گشت اکنون کاوفنچان میخواهد که بکارد حلق مرا [illegible]
گرداند قاآن از استماع این سخنان غضبناک شده باحضار کاوفنچان مثال داد وزرای ختایی از کیفیت واقعه وقوف یافته بقلعه که در تصرف گماشتگان حاکم ماچین
بود شتافتند حالی حصار بوصول ایشان مستحکم گردید و هم و مستظهر گشتند و قاآن فرمان داد که جمعی از امرا بمحاصره آن قلعه توجه نمودند [illegible]
آمده بود همراه بردند و چون امرا بظاهر آن حصن حصین شتافته آغاز محاصره و محاربه کردند کاوفنچان بخفیه با ایشان پیغام داد که من زیاده گناهی ندارم غایتش آنکه با
عداوتی که در میان ارباب مناصب می باشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بودیم او فرصت یافته مزاج صاحب تخت و تاج با من متغیر گردانیده اگر قاآن
مرا بجان امان بخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما درآید امرا در ساعت فرستاده او را از قاآن درین باب استجازت نمودند و قاآن امان نامه نوشته بوزرای ختایی ارسال داشت
و وزیر مزبور بدین خاطر جمع گشته فرصت جسته دیوار حصار انداخت حاکم قلعه ازین اطلاع یافته بصوب هزیمت شتافت و آن قلعه بحوزه تصرف قاآن درآمد چون
وزیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسید نوبت دیگر منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض گردید و بعد از انقضای اندک زمانی ازین حال [illegible]
ختایی [illegible] با یکی از سرهنگان ختایی در قتل امیر احمد اتفاق نمود و بدان رشته حیاتش را بمقطع رسانیدند بیان این مقال آنکه در آن اوان ولا
ختا زراقی مشعبد پیدا شد بانواع مکر و شعبده خوارق عادات بطبقات خلایق می نمود و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت را مرید و معتقد خود گردانیده
و وزیر ختایی بر دفع امیر احمد در خلوتی از وی استعانت جسته شیخ زراق [illegible] در وقتی که قاآن به ییلاق رفته بود چنان مواضعه کردند

می پرداخت
شخصی
شکامونی
بهنگام

که دو هزار کس از مریدان را بعضی بدره که در چهار فرسنگی خان بالیق بود رفته در کمین نشینند و هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر در آمده آوازه در اندازند که شاهزاده جمکیم پسر قاآن همین زمان می‌رسد و چون امیر احمد باستقبال بیرون آمده نزدیک آن دره رسد او را ذره ذره گردانند بعد از آن وزیر ختائی پوشیده و پنهان با آن دو هزار جاهل نادان بدره مذکوره شتافت و جمعی را متواتر بشهر فرستاد تا آوازه وصول شاهزاده جمکیم در اندازند و بعضی از آن جمع با امیر احمد گفتند که قاآن فرمت شده و اینک شاهزاده جمکیم میرسد و ما را نزد شما روان کرده که تهیهٔ اسباب تعزیت پردازید اما این راز سربسته را پیش هیچکس نگشائید و امیر احمد بترتیب مایحتاج عزا مشغول گشته مهر جمعی کسان می‌فرستاد که از ساعت وصول جمکیم آگاهی یافته باستقبال اختائیان بیشتر از می‌کشتند و چون زمانه لباس سوگواری در بر افکنده پاسی از شب بگذشت شموع و مشاعل پیدا شد مردم خبر آوردند که اینک جمکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیر ختائی بعادت سالکان طریق کشورگشائی در محفه نشسته می‌آمد و امیر احمد باستقبال استعجال نمود چون نزدیک ختائیان رسید او را درمیان گرفته بتیغ شهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان سر خود را تیرباران کردند از آن جمله تیری بر مقتل وزیر ختائی خورد و او نیز بمرد و چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی بخان بالیق فرستاد تا موا وزیر ختائی را بردار اعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون گردانیدند و بعد از آنکه چهل روز بر قضیه بگذشت جهت ترصیع تاج قاآن جوهری بزرگ محتاج الیه گشت و بعضی از تجار بعرض نواب مدار فلک اقتدار رسانیدند که پیش ازین بچند گاه لعلی که بیست مثقال وزن داشت جهت خزانهٔ عامره با امیر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت من ازین معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش تنکوجا امیر احمد نیز خاتون آن لعل را نزد قاآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نایرهٔ غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که میان ورثهٔ امیر احمد در وقت قسمت ترکه نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق تتمهٔ دکات و اشتغال فرموده در آن اثنا آن لعل بدید آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر برون کشیده رسنی بر پایش بستند و تا سه چهار بازار کشیدند و کردونها بروی راندند تا گوشت و استخوانش با خاک یکسان گشت و اینچو خاتون را نیز کشتند و پسران منظرش را پوست کندند و چهار صد قماش آن وزیر مرحوم را بر لشکریان تقسیم نمودند و اختصاص املاک و اسبابش گشتند فاعتبروا یا اولی الابصار نظم

زمانه چو باد است و باد از نخست نقاب از رخ گل بعزت کشد
پس از هفته در میان چمن تنش را بخاک مذلت کشد

در جامع رشیدی مسطور است که بعد از وقعهٔ مذکوره سنکه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت عداوت می‌ورزید بمرتبهٔ وزارت رسید و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید روزی قبلا قاآن از وی چند دانه مروارید طلبید جواب داد که ندارم و مسلمانی از مغانی که مبارکشاه نام داشت نزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض رسانید که سنکه نزدیک یکخروار جواهر و طلا آلات در خانه دارد اگر پادشاه او را بسخن مشغول گرداند بنده همین لحظه آن اشیا نفیسه را به پایهٔ سریر اعلی آورم و قاآن با سنکه تکلم کرد و مبارکشاه فی الحال بخانهٔ او رفت و دو صندوق مملو از جواهر زواهر مرصعات تا در بارگاه پادشاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه مواخذ گشته بسیاست رسید و بجای او اولجای جنکسانک وزیر گردید و قبلا قاآن همدرآن اوان ناصرالدین ابوبکر را از قراجانک طلب فرموده با اولجای جنکسانک شریک ساخت نقلست که چون ناصرالدین مدت دو سال بامر وزارت پرداخت بعضی از مقربان بعرض قاآن رسانیدند که ناصرالدین از اموال دیوان شصت تومان بالش فوت کرده است قبلا او را مخاطب ساخته از حقیقت آن سؤال نمود او جواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات ممالک بواسطهٔ آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور را از رعایا نگذاشتم تا مستاصل نشوند قاآن را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت غم خویش خورند و ناصرالدین غمخواری ملک و رعیت می‌نماید آنگاه او را خلعت زردوزی پوشانیده مایان قیجان لقب داد و زمام حل و عقد جزوی و کلی مهام وزارت را در کف درایت او نهاد و مایان قیجان تا آخر ایام حیات قبلا قاآن وزیر بوده و در ایام دولت تیمور قاآن نیز بسرانجام مهم صاحب دیوانی مشغولی می‌نمود

ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود به تیمور قاآن

قبلا قاآن در ایام سلطنت پسر خویش جمکیم را ولیعهد کرده بود و بحسب تقدیر عزیز علیم شاهزاده جمکیم پیش از پدر از عالم انتقال نمود و قبلا قاآن ولدش تیمور را که بصفت عدالت و ظهور انصاف اتصاف داشت قایم مقام پدر ساخت و در آن اوان که قبلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن در حدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام می‌نمود که بجنگ شاهزاده قیدو روند لاجرم مادرش کوکجین خاتون متصدی سرانجام امور سلطنت شده مایان قیجان را بطلب پسر فرستاد و تیمور قاآن بعد از استماع این خبر بجانب دارالملک ختای مراجعت کرده در سنه اربع و تسعین و ستمائه بمقصد رسید و از شاهزادگان کمجو و توقان پسران قبلا قاآن کلاوسون تیمور و اولاد جمکیم و اغول ولد تومغان بن قبلا و از نوئینان بایان جنکسانک و اوجاجار و الجای جنکسانک و التون جنکسانک و غیرهم مجتمع گشته تیمور قاآن را بر سریر پادشاهی

پادشاهی نشاندند و مانش الوس جای تو قا آن کردانیدند و چون تو قا آن بر سریر خانی برابط بساط عشرت و انبساط قیام نمود و ابواب انعام و احسان بروی خواص و عوام بگشود و ارباب مناصب را بدستور زمان قبلا قا آن مقرر ساخت و بیان نجان بشیر را پیشتر تربیت کرده رایت اختیار و اعتبارش برافراخت فرمود که او را بلقب پدر و جد ملقب و السنه سیاجل خوانند و فرمان و اداره امور مالی از جزئی و کلی معتمدانه حکومت و اقدام نمایند اصلی چیکر خان امیر اردو برکت ترخوانش کلا عنایت فرموده و پسر عم خود ایندو اغول را که تو مو خان بن قتلغ تیمور بالیت و ولایت تکلقوت نصب فرمود که کجو تن کلکور کار ابدنع شاهزاده تیدو نامزد کرده و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه بجای آورد و بصحبت پیوسته که تیزقا آن از رسیدن ایام جوانی و عنفوان دوران زندگانی در شرب راح ریحانی متجرع بادهٔ اغوانی نهایت مشغوف بود و چند جا مدارش قتلغ قا آن را واداز دمان مدام منع مینمود اصلا بقبول نمی فرمود آخر الامر قتلغ چیکس از اهل اعتماد را بران فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی بردو بر لب جام سد و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب وعظ و پند شراب نیاشامید یکی از محرمان مولانا شمس الدین بخاری که نواسطه قرب بشرب نزد او مقرب بود و حامی را گفت که بجای آب دیگری از آخور ریزد و هر روز با قاق حدمت مونوی بجام فقیهان زاغیار دفع خمار می نمود و اگر الاغ موکلان بر آن سر وقوف یافته کیفیت حال بعرض قتلغ رسانیدند قا آن در غضب رفته مولانا مرضی بخاری را بهانه ساخت و بصحبت شاهزاده در انداخت و چون پیاله چند بیاشامید راساقی اجل پر کرده او را بدار البوار فرستاد و اهلاک ساخت غرض از عرض این حکایت آنکه بنا بر اسبابی که مذکور شد تیزقا آن در زمان زندگانی قتلغا آن نمی توانست که موجب دلخواه و مجلس حشمت و عشرت قرار گیرد تا بعد از جلوس بر تخت سلطنت صبح و شام غیر شرب نمی گذاشت و شب و روز هم قدح و جام نبوده قبول نصیحت نمیکرد اندیشان از پیرامن خاطر نمیگذاشت پس از آنکه شش سال و کمال اقبال بدین طریق او قات گذرانید بشراب مسموم موفق الاتهاج و نائره گرد و مرض صرع و لقوه کرفتار گردید و شش سال زمان بخواری او امتداد یافته در آن اوقات خاتون مشوستا مرا امیر ملک و سال را بفصیل میرساند و بعضی صاحب ظفرنامه را مام پدر قیدقای غازی اغول بود کفتار در بیان بدایت حال شاهزاده قیدو و ذکر نهایت ایام اقبال او شاهزاده قیدو که در بدایت صبح دولت قاآنی بن اوکدای قا آن بود در اوایل ایام رشد و تمیز از رتق و فتق کارها می نمود و در آن اثنا که آثار نجابت و انوار رشادت حالات ارتق ظاهر میکرد مقتضای این مصراع که مصراع زنبیده دولت کمر بان باش چون تو عمل کرده روی بعضی از بلدان مغولستان آورد و زود زود که اغول قایق بجای صاین خان پادشاه شده بود قاصدی سخن دان را رسال و اشت و التماس فرمود که او را بمال و لشکر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید بر کراغول بصفت تعقل و فراست موصوف و معروف بود و تجار ظلبیهٔ فرمان داد که برزاسیخ طالع قیدو نظر انداز ند و سعادت و شقاوتش از سیخ جم معلوم نمود که بچه کیفیت عزم کنید و اهل تنجیم بعد از تامل و تفکر معروض کردانیدند که از امارات سماوی چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در غایت قوت و جمیع موالید طالعی طفرایه سالها بر تخت تمکین خواهد و دست نبارد ان برکه خان قیدو را بر زور لشکر مدد کرد و قیدو با ستظهار آن سپاه چرا بحرا بیغوغان که در اوس جتای پادشاه بود مبادرت نموده بروی ظفر یافت و بلاش و کنجک و بعضی دیگر از ولایت ترکستان و مغولستان را بحیز تسخیر آورد و در آن وقت که خاطر قتلغا آن از قمر مخالفت برادرش ارتق بوکا فراغت یافت فی سنهٔ ثمانین و ستمائه ایلچیان نزد او تا مهر خواتین و شاهزادگان الوس چیکر خان فرستاده پیغام فرمان داد و مجموع ایشان را روی بخان نا بایق نهاد نه کما ولاد با تو دشاه زاده قیدو و قبلا از تخلف قیدو عدم انقیاد خاطر او را دریافته لاجرم چند کرت قاصدان چرب زبان پیش وی روان کرده پیغام فرمود که مناسب چنان می نماید که آن عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان خود مند بدینجانب شتابد تا بدیده بیدار یکدیگر دوستی کنیم و با تفاق بر تو اهتمام مهام بر انتظام ممالک و دولت اندیزیم قیدو خان بسعادت بخت بیدار جواب داد که اسمال الاغان حشم و خدم ما ارلاغری مجال فتور ندارند اگر توفیق کرد و سال دیگر شرف ملازمت دریابیم تا مدت شش سال با مثال این پیغامها تمسک جسته بدرگاه قا آن نرفت و در سال بلایقه از ابطال جدال را با ارداف ممالک مغولستان و ترکستان پیوسته و با خود فهمانیده که شمال ارباب جلایر می در دخت نبارد ان و عدهٔ خاطر قتلغا آن را جانب قیدو خان نومیدگشته فوجی از شاهزادگان نوئینان را با سپاهی گران بجانب او نامزد فرموده ایشان در کنار آب اردویش ییلاق کرده خواستند که داد اهل فصل خریف مبادرت نمایند در آن اثنا بعضی از آن شاهزادگان نبارد افساد و زمزمهٔ مخالفت ان نسبت

بمبارزت طرائف ۶

به قتلغا آن سقاط عصیان آمده سرداران لشکر را مرا خذه و معتقد کرد انیده و جمعی را نزد او و قتلغا و با لو و فرستاد و این معنی موجب آن شد که یاد
عتو مرتوقیده خان کشته بعد از آن سپاه بجارسیده از سال دانشت منهزم بازآمده و چون قتلغا وفات یافت و پرتو انوار سعدات تیمور قاآن بر
اطراف و اکناف ولایات تافت درسته سبعمائه موافق او و ذیل او تومان لشکر مرتب ساخته بقتال بدو مقاتلهٔ قتیده ما خذ و مغلوب گردید و ارتصولت حادثه خبر یافته
ازچیان زده و اطراف که در آن مان پادشاه الوس جغتای خان ایلچی و فرستاده و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هرچه تمامتر با لشکر ظفر اثر بدیجانب
ملحق شوی تا با تفاق سر شما پیش قاآن را از سر باز کنیم و او با بواسی در قتیده خان نزدیک تر بود و بعد از ان که او را بقتل رسانید و دل پدر بمشک جست و قتیده و با تفاق ورده تا جزو
خلاصه خود را بصوب سرا قدم حرکت کرده با آهستگی طی مسافت می نمود تا در برابر صدد تومان لشکر تیمور قاآن رسیده و با آنکه جیش او صد یک آن سپاه نبود دل بمحاربه نهاده مدت سه شبانروز بجنگهای مردانه اشتغال نمود و آخر الامر خصم دانسته نزدیک بود که کرفتار کرده و لاجرم در شب چهارم ذی الحجه فرمان فرمود که
از لشکریان دو چندان موضع کش فرو زند و سپاه تیمور قاآن شعلهٔ آن فراوان بدو تقه بر کرد مگه قتیده را از جائی دید و رسیده و خود همان شب کوچ
کرده باز پس نشست و امرای ختای بتهیم آنکه قتیده حیلهٔ اندیشیده مبنی بر آنکه خود کشته و بدام ملاقتیده کرد انده او را تعاقب ننموده و بقارن آن
جمال و اخان با سنجاعان ایل و الوس جغتای خان بقتیده پیوست و مرد و سپاه را وه بعد از تقدیم مسورت بمعنی که یکبار دی سپاه بحمود قاآن سپارند و
در کنار آب دیش بدیشان رسیده بر دو کروه چیدان کوشش نموده که از نهر برس بنوه آمده بدو سپاه پای و او او زهم خورده چند نفر از جوبیان او
از پی در افتاده اما حاقت قتیده و خانیت کشتجا تیان عثمان بصوب قراکرد انیده و در اثنا راه مصرع آتش تیز بیرانو چشمند و طعنه کاریها
را بسوختند تا کسی ایشان را تعاقب ننموده و بعد از ین فتح نامه را قتیده خان بر ضع قوچ قرا مقارن کشت و بعضی از خواطران جنانی که خود را اطلب می نمود اهمه
بیست و پنج سجب بدو داده و مرخص نجر ما سمال موسی شده قتیده خان فی سنه ثمانی سبعمائه راه رجیب احت نبیرهٔ ای عقبی کشید و در وضعه الصفا مسطور است
که قتیده خان را یاده از نه موسی متفرق بر عهده و حوالی رخسار نهاده شده بود که ناگاه بدو رسیده و ملت اسلام را بسیار یاد یاران ملل ترجیح کرده پیوسته
با علماء حکما مصاحبت می نمود و ایشان را بمناظره و مباحثه امر می فرمود و هر شب قبل از طلوع صبح اصحاب بر خاسته بتعجیب تکفر و می پرداخته بلطف طبع
و جودت ذهن موصوف بود و با رعیت و زیردستان بکمال عدالت سلوک میکرد چنانچه بعضی از لشکریان او هی رخصت تعدالت از ولایات اغای
را اختیار نموده و جمعی کشته و قتیده ایشان را بازخواست بلیغ فرموده و کمر ایشان بگشاده و در کردن انداخته سه کرت قاب را از نوزده کاه ما حاجات
کرده و کفتنای می خدای بزرکتر و بدین کسانا که بخلاف رضای من واقع شده مواخذه نمای از جمله حکایات که بر سکارم اخلاق قتیده خان دلالت دارد
یکی انکه دامادش در مست شهوت بجانب کنیزکی دراز ساخت و دختر قتیده که حامل بود از این معنی واقوف یافته موسی شوهر را بکرفت و اخاذخه خانه و سوکند
برشکش شد که فی الحال قتلتو بر دپسران قتیده مقام انتقام شوهر خواهر آمده او را بر آن داشتند که دامادرا طلب ارد و بسیاست رساند و پدر دامادپسر
خود را دست و پای بسته پیش قتیده و ستاد آنکاه قتیده از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید کفتند این مصلحت را خواهر خویش تجوئیم
پدر زن و قت دکفت خواهر شما از قتل او چه فایده خواهد رسید کفتند هیچ فایده نه قتیده کفت پس مصلحت آنست که متعرض او نکردیم چه پدر پرسش شما نهاما کرچه
داده و حالا جنه طب رضای ما پسر نو و امیقت بدیکاه و ستاده و پسران در مقام مشاقشه آمده و با لاخره مقرر شد که دامادرا صد چوب زنند و بزدامرا
و قتیده پنهان زاده و اجلاد را کفت که دوشاخ چوب بر هم بسته بارا آهسته بدوی فرود آورد و بعد از انکه روزی چند بر بن قضیه بکذشت و خشم پسران
کمر کشت قتیده خان ایشان را طلبیده کفتنای فرزندان چکونه روا دارید که بکار برجای خواهر شما فتید کفتند این مصلحت را خان سر صادر کاه ما نه
پادشاه و خود یکی خود را با آن شخص دل و سر و رزید پدر فرستاده و ارجوا فاضل مولانا زین الدین قدس سره لازم قتیده خان بوده علم
این ابیاتی را بوی استاده می نموده اند رباعی
اندر روش عشق بنده و شاه یکیست محبوب بمذهب کاه و یکیست
تجاهل نکردم و خوش می رود بدم اکنت
بر کرده که الله یکیست ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از فوت تیموقا آن در الغ یورت سرسنه خانی نشستند: حیاتی پور شقد
خانان قوادم و کلوان مرقوم کلک بیان کشت بروایت میرزا الغ بیک کورکان خدا آن سلاطین با قدر فرمان رانع زده نفر است و از این جمله پنج نفر مذکور شدند
و بنا بر انکه احوال چهار نفر دیکر نامعلوم مست کلک سخن کذار انحصار بعداد امامی پیشان حصار نموده در سلک کوهر بیکنند که قاآن شصم قوشیلای بن طغلیک

ترجمه

خلیسنگ بن ترتبلا بن حکیم است که قائم مقام تیمور قاآن بود هفتم توقتا بن قوشیلای ششم تایزی بن توکلک که در زمان حکومت او را سیلکتو خواندندی هم او شیزان
بن اراکه باخلاق حمیده آراسته بود و قبولی در منصب قاآنی در زمان دولت او روی نمود دهم توقتیمور بن تیمور قاآن یازدهم بیسوردار دوازدهم یکه بن یسو
سیزدهم ایلتک قاآن چهاردهم تیموری پانزدهم ارکمور شانزدهم ایلچی تیمور قاآن که بملازمت امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالغ یورت رفته بر مسند
قاآنی نشست هفدهم والتامی که از نسل اریق بوکا بود هیجدهم اردای بن ملک تیمور نوزدهم ادای بن ارکتمور و این دو کس نیز در سلک احفاد اریق بوکا
انتظام داشتند و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم می شود که قاآنی که باستان امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بقراقوم رفته قاآن گردید تایزی

نام داشته و چون قبل از سلطنت تایزی

تنقور نامی در ختای خروج کرده آن مملکت را بدست آورده بود و غیر یورت اصلی که عبارت از قلماق و قراقوم است موضعی تصرف تایزی درنیامد و بعد از
اندک زمانی تایزی کشته گشته امرا دیرات بر قراقوم و قلماق مستولی شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال ذکر شمه از حال جوجی خان بن چنگیز خان و اولاد او
که در دشت قبچاق پادشاهی نمودند مستحفظان اخبار آورده اند که توبتی قوم مرکیت که ایشان را الکریت گویند دست یافته اردوی چنگیز خان را غارت
نمودند خاتونش را که حامله بود اسیر کرفته پیش اونک خان فرستادند و اونک خان چشم شفقت در آن ضعیفه نگریسته نسبت بدوی در مقام حرمت پیرایست
تا وقتی که چنگیز خان بیورت خود معاودت نمود آگاه او را نزد شوهر فرستاد و بعد از روزی چند پسری از وی متولد گشت و موسوم بجوجی شد یعنی مهمان
نورسیده و چون جوجی که اسن اولاد ذکور چنگیز خان بود بمرتبه جوانی و عنفوان ایام رشد کمالی ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و آلان و اس
و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و پیوسته میان جوجی و جغتای و اوکتای غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنابر قضیه مذکوره در نسبش
طعن می کردند و جوجی پیش از چنگیز خان شش ماه وفات یافته چهارده پسر یادکار گذاشت بر این موجب اول اورده که مادرش سرقان ایه [illegible] از قوم [illegible] دوم
باتو که مادرش اوکی فوجین بنت ایلچی نویان قنقرات بود سیم برکه خان چهارم برکچار پنجم شیبان ششم تنقوت هفتم بوال هشتم چیلاوقون نهم سنقور دهم جیمبای
یازدهم محمد دوازدهم اودور سیزدهم توقاتیمور چهاردهم سینکوم و از جمله این چهارده پسر باتو که او را صاین خان نیز گویند بجای پدر نشسته قائم مقام پدر شد و اولدا
قاآن فرمان داد تا باتو را منظور نظر تربیت ساخته لشکر خود کیوک خان را با منکو ولد تولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او کردانید تا تمامت ولایات
اس و روس و چرکس و آن حدود را مستخلص سازد و باتو بمعیت شاهزادگان و لشکریان به آنجا شتافته باندک زمانی مواضع بسیار در حیطه تسخیر کشید

مقتولان

و شهر مکس را بعد از محاصره قهرا عنفا گرفته بقتل عام فرمان داد و لفت قالان گوش های راست از برید و بعرض رسانند و بیست و هفت هزار گوش شمار دادند و بنو
باتو از آن مهم باز پرداخت بصوب کلار و باشقرد که متصل بلاد فرنگ بود متوجه شد و آن نواحی را که نصاری داشتند رایت غزو برافراخته و پس از آنکه
رئیسان آن از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند بمقابله و مقاتله ایشان پیش آمده مهم ساختند چهار صد هزار مرد و میان [illegible] باتو [illegible]
حصر واقف شده از اهل اسلام هر که در معسکرش بود فرمود که بیکجا جمع گشته بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسئلت نمایند و خود تنها بر پشته رفته
یک شبانه روز بتضرع و مناجات و عرض حاجات بهیچ سخن نگفت آنگاه از پشته پایان آمد و تعبیه سپاه پرداخت و در شب جمعی از تیغ عنان افغان را از آبی که میان او و مخالفان
واسطه بود گذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان در آیند و روز دیگر چون هر دو گروه آغاز اشتعال نیران نمودند باتو بنفس خویش
روی بآنها آورد و در آن اثنا جماعتی که شب از آب گذشته بودند از عقب نصاری درآمدند و از هر دو طرف ایشان را در میان گرفته منهزم گردانیدند و
باتو آن ممالک را مسخر کرده بدشت قبچاق بازگشت و بر مسند خانی نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت و شهری [illegible] بنا کرده دار الملک
ساخت و وفاتش در سنه اربع و خمسین و ستمائه موافق لوی ییل روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و غیر خداپرستی شیوه نداشت و مسلمانان را می نواخت
هر چه که می توانست با هم سلاطین روم و شام احکام و بروات می نوشت و همواره تخم انعام و احسان بر مساعی [illegible] انسان [illegible] و بعد از
باتو برادرش برکه خان قائم مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و الف رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق باولاد
جوجی خان است و در مقدمه ظفرنامه اسامی سی و [illegible] از ایشان مسطور گشته و در [illegible] بعد از فوت [illegible] مدت [illegible] نامه [illegible] یافته
نامهای [illegible] نوشته شد بر این موجب که سمت تحریر می یابد و پیشتر تفصیل بر سبیل اجمال می آید اول جوجی خان بن چنگیز خان دوم باتو بن جوجی که
[illegible] حال او در حیز بیان آمد سیم برکه خان بن جوجی خان که مردی موحد و مسلمان بود و پیوسته [illegible] که از [illegible] ابنا و [illegible] بافت [illegible]

مؤلف گوید

می نماید چهارم تیمور بن طوغان بن بانو کور زمان پادشاهی ملقب بملک مشیم نوه مکان بن طوغان بن شنقوتا خان بن بکتیمر که مادرش ایلجای خاتون نبیره قلمش اغا بود ششم اغا بود هفتم اورنبک خان بن ملغول بن بکتیمور که جمیع الوس اورنبک بوی منسوب اند هشتم جانی بیک خان بن اورنبک خان که پادشاهی عدالت شعار رحمت آثار دین دار شریعت دار بود و در ایام دولت او اشراف بن تیمر تاش بن چوپان بر اران و آذربیجان استیلا یافته اغاز ظلم و تعدی نمود چنانچه اکثر اشراف اهیان آن بلدان جلای وطن اختیار کردند از انجمله قاضی محی الدین بود جلای بسیار که دار الملک جانی بیک خان بود رفت و نصیحت و موعظه مشغولی فرمود و در روزی که پادشاه و ارکان دولت و مجلس و عظ تشریف داشتند حکایت ستم ظالم شرف ارباب عبارتی تقریر کرد که همه در گریه افتاد و نزدیک بود که چون بندگان این آستان را استطاعت دفع آن ظالم نیست سبب آن گردد که در بن بیغفلت و در زند و قیامت مواخذه خونها بود و این سخن تاثیر تمام کرده جانی بیک خان با سپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و سبعمائه متوجه آذربیجان گشت و ملک اشرف از رقب وصول پادشاه آگاه شده از تبریز بگریخت و سپاه آن پادشاه عدالت دستگاه از عقب رفته او را و خانم شیخ محمد تا لغجی که در تک خونی بود و دختر زیرک و تبریز زیرده بقتل رسانیدند و جانی بیک خان با وجود انکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بجنگ حلف و علوفه متعرض ساکنان آذربیجان نشده و خزاین اشرف را تلف نکرده بسیار خود بردی بیک را در تبریز خاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب پورت خود برافراخت و بعد از وصول بدشت قبچاق هم در آن سال درگذشت مختصر ملخص از مکتوبات و ملفوظات جامع کمالات نفسانی مولانا سعد الملة و الدین التفتازانی نام جانی بیک خان بن تینبک خان و کمال نصفت و مجو لطف و مکرمت آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ارباب فضیلت تبیین هم بردی بیک خان بن جانی بیک خان که چون از وفات پدر خبر یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست و هم کیلدی بیک خان با زده هم نوروز که تنزویر خود را از اولاد جانی بیک خان می شمرد و از دهم چرکس خان که امراء و ارنبا بر صلحت وقت بفرزندی جانی بیک خان منسوب میشد سیزدهم خضر خان چهاردهم مردو بن خضر خان پانزدهم بازارجی شانزدهم توقای بن سباشی هفدهم توغلغه تیمور خان کبیر از در زاده توقای بود و هیجدهم او خواجه بیرام اوغلغه تیمور خان نوزدهم قمش قلی خواجه بیرام اوغلی بیستم روسخان که در اوایل زمان امیر تیمور کورکان فی دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت با حضرت او را هم مخالفت بجائی می آورد بیست و یکم توقتا بن اردوسخان بن بیست و دویم تیمور ملک بیست و سیوم توقتمش خان که بواسطه امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان پادشاه دشت قبچاق شده مرتبه او امارت با ما و اجداد او گذشته بالاخره با حضرت مخالفت نموده و نوبت بمقابله و مقاتله او هم رسیده چنانچه در ضمن امیر حسین از جمله مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی بیست چهارم تیمور قتلق بوقا بن تیمور بیک که در زمان امیر تیمور کورکان رسید بیست و پنجم شادی بیک بیست و ششم پولاد بن شادی بیک بیست و هفتم تیمور بن تیمور قتلق بیست و هشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و نهم کریم بردی بن توقتمش خان سیم کیک خان بن توقتمش خان سی و یکم چکره سی و دویم جانبار بردی بن توقتمش خان سی و سیوم سید احمد سی و چهارم درویش بن الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم دولت بردی بن تاشی تیمور سی و هفتم براق و چون که میان او و میرزا الغ بیک کورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در جای خود بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی سی و هشتم غیاث الدین شاه بردی بیک سی و نهم محمد بن تیمور خان و چون احوال این سلاطین نامعلوم بود بحر و لعدد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگری از خانان دشت قبچاق ابو الخیر خان بن دولت که سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا امیر انشاه که کورکان بن امیر تیمور کورکان باد او قوع چهم قمد نمود ابو الفتح محمد خان سیصد و شصت و هشت و سمائه بر مسند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابو الغازی سلطان حسین میرزا بخراسان شتافت و لد بدان سلطان بن ابو الخیر خان بود و بیان ثمره احوالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابو الخیر خان که تا غایت دو بار در ترکستان و ماوراء النهر بسند جهانبانی متمکن و دارند و حسن وقایع آنها در زمان حدوث وقت مامول است

ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران

جغتای خان که پسر دوم چنگیز خان بود بوفور رسیدت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور ریاست و تازه از سایر برادران ممتاز و تمام داشت و چنگیز خان بتمام قسمت تمام حکومت ماوراء النهر و بعضی از حدود و خوارزم و بلاد الیغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین را تا کنار آب سند بوی تفویض فرمود و در وقت وفات مقرر ساخت که قراچار نویان بن سوغونجین بن ارپه دهی بر لاس که پنجم پدر حضرت صاحب قران امیر تیمور کورکان است مدبر امور ملک او باشد و جغتای بعد از فوت پدر پیش یالیق را دار الملک ساخته عنان اقتدار و مهمات سپاهی و رعیت را بقبضه قدرت امیر قراچار گذاشت و خود بیشتر اوقات در خدمت

در خدمت او کدای قاآن بسر می برد با انکه او کدای بسال از وی خورد تر بود در باب تعظیم و تکریم او اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجائی آورد و چون چنگیزخان عادت سوم یاساشوم و توره مذموم خود را بعد و جغتای کرد و بود خدمتش تشبیث آن امور مبالغه الحاح بسیار می نمود و تکالیفی که از شرع و عقل بعیدی انام و اشت نسبت بفرق نام از وی صدور می یافت چنانچه خلایق را باکل و دار الزام میکرد و میگذاشت که در روز باب روان در آیند و کو سفند را بیع شرعی نمایند و در قضیه کشتن گوسفند بر تبه شیا لغه نبود و که دایا مو دولت و بیچ آفریده و خر اسان بعلانیکار و جلق غلام نمی توانست کشید تا ما و را ما النهر و ترکستان چه رسد و بچنین حکم کرده بود که هر کرکف در آب کند یا خلط می در آب افکند او را بسیاست رسانند و خروج محمد و تاراجی و قتل او را تمام سلطنت جغتای خان مست داد و فوتش شهور سنه ثمان و ثلثین و ستمائه اتفاق افتاد از جمله فاضل ابو یعقوب اسکاکی صاحب مفتاح حیکایتی در مصاحبتش بسر می برد و مهمات و زارتش را حسن عمید سرانجام می کرد و جامع رشیدی سلطه راست که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل و ترتیب اول موجی سه و ما و ا ین پسر کنیزک بود و خدمتکار پسولون خاتون بنت قیالوبان فقرات و پسولون خاتون بر سایر خواتین جغتای خان سابقه و مرتبت دوم منیو کان که از پسولون خاتون موجود آمده بود و در ظاهر قلعه طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نمود و سیم بلکتی که ایضا در زمان حیات پدر در سنه پنج سالگی فوت شد چهارم سار بان بحکم پسر منکاشم یادر خصم قتاقی هشتم تا بجو چنانچه بعنقریب معلوم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان سی نفر از اولاد و اقربا او را در ولایات تو ران سعادت تسلط دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان سلطان ابو سعید بهادر تیمور کورکان اتفاق افتاد و

گفتار در بیان خروج محمود تاراجی در بخارا و کشته شدن او بر خم تیمور فرسا در شهور سنه ثلثین و ستمائه

در قریه تاراب کاز انجا تا بخارا سه فرسخ مسافت است شخصی محمود نام غازی شده بر زق کرده بر تر یب سالک طریق زهد و عبادت شد و دعوی کرد که جبرئیل سیصد و پنجاه بار در خواب با او سخنها فرمود و او را بواسطه استماع امثال این مزخرفات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس سپاهی را دولت نزد تاراجی مهیا و آمده شدند و بعضی از ایشان بعضی آن مهملات را بگوش هوش می شنیدند و بحسب اتفاق در آن ایام چند کس شفایافتند و از این معنی سبب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی کثیر جمع گشتند و شخصی از اتمشداران بخارا که شمس الدین محمود لقب داشت با بعضی که با او متفق بودند دست ارادت بدامن او زدند و گفت که پدرم در بعضی از مهمات خود آوازه بهت که از اتراب بخارا صاحب ولیتی موصوف بصفات کذا بسیرون خواهد آمد و معجزه عالم را ظاهر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف او تصادق می نماید چون این سخن او می در تر ایذ به هوس پادشاهی در خاطر او تقاضا نمود و از اهل و عیال که در بخارا اقامت داشتند او می بر تیم شده بهمان جماعتی نزد تاراجی رفتند و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد مناسب وقت که حضرت شیخ بشهر ترکستان آورند آن بلده را بدین مژده شریف خدام ملی نصیب نامزد تاراجی این ملتمس را اجابت فرموده سوی شهر شتافت و دار و غه و اعیان بخارا با هم قرار دادند که چون بدین پایه رسند تاراجی را بگشند و شیخ را بر تخت نشانند و قوف یافته پس از وصول بدان موضع دار و غه شهر را کفت از اندیشه فاسد بازگرد و الا تا کی دست مردمی در میان باشد شمارت تمام کنیم چشمهای تاراجی را کاسه سر بیرون کشیدند و دار و غه و عملگ امرا را از اظهار این اندیشهای ناک منع و تشدد نمود و او و بخارا بجائه مناسب فرود آمده از حمام خاص و عام و آن منزل بدرسته رسیده که با دیا مجال عبور نبود و دار و غه و امرا و معتمدی می جستند که شیخ زاق را از میان بر دارند تا بسبب کثرت آمد شد خلق بمقصود فایزی گشتند و آن شاب کی مرد او را از رصد امرا آگاه ساخته و تاراجی را زود غیظ امرا بر سر بر دن فرستادی در کار آورد و لیعت هر چه تمامتر خود را سهل باحضن سپاهی و عوام بخارا چون شیخ را بخانه دیدند از غوغا کردن خواجه از خانه بیرون پرید و بلفظه الیعیسی سهل باحضن سید اماده وضیع و شریف عنان گیبای از دست او داده روی بتاراجی نهادند و چون شب در آمد تاراجی مردم را خاطب ساخته تکلف ای طالبان حق تعالی اهمال و اغفال نتوان نمود روی زمین را از لوث وجود کفار خاکسار پاک می باید ساخت و کافینی بقدرت دین مبین باید پرداخت جهال عوام الناس که از شیخ این رخصت یافتند آلات شر و برد اشته بر کاب محمد بیجا نب شهر شتافتند و دار و غه امرا مرعوب گریز بستیز اختیار کرده تاراجی در خانیت عظمت بخارا متمکن گشت و در جمعه خطبه بنام خود خواند و از هر کس قوی تر بود دست رنود و اوباش را قوی کرد انید تا بمنازل اغنیا در آمده هر چه می خواستند بر میداشتند و در آن ایام مرزبانش گذشت که عنقریب لشکر عظیم از دیار ما خواهد رسید قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار شیراز بخارا بار گشاده

چهار خروار تسمه نیز آورده بودند و این اتفاق سبب آن شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود و از خود امرا که از بخارا بیرون رفته بودند با لشکر بسیار مواجهت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تا رائی این اخبار را استقبال فرمود و چون مغولان نزدیک رسیدند صف لشکر بیارا خود و همه جهت شمس الدین محمود و بیک طلب بایستاد و میرا ابراهیم و میرا خلق نهضت یافته بود که بعیر خود و ظاهری تا رائی از جنبان سپاهی دارد که در میان زمین آمال طیران می نماید و هر کس تیغ و تیر در روی او میکشید و هیچ کس شمشک میشود و مغولان سمان رسان دست بیرون طغان و ضیع و سنان می بردند عاقبت و بیرتمر و نیما از دست قضا کشاد یافته بمقتل محمود تا رائی و مجروحی خورد چنانچه سر و بر خاک هلاک افتادند تا بسبب و زدن باره و فوج بیجان کرد و عنبار بحکس بر من حال اطلاع یافت و لشکر جغتای خان از طغان از کرامت شیخ حمل کرده بود و بوادی فرار شتافته و میدان شیخ از لشکر ارتفاع نموده قریب دو هزار کس بقتل آورده بودند چون بعسکر باز گشتند تا رائی را زنده ندیده بگفته خواجه عمید فرموده اند و برادرش محمود علی را بر تخت حکومت نشانده که مرطاعت بر سیان بستند و این اخبار بعرض امیر فرا رسید و نوین شجاعت آئین را با سپاهی سنگین بامر و دفع آن فتنه کرد و ایشان بعد از قتل تا رائی بیک هفته خود را بنجا را رسانیده بر اوزان تا رائی و برادر مغولان صف آرای کشتند و چنگی سخت اتفاق افتاد و قریب هیبت هزار نفر کس از طایفین کشته شدند و برادران تا رائی میرزا یسای و درآمده میدان بتصاحبه و مغولها گریختند آنگاه مغولان بحمال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه نمودند و طایفه از اهل اعتبار باستقبال کرده التماس فرمودند که چندانی تحریب آن بلده مبادرت ننماید که صورت قضیه بعرض امیر فرا رسد و خبر باز آید و امرا این التماس را قبول نموده چون آن نوین بر این حال اطلاع یافت حکم فرمود که امرا و لشکریان باز گردند و متعرض بخاریان نشوند و از میان التماس توجه خاطر فرا رنویان بخاریان هم از سر قضیه تا رائیان و هم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافتند ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبس عمید و سیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید علامه فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی بیان از جمله مؤلفات بلاغت نشان و از مستدرکات علوم عربیه و فنون عجیبه و شعبه حسن و نیز نجات و دعوات کواکب و طلسمات و فن سحر و سیمیا و خاصیت اجسام رض اجرام سماوی قوف تام و مهارت داشت و این معنی از تقریر حبس عمید زاده و مکتوبی از ارباب پایه سریر سلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته آن جناب را طلبیده و امین حلیس گردانید و سکاکی بپیوست غرایب اسیا سپاه و شاه فی ماه و دوان معنی موجب مزید اعزاز و احترامش گردید و بدرجه اکمه در روزی که جغتای خان بر صفه لشکر بود دید که کلنگی چند در فضا بهم طیران می نمایند و دست بر تر کمان برد و سکاکی پرسید که بادشاه کدام یک از این کلنگها را میخواهد که بر زمین افتد جغتای بانگشت کفتا و آخرین و یکی از انها که در میان همه و سکاکی طلبی مقرر بر زمین کشید افسوس خواند و بانگشت اشارت کرد فی الحال آن کلنگ بر زمین افتاد و جغتای بخشت تعجب بدندان گرفته بر تر بدید و مقصد ابو یعقوب سکاکی پیش و بدو زانو ادب و نشست و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض جغتای رسانید که مصراع دران وقت که در باغ ابو دوم از روز خدیجه رنجیده آتش را بسم چنانچه هر چیز که یعنی می کرد نا افروخته می شد و بعد از ساعتی روز و نار دار نها و خلایق برآمد حلیده است که این معنی از تاثیر طبیعت نیست لاجرم مواظبت کفت که آن را بجغتای کفتم و فتی میخشا یم که در بغداد مذاکره کردند که این فعل از سکاکی صدور یافته و زیر بوسه بر کون سگ بوده و بخین کردند تا آتش انگشود م القصه تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که آتش شک و حسد در ضمیر و زیر شعل کرد بدو بهانه بر استیصال آن بدا هل فضل و حال است و سکاکی بر بن قضیه واقف یافته بروی مسابقت جست و باجغتای خان یکفت که از دلایل بخ چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال جنس عمید زاده بحضیض هبوط صعود و بخس سعید و از آن می ترسم که شقاوت و ادبار و سعادت و اقبال او سرایت کند و جغتای از این سخن باور کرده فی الحال جنس را از دوازده معزول ساخت و چون عیال و پسر بکلیت و اختلال او بحوال باک و مال نگاه گشته جغتای با سکاکی گفت که ضعفه نخوست طالع مردم دوام ندارد و شاید که کوکب جنس عمید قوت کرفته باشد سکاکی از روی خاصت عاقبت خیانت اندیشه گفت می تواند بود و جغتای بار دیگر بمنصب وزارت را بجنس تفویض فرمود و او که قصد ابو یعقوب بر میان بسته بان میخواست بگشاد و در آن اثنا سکاکی تسخیر مرتکز کرده لشکری آتش دوش که ساز و سلاح آن نیز آتشین بود در خاکا جغتای ظاهر کردانید و جغتای از مشاهده آن حال اندیشناک شده جنس را بمعاینه یافت و گفت چون سکاکی بر ایجاد امثال این امور قدرت دارد می تواند بود که خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشکری آتشین کشیده و این سخن

سخن مؤثر افتاد و جغتای خان سکاکی را محبوس گردانید و او سه سال در زندان بسر برده بعد از آن وی بعالم آخرت آمد ذکر سلطنت
بیسوتمکا و قرا هلاکو خان در مقدمه نظم نامه مسطور است که چون جغتای خان وفات یافت قرا جار نویان که مدبر امور مملکت شد بر قرا هلاکو ولد بیتمکان
بن جغتای خان را بپادشاهی اختیار نمود و در وقتی که کیوک خان بر مسند خانی نشست قراقرل را بصاحبقرانی قرا هلاکو کشیده بیسوتمکا بن جغتای
خان را در آن اولوس والی گردانید و گفت بلیت [illegible] چون [illegible] قاشقتای [illegible] قرا هلاکو را [illegible] بیتمکا مادر کیسوی سنه
از جهان برحلال انتقال کرد و قرا جار نویان بار دیگر قرا هلاکو را بتخت خانی نشاند بیت آب قبالش بجوئی بتخت بازآمد ذکر بر سریر پادشاهی
سر فراز آمدن کیومرث و در ایام دولت قرا هلاکو بهیر قرا جار بتاریخ سنه ثمانی وخمسین وستمائه مراقی تومشقان میل بدار القرار جوامیه انوری رحمه الله و چهل سریر
وده بسر بار کار ماندت عمرش هشتاد و نه سال لیرد و بعد از فوت قرا جار بجکاکی هلاکو بر اریکه اعتضاد قرار تمکن یافت و تمشی اغتنه متصدی ضبط ایل
و اولوس گشت اغتنه خاتون بروایت صاحب مقدمه نظم نامه دختر اوریق تومکا بن توقا خان بود و بقول مؤلف اولوس ارلیغ نوئین کوركان
و با تفاق مورخان اغتنه خاتون که از قرا هلاکو پسری صغیر داشت مسمی بکشاه نام بعد از فوت شوهر خانی بر سر نهاد و در رعایت حال مسلمانان
پرداخت ایل و اولوس را استمالت داد و کلانتی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آنزمان که الغو بن اولوس جغتای خان استیلا یافت و زمام
باختو عقد فرمود ذکر الغوخان الغو لوله پایدار بن جغتای خان است و نامش در اصل بالیغو بود بسبب کثرت استعمال الفاظ بالغو تبدیل یافت
و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی همواره در ملازمت سکه قاآن بود و رایت اخلاص بر افراشت
لاجرم بر عنایت و التفات قاآن در رسار پادشاهزادگان اولوس چغتای امتیاز یافت و چون کوکو قاآن بعالم آخرت شتافت اوریق تومکا او را
مصاحبت جویش گردانید و در وقتی که میان قبلاقا آن اریق تخالف و نزاع بود و قبلاقا بشتاب تمام بدیار اوریق تومکا رفت و او را در کنف حمایت
خود راه داد و در آن اثنا براق اغلان بن بیسوتمکا بن جغتای مظفر نظر عنایت قبلاقا آن گشته بمنشور سلطنت اولوس جغتای مباهی گشت و الغو
و براق در آن اثنا براق اغلان بن بیسوتمکا بن جغتای مظفر نظر عنایت قبلاقا آن گشته بمنشور سلطنت اولوس جغتای مباهی گشت و الغو
طالب بهانه شد که دست تعرض بدامن او زند و آن شاشنو دکری را بخیال آن میگفته که ما این جهات را بقوت ان اریق تومکا از رعایا ستانیم و
الغو با آن پیکار داد و الغو بین سخن را بهانه ساخته بجنگ قبیله یجیان و قسمت اموال بلشکریان اقدام نمود و قبلاقا آن را بسال اشتر
تربیع و پاره مخصوص گشت و چون اریق بر کیفیت حادثه وقوف یافته از دقدم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغو نیز باتفاق انجیل بن قراجار نویان
بدان سمت لشکر کشید و چون قراجار نویان بارد یگر قرا هلاکو را بتخت خانی نشاند بیت آب قبالش بجوئی بتخت بازآمد ذکر بر سریر پادشاهی
سر فراز آمدن کیومرث و در ایام دولت قرا هلاکو بهیر قرا جار بتاریخ سنه ثمانی وخمسین وستمائه مراقی تومشقان میل بدار القرار جوامیه انوری رحمه الله و چهل سریر
وده بسر بار کار ماندت عمرش هشتاد و نه سال لیرد و بعد از فوت قرا جار بجکاکی هلاکو بر اریکه اعتضاد قرار تمکن یافت و تمشی اغتنه متصدی ضبط ایل
و اولوس گشت اغتنه خاتون بروایت صاحب مقدمه نظم نامه دختر اوریق تومکا بن توقا خان بود و بقول مؤلف اولوس ارلیغ نوئین کوركان
و با تفاق مورخان اغتنه خاتون که از قرا هلاکو پسری صغیر داشت مسمی بکشاه نام بعد از فوت شوهر خانی بر سر نهاد و در رعایت حال مسلمانان
پرداخت ایل و اولوس را استمالت داد و کلانتی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آنزمان که الغو بر اولوس جغتای خان استیلا یافت و زمام
باختو عقد فرمود ذکر الغوخان الغو لوله پایدار بن جغتای خان است و نامش در اصل بالیغو بود بسبب کثرت استعمال الفاظ بالغو تبدیل یافت
و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی همواره در ملازمت سکه قاآن بود و رایت اخلاص بر افراشت
لاجرم بر عنایت و التفات قاآن در رسار پادشاهزادگان اولوس چغتای امتیاز یافت و چون کوکو قاآن بعالم آخرت شتافت اوریق تومکا او را
مصاحبت جویش گردانید و در وقتی که میان قبلاقا آن اریق تخالف و نزاع بود و قبلاقا بشتاب تمام بدیار اوریق تومکا رفت و او را در کنف حمایت
خود راه داد و در آن اثنا براق اغلان بن بیسوتمکا بن جغتای مظفر نظر عنایت قبلاقا آن گشته بمنشور سلطنت اولوس جغتای مباهی گشت و الغو
طالب بهانه شد که دست تعرض بدامن او زند و آن شاشنو دکری را بخیال آن میگفته که ما این جهات را بقوت ان اریق تومکا از رعایا ستانیم و
الغو با آن پیکار داد و الغو بین سخن را بهانه ساخته بجنگ قبیله یجیان و قسمت اموال بلشکریان اقدام نمود و قبلاقا آن را بسال اشتر
تربیع و پاره مخصوص گشت و چون اریق بر کیفیت حادثه وقوف یافته از دقدم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغو نیز باتفاق انجیل بن قراجار نویان
بدان سمت لشکر کشید و چون اریق بطراف جتای شتافت بار دیگر مدار الملک خود بار کشت و اغتنه خاتون را بجانب کوچ کشید و با مستصوبان و امرای دولت
را مسعد بیک بن محمود بلواح بغوض گردانید و حال این احوال قبیله یجان با مادر کخان مستظهر کشته عازم مخالفت الغو قرقع ساخت و دو نوبت
میان الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه یکسال از دو جهان بمرض طبیعی منتقل
نمود مدت سلطنتش چهار سال بود ذکر مبارکشاه بن قرا هلاکو چون الغو رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه پسر خود را بغیاث الدین
و بدین اسم امیر انجل فی سنه ثمانی وستین وستمائه موافق او دنبل پادشاه اولوس جغتای گردید و مبارکشاه پادشاهی مؤمن حلیم کم آزار بود و همواره
مغولان را از تعرض و تعدی منع می نمود بنابران بعضی از آن طایفه طالب بهانه گشتند که آن شاهزاده عادل را از میان بردارند و بهمت بر گماشتن
و بکجری کار بدو آن اثنا براق اغلان بن بیسوتمکا بن جغتای مظفر نظر عنایت قبلاقا آن گشته بمنشور سلطنت اولوس جغتای مباهی حاصل

زمانی

بالیغ

انجل

گردانید بدار الملک جنجو و شناخت اما از وی هیچ مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت و روزی چند متواضع و چاپلوسی گذرانیده در خفیه امرا مبارکشاه را باغوا و تفرقه ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام میکرد سر انجام و حمام او بداده بهزار سوار خروج کرده بیک ناگاه او را اسیر و لشکر او جمیع خزاین و فیلان و اسب و شتر و کله و مرصع و جوشن و جیغه مبارکشاه را بحیطه ضبط در آورد اما بجالش آسیبی نرسانید و فکر براق خان با تفاق مؤید خان براق خان پادشاهی بود بلصف ظلم و جور موصوف و با خذ اموال رعایا و زیردستان شغوف شجاعت و همت و شهرو بجلادت و تجربه کار و در اوایل شهور سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق پارس ئیل جلایریها که مزید جلادت از سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت بمنصب امیر الامرائی رسانیده او را در ارزات را مسعود بیک بلواج مفوض گردانید و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قتیده و نوب مخالفت و محاربت اتفاق افتاد و آخر الامر بسعی متجانفا قول بن قدان بن اوکدای موافقت و مصالحت دست داد بعد ازان براق خان لشکر فراوان جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و آذربیجان را پیش نهاد همت ساخت و از آب آموی عبور نموده با اباقاخان که در آن مقام قایم مقام پدر بود مخالفت و محاربت کرده بهزیمت مبارکشت و چون تجارا رسید سلطان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد چندی ربرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق توئیل ئیل قتلغ خان رفت و شربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود

گفتار در بیان احوال براق و بیان مهزم شدن او از لشکر اذربایجان و عراق

در روضة الصفا مسطور است که چون براق خان از حوالی تجا بر سبیل ایالت بگذرد و از جاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکریان را از ظلم و اعتساف منع نکرده معولان کافر نعمت در بلاد ماوراء النهر و ترکستان شیوه تاسوده و جویش پیش گرفته اعمای بیچاره را پامال رنج و عناد و دست خوش تعلق ساخته بلاکشیدند براق در اوایل ایام دولت خود سیاهی در هیئت کشیه بجانب ختن تاخت کرد و کاشغر بلاقا آن را از آنجا کریزانیده دست بسر و نهب بر آورد و در آن ولایت معولی بسیاری در رفیا آسیا گرفتار شدند و در اثنای مراجعت در قریب تیری بر آن زده دری شاهوار از آنجا نازل گشت و در چاه و ستاخ که در برابر آن است بیانداخت و معولی بآن چاه فرو رفته صدمه بچاه بالش رسیده جمیع لشکریان بالش شتی باغی بودند سیان خود را بدرختی میان تهی بستند و ماکاه، همان اجتری رسیده آن محنت پوسیده بگسست و ازیشان آن شش هزار بالش نعره ظفر برکشت و سپاه براق از آن غنایم بی پایان تمام بدست آورده این معنی را از امارات قوت و تمکن شمرده چون براق از ختن بدار الملک خود باز گشت بیشتر از پیشتر بحور و طغیان استعمال نموده و این اخبار بسمع قید و خان رسیده و فتنه شورا بر دست همت واجب دانست و با لشکر فراوان متوجه و کشت براق نیز براق تمام مستعد جنگ و پیکار شده و در کنار آب سیحون سیاه و لشکر

سیحون

بسیار ازان هر دو کشور آتش قتال التهاب یافته از بسیاری جمع و سنان خون چون سیحون در فضا موکه سیلان نموده از بخار این بسیاری جان بلاک افتاد آخر الامر براق ظفر یافت و با غنایم تمام محصور عنان بدار الملک خویش مأوت و بعد ازین واقعه نوبت دیگر در کنار آب سیحون میان آن دو لشکر اتفاق مقابله و مقاتله دست داده و درین کرت قید و خان بدین عروس فتح و نصرت فایز گردیده و براق مهزم شده تا سمرقند عنان بگردان باز نگشید و قصد نمود که بخارا روب غارت و تاراج بلاد ماوراء النهر را پاک سازد و براق لشکر گرد آورده بار دیگر علم جنگ و جدل برافراخت اما قبل از انکه این اندیشه را جزء قوه بفعل آید قتلغ خان را خوف آن مستولی شد که مبادا او کدای قاآن انتظام داشت از زید قید و خان برسالت آمده بذلال نصایح سودمند و مواعظ دلپسند آتش فتنه و اضطغی فرو نشاند تا از مقام غارت ماوراء النهر و عداوت قید و درگذشته بین الجانبین بساط صلح و صفا ممهد گردید برین جمله مقرر گشت که قید و براق و لشکر و بدو اوا از آب آمو عبور نموده دل بر تسخیر عراق و خراسان نهند بعد ازان سلک حال براق خان بنظم گشته رشهور سنه ثمان و ستین و ستمائه موافق تیلان ئیل مسعود بیک بلواج را بر سم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکو خان فرستاد تا سبب ظاهر اظهار مخالفت و اتحاد کرده و ضمناً تعیین کیفیت تملک عراق و آذربیجان نماید و بر کیفیت مسالک آن ممالک اطلاع یافته مسعود بیک مصالح بعضی بسان عقیدت درست و دلی چون طلاع بعقبلان قومی از آب آمو گذشت و بسرعت هر چه تمامتر منازل نموده جد عایت عزم در هر منزل دو سه اسب صبا رفتار رهنمودی خدمتکار گذاشت و چون بقصد رود سیحون خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود با تفاق امرا و نویینان او را استقبال نمود و خواجه هر چند که مرکب بر کشی و زر بر ران داشت اما در حین ملاقات وظایف انسانیت بتقدیم رسانیده پیاده شده مسعود بیک

حاصل

یک بچان سوار جناب صاحبی را در کنار کشیده بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان تو می نامست رستمان خوشه خواجه شمس الدین محمد که یکی از عقال با
نمود را قریه آصف برخیامی نهاد بهشت ازین معنی بغایت آزرده خاطر گشت اما بازگفته محل مقتضی باز نگفت بود و مدار گشید و چون مسعود بیک بسالگاه
اما قاخان در آمد بخصوص بلطف عنایت شده جمیع امرا مستقبلش شدند و بعبارت خوب و اشارت مرغوب داد رسالت بداده بدیدار عوارف خسروانه و عواطف
پادشاهانه اختصاص یافت و بنوازش آنکه مقدم و وجیه و قریب بمعنی بود و بعد از چند روز از تردد کامی در حق خود و دستوار بدکرد و طلب رخصت سرعت نمود و
اما قاخان شرف اجازت ارزانی داشت و مسعود بیک بی توقف و امهال بر مکاوری برق شمال سوار گشته چون فلک الافلاک لحظه از سیر و حرکت نمی ماند
و روز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق با ستعداد جنگ و قتال استقبال او را رود و رسالت مسعود بیک جنبه تجسس بوده لاجرم اما قاخان الجی قتلمش باز
گردانیدن می رسالت نهاد سپهبان سپهبات مسعود بیک را گسیل چکونه روز تواند یافت و مردی عاقل کارا فتاده منزل منزل سیان تاریخ و خبر
و عرض چهار روز از تبریز بگذاشتند چون سید و چون ایرو با در آب گذشت و بخدمت براق پیوسته چه مشاهده نموده نو دعوض گشت و براق عزیمت فتح
خراسان و عواق تصمیم داده قصد کرد که جنه با لشکر جنگ و ضرب و یاسا سوغ بخارا و سمرقند غارت و تاراج کند مسعود بیک عرضه داشت کرد که تخریب و اتلاف
که در حیلهٔ تصرف پادشاه است بقصد و تسخیر مملکت موهوم از مقتضا خرد و کیاست دور می نماید رعایت باید نمود که اگر عیاذا بالله چشم
زخمی بسردر عما یر سد تعریف نزول مساوری فتا در باشد براق رشید این سخن خشمناک شده فرمود تا مسعود بیک را بچوب زدند لیکن از عزیمت
و تاراج منصرف نگشت و قید و خان قپچاق بن قداق بن اوکدای قاآن را با یکی از اولاد اوکیک خان و چند هزار نفر لشکر ایشان بجانب براق نامزد کرده و خصیه
تاشتمر بخارا کان گفت که باید که شما قبل از ملاقات با قاخان و براق و اجعت نمائید چون ایشان بلاد را الله رسیده بدراق باسپاه بسیار استعداد بسته و سیع و
تهیه و ستمار مواقف غایت سیل از آب گذشته بغارت و آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت والی هرات
بود با براق صلح انعقاد داده و شهزاده قتلمش غول و اخون اقا که در مشایعت براق تا قلعه دست باسپاه ماوراء النهر باز گشته و الها قاخان
روی بصوب عراق آورد و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شده با قاخان بعد از سماع این اخبار با سپاهی بعد و فطرات مطرار عراق آورد
بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بخطه ری رسید قتلمش غول و اخون اقا موکب اعلی پیوستند حقیقت حال و کرت ابطال براق را عرض کردند
با تفاق متوجه جنگ هرات شدند و خبر توجه با قاخان و براق بتوقر پیوسته شاهزادگان که فرمان قید و خان کرده بودند با سپاه ماوراء النهر باز گشتند و الها قاخان
بسیار بود و ندهنگام فرصت عنان بگریز از صوب ماوراء النهر تافتند و این معنی موجب دل شکستگی سپاه جغتای گشته براق تکسن را برسم جاسوسی بجنگ
اما قاخان فرستاد تا تحقیق نماید که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان که اشکر بیکی از ایشان موجب آن خود را بسبیل
راستی تقریر کرده اما قاخان آوازه در انداخت که بسبب تاخت سپاه و دشت قپچاق بلاد ازبکیان ویران گشته و بغلانیز فرموده که مصلحت دولت ما در
مراجعت بهست آنگاه کوچ کرده و در وقت سوار شدن باو نزدیک گفت که جاسوسان را القتل رسانید و بآهستگی اشارت نمود که آن شخص کیست موجب آن
خود را بزبان آورد بگریز ایشان را بکشید و فرمان براق بموجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت تمام باز نزد براق خان رفت و نخ
دیده و شنیده بازگفت و گفت حالا صحرا از هر جانب پر از مردم خونخوار و مفتوش است و از سپاه عراق از چیان و آن یاران و ندیمان
از استماع این خبر متوحش و مضطرب گشته مرغاول و جلایر پای کلاشتران امرا و ماوراء النهر بودند خزامان و خندان بمبارکباد پادشاه در آمدند و بر سم
تهنیت بجای آوردند نظم
سراز آرمغاول جنگ جوی بیاده و پای پر آکنده کوی که اقبال تا می شاه پاینده باد سپهرت چو مانند کان
بنده باد نگهدار که بنود کسی یار مردو تو نیاز دکسی با تو مردو تو شنیدی که پی کوشش جنگ و کین کریزنده شد پادشاه زمین القصه براق
و امرا بمجرد استماع آن خبر کاذب پیش از طلوع صبح صادق تبکامش با قاخان پای در رکاب آوردند و تا صحرای مزار حوب عنان باز نکشیدند
و آن سر زمین را از خیمه و خرگاه ما لامال یافته شب و نهایت پیش خطاب بروز رسانیدند علی الصباح که خنه سرخ قرص آفتاب سپیدان سپهر تاخته
رایت نهضت بر افراخت براق خان لبها ن سپیل عنان بتلاش با قاخان پای حرکت آورد چون نزدیک بقریه سیکدیان رسید
فضا بصحرا و سیاهیان را از لمعان اسلحه سپهر زان عراق آذر پایجان مانند عرصه آسمان و خشان یافت لاجرم شادی نهضت سوء عاقبت مبدل شد و براق

یا از آشنایان و لشکریان بجا نامزد کرده قرا ولان پاه آورد جان تاسوسان را گرفتند پیش او قاخان فرستاد و بعد از چند روز براق

سیکدیان اسم قریه ایستاده کرده بیچ و قدمتانی بوده و بتولای گرده جان تعلق یابد گرد بدین ملک از سوت آن حرکت حیران آمد بقتا صاحب ۳

خان آمد و از دل پرد و در کشید که کفت تلکنا خطا بود امرا و مقربان او همه صلاح و مصلحت دادند که بلاپرپای زبان تسلی خاطر پادشاه کشاده و در آن شب دل بر تهیهٔ اسباب بکت بسته روز دیکر از آب شرقی بجانب عمر لوکه مرکز افغان سوران بر خاست و چشمه خورشید موکب سپهر را باسته خطوط رنکارنک سپاه پر و اجنحهٔ اصداف لشکر کوه کوس کبود کردون کبود را آوای نفیر و خان چون دیده بلرزید از غمام کمان سهام اجل و سنان یاران میسان باریدن کرفت و از رمح سنان و تیغ خون در سیلان آمده روی زمین صفت دریا پذیرفت و در آن اثنا برق تیغ براق خان لمعان تمود اغاز و خشیدن کرده از طرف برانغار لشکر جوجی بیچو رعد خروش بر جوانمردان مخالف تاخت و هر کس که در برابرش تمو و برخم شمشیر و خنجر نهم ساخت تیر یک بآن رسید که پیش پا افتاد خان نعم فرو ریزد و آن پادشاه کشور کشای از دست برد لشکر جنتای بکریزد و آن واقعه پایه کاشته و آن صیل اسپ پیاده و شده و بر نشسته و اقیاز بر خاسته و تیر بقصد تیر انداختن کرد و پا فاخان قفص خویش با نوجی از دلیران پیش آمد و حمله فرمود و از سپاه براق غافل و برابر آمده کشته شده و آن ساعت کوشش دران هر دو لشکر و خونریزش و لاوران بر دو کشور بدرجه رسید که با بهرام شدید الانتقام بکجرکاری موسوم هست چنان پیکاری ندیده و تا سپه بدین عهد در کرد عالم و عالمیان کرد ده مانند آن کارزاری نشنیده و چون پادشاه چرخ چهارم از مباشرت آن معرکه رسیده روی بدیار مغرب نهاد و از عکس خم زره آسمان مسالک پهلوانی و دامان افق را رنک شقایق انعامی داد و براق خان امارات نجوم و انکسار بر وجنات احوال دوم تولیش شامل دیده نمود و روی بصوب مادر الشهر کرد و بعد از وصول بخارا نور دیده و دلش شاد و خته مسلمان سپهسالار غیاث الدین لقب یافت و بعد از آن ایام مرض فالج کرفتار کشته ملک جمعیتش بهم کسیخت و مسعود بیک بلواج از وضع جدا شده بار دوی قید و خان تاخت و براق پیر بامید مرحمت و اشفاق نزد شاهزاده قید و توسه و زری نظر اغت کذ لنید و آخر الامر دست ساقی مکر و خدعه شتی مسموم در سبوی رباعی در کردش این سپه نا بیدار غور جامیست که حمله را حیشا نند بدور نوبت چو رسد بدیده توان کردن با ساقی این رزم که دوره ست خود نخورد تعلت که از براق خان چهار پسر ماند و زر کر تر ایشان یکی تمور نام دوشت و یکی تمور با تقاق برادران خود داود الدا الغو خان با قید و اخبار مخالفت کرد و از سر حد خجند تا بخارا آتش ظلم و بیداد بر افروخت و خان مان جماعتی را که بمسعود بیک بلواج در آن بلاد جمع آمده بودند بنا بر عزم قتل و غارت بقصد و چند نوبت میان او لاد براق و قید و محاربه دست داده هر بار کریز یاب او لاد براق قوت و بدین اسطه عالمیان بیچاره بصدا دره مطالبه کرفتار شده مدد ران آشفته بیک تر خان که کوتوال قلعهٔ آمویه بود نزد پا فاخان رفته تحریک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان سمرقند و قایع مذکور را عرض داشت و کفت که هر کس و الی هر قلعه و محاربه را می شود ما نند براق بخارا رسد بارکاح دماغ او نصاعد نموده معترض تخت سلمان می کردد مناسب آنست که ما لا کر بسهولت تمیز می پذیرد دفع جنی از سپاه ظفر پناه بدانجانب ستانند و نوعی سازند که دران یار دیار غا ند پا فاخان را این سخن معقول افتاد و یکی سپاه در ابا یکتوا ن لشکر در مرافقت آق بیک با ین مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی مسافت مراحل بحوالی بخارا رسیده بر آن بلده سهتیلا با فتند و قتل عام نموده و آتش در سمرقند مسعود بیک بلواج که سرور تر ین مدارس آن بلده بود زده و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود هیچ خاکستر چیزی نماند و چون آق بیک سیاه روزکار و سیکی شوم قدم از لوازم فتنه و فساد و هیچ باقی نکذاشت پنجاه هزار پیر و خرد و نا پکار را که با سیری کرفته بود و ند و پیش از ملاحظه علم حرمت را و اشتند و مدت هفت سال بخارا را از آمد و شد مسافران خالی نبود و بعد از آن مسعود بیک بحکم قید و خان با دیکر سعد ا آن بقعه بر داخت و بدستور پیشین بخارا و اولاد و اهل و عیال و اعیان طبقات انسان ساخت و ذکر تیک بی خان بعد از وقوع فراق براق خان و امرا و طلا ئر ان اوس جنتای خان با رادت قید و خان تیک بی خان که پسر زاده جنتای خان بود و بر ادا ئی پدر پرش شیر مون و الغو ای سار مان نام دوشت پادشاهی بر کرفته و چون تیک بی روز بدر معرکه پیش آمد علم مشابعت بو قا تیمور بن قراچی بن ابوری بن منتوکان بر افراشتند و پس از آنکه بو قا تیمور ریزه خوار یافت پسر براق خان که بقولی او هیچا و بر وایتی دو اچین نام دوشت و ما وراء النهر را لشکر کشان پادشاه کرد و بدو امیر الامرا و لشکر کش و هر لیلکر بن اکل نویان بود و او مدت سی سال سلطنت نمود کفتار در بیان مخالفت دواخان بن براق خان با پادشاه الغ بورت و خشا ئی یعنی تیمور قاآن و دواخان با تفاق تمور خان پادشاهی کامکار بلند مقدار بود و بذیه شجاعت و دلاکی ارکانی مثال و اقران همتا نداشت و می نمود و در ایام دولت او یمن تدبیر امیر لیلکر خلقی کثیر در ظل رایتش جمع آمده و الفصه بعضی از شاهزادکان که بحافظت صرود مملکت تیمور قاآن ما مور بود و بکمر بست و جانب ایشان الیغار کرد و شهنکا می کرده

همچو عزم قتال و دستگاهی اشتغال داشتند شنیدند که یاغی رسیده بغیر از کوکو کوزکان که داماد تیمور قاآن بود هیچکس از هزاران تومانست که در برابر دو اخان آید و کوکو کوز باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال کوشش دو اخان را شدید محسوس کرده و غنایم بسیار گرفته مراجعت نمود و دود قرا و بقاعت بساط عشرت بسوط ساخت چون لشکیان بتیمور قاآن پیوستند بر آنچه بعضی از امراء سر حد ابند کرده روی بتبارک احتمال احوال نهاده بودند بین النهرین رسیدند و قتای دو اخان که بر سر راه بودند بشکست سیاه او دو دین النهرین را الوس بلو و دو دقتای باد و از دو هزار مرد جرار از دو اخان گریخته دیگر باره قوای آن قشون را که بر دو شکست سیاه قتای طلایع و ارایع بود نهایت شجاعت و رامیدیم اگر اشارت قاآن نافذ گردد بر زمام استیلای کرده دو اخان را سلاح و ارایر ضبط ملک و خزانی ملک گردانیده بتیمور قاآن آن بوم و بر را بالغار ملکاه و کمرسا قرار و قرقر ساخته دو اعضه دست برد و اشعه دو آن دانست که قوحی از اوا و لشکریان صحب الیسان بحدار به اورد و دو برین مامور بحکم فرمود الوس بلو قاوردو قتای آن سپاه را سر کرده دو اخان بمقصد شتافتند الوس بعضی از شاه زادگان که مطیع تیمور قاآن بود اطلاع رانده و به یک ناگاه بلوی رسیده و قوع اقتحام ارنیام کشیده جمعی کثیر از لشکریان را بتیغ بیکشتند و دو اخان عنان بصوب فرار گردانیده و اما دش سیر شد و دو اخان بدار الملک خود در رسید المیان سخن دان بتیمور قاآن رسانیده پیغام دادکه اگر مایل دلی کردیم بخزانه اورسیدیم اکنون مناسب آنکه داماد ما را بدینجانب ارسال فرمایند تا مایر کوکوز را باطلاق نائم و تیمور قاآن داماد دو اخان را بسیورغامیشی کرده شرف حضور ارزانی دارد اما قبل از وصول او دو اخان کار کوکوز را ساخته بود و اما جمعی که از نزد قاآن باطلب آمده بودند گفتند که ما کوکوز کوکان را بجانب اردوی شاهزاده قید و فرستاده بودیم و او در اثنای راه وفات یافته و بعد از ین اقتضا چنان نمود که در ضمن قلع و قمع امیر دو اخان کار تشکر و تدبیر میان دو اخان و لشکر تیمور قاآن تمام روی نمود و آن نوبت ظفر و نصرت قرین دو اخان بود چون دو اخان بر نفس موت گرفتار گشته طبیعتش از دو اراد آن عار ضه عاجز شد بدیگ کوچک خان پسند شهریاری نشست و او دانا تمام دولت خود و لایتی را که از دلاوه قید و خان متصرف بود ند در حیز تحریر آورده و اهل الوس جغتای گردانید و بعد از انکه کوچک خان بر تخت سریر تکیه کرد تا ایوغان بن قتلغ خان بن ایوری بن منکوکان بپادشاهی گردید تا این وقت طول اهل تخت و تاج را دواج کرده و ایسنبوقا خان بن دو اخان را بایت سلطنت برافراشت و کر سلطنت ایسنبوقا خان و لشکر فرستادن او بجانب خراسان چون ایسنبوقا در الوس جغتای لوای خانی در علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادر دو اچک خان شاهزاده یسور بن اکتیمور بن دو اخان بن ایوری را نامزد آن مهم فرمود و شاهزادگان با سپاه هزاران از آب آمو عبور نموده بقتل و غارت و خرابی شهر و ولایات مشغول گشتند امیر سالول و بوجای ولد ایشمنهاد که در آن زمان از قبل سلطان محمد خانده و صدو هفتاد و اسان قامت داشت چون این خبر شنیدند یکدیگر پیوسته بکمار آب مرغاب ساخته و در آن مقام میان سپاه ایران و توران حربی صعب دست داده کپک خان و یسور طغا فته و لشکریان خراسان خاطع یت بصوب عراق و آذربایجان تافته امیر سالول و بوجای با هزار سوار ساعی در پای ثبات و قرار استوار داشتند و کال جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر امیر سالول با هفت الوس از آن کرداب فنا بساحل نجات کشید و بوجای با چهل سوار آهن خای مبارزت می نمود تا وقتی که آن سواران تمام کشته شدند آنگاه از غایت بیباکی خود را در آب انداخت و بکنار رهبار دران ماوراء النهر بر خم تیر جان گذاری آن سوداراز خون بوجای گلگون ساخت و شاهزاده کپک یسور آن مرز و بوم از عقب خراسانیان می تاخته و بر ایل گرفته قرومدی انداخته و کپک خان هیچ راست که در خطا امیل بایغان بازگشته شاهزاده یسور مانع آمده گفت بلیت چو فیروزی نشستی شو بسیتیه مکمن بسته چشم راه کریز بنا بر آن کپک خان بتاختی سمایر لشکیان داد و شاهزاده یسور جمعی از سپاهیان را زاد و راحله عنایت کرده منزل ایشان فرستاد و چون خبر استیلای شاهزادگان و فرار امراء خراسان بعرض اولیای دولت سلطان سعید بالشکرهای عراق و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کپک یسور از توجه او واقف شده عنان بصوب ماوراء النهر و ترکستان تافته و بجدت ایسنبوقا فرقه یورغامیل و التفات یافته و ایسنبوقا در آن هوا لک بتمام دل اوقات بشکار رانیده تا آنزمان که اوقات جانش بسر رسید بسوجه عام عفتی کردید و کر کپک خان بن دو اخان بن باتقاق سورغان کپک خان ظهار تمرد و جسارت مطلع انوار لطف و امتنان بوده و ابعاد فوت ایسنبوقا بر تخت سلطانی و مسند جهانبانی صعود فرموده از اولوه و قایع که از آن خان ستوده مآثر تفصل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم کشت با جمعی از خواص حشم سوار شده در کوه و دشت میکشت ناگاه بآهوانی در میان نظرش در آمد که در صفای پرنیان خاک ریخته بود نه غمان کشیده خطه در آن بخطام او سیده بکرامت پس

از وی بوزمان آورده گفت میدانید که این استخوانها من چیستکو بند و ایشان سر پیش انداخته کیک خان مرحوم کله مظلومی چند دود و گیجو بند انگاه همت
بر استکشاف احوال آن امرات گماشته امیر شاه زاده را که آن سر زمین تعلق بوی میداشت طلب کرد و از وی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص سه و اصد
رجوع نموده سه و اصد و بست و دو بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ بسه سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده
بود و آنجا عاقبه اشیا را کشته اند و مالها برده و بعضی از آن اموال موجود است قهرمان عدالت کیک خان چون بر ین حال و قوف یافت جمیع اموال قتیه خویشان فرمان
داد و کسر دوانی خراسان فرستاده حکم کرد که از ورثه آن کشتگان هر کس باقی مانده باشد ارسال دارد و چون بدانجماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند
کیک خان جونیا را با اموال بدیشان سپرد بغایت عدل بین کرغایت انصاف و داد استخوان مردگان را داد داد و در سنه ثمانی و عشرین و سبعمایه بسبب
حلول اجل طبیعی کیک کیک و لال گشته برادرش الچیکدای خان فرمانروای دوا تیمور خان نبوت تصدی امر سلطنت بود و چون ایشان نیز بسنه هلاکت شتافتند
پادشاهی الوس جغتای خانی بتراد و بیکزاد ایشان ترمشیرین خان رسید و او نیز پادشاهی عادل کامکار و جهاندار می قبل مرحمت شعار بود و چون دولت خانی
را بکلکه زه سعادت مسلمانی برانوخت و بتوفیق سبحانی در عداد فاتحان اسباب سلطنت جاودانی مذوخت اکثر الوس جغتای خان و دمان جهانبانی او بدین
اسلام فائز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان ملت بیضا سعی بسزا نمود سنه ست و ثلثین و سبعمایه فطم جوانزور دل شمع دین بفروخت و در آن بوم مرسوم ضلالت و غوایت
الوس میل کرد مذکیه بدین متابدار کویش آفرین و ترمشیرین در زمان دولت لشکر هندوستان کشیده حدود دهلی و کوات را تاخته سالها
غانما بترکستان باز گردید و بتاریخ سنه ثمان عشرین و سبعمایه موافق لوی بیل برادر زاده ترمشیرین خان بن بوران بن دایتمور بن دواخان که جمال
حالش بحلیه اسلام نزین نیافت از آنجا بلشکر جاو در آمد و منزل قوزی سداق بار ترمشیرین خان جمع شده کرد و ادر البغ شهادت رسانید و بوران
اگرچه در الوس جغتای متمکن بگشت اما جمعی کثیر از شاهزادگان امرا و اعیان را بتیغ ستم بگذرانید و انقطاع سعدین چنان بوضوح می پیوندد که ترمشیرین
خان در سنه سبع و عشرین و سبعمایه از تخت و ملک گشت و آن جا رضه اشتداد یافته و در گذشت جنگشی بن بوکان بن دواخان بعد از اجتماعت بوران بجای
جنه تصدی امر ایالت شد و چون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش بسیوتمور خروج کرده او را بقتل رسانید و بسیوتمور شهریاری دیوانه سار بود و چنانچه
هر دو پستان مادر خود را برید بتهمت آنکه مادرش در الکشی نگفته بودی بار آن اشراف و اعیان ایل و سلطنتش متقلص گشت و در آن تاریخ علی سلطان از کش
باد و کدامی قاآن می بیوست خروج کرده بر الوس جغتای استیلا یافت و عهد نامه قبیل خان و قاتولی بهادر را کله بالتماء تومشیرین خان موسوم بود و چنگیز خان
و و قزاقرانویان نیز خطر آن نهاده بود مذ ضایع ساخت و چند گاهی پادشاهی کرده او نیز رانده و دیگران ایجالم آشفته محمد خان بن بولاد خان
بن کوبلک خان بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته بر مظالم بیفزود خست و نوبت دیگر سمین معدلت آکوشتای بامعمور ساخت نظم
چاندار شاهی که از عدل او درآمد در کرآب دولت بجوش خلقهای پیشین تدارک نمود و شب فترت اعهد صبح بود ذکر قران سلطان خان بن قران
سلطان و له بسیور بن او کتیمور بن بوقا تیمور بن میتوکان بن جغتای خان بن دوا و دیشه سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه موافق قوی بیل بر تخت سلطنت
صعود نمود و لوای عظم و سیاد افراخته بتنبیه و حیات بسیاری زامرا و نوئیان را بانداخت و از هر کس اندک جریمه در وجود آمد مصالح مملوه خاک بر سرش
مساخت سیاستش بر بته بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه بلارتش بودند از غایت بیم کفن در بر داشتند و چون از میدان بازگشتند بر بستر راحت
و معاشش بشارت که مقربان و انجکیان هر شام که از قید خدمتش نجات یافته بسلامت نزد فرزندان میرسید سجدات شکر الهی بجای آورد مذ و صد قات
بمستحقان میرسانید تا اواخر الامر بتقضیه اشراف الوس جغتای در مخالفت قران سلطان با امیر قزغن کمر سلک اعاظم امر بر اس آنظام برداشته موافقت نمود
و امیر قزغن سالی سرا بر العسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد و چون قران سلطان از بن جاودا گاهی یافت با لشکر فراوان بجانب مخالفان نهضت
کرد در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه در دشت قریه دره رنگی آن دو گروه جنگی را اتفاق افتاد و دو صیدان او کبر تری بخیم آمد قزغن قران سلطان
را نظر و نصرت دست داد و در آن مستان قران سلطان و ترشی قسلان کرد و از شدت سرما و کثرت بارندگی اکثر لاغان لشکر بالش شدند و می بحرکاه عدم
آورد و امیر قزغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت گرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخت بسر و قتش شتافت و بازمیان آن دو سپاه رزم سازمحاربه
روی نمود و در بن جنگ قران سلطان بقتل رسید امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمد جناح مرحمت بر احسان سابقان بار ماندگان قران

سلطان حسین

قران سلطان مبسوط کرده اید در مقدمه مظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس جنتمکانی خان جم مکان ماوراالنهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قمرالزمان صد و نه سال بود و بعد از قتل قمرالزمان سلطان امیر تیمور گورکان اشتمیشی چه را که نسبش با و کدای قاآن میرسد بخانی الوس جنتمکانی اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال و اشتمیش خان نگذشت امیر تیمور گورکان و دانشمند بیان قلی خان در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغدو اغول بن دوا خان بود و دایام دولت و امیر تیمور گورکان سلطان عدالت کرده بدانه انعام و احسان مرغ دل طوایف انسان را صید نمود و در سنه ستین و سبعمایه قتلق تیمور نامی که خواهر امیر تیمور گورکان را در حباله نکاح داشت نسبت بامیر تیمور گورکان سابقه مخالفت برافراشت و در شکار گاه آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بعز شهادت رسانید و بطرف قتلمش خواجه یکی از مقربان امیر تیمور گورکان خود را عقبش روان گردید و در بلده قندز بوی رسیده بضرب شمشیر او را پاره پاره ساخت و در شکار مبارکشه تقلم حسن محمود و فا بر افراخت آنگاه دلیلچی امیرزاده عبدالله قایم مقام پدر شده متصدی امور ارالملک خود گردید و بنا بر طمعی که نسبت بمنجاتون بیان قلی داشت او را بقتل رسانید سیورغتمش خان بن بیان قلی بن دوا خان بود و در ایام دولت امیرزاده عبدالله امیر بیان سلدوز طریق خلاف سلوک داشته بالتفاق امیر حاجی برلاس کولاسیوتکاپن قراچار نویان بولدشکری در هم کشیده متوجه سمرقند گشته تیمور شاه و امیرزاده عبدالله او را استقبال کردند و بین الجانبین چکی صعب دست داد و تیمور شاه و عبدالله در معرکه بقتل رسیدند و امیر بیان سیاروبا را و ماوراالنهر را بتصرف درآورده لوای پادشاهی مرتفع گردانید چون او مردی سلیم النفس کم آزار بود و در شرب مدام و مصاحبت سرود قران سیم مدام فراطمی نمود اختلال باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد و امیر حاجی برلاس در کش امیر بازید جلایر و خجند و اوایجا سوغاسلدوز و زیلو و محمد خواجه ارپدی و شهر خان بولدی و اندوا استقلال بر افراشتند امیر حسین بن امیر قزغن و امیر خضر سیوری لشکری جمع آورده و سیوسته صدود آن لایات را تاخته نفس سروری بر مصالح ضمایری گماشتند و ذکر تولغتیمور خان بعد از شهادت امیر قزغن تولغتیمور بن الغ خواجه بن ای خان و الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون از اخبار پریشانی ماوراالنهر مسبوق او سید همت بر استخلاص آن لایات بست و در شهور سنه احدی و ستین و سبعمایه بطرف سمرقند نهضت نموده کردن اکثر امرا سر کش را بحبل اطاعت در آورد و در هر بلده حاکمی و والی و عاملی تعیین کرده باز گشت و پس از هر جهت و الوس خجسته صوبت و نزاع در میان حکام مولایات را تقاطع یافته رعایا بیچاره و پایمال فتنه شدند باران تولغتیمور خان در سنه ثلث و ستین و سبعمایه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشیده امیر بیان سلدوز را بر بازید جلایر را بالتفاق رسانیده پس خود الیاس خواجه خان بن تولغتیمور خان بعد از هزیمت پدر از سمرقند چند گاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنه خمس و ستین و سبعمایه امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان را بری خود خوانده در بدین الجانبین مجاربه وقوع یافته الیاس خواجه خان مقهور جثه گریخت و در آن دیار غیاث الدین و علات رشته حیاتش را از هم بگسیخت عادل سلطان بن محمد تغلق لاوین کو بنگ خان پس از فرار الیاس خواجه ما منصوب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند روز دولتش بگذرانید خیال استقلال نموده این معنی بر امیر حسین ظاهر شد و او را گرفته در آب جیحون انداخت آنگاه قبول سلطان بن دوحی الیچکدای را بخانی تعیین نموده و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلا بر امیر حسین قتل فرموده سیورغتمش خان بن اشتمیش خان حضرت صاحب قران را در وقتی که علم مخالفت امیر حسین مرتفع گردانید سیورغتمش خان را با آنکه از نسل او و کدای قاآن بود سلطنت الوس جغتای برداشت چون او وفات یافت پسرش سلطان محمود خان را قایم مقامش ساخت و نورد ما علی الرسم اسم او را بر اوایل منا شیر نگاریدند سلطان محمود خان در سنه ست و ثمان مایه بعضی از بلاد روم وفات یافت تاریخ و در ضمن بیان احوال امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد تافت انشاء الله تعالی و ذکر طبقه اولاد و اخفاد چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته اند و بهمت بر مسند سلطنت امور و استقلال تکیه زده اند و طبقه اولاد چنگیز خان که در ولایات ایران بر مسند جهانبانی نشسته اند مقدمه نفرد بوده و اند و از آنجمله یه نفرد و کمال اعتبار پادشاهی نموده و شمه کس دیگر را بهتر از و استقلال ندانسته و موجب تعیین و تعیت او را خود را پادشاه و فرمان روا می پنداشته اند و اول این طبقه علیا کوخان بن چنگیز خان است و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمور تاش بن چوپان او را بسلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکو خان بدو اوایل ایام دولت

سلطان حسین بن امیر مسلا

امیر قزغن

بن تولغتیمور خان

برادر خویش منکوقاآن فی شهور سنهٔ تسع و خمسین و ستمائة از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان با تفاق ملک اشرف در سنهٔ ثمان و خمسین و ستمائة رخت بقا بدار فنا داد و پس از مان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می یابد و هو الموفق و المعین کفتار در بیان تسلط هلاکو خان بر ولایات ایران و اشارت بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران شهریاران مالک سخن وری و شهسواران ممالک سخن پروری را یات این حکایات را بدین عبارات آراسته اند که چون منکوقاآن بن تولی خان بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت نخست تا بحدود ایران را بضبط ولایات ایران نامزد فرمود و تا بحدود بعداد و عراق و آذربایجان لشکر بسیار بسیاست مصیر فرستاد و مستعصم خلیفه شکایت بهیر عرضه داشت کرد و بهمدان ایام قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف فدائیان اسمعیلیه جوشقانه ماهی جوشن پوش بود و در باب فتح وجود ملاحده مبالغه بجای آورد بنابران منکوقاآن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهدهٔ جمیع مهمات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوازم مشورت قرعهٔ اختیار بزرای این کار هلاکو خان افتاد و منکوقاآن او را منظور الطاف عنایت گردانیده و کلمت بلیت زتوران کذرکن بایران علم برآور بخوشید خشده نام و بایدکه بهمین علامت و پهلوانی و مضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کذا چنین تا اقصای ولایات مصر تحت تصرف در آوری و ملاحظهٔ رسوم و باساسی چنگیزخان نموده هرکه بقدم اطاعت و فرمان برداری پیش آید او را رعایت نمائی کیفر تمرد و سرکشی کنندگان بقتل و غارت برروی او و عیال و اطفال او تیغ بیدریغ بکشائی و هلاکو خان قبول برده بنهاد و مدت یکماه منکوقاآن و جوقه بین شاهزادگان و امراء و اعیان اردو بتوبت طوی داده و بعد از آن هلاکو خان با جمعی از لشکر چنگیزخان که صد و بیست هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنهٔ احدی و خمسین و ستمائة موافق تموز و ئیل از اردوی قاآن بقتیول خود شتافت و بترتیب اسباب قلعه گیری و تجهیز لشکران میدان نام آوری مشغولی نمود و هزار خانه از آهنگین ساز و نفط انداز که از ختای آمده بود و مدتها خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بکاسنان یاران و ان شده در سنهٔ ثلاث و خمسین و ستمائة موافق توشقان ئیل در ظاهر سمرقند بغرارکان کل منزل گزیده و سعود بیک بلواج که در آن زمان صاحب اختیار ماوراء النهر بود بترتیب اسباب طوی قیام مینمود هلاکو خان مدت چهل روز در آن مقام بلهو و لعب گذرانید نکاه از آنجا بشهر دلکش خرامید چاکر خراسان بیرام قوچین و ملک شمس الدین محمود کرت با بعضی از کاربرداعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیش کش شایسته باضافات الطاف سرافراز کردیدند و بر بین قیاس موکب کردون اساس با هستکی طی مسافت نموده و در هر منزلی جمعی از متعیشان ایران بکرنیاس فلک التباس می شتافتند و بعنایت بیسوی تخصیص می یافتند و هلاکو در روی تجمل مذکور را چنان مجبور نموده در آن زمستان ما مصود شتر خان قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار و هنکام ظهور سپاه ریاحین و از هار از شتر خان بصوب ولایت خوف مهضت کرد ارغون قاآن بموجب فرمان روی بجانب اردوی منکوقاآن آورد و پیرامون ملک و احرام سنکچی و صاحب تاریخ جهانکشای خواجه عطا ملک جوینی را نزد هلاکو خان کرد او او لا و او لا و او را مورخان الملخان گویند بکذاشت و چون الملخان بزاوه رسید کیبوقا نویان را بفتح قهستان و نشاده خود لطوسیان شتافت و در طوس خواتین امیرارغون و خواجه عزالدین طاهر که نایب شیر و هلاکو را طوی داد و در دو حال این احوال ملک شمس الدین محمود کرت برسم رسالت نزد ناصر الدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه سرسخت بود فرستاد و بعد از اداء پیغام ناصر الدین بمقام فرمان برداری آمده و در مصاحبت ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون باستان سلطنت نشان رسید با انواع التفات سرافراز کردید و هلاکو خان پس از طی منازل بقلع اسماعیلیان قلاع الموت و رستاق شتافت و چون خبر فتح و ظفر او بمسامع قضا یا ملاحده سبق ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعده سنهٔ اربع و خمسین و ستمائة رکن الدین خورشاه هلاکو رستاق شتافت و چون محمد قلاع و بقاع ملاحده بتصرف اولیای دولت رایات حشمت و عظمت افراخته متوجه دار اسلام بغداد کردید و بروجهی که در اواخر جزو سیم از مجلد دوم مذکور شد فتح بغداد و بعد از محاصره و محاربه سمت تقدیر یافته هلاکو خان در روز جمعه هفدهم صفر سنهٔ ست و خمسین و ستمائة بدار الخلافه در آمد و اعیان و اشراف اردو و مستعصم خلیفه اکه سعید بود در آن مجلس طلبیده کفت که تو میدانی و مامیدان آنچه دست ملکست تو بدان رسید و دخزینها باشد بیاور و مستعصم از تخمین و تحقیق حل کرده دو هزار جامهٔ نفیس و ده هزار دینار سرخ و بعضی از ظروف و اوان طلا و نقره که بجواهر زواهر مرصع بود از خزانه بیرون آورد و بر طبق عرض نهاد و

نمودند ایلخان بچشم التفات در آن اشیاء نظر فرمود بخت و مجرع را بسجاده ان انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهره تو و بغداد بیان در تصرف بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست و طیفا که از ضیاعات و دفاین چیزی بکوی مستعصم اشارت بعضی دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر نمودند حوضی مملو از سکهای طلا یافتند که هر یک صد مثقال وزن داشت و بعضی از دواب تا ده هست که در آن آبادیکه خلیفه انام در دست متغلبان بی سلام اسیر بود روزی چند بغمان ایلخان او را طعام نداده و مستعصم از گرسنگی متحمل شده از مرکوبان خورد و ظلمیه ایشان التماس خلیفه را بهلاکو خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر نزد او پیش خلیفه برند و او را بتناول آن اشیاء تکلیف نمایند و چون آن طبق پیش مستعصم رسید گفت زهر جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نگردی و بسیاه نداده تا ملک موروث ترا از تعرض لشکر یکباره محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری مقبول نداشت ناولی چون کوه زر کران کرم آه سردی بر کشید و از بوته دیده لآلی اشک بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن چند روز مستعصم با تش غضب ایلخان سوخته اولاد و اخوان و قرابا و مراء او نواب او ماند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دو اتابان صغیر کبیر و شرابی بتمام کشته بلکه قتام عام صدور یافت بنا رحیات هشتصد هزار کس در دار السلام بمدت اندام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر من حروف و انی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال قیمتی غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهر حساب آن عاجز مانده چون لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند غنان تجریب برج و بار و آن بلده تا فتند بعد از آن نایره غضب ایلخان تسکین گرفته تیغ بقا بار ایا که و نقیبا و سوداگران خزینه بردند رحم فرمود که کشتگان را از شوارع برداشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را امر احترام نشود و تعرض ننمایند

نمودند ۳

و چون قحم دار السلام و مستوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید سیداشت که بنا بر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و بر تو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد لذا ایلخان او را مستظر نظر شفقت گردانیده و بر زبان کهر افشان کرد که اگر کسی را دولی نعمت خود وفا نکند بر طبع تو ان و هشت و با سابقان بغداد و اهالی بغداد در کمال محبت و مهربانی رفتار نمود و از زنانی فرمود و حکومت دار الخلافه را بابن عمران تفویض فرمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم تحریر آن بسیار ورق می نگارد در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلک احداث الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از ریاض معلوم کرده و بخدمت حاجب علقمی تقرب می نمود و قبل از رسیدن ایلخان بکمال عاجل بعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پاهای در کنار آب عمران نهاده و شرائط دلگیری بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اجانبی در خدمت ازدوی واقع شد حاجب علقمی پرسید که چرا دست از پای من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم حاجب علقمی گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که لباط خلافت آل عباس می دوزند و در عام ایالت دار السلام را در قبضه اختیار من نهاده اند از شنیدن این سخن حاجب علقمی شد چنان لکدی بر سینه ابن عمران زد که پشتش بر زمین آمد و فوقی که هلاکو خان بغداد را محاصره میکرد ابن عمران بر تری نوشت که مرا از این مهم انام خلیفه طلب فرمایند شاید که لشکر پادشاه را بکار ایم و مضمون آن نوشته بعرض ایلخان سیده ایلچی زود مستعصم فرستاده ابن عمران را طلبیده و خلیفه مضمون این مصراع را که مصراع کم کن زیر بغداد کهن زلیلی تا هلاکو خان ابن عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر بر ایلچی شرف نفاذ یابد من لشکر پادشاه را بقدر حیثیت تفاوت و علوفه در هم چندین سخن بعدی تمام داشت هلاکو خان تجربه تمام کار یقین نمود و ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم بعقوبه تا بع آن خلات خود را در کدام موضع در زیر بنین ستر ساخته اند بنا بر اتفاق تخته بعقوبه رفته ترتیب سر جا بها می کشاد و خلایق مغولان می داد و بدین واسطه مدت تا پنده روز لشکر فلان آن کثرت را بغیا حیثیت نشد و این خدمت موقع قبول یافته تیر مدیر این مهم آن بهدف مقصود رسید و ایلخان بغداد فتح بغداد او را در دار السلام حاکم کرد و حکم فرمود که ابن علقمی مامور محکوم ابن عمران باشد و وزیر آتش غضب چون ساکنه و بهمان چند روز در گذشت و کرم اجابت هلاکو خان از دار السلام و سیان لشکر بعضی از ولایات شام نهضت نمود چون خاطر ایلخان از قتم بغداد و فراغت یافت غنان مراجعت بجانب آذربایجان تافت و بعد از وصول بر اغه در اواخر سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لؤلؤ که سبب استیلاء او بر ولایت موصل در اثناء

غنین ۳

ذکر آخرین سلاطین آن مملکت کز اولاد و اعمام والدین یکی قتلغ شه مظفر و اسطورشاه بدرگا کیتی پناه رسیده بنا بر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود بسمول الطاف و اعطاف ایلخان کرید و در ششم شهر شعبان حضت یافته عنان مراجعت بموصل تافت بعد از آن هلاکو خان ایلچیان بولایت شام و مستاجام آن یار را بطاعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بکاشکان پادشاه صدر داشت و در چند موضع مملکت ماردین داود بن ملک معظم و ملک منصور حمدان بن حمدان که ذکر ایشان ضمن قصایا آل ایوب گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلچیان ایلخان را بروفق مدعا باز گردانیدند بنا بر آن هلاکو خان عزم تسخیر ولایات شام کرد و نخست قاصدی نزد بدرالدین لؤلؤ فرستاد و پیغام داد که ما ترا بواسطه کهتر سن از این رو بر سن معاف داشتیم اما باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشورکشای کردانی بدرالدین لؤلؤ بموجب فرموده عمل نموده ایلچیان ترکمان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را با پسر خود ملک صالح روانه اردوی ارزانی داشت و در بیست و دوم شهر رمضان سنه سبع و خمسین و ستمایه بصوب مقصد نهضت نموده چون بدیار بکر رسید پسر خود شمت را با طایفه از اهل و بسیاری از سپاه بشجاعت اتابکی میافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد که آنرا حاصره نماید و نفس خویش نیز بروحا رفته و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمد و آن دو شهر را بحنگ فتح نموده و قتل و غارت از حد و حصر متجاوز گذشته بجلب بر فتند و رباب الاطاعه که نزول فرمود و دیگر دروازه‌های اطراف شهر را برامراء و نوئینان تمشت کرده بمحاربه و محاصره مشغول شد و با ندک زمانی آن دیار العراق بشهر حلب در آمده بقتل و غارت پرداخته بعد از آن محاصره قلعه رابیس نهاد بهمت ساخته و از آنجا نیز دو عرض چند روز سخر کرده نهضت ضیاع و مخیم را اسیر کرفته و سیار خلایق را بکشتند و ایلیان چون از عزم حلب فارغ گشت که بهمت بر کنکره شهر حصار حازم که از مضافات آن ولایت بود آنجا و اما محاصره و محاربه کرد و کار را سکان آن مکان باطاعت راغبی امید و پیغام فرستادند که اگر فخرالدین سباقی بدینجا آمده سوکند خورد که لشکریان سوء تعرض مال و جان بانجا رسانند شهر بیرون آمده قلعه را تسلیم نمایم فخرالدین سباقی شخصی بود که بآن مردم سابقه معرفتی داشت و در آنوقت با هلاکو خان قیام می نمود فخرالدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلخان بقلعه رفته تعهد و پیمان در میان آورده آن طایفه را دران پایان امد و هلاکو خان امان داد و کار مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره کودکان کماره بقتل آورد و هیچکس از آنجماعت نجات نیافت مکر ارسی زرکر که در آن فن ماهر بود و آنگاه ایلخان فخرالدین سباقی را حاکم حلب ساخته توکل بخشی تحکمی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز حلیان فخرالدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضهٔ اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعه قلاع و لقاع مذکوره و وقوف یافتند اصناف و جمعیا و صحبت طایفه از بلغاء باستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کیوقانویان را نامزد ضبط دارالملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیوقا شتافتند و تمسک آشیان باجابت مقرون شده با نواع سیورغامیشی نوازش اختصاص یافتند و مقارن این حال از جانب مشرق الجی رسیده خبر فوت منکوقاآن رسانیدند هلاکو خان محزون کشته بجانب آذربیجان باز گردید و کیبوقا بفراغ بال در دمشق بمسند اقبال تکیه زده تا کاه پادشاه مصر سیف الدین قطز و زیر بر شر تخت او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان را برانداخت و ذکر سیف الدین قطز و سایر سلاطین مصر عجالة الوقوع خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر تخریب میافارقین و ماردین بسبب استیلاء مغولان بر مشرق و کیفیت آن چنانچه سابقا مذکور شد ایلخان در روقت وصول بدیار بکر پسر خود شمت را باستخلاص میافارقین مامور کردانید و چون شمت بر روی بدانجا نهاد کردا یلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نمود و او را بایلی و القیا دعوت فرمود ملک جواب داد که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام هلاو را بخدعت بنام خود طلبکرده اند چنانچه بدو آخر الامر بی حرمتی بقتل رسانیدند لاجرم من با خود قرار داده ام که تا جان در تن و رمق در بدن دارم از استماع این سخنان امید وار گشته مستعد پیکار لشکر تاتار شده دار الجهاد عوالده و مخیم بر کار دارم اکنون تیر و سنک کردند و مرز و ار از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده با ایشان قتال می نمود و مقدمه و حرمن حیات جمعی

جمعی از مغولان را می سوختند از جلوه و جوان بود مذکه ملک کامل اختصاص تمام داشتندو ایشان در اکثر ایام بمیدان بجا خواهیدند بنوعی که از جلادت
ظاهر میکردند داد سخن شجاعت رستم دستان و اسفندیار در دهن خلق میگشت بحدیکه ملک کامل را تعجبی بود که رخم شمشک او رخنه در بنا
زندگانی سپاه ایلخان می افتاد و مغولان از موضع او چار چوبی کشته بمجنیق بدرالدین لولو را که او نیز قهارت کامل حاصل و شهرت طلب نمود و چون
آن شخص بار دوی شیوت رسید مجنیقی در برابر مجنیق شهر نصب کرد و آن دو استاد بیکدیگر از منجنیق کشتار داده هر دو شمشک در قضاء سهو ایهم از چرخ
دریده شد مردم اندرون و بیرون از حد فقت آن و هنرمند حیران و متعجب گشتند القصه قریب مدت دو سال امتداد یافت عاقبت در شهر
قحط و غلائی عظیم روی نمود و سپاهیان اسپان خود را کشته خوردند بحدیکه از قوت یاران گوشت همدیگر میخوردند و آخر الامر بقتا و دستاد
مغلوک در خدمت ملک کامل ماند که کس نزد شیوت فرستاد نمود اما ان طلبیده نزد او رفت و نوشته یاران را نامزد فرمود که بمیدان رفته ملک کامل را دست
و گردن بسته بارد و اسپ و اسلحه سایر مردم را بتیغ کین بگذارند و آنچه شهد و آمده ان دو جوان جلادت نشان چون حال او را دیدند بر بالین خانه
برآمده بیرحمانه مشغول شدند و پس از آن کمر سهام ایشان با تمام سید سپر با در سر کشیده چندان بشمشیر زدند که بدرجه شهادت فائز گشتند و همان لحظه
تمامی ستوهان آن مکان کشته شده شیوت ملک کامل را پیش پدر فرستاد و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه کوشت از بدن آن حاکم عادل
مسلمان بریده و در دامنش می نهاده تا در گذشت گویند که بعد ملک کامل پدر شیوت بود که با وجود سلطنت بحوف خیانت مشغول نموده روزگار میگذرانید
و هر گز خیال ظلم و عدوان بر امن خاطر عاطرش نمیگذرانید چون مغولان بمیافارقین و اعمال ان ضعافات از ایشان سایر بلدان ویران کردند روی
بصوب ماردین آورده ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته شیوت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور کرد انید و در باب تسخیر ماردین
نهایت کلک سعید دوروایت او دهست اول انکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید و در شهر علت و با و بلا غلا شیوع یافت و پس ملک سعید
ملک مظفر از غنا و لجاج بدست آمده او را زهر داد و با شیوت صلح کرد ابواب شهر باز کشاد و قول نامی انکه چون امرا ایلخانی ایلچی نزد ملک سعید فرستاده
او را با یلی دعوت نمودند بعهد و پیمان بیرون آمد و شاهزاده شیوت او را با ردوی پدر ارسال داشت ایلخان بقتلش فرمان داد و پس ملک سعید ملک
مظفر را که حکم پدر در مجلس او قات میگذرانید بمظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید ذکر فوت و الی موصل و کشته شدن او لاد او
بر دست مغول ان ظلم جاهل چون عز الدین لولو به نوبه خویش سال سید و ازین جهة قرب پنجاه سال بدولت و اقبال بلند زیست بقول
امام یافعی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمائه فات یافت و برادر زاده اصفهانی سنه سبع و خمسین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پس
ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند بطریق طاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت
و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بمدد اعانت و التفات دیدگانها باز سوار بقرار خود مراجعت نمود و تا خرین
دوفارین موصل را بمصر برده و ایلخان از وصول او واقف شده با مراد الدین نام پیغام فرستاد که محافظت طرق نمایند تا اگر ملک صالح بار دیگر پای
در طریق مصر نهد دست بردی بوی نمایند و سند غنو یاران با لشکری گران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که تواند ملک صالح را بچنگ آورد
و در روزی که ملک صالح با مندرم مردم صالح در دار الملک خود دنیای فانوش اشتغال می نمود بیکبار آوازه گورکه و کوس بگوش او رسید از جرم از آمدن
سند اغ خبر یافته در و از بار بست و ابواب خزاین کشاده طشکر سئول هر کرده و تنگ از که در شهر بود ند بمال بیقیاس برگشته و نساخت و سند
اغو آغاز محاصره و حصار نموده روزی هشتاد و نفر از دلیران لشکر مغول بالای سور برآمدند و موصلیان از شتاب زده و بیمار گرفته همه را کشتند و سنداغو
لشکریان را بزیر اندخته بدین جهت دو سه زعقه بلند شد و چون پادشاه مصر بند قدار از هجوم سپاه تاتار و اضطرار ملک صالح خبر یافت
یکی از امرا عظام را با جنود شام با دو موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسیجار رسیده نامرد و ظلم آورد ند مضمون انکه ملک صالح و اهل موصل با دیدیچ
دغدغه بخاطر راه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند و آن نوشته را بمال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند قضا را کبوتر
غلط کرده بر تحقیق مغولان نشست و استاد تحقیقی تکبوتر را گرفته نامه را از بال او باز کرده نزد سند اغو آن مضمون را از اعلا تا سافل مطالعه و از سته علی الفور
بلشکر مان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع منازل بنواحی سنجار رسیده گفتند بسه قسم شدند و در کمین گاه نشستند و وقتیکه موصل لشکر

شام بیکبار بیرون تاختند استعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فیروزی از جانب مغولان در وزیدن گرفت و آوازه آمدن بادی صعب جنیبه چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه سند اغو جاههای آن طایفه را پوشیده و بر اسبان عربی نژاد سوار گشته روی باطراف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که لشکر بیقدار بمدد می آیند لاجرم جمعی کثیر بسم استقبال ایشان بیرون خرامیدند و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید کردانیدند و بعد ازین وقایع ضعفی تمام باحوال ملک صالح راه یافته کس نزد سند اغو فرستاد و امان طلبید و سند اغو متقبل شفاعت جرایم ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سند اغو او را همچنین سپرده تا نزد ایلخان برند هلاکو خان چون روی بجانب حشمناک نهاد و فرمود تا اعدایش او را در بند کرده نزدش بردند چنین مسطور است که در وقت بند کردن او را گفتند که ای ملک تو ایلخان را بسی رنجانیدی و بسیار مردم بکشتی اکنون ترا بکشند گفت ای ملک چون مرا بکشند ترا نیز بکشند و بعد از من بسیار سیاه و مردم بکشند و آن نهایت ندارد پس چند روز آن نهایت بکیان رسید اعضای ملک را اغا خون کردند و صالح مدت یکماه بانواع عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه پسر ده ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار رود دجله بضرب تیغ خان کسل دو نیم کردند و هر نیمه را بر یک جانب رود خانه بیاویختند لاجرم بمقتضای والمعقب لحکمه کفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکه اغول و ملحق شدن جمعی لشکر ازحیل مغول چون برکه اغول بن جوجی خان بن چنگیز خان برادر بزرگتر خود باتو را بسبب مهم سلطنت سمرقند آن سعی بسیار نموده بود و خود را از هلاکو خان برتر میدانست و پیوسته بهر کونه محکمات مشوش و فاقش گشته روی بتفوق میجست هلاکو از این معنی بر تنگ آمده روزی بر زبان آورد که هر چند برکه قاعدت و سن ایلی را مانند کس طریق نخواهد مسلوک دشته و همواره مرا تعظیمات نامناسب می نماید بعد ازین باو می قاعده یگانگی تبدیل خواهم داد و این سخنان بسمع برکه خان رسیده بر آشفت و لکت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بای مشورتا قاآنی بکشت اگر خدای جاوید تائید و بخون فی الکنایان بیالاید خواهم خواست و در خلال این احوال بتاریخ هفتم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه هلاکو تولی را که خویش برکه خان بود متهم کرده اندیشه سیاست را در خاطر برکه شده دفع هلاکو را پیش نهاد همت ساخت و تولی مای را که لشکر کش او بود دعوتا تو قرآنی داشت باسی هزار سوار و عدد بسیار روان کرده هلاکو را از توجه سپاه و دست و اقف گشته و شصت و شش هزار تن را لاتاق و حرکت آمد و شمار لشکریان نویان را بر سم مقدمه بفرستاد و چون شیرامون بحدود شماخی رسید یک ماکابرو تاخت و از اعیان امرا سلطان جوق را با بسیاری از دلیران ایران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو خان رسیده اباتای نویان را نامزد دفع تولی مای کردانید و اباتای و دمی نخفته مذکوره در یک فرسخی شاران خود را بر سپاه برکه خان زد و در بین نوبت تولی مای انهزام یافته و او با یل محرم شصت سنه عشر و ستمائه با یلخان بیش از صد و شصتی لشکر عازم زدن برکه خان گشت و در روز بیست و سیم همین ماه نزدیک بچاشتگاه بدربند شیروان سپاه کروهی از مردم باغی برزیده بدید و لشکریان ایران بر خم پیکان ایشان را بر اندند و از دربند کذشته آغاز حرب کردند و هر نمیت بر جنود دشت قبچاق افتاد و امیر نیان دست بقتل عام برآوردند و دو کروه صفوف از تولغای و سپاه برکه خان در آمیخته و از تماندا نکاه اباقاخان و شیرامون و اباتای نویان که مقدمای ایلخان او بودند بر جناح استعمال عازم دشت کشته و از آب ترک عبور نموده منازل الوس برکه خان را بضمیمه فرکاه و اثقال و اعنام و مواشی ملوما عتدده از دوم و سپاهی بسیاهی ندیدند زیرا که هر کز نخیمه تو دند و عیال و اطفال را آلایی نداشتی و خانهای قبچاق ایران فرود آمده بودند و چنان از کلعدار کاه جشمار دست و باغوش کرده بنای نوشش مشغول شدند و بعد از سه شبانه روز بیک ناکاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بی پایان در آن بهن دشت پیدا کشت و از وقت طلوع آفتاب تا بهنکام غروب با قاخان و امرا بمقابله و مقاتله قیام نموده برکه خان غالب آمده و ترکمان را بیکبارکی بهزیمت برکشت محاربه کرده بکریختند و در زمان عبور از آب ترک شکست خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و از چشم خرم تمام و اندوه لا کلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا یافته فرمان داد که در قلمت ممالک محوسه ترتیب اسلحه و آلات نبرد و قیام نمایند بخیال آنکه بعد ازین بهانه بدست جوان اقبال بطلان رجال عازم شود اما برکه خان کرد و اما فرصت نیافت و از ییلاق مراغه خان غربیت بقشلاق جغتو نافته در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمائه مواقع تا و ییل روزی بحمام رفت و چون از آن مقام براحت انجام بیرون آمد مرض کشنده باتفاق اطباء مسهلی خورد آن دوا مرتجب عیش شده و مرض بسکته انجامیده و در آن لیالی دود و آه مهیب هر شب پدیدمی آمد و بعد از چند شب کران نمود و اغیبت نمود هلاکو خان بر کلش نیابت زاده و در مواجر امور و ارکان

نیجاق نویای

نیجاق کذشته لاجرم دسمبران

وارکان دولت حجره و فرش سرا و آبدار ساخته و چند حجره مکمل با انواع زیب و زیور آراسته بآن سرا به فرستاده و ما ایلخان از جهت تمامی و شفقت جدائی متألم نگردد و زهی عقل و دانائی اشراف و اعیان مغول که بهمت بر امثال این افعال بحاصل می کاشتند و آن را سبب مسرت حضور اموات خود می پنداشتند خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ هلاکو گوید قطعه چون هلاکو زمام امور بستان که شد کرد و تقدیر ازل نوبت او را آخر سال برشصد و شصت و شب یکشنبه که شب نوزدهم ربیع الآخر مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال بود و زمان سلطنتش نزدیک به سال و هلاکو خان چهار ده پسر داشت اول اباقا خان از سوغجین خاتون که از قوم سلدوز بود دوم جمغوا از کوبیل خاتون بنت نوراکچی کورکان از قبیله اویرات سیم تیشوت که مادرش قتائی بود و بواقاجین ایکچی با چهارم تکسین که از قوتوبوی خاتون قفرات در وجود آمده بود و خرد سالی بعلت استرخا مشانه از عالم انتقال نموده پنجم طرقای مادرش اویرات قمابو دو بوقرجین نام دو دختر ششم تشین که براد اعیانی تیشوت بود هفتم تکودار که ایضا از قوتوی خاتون تولد نموده بود هشتم اجای که مادرش ایقاق ایکچی بود نهم تکز کورکان تم قتائی که مادرش کیک کتای بود و نام او اجوجه ایکچی هم سیود ازده که مادرش سیمین بود و از قوم کورلوت یازدهم سنکو تیمور که مادرش ولجای خاتون بود بنت نوراکچی کورکان دوازدهم میلاجو که مادرش ایل ایکاجی بود و از قوم قفرات سیزدهم شیوجی که برادر اعیانی هیولاجو بود و چهاردهم طغاتیمور که مادرش دسلک ممکان انظام دو شصت و از این جمله اباقا خان نکودار بسلطنت رسیدند کفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمه از احوال و رزاء و عمال آن ممالک

مسالک طریق جهانبانی چون سکوفا آن بحوت ذهن و وقت طبع را سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و کاهی خاطر بدیع مآثر جلل بعضی از اشکال اقلیدس می کاشت هوس بستن صد و خمیس پیدا شد و جهت تشفیت آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد المزیدی النجاری را بسایه پیر سریر سلطنت مصر طلبیده فرمود که مبنای عرصه پرداز و جمال الدین محمد را سر انجام آن امر خطیر ساخت چگشته سکوفا آن پیوسته را ندانسته آن کار رو کار مسکین داند تا انکه آوازه فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را با یاران می فرستاد با وی گفت که چون قلاع ملاحده مستخلص کردد باید که خواجه نصیر الدین را بدیجانب روانه کردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون و خواجه بخدمت ایلخان مشافهه هلاکو مقارن رضا نداد و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بار دیگر بترغیب خواجه بر ترتیب اسباب رصد و استنباط تاریخ فرمان فرمود خواجه نصیر الدین نه مراغه تبریز را جهت بنا رصد اختیار کرده حکم شد که هر مهندس و ایرانیان و خزانچیان تسلیم نمایند خواجه هر کس و هر چیز که در بالیست بود طلب فرموده و بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر شیشه رفیع بنا رصد خانه استحال نمود و مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و ندوبرات و دوایر مرسومه و صور بروج دوازده کانه و آن رصد بر وجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح نور اعظم از نقبه قبه بالا بر سطح عضلی افتاد و درج و دقایق حرکت وسط آفتاب کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر سایه ها از آنجا معلوم میکشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون بر اقالیم سبعه و طول ایام عرض بلده و میات جزایر و بحار چنان بوشن مصور شد که هیچ چیز مشتبه نماند و بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان تاریخ ایلخانی و زیجات پیشین در طالع سال تفاوتی فاحش ظاهر کشت و بمنوال عمارت رصد ناتمام بود که کوکب طالع هلاکو خان بالطبع سعد اجل موعود را در مرصد تقدیر کمین بهشاد و چون هلاکو خان را بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود آنقاق قصری رفیع ساخت و در حوالی آران و آذربایجان ابنیه ای بزرک طرح انداخت و در اواخر حیات بیشتر از پیشتر خود را بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما از مشیت امور مملکت بی غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیه پسر بزرکوارش اباقا خان مشاهده فرمود نام حکومت ممالک عراق و ما زندران و خراسان را با کنار جیحون در کنف کفایت او نهاد و منصب ولایت عهد را نیز باو داد و ضبط و ربط دیار آران و آذربایجان با او بود دیکر خود و شوت جوق قوم و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه را در عهدهٔ امیر تودان کرد و مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد و وزارت هلاکو خان و پیشتر وقوات تعلق بخواجه سیف الدین پکجی میداشت و در اوایل موسم سنه احدی وستین و ستمائه که هلاکو خان متوجه رزم بر کنه خان بود در منزل شابران جمعی از مقربان نسبت بخواجه سیف الدین خواجه عزیز که عامل کرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی بخان بعرض قواب ایلخان رسانیدند و هلاکو پرسش آن بر خود فرمان فرموده بعد از ثبوت کناه هر سه خواجه بسیاست رسیدند انکاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بعهدهٔ صاحب علم و ملاذ ارباب

ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت ارالسلام بغداد و برادر خواجه شمس الدین خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشای تصنیف اوست بمساعدت اقبال بدرجه وزارت خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبده خاویان کمالات نفسانی عبد الملک جوینی بود و اما عن جد مناصب بلند و منظم راست رجمه و جد ما مادرش گویا ایضا شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزم شاه بود و در زمان سلطان جلال الدین میکریتی بزرگ همان کار مشغولی می نمود و پدر بزرگوارش خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مقبول همان منصب بکشت و مشکور السعی و الاثر در گذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد کرت مورد خان مشهور ست بصاحب دیوان تفویض نمود نبا بر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم اوباب علم و ستم سدد کرد انیده و در بار عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران برگشود و در مشیت قهر وزارت و رواج و رونق درگاه سلطنت همتی سعی و اهتمام کرد که اگر اکسف عجلی زنده می بود شرط مساعدتش بجای می آورد و باوجود کرد حکام و سلاطین و محافظت دین متین و محمد شرع سید المرسلین صلی الله علیه و سلم کم جد و اجتهاد و بسیار بست و از رعایت اصحاب علم و کمال ارباب فضل و افضال لحظه فارغ نشست و چون هلاکو خان بخاقات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال او باقتان تافت در بارگاه آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود و او در تمامت مملکت ایلخان نواب کافی و عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بانفتاح ابواب صلات و مبرات و ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مامور گردانید لاجرم از نسمات سحاب انعام آن خواجه عالی مقام غنچه امال آمالی بخندی و تصدیان درس فتوی و در حین اقبال شگفته گردید و امتیاز میان فضل از رذل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش سپهری مهر از سریر افضلا و قصد جای علما تمامی و کذشت بیت نهال باغ دولت در آمد چنان خواهد خاطر بحث بر سر آمد و برادر اعالی که خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد رسید بساط عدل و احسان بسوط ساخته با مدک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف نهری حفر کرد زیاده از صد هزار دینار سرخ در آن جوی صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدسه اسد الله الغالب امیر المومنین علی بن ابی طالب جاری فرمود و پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در صباوی احوال عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش میکردند تا خواجه شرف الدین هارون بر برادر در سبقت گرفته در صنوف علوم ماهر و در فنون دانش متبحر شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المومن تعلیم کرفته آنجناب رساله شرفیه نام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در زمان ابا قا خان در حضرت اصفهان رایت حکومت بر افراخت و در غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط ساخت مآل حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرش عن قریب صفحت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر کرار انتفاع اساس دولت و اختصاص لواحشمت ایشان خواهد تافت ان شاء الله تعالی

ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان از جمله مذاهب عطا ملک

که هلاکو خان را مقرب شد یکی انکه افضل المتقدمین و علم المتاخرین افتخار الحکماء العظام استظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الملة و الدنیا و الدین الطوسی در آن عهد و روزکار با وی مصاحبت می نمود و کفایت آنجناب او جعفر بست و نامش محمد بن حسن خواجه نصیر مولد او سنه ست اما چون سطور مولد شده شود ما یافت بطوسی شهر کشت و آنجناب در تمامی فنون حکمت بحکما و اعصار و علما او دار رسیده مقدم دشت و در رسایر علوم بحقول و منقول بقلم حدوث طبع و حد ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر کاشت و کیفیت افتادن خواجه بقلعه الموت و در رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان متصم خلیفه خواجه نصیر الدین روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامه بگشاده و آنجناب او را در آن ایام کتاب اخلاق ناصری نام او تالیف نمود و قصیده عربیه در مدح متصم خلیفه در سلک نظم کشیده بغداد فرستاد و بدین طریق با این صورت موافق مزاج نازک نیفتاد و در پشت همان قصیده ناصر الدین محتشم نوشت که مولانا ناصر الدین بخلیفه روی زمین اغاز مکاتبات و مراسلات نموده از چنین اندیشه غافل نباید بود و این سر که را خود و نتوان پوشید و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین باز زمین سپرد خواجه نصیر فرمود و مرتبی که نزد علاء الدین محمد بقلعه الموت نامیمون و شریف آنجناب را سرا برده باو سپرد و باز آن علامه زمان چند کاه بسبب ضروره در میان ملاحده اقامت نموده چون ساس دولت آن طبقه بصدمت سپاه مغول در هم شکست خواجه نصیر میمون در پیرون آمد بخدمت ایلخان پیوست و باوصاف الطاف خصایص و سلک

و سلک خواص مقربان منظم شود بنا بر آنکه وزیر تعصب مستعصم در مذهب نزدیک خواجه نصیر ظاهر بود و هلاکو خان را بر آن داشت که بصوب بغداد لشکر کشید تا هم بغداد و بان بدست آنجا مسجد که سابقا مذکور کرده بدان آنچه مؤلفات خواجه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در حکمت و هیئت و اوصاف الاشراف و سلوک و اخلاق ناصری و تسوق نامه الجان مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور علماء و فضلاء مذکور و تاریخ وفات آن علامه پسندیده صفات ازین قطعه معلوم میشود که قطعه نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که جواد مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بود الحق بروز دوشنبه دوازدهم ذی الحجه در بغداد وجامع بیستمی سطور است که خواجه نصیر الدین وصیت نمود که او را در رصافه دفن فرمودند از عجایب حالات آنکه سرداب در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهار صد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر الدین تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بود و العلم عند الله المعبود و دیگر از افاضل آن زمان اثیر الدین اومانی است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلاء هلاکو خان بزمان بسیار در صحبت سلیمانشاه که در سلک نواب مستعصم بسر می برد و در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد و در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین اومانی در اواخر ایام مزبور کافی از قاضی همدان که موسوم و ملقب بمجد الدین طویل بود رنجید و این قصه در مجموعه منظوم گردانید قطعه راز آن دشت قضا مرکب وحی راند تا خبر یابد جایش می نگاهی بتحمیل یک در تیه ضلالت نخیان کم گشتست که بصد سال بر دره بسر شرع دلیل و مضمون این قطعه در مزاج قاضی کرد می تعفی بود تاثیر نموده چهل نوبت سوره انعام خواند و بر اثیر الدین نفرین کرد و همدان آن نزدیکی به تیر بیداد و جور اثیر درگذشت و از آنجمله دیگری خواجه صفی الدین عبد المؤمن است که در فن او وارد موسیقی در عرصه گنبد دوار لی بدل بود و مانند فیثاغورس در وقوف بر شعبات اصول مقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در کوشه تخریده و بیم دوری خود در انبوهی خرگاه هلاکو خان رسانید و بر پای استاده آغاز ربط نواختن کرد و ناگاه آن نوای روح افزای اصلاء در مغولان اثر نمود و ایشان را تاثیر میکرد و تا وقت غروب بیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمه از فضایل آن استاد و ماهر بگوش پادشاه قاهر رسانید و ملتجی آنجناب را نوشتر از ربط نواخته تمالی خطا از ارتفاعات و مستقلات بغداد مقرر ساخت که هر ساله بوی رسانند و آن عادت مدتی مدید بخواجه صفی الدین و اولادش میرسید و در زمان پادشاهان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه هلاکو امت آستان وزارت آشیان شناخت و در رصافی صومعه و مدارسی خود خواجه شرف الدین هارون را شاگرد خویش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات تصنیف رساله شرفیه نمود و از آنجمله دیگری حسام الدین متعلم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگر خلیفه کشته گردد عالم سیاه و تاریک شود و علامات قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات مهابت آمیز چندان عرض نمود که هلاکو خان در کشتن خلیفه تردد پیدا کرده در آن باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریا بن یحیی معصوم را اسلام الله علیهما بقتل آورند هیچ کس را زین حالات بوقوع نه پیوست و اگر حسام الدین دعوی مسیحا یگی میکرد این احوال چون بر زبان عباس ترجمه میشود غلط است زیرا که الحق دین را بیشتر ازین کشته نه افتاب تخت شده و نه قرن منخسف گشته و همانا که ایلخان بحسام الدین محتاج بود و همانا که بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته بظهور نه پیوندد او را بکشد و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه حسام الدین بلجای تیغ هولان چشیم و لیکن کشته شد و دیگری از آنجمله نجم الدین دبیران است و هو ابو الحسن علی بن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین مهندسان علم و کمال از افضلاء زمان گوی مسابقت می ربود و در وقتی که خواجه نصیر طوسی بر رصد مشغولی می کرد او را برای خلاصه تاوان باب شرایط امتداد بجای می آورد و نجم الدین متن شمسیه را در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخته شمسیه نام فرمود و شرح حکمت العین و جامع الدقایق نیز از تصانیف نجم الدین است و مرید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و معین الدین اخلاطی نیز با هلاکو خان

منظوم بود
کشف

معاصر بوده و در وقت بنا رصد خواجه نصیر الدین را امداد می نموده و دیگری از جمله فضلا زمان هلاکو خان صدر الدین ساوجی است و او بحدت ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علوم عروض و قافیه انصاف داشت و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین مولدی بگجرو کتابت را بیک خواندن یاد میگرفت و در زمان هلاکو خان بمجرد مشاهدت قصیده حسنا در جمله عروض قوافی از جمله منظومات اوست و دیگری از آنجمله محی الدین مغربی است او در اوایل زمان هلاکو خان در شام مقیم بوده و در سید اعلی تخیم از انجمان جدیده و قدیم قصب السبق می ربود بعضی از مصنفات او در میان نحمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع افتاده بر السنه و افواه مذکور ذکر ابا قاخان بن هلاکو خان ۲ در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکو خان بجانب اجاجو و ان شتافت ابا قاخان در قشلاق مازندران بود امرا و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق بهادر و غیرهما سر عان بطلب او فرستادند و ابا قاخان بسرعت برق و باد متوجه او گشت و در نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و سبعین و ستمائه بمقصد رسید و بخدمت پادشاه قیام نموده در ماه رمضان سنه مذکوره رو نوفی ایل بالقاق شاهزادگان امراء و اعیان در موضع جغان ناور از صدر و برابان بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشیید قواعد حرمت پرداخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست زمام نصب امیر الامرائی او قبضه اختیار سونجاق نویان نهاد و حکومت ولایت خراسان باو و برخویش بشیئون اصول و تشیید مهم وزارت را بدستور زمان بدیخواجه شمس الدین محمد بازگذاشت و خواجه علاء الدین عطاء ملک جهان منوال همت بر تعمیر بغداد و کاشت ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و امصار حکام معدلت شعار تعیین فرمود و در اوایل ایام دولت ابا قاخان شاهزاده نوقای بفرمان پدر کرخان را راه در بند سوته آذربایجان گردیده ابا قاخان از این معنی وقوف یافته براه خود و شیوت را بدفع مخالفان نامزد گردانید در بیستم صفر سنه اربع و ستین و ستمائه بین الجانبین محاربه دست داد و در اثنای راه رو کبر تیری بچشم نوقای رسیده و هزیمت بجانب سپاهش قتاچون برکه خان چون این خبر بگوش هم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان گشته در کنار آب گزنول نزول نمود و ابا قاخان نیز با سپاهی بیکران بدانجانب شتافته و در این طرف آب نزول اجتدار فرموده و بعد از روزی چند برکه خان بجانب تفلیس رفته خیال آنکه از آنجا از آب بگذرد و روی بجنگ ایرانیان آرد و آنها در اثنای راه بر فرض تعرض کرفتار گشته و پادشاه مطیعش و مست از نیمه شهر ستان بدن کوتاه کرده و رگذشت با لشکر و سپاهش بساط محاربه در نوشتند و سر خود گرفته بجای استعجال متوجه دشت کشتند در ذی حجه سنه ثمان و ستمائه و بشت و پنج شش فرسخی همراه بروجی که سابقا مسطور شد میان ابا قاخان و براق غلان محاربه بوقوع انجامید براق منهزم گشته ابا قاخان بدستور پیشین بتعاقب او در خراسان حاکم گردانید و در سنه ثمان و ستمائه و سه موافق سیچقان ئیل رعون آباکه قرب سی سال بفرمان چنگیز خانیان بایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق پذیرفته است بیمار شده و در طوس عالم غربت بصوب عالم آخرت بدار افراشت و در سنه ثمان و ستمائه و نه با ابا قاخان براه خود و منکو تیمور تسخیر بلاد شام مامور ساخت و منکو تیمور با سپاهی بر تتور رایت نهضت بصوب آن ولایت برافراخت و در ماه رجب سنه مذکور او را با سلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهور بست بالغی در حدود حمص محاربه دست داد و پادشاه مصر ظفر یافت و بروایتی منکو تیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و قولی آنکه منکو تیمور از آن معرکه عنان بداوری نهزمیت تافت و بعد از دو سه روز همان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت ابا قاخان در دار السلام رشکست سپاه خود خبر یافته قصد کرد که جهت انتقام بجانب ولایت مصر و شام نهضت نماید اما مصلحت مدید و از بغداد بهمدان رفته تاریخ ذی تخیر شکانی و ستمائه متوجه ملک عجمی گردید مدت سلطنتش سه ده سال بود و بعد از فوتش نکودار بن هلاکو پادشاهی نمود و ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی و صفت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان ابا قاخان در ربقهٔ اصفهان ولایت حکومت برافروخت طبایع شرافع اعیان آن ولایت را برانگیخت جنابذه و قساوه و افروختن نیران آشوب و بیداد مجعول یافت بنا بر آن ابواب عفو و اغماض بیکبارگی بر بست و پشت بر مسند غلظت نهاده و لهاسی اصفهانیان را بتحمیل بار کران تبکست و در اظهار قدرت و اجرا سیاست قاعده چند وضع نمود که ناسخ حکایات تازیانه بن یوسف و حجاج بن یوسف بود اگر سخنی نرم بر وفق مزاج شنیدی یا تجربه صعب و کبیره چون سد خاندانها بر باد داده

داده مال و جان مسلمانان را بباد منثور کردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یک نظر بر بستر راحت
می غنود و نه شکام و زبان مسیم سحر ما نند برگ بید از با د حصر بر سر و جان خود نمی لرزان و لرزان بود مذکر آیا امروز از خزینه تراوچه قدر بر یخلت توان یافت
و با زر شر چشم آتش بار بروز کار کدام خاکسار از اهالی این دیار خواهد تافت نمود و او باش و سراق که شبها بیخ آرمیده از ایشان و راسوق
تردد نمی توانست نمود و در اندک زمانی چنان مطیع و منقاد ش گشتند که زیاده از آن تصور نتوانند بود و ارباب دستگاه و فلاحت بپوسته اسباب حرث
و زراعت بوکیل سیاستش می سپردند و اگرچه ضبطی در غایت نفاست در رای افتاده بود آنیده و رونده از و هم مهابتش دست بدانجانب دراز
نمیکرد ندی محافظت محلات و اسواق اصفهان بدارو سا و سپهسالاران عرض کردانیدی بود کاندران بموجب شارت او شبها ابواب کالکین
را باز کذاشته نجاندر قندی کسیبی با متعه ایشان رسیدی کو بندیشی عسسی قرصی نان از دوکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بها آن جا نجا
که داشت صباح بخانه ی خویش معاودت نمود و صورت حال نشا هده فرمود ارکال در خاطر خطا خطور نمود و مضطرب شده
رودی بدرکاه خواجه آورد و چون کیفیت واقعه بعرض رسید تلطاعت نفس انو دیهان دوکان مطلوب کرد یقصت که خواجه بهاء الدین غلامی داشت
نیک پی نام که مهرم اسرارش بود شبی او را فرمود که رو شهر آی و تفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری تحقیق نمای یک پی شرایط احتیاط
بجای آورد چون بازآمد بعرض رسانید که فلانک از اهل پاس مستعد کار و بیدار دل و هوشیار بود و دیده بان عرصه حصار خرم اطراف و جوانب اسواق
و محلات را ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام حراست نمکین نمی داشت اما سلطان زمام بر شهرستان و ماعش تغلب کرده عمل خواست ظاهری و ورا آن اعمال معهود
معزول می داشت و فلان غریزا موضع احتراس عایب بود و سزاوار اجتناب قارب و اجانب رونده دیکر که از بیم سیاست چشمه خورشید رخسار سان
نشستان آسمان از چون اعیان غیبت نمود و مدتی نخواجه بهاء الدین شارت فرمود تا هر یک از آن اشخاص را هفتاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید
که من در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از وی پرسیدکه اکر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عقوبت شده باشند
این عزیزکا منبی بلوازم قیام و خوف قیام می نمود چرا در مرتع ارباب جرایم انتظام می یابد خواجه جواب داد که مؤاخذه این شخص جهت آنست که نیک پی را که در دیار یکی
شب در دیده بسر و نفس سیر چرا نکرفت و پرسیده که در این وقت بچه سبب از خانه بیرون آمده لقصه چون سیاست و کشش و عقوبت و خونریزش
خواجه بهاء الدین از حد اعتدال تجاوز کرد شمس الدین محمد از روی دل سوزی و شفقت او بوت چند نوبت مکتوبات نوشته قاصدان ارسال
و پسر ولد امجد او کثرت تقلق و احراق و اغراق منع نمود و هر خاست عاقبت آن حرکات نا لایق را بعبارات مستقبحه پیغام فرمود اما خواجه بهاء الدین
اصلا عنایتی نکشت و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود و دیکر شت مصراع پند پدر نافع نشد رسوای عالم و زدا و را آخر الامر بزور دستی و زور کاری و زور هر دو
مواهب خویش سعی در پیوسته در عوض امراض متضاده بصورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و هنوز سنین او قات خیاتش تلثین
نرسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود قطعه فغان از فتانین رنج سازراحت سوز فغان از دجور جهان مکار جور سرشت
که صورتی نکارد بعبری نکاشت خود بستر د که هر بری که بسی سال سخت خود بشکست در روضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هر چند
در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغه لاکلام داشت با ضعاف آن طریقه خود و سخاوت اهتمام فرمود و هر کز در باب تعظیم فضلا و علما دقیقه مهمل و نادرعی نکذاشت اوقات خود را مستغرق کردانیده اصباح تا چاشتکاه و صحبتها بر مشتی انکاه با طلاق از اصدقا و اخوان الصفا بساط
صحبت و طا طفت بسوط داشتی بعد از پیشین با افاضل ندما ساعتی بتجمع اقدام می اغوانی مشانس بودی و در بیچ وقت از سر انجام مهام ملک و مال
و استکشاف احوال متغافل نمودی و چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان رسید در اوراق قرة العین جویش محزون شده این رباعی
در سلک نظم کشیده رباعی فرزند محمدی فلک مسند و بت بازار زمانه را بها بکمیت تو شت پدر بودی از آن پشت پدر بهر کم کشت چو بودی
شان بی بودیت کفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین
محمد بحرود دو بال بدولتخانه سپهر مدار دولت بدست کرافتاد که از عقب فارغا کامی در پایش شکست و در عشرتخانه عالم پر بهانه بیمانه اقبال
بکام که رسید که از زور دستی رادر دلش سخت متنوی سر سبز نخشت بوستانی کاز باد نیافت ارغوانی سروی بچمن نخاست زاغی کاخر بسر

نخورد بر پای هر ناز زمانه را نیازیست هر شمع مراد را گدازیست در دهر کجاست صبحگاهی کش نیست ز پی شب سیاهی مؤید این مقال صورت
حال مهرسپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوانست که چون در زمان سلطنت هلاکو خان و اباقاخان چند سال بکمال استقلال بسرانجام
امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی انفصالی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب
تعب بر روی روزگار برادرش خواجه عطا ملک برگشود تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابو المکارم بود و در سلک وزیرزادگان یزد
انتظام داشت بواسطهٔ حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت و ملازمت خواجه شمس الدین محمد اختیار
کرده چون او را بغایت درشت خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد مبادرت نمود و جناب صاحب شغلی از اشغال دیوانی
در عهدهٔ او کرده مجد الملک کماینبغی از عهدهٔ سرانجام آن مهم بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیهٔ احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد
مدد علت شده نقد اعتماد و خلوص اعتقاد وزیر نیکونهاد نسبت بمجد الملک مغشوش گشت و لفساد دو حرمان روزگار بسیکدر رسانیده نزد امرا تردد نموده اساس
معرفت مستحکم میگردانید در اثناء آن اوقات روزی مجد الدین اثیر که نایب خواجه عطا ملک بود بتقریبی شمه از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن
دیار با بعضی از همنشینان خود میگفت و مجد الملک آن سخنان را شنوده آغاز خباثت کرده بوسیلهٔ یکی از معتبران بعرض اباقاخان رسانید که مجد الدین اثیر
که از جملهٔ مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنابر اشارت و استصواب اخوین با مصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان
مصر میگشاید از استماع این حدیث نایرهٔ خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و او را ایذا بسیار نمودند تا
بمدعای مجد الملک اقرار نماید و چون آن سخن کذب محض و افترای صریح بود مجد الدین معترف نشد پادشاه او را بصاحب سعید سپرد و جناب صاحبی چون غمام
مجد الملک را باین مثابه مشاهده فرمود او را نامزد ضبط اموال سیواس کرده مبلغی گرامند نزد وی فرستاد مجد الملک بنابر آنکه همچنان بهتانی گفته
بود و مجدد این انعام بر جانب صاحب اعتماد نفرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی ورزید تا در زمانی که اباقاخان
متوجه خراسان گشته بقوقین رسید و پسرش ارغون خان بسعادت ملازمت پدر خود فایز گردید مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک نواب شاهزاده
انتظام داشت در مجلس ارغون خان راه یافته بعرض رسانید که هر سال این مقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانهٔ عامره میرسد حاصل املاک خاصهٔ
صاحب دیوان است که بر سبیل خیانت از اموال پادشاه خریده مع ذلک در کفران نعمت می کوشد و با ملوک مصر و شام شراب اتحاد همی نوشد
و برادرش عطا ملک ملک بغداد را ملک خود تصور کرده بدستور ملوک قوی الاقتدار تاج مرصع بر جبههٔ خویش ترتیب داده و اگر خان گیتی ستان امر
بمرتبت تربیت سرافراز سازد بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود خریده و از نقود و جواهر
و کاله قرب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنابر آنکه دانسته که مرا بر معایبش اطلاع حاصل است اینک منشور ضبط و حکومت اموال
سیواس بنام من نوشته و مبلغی گرامند بطریقهٔ رشوه فرستاده و ارغون این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده در خلوتی بعرض پدر رسانید اباقاخان
بر زبان آورد که حالا بافشای این سر مبادرت منمای تا بهنگام فرصت شرط پرسش بجای آوریم و بعد از اندک زمانی از این قیل و قال در وقتی که صاحب
دیوان در اردو نبود مجد الملک در مجلس پادشاه باستقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب تاج
و سریر تاثیر نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد بد مزاج شد و مجد الملک را همدران مجلس بدست خود کاسه داشت و از احوال تمامی ممالک و خرابی
و آبادانی بلاد و شهر و دیار استفسار فرمود و او بعبارت روشن کیفیت آن حالات خاطرنشان خان کرده یرلیغ شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف
جمع و خرج قلمرو ایلخان باشد و محاسبات چند ساله مفروغ سازد و از شاهزادگان و امرا و مقربان هیچکس در مهم او دخل ننماید و علاوه این احکام
پایزهٔ سرشیر که پیش از این بهیچ یک از سلاطین نداده بود عنایت فرمود و مهم مجد الملک در یک لحظه که پرتو انوار عاطفت پادشاهی بروی افتاد شبنم
صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و غلامان پری وش با جامهای زرکش بر اسبان تازی و بادپایان شامی و حجازی سوار ساخت
و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس ششتری تا ذروهٔ آسمان و ایوان کیوان برافراخت و جهت استحضار وکلا و نواب صاحب دیوان که در تبریز بودند ایلچیان
تعیین نمود و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد آنجناب روان فرمود رباعی در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن خصمی تو

خصمی تو بس قوت خواهم کردن یا سرخ کمر روی بیان یا کردن چون آن رقعه بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت در جواب نوشته روان کرد

رباعی

یا خود برسانی چون نشاید بردن پس غصه روزگار باید خوردن این کار که پای در میانش داری هم سرخ کنی روی بیان هم کردن

چون صاحب دیوان قزوین وحشت وحشت بسیار کار ما با قاخان در آمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کار خدمت برمیان بسته بدر بار ما کوچ داده می منظور نظر عنایت گشتی و چون بتخت سلطنت بوجود ما متزین گردانیدیم بیشتر از شش ماه در بار ما توقف ننمودی و ضبط اموال تصرف ممالک محروسه را برای و رویت تو منوط گردانیدیم و حالا مجد الملک تقریر میکند که تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه دزدیده ضبط نمیشود

افتاده بشتاب تمام صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب را محال دانسته قلم عفو و مسامحت بر جرایم او کشید و مرشد عقل و هدایت فیض جنان و فصیح بیان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای جان خان باد تو خود نعم والی و پادشاهی را چه سامان چنان توان داشت و انوار فره بهور خورشید ضیا کستر انا بود که تو از اکناف بر انیه در دولت ابد پیوند من دیرا در فرزندستیم دولا یم و برد اشتیم و خورد یم و بردیم چیزی بر خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهة صدقات ثبات و دولت صرف کردیم و آنچه امروز بدخت تصرفت از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و دواب و آماه و عبید نوالی از خوان انعام پادشاهانست

و هر چه خاطر خواه بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده عن صمیم القلب آن همراه است مبتغی خواه صلاحی خوف ده خواه بشارت امان ده هر چه بود مراد تو هست مراد من همان هر گاه فرمان شود بهر وقت مصلحت باشد بهر که اشارت فرماید تسلیم رود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد بیک قبا میان خدمت بسته زبان و عاکشاده بیت تا جام اجل در نماند بدست

نظر دست من و دامان تو تا باقی عمر اما قاخان سخن دان چون این سخنان دل نشان استماع فرمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نفاق از خاطر در یا اثر محو نمود و صنایع الطاف خسروانه در باره خواجه شمس الدین محمد تازه کرد انید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض داشت تا نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید بجلالت تنکز آورده بالیغ اند و رصدقات قیام نمود و رسولان باطراف و جوانب فرستاد و انجمله بدعایت اما قاخان اعلام فرمود و در قطعه که در آن باب ببرادر خود عطا ملک نوشته مصدر باین آیه ساخته که بیت

قومی یحبونهم بما غفر لی ربی و جعلنی من الملکرمین و این بیت را ردیف آیه شریفه کرد و بیت امروز بحمد الله فارغ و دلم از دشمن تاک اند ردل تاک من خنده دست نمی نجند در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید بر خدا نسخط پادشاه امین شده نوبت دیگر ایالت و وزارت براو قرار گرفت اما مجد الملک بنا بر کمال اعتبار و چیرستیار و قصد آنجناب بچنان بیجا بود و صاحب بقوت نفس و علو همت از ملازمت اما قاخان لحظه تقاعد نمی نمود روزی اما قاخان جناب صاحبی و مجد الملک یزدی را احضار فرمود و فرمود که بشبانه با یکدیگر سخن کنند و هر چه بر مست هر دو پهلوی یکدیگر از نوزند اما قاخان فرمان را داد که خواجه شمس الدین محمد فرد تر از نوزند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه آن جام تلخ مذاق را در کشید و سخنان او را بر نهج صواب جواب در رشته بیان منظم گردانید و بهمچنین روایت کنند که روزی در اثنای مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت از نوزده اما قاخان را کاسه داشت و سر با رپادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود و صاحب کرت چهارم بیان امر اقدام نموده پادشاه از کوشتی که نبار نفس کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت کشتر کار تقریر صاحب داد و صاحب سعید آن قدح را خورد و زمین خدمت ببوسید بعد ازان الیخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده درکشید و اما قاخان گفت این تازیک عجب جراتی دارد چند نوبت از قبول کاسه ما و اعراض کردم و اینچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و در خاطر چنان بود که اگر آن قدح را درکشد به او رابهم بسر این کار داخشیم خانه بیرون کنیم القصه چون مجد الملک دیده که مکاید و دسائس صاحب آصف نشان چندان تاثیر نمی نکرد و در غرز سعایت برادرش علاء الدین عطا ملک سعی نمود ن گرفت و نایب او محمد الدین اشیر انفیت تا در بار صاحب علاء الدین آمده تقریر کرد و فرمان اما قاخان بانند و قتیه عطا ملک صادر گشت چون خواجه شمس الدین محمد تازکی آن مهم مشاهده نمود برادر پیغام داد که هر چه مقرران کوئید قبول کن و بهیچ وجه برخنان ایشان انکار نمای و بعد الکفت و کوی بسیار صاحب علاء الدین مبلغ

بجایی ۳

سعید تو مان متقبل شد که فرود آورد مع ذلک معاندان غرسند نگذشتند و مهم بجایی رسید که محصلان او را بسلاسل و اغلال در بغداد میکردانیدند و بانواع شکنجه و عذاب معذب میساختند تا هر چه داشت و قایه جان خود ساخته بفروخت و بها تسلیم نمود و اعداد بیجز و مطالبه اکتفا نکرده صاحب بصاحب وقت و موافقت حکام مصر و شام متهم گردانیدند و بیکبار کی آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام حیات که ابا قاخان در همدان بود مجد الملک از غایت اختیار و اعتبار کس بخدمت او فرستاد تا صاحب علاء الدین را بار دو آرند و محصلان او را بند کنان همراه داشته متوجه گشتند اما در آن اثنا ابا قاخان فوت شده و ایزد تعالی خواجه علاء الدین را از آن شدت فرج داد ذکر وفات ابا قاخان در روضة الصفا مسطور است که در آن ایام که شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان از دست برادر لشکر مصر و شام انهزام یافت ابا قاخان در سنجار بود و بعد از استماع آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعده سنه ثمانین و ستمائه بدار السلام رسید و روزی چند انجا توقف کرده متوجه همدان گردید و در روز چهارشنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول فرموده و بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شراب بام عارضه قوی بر مزاجش طاری گشت و ضعف قوت پذیرفته روز بیستم ماه مذکور فی الجمله خفتی احساس فرموده و بر صندلی نشسته ناگاه غرابی در برابر او آمده بانگ کردن گرفت و ملازمان آنرا پرانیده و در آن حین پادشاه را غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش قفص قالب تهی ساخت شاهزادگان و خواتین و تو نیان پرسم و آئین متحول چند روز عزا داشتند آنگاه قوبلای کرده نعش اطاعت نکودا بن هلاکو بر لوح ضمیر نگاشته و از ابا قاخان و دو پسر ما ند رعون اقتمش خاتون و کیخا تو از تو قدان خاتون و این هر دو پسر بمرتبه سلطنت رسیدند ذکر بعضی از اکابر زمان ابا قاخان از جمله اجله مشایخ عظام و اعاظم عرفا لازم الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی با ابا قاخان معاصر بود و در ایام دولت او از عالم انتقال نمود نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاء الدین محمد که ملقب بود بلوله و دختر او سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنا بر رؤیای که دیده بود دختر خود را باحسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی در رتبه بلند و مرتبه ارجمند و شأن و شوکت عالی نهمت برادار و ظایف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و ستمائه اتفاق افتاد و او انجناب در صغر سن بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گذاردن حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته متوطن شد و در بلده مذکوره مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش بشرده رسیده بود که خداساخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائه انجناب را پسری متولد شده آن مولود حاقبت محمود را سلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاء الدین محمد با اولاد اعظام از لارنده بقونیه رفته در آن شهر وفات یافت و همان روز این معنی در ترمذ برسید برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر شهر رجب سنه اثنی عشر و سبعمائه بنجهات حدن شافت از تنکیح طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان ولد را نیز بر وزن حدیقه شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار مواجید معنوی و از جمله مشایخ ازمان دیگر کی جامع سعادات دنیوی و اخروی شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی است و شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میبرود و مولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود و در نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پسر عمی شیخ محی الدین العربی است و تربیت او دری یافته و الا تیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحة الکتاب و مفتاح الغیب و فصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه و دیگری از جمله مشایخ آنزمان شیخ محمد کجوجانی است و کجوجان قریه ایست در یک منزلی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیزکار بود و هم در ایام ابا قاخان از عالم انتقال نموده و از آنجمله دیگری شیخ

شیخ اوحدالدین حامد کرمانی است و او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود و صحبت شیخ مجدالدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات و رسایل دیگر از وی حکایات نقل فرموده و شیخ اوحدالدین بدیار جوانان ساوه عذار میل بسیار داشت بنابران وقتی شیخ شمس الدین تبریزی ازو می پرسید که درچه کاری جواب داد که ما را وظیفت آب می نیم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس سر دنبل نداری چرا بر اسمان نمی نیمی نقل است که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهد باز است اما پاک باز است فرمود که کاش گردوسی و کلاشی و مینطوعات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود دلالت بران ندارد که مشاهده بصورت بغایت مقید بوده باشد ازان میفکریم بحشیم سر در صورت زیرا که معنی است اثر در صورت این عالم صورتست و ما و صورتیم معنی تو این و دیگر در صورت و کتاب مصباح الارواح از جمله منظومات بلاغت آئین شیخ اوحدالدین است و از انجمله دیگری شیخ عزالدین نظری است که شارح یکی از قصاید این فقیر است و از جمله علمای زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین علامه شیرازی است و آنجناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی بود و در فضل و کمال بدرجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی فرمود و بر مزاج او مزاج علمیه داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح بیان میگاشت نقل است که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین بمجلس ملاکو خان در آمد و الیخان بنابر انکه دران ایام از خواجه رنجیده بود از خاطر اعراض و خشونت کرده و آن اثنا آنجناب را گفت که اگر رصد ما تمام نمی ماند از اسکیشم مولانا پیش رفته گفت من رصد را تمام کنم چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش همچنین مخدوم الناء اعتنائی مثل این شخص میکردی شاید کرا و ندانستی که تو هزار اسکیشی جناب مولوی جواب داد که من هزار اسکیشی میکردم و از روی جد آن سخن بر زبان می آورد و از جمله مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است و نکات و دقایق آن کتاب افادت انتساب بر السنه اطبای عظام مذکور و مروی و دیگری از انجمله حافظ علی بن انجب بن عثمان بن الساعی البغدادی الموزح بود و او در سنه اربع و سبعین و ستمایه از عالم انتقال نمود و از جمله شعرای زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت قاضی و در نظم اشعار عربی و فارسی نهایت ماهر بود و او در قصیده ایست مطلع و در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو بیت از غزلی است که در آن قصیده مندرج گردانیده نظم

بدیدم خود سرو مسلم ندارد عهد تو هیچ استواری ز تو نیز
سر کشی کاری نیاید زاجز خوی نرم و سازکاری

و دیگری از انجمله جمال الدین رشیق القطنی است و رشیق القطن اسم محلیست از محلات قزوین و جمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود و سال از عمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور از منظومات اوست که رباعی

ای از زر تو ذوقی انکه جامع آمد محبوب خلایق بهر او تا بی شک نه خدائی تو ولیکن چو خدا
شاه رعیت و قاضی الحاجات

و دیگری از شعرا رکمان اباقاخان سید جمال الدین کاشی است و او را اشعار لطافت آثار بسیار است از آن جمله ترجیعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات اینست که مطلع من مستم و رندم و لاابالی وین یکسوه مدت لایزالی و بند ترجیع اینکه برخیزم و دست یار گیرم لب یار ببوسم او را گیرم و دیگری از شعرا از زمان ملک رضی الدین است و ملک رضی الدین در زمان اباقاخان چند گاه حاکم دیار بکریه بود و چون از آن منصب معزول شد و جلال الدین نامی که بعلت ظریت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد خواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی

شاها ستدی کشورت از هیچ منی داد و ستدی مخلصی نه مردی نه زنی زین کار چو آفتاب روشن گردید پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی

و از انجمله دیگری عماد الدین فضولی است که مشهور بود و بعماد الرطل در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی که خواجه با دی شطرنج می باخت و آن اثنا بزبان معما و لغز مسکفت که ای کون زنت فراخ عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی

هر چند سخنهای چو دُر میگوئی ز میگوئی عیب تو همین است که اندر شطرنج ای کون زنت فراخ میگوئی

و دیگری از انجمله فاضلی است سخنور و مشهور

بمجد همگر واو بهاء الدین محمد نو نقل است که
در آن ایام که مجد همگر بزیر دعوت اصفهان فرمود دشکوه خود را که نهایت مسنه بود در پیش کرده شت و بعد از چند گاه خاتون از غضب شوهر
باصفهان رفت در وقتی که مجد در خانه خود بدانجا رسید یکی از تلامذه مجد بالا رفته و مجد را خاتون خبر داده مژده گانی طلبید مجد گفت مژده گانی
وقتی میدهم که خاتون بعالم آخرت رفتی باین سخن را بزبان رسانیدند چون شوهر را بدین آغاز عتاب کرد ژوژان انشا گفت مصراع پیش از
من و تو لیل و نهاری بوده همگر گفت پیش از من علی الماضی از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد و تاریخ کرده معلوم است که در زمان
ایلخانان میان فضلا کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعرا نوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همگر را حکم ساخته این قطعه بدو فرستاده
قطعه
ای آن زمین و قار که بر آسمان فضل ماه و تجسه منظر و خورشید انوری جمعی زناقدان سخن گفته ظهیر ترجیح می نهند بر اشعار
انوری جمعی دگر بر این سخن انکار میکنند فی الجمله در محل تزاعند و داوری رجحان بکطرف تو به شان ناکه هست زیرنگین طبع تو
ملک سخنوری همگر در جواب نوشت که قطعه جمعی از اهل خطه کاشان که برده اند زار باب فضل و دانش گوی سخنوری کرده
بحث در سخن نشان نظم تا تو نه گفته بود زیر دری دری در انوری مناظره شان رفت و در ظهیر تا مر اکراست پایه بر تر ز شاعری
از آب فارياب یکی عرصه داد دور و زخاک خاوران دگری رجحهری ترجیح مینهاد یکی مهر بر قمر تفضیل می نمود یکی خور بر پری
انصاف چون نیافت کرده از دگر کرده من بنده نگریده نظر شان باوری در کان طبع ان چو بکشتم گران گران در قعر بحر آن
چو نمود م شناوری شعر یکی تر آمد چون در شاهوار نظم دگر بر آمد چون مهر خاوری شعر ظهیر اگرچه سر آمد جنس نظم باطراز
انوری نیز در اطراف عمر می برد اوج شهرت بر سه تیر نظم او فاصه که ثنا گری و مدح گستری طبع رطب اگرچه لذیذ است و
خوش مذاق کی بر بود بحلاوت عسکری بیدار چه سینه و نغز لطیف است و ابدار چون در چین بجلوه کند بید عوی
هر چند لاله صحن چمن را دهد فروغ پهلو کجا زند به سهی با کل طری اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن گر تو مقلد سخن محمد همگری زاد
این هیچ نیست ابدا فرجب در شاه چین و دلال نیشکر همیری و دیگر عوا آنچه اما می هروی است و همو بابو عبد الله محمد بن
ابی بکر بن عثمان والمامی در کار یاسا کن بود و در مدح سلاطین انجا شعر نظم نمود و این قطعه در جواب سئوال مذکور از حال مطلوب
اوست قطعه
ای سالک مسالک فکرت درین سئوال معذور نیستی بحقیقت چو نکری تقیر را نزیبد تناسب درین دو طور بیچ
حوز
حاجتی مینیت باین شرح گستری کاین معجز است وان سحر این شمع و آن چراغ این ماه و آن ستاره این حور و آن پری
ذکر نکو دار بن هلاکو خان بعد از وفات اباقا و تقدیم لوازم عزا بتاریخ چهشنبه نیمه دوم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین
وستمایه باتفاق عاظم امرا بتکوداریاسی غزت برسند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان و ولایات عراق و آذربایجان
برگشاد و چون او مقلد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود منشی تقدیر بتقبش باسلطان احمد تحریر فرموده زمانم وزارت را بدستور
معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داود مجد الملک یزدی بتفویض رسانید خواجه عطا ملک را بار دیگر بحکومت بغداد فرستاد شیخ
کمال الدین عبد الرحمن الرافعی را بر تبت تربیت سر فراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بکاشکان آن جناب مفوض
گردانید و وظایف طلبه و منجمان نصاری و یهود را که پیش ازان از اوقاف میداد منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بدیشان
رسانید و تجهیز قوافل حاج و ترتیب مؤنات سبیل بیت الله الحکام تا کید تمام اصدار یافت و در باب جمع و وصول حاصلات
موقوفات حرمین شریفین استمام نموده بر تواضع و تقویت سایر ارکان شریعت تافت و مواضع صنایع و منتجاتها و کنایس صنعت
انها لم کرفت و بجای انها مساجد و معاهد اهل اسلام مقرر گشت و ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صورت موافق مزاج بعضی امرا دکانگوش
بنوید با سرا در سلطان احمد مقرون بای اتفاق کرده خواستند که هنگام فرصت پادشاه را از میان بردارند و با دیگر در طلب افزایش
و عوان گوشیده رسوم عباد و شاوران و سایر اوباش را طلبه را معتبر شمارند و سلطان ذکر بدانند شیان و وقوف یافته امرا مفسد را سلطا

بیاسار رسانید و پشت فقرهای رشکسته مسلمانان را از ظلم و عدوان او باز رهانید شهادت سلطان احمد بر دست و رشقه قتوربای بحکم ارغون خان بن
اباقا خان فی شهور سنه ثمان و ثمانین و ستمائه روی نمود و مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود گفتار در بیان نجات یافتن صاحب
علاء الدین و کشته نشدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آئین چون سلطان احمد تبانیدسر مد بتخت تخت قرار گرفت واز
اشعهٔ ضمیر منیرش انطفار و بیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که الچیان بهمدان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطا ملک را
بار دو آورند و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت و کینهٔ سابقه بغض و حسد
در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته بارغون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را
بزهر هلاک ساخت چون پیایند که من بر آن سر وقوف یافتم قصد سر من دارد سعد الدین برادر زاده مجد الملک بر مضمون این عریضه واقف گشته بارگاه مجد الملک را و اسباب
خزینه داری عزل کرده بود و بخدمت خواجه شمس الدین محمد رقمت صورت حال بازنمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را سیاست و مقتول گردانند
و بقیاس پیشین انگاشت که آنچه در زمان بابا خان بر جراز علاء الدین عطا ملک گرفته بود باز دادند خواجه علاء الدین عطا ملک بسمع اشرف علیا رسانید که هر نعمتی که برادران
در مدت ملازمت پادشاه ایام از فواضل صدقات حضرت سلطانی یافته اند حالا من بنده همه را در این قربتیای ایثار میکنم و اشارت شود تا آن سوا را چه پیش آید و در کرهٔ
حضارد رگاه پادشاه از یکدیگر بربودند آنگاه از روی قبال حکم لازم الامثال صدور یافت که مراعات عظام شهر ستم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرمود عمل نمود
و آن اشارا زمیان بسته و داشته مجد الملک عقداری پوست شیر بر بودن آمد که بخط ران شیخ محرف سطری چند مقرر بران نوشته بودند و چون اتراک منکر سحر می باشند
از آن نوشته خائف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر با تصواب قاآن و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر آغشته
طلا از مجد الملک بیاشامانند آنچنان کرده و مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نمود چه گمان بر دکه آن نوشته راشیخ عبد الرحمن
که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و ضمن آن مکیدتیست و کتابا مجد الملک به ثبوت پیوست اما سوبخاق نویان
بقتل او رضا نداد و مقارن این حال سوبخاق پهلو بربستر ناتوانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بعیادت او رفت و مبالغه نمود تا سوبخاق بکشتن مجد الملک
راضی شد آنگاه او را بملازمان خواجه علاء الدین عطا ملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب
کلمة العفو عند الاقتدار این علو الاقدار عمل نموده و زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و
اضداد و اعوان صاحبی گفتند بر کمکنان روشن است که این مدبر مدبر دو ایام چنین بیهیچ دقیقه از پا نه او از ار فرو نگذاشت و در روزگار عتبا
مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر مخلص او صورت بندد و هر آینه باز عالمی را در سر پنجهٔ ظلم و شکنجه جور کرفتار پسند و فرصت فوت
نباید ساخت و بناء حیات دشمن را از بنیاد بر انداخت بیت سنگ دوست و مار بر سر سنگ نه زدانش بود دشمنوس و در نگ آنگاه خواجه
صاحبی مجد الملک یزدی را از مجلس بیرون آورد و نه بیک طرفة العین او را پاره پاره کردند هر عضوی از اعضا و اجزای ملکتی فرستادند و
قلوب رعایا و عجزه را کاز دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی داده مسرش بغداد رسیده مدتی بر دار اعتبار بود و بای آن شوم قدم را
شیراز و دمشق بعراق برده یکی از فضلا این بیت نظم نمود و بیت میخواست که او دست رسانده بعراق دمشق نرسید لیک دمشق برسید
فضل است که شخصی زبان مجد الملک را بصد و نیاز از جلاد خریده بتبریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قضیهٔ مجد الملک انشا کرد و بما
روزی دو سه سرو فتر تر دیر شدی چونیده ملک و مال تو قیر شدی اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی فی الجمله بسکنجه جهانگیر شدی لقصته
چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد و سلطان احمد بنوبت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد خواجه عطا ملک هر چند خواجه
مقرر ساخته بود که بقیهٔ عمر در گوشه منزوی بوده بر امور سلطنت نگردد دو غدر ایام کذشته را بجای آورد و اما چون عواطف پادشاهانه
و عوارف خسروانه او را از ورطه غرقاب یکی شمات اعداد دیگری هلاکت نفس بی هیتا نجات داد و خلاص ساخت خصم معاند و دشمن حاسد
با هر چه از اموال او کرفته بود انچه در دولت حکومت حاصل کرده با و عنایت نموده از بنیاد بر انداخت هر اینه در مذهب مروت و شریعت
فتوت رد فرموده و منع آن جایز نبود بنابر این از اعتماد قاآن ارخطیر و خطب کبیر اخیرا زجهتساب نتوانست نمود چون به اسلام رسیده

روزی چند تمهید لسباط معدلت پرداخت ناگاه بادم الذات انکمین کاه بیرون تاخته آن خواجهٔ فاضل عادل را از تخت سخت بر تختهٔ هلاک انداخت
واین واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجهٔ سنهٔ احدی وثمانین وستمائه روی نمود وصاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است
بلوازم ماتم تعزیت قیام نمود وقطعه علاء دولت ودین آن وزیری که حاکم بود ندانه ملک بغداد چو تخمی کشت زیر پرده خاک خفا از سال
تاریخش خبر داد کفتار در مخالفت شاهزاده ارغون وپیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت یچون دران ایام
که بجد سعی واهتمام خواجه شمس الدین محمد ودین ودولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقد وحسد در کانون دل
بعضی از شاهزادگان وامرای بی ایمان اشتعال پذیرفت وارغون خان بن اباقاخان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده تقاضا جازیها
منظور نظر تربیت کردانیده لشکر قزاق وباس را که بی باک ترین اقوام مغول بودند در تابین او کرد وسلطان احمد از فساد غیبت وتغییر عقیدت
ارغون خبر یافته علی ایناق را که در میان مور خان بالیناق شهرت دارد نزد شاهزاده فرستاد وجهت امتحان باحضار او فرمان داد
الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف واحسان او را از جادهٔ موافقت سلطان منحرف گردانیده باخود متفق ساخت
والیناق مبانی عهد ومیثاق را بمقتضای ایمان استحکام داد وبپایه سریر پادشاه اسلام بازگشته در باب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد
وصاحب دیوان بر مواضعهٔ شاهزاده والیناق مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید وسلطان همت بر استمالت الیناق
گماشته او را باز دواج دختر خود سلطان کوچک سرافراز گردانید تا شجرهٔ مخالفت از فضای سینه برکنده متفق گردیده وچون ارغون
خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده وجوشی بدرگاه سلطان فرستاد وقصد تقریر مجد الملک وتشعل نایره غضب
اباقاخان در حقیت کوکب ودولت صاحب دیوان باد اوپیغام فرمود که در آن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود که از نقد وجنس و
ضیاع وعقار هرچه در قبضهٔ تملک واقتدار دست همه تعلق بایلچیان دارد وهر وقت فرمان شود هرکاه مصلحت باشد بهرکه اشارت نافذ کردد
بی مجال تاخیر واهمال سپارد اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان را مصاحب جوشی بدین جانب
ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده وصلاح ویراق دیده نکچیان از حقیقت حال بواسطهٔ استفسار نمایند سلطان از استماع این سخنان دانست
که غرض ارغون خان عزل صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد در جواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر چون طیعت
کفایت وتوفیر می آرد اکر از درکاه عالم پناه عزیمت نماید مصالح ملک ومال در محل اهمال وصدد احتمال می آید وبرسول نامه مطلق التفات
نفرمود وجوشی قرین ناخوشی باستانهٔ ارغون مراجعت نمود واین حکایت موجب تشکایت کشت وصورت عداوت ارغونی از پرده بیرون
ورکشت شاهزاده نشانها بالطراف ممالک فرستاد وکاسباشمس الدین محمد را بتصرف نواب ایلچیانی که از درکاه آمده بودند
از شروع در مهمات ومعاملات باز دارند وبنا بر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشته عراقیان هراسان کشته هرکس
از وکلای صاحب دیوان آنچه در قبضهٔ تصرف کماشتکان شاهزاده بازکذشت وارغون بجانب دارالسلام بغداد نهضت
عمال متصفان اموال آن دیار را از چاشنی اشتقام جرعه چشانیده وراه ایل سنهٔ اثنی وثمانین وستمائه بالشکر حاضر عازم بلاد شمس
کشت وبسرعت تمام بدو واعیهٔ فتنه وفساد بر آن بلاد کماشته همه وقت در این اندیشه که سریر سلطنت پایدار را قبضهٔ اقتدار عمال آمده
بچه تدبیر بیرون آرد روشب ودر زیر فکرت جان سوز بیقرار که سلطان احمد را میان چسان بزار ودر آن اثنا ایلچی بپایه سریر اعلی
فرستاده التماس توماناث عراق وفارس که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت نمود وپیغام فرمود که چون سریر دولت پدرنامدار
محل جلوس سلطانی را میشاید هرانیه با نیز طرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اکر
این التمس شرف اجابت یابد انوار اتفاق بر صفحات احوال اقاربانی تابد والا بعد الیوم بیت مرا تخت زین باشد وتاج ترک قبای جوشن و
دل نهاده بدرک سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود که یورت اصلی وملک اولوس ارغون قطعهٔ خراسان
ومازندران وعراق است آن ولایت را با وسلم داشته ایم اکر توقع دارد که مرضعی دیکر اضافه نمائیم باید که بقریتای حاضر شود تا التماس او

او در جه اجابت یابد و اگر نعوذ بالله در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرماییم که موجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بخراسان رود و ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورد. مذالهجا بازگشته اراده قراولی داس که دم اهمیت ارغون میزند نمواخذ نشده ابواب صلح و صلاح از جانبین مسدود گشت و اختلال ان حال از حده و تمادی در گذشته صاحب دیوان بکاسازی خود و نصرت نشان مشغول فرمود و بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود و بعد از استعداد لشکر الیناق با لشکر ده هزار از مبارزان صفدر و مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده در غره صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در صحرای اقحوانه میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته گریز بسقیر اختیار کرد و سلطان احمد از این معنی خبر یافته بسرعت برق و باد روی بخراسان نهاد و ارغون چون وقوع حوادث زمان شکسته رکاب و گسسته عنان بقلعه کلاته شالفت و متعاقب الیناق باده هزار سوار بپای آن حصار رسید و شاهزاده بغیر از تسلیم راهی و بچز توکل پناهی نیافت و حجه ملاقات الیناق از قلعه بایان آمده الیناق روی خاک میبوسید و دو دلالت شاهزاده بقلعه فرستاد بشرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلات الهی الیناق فریفته شده همراه او بطرف هرات روی سلطان احمد نهاد و بعد از قطع منازل وطی مراحل در خوجان بستان سلطنت آشیان رسید سلطان احمد مدت دو بار شاهزاده سرافراز او را در اقتاب بارنشاط گاه باده داده او را در آغوش مهربانی کشیده روی بروی او نهاد و تعویض مملکت خراسان بدو ساخته چنانکه سکنی بادزاد و هرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آردی را با چهار هزار سوار بکس بجا فظت آن حرکاه امزد و در روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد مصحبت حرم خود و دختر خاتون که در اردو گذاشته بود مایل شده الیناق را مصلحت کوچ داده روی بجانب شاهزاده ارغون معین ساخت بیت پنجیز از انکه نقش بند قضا و بپس پرده نقشها دارد و چون سلطان از نهایت خفت و طیش بنجای اعشت و عیش روان گشت بوقا بعضی دیگر از نوئیان اموس مخالفت برخاطر گذشت و بوقا بقوت بازو خود که ثبت تقرب داشت صحیفه شاهزادگان و امرا نخاشت که احمد اوس چنگیز خان را ویران ساخته از بنیاد برانداخت و رایت عزت سلمانان را تسلیم صاحب دیوان تا ایران کیوان برافراخت مصلحت اوس انست که بوالاجو رانجانی و احمد الارسر سلطانی بردارند و این مهم و قضیه تشبث بامدکه ارغون را از حبس چون دراز صدف بیرون آرند همه را این صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد این اندیشه از خیز قوت بفعل رسد و بدین قرار در شب سه شنبه شروع سیم ربیع الاخری سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بوقا نزدیک بخوابگاه ارغون خان رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نفاق از رخ برداشت ارغون از بستر استراحت باضطراب بی نهایت برجست چه تصور کرد که موسم وداع حیات زندگانی است و بوقا دست و پا گم کرده قضیه موهنه را بزبان مسطور عرض کرده همان لحظه موافقان ایشان جمع آمده برپا و پایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاخته اورا در پشته خانه خفته یافتند و میرعلی تمغاچی از ملازمان بوقا پیش بالینش رفته سرش از بدن جدا کرد و افغان و شغب محشر و فزع روز اگر آن شب دست داد و خروش و زلزال در منازل افتاد اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته یکی از آن جماعت برمرکب فرار سوار شده و از عقب سلطان شتافته در وقتی که چهار فرسخ از انسفراین گذشته بود رسید و از خروج ارغون و حادثه شبخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمه بعرض رسانید سلطان ازین خبر هوشش مضطرب و سوشش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب بود نهاد امراء و سرداران و لشکریان و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت مثال جدائی جهت اختیار نمودند بهر گامی رکابی و دری ماند زحمت اینقدر سطور مسخوانه صاحب دیوان چون بجا جرم رسید الاغی چند بدست آورده حازم اصفهانی گردیده و بعد از انکه ارغون از عون مشیت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح صادق آغاز دمیدن کرده مواکب کواکب را بمنزلت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و امرا بملازمت ارغون خان رسیده زبان به تهنیت بقاء زندگانی و وصول برتبه جهانبانی گردان ساختند و بوقا جاجا زه سواری فرستاده تا لشکر قراداس راه

برسلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گرداند ومسرعی دیگر نزد قوشچیان روان گردد که باز همت در هوای صید نوکران آن پادشاه بی سامان پرانند وارغون نیز متعاقب بدانجانب نهضت فرمود وچون سلطان بارد وی والده رسید واورا از آن حادثه آگاه گردانید قوتی خاتون گفت انسب آنست که در همین منزل توقف کنی وجمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب که امر صورت رو می نماید و در سه روزی حقیقت حال بر مردم اردوی قوتی خان در لباس التباس محتجب بوده هر کس بحسب غلبه ظن سخنی بر زبان میراند وصباحی قرابوقای وشیکتور نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته بسبب وصول پادشاه بی خیل وسپاه استعلام نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بحافظان بسپردیم وماجته سرانجام آذوق ومایحتاج لشکر عزیمت بجانب کردیم شخصی از اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان وامرا ارغون را بپادشاهی برداشته اند وبهم عالیه براخذ وقتل سلطان احمد گماشته اکر انتظام احوال ایل والوس مجوز امید وار است نموده مجال فرار ندهید امراء بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند ومقارن آن حال سپاه قراونا س دار اردو تیخته صدای غارت وتاراج در عالم انداختند وهم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرابوقا وشیکتور سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که چون دشمن مغلوب را ببینند دست وپای افشانده لفظ مربو بر زبان رانند ارغون در ا مرا نکریسته از سرشماتت مربو گفت وهمانجا کاسه در اشته لوا عشرت برافراشت بیت چنین عجایب حالی بسا لهای دراز نه کوش وهرشنیده نه چشم دولت دید وچون ارغون خان تجربه معلوم نموده بود که بر ابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف وتاخیر سلطان احمد را با ولاد تقفور ابای سپرد تا در شب پنجشنبه هیجدهم ششم جمادی الاول سنه ثلث وثمانین وستمایه پشت ورا بقصاص پدر خود مانند اهل اسلام بشکستند قطعه سپهر عدل کو وار مشتری دیدار * که بود سرور جانها ن حظهٔ ایران * زدست برد قضا پشت وشکت ولیک * نمود سال شکستن ظهور از لب خان واز احمد خان سه پسر ماند قبلا بجی واسلا بجی از مغنه خاتون وبوقا جی از قوتوچین واین سپران هیچیک بسلطنت نرسیدند ذکر ارغون خان بن اباقا خان هرچند که در وقت استخلاص ارغون خان واتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن دوران که ارغون خان سلطان احمد را بعلاء الدین مخلد فرستاده بود در وقت خواتین امرا وشاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمان برداری واطاعتش اجتماع نمودند واورا در بیست وهفتم جمادی الاول سنه ثلث وثمانین وستمایه در منزل آب شور از حدود بوزنجاق بر تخت خانی نشانده ابواب عیش وسرور بر روی جمهور نزدیک ودور کشودند ومدت یکماه خرد وبزرگ تا نزدیک بشرب شراب ارغوانی واستماع الحان واغانی قیام نموده بیت کهی ربط زدند وکاه طنبور کهی بستان بنده کاه مخمور وچون ارغون خان از لوازم جشن وسور باز پرداخت مطایا اموال اشراف واعیان از عطایای خویش کران بار ساخت زمام رتق وفتق وقبض وبسط حل وعقد امور ملک ومال را در قبضه اختیار بوقا که مجدد ربا ص زندکانی ومرتب اسباب کامرانی او بود نهاد وبرادرش آروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بحافظتش قیام نموده بود بحکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانا نعام واحسان رام گردانید ودر قبضه سایر شاهزادگان را مطیف وعنف در ربقهٔ اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان رح وصعود سعد الدوله بعیوق رتبت تربیت در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست وبدان واسطه تنزل مبانی عظمت بوقا راه یافته بنا حیاتش در هم شکست مدت سلطنت ارغون هفت سال بود ودقبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود کفتار در ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان وبیان محلی از بسایر وقایع ایام سلطنت ارغون خان چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از مدتی چند زمانی چند استیلای ارغون خان وکشتن

وکشتن سلطان اسماعیل محمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از راه دریا خود را بدیار هند رساند و از آنجا چندی دور از حیات باقی بماند و دران مملکت بفراغت بگذراند بنا بر شدت قهر معمول اندیشیده بجمیعه مرتبه گذرانید که اگر نفس خود را ازین عزم باز نتواند داشت لااقل اسباب سفر او را مهیا سازد و بهمین بهانه از اصفهان بیرون آید و بعد از رسیدن بهرمز بهر نحو که تواند خود را بدیار هند رساند و از آنجا بدرگاه عالم پناه پرده از اندیشهٔ انواع اندوه و ملال برنزول ارسال یابد آیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمهٔ ناکرده بنده در گذرد و ع رشک بوی و زخور شید نور نیست بدیع و الا باری چندین کس را زحمت نکشیده و تعذیب خلایق و اتلاف نفوس امر الهی تقدیر نرساند بصوب اردوی ارغون خان روان گشت و در اثنای راه امیر فارسی و آتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان با تفاق آقا و ایشان را جهة استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدامغان رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناهی که تو در حق ما کردی بر چرا یم بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جرایم خطایا مکملان کشیدم اگر صاحب دیوان بگذشت آید مرا نیز بانعام الطاف خصوص باید و نشانی متضمن بر امثال این تلطف بخان مارسد و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات طمأنینت یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت نمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بارد و رسیده و در وثاق او بقرار فرود آمد و روز دیگر بوقار علی برده ارغون خان صاحب سعید را بخواهش و تعویق منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده دعای دوام دولت او بداد رسانیده مبلغ چهل بار گشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و نوذر با دل حسد بوضوح انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود دمبدم سر بسر انجام مهام وزارت خواهد بود و فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب بهوا گفتند که با وجود وزارت صاحب دیوان ریاض حکومت تو صفت انصارت نخواهد گرفت و اگر چه خواجه روزی چند طریق تواضع سلوک دارد و بهر گاه متمکن گردد تو را چون سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت ربا عی دشمن چو ابد بدست آمد و فرصت دادی نهاد که گرد دوست خود نگذاری در بگذاری و دست یابد قوی سودی کند ندامت و محزونی بنا علی هذا بوقار خلوتی بنان ملامت ارغون خان در انکرده گفت کسی که در باره پدر نیک نهاد و پادشاه بلند پایه بدگمانی و بر گفتار او اقدام نموده او را نه بر دباد زود خدمت پسندیده چگونه توقع تواند داشت بثبات دولت صاحب تاج و سریر و فاداری و زیر پرگار دولت و آئین یکدلی است او را زنده نباید گذاشت هیچ قدرت باقی نخصم غدار ملکی بتقصیر و عرض بر او دن آر نیارا ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان را بموقف ریغوا آرند و امرا و نوئیان همت بر تحقیق آن مهم گمارند آنگاه نیاب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که در ارزاق خلایق سرا جرا بسته اند و خواطر نوایان و مکنیان را چون دل هنرمندان هیچ جهت مشکسته نه خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت اقتضیات و تصرفات بنده که ارباب غرض عرض کرده اند یکی را صدا عتراض می آرم اما از نهمت اندیشه عذر و جنایت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان کذابست نه بر خاطر نه دغدغه ایست بنده هر گز آن بوده است طلاقت لسان و فصاحت بیان هیچ فایده نداد ع با حکم قضا دم مسیحا چکند حکم شد که نیابی فضایل معالی را خواب کنند و سر چشمهٔ جود و احسان را سراب کردانند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات متحکن میست عملی بجا آورد دو دو کانه از برای یکانه حقیق بگذارد و مصحفی را که همراه داشت بر سم فال بگشاد این آیه برآمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از خلایق فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده گفت ع هر چه از تو آید خوش بود خواهی نخواهی الم و نادر دیگر دو شنبه همان ماه مجلس نشسته بندگان را در مسجد جامع بار داد و بعد از ادای نماز جمعه بر منبر رفته خطبه بنام ارغون خان خواند و بعد از ان بر سر تربت شهادت چشمه و ساقی تقدیر او لوا و آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرح الله و مسعود و آتابک را نیز بجان شربت چشانید نظم تیغی کشید بر همه این چرخ کو نیشت کو صد هزار شاه و گدا را بگور کشت چون عاقبت فنا ست جهان دور نمک را سهلست خوب و زشت اگر زم یاد زشت و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود تحت تصرف

درآوردند و اساس خیرات و مبرات او را مندرس و منهدم کردند نقلست که هر روز حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد بصد تومان میرسید و اکثر آن وجه در امور خیر صرف میکرد و یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانید رباعی از رفتن شمس از شفق خون بچکید مه روی بکند و زهره گیسو ببرید شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح برزد نفس سرد و گریبان بدرید و دیگری در تاریخ وفات الخواجه پسندیده صفات این قطعه در سلک نظم کشید قطعه نظام مزرعه آفاق صاحب دیوان محمد بن جوینی در یگانه دهر بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چهار بوقت عصر دوشنبه برود خانه اهر زدشت ظلمه ارغونی اختیار بقصد ز جام تیغ ابالیب چشید شربت قهر و یکی از دوستان مجد الملک یزدی در آن واقعه گفت که قطعه چو مجد الملک از تقدیر ایزد شهادت یافت در حوالی تو شهر تبریز صاحب دیوان محمد که دستور ممالک بود در دهر پس از دو سال و دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دوران شربت قهر تو در دنیا مشو بد را معامل که دارد در ترازو نوش با زهر و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بجنت مخلد بوقا در حکومت تمامت مملکت ایلخانی استقلال تمام یافته ارغون خان او را چنکسانک لقب داد و فرمان فرمود که تا نه گناه بزرگ ارتکاب ننماید در یرغو نیارد و پادشاه کسی گناهش را نپرسد و بی التمغا او احکام یرلیغ را مسموع ندارند و فرامین او را در فیصل مهمات بدون یرلیغ اطاعت نمایند و بوقا چنکسانک فی نفس الامر ترکی مهیب عاقل بود و در فیصل مهمات ملک و دولت بر نهج عدالت ید بیضا مینمود روایتست که در ایام حکومت او یکی از سپاهیان اصطبل خاص سیبی از دکان بقالی برداشت و دکان دار بمقتضای عادت جبلی خود در مقام مناقشه آمده سپاهی مشتی بر وی زد و بازاری با ناله و زاری نزد بوقا رفته صورت حال بعرض رسانید بوقا فرمود تا ضربنده را بدو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر با امثال این مردم در محقرات افعال مواخذه ننمائیم دیگران در صدد ارتکاب عظایم امور آیند و سلک مهام جمهور از هم گسیخته ضبط مملکت بسهولت میسر نگردد و چون استبداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود ارغون خان را از سلطنت جز نامی نماند آتش رشک و حسد در باطن سایر امرا و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمده آغاز رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود لطف و عنایت ارغونی تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نمیرسید لاجرم بمدارا و مواسا اوقات میگذرانیدند و سر در گریبان تفکر فرو برده خون جگر میخوردند و منتهز فرصت میبودند در خلال این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود باوج تقرب و نیابت صعود نمود و سپهر غدار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهبی که بوقا چنکسانک داده بود سعی فرمود و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سعد الدوله ولد صفی الدوله هبة الله بن مهذب الدوله ابهری بود و متابعت ملت موسوی مینمود در زمان ارغون خان خود را داخل اطبا ایلخانی ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخت و با ترک و تازیک هر بلاد و دیار آغاز اختلاط و انبساط کرده بهمه لغات دانا شد و بر حقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود در آن اثنا جمعی از کلیشیان او که پیوسته ملازمت آستان ارغون خان مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعد الدوله در خطه بغداد دست در دامان فراغت استوار گردانیده و خدمت درگاه عالم پناه را پشت پا زده چون او نیز با خدم ملوفه انعام خدام بارگاه سپهر احتشام مبادرت مینماید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت بوده در سفر و حضر از اردوی همایون غیبت نفرماید این سعایت سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشته بموجب فرمان ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرد و بیت هر شک و بدی که در شمار است تا درنگری صلاح کار است و حسب اتفاق در آن اوقات پادشاه مریض شد و سعد الدوله در معالجه شهریار اهتمام بجای آورد و ارغون را مسهلی داد نافع افتاد و از آن باد مرض روی در انحطاط نهاد و در ایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دافع ملالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر ایلخان را بجمع آوردن اموال فراوان معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف نواب و کتاب هر بلاد و دیار خصوصا خطه بغداد بتقریر دلپذیر بر لوح ضمیر ارغون خان نگاشت و گفت تمامت اموال مملکت بوقا و خویشان او بتصرف در می آرند و جهه خزانه عامره پادشاه چیزی معتد به در هیچ جا نمیگذارند و آروق که برادر اوست در خطه بغداد ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده و در ابواب صورت عدل و رفاهیت بسته روی مهم اهل هنر در کم و کاست افتاده نظم گشاده بر خلایق دست بیداد ز دست ظلم او عالم بفریاد بچرخ از ناله بیداد شاهنشک ز بارش قامت مظلوم چون چنگ بنا برین مقدمه حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت اردوقیا و جوشی سکورچی بطرف بغداد توجه نماید و در تحصیل مواجب و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و دفع ویرانی اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله باتفاق مشار الیهما در اواخر سنه ست و ثمانین و ستمائه بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایا رسال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورد و بجانب

بجانب اردو بازگشته چون آن نمود نامعدود احتشام عیاس انتظار عنان رسانید درباره او اصناف الطاف مبذول داشته منصب استرآباد جمیع
وخرج بعداد تعلق بوی گرفت وسعدالدوله بار دیگر بعداد رفته از بر جمله که توانست خزانه باضعاف کرت اولی بهم رسانید درقصور انکه حالا بندگان
وران موضع است تشکیل طلیعان سراقراز شده آن اموال را کدایندوار عنان عان او را منظور نظر رتبت ومحوظ علین عنایت کرده برخاطرش گذشت که در
سال نیمقدار یال آروق ارخا صلات بعداد ذمیره وبین واسطه اضافا دار عنان عان برصدق درایت وحسن کفایت سعدالدوله درجه اعلی یافته دار دوقیا
نیز از کمال اخلاص کاردانی او شحنان معرض رسانیده عنان ان اهتمام منوی نظام احوالش مافت وکفت سعدالدوله از یک ولایت در رتبت اندک
دو نوبت این مبلغ مال بخزانه عامره واصل کردانیده ومجمل حسابات ومعاملات ارزوی راستی معروض ومشخص ساخته آن مملکت را معمور کرد اگر ضبط
اموال جمیع ممالک محروسه در عهده او باشد خزانه وملک را بحالی رسانیده که در نظام ومهام رعیت ورعایت اهالی هر شهر ودولایت
عقل حیرده دان انگشت بعجب بدندان گرفته حیران ماند عنان تصدیق این معنی نموده حکم شد که طغاجار نویان وزارد وقیا وجوینی را بمنصب امارت معین
دارند وسعدالدوله را وزیر وحاکم ملک ومال شناخته بی استصواب او امر انتخی نمودند عرض رسانند اسعدالدوله هر وقت وهر جا که اراده کردی داشته باشد
بر مشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند انگاه سعدالدوله ازروی قدرت واختیار مستقدی ضبط وربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا
روی درافزون نهاد وجمعی که منتظر فرصت بودند درخلوت نزد اغون زبان بغیبتش کشادند وطوعا وکرها نویان نوئین عرض رسانیدند که سلطان احمد بوقا شقاق
دولت ومحرم سر سلطنت میشمرد مع ادراک سالک طریق خیانت گشته آن نوع کاری پیش برد وحال انکه دران زمان چندان قدرت ومکنت نداشت
امروز که غزان بمحصور وعساکر موفور دارد وشاه مازندران خطر احترام روی بگریستن چه مسکوب پیمبع رضا صفاحا نمیتواند بایه که مرد عاقل ازوی خاطل بتاند
ودست تسلط او را بوجهی ازوجوه کوتاه سازد وخواجه صدرالدین احمد زنجانی که نائب طغاجار لوین بود بجهته انکه بوقا نزدی بقا یا اموال عباس
مطلبیه درمجالس آغاز عنایت کرده بود زبان بسکدزانیه که بوقا پادشاهیست درکمال استقلال نزد اکه پوسته بی مشورت امرا مهمات مفصل مبدد واصول
ممالک انجانی را برو فق اراده خود صرف علیماید وکار بجائی رسیده که بر ابیچی که بار بیع وپایزه بپیش میرود اکر التمغا بوقا همراه نداشته باشد محوظ عین
عنایت سر علی انجاجی نمیکرد ودو بار باستماع امثال این حکایات مزاج اغون بر بوقا متغیر گشته در آن شتا در مجلس شراب بوقا را یکی از امرا یکدیکر را اخنان
خشونت آمیز کفتند وپادشاه آن امیر را بار خواست نکرد وبدین جهته بوقا از اغون برنجیده ومتعاقب این قضیه جسام الدین فرونی که از زاه نیابت
بوقا بشیراز رفته بود در سر دیوان انجان معتبران صد ونجاه تومان بابت ساخلو بوقا بالکل از درجه اعتبار افتاده بهمانجا وضع المفاصل درکج خانه
خود نشست واز اغون خان ملتمس شد واسنکه بر ربیع دارا کر قبال او مستقلان بوقا دفتر بایسان نداده بنا علی هذا خاطر بوقا از مخالفت
اغون قرار کرفته قاصدی نزد شاه مازندران جوشکاب بن هولاکو خان کسیل داشته پیغام فرستاد که اکر اغون بار خان ایل حمله
آرمن بخبیده بسته اجمعی را که در سلماق نوکران من نظام دانشته بر تبت ترتیب سراقراز کردانیده لابد جمعی از امرا واعیان را با خود متفق ساخته مردم را
بهواداری خود افزاخته باید که خاطر انور بر استخلاص مملکت موروث فراغوی تا من کار سلطنت را بر خاطر بعرض معاندان صفی کردانم شاه زاده جوشکاب
چون این پیغام غریب شنید انکشت حیرت بدندان کزیده لحظه تامل کرد پیغامچی را کفت که مرا بر سخن تو زیاده اعتمادی نیست اکر بیعهدی که نزد تو کی حامل
اسامی انجماعت را که با بوقا موافق اند مفصل کرده با مچکا بسپارد پیغامچی بازکشته التماس جوشکاب را بعرض رسانید فرمان آنچنان شاه زاده مطلبیه بود
ارسال نمود وجوشکاب پیغامچی را کفت که من در فلان شب بارد وخواهم رسید باید که بوقا با موافقان خود تکل باشد تا مهمات اغون را تفصیل بسیم وایشان را
نموده جوشکاب خواست که صورت واقعه را علی الصباح بار اغون رساند تا وخامت خیانت بوقا بر او ظاهر کار بهدایت کمند لاجرم بر جناح استعجال بکار
روانشد تا در شب موعود برسید وصباح روز دیکر بملاقات اغون خان فایز شده کیفیت حال را مستروح معروض داشت اغون کشت آنچه بشت را
بسمع قبول راه نداد وجوشکاب بی نیل مراکه مشتمل بر اسامی موافقان بوقا بمچکا بایشان بود بوی نمود اغون بر کشفت وسیمان لحظه کشت که ساطان ابراهیم
وطولوادانی وطوغان با لشکر فراوان بهوریت بوقا زده دست وکردنش را بسته در پایه سریر علی حاضر کردانند امرا بموجب فرموده متوجه انجناب
کشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت وفرار بر قرار اختیار کرده بار دوی ایلخای خاتون کرنجیه وامیر پی بدانجا برده واو را که فرشته بدرکاه رسانیده

در روایتی آنکه ارغون خان بعضی نفیس جهت احمد و قتل بوقا متوجه تبار دوی او گشت و آن کافر نعمت را در بورت او لجای خاتون یافته برغو رسید و بر هر تقدیر بعد از بوقا گماشته شاه زاده جوشکاب را بمقدمه لشکر شتری چون فطرة آب بر دست گرفته بوقا را کردن زدند لشکریان از دوی او اسجار و ب غارت و تاراج باک ساختند بیکس کسی را بدان تعلق نداشت بیاسا رسید بفضل الله عالیشار و بحکم باریده **ذکر شمه از عظمت و حشمت سعد الدوله یهود و بیان انکه سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود** چون ارغون از عون مصانع چون خاطر از غدر فوت و مکر بوقا فارغ ساخت بگماشتگان و منهیان به ترتیب و رعایت سعد الدوله پرداخت تا می مصالح ممالک و مهمات عالمیان را بحسن درایت و کاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال آن سرور را بر اعلی اوج استعلا و استقلال صعود نمود و سر افرازی رایت اجلالش بر فراز فلک فرقدین بگشت و کمین کشای عزم ما فوقش بر مسافر سریع السیر سما و دیوزاد آمد شد بر است مبنی همان وزارت او را بطوع و طوعان فلک سعادت او را نفع گشته صحان و سعد الدوله حکومت اکثر ممالک ارغون خان بالقرائن خود را داراً بحلیه تخلی الدوله را کبر ادبش بود و در جهل مرکب مانند اطاعون در گمت بی بدل میمود و بعداد دفرستاد و بر او در دیگر را حاکم دیار بکر و بعید ساخت و ولید بن ابی بعیده یعنی از بلاد آذربایجان رایت ریاست بر افراخته و دیگری از خویشان و متسل الدوله نام روی بحکومت و ولایت فارس آورد و اگر شاه زاده غازان و بوقا خان در خطه خراسان و روم والی نمی بودند سعد الدوله آن ولایات را نیز بقرائن خود تفویض میکرد و حقیقت حال آنکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامت مملکت در غایت معموری و آبادانی بود چنانچه از امرا و غازان ارغون چون بر سر غازیا و فرار کان در هیچ باب ظلمو تعدی نمی توانستند نمود جهت کردی هیچ آب از بادفریاد فتای کل گشتی پاره از باد مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان اشتغال داشت مبلغ هزار تومان کرد خزانه عامره مخزون ساخته همت بر ادراک ملتمای چنین سالها گماشت لاجرم پرتو حشمین پادشاه حشمت آئین زمان و زمان بر وجنات احوالش بتابافت و بهر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت رفعت و ترقی زیاده می یافت تا کار بجائی رسید که روزی در خلوت با ایلخان نزدیا حاشت و ذکر تقرب و عظمت یاد دار گردد بی ادبانه کلمتین می اندا خت درین متال تخیل او را آورده بران ترک ادب بار خواست بلیغ نمود و فرمود که هر چند پادشاه بگرانه سبد و ل دارد و در چنین جرمی قرائن این نوع بی ادبی بگونه نمایز تواند بود هیبت شاه اگر لطف بی حد در اندیشه باید که حد خود داند سعد الدوله در جواب تعین قدر گفت که سبب ترک ادب وجع المفاصل است و خلاف بخت و پادشاه عادل کار مردم جاهل چون کمال عقل او اعتبار سعد الدوله بین درجه انجامیده بود خدمات در گاه خون در امرا و ارکان دولت مستقل گردیده طوغان که از روی بخشش بیشتر داشت جمیع اعیان حضرت را بر دفع او متفق ساخت و با خونخیاری مخصوصا کرده اساس اندراس او را طرح انداخت اما بنا بر مصلحت وقت آن سرور لخبیثه سلیمه مخفی میداشت تا زمان که فرصت یافته سر حشمه حیات او را از خاک و خاشاک مهمات لبا شست و سعد الدوله در ایام اعتبار بخشت بحسب ظاهر در باب ترویج شریعت سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار سعی میمود و در ماه رمضان شه شهان و ثمانین و ستمائه جهت رعایت و معاونت حجاج کعبتای مدت الاسلام بغداد را بسال فرمود آما خر الامر کمال دولت و اجلال و غایت عظمت و استقلال معزور گشت و نخوت و جبروت و اهبت و با بروت او را خذه عدو گشت سید و لسان قوم بهود را در حمایت الله تکیلا پای بر مدارج استیلا و استعلا نهاد و زبان اسهزا و استهانت بسبت بامت حضرت رسالت علیه السلام و تحقیر گشاد سعد الدوله را غایت شقاوت حیند کرت بعرض ارغون خان رسانید که بموت اجیشکر خان بحسب ارشد و استحقاق بحسرو افاق رسید و بعضا بیات آهی بجناب پادشاهی راه تهیه قواعد مملکت و دولت و تشیید مبانی دین و دولت باکمال جهی میسر گردیده چنانکه بتایی خبر بی صلوات الرحمن علیه و محاسن و انصاف او دست و بازوی نصرت شعار گشاده و بسیاری از مخالفان و معاندان را مضمحل آورده قلاع با نقیا و قبول از کان اسلام بر کردن خوارج عوام نهاده اگر ایلخان عالم سلطان مقتضای همت عالیشان کار فرماید و لطف نموده بر عنف غیر مخصوص نسبت با رباب موافقت و اصحاب مخالفت باز نماید طبق جدید در روزگار پدید آید اما چون ساخت و سوم و عادات پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصه جهان بر انداخت ارغون خان که بسبب حب مال و شمن جهان مسلمانان بود بعد از استماع این سخنان بر پشتان بهر بهانه بر قتل یکبایان قدام نمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار نفرمایند و آن طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام کرده و اهل اسلام و سایر فرق انام را از عبودیت رحیم رحمان بعبادت اوثان رسانند و بدین اندیشه ناصواب پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت و در رسانیدن اسباب توجه بجانب مکه

بیعه
جشتمال

بجانب مکه معظمه اعلام صلات اعلام برداشت و درین اثنا بخیب گمال آمد که چون آن بدامنش بدو بجانب مملکت خراسان شتافته و اساسی دولت اقتدار ایشان
و متولان آن دیار را متزلزل گردانیده بود اکرامشان را قضاء عالم القضاء و حیات سعید مستقل قضاء و مهمات رسانیده و اموال و جهات و سایر تملکات تعمیه را وصل
دیوان اعلیان گردانید و چون شمس الدوله و گیتیان سعادتمند از شنیدن این خبر بوحشت افتادند و اجتماعت را غیرت دست داد و عزیمت ماندن در همدان
در خاطر و عنان گشایی نمود و چون حرکات ناشایست و افعال نابایست سعادتمند دولت و اقبال در گذشت ناگاه از گشت قضا ناوک بلا گشت و افتاده
متوجه جهان و گشت ع کجی به از انش که خلقی بدانش و ارغون خان بسبب عدم دست بخورد این معنی که بعضی را جزا آن نیز نمی گرد کرده بود مرضی در غایت صعوبت
روی نمود و هر چند اجلا امین الدین طبیب در معالجه مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی در انحطاط نهاد و دران اثنا چون که مرتب مجون مذکور بود دسته جام شراب
ناب داد و علت مکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوا در گذشت متوفی از قضا اسکندر صفا فرود روضه رضوان بادام خرمگی نهبود و اداء قضا
اصعوبت انتقالت نیران ماند و صلات و صدقات مستحقان و فقیران سایندگان و لیسایان مخصوصان فرزندان و یتیمان را از محنت حبس خلاص کرده مطلق العنان
گردانیدند سعادتمند دولت و اقبال زیاده بر آنش محنت میجوشید و از نهایتهای حظایشان کشته آزار جگر سوز میکشید از مشاهده صورت محنت ایلخان حیات نومید
و از مواجهت عالم غیبت امیدشها نا روا ترسان و لرزان بسان برگ بید بیت مهم مرو دلی را نه بکبی بدو نیم چو آهنگ رفتن کند جان ما تو هم جهت رعایت
رعیت و استمالت رعایا دم مهر و لایت فرمانهای متین بالتعاقب طرف ارسال خود در گیرد و جهانیان و دشمنان شان مشمول الطاف عدل او دانند و در رفع ظلم و ستم مملکت را
فرمود و چون بقضای اداجل عالم لایتناهی دون ساقه و لایتقدموان معالست که حکم محکم و قضاء مبرم مست لقدیم ما جریگرد و دعاة اجل داعی الحق فرمود
الاقانی عمال اسرف قول اجابت پدید و دریا تال فرا روان و اظهار عدل احسان فایده شرب گشت و مرض ارغون خان اشتداد یافته کار از تدبیر بیرون و بدیر
و صغیر و کبیر در گذشت غیر از سعادتمند دولت و اقبال که پادشاه را راه میداد و ایشان طریق نهانی بجهانیان نمود شاه را داده خاتون بجرسان فرستادند که
بر سیل سرعت رایت عزیمت بجانب تبریز مقر سریر سلطنت برافرازد مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود را بآنجا رسانیده ایشان را از مضرت جمع امرا محافظت
سازد امرا و نویان این کیفیت اطلاع یافته در خانه قلعا جا رنویان اجتماع نمودند و بحث مجهولی با یکدیگر انداخته بعالم دولت اکرم الله تعالی بر پکر و ان
فرمودند و چون از آنجا کیفیت سعادتمند دولت و اقبال بر ایشان مکشوف شده دو سه روز در خانه قلعا جا محبوس بود و بعد از آن بدولتخانه خود رفته بعیش و نشاط
در غایت آمده و عشرت رفته بامور جهانبانی و جهانستانی پیش گرفت و بعد از ان لم یزل و لا یزال که ایران پیچاره تا بوده با دو سال ایشان دولت و اقبال دشمن بوده
و الله تعالی بالعقل الکامل یعنی کرد عهدی افسته بهم بر این منط طریقه اخلاص سلوک نموده بود و بعقل کامل و عهد عادل و ایمنی حال و مآل خود بگرد عدالت و ایمنی حال و مآل خود بگرد
تیغ آبدار شریعت غرا دادند و بخون مسلمان که شریعت صلوات طیبات بر روضه رضوان ساکن ملک نیرسد فرستادند و اموال و دین اموری را خزانه لطف احدی قضای
بقا بوشیده داشته اعدا و ملت محمدی از جام قهر انتقام شرعی شربت فنا نوشیدند ارغون خان کردن آن [illegible] فضیلت و فتوان بود و چشم باز کرده اسلام
سعادتمند دولت و اقبال را بنیان نهاد و یکی از خاصان ارغون خان مسموم عرض رسانید و اجل امیر [illegible] روز شنبه چهارم ربیع الاول سنه [illegible]
و بنا بخیر ان متوجه عالم حرمت گردید حبت چنین ست این چرخ خلقه کهی با شاه کهی با گدا گرد [illegible] دولت باین ترتیب خاتمان که بدولت
شاهی بود و چون راه نجات بر ایشان مسدود گشت و بدولت سلطان سلطنت رسیده [illegible] ذکر بعضی از اخلاق حمیده و فضایل سعادتمند دولت و اقبال
و قوانین بوقایع لطفت و از جمله این چهار امیر عادلان و امرای سلطنت رسیده [illegible] ارغون خان یکی از جمله علماء و دوران ارغون خان رضی الدین محمد بن علی بن [illegible] و در [illegible] و سر [illegible]
عالمین و شمار علوم توجه عالمیان تمام آنرا خدمت برافرشت و دیگری از جمله محمد بن محمد [illegible] و [illegible] و در [illegible]
و شمامه کهان جاودان بوست و دیگری از جمله فضلای علماء علوم و اشراف فضلا و لائم الاعلام [illegible] و [illegible]
تا ارغون خان عالم بود و تمام را بدرس علوم معقول و منقول تحقیق مسائل فروع و اصول مشغول بوده و در [illegible]
بن صدر الدین علی الشافعی است و در کتاب روضة الجنات در حق او چنین مذکور است که علوم دین فرموده بود و بسعادت والدین مزین و [illegible] علماء عالم را عادت العلوم
میرسید و قاضی عضد الدین ایجی صاحب مواقف مصنفات مفیده و مولفات پسندیده بسیار است [illegible] و [illegible]

و مطالع و مصباح و مرصاد و نظام التواریخ از آنجمله است انتقال قاضی ناصر الدین بیضاوی بمستقر رحمت عالم اخروی بروایت شیخ جزری در سنه خمس و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و بقول امام یافعی آن صورت در سنه اثنی و تسعین و ستمائه دست داد و دیگری از آنجمله علامه کبیر قاضی القضاة **شهاب الدین محمد بن احمد الخلیلی الخوئی** و او در تکمیل علوم بی مثل زمان خود بود و در ایام حیات تصنیفات افادت آیات تحریر نمود نظم علوم الحدیث از نتایج اقلام پسندیده ارقام اوست وفاتش در سنه ثلث و تسعین و ستمائه واقع شد و از آنجمله دیگری شیخ اصل مفسر جمال الدین **محمد بن سلیمان** بن النقیب المقدسی است و او را تفسیری است در صد مجلد فوتش در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اتفاق افتاده و دیگری از آنجمله عالم عابد زاهد **زین الدین علی بن الصباغ** عداست و آنجناب متقی الاصل بود و بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینمود و چون خبر واقعه سعد الدوله یهود و ارغون خان از شنود قصیده نظم فرمود که مطلعش اینست شعر تخذمن دار باسمه الفلک هذا الیهود العزود قد ملک و از جمله شعرای آن زمان یکی **نجم الدین زرکوب** است و این قطعه از ابیات اوست که قطعه منم زرکوب و محصول مرا صنعت بجز فریادی و بانگی نباشد همیشه در میان زر نشینم و لیکن بهر کرم دانگی نباشد **ذکر کیخاتو خان بن اباقا خان** کیخاتو بخط اکثر مورخان بیای ابجد و خای معجمه مشاهده افتاده و بعضی از کتاب آن نام را بنون و جیم نوشته اند و میرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه باین عبارت قلمی فرموده که غالبا نام کیخاتو عیقاتو بود چه بمغولی معنی دارد و یعنی در عجب آنکه کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود و چون خبر فوت ارغون روی نمود جمهور امرا اتفاق اللفظ و المعنی ایلچی گورکان را بدان مرز و بوم فرستاده از حدوث واقعه ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن بانی مبانی جهانبانی اعلام کردند و است... حضور فرمودند و بعد از توجه ایلچی اختلاف در آراء امرا پیدا شده طغاچار و طوغان و قنجقبال بپادشاهی بایدو اغول که حاکم بغداد بود مایل گشتند و مکتوبی مبنی ازین معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستادند اما بایدو ملاحظه جانب کیخاتو فرموده ملتمس آنجماعت را اجابت نکرد و چون ایلچی بروم رسید و کیخاتو از حقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید و بعضی از خواتین و شاهزادگان تا آلاتاق او را استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در حدود خلاط قوریلتای اتفاق افتاده بتاریخ یکشنبه بیست و چهارم رجب سنه تسعین و ستمائه کیخاتو بر سریر خانی نشست و لوازم آن امر چنانچه معهود داشت بوقوع پیوست بعضی از امرا بر سبیل طوع و رغبت و زمره از سر ضرورت و کراهت پای در دایره متابعتش نهادند و کیخاتو بعد از چند روز که مجلس عیش و نشاط بصفقه بارها امید برخونی امرا بداندیش را پرسید برکت از طغاچار و قنجقبال... ... چوب یاساق زد و ... قنجقبال ... نوبتی ... عنایت کرد و ... طغاچار را بگری ... امرا بخشیده ... اولاد ارغون را ... سپرد تا بقصاص پدر خویش بقتل آورد و منشوران باطراف ولایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آن حال از جانب روم اخبار پریشان شنوده شاهزاده ... نیابت خود را ... بتفویض نمود و در روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرموده در غیبت رایت فتح آیت بعضی از شاهزادگان و امرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما کیخاتو در جمادی الاخری سنه احدی و تسعین و ستمائه از آن سفر منصور و مظفر باز آمده تجدید پرتو التفات بر مهام جهانبانی انداخت و بخلاف معهود بعضی را که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراحم و الطاف نواخت منصب امیر الامرائی به آقبوقا بهادر داد و زمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی الحجه همین سال در کف کفایت خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را ملقب بصدر جهان گردانید و برادر صدر جهان قطب الدین احمد ... منصب قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالک محروسه گردید و کیخاتو خان باتفاق مورخان سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین آبا و اجداد خود را بر شاهزادگان و خواتین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر و زواهر که سلاطین سابق نهاده بودند ... افتاد قیمت را بجواهر و نبات بخشید و گفت امثال این متاع نفیسه لایق حال این جماعت که خود را ابدان ... در خزانه محبوس داشتن و چه در قعر دریا ... پادشاه صاحب کرم ... دولت در ... ... نسبت ... تام ... ساخته ... احکام ... حکم ... کیخاتو ... جون افراد انسانی متنفر بود لاجرم در مدت سلطنت اصلا بر قتل کسی اقدام ننمود در ایام دولتش غیر عام و صرحی ... خونریزی ... در روزگار سلطنتش ... بیچ فردی ... امکان با وجود این صفات پسندیده ... ... بعیش و عشرت ... صرف ... و نبات ...

رعایا

خود و بزرگ و تازیک و ترک دراز نیاساخت و بهتک پرده عصمت مستورات امراء و اعیان دولت قیام نمود و اساس بی شرمی طرح می انداخت شاه علی بن امیر نوروز و امرای سلطنت با یدوا و اخوال متفق گشته و مسرعان بهندوستان و او با آذربایجان بطلبیده و بگیاباری از معاهم هوادار می گماشتند و در کشتن قتل گماشتند و امیران بایدو خان در ماه صفر سنه اربع و ستین و ستمائه روی نمود مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود وضع چاو و ابطال آن در ایام فرمان فرمائی گیاخاتو اتفاق افتاد و چنانچه خامه مغبرین شمامه ابواب تحریر آن بحکایات باز خواهد کشاد **گفتار در بیان بیشمگی از اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر وضع چاو و سبب ابطال آن** در جامع التواریخ چنان مسطور است که خواجه صدر الدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت ریگان بود و در اوایل حال چنانچه کاه ملازمت طغاجار نویان ممیزی و او هم در عنفوان جوانی در کرم و سخاوت وجود و سخا دست رقم نسخ بر بیکار م صاحب دیوانی و محاکم طی کشته و بهر چهار نهر بمرکز دیوان آمد در وجه انعام سادات و علماء و مشایخ و فضلا معروف گردانیده و پیوسته تمنت بارشاه جبرات و مبرات بیکاشت و یکی از متقربان دیوان ولایت این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت قطعه کسیبه صدر توان شد در آفاق که صدر نامور در هفت کشور کسی باشد که باشد پیش جودش جود حاتم را چه یکسان کو هنر آگر صدری نباشد ایدر ای صدر طغاجار بهر بگزست احمد کز برادر کلاه سروری بر چرخ اخضر القصه چون گیاخاتو خان بر سریر دولت نشست امراء و نوئینان در باب تعیین وزیر قرعه مشورت در میان انداخته و اساسی جمعی از کاربرداعیان را که ملازم اردوی اعلا حضرت خواتین و امرا بودند طلبیده نام صدر الدین محمد مسطور نمودند آنا چون نشئی تقدیر مشورت وزارت بنام وی و سحر ریمود سکام غرض مفصل در آینه خاطر نورانی الخانی بی سابقه اندیشه این صورت پرتو انداخت که جمله سرانجام مهام سلطانی و تشئیت معاملات دیوانی صدر الدین احمد ریحانی را باید و زیر بباید ساخت شاه را و کان و خواتین و امرا طرطو موافقت بجای آورده این خیال بگمان سنجش نمود و گیاخاتو خان خواجه صدر الدین احمد ریحانی را بالقاب مصاحب صاحب دیوانی و شرف لقب صدر جهانی مخصوص فرمود و انعام المتعارفین و توقیع و کوکه که و یکه تومان لشکر ایران منصب فرموده صاحب جمع میان وزارت و امارت دست داد و کوکب اقبال صدر جهان در ارتفاع امر و علوشان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی بارج شرف و رفعت نهاد ابر از شرم اشیار دست کهربارش غرق عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل کوهر بخش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر نمود نظم هیچ سایل بگوش لی نکشم لاابر وی او ندیده چشم تا نیاید سحاب نشود بر سما لالا نشوید تمیه پیش نبیه کو بگیه و صدر جهان هم در بدایت حال دست امراء و نوئینان را از نصف در امور ملک و مال کوتاه گردانید و لی مقصود اصلی ایشان مهام مملکت و مصالح رعیت بفصیل سر نمیداد بنابران خشم ایشان بر صدر جهان و نیقعده سنه اثنی و ستین و ستمائه جمعی از معارف تبریز ایران دانشکده که بیکر بر همان عذر نهاده و تاکوش کشیده بر لوح خاطر امین کاشته که صاحب دیوان اموال جهان بمقتضای رای خود مصارف سپر سانده و بدین جهة متصلت لشکر و پراق از ده و با محل و جمل مجاید با دشاه ملک بهمت آفات عطیت آن شوده باسود و نا شوده را کاشت و تیار کی تمیر ربیع لفاذ یا فته بارگذار آب آموی آمد و در مقر خطر بصدمت و کف کفایت صدر جهان گذاشت و زمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضه اقتدار او دا د و صدر جهان بدین خدمت بوسیده و از مجلس بیرون آمده بنهیای کران برپای ایشان نهاد و لطمه سپید روی گداعدا را بمسی حاصل گشت محمود و همت شعار خواسته از سر هر ایشان در گذشت و چون بواسطه اسراف گیاخاتو خان در انعام اشراف و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صدر حبب دیوان از حبس درم و دینا چیزی در خزانه نماند و بجهت انفاق دران اوقات دیار در میان کلمه در معرض اضمحلال بسیاری از تجار بابان ایشان را بگاه عدم رسانده و با دشاه مدبور در خرج دینار طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سر انجام اخراجات ضرورة بخان عاجز شده هر کس دران باب لفتی بر لوح خاطر میگاشت در آن اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که علمداری شریر بود بعرض صاحب دیوان رسانید که مصلحت در آنست که بدستور ولایت حنا و مملکت کاان چاو در عوض زر در ممالک ایلخان روان کرده و بیع و شری بدین نمانند تا حبس سیم و زر تمام و اصل خزانه عامره شود و با دشاه را دست کاری پیدا شده بیع آفریده و زر با زین عقیده و بنا را نکه در آن زمان صدر جهان را با نصفه توان قرص شاه بود و قطعا او چاره اندیشان صیر عقیده و بر لطمه جرمی دیگر روی نمیبود سخن عز الدین مظفر را بسمع قبول راه داده و با تفاق بولا دجمکسار نامک که یکی از امرای ایلخان بود این خیال محال را بعرض پادشاه رسانیدند گیاخاتو خان حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا بزر و نقره معامله نکنند و در قیم بیع و شراء تیاب زر نقد کنند هر جامه پادشاه و در کران زر نقد دوران دیگر بحرکه خود نقوش و ضربی نمایند و در همه شهری از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان

وویرا بگروه اسپان چاوخانه بنیاد نهند و محال جهة مسافت آنکار بعیین نمودند و مقرر شد که تجار بحار و سوداگران و ولایات باقی را در وقت سفر خوص چاپارند در بسته و در وجه علوفات تفاوت کران و صرافان در دوران هر سالهٔ مبلغی معین از چاوخانه مجری دارند تا دیگر آن صنعت نیز در اندک زمان در هر بلده مبلغی کلی در نوبت نشاء چاوخانه مصروف گشت و چاو کاغذ پاره مروج تعطیل بود جهة کلمه بخط حسابی بران نوشته و بر دو طرف آن کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و الفظ ایمانی و دویچی گوقان حسابان عبارت پادشاه را بالتقلب کرده اند و نمودند مسمت ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از یمه در هر ماده درم نبار اصناف چاو نقره داد یضاً سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و ستین و ستمائه پادشاه جهان این چاو مبارک را در ممالک روان کردانید بعضی و تبدیل کنند و بازان و فرزند و خویش و پیوند بیاساید و اندیشهای از چیزی نکند و بیت افتادند و بعضی از شعرا جهة میلان خاطر پادشاه و صاحب دیوان در آن باب ابیات گفتند از انجمله یکی بیت بخاطر دو نوشته ثبت چاو اگر در جهان روان باشد روی ملک جاودان باشد القصه در ماده تقیصه سنه مذکوره در تبریز چاو را روان گشت و بازاریان دو سه روزی بحسب ضرورت به بیع و شری اشتغال نمودند بعد ازان طلاقه از تبریزیان از شغال این زیان بی تحمل شده روی بشهر آورند و زمره اگر چه از روی هم جواب دکاکین باز میکردند اما اقتشه امتعه و اغذیه و اشربه را پنهان میساختند بنابران در روز جمعه عوام الناس زبان بفحش و دشنام کشاده بر غرائب این مظلمه لعنت نمودند و در نوبت او باش قاصد خان آن شهر گشتند بروایتی در آنگفتند و آمد شد کاروان و سودا گران و مجاز طبقات انسان منقطع شده مراد نوئیان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانید که وضع چاو مستلزم فرار عایا و موجب فقدان محصول معاشست و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار ماند احتمال اتمام ما حول هلاک و مال ما میرساند لهذا فرمان شد بابطال چاو و حکم فرمود و منادی جلاکشته بودند به تبریز بازآمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود **ذکر مخالفت بایدو و تقبل سریر کنجاقو** دران ایام که امرا و نوئیان بواسطهٔ شرب مدام گیخاتو خان و دست رسایش بنهبن و سفاک مسلمانان ربودی بجهة بعضی خاطر از خلاف او قرار داده انتظار بفرصتی میکشیدند بسبی در آلا تاق بادشاه دماغ بایدو و اعمال این نراعای بن بلا گوخان غائبست گروه ایت قلی را فرمود تا مشتی چند بروی زدو صباح که از خواب خمار بدر آید از حرکت شبانه ایشان کشته مجلس بادشاه بانه میاست و باید و را طلبیده افسر خاصه بر سرش نهاد و خدر باخواست باید و اعوال او هر چند عیال اطفال خاص را مغلوب ایشان گردانیده بود بمصلحت وقت در اظهار عجز انقیاد نمود و از روز دیگر بطرب و عیش مشغول گشت و بایدو و امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند بگمان خاطر بایدو را و آسوده پنداشتند و بمواضعه کردند که سال دیگر باید و از بعد از دیگاه آسب اردوی گیخاتو مغتنم شمارند تا ایشان لشکر معاونت نکرده بر میان بندند و ابواب خلاف بروی ملاقان بگشایند بعد ازان شادرکان که در راه بودند بهر تمهید و تدبیر خواستند و تبلاق را با پنج هزار سوار منقلی ساخته آقبوقا و طغاجار را با دو تومان لشکر بقصد روان گردانیدند و بخش خود را با ایل سلدوز و مقصین و تمغاجار و دخانه هر بهر جانب دیگر فرستاده چنان قرار دادند که تبلاق و قرا اولان باید و بجانب روی نمود و نوچی ارسیا باید و تقبل رسیدند اما آقبوقا و طغاجار چون بدو رسیدند بعزم صادق در رسیدند بود طغاجار بمشورت آقبوقا قلیلی کوچ کرده روان شد و آقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاجار بحسب کشته چون بدلیل زوال نمود کس فرستاد و سبب آن معنی را استفسار نمود طغاجار جواب داد که موجب تعجیل در حرکت علف و تحمل بورت بود آقبوقا این سخن باور کرده خود دیگر باره طغاجار بر آقبوقا بغفلت گرفت و مانند روز گذشته بشبیخون بر وان واسطه آقبوقا در دغدغه افتاده بخاطر گذرانید که چرا طغاجار بکلاف بایستاد و دیروز و دیروز پیش از کوچ نیز باطغاجار تفاوت ارتباب نمود چه اندیشه بر گرفته و جواب گفت که نادر و زیکم گیخاتو خان آقبوقا منصب امیر الامرائی و رتبه تقدم داشت و حالا لطمان باید و خان آن را و من تعلق گرفته چون بخواب گوش هوش آقبوقا نیست متوهم گشته سیاهیل بخرج فوج مانند سیل در وقت اسکدار بروی طغاجار آورد و ند و آقبوقا با معدودی چند همان بسوی اردوی گیخاتو خان بالتطاف و اد و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرده گیخاتو خواست که طرف روم گریزد اما بعضی از مردم گفتند اندیشه مصلحت ندیدند و ایلخان بطرف ابهر گشته و دران اثنا تولک تولان که سرلشکر گران مخرتیان بود با جمعیت موفور بخدمتی بارد اکه در تبریز بقتل تودون کرخته بودند گرخته بوی پیوستند و باتفاق متوجه اردوی گیخاتو خان شدند و هزار و سیصد

دست ۳

او میرفت ذکر قتل سلطان خان فرستاده و لشکر را گسسته و جمع کرده بنوی خود نزدیک نهاده و در پانزدهم ربیع الآخر سنه مذکوره در نواحی بادکان میان الجانبین عقابد و معاقد اتفاق افتاده این کرت نیز غازان بهزم گشت و نوروز غنیمت بسیار گرفته صیت شجاعت و پهلوانی او از ایلوان کیوان در گذشت و شهزاده غازان در ان انهزام بکالپوش استرآباد رفته چهل روز در آن مقام آرام گرفت و بعد از انکه از زخم پیکان خان بابد و اعتدال خود بدین بابد و رسید ندیمان و دیگر بهزم رزم متوجه نوروز شده و سپر نوروز نیز از دکان در حرکت آمده چون بحدود جرمغان نزول نمود دانست که با آن لشکر دست در کمر نتوانند زد لاجرم عنان عزیمت بصوب ترکستان معطوف داشته و شاهزاده غازان ناتوانی دار السلطنه هرات را در اتقاف فرموده چریک منصور عزیمت موغولستان و مرتع آورده و از صحرای مزار چوب جلیل مراجعت کوفته غازان جان آن زمستان و عیشها پور قشلاق کرد و در بهار سنه تسع و ثمانین و ستمائه در قضای جان فزای قراقم و کان بیلاق نموده در فصل شتا نظر آن خواسته و باید داعتال با سپاه عراق رحمت معاودت فرموده و راه و طرستان بگرفته سرخس که آن را شیر بیشه میگویند مسخر و مقهور دران مقام بود که خبر توجه سپاه مینو و خان نوآئین بسویت کیفیت واقعه انکه نوروز بیک بعد از انهزام نزد قبچاق خان رفته صورت تسخیر خراسان عادر نظر خان آسان نموده و قبچاق خان را دا و دیگر تیمور را با سی هزار سوار بر تعور نامزد یورش خراسان کرده مصحوب نوروز روان گردانید و ایشان در موضع شش تپه میان و ستمائه از آب مرو به گذشته انجا در اردوی غازان خان شایع گشت شاهزاده غازان و امرا مجال قتال آن سپاه مجال دانسته تا ولایت سمنان عنان گیران بازنکشیدند و از تیمور و نوروز تاجر بدانسان را تعاقب نموده لشکریان قبچاق و خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت تقدیم رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که میگذشتند سپلوان خراسان در رسیده بروز و پوشیده بشب مغولان بی ایمان را میکشتند بمثابه که چون آن سپاه بباد غیس رسیدند قریب بچهار سوار از ایشان پیدا نبود و بدین جهته اگر تیمور در چشم رفته نوروز را بچوب یاساق تادیب فرمود در حلال این احوال چشم فوت از خان و سلطنت کیخاتو خان شوع یافت و غازان در ولایت سمنان بکیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان عزیمت بطرف دامغان تافت و از انجا سلطان دوین رفته دران منزل شاهزاده انبار اجرق و طولادای و قبچاق ایلچی را بطلب ایلچیان بسوی کوشک از نزد کیخاتو خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه منتظر گشته چند گاه بانتظار اعمال اوقات گذرانیده و در بهار سنه اثنی و تسعین و ستمائه بعزم ملاقات کیخاتو خان و عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت و کیخاتو خان وصول شاهزاده را بار دوار صلاح ملک دور دانسته جمعی از نوئینان را بسوال و استمالت باطراف خراسان باز گردانیدند و غازان خان نوبت دیگر بامداد نشان ساخته در اواخر سنه ثلث و تسعین و ستمائه عنان عزیمت بصوب نیشاپور تافت و در ان ولایت میان آنحضرت و امیر نوروز جنگ و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت بمضمون این مجمل انکه چون نوروز در مقاصا حبت از تیمور از یورش خراسان بجانب موغولستان مراجعت نمود و در کنار آب موید ازدوی متوجهم کشته سلوک طریق مخارفت اختیار فرمود بارشاد و توجه خویش طاغای خانوق را که ضعیف عاقله بود و کرت دیگر تکلیا رست غازان کرده از خواص ملازمان ساتلمش و اسبنوغا را نزد شاهزاده فرستاد و سخن صلح در میان انداخت مخلص بخاطر آنکه نا گاه از جانبین طریق مخاصمت بپیمائیم و حصه جان و عرض ملک بر نگیریم اکنون وقت است که شاهزاده جریده چراپم این کمینه را آب عفو و اغماض بشوید و من بعد بقدم الطاف طریق عنایت و اعطاف پوید و عذر تقصیر ای که غایت بحسب تقدیر واقع شده بپذیرد و تا بنده بدرگاه عالم پناه آمده طریقه عبودیت و اخلاص پیش گیرد غازان خان از شنیدن این پیغام بغایت مبتهج و شادمان شده اطاعت نوروز را از جمله مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرد و در قابل این احسان را بر نکات سحاب عواطف و مراحم حضرت و انصارت داده بهمان جانبین مبانی عهد و پیمان بعلاظ ایمان تاکید یافت و انوار مرحمت غازانی از مطلع مهربانی طلوع نموده در قلب زمستان عنان بستقبال نوروز تافت و بر سر خرس و مرو و مرغزار فرموده در حدود دشیر غان بمقبول نوروز رسیده و او در ساعت مستحقه مبادرت کرده نه سر اسپ صبازه پیش کش کشید و زبان باخلاص و ثنا گذاشت چنانچه بعد از ان که غایت از دوی صدور یافته بود بکشادو دست امید در ذیل عاطفت شاهزاده زده چون سایه در پایش افتاد غازان خان بکلمات محبت آمیز و کلمات شفقت انگیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایتش گماشته رایت مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت **ذکر سلوک شهزاده غازان بسنبت بهاید و خان در طریق خلاف و بیان ملاقات ایشان با یکدیگر بعد از وقوع مصاف** در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه که غازان خان همعنان امیر نوروز متوجه سلطان دوین شتابان بود در اثنای راه خبر قتل کیخاتو و جلوس بایدو متواتر گشت و همچنین بر خاطر شهزاده گران آمد بعد از وصول سلطان دوین در باب دفع بایدو تسخیر ممالک

ممالک مورروث با اعاظم ارکان دولت طریقه مشورت مرعی داشت نوروز گفت امید چنان است که عنقریب شاهزاده عالمیان را بر سریر سلطنت
و جهانبانی بنشانم و باید ورا مانند مجاب کفار نمیان برگرفته تا می امرا و اعیان را مسخر فرمان گرداند شیرمگیر شاهزاده با طوغ بخشی سیاه را بانوازش ایلی و
عرفان مؤید سازد و بسالک طریق سلمانی گشته لوا رمتابعت ملت بنی آخر زمانی برافراز و دو غازان خان بقبول این پیغام بازگشاده رایت نهضت بصوب
اردو بایجان برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده طغرای سی را مسکر ظفر اثر ساخت بارسقواب نوروز نزد یک مولای خویش رسم رسالت بزد بایه
فرستاد و پیغام داد که بر گزیده سور بوده که امرا و قرا قی متعرض اردوی چنگیزخانی گردند لاجرم توقع چنان است که همچی را که مقصد ی قتل تکجا توخان بوده اند
بحضور فرستند تا ثواب درگاه مالجوز آن قضیه رسیده زمره که کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و امجیان درهشت رود مراغه بپایه سریر آیند
رسید سخنی که داشتند بعرض سانیده زدوبرین موجب جواب یافتند که امرا موجب فرموده ما کجا تواند آشته اند و جلالا تمای آنی و آقا بر سلطنت ما متفق گشته
بنا بران مناسب چنان نماید که غازان خود را سنجه ندارد و بجانب خراسان مراجعت نماید و مولای خویش نه برد فتی مدعا معاودت کرده در قصور الشکه
علاوت غازان خان رسیده ند و بخان باید ورا معروض گردانیده ند غازان خان از انجواب برآشفت و بجانب هشت رود روان گشت و باید دانین
حال آگاه شده عنان عزیمت باستقبال ایل عداوت انعطاف داد و در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع وسبعین وستمائه در نواحی قربان شیره نزدیک به
رود خانه قریه شیرگیران هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیده پیش از انکه آهنگ جدل خنگ کوس طالبان نام دهنگ رسد میرقشقتای از برغازان
خان بر توکل و اعتماد اکرده در جوانغار نامزد بوده حمله نمود و توکل غازان را بر روی قرار گردانیده عیار نه قرب دویست سوار نامدار بقتل رسید بنا علی
باید و متوهم شده بوغدای حاجی را نزد غازان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواعاة و معاملات همواره میان صعبت محکام داشته مراد در ملکت
و مال ما تو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیر خلاف در غلاف کرده روجهی که رضای جانبین و مصلحت حال و مآل آن مقرون باشد بایکدیگر صلح نمائیم و برغم
روزگار نا سازگار ابواب موافقت و مرافقت برگشائیم و غازان خان مصالحه را غب گشته مقرر شد که هر دو پادشاه با هم ملاقات نمایند و سخنی که داشته
باشند بی توسط غیری بگفت و شنید فرمایند پس روز دیگر باید و خان و شهزاده غازان هر یک با معدودی چند از لشکر پیش رانده بوعده گاه شتافتند
و از روی اعزاز و احترام یکدیگر را در یافته شهزاده غازان از لتماس انجو فارس و کرمان و عراق که تعلق با بغو خان میداشت معروض داشت و خان این مخلص را
بحسن قبول تلقی فرموده و قرار بران نهاده که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند انگاه باید و امرا و بخیال انکه فردا در عین
آسایش کشیدن جمعی غازان را بحصول پیوندی بمنازل خویش آورده و نیمه شبی بر حضرت عالم افروز شاهزاده غازان بریوانداخته امیر نوروز و توقتمور ولد بوقا
بر غوجی راجته اطلاع بر سر اردوی مبارک امرا و ستادن بر لنج انجو فارس و کرمان و عراق بجا بگذاشت و بغیر نفس در شب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب ماوراء النهر
روانشده و بتعجیل هر چه تمامتر طی مسافت کرده چون در منزل مسلم بزوال جلال فرمود آنگه تمور را بر سالت نزد فرستاد و بپایه پیغام داد که من آنجا سر نکبتی دارم
لیکن از حرکات و سکنات امرا امارات عصیان مشاهده نموده چشمت رایت مراجعت افراشتم باید که بوعده وفا کرده مناشیر انجو از غوان خان مصحوب
نوروز بیک نزد وی ارسال نماید تا انهدام بنیانی عهد و پیمان را مهیا به باید و آغاز تواضع فرموده پرلنج داد که ملکت اسلام بجمال الدین که حاکم فارس بود
محصولات انجو آن و ولایات را بگماشتگان غازان تسلیم نماید تا آخر جانت امیر نوروز را تکلیف ملازمت خود نموده نوروز در حقیقه باطلاع
عهد و پیمان در میان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت باید و را در نوردند و شاهزاده غازان را مطیع و منقاد گردند و بشیوه مکر و خدعت نزد
باید و سوگند خورد که اگر حال امرا بازگردد اینه غازان را بسلامت بجا رنست سپارم باید و بدین افسون مرتیب یافته تا بزودیم ماه مذکور نوروز و توقتمور را رخصت
داد و ایشان بسان تیر از خانه کمان بیرون جسته در بیست و ششم همان ماه در فیروزکوه بخدمت شاهزاده کوه شکوه رسیده دقیقت و شنیدی که با یکدیگر کرده
بودند مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز غازانی معنی زبان بر بسته پیش پایه خان فرستاد - پادشاه و امرا از مشاهده این حیله در حیرت افتاده اگر نه آشفته
نوروز بیشمار کشتندی و بتاریخ چهارم شعبان سنه مذکوره غازان خان موجب وعده که سابقا با امیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ
سعد الدین حموی کلمه توحید بر زبان رانده از روی اخلاص دین مبین نبوی را پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا کرده ترک شرک و ملت مذموم اسلاف
گرفت و در آن روز فیروز قرب صد هزار مشرک ممرد مؤمن و موحد گردیدند و اطلعت کفر و عبادت اوثان بکلیت یافته بانوار توحید و عرفان

رسیده بدین شتابی که کرتیان بجوانب فارس بشتاب زیده بود باز آمده و بعرض رسانید که حاکم فارس متوجه تفحص بندگانی ملطان شده و بسیاست و طریق عصیان مسلوک داشته و با لقیاد و فرمان شاه زاده سیورغامش و این معنی موجب تعلل ایران بعضب غازان شده بار دیگر جلایر بوریش آذربایجان بتوجه و امرا و تومنیان را بتهیه اسباب مقابله و مقاتله امر فرمود مقارن این حال خواجه صدرالدین احمد زنجانی که نامزد ضبط و ولایت روم بود از راه عنان بصوب کیلان بعطاف داده متوجه اردوی غازان خان شده و در تقسیم شوال موکب عالی بموضع عنایت بیهایت یافت و بهنگام مراجعت معروض داشت که اگر حضرت سکندر آئین اجازت فرماید دل از تحصیل لوکل و روش ساخته بلبت کند که چون بندگان حضرت بدین موی و ترویج ملت مصطفوی بالقصی الغایه سعی نماید و در ایالت و حصانت که سلاطین ماضیه در ممالک مقرر داشته اند از تواسب تفتیش مصون دارد و املاک طایفه را که گشته گشته اند بورثه ایشان که ارادتمن متکفل میشوم گرد و ارزاه کیلان بمقاصد بر سر اید و در ساحل غازان خان بتقبل این امور شده در روز جمعه بازدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز را با صدرجهان در مقدمه بفرستاد و امیر نوروز اظهار کرده در سرعت رفتن سعی بسیار نموده بمعنی که رسید که از اکجا تا اردوی باید دو روزه راه بود و از تبریز تا اطاعار و بعضی دیگر از امرا کسانی که بتکبیر اقبال اوازه باید دوری برنا فتند و با سبکبار و دولت بخدمت نوروز بیک شتافتند و باید دو روز جمعه بازدهم و لیعه اراکت سفید رود که معسکرش بود قرار گرفت اختیار کرده براه مرند و اوجان عازم کرجستان شد نوروز بوعدهای احتیاجی را بهتر رسانیدن بتبریز در غازان روان ساخت چون بسرعت با صرصر عقب باید و در اهتر از آمده نوروز مکری که مقدمه سپاه نوروز نبود در صدد و کجوان با یلان بی سر و سامان رسید و او را گرفته در تبریز بنظر نوروز رسانید و نوروز باید در اسبحدت غازان خان که در ارزمان با وجان آمده بود و غازان خان سوغامی احتیاجی بآسایش مقابل فرستاد و در روز چهارشنبه نهست و نهم ذی القعده سنه اربع و تسعین و ستمائه عزم تعاقب باید در ابتدا دفعتا و غیب بر هیچ احدی جز بعضی مخلصان مرکب هیچ محابایی نکرده از باید و سر بسر با قتجاق ذی محمد و از ایشان بجنبک سلطنت رسید

ذکر جلوس سلطان محمود غازان و بیان بعضی از وقایع آن دوران

چون بمنال دولت باید و اثر شد باد اجتهاد نوروز بیک منقطع گردید و نهم شوال سنه مذکور غازانی بهمدان رسیده کافی آسمانک طریق جهانداری را بنجوان مرکب مبدل گردانیدند در دو الحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه غازان خان بروز عید اضحی طلعت روح افزا فرمود و تخت خانی سریر کامرانی را بوجود همایون خود زینت و نزهت در افزود در همان سوور بیع همایون لقاوتانت که نامی معولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پرداخته و بسیاد کفر و ضلال را مانند ظلم و طغیان از جهان بر انداخته و مرکس از لقیاد دار کان دین قویم کردن بچید سرش بر دارند و اهل کتاب را اگر جزیه دهند مخالف حکم مقتض قوانین شریعت نیارند و همدران نامهاد شاه اسلام لقب از باغ ایران رقعه فرمانی فرمود و چون جمیع شاه زادگان و خواتین و تومنیان را طلبیدش مجلکی داوند نوبت دیگر بر سر بیعانی نشسته چنانچه معهود معولان است طوعی و غازان خان هم در میدان جلوس بهیئت تیمن و تفاءل المنعقد که مربع بود بر شکل مستدیر کما تفصل لتحال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش فرمود و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و منشور بسم الله الرحمن الرحیم قلمی کرده و قرائین و اوراد و سور حالات اهل اسلام را با مضا مقرون داشته منصب امیر الامرائی و پاسا شی سپاه را بخواجه نوروز بیک تفویض فرمود و صدرجهان خواجه صدرالدین احمد زنجانی را بتهماد فرود ارث بتعیین فرمود و هم در اوایل ایام سلطنت غازانی تحصیل و ابلد و طغاجار و بعضی دیگر از امرا مسافی شیوه غدار بیاسا رسانیدن و خصائص مایفته و جمعی دیگر کرده و مانند سالک طریق مکرو تزویر گشته ایشان نیز بعین عداوت امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتند و در شهور سنه ست و تسعین و ستمائه امیر نوروز به وسیتی سلطان بمصر متهمه شده در صحرا صالحی بگلم غازان خان بشربت شهادت چشید و در سنه سبع و تسعین و ستمائه صدرجهان بتیر زمان بشربت جام لبالب در کشید و در همین سال میان غازان خان و سلطان مصر بر ابر اوای جمعی معاهده و مسالمه داده غازان خان را بصورت نصرت روی نمود و حکومت بهر بلده از بلاد شام را در عهده یکی از امرا کرده مراجعت فرمود و اما امرا بواسطه خونریزی و فتنه انگیزی معولان صلاح شام را بمحافظت آن بلاد و عاجز گشتند و معاقب غازان خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده بساط مملکت داری را در نوشته و در شهور سنه ثمانی و سبعمائه کرت دیگر غازان خان شام مبارقه روی چند در نواحی حلب بتعیین و طرب بگذرانیده کاه بتحصیل اموال و ولایات را بعهده جلادت و کاردانی امیر قتلغشاه و جوپان بیک گذاشته بار گرید معاودت بخال و دشا بمصر ملاک ناصر بر سر آن کوبین جلادت آمین تاخت و بسیار می از سپاهیان غازانی را کشته رایت ظفر و نصرت را افراخت و وفات غازان خان در روز دشنبه یازدهم شوال سنه ثمان و سبعمائه اتفاق افتاد و مدت هشت سال

در تبریز

هشت سال نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد و زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد بامر سلطنت قیام نمود

گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان

در سال اول جلوس غازان خان از قتال خراسان خبر آمد که اجای ولد براق خان و دو امیر دیگر با فوجی از سپاه تولی از آب آمویه عبور نموده اند و امرا و لشکریان که در دو تاب مقاومت نیاورده اند و ما چون این خبر شنیدند بی تحاشی و تامل بر اسبان سوار شده و بر عقب ایشان تاخته تا حدود آمویه رفتند و ایشان را نیافتند و مراجعت نمودند اما چون از وصول نوروز بدیشان خبر یافتند غازان بصوب فراز آمده و امیر نوروز را بجانب خود خواند و شش روز در راه عشرت بگذاشت طی مسافت کرده در حدود بیراه بدیشان رسیده و بضرب تیغ و سنان جملگی را بر خاک هلاک افکنده بقیة السیف را بگرفتند و معاقب در حرکت آمد و بتکاسی قیام نموده تا وقتی که مخالفان از آب آمویه بگذشته بازگشت آنگاه مطلق و منصور بازستان غازان خان شتافته بشیراز پیشتر رسید و غاشی یافت و مقارن آنحال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز رقم عزل بر ورق حالش کشیده و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانیده در خلال این احوال طایفه ارشاد کان و تومنیان مانند سوکا و برلاس و سنتمور بن قمقور بای و ارسلان که از اقطاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده خواندیان را بغلط ایمان موکد گردانیدند که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع که توانند بشربت شهادت چشانند و مساجد و معابد امت حمدیه را از لوث وجود ایشان مطهر گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از خیز قوه بفعل رساند امیر نوروز نوبت دیگر جهت بعضی از مصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمانداد که سوکا و برلا و دراسنقر را فقت نوروز بیک نمایند لاجرم بدانديشان باهم قرار دادند که سوکا و برلا در حدود خراسان بوقت معین حاضر آمده نوروز فارغ گردانند و سنتمور و ارسلان غازان خان را در قریه یکان قتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بخراسان سوکا و برلا معتمدی پیش شاهزاده یکچو فرستاده او را از اندیشه خویش وقوف دادند تا با ایشان موافقت نماید و یکچو بحسب ظاهر سر رضا جنبانیده جنبه قاصدی نزد نوروز و بیک ارسال اشتر یاب مواضعه نگاشته انچه معلوم نموده بود و پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موعود از اردوی خود بیرون رفته در کمین گاه بایستاد و سوکا و برلا با موافقان بمنتجع مصیف و منزل گشته بخیم و شادی افتادند و چون تمامی خیام را لبسان سراچه خود از نوراییان خالی یافتند و هم بموجه عزم کریز کردند در آمدند امیر حلادت آئین کمین گشاده راه نجات بر القوم لی دین بربست و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده زمره را اسیر ساخت و سوکا و مجال فرار یافته برلا در سلک اسیران منظم گشت و نوروز یکیک تند باد قهر امیر نوروز بساط حیاتش در نوشت و انچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعه و دشمنان را مشروح پیغام داد و در آن اوان سنتمور و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بودند و پادشاه نیز لشکر بر سر ایشان کشیده بجانب ایشان نهضت نموده در نواحی پل لقان بین الجانبین هم به استعمال تیغ و سنان سرایت کرد و سنتمور با جند کس از منجمان بر تخوم گشته بقیة معاندان راه گریز پیش گرفتند و آخر الامر اکثر ایشان بدست افتاده رخت زندگانی بباد فنا دادند چنانچه در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امرا از منازل انجایی رخت بسا فل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین مقولیان و تومنیان متهم و مسرور گشته صدقات بسحقین رسانیدند از غرایب وقایع آنکه در اثنای هجوم این امور بعضی از سپاهیان عمال بدوانی خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بهوا موافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و در انحصال ان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و تنکجه بی ثبوت جریمه حکم سیاستش حاصل نمودند تا بهر قدر که توانند از صدر جهان اطلاع یافته و قصد و غرض بدانديشان را بغازان خان عرض کرده فرمان واجب الاذعان باطلاق آن وزیر باستحقاق شرف اصدار یافت در روضة الصفا از صدر جهان منقولست که کفت در اوقات کرفتاری شبی مرا خواب در ربود دیده بصیرت من در واقعه جهان شاهده کرد که روز جمعه مرا بسیاکاه برده اند و در میان شیشه بغایت مخوف موقوف داشته ناکاه شخصی نورانی از میان شیشه بیرون آمده و مرا از چنگ مخصلان خلاص کردانید و کفت بهر جانب که خواهی توجه نمای و پیش هفت کس از محرمان خود زبان بامدحت من آرکه بشارتی روز دیگر این واقعه را با هفت نفر از مخلصان حقیقی در میان نهادم و مضمون لطیفه غیبی بوده سر رشته اختیار به دست عنایت پروردگار دادم ثبت درست ماجو نیست غازان را دلی بکدانیم ناکرم او کجا برد و چون روز جمعه شه موکلان مرا بر اسپ بالائی سوار کرده به بیشه بردند و بنا بر انکه در عهد کیخا تو خان در بارهٔ ایشان بصنف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجرا حکم تاخیر نکردند و در آن بیشه بیات شخصی که در واقعه بر صحیفه خیال

ارتسام مییافت بود نظر من درآمد از غایت مراعشی روی نمود در آن حال بر قدان دهین ارتکاب مراجعت فرموده مدان موضع رسید و حقیقت حکمی که در حق من
صدور یافته بود معلوم کرده و شخص را بمحافظت من مامور گردانید و چون ازان محل مفارقت یافتیم آن دو غریب بشارت راحت رسانیده نه مختصران را از قتل گان
ملتزم آمده تا صباح شرط حراست بجای آورده روز دیگر بهمدان صورت یکیتای میرا برای نوید بخانی نگاشت و حکم نجابت حاصل کرده مرا مطلق العنان گذاشت
و در بیست و ششم ذی حجه سنه خمس و ستین و ستمائه که غازان بمان متوجه بغداد بود خواجه جمال الدین دیجوزانی سیاسا بخانی اختصاص یافته مرا و اهل محرم سنت
و ستین و ستمائه نوبت دیگر انوار عنایت غازانی روحیات احوال صدر جهان افاقت و بکام دوستان باز دیگر بر سنه و زارت نشست یکی از فضلاین باع را در
اردو سلک تعلیم کشید - باغی با صدر جهان ملک چو دسیار آمد شبانروز سعادتش سیر و از آمد تا منفعیت روز و مه سال کند اقبال درصیع کنان بار آمد طوبی قصف
انا هم بازخرام علاء منت اصف جم اقتسام بستد و ازین عبد انتش عنایت بحقیقت خواهد بود فاهیت شجاعت درکنج قناعت نشسته و بهمدین سال امیر نوروز
غازانی بتعصب بالخانی گرفتار گشته رحمت زندگانی با دهانا و التفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدر الدین احمد زنجانی کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن
شده بار اکه سالقا نوروز یک در عراق او دخل داشت تمت بر انحطاط مرتبه او تحکمات و مجامع امرا اتفاق نموده و بسعایت مذکور که غازان خان
در میلان همدان بود و تظلم پیش حاضر حضرت جانبون تحاشیه که نوروز یک با دو سپاه مصر بان یکی دار دو بحواهد که با تفاق مصریان جمع جهانیان را
از میان بردارد و اند بان سلطان مصر نوروز یک مکتوبات مزور طمی کرده آن نوشتها در مجلس شراب در کیسه قصیر خاص از ملازمان امیر نوروز بیک
که مصحوب شده عمید و دولت میان حاجی بیک کرد او نوروز بیک بودنها دند و چون پادشاه این معنی را شنید و تحقیق آن کرد بعلی الفور قصیر و حاجی
بیک را بیاسا گاه طلبیده مانهای مزور را انمودند معنی که نهاده بودند پیش آوردند و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود
که اساس وجود قصیر را بصفحه جهان نابود کردانند و برادران و نواب نوروز را که در عراق بودند بیاسا رسانند و امیر بوغای نویین را بهمدان گرد
که با دو تومان لشکر بخراسان روند و تا جان نوروز را آباتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند و مناقب آن دو امیر مقتفشاه را باطائفه اسپاه و ملوک ایشان
نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشاپور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امراء ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و کفت مصلحت چنان
نماید که براه رفته پناه بملک فخر الدین کرت برم زیرا که داماد منست و حقوق تربیت در ذمه وی ثابت دارم طائفه از اهل عقل و تدبیر زبان آوردند
که قطعه بمقول نفضای صحراست انسب است که امیر خود را در چهار دیوار همراه تصفیه نکرداند و بر جانب ملک فخر الدین اعتماد نفرماید ولکین نوروز
بیک بر صواب دید خود اصرار نموده اکثر لشکریان وی جدا شدند و با وجا چهار صد کس همراه شانته ملک فخر الدین کرد او نزاده امیر نوروز را در جاه اکتاج
داشت بقدوم او اظهار شادمانی فرمود و او آنجناب را در قلعه اختیار الدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلقشاه نویین با سپاه جلادت آئین ظاهر شد
آن بلده فاخره را بمحاصره گرفت و مدت بر چهار ماه آنجا محاصره و محاربه کرد و امیر نوروز نهایت مقاومت و حصانت و گرمت خود بیان حرار معروف شده روزی ما رمضان
و بعضی دیگر از معتمدان خود که مارا بیچ بنا هی ندارد امکانی بهتر ازین متصور نیست و مقرر است که قتلقشاه هر چند سعی نماید تسخیر این قلعه او را میسر نخواهد گشت رمضان
گفت از جانب قتلقشاه دو فرقه نخاطر خطور نمیکند اما از غور یان اعتماد تلفیوان کرده بیرست که حضرت امیر ملک فخر الدین را مواخذه و معتقد کرده اند بعضی
بعضی معتمدی محافظت شهر کرده و معرکه صعب میسر از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر تربیت ملک پرداز د امیر نوروز گفت معاذ الله که من غدر نکنم
و در مقام قصد داماد خود برآیم یکی از سرهنگان سیستان که در بیرون قرکاه کوشک میکشید این سخن استنید و فی الحال عرض ملک فخر الدین رسانید و ملک با جمعی
خویش طریق سورت مسلوک داشته خاطر یران قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد آنگاه نزاد او رفته گفت درین از هر صنف مردم هستند مبادا
بعضی اتفاق نموده در وازه بار بروی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند جهة محافظت دروازه بامعتمدان خود بفرستد تا این دغدغه از خاطر
منقطع گردد امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل نموده در ساعت ملازمان خود را بدروازه بفرستاد و چون ملک مردی پیش او نماندند ملک فخر الدین
تاج الدین برادر زاده جمال الدین محمد سالم و سراج الدین محمد سلمان را با طائفه از سپاه یاران خود بگرفتن امیر نوروز نامزد فرمود و ایشان در بها و حیرا
بر دست گرفته در وقتی که بنا ده بر چهار کس در سلامت نوروز بیک بنود او بجانب سیاه قتلقشاه تیری انداخت بالا فتنه و در آن زمان بحسب قضیه
زه کمانش بگسیخت و بدست چشم گمان بابرده مین رده در آن اثنا چشش بر غوریان افتاد بر سیه که بحکم مهر بخته شده ایدیلد رجوابداد که ملک ما را فرستاده

مارا فرستاده که باین ده باد پیش آیید چندین تا از حشم تیز اعد آسیبی بدات مبارکش نرسد امیر نوروز نگفت چگونه باشد و گمان بردند که بستن متعول شده و علیه قدم پیش نهاده و گرزی بر شقیقه او زدند و گیران امیر رستم نشان را فرو گرفته با دست بسته و سر عوری در بهم شکسته در خانه بازداشتند و همان لحظه ملک فخر الدین با دویست سوار مکمل بدرقه آمده هر یک از نوکران نوروز یک را که بحفظ درواز با مشغول بود نه بهانه طلب بود و سیصد نفر از لشکر شکسته و اسیر ساخته نوروز را با دو نفر تن قلقشا و قلقشا ده و در بیست و دوم سوال مذکور بدست خویش او را کردن زده سرش را بر دوار سال داشت و غازان فرمود تا آنسر را بر دار علنا بر بخیشتند یکی از فضلا در آن باب گفته رباعی باعیش نهاطع تو انجیخته باد و خنجر تو خون عدو ریخته باد هر سر که نه همسر ارادت باشد بچون سر نوروز در آویخته باد و چون خاطر قلقشا از جانب نوروز یک فراغت یافت غمان مراجعت عطف کرد اینده تا بآسان سلطنت آسیان شافت **گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان بکرت بجانب شام** در زمان سلطان محمود غازان بسلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان بمقتضای عادت قدیم کاهی بقطع طریق امداد مینمودند و شاه فرمود تا زنان طایفه جلی شانسه که کردن فضل بر نهم قیام نمایند یا دخون ایشان دیوانی باشد بعد ازان هر کس در آنولایت راه میزد یا چیزی میدزدید او را و عکان نکودریان را می گرفتند لذا این کار را استاد کرده و انجا عت از ین معنی بتنگ آمده بای انجاره از عراق بقهستان رفتند و از انجا بهراه شتافتند و بشاه ملک فخر الدین کرت بردند و ملک المقوم میباک را باسپ و سلاح مشهر کردانیده پیوسته تا خت بعضی از سند و خراسان مامور میساخت و آتش نهب و تاراج در بود و مال مسلمانان می انداخت و بابن واسطه دو دار خانه نهاز آمده فوجی از خراسانیان بر سهم داد خواهی بدرگاه پادشاه عالمیان رفتند و غازان خان متوجه رفع نکودریان شده فی سنه تسع و تسعین و ستمائه برادر خود خربنده اغول را که لقب سلطان و سلطان محمد خدابنده عبارت از ست و در آن زمان در مازندران حکومت میمود نامزد یورش خراسان فرمود و نکودریان را در سال داشت مضمون انکه چون بدان ملک رسی نکودریان را از ملک فخر الدین طلب نمای و اگر ملک در تسلیم انجماعت اهمال ورزد یا حصره سراه پرداخته بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر از جود قوم نکودریان را اثر باقی نگذارد و سایر فرق را پراکنده سازد و چون لشکر سلطان بنیشاپور رسید یحیی پیش ملک فخر الدین فرستاده سلب آمن خود را بیغام فرمود و ملک در اسال مذکور نکودریان را بمال مذکور دنیا رکیکی بدال صلح بیرون فرستاده سلطان محمد غان معاودت انعطاف داد و در بست و چهار شهر مصالحه بوقوع انجامید و بیرون از بیست هزار دینار کیکی بدال صلح بیرون فرستاده سلطان محمد غان معاودت انعطاف داد و در بست و چهار شهر مصالحه بوقوع انجامید و بیرون از بیست هزار دینار کیکی بدال صلح بیرون فرستاده سلطان محمد غان معاودت انعطاف داد و در بست و چهار شهر مذکوره یکی از جمله انا مرکه دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر معیشت میکرد و شاه زاده یحیی گفت چهل روز دیگر بر پادشاهی بوجود تو برنیین خواهد گرفت و معجز دشنیدن این سخن بخار سیده بکاخ دماغ تا یحیی تصاعد نموده در همان یا عران خبر بگوش غازان خان رسید و تا یحیی را با امرا و مقربان و گرامات کوی نادوان بیاسار سانیدند و در جمادی الاخری همین سال سید قطب الدین و معین الدین حراسانی با مداد بعضی از امرا غازانی اظهار فرصت نموده شمه از تصرف و تقصیر خواجه صدر الدین احمد زنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جای گرفته و تعاون انحال قلقشا پوزبان که جهت استخلاص اموال گرجستان رفته بود در موضع دالان ناور باردو رسید و از صدر جهان جواب سخنان معزز ان پرسید صاحب دیوان متوهم شده و به حلوی بر ای ملحانی عرضه داشت که نوکران قلقشا در گرجستان و برانی بسیار نموده اند و پادشاه قلقشا را معاتب ساخته خطاب امارت پیاده از خدمت وزارت و دستگاه سوال کرد که آیا حکایت شکایت مراسمع حضرت اعلی کرسانیده صدر جهان جواب داد که رشید طبیب بزرا که خیال کجا ان رود بود که سید قطب الدین و معین الدین با نگیز خواجه رشید بر و تقریر نمایند قلقشا چون این سخن را استماع نموده خواجه رشید الدین فضل الله را طلبیده از سبب غیبت پرسید و انجناب انکار بلیغ نموده در سگاه کیفیت آن حال بعرض پادشاه رسانیدند و غازان خان قلقشا نویان را حاضر ساخته فرمود که راست بگوی که خواجه رشید بغیبت نوکه همت نموده گفت که صدر الدین احمد زنجانی و پادشاه بغضب فرو رفته روز دیگر شنبه بغدیم چوب باخذ و صید صاحب دیوان فرمان داد و روز جمعه نوزدهم او را در موقف بر غوا حضار نموده حکم شد که بینا و فضایل معالی را احراب کردانند و سر چشمه جود و احسان را نمود ار سراب سازند و روز شنبه بیست و یکم در جوی جا بدار یکدست صدر جهان را امیر سوتای و دست دیگر را هلوان ملکت غوری کرده قلقشا او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید هیچ حسنیت نداشت در روز دوشنبه بیست

و نیم شعبان در تبریز از عقب آنجناب روان گردید و در اواخر همین سال در وقتی که آن پادشاه با استقلال بعزم قشلاق بغداد از دار الملک تبریز بجانب اوجان نهضت فرمود در تقویت نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام علوم عقلی و نقلی بتخصیص در فن حکمت و طبابت سرآمد حکماء عالم بود و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در علم استیفا و سیاقت ید بیضا مینمود مفوض گشت و آن دو وزیر صاحب حشمت صایب تدبیر چنانچه میبایست بسر انجام امور دین و دولت و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرمودند بواسطه تدبیر پیر و بخت جوان ایشان جهان کهن سال احوالی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقتران یافته سلک احوال اهل فضل و افضال بهمت نظام پذیرفت اما همدران اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چند گاه انقطاع یافت چنانچه در [illegible] تجاوز [illegible] عادت فاحش قحط ظاهر گشته شرار قحط و غلا کانون درون بی نوایان را فروتافت و از عقب عسرت بلا و وبا شایع شده در باندک زمان بیشتر از مردم بمرض حصبه رنجیده و از آنجمله ده هزار کس نقاب تراب بر عذار گلفام کشیدند و عالمیان را در فراق خویش قرین ناله و زاری و گریه و بیقراری گردانیدند در خلال این احوال وقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملک ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا انتهاز فرصت نموده و بیکباره خود را در ماردین و راس العین انداخته دست بغارت و تاراج برآورده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده اند این معنی موجب اشتعال آتش غضب غازانی گشته بتاریخ نهم محرم سنه تسع و تسعین و ستمایه در حینی که با نود هزار سوار اسفندیار آثار که هر یک آذوقه ششماهه همراه داشتند از دار الملک تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام برافراخت و چون حدود دنیسر محل نزول جنود ظفر آیین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه را غدوی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب حلب شتافته محاصره آنشهر را تا زمان تحصیل مهم مصریان موقوف ساخت و در نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخت و تمامی امرا و سرداران و لشکریان و بهادران جبه پوشیده و با ابهت تمام و مهابت لاکلام در فضای صحرا صف کشیدند و پادشاه [illegible] باحتشام بر ابرش گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط درآورد و در وقتی که بقوم سیدور رسید امیر چوپان که راعی ایشان بود از صف خویش پیش رانده و دعای دولت ابد پیوند بادا رسانیده زانو زد و گفت چون چشم همایون پادشاه درین روز بر مراکب ما می افتد اگر اجازت باشد اسپی باد رفتار پیشکش نمایم و این سخن گفته اسپی کوه پیکر هامون گذار پیش کشید و این معنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاده سایر امرا درین باب با امیر چوپان اتفاق نمودند و اسپان گردن توان پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در نواحی بلده حمص در چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و باد حمله دلیران میدان نبرد نیران شمشیر تیز گشته خرمن حیات بسیاری از مبارزان از طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان وزیده برلای و قورمشی حملات متواتر قریب پنجهزار سوار از لشکر ملک ناصر را بخاک هلاک انداختند و سلطان مصر را آب رو گشته پشت بمعرکه گردانید و در وقت فرار در مرتبه سرعت نمود که چون بدار الملک رسید زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو روز در حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد و بعد از آن علم عزیمت بصوب دمشق برافراخت اعیان و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول موکب غازانی خبر یافتند با تحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص گردانیده و متوطنان آن بلده را شربت امان چشانید و قتلق قیا بشحنگی شهر موسوم شده بلارغو بضبط تغارات منصوب گشت و امر حکومت بقبچاق که سابقا از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت و اهالی دمشق بشکرانه امان مبلغ صد تومان قبول نموده جهت تحصیل آن توجه سید قطب الدین و خواجه صدر الدین ابهری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتلقشاه نویین را بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود و ریاست حمص و طرابلس و عکه و سلامیه و معرة النعمان که شام وسطی عبارتست از آنها بایلکی مفوض شد و ایالت حلب و حما و عنتاب و جبل السماق و سرمه تا رحبة الشام که از شام سفلی گویند بسکتمور مقرر گشته بولای روی بحکومت غزه آورد و بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند و بعد از مراجعت غازان خان قتلقشاه نویان بمحاصره قلعه دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنگ منجنیق مسخر گردانم قتلقشاه بسر انجام آنچه استاد اشارت فرمود کوتوال قلعه دانست که اگر منجنیقی فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزای آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم با بعضی از دلیران قوم گفت که هر کس شر این شخص را از ما مندفع سازد هزار دینار بوی رسید یکی از عیاران مشهور آن خدمت را متقبل شد و تغییر لباس کرده از قلعه

و از قلعه پایان شتافته غازانیان که استاد و مهتری از وثاق خویش غایب بوده بگاه او را در دکوشته تاریک نشست و چون استاد معاودت نموده پای در سرای خود نهاد همان بود و رحم خود جان بجان و آن مهتر سر استاد را از بدن جدا کرده و کاژ بر سینه بدست گرفته از خانه بیرون دوید و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانیده با نواع آفرین و تحسین سرافراز گردید بناء علی هذا فتح قلعه دشوار و توقف افتاد و مجاق با عصیان در ساخته اهالی قلاع مهیای برود و دزدیده و در شب از نواضع خویش بیرون می آمدند و اسپان مغولان را دزدیده بشهر گرد اعیان قشون می کشتند لاجرم قشون مصلحت در مراجعت دانسته سایر امراء اردکان و حکام شام همراه اورو انشدند و در وقت عبور از آب فرات جمعی کثیر گرداب فنا فرو رفته شعله حیات ایشان بظلمات زیست و کشیدند چون امرا مقرون باضعاف تعب و در ولایت حلب بخان رسیدند و ایشان بگرد غبار لشکر بیشمار چاشنی خاطر و دیار مقاطر نشته رایات منصوره جمعه غره شعبان از رحله عبور نموده و بصوب آذربایجان نهضت نمودند پانزدهم ماه مبارک رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و نادی منجمه مجمله مذکوره اجتماع توقف کرده بعد از ان روی بشهر یاور و چون جبال صاحل عروس مملکت شام بموافقه بحمیم غازانی نمیود در غره محرم سنه احدی و سبعمایه باز دیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم تخلص آن بلاد شده و بعد از وصول بظاهر حلب جهان علوم گشت که سلطان مصر در آستانه اقدام قتال از مقر عز خود حرکت نموده غازان جان نثار استصواب امرا در بیست و دوم جمادی الاولی مراجعت فرمود و در بیست و چهارم ماه رمضان در شهر اوجان نزول اجلال نموده و در آن مقام صدر جهان قاضی و سید قطب الدین شیرازی دبیر نحوی و معین الدین حراستانی و امین الدین اناجی و سعد الدین عرض نگار بکیر اتفاق کرده قصد تقریر و زراء عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نموده و در مجلس شراب سید قطب الدین ثمار این معنی ظاهر ساخته غازان جان بر آشفت و روز دیگر جامی نام بردکان خواجه گشته در بیست و دوم ذی حجه قاضی صاین و سید قطب الدین بساط سیدند و بقیه مقربان شفاعت بعضی از خواتین بلقیس آئین تخلص کردیده و بتجدید عنایت غازانی شاه اجلال زیاده شده خواجه سعد الدین بانعام المنعا امتیاز و استعلا یافت و در غره محرم سنه اثنی و سبعمایه غازان جان از بلده اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخته قاضی شهاب الدین تبریزی و قاضی قطب الدین و صلی ارسلم رسالت نزد ملک ناصر فرستاده و بدیه پیغام انکه اگر در آمده یا خطبه و سکه بنام غازان جان نمایند و خراج قبول فرمایند والا تعرض لشکر خامت اثر ایمن گردند والا مصریان آن رسد که مبتوطنان بلاد خوارزم شاهیان از تسخیر خان رسید و ایلچیان بعد از وصول مصر و اداء رسالت ملک ناصر فرمود که جواب ایشان را معتمدان نامزد غازان جان خواهند بود و قاصدان را بانعام خلعت و نعمت مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان در وقتی که مدود حلقه معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان جان رسید و آنچه دیده بودند و شنیده بودند عرض کردانیدند و در جمادی الاولی مذکوره رسولان مصر نیز بعزم زیارت فایز گردیدند و کتابتی که ملک ناصر غازان جان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک ناصر بر طلا محرر گشته بود و نسبت بایلخان طریقه ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالک در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف میگردد و از آن چیزی فاضل نمی آید که او را در آن الزام توان نمود اما قضیه استیلا سکه چنان بکار طریسه که بر نقوی که دین و دیانت بریست بر بکت تابنده امیر المؤمنین و سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعبارت ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان جان بتحقیق مضمون آن مسبوق گشت ایلچیان صندوق مقفل مختوم بخطر پاد شاه مسلمانیه غازان جان از ایشان بر سید که در این صندوق چیست گفتند ما را بدین امر مطلع حاصل نشده و طغان آن صندوق را کشاده و در انجا انواع سخط یافتند و غازان جان از شدت غضبناک گشته پس از انکه ایلچیان را طوعی و اکراه گرفت حکم خلعت پیکر بصوب دیار مصر ارجاع و فرمان داد که ایلچیان تا زمان مراجعت موکب نصرت نشان در بعدان توقف نمایند انگاه براه غازانیه که از منحدثات ایام دولت روضا فزون بوده توجه فرمود و بشرف زیارت شهد جنت رتبت حاریه علی رادها بالتحف السلام و التحیه مشرف گشته بقعتا و مجاورا ان آن مکان فردوس نشان را بانعامات فراوان نوازش نمود و روز دوشنبه دوازدهم رجب پاد شاه مظفر سلب بعانه رسیده باغروق باموصل رسال داشت و خود بر جبله الشام شاقت و بیت و شنبه ماه مذکور لوای مصور بر توصول برنوای انقطعه نداخت و بموجب فرمان واجب الاذعان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین نیز بدیک حصار رفته و حاکم جعبه میر علم الدین را باطاعت دانقیا و ترغیب نمودند و امیر علم الدین لشکر ظفر قرین را بتعبیه و بذل جاه مدد کرده در سیم جمادی الاخر مذکور بقعه سرحد بلاد شام مناسب نمایند که دل از انگره و پاد شاه عالیجاه و آن مملکت را در حیز تسخیر کشیدن نبوده بواسطه سیران جبه رخنه در ارکان جنبان این مملکت پدید آورده هر گاه که حما حاطه ذو مطلعات مهمات شام مراغت یابد بنده مقالیه شهر و قلعه رسلیمه عذام پایه سریر اعلی خواهم نمود و چنین اخلاص فرمان بذیری بر خاک آستان

سلطنت آشیان خواهیم و غازان خان را این عدم قبول افتاده بنای ناسگ متعرض رتبه گردد در روز سه شنبه شستم شعبان بطرف حلب کوچ فرمود و چند روز در آن حدود بعیش و طرب گذرانیده قشقشاه نویین و سوغای و الغو و چوپان و قتاق را بقبع بلاد شام مامور ساخت و بقیه امرا و لشکر بخارا و ماوراءالنهر را فراخت داد و از جانب ملک ناصر عساکر سوده مانند سحاب و دشمن شکافته استعداد و صول مغولان میکشیدند قشقشاه نویین چون از آب فرات بگذشت و از برای ناصر خبر گشت مجموع وقت و اغذ محاصره و محاربه نمود در آن اثنا شنود که ملک ناصر نهضت بدمشق نموده بلکه دمشقیان بعهود و احناس و احمال و اثقال خود را فراهم آورده میخواهند که بمصر روند لاجرم بطرح اخلوان فتح بلده حمص را در چرا مال گذاشته بجانب دمشق حرکت آمد و بر خلیج استعمال طی مسافت نموده در دوم رمضان بمرج قصر بر سر شهر بلده رسید و بهامون نگاه کرده فضای هموار را از انواع سپاه مصر و شام مانند بحری موج دیده نزد یک همان خطه ملک ناصر در آن منزل نزول فرموده بود و لشکریان را فرمان جنگ و یقین بصورت و مقام قیام و اقدام میدهند مصر هر عرب و هر اس اساس ثبات و قرار قشقشاه را متزلزل گردانیده بغرض مراجعت کرد اما امیر چوپان و امرا را این حرکت مانع آمده خاطر بر استقبال ایشان عرب و حتاق قرار گرفت و قشقشاه بر بلای بادیه تو مان لشکر آهن بنای بر سر شهر متوقف گشته امیر چوپان و قتاق با سایر امرا و لشکریان روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شده عنان معرکه بسمت دمشق آمد که چشم و دستان فلک آبله کرده و خونریزی تیغ دستان بثبات رسید که خون کشتگان قضای دشت را غیرت لاله زار گردانید و امیر چوپان و قتاق با دل جمعی دیگر از دیار پشتوران مقدار کاندار نموده که سپاه ملک ناصر منهزم شده و بنیاد حیات بسیاری از مصریان مهدم گشت و ملک ناصر ده هزار سوار بطرف جوانغار سپاه داشته در آن اثنا لشکر غازان اندغدق و طغاجور بی جهتی روی کردانیده و بسپاه ما هم برآمده هر چند چوپان خواست که باز دیگر سلک جمعیت ایشان را منظم گرداند میسر نیامد و هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر مصر ما نند کرک که از عقب رمه بدر بوده کنند مغولان را تعاقب نموده و چوپان با یک جان سلامت بیرون برده در تحمیص کشتگان سعی فراوان کرده و اتفاق یاز ده امراء اگرچه تعذر کردیدند قشقشاه و چوپان و سایر نویینان آنشب با نواع تعب در آن بشته گذرانیده و چون خسرو زرین سلب از افق شرق سر بر زده با نوار اقتدار آثار حوالی بشته فلک را احاطه نمود سلطان مصر با لشکر افزون از حد حصر گرد آن بشته در آمده و لشکر غازان بر بشته در مقام دفع دشمنان ثبات قدم ورزیدند ملک ناصر گرفت که ایشان را بکطرف راه دهند حسب فرموده تقدیم رسانیده قشقشاه و چوپان با معدودی قلیل بامان رفته و دشمنان از تعقب روان گشته ناگاه مغولان بتورستانی رسیدند که آب مرج الصفر بان راه یافته بود و اکثر کشتگان باب سلاح در زیر گل منزل گزیدند و سپر از لشکر کشان مصر گرفته بود هزار مغول با بیست هزار اسب بقبضه تصرف مصریان درآمده و ملک ناصر بان قانع نشده امیر دمشق را بتعاقب سایر کشتگان مامور گردانیده و او تا حدود حمص رفته بغنایم جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر بان فتح نامدار اظهار فرح و سرور نموده فتح نامها باطراف بلاد و امصار رسال داشت و خطبه بهمان نصرت اندر رکاب و رایت معاودت بصوب دار الملک خود برافراشت و امرا مغول بمعلوف و بدحال نوروز بهم رمضان بموکب خان پیوسته غازان روز دیگر بصوب بلده اجان روانشده پنجشنبه بیستم بقعده بمقصد رسیده بعد از دو روز قرلتای ساخت و قشقشاه نویین و چوپان بملک و سایر سرداران را در موقف برخود بازداشت و هر یک را علی اختلاف مراتبهم بخوب یاسای تادیب نموده چند روز بحبس گذرانید و در راه روانه نداد و امیر چوپان با وجود انکه دران معرکه غایت جلادت بتقدیم رسانیده بود و با قاو ایای مواقعتکر دیجکر دن سه چوب مادب کردید اما بالطاف باصناف عنایت غازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شده غازان خان در محرم الحرام سنه ثلث و سبعمائه از اجان بدار الملک تبریز خرامیده یکدو ماه بفراغت اوقات گذرانیده آنگاه عازم یورت قشلاق کردید

ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از ایل شبه و نفاق

غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلاث و سبعمائه بعزم قشلاق بعد از دار السلطنه تبریز لوا کشور کشا را بقلع داد و در اواسط ربیع الآخر بحدود حومه سراي رسیده بواسطه ظهور شدت برد و فور باریدن برف عزیمت بعد از وضع فرمود و در کنار جولان مورا ن توقف نمود و در آن منزل امری در غایت غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر ملک قدیر رقم نامه حیات جمعی از اصحاب حدیعت را در نوشت خامه بدیع مثال گفت آنچنان بمنوال تقریر پیوندد که در آن هنگام که غازان خان در قشلاق جولان مورا ن رحل اقامت انداخته بود بسر یعقوب باغنای که بواسطه شیده و زرنق جمعی از تبریزیان را مرید و معتقد خود ساخته بود و شهزاده الافرنک را با فسر داور نک بشارت داد و یکی از مریدان خود را که محمود نام داشت باز دو فرستاد تا بطریقه خفیه بعضی از ملازمان آستان الجق سلطنت الافرنک دعوت نماید و محمود در اردوی کیهان پوی با فوجی از مردم فتنه جوی گفت که شخصی که

شخصی که چهل گز بلندی قامت او بود و خروج بنای بدن او از حال مرد نزدیک بعقوب می آید و چنان فرامی نماید که اولیاء الدین شهزاده آلافرنگ را بپاداشتن
برداشته اند و حیات دولت او را تا اوج ثریا افراشته اند و این هذیان بسمع خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسید در ساعت بکیفیت حال بعرض رسانید
و جانی احتیاج جسب الحکم جهة احضار مردم فتنه انگیز بدرگاه فرستاده و بعرض ده روز آلافرنگ و پیر یعقوب و ناصر الدین المجی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را
بدرگاه پادشاه آورده و غازان بنفس خود پرسش القصه نیز بوده چون بثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف عز صدور
یافته پیر یعقوب را از کوهی که معبد ش بود بپایان انداختند و کار مرید لشکر را بتیغ تیز آخر ساختند و شهزاده آلافرنگ اگرچه دو سه روزی امان یافت
اما بالآخره او نیز معضوب کشته بعالم آخرت شتافت و چون رای همایونی غازانی فارغ از هم دشمنان باز پرداخت همت عالی بمرمت مدرسه و دکان مقصور
ساختن و خواجه سعد الدین محمد را که سبب بنای جمیع این امور بدانسان ظاهر شده بود باعلی مدارج اعتبار و اقتدار رسانیده و بطراز علم ارزانی داشته یک
هزار از لشکر موفل را بتابین او معین گردانیده و الحق بر راجح میان امارت و وزارت دست داود در وقت مراجعت غازان خان از شتلاق در ساوه بحضور
طوعی گردده پادشاه کاسه گرفته پای بر مدارج عظمت نهاد ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران و بیان بعضی از آثار پادشاه عالیشان
غازان خان که بواسطه علتی صعب مبتلا بود در ماه رجب سنه ثلاث و تسعمائة بهلوی بستر ناتوانی گذاشت اصناف مداوا و ادویه فاسده بر شهریان بدن
ایلخانی مستولی یافت و لشکر از من و سلامت آرکشور طبیعت غازانی روی بر نافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد و در اوائل فصل بهار که
سبزه چون ابر غمزدگان از جای برخواست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بسیار غلتان گلزار عالم مپلاق شده در اشتداد مرض مجالی رسید که قوت
ماسکه زنا مساک عثمان عاجز گشته پادشاه در محفه متزل گردیده و بعد از وصول بحدود قزوین خسرو معدلت آئین بتاریخ دوازدهم شهر مذکور قطع رشته علایق کرده جوانمرد و توانا
عمر او در ایام اوج ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت را در خود سلطان محمد خدابنده منصب و ولایت عهد برقرار ساخت
و در روز یکشنبه بازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائة در وقتی که زبان الهام بیان باد از کلمه طیبه توحید گردان داشت قوت محرکه انسانی از تحریک بازایستاد
لوای توجه بعالم عقبی برافراشت امراء ارکان دولت و اعیان حضرت بلباس تعزیت ملبس شده جسد شریفش را بدار الملک تبریز رسانیدند و در گنبدی که
در شمال شرقی ربع رشیدی بنا کرده بودند بخاک سپردند و ذکر غایت رفعت و نهایت زیب و زینت آن قبه عالی و سایر عمارات
غازانی بعقریب بهمت محرر خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر شمه از محاسن اوصاف و محامد آثار غازانی و بیان قوانین پسندیده
آن پادشاه مبانی جهانبانی و اقتفای خیار اخیار سلاطین و عدالت خواقین عذار صحایف را بخط مسکین چنین زینت داده اند که سلطان
محمود غازان پادشاهی بود بصفت فضل و فراست موصوف و بسمت فهم و کیاست معروف از مصطلحات علوم باخبر از مخفیات فنون بهره و طبع پاکیزه
و ذهن تابناک خواص مسایل و ذهن درّاک عوام معضلات بی حاصل را انواع اصناف حرف صاحب وقوف و بهمت عالی همتش متشیّد قواعد مملکت و ملت
مصروف حصلت صبر و ثبات در جبلت بی جبلتش موجود و همواره نظر مختبره اش مضمون کلمه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود در میدان رزم مانند
شیر ژیان غرّان و در ایوان بزم سبان بر سبان کوه هر زیر کلکم طبلات مختلفه نکو دانستی و در رعایت سادات و علما مبالغه نمودی بدان مقدار که قوانینی بحقیقت
انساب و آداب سلاطین اقوام مغول لغایت دانا بود و چنانچه خواهد رسید در وقت تالیف جامع مبشر و تابع را از تقریر آن پادشاه روشن ضمیر محرر نبود
و الحق در تحریر و تحدید عادات ایشان مضاحت و بلاغت بحصّی کامل حاصل داشت و هر کاه که فاضل علما و اعاظم فضلا در مجلس شریفش حاضر شدند بگوش فصاحت و منطق
بر الواح ضمایر ایشان نکاشت و تقویت ارکان دین نبوی و تشیید مبانی ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد مینمود و در تاسیس مبانی سلطنت و تمهید مراسم
عدالت و رعیت پروری هرگز از خود تقصیر را روا نبود و دلایل صدق این معانی و شواهد عدل این دعاوی بیست حکایت که خامه بلاغت نامه از کتاب
جامع نقل فایده و امید میدارد که مستحسن طبایع ارباب دولت و اقبال آید حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه نسبت
بعترة طاهرة حضرت رسالت پناه نقلست که غازان خان بعد از تملکی بحلیه اسلام و ایمان و وقوف بحضرت رسالت راصلی الله علیه و آله
وسلم در عالم رؤیا مشاهده نمود و در ذکرت امیر المؤمنین علی سیدالمرسلین علیهم السلام در خدمت آنحضرت بودند و رسول صلوات الله و سلامه علیه تعریف عترة
طاهره کرده فرمود که بسبب با ایشان در طریق اخلاص سلوک غازانی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار رسادات بزرگوار بر کشائی ظاهر

محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمانی دقیر میر غازانی جاگیر شده بعظما و سادات بالتعظیم و احترام تمام میفرمود و جهت آن زمره عظیم الشان در اطراف بلدان چندین دار السیادة
بنا کرده و وظایف کرامه یقین فرموده و گاهی بر زبان می آورد که من شکر نعمت پیغمبر یک اصحابه نتوانم بود چه نزدیکی ایشان بحضرت آنحضرت در خواب حضرت رسالت پناه
میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد مؤکد گردانیده مرا بمحبت با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه مقتدای ایشان است
بآن طریقه گرمیه لوازم پسندیدگی بجای می آرم و آن بانی مبانی جهانبانی در زمان جلوس بتخت کشور ستانی فرمان همایون فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده بشهد
مقدسه حایریه آورده و اراضی گرد بلد را مانند ضرو سیراب گردانیده مزروع و معمور گردند **حکایت ثانی در باب تصانیع غازانی سلطان**
محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روزی که قرمیشهای بزرگ امرای خود و اکابر دشتور و سران سپاه و لشکر را مجتمع ساخته طوی نمود روی با اصحاب علوم و فنون
و ارباب زهد و تقوی آورده بزبان الهام بیان گذرانیده که شما که لباس ترک و اشتغال خود ساخته اید و اعلام و دعوی امانت و دیانت بر افراخته
باید که نیکو بیندیشید اگر از عهده لوازم این دعوی و مراسم این معنی نگاه نمیتوانید آمد نهایت سخت و تعوق در جهنم خالق بسیار خلایق مقرر و معین
و الا نتیجه افعال و اعمال شما خجالت و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و تحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جمله مرا بر مسند سلطنت نشانده
که امتثال فرمان آن الله یامر بالعدل و الاحسان نمایم و ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا که ودایع خالق البرایا اند بگشایم و بر من و امثال من واجبست که حق
گویم و طریق حق پویم و هر زمان را بجزای اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزد یکدیگر امتیاز نبود
جز آنی لاجرم من نیز که مدبر مهمات ملل الهی سیده ام نخست از حکومتی احوال شما تفتیش مینمایم و گمان نبرید که بلباس و صور شما نظر فرمایم بلکه پوسته کردار و گفتار
شما را منظور دارم که بواسطه صلاح و فساد آن نسبت شما نیکی و بدی بجای آرم پس انسب آنست که از سنت سنیه جزا برنه علیه السلام و التحیه اصلا تجاوز جایز
ندانید و مردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب و زور واجب شمارید بطریق صدق و صفا مسلوک داشته کر و حیله و تاویل نکرده بدیانت
خود رفتار نمایید تا بعمل عزت و متابعت هوای نفس در نوردیده و با یکدیگر در مقام تعصب نباشده و در زمین دل معشر شریعت نخم شقاقت و مکرمت نپاشید
هر گاه از من امری که مخالف شرع و عقل باشد صدور یابد شرف تنبیه ارزانی دارید و در گفتن کلمه الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز نشمارید و
بدانید که سخن شما وقتی تاثیر افتد که دعوی شما با معنی مطابق باشد و اگر قصیده بر عکس و سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من شعله کشیده خرمن هیبت شما را محترق گرداند
باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خاطر مستحکم گردانید که اگر روای من اقوال شما نمایید و مرا دشمن دارید بر طبق فرموده آن افضل
علی الطلوب شما بصورت عداوت شما در آئینه دل من عکس اندازد و شما از بغوض بلکه مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا شما
آید و بیکدیگر فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره کشاید انتهی بقیه عظیم الشان که از زبان حکمت بیان آن پادشاه عالی مکان این سخنان شنوند اگر مجال کیاست و درایت
تعجب کنند لوازم دعا و ثنا تقدیم رسانیده و قامت آن کلمات سامی را نقش فی الحجر بر الواح خواطر استوار داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیده

حکایت سیم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در فصل قضایا، دینیه و تقویت امور شرعیه از سیاق کلام قدوه در رارا فاق خواجه
رشید الدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمندان آگاه میرسد که در اوایل حال که سلاطین چنگیز خانی بر ممالک ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف عالم
از جاهل متمول نشناسند و هر کس را در زی اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده و دانشمند میدانستند و این معنی ربطی لایقه از جهال او معنفها ظاهر شده و راه وقوف
بر وضوح افکنده و امرا محمول بالعامه مفوده ابواب مواضع و تعلق باز گشاده و در سلوک تهاوده و مشوش قضایا و دیگر مناسب شرعی درست کردند و در تخلیط
مرتبه عالم علما کوشیده کار بجائی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اشتغال شرعیه کوتاه کرده اند و چون چنین گاه مردم جاهل مراد دل بعضی
قضایا، فرق برابر پرداخته میان ایشان مخالفت اتفاق افتاده معارضه بگذرید خاسته و المقدر امر شاعت نمودند که مغولان بحسب فطرت و جبلت
طبع ایشان معلوم گشته حسن عقیده که بسبب مانطقه دانشمند فاسد شده و احوال اصحاب علوم را بران قیاس کرده دیگر با احترام سجیک از علما قیام
نمودند و نهایت بکار بدا نجا رسید که بعضی از عالم صورتان بی دیانت منصب قضا را جارت کردند لاجرم ابواب دعاوی باطله مفتوح گشت گذشته از
گوا بان دروغ سمت شیوع پذیرفت و معتمدان محاکم مزوران بدافعال گمنامها را بدست آورده اسباب و املاک اصحاب ناموس را دعوی میکردند
و بقاضی و داور و وزیر رشوت داده و در بتوت مدعای خویش شرط انتظام بجای می آوردند و بعضی از کتاب نامسلمان جهته مدعیان کذاب تقلید خطوط مشکلات

دعاوی سی ساله را مانع گشته مستحق تعذیب و تادیب و مستوجب صرف و غل شوند و حاصل العجوبی مشورت آن بود که از جمله معظمات امور که در میان عالمیان واقع میاید یکی دعوی باطل است بطلقا بالجات نکنند و سجلات قدیمه و کیفیتهای این قضیه بر این وجه می تواند بود که بعضی از مردم مزوّر جعل اسناد کلی خود را کرده میسازند و گاهی بعضی از آن قبالجات کرده را بنام اولاد خود درست میکنند و بعد از وفات آن ملک یک قباله را بمشتری داده و دیگر را نگاه میدارند و پس از آنکه آن ملک بچند کس انتقال میابد بایع اول یا شخصی از ورثه او آن قباله دیگر را ظاهر ساخته دعوی میکنند و بکوالمان در رفع ملکیت خود را بثبوت میرسانند و چون بر هیچ شکل که مشهور است قاضی بدعوا و احاجت بصحت آن قضیه حکم نمیکند و از این جهت عالمی بر رفع اشکال این دعاوی بطل گاشته حکم فرمودیم که هر کس در صدد سابقه کلی آید تحت ما بالقصار رفته و مراقبه نمود و بشهود عدول ملکیت خود را ثابت سازد و گاه آن ملک را بمشتری بیع کرده و اگر تسکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی قرار کند که بعد ازین هر قباله که در این باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد پس قانون کیفیت این مراقبه را مسجل ساخته مشروح بنویسند و تمسک بیع را در تحت آن مجمل قلمی نماید و اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی قراری گذارد همچنان موجب تقریر رسانند و دیگر نشان چند قید دیگر مذکور بود و دیگر آنکه باید که غیر کتاب دار المقصاص هیچ کاتبی کتابت قبالجات قیام ننماید و قضاة نیز بآن حرکت ننمایند سازند و دیگری را اجازت آن کارند هند و هر کاتبی که مجوّز نویسد که داد و ستد آن صد دینار باشد یکدرهم آن کتابت بستانند و اگر سهواً از صد دینار زیاده بود یکدینار اجرة گیرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی در محکمه نشسته طاسی پر آب بر کرسی پیش خود نهند و هر دعوی که منقطع باید همانوقت آن آب از دهان طاس که موسوم است بطاس عدل بشوید دیگر آنکه ظاهر شود که وکیل از متخاصمین چیزی گرفته او را ریش تراشیده و تزویر و تشبیه کنند و هر قاضی که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب الهی معاقب گشته معزول باشد آنشان چهارم اشتمال داشت بر آنکه احکامی که در دیوان مذکوره اشارتی بدان رفت و چند حکم دیگر نیز اضافه شده بود و دیگر آنکه قضاة ممالک از کل آب سویه آحاد و مصدر باب تعدیل و تزکیه شهود زیاده بر سه نفر اهتمام ننماید و بهیچوجه از کسی بغیر از عدالت سه گانه قناعت ننمایند و در هر قضیه که او را تزکیه نموده باشد تا دام که صدق مقال ایشان تحقیق نگشاده بر ثبوت مدعا حکم نکنند دیگر آنکه در باب معرکه دن سجلات و قبالجات نهایت رویت کار فرموده تا دام که مضمون آن صحایف را از شایبهٔ بطلان و تزویر مبرا نگردانند مجاز نباشند دیگر آنکه محرّر وثیقه مخالف نکند و دست دو کس را بهم نسائقه شرعیه راسته نباشند ظاهر کرده دانند و علماء دار العدل ساخته کاملین تحقیق آن قضیه نمایند و حقیقت بهمکیان آن دو تمسک که بظهور پیوند بدیشان داده قبالها باطل دار طاسر عدل بشویند و اکرو یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هر دو وثیقه را باین سپارند و بخصمان باز دهند تا وقتی که شعبه والتباس بالکل مرفوع شود و حق در مرکز خود قرار گیرد دیگر آنکه اگر بظهور پیوند که کسی ملکی را فروخته و بثمانی دریافته و قیمت آن ملک و قضیه نوشته باشند بالجبت قبالها قرار بلکیت دیگری نموده و بعد از فوت وی ورثه آن بایع آن وقضیه را حجت اقرار بلکیت را ظاهر ساخته دعوی کرده باید که چنانچه سلطان بلکشاه سلجوقی حکم فرموده بود قضاة اصلا آن قضیه را امضا ننمایند و آن ملک را بلکیت همانکس که متصرف باشد باز گذارند و چون این نشان بالتماسها یون رسید غازان خان فرمان داد تا از آن سواد ناگرفته تمامی بلاد و امصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام پیدا شده مشکلات مناصب شرعیه بنقش امانت و دیانت بر لوح دل نگاشته **حکایت چهارم در بیان آنکه از محرّر زر بسود دان واقع بود** غازان خان آن رسم را منسوخ ساخت و بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از خوشرو بر گستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده بتوسط امرا قوچی نزد اباقا خان آورده و بهای آنرا بر وجهی ستانند که مرا بجمله تمام بحصول پیوست و آن حال با جمعی از سلطان شاه بکرده زر بسود قرض نمودند و مانند آن شیار تب ساخته نزد ایلخان بردند و بیان وسیله سرمایه پیدا کردند و کاربجائی رسانیدند که اباقا خان فرمان فرمود که هر کس از مردم سود کار سند قورچیان بدیوان بردن اسلحه را کم بتوره خانه پرده باشد و دیوانیان مجمل النقد براتها نویسند و بسبب این حکم آنجماعت از آنوری تمام بحصول موصول شد الا جرم جمعی کثیر از ترک و تازیک تشبث آن مهم پرداخته پیوسته زر بسود می ستدند و اسلحه ساخته نزد قورچیان میبردند و ایشان سلمها از آن طایفه رشوت گرفته بموجب مدعا سند میدادند و چون آن سند نظر دیوانیان میرسید کیفیت تزویر آن وقوف یافته در نوشتن براتها بمال سلوک میداشتند و سوداگران

سوداگران سابق دیگر حق السکوت بدیشان ندهند تا مهم کفایت شود و آهسته آهسته این سودا معاف بما تمام شود که زیرا که سودا گران بعضی از نیکبی را
گرخط منصوبی می توانستند نوشت دستی کرده التماس مینمودند که از آن بابان امرا قوچی سند ابیلمای می کل در قلم می آورند و بتدریج درست هر یک از زوار
آن مقدار سند و براتی شد که اگر امرای تمامی ممالک را بدیشان سپرده و فا نمیکرد و عشیر آنچه یافته داشتند سلاح در قورخانه موجود بود و
آنجماعت هر روزه بدیوان رفته وجوه نابود خود را می طلبیدند و اصحاب دیوان را ذاد عاجز بوده و فیصل آن قضیه نمیکردند تا آخر الامر صاحب سعید خواجه
شمس الدین محمد چونی حقیقت این معامله وقوف یافته سودا گران را طلب فرمود و فرمود گران مبلغ مال که شما از دیوان می طلبید در عالم موجود نیست و نزد ما
تحقیق پیوسته که شما را در جمع کردن این اسناد غرض دیگر است امرا قورخانه و تنگچیان را گرده و ایشان را صرف نشده اکنون ممن می توانم که در عوض هزار تنگ
که براتها بدست دارید دو ولیست و نیار بشمار سالم نسخه و ط با گرانان دو ولیست و نیار زمن و کیل خواهد تا آن را قرض خواهد آن تمام
مضایقه کرد صاحب سعید از وی پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ باید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین تحقیق کرد که اسباب و املاک تو
در تبریز چه مقدار بها شک که هیچ مقدار فرمود که ترا در این شهر نانی هست گفت بلی مختصری دارم صاحب دیوان باز سؤال کرد که سگی توان قدر نعمت
دارد گفت اگر پانصد تومان را دو آنچنان ریند چیزی فاضل نماید جواب داد که خانه من کجا بیش آن مبلغ مذار د خواجه گفت قطع نظر از سایر چیزها کسی اگر سرایی
نباشد که پانصد تومان زر در آن گنجد چگونه نابود تو آن کرد که مالک پانصد تومان سلسله بوده و آنرا تمام بسر کار پادشاهی فروخته و بعد از این قبل و قال
و جواب و سؤال سودا گران بشرط مذکوره صلح نموده خواجه وجوهی از گنگ رد دست داشتند از هزار دینار دولیست و نیار بر مواضع رجوع حاصل
برات نوشت و آنچه تعلق بسید در وجه حق الاهتمام خود گرفته حصه سودا گران جنس بدیشان سپرده تا آن مهم بفیصل انجامید حکایت دیگر در این باب که زمان
سلطنت کجا قوان و وزارت صدر جهان مقام طمان ولایات مردم خسیس و دون همت بودند و بهر کار که بدرگاه پادشاه می آمدند صاحب دیوان را قبل
مال تطلبید می گفتند که اینجا چیزی نمیشود دگر آنکه زر با جنس سه دو قرض کنیم و این قدر یارا زیان کلی می قند خواجه صدر الدین احمد بواسطه اخراجات
ضروریه فرمودی که بهر طرفه قرض باید بیع مراکه در حساب مجری داریم اشمار ا بعقصان نباید کشید و سقاطمان جنس را که بده دینار می زدند قرض
میکردند و پنجل دینار بصدر جهان می دادند و نواب دیوان آن جنس را بده و نیار که شش عدل آن بود فروخته چهار دینار جهة خود بر میگرفتند و فصل
میکشتند که از این جنس زیاده از شش دینار حاصل نشد برین تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار و وجه براة دار پادشاه می نشست لاجرم
تا می سوال ولایات بالا یعنی مصروف گشت و اختلال باموری ملک و مال راه یافته مهم کنجا توخان چنانچه نوشته شد از هم گذشت و همچنین از سعادات صدر
جهان حکایت کنند که نوبتی کی از فلانان از بازرگانان چند هزار کوسفند جهة خاصه صاحب دیوان بخرید کوسفندی هیچ دینار بصرآنکه بعد از انقضای
دو ماه از روز بیع زر جواب گوید چون سیماه در رسید و زر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که کوسفندان را فروخته باز خرند و مال آنکه بعضی
ازان تلف شده بود و باقی را نگرفته چنانچه از ثمن آنها زیاده از مرابحه دو ماه چیزی حاصل نشد و بازرگان آن وجه را ستانده بطریقه که مسهود دو
قبالا اصل را تازه کرد القصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار گرفت داشتال این حکایات استماع نمود فرمود که موجبات این همه فتنا دانست که قوانین
عباد بخلاف شریعت مطهره رسیده و در شعبان سنه ثمان و تسعین و سبعمایه بر بلغ واجب الاذعان تمامی ایلان ارسال داشت که من بعد هیچ
آفریده را رسیده نباشد و هر کس که بخلاف شرع شریف و حکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان او را تادیب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین
واسطه آن بدعت سیئه و آیام دولت آن پادشاه عالیجاه بر افتاد و زر سیورغال از بساط یغما لی تر سیده و دیگر کسی قدم در وادی آن امر
محدث ننهاد حکایت پنجم در منع تکلم بکلمات کفر آمیز و زجر مردم از ارتکاب امور قبیحه چنانکه چون غازان خان
با نهدام آثار کفر و ظلام و ارتفاع اعلام اسلام می پرداخت چند کرت بسمع اشرف عالی رسید که بعضی از امرا و لشکریان و غیرایشان هر گاه بر خلاف
نظر می نمایند یا کاری نپسندیده می بینند زبان لاف و گزاف گشاده میگویند که بواسطه شجاعت و دلاوری ما تدبیرات صائبه که الحق این هم قسمتی شریف
و اگر قضیه برعکس طبیعت بر زبان میگذرانیدند که ما بقدر سعد و لوازم سعی با تمام رسانیدیم اما تا فوان الهی برین موجب صدور نیافته بود که مغلوب و
مکسوب گردیم و این سخن عموم تمام پیدا کرده و دگر امور رکیکه و جزئیه و در و نزدیک و ترک و تازیک با شمال این مقال علم نمودند و اهمینی سر مزاج الهانی گران

آمده و مورد گفتن این سخنان نهایت ناپسندیده است و سخن غیر مشهود میباید که هر سلوکی کما یلیق بحضرت ایزد تعالی داشته هر دمی که وقوع یابد از بیخ افعال سیئه خود دانسته آگاه و حکم و مورد کرمن بعد هیچ آفریده بلفظی که مشعر آن عجب و کبر باشد تکلم ننماید و همه کس امور خیر را بفضل صحبت و توفیق حضرت ایزد تعالی نسبت کرده هر شکر که پیش آید نتیجه کاهان خویش داند و همتیان آن ستان ایلخانی دایر بابا یرلیغها نوشته باطراف ممالک مجروسه فرستادند و بهمه دان اوقات آن پادشاه خجسته صفات حکم فرمود که هر آفریده را که در شوارع و اسواق مست یابند بگیرند بر سه سه روز در میان بازار بردرختی بندند تا هر کس به عبور نماید زبان ملامت و سرزنش برگشاید و بواسطه صد و یازده فرمان طوایف خلایق که از وهم غیبه و صولان بست مجال تردد نداشتند و همه انتقاد آرمیدند و بفراغ بال در کوچه و بازار آغاز آمد شد کرده و دعای دوام دولت غازانی تقدیم رسانیدند و همه زمان ایام آن خسرو پیروز اختتام دوران دارکه هیچ سکوحه را زیاده از نوزده دینار و نیم کابین نکنند و چون از نسبت این حکم سؤال نمودند جواب داد که اکر میان زن و شوهر طریق محبت و موافقت مرعی نباشد هیچ کس ایشان را از یکدیگر جدا نتواند کرد و هیچ چیز از یکدیگر دریغ ندارند پس در کابین سنگران تعنتی نباشد و تا کی را از آن ممتنع متصور نیست و اگر میان الجانبین اتفاق و اتحاد و قوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر از خوف طلب زن زن را طلاق نتواند داد و این معنی مستلزم غضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت و نزاع قایم بوده و در دهر بود و از جمله او قات گذرانند اما چون کابین اندک باشد و کمتر لفظ طلاق در میان بمفارقت انجامد بهرک از زن و شوهر از جنگ و عربده نجات یابند و جهت خویش جفتی مناسب پیدا کنند. لهذا در زمان خجسته نشان خاتم الانبیا جعلیه من الصلوة اشتا و اثنا مهرها که می نمودند و چنانچه در کتب مشهور مسطور است و مذکور و الله اعلم بحقیقة الاحوال والامور و همران اوان فرمان آن پادشاه عالی شان بنفاذ انجامید که زنان و کنیزان را باکراه در حجابات منشانند و جمیع اصناف خلایق را از اجتناب ازارتکاب این فعل شنکر واجب و لازم دانند حکایت ششم در دفع انواع جور و اعتساف و وضع قوانین اصناف الضعاف بتمامی اشراف سورت ضیاء بتمام بلاغت آئین براوراق روزکار و دفاتر لیل و نهار نکاشته اند که قبل از ارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنگیزخانی مال و جهات هر یک از ولایات را بمبلغی معین مقطع کرده غازان داد و ستد هر بلده را بوقبضه اختیار حاکمی می نهادند و سیورغالات و ادرارات ارباب جمایم و سایر خراجات ضروریه را بر وی مقرر داشته بجهة تحصیل تتمه وجوه ایلچیان و برات داران متعاقب و متواتر بدان ولایت می فرستادند و حاکم در اوّل سال مال و جهات دستوری را از رعیت مستخلص میکرد و آنرا منجمه ساخته هر گاه ایلچی یا برات داری یا انجا میرسید کاهی بهانهٔ ضیافت ایلچی و احیانا بعلت قوللة و علوفه برات دار بسلفهای قلی توجیه میکرد و بعضی از آن و جه را صرف آن طایفه نموده تتمه را برای خود بمیرد و بدین سبب در سالی ده مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص کشتی و عجزه و ضعفا در دست محصلان کرفتار بوده فریاد مظلومان از اوج آسمان در کذشتی و دراکثر احوال برات داران بحصول مقصود باز کشته براه بدیوان آورده می عوض طلب نمودندی و دیوانیان کفتندی که مال در ولایات باقی است بی قاعده کرده اند که وجه را بشما نداده اند و وکرت دیکر نشان بتاکید تمام نوشتندی که وجوه ایشان را زر و می حصول دهند و عذر نکویند و باین جایت حاکم کرة بعد اخری سابق توجیه کردی و هر براة داری بیچاره را در تقدیم کشیده و نهایت تشدد بجای آوردی بناچار بکوتکام و زر او اصحاب دیوان اعلی پیوسته تجارات رائجه و تبرکات رائقه ممنون میساخته اکر مظلومی بر وی رفته داد خواهی نمودی شخص هیچ آفریده بسمع قبول نشنودی بنابراین جهات ویرانی ولایات فی حد ذاته و خلل فاحش در اموال دیوانی راه یافته بود و بسبب ظلم و بیداد شهر شهر و کشور کشور نامه و رعایا بیچاره از کثرت حواله و مطالبه بغایت مغموم و اصحاب دیوان از وصول ادرار و سیورغال محروم و چون در اوایل سال ستمکاره حاکمی رفته طلب سیورغال نمودی جواب کفتی که چندین برات دارد دیوان در ولایات ما نفرستاده تعالی چون مهم ایشان ساخته شود فکر شما خواهیم کرد و بعد از آنکه چندکاه آن فقیر بیچاره بوقات کذرانیدی باز دیکر طلب حق خود نمودی و زیر حاکم برقه برعایا نوشتی و بنا بر آنکه از آثار انصاف مضاعفه مال وجهات دستوری نقد وجنس از رعیت بیرون آمده بودی یک فلس حاصل نکشتی لاجرم اکر ولایاتی بطریق عمارت و زراعت عامر بی عاطل شده مردم بلاد و طن اختیار نمودند و بعضی که بسبب ضعف از مولد و منشا نمانده در ما سرا در آورده و در خویشاوندان پیوسته بر کاه محصل تقویه یا محل رفتی او را بزیر کاه صاحب وقوف بودی دلیل کرفتی او را بخانهٔ خویش و در وقت زاری او را بجایی بردن کشیده تعذیب نمودی اکر از کسی چیزی زیادت بدست آمدی و به نمانی تنبیه کرده بودند که هر کاه کسی بیاید ایشان را خبردار میباشد تا پناه بکاهها می پرند نقلست که در سنه احدی و تسعین و ستمائه که علی خواجه ولد عمر شاه بسمر قندی حاکم و دستاجر زده بود صاحب کلی بغزو آباد کذار سطوات قصبات آن ولایت رفت بطلع آن کرشاید از مزارعان نخالی چیزی از الکاء خود توانند سند و مدت سه

مدت سنه شبانه روز هر چند معتبر موجب آفریده نه دیده مگر محصلی یا که در میان ده نشسته دشت بانی و دواب [illegible] ضبط نمیده و یک نکته مجهول موصول نمیگردید القصه چون انوار عدالت غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی طالع گشت و حیات خاصان دولت و نضارت بخشیدان آن پادشاه عالیجاه مرحوم مدارک خلل احوال رعایا و موقع ظلم و تعدی عمال شده فرمان همبود که در رابیع و لایتی بمطالعه نه نهند و دست تکلف در از داده و سنه کوتاه ساخته فصلان سیاه آنکار را در قبضه اقتدار ایشان ننهند آنگاه در راعظام رجب رابع طاع هر مملکتی از ممالک محروسه نویسنده راست قلم ارسال انشته که تمامی قری و مزروعات آن مملکت رسیده املاک و اسباب رعیت را نام بنام مخصص غایده و اجمی بر کیفیت اعاطه و سیاط قوار ابده و املاک خود و قاف رعایا حصر فرمان شبیت سازد تا معلوم شود که هر ولایتی کدام اراضی ملک است و کدام خالصه و کدام ایغو وقف و بعد البوم اگر کسی خواهد که وقف را تصرف نماید یا عمارت کسی را دعوی کند هر کاه بآن دفتر رجوع فرماید حقیقت حال ظاهر گردد چون بر موجب دفتری مشخص و قانون مال جهات هر ولا مقرر شده بمقتضای فرمان غازانی حجه داده شد هر مملکتی نویسنده بعین نمودند که در اداره باشد در اول سال آن ولایت را چنانچه مذکور شد هر کسی بر دفتر مثبت باشد مفصلا در وجه ارباب حوالات براة نویسند و بر ظهر آن نشان نوشته بالتوان متعاوض کردانند و بولایت فرستند تا علیه واجع شود و چون وجه مقرر از خزانه بدوقط بصاحب جمع آن ولایت جواب کویند و او حصه براة دارد را وصول داده بتمکر انجزانه عامره رساند و فرمان واجب الاذعان غازانی یافت که حکام و باسقاقان و نکچیان ایشان سعایا بر عایا براة نویسند و اکر بخلاف حکم علم بر کلاه نهند حاکمی را که پروانه داده باشد سیاست کرده لایسته بر نده و بعد از آن بحکم پیشکاه دار و غه رود و اوراق اعمال بهمان پروانه داده تا بکچی برای ولایت نوشت و کیفیت این حال در حوض سیه الیخ موجود بعد از کشت تا به ستور ندکور عمل عاید داره غه و بکچی بدو وصول اجی اطلاع یافته که کیفیت چیست پس از سال حاکم در زاویه که مختص بآن عمل است و الا هو سیده هر قانون و قدر کرشته منقطع الید شد بعد ازان در نمای ممالک محروسه هیچ آفریده را زهره و پروا نبود که بخلاف حکم یکدیکر و همین باید حتی حواله نامه جوالیق علفه و علوفه و ساوی دست تجویه برآورده ابواب تحصیص کشاید و چون دو سه سال بدین وضع این قاعده و قانون در کذشت و تغیر و تبدل در ولایات سمت از دیاد کرفته احوال خزانه بتمام و اصل کشت رای همایونی غازانی چنان اقتضا کرد که اقاعده بسنیده و را بره و جی موکد کردانند که بسبب تبدل زمان و تغیر دوران و حدوث و قوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند پیمود و بدستوری سوابق ایام ابواب توجیه و تحصیص بر روی عایا بتوان کشود و بنابران فرمان واجب الاذعان صادر شد تا مستوفیان دفاتر قانون نه کورند انچنان که در هیچ زمانی کمتر بوده و مع سانند و بعضی از ان بر سر دیوانیان را از اوقاف بقعه ندکور و طایفه بندکان محافظت آن بخصوص اضافی کردند و قانون هر موضع از ممالک محروسه را بر تخته یاره یا سنکی یا صفحه کاغذ از معدیات ثبت شده مرسوم و منقش کردانند و در کلیسای آن موضع منصوب سازند و بطبیعت موکد کنند که هر روز شهور و اعوام و تعاوی و بهور و احوال بچکلس ارتفرق ایام تغیر و تبدیل یابد قانون راه نه نهند و بر کاه که مقتضی منصوب صلاح شود و عایا رجوع بکتابه نه کوره نمایند محافظان کتب تعلل ننمایند و درین باب رابع طاع موشح بالتوان متعاهد و تاقیه سوابق آن را با طراف ولایات فرستادند و در آن نشان ندکور بود که حکام و اداکان و عمال ندانند باید که بمقتضای قانون آتوان متعاوض دفتر و اجی که مقرر شده باشد و زیاده و نقصان بحضور سعادت دستکاه و امنا بعد و اداکار بتخصیص عایا و هر فریاد و مزدوری بندکان ایشان را لازم نمایند که در عرض بیست روز آن تخصیص را بر لوح نقش کرده در موضعی معین محکم کردانند تا صاحبان سیاه و باقی او پایدار باشد و انصفت تغیر و تبدیل محروس و مصون ماند و هر کس را از وجوه العین و اجناس هر چه مقرر شده باشد داده بتمامی و کمال بکیرد و چنین باید داد و بچنین نوادر تخته بر تخته بر تسم کردانند و باید که هر کاه مجملی اشهری یا مقتضیه تحصیل العدد دهنه او چیزی در میان آن موضع نصب کنند در عایا از روی تا آخر سعیا و هر روز آنچه نقد شود با فرج و خزانه داری بوی رساند و اورا بعد از ان باسم علوفه قبله چیزی ندهند و نکذارند که تو کران خود را بمحصلی هیچ حرف فرستد و اکر پس او در عایا طریق اهمال و تغافل مسلوک داشته سعیا و مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل ایشان ما کرفته جرمانه ستاند و هر کس اکه تقصیر متهم باشد سعیا و چوب زنند سیوم وجوه العین و اجناس و لایات برین موجب که اجامع رشیدی تعلیل کرده میشود هر بود سعیا و وجوه العین هر ولایتی که اصناف آن مختلف است تا بدر جوع از آن نوع در وجهی که معین کشته بر لوح نویسند و بران موجب جواب کویند فصل چهارم در متوجهات رعایای ولایتی که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و متوجهات محصلان مقرر آنکه در اول سال کذشته بدو قسط

اصول سیوم

ماخوذات نقدا موجبی که مناسب بیرولایتی برحسب علمی شده برقوع ثبت کنند ولوح را در موضعش سوار کرده اند تا بران موجب بقسط وصول نمایند و زیاده و نقصان خلاف نکنند حرف آنرا حوزه و جهات گویند که بر موضعی از نور و زحلالی تا مدت بیست روز نصفی رسانند حرف از وقت تحویل آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز نصفی دیگر جواب گویند خراج دمالی که از قدیم الایام بوجوه العین مقرر بوده اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز بدهند خراج وجوه العینی که مقرر بوده که بوقت ارتفاعات صیفی جواب گویند اول آبستان تا مدت بیست روز بدهند معیاد و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیری و سردسیری شتوی صیفی و از بعض مواضع صیفی ندارد بر موجب قاعده ولایت گرمسیرات از شتوی و صیفی شتویه از کندم و غیره آنچه مقرری هر موضعی باشد پروان از سواد ضیاع بجهار پای خود نقل آباری کنند که در آنجا دو معین سده بقابض تسلیم کنند و غایت مهلت آن بهشت روز است حقیقت از اجناسی که موجب قانون پروان از سواد ضیاع مقرر شده بجهار پای خود نقل آباری کنند که در آنجا دو معین گذشته و بقابض رسانند و غایت مهلت آن چهل روز است دقعه سردسیر یهای صیفی و آنچه صیفی ندارد باشد شتویه موجب قانون مقرر تمام و کمال نقل کنند بجهار پای خود نقل آباری کنند که در آنجا دو معین است در مدت بیست روز حقیقت بموجب قانون مقرر معدا موضوعات تمام و کمال نقل کنند بآباری که در آنجا دو معین است و غایت مهلت آن بهشت روز است

حکایت هفتم در کیفیت آمدن ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان

در زمان گیخاتو خان جهت سرانجام مهمات سرکار سلطنت و رسانیدن اخبار هر شهر و ولایت آمدند ایلچیان باطراف و اکناف فضلای بسیار و قوع بسیار یافت و عامت خواتین و شاهزادگان و امرا و توامان و هزاره و صده و سخنگان ممالک و قوشچیان و پارچیان و قورچیان جهت جزئی مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایات میفرستادند و هر کس که در شهری شخصی خصومتی داشت و حاکم بغور قضیه او نمیرسید رجوع بدرگاه پادشاه کرده و بعضی از مقربان توسل جسته تا بولایت میرسیدند اهمیتش از کفایت بسیار و با آنکه در هر بارگاه قرب یا صد سر پیچ بستند کاری کثرت ایطا لیقه مجالی نمیرسید که آن الاغان سواری ایشان و فائی نمود لاجرم هر ایلچی که در اثنای راه بگلهپسی رسیدی یا بکاروانی باز خوردی الاغ کوشه سوار شدی و بسیار بودی که ایلچیان در صحراو بیابان ایشان ساداوات و قضاة و علما را که متوجه اردو بودند میگرفتند و آن زمره واجب التعظیم در موضع مخوفه پیاده و تنها ماندندی و این هم بدانجا انجامید که طبقه رزنان خود در لصورت ایلچیان بسافران نموده الاغان ایشان را بارحوت میگرفتند و هر طرف میخواستند میرفتند و کاهی ایلچیان حقیقی نیز بجهت دزدیدن الاغان قانع نمیشدند و بهر قریه و منزل خانه که میرسیدند باضعاف آنچه لقه دستوری ایشان میشد از مردم علوفه میستدند و قوتلیقیان ایشان جامه و عمامه بهاکان میبردند و چون هر کس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت هم اودر و لایت زودتر کفایت میشد آن زمره بسیار بمجمی کثیر از نوده او باش اجود میبردند بحثیثی که بعضی از ایلچیان که ایلچیان و نوغیان اردو اتفاق میکردند و مصلحت عمروی تهمی بجای میرفت دویست سصد سوار همراه داشت و معارف اطایفه را ترب هزار سوار ملازم میبودند و احیانا چنان واقع میشد که در شهری بر سر دوان زدیک بدست صد نفر جهت جلوس ایلچیان مهیا نمیدند و حاکم میگفت که مهمی دارد که بیشتر سایم هر یک از ایلچیان میگفتند که نهایت ضرورتست و بدین سبب مسافران ایشان را نزاع عظیم دست میداد و کار بجنگ میکشید و بسیار کشته هر کس غالب می آمد و رو غنا را میکشتند و دیگران نجات میدادند و اکثر ایلچیان بی اذن اکه کاروانیشان سامان یابد باکی نمیشدند و بدین جهته اختلال در امور ملک و مال پدیدی آمد و بزرگترین ضرر باکه انگر ایلچیان بمردم میرسید آن بود که رعیان و ولایات ایشان را در خانهای مزارعان و منزلگاهات فرود می آوردند و آن معولان مسلمان هر چه در آن خانها میدیدند از فروش و اوانی و خورونی و پوشیدنی ملک خود تصور کرده بتصرف میبردند و کاهی دست بزن و فرزندان مسلمانان دراز کرده ابواب فتن و فساد میکشودند لقلست که نوبتی پیری صاحب ناموس بسر دیوان حاکمی رفته زبان بعجز و نیاز گفت که ای مرا و وزرا من مردی پیرم و عمر تی جوان دارم و لسپران من کدخدایان جمیله دارند بسفر رفته اند و عیال خود را در منزل من گذاشته اند و مرا و دختران پیر بسته و چند کاه شده که جماعتی از ایلچیان خوب صورت در خانه من فرود آمده اند و آن سوال را می بینند و مرا میسر نمیشود که پوسیده در خانه بوده محافظت احوال ایشان تمام و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین طمیه واقع است اگر چنین سال دیگر حال برمنوال باشد حلال زاده در دین مملکت کم پیدا شود و بدانند که در عهد کی از سلاطین سلجوقی دستبرد از تراک بیباک در سراهای رعایا فرو آمده بودند روزی رکی طمع در نوعروس صاحب خانه کرده او را گفت زود اسپ مرا آب ده آن مرد چون بر غرض آن مفسد مطلع بود بآن سخن التفات نموده و ترک باید او مشغول گشته آخر الامر نوعروس حیله کرد که اتوان نفسه و بر دو اشت افسار اسپ را گرفته بکنار آب برود و در آنجمن سلطان بدانجا رسیده آن عورت را بدین صورت دیده پرسید که سبب چیست که تو بدین حال اطراف

والعرب ولباس بر هیئت وزیب اسپ باب آمده چون بداد که ظلم و بیداد تو و پادشاه در حقیقت این سخن شنیده بود و پس از وقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود
که من بعد هیچکس از لشکریان در خانه شهریان نزول ننماید اکنون شاهزاده آنان پادشاه عادل نامید و بعضی بیچارگان رسید آن بر فقیر هر چند این نوع تحمل بر ایشان
آورد و هیچکس جوابش نداد و تا زمان فرخنده نشان خاقان زمان آن رسم محدث برخاست و القصه چون آن پادشاه مؤید منصور بر وقایع نه گورد اطلاع یافت عنان توجه
همت بصوب دفع آن بدعت معطوف گردانید و اول حکم فرمود که جمیع ایلچیان خاصه ایلخانی که بمصلحت بهمات جهانبانی بسرعت آمد و شد مینمایند در شوارع
بزرگ در سر فرسخ یامخانه بنا نهند و در برهای پانزده اسپ فربه نگاه دارند و هر ایلچی که نشانی موسوم آیلچیان تعالی داشته باشد از آن یام خانها الاغ و بنده
و آلاغلو یا مخانها را بعهده کی از اعاظم امرا گرده و در وجه اخراجات آن مواضع معهود معین فرموده و چون مسرور ست بود که امرا سر صفا بامور احوال
ملک و مال ایلچیان که شوارع بدرگاه سلطنت پناه فرستند هر یک از آن نوئیان را چند گاه عدیده موسوم مالیچون تعاقب کرد تا بوقت احتیاج فتنه ایلچیان
الاغ نویسند و مقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده از چهار الاغ ندهند و فرمود که اگر خبری باشد که در وصول آن تحمیل بیشتر باید کرد در آن باب مکتوبی نوشته
مهر کنند و بیاچی سانند تا بر اسپ یام نشسته بیام خانه دیگر برود و از یامخانچی دیگر خاسته بیامخانه دیگر آورد تا آن مکتوب بپادشاه تخت رسد و چون حکم
بعمل آمد چنین معلوم شد که ایلچیان در شبانه روزی شصت فرسخ مسافت میتازند و اخبار یکه در وصول آن قدغن بود در آن زمان بسه چهار روز از خراسان
به تبریز میرسید و اگر ایلچی خود متوجه نمیبود در کمتر از شش روز آن مسافت را قطع نمیتوانست نمود و همچنین در هر یامخانه دو یک مقرر فرمود که بعض اخبار
ایشان را بیامخانه بیامخانه رسانند و آن یکان در شبانه روزی سی فرسخ راه میرفتند و چون یامخانها خاصه ایلخانی موجبی که سطور گشت ترتیب یافت
غازان خان بابطال تامغای توقان فرمان فرمود و اموالی که صرف آن میشد بخزانه عامره فرود آمد و بمدران اوان ربع واجب الادغان ناگذشته
گذه بعیر از نواب درگاه پادشاه چیزی آفریده بهیچ طرف ایلچی رسال ندارد و اگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی را تلطفه و علوفه ندهند و چون بمقصد رسد او را تعقیب
و محبوس گردانند بعد ازان فرمان داد که ایلچیان خاصه ایلخانی را بحسب تعیین مدت رفتن از خزانه عامره علوفه دهند تا در راه مزاحم عمال نشوند و چیزی
نطلبند و بمدران ایام آن پادشاه جمشید احتشام حکم فرمود که در هر شهر ایلچی خانه ساخته در آن منزل فرش و اوانی و سایر ایتاج ترتیب نمایند تا دیگر هیچ
ایلچی در خانه رعیت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر روی فقرا مکشاید و بوا سطه قطع اموال این احکام مطاعه عموم خلایق در رهها و آسایش و فراغت
آرمیدند و بشیراز بیشتر در زراعت و عمارت کوشیده دعای دوام دولت بقدیم رسانیدند **حکایت هشتم در دفع شر دزدان**
معتمد و تقاولان معتمد پیش از انکه بهای دولت غازان خان خلاع امن و امان بر مفارق عالمیان مبسوط سازد و بشیاری از شرر سر بدر دی
و قطع طریق بر آورده بودند در شوارع خود را بر بخارد و سافران زده اموال ایشان را میربودند و همچنین از تطفیه در میان روستاییان و صحرانشینان
دوستان داشتند که در وقت بعسور کاروان کس فرستاده ایشان را بر حکومی حال سود اگران اطلاع میدادند و زمره با تقاولان و راه داران طرح محبت کذا
انگنده بودند بنابران چون مسافران منزل ایشان میرسید بدست آنچه مدعا داشته بهانه راه داری ازان بیچارگان میگرفتند بعد از انکه آنچه در دو حراسی
همراه شماست یا انکه راه مخوف است از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطاع الطریق متعینه گشته کمین گاه می آمدند و هیچ کاروانی از راه نمی انفکند مصلحت
ندید که از تقاول نیز اگر قطاع الطریق گاهی بکاروانی بازخورد و تقاول در هر بعری در چنین موضع مردم را گرفته بهر بهانه مال ایشان را میبرد و چون
غازان خان بر کیفیت احوال وقوف یافت حکمی بمهمات متوجه اهمیت طرق گشته بحکم فرمود که بهنگام هجوم قطاع الطریق باید که هیچ آفریده از مردم کاروان
هرگز نفی انهزام پیش نگیرد و بکمان دزدان متفق بوده هر کس خلاف نماید از عهده خون و مال خلقان بیرون آید و دیگر فرمود که هر قریه و مضبه و حیل خانه که نزدیک
راه زدن نزدیک تر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند و دیگر فرمان داد که اگر ظاهر شود که شخصی از حیل ترک دزدی
طریق محبت مسلوک میدارد و حال او را بسیاست رسانند آنگاه امیریت قلی را که از نیشوه ریامیر ابو بدفع شر آن طایفه مأمور فرموده او در آن باب
غایت اجتهاد بتقدیم رسانیده در اندک زمانی همچی کثیر قطاع الطریق بتیغ سیاست بگذرانید و زمره را دوشاخه بر کردن باد پادشاه آویخته
محبوس گردانید بعد ازان آن خان عالی مکان بر بیع فرمود که در تمامی شوارع ممالک محروسه در هر موضع که مخوف باشد راه داران امین بنشینند و زنهار چیزی
در یاغ کوش که جهت تجارت بار داشته باشند هیچ فتحه گرند و ابدا هرد و نفر مستحفظ هیچ دو از چهار یا بان خالی و آنچه ماکول او علف باز داشته باشند اصلا چیزی

نشانند و اگر قطع طریق نمایند سر ایشان بر باد بر کنند تا مردم از نزدیک و دور دست بر خود لرزان شوند و اگر نه از عهده مالیه برون آید و جمیع راهداران را امیر نوئین الغی و الغ مقرر شد که در زمان عنوان خان سر راهداران بود و سپرده او را در باب سیاست آن جمع تاکیدی تمام کرد و فرمود که شوارع را بر مردم معبر بسپارد و بر سر راهها پلهای نیک و کپرهای بسیار و لوحی که عدد راهداران و آنکه از هر چهارپای چه چیز گیرند بر آن مثبت باشد و آن را محکم کنند تا مرکاه کاروانی بدانجا رسد و مرصون آن اطلاع یابد بر زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی براه داران ندهد و امیر نوئین الغی حسب الحکم تقدیم رسانید و سیاقان قطع طریق و جور قطاع الطریق فراغت یافتند و آثار آن محو شد و جاده تجارت بر شهر و ولایت گشاده شد

حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و کم انداختن قلابان در بوته خوف و بیم در زر کار قدیم هر یک از حکام مهر دوم و آذربایجان و فارس و کرمان و دیار بکر و کرستان و مازندران و هر استان بعیار دیگر مختلف زر میزدند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال مسافران بود اکران مشهد بنیاز امیر عنوان خان در ایام مقرر فرمان نفرمائی خود در ربیع فرمود که در تمامی ممالک باید که عیار نقره دوازده نباشد و کجا خواهان نیز موافق این حکم عمل نمود تا چندان فایده بر آن مترتب گشت و در هیچ موضع عیار نقره زیاده از دوازده نبود و از تزویر و مکر بسیار دنیا پیش زر و نیاز نقره حاصل نمیشد و چون نقد وجود فیما بین الوجود غذای صنایع کارخانه آفرینش از نقل و غش خالی نبود و در نظر اهل دانش و بینش سند علامی تمام عیار نمیبود در آن اوان که سکه پادشاهی بنام همایون ارتسامش مزین و ملقب بشد صیرفی صنع نقاد بر سر آنکار آن مهم گماشته سکه قطع فرمود که دیگری را ساختن آن میسر نبود و فرمود که در مملکت ممالک محروسه بآن سکه که کرکوه تعبیر رفته آن منقوش بود زر سنجند و هر زری که آن سکه نداشته باشد بریخ ندهند و اصلا بآنجهات طلا و نقره منقوش نگردانند و فرمود که یکی مثقال نقره خالص مصفی بسکه زده باید که جمیع کسبه و تجار آن را سکه و بجهاص برده تمام عیار سنجند و همان وزن و سکه مورد ان و سکوک گردانند چون بفرمان آن ملهم من و امان در ولایت روم و آران و آذربایجان و عراق عجم و فارس و کرمان و کرستان و دیار بکر و شام و مازندران و خراسان وزن و عیار سند مسلم گشت و از هم بساط و فرهها جنس ضربان و طلا مانند محال آن نماند که طلا و نقره منقوش را سکه زنند فرمود تا جمعی معتبر بخانجات مرقوم تعیین شدند و بفراغ بال آغاز بدو اگری و معامله نمودند و بعد از آن امر فرمود تا از طلا مهری بنجات صد مثقالی مضروب گردانیدند و در سکه نجات آیات کلام ملک علام و اسامی سامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام و نام آن پادشاه جم حشم مثبت بود و بر یک از آن که بدست معنی یاب افتاد چند کابفرغت بفزود **حکایت دهم در تعدیل مکاییل و اوزان و یقین سنجات و ولایات بر یک میزان** قبل از زمان هرخنده نشان غازان خان اوزان سنک زر و بلده و چهاره و کیل و تفیز و تفاوت اختلاف بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب قرب و بعد فرقی و تفاصیلی از شهر تفاوت و روزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلق را سخت بوقوع می پیوست و هر کس را از مردم روستا غله بقصبه میبایست داد چون بکیل و چهانه بر و پیمودی البته بر حصه من چهار من یا شصت من بودی اما مردم قوی دست اینجا نشان را بسیاری گرفت مضرب چوب بر حصه من چهل من زیاده می نشاندند و بدین واسطه چوبسته در میان براده و دلدان و هزار گونه خصومت و منازعت میافتاد و چون کمیت حال بدان منوال بود و مضمار اطلاع بدین مقال مشهود و کیلها متوجه داشته و در آن باب رنج بسیار بجهاد و سیاست و بهر ولایت آنان نشان سوداگر فرستاد تا معلوم کنند و بحصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل انجوای آن رنج آنان بود که در آن وقت که نواب پادشاه بر علی بوضع خواتین بسر کار شهریاری اشتغال مینمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و اردو بازار بها هر کس جنبه مصلحت و منفعت خود و رعایای مملکت از کما بیش آسوده تا مصرف زر و نقره و باز گیل تفاوت بسیار داشت و بدین سبب در وقت نشان بحساب نمیامد بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کماب آمویه تا مصرف مملکت زر و نقره و باز گیل تفاوت بسیار نباشد و آن را بدین نسبت نهند و هر زر ماده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده آنچه جایز نماند و بقول آنی که تفصیل میابد عمل نمایند اول باید که استاد و خزانه دار و بهاردار آن خزانه را بطلبند و بدو گفتگوی زر و نقره و اموالی و زن تمیز نیکو بکنند و در هر ولایتی دو معتمد از قبل خود و نصب نمایند مقرر آنکه چون از هر بلده یکصد تومن سنجند بآن وزن و سکل آنجا سنجند و دو معتمد آن ستاد لیهار بر نماد تا هر زر آن سنده و بگیرند و بکدیگر بان مهم پیوندند و در هر آخر دیه که خلاف موده بی توقف اعلام دهند و بعد از آن سکه نماند و سکه بر آن نهند مجرم و دستی نیابند و دیگر مقرر فرمودیم که هر کس منکر مسلوک و بنده نام او را بر دقه نویسند و دیگری سنک نتواند ساخت و در هر ماه یکنوبت قامت سنجات مردم را نظر احتیاط در آورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد و کمتر شده ظاهر گردد بسیاست

رسد دیگر فرمان داد یم که وزن نمک بار در هر موضع نگذرد وزن بر تر نبوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در بر د ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد همان دستور مقرر دارند لیکن باید که تمامت آن نمکها بشکل مثمن از آهن ساخته و تعادیل نموده شعبه از آن شمار لیعاسکرد بران نشانند تا اعمال دانسته باشد و باید که وزن بار اندرین تا نکند بر م پانزده قطعه سازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یک من چهار یک نیم چهار یک نیم ده دم چهار دم دو درم یک درم یک دیگر حکم شد که جمله بار باکران بکمیاب کران آن را میزان توان سنجید تعاجیان بلاد قپان نصب نمایند و بار آن کشند بر وجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد و دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی مملکت محروسه کیلها بسیاری سازند بر وجهی که دو من تبریز که دو بست و شصت درم است و کیله که نجه ده کیل از آن کیلها خروار باشد و بغیر ازین کیل هیچ پیمانه دیگر اصطلاح در میان طبقات انسان معتبر نبود تا مردم تواند که بکیله یا ده کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن جنسها انگشتم و جوز بیخ و نخود و فلفل و کچله و معاورس و غیر با تفاوت ظاهر است باید که جمله بر یک از جنسها علاحده سازند چنانچه من تبریز از جنسی که آن کیله برای آن ساخته باشند دران کنجد و برنجها جایز نیست کیله ثبت کنند که کیله خان دانه مقرر ساختیم که همان معتمدان بوقت نواب دار التقضاء و محتسب علیا طرح کیلها موذه آنها را از نشان دور سر ها می کنیوت آن علامات را نظر دارند و مدام بایج ضروری زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیله فی نشان یابند او را آنچنه باید سیاست نمایند و دیگر باید که بیمانه شیره و سرکه و روغن علاحده سازند بر وجهی که دو چنانه بوزن تبریز ده من کنجد و اگر هم چنانه سازند چنانچه کنجانیش پنج من تبریز باشد و دیگر باید که بیمانه شیره و سرکه و روغن علاحده سازند بر وجهی که دو چنانه بوزن تبریز ده من کنجد و اگر هم چنانه سازند چنانچه کنجانیش پنج من تبریز باشد و معنی ست و باید که خیگ شیره که جهة آش آرد و ساوری و ورنیج چنانه باشد بوزن پنجاه من و آنچه برای هلوی و ورنیج چنانه باشد چهل من و دیگر باید که تمامت ذراع که قشمه بدان کرکنند با کرتبریز ساوی باشد مکرر کنند و هم آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه بر بر دو سر جمیع چوب کز با نمود ار ساوی و فخار الدین و بهار الدین جزا سانی باشد تا اعمال دانسته باشد و السلام علی تابع الهدی

حکایت یازدهم در باب تخم و زراعت و در مزارع برافشاندن و محصول سعادت جاوید بحصول ساینیدن چون بواسطه قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بر دوام در ایام استیلای مغولان بسیاری از قری و مضیعات ایران بامر زوع و ورران گشته بود و دران اوان که از ر شحات سحاب مهلت غمان جهان جهان چون سراستان جنان ضمیر بان نیو و دوستی آن پادشاه عالی مکان همیز فیات تاثیر تو ته معموری بار یافت کرد اینده امرا و ارکان دولت و اعیان و اشراف مملکت را جمع آورد و در باب فواید زراعت نکات سنجیده و کلمات پسندیده تقریر کرد آنکاه بر لیغ تمامی بدین مثال بتوقیع متعاضیت فرمود مثل آن بر لیغ بر آنکه هر کس مزرعه را که باید وده باشد مزروع کرداند و طیان نباشد و چکونه ممالک نشکنند و آن تخم بی بود از این معنی کدام اصلی تا مزروع سه موضع میتوانند بود نوع اول آن که مزارعی باشد که محصول او بی تصلی باشد و بی کاشتنی بر زراعت سیوم آنکه هر آفریده که در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و در سنه ثانیه از آنچه او حاصل او شود چهار دانک دهد و در سال سیم مال خود را موجب راستی جواب کوید نوع دوم آنکه مزارعی باشد که جمله حرمی باشد کر تا آب جوی بر زمین نشیند مقرر آنکه کسی که مثل این زمینی را زراعت کند بهیچ نوع اول در سال نخست از مال جهات معاف باشد و در سنه ثانیه از آنچه او حاصل او باشد نصفی بدیوان دهد و بعد از ان بهیچ وجه سیاری عمایا مال جواب کوید نوع سیم آنکه بواسطه خفر نهر یا پرون آوردن آب کاریز زراعت بسیار باید کشید تا زمین مزروع کرد و مقرر آنکه مزارعی که مثل این مزرعه را مزروع سازد و بهیچ دو نوع مذکور سال اول یکدینار و نیمین یا به دیوان ندهد و در سنه ثانیه دو دانک بوصول سانند و در سایر سنوات از آنچه حقوق دیوانی باشد نصفی اجواب کند و نصفی دیگر را و در وجه الاهتمام خود بردارد و آن مزرعه چند دیوانی باشد در ازنکیت آن مزارع مقرر داشند چنانچه اکر خواهد اسرا بفروشد کسی منع نتواند و بعد از تصدور این حکم خاص عام در اراضی بایر آغاز زراعت کرده در اندک زمانی بسیاری از آن بواضع معمور آباد ان کشت و خلایق در رفاهیت افتاده خصب و سعت بمشت از حد عد در کذشت و بعد ران اولوالی بسامع نواب غازان رسید که مزروعات خاصه اطغانی که در ولایات بوده اکثر روی بویرانی آورده بلکه بعضی از حکام بدست اندازی عوامل بد باد دستای را تصاف کرده اند نواب غازان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در ولایت بوده اکثر هر ولایتی مبلغی معین در وجه حوالهٔ عمل بد زراعت خاصهٔ سلطانی مجری دارند و سال بسال بوقت او ان محصول احاصل آن از عامل آن ولایت طلب دارند تا او ضرورت نه در باب زراعت و اضح اینجا تمام کردید چون بدین موجب عمل نمودند در سال اول بعضی از حکام بهانه آفت ارضی یا سماوی و عدم حصول محصول سخن استند که بذر غازانی را بوی جواب نکویند و این عذر سمع قبول او نیافته املاک انجاعت در عرض تعلق بدیوان کرفت لاجرم بعد ازان کاهی ولات و ولایات در باب آبادانی مزروعات انچنان طریق سعی و اهتمام مسلوک داشتند و هر سال مبلغ و مقدار کلی از آن مزرعه محصول موصول کردانیدند

[بالا] حکم یلیغامی کاشتند **حکایت دوازدهم در باب رعایت خلایق و ممنوع شدن ایلچیان و خربندگان از تکالیف نامشروع** در جامع التواریخ رشیدی بنظر درآمده که غازان خان ملاحظه حال رعایا و زیردستان بمرتبه مبالغه داشتی که هرگاه بروی ظاهر شدی که یکی از امرا و مقربان بخلاف فرمان از رعیتی چیزی گرفته فی الحال میفرمود تا بضرب چماق آن وجه را استرداد نموده بآن بیچاره رسانند و هرگاه که در اثنای شکار یا اسفار بقریه میرسید میفرمود تا کوچ مزرع و سایر مایحتاج را بتسعیر وقت از مردم آنجا میخریدند و بهای آن اشیا را نقدا داده زیاده و کم مزاحم و متعرض هیچکس نمیشدند و در اثنای آن اوقات بعرض رسید که جمعی کثیر از ایلچیان و استربانان و ساربانان خاصه و ملازمان خواتین و شاهزادگان و نوئینان فوج فوج در محلات و اسواق بسر راه برسم و لا میگیرند و بلطف با عنف میگویند که امروز جهة خرج صحبت ما این مبلغ سرانجام میباید کرد و اگر آن شخص در ادای آن اهمال مینماید او را بلباس ناموس میبازند و دلسپار میتیان واقع میشود که یک کس در دیگر و بسه چهار طایفه از ان جماعت دو چهار میخورند و هر کرت مبلغی فرود می آورد و پای عرض میشود و همچنین از مردم تنها در ایام عید و اوروز بدر خانه بزرگان رفته چیزی می طلبند و اگر آن بزرگ خود را با ایشان مینماید انواع اهانت کشیده ضرورة آنچه میخواهند و الا هیچ در خانه او بیابند برگرفته در خرابات بگرو مینهند و چون آن عزیز زر رد متاع خود در طلب مینماید او را آن مقدار ایذا میرسانند که قابل شرح نیست و این معانی در نظر عدالت غازانی بغایت ناپسند نموده فرمان داد تا در اسواق منادی کردند که هیچ آفریده یکدینار و یکمن با جماعت ایلچیان و ساربانان و استربانان ندهند و هر کس از این طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست کنند لاجرم آن قوم ترسیده دست از اضرار خلایق باز کشیدند و دیگر از ایشان هیچ کس شریر نشد و پریشانی ندیدند **حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه و رعایت ملازمان درگاه** پیش از ایام دولت آن پادشاه عالیجاه هموم لشکر مغول را مرسوم و جامگی و تغار مقرر بود و ایشان از سران سپاه را که فی الجمله غله از دیوان میستاندند و چون سریر جهانبانی بفر وجود غازانی زینت و زیب پذیرفت جهة لشکریانی که خدمت نزدیک میکردند تغار تعیین فرمود و بتدریج هر سال چیزی بر آن می افزود و بنابر آنکه برات غله را بر ولایات میدادند بواسطه سرانجام علوفه رعایا تشویش بسیار میرسید و گاهی بر آن راجع شده لشکری بی حصول مقصود باز میگردید و چون این معنی بر ضمیر منیر غازانی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از قشلاق و ییلاق بهنگام ارتفاع محصول غلات دیوانی را منبر کرده بشحنه سپارند تا هرگاه برات کسی رسد آنچه او را باید گرفته بی مزاحمت رعیت بستاند بعد از آن در اوایل شهور سنه ثلث و سبعمایه فرمود که آن مقدار تغار که با جهة سپاه غلامان سنا مقرر فرموده ایم از هزده نفر بود که بیر سید و مناسب چنانست که انعام ما عموم یافته همگنان را شامل گردد و هیچکس در وقت توجه بیش از افلاس و عدم براق شکایت نتواند کرد آنگاه در عرض دو سه ماه تمامت سپاه را مفصل نموده اقطاعات تعیین فرمود و در آن باب یرلیغ داده قیود مفیده در آن نشان مندرج گردانید مضمون یرلیغ آنکه بر همگنان پوشیده نیست که پیش ازین پدران ما بعضی از چریک مغول را اندک تغاری میداده اند و اکثر ایشان از مواجب و انعام بی نصیب و محروم میگذاشته اند و ما درین وقت تمامت چریک را مشمول عواطف و عطایا گردانیده در یک سلک انتظام داده مقرر فرموده ایم که از کنار آب آمویه تا حدود مصر از قری و مزارع هر یک بموجب هر کدام از هزاره با خیل مغول نزدیک باشد باسم اقطاع بر ایشان مسلم دارند تا متصرف شوند و احکام و شروط آن اقطاعات برین موجب است که مشروح میگردد اول آنکه از آن موضع آنچه بیجو و دیوان تعلق داشته باشد هر طایفه از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی زراعت میکرده اند هم بآن قاعده عمل نمایند و واجبی آن را از روی راستی بچریک رسانند دیگر آنکه باید که لشکریان در املاک و آب و زمین ملاک و اوقاف اصلا دخل نکنند و از انجا مال و جهات طلب ندارند دیگر آنکه آنچه از قری و مزارع دیوانی بایر باشد داخل یورت هر یک از هزاره ها باشد آن اکوچ صالح زراعت ساخته باشد مالکی یا متولی پیدا شده حقیت خود را به ملکیت یا وقفیت اثبات سازد باید که آن مالک یا متولی ده یک از محصول آن بدیوان جواب گوید و تتمه را با مزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان مواضع بایر را در هر جا باشند باز گردانند تا مزرعه قدیمه خود را بدستور سوابق ایام مزروع سازند و رعایای مواضع دیگر را نزد خود راه ندهند و حمایت نکنند و بدانند که ایشان را بر رعیت زیاده از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزروع ساختن مواضع معهوده باعث گردند و مال و متوجهات دیوانی را برایتی بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که او را تکلیف نکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند دیگر باید که چریک معموره در قری و مزارعی که در جوار اراضی ایشان باشد اصلا مدخل ننمایند و زراعت نکنند و آن مقدار علفخوار که چراگاه اغنام و عوامل مواشی مردم آن مواضع

[حاشیه: کرده مزروع سازند و همچنین ... اقطاعات ... جهة ... تصرف نمایند دیگر آنکه اگر ... چریک ...]

آن مواضع را وافی باشد بازگذارند دیگر باید که از هر ناحیه که باقطاع مقرر شده جماعتی از اهل حضرت باتفاق بیتکچی که تعیین رفته آن اقطاع را بقرعه در میان صدجات
هزاره بتقسیم نمایند و آن بیتکچی حصه هر صده و ده را از اراضی معموره و بایره مفرد ساخته نام بنام هر یک در دفتر نویسند و یک نسخه بدیوان اعلی آورده دیگری به هزاره
سپارد و دفاتر صدجات را با امرا صده دهند و بعد از آن بیتکچی عارض هر سال کیفیت حال مردمی را که نام ایشان بر دفتر مثبت باشد تفحص نماید تا آنکس که در
زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت یابد و هر کس تقصیر ورزیده باشد مؤاخذه کرده دیگر باید که هیچ کس این اقطاع را که بایشان عنایت فرموده ایم نفروشند
و نبخشند و باندا تودانی و اینای نکنند و الا مجرم و گناهکار خواهند بود و دیگر چون کسی که اقطاع بنام او مقرر ساخته ایم وفات یابد از پسران و برادران
او یکی را قایم مقام او سازند و نامش را بر دفتر ثبت کنند و اگر پسر و برادر نداشته باشد آن اقطاع را بنام غلام قدیم او نویسند و اگر او را غلام نیز نبود
در میان صده هر کس قابلیت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که یاساق را دیگرگون کند امرا هزاره و صده او را گناهکار دانند و اقطاع
او را بکسی دهند که کوچ تواند داد و نامش را بر دفتر نویسند و هر سال بدفتر العرض رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم هر یک آنچه در دفتر قانون قرار یافته
چیزی زیاده از رعیت طلب کنند عارض مانع آید و اگر ممتنع نشوند نام آنکس را نوشته عرضه داشت کند تا به سزا رسانیم دیگر چون اقطاع امیر هزاره و عارض
علاحده مقرر شده باید که در اقطاع هر یک تصرف نکنند و براه نویسنده هر یک نیز باید که بشرح مسطور عمل نموده از مضمون یرلیغ تجاوز ننمایند و بر رعایا
و مزارعان زور و زیادتی جایز ندارند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع غازان خان فرمان داد که لشکر
تواجی سپاه ساله یا ده کرده در خانه وار یکی و نفر بگزارند و مجموع الطایفه از اقطاع علاحده مقرر ساخته ایشان را بمحافظت سرحد و لایات
باز داشت و لشکریان تا یک سال بر جای و اقطاع شفقت نموده فرمان داد تا اسامی ایشان را بر دفاتر مثبت گردانند و در هر سه ماه کیفیت عرض
کرده یراق انجماعت را ملاحظه نمایند نقلست که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی همت معلوم شد که بواسطه منازعت و مخالفتی که در میان
الوس جوجی خان و جغتای واوکتای واقع است بهر وقت ایلچیان یکدیگر را غارت و عیال و اطفال را اسیر کرده و تجار و مردم تازیک میفروشند
عرق غیرت و عصبیتش در حرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام مغول بوده باشند و چندین گاه چنگیز خان را کوچ داده در پیش
تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که هر مغول بچه که بعوض بیع در آورند جهت خاصه ایلخانی بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان باز دارند
و در عرض دو سال نزدیک بیک تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع آن لشکر جریده تعیین یافته امارت آن تومان بپولاد
چینگسانگ مفوض گشت **حکایت چهاردهم در تدبیر تکثیر اسباب جنگ و حرب و توفیر آلات طعن و ضرب**
قبل از جلوس غازان خان در هر ولایتی جمعی کثیر از کمانگر و تیرتراش و ترکش دوز و شمشیرگر و جلیباجی را علوفه تعیین کرده بودند که جهت خاصه ایلخانی اسلحه
ترتیب نمایند و آن جماعت احیاناً بواسطه عدم وصول مواجب و گاهی بسبب قلت اهتمام امرای قورخانه در سر انجام آن مهم طریق اهمال مسلوک میداشتند
و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه میرسانیدند و چون غازان خان بتحقیق احوال آن جماعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که هر سال مبلغی
کلی در وجه علوفه ایشان بر تصرف ان ممالک مجری شده و عشر آنچه متقبل گشته در دار اسلحه موجود نیست بنا بر آن جمعی از ایلچیان بولایات رفته رسانیدند و
امرا قورچی را نیز مخاطب و معاتب گردانید مع ذلک فایده بران ترتیب بر نرفت و اسلحه که مقرر بود از آن طایفه وجود نگرفت و در آن ایام
که غازان خان همت بر ضبط و ربط امور سرکار سلطنت مصروف میداشت در باب توفیر و تکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که هیچیک از زمره
مذکوره را مواجب و علوفه ندهند و تعیین نمایند که هر کس از جماعت کمانگر و تیرتراش و شمشیرگر و جلیباجی و غیرهم هر سال چند دست سلاح جهت خاصه و
سایر بقورخانه آورد و بنرخ روز بها ستانند و بر سر هر طایفه از آن جماعت امینی نصب فرمود تا سال بسال اسلحه مقرر از ایشان بوصول رسانند و
بالنتیجه از تحویلدار قورخانه گرفته بها دهند و در وجه ثمن اسلحه و اخراجات قورخانه مال یک ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که جهت تحصیل آن
براه دار بولایات روند و موجب تفرقه رعیت شود و بدین تدبیر در سالی ده هزار مرده سلاح تکمیل و مرتب گشت و پیش از آن دو هزار مرده وصول
نمی یافت حال آنکه در آن سال زیاده از نصف آن مبلغ که سابقاً در وجه علوفات مردم اسلحه ساز مجری میشد در بهای آن ده هزار مرده سلاح مصروف
گشت لاجرم آن قاعده سمت استمرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قورخانه عالی صفت تضایق پذیرفت **حکایت پانزدهم**

من بعد

در مدارات بعضی قوشچیان و پارسچیان و صید شدن مرغ دل خلایق بسبب وفور دام مصرت ایشان در زمان

اگرچه سلاطین چنگیزخانی جانورد ارسیار نظر بود که هریک در موضعی معین ساکن شده و جانور گیرند و بامرا و قوشچی سپارند و جهت هریک از لطایف در ولایات مغلی باسم علوفه و صلوفه و جاگی و طعمه جانور تعیین کرده بودند و ایشان هر سال آنرا جرا میدادند و قولقه از لقده و جوکچیل میخوردند و اندک جانوری بدست آورده توجه درگاه شده و در اثنای راه بهر شهر و قریه که میرسیدند الاغان مردم جهة سواری و پرتل میگرفتند و مسلخهای کلی بعلوفه و طعمه جانوری میساختند و چون الطایف را سیتلاند عام بود هر معلولی گرسنه که از سر انجام و جه معاش عاجز شدی هر حیله که متیسر گشتی جانوری بدست آوردی و نزد الچکان بردی بر ریع میساختی که در سلک جانوداران منتظم باشد و از فلان ولایت علوفه گیرد و ناچار ان عدد انجماعت بغایت کثرت انجامیده بود و هر ظلم و زیادتی که از ایشان بسبت بطوایف انسان وقوع مییافت بتکلیس باز خواست نمی نمود و بسیاری از مردم و اموال و فنان بجنایت جانوداران بهندکان خدای ظلم و تعدی میکردند و اگر کسی بهوا و اهوای فرق جانور نمیگذاشت اندوی اسپ و جامه و زر گرفته انواع حیف و جور بجای می آوردند و با وجود این همه ستیلا که بجماعت را داده بودند هر سال چند جانور معدود و ذخیره مرا قوش میرسانیدند و پری چند از چوغه و بچه و بچه بریان زده بهر فوج میخوانستند میرانیدند و معتمد بوزبانان نیز همین صورت داشت و هیچ آفریده بفکر منع و زجر ایشان طایفه را بخاطر اندیشه بلوح دل نمیتوانست نگاشت تا آنکه غازان برای پیروبخت جوان دوران باب فکری بصواب اندیشیده فرمود که در سرکار سلطنت سالی هزار دست جانور و صید قلاده بوز کافی است و اشارت کرد تا امرا قوش و باز اسای کسانی را که قابلیت آن همم داشته باشند مفصل کنند و حکم شد که بعد جماعتی که نام ایشان در مفصل نویسند بتکلیس کمتر متن جانور و بوز قیام نمایند و مقرر کرد که جمله علوفه و طعمه جانوران و خرج الاغ جانور دران و بوزبانان هر ساله جمله سبع از کدام ولایت دهند و دران باب ریغ بالتون مقاسمه گشت و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوای انچه در ریغ مثبت بود جانوداران و بوزبانان بهیچ علت و شتاق چیزی از رعیت نگیرند و مرا حم مستعرض الاغان مردم نشوند و باین مقدمه و باین مقرر بنا پیرو معتمد گردد انحضرت انجماعت خلاص یافته حسب المقرر هر سال هزار دست جانور و صید قلاده بوز وصول مییافت و انچه سابقا بعادت موقوف ضیاع دان مجری میشد مصروف رسیده والتایدین الله الحمید انجه

حکایت شانزدهم در ضبط سر کار غازان و سپردن انعام و معاشی باصحاب امانات

قبل از عمارت مرغزار مملکت و انتخاب بعدالت غازانی شتران و کوشفندان ایلخانی تحویل غازان نمیشد و هیچ کس هر گز بفراغ محاسبه و طلب نتاج بالیقان گفت و شنودی نمود و چون غازان بر سریر سروری نشست تفحص ال انجماعت و تحقیق آنچه بدیشان سپرده بودند مشغول گشت معلوم شد که عین اموال هر موجود هیشت تا نتاج چه رسد و از سبب فقدان شتران و کوشفندان پرسید جواب دادند که اصال سرمایه بوت نتوانند و الاف انعام و معاشی بود غازان فرمود که تفحص نمایند که از ایشان باز گرفت و هر دم معتمد این سپرده فرمود که هر سال از نتاج چند راس بر اصل افزاینده و خلوط قبول از آن طایفه ستاند و بدیشان باز گذارد و بدین واسطه در اندک زمانی آنمقدار شتر و گوسفند در معاشی ایلخانی افزود که قبل ازان هیچ یک از چنگیزخانیان را عشتران میسر نبود حکایت

هفدهم در بیان قوانین پانیزه و احکام در ابطال فرامین مکرر خاص و عام

در ایام دولت اکثر سلاطین چنگیزخانی مهم عنایت کردن پانیزه و ریغ بغایت تاضبوط بود و هر کس همتی داشت بسکی از امرا یا وزرا البجا کرده طلب نشان درست بهمود نایران دران و ان طوایف نشان خصوصا امرا و اعیان ریغا نقیض یکدیگر بسیار داشتند و بچنین پانیزها مکرر بدست آورده بدان واسطه بسوار نقش خیالات باطل بر لوح دل میگاشتند و چون نشان طالیشان نا جلساک که طبقه نیام نامی غازان خان حصانیافت فرمان فرمود که ریغ افرجه از امرا و وزرا و مقربان پایه سریر اعلی و مجلس شراب انعامات ملکی و مالی جزئی و کلی چیزی بعرض نرسانده و هر کاه حکمی در باب مهمی صادر کرد در ریغ مطابق آن حکم سواد کرده معروض دارند و مبالغ حلال سیاهند که از ان سواد فلان نشان ست که در فلان روز عرضه داشته بود و تا حضرت ریغ نوشتن حاصل کرده و غازان حکیم صنده و قبر اکه تمغا بر رک در انجا بود بخلاف سلاطین سابقه خود نگاه میداشت و هر کاه چند ریغ مجتمع میگشت حکیم را بنجکیان تعیین میفرمود تا متمغا بیرون آورده بر نشان نشنده و باز بسپارند و آن پادشاه عالیجاه هیچ کس از نوشتیان بر رک بگزیده هر یک را فراخور حال عنایت کرده بود که

کرده بود که بر پشت نشان ننمند تا نمانند گفت که فلان نشان بی وقوف مانده و ایضاً عاری از آن خواهند کان معتبر نرخنده بود که هر نشانی که با متعارف سه
سوار از لفظ ضبط بر دفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بضبط کدام یک از ایشان رسیده و مضمون نامه که بعرض سایه بود و در همان دفتر
باب دفتری مجدد طرح نمایند تا همواره سرکار پر بیع منظم بوده در آن باب ضبط و خیانت تفتیش بجا بود و غازان خان جهة نشان حکومت سلاطین و ملوک معظم و امرای
کرم متعارف بزرگ از سنگ پشت مرتب ساخته بود و برای فرامین قضاة و مشایخ و علما نیز متعارفی ترتیب نموده بود و اما این متعارف اول
در نظر کوچک تر نمیبود و جهة متوسطات امور سلطنت متعارفی بزرگ تر بین داشت و نشانهای تحمات جزیه را متعارفی دیگر که پشت بود و میگذاشت
و برای پر بیع پرنشستن چرمیک و فرد آمدن لشکر بزرگ و تاریک متعارفی مخصوص از زعفران کرده بود و بر حواشی این متعارف صورت کمان و چماق و شمشیر
نمیبود و مقرر چنان بود که تا لشکریان آن متعارف را بر پر بیع نه بینند بحکم پادشاه مراد و نوعیان متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت مشاهده پیچیده نگذارند که زر بصر
بازگشته تبدیر خورند و بدین قیاس آن پادشاه کشته دان جهة بر دوات خزانه قاهره و متوجهات ولایات و یافجو و معاونات و مکتوبات و مقالات
دیوانی التون متعارف کوچک نگاه میداشت و مخصوص بود که مضمون آن نوشتهارا نپذیرد مگر علی عجله بثبت نمایند نگاه بخطرا لور در آورند تا بالتون متعارف سه
بعد از چند گاه که این قواعد مضبوط گشت چرمیک نوایی عاری گذشت که چون حمات سرکار ایلخانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و سویت محمل
آن نیست که سواد احکام را بر عرض سانند هر آینه مهام فرق انام در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند و بدین واسطه فقیران و محتاجان تفویض نمیشود نیافت ناچار بران فرمان واجب الاذعان صادر شد که جهة هر یک از مناصب و مهمات محمل معلوم که بنگاه مرکز و دفتر ضبط دارند فتنی تحمل پذیرفته
و دقایق و دقیقه دمناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند و اصلاح نموده معروض دارند و مجموع آن سواد را راجع و قدری نوشته آن را
التون لامور نام نهند تا هر گاه و در باب هر یک از آن محمات حکم شود که پر بیع و بهند بگویان تا التون لامور را در پیش نهاده آن نشان را بیاورده و
از آنجا نقل نمایند و اگر جایی بنا بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و از منه اندک تغییری زیاده و کم در آن نشان باید کرد
آن الفاظ و عبارات معبر انگشت بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن دبیر پر بیع نویسنده و چون این ضابطه و قانون حمل و آمد و شد الفاظ
عبارات که جهة اغراض در نشانها و قوع میبافت منوع گشت و ارباب حاجات از سر گردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پادشاه دین
و جهة صفت انتظام پذیرفت که جهة سلاطین و ملوک و بخشکان معظم پارچه بزرگ نساخته بصورت سه شیر و نام آنکس را بران ثبت کردند و بهر کس
پارچه از ان میدادند نامش را بر دفتری نوشتند و مدت اعمار آنرا بوی میگذاشتند و بعد از عزل میستاندند و در زمینه سابقه سم باز ستاندن پارچه موجود
لاجرم حکام معزول و منعزله بوسیله آن پارچه بخلاف حکم محمات میساختند و کسی بر آن اطلاع نمی یافت و همچنین برای ولایت متوسطه الحال پارچه کوچکتر
اما نه بقدری مخصوص مقرر شد بهمان شرط و نصب ساختن پارچه بیک زرگر معتمد که پیوسته ملازم اردو بود و معوض گشت و او سکه که نقشی غریب بآن مخصوص
ترتیب نمود و هر کرا پارچه کمی میدادند و حضور نواب بارگاه غازانی اسکه را بران پارچه میزد تا کسی هیچ پارچه نتواند ساخت و جهة الجایی که باقی
بهر طرف میرفتند پارچه علی حده ترتیب کرده بودند مقرر اگر هر کس پارچه کمی و زیادتی بنمود و آن را بوی دهند و چون بازآید بستانند و پارچه باقی که پیش ازان
در تصرف شاهزادگان و خواتین و امرا میبود بتمام بطلان یافت و برین قیاس فرمان خان همه زمان او ان احکام واجب الاذعان باطراف و ولایات
و بلدان فرستاد و حاصل الحای مجموع آنکه هر پر بیع و پارچه قدیم و جدید که در دست مردم باشد تا ام که باعصار رسیده بیچ آفریده مضمون آن را اطلاع
نکند و باین تدبیر مناشیر مزور و احکام مخالف مکرر نگردد و در تصرف فرق نشود بتمام باطلاع مسموع شده و پارچه باقی که در مدت هفت دسالی بر کس عرضه
و بهانه کرفته بدان واسطه بر خلایق روز روز یادتی نمیبود و نوع نشست **حکایت هشتم و هم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان**
و سایر منهیه سابقه و زراد کاه سلاطین جهة تاجیج شیلان و خرج مجلس بزم و حوض مینع کلی جمع بسته بودند و در اینه خواتین و شاه زادگان و صدقات و مرحمات
مطیعان و جمعه جانوران را اضافه کرده برمال و جهات و ولایات حواله مینمودند و بتحاویل آن وجوه میرفتند حکام ایشان بخدمتانه و مهمانانه فرستاده
مدتی مدید متعطل میماند و در بسیاری اوقات بتحصیل مقصود باز گردانیده باوا و انواع جریمه و غرامت بسیار از مصالح ایشان بوقت حاجت ترتیب میدادند
و اند چیان در اکثر احیان باسباب کتابت و صحبت را از آنجا که فرض مینمودند و شراب را که صد من ده دینار قیمت مینهاده بود نه پنج دینار میرسید گاه بود

که هرواری به بست و نیار زیاده میخریدند لاجرم هر وقت که از هیچ چیزی از وجوه آش بوصول میرسانیدند صرف مراتجه قرض اند اچیان میشده و بدین واسطه هنگام افراغ محاسبات میان ایشان و اچیان مشاجرت افتادی و امرا میان ایشان بر عوی ایشان نه تنها اوقات کذرانیدندی و آن مهم فصل نیافتی و اچیانا چیان واقع شدی که اند اچیان از قصاب کوسفند و از شراب فروش شراب قرض کردندی و بهاء بدیشان نرسانیدندی و انجاعت بوینه بسر دیوان آمده داد خواهی نمودندی و بحکیم بصور رسیدی و چون حساب این معانی بر جاطر انور غازانی روشن شد فرمان فرمود که احتیاجات شیلان صروری را برآورد کنند که در مدت شش ماه چه مبلغ میتواند بود و در بهر شش ماه آن مبلغ را بنقد از خزانه تسلیم اند اچیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بفروقت بیشت نمایند که در فلان تاریخ جهت مصالح آش و صحبت این مقدار اجناس و کوسفندان بسعیر خرید ه شده تا هیچ آفریده نتواند که بعلت تفاوت بسعیر چیزی از میان ببرد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان و مصالح طویها و حشها را لیخانی باحسن وجهی مهیا و آماده شد و از انچه در اوقات گذشته جهت این احتیاجات در و لایات مجری میداشتند در مدت دو سال آنقدر فاضل آمد که پانصد سر شتر و پانصد سر استر از آن وجه خریدند و بسیار بانان و آخور سالاران سپردند تا جهت حمل جوینگانه و بسوچانه محافظت نمایند و چون غازان خان از ضبط و نسق شیلان خاطر فارغ ساخت معتمدین وجوه آش و ماکتاج خواتین پرداخت و مقرر فرمود که جهت شیلان هر یک از حرمها از انچه و لایات موضعی معین کردانیده آن را از سرکار دیوان مستثنی کنند و بمتصرف دیوانیان ایشان گذارند و در اعظام ضروریات شیلان و ماکتاج ملبوس و مرکوب و جاکی دختران و فراشان و طبلچیان و سایر بانان و سایر خدم و حشم هر یک از خواتین بطریق آین مفصل نمایند که در سالی چه مبلغ و مقدار میشود و آن را از موضع مذکوره بخواه نموده اگر چیزی فاضل آید جهت ایشان محزون سازند تا هنگام حدوث احتیاجات ضروریه صرف نمایند و فرمود که هر موضع از انچه که در وجه احتیاجات خواتین معین کنند ملک آن خاتون بوده بعد از وفاتش براولاد ذکور وی وقف باشد و دیگری در آن تصرف ننماید بنا بر علی هذا در سرکار بیوتات خواتین نیز نظام تمام پیدا شده ضروریات ایشان صفت سرانجام پذیرفت و هر سال مبلغی کلی در خزانه هر یک محزون گشته امور جمهور خدام ارد و باسمت انتظام گرفت

حکایت نوزدهم
در بیان ضابطه سرکار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت آن مزین سریر سلطنت و جهانبانی

در جامع رشیدی مسطور است که در زمان سلاطین و رسلان بحوال خزانه بغایت ناضبوط بود و هر یک از امرا و مقربان بوقت حاجت نقد و جنس خزاین را بتصرف می نمود لاجرم هر یک بجگیان یا بتوابع محابسه خازنان نمیپرداختند و در وقت کوچ فراشان صناديق خزانه را بار کرده بآن وسیله مهم خود میساختند هر گاه از ولایتی مال خزانه را بمرد خازنان او ردندی سوچیان و باورچیان و اختاچیان و فراشان از ایشان سوغات طلبیده هر یک از نقد یا جنس چیزی اخذ کردندی و چون بوقت دولت بغازان خان رسید و احوال خزانه را باین مرتبه محلل دید فرمان داد تا خزاین نقد و جنس طلا و آلات و مرصعات را از یکدیگر جدا کرده اند و کلی از اشیاء مرصعه منفصل کرده خازنان خاص آن را بدست خود در صندوق نهاده در صندوق را مهر و قفل نموده بخواجه سرائی و خازنی معتمد سپرد و فرمود که دیگر خازنان و فراشان مطلقا بر امین آن صندوق نگذرند و بهمین منوال محافظت در سایر وجاهای خاصه را در عهده همان دو شخص مقرر فرمود و خزانه را بر نهیدند و القاب تشریفی بحکیل خازن و خواجه سرای دیگر باز گذاشت و گفت که آنچه از خزانه خرج باید کرد دو زیر حکم حاصل نموده پروانه بنویسند و نظر انور رسانند که بقلم همایون جانچه باید آنگاه نایب وزیر آن پروانه را بر دفتر مثبت کند تا متعاقبا موضح گشته سند تحویل از شود و حکم عالی صادر شود در سر که در روز اد هر شش ماه یکبار عرض خزانه کنند تا معلوم کرده که آنچه بنام تحویلداران در دفتر مثبت است موجود هست یا نی و اگر خیانتی مشهود بیوند کیفیت معروض دارند همچنین بر نهج نقاد یافت که مهری ترتیب نمایند تا بر جامه که بخزانه آرند فی الحال آن مهر را بران نسند بمصلحت انکه خزانچی جامه را بجامه مبدل نتواند کرد و اند و مقرر شد که بهر صد دینار که از و لایات بخزانه آورند دو دینار بسلیم خزانچی کنند تا در وجه مواجب خویش متصرف نماید و بعد از ان انچه از چیزی طبع کنند و بمد ران خازنان خان خواجه سرائی معین کرده فرمانداد که از بهره دو دینار و ده دست جامه که بخزانه آورند یکدینار بگیرند و بآن خواجه سرا سپارند تا در وقت تفرق بهاء بیون معروف کرد و دینار برین قواعد حمیده و ضوابط پسندیده چندان نقد و جنس و خزانه عامره غازانیه مجتمع گشت که هر چند بدست کوه بر بار نزد سنج و صفیه و نفایس اجناس باجراء خدام بارگاه سپهر اساس می بخشید نقصان در آن خزاین محسوس نمیگردید کیفیت بذل و جود آن پادشاه ثابت محمود برین موجب بود که نوبتی در قور یلتای او جان فرمان داد که بار کابی رزنک نصب کردند و فقط دو نفایس خزاین موجود و جمیع آور دند و انواع اثواب را

اثواب را حسن حسن و دفعه دفعه ترتیب داده و صرّه بافته و احمر و ابیض را جدا جدا نهاده و بر هر یک نوشته که چه مبلغ و معدار است آنگاه بعضی نفیس را چنین نفیر از معتمدان بارگاه در آمده و آغاز بخشش کرده مردم بزرگتر و جماعتی را که خدمات پسندیده بجای آورده بودند مقدم داشت بعد از آن طایفه را که در مرتبه پدری یا فرزندی بودند چیزی داد آنگاه بنسبت باهر ابزار بارانعام و جوانعام لوازم انعام تقدیم مساعید و مدت یازده روز باین قاعده سخاوت ورزید و در آن ایام مبلغ سیصد تومان نقد و بیست هزاره جامه و پنجاه عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلا ساده باهر او لشکر بان بخشید و بدین قیاس همواره انعام آن پادشاه بهرا عتنا م تقدیم بود و هر گز بهیچ بخشش چیزی بر ولایات حواله نمی نمود و روزی در حضور جمهور امرا و ارکان دولت فرمود که بهترین صفات بشری خصوصاً سالکان مسالک سروری تخلق باخلاق الهی است و شیوه ستوده بذل وجود از جمله اخلاق حضرت معبود است پس مناسب آنست که پادشاهان در سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال مسلوک دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا بهوسته بخشش مدت داشته باشند نه آنکه روزی چند بهر چه بدست افتد ببخشند و چند گاهی دیگر نه وجه انعام یابند و نه باحتجاج طعام و لاتجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و ایضاً فرمود که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان باشد نور جود و احسان تمامی طبقات انسان را بنماید لطف و عطیه خویش محروم و بی نصیب نگرداند و بخشش سلاطین باید که همچون آب چاه و چشمه باشد که چندانکه از آن بر گیرند دیگر بر جوشد و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود مگر بتعمیر ملک و عدل و سیاست پس لایق آنکه از طریقه عدالت تجاوز جایز ندارد هم و در جمیع امور شرایط اعتدال نگاهی آورد هم و از هیچ چه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق و هیچم نه انگارد و جامه بر زر بگذرد بگیرد نهیم و بداند که خاصیت مال آنست که چون نه نگاه سرمایه باشد زود چیزی اضافه آن گردد و مثال مرعی گرصدا آنرا در دامگاه گذارند تا مرغان هم جنس و صید شوند و اگر آن مرغ خود صید کردن میتواند بدر حصار مجلس چون این سخنان حکمت آمیز و کلمات دانش انگیز شنود مراسم دعا و ثنا بجای آورده قبول و امر و نهی او را بر سر چشم نهاده و در انقیاد اوامر او بکوشد و بدانکه بجای آورده قبول و امر و نهی او را بر سر چشم نهاده و در انقیاد اوامر او بکوشد و بدانکه

حکایت بیست و سیم در بعضی از عمارات و بقعات آن بانی مبانی خیرات چنانچه از ضمن قضایا و سوابق مستفاد میگردد سلاطین ماضیه فی حین حیاته و بعد وفاته هر کس از ایشان فوت میشد جسد شریف او را در موضعی که از حضرت و زیارت بعدی داشت دفن مینمودند و نواحی آن را فرق می کردند و چون جلال خان بتخلیه سلام و ایمان مزین گشت و بشرف حلوا فت عتبات ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف گردید روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که مشهد و مرقد کسی که این قدر توفیق و رونق داشته باشد او را چگونه از زمره موتی توان شمرد و هر چند مارا در حق صلحا حاصل میست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافته که مقتضای کلمه من تشبه بقوم فهو منهم عمل نمائیم و ابواب البری ساخته در باقی صدقات جاریه بر گشائیم تا انوار منافع خیرات بر وحیات حال سادات و علما و فقرا تابد و برکت آن رحمت بهمایت حضرت ارزوتعالی بار دریابد آنگاه فرمانها در تا معماران مدقق و استادان هندس در شش طرف شهر که حالا بشش غازان اشتهار یافته قبه عالی چهل ذرع بنا نهادند از نقطات استماع افتاده که پهنای دیوار آن شش سه ارش هر ذه گز است و در تاریخ وصاف مسطور گشته که شماره عدد قندیل زرین و سیمین که در آن بر یک آویزان باشد بمن بود از آن جمله سه صد و بیست قندیل از طلا و نقره آویخته بودند و صد و بیست من لاجورد و زئبق مشعف و جدا آن مصرف نموده و غازان خان بعد از او آن متصل آن بقعه رفیعه دیگر بقاع بقاع تعمیر نمود بر بن موجب مسجد جامع مدرسه شافعیه مدرسه خلیفه خانقاه دارالسیاده رصد خانه دارالشفا بیت الکتب بیت القانون و آن خانه بود که در فاتر قوانین امور ملک و مال اگر غازان خان جهة رفاهیت سپاهی و رعیت وضع کرده بود آنجا داده بود بیت المتولی حوض خانه سقایه حمام السبیل بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاک خاصه مخمسه بحسب شرعیت مطهره در سخت اصرف داشت برین بقاع سپهر اتفاع وقف فرمود چنانچه قاعدت قضاة و علما صحبت آن حکم کردند و هیچ طاعن در احوال اعراض نبود و در چند بقعه چند حافظ مقرر کرد که هر روزه تلاوة کلام مجید مشتغل باشند و از اوقاف اجتماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه بنان و حلوا صنیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب و پیش نماز و واعظ و مؤذن و دیگر و فراش و در هر یک از مدرسه شافعیه و حنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی و خادم و در دارالسیاده نقیب و خدام و باورچی که جهة سادات آینده و رونده طبخ نماید و در رصد خانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش و در دارالشفا طبیب کحال و جراح و باورچی و فراش و پیمار دار و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در حوض خانه و سقایه فراش و در حمام السبیل حمامی و دلاک و سر تراش و فوطه دار و گلخن تاب تعیین کرد و مجموع ارباب وظایف علمه را بوظایف کرامند نوازش

نمود و جهة فرش و روشنائی مطابع مذکوره مبلغی مقرر فرمود و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین بدانش مهمند و در ماهی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانند و سماع کنند و در آن روز جهة ایشان طعمه و حلوا دارند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه و اشتر قابجا و ادویه و سایر مایحتاج دارالشفا و اصلاح و مرمت کهنی که در کنار خانه باشد و خرج احیاء نبع جهت القانون و جهة بهاء البرق و سبو و خم و کوزه و حوض خانه و مطابخ و اخراجات حمام تسهیل انچه ضرورت باشد موقوفی و عمله وقف سال بسال از ماه بماه بدانشمند تفویض سازمان نمایند و جهة مشاهرة دیگر متصدیان مقرر فرمود تا آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب نصب و موظف کرده و بموازاة موظف بود بهای ضرورت شهری غیبت نمایند دیگر آنکه هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس را مرا و معوال اشراف تازیک او را نه یارت کنند خدام معتبر موجه که کس از کوشک عالیه گزیده بقعه مذکوره بود برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر سال در روز یکه واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان هر زوجه و دوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع کرده ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس خانقاها حلوا انچنان بسکان آن اقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه علما و ائمه لذیذه ترتیب نموده بجا و دران و مساقران بخش کنند دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج نفر معلمه یتیمان فرمود که در کتب نشسته بیوته صد نفر که دک یتیم را قرآن تعلیم دهند و در بیعت معلم و متعلمان را اداء و قاف و اصل کرده و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند چه مبلغ معلم هدیه دهند و چه مبلغ فرخ خلعتان او نمایند و فرمود که جهة مکتب خانه هر سال صد مجلد مصحف مجدد دیگر نوع ضعیفه راجهة غم خواری صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هر سال دو هزار توپوشین از نو پوست گوسفند جزیه بستجقان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی اصفعابر در های بقاع و سرهای راه می اندازند برداشته و دایه جهة ایشان نماید و سایر احتیاج طفل تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سر انجام کنند دیگر آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سال شمگا که مواسم باشد چند هزار من برزن برهای بقاع مذکوره ریزند تا طیور و حیوانات و تکمیل آن مردان با کیزه دهر که بضاعة نایه بعلت آلهی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال یا بضعه هزار من عاجزه را دو هزار من پنبه مخلوج دهند چنانچه حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی یعنی در تبریز بنصب کند تا بهر گاه خللی یا کسیری طرقی را که جهة آب کشیدن برداشته باشند بشکنند و از آن خود تبرسد آن عوض جزیه بوی دهد دیگر آنکه از بهر جانب تبریز تا بشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کنند و بر اطراف هر یک چاه پل بندند تا فقیران سهولت عبور توانند کرد و بعد قبیل مرتبه مذکور مسلمی فرموده اطراف بخطوط قصاة و علما بمحل ساخت و کی از بموقوفات سپرده دیگر یا آنکه معطلی و بطالت تعطیلا رسال و اشت و تقبیم در دار القضاة تبریز نهاده بجا نفت آن مرمود چهار مرحلق بقاضی بغداد کرفت و سه تقبیه دیگر یا رز اشتر اف فرستاد تا نکاه دارند بمصلحت آنکه اکر کی غایب باشد مدرس کرد د بکری نباشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند کاه قضاة بغداد و تبریز دو من مرافعه شرعیه بر وقفیت آن املاک و صحت شروط آن واقف حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود کواه ان تازه کیرند و نیز فرمود که بعد الیوم هر کس بمنصب قضا منصوب شود در اول شروع بتحمیل آن وقفیه پردازد آنکاه بقبول قضا یا پیش نهاد بهت سازد و بوشیده نماند که عمارات آن پادشاه جمجمه صفات مختصر در بقاع مذکوره بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیکر بتقریبی نموده شهر او جان و خانقاه همدان از انجمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و مضافات و ولایات عراقین و فارس و کردستان و آذربایجان عمارات و مساجد و خوانق ساختند و در کرد بلده فاخره شیراز نیز در ذی الحجه سنه مذکوره بوجه ملک منیع برا فراختند اکنون وقت است که قلم فرخنده شیم عنان اطناب در زین باب کوتاه سازد و بنهاء بیان سمت از احوال مشایخ و فضلاء زمان عالیشان خان طرح اندازد **ذکر شمه از احوال صلحاء و افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام** یکی از اهل علم و تقوی که مجلس آن پادشاه سعادت انتما میرسید و از خواید انعام و احسانش محظوظ و بهره ور میکردید **مولانا نظام الدین** است او مردی بود دلجاس اخلاق موصوف و بوفور علم و صلاح معروف بلغت سریانی و ترکی معارف و اصطلاحات متصوفه و مشایخ واقف امثال و حکایات بسیار بر خاطر داشت و بهواره مصحبت امراء و حکام رسیده بفضل فصاحت و موعظه بر لوح دل ایشان بنکاشت و مولانا نعمة الله نکستانی الاصل بود و دران اوان که غازان خان در خراسان حکومت مینمود انجا بلازمت او باریان آمده بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مفتخر و مباهی کردید و در وقتی که غازان خان فتح عراق و آذربایجان فرموده بالجی بخراسان فرستاد و جناب مولوی را با عزاز و احترام تمام بارد و طلبیده و با نعام نقد و جنس او را شاکر و مستظهر کردانیده خواجه رشید و زیر در جامع التواریخ

در جامع التواریخ حسنی مذکور است که چون مولانا رحمة الله [illegible] سعادت [illegible] در علم نرد [illegible] غایت [illegible]
باشد بدو رسانم و من حسب الحکم ما یحتاج او را مرتب ساختم و بقدر مقدور در استمالت خاطرش پرداختم بعد از آن پیوسته مولانا رحمة الله بملازمت پادشاه مشرف میگشت و
مین الجانبین در باب حکمت و عرفان سخنان بسبب میگفتند و من در اکثر مباحثات غازان خان را بر دیگران فایق میافتم و تعجب می‌نمودم که حضرت ایلخانی با وجود تعلق
در سخن دانی بچه سبب بصحبت او شعوفست و مجال استفاده این معنی نداشتم تا روزی که در صحبت مولوی پادشاه سخنی در غایت دقت بر زبان گذرانیده و فرمود که این مسئله است
که فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق در خزانه [illegible] بلکه خواص [illegible] بر آن سر منزل شریف نبرند و عوام از دور در دو دعوا
نکرند مانند شیخ رحمة الله که او را آن مرتبه نیست که خود را بدرون خزانه رساند لاجرم هر چه در بیرون آن خانه باشد داند من که این سخن را از خان بشنیدم
یافته معروض گردانیدم که چون این معنی بر ضمیر انور [illegible] بچه سبب شیخ رحمة الله را این مقدار تعظیم مینمایید و صحبت او را میل و رغبت میفرمایید
خان جواب داد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ فسان و فولاد اگرچه از سنگ فسان بصلابت ترمینماید اما فسان در حدت و جوهرش می‌افزاید
قیاس بر حدید که مرات خاطر خطیر ما عکس پذیر صورتی گردد که اولیاء آن هرگز در [illegible] الله [illegible] لیکن بسبب مباحثت او طبع ما [illegible] و صفا
از پیشتر بیشتر میشود گویند که مولانا رحمة الله هم در زمان غازان خان درگذشت و در حوالی [illegible] ملک تبریز مدفون گشت مولانا [illegible]
چنگیز خانیان قاضی القضاة ممالک آذربایجان بود و بصفت علم و عمل اتصاف داشته بزیور امانت و دیانت [illegible] بار بر پا یا اقدام مینمود شیخ عثمان
[illegible] نقوی در حد کمال حاصل کرده بود و در بیست و پنجم رجب سنه خمس و سبعین و ثمانه در بلده [illegible] از عالم انتقال فرمود شمس الدین [illegible]
[illegible] انتظام داشت و همواره نقش افاده و تالیف بر صحایف روزگار میگاشت از مولفات متون تحفه ایس و رساله حساب مشهور [illegible] و تعلیقات در قایق
شب [illegible] اطراف فاضل مسطور رفیع الدین کرمانی در اصل از ابهر بود اما در کرمان اقامت مینمود و این رباعی از اشعار اوست که رباعی با چرخ
با گاه جنگ مکن و رزق زمانه ناله چون چنگ مکن در خاک زر و در آب دریا گوهر صایع نگذارند تو دل تنگ مکن و رفیع الدین را پسری بود در گفتن
[illegible] نقش غریب بر اوراق روزگار مینگاشت و در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان و در گلشن حیات شیخین [illegible]
کاشی [illegible] خان بود و او را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید و فات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید
اتفاق افتاد ذکر [illegible] محمد بن ارغون خان که موسوم بود [illegible] ولادت با سعادت سلطان محمد خدا
در بعد از دهم ذی حجه سنه ثمانین [illegible] اتفاق افتاد و چون قامت قابلیتش [illegible] در حالی که هر جو غازان خان روی بتوجه بحکومت
خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر فوت غازان خان رسید بعضی از شاهزادگان و امرا قاونویان که سر خلاف داشتند بیاسا رسانیده متوجه تبریز گرد
و در بیست و نهم ذی حجه سنه ثلث و سبعمائه بدان بلده رسید و در سن بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام
علیه الصلوة و السلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده در باز ظلم و بیداد بربست منصب وزارت را بدستور زمان برادر خود خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه
سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیر را بنقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه مزین ساخته اسامی [illegible]
و او اول پادشاهی است از چنگیز خانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه [illegible] نام ائمه اثنی عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید
ممالک محروسه را در عهده قتلغ قیا و بهاء الدین یعقوب کرده ایشان را بر سبیل تاکید گفت که مرتب تحصیل موقوفات [illegible]
و در بهار سنه اربع و سبعمائه اولجایتو سلطان در فقور النک شهر سلطانیه را طرح انداخت و در باب ساختن عمارت آن بلده اهتمام کرده چون
تمام شد دار الملک ساخت و در ذی حجه اولجایتو سلطان بعزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرمود و میان او و حکام آن دیار محاربات [illegible]
[illegible] قتلغشاه نویان از عالم انتقال نمود اما آخر الامر حکام گیلان در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام خواندند
جهة خراج هر ساله چند خروار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده یسور و کپک خان باتفاق یکدیگر از آب آمویه گذشته
بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج نمودند و ابواب ظلم و تعدی بر روی روزگار متوطنان آن دیار گشودند چنانچه در ذکر یسوقا خان سمت گزارش یافت امیر یساول
با بعضی از امراء خراسان بجنگ ایشان مبادرت نمود و بوجامی کشته شد و امیر یساول اعنان بصوب فرار تافت و اولجایتو سلطان از این معنی واقف گشته

ارباف ۴

[illegible] ۴

وچنگال عتابه

حکم فرمود که امیر علی قوشچی بدانجانب شتافته شاهباز همت در هوای صید مرغ روح مخالفان پراند و هر کس از آن جماعت در خراسان یابد بمنقار عذاب معذب و معاقب
گرداند و امیر علی با جمعی کثیر از شیران بیشه دلیری بدان طرف در حرکت آمده اولجایتو سلطان از شیراز عقب معاودت کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان اولوس
جغتای خان رسید عنان عطوفت مراجعت منعطف ساخته هر یک روی بولایت خویش آوردند بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بکنار
جای دیگر نهند رفتن امیر دانشمند بدار السلطنه هراة و کشته شدن در قلعه اسفزار در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه
تفصیل این حکایت در اثنای قضایای ملوک کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان در بلده سلطانیه در شب اول از ماه شوال سال هفتصد
شانزده اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داده رباعی از هفتصد و شانزده چون نه ماه گذشت از گاه
و کلاه سروری شاه گذشت بگذشت و جهان بدیگری بگذاشت آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و
اوقات حیاتش سی و شش سال

گفتار در بیان مجملی از احوال وزرای سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح و وقایع ایام دولت آن آفتاب تابنده

خواجه سعد الدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین طبیب در مقام وفاق و اتحاد بود
آفتاب اقبالش از عقدهٔ وبال و زوال محروس و مصون می‌بود تا کلک سرنوشت عهد گذار بگشت زمانه در دلش خار و در سینه حب عشق و سعایت خواجه
سعد الدین محمد بواسطه تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین ساوجی و جمعی از نواب خود را بر آن داشت که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام
تقریر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیرات اموال ممالک حواله کردند امرای عظام بموجب اشارهٔ پادشاه گردون غلام مقرران را با وزرای کرام در موقف
رفع حساب ساخته گناه بر خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی از مکمن غضب صدور یافته خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین یحیی و خواجه زین الدین کیما
گر و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقریر بتاریخ دهم شوال سال مذکوره در منزل تول از توابع بغداد بیاسا رسید و حمد الله مستوفی در تاریخ
آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشیده رباعی عشر اول شنبه از شوال کشته منصرف رفته از تاریخ هجری سال فا و یا الف در محول شد بفرمان خداوند جهان
بد عمر خواجه سعد الدین محمد حیف و مبلغ پانصد تومان که مقرران ملتزم کفایت آن شده بودند از جهات متملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج
الدین که قبایح افعالش بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد در آن ایام در تتمهٔ مصادره و مواخذه افتاده در حضور قاضی القضاة ممالک و سادات
و علما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده بر سیصد هزار دینار از اموال اغنیا و مستحقان و سایر اشراف ممالک بغصب و تشلتاق گرفته بود بنا بر آن اولاد
سادات صاحب سعادت سیر را رخصت دادند تا حقوق خود را از وی بستانند و جزای کردارش رسانند و آن بدمرد واجب التعظیم تاج الدین را بکنار شط برده بضرب
سهام و تیغ بقتل رسانیدند و چون سید تاج الدین سمنانی در آن امر با خواجه سعد الدین شرکت داشت جهان بین او را میل کشیدند تا نور باصره اش تمام
زایل گشت و چون چهره قهر اولجایتو سلطان ساحت مملکت را از غبار آن ناسازگاران و جود ارباب شرارت پیراسته جهت تعیین وزیری صاحب تدبیر که
باتفاق خواجه رشید الدین فضل الله بسرانجام مهام پادشاهی قیام نماید با امرای عظام مشورت فرموده خاطر انور بر آن قرار یافت که خواجه تاج الدین
علیشاه جیلان را بتشریف آن منصب سرافراز گردانند و بموجب حکم جهان مطاع خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله در امر وزارت
شریک شده و در وقتی که توز سیدکان انجمن در نظر سلطان گسترده از اوراق شکوفه درهم و دینار بصورت نثار کردند خواجه علیشاه
پادشاه و خواتین و ایناقان را در دار السلام بغداد طوی داد و در آن جشن دکه مرصع بجواهر نفیسه که چهار رطل وزن داشت و افسری مکلل بلعل
بیست و چهار مثقالی در آن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم اندام گلعذار با کمرهای زرنگار و نه اسپ عربی نژاد که زین و لجام آنها زرین بود پیشکش کرد و از
و بعین عنایت ملحوظ گشته بهره وزیر صاحب تدبیر با یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند بعد از آن اولجایتو سلطان اراده نمود که
بتسخیر دیار گیلان همت بر فتح بلاد جمهور شام گمارد و در آن اثنا خبرش رسید که حکام گیلان از در قرب بدرگاه اطاعت فرمان همایون پیشکش
بدرگاه فرستادن مناسب نخواهد بود و در باب توجه بصوب گیلان با امرا و اعیان مراسم مشاورت مرعی داشته آرای همگنان بر آن قرار یافت که نخست
ایلچی بدان ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر بقدم قبول پیش آیند فهو المطلوب والا بجهة تادیب ایشان توجه نمایند
و در آن ایام در گیلان حکام متعدده با مرادات قیام مینمودند تا امیر ولایت شکیت از اولاد ... خان را اطاعت ننموده بودند و امیر تاج ازمیان

از سایر ولاة آولایات معظم تر نیز بست بنا بران او لجایتو سلطان بخشت الجق پیش او فرستاده امیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده بار دوی همایون شافت
و باصناف الطاف الهی اختصاص یافت اما بادکت رمانی از بسیاری مکالیف، توقعات امرا بتنگ آمده یکبارگی عنان عزیمت بطرف وطن
خود تافت و سلطان محمد ازین حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان را از راه اردبیل بجانب کسکر رود و امیر قتلغشاه از طریق علوان بتوجه
خوزستان درشت و توقف کرده و امیر طغان و امیر مؤمن از راه سمندار و کلار ه دشت بدو ولایت در اینده و او لجایتو سلطان بعد از رفتن امرا بیکبارگی بعشرت و لهو
سلطانیه متوجه گردید چوپان گشت و امیر چوپان صدد و لشکر یغما گذاشته قبل از وصول سلطان بلاهیجان بسالمانی بادی دوی بحضرت نشان علی شد آنا قتلغشاه
چون بگیلان رسید حاکم آن موضع شرف الدین صحابی بحمدت بسیار درست نموده بزبان دلخواهی معروض جناب امارت پناهی گردانید که در هائی تنگ
و راههای صعب در پیش است و بنور بحمایت سپاه و پشه دل گیلانیان جانگیر نشده مناسب انکه در کمال جزم و تانی طی مسافت کرده سود امیر قتلغشاه چون از بیان
مطلع باحوال ملوک جیلانات تیز ساخته بوسعت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن بالسمع رضا اصغا نمود و امیر فولاد چیا را مستقلا گردانیده بر سبیل عجلت
رایت سعادت بر افراخت و اتباع امیر دواج در عقبه تنگ سر راه بر فولاد چیا گرفته آغاز بتنگ کردند و سه نوبت بین الطلوعین زد و خورد واقع شده
بر فولاد چیا غالب آمد امیره دواج قاصدی نزد او فرستاد و طلب صلح نمود فولاد چیا این التماس را عرضه داشت قتلغشاه کرده امیر بغوا پسر خود
را بقبول صلح سر بلند و سپر انداخته پشیر فرستاد و امیر زاده بجانب سیاه رود راه گرفته متوجه گیلانیان گشت و بعد از وقوع مقاتله اندام یافته اکثر لشکریان
در کمال ضرر و فتنه و چون بقتلغشاه نوئین رسیدند ملازمان موکب او نیره فتی بفر اور دند و امیر قتلغشاه ساعتی پای ثبات بفشرده و در چشم گیلان
بی رنجان گیلان از بعد حدان بخلاص ارواح سپرده و گیلانیان غنیمت فراوان از کرفته بمواطن خویش رفتند اما امیر موسی چون بحدود او لایت رسیدند
امیر جنید شاه که حاکم سمیرم بود و بعد از اطاعت پادشاه را استقبال نموده و ایشان او را مصحوب خود کرده بار دوی اعلی پیوستند و بعد از اکرامات عالیات
او لجایتو سلطان پیرنه و صوبهای بر و لایت لاهیجان انداخت و الی انجا عاشیه فرمان برداری بر دوش گرفته بحدمت شافت و سلطان نامزد حیه آنجی نمود آن بلده
گذارده ناگاه خبر قتل امیر قتلغشاه بشنید و بغایت غمناک شده امیر شیخ الطول و امیر زاده گیو را بسوار طبلک بتهیه کشیدن انتقام ارسال نمود و متعاقب
ایشان امیر حسین و امیر سوج را بمدد فرستاد و امرا بعد از کشتن و کوشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان کشتند و در شت و فومن و تالم را غارت
کرده بار گشتند آنگاه چکا م گیلانی جراح قتل فرموده سلطان محمد علم مراجعت برافراخت و سیر قتلغشاه را بسبب فرار از معرکه گیلانیان تنبیه و سیاست زده
چوبا بدیان رایام مقام قتلغشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمائه حاکم دمشق قراسنقر و صاحب جلب جمال الدین اورم گرانا عظم امرا بحضرت شام بودند
از سیاست ملک ناصر تو هم نموده با یکصد سوار بحدمت او لجایتو سلطان شتافته و در مجلس سلطان محمد بالتقبیل سلطان مناط جلالت گردانیده
باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و الیان بسبب ترغیب و تحریض ایشان بمزیت تسخیر بلاد شام از گرد خاطر داشت محمد بدر نموده علم عزیمت
بدان جانب برافراشت و بمهمات امور و آراء اعظام اسباب آن پرداخت و آلات کرفته قلعه و حصار بالکمل و بهی مرتب گشت انجلیز او پانصد زره
و دیگر از مستعدات اسلحه از ان مرتکنه بهم رسید و دویست سر اسپ با کوه دیگر با موان لورد با جلب کوتاکون از اطراف اکسون و زمینهای مرتفع آنجا
گردیده و دو هزار و پانصد سنبار بر سیر گیل جهته علوفه سپاه و ری قطار کشیدند و چون دو اندازه و یازده هزار کس بر تیر پولاد و صد قاره و لطه بدین سور
و صد محروز کوس بر عدا و زر و صد علم زینت مرتب کردانیدند و صعب و نصت نقابت تیر خنگ با هل و کلنگ همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه و اکرا
و سپاه باین ترتیب و آئین در سلخ رجب سنه ثمان عشر و سبعمائه موصل ارادهٔ عزیمت فرمودند و در روز پنجشنبه سوم شهر شعبان بر جبهة الشام رسید متوجه
فتح آن کشور شده و آن بلده بسیس دو اندر دیوار داشت و خندقی عمیق می کرد و بعرض پانزده ذراع کرداگرد او فرو برده بودند و باساس حصار تا بحدی
استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در مدافعت کوشیدند و چون آنحصار کعبه بدان دین موسی بود در دامان همت بر میان جلادت کشیده و ابواب قلعه را مصمم ساخته
و آلات و ادوات بسیار و شکنجه موفور از برای سنگ انداختن و تیر و ارباین چنین حصار تهیه دیده بودند و چون لشکریان بر حصار رسیدند و بدست و تیغ
حصار را بقهر و قسر مسخر گردانیدند و چون لشکریان بکاری مشغول بودند که آواز نفیر و کرنای قلعه بگوش رسید و سپاهیان سپیرم فراوان از خندق انداخته عزم

انشراق وضوح مصطلح از تصانیف اوست و از جمله مورخان نامدار مولانا شهاب الدین عبد الله الشیرازی صاحب تاریخ و صاف معاصر آن پادشاه جمجمه اوصاف بوده در ایام دولت آن کتاب افادت انتساب را تالیف نموده و از آنجمله یکی از سلیمان فخر الدین داود دنباکتی است و فرزند داود در آن ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آن را روضه اولوالالباب نام نهاده و همان کتاب است که بین المورخین تاریخ بناکتی شهرت یافته و دیگری از انجمله محمد بن سعد بن عبد الله الخفی التستری است که منتخب جامع الحکایات اوست از جمله معتبرات ازمنه حسنه نشان یکی سعد بهار است و این مطلع از منظومات اوست که مطلع حاش لله که مرا مهر تو از دل برود یا خود از خاطرم آن شکل بشمایل برود و از جمله خوش نویسان آن عصر یکی سید شرف الدین خطاط شیرازی است و او لجایتو سلطان در ان اوان که سلطان ابو سعید بهادر خان با حکومت خراسان میفرستاد انتخاب با المعتلی ولد خود یعنی فرمود و شاه زاده بعد از امکان بتعظیم و احترام انتخاب مبالغه مینمود و چنانچه یاد بمکتب میرفت و استاد در از قیام مانع آمده و در پیش او بدو زانو نوعی ادب می نشست **ذکر سلطان علاء الدین ابو سعید خان بن اولجایتو سلطان** ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه هشتم ماه ذی قعده سنه اربع و سبعمائه بمقام مورتوی از بلاد اذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمر شریفش در گذشت حکم اولجایتو سلطان امیر سوینج بمنصب اتابکی آن قرة العین سلطنت مقرر گشت و در سنه ثلاث عشر و سبعمائه که شاه زاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود و سیال کسی در آن بلاد تمهید قواعد تعدل ننهاد و پرداخته در او اخر سنه ست عشر و سبعمائه که در مازندران تشریف داشت از نوت پدر بخبر یافت و آنمقدار توقف فرمود که امیر سوینج از خراسان آمده موکب عالی بیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه نزدیک رسید چوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت و ترفیق سلطانیه قرمیشی فرمودند و در غره ماه صفر سنه سبع عشر و سبعمائه باتفاق جمهور نزدیک و دور امیر چوپان یک بازوی شاه زاده و امیر سوینج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشاندند و زر و جواهر بسیار نثار کرده بر فرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابو سعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور پدر بمنصب وزارت و ادامارت و یاسا کما مر بر سر یکدیگر بیمت تعلق بدیرفت و امیر تمور تاش بن چوپان با ایلات روم مبادی کشته راه آن مرز و بوم پیش گرفت و در مبادی نهضت سلطان ابو سعید خان بواسطه صغر سن آن پادشاه عالیشان و کمال استیلاء امیر چوپان بسیاری از شاه زادگان و نویانان در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت کرده منتها کمیتند و در اقوالیات کارهات و مکاوحات دست داده و دلیران میدان کارزار خون همدیگر را انهار و روزگار را بر خاک هلاک بگریند و در جمیع معارک بسبب قوت دولت و بخاعت سلطان ابو سعید مظفر و نصرت ملازمان آستان اقبال آشیان او را روی نمود و لاجرم با مدک زمانی تمامی متمکنین بالقبه دست عنایت ایزدی بواب فراغت و رفاهیت بر روی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب وزیر و قتل شاه زاده میسور و انهدام بنا و حیات چوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابو سعید نمان بوقوع پیوست و ایضا هم در آن اوقات خواجه علیشاه چیلان و فات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد پسر رشید بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمائه در نواحی قراباغ ارّان و فات سلطان ابو سعید بهادر خان بوقوع انجامید و در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بودند خون کردیدا و فات حیاتش شصی و دو سال بوده و مدت سلطنتش نوزده سال **کفتار در بیان شمه از احوال خواجه رشید و ذکر شهادت انجناب بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابو سعید**

جناب فضایل مآب خواجه رشید الدین فضل الله لطف الله بسطوت و حکمت اقلیم طوان اتصاف داشت و بکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده و پیوسته نفس تالیف و تصنیف بر لوح خاطر نگاشت از نحات خامه کوهر بار بش ریاض فضل و فصاحت ناضر و ریان بود و از فطرات خامه در سار شش حدایق انشاء و بلاغت از زلال ابر نیسان پر عمیق و دقیقت خامه او چون کهربا فشان سنبلی نظم سخن لولو و مرجان سنبلی از جمله تصنیفات آن وزیر اتصف صفحات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرایب آیات و مسائل فرخنده سمات آن اوراق را الواح خواطر عقوش مسطور و چنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر کل کشایش مرتب امور جمهور بی آدم شد حیث رسم تمرد و دلیری از دشمن هراسان شد و لی امید لطف دوستان را کار اسان شد و آنجناب تا آخر ایام حیات جناب غلبانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برد و چون اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی بقبضه اقتدار در آورد و شیراز را در بارهٔ آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت سمت و اول داشته و رجه او را از انها عجلس بلند

کرد و آن وزیر نصفت نهاد بانامل مکرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر ملاطفت گردانیده جهة ایشان
مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات بقاع وقف نموده پیوسته غمام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد میبارید و هیچ آفریده
از خوان نعمت و انعام بیکرانش مایوس و محروم نمیگردید آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطیات هنوز در ولایات عراق و آذربایجان باقی و پایدار است
و زبان ارباب نظم و نثر بشمول مراحم و عواطفش مدح گوی و شکرگذار شعر ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان
خواجه علیشاه جیلان بغایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید بفیصل میداد و ازین جهة حزن و ملال بخاطر وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه زبان
شکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد و اگر او در تمشیت این امر استقلال یافته بنده را روی
بسر انجام مهام دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه در هر یک ازین سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اوّل آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی
شود تا من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دوّم آنکه تمامی مهامی که متعلق بوزرا میباشد به بنده بازگذارد تا من بعنایت سلطانی مستظهر بوده از عهدهٔ
آن امر بیرون آیم سوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هر یک در هر کار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بحیز ظهور رسانیم اولجایتو سلطان
در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان بی مانند صلاح مملکت در آنست
که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایرهٔ موافقت بیرون ننهند و حسب
فرمان آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی گشته ترک ناآشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مساهمت روی بسر انجام مهام آوردند اما چون سلطان ابوسعید
مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هر چند خواجه علیشاه خواست که تصرّفی بر خواجه رشید ثابت
کند ابواب حصول این معنی بر روی او نگشاد و درین اثنا جمعی از عمله دیوان چنانچه عادت ایشانست از خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرمایند ما
با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آییم تا مبلغی از تصرفات بر وی ثابت گردد خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان امر رضا استان نشد و گفت من خواجه
علیشاه را نگویم که شما را اشارت نماید و الجماعت از خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و باتفاق تقریر وزیر صافی ضمیر آوردند خواجه
علیشاه نواب سلطان ابوسعید خان را رشوه داد تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانیدند و در خدمت پادشاه آن خواجه افضل نژاد را بعیوب منسوب ساختند
در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمایه رقم عزل بر ناصیه حالش کشیدند و امیر سونج اگر چه بر عزل صاحب سعید راضی نبود اما دران اوان مرضی صعب داشت و سلطان
ابوسعید خان دران زمستان علم عزیمت بصوب دار السلام بغداد برافراشت و امیر سونج در عشرین ذیقعده سنه مذکوره در منزل محوّل العالم آخرت انتقال نمود
و در وقت تحویل خسرو ثوابت و سیار ببرج حمل سلطان عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان بمراسم شکار پرداخته دران اثنا
خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبید و گفت وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهام سپاهی
و رعیت بی دخل رای صواب نمایت بغایت معیوب البته کرّت دیگر ملازمت اختیار میباید کرد و روی بفیصل مهمات مملکت میباید آورد خواجه در جواب گفت که عمری
در ملازمت گذرانیدم و شام اوقات شباب را بصبح ایام شیب رسانیده روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است بنهایت پذیرفت و
نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی سمت انحنا گرفت قطعه بسان شست کمان گشت پشت من زان روی که تیر عمر گرانمایه در
گذشت از شصت بپای خاتمم شکست و میگوید زمانه خیز که این خانه نیست جای نشست و آنچه مرا در وزارت دست داده هیچ وزیری را اتفاق
نیفتاده اکنون سیزده نفر از اولاد رشید بر شد رسیده اند اولی آنست که حالا ایشان عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نموده کام
رقم نسیان بر ورق حال من کشند بیت رسمست که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر خواجه رشید هر چند در باب استعفا مبالغه بسیار نمود امیر چوپان در تکلیف
قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده
ابوبکر آقا را که نفس ناطقهٔ امیر چوپان بود بایثار درم و دینار فریفتند تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوپان نویان اگر چه با خواجه نیک بود اما
لوح دل ساده داشت که هر کس هر چه خواست مطلوب خود را بر طبق مدعا بر آن مینگاشت و کار بجائی رسید که اعدا خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه
ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود باغوای پدر خود پادشاه را زهر داده و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم مخلد نهاد و این

نقایع برآن

محمد خدابنده رخت بعالم باقی کشید و سلطان

و امیر جهان را بعد از عم سلطان ابوسعید بدر سانیده دو امیر دیگر کردشوت کرفته بودند را دو شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل نمودند و در
هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشرة وسبعمائة در حوالی اوه بقریه کشک جلادان را حاضر ساختند و نظر بدر کردن زادگان پیش خواجه رشید رفت خواجه ادراک کفت بایشان
کفتن که بی جرمی قصد جانکردی رود باشد که روزکاران کیسه از تو باز خواهد خواست و تفاوت میان امجانبین همین قدر خواهد بود که کودن نکنه و قیرقوز
نوخواهد نمود بعد ازان بلاد خواجه علی مزاور ازمیان بدو نیم رود لشکریان ربع رشیدی را که متعلق بدانجناب بود تاراج نمودند و امرا املاک خواجه
و اولاد و عطاش را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین الیزدی الطبسی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشیده عیب رشید علت و دین چون جمیل کرد و بعضی
نوشت منتخب تاریخ او که طالب تراه **ذکر مخالفت شاه زاده میسور و بیان قتل اسکندر و پسر تیمور** شهزاده میسور که در اواخر ایام دولت
او لجایتو سلطان از آب آموی میسور نموده در ساوه تمیس علم قاعدت برافراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان مجتمع در مملکت خراسان کردد و این را زه ابا آخر
بکتوب ولد او لدور نویان در میان نهاد بکتوب کفت نه پسر تنها بد اندیشید که امیر سیاول اقبل آیه چه بعد از وقع شوکت او و دین ولایت کسی نماند که
با ما مقاتلانه بیرونی چند در بکر سیر برده در آن اثنا سیاول بهانه آنکه شاه زاده میسور را طلبی میدهیم عالی خیر در بلاد خراسان توجیه کرد از انجمله
بچاه هزار دینار کلی بر ادر اسکلطنه بیراق رقم فرمود و در اواخر سنه ستة عشر و سبعمائه بچاه مواز خوارزم آن تحصیل ابهراة آورده بضرب لت و شکنجه در
عرض دو روز همه کس را اتفاق فرمودند و درین میانه امیر طرمطای محصلان را بیداد فرا وان تقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین سیاول کشادند و بیتر
دشنام ملوکان بهدف اجابت رسیده شهزاده میسور بکتوب با هم کفتند میتوانند بود که ملوی سیاول مشتمل بر مکری باشد مناسب آنکه قبل از انکه دلی اختیار
شوم تهم او را فصل امیر سیاول را و جوهی که بظلم جمع کرده بود ادائی زین الدین واسپان تازی تراد بود غلامان پری زاد و صد هزار دینار صلت کولات
و چند خیک شراب و دو هزار کوسفند بهم رسانیده متوجه او شد و میسور کشت و سخت بجیل تاکه بکتوب رسیده سپاه او شتاب بکسسته و بشرب خوردن مشغول شده بیک
ناکاه شحنهٔ او بی کفت که کسانی بکتوب جمعی از شتابان را تراکرفته قصد تو دارند لاجرم رخ بجناح استعجال نهاده در کتاب آورده تا نهند برق و باد روی بطرف عراق نهاد
و بنهروان رسیده فرسنکی نرفته بود که شاه زاده میسور عالمی جهات او را غارت فرمود و چون سیاول بخبر شد و جام رسید مبارکشاه بن بوجای که از روی کینه و دیرینه
در سیه دست بیجانه بود سر راه بر وی کرفت و در آن وقت با سیاول زیاده از سی کس نبود نا چار بکار زار کرده کشته شد کی از فضلاء در تاریخ آن واقعه کوید **قطعه**
انبقعه و بعده دهم ماه محرم سال مزبور تاریخ به نصفان نهر زیادت شد میر سیاول اسحری پیش چل یار نهاد سر در کنار خاک نهاد چون قضا بود از دولت چرخ خمکت نزا
که بر افراخت باید انداخت این است مراد و اصفت و سیرت و عادت سلطان ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر الدین تتمش را جهة انتظام مهام
خراسان بدانصوب روان فرمود و چون الدین قتلغ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر بکتوب از جانب شاه زاده میسور پیش او رفت و کفت سیاول
بی جهتی قصد شاه زاده میسور کرده بود لاجرم بقتل رسید و این قتلغ بخلاف تصور مردم بکتوب را با نواع نوازش اختصاص داده کفت بایه که سایر امرا خراسان
مطیع و منقاد او باشند و میسور عهد نامه در باب اطاعت سلطان ابوسعید بدو زد این قتلغ فرستاد و آن مغول ساده دل همین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه
آورد و از انجا بحکم سلطان ابوسعید خان متوجه اران شده در اثنار راه بغلبت فجاه در کذشت اما شاه زاده بمجرد انکه خاطر از جانب این قتلغ جمع کرد بکتوب
را با جمیع از لشکر مرتب بنظر تربیت کرد اینده قامت تا بحیثیتی که بجلع کرایه یابایست و هزار مرد مسلح مکمل در میان و مقرر فرمود و فرمود که در باد غیر متوقع بر کرد
و خود روی بطرف کرمسیر آورد زیرا که پیش ازین بار بر عایت حزم اغوق خود را بدان طرف فرستاده بود و چون بکرمسیر رسید و روزی چند بعزاغت
کذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم کرد و سخت بسیمان رفته خواست که حاکم اندیار ملک ناصر الدین ایل ساز و لاجرم کمتوی مشتمل بر وعد و وعید
پیش او روان کردانید و ملک ارسطوی حال از سطوت او اندیشیده قصد نمود که چیزی مآل پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که بیتو کلو دری بسیو
داعیه سرکشی دارد و ملک عیاث الدین کیخسرو سر حلقهٔ منابعتش نمی آورد لاجرم فرستادکان شاه زاده را بقتل رسانید و با علان کلمهٔ عصیان مبادرت نمود
و میسور در حدود آنولایت دست بغارت و تاراج برآورده از توابع ملک جمی را متبع خود ساخت و عنان عزیمت را جهت انعطاف داده بر سر کودرمان
تاخت و تمور را اکر کلاسر ایشان بود در خاک ملاک انداخت آنکاه بکار سازی بورش خراسان مشغول شد و ملک عیاث کرت این حال را کاهی با فیه حاصل
از بعضی امرا ابوسعید می کرد راد کان اقامت را نشنید فرستاد و از غربت میسور اعلام داد امرا باهم کفتند که این تازیک مجوا بد که مار ابسر نماند

شاهزاده یسور هرگز در مقام مخالفت پادشاه نیاید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد که باستظهار ایشان روی بخراسان آرد و یسور بفعل
جمع ساختن لشکر پرداخته روی بجوزجان که بیسرش بود سپرده فی اواسط جمادی الآخر سنه ثمان عشر وسبعمائه متوجه خراسان گشت و چون بقصبه چشت رسید بکتوب وسا
امرا که در بادغیس اقامت داشتند بوی پیوستند و خواطر بر یورش مازندران قرار داده نخست مکتوبی نزد ملک غیاث الدین کرت فرستادند و او را بایلی و انقیاد دعوت کردند
و ملک سخنان خشونت آمیز در جواب نوشته یسور را از اطاعت مرویان نومید شد و در ماه رجب از حدود هراة گذشته بسرعت برق و باد بصوب رادکان که محل اقامت
امرا ابوسعیدی بود نهضت نمود و بیک ناگاه بر ایشان تاخته تمامی یراق و گله و رمه آن غافلان را متصرف گشت و بکتوب تا دامغان راند و یسور تا وسط مازندران عنان
بازکشید و خرابی بسیار کرده قریب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایات اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید امیر حسین گورکان
ولد امیر اقبوقا جلایر را با سپاه وافر بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده یسور از توجه امیر حسین گورکان خبر یافته در طلب زمستان عنان مراجعت انعطاف داد و امیر
حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون یسور به نیشاپور در آمده آغاز مطالبه و مؤاخذه مسلمانان کردند تا پیش از آنکه چیزی معتد به حاصل گردانند خبر

رسید و دو هزار کس تعیین نمود که مال و زاد آن از متوطنان آن مکان ستانده بدو رسانند و آن مردم بنیشاپور ۳

وصول امیر حسین شنوده پرتلهای خود گذاشتند و چون یسور بنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیه نزول نمود استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت
فوجی از مشهوران غور را بجانب بادغیس فرستاده و جهات بکتوب و اتباع او را بباد غارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت و در آن حین سید بدر الدین
با سایر سادات مشهد اندک ساوری ترتیب نموده بملازمت شاهزاده شتافتند و بطریقه سنت زبان بسلام گشادند و چون آتش غضب یسور مشتعل بود دلتحوا انگشتو
و سادات را رخصت جلوس نفرمود و ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر بر پای ایستاده بعد از آن شاهزاده نازنین سر برآورد و گفت سپاه را تغاری میباید و مطبخ را
گوسفند فربه میر بدر الدین فرمود که منت داریم محصلان تعیین فرمایند تا بزودی این مهم ساخته شود یسور سیصد کس همراه سادات کرد تا پانصد سر گوسفند
و سیصد خروار آرد و پانصد خروار جو با سایر ما یحتاج ستانده باردو رسانند و خود متوجه جام شد و بعقب آن سیصد کس را همراه بشهر برده هر جماعتی را در محله فرود
آورد و همان شب همه را با جمعی دیگر از یسوریان که جهت سودا و معامله بدانجا رفته بودند بقتل رسانیدند و از اسپان و اسلحه ایشان پیشکش ننگین مرتب ساخته چون امیر حسین
بدان حدود رسید باستقبال برد و امیر حسین زبان بتحسین گشاده سادات را بعواطف بیکرانه بنواخت و شاهزاده یسور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام
شهاب الدین اسمعیل جامی را بمجلس خود حاضر ساخته از وی اخذی نماید اما هر چند کسان بطلب آن جناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسید و شیخ در کوشکی متحصن گشته
فرستادگان را بغیر از تیر دلدوز چیزی نداد و بنابر آنکه الاغ امیر حسین بغایت لاغر بود روزی چند جهت آسایش در النگ رادکان توقف نمود و در آن ایام بکرات
یسور و بکتوب نواحی دار السلطنه هراة را تاخته در باب محاصره آن بلده و تضییق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه ابو احمد چشتی را بشهر فرستاده طلب
مردم و جهاتی که ملک در غیبت ایشان از بادغیس همراه برده بود نمودند تا بدان وسیله مصالحه نمایند اما ملک اصلا بدان سخنان ملتفت نشده هیچ چیز و هیچکس باز پس نداد
و یسور و بکتوب خائب و خاسر گشته در آن اثنا خبر وصول امیر حسین متواتر انجامید و شاهزاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر بطرف گرمسیر خرامید و امیر حسین در اواخر سنه
تسع عشر و سبعمائه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرمود و ملک غیاث الدین را بانواع انعام و احسان بنواخت و باتفاق او از عقب یسوریان در حرکت آمده جمعی از
ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت و در سنه عشرین و سبعمائه کبک خان بن دوا خان در ماوراء النهر از پریشانی حال یسور خبر یافت و بنابر کینه
که از وی در خاطر داشت شاهزادگان عظام ایلچیکدای و رستم و منکلی خواجه و فولاد را با چهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانیده و با ایشان مقرر کرد که تا مهم
یسور و بکتوب بانقطاع نرسانند باز نگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشکر ماوراء النهر تعیین نمائید
تا علی اسرع الحال مهم یسور فیصل یابد و امیر حسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کبک خان ارسال داشت و چون این لشکر بحر شکن رسیدند
شنیدند که سپاه جغتای یسور و بکتوب را بدست آورده کشته اند و کیفیت این واقعه چنان بود که امرای کبک خان بعد از طی منازل بده فرسنگی اردوی یسور رسیده
منهیان پیش سرداران سپاهش فرستادند و ایشان را باصناف انعام و اکرام وعده دادند و آن بی وفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشکر ماوراء النهر
پیوندند و بعد از آنکه شهزاده یسور از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را اولکا داده روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولتش حسب المقرر
بجانب خصم رفته شاهزادگان جغتای بر یسور تاختند و اول بکتوب رسیده سرش از تن دور انداختند و یسور چاره منحصر در فرار دانسته ایلچیکدای سیصد سوار از عقب
او ارسال داشت و آن سواران سه روزه طی مسافت نموده تا بدو رسیدند و دست باستعمال تیغ و تیر برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماوراء النهر اولاد شاهزاده

شاه زاده پسر جوکی و قران سلطان را با سایر فرزندان و خواتین و اسیر گرفته و غنیمت نهایت تحت الحصر در آورده روی به یارخوند نهاد و مقتها را آرام و خواطر خراسانیان را اطمینان داده کفار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و قبل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادر خان در اوائی که خبر ویرانی ولایت خراسان و وصول شاه زاده پسر بعرض سلطان ابوسعید خان رسید و امیر حسن حسب الحکم جهت دفع شر آورد روان گردید بعد از چند روز امیر چوپان بمرغزار امداد امیر حسین ارتفاع از آن مضمت فرموده بمیقان شتافت در آن اثنا پادشاه او زبک با لشکر بیحد و شمار بدربند آمده جمعی را مراه برزک را که آنجا بود بدرجم و سنان گذرانیده و چون گرجیان سلطان ابوسعید بایکدیگر و بیزار بودند که در آن زمان در ملازمت کوکب همایون بودند متوجه دفع اعدا گشته گذار آب کر رفت و فرمود که مجموع لشکریان و شاکر و پیکان را مستظهر مقیم بر لب آب فرود آیند تا در اثنای مبارزه سپاه او زبک از آب گذشته و در اطراف آب سپاه او زبک یک یک از ولایات را متصرف شده و هر چه میسر شد و امیر چوپان از عجز او زبکان را زبون شمرده دفع او زبکان را توجه خود اهم و اولی دانست و با دو تومان سوار جرار اختیار کرده مارد وی همایون بیست لشکر او زبک چون حال بدان منوال دیدند بمضمون کلمة العود احمد عمل نموده بازگردیدند و امیر چوپان از آب گذشته و از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانید و فوجی را اسیر گرفته منظر صاحب تاج و سریر آورد و سلطان شیخ از شیر در رعیت چوپان نوبان گوشیده پایه قدر و منزلتش بلند گردانید آنگاه امیر چوپان بعضی از امرا و نوئینان که در وقت وصول سپاه او زبک بدربند کریخته بودند بموقف عرض داشته قورچی پسر الینان را بازمره دیگر چوب باسیاسی زده و طایفه را از منصب معزول ساخت و ایشان کینه چوپان در دل گرفته خواطر ان قرار دادند که بهنگام فرصت دست بردی نماید بعد از ان سلطان مقرغوبش با کشته چوپان روی بگرجستان آورده سیه خود حسن را بر سر آغوق گذاشته بجانب کوکچه تکیه توجه فرمود و بعد از فرصت غنیمت مقرره مانند کرک از عقب رمه چوپان پویان شدند و متحیر چوپان نوبان رسانیده او را با دو نیاز برفع مضله ابوبکر و سیوقا را تحقیق آن قضیه باز گردانید و آن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته گشتند و چوپان بعد از فوت ابوبکر و سیوقا قبول خود بازگذاشته به پسر خود حسن بیوست و دشمنان تشویب بدار کار سیده او را مر چند حشمه بنا فتنه و بورت را غارتیده روی بارد وی حسن نهاده و چوپان از وصول ایشان آگاهی یافته مستعد پیکار گشت و جنگی صعب دست داده و نهزمت بر جانب چوپان افتاده و با پسر خود حسن جان از آن ورطه کنار کشیده به تبریز رفت و خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان بگرمسیر استقبال نموده خدمات شایسته بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشته و چون ایرا مخالف نشانی ندید فریبی از صدر و حکم سلطان بر قتل چوپان در رقم آورده بودند و بردم ننمودند آنچه دیت راچوپان شنیده خاطرش رخنه تمام پیدا کرد بنا بران تا ملی طی مسافت مغزوده و خواجه علیشاه بشیر بحضرت شتافته و از روی غایت پادشاه جزا فایقه قاصدی نزد امیر چوپان فرستاد تا زود خود را بسلطانیه رسانده و امیر چوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته شرف دستبوس پادشاه حاصل کرده آنچه را مرا دیده بود و شنیده بر زبان آورد و از اجانب امیر ایرنجین که یکی از امرهای سلطان بود و قورچی و قتلغ و سیوقا بود تا الیدور جی و غیرهم را مرا مخالف سپاه و بلا انتها از دور با یکدیگر اتفاق نموده و از سعید رود گذشته مستعد پیکار گشتند و سلطان ابوسعید و امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آورد و چند روز آن دشمنان سلطان چند نوبت بچوپان نزدیک رسال داشته او را بعنایت پادشاه امیدوار گردانیده و بسلوک طریق تعطف و رغیب نموده از وحامت عاقبت مخالفت تبر سانیده ایرنجین بر تخریر فرستاد که اگر سلطان با مادر مقام عنایت است باید که فردا علمهای سفید برافرازند و این همه سخن بمیان نیاید و چون مخالفان را بیاسا سفیدها دیدند در جنگ دلیر گشته با هم گفتند که ابوسعید بیان را نا سیده اند بعرور مغرور دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده این عتاب نیز بنیاد پادشاهی را بنیان خلل نمودند در آن اثنا سلطان مغزوده تا سپر ایرنجین ایرنجی علی را کردن زده سرش را بر سر نیزه کرده و فریاد برآوردند که هر کس بود دست از جنگ بدارد و بدین گونه بغنیه سر انجام کار و نایره خشم و کین میرا گردانیده بسیاست انجوان نامزدین مشغال یافته باتفاق مکلوخواجه شاه زاده کجکینه سیل خروشان و دریای جوشان عنان گران میدان از قلت و جوان بسیاری از ملازمان موکب همایون را بر خاک ریخته زد یک بآن رسید که چشم زخمی نماید در این حال پادشاه سوده خصال نفس نفیس بر دشمنان تاخته سمند براق مانند را مشک آسا در بحر محارب انداخت و امرا و سران سپاه از ملاحظه مراحات پادشاه عنان تاسک از دست داده یکبار بر مخالفان حمله کردند تیر قضا پر یا جراشیر ران آن پهلوانان مقاران بود و تیغ و سنان ایشان بازوان دشمنان مصاحبت نمود نظم سنها در مغز بارکرده بمغز همچون مزه تیر بادر سخصها کشته روان همچون روان سفته ببند اجل در پای عداران رکاب رشته دام فنا در دست مکاران عنان

در خلال آن احوال نسیم عنایت الهی بوزیده و موافقت دولت ابوسعیدی بادی بر خواست که چشمهای مخالفان را از رؤیت معزول گردانید بیت یکی باد برخواست زان کوهسار بزد بر رخ دشمن بهر باره وامرا و عاصی دیده دولت خیره و چشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین و تغاق و اسنبوقا در پنجه تقدیر اسیر گردیدند و سلطان فرمود تا ایشانرا بسلطانیه برده از داری بیاویختند و در زیر دار آتش افروختند و باین طریق خرمن حیات آن بدبختان را بسوختند و قورمیشی و پسر عبد الرحمن و بوقا ایلدرجی و چوپان قراوناس که از آن دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سوتای که از دیاربکر متوجه سلطانیه بود افتاده سوتای عبد الرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را به تیغ تیز گذرانید و قورمیشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاد و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان در آن محاربه بنفس نفیس مباشر امر حرب گشته بود مقرر شد که منشیان بلاغت نشان لفظ بهادر را اضافه القاب همایون نمایند باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادرخان و فتح نامها نوشته باطراف و ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ترادف نعمائه و تواتر آلائه **ذکر بعضی از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان از جهان گذران** در سنه احدی و عشرین و سبعمایه امیر چوپان خواهر سلطان ابوسعید بهادرخان ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را خواستگاری نموده پادشاه ملتمس جناب امارت پناه را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقال فرمود و در سنه اثنی و عشرین و سبعمایه امیر حسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نمود و هم درین سال امیر تیمورتاش بن امیر چوپان باغوای جمعی از مردم نادان بخار پندار بکاخ دماغ راه داده در مملکت روم خطبه و سکه بنام خود گردانید و بدعوی آنکه مهدی آخر الزمان است لب گشوده از حکام مصر و شام مدد طلبید تا ممالک عراقین و آذربایجان را بحیطه تصرف در آورد و با ایشان طریق اتفاق و اتحاد مسلوک دارد و امیر چوپان از حرکت پسر واقف شده شمه ازین معنی با سلطان در میان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد و تیمورتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کرده پشیمان شده بخدمتش شتافت و چوپان نویان امیر تیمور کاهی و قاضی نجم الدین طبسی را که خمیر مایه آن فتنه بودند کشته تیمورتاش را بند فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید بملاحظه خاطر امیر چوپان گناه تیمورتاش را بخشیده او را بار دیگر بحکومت روم روان گردانید و در سنه ثلث و عشرین و سبعمایه مشتاق اسباب نارخاتون در ولایات سلطانی مرتفع شد مفصل این مجمل آنکه در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی محمد نامی که خطیب همدان بود بنابر غرضی که داشت قباله کهنه بنام نارخاتون بنت امیر کردشان بدست آورد و آنرا به نزد امیر چوپان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن تودان نویان در زمان بلاکوخان نارخاتون را اسیر گرفته بود و بحکم شریعت اسباب و املاک نارخاتون ملک ملک بهادر بوده و حالا بحسب ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نارخاتون بسیار است و امیر چوپان این سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود در مصحوب قاضی مشار الیه بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان بحیطه تصرف در آوردند و این حدیث غریب در میان خلق شهرت یافته هر برزگری که از مالکان مزرعه تنفری داشت میگفت این موضع داخل املاک نارخاتون است لاجرم فریاد از نهاد خلایق بر آمد و امیر ایسن قتلغ و خواجه رشید زبان بنصیحت امیر چوپان گشاده خطوط غلاظ کربا او را از مقام خرخشه درگذرانیدند تا بهمان چند موضع که گرفته بود قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار و اعتبار امیر چوپان بمرتبه کمال رسید قاضی محمد باتفاق دیگری از اهل دیانت خریطه کهنه که دویست قباله مشتمل بر اسباب و املاک دو سه ولایت در آن نهاده بودند نزد امیر چوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه میساختیم ناگاه این قبالجات را که بنام نارخاتون است یافتیم و امیر چوپان حاصل آن موضع را از شیر مادر حلالتر تصور کرده وکلاء او دست تصرف بمزارع و املاک رعایا دراز کردند و کار بجائی رسید که اسبابی را که بدو سه هزار دینار می ارزید مردم از وهم آنکه نگویند ملک نارخاتون بوده بدو سه دینار میفروختند لاجرم آتش در خرمن فراغت اصحاب زراعت افتاد و خواجه علیشاه جیلان در آن مهم با چوپان نویان گفت و شنید کرده ولایتی در مملکت روم در عوض اسباب نارخاتون از سلطان گرفته بتصرف وکلاء امیر چوپان گذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار نقد تسلیم نمود تا امیر چوپان از مقام دعوی آن اسباب درگذشت و نشانی موکد بلعنت نامه در قلم آورده القصه بلیه از مسلمانان مندفع گشت و در سنه اربع و عشرین و سبعمایه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطبای حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسید و سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده آن صورت نیز نافع نیفتاد و خواجه در اوجان جان بجان آفرین سپرد بجوار مغفرت رب العالمین پیوست نعش او را بآئین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین برداشته بخطه تبریز بردند و در جوار مسجدی که بنا کرده همت عالیتش بود دفن کردند از وزرای بلاکوخان و اولاد او غیر خواجه علیشاه هیچیک باجل طبیعی فوت نشده و خواجه علیشاه با صابت رای و تدبیر و غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور سلطنت

سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان ابنیهٔ رفیعه مانند مدارس و خوانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود و مستغلات خوب و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود و سلطان ابوسعید اولاد و قرابتان خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کرده میخواست که منصب وزارت را بیکی از دو پسر او دهد و در آن اثنا میان برادران نزاع دست داده بر یکدیگر تعرض نمودند و هم بدان انجامید که هرچه پدر ایشان در مدة العمر اندوخته بود بدیوان داخل و منکوب و مخذول در کنج خانه نشستند و در عسکر سر انجام قوت لا یموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادر خان بعد از فوت خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی تعلق برکن الدین صاین گرفت و رکن الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن مودود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب عارض سپاه داشت و رکن الدین صاین چون بمبادی سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم گردانید و امیر چوپان بوی اعتماد تمام نموده در تربیتش می افزود تا او را بوزارت سلطان نصب فرمود

گفتار در بیان اسباب تغییر مزاج سلطان ابوسعید نسبت با امیر چوپان سلدوز و ذکر سوختن خرمن عمر او و اولادش بآتش خشم جهان سوز

خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری بود که طراوت عذارش طعنه بر گلبرگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و مشتری گرو بردی بغداد خاتون نام و امیر چوپان آن حور پری نژاد را در شهور سنهٔ ثلث و عشرین و سبعمائه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین کورکان بن امیر اقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت از وست انتظام داد و در سنهٔ خمس و عشرین و سبعمائه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون تعلقی پیدا شده عنان صبر و قرار یکبارگی از دست اقتدار شهریار کامکار بیرون رفت بیت چو دل در سر نرگس مست رفت اگر شاه اگر بنده از دست رفت و این بیت که ثبت می افتد از خامهٔ عنبر نفت گهر خیاب سلطانی در آن اوقات در سلک نظم کشیده بیت بیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است و چون یاسای چنگیز خان چنان بود که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید بعد از کمال اضطرار محرمی نزد چوپان روان ساخته شمه از ما فی الضمیر خویش اعلام نمود چوپان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی بر وفق مراد پادشاه نگفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بربست اما از جانب چوپان غباری بر حاشیهٔ ضمیر منیرش نشست و این قیل و قال در اواخر تابستان در ییلاق اوجان واقع شده و چون زمستان نزدیک رسید امیر چوپان بملاحظهٔ آنکه هرگاه بعدی میان محب و محبوب حاصل گردد شاید سورت عشق انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون بقراباغ اران فرستاد و سلطان را بطوع و کره بقشلاق بغداد برد و بعد از آنکه خسرو عالی مقام بمدینة السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر بر شهرستان ضمیرش مستولی گردید بیت دوای عشق گویند از سفر خیز و چه دانستم که در دل مهر آن مه خواهد افزون شد بهر منزل و چون صاین وزیر که ملک نصرة الدین عادل لقب یافته بود تغییر مزاج پادشاه را نسبت بچوپان و نویان معلوم نمود هنگام مجال شمهٔ از افعال و اعمال چوپان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اختیار داد و ستد تمامی حاصلات ولایات در قبضهٔ اقتدار چوپانیان است و با وجود او هیچکس از امرا و وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست بیت نه روز و نه روزگار و بس ندارند اندیشه از هیچکس سخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده این غم ضمیمهٔ الم عشق بغداد خاتون گشت بنابر آن از خرگاه کم بیرون می آمد و کسی را بار نمیداد بیت جهاندار در کنج ایوان خویش همی کرد فریاد جانان خویش و چون امیر چوپان حال پادشاه را بدین منوال دید در خلوتی بعرض رسانید که اکثر معمورهٔ ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست بیت چرا خوش نخندی نگوئی سخن بکن هرچه خواهی که گویند کن سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمام ممالک را بکف کفایت تو گذاشته ام باید که بر وجهی سلوک نمائی که من بفراغت توانم بود و تا اکنون یک روزی بدلخواه نگذرانیده ام و از دمشق خواجه که در آن اوان بنیابت و سرانجام مهام خاصهٔ سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت کرد و چوپان متفکر و حیران از خرگاه سلطان بیرون آمد و دمشق خواجه را طلبیده و آنچه از پادشاه شنیده بود با وی درمیان نهاده گفت باید که تو در نیکو خدمتی بمثابهٔ مساعی جمیله بذل داری که اگر از من جریمه در وجود آید سلطان بجهت خاطر تو آن را بر روی من نیارد نه آنکه جان ما بسبب افعال ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه جواب داد که من روز و شب پای خدمت در آستان سلطنت آشیان ایستاده ام و چشم و گوش باشارت و فرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود گذشته ام و بخلاف رای او مرتکب امری نگشته ام اما چندگاه شد که مزاج پادشاه نسبت بخود متغیر مییابم و سبب این معنی را غیر خباثت صاین وزیر امری نمیدانم چوپان بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دانست که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه خود برده بوقت فرصت

گردنش را از بار سر سبک سازد بنابر آن در وقت دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بهانهٔ ضبط و ربط مهمات ولایات خراسان از سلطان ابوسعید
بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر ارکنج و امیر محمود و ایسن قتلغ و امیر محمد بیک و صاین وزیر را مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بدستور
در خانه بگذاشت و سلطان همدران اوان از بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که ترمشیرین خان در حدود کابل
منزل گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابران پسر خود امیر حسن را با سپاهی صف شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمشیرین خان از توجه ولد چوپان خبر یافته جمعی
از لشکریان خود را باستقبال او روان فرمود و تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داده از گرد و غبار میدان پرخشم و کین زلزله در زمان و زمین افتاد آخر الامر امیر
حسن غالب آمده سپاه ترمشیرین فرار کردند و جنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند و
اوراق مصاحف و صحف مزار را زیر دست و پای انداختند و حسن در اواخر شهور سنه ست و عشرین و سبعمائه از آن ولایت مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوسته
کیفیت حال باز نمود اما دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی را از پیش خود گرفت و در غایت استقلال
بسر انجام مهام ممالک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر همایون گران آمده در خلوتی تتمهٔ ما فی الضمیر خویش با بعضی از نزدیکان
در میان نهاد یکی از ایشان مجال خباثت یافته گفت دمشق خواجه با یکی از مکان اولجایتو سلطان که در قلعهٔ سلطانیه میباشد تعلق می ورزد سلطان فرمود که هرگاه
دمشق خواجه نزد محبوبه بقلعه رود مرا آگاه سازید و همدران ایام که داخل شهور سنه سبع و عشرین و سبعمائه بود غلبهٔ عشق دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت
و سلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس را زهره نبود که برین فعل اقدام نماید بحسب اتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق گردنان
آوردند سلطان فرمود که آوازه در انداختند که این سر چوپان و اتباع اوست که در خراسان بر دست امرا کشته شده اند و دمشق خواجه از شنیدن این خبر
عنان شکیبائی از دست داده با ده کس از قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه و آقا لولو را بتعاقب او فرستاد و با آنکه دمشق خواجه در آن
روز اسپی را که بهترین اسپان الوس هلاکوخان بود در زیر ران داشت مصر خواجه و آقا لولو بوی رسیدند و آن اسپ تیز تک مانند اسپ چوبین در بساط شطرنج
از رفتار باز ایستاده هرچند دمشق خواجه خواست که بتازیانهٔ سیاست آن را برانگیزد میسر نشد لاجرم خیال جنگ نمود و قبضهٔ شمشیر را گرفت تا برکشد تیغ از
نیام بیرون نیامد و مصر خواجه بوی رسیده خواست که مهمش را باخر رساند آقا لولو گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه
پیش پادشاه رفته کیفیت حال باز گفت سلطان جهت نشانی انگشتری بوی داد و مصر خواجه خاتم را با آقا لولو نموده بضرب شمشیر مصری روز عمر دمشق را بشام اجل رسانید و در آن
روز که ششم ماه شوال سال هفتصد و بیست و هفت بود تمامت خزاین و اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت بمفلسی که بامداد آن روز
نان چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق غنی گشت و چون آن مهم از هم بگذشت سلطان ابوسعید بهادرخان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرای خراسان
فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین باطراف دیگر ولایات فرامین مطاعه ارسال فرمود که از ذریات چوپان و چوپانیان
اثر نگذارند و بنفس نفیس از سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت و در باب اجتماع جنود ظفر ورود احکام بتاکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان [illegible] علیشاه
همراه باردوی چوپان رسید و نشان واجب الاذعان را پنهان بامرا رسانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان محال نمود لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت
حال باز گفتند و از رضا بقتل دمشق خواجه ابراء ذمه کردند و در اظهار موافقت و اتحاد مراسم مبالغه بجای آوردند و چوپان بر فوت پسر جزع و فزع نموده چون
مجلس برشکست ولد بزرگترش امیر حسن بعرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابوسعید در نمیگیرد و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتماد نمیتوان کرد و مصلحت
دولت در آنست که هر کس که سلطان ابوسعید را بشناسد بکشیم و از سلاطین الوس جغتای مدد طلبیده تمامی ممالک خراسان را بحیطهٔ ضبط در آوریم اگر سلطان
ابوسعید بدین جانب آید با وی مقاتله نمائیم و الا هرگاه ما را امکنت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داد دل خود از وی بستانیم چوپان این حسن سخن نداشت سخن بابا از ۲
و بکثرت لشکر و زور بازوی خویش غره شده گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را
که خمیرمایهٔ آن فتنه سیدانست بحضور طلبیده جلاد را گفت که با تمام مهم این ناتمام پردازد و وزیر متحیر شده مجال قیل و قال نیافت و از جلاد التماس نمود که مرا از
میان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این تمنا چیست گفت ملک نصرة الدین بجانب چوپان نگریسته نظم بدو گفت زیرا که شیئی که آن کند بر شما اعتماد
از جهان بنا شد بخنجر تیغ فرجام آن همین است آخر سر انجام آن بعد از آن امیر چوپان با بقیهٔ هفتاد هزار سوار که در آن زمان همراه داشت رایت عزیمت

عزیمت بجانب عراق و آذربایجان برافراشته و امرا و نوئینان را سوگند داد که با وی مخالفت نکنند و چون منازل و مراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه
شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رفته نوبتی در مجلس شریف شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورد که از وی روی گردان نشوند و از آنحضرت التماس نمود که با پادشاه ملاقات
نموده بزلال موعظت و نصیحت نایرهٔ غضب سلطان را فرو نشانند تا بار دیگر نسبت باو در مقام عنایت درآید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده بودند بیاسا
و شیخ رکن الدین علاء الدوله ملتمس چوپان نویان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانیان گشت و بعد از وصول سلطان عالی مقام تعظیم و احترام
شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشانده بدو زانوی ادب بنشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و اطفاء نایرهٔ نزاع و شین سخنان بر زبان آورده سعی موفور
بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امراء آن نصایح را بسمع رضا نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت
راسخ دام و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم ندم بازگشته آنچه گفته بود و شنیده بسمع چوپان رسانید و او را از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت خود تحذیر فرمود
و چوپان بعزم موفور از سمنان روان شد و چون بمنزل قوبار رسید و میان او و اردوی سلطان یکروزه راه بیش نماند امیر محمد بیک جمکت که خال سلطان بود و امیر
بیکرو و غیرهما از امرا با سی هزار سوار نقض عهد و پیمان چوپان را بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند و چوپان بر باقی امرا و لشکریان بی اعتماد شده از راه بیابان
روی بولایت خراسان آورد و سایر امیران و متابعان او پریشان گشته چوپان در راه شاهزاده ساتی بیک را که زوجهٔ او و خواهر سلطان بود اجازت
داد که پیش برادر رود و خود بخیال ملازمت قاآن تا کنار آب مرغاب عنان بازکشید و در آن منزل از آن عزیمت پشیمان شده عازم هراة گشت که در جوار
ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد بیکی دولسندی فریاد برآورد که این چه رای ناصواب است ملوک هراة با که وفا کردند که با تو کنند
بیت صحبت گیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند دانشمند بهادر را بشمشیر غدر قتل نمودند و امیر نوروز را گرفته تسلیم قتلقشاه فرمودند چون نامهٔ عمر چوپان
بعنوان رسیده بود سخن آن مشفق را نشنود و بهراة رفت و ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد و چوپان را در منزل مناسب جای داد
اظهار اخلاص و نیازمندی کرد و هم در آن ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیاسا رساند بمواصلت حرمش کرده و همچنین و اخذ اموال اتابک
فارس بقصد و سرافراز کرد و ملک حقوق تربیت و رعایت چوپان را نابوده انگاشته جلاد در انجمنش فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست
کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس مبذول نیفتاد آنگاه ابن واقعه ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند و انگشتش
نشانی باردو فرستند یک انگشت او را که دو سر داشت روانه گردانند دوم آنکه پسر او جلاوخان که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و از خواهر سلطان
ابوسعید دولندی بنت اولجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد عرق خویشی در حرکت آمده خونش بخشد
سیوم آنکه کالبد او را بمدینهٔ رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم برده در عمارتی که در آن بلدهٔ طیبه ساخته بود مدفون سازند ملک غیاث الدین با قبول
این ملتمسات گشوده اشارت نمود تا جلاد چوپان را بخنجه بهلاک ساخت و انگشت او را بعراق روانه داشت و آن نشانه در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمایة
باردو رسید و حکم شد که آن را در سر اردو بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده در اثنای
راه شنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه درآمده و اختیار و اعتبار بسیار دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان بازگردانید تا جلاو
خان را بقتل رسانید و خود بآستان سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بشرف ملازمت فایز شد و بواسطهٔ اعتبار بغداد خاتون تهمتش از پیش نرفت بلکه ملک
در اردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوپان و جلاوخان را باردو آوردند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار
در خرج محمل افزود و حاجیان را فرمود که آن دو تابوت را همراه بمکه برند و از آنجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در ایام
مناسک حج تابوتها با محمل بود و در روز عید اضحی حاجیان بر آن جنازها نماز گذاردند و همراه خود بمدینهٔ طیبه برده در جوار مزار فیض آثار امام عالی مقدار حسن بن امیر المؤمنین
علی علیهما السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان در جنب مسجد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم بود و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب می‌نمود در مطلع
سعدین مذکور است که امیر چوپان بصفاء نیت و نقاء طویت اتصاف داشت و پیوسته همت [illegible] و وظایف طاعات و عبادات [illegible] گماشت در راه
و شام عمارات عالیه که باقی آثار [illegible] و اکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده بدان واسطه آن بلده [illegible] را معمور ساخت

اولاد امیر چوپان چوپان نویان را نه پسر بود بزرگتر از همه امیر حسن و او سه پسر داشت که از آنجمله یکی [illegible] سوم [illegible] تالش و تالش در ایام دولت سلطان

ابوسعید بهادر خان در اصفهان و فارس کرمان حکومت نمود و در آن اوان که امیر چوپان از سلطان کرنان گشت حسن و دلش جانب قفقاز و آنجا بخوارزم رفته فتح تموکر از قبل پادشاه اوزبک در آنولایت حکومت میکرد و پسر را رعایت فرموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را بمرتبت تربیت سرافراز ساخت با سپاهی بجرب چرکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنبک بجی بلد آمده قدم گذشت و همدران اوان دلش مرض طبعی عارض عالم آخرت گشت و دو پسر مگر امیر حسن که حاجی بیگ و فوج حسن نام داشتند حاجی بیگ را پسر عمش شیخ حسن کوچک نزد اوجی حسین سلیمان خان بجهان جاود ان فرستاد و پسر دوم امیر چوپان امیر تیمور تاش بود و او خبر اندراس اساس حیات پدر و برادر و پسر اوش خود و روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم محتشم بود و آخر الامر با اموال فراوان بمصر فتح الجی الملک بمصر کرد و مرجع دل اشراف و اعیان آن مملکت را بدانها انعام و احسان صید فرمود و بسیاری از مصر چند روزی نسبت به تیمور تاش در مقام عنایت و التفات سلوک نمود و چون دیده بشتر اعاظم آن ولایت معتقد او شده اند بر سیده که مبادا از خروج غایله بنگام فرصت سر تیمور تاش را از بدن جدا ساخته نزد سلطان ابوسعید فرستاد و الحق در آن سال هفتصد و بیست و شش در سیاق او جان آفرید سید و تیمور تاش را چها پسر بود امیر شیخ حسن کوچک ملک اشرف و ملک اشرو مصرود کر ایشان در داستانهای آینده از سعادت و قوت اموال است و پسر پنجم امیر چوپان دشق خواجه بود که کیفیت کشته شدن او در خبر ایشان آمد و دشق چهار دختر داشت یکی از آنجمله دلشاد خاتون است که خواجه سلمان ساوجی از جمله مداحان اوست و پسر چهارم امیر چوپان محمود که در کرستان حکومت نیز محمود در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و او زوی چهار پسر ماند و بر چهار پسر امیر شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن کوچک مسموم و مقتول گشتند این چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم چوپان هلاد خان است که ذکر شهادت او سابقا مسطور شد و پسر ششم امیر چوپان تیمور خان بود و مادر این پسر سارا بیک است دختر او لجا تیمور سلطان و سه پسر امیر چوپان که سیوکشاده و یاغی باشی و تیمور تاش و اشتمر از یک مادر بودند و ذکر ایشان لکن که من بعد تقریب در خبر ایشان آید انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر مشرف شدن بغداد خاتون بمملکت سلطان ربع مسکون نظم عشقست که شیرزنان آید ازو ور بر چه کمان برمی فروش آید ازو که دوستی کند که جان آرایه که دشمنی کرد و ای خوان آید ازو مشتاقان عزایس اخبار چه بر گرمخن را بدین گونه آراسته اند کیا وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره و گشته شدن چوپان و اولاد و اشقاق او انتقاد میران شروفساد مهر بغداد خاتون بنت چوپان همان دستور در ضمیر منیر جای گرفته تاج و سریر نگین بود و بهیچ وجه یاد شاه روی زمین بدو این مهر صلابت آن زهره چشم نگشایی نتوانست نمود هیبت هر کسی در دلی کاری و غم یار جان دل جانی و دلجانی و دلجان غم جان یا جان آخر الامر قاضی سبار کشاه را خبید گفت که مثل شیخ حسن روبهر جایگه که توانی او را از سر بغداد خاتون بگذران قاضی چرب قران نزد امیر شیخ حسن رفته بعبارتی که دانست تمهید استیلای خاطر پادشاه بدان مفارقت و موافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس خان و خوف جان خان و مان بار برداخته مباعدت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت منقضی شد و علیه شوکت قضی گشت سلطان او را بحبالهٔ نکاح در آورد و بغداد خاتون پای بر سند عزت و فراش قربت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و بار دیگر همات چوپانیان صفت سامان پذیرفت هیبت یاغی تفت پراخون و تیر تک کهی صیقت کار او کهی جنبک و در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمائه جمعی از خاصه ان جمع اشرف سلطان سایند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور نیامده از موقف سیاست حکم تقبل شیخ حسن صدور یافت و او را و شیخ حسن که عمهٔ سلطان بود خون او را درخواست کرده پادشاه بجنبید و او را بقلعهٔ گلپاگان فرستاده بغداد خاتون را از نظر اعتبار بیفداخت و بعد از چندگاه که نسبت میان زوجه پادشاه جهانیان بتحقیق پیوسته بار دیگر با بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد چگونه رقم با امیر شیخ حسن بتقاضی فرمود

گفتار در بیان شمهٔ از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید بخیر ظهور رسید خواجه غیاث الدین محمد که از رشد اولاد خواجه رشید الدین فضل الله و مساوی عفو ان او جوانی است که خلاصهٔ وقات ارشد کانی است با گستاخ فضایل نفسانی و تکمیل کمالات انسانی صرف مؤدبانه زمانی خلاق اکثر علوم معقول و وقایق مشکوک فنون معقول را بر لوح خاطر نگاشت و مجال عالش بجلیه اوصاف فضل و هنر آراسته گشته رایت نخاوت برافراشت بطلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و نهایت دین مشهور گشت و هنوز در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام مشرف شده از رکاب سعادت در گذشت در آن اوقات که سلطان ابوسعید بهادر خان امیر دشق خواجه حسین چوپان را بعلم بغداد فرستاده عنان توجه بجانب

بجانب قزوین انعطاف داد باستصواب امرا و ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد
نهادند و از اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد را در امر وزارت با آنجناب شریک گردانیدند تا بعد از انقضای هشت ماه خواجه علاء الدین محمد بشغل استیفا
رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته باحیاء مراسم عدل و احسان و اعلاء معالم امن و امان و
استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نمود و در تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین جد
و جهد تمام فرمود و نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افضالش نشو و نما پذیرفت و ریاض امانی علما و ارباب از قطرات باران احسان بی پایانش صفت طراوت
و نضارت گرفت نظم تا هاتف دولت نو در داد آواز بر عالمیان گشت در رحمت باز پیرانه سر این کهن جهان کرد طمع کز بخت جوان نو جوان
گردد باز و چون رایت علو مقدار و اختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی
بی ادبیها کرده بودند متوهم شدند و آن خواجهٔ نیکو سیرت بخلاف عقیدهٔ آن جماعت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید بیت دوستان را کجا کنی محروم
تو که با دشمنان نظر داری از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوهٔ فضلاء آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع سعدین تافته که
نارین طغای که از کوچ لقبان کیمو قا در اوایل سن رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابوسعید میبود و امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان امارات ظلم و ضلال در ناصیهٔ احوال
او مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند نکبت و ادبار از اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و نارین طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان
از غایت نیک نفسی دمشق را از قصد آن بدکیش منع کرد و او بار دیگر بملازمت پادشاه بر میان بسته مترصد فرصت میبود تا تغییر مزاج صاحب تخت و تاج
نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال آن دودمان سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم بر حسب مدعای او پیش رفت
و اموال و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان و اولاد او گرفت رایت نخوت را فراخت و بحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان را پیش نهاد همت
ساخت و پس از آنکه بآن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین کرت آغاز عناد و لجاج کرده میخواست که تومان هراة را نیز تحت تصرف در آورد امّا چون
خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملک بود آن مهم را از پیش نتوانست برد و وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هراة مراجعت نمود نارین طغای
یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر بسر راه فرستاد تا یراق و جهات ملک را بجاروب غارت و تاراج برفت و در ولایات خراسان دست بظلم و بیداد
بر آورده اموال مسلمانان را بناحق میستاند و در هر چند روز بطمع اخذ مال بطرف ولایتی دیگر میراند چون خبر این افعال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در
غضب رفته تاشتیمور را جهت کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و نارین طغای قبل از وصول تاشتیمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده
بود جهت تدارک متوجه گردیده در اثنای راه آن دو امیر تزویر پیشه بیکدیگر رسیدند با هم خلوت کرده و مراسم اتحاد و اتفاق بجای آورده خواطر نامبارک را بر آن
قرار دادند که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند بعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند چون
میدانستند که امیر علی پادشاه نیز با ایشان درین امر موافقت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستاده کیفیت اندیشهٔ خود را اعلام فرمودند و چنان مواضعه کردند
که نارین طغای بسلطانیه رود و اگر تواند که پادشاه را در جنب آن دو عزیز با خویش موافق سازد فهو المطلوب و الّا کمر باهدام بنیاد حیات سلطان بربندد و کار
او را مدد باید و دیگران را اعلام نماید آنگاه تاشتیمور در قزوین متوقف شده نارین طغای بسلطانیه رفت و سلطان بواسطهٔ ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده
بود او را بارگاه راه نداد و بغداد خاتون که قتل پدر و برادران را بشامت خباثت او میدانست با وی کم التفاتی آغاز نهاد لاجرم نارین طغای سراسیمه شده با امیر
تورین ملاقات کرده حقیقت اتفاق خود و تاشتیمور و علی پادشاه را بر زبان آورد و از وی موافقت طمع داشت تورین او را بوعده فریفته صورت حال
با خواجه غیاث الدین محمد باز گفت و سلطان ابوسعید نیز از بعضی ایناقان شمهٔ از این حدیث استماع فرمود و در اندیشه بود که آن عقدهٔ مشکل را بانامل تأمل چگونه
بگشاید در آن اثنا نارین طغای جمعی از ملازمان خود را مکمل و مسلح ساخته در مدرسه که متصل بسرای خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت و ایشان را گفت
هرگاه جناب وزارت مآب پای از خانه بیرون نهد دست برد نمایند و خود سلاح بسته بدار الوزارت شتافت و گفت میخواهم که خواجه را در
خلوت ببینم پرده‌دار وزیر با او گفت که حکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح نزد وزیر نرود و اسلحهٔ او را باز ستاندند و نوکرانش را نیز از دخول مانع
نارین طغای تنها بخانه در رفته نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی کرد و گفت نوعی میباید ساخت که نوبت دیگر پادشاه بر من ابواب الطاف مفتوح

گردانده و خواجهان یعنی را قبول فرموده و فرموده که شما سوار شوید که من بعزیمت آن آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را عرض کنم یارلیغ طغای بیرون شد و موکران خود را سوخته همان خیابان بدرسه نظر بایستا و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد رسید دیگر سر نداشت خواجه ازان در سوار شده بخدمت سلطان بشتافت و معروض داشت که چندروز شد که یارلیغ طغای بامید عنایت سلطانی آمده انتظار او را کشیدم بساط بوس میسر نشد پادشاه از غایت سلامت نفس فرزند تحت شده فرمود که بیرون میدانی که یارلیغ طغای تو چه اندیشه دارد خواجه غصه داشت که من بنده این درگاهم و منظور نظر التفات پادشاه هر کس چیزی در باره من بداند بسیار مقتضای ولا یحیق المکر السیئ الا باهله باید کرد و سلطان همان لحظه بجد و قتل یارلیغ طغای فرمان داد آن حرامزاده نمک ازان حکم چه یافت و بصوب قراباغ شتافت چنان انگاشت که خود را بجایی رسانده بود و بستان و لشکریان انجای را جمع کرده و سلطان خواجه لولو را از تعقیبش فرستاده و لیکن خواجه لولو می دانست که این مسئله واجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که بهر جا یارلیغ طغای را بیابند بند کرده بیابی سخت رسانند و آن بدبخت بحدودی در کوه رود فرود آمده کی از نوکران را بقلعه آوردن بلغار همایون او را مغرور کرده در آن حدود بود فرستاد و حاجی تیماس کیفیت واقعه را دانسته با جمعی سوار شده و او را گرفته و دست و گردن بسته بسلطان یزد بعد ازان سلطان حشمت آئین کسان بقزوین فرستاد تا شاه مغفور را نیز بدارالملک رسانیدند و در روز عرفه سال سبع و عشرین و بسعمائه که عید نظر مسلمانان بود آن دو نامسلمان قربان شدند و در سنه ثلثین و بسعمائه امیر شیخ علی بعمارت خراسان و خواجه علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت جهت نشان متعلق گشتند و بعد از وصول جراحات جارحات ظلم و بیداد یارلیغ طغای را بمراتبهم مراحم مندمل گردانیده و بدارک زلای بارد دیگر آن بلد الطاهر معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و بسعمائه امیر محمود شاه نیچو که سالها در ملازمت سلطان سعید بوده بغایت مقرب و گستاخ بود و در فارس حکومت میمود از ان منصب معزول شده بشتر ولایت آنولایات باهم امیر سفرانیان در قلم آمد و چون امیر محمود شاه در شیراز و توابع امتداد اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از غزل خویش بغایت محزون گشته امیر محمود این قضیه را بسلطان شاه بن نکبر وز و امیر محمد سبک و امیر محمد پیل تن را کز اجانب مسافر ایان نقاره تمام در خواطر افتاده با خود مشفق ساخت و با جمعی کثیر سوار شد بسبک ناگاه بدر خانه مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را بخود محیط دیده بهر حیله که توانست کرد بخانه سلطان رسانیده و او را تا درگاه پادشاه رفته چون امیر محمود شاه بدر خانه مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را بخود محیط دیده بهر حیله که توانست کرد بخانه سلطان رسانیده و او را تا درگاه پادشاه رفته چون امیر محمود شاه بدر خانه مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را بخود محیط دیده بهر حیله که توانست کرد بخانه سلطان رسانیده و او را تا درگاه پادشاه رفته

ذکر وفات پادشاه صاحب تایید سلطان ابو سعید

صف سکون سیماب سان در اضطراب و دوبان بود سلطان ابو سعید بهادر خان بهر توجیه پیاده دست محقق استماع نموده بخدود ارزان نهضت فرمود و در ان سفر مزاج پادشاه بحرور از نهج استقامت انحراف یافته سر حد سقم و علت شتافت و بعد از دو هفته اندک صحتی دست داده سلطان علیهقام بحکام فرمان فرمود که پادشاه را بصوب ارضا همان برده که پادشاه را بر خورده و در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند آما فایده بر استعمال دواء و اغذیه مترتب نگشت و سلطان در سکرات اغماء کاراند پدر پیر ناموبر در گذشت مصراع رحمت ایزدی طبیب که بگذشت کاران در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان ابو سعید دهاء و حرکات حیات و لشکر و خانون جنت و مشی خواجه جهان چوپانی و سلک خواتین خویش انتظام داده و با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد و بنابران بغداد خاتون بر نهاد دن پادشاه جسارت نموده بدان سبب طایر روح شریفش متبرات آشیانی پرواز فرمود و عجب آنکه تمامی مورخان اتفاق بغداد خاتون جهت چوپان و دولشاه خاتون جهت دشمنی خواجه جهان چوپانی را معدا جمله از دواج سلطان ابو سعید بهادر خان شمرده اند و حال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و دراده در نکاح جایز نیست و سلطان ابو سعید در سلک اهل اسلام منتظم داشت پس این معنی قابل نباید شد که سلطان ابو سعید بغداد خاتون را مطلقه کرده باشد بعد ازان دولشاه و خاتون را در سلک ازدواج کشید لقصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بدار طبیعت سلطان ابو سعید دست از حیات شسته امور بدیگر گاه

گوناه کرد و روح شرعش روی بجانب ریاض قدس آورد و در سریر تربت سلطانی که سریر قصیر فرو دنی آورد و روی بر زر خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از هجوم سکندر سایه میداشت خوار و زار در کوشه افتاد و قبت کر بکریدتاج و سود بخت کی باشد بعید بزوال دولت سلطان اعظم نو بعید امراء و ارکان دولت و لسان سوگواری بعارض فریاد و افغان و عزاداری حسد مطهر شهریاری را تجمیز و تکفین کرده بسلطانیه برند و در مزلی که در نواحی آن بلده جنة بهین مصلحت بنا فرمود بخاک سپرند و بیت مرواش بمضمون پرافتتاح دیباچ خوانند و ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء کرام که معاصر بودند با آن پادشاه عالی مقام از جمله عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادر خان بود یکی آنکه زمان فرخنده مقارنش بشرف وجود فایض الجود صافی طویتی اقران یافت که باطن عجینه حیاتش مطلع اشعهٔ لمعات فیوضات الهی بود و ضمیر منیر پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی همیبود و دیده بصیرتش مشاهد سرادقات علم ما لا و ذات هدایت صفاتش برگزیدهٔ دست قدرت ایزد تعالی متعالی امامت نژاد و کرامت سیر ملاذ و تمام کرام مشیر زبطن بطول دو پشت امام رئسل محمد علیه السلام یعنی سلطان نقباء معارف شعار مقتدای اولیا مواهب و مآثر قبلهٔ اصحاب علوم و عرفان قدوهٔ ارباب تحقیق و ایقان مخصوص سعادات ازلی و تائیدات لم یزلی شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین الاردبیلی روح تعالی روحه و نورا و بین التصقین فتوحه و در ان اوقات ترک و تازیک و دور و نزدیک آستان ملایک نشان آنحضرت را کعبهٔ حاجات میدانستند و بموجب نفس زلات و اخلاص خدام عتبهٔ لازم الاحترامش بر الواح خواطر مهکنان ثبت طبقهٔ اتراک باوجود کمال بیباکی هر کز از فرمودهٔ آن عالیجناب سر بیرون و بیکر دند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای می آوردند و چون در وقت ذکر نسب همایون فرمانفرمای ربع مسکون یعنی حضرت شاه دین پناه ظل الله سبحانه و تعالی ملکه و سلطانه ثمرهٔ احوال القدوهٔ الولیا و سموهٔ الصفا که پدر ششم آنحضرت مرقوم قلمکات بیان خواهد گشت و درین مقام خامهٔ مکین شمامهٔ از سر اضطراب در ان باب در گذشت و دیگری از مشایخ آنزمان شیخ شرف الدین طویل قزوینی است او شرف علوم و عمل اتصاف داشت و بموجبته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از زعایا و قزوین بتخصیص بعرض سلطان مظفر قرین میرسانید و پادشاه آنچنان را بسمع رضا میشنید و خاتش در سنهٔ اثنی و عشرین و سبعمائه در بلدهٔ مذکوره بلقای الله اقتا و و بجاه خود فون شد و دیگری از انجمله شیخ سعد الدین قتلق خواجه خالدی قزوینی است که در سلک اصحاب شیخ نور الدین کیل انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالی متجبو بود و بر رسم جد امجد سعد الله سنوی غازان خان و امراء و لشکریان او بردست او مسلمان شدند و خاتش در ماه محرم الحرام سنهٔ ثمان و عشرین و سبعمائه در قزوین روی بدولت عفو عزیز مثبتا و حیات سالها بود و از انجمله دیگری عارف اسرار سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدولة سمنانی است حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده در ذکر شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل میپنیود و بدو پرسش در مرتبهٔ وزارت بعد از ان نائب شد و در بعداد شهرت عالی یافت و در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بود و در سن نوزده سالگی سلطنت سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبه بوی رسید و در سنهٔ سبع و ثمانین و ستمائه بوقت مراجعت از انجا زیارت بغداد صحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفرائینی رسید و در سنهٔ تسع و ثمانین و ستمائه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنهٔ عشرین و سبعمائه در خانقاه بکالیه در مدت شانزده سال صد و چهل و اربعین اوراد و کوینده در سیاره او فات صد و سی و اربعین و یکبر آورده بود و فات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ست و ثلثین و سبعمائه در بیرح احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در خطیرهٔ مقطب رنان عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود از نتایج طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری از انجمله شیخ اوحدی اصفهانی است در نفحات بهمین نحو یافته که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانیست و این نسبت معنی نه آنست و شیخ اوحدی را دیوان مثریست در غایت لطافت و ندوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب مدیقهٔ شیخ سنائی جام جم نام و در انجا بسی لطایف درج کرده است و در سنهٔ ثلث و ثلثین و سبعمائه آن کتاب را باتمام رسانیده و وفات شیخ اوحدی در سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مراغه بتبریز بدفون شده رحمه الله و غفرانه علیه و از جملهٔ اعاظم علماء آنزمان یکی قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین بن احمد بن عبد الغفار الایجی است و آنجناب سر آمد فضلا محققین و افضل علماء مدققین بود و در ربیع الاول سنهٔ ست و اربعین و سبعمائه بافاده مشغول بود و در ایام شباب بتکمیل فنون معقول و تحصیل علوم و نهول موفق گشته بافاده مشغول

همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت سلوک میداشت و پیوسته مدح و ثنای جناب صاحبی را بر دیباچهٔ مصنفات خود مینگاشت شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی و بیان از جملهٔ مؤلفات آن فاضل مجتبی صفاتست که بنام نامی خواجه غیاث الدین محمد در سلک تحریر کشیده و الحق کمال علم و دانش خود را در آن رسایل بفواید بلیغ عبارتی ظاهر گردانیده وفات قاضی عضد الدین در شهور سنه ست و خمسین و سبعمائه روی نمود علیه الرحمة و الرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از آنجمله واقف مواقف نکته پردازی **مولانا قطب الدین رازی** است و آنجناب را نیز نسبت بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را باسم شریفش تالیف نمود و از آنجمله دیگری **حافظ عبد الرزاق العوطی** است که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت و وفاتش در بغداد فی سنه ثلث و عشرین و سبعمائه اتفاق افتاد و از شعرای آن زمان یکی **مولانا جلال الدین عتیقی** است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد که مطلع از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد جانها بنهانش فرو بارد دلهاش فرو ریزد و از آنجمله دیگری **فخر الدین فتح الله** بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی است و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که مطلع صد گره باز بر آن زلف معنبر زده عالمی را چو سر زلف بهم بر زده و از جملهٔ مورخان آن زمان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمد الله المستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آن صاحب زادهٔ سعید تصنیف کرد و از جملهٔ مؤلفات حمد الله دیگری نزهة القلوبست و از آن کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص اشیا ظاهر میگردد

ذکر ارپا خان که او را قبل از وصول بمرتبهٔ سلطنت ارپاکاون میگفتند بارتق بوکا بن تولی خان می پیوندد برین موجب که ارپاکاون بن سوسه بن منکقان بن ملکتیمور بن ارتق بوکا و سلطان ابوسعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که شایستهٔ امر پادشاهی باشد نمانده این کار بار پاکاون میرسد و در آن وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی بتحویل خانهٔ ارپاخان فرستاده او را باردو طلب نمود و چون سلطان درگذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانچه رسم و آیین ایشانست ارپاکاون را بر تخت خانیت نشانده تاج مرصع بر سرش نهادند و امرا چون او را کمر خدمت بسته هر یک بجای خود ایستادند آنروز تا شب بحضور و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت بنه رکاه ناهید رسانیدند و روز دیگر ارپاخان زبان باستمالت سرداران و نوئینان گشاده گفت همچنانکه سلاطین ما این تحمل و تنعم معتقد نیستیم عوض تاج زرنگار کلاه نمد روسی و بجای کمر زره کار میان بند نستمید فرا کفایتست از لشکر متابعت و موافقت و از من مرحمت و شفقت و مناسب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابوسعید مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته در خطبه او را معز الدین و الدنیا لقب خواندند و بی شائبهٔ تکلف و غائلهٔ تصلف شیوهٔ سلطانی قبائی بود بر بالای او زیبنده و شیمهٔ جهانبانی خلعتی بود قامت قابلیتش را برازنده بیت ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو اما چون رسانهٔ دولت افتاده بود روزگار ناسازگار آن شهریار عدالت شعار را امان نداد و هم در اوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه خروج نموده در سابع عشر رمضان سنه ست و ثلاثین و سبعمائه بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و ارپاخان منهزم شده وزیر نیز بطرفی گریخت و بخت خواجه غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن ارپاخان نیز بچنگ دشمنان افتاده در سیم شوال همان سال در مقام اوجان از عقب وزیر روان گردید

گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپاخان و ذکر بعضی از اسباب طغیان مخالفان چون ارپاخان بر سریر سلطنت متمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان معتبر بوده اند معدوم نشوند زمام امور مملکت در قبضهٔ اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابر آن اهلاک بعضی از امرا و اعیان دولت پیش نهاد همت ساخت و بغدا خاتون را که بنظر استخفاف در روی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک و زهر دادن سلطان ابوسعید بهادر خان متهم داشته در اواخر ربیع الاول سنه ست و ثلثین و سبعمائه بقتلش فرمان داد و خواجه لؤلؤ در حمام آن سیم اندام را شربت شهادت چشانید آنگاه ارپاخان در میان زمستان لشکر بجانب دربند شروان کشید زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپاخان طایفهٔ از سپاهیان را از آب گذرانید تا از عقب اوزبکان در آمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و این معنی موجب انهزام مخالفان شده ارپاخان مظفر و منصور بدار الملک تبریز مراجعت فرمود و شاه زاده ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش در آورد و در روز استفتاح همان سال امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه یکی از

نسب ارپاخان

یکی از اولاد جلاکو خان بدر خانه خود پنهان کرده واقعه خروج او را و قتل سایندو اولاد امیر محمود شاه را امیر محمود شاه و امیر شیخ ابو اسحق استمزاج پای در سوا و کار گریزپای نهادند محمود شاه بر دوم پیش امیر شیخ حسن رفت و شیخ امیر شیخ ابو اسحق را بدیدار گرشاسف نامیر علی پادشاه که خال سلطان ابو سعید بهادر خان بود و از مخالفت ارپا خان دم میزد مخفی گشت و بعد از آن ارپا خان توکل قتلغ را که بنسبش بوکدای قاآن می پیوست با دو پسر خرد شیخ مظفر علی جهتی سیاست کرد و معاندان آنحکام مرده از امرا مانند امیر محمود این قتلغ و سلطان شاه بن نیک روز و محمد سپلیتن که بحکم سلطان ابو سعید بهادر خان معتقد بود ند از ند بجنات یافته بلازمت ارپا خان شتافتند تا بمقتضای عادت جلی ضمنا در استمالت ایران فتنه نمی نمود ند و در آن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابو سعید بهادر خان جاعله بود از اردو گریخته نزد امیر علی پادشاه رفت و مادر پادشاه منغور حاجی خاتون که بر سلطنت ارپا خان رضا نداشت خواجه لولو را نزد امیر علی پادشاه فرستاده براه دور از مخالفت ارپا خان تحریض نمود و حال آنکه امیر علی پادشاه از قوم مرئیت بود از فتنه انگیزی و نکر و زمان مغولا قاآن پیوسته با ارتق بوکا که جد اعلی ارپا خان است مقابله و مقاتله مینمود لاجرم مقتضای لحب توارث و البغض توارث امیر علی عداوت ارپا خان را از پیش نهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدو خان ایبا دشاهی را نزد و کرار انتقاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و بیان انجام روزگار ارپا خان و جناب وزارت

چون امیر علی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را بسلطنت برداشت و همت بر دفع ارپا خان مقصور گردانیده علم منهضت برافراشت و ارپا خان سیده بار پادشاهان سیده بار سمرقند اب صاحب رشید سعید خواجه غیاث الدین محمد رومی سمیدان خال آورد و پیش از ملاقی فریقین بعضی از امرا مخالف ارپا خان نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه بامیر علی پادشاه تفویض یابد تا این طایفه کمین کرده در بین صفین التفات نکرده بر زبان آورد که قطعه شوم خاضع عدو بهر کز که چرخ بر آسمان کند مسکن بارگنبدش را برد فرمان شیر و باه را نهند گردن در خلال این احوال ارپا خان قصد کرد که زمره امرا و لشکریان را که هواداری امیر علی پادشاه متهم بود ند از میان بردارد خواجه غیاث الدین محمد از غایت غرور وجود و عدم امکان را کسان را گذاشت و گفت چه جای قصد که اندیشه هم کری کنند و در روز چهار شنبه سابع شهر رمضان سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه در حدود دهنو و لشکر ارپا بکدیگر ملاقات افتادند و حربی در غایت صعوبت دست داد و در اثنای اشتعال نایره قتال و سنان شعله فروز محمود این قتلغ و سلطان شاه بن نیک روز از ارپا خان روی گردانیده بامیر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدیدن پیکر ظفر اثر کشته پادشاه دولت بهر یک بطرفی گریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد از در سه گذیدان مراغه دستگیر کردند و نزد امیر علی پادشاه بردند امیر علی پادشاه اگرچه از ان وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورد و میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرساند آما سایر امرا در شهادت او اصرار تمام نمودند لاجرم بتقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور خواجه عادل عالم فاضل نوازرا شهید گردانیدند و ارپا خان نیز در همان چند روز در ولایت سنجاس گرفته با و جان بردند و بحکم موسی خان با و لاد امیر محمود شاه اینچو سپرده و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بعضی از بدر او اقبال آورده و بعضی آیه کریمه من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر کردید و بعد ازین وقایع بایله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمان او غارت و تاراج یافته چندان نفیسه و اوانی مرصع و نقود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن نبشتن و گفتن ازست نیاید و از صعوبت مصیبت آن وزیر و افر مهابت علما و اعلام را تاج کرمت از سر بقعا و فضلا و کرام را معجری از تعفت شکیبائی دست داد کی از فضلای آن عصر در مرثیه آن وزیر پاد شا نشان در سلک بیان کشید چند بیت ازان بخاطر بود در سلک تحریر منتظم کرد بدیه جای آنست کاخران امرور پی چند در مرثیه آن وزیر پاد شا نشان در سلک بیان کشید چند بیت ازان بخاطر بود در سلک تحریر منتظم کرد بدیه جای آنست کاخران امرور بر سر از دست چرخ خاک کنند و در دمندان مهر از سر درد جامه دریر چو صبح چاک کنند الغیاث الغیاث در کیرند ناله و واه و درد ناک کنند که وزیری بان عزیزی را کجنین خواری هلاک کنند در باب وفور جود و سخا و ترتیب و رعایت علما و ثقات رواة حکایات ازان وزیر فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی انکه در آن اوقات که پاد شاه سراپرده از امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بر سند فرمان دهی نشت روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین مجلس شریف رسید و در اثنای محاوره امیر شیخ از انجناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابو سعید بهادر خان بر عایت و عنایت بشیر تر یافته یا در اوان دولت من قاضی عضد الدین متبسم شده جواب داد که صورت حال این فقیر است که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر ان پادشاه سعید بود در یک مجلس نوبت بدست عطا بخش سحاب من باشاره کرد و بحجره آن التفات مرا آن معنی را باسباب و املاک بجهول پیوست که هر سال نوا

دیوان شاعر صاحبقران آرائی هزار و نهصد و اندی عراقی حساب نموده و امیر شیخ ابو اسحق التفصیل این اجمال سؤال نموده قاضی گفت که یکی از اعادات آن در تحیه خانات آن بود که در هر شب جمعه علماء و مولانا طرح صحبت انداخته در چهار صفه که از صفای طبع فرخنده بنیاد شش نکاحیت کردی می نشست و بانجا راعی اختلاف مراتبهم در آن مجلس حاضری میدادند و قوع مباحثه علمی از هر کس سخنی بسنجیده میشنیدند و هر کجا دو کس نزد یکدیگر میرسیدند و اول گفت و شنود که میان ایشان واقع میشد در صفه که آن وزیر صافی ضمیر منزل گزیده بود و جا ساخته و در دو مقابل صفه دیگر نشسته در اشراق فضل و فایق بر بعضی از افاضل که در من تقدیم نموده بودند غالب آمدم و آهنگی بر آن بنای اهل تفضل و کمال طاهر کرده با آرزوئی که داشت مقدم گشتم و با بعضی در میان افتاده با دیگری غلبه دست داده و وزیر با شارت گردن کرد بصفه نشین و من بصفه که انتخاب نشسته بود در ختم وجوه تتمیم نوبت و بحث بر علماء آن مجلس فایق آمدم اشارت نمود بواسطه مرا پهلوی خود نشانده و فرش و اوانی آن صحبت را بمن انعام فرموده خواص مقربان آن وزیر با دشاه نشان چون التفات بجناب او در بارهٔ من بمرتبه شاهد کردند مرا آن معنی عرض نمودم رعایت فرمود نداما میر شیخ ابو اسحق بعد از استماع این حکایت مبلغی هزار دینار عراقی را که دیوانیان و هر سال بر سم مال جهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و بر طبق کلمهٔ یداه من برکات البرامکه سبب نقل یکی از ثنا مآثر آن وزیر مکرمت شعار الفاضل اخاوت و ثنا یابی عظیم بهره در گردید رباعی ای گشته ز امید تو اقبال مقام * راحی تو امور ملک را داده نظام * خواهی بکمند کوشه در دم جهان * خواهی بنگوئنام در تربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایندر و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او

در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از مهم ارمان باز پرداخت در موضع او جان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشانده سر انجام مهام کامرانی را بمن چیز لاشتغال پیش نهاد همت ساخت زمام منصب وزارت را دیگفت کفایت امیر جمال الدین حاجی و لتاج الدین علی شروانی نهاده و لوای استعفا را فراشتن را بصواب امر امور ملکی و مالی اجمال میداد و بناچار نومیدان از مسأله تعلیش مقرر نموده بامی در امان از زوایچیدند و مخالفتش با خود مخمر ساخته اظهار موافقت میکردند و چون استیلای علی پادشاه و توابع او بر ولایات و اطراف و لایات بمرتبه رسید که امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه درم شده بخدمت امیر شیخ حسن که سپهر عمده سلطان بوسعید بود شتافت و او را بمخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد بن قرا قوی قطع بن اسپه تیمور بن اینا جی بن نکو تیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت و مسخر ممالک ایران را بخود قرار داده جمعی مخالفت بجناب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه بمقابل و مقاتله در چهار دهم ذی حجه سنه مذکوره در موضع نوشهر با قرار داده اتفاق آن دو سپاه با هم رسیدند امیر علی پادشاه چیلاً نداشت قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که دو پادشاه بر سر ملک باهم نزاع دارند چه ضرور است که ما دو تن در میان خون ریزی لشکر یکدیگر مصلحت چنان بنماید که بر یک با تباع بر سر شیخ برند ایشان را بهم گذاریم و هر کدام این دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این پیغام قبول فرموده با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته برآمد و آتش قتال میان دو طایفه اطفال جدال اشتعال یافته محمد خان عثمان بصوب نهر بیت تاخت و امیر علی پادشاه از دست برد هلاک سپره کاغانل کشته خود را غالب مطلق تصور نموده بغارت اعتمال کنار آبی نزول فرمود و بتجدید عیش و شغول شد دران حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیر زن از پشته فرو تاخت و بر خیم تیغ تیز امیر پادشاه را زیر زین ساخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرده محمد خان عثمان را جهت انعطاف داده روی با میر شیخ حسن آورد

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغا تیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر سند جهان بانی نشانده و بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را بنظر لطف عاطفت داشت و دلشاد خاتون را بمکافات بغداد خاتون که سلطان بوسعید بهادر خان بعفت از وی نمانده بود بحباله نکاح در آورده و نوای عیش و عشرت و صدای فرح و مسرت با یوان کیوان رسانیدند آنچه از همت مقتضای شیوهٔ ناستوده خویش چشمک مخالفت ساز داد و هر یک جانبی گرد و بر طبق فی بهاد ندا از انجمله امیر محمود داماد امیر شیخ حسن شافت و امیر علی جوقوغان عزیمت بصوب خراسان یافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر مبشر و لیدا امیر علی قوچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت و لایات خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطر نشان ایشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان از امیر شیخ حسن آسان بتوان گرفت و امرا عازم اطراف شده طغا تیمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابو کای بن امکان بن توتن جوجی شاهزاده مسیحا جهاد در بلخ فی بر داشته و با لشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت بر افراشته و در ماه شعبان سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بسلطانیه رسیده

آنولایت را مصروف گردیده امیر شیخ حسن چون از احوال خبر یافت از تبریز بجلو ریز یاران شتافت و شاه زاده ساتی بیک و پسرش سیورغان را بهمود و موافق
با خود متفق گردانیده مستعد قتال جدال شد و خراسانیان در ولایات عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز با یشان پیوسته لشکر او روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند
و امیر شیخ حسن با تفاق محمد خان مخالفان را استقبال نموده در منصفه نی هفده سنه مذکوره بولایت مراغه قافی فرقین دست داد و طغاتیمور خان پس از احوال
سیف و سنان عثمان گران بجانب خراسان منعطف ساخت و موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات بدست
امیر شیخ حسن کشته گشته موسی بسیان ملک تبریز ره گریخت و بعضی از مراد و لشکریانش بکی از قلاع محصن جلفه و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده در زندان
عدم بجای رسید و طایفه کرد از تفلقه بودند متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بحدود بسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر یسور و نوذ غازی که در ملک
اران حکمران خراسان انتظام داشت و در آن یورش مخلف نموده بود و بوی پیوست و امیر شیخعلی او در روز عید اضحی ابی جهی بتشویش عید نگذارنده و در گرد و آشین
امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفته و مملکت عراق و آذربایجان او را مستقل شده رایت استقلال افراخت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین سگریا که خواهرزاده
و داماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه امیر محمود ایلی قطع و امیر اکریج را که سرمایه انواع
فتنه و فساد بود و در آن ایام توهم وی در زمره اهل تصوف سلوک مینمودند در قشلاق موغان بیاسار سانیدند **ذکر خروج امیر شیخ حسن**
بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان کز شیخ حسن کوچک عبارت از دست بعضی
توجه پدر بطرف مصر و بعضی از بلاد روم بسر میبرد و در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری بر خواطرش مستولی یافته در باب تشبث مهم خود حیله اندیشید
و غلامی رکن زاد قراجوی نام را که پدرش مشابهتی داشت و مملوک حاجی چوپان بود زر و خود برده و جاهای نفیس روی بوشانیده آوازه در انداخت
که پدرم تیمورتاش یکبار از جانب مصر تشریف آورده و تا مردم را این سخن باور آید ما در آبخانه قراجوی فرستاده و در رکاب او پیاده میرفت و چون خبر
در ولایات عراق و آذربایجان شیوع یافت مراد و اویرات و بعضی از لشکریان که با شیخ حسن بزرگ صفائی نداشتند شیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب
قتال جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردید و امیر شیخ حسن ایلکانی منصوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در سیمینه رنی حدود مذکور
در حدود و الاناق لشکر روم و عراق بکدیگر رسیدند و چون جلبت امیر شیخ حسن چوپانی بجیلو ریز مظهور بود در عین بسته صفوف آتشی بلند برافروخت
مردم تصور نمودند که جمعی بوی مواضعه کرده اند که در عین اشتعال نیران قتال بجانب آن آتش روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود ان چوپان از دست
شیخ حسن بزرگ روی گردان شده بفرزند پیوست و بدین جهته امیر شیخ حسن گمان فرار بصوب تبریز بالطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی فتاد
و در حسن صبی جنت سجیتی بسیار و فضاد او امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق و آذربایجان دست بظلم و بیداد برآورده و در آن اثنا فرار جری تیمورتاش
را بخاطر خطور نموده که تا بنا زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی نهندم نشود او را از روی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر نگردد و منتظر فرصت بوده بیک
ناگاه کاردی بر امیر شیخ حسن زد اتا کار کرنیامد و امیر شیخ حسن بطرف کرجستان گریخته بشاه زاده ساتی بیک و امیر سیورغان پیوست و حال بدید درک را
اظهار نمود و تیمورتاش بجزم امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از ملاقی فرقین ملک عجیت او از هم بگسیخت و با تفاق اقوام اویرات بجانب
لغداد کریخت **گفتار در بیان جلوس شاه زاده ساتی بیک بر تخت سلطنت بموجب انتصاب امیر شیخ حسن چوپانی**
و آمدن طغاتیمور خان بطرف عراق و آذربایجان بسبب استدعاء امیر شیخ حسن ایلکانی چون تهم امیر شیخ حسن کوچک از
تهمه پرده مستور نپذیرفت بجانب کرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمائه ساتی بیک بتخت و لجای تو سلطان را بپادشاهی برگرفت فرمان او را در حضه
و سکه مندرج گردانیده عزم رزم امیر شیخ حسن بزرگ جزم کرد و امیر شیخ حسن کوچک در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود اتجز شوده عازم قزوین گشت و ساتی بیک
و شیخ حسن کوچک بر سلطانیه و آذربایجان مستولی شده رکن الدین یحیی رشیدی و غیاث الدین محمد علیشاهی را بوزارت معتبر ساخته و علم توجه بطرف قزوین
برافراخته و امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بسوی آمد و قبل از ملاقات میانه ایشان صلح کونه واقع شد شاه زاده ساتی بیک و شیخ حسن کوچک اران و
آذربایجان شاقه امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنا بر انکه مصالح ایشان اقتضا نمیداشت اتابک خود تیمورتاش و دیگری از خواص را نزد طغاتیمور خان
که در ماوراء النهر و بعضی از ولایات خراسان بفرمانروا نعره بود فرستاده و التماس نمود که بجانب تخت گاه بوسعیدی شتابد و طغاتیمور خان با تفاق امیر ارغونشاه و جمع

علاء الدین محمد زیر توبه آنصوب شده در ماه رجب سنه مذکوره بملازمت رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان عنایتی کرده خدمات پسندیده بظهور رسانید اما چندان فایده بران مترتب نگشت زیرا که طغاتیمور خان و امراء خراسان تابع رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او در تملکتی که بنوبت بدیشان مقرر شده بود آغاز کفایت کرده بقدر وقت بضابطه معهود و حیا پیچ بعضی از املاک امیر شیخ حسن بزرگ که در زمان دولت غازان خان تا آخر زمان ازمال و جهات معاف بود و خراج حواله داشت لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت و لیکن غیر اطاعت چاره ندید لهذا امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقیق این اخبار بعزم زرم و بیکار با تفاق ساتی بیک و سونجاق از ارزان باز دیار یکجان آمده معادن و محصول نشان مردم اوبرات قراجی تیموتاش شده رانیدند و همان لحظه حکم ساتی بیک بقتل کردانیدند بعد ازان امیر شیخ حسن چوپانی در باب ویرانی سپاه طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی مدبر بی صواب اندیشید بحسب خطا بر قصد ان بزرد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود و همدران اوقات طغاتیمور خان پیغام فرمود که اگر پادشاه در قصد شیخ حسن ایلکانی ما را اتفاق نمایید من شهزاده ساتی بیک را بعد از انقضت در آورم و بنده و اطراق مدت مملکت را در آن حوالی مقبول این سخن افتاد و بعد از آمدن شهزاده و ثقه بعنی از اکابر چوپانیان در قصد ایلکانیان اهتمام نمایند آمارت الوس بر ایشان مسلم گردد و جهانیان از تفرقه نجات یابند بخاطر خویش در قلم آورده نزد امیر شیخ حسن چوپان فرستاد و او فرخناک شده تمنی اتفاق جهتی از خواص خود نزد امیر شیخ حسن ایلکانی رفت و بگمان رضوانش بطلب داشته گفت بر حسب شیخ حسن آقا و دشمنانی که در باره او این نوع خیالات فاسده دارند دوم از وستی نمیدانم امیر شیخ حسن که مصر تی بوی رسد و انخطر استیلم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن اشخان را شنید و آن نوشته را دید دو حیرت بکلخ دماغ او تصاعد کرد و آتش کینه او بمخصوصان طغاتیمور خان و طلبیده و آن مهمدانامه را مطالعه نمود و رسانیدن شخص مرخالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه را بازگفت متفکر شد امیر شیخ حسن چوپانی نگشت بدندان گرفتن غایت انفعال ایجاب شت عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی با لاتاق رفته در حدود ولایت ارزر و ان ملاقی گردید و دو لشکر بر ابر یکدیگر

ذکر برداشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن الافرنگ را بخانی و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن

چوپانی بر سریر جهانبانی چون تهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغاتیمور خان خبایچه در حق جهانیان مدبر فصیل یافت امیر شیخ حسن مدبری دیگر کرده جهان تیمور بن الافرنگ را بپادشاهی برداشت و بجانب ارزنجان رهسپار گردانید و باز بکر امیر اسم توابع و لواحق بحضرت اصرف در آورد و در آخر شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمائه بلحاظ امیر شیخ حسن کوچک حضور نمود که سلطنت ایران را پیش ضعیفه مستیت تخواهد پذیرفت بنابران سلیمان خان را که از احفاد بشمت بن هلاکو خان بود بپادشاهی برگزیده و ساتی بیک را طوعاً و کرهاً بر سلک از دو جمش کشیده در ماه شوال اسال مذکوره و چهل در اردوی جهان منزل گزیده بپادشاهی بکمال جمع آمدند و مقارن اکمال امیر شیخ حسن بزرگ با تفاق جهان تیمور بن الافرنگ آهنگ جنگ کرده از بغداد روی باز دیار بکیان آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک جمعیم آمدند و مقارن اکمال امیر شیخ حسن بزرگ با تفاق جهان تیمور بن الافرنگ آهنگ جنگ کرده از بغداد روی باز دیار بکیان آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک جمعیم آمدند و مقارن اکمال امیر شیخ حسن بزرگ با تفاق جهان تیمور بن الافرنگ آهنگ جنگ کرده از بغداد روی باز دیار بکیان آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک جمعیم آمدند و مقارن اکمال

سواد اشی

وارد و بوقار نوینی و حاجی یعقوب شاه و محمود شاه ذکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیده امیر محمد پسر قتلغ و امیر سار فرا نیاق را کرد و منهزم شدند جهان تیمور خود مدتی پیدریغ گذرانیدند جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان بر نیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوپانی منتظر و بر بر رسیده امیر سیورغان بن چوپان را بار دو خود دلک استرف بن تیمور تاش بارت عراق عجم تعیین فرمود و پسر عم خویش امیر برین بن امیر شیخ محمود بن چوپان نامزد حکومت فارس فرمود و چون امیر شیخ حسن بزرگ ازان معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور قدم غزل صحیفه حالش گشته و خواجه سلمان ساوجی که در ایام ملازمت شیخ حسن ایلکانی بود در باب اعتذار ازان اقدام قصیده نظم فرمود که چند بیت ازان این است قصیده حسن الاسلوب منصور اگر رجعت کرد عیبت بر دامن جاه تو ازان هیچ غبار عقل داند که در اداوار ملکت سر رجعت استقامت بیند بر خوم تبار این یقین است که در عرصه ملک مطلع برتر از شاه یکی نیست بگمین و وقار دیده باشی که چو خرج بر طرف شاه نهد بیذق بی جوکم هنر بمقدار وقت باشد که بنظر بسیط تمکین نزد شاهش نگیرند و بگیرند از بگذار نه ازان عزم بود و پایه بیذق را قدر نه ازین حزم بود منصب شاهی را عار اخر او دست برد او ثر دولت شاه نه نهادش بهم است و پی پیل و مار و در بهاء سنه احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از جغل عرب و قوم ترکمان فراهم آورده با ترکمان در آمده و در دی محمد مذکور و سلیمان خان با تفاق مراد تو طیان جبهه دفع دشمن با وجان رفته در آن ایام امیر یاغی باسی دولت چوپان بنابر توهمی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان روی گردانیده بیش مراد اسپ رفت و چون این مخذله بیش امیر اند کجنبه بتفاق گذاشت او نیز

بر جائی افتاد که نزدیک بمعسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود بغدادیان گرد و غبار فراوان مشاهده نموده تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان میرسد متوهم شده بمنازل خویش
باز گردیدند و مقارن آن حال برادر طغایتمور خان امیر شیخ علی کاوون باتفاق طغایتمور خان عازم تسخیر عراق و آذربایجان گشت و از جانب ملک اشرف بن تیمورتاش باتفاق
برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده در معرکه که بین الجانبین مقاتله دست داد امیر شیخ علی کاوون انهزام یافته بخدمت طغایتمور خان پیوست
و بموجب فرمان او عنان بحرب سربداران تافته در جنگ آن طایفه کشته شد و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمایه طغایتمور خان نیز بر دست خواجه یحیی کراوی سربدار
بقتل آمد چنانچه کیفیت آن حادثه در اثناء ذکر سربداریه مشروح خواهد گردید **ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیار بکر و روم و بقتل رسیدن**
او بعد از مراجعت بنابر اقتضاء قضاء حی قیوم امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب
دیار بکر کشید و در ولایت موش خرابی بسیار کرده آتش بیداد برافروخت و خانهای مسلمانان و خرمنهای مزارعان را بسوخت و چون بحدود ماردین رسید حاکم آنجا
بملازمت مبادرت نموده بسیورغامشی اختصاص یافت و از آنجا حاجی بیک بن امیر حسن بن چوپان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن ایلکانی والتفات
امیر یحیی جعفر و قرا حسن را با طایفه از مردان شمشیر زن در برابر ارسال داشته شکست بر چوپانیان افتاد و چون لشکریان بماردین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم
رفته در آن مرز و بوم هر موضع که تعلق بامیر شیخ حسن بزرگ میداشت ویران ساخت و از متمولان ارزالروم زر بیشمار گرفته علم معاودت برافراخت و در تبریز
مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک زمانی آن عمارات را باتمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمایه نوبت دیگر سلیمان
خان و امیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از بلاد روم فرستاد و ایشان از آن سفر بازآمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را متهم داشت و مقید و محبوس گردانید خاتون
امیر شیخ حسن عزت ملک که با یعقوب شاه تعشق میورزید تصور آنکه شوهرش بر آن امر ناپسند وقوف یافته و بدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته
متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشته دو سه زن را با خود متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را از فشردن خصیه بعالم
آخرت فرستاد و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انشا انتظام داد قطعه ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چهار در آخر رجب افتاد
اتفاق حسن زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت زهی خجسته زنی خایه دار مردافکن
و چون از آن مخدره نابکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح از دارالاماره گریخته با هم پیکان خود بحمام رفت و بنابر آنکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن هیچکس را
یارا نبود که پیرامن حرم سرای او گردد دو روز این قضیه غریبه در پرده اختفا مستور ماند و در روز سیم امرا کنیزکی پیدا کرده بدار الاماره فرستادند تا معلوم نماید که
بچه سبب امیر از خانه درین دو سه روز بیرون نیامده و آن کنیزک بخوابگاه امیر شیخ حسن شتافته او را مرده یافت و از محرمان حرم سرا هیچکس ندید لاجرم علی الفور
بازگشته کیفیت واقعه بعرض امرا رسانید و ایشان بصورت حال پی برده بعد از جست و جوی عزت ملک و دست یاران او را بدست آوردند و بخواری
هر چه تمامتر همه را هلاک ساخته گوشت ایشان را طعمه کلاب کردند **ذکر بعضی از حاویان فضایل نفسانی که معاصر بودند با امیر شیخ**
حسن چوپانی مورخان سخن ور آورده اند که از طبقه افاضل دانش اثر خاتمة الحفاظ جمال الدین یوسف بن الزکی در زمان امیر شیخ حسن چوپانیان را از نتایج
طبع خویش بهره ور داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی سیما فن حدیث بمرتبه بود که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از و مثل او دانشمندی دیده
نشده و له تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشر علی تألیف مثله و انتقال جمال الدین از دار ملال در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه دست داد و از جمله
اعاظم علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة **عبد الله بن محمد العبیدی الفرغانی** است و او صاحب منصب قضا ولایت تبریز بود و تا آخر عمر از آن
امر قیام مینمود و در فقه امام شافعی و حنفی مهارت تمام داشت و پیوسته نقش تألیف و تصنیف بر لوح ضمیر مینگاشت شرح الغایه در مذهب امام شافعی
و شرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی داخل مؤلفات اوست و فاتش در سنه ثلث و اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از جمله
دانشمندان آن زمان دیگری ابو المکارم فخر الدین احمد بن الحسن الجاربردی است و او در زمان خود اعلم علماء تبریز بود و پیوسته اوقات شریف را
بتدریس و تألیف علوم عقلی و نقلی صرف مینمود از غرایب حکایات آنکه در روزیکه منتهی بشب رحلت امیر شیخ حسن چوپانی میشد مولانا فخر الدین بحسب اتفاق با امیر
شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثنای محاوره از آن عالم نحریر پرسید که اگر جمعی از دشمنان ناگاه شخصی را فروگیرند و بکشند و او را مجال نشود که کلمه توحید بر زبان
راند و معنی آن را نیز بر دل بگذراند آیا حکم بر اسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام زندگانی سالک طریق مسلمانی بوده باشد معتقدانه

حدیث انما الاعمال بالنیات محکم او و سایر مسلمانان کلمه گوی یکی باشد و چنانچه مذکور شد بهمان شب امیر شیخ حسن بر دست آن زن بهمان طریقه کشته گشت و در تاریخ امام یافعی
مسطور است که احمد بن حسن را تصانیف بدیعه است مثل الحواشی علی الکشاف فی عشر مجلدات و شرح المنهاج البیضاوی فی اصول الفقه الشافعیه و شرح الهدایه
و شرح التصریف لابن الحاجب و وفات مولانا فخر الدین در سنه ست و اربعین و سبعمائه بوقوع انجامید و دیگری از جمله افاضل آن عصر کامل شمس الدین محمود
بن ابی القاسم احمد الاصفهانی است و او نیز در سلک اکابر علما انتظام داشت و مدتی در تبریز و اصفهان و بلاد شام و مصر بدرس و افاده قیام مینمود و کان
الیافعی من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و ناظر العین فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح التجرید فی اصول الدین و عروض القسادی و شرح
منهاج البیضاوی و شرح الطوالع و فصول النسفی و الف کتابا فی المنطق و کتابا مختصرا فی اصول الدین مع شرحه و شمس الدین محمود دو نوبت بگذاردن حج اسلام
فایز گشت و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمائه در گذشت و از جمله افاضل زمان شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی مظفر الدین شاه قزوینی است و این رباعی در
تاریخ فوت امیر شیخ حسن چوپانی از نتایج طبع اوست رباعی نویان زمان شیخ حسن چوپانی از حکم قضا و قدر یزدانی در سال ذمد در شب روز معراج بر دست
زنش تباه شد پنهانی

ذکر ملک اشرف بن تیمور تاش

ملک اشرف حاکمی بود با فروختن آتش ظلم و بیداد معروف و با نگیختن غبار فتنه و فساد
موصوف دوست و دشمن از و هراسان و خویش و بیگانه نزد او یکسان بر عهد و پیمانش اصلا اعتماد نبودی و از هر کس اندک دغدغه بخاطرش راه یافتی در
ساعت بقتلش حکم فرمودی نظم چو اشرف در ظلم و طغیان گشود بخون ریز مردم دلیری نمود برافروخت نیران شر و فساد برافراخت اعلام جور و عناد
و ملک اشرف در زمان جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی بادی طریق موافقت سلوک میداشت و گاهی سالک سبیل مخالفت شده رایت
منازعت می افراشت و در اوایل سنه ثلث و اربعین و سبعمائه لشکر بطرف تبریز کشید و بی آنکه مهمی سازد بسلطانیه بازگردید و در آن بلده با عم خویش امیر یاغی
باستی طرح محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی ببغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک نهانی قاصدی
بدار السلام فرستاد و یکی از اعیان ایلخانی را فریب داد تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن چوپانی با ملک اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شما البقیه
اعدا ابدا الجانب ارسال داشته انتظار میکشیم که مهمی را که متقبل شده اید بتقدیم رسانید و تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت انگاریمی باید اعلام نمایید تا تدبیر
دیگر کنیم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملک اشرف و یاغی باستی کرده منهی ایشان را از آن حال خبر داد و آن دو امیر مانند تیر از خانه کمان گریزان شده
جان بتک پا بیرون بردند و بهزار مشقت خود را بابهر رسانیده در ان قصبه شنیدند که رای ملک بن ایسن قتلغ با احشام بسیار در آن نواحی منزل دارد
و با مغولی چند که همراه داشتند بسر وقت ملک شبیخون برده او را بقتل آوردند و اموال و جهات حشمیان را غارت کرده غنیمت بی‌نهایت گرفتند و باصفهان
شتافته بر متوطنان آن ولایت مال فراوان حواله نمودند و لشکری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود برافراختند چون بیک
منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی را شنیده بسرعت هرچه تمامتر بجانب عراق و آذربایجان بازگردیدند و بعد از وصول آن مملکت سلیمان خان
بطرفی بیرون رفته بعد از آن ایام میان ملک اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و بین الجانبین بمقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک اشرف را روی
نموده اکثر بلاد اران و آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفته نوشیروان نامی را بخانی برگزید و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دود از
دودمانها برآورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیک خان رسید لشکر بآذربایجان کشیده اشرف را اسیر گردانید و بتیغ سیاست بگذرانید و این قضیه
در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه روی نمود وزیر ملک اشرف در اکثر احوال خواجه عبد الحی بود

گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک اشرف بدرجه شرف و اقبال و ذکر شمه از صادرات افعال آن سالک طریق ظلم و ضلال

ارباب اخبار آورده اند که بعد
واقعه امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان و قوچ حسین بن امیر حسن بن امیر چوپان را کشته عازم قراباغ گشت و حاجی حمزه مولای چوپان احتاجی را بسلطنت رسانید
یعقوب شاه را از قید خلاص گردانید و یعقوب شاه چون بکثرت عدد و عدد از سایر امرا ممتاز بود بر دولت سلیمان خان استیلا یافته بر امثال و اقران تفوق
جست و سلیمان خان از تمشیت امور ملک و مال عاجز آمده بکس [illegible] ملک اشرف و یاغی باستی فرستاد و چون قاصد بدیشان رسید تسخیر شیراز را موقوف داشته
عنان عزیمت بطرف عراق و آذربایجان انعطاف دادند و در روز بسلطانیه در آمده از آنجا به تبریز رفتند مقارن آن حال امیر سیورغان که بغزان
امیر شیخ حسن کوچک در عراق حصار [illegible] بهم رسانیده بود بجانب تبریز در حرکت آمده و یاغی باستی و ملک اشرف از قدوم او آگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند

بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی بدو سال

که در آن زمان پادشاه اوزبکان

ملک اشرف

محبوس ساخته بود کوتوال القلعه را که ثروت نام داشت کشته از دغدغه حصار یراق

آورده‌اند و در مصور به میان ایشان ملاقات واقع شده از آنجا تفرقه و کوچیکیر کیلاق امیرچوپان بوده رفته و قرب دو ماه بعیش و عشرتی گذرانیده ایشان را جمعیتی دست داده و سلیمان خان که تا آن زمان در قراباغ بود و عقیده داشت که امرا غائبانه اطاعت او بر دوش خواهند گرفت چون بخلاف رای او دیدند بطرف دیار بکر رفت و حاجی حمزه مولای و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر و عماد الدین سراوی متوفی را روی جدا کشته ملک اشرف پیوستند و میان ایشان و عماد الدین سراوی راحیال نیک بران داشت که خیمه و خرگاه خود را بر جای گذاشته پیش سیورغان و باغی باسی که یکه و فرسنگ از ملک اشرف دور نشسته بود نهضت کند که ملک اشرف لشکر خود را جهیه پوشانیده مقدمه‌ها را دنبال ایشان باغی باسی و سیورغان با اتباع مکمل و مسلح شده بایستادند و نیم شب خبر بملک اشرف رسید که اعاظم تومان و سلاح پوشیده و خیال غدری و مواثبه دارند لاجرم او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کس نزد باغی باسی و سیورغان فرستاده پیغام داد که ما هنوز تکلیفی نکرده‌ایم که بسبب قلت دست دهد موجب این سوء ظن چیست ایشان جواب دادند که عماد الدین سراوی مثل این سخنی گفته ملک اشرف گفت باید که در کمین این معنی خبری ندارم و اصلا خیال ضرر شما بخاطر نگذرانیده ام اکنون باید که عماد الدین سراوی را بحضور فرستید تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان عماد الدین را تسلیم نموده چون و مقبول ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا موافقت یکدیگر را تبریز شناخته و بنا بر آنکه باغی باسی و سیورغان بواسطه چوپان بوده نه تبریزیان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند و ازین جهت ملک اشرف در حرکت آمده با تبریز بسیهند رفت و در آن منزل شنید که باغی باسی و سیورغان داعیه دارند که شبخون بروی زنند لاجرم با تفاق برادر خود مصمم بر قتل شده متوجه تهرشت شد و ایشان راه استماع نموده که سیورغان و باغی باسی شب کوچ کرده بطرف غوی رفته اند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای غاباد تلاقی فریقین دست داد و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته باغی باسی و سیورغان گریز بستر اعتصام گردند و اشرف در تعاقیل نزول نموده نوشیروان نامی را که قبلا او را بجانبی برداشت و او را انوشیروان عادل خوانده در آذربایجان دارالملک استقلال برافراشت و باغی باسی و سیورغان چون بموضع بانی رسیدند قاضی محی الدین بردعی و فخر الدین جوینی رازنده در زناده فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان را قبول نموده گفت که مناسب نیست که امرا مشرف آورند تا باتفاق مهمات ملکی فیصل دهیم و چون فرستادگان باز گشته سیورغان بران سخن اعتماد نکرده به بازگشت و در آن دیار بر دست امیر شیخ حسن بزرگ قتل سید و باغی باسی ملک اشرف پیوسته باتفاق روی به تبریز آورده و ملک اشرف بمدران اوقات باغی باسی را بوجهی هلاک ساخت که هیچکس از آن مطلع نیافت آنگاه بغراغبال دست ظلم و ضلال برآورده در سنه ست و اربعین و سبعمائه برادر خود مصر ملک را بگرفت و در قفص آهنین محبوس گردانید و یحیی بهادر و خواجه علی و الیکز نهاد را در اقتل سانیده و در سنه سبع و اربعین در تبریز بنای عظیم علاوه بیداد ملک اشرف بنا نهاد جهته هر کس که توانست از آذربایجان هلاک شده گاهی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین ملک اشرف با سپاهی جلادت آئین عزم رزم امیر شیخ حسن نموده از آذربایجان بیرون آمد و چون بنا بر آنکه امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت در شهر محصن شده و ملک اشرف مدت سه ماه محاصره پرداخته چون حرارت برجوهر هوا استیلا یافت و دانست که کاری از پیش نخواهد برد مراجعت کرده و بسته تر پیش در آذربایجان و ارّان و اعراق عجم بموافقه و رعایا و فقرا قیام نموده از هیچکس هیچ چیز توانست باستاند و در بهار سنه احدی و خمسین و سبعمائه نجیب الدین برادر امیر شیخ را وزیر و خواجه عماد الدین محمود کرانی که در آن زمان از قبل امیر شیخ بحکومت تبریز قیام می‌نمود نامزد فرموده بجانب آذربایجان و ملک اشرف مدت سه ماه بر تبریز محاصره و محاربه پرداخته بعد از آن مصالحه باتفاق افتاد و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده و دو هزار دینار زر خرج با موالی صد هزار دینار باجناس بیرون فرستادند و ملک اشرف بایشان مقدار رضا کشته باز بآذربایجان مراجعت نمود بعد از آن ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شده و خطه قراجه داغ در آن منزل فرو گرفته فصلی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از کاربر و اشراف تا مزارعان و محترفات در آن مکان حل اقامت انداخته هر کس تواند خانه خود و عمارتی بنا نماید و هر کس استطاعت نداشته باشد در اتباع خیر مقیم موده و از خاص و عام در ربع رشیدی هر بنا که بنا میکردند یا دیه بران نتوانند بود و چون ملک اشرف از خونریزان و قزاقان امرا گلکسان کشته اموال ایشان را گرفته بود و دران اوقات هر کس بعقابی مبتلا شده و در خانه تاریک نشست و در آن کوه و مشروب غایت احتیاط بکار می‌آورد و چنانچه مرغ و گوسفند در برابر او میکشتند و سقا در نظر او آب آورده و چشم چنین میریخت هیچ هزار مرد را مقرر شد بتبریز رود و مقرر ساخت که پیوسته بر در بارگاه بخش حاضر باشند و بخبری که نگهبار اطراف آن بسته بودند از در کریاس گفتند اساس عیش بنا بر تخت

و آن را بخط عدل نام نهاد و هر کس بداد خواهی می آمد از بخیر رای جهانبانی تا ملک اشرف و قوف یافته احوالش میرسید و هر سال امرا و وزرا را خود را انوا خنده کرده جمعی دیگر را بآن مناصب سرافراز میساخت و در سنه ثمانی و خمسین و سبعمائه دختر ملک دین را خواسته به تبریز آورد و مراسم دلشادی را آئین بسته علوفی مکنون کرد و تا بعد از ملاقات آن دختر آفریننده در زیاده از یکسال او را ندید **کفتار در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان و ذکر بعضی از وزرا و آن سرور و فخر اصحاب علم و عصیان** چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیک خان سریر خوارزمشاهی و خوجوره سعدی ملک اشرف را از قاضی محی الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون بخبر آمدن اشرف بتحقیق انجامید بعد از چند سال ربیع رشیدی بیرون آمده در شعب خارزار نزول نمود و چهار صد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه بسیار بصوب اوجان روان ساخت چون جانی بیک خان نزدیک رسید مضطرب گردید خواجه لولو خواجه سنگر خان الغت که تمغاچیان و خزانین را سرکرده در کریوه مرند بر سر چشمه خواجه رشید توقف نمایند تا من باوجان روم اگر خبر غلبه من بشنوید به تبریز بازگردید و الا روی بنجوی نهید و آن دو خواجه آن اموال بیقیاس را بگذارده ملک اشرف در کنار مهران رود فرود آمد و اخی چوپان امرا و لشکریان را باز و سلاح داده بجانب اوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس از معتمدان و شاگردان بر بالای تپه آمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا شهری در اوجان جانی بیک خان از راه سراو رسیده و فرمود تا عساکر منصوره جوکرده ایشان را در میان گرفتند امرا چون کثرت و عظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند بجال توقف محال ندانستند و به طایفه بطری گریختند و ملک اشرف بر بالای آن تپه ایشان حال اوقف گشته بشب خارزار مراجعت کرده بیک آنجا بود آنگاه ارغب خواتین و خزاین در حرکت آمد و چمی گذاو بوذند متفرق شده مدتش با بوعلاء گرجی در مرند باغرق بهم بست و مردم انجانی بگفت بیک گشت آن خاتین و قوف یافته دست بغارت خزاین و راز کرده و خواتین نیز صلات تفرقه در داده ملک اشرف بجانب غربی روانشد و در خانه شیخ محمد بالجی که در راه بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد و اما چون اعلام آنجان قاصدی همعنان برق و باد روی جانی بیک خان فرستاد و امیر سیاوش نکم پادشاه بآن منزل شتافته و اشرف را گرفته به تبریز آورد و مردم از ما جها خاکستر بسر آن بداختر میپاشیدند و او را دشنام داده لوازم شکنجه بجای میرسانیدند و امیر سیاوش آنشب اشرف را در خانه والده خواجه شیخ کوجانی نگاه داشت روز دیگر امرا و جان بردن چون چشم جانی بیک خان بروی اشرف افتاد و پرسید که چرا این مملکت را بویران کردی جواب داد که تو کران بجلات رضای من جرانی کرده و جانی بیک خان از اوجان بهشت راه و در رفته در آن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد و سر او را به تبریز برده بر در مسجد امراغیان و نخجوانیان آنگاه جانی بیک خان باده هزار کس از سیاه به تبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و جمیع ارکان مملکت آباد جداد خود منضمت کرد و اخی چوپان با سفهار نوایع و لواحق ملک اشرف به تبریز شتافته بروی بضبط ولایت آورد و خواجه عماد الدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلان را وزیر گردانیدند و در افروختن آتش ظلم و بیداد و شیوه ستمکاری ملک اشرف بظهور رسانیدند نقلست روات آورده اند که چون ملک اشرف در بلاد اران و آذربایجان فرمانفرما شد خواجه عبد الحی را بمنصب وزارت یعنی بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکو خدمتی بجای آورد ملک اشرف او را گرفته و جهاتش را ستانده بقلعه الموت فرستاد تا کوتوال آنجا اسمعیل رودباری حساب وزارت شعاری را معتقد گاه دارد اما کیا اسمعیل بحکم اعزاز و احترام در خواجه عبد الحی نگریسته از خویشان خود دختری بوی داد و خواجه عبد الحی بملوک کیلان اغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب حکام کیلان را مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف دانست که وزیر بفراغت روزگار نمیگذارد از رسال و امالموت باز نشسته اندیشید که اگر عبد الحی یا طلب دارد کیا اسمعیل دست رد بر سینه ملتمس او نهاد لاجرم اغاز حیله و تزویر کرده فرزندان و متعلقان خود را چه عبد الحی را نگذرته بود مطلق الغان گردانید بلکه ایشان را بتجمل انعام و احسان ساخت تا بخواجه پیغام فرستاد که پادشاه با ما در مقام عنایت و التفاتست مراجعت میباید نمود بعد ازان ملک اشرف مصحوب بحری فراش قوانش شاه زن وزیر فرستاد و التماس خصوصی کرد خواجه عبد الحی چون آن نوشته را دید از هوس مجلس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روح او طیران نماید لاجرم همراه بحری عازم تبریز گشت و بمرند که رسید کیا اسمعیل

کی اسمعیل گفت برقول افضل ملک اشرف اعتماد نیست بعد ازین ولایت بغراغت اقامت نمای بجائی رسید و چون خواجه نزدیک بشهر زنزل گزید بحری عشیره بخدمت ملک اشرف رفته ازصید کردن مرغ دل عبدالحی گرفتن او اعلام نمود اشرف گفت اسب او را بنشین خود فرود آرد بگوی که فرد امیر طلیعه طلعت وزارت خواهد پوشانید و بحری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف او را گفت عبدالحی را بقلعه الموت برده مقید سازد و بحری خواجه منتظر الوزاره را بر اسپی لاغر سوار ساخته بقلعه الموت برد و کوتوال سپرد چند گاه ملک اشرف عادل خاجی را بالموت ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا بیرون آورده بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی خنجی بود برد و موسی عبدالحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر روی شگشاد و در آن اثنا وزیری به سفیر جنیه داشتی پیش ملک اشرف فرستاد بمضمون آنکه موسی را محافظت این قلعه تفاوض نموده پیش از آنکه کردان استیلا یابند درین باب فکری میبایدنمود طبیعت چون چنین شود مردم روزگار همه آن کنند کش باید کار و ملک اشرف بعد از وقوف بر فحوای مقتضیه موسی طلیعه دستگیر عقوبت کشیده و چون آن بیچاره از جنبه خود پرسیده عرضه داشت عبدالحی اظهار کرد اند و موسی بدلایل معقوله خاطر نشان ملک اشرف کرد که در حراست حصار اهل قلعه تهاون ننموده و نشان کوتوالی با رسانیده بدینجا بازگشت و خواجه کامل العقل را در خانه تنگ و تاریک مقید ساخته در آنرا بشمشک و گچ برآورد و سقف خانه شوراخ کرده هر روز دو نان جهت خواجه نادان از آن شوراخ بایشان می انداخت و حال عبدالحی برین منوال اجابی بود تا از عالم انتقال نمود خواجه مسعود امغانی داماد خواجه عبدالحی بود و بعد از عزل او بمنصب وزارت ملک اشرف شغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب و انشاء مرغوب داشت و چون چندگاهی بر ایالت وزارت برآمد اشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی و خمسین و سبعمایه اورا گرفته در قلعه روئین دژ مقید گردانید مآل احوال خواجه مسعود از کتب تاریخ بوضوح نپیوست و العلم عند الله المجید المجید **ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی** چون امیر شیخ حسن بزرگ در دار السلام بغداد چند سال تمشیت مهام مملکت و ترک قیام نمود در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمایه مریض شده بریاض بهشت انتقال فرمود او را در دولت بغداد تقدیم لوازم تعزیت افضل پادشاهی بر سریر ارشد ش سلطان اویس کرد لشاد خاطر جنت تمورتاش بن امیر چوپان در وجود آمده و نماند و کمر خدمتگاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گستاده و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده غرا بعرض جودت نظم رسانید و مطلع غیر طایر بالی را تضمین کرد چهار بیت اول آن قصیده مفیده مشتمل بر این سعادت برین بلنده و اق همین کنند اند و ممالک آفاق کرا مسلم شود بنیاد و بیست ماه رجب با تفاق طوایف بادیای مطلق نشست خسرو روی زمین باستحقاق فرا تخت سلاطین بدار ملک عراق جد اکبان سلاطین عهد شیخ اویس پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق و بنیاد بر کتف و بخنوری آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود دهد کمال الفضلت و رعیت پروری و نهایت معدلت و مرحمت گستری نسبت بابل فضل و نیز التفات بسیار داشت و همواره بهمت عالی بهمت بر انتظام حال علما و شعرا گماشت طیبت رایت این و امان اندر ممالک بر فراشت بر در و دیوار کیتی نقش نیکوئی نگاشت و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده و بایدک زمانی تمامی مملکت عراقین و ایران و آذربایجان بتحت فرمان و کشت و بایه قدر و نیز التش در مرایت آباء و اجداد در گذشت **کشتار در میان و کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر شمه از وقایع ایام دولت آن مظفر حضرت ذو المنن** در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمایه که خبر رحلت میرزا علیبک خان بسجانب دشت و تسلط اخی چوق بر ارد ابجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد با سپاه بسیار روی به تبریز نهاد و اخی چوق تا کوه سلمانی لوای جهانگشای استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاد در روز اول غالب از مغلوب تمیز نیافت آثار ورود دوم اخی چوق از هم گسسته امیر علی شیر خان بسمت طارم و زنجان و سلطان اویس بطرف تبریز رفت و سلطان اویس نیز عنان عزیمت بصوب آن ولایت معطوف داشت و چون بحوالی زنجان رسید امیر علی شیر خان با جمعی از امرای اشرفی بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز عذری نا پذیرفته لاجرم سلطان در ماه مبارک رمضان چهل و هفت تن از ایشان را بسیاست رسانید و بقیة السیف باجی چوق پیوسته او از نجوان بعزم قلع او ران رفت و سلطان اویس بمیر علی شیر خان مخصوص گردانید و از مفرد کرده عدتش با بر تقدیری که سلطان در خاطر داشت در حرب کاسل در زنده مهزم بازگردید سلطان با بر پشیمانی سیاه آذربایجان را باجی چوق بازگذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی چوق کرت دیگر بران ولایت استیلا یافته بعد ر معدود بر یزان علم و عدوان مشتمل گردانید و در بهار سنه

تعیین و بحمایه امیر سبارز الدین محمد مظفر از لشکر بر بر رکشیده اجی جوق لکبر زانیه مقاران انجا خبر توجه سلطان اویس شنیده بمملکت خود باز گردید و سلطان اویس بر بر رفته آمده خانه خواجه شیخ کج را بمن مقدم شریف مشرف ساخت و اجی جوق تاجوی را بل رضا و پناه بصعید الدین قبائی که هر خواننده او بود بر دو سلطان اویس همیان بجنان فرستاده او را بعواطف خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نموده و چون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسوده باتفاق علی پل آن و جلال الدین فرونی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانیده و شحنه قهر آن هر سه تن را بر خاک هلاک انداخت و در سنه احدی وستین و سبعمائه بسر ام شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب بامعنی انجشیان جنگ کرده مقتول گردانید و بعد از رفت و خواجه سلمان سباوجی کتاب فرائد نامه را در آن اوقات نظم فرمود و چون سلطان تحمل حجران بسر ام شاه نداشت کسان فرستاده تا او را به تبریز آورند و در سنه ثمانی وستین و سبعمائه سلیمان بیک دایه سلطان را کرام اعظم السلطان و فضیل تهمتاً و احتجاج داشتند در حالة کج کشیده و نا رامی صحت مصیبت رسیده و بمدران ایام خواجه حبیب الدین برادر امیر شمس الدین کرتی وزیر کرده بود معلوم شد که با آن امیر در بعضی از مقامات ان قطعه نظم کرده بر لوح جان کاشت قطعه امارت بر سلیمان شد مقرر و وزارت بر حبیب دیگ حیران فلک را زهی کوته جهان را که آنیک آصف و اینک سلیمان و در سنه احدی وستین و سبعمائه خواجه مرجان که از اجل سلطان در بغداد حکومت مبلغ و الوانی بخصیان ارتفاع داده و سلطان بدان جانب منصف فرموده خواجه مرجان بمیدان فتال آمده چون شمس الدین علم ظفر بر کبریا شاد و بر بست منهزم شده مرجان بشهر کربت و جمله اموران کرد و روز دیگر بغایت لطف و مرحمت پادشاهی انتفاع ساخته ابواب دار السلام گشتند و سادات و علما و مشایخ و معارف را باستقبال موکب همایون فرستاده و سلطان بغداد در آمده از جمله پیشکش خواجه مرجان در گذشت و این لآلی آبدار نثار بر توجه طبع پاک خواجه سلمان منظوم گشت نظم با بگشا و نه بر کریمی در دار السلام در طواف آرید غلمان را بگاس من مدام زاده خار است کل زان منتش بوی وفا خود کی بوی شنیده زانیای لئام لآلی لالا سیه روی و زبان در کام دل زان سیه روئی سراندر پیش چون نل عزام بر در خت آمد بر دن کل لاجرم بر باد رفت انچنین باشد چو بر مولی بر دن آید غلام و سلطان اویس باز ده ماه در دار السلام بعیش و کامرانی بسر برده سلطان شاه خان را بحکومت الوانیات نصب کرده روی بتوجه صوب موصل آورد و آن ملک را زبار و بر ام خواجه تر کمان گرفت و این ابیات از نتیجه فکر سلمان است تمام پذیرفت قصیده موصل سپید آور در اجانب رفیع موصل با داین خبر مبارک بر پادشاه عادل رسید که از قدوت امر و نزیل و مصرش چون آب دجله افتاده در پای شهر موصل و سلطان اویس موصل صحرای موش رفته با بر ام خواجه تر کمان که تمام امیر قرا یوسف بود محاربه نموده و جهات ایل الوس او را بباد غارت و تاراج داده از انجا براه قراکیسا به تبریز رفت و چون در عینیت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد کرد ا بعنجه حکومت سر دوان بتعلق بوی سپرده داشت و ظاهراً غایت اولاد او در آنولایات بادایات اشتغال دارند و در نوبت تقریب ارباب آن شافته مردم آن موضع را بشروان که چاپنده بود در مرضت سلطان اویس آن دیار بجان رسیده و انجیز شنیده بر ام بیک را بخوبی از امرا انجیز شروان و مادیب ملک کاوس فرمود و امرا با سپاه لاقته و لاکصی بجانب شروان روان شده ملک کاوس و بعضی از قلاع بحصون جست و امرا در ان بلاد شته ماه رحل اقامت انداخته چون ملک کاوس شاهده نمود که اگر طریق اطاعت سلوک نماید او و ملک موروث بحکم او ران ملک و مشایخ و علما را وسیله ساخته نزد بر ام بیک رفت و بر ام بیک او را بند کرده پیش سلطان اویس سه ماه پادشاه شروان را نگاه داشته بار دیگر سلطنت آن مملکت را بوی بنایت فرمود و در سنه تسع وستین و سبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس امر ض دق وفات یافت و خواجه سلمان مرثیه گفت که میت آرش ایست و ربقا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم نزده کانی و بعد ازین سال والی بغداد سلطان شاه خان فوت شده بار دیگر خواجه مرجان حاکم دار السلام گشت و در همین سال بر ام شاه که سلطان اویس لحظه صحبت او بکتیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت و سلطان در ان مصیبت علم سیاه پوشیده خواص و امرا بلا سهار در کردن ندا نفته و تغیری در انفته که مثل آن در هیچ زمان وقوع نیافته و خواجه سلمان در مرثیه بر ام شاه قصیده مظلم نمود بیت اولش در خاطر بود ثبت افتاد مطلع آسمان ماتمیه را آتش دلست و دتاه شد بهاما یای کریان بر سر بر ام شاه و در سنه احدی وستین و سبعمائه دو سر بر با و بای صعب دست داد و در قرب بصعید بزار کس بر خاک هلاک افتاد و در سنه اثنی وستین و سبعمائه امیر دلی که بعد از قتل طغا تیمور خان بر ولایت مرجان استیلا یافته بود بمنابعت سلطان اویس ظاهر خلاف نمود و سلطان اویس توجه او کشته در حدود دری بوی رسید و چنگی صعب اتفاق افتاد امیر دلی منهزم گردیده و سلطان اویس ان ولایت را بمقاطعه بمبلغی که از شکریان جهان بقبول سایه و حکومت دری را بقلعه شاه رزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت

ولد سلطان شاه م

سلطان اویس و سلیمان خان نصیحت

معطوف داشت و بعد از انقضاء دو سال متلقبا مازندران بصفهان رفته آن منصب بعهده آن آقا تعلق گرفت و این عاول آقا که بعضی بامتوخان او را ساوق عادل گویند در سیادی احوال شیخ داراالسلام بعداد بود بعد ازان بتوکر سلیمان بیک شد و روز بروز بهم او ترقی می نمود تا در حکومت ری شروع فرمود و در سنه شصت و سبعین و سبعمایه امیر ابا بکر برادر سلطان اویس بود از ما مرکوشک او جان بسیاد فتاد و دو از مرثیه که خواجه سلمان جهت او گفته بود بخاطر دو فایه تقریر ان زمان کشاد مرثیه در بغداد که بار بهار جوانی فرو ریخت از سنبل و خزانی در بیخ آن سرو بالاکه او را نا گهانی فتاد این بلا نا گهانی تو دانی چه افتاده است ای زمانه فتاده است قصر کرم را سیانی و در شهور سنه اربع و سبعین و سبعمایه امیر ولی لشکر ساوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه گرفت و سیاست که حاکم آنجا بود در وی حیدر وی پنهان کرده آخر الامر زد امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت کرده اینده بانگشت و همه سال تا زنده گانی ملکت کاوس شروانی نهاد امر مایف و سلطان اویس بپرسش ملکت هوشنگ را که طارم او بود بخشای پدر نصب کرد و در او اخر سنه حسن و سبعین و سبعمایه والی بغداد خواجه رحمان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور وی بسر انجام مهام آن مملکت آورد و در سنه شصت و سبعین بجانب دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد و مهندم شده و قرب چهل هزار کس در زیر دیوار مانده و فات یافته خواجه ناصر بخاری در آن واقعه کوید بعیت دجله بار امسال فغانی عجب نشانه بود یاری در رخیز و کف بر لب مگرد یوانه بود خواجه سرور ارام و یرانی دار السلام بگذر کشته غرق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب تعلق بامیر وجیه الدین مسعود امیر کرد یاد بر کرفت

ذکر انهدام نهاد زندگانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی

در اواخر ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و سبعمایه مرضی صعب بر ذات سلطان اویس عارض شده بروایت حافظ ابرو و قبل ازان تاریخ نسبه ما و آن باد دشنا و علتها بر بدن موت خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون آثار مرض بر ناصیه احوال سلطان پدید و علتها ظهور نمود ارکان دولت بر اتفاقت قاضی شمس الدین و خواجه شیخ کجانی و رسید الدین آبا بی و سایر اعیان جهان بانی حاضر شده بطلب وصیت فرمودند سلطان ایلکانت و لایت خود متعلق بحسین میدارد و ولایت بعد از شیخ حسن کفتند که شیخ حسن برادر بزرکتر است تحمل نخواهد فرمود و فرمود که شما کمان نبرید امراین سخن را بخاطر تحمل نمود و شیخ حسن را معتقد شده و در شب دوم جمادی الاولی سنه مذکوره سلطان اویس بریاض رضوان منتقل کردید و در همان شب شیخ حسن شهد شهادت چشید سلطان را در سراپرده شیخ حسن در عمارت دشقیه بخاک سپردند و چنانچه معهود بود دلوازم تعزیت و سوکواری بجای آوردند سلمان در مرثیه آن پادشاه عالی شان کوید قطعه ایفلک آسیسته رو کاری نیاسان کرده ملک ایران را بمرکت شاه ویران کرده آسمانی را فرود آورده ارواح خویش بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود زیر مشت کل صبه جوانیش پنهان کرده حیف کاری مخمر کز حقیقت بیروی قصد خون و مال عرض هر مسلمان کرده زین مصیبت در زمین واقع نکشت ازده تر آسمانان زمان کاذر ده روز کار در کار دولت سلطان اویس باد کن و ان بر علایق بیحت

ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس

سلطان اویس سلطان حسین پادشاهی بود و ظرافت عدالت عنایت کلیه کبطری و لوامع رضایش رشحات ماء و سترتی ارزقا یا عنایت رعایش سرو سهی پای در کل ارکشا رسل روح افزایش عجیه نوری متمثل بچه لوای کشورکشایش ثالث ماه و مهر غبار بر موکب کردون سایش بر سقیم سپهر هیبت خدیو جهان بخت فرخ لقا معلی سریر مظفر لوا بفرق قدوم زیب تاج و سریر زد و ستاده و دلش بحزو کان در نصیر سلطان حسین همدان نام که بدرش وفات یافت و اتفاق امراء و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدوم برسنه سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در غایت بلاغت و در باب تهنیت جلوسش نظم کرد سته بیت از آن ثبت افتاد قصیده ای در پناه حیرت خورشید پادشاهی نکهوم امر و نهیت از ماه تا ماهی هم ملکت بست ازین رصد مه تنزل هم دولت فایع از همه تیاهی ازرای تست عالی رایات کامکاری درشان تست منزل آیات پادشاهی و سلطان حسین بر تو اهتمام امور حکومت انداخته مناصب امراء و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت و در ادایل جمادی الاخر سنه سبع و سبعین و سبعمایه بر است ظفر بکر بقصد سر دار خواجه و قرا محمد ترکمان زده فراخت و بعضی ارقلاع که در تصرف ایشان بود فتح فرمود آخر الامر مصمم ایکامیه و امرا ترکمان بدیم کیش هر ساله بعیت میرد کوشمند قبول فرمود سلطان مازندران کردیده و در همین سال شاه شجاع ابن امیر محمد مظفر با لشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطان حسین او را استقبال نموده بعد از وقوع قتال عنان بوادی انهزام تافت و شاه شجاع در تبریز نوبن چهار ماه بعیش و نشاط بکذرانید چون خبر مخالفت شاه بسلطان شنید بعزم تسخیر آذربایجان شتافت و شاه شجاع بی آنکه جنکی کرده باشد بقلعه اوجان رفته متحصن کردید سلطان حسین از بعد از ان دری به تبریز نهاد و در سنه سلطنت متحمل کشته ابواب عشرت و اسباب طرب کشاد و شهادت امیر اسمعیل بن کرکیا

در بغداد در ایام سلطنت سلطان حسین بوقوع پیوست و بدان سبب شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس در عراق عرب بر مسند حکومت نشست و میان برادران یکدو نوبت محاربه و مصالحه اتفاق افتاد و هنوز غبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد و این واقعه در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید

گفتار در بیان مخالفت زمرهٔ از امرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا

در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمایه که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانهٔ حوت جهة اظهار عمل ببرج حمل انتقال کرد و جان نو در قالب عالم کهن دمید و فضای باغ و بستان روی بخضرت و نضارت آورد سلطان حسین از تبریز باوجان شتافت و عادل آقا از سلطانیه باردوی همایون رفته کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت طایفهٔ از امرا مانند اسرائیل و عبدالقادر و رحمن شاه و درویش قاصد جان عادل گشته قاضی شیخ علی را که بحکم پادشاه از آذربایجان بشبانکاره شتافته بود که مدت العمر آنجا باشد باز آوردند و روزی با عادل آقا در سر دیوان آغاز گفت و شنید نموده برنجانیدند و گذرانیدند که تا غایت منصب پیشوائی ما تعلق بتو میداشت دیگر ترا قبول نداریم آقا جواب داد که اختیار پیش شماست و فی الحال برخاسته بقبول خود رفت و روی بسلطانیه آورد امرا از گذاشتن آن گرگ کهن پشیمان شده جهة عذرخواهی کس از عقب جناب امارت پناهی فرستادند و التماس مراجعت کردند عادل آقا این سخنان را اصلا نشنوده تا قرق سلطانیه عنان بازکشید مقارن آن حال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته پناه بعادل آقا برد و آقا او را در همدان حاکم گردانید بانذک زمانی سپاه بسیار روی به ایشان آورد و بعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین از امرا متوهم شده برسم سیر و شکار سوار گشته و از اوجان بیرون تاخته عنان عزیمت به تبریز شتافت و شهر را کوچه بند کرد امرا چون انحال مشاهده نمودند خزانه و جبه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده روی ببغداد نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاده از عزیمت مخالفان خبر داد و آقا باتفاق شاه منصور با پنجهزار سوار جرار از عقب ایشان ایلغار نموده شاه منصور بمنقلای روان شد و در نواحی الوند کوه بدیشان رسید بعضی از ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و طایفهٔ پناه بشاه منصور برده گفتند باید که کلان پادشاهیم و شاه منصور قاضی شیخ علی و امرا و قاضی را بجان امان داده بقبول عادل آقا رسانید آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند و چون بمراغه رسیدند بموجب التماس شاه که سلطان حسین بخط خود نشان رقمی کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود و هر چند شاه منصور زبان بدرخواست گشود مسموع نشد اما قاضی شیخ علی را زنده گذاشتند از روی صدق نهادان [illegible] و شاه منصور [illegible] عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و [illegible] گردید

ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا و نوید بیان مخالفت شاهزاده شیخ علی با صاحب تاج و سریر

چون امیر اسمعیل بن امیر زکریا در دار السلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم [illegible] را تبعیت کرده معتبر ساخت و شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس که در آن اوقات بی اختیار و بی اعتبار بسر میبرد [illegible] الضلال بود تا در روز جمعه [illegible] جمادی سنه ثمانین و سبعمایه که امیر اسمعیل با کس اندک بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نامی که ترکش او بر داشته بود بدو شمشیری بر ویش زد چنانچه از پای در افتاد و میر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل را در خانه برادر برد [illegible] و امیر مسعود بجانب برادرزاده روان شده مبارکشاه بحسن و نجش کرکه قرا [illegible] نام داشت [illegible] سعادت شهادت رسانیدند و [illegible] شاهزاده شیخ علی خبر کیفیت واقعه باز گفتند والده شاهزاده بقاتلان گفت که اگر راست میگوئید سر اسمعیل را بیاورید و ایشان در ساعت سر او جدا کرده پیش مادر شاهزاده آوردند و از عجایب آنکه عمارتی که بنا کرده امیر اسمعیل بود [illegible] امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود و استادان کار میکردند نجاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل او را منع نموده گفت بگذار شاید سر کسی را از اینجا بیاویزند و عاقبت سرش را از آنجا آویختند القصه چون این خبر بتبریز رسید امیر زکریا که در کبر سن بود بر فوت پسر و برادر نالید و زاری آغاز نهاد و سلطان حسین [illegible] سلطنت بغداد [illegible] شاهزاده شیخ علی [illegible] آورد و نزد برادر فرستاد و پیغام داد که ما در ایالت و ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان مینماید که یکی از امرا را نزد خود نگاهداری تا بیاساس مملکت رعیت و سپاهی قیام نماید [illegible] و شاهزاده شیخ علی فرستاده برادر را خوشدل [illegible] باز گردانید [illegible] پادشاهی [illegible] گشت و منصب وزارت را بعبد الملک [illegible] تفویض فرموده امیر اسمعیل را با تاج عظمت [illegible]
و چون [illegible] مملکت [illegible] شاه شجاع [illegible]
فرستاده [illegible]

اجمع جمیع علیه سلطان حسین و عادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه در پایه تخت شیخ ثامن بجمادی الاخر تبریز متوجه بغداد گشته و شاهزاده شیخعلی و میرعلی تاب مقاومت سپاه روم بغداد را نیاورده گریخته و علم توجه بجانب شوشتر افراشته و پادشاه بجهای عیش و طرب عازم بغداد گشته مرحبا و آفرین گفت شاباش داد که هیبت اجتماعی شوشتر و میم و هم شیخعلی و میرعلی و فضل و میم جمع و قول شنوده و عادل آقا که فتنه خاطر با فوجی از سپاه شوشتر شتافت و با کمال لطف صلح کرد و در انجمن شیخعلی و میرعلی قناعت نمایند و دیگر در فکر دست بغداد و دخل نفرمایند و از انجا بغداد و رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسیده و با برخی که گویا پادشاه را بهم انجا گذاشته با اکثر لشکر سلطانیه شتافته و در غایت استقلال بسر انجام امور ملک و مال مشغول گردیده و در همان زمستان عبدالملک تعاجی یعنی از اعیان بغداد مسلح با قصد توفان بر پادشاه را داده شیخعلی و میرعلی فرستاده بمستعد حضور مودند و ایشان متوجه دارالسلام گشته سلطان حسین محمود دوانی و عمر تعاجی را بمقابله مجال داده نامزد فرموده و آن دو امیر در دست میرعلی با دک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از استماع انجبر عنان عزیمت بلکه بهزیمت بصوب تبریز انعطاف داده و در راه مشقت بسیار کشیده بعد هزار حیله بمقصد رسید بفضل الله تعالی ما شاء و بحکم ما یرید

ذکر ارتفاع غبار تفرقه و نشستن آتش سلطان حسین

و دران اوان که سلطان حسین در کمال پریشانی بدار الملک آذربایجان نزول جلال فرمود و عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته رفع بعضی از قلاع اقوالیت را که امیر ولی در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را جنبه استمالت خاطر آقا مکوک نامزد کرد چنانچه اندکی مردمی در خدمتش ماندند در حالی آن احوال در اوایل سنه اربع و ثمانین و سمانه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند اویسیان کوری در خطه خاک سیاه انگشته خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که سیورغال او بود پیش گرفت سلطان حسین هر چند کسان از عقب او فرستاد و التماس مراجعت نمود بجائی نرسید و سلطان احمد از اردبیل یاران و موعان شاه قلی لشکری فراهم گشته و عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنه مذکوره بیک ناگاه بآن بلده در آمده و سلطان حسین تحیر و سراسیمه گشته در گوشه خمر بدا آمد و شب بدست برادر و نا مهربان افتاده بر حسب تیر شهرت شهادت چشید و بتیغ ظفر فرمای آخر کار بر تن او که طالش بی سامان از آنجا ملقب بظفر خان بعضی از مورخان گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت اشتغال مینمود و کاهی بر اعالی که مناسب مرتبه سلطنت بلکه لایق حالت جوانی بود اقدام مینمود امیر شمس الدین رکن یا خواجه جمال الدین عزیز نوازت سلطان حسین اشتغال داشته و در باب کفایت و مهمات شهر و ولایت نفس سعی و اهتمام بروجه دل میکماشته مفتضی که خواجه جمال الدین بلغز مفید و با کنایه بعبارت مغز کلم یاد و دو پسر داشت موسوم بمحمد و خضر الله توبتی امیر شمس الدین رکن یا کی از نوکران ترک راجه مطلب کاه بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد و چون شخص مذکور خواجه را دید که پسر عبدالله و جان فضل الله که در میان ما جنده ان متن موجود نیست که عصاره و مغز قیر بسطوح کشند نوکر بکار بر معنی این کلمات را ندانسته بار دیگر گفت بیک سمان یکلای دوست خواجه فرمود که اعادات عبارات غاب اول الالباب بعید است و آن ترک چون دید که هر چند می ایست سخن مفهوم مقصود نمیگردد باز گشت و امیر شمس الدین رکن یا گفت بهر چند سن او خواجه کاه مطلبم او فهمان میخواند

ذکر سنه ۷۱۳ از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزء اول این مجلد

سلطان احمد شهریاری بود بغایت متملک و خوش نرد و بسیار بیباک و فتنه انگیز بغایت دست قلب و ملت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم حلم معروف از بسیاری اقسام فضایل بهره وافر و علم موسیقی بیش و ارباب هنر نظم خوش نزد او بسیار بود و پیش از چهار سال در تبریز سر کرده نمانده بود که بر تریاق در کمین و مهر بدیار و معتمد مهر و بهر و چون آن پادشاه کیوان قدر بهرام قدر دو لشکر بتبریز نزدیک بهر بهم سلطان حسین بقتل رسانید برادر دیگرش سلطان یار بیدپاده کرخه بعد از ان کتاب منتخب فراوان در سنه اسب کله مای بدیش فتاده جای دمدکاب آورده تا زمان وصول اسلطانیه بهم بآنجا نیامده و عادل آقا و اوپاد و شاه برداشته شاه منصور را در قلعه کرانه معتقد کرده و با سپاهی بیکجوی تند خوی عازم تبریز گردیده و در موضع میانه با باسی و لشکر علی اسباق و ابو سعید و لد پیر ملک اشرف کرجه سلطان احمد پیوسته و او را از کیفیت وصول سلطان یار بدیده عادل آقا اعلام داده مذکور چون سلطان احمد بور نگشی پیدا نکرده بود شهر بابا گذاشته بهر مت عنیمت سفرد و عادل آقا به تبریز رسیده عباس سیاه فراوان داعی را حاکم ساخته بمرند رفت و محمد دوانی و قرا بسطام کمناب را در قراوه و ایشان پل صنیار الملک را بحکم کرده رحل اقامت انداختند و سلطان احمد خفیه قصدی زده دوانی و عباس و مسافر روان کرد اینه بیغام دادکه شما نوکران ایشید چه جهت خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب سلطان یار شده چون همچنین بر عادل آقا ظاهر گشت سلطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا

سلطان احمد باهم گفتند که بر گاه عباس و مسافر محبت سلطان احمد جلایر بسنده یکین کرد از ما جنبیه اعتبار باینده او لی انکه بهم اینجا خاطر از عدهٔ ایشان فارغ کردانیم و در سر اداء علامات پیش تکلم بی توقف و تلثم شمشیر در هم بستند و عباس و مسافر کشته کشته حمزه و باغی بیگ سر باد ایشان را در سلطان احمد روان کردند همچنین موافق مزاج سلطان نعناع اما چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز آمده بتوجه ضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت کشتاگاه چنین متواتر شد که شاه زاده شیخعلی و پیر علی با دک باغ اعادل آقا عازم رزم مرحم کرده نزدیک رسیده اند بنا بر ان سلطان بستقبال ایشان روانه شد در حوالی سعت رود محاربه دست داد و بهمچنانی از جوانان سلطان احمد ضعف بسیار کرد و شاه زاده شیخعلی پیوست لاجرم شکست بر جانب سلطان احمد افتاده از راه خوی بخجوان رفت و در ایچمیزنگجوانی بقراحمد نرکمان مجتی کشته از و استمداد نمود فراحمد کفتان مجتی متمکن و قتی بسند و ان افتد که چون مادر را برحال خلاف صف کشیم تو با نوکران خویش در صلح کنید تا بیم توقف نموده قدم پیش و پس نهی و بعد از مشاهده بصورت فتح و ظفر و غلبت طمع نکنی سلطان احمد مقبل این دو شرط شده فراهجمیع ایلات مرد ترتیب داد و پیر سعید کس را بایلک قمون ساخت و هر قمونی را سی و پنج کرد مقرر انکه از هر قمونی ده مرد پیش رفته تیر اندازی کنند و چون خصم قصد ایشان نماید که زبان اکشته و نعره برکشد هر مرد پیش رفته یا سیال اعلا زنم فرد یزد و باین منوال فراحمد باشاه زاده شیخعلی و پیر علی با دک حرب کرد شاه زاده و پیر علی در آن معرکه بقتل رسیدند و کمکان غلبت قرار ان کرفته روی بمنازل خویش آوردند بعد ازان سلطان احمد بتبریز شتافت و سریر پیر علی را بر سبیل استهزا از دروازهٔ اغاقرمشا و داد آقا موجه بتبریز کشته درین اثنا مابین الجانبین صلح صورت یافت و سلطان احمد خواهر شیخ کجک و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا قرمشا و داد آقا مهمانی ایشان را باغان منوکر ساز ند و منتظر مراجعت ایشان بوده که ناگاه باستماع مرور که عادل آقا نزدیک رسید سپاه را متهم شده از راه نخجوان بطرف اران و موغان رفت و شیخعلی بالطلب هوشنک که حاکم انجا بود فرستاد و عادل آقا در اردبیل نزول کرده مراجعت قشلاق و نوبت ارش و عواطف خصوصا ایشان و عهد و میثاق بشده مابین الجانبین صلح کونا اتفاق افتاد و بر موجب که آورد رباعی ان متعلقا تعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم سلطان بایزید و عادل آقا عراق عرب شریک سلطان احمد بود و کاربرین قرار بسلطانیه بازکشته امراء بغداد و دیگر کشته معتمدی بخدمت ما مامل قبول تو دارالسلام فرستند کسیم و عادل آقا تو رسون را که مرد اری صاحب وجود و سپر حمالها بود بگوشت خواجه الدین النجفی بالبارات بغداد و نصب نموده همراه امراء روان فرموده و چون تورسون در دارالسلام بغداد فرود آمد عبدالملک النجفی بسیار سانیدند و سلطان احمد همدان را بنام امیر علی و بندوی قورچی و سلطان عرب را که اندیشه عدری داشتند بتبریز بدیع کذرانیده و شاه منصور را حاکم خوزه و شوشتر کردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده و کراو دانیدند و سلطان احمد آن مستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه خمس و ثمان بسمعا خواجه یحیی همدانی با مکومت وارالسلام نصب کرد و خود روی بتبریز آورد و امیر علی و لواحق او را بمقابله پیش آمده از هر دو جانب و لیران بقتل آوختند و چمکی کثیر کشته شکست بر علی افتاد و آقا بسلطانیه مراجعت نمود سلطان از سراغه با و جان برفت و از انجا بخان شاقت و چون عادل آقا قرب وصول سلطان بدان اطلاع یافت سلطانیه را بمحمدان در کاه سپرده و روی بهمدان بنهاد از انجا بچی پیش شاه شجاع که بادشاه فارس بود فرستاده استمداد نمود و شاه شجاع بهوس تسخیر آذربایجان در حرکت آمده چون بحر بادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بومی پیوستند و بمغان کذکیر همدان رفتند و سلطان احمد بچیان رود شاه شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آمادهٔ محاربه است و ما ملک و مال او را در ربع مسکون و هر چه شاه در آن باب بغیر ما یطاعت مینماید ما قادر بدان نیستیم ماست که روی بان درکاه آورد و مطیع امکانه و در تقویت کشنده و مجال السلطنه مدانند شاه شجاع با خود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستانند و خواب خویش بدید و عادل آقا اهلوک ساز د آنچه تکفون نمیراد بود و با احمد چیان در میان نهاده بهم برین جمله قرار یافت و شاه شجاع علم کرد که امراء تبریز علانام سلطان بایزید بوده و بکمک مخدمت عادل آقا بسلطانیه رفته سلطان بایزید امراء خود را بر سر ایم شاه و عبدالکریم از لاران شاه شجاع بسلطانیه آورد و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام امور خلایق را امراء فارس کذارد و خود بخان شاقت شوشتر شتافت و چون ایشان سلطانیه رسیدند امراء سلطان بایزید بغتة چغانی و

آوردن امراء بایزید سلطانیه را بسر امراء فارس و خود

ملکت و مال در تصرف عبدالکریم

عمر محمد و محمد جمشید با هم قضیه که چگونه اتفاقا بهرات آمدند و با بست امرا شاه شجاع توان داد و با برادر ابراهیم شاه و عبد الکریم را در شهر هرات آورده اند که زمان ایشان دانند و چون بحصار در آمده و دیگر التفات بدیشان نکرده عبد الکریم و ابراهیم شاه با نفوت لابموت محتاج شده درمیان دشتان شبزار بانگشته و سلطان بایزید قرب بخارا و دار السلطانیه مکومت بوده ناگاه ولی جهنی عمر محمد و با اتفاق آورده و امراء دیگر اروی متوهم شده بگریختند و سلطان احمد خبر ضعف برادر شنیده و سلطانیه رفت و قلعه را بصلح گرفته مضبوط ساخت و سپر جواتی توقار اکه ده سال بود حکومت منصب فرمود و نام خیلتاش تو لایت را در کف کفایت شیخ محمود جامدار نهاد و چون خبر بی کوتوال قصر سلطان بایزید مصحوب خویش بهرات رسید و درین اثنا خبر فوت حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بطرق عراق و آذربایجان شایع شد و محمد سلطان آنحضرت بهرات رسیدند و سلطان احمد مقرر فرمود که همان یاران را در بغداد بنشیند و ایشان را بدان جانب فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمده عادل آقا سلطان را از حدود سلطانیه دور دیده فوت دیگران ملده رجحب تصرف درآورد و دو سه هزار کس جمع شده بسلطانیه آمد و سلطان عنان نزاع بدیشان انداخته سلطان آذربایجان از جانبین مخالفت می نمود ند که ما بچه رایات آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پیوسته و بحصول رسیده و در ولایات فارس عراق انداخته و کارایشان بجائی رسید که لشکریان بیکدیگر رسیدند و سلطان احمد بکرمی سپر انداخت و سلطان احمد تمامی تمکنت بصاحبقران و افر عظمت بخبر رحام خلاف و نزاع بوده آخر الامر بر وم گریخت و روزی چند در پناه دولت پادشاه آن مرز و بوم ایلدرم بایزید رو در کار نیکذرانید کجانب مصر و شام شتافت و سلطان مصر چند روزی در مقام تربیت ایشان بساعده بالغه بسر برد و انجوس گردانیده و بخواست که بندگرده نزد حضرت صاحبقران فرستد دران اثنا خبر فوت آنحضرت بتحقیق پیوست و سلطان مصر ایشان را مطلق العنان ساخته سلطان قره یوسف ترکمان را مصحوب عراق و آذربایجان آورد و سلطان احمد بعراق عزیمت اینجا فته امیر قره یوسف آذربایجان را در خبر تسخیر گشته و در وقتی که بجانب روم رفته بود سلطان بغداد را بعهدی باکه میان او و قره یوسف بود منهدم مصور کرده بهرات بخدمت پدر چون امیر قره یوسف آنان بورش نا گشت روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه شصت و ثمانمائه در دروحتی بهرات بین المابین محاربه دست داد و فرار بر جانب سلطان افتاد و در شهر تحصنی شده و همدران روز امیر قره یوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع بعد ازین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و چون خواجه خرم خانه اجولان در میان احوال تیکریغانیان بایزید ساخت موجب وعده که در دیباچه کتاب کرده شده عنان بیان بصوب احوال پادشاهانی که مقام تیکریغانیا بوده اند معطوف خواهد ساخت

بسر بردن ایلدرم بایزید در اوقات که امیر تیمور کورکان عالم را مسخر ساخته سلطان احمد بر اقلیم آذربایجان و ترکمان کرد اوبر دیار عراق

مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام — جزو اول زین مجلد شد تمام
قصهٔ شاهان چنگیزی نژاد — بلکه از سحر ضمیر حرده چین
تا نماید از سر رافت نظر — جانبش آصف پناه داد گر
مشتری گردد ازو خورشید اقتدار — روشن از دیدار او چشم اهل
ترک جوزا برفلک روز سیز — میزند بر فرق خصمش تیغ تیز
هی نوسیده جنش از روی مهر — زهره در نرمش بود جنباکری
در کرم چون مثل آمد زان سبب — ذات او را شد کریم الدین لقب
جز صهیب الله مار و بر زبان — هست بحمد چون ثنای ذات او
تا کند کلک سخن رکفت گوی — تا بود طبع سخندان نکته جوی
مرجع اهل فضیلت بر دوام — خامه دایم در ثنایش گفته زای

تمام شد جزو اول از مجلد سیم تاریخ غرهٔ شهر ربیع الاولی سنه ۱۲۷۳ هجریه نبویه علی یده اقل خلق الله میرزا محمد علی سبزواری

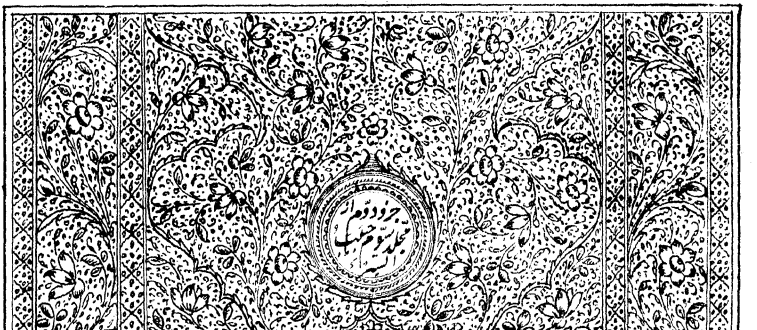

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو دوم از مجلد سوم در ذکر بعضی از طبقات دولت که معاصر سکیه خاتمان بوده اند و لباس پادشاهی پوشیده و کاس عنایت نهایت الهی نوشیده
یارب سخن تر مرا حالی بساز و ز غیرت خود دلم خالی بساز چو سوخته جوانبات ملکت کویم در ملک سخن وری مرا والی بساز بعد از تقدیم سپاس
و ستایش پادشاهی که بخانه شئی تقدیرش صورت تمثیل بکار تصویر و تصویر و اله و الوانی ملکه من شیا موقع میکرد و دخل جاهل و بوس اتباع صلوات و درود بر شاهی که بدات
بدات قوت مستقیش سر کشان را بدیه ضلالت راه وصول بر خود بندند محمد صلی الله علیه و آله بود و بشنود که از پادشاهانی که معاصر سکیه خاتمان سلطنت
بوده اند حالات هشت طبقه بطرز نزه اخضر در آمد بدین تفصیل ملوک مصر فراعنیان و اکاسره ایران آل منذر آل غسان ملوک کرمان آل مظفر آل جکان لرستان ملوک دیلمستان ملوک طبرستان ملوک سربدار
ملوک کرت و ملوک سجن که از تمامت احوال این ملوک نامدار را در این جزو در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اند کی از حالات اکابر و افاضل زمان هر یک
از این پادشاهان کیهان مکان که مذکور خواهد کردید و من الله العصمة و التایید

کفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر

بر الواح ضمایر محرران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستور نخواهد بود که چنانچه مجملا در ذکر آل ایوب کذشت پادشاه
مصر ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر دست غلامان
خود کشته کشت آنکه چون ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود بسر داری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح
انتظام داشت تفویض نمود و خطبه بنام والده ملک معظم که بلقبه شجرة الدر بود تا مدتی مدید کنیت داشت خواندند و شجرة الدر صغیفه عاقله جمیله بود و در قرب و ولای
آن مملکت را بحسن تدبیر ضبط فرمود و در سنه ثلثین و ستمائه امرا بر سلطنت عز الدین ترکمن شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بغلامان
قرار کرفت و آن قاعده جهانبانه حالا نیز مرعی است سمت استمرار پذیرفت ملک معز الترکی الصالحی پادشاهی شجاع حرد مند بود و محامد بی عنایت احکام شریعت
ستوده و چون بر سریر سلطنت متمکن کردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از آنکه سه سال در دولت و اقبال بسر برد در سنه خمس و خمسین و ستمائه در حمام کاخ حریش مدآور ام خلیل از غایت دسیسه که ملک معز از و معلوم کرده بود او را در حمام جام شهادت چشانیدند ملکت منصور علی بن ملک معز بعد از قتل پدر بسلطنت
امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را کرفته در بیابان قلعه مصر محلی بر کشید و چون دو سال در کار سازی کذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین قطز را بر تخت نشانیدند و او را ملک مظفر خواندند ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشته شدن او بدست بیبرس بندقداری ملک مظفر سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایت اصحاب
تطریو: بالقاء و الطاء المهملة الزاء و در بعض از کتب مثلثه تبع نام او بود و نوشته اند و در سر لقب ریحان ملک مظفر بر سلطنت مصر متمکن کشت و بعد از فراغت کوبه قاعده غازم میدان اقبال کشته در او اخر

در اواخر ماه مبارک رمضان سنه ۶۵۸ در عین جالوت تقارب فریقین دست داده ملک مظفر طایفه از ابطال رجال را در کمینگاه باز داشته با سایر سپاه بر زبر
پشته با ایستاد و کیبوقا بغرور موفور بر آن پشته تاخته ملک مظفر بموجب کلمه الحرب خدعه پشت بجانب او گردانید و روی بوادی فرار آورد و کیبوقا بی اندیشه
مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسید بیکناگاه سپاه مصر اطراف و جوانب او را فرو گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری
از مغولان بحرق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا غبار معرکه هیجا در هیجان بوده آخر الامر ملک مظفر بر طبق نام خویش مظفر گشت و کیبوقا در
جنگ اسیر گرفتار شده و هم بجا بقتل رسید و ملک مظفر اگر چه منصور و مظفر بمصر باز گردید اما هم در آن ایام بعضی از امرا بر قتلش اتفاق نمودند بهادر معزی در
موضع مطیه بزخم تیری جان گرامی او را از پای در آوردند و بعد از آن غلامان زمام پادشاهی را بدست ابو الفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند و او را
ملک ظاهر لقب نهادند   **ذکر ملک ظاهر** نامش بقول امام یافعی بیبرس بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار و او در اوایل حال
در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از جمله ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال از ناصیه حالش مشاهده کرده او را
از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در ذی قعده سنه ۶۵۸ بر سریر سلطنت مصر صعود نمود و بصفت
شجاعت و علو دست و دیانت و امانت اتصاف داشت و در حمایت حوزه اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده همواره همت عالی نهمت بر غزا
و جهاد میگماشت و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر بالله الناصر الدین العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل المستنصر الحاکم
بامر الله ابو العباس احمد بن علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاندند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در ۲ محرم
الحرام سنه ۶۷۶ بعالم آخرت منزل گزید   **گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمه از احوال علما و افاضل**
آن روزگار   در تاریخ امام یافعی مسطور است که در سنه ستین و ستمایه که ملک ظاهر در مصر لواء سلطنت بر افراخته بود احمد بن الظاهر بالله
العباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسید و صحت نسب خود را بثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر ملتمس او را
بعز قبول اقتران داده اشراف و اعیان مصر را مجمع ساخت و شرط متابعت بجای آورده دیگران نیز متابعت کردند و احمد را بلقب برادرش المستنصر
بالله گردانیدند و بعد از آن مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت در قامت ملک ظاهر پوشانید و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید   بیان ملقب ۴
و ملک ظاهر قاهره معزیه را آذین بسته با خلعت خلیفه سوار شد و گرد شهر بر آمد آنگاه جهه مستنصر اتابک و حاجب و استاد الدار و منشی تعیین نمود و صد
سر اسپ و سی استر و شصت شتر و چند غلام ملازمتش باز داشت و مستنصر بمجرد این قدر جمعیت خود را خلیفه اسلام تصور نموده بجانب بغداد روانه شد
تا آن دیار را از تصرف تتار بیرون آورده بدستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال بنشیند و چون بهیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف
و جوانبش در آمده آغاز قتال نمودند و طایفه از اعراب و تراکمه که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی از خواص
کشته شد و از جمله مردمی که از آن غرقاب بلا خود را بساحل نجات رسانید یکی ابو العباس الحاکم بامر الله بود که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت
و چون او بمصر رسید بموجب صوابدید بندقدار قائم مقام المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بروی اطلاق کردند در گذشت   بیان مقام ۴
و در سنه ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روی بویرانی آورده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعه
متبرکه بکمال معموری رسید و در سنه ۶۶۶ ملک ظاهر قلعه اکراد و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه ۶۶۸ حصن عکه زیر تحت تصرفش قرار   سنه ۶۶۹ نسخه
گرفت آنگاه بندقدار هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر بنیابت خویش باز داشت و با دو سه کس از خواص در لباس خفا
بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورد و بدار الملک خود باز گشته ایلچی نزد اباقا خان فرستاد و پیغام داد که ما بجهه نظاره و تماشا
بولایت روم رفتیم و در دکان فلان طباخ خاتم خود را رهن مقابل ... کردیم مطلوع آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقا خان از ... متهور و تجرب
ملک ظاهر تعجب نمود قاصدی جهه اعلام این حال نزد معین الدین پروانه که در آن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بندقدار را
از آن طباخ ستانده روان فرمود و بعد از آن بندقدار با لشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود و بروایت تاریخ وصاف آنکه تحریک از روی بیان
در استدعاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و قول امام یافعی آنکه میان بندقدار و لشکر تتار

و روم محاربات اتفاق افتاد و صورت ظفر و نصرت او را دست داد و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بسیار بمصر باز گشت و چون اباقا
خان از کیفیت این حادثه خبر یافت عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام برکشیده معین الدین پروانه را
با دویست هزار مسلمان بیگناه بدرجهٔ شهادت رسانید و چون از آن ولایت بدار الملک خود باز گردید طایفهٔ از ابطال رجال را بدیار شام ارسال داشت و آن
جماعت بمحاصرهٔ قلعهٔ بیره مشغول شده نزدیک بآن رسید که آن حصن حصین را بالغلبه و قهر مسخر گردانند و ساکنان بیره حال تیرهٔ خود را قلمی نموده آن نامه را بر بال
کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن برید پرنده
مکتوب را بقاهره رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامهٔ حمامه وقوف یافت فرمود تا بر فور جواب نوشتند که ساکنان قلعهٔ بیره باید که مطمئن
خاطر و مستظهر باشند که صبح رایت دولت ما در روز هفتم ازین تاریخ از افق حوالی بیره طالع خواهد گشت و اگر درین وعده خلاف واقع شود ایشان
در تسلیم حصار مرخص اند و سیاح فضاء هوا الطیر بقیه که آمده بود باز گشته بندقدار با دوازده هزار سوار بجانب بیره در حرکت آمد و بنفس نفیس با هفت غلام
بر مراکب یام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در آن وقت از قاهره تا بیره بیست و هفت موضع یام بسته بودند در چهار شبانه روز آن مسافت دور
و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول لمقصد دویست سوار از لشکریان همایون کوکب ظفر انتما پیوستند و در وقتی که خسرو انجم بر قلعهٔ چرخ چهارم
بر آمد بکنار آب فرات و بیره حایل بود بر زبر پشته رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغلهٔ فرح و انبساط بایوان کیوان کیهان او
رسانیدند مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از یازده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتجمل هرچه تمامتر رسیدند و تا
علا وا از آب فرات گذشته مغولان چون آن حال مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند
وفات بندقدار بروایتی که در روضة الصفا مسطور است در ذی الحجه سنه ۶۷۶ در دمشق اتفاق افتاد و بقول امام یافعی در یازدهم محرم الحرام سنه
مذکوره مریض گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در ۲۴ ماه در گذشت و از وی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام
داشتند و از مشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بوده در صغر سن از حفظ قرآن فراغت
یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و اندک زمانی آنجناب را آن مقدار ترقی دست داد که درس هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول
گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان پسری خورشید منظر بود و چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطهٔ غلبهٔ مشرب عشق گرفتار
شد آنگاه ع بباد داده ورقهای درس و فتوی را سر در پی قلندران نهاده بهمراه ایشان بمولتان رفت و در آن بلده بصحبت شیخ بهاء الدین
زکریای مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در خلوت نشست و ریاضتها کشیده بدرجهٔ کمال صعود نمود و شیخ بهاء الدین یکی
از بنات خود را بعقد شیخ عراقی در آورد و شیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمد او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاء الدین
بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونوی مشرف شده استماع فصوص نمود
و کتاب لمعات را در آن ایام تالیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیفتهٔ جمال شیخ
عراقی گشته جهت آنجناب در توقات خانقاهی ساخت و هر روز بملاقات شریفش میپرداخت روزی مبلغی زر بسبیل نذر بشیخ برد شیخ فرمود که ما
بزر نتوان فریفت بطرف... حسن قوال را بما رسان و حسن قوال در آن وقت در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم
نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید
پیش رفته و سلام گفته او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشته سماعها کردند و شیخ
در آن ایام غزلها گفت و یکی از آنجمله غزلیست که مطلعش این بیت نظم ساز طرب عشق که داند که چه سازست کز زخمهٔ او نه فلک اندر تک
و تازست و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان نسبت باو ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف در مصر گرد کوچه و بازار میسیر مینمود
روزی شیفتهٔ پسر کفشگری شد و پدرش را گفت که میبینست که لب و دندان این پسر مصاحب چرم خر باشد کفشگر گفت که ما مردم فقیریم و غیر این
حرفه نداریم اگر چرم خر بدندان نگیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ فرمود که

که من هر روز هشت درم سیم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشکها افشاندی حسودان این خبر بسلطان رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ هرگز این پسر را با خود بجائی می‌برد گفتند نی گفت در دکان با وی در خلوت می‌نشیند گفتند نی آنگاه دوات و قلم خواست و بنوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفه خادمان شیخ بیفزایند و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیر الدین که در مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن آن حال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد نظم
در سابقه چون قرار عالم دادند مانا که نه بر مراد آدم دادند زان قاعده و قرار کان روز فتاد نی بیش بکس وعده نی کم دادند وفات شیخ عراقی در هشتم ذو القعده سنه ثمان و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و در صالحیهٔ دمشق در قفاء قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شد و مرقد ولدش کبیر الدین هم آنجاست و از علماء زمان ملک مظفر یکی **حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی** است در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش بعقد ثلثین رسید فوت شد و اگر او را اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبهٔ میرسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردید غروب کوکب زندگانی نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین و ستمائه دست داد و دیگری از آنجمله صاحب تصانیف محمد بن عبد الله بن مالک الجیانی بود و او نیز در سنه ۶۷۲ از عالم انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه **حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیه الاسکندریه** در زمان سلطنت بندقدار در سنه ۶۷۴ از لباس حیات عاری گشت و از جملهٔ دانشمندان عالیمکان آن زمان دیگری امام **شیخ محی الدین النووی** است و نام امام محی الدین یحیی بود و اسم شریف پدرش شرف بن حسن ولادتش در عشر اوسط از ماه محرم الحرام سنه ۶۳۱ دست داد و در سنه تسع و اربعین جهت تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسهٔ رواحیه قریب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات خود را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و در سنه ۶۵۱ مصحوب والد بمکه رفته بگزاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ۶۶۵ آغاز تصنیف نموده تا سنه ست و سبعین و ستمائه که وفات یافت بآن کار مشغول بود روضه و منهاج المناسکین و تهذیب الاسماء و اللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التفسیر و التقریب و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جملهٔ مؤلفات امام نووی است

ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت و چون قریب دو سال بتمشیت امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنابر آن اشراف و اعیان قصد خلع او نمودند و ملک سعید بمغرب رفت و انسه برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاندند و او را ملک عادل لقب داده سیف الدین قلاوون را که در سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی ساختند و نفس نفیس او را در خود خضر و بعضی از خواص بقلعهٔ کرک شتافت و در سنه ۶۷۸ در آن حصار وفات یافت و خضر زمام حکومت کرک را بدست آورده بملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ۶۸۵ در آن دیار شهریار بود و بعد از آن سیف الدین قلاوون او را طوعا و کرها از آن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند

ذکر سیف الدین قلاوون چون ملک سعید از مصر بکرک رفته عزلت گزید اشراف و اعیان آن مملکت بعد از انقضاء سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه گردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند اما سنقر اشقر صالحی که ملک الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملک کامل شمس الدین گشت و در سنه ۶۷۹ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقاتله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بر بعضی از آن بلدان مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده منکوتمور بن هلاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقا بجد و حمص آمده بود قتال روی نمود و کفار تتار منهزم گشته ملک منصور برطبق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمائه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح وقوع انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی بازگذاشت در چهارم ماه ربیع الآخر سنه ۶۸۸ سیف الدین قلاوون بلدهٔ طرابلس را بجنگ از کفار فرنگ گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بحیطهٔ تصرف درآوردند و در سادس ذی القعده سنه ۶۸۹ در ظاهر قاهرهٔ معزیه آن پادشاه عالی‌جاه از عالم مجازی رحلت نمود مدت سلطنتش یازده سال و چند ماه بود

ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بودند با ملک منصور از جملهٔ فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی در تاریخ امام یافعی مسطور است

نسخه سنه

که ابن خلکان در سنهٔ ثمان وستمائه تولد نموده و در موصل بتحصیل علم کرده بمصر شتافت و چند گاه در آن مملکت ساکن شده و بعد از آن بقضاء ملا وشام مقتضی گشت و مدت ده سال آن مرا شتغال فرموده در فضل قضا با شرایط دیانت و امانت بتقدیم رسانیده و چون سلطان رفیع منزلت بیحیی الدین شهید در مدرسهٔ میسیه و بخیمیه بدرس واعاده میپرداخت تا در سنهٔ احدی وثمانین وستمائه عالم عزت را نشر اساخت و از جملهٔ مصنفات ابن خلکان کتاب وفیات الاعیان است و آن بهترین کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند و از جملهٔ مشایخ آن زمان یکی شیخ ابو الحجی یوسف بن معضاد الجعبری است و شیخ ابو الحجی زعیم امام مایفی صاحب کرامات بود و در سنهٔ ۷۲۵ در عصر الزمان مشتغال نموده و در ماه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین العبرقی وفات یافت و شیخ یاسین در سلک اکابر مشایخ انتظام داشت و بواسطهٔ آنکه احوال جوراد بریره و خاصتموز بمکرر دانیه بامر حمایت اشتغال مینمود و شیخ محیی الدین امام نووی را بسنت شیخ یاسین قریب هشتاد سال بود و همدرین سال ابن القیسی العلامه علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که در دیار مصر ملکه در سایر فضایل وطبیبی شهرت عالم علت نموده و از تصانیف مستطاب موجز مشهور است و بسیاری از کتاب ریاست را نوشته اند و دیگری از فاضل زمان سیف الدین قلاوون البخاری المحدث است و ابن البخاری در سنهٔ ۶۵۸ تولد نموده بود و در بغداد بتحصیل مشغول و از مشایخ آن بلده اجازت روایت و حدیث یافته و او بصفت صلاح و دیانت و تقوی و امانت موصوف بود و در صالحیه دمشق فی سنهٔ تسعین وستمائه بجوار حق پیوست و سبب شهرت ابن بخاری آنکه مدتی چند گاهی در بخارا بسر برده بود و همدرین سال شیخ عفیف الدین سلیمان بن علی التیمانی از عالم فانی بمنزل باقی انتقال فرموده و از تصانیف مستطاب مسائل التیمانیه که مؤلف مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری است شرحی نیکو نوشته است و دیوان اشعارش در غایت سلاست و عذوبت واقع شده و اگر بعضی از قضات شیخ عفیف الدین را بمذمت قرنه و الحاد نسبت مینمودند ظاهر ا بنا بر کمال حسد بوده و الله اعلم

ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون بعد از فوت ملک منصور جمهور امرای مصر اولاد رشید ش ملک اشرف را در ذیقعده سنهٔ ۶۸۹ بتخت سلطنت نشاندند و او با دشاهی صائب رای کریم آرای بود و چون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر و وزارت را بشمس الدین سلقوش تفویض نمود و منصب سپه داری سپاه را بسید الدین بلبان معلق گردانیده باشتغال خواص طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنگ در آمده بود آور دو چون بساحل بلاد رسید و محاصره و پیکار غایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده و در مکتر زنگاه آن بلده را بتصرف آورده و بسیاری از کفره فجره را بتیغ بیدریغ گذرانیده و اساس علو و اتهدام و اتقن آن سهری نو بنا کرده و آن را نیز طرابلس نام نهاد و بعد از آن بتمت برتخته گاه محاشته باعساکر موفور و جنود غیر محصور که از آنجمله هزده هزار غلام زرخرید او بودند متوجه آن حصار شده و در چهارم ربیع الآخر سنهٔ تسعین وستمائه بمحاصره و محاربه پرداخت و مخالفان دین همین که دران قلعهٔ حصین ساکن و نشسته و در مقام دفع و منع آمده از جانبین نیز حرج و مسک بمنجنیق بران گشت و در آن اوان روزی کفاری از مسلمانان را که باسیری گرفته بود نزد عوض سنگ و منجنیق نهاده بحرف سیاه اسلام را نشانه ساخته و همه آن بیچاره در فضاء هوا معلقا شهید گشته از شدت آتش غضبت ملک اشرف در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را بخاک راه یکسان نسازد و خرمن حیات متوطنان آنجا را باد فنا بر نباود نگرداند دست از خنک باز ندارد و نقابان نیز خنک را فرمود تا در مسام زمین آغاز کرده بریدن گرفتند و از خندق گذشته سوی باره و برج و باره نصب نمودند و تمامی شب علقه را مجوف ساخته بتکبیر آتش دران سوی نهادند و آن باره را بر مغاربی کفار فرو ریخته بعضی از حصار خصما بفشا و در وقت صباح روز جمعه نهم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره اهل اسلام بمنع انتظام در آمده در حکمه بخت ندوخون اکثر آن بی دینان را بر خاک هلاک بریختند و بعد از دو روز از وقوع این صورت بدیه بصور نیز دختر تجر ملک اشرف و امیر یکه را که حکام و لشکریان آن بلده بودند بصوبت قضیه مرده حکمه خبر افتند فرار قرار نمانده و بعضی بمنعت کس نزد ملک اشرف فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده و او عنه طلبیده و همدر آن سال ملک اشرف تبایید از دمشق حصار صیداء و شقیف و هر کوس و طباحی را نیز مفتوح ساخته بصفای فرنگ را تمام از آن دیار اخراج فرمود و ابواب فتح و سرور بر روی روزگار اهل اسلام کشود و در همین سال ملک عادل سلامش بن ملک ظاهر بتیر فات یافت و چون مدت هزار و نود و نور معدلت ملک اشرف بر مفارق اهل اسلام تافت بیدیه بروی خروج نموده و در سابع محرم الحرام سنهٔ ثلاث وسبعین وستمائه فیش وجود آن سلطان عادل الحق بدار البوک بشتافته بر زوج

ابو الحجی زعیم

ارادت نامه بود و چون بمصر شتافت در زیارت اوراد و خدمت فقرا بر علیه مشغول میبود و شیخ عز الدین عبد السلام عز بن عبد السلام

روی

وعصیت

از لوح زندگانی بستره و برادرش ملک محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاون را بادشاه کرده این سلطوس و زبردست خود که انتظار تجنه نمود که اعالم انتظار فرمود ذکر اقبال او و بار بیده و کیوقا و لاچین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آن سرزمین چون بیده بقبل ملک اشرف بسعادت نمود اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سر انجام مهمات را پیش خود گرفت و ملقب بملک قاهر شد چون بکسال بهنوال بگذشت و محرم سنه اربع و ستین و ستمائه کیوقا که در زمان علیه ملک مظفر کیوقا نویان بسیری در دست معه ران انشاذ بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر بساط امارت نهاده با تفاق لاچین و غلامان دیگر خروج کرده بیدره را بکشت و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و دو روز گفته که بر سریر سلطنت مصر صعود نموده پنجاه سال و بعد از دو سال پادشاهی کیوقا در سنه ست و ستین و ستمائه عالم را مهاس دو تنش بسر پنجه بوفائی درهم شکسته و عروس ان مملکت را بحسام الدین عقد بستند و کیوقا با جماعتی از غلامان خاصه خویش بصوب دشت قرا کرینه لاچین که ملک مصور لقب یافته بود فوجی سپاه را بدان جانب فرستاده او را گرفته در قلعه سرخد ساکن گردانیدند و اسباب فراغتش را بهم رسانیدند و در سنه ثمان و ستین و ستمائه عیان مصر نسبت بلاچین بیمرهی بوفائی پیش گرفتند و بعد از اداء نماز جمعه در وقتی که لاچین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از ده ضیاء الدین طنطنی و امیر عبد الله روزبه البندوی و امامزین العسال کسی نزد او نبود جمعی کس را عاظم امرا با شمشیرهای کشیده بر سر لاچین رفتند و فضل غالبش شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند و روز دیگر بطلب محمد بن سیف الدین قلاون که در قلعه کرک بود فرستاده او را بمصر آورند و بادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند و در سنه ثمانی و سبعمائه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد علی الاخمیمی القشیری در مصر فوت شد در صحیح الصباح مسطور است که تقی الدین بن مصفای است که مانند انها تالیف کرده و در همین سال کیوقا که بعد از خلع از سلطنت مصر در سه خدیو و اداعالم اقبال بود لفتار و در ذکر سلطنت ملک ناصر و انچه شد در زمان او ظاهر چون ملک ناصر سریر سلطنت مصر تمکن گشت چنانچه در حین وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار بیاروین و لاس العین که مقام بجا خراج گذار غازان بودند فرستاد و اموال و جهات ساکنان آن موضع را بباد غارت و تاراج داد و بیاران آن میان او و سلطان محمود غازان هوا در نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنه ۶۹۹ لشکر بصوب شام کشیده و در نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانیدند و ایالت آن بلاد را بعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت و امراء عظام از محافظت ثغور شام عاجز شده بهر یک از ایشان عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساختند ناچار آن غازان خان ثانیا سپاه فراوان بدان بلاد برد و بعد از وصول بحلب فتح شام را بعهده قتلغشاه نوین و جوبان بیک کرده روی بصوب دار الملک خود آورد و ملک ناصر با عساکر ظفر مآثر در موضع مرج الصفر بر سر غازانیان تاخته مهم ایشان را بر حسب دلخواه فیصل داد و غلبت بنهایت گرفته قدم در سنه خمس و ستمائه نهاد از مرج صفر بیاث و لشکرگشی با یکتمر تفویض نمود و منصب وزارت فخر الدین عمر الحنبلی مشغولی فرمود و قوشتمر را دمشق حاکم کرد و جمال الدین اقرم را حلب روی تمشیت امور سپاهی و رعیت آورد و حیث کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشکری و رعیت مطیع و منقاد وش گشته نامی بلا و مصر و شام صفت عمومی پذیرفت در سنه احدی و سبعمائه الحاکم بامر الله العباسی که در ممالک مصر و شام سمت خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم اخرت برافراخت ملک ناصر او را و کلا بر سریر شرکای سلطنتی بالفعل بجایش بخلافت نشاندند و بر بساط اسلام در دیار مصر و شام خطبه باسمش خواندند چون مدت هشت سال از شمات سحاب عنایت الهی بر پاس مملکت ملک ناصر ناصر و بران بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمد مصر صرام از وی چنبه بهار دولتش تخریف هرمان شبیه مو قبیلین ان حال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بدر جاشی کبیر کلا را کثر امرا بزیده جاه و جلال ممتاز و مستثنی بود ند چون استقلال نجا حرکت نداشته در سنه سبع و سبعمائه قصد ملک ناصر نمودند و سلطان را نه بیشه عدد و دشمنان و وفور یافته با هفتاد خروار زنده و جواهر و حرم و دختران پسر و صد و هفتاد نفر غلامان جلادت اثر بشی از قلعه قابره بیرون آمده بجانب حصار کرک که در حصانت باستحکام بر ابر بود نهضت نمود و بعد از وصول برج و باره را بمستحکام و اطمینان مواظبت سکون بر حرکت متیاز نمود سالاره و جاشی کبیر چون عرصه مملکت مصر خالی دیدند المستکفی بالله و اشراف و اعیان را مجتمع ساخته در بیعتین بادشاهی کرا عهد نبیط خوزه اسلام بیرون تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند و خواطر

همکنان بسلطنت چاشنی گیر قرار یافته او را بر سریر عزت نشاندند و بقبش او منظر ساخته طبعه بناش خواندند و چاشنی گیر نام حل و عقد جمله امور
کفایت سالار داده منصب نیابت را بسپیر علی قجاق تفویض نمود و قتال السبع از مجالیک سیف الدین قلاون و جمال الدین موصلی علام بدر الدین
لؤلؤ و علاء الدین بغدادی را باسی کس از سرداران سپاه فراوان از جهة محافظت حلب بجدود اولایت فرستاد و دمشق را بجمال الدین اقرم و معمار نجاتی
و حلب را بفخر المشقور و طرابلس را بسیتمور داد و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیت علنیات داشت بنا بر استصواب امرا قاصدی سخن
دان نزد او ارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بهمچو طریق اعتزال و انزوا اختیار کرده مملکت را بامرا گذاشته اشراف و اعیان مسلمانان
این کنیسه را بر تخت سلطنت نشانده ملک منظر لقب دادند اکنون سلطنت از خزانه صحیح سلطان است و ما را جهة تحریر لشکر اسلام و اخراجات راتبات
طوایف بیان و احتیاج تمام بهمچنین قرب و یست غلام شجاع در ملازمت سلطان بسر میبرند توقع آنکه معهود دیرینه چند که از عهد جدت خداوند
ضرورتیه الحضرت بیرون آیند گاه گاه از بندگان سایر اجناس را بمصر فرستند تا باتفاق یکدیگر در ان هنگامی با مرغوه جها دپردازند ملک ناصر جواب داده که
محقر وجهی که از خزانه همراه آورده شده عشر خزاین موروث و مکتسب نیست که در مصر گذشته باشد اگر ما را فرستم ما را جهة محتاج وجه معاش در یوزه
باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق نعمت نموده صحیح بجانب اند عایت انصافی است چرا مرور زیاده از دوازده هزار بنده بنده
زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک منظر نهاده اند و ما سبیل
اضطراریا فتیاد ران ملازمت اجتماعت برداشته ایم و وجود و عدم ایشان یکسان و نابود انگاشته مناسب آنکه ملک منظر و اتباع او جهة این
جزئیات خود را رنجه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند چون این پیغام چاشنی گیر و علامان او رسید دم در کشیدند و دیگر از ملک ناصر
چیزی نظلبیدند بعد از آن ملک منظر از غلامان اشرفی و ناصری توهم فرمود. ستر و علانیه با هم بنا بر ند کانی ایشان جسارت نمود و مشکوتیمور
از مجالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران طایق او از فضاء ملک منظر اندیشیده از مصر بگریخت و بقلعهٔ کرک رفته
بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت دیگر غلامان که آن حال ندیده و در دو تقلید مشکوتیمور نموده بملازمت ملک
ناصر شافتند لاجرم با ندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون از خبر بشام رسیده حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزد یک ملک ناصر
فرستاد و اظهار هواخواهی فرمود قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که در لکهنه و بیره بودند از تغییر عقیده قراسنقور سلبت بملک
منظر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و اخبر را ملک ناصر شنوده جمعی از شجاعان مبرز و مخالفان فرستاد و ما تامی یراق و جهات ایشان را
گرفته بگرک بردند و چون صاحب دمشق جمال الدین اقرم در جمعیت ملک ناصر وقوف یافته بر اس عتیاس بخود راه داده عنان بصوب مصر تافت
و ملک ناصر لطف پادشاه قادر و ائق گشته با سپاهی تنگ از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام بطلب ایت آفتاب استقبال
التجا کرده ملک ناصر همه ایشان را باصناف عطاف و الطاف حسروانه نواخت و قواعد عهد و پیمان را بخلاط ایمان تشیید کرد انیده لوا عا
توجه بصوب مصر را فراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان ۷۵۸ باعظمی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد
و چون چاشنی گیر نبیل بلده را بمصر جاه و جلال خود محیط دید بعهد و وداع و وداع پادشاهی نموده با تفاق سالار تجاه خود را از خزانه بار کرده با جماعت
غلام خاص را سعید طریقه فرار گزیده و سلطان بر گزیده منضم اطلاع یافته قراسنقور و مشکوتیمور را با طایفه از دلیران روان فرمود تا مابین غزه و نبل
شافته راه بر ایشان شدند و ایشان را مسدود گردانیده بعضی نفسین در طی مسافت سپاعت نموده در شب عید فطر بقابره معتریه رسید و همان شب بقلعه
جزار سیده و روز دیگر بمصر بازیافته در عید روی نموده بنشاط و انبساط بسماط عیش و عشرت کستر دند و یک دو روز بسرور بسر بردند و روز دوم عید
جزار آمد که قراسنقور و مشکوتیمور در منزل جاه با تاکبک بسر وقت چاشنی گیر رسیده و او را دستگیر کرده می آورند ملک ناصر منشور حکومت دمشق را از قراسنقور
فرستاده حکم فرمود که همران راه بدار الملک شام رود و چاشنی گیر را بسیاسیه سپر سلطنت مصیر رسالا ید و قراسنقور بموجب فرمود عمل نموده چون
چاشنی گیر در غایه جهالت بمجلس همایون در آمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی حمیت با وجود آنکه من در غایت رعایت و عنایت تقدیم
رسانیدم از مروت چگونه خصلت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی چاشنی گیر از آن خطاب زهره میر مضطرب شده گفت که سالار مرا

مزاجرین حرکت باعث شد ملک ناصر را مراد گفت که من بواسطه کوندی که خورده ام چنان مکث دارم که بصر بصیرتش بدیدن عالم متعلم
بینا نباشد کورهمدا مراد حصه میل کشیدن چاشنی گیر کرده خدمتش متوقع و زاری التماس فعل بود و امرا و ارکان دولت این معنی را مبنده ولد اشته اورا زه
حکمان را میان برداشتند و چون نوبت سیاست بسالار سید حکم شد که قطعه سرکیف تعیین نمایند آنجا بگذارند و بهمین مقرر گشت که جمال الدین آقبرا ترک
سپاهی گری کرده دیگر بر اسب سوار نشود و اگر بر کسب احتیاج داشته باشد بر خر نشیند در سنه ۷۱۲ ملک ناصر را شعور از حکومت و شغل عزل کرد
این معنی موجب آنشد که مشار الیه باتفاق جمال الدین اقرم با اصفهان رفته بآسایش اوقات بسر بردند و بجانب سلطان شتافته و انعام و اکرام
بسیار یافتند و سلطان بنوازش اعوان ایشان بجانب شام لشکر کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت کرتا بابل رحمه صلح
کرده باز گردید و در سنه ۷۱۲ ملک ناصر کعبه مبارک را کشتافته بگذاردن حج اسلام مایه گشت و در محرم سنه ثلث عشر از آن سفر بعزیمت بازآمد و در
سنه ۷۱۹ نوبت دیگر بحج رفت و کرت بعد اخری بآن سعادت عظمی استعداد یافت و بدار الملک خویش بازگشته بر تواتر انوار معدلتش روحیات احوال
متوطنان مصر و شام تمام یافت

اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام

برخی از اعوان احوال ملوک عظام و عاکفان اخبار ایشان
و ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ و مرآت الجنان احوال ملک ناصر تا بایں مقام که مرقوم قلم کلک اهتمام گشت در سلک بیان بسمت انتظام
دارد و نزد دانای حروف کیفیت انجام روزگار ان پادشاه دولت اقتدار تا آنکه بعد از وی سلطنت اندیار بملک ظاهر برقوق از غلامان آن روزگار رسید
بوضوح نه پیوست بنابر آن بر امین ذکر آن نگردید و اکنون از السنه و افواه مسافران راه استماع افتاد است که از آن زمان باز بمرور ممالیک زرخرید
سلطان مصر بوده اند و در باب تشتت امور مملکت و عدم غور و جها دعی و اهتمام همبوده اند چنانچه اظفر ناصره و مطلع السعدین بتحقیق می انجامد و
در زمان حضرت صاحبقران میر تیمور کورکان آن مرز بقلمرو قوق ناخی گرفته بود و چون سدد بسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود نمود
ملک فرج را در دمشق با حضرت صاحبقران محاربه اتفاق افتاد و شکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر معطوف داشت و آنا بعد آنا فرج و دمشقیان
بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و چند تکچه شاهانه نامی آنحضرت سکه زده و بسمای او مزین گردانیدند
فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد حضرو شام اشتغال داشت و چون فوت شد سلطان شیخ علم
سلطنت برافراشت و مظفر و تاتار که در سلک اعیان مرا در کیا منتظم بودند صاحب اعتبار شده بر تواتر و تواتر و صول عهده امور آن ملک
قیام نمودند و بعد از فوت سلطان شیخ چقماق بیک که میر آخور شهر و سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسایل آمد شد نمود و چند نفر
اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم این مجمله بر تواتر اهتمام بر تفصیل حکایات خواهد یافت انشاء الله تعالی و از جمله ملوک مصر
دیگری سلطان قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بود از آنجمله دیگری ملک منصور است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب در کنار
عالمیان و شاهی سلطنت نمود و چون چند سال از حکومت منصور در گذشت ملک الامرا علب خیربا بام پادشاهی بپای گشت و با دشاه روم سلطان
سلیم با بر عزیمت خیربا لشکر مصر کشید و منصور را شربت شهادت چشانیده خیربا بر قام مقام گردید و ظاهر آنا غایت که بتاریخ سنین هجرت
بجاوی الاعلی سنه تسع عشر و تسعمائه رسیده خیربا بر آن ملک پادشاه بست چنانچه بتفصیل حکایات انشاء الله تعالی در جزو چهارم این مجلد بیاید
و ضوح خواهد پیوست

ذکر بعضی از علما و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایات مصر و شام بوده اند و با مر شریف درس و قضا و تصنیف مشغولی مینموده اند

در شهور سنه ۷۱۲ حافظ علامه مسعود بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود بقضاء ولایت مصر اشتغال مینمود از عالم جلت فرمود و در همان سال جمال
الدین محمد بن مکرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلک انشا کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه ۷۱۱ محدث علامه سلیمان بن حمزه المقدسی
که قاضی بلاد شام بود صحیح بندکانی را بداع فرمود و در همدین سال سید فاضل عالم کامل رکن الدین حسن بن محمد الحسینی در موصل بجهان جاودان شتافت
و آنجناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم چند تصانیف مفیده نمود و در ۷۳۲ صاحب مؤلفات برهان الدین ابراهیم بن عمر البقاعی از لباس حیات عاری
گشت و در سنه ثلث و ثلثین قاضی القضاة صدر بدر الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم مصنفات دارد و در گذشت و در سنه اربع

وسنه ثمانمائة
وتلمیذ شیخنا صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد سید الناس المصری در مصر وفات یافت و در سنه خمس وثلاثین مؤلف تاریخ مصر و شرح صحیح ترمذی
قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری العالم جاوه ان بشاشت و در سنه ثمان وثلثین وسبعمائه قاضی حماة شرف الدین هبة الله بن
القاضی علم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم السارزی الهیتی جهان جاوه انی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم ایمای
حدیث منتظم بود و از جد خود کمال ضریر و جمعی دیگر را محمد ثمان اجازت روایت داشت و از تصانیف انتخاب بکی شرح حاویست در دو
مجلد و مصنف دیگر نیز دارد موسوم بکمل الحاوی مدت اقامت هبة الله در منازل دنیوی بهفتاد و سه سال بود و در سنه ثلث وثلثین قاضی القضاة دمشق
جلال الدین محمود العزنوی بعالم اخروی انتقال نمود و او پسر مولانا عبد الرحمن بود و بوان قاضی القضاة سعد الدین بن قاضی القضاة امام الدین
و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلده دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر او را طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال
الدین محمود باستقلال هر چه تمامتر بفصل قضایا و فرق بر ایراد خته و اغلبا و العبا بدرجه رسید که امثال و اقرانش تا آن مرتبه نرسیده
بود و در تاریخ امام ما مغنی مسطور است که و کان یقضی احلوا للعباره یعرف العربی و العجمی الترکی بلسانه الصوره و له من التصانیف المفیده الکتابان
المشهوران فی علم المعانی و البیان المسمیان بالتلخیص و الایضاح مدت عمرا و بهفتاد و سنه سال بود و بهم دین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم
الجزری الشافعی الدمشقی در بشتاد و یک سالگی از عالم انتقال نموده و در همین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان
جاودانی پیوست و او را کتابیست در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بست مجلد و در سنه ثلث وثلثین و سبعمائه در مصر ابو بکر بن اسمعیل بن عبد العزیز بن محمد
الدین السکاکینی فوت شد و ابو بکر در وقتی که سبر حد بلوغ نرسیده بود بقدر بهره یافته شیخ محی الدین عبد الرحیم العسقلانی احفد
علم حدیث و فقه نمود و آثار تالیف فرموده منها اختصاره لسیرة ابن اسحاق و منها المنهج المحلات و منها الملح العارضة فیما بین الرافعی و النووی من المحاکمة
فی مجلد واحد و منهاج النووی و منها شرح مختصر التبریزی و قال الامام الیافعی قلت و بلغنی ان له بعض اوهام و ذکر ان غیره نیز علی سبیل و در سنه
ست عشره محدث شام و عراق اسلام شمس الدین محمد بن عثمان الذهبی فقیه حیات بقاضی القضاة جلال الدین محمود داد و او را تصانیف مفیده است و
در سنه سبع و اربعین شمس الدین عبد الله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید و در سنه ثلث و در دمشق اتفاق افتاده بود
و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت نمود و او بهفتاد و سال عمر داشت و در ندة حیات مصنفات
جلیله از او باقی و نگارنده شبهات کتاب ازالة الشبهات عن الایات و الاحادیث و المشبهات و منها ترتیب الامام فی مسایل الروضة فی
اربع مجلدات و منها مختصر الروضة و منها رسالة فی النحو وضع لها شرح بین فیه مجملها و فصلها و له دیوان خطب یوم الجمعة و له فی علم الحدیث
مصنف مفید و در سنه خمسین و سبعمائه نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الدین الاصفوی در مکه مبارکه در آخر ایام تشریق بعالم اخروی بیوست
او در سنه ثلث وثلثین و سبعمائه مولد شده بود از مصنفاتش یکی مختصر روضه ست در دو مجلد و در سنه ثلث وستین بمجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی
که بصفت علم و صلاح الصفات داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت او را در فن تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده دارد
و در سنه ثمان عفیف الدین عبد الله بن سعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود و کنیت انتخاب که در تصحیح تصریح یافته ابو محمد بود و اما در نفحات
ابو السعادات مکتوب و او امام ما فی اصناف علم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته و همواره بهمت عالی بتالیف و تصنیف بسیار
منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب در النظیم فی فضایل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقظان
فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب افاده مناسب بار تاریخ سنین هجری نهاده ست و از سال اول هجرت تا سنه خمسین و سبعمائه کتابی
وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و انتخاب در مکه مبارکه ساکن بوده و در آن بلده طیبه از عالم انتقال نموده
او در سنه قاضی شام تاج الدین ابو النصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم تحت انجام رحلت کرد و در ایام حیات تصنیفات که یکی از آن
جمله جمع الجوامع است در خیر تحریر آورد و در سنه جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود از عالم انتقال نمود و همدرین
سال بهاء الدین نام که ملقب باحمد بود و مکنی بابو حامد از جهان فانی رحلت نمود و بهوان العلامة تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مؤلفاته شرح

شرح التلخیص در ماه صفر سنه ۷۲۸ و شیخ عمر بن الحسن بن مزید بن سیار المراغی العلمی الهمذانی در دمشق مدرس الجاویدانیه بود و کان صالحا خیرا ثقة حافظا للقرآن ذاکرا للحدیث و در سنه ۷۳۰ برهان الدین ابراهیم بن احمد الشاسی که در علم قرارت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم عربیت و صنعت علم الصرف را فرا گرفت و در سنه خمس و ثمانمائه سراج الدین عمر بن علی الانصاری که شهره بابن الملقن و تصانیف کثیره دارد وفات یافت و در سنه ۷۳۱ در مصر زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی بعلم آخرت شتافت قال المخبر و هو آخر حفاظ الحدیث و جملة جامع انواعه و المؤلف فیه و تم هذا العلم فی ثالث الدیار علیه الرحمة من الله الغفار

ذکر دولت حکومت قراختائیان در حملکت کرمان

تحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختای دو نفر حضرت کرمان بر سند حکومت نشستند و او وفات یافت ایشان بشتاد سال متداول یافت و تخمین کسی که این طبقه در سر وری بر سر نهاد و راق کلیه و راست و آخرین ایشان قطب الدین شاه جهان براق بن کلدر در سیاق احوال پادشاه قراختای کورخان ایام مینموده و در زمان سلطنت شمس الدین جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان بخش او را اجازت مراجعت نداده و چون او نکث خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولا بتفویض منصب حجابت مخصوص ساخت ثانیا امر بر پسید بر غو و پرسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود غیاث الدین پیر شاه را علاوه این منصب کرد و ایشان در وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی اصفهان را براق حاجب داد و مقارن اکمال حشر جاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچه رایت چنگیزخانیان در مغرب زوال محتمی گشته براق اضطراب از مقام اشیان واجب دانست و براه کرمان عازم سیستان شد شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که در آن زمان حاکم کرمان بود چون بسمع سوال و براق سفر بردی گرفت و میان الجایقین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق بسمت ارتفاع یافت و ابو القاسم گریخته در سنه تسع عشر و ستمائه براق بکرمان در آمد و تاج الملک بسر نهاد و در زمانیکه او کدای قاآن ری را قرم قرم و کلوران قائم مقام پدر سنه براق مهجی سخندان با پیشکش فراوان باستقبال او شتافته اظهار اطاعت و انقیاد نمود و ضلع سلطان لقب یافته تفویض ایالت و ولایت کرمان سر افراز گشت و او پادشاهی ما بر سیاس بود و قریب پانزده سال با قبال گذرانیده در سنه ۶۳۳ وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده نود بظاهر کرمان در محله ترک آباد مدفون گشت و از و یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه حق نام داشت و اسامی دختران بیست سوچ ترکان ماه بوت ترکان خان ترکان مریم ترکان و بعد از فوت براق بر اورزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن چغتیر تاینکو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست پسر اکبر رکن الدین خواجه حق در آن زمان در اردوی او کدای قاآن بود و زارت براق تعلق بخواجه رکن الدین صفهانی الملک الطالبی سید است و خواجه رکن الدین در اوایل حال در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم فضیلت و تکبر می برافراشت

سلطان رکن الدین خواجه حق بن براق حاجب

بعد از استماع خبر فوت پدر بشکور حکومت کرمان حاصل نموده روی بداد الخلافت آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه ۲۰ شعبان سنه ۶۳۳ بلده کرمان را بمقدم شریف مشرف گردانیده قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانیده دران اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان در ظل تربیت صاحب محمود بلواج بسر میبرد و چون منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهة او حاصل کرد و رکن الدین این معنی خبر یافته جهة استمداد روی بمغداد آورد و او را بآنجا کاری نگشاد ناچار مانگشته بدرگاه منکوقاآن رفت قطب الدین بعضی شائسته خان رکن الدین را بوی سپرد تا مقبل آورد و از آن تلبیث بسر وسه دختر ماند سامی ایشان معلوم نیست و نیز رکن الدین را اوایل حال وزیر پدرش خواجه کمین الدین بود و آخر الامر خواجه کمین الدین بتوسط قصد و عرض بعضی از اهل حسد موادعه گشته آنگاه ظفر الدین مظفر الملک مستقل بمنصب وزارت گشت و بعد از انقضاء دو سال علم فضائل و عمل بر صفحه عالمش کشیده شرف الملک معین الدین زوزنی متعهد آن بهم گردید اما بمنصب وزارتی و سوء تدبیر از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و اندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک محمد بن تاج الدوله قائم مقام گشت و او نیز در سال اوّل سلطانی مصادره کرمان آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران بادنک زمانی از آن

محمد شاه بر کرسی نشست و روی بتنظیم امور و زارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه
غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالمپناه شتافتند و مفاتیح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بادشاه رسانیدند و چون وزرا بعطاء خواجه
رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سر انجام عظایم امور غازانی بودند خو دارد سلک ملازمت قاضی فخر الدین مشیر
رعایت جانب مولوی موده احکام حکومت کرمان بنام انتخاب حاصل کردند محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمد
قاضی فخر الدین در غایت حشمت و تمکین در سنه ست و ستین و ستمائه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور
و جهد ناممحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی بعود کار جفا کار و در اسر اء و مواهب خویش کوشیده محمود شاه را در سلطان محمد شاه
باتفاق جمعی از مردم زاکده و اوباش نیم شبی خروج نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده انتخاب روزی بوادی قرار آورد و در خانه گلی که کرمانیان نهان
شده و محمود شاه دران شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و فنا برداد چون صبح صادق
و عید غازی آغاز نهاد بی سعد منزل جناب مولوی پرداخته شهید کردند و من حینئذ لاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون عالم
شیراز را داغ یک اگفیت حادثه خونریز فاجعه سیاه و اغراق فراهم کشیده بنظاهر کرمان شتافت و محمود شاه در شهر محصن گشت سپاه
داغ یک آغاز محاصره فرمود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید قحط و غلای عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم کوشت
سگ و گربه میخوردند و بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم سپاه یک را فتح میسر شد محمود شاه با اهل قلعه بیاساق رسید و چون غازان
خان خبر یافته شتابد نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمود شاه در شهور سنه احدی
و سبعمائه متوجه ملک آخرت گردید قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان بای سریر
ایالت کرمان نهاد و احکامی در اجرای یاسا مقرر گردانید و رعایای مسعود و در ادای مال مقرر اهمال کرده پیچیدن گرفتند چنانچه
رعایت نمود نبارزان چون الجایتو سلطان بادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را بحکومت کرمان مرخول کردانیدند و شاه جهان بشیراز رفته
در آنجا توقف ساکن گشت و بفراغت روزگار میگذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر ماند سمی بخان قتلغ که او را محمود
شاه نیز میگفتند و محدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حبالهٔ نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند تا حکومت کرمان بغازان
غزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان تعلق بملک ناصر الدین محمد بهمان کرفت و او در سنه سبع و سبعمائه بدان ولایت رفته مدت سی
و چهار سال آن ایالت انوسپرد قطب الدین بنیک روزی بمنزل آباد نزدیک یزد در سنه احدی و اربعین و سبعمائه از مملکت در حوزهٔ تصرف
امیر محمد مظفر در آید چنانچه بگزارش همین حکایات آنیده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

آغاز گفتار خامهٔ مسخوره در ذکر احوال مظفر

مبارزان معرکهٔ اخبار و دریدان اخبار رسمادی احوال آل مظفر گفتند قلم بادین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر
مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی اتفاقی ولادت
بروایت مطلع سعدین در تشتقان خواف روی نمود و بقولی انتخاب انسجاق نموده خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای
چنگیز خان بروایت خراسان آمده و مشاء خویش بحظیره یزد رفت و او مدتی بتنظیم مخلفت بود که در یزد موذنه گرکیان پایین داشته باشد پیدا
نشده و بمشقت بسیار بسلک یزدیان منسلک گشت پرسش امیر حاجی بدیدا سه پسر امیر حاجی بدیدا سه پسر بودند ابو بکر و محمد علاء
الدوله که در یزد بروایت حکومت می افراشت اعتبار کرده اند و دران اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابو بکر را با سیصد سوار بیاری
ایلخان روان ساخت و بلاکو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسر حد مصر فرستاد و ابو بکر در آمد یار آثار اقتدار از ظهور رسانیده
در جنگ اعراب شجاعت بتقبل آمد و محمد وقت علوی طبع در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و این دو برادر اصلا نسل خاندان ماتحصو
بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد اند و اسه پسر بوده امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود
که پدر شاه سلطانست و امیر مظفر گرچه بحسب سن از برادر بزرگتر بود اما در میدان همایونی کوی سابقت از امثال اقران ربوده و او در بنیادی

امیر مظفر ۲

سه پسران ۳

ابو بکر و محمد و منصور ۴

او در مبادی سن رشد و تمیز خوابی دیده و بجهة تعبیر آن بوصول مراتب علیه سیدوار کرد یکیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از خانهٔ اتابک علاء الدوله برآمده بگریبان او فرو رفتی و او برپای خاسته و آفتاب قریب پنجاه پاره شده از دامانش بقبای وی و امیر مظفر انجوا بها را بعرض شیخ داود رسانیدند شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب باقبال اولاد و دودمان اتابکان بجاندان تو انتقال نماید بعد هر قطعه که دیده سالی بماند و بعد ازین واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قایم مقام پدر گشته بود شده روز بروز متهم بعز ترقی میبود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه لیونان در میان مهیان و یزد واقع است محتشم گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک یوسفشاه مظفر را بدفع آنجماعت نامزد گردانید چون او نزدیک بدردان رسید آنش محاربه مشتعل گردید و احد ابطال رجال گیتی امیر مظفر را بضربه جهان نورد پیاده شد و بپای جلادت بصاعد آن دژ پر رفیع تصاعد نمود جمعی از دشمنان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی را بسر تیر سعید گردانید و اول شجاعی که از وی در رو وجود آمد این بود و مقارن آن حوادث اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان اغرق الکشته از غایت وهم متوجه سیستان شده و امیر مظفر از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بیزد شتافته از آنجا بار دوی اغرق خان حرامید و بوسیلهٔ امیر محمد جوشنی منظور نظر تربیت او گردید و بمنصب سپاهی منصوب گشت و چون مسند خانی بوجود گیخاتو خان زینب و زینت گرفت بر تبهٔ امیر مظفر بیفزود و در زمان غازان خان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباهی شد و در اواسط جمادی الآخر سنهٔ سبعمایه امیر مبارزالدین محمد تولد نمود و این مقدم آن مولود بحضرت امیر مظفر را دولت و مسرت افزود پس از وفات غازان خان و الجایتو سلطان بیشتر از پیش در تربیت امیر مظفر کاهی نرفت پادشاه اوقات میگذرانید و اجیاناً در مجلس بزم و عیش بر وی بقدیم میرسانید تا در شهور سنهٔ ثلث عشر و سبعمایه مریض گشته قریب سه ماه صاحب فراش بود چون از بدن صحتی در وی نمود بعضی حاضران بمشورت او در مجلس خلوت بر خاسته و بخود او دادند لاجرم مرض منکس گردیده وفات یافت و در مدرسهٔ شنبه که از جملهٔ متعلقاتش بود مدفون شد و از امیر مظفر پسری نماند و دختری دختر ابربرا در زادهٔ خود امیر بدرالدین ابوبکر را بود به پادشاه سلطان و امیر حاجی و امیر مبارزالدین و در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارزالدین محمد است که بخشیان سلطان آل مظفر دست و از آل مظفر هفت نفر بر تبهٔ حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت انصاف و فضیلت و سمت حسن خلق و مکرمت اتصاف داشتند تا چون بقطع صلهٔ رحم و کشتن و سیل کشیدن یکدیگر قیام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و چندال امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید والتأیید من الله المجید

ذکر امیر مبارزالدین محمد بن مظفر چنانچه سابقاً گفتهٔ سخن آرا امود امیر محمد بن مظفر در اواسط جمادی الآخر سنهٔ سبعمایه از کمیم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیهٔ حالش ظاهر گشته امیر مظفر او را فرح و سرور موفور دست داد و در سنهٔ ۷۱۳ که امیر مظفر کجهان دیگر منتقل گردید امیر محمد بلا زنت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شافته محفوظ عن غایت گردید و بر رجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شده و در سنهٔ ۷۱۶ حکومت و ولایت یزد ضمیمهٔ مناصبش گشت و در سنهٔ ۷۱۷ که سلطان ابوسعید بهار دخان بریاض رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی با قدر خان نماند در هر سری هوائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد امیر مبارزالدین محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیلهٔ کمال جلادت و بهلوانی بر زمین ملکت ستانی گشت و بعد از مدتی اجتماع ابطال رجال از هر محرم الحرام سنهٔ ۷۵ نظام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنهٔ ربع و خمسین و سبعمایه دست عنایت پادشاه ملک بخش بواب تاج و تخت اصفهان را بروی در گشاد و در کوکب اقبال آن پادشاه کوکبهٔ خصال باوج شرف رسیده پای بر فرق همال استقلال نهاد و بقدر معدود در تقویت ارکان شریعت کوشیده بر فرق رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بولی شایسته تکلف و تحکم امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال عدالت و دین پروری از شرب شراب و سایر ملاهی اجتناب و احتراز مینمود و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر زبان ظرفاء شیراز از تلفظ بلفظ محتسب و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید مبانی عدل و انصاف و دفع مواد ظلم و اعتساف از خود تقصیر را جایز نمیگردید و در میدان مبارزت بچوگان چستی و چالاکی گوی مسابقت از همگنان میربود و در نظم امور مملکت و تعیین انجام مهام سپاهی رعیت از غلاء زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سفاهت و درشت گوئی و قساوت قلب و قلت رحم و انصاف داشت

نسخه دارد

برداخت و اولاد اجداد مظفر شواغ ایراد قوه ایالت قبایل ساخت و تنبیه ۱۲

محمد شاه بر کرسی نشست و روی بتنظیم امور و زارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه عنان وفاق از انقاع یافته بدرگاه عالمپناه شتافتند و فتایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزرا بغلط خواجه رشید الدین فضل الله وخواجه سعد الدین محمد ساوجی که در آنزمان متکفل سرانجام عظایم امور غازانی بودند خود را در سلک تلامذهٔ قاضی فخر الدین مشیر رعایت جانب مولوی مومی الیه احکام حکومت کرمان بنام ایشان حاصل کردند و محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمد قاضی فخر الدین در غایت حشمت و تمکین در سنه ست و ثمانین و ستمایه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور وجد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی مورد کار جفا کار دراسیر آمد و اموال و مواهب خویش گوشیده محمود شاه را در سلطان محمد شاه باتفاق جمعی از مردم زاکمده و بابان نیم شبی خروج نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده انتخاب روی بوادی فرآر آورد و در خانهٔ کلی از کرمانیان مهمان شد و محمود شاه دران شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و فنا برداد چون صبح صادق دمید غازی آغاز نهاد و بی سپر منزل جناب مولوی بر دوا و را شهید کرد و من حینا لاستقلال اردوی همت بتسخیر مهمات کرمان بر دو چون حاکم شیراز را ساداق بیک اگر کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بقصد کرمان شتافت و محمود شاه در شهر محقق گشت سپاه داق بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از یکماه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید قحط و غلای عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم توشک و گربه میخوردند و بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم سپاه داق بیک را فتح میسر شد محمود شاه با اهل فتنه بساوق رسید و چون غازان حال خبر یافته شتابد نوبت دیگر سلطان محمد شاه را کمکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمود شاه در شهور سنه احدی وسبعمایه متوجه ملک آخرت گردید قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین شاه غوری بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان مالک سریر سلطنت کرمان نهاد و داد گری در پیرامون آن بخشید روزگار رعایتی سپری و در ادای مال مقرر اهمال کرد و طغیان و عصیان رعایت مقرر نمود و باران چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانیدند و شاه جهان بشیراز رفت و در زاویه سکون گشت و بفراغت و روزگار بسر میبرد تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر ماند مسمی بخان قتلغ که او را محمد شاه نیز سکیفته و محدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حباله نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند تا حکومت کرمان بجد غزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان تعلق بملک ناصر الدین محمد برهان گرفت و او در سنه سبع وسبعمایه بدان ولایت رفته مدت سی وچهار سال ان ایالت او نیز بر قطب الدین نیک روزگار نمیزد او نیز فوت و در سنه احدی و اربعین وسبعمایه آن مملکت در حوزهٔ تصرف امیر محمد مظفر در آمد چنانچه از همین حکایات آنیده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس

آغاز گفتار خامه سخنور ... در ذکر احوال مظفر

مبارزان معرکهٔ اخبار و رسیدان میدان آثار بسمادی احوال آل مظفر گیتی قلم بادین مقوال چنان داده اند که جد اعلی امیر مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت بروایت مطلع سعدین در تشتقان خواف روی نمود و بلقبی از القاب انتخاب انتساب او خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای چنگیز خان بر ولایت خراسان زاده و علنا خویش بحظیره یزدرفت و او بمرتبهٔ تعظیم خلقت بود که در یزد موزه که کفایش پایش داشته باشد پیدا نشده و همشیره کهتر میان بست بشک یزد سه من و نیم وزن داشت و دیده بحبت بر حاجی بدیدار سه پسر متولد شد ابو بکر و محمد علاء الدوله که در یزد روایت حکومت می افراشت اعتبارا گردند و دران اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابو بکر را با سیصد سوار بارد و ایلخان روان ساخت و بلا کو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسپر مدد نصرت فرستاد و ابو بکر در اندیار آثار اقتدار بظهور رسانیده در جنگ اعراب شجاعت بتقبل آمده و محمد وقت علوی طبع در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و ازین رو در اصطناع او نیز منقصه بن حاجی خراسانی که بموازات در علاء الدوله بسر میبرد و اسم پسر نبود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی قرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود که پدر شاه سلطانست و امیر مظفر که ترجمهٔ بحسب سن از همه برادر کهتر بود اما در میدان همایونی گوی سابقت از امثال و اقران میربود و او در بیداری

او در مبادی آن رشد و خیر خواهی دیده و بحکم بصیرت آن موصول را بمرتبهٔ سپهداری گردانید چون حقیقت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا بشاه بدر که آفتاب از خانهٔ اتابک علاء الدوله برآمده بگریبان او فرو رفتی و او بر پای خاسته و آفتاب قریب پنجاه پاره شده از دامانش تفتیادی و امیر مظفر انجم را بعرض شیخ داد گر میاندیشیم چنین بشارت باد تا که آفتاب با قبال زوده و مان با کان بخاندان نوا تقال نماید بعد از چند قطعه که دیده شد سالها بماند و بعد ازین واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه و ولد اتابک علاء الدوله گردانید و روز بروز متهم لدیه ترقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه پزناکن در میان فهستان و یزد واقع است محلش گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک یوسفشاه مظفر را بدفع آنجماعت نامزد گردانید چون او نزدیک بدر دان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و احد الفریقین جسل نخورده امیر مظفر زباره جهان نورد پیاده شده و بپای جلادت بصحاء عدوان دوده رفیع لقاعد نمود جمعی از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی را سر بسیر بسیر معتقد گردانیدند و اول شجاعتی که از وی در وجود آمد این بود و معاندان آن اقوام اتابک یوسف شاه بعضی را بجبال یزدخواست و بعضی را بکشته آبادی غایت و تهم متوجه فهستان شده امیر مظفر از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بمعتقد شتافته از آنجا بار دوی ارغون خان خراسید و بوسیلهٔ امیر محمد جوینی منظور نظر تربیت ارغونی شده منصب بسالاری منصوب گشت و چون سند خانی بوجود نیکخواه توغان نسیب و نبیت گرفت مرتبهٔ امیر مظفر نسبت تزاید پذیرفت و در زمان غازان خان بامارت هزاره و انعام فضیل علم مفتخر و مباهی گشته در اواسط جمادی الآخر سنه سبعمائه امیر سیار الدین محمد تولد نمود و این معدم آن مولود محمود امیر مظفر را دولت و مسرت افزود پس از وفات غازان خان و الجایتو سلطان مشتبه زیاد در تربیت امیر مظفر کاهی در زمرهٔ پادشاه اوقات میگذرانید و احیانا در معیت امراسم مصفت و عیت پروری تقدیم میرسانید تا در شهور سنه ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قرب سه ماه صاحب فراش بود چون اندک صحتی روی نمود بعضی اصدقا و محرمان با دیدنش رفته او را در خواب کرده بخوردن داده لاجرم مرض منکس گردیده وفات یافت و در مدرسهٔ مبنیهٔ کرمان جملهٔ محمدیان دفن شد و از امیر مظفر سپری ماند و دختری دختر را برادرزادهٔ خود امیر مبارز الدین ابوبکر داده بود و شاه سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین از بود و وجود آمده اند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که بخشش سلطان مظفریست و از آل مظفر هفت نفر بمرتبهٔ حکومت رسیده اند و اکر ایشان بصفت عفت و فضیلت و همت حسن خلق و مکرمت اتصاف داشتندی تاجون بقطع صلهٔ رحم و کشتن وسیل کشیدن نکردندی قیام مینمود و زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و چند سال امتداد نیافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید والتأیید من الله المجید

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

چنانچه سابقا کلک سخن آرا ادامود امیر محمد بن مظفر در اواسط جمادی الآخر سنه سبع عشر از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و تا آنجا جلادت و سروری از ناصیهٔ حالش ظاهر بود امیر مظفر ارفع و سرور موفور دست داد و در سنهٔ ۱۳ که امیر مظفر بکجبان دیگر منزل کزید امیر محمد جلالت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شافته محظوظ عین عنایت کردید و بوجوع مناصب پدر برکوار سرافراز شد و در سنهٔ ۱۵ حکومت ولایت یزد ضمیمهٔ منصبش کشت و در سنهٔ ۳۶ که سلطان ابوسعید بها در خان بدرجهٔ رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنکیز خان پادشاهی نماند فرمان نماند در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیلهٔ کمال جلادت و چابکی بر زین ملک ستانی نشست و بعد از تهیهٔ اسباب قتال و اجتماع ابطال جال رمحرم الحرام سنهٔ ۵۳ زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایت قرار کرفت و در رسم شوال سنهٔ اربع و خمسین و سبعمائه دست عنایت پادشاه ملک بخش بوسیلهٔ خواجه اصفهانی بر سوی او نوازش برکشود و کوکب اقبال آن پادشاه سودهٔ حصال باوج شرف رسیده پای بر زبردهٔ کمال استقلال نهاد و بعقد عقد و در تقویت ارکان شریعت کوشیده بر فرق رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و علی شایبهٔ تکلف و تحوزی امیر محمد مظفر پادشاه سعید در کمال عدالیت و دین پروری از شرب شراب و سایر آلات کاب مناهی از هر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر زبان ظرفای شیراز بملامت کشاده و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اعلام حسب الامکان میکوشید و در تعمید بساط عدل و انصاف و رفع مواد ظلم و اعتساف از خود مقصر نمیدانست بهمه حال در میدان مبارزت بچوکان چستی و چالاکی کوی سبقت از اقران ربوده و در نظم امور مملکت و تعمیر انجام مهام سپاهی رعیت از علماء زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سفاهت و درشت کوئی و قساوة قلب و قلت رحم انصاف داشت

سیورغال دادن

پرداختن و او را بمحافظت شوارع و قرقه در و ایالت مملکت مقید ساختن امیر مظفر را

ساخت که موجب رشک و حسد امراء و ارکان دولت شده و در آن سال سلطان ابوسعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز با اقبال آسمانی بلازمت موکب اعلا اختیار نمود و بعد از چند روز بنجف رفت و بشرف زیارت مرقد معطر و مشهد منور امیر المؤمنین علیه السلام مشرف گشت و از آن مقام بلازم لاحرام بدار الصفا زید فرمان عزیمت فرمود و در ۲۶ آفتاب حیات سلطان ابوسعید بهادر خان روی بمغرب فنا آورد و در جمادی الاولی سنه سبع و ثلاثین بکوکب وجود قطب الدین شاه محمود ابن امیر مظفر از کتم عدم طالع شد بر ذروهٔ خلود جلوه کرد

ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحاق بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان و فقدان پادشاهی ناقد فرمان در ولایت ایران بهر بلده از بلاد عراق عجم و فارس متغلبی بابت علم انا ولا غیر برافراشت و در هر گوشه پای توشه سر ملکوت برآورده خیال سروری با خود مخمر داشت هر گز نمیری خواست که امیری گردد و هر نفری در فکر آن شد که بالعنت بر ذروت او بکوکه بحصول پیوندد و اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی و تسلط ملکی که در شیراز داشتند تا مدت آن مملکت را ملک خود پنداشتند امیر مسعود شاه که از اشراف برادران بود اطراف آن بلاد را بواجبی ضبط کرد و امیر شیخ ابو اسحق همزمان مخالف استقلال داشت روی بجانب دار العباد فیروز آورد و امیر محمد با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در چنین ملاقات از خوف انفعال بر ناصیهٔ حوال امیر شیخ ابو اسحق ظهور نمود و بزبان آورد که با او بسط مینماید امیر مسعود شاه بدیخانه آمدیم و الا ملکی همت بر تفضیل نفسانی مقصور است و جهلکی بهمت بر حصول کمالات آسمانی محصور بیت حدیث من نه مفاعیل و فاعلات بود من از کجا سخن سر ملکمت بکجا دشمنان بصیقل کلام محبت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطرش بزدود و کما ینبغی بلوازم مهمانداری پرداخته آن مهمان عزیز را کیل کرد و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری پیش نتوانست پیرو بار روی بملکت یزد آورد بخیال آنکه بلکر و حیله و نه پیر آید بصفویه آنگیز زود بدست مکر و فریب در دام ان عروس نوالت آویزد جناب مبارزی این معنی را دانسته دروازه یزد مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بعصد جنگ و جدال بر افراخت و بعد از ستاوی صفین و اقبال مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی با چند کس امیر مظفر بر گزیده صوابدید او نجا فرو جایز ندید اشت قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت آن طایفتان من المؤمنین قتالوا فاصلحوا بینهما بر لوح خاطر نگاشته زلال موقف و بضعت آتش غضب جانبین را بآب سکین و اداء امیر شیخ صلح رضی گشته بلکه منت دار شده روی بطرف شیراز نهاد

گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و در تسخیر ممالک شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک اکبر

در سنه اربعین و سبعمائه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روانشده و در اصطخر فارس باجتماع سعدین درست داد چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد او اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی با ربع مصوب امیر پیر حسین او را تعاقب نموده امیر مسعود شاه بجهة تفرق متحیل و سپاه بداد السلام بغداد خزامید و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ آرمید و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر بار دوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو نیک اختر با تفاق یکدیگر بظاهر شیراز از مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردا بیده نزدیک دروازه محاصره و محاربه طریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن ندانستند که بامداد مقهور سر از دروازه بیرون کنند و بصیحان تیر و خنجر کار کرده چون مبادی سور روی بانهدام اورد قاضی مجد الدین بیضاوی که از جمله اکابر زمان و فضلای بود با پای در میدان مصالحه نهاد و این بیت رابعة منهوه بنظر امیر محمد فرستاد بیت مبارزان جهان طلب دشمنان شکنند را چه شد که همه طلب دوستان شکنی و بواسطه مساعی جمیلهٔ آن بزرگ دین خواه عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازه بابا نگشادند و امیر پیر حسین چوپانی در غایت اجلال و کامرانی بشهر در آمد و بالبات ولایت کرمان را بامیر محمد داد و او را باعساکر ظفر مآثر بدانجانب فرستاد و جناب مبارزی در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمائه بکرمان رفته ملک قطب الدین بنکری در کرمان توقف حاکم آن مملکت بود گریز سپیز اختیار نموده و بجانب هرمز توجه فرمود و جناب مبارزی بلده کرمان بمن تقدم شریف ظهر امن و امان ساخته جهة آسایش عسکر سپاه را متفرق گردانیده چون ملک قطب الدین بنکری در هرات اقامت فرمود و تسخیر ملک کرمان را از نظر ملک معز الدین حسین گرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نمود و ملک را آلوده

۱۵ که از ساریر سیر ایران آفاق

با فوجی از سپاه غور بدو داد و تعیّن کرد و نیکرو را بآن لشکر متوجّه کرمان گشته روز مجلسی بشد و شب مسافت می‌پیمود تا بجایی رفت که آن بلده رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنا بر تفرّق سپاه در جوف لیل بجانب انار سر حد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکرو نهمتان ملک داؤد بشهر درآمد ضبط مملکت را پیش نهاد همت ساخت و امیر محمد در انار سر حد سپاه بجمع ساخته نوبت دیگر لواء بتوجه صوب کرمان برافراخت و در دوازده چهار طاق زده و دران موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکرو نزاعش قتال انتهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان کمال اجلادت و بهلوانی ظاهر کرده عوزبان روی بواوی فرار نهادند و امیر مبارز الدین پیشکاه محکمه مردگار محل نزول زنده دلان ساخته در محاصره شهر بان بقدر امکان اهتمام فرمود و در خلال آن احوال از پیش امیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان بهلوانی بمدد رسیدند و ملک قطب الدین نیکرو خود را بدروازه دیده بگشتش بر گشت و بار دیگر جهانه آورد و ون سپاه راه عزیمان پیش گرفت و ملک داؤد چند روزی در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبّر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر امیر محمد مظفر رسانیده بمنصب وزارت یافت و باصناف عواطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از شاهیر رجال حماهیر اطال از ملک داؤد روی گردانیده با امیر محمدی پیوستند لاجرم آثار فتح و ظفر بر صفحات احوالش لاح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاد و التماس نمود که عساکر منصوره متعرّض او نگردند تا شهر بازگذارد و روی بصوب دزفول مألوف آورد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقّی فرموده ملک داؤد از همان راه که آمده بود بازگشت و امیر محمد در جمادی الآخر سنهٔ احدی و اربعین و سبعمایه باز دیگر کرمان در آمده بدست حرمت سباط ظلم و عدوان در نوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر کمند همت عالی همت بر کنگره تسخیر قلعهٔ یزد انداخت و انتظار از رود سلطان ابو سعید بهادر خان تا آن زمان در تحت تصرّف اخی شجاع الدین بود جناب مبارزی چند نوبت بیانی آن قلعهٔ آسمان گردا رشکر کشیده او را در محاصره تهدید یم رسانید و بعد از کشش و کوشش بسیار اخی شجاع الدین تابع و کفن بدر گاه خسرو صف شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نمود و روی همت بر زمین سود و امیر محمد بخست طریق عفو و اغماض مسلوک داشت آنا بعد ران اوان روی خیال اخی فخر الدین بکاشان مهمات طبیعیاشت

ذکر حال امیر حسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابو اسحق بمرتبه علیه جهانبانی

در سنهٔ ثنی و اربعین و سبعمایه امیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر بواسطه اضداد اهل فتنه و شر عنبار نقار از ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر حسین متوهم شده بر چند امیر بکهته دفع مواد نزاع و شین و ارائه اظهار طلبید اجابت نفرمود و در همین سال امیر حسین قصد تربیت امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه بچوکرده بنام ایالت اصفهان او را در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان بر مسند حکومت نشست ملک اشرف روی بتسخیر مملکت عراق و فارس آورد و امیر شیخ عفو رعایف امیر حسین را نادیده انگاشته بملک اشرف پیوست امیر حسین متوجه میدان مقابله گشته در مقرر زد و منزل کرد و از احشام و صحرا نشینان طغی کثیر روی بدو آورد و ندا کاه مولانا شمس الدین قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیر زاده علی بیلتن از روی کرکیته بملک اشرف ملحق شدند و ازین جنبه اختلال باحوال امیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از پسرعم خویش امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن بخلاف متوقع او را در سلطانیه زهر داده مملکت اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب بالکت ممالک عراق و کشته بجانب شیراز آمد و قبل از وصول بمعقد امیر شیخ مدبّر پری انگیخته بشعبده و نیرنگ صاحب استرداد و رنگ شد بیان این سخن آن که چون شیخ ابو اسحق از مملکت شیراز اختصاص تمام بوده در آن هنگام که ملک اشرف بسر حد آذربایجان رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده بشیراز شهر رود آمده بترتیب نزل و ساوری پردازد و ملک اشرف حضرت فرموده امیر شیخ ابو اسحق بشیراز خرامید و بمعاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیّوق رسانید چون انجیر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که ثریا صفت فراهم آمده بودند بسبب نبات النعش متفرق شدند و ملک اشرف مخیّر شد بعضی از مواضع فارس و عراق را باو تفویض فرموده غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان آورد و امیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بمسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و باغی باستی را بدان صوب گسیل فرمود و امیر شیخ ابو اسحق ملّ و عقد مهام سلطنت به پرا در بزرگ باز گذاشته شیراز را بآستان جلالت آستانش ملاذ و مرجع خود دانسته

۲ شجاع ۳

۲ مجاهد الدین ۳

واستند باغی باسی نشاید این معنی در تاب شده فرصتی جست و ناگاه کاردی بر پهلوی محمود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشته جمعی با میر شیخ ابو اسحق پیوستند و طایفه بجانب باغی باسی گرفتند و چندی در میان آنجا نیز غبار نزاع و شین مرتفع بود به بالا خره باغی باسی بجانب ذی گریخت و امیر شیخ در سلطنت استقلال یافته پر توانتظامش ضبط امور ملک و مال یافت و خطبه و سکه را باسم و لقب خویش زیب و زینت داده و نواصی لطف و احسان بر روی روزگار طوایف انسان بگشاد طیت راستی تمام فرو زده بوا حاتی خوش درخشید و دولت مستحکم بود

ذکر وصول طایفه اشرفیه بجده و ذکر ایشان و رسیدن مولانا شمس الدین صایین بخدمت امیر مبارز الدین

و در محرم سنه اربع و اربعین و سبعمایه ملک اشرف چوپانی با فوجی از لشکریان جهة تاراج و غارت بجانب قصبه مایین فرستاد و چون آن قصبه از توابع و لایات یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان را غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار مایین انداختند و روز دیگر اشرفیان دست بالا کنان در تیرو سنگ بر آورده بیک حمله چند خانه در فصیل خانه را خراب ساختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمعی از اصحاب از دروازه بیرون تاخته رزم شمشیر آبدار بر لشکر طغیان محالفان بارد و چنان منطقی گردانیدند که ایشان را یقین شد که قلعه نمی‌توانند گرفت بنابران در وقت صلح خورشید سپهر حدت غضب ترک حرب کرده مایل آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شده و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاده پیغام طلبید جناب مبارزی جویا داد که خاطر شریف حضرت شرف را بایل آن هست که بین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا شمس الدین صایین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی زبان فصیحت عجلتی تیکشاید ما خود و معتمدین بدین جانب فرستد و ملک اشرف بنابر استمالت خاطر امیر محمد مولانا شمس الدین را که فتنه برد که در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بدار الخیر رسید شفعا انگیخته منظور نظر عاطفت و احسان گشت هفتاد این حال خبر متواتر شده که شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف عنان بصوب آذربایجان تافته الهام جناب مبارزی چون مملکت را خالی تسلط اغنیا پیرامون دیده فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان جناب و مولانا شمس الدین قاضی عهود و مواثیق بقسم مؤکد شده را بجا قرار گرفت که مولانا صایین قلعه سیرجان را که در تصرف محمد شکر الله بود بسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک و مال بوده بر سال سبلغ صد هزار دینار یکی علوفه گیر و بعد از آن خدمت مولوی جناب مبارزی التماس نمود که او را برسم سالت نزد شیخ ابو اسحق فرستد تا بر لال نصیحت عهده کدورت از حاشیه ضمیر شیخ فرو شوید و بر قوه شباکاره را داخل دیوان امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارزی این التماس را بعرض قبول داده مولانا چون بمقصد رسید امیر شیخ ابو اسحق او را شرکت سید غیاث الدین علی بوی معوض گردانید و خدمت مولوی در عهده و پیمان امیر مبارز الدین محمد بر طاق نسیان نهاده از آنچه تقبل فرموده بود تغافل نمود و ای سید من دهمد تو سر اسر همه باد و چون کیفیت بوفای مولانا شمس الدین با امیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی باغواء و تقبل سالت شیراز گذشته بود و مخاطبا ساخت بکار از موقف سیاست حکم بتقبیل مسند و سر خواجه تاج الدین در آنحین این بیت بر زبان آورد

بیت تا سر تاج نبوسد سر تاج عراقی ننهد لطف بخویش

و چنان سر تاج خواسته را بجناب مبارزی فرستاد و جناب مبارزی او را بحکم فرمود تا بشیراز رفته بعهود و وزیر گردانیدن ما بعد خنجه کاه و دیگر خواجه بحر و بر تهمتن شده شهید گردید و الحکم لله العلی الملک الکبیر گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بدار الامان کرمان و ذکر گشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صایین بتقدیر مهیمن

چون امیر شیخ ابو اسحق ضبط ولایت شیراز و اعت یافت بتخیر کرمان پیش نهاد همت ساخت در سنه ۷۵۸ عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت و در راه حربی بسیار کرده بکنار گاه و نظامیه آن بلده نزول فرمود و پهلوان علی داری که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از تحکم قلعه تخصص فرمود امیر شیخ دانست که دست امید بدامن خاک نیز نخواهد رسید ناچار نشر قتل و غارت در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قریه بهرام جرد نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر او غازی و جرمانی و اعراب و اعاجم عراق را باخود متفق گردانیده متعهد قتال و جدال است و این تهدید انشا شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صوب فرستاد تا بتوسط او جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت با امیر شیخ سبق معرفتی داشت از امیر مبارز الدین محمد اجازه فرموده بار دوی شیخ ابو اسحق شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز باز گردانید و مولوی فرمود که من نیز عنقریب بدان صوب خواهم آمد لشکگاه امیر ابراهیم صوب از بهرام جرد کبرکان رفته بلطایف الحیل از جناب مبارزی اجازت

الدین
رفتن شیراز غلبه و در حصن سده توقف مقصد کرده بعد از وصول امیر شیخ بحضور غیاث الدین محمود لاما تمش قصابی را از وزارت معزول ساخته آن منصب را من حیث ما
الاشغال با امیر ابراهیم صواب تفویض فرمود و امیر ابراهیم چون از رای صواب بی بهره بود آغاز مخالفت کرده ابواب منافع امرا و ارکان دولت را بر بست
الدین
یکی از زورداران طلع انداخته تا فرصت نگاه داشته بر جناب وزارت مآب راقبل سایه دولت دیگر امیر غیاث الدین شرکت مولانا شمس الدین پیرکرده
و چون بکاه در میان آن دو وزیر منازعت روی نمود شیخ غالب آمد و مولانا بهبانه استخراج اموال ولایت هرموز رفت و آتش ظلم و بیداد در
سواحل زده فضل بهار عازم سروسیر کرمان شد و بنزاره اوغانی وجرمانی را بوعده و وعید مطیع گردانیده بکارزار بکاج و ماغ راه داده خود را سه روز
شجاعت آثار بصوب شیراز بصوب عمید الملک ارسیز نکتوبی بنظر پدر فرستاد مضمون آنکه سپه غیاث الدین اعتبا را مام یافته مصلحت چنان
میداند که آنحضرت در مراجعت مساعدت ننمایند بلکه بعزم تسخیر کرمان فرمایند و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان شیخ بواحق و دو هزار از معولان
اوغانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم هر جائی روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی را استماع انخبر پریشفته ما وجود عارضه در رباط با هزار مرد رزم
آزما سه توجه اعداکشت و بعد از ملاقی فریقین در حدود کشتین مولانا شمس الدین پشت بر معرکه گذاشته روی بوادی کریز نهاد و جناب مبارزی بعجب
شجاعت اکثر امرا و عظمای آن سپاه را اسیر و دستگیر ساخت و چون نفیس مایکشه جمعی اعیان کرمان مثل مولانا شمس الدین فرشته و جناب
مولوی بدست بخجاعت گرفتار شده رخت بغارت داد و چون جزئی شکست بر امیر شیخ ابواسحق بتحقیق پیوست سپاهی مانند اوراق
اشجار بسیار و بسان مطر امطار بمثابه چون کوه آهن شکندل و پولاد پوش چون سیل و باغبان و خروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان
برافراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر محصن گشته شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارزی روزی مانند شیری خشمناک و
هژبری بیباک از دروازه ایلامان کرمان بیرون تاخته در حمله اول موکبر اختیاجی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بهزیمت گاهی بازپشت زین بر روی زمین
انداخت و این معنی موجب دل شکستگی مخالفان شده چند روزی از جانبین بانگیختن عنبا جنگ و شبیخون پرداختند و چون امیر شیخ دیدکه کاری از
پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز نهاد **ذکر سمة ارتحال عساکر اوغانی و جرمانی و بیان علبه ایشان بر جناب مبارزی در کشور کشائی** اقوام
در زمان جهانبانی اوغوتخان هزاره جرمانی و اوغانی که در سلک معولان نظام داشتند بهبود
التماس جلال الدین سیورغمش فرا خنائی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مرابع ولایت ساکن گشته اموال و مواشی بسیار پیدا
کردند و چون شعاع تیغ ظفر پیکر امیر محمد مظفر پرتو تسخیر بر کرمان انداخت ایشان را بشرف ملاطفت و مواصلت مشرف ساخت اما القصه که صورت بست
پیکری داشتند و آن لشکر عظیم شمرده بدو اسطه عداوت ملی و شرارت جبلی در هر چند گاه علم فساد برافراختند و طغیان نهاده معرض نهب و تاراج اموال
مسلمانان میشدند و جناب مبارزی در صدد محاربت آن بدکیشان در آمده بر جم تیغ آبدار ایشان را بستکین بیداد و در سنه تسع و اربعین
وسبعمایه که امیر شیخ بواسحق در مملکت عراق و ویرانی بسیار کرده بشیراز بازگشت نوبت دیگر بهزاره جرمانی و اوغانی آغاز طغیان نموده معرض تاراج
آسیده و رنده در ساخته و با علان عصیان مبارزت جسته لواء مخالفت افراخت و چون فتنه و فساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید
بخیال آنکه دفع بیداد ایشان بسهل و جهی میسر خواهد گردید با یکایل و اتباع چند ان حسابی بر نداشت و بی آنکه رایق سپاه و مایه علم توجه بجانب مخیم ایشان
فرماید عنان همت بصوب دفع مخالفان معطوف داشته بر سر ایشان تاخت و در حمله اول کثیر ایشان را پریشان ساخت اوغانیان بعد از عزیمت مراجعت کرده و بهیئات اجتماعی روی توجه
بجانب مبارزی آورده و چون در زمان عساکر نصرت نشان بغارت و تاراج مشغول بودند بکثرت یافته هر قومی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارز مانند آفتاب بلند تنها روی بموکب کوکب آورد و فردا و حیدا با اعدا کارزار پیکر و تا هفت رحم بیدش رسیده از اسب خطا شد و درین حال ایلکای
علیشاه از سرجان که مساعدت بس کران برخواسته سپ خویش پیش کشیده امیر مبارز الدین بران بارگیر بادپیکر رفتار سوار شده جان از غرقاب بلا بدر برد و بجانغان علیشاه را با قرب شصت دلاور نامدار متوسل سایه دولت گردانید و بدان بیت زمانه بنیک و بد آسیای است ستاره کهی دوست کهی دشمنست
و انجمن بصبا ای که از آن بدتر نبود و بعد از سه روز بگرمان رسیده شاه شجاع با تفاق خواجه برهان الدین و دیگر امرا بتحقیق اخبار عساکر بهر طرف روانه کرده
در دروازه های شهر را بضبط گرفتند و روز دیگر مژده سلامتی ذات جناب مبارزی بمسامع پیوسته خواجه برهان الدین چند قطار شتر و استر و اسب

و اوانی و ظروف نقره و زر از خاصه خویش سر انجام نموده بهمان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکو خدمتی موقع قبول یافت
کشتار در میان اقدام امیر شیخ ابو اسحق کرده بعد اخری بر نقض قواعد میثاق پیش از سنگ هزاره اوغانی و جرمان بوساطت
سعید سید صدر الدین محمدی و حاکم بروجرد ملک نصیر الدین میان امیر شیخ ابو اسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان مکید یافته بود و ابواب محبت
و اتحاد مفتوح شده بتبارین چون جناب مبارزی مهرم مکرمان رسید از کمال کارم شیخ ابو اسحق توقع میداشت که او را با لشکر و یراق مستظهر گردانده از
دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف مقصود سر داران هزاره اوغان و جرمان را مشمول انعام و احسان گردانیده و همت بر استیصال آمال اقبال امیر
محمد مصروف داشته در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه امیر سلطان شاه جاندار را با دو هزار سوار جرار بعد داد اوغانیان بدگردار ارسال داشت چون جوش لشکر
از فقرات مطاعش بطرف یزد در حرکت آمد و سلطان شاه بآن طایفه گذره پوسته تا بقان ظاهر گردانید آمادت ساخته و محاربه بر دو
امیر شیخ تبریز رسیده بنا بر انکه حاکم انجا شاه مظفر و علامت بدبود الخطر انجا تحت تصرف در آورد و شاه مظفر بعد از استماع انخبر خبثه محافظت بل عمال
خود که در سعید بود بدرجناح استعجال از کرمان بدانجانب شتافت و مقارن انحال امیر شیخ ابو اسحق محمدی وزراء اصفهان را دوانیده
و چون سردار انطایفه خبر رسید ندا خاذ محاصره و محاربه بنود ند شاه مظفر بعد ودی از ذیلیان غضنفر اثر از دروازه بیرون تاخت و در حمله اول
جنگ و حرب انهاب یافته چند روز از جانبین غایت کوشش تقدم رسانیدند و امیر شیخ ابو اسحق از امتداد ایام محاصره ملول شده چون دانست
که مشاهده بگیرنج و مظفر تسخیر پذیر نیست لابد قاصد بعیدی فرستاد و بخمان صلح آمیز پیغام داد و بنا بر انکه شاه مظفر از جانب بدر اجانت مصالحه نیافته بود
آن ملتمس را بسمع اجابت نشنود آنحد لا امیر شیخ روزی بگیسوار ه بقلعه رفته و از اسب پیاده گشته گفت بیت بیا که نوبت صلح است و وقت عتاب
بشرط انکه نگویم از انچه رفت حکایت انگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار بگمد گیر او کنار کرفتند و هر یک منزل خود باز گشته
بعد ازان امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون بدانجا رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزاره اوغان و جرمان هم کرمانرا متصل
تو انند داد بار دیگر بتوسط سید صدر الدین محمدی و خواجه عماد الدین محمود کابوفور استعداد و قابلیت محمود و رنا و پیروبودند و در شیوه تقریر و تحریر
مقتدا و پیر دبیر بار جناب مبارزی صلح خود و سلطان شاه را با طلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزاره اوغان و جرمان را هم کرمانرا متصل
رسولان چرب زبان بآنجا گذارده و استعفا کشاده و امیر مبارز الدین رقم عفو بر جرایم انطایفه کشیده و با ایشان طریق احتلاط و اختلاط مسلوک داشته
در یک روز هزار جامه با عیان و اعوام بخشید تا بعد از چند روز بار دیگر بحکم قضی الزمان حزن کرمان سر بر زده و امیر محمد در مقام انتظام آمده در اندک
زمانی بسیاری از زر و سای ایشان را بقتل رسانید و در سنه تسع و ثمانین و سبعمائه شریف جناب مبارزی رسید که لفظا بالقیه السیف جرمان و اوغان
در کرمسیرات کرمان جزایی فراوان میکنند بنا بران شاه شجاع را که در انزمان شانزده ساله بود با لشکری بحضرت نشان بجانب حرفه و رود بار روان
فرمود و اوغانیان را قلعه سلیمانی مختص بسته شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصره آن قلعه کرد و مقارن انحال بار
دیگر امیر شیخ ابو اسحق بانهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی از لشکر جرار بگرفتن ولایات و حدود دیهر فرستاد و با او مقرر ساخت
که بعد از فراغ از آن هم با هزاره جرمان و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تهتک و نقض میثاق امیر شیخ ابو اسحق بتنگ
آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص و اتفاق کشیده و بجذبه ست جناب مبارزی شتافت و بعون عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص انتظام یافت دران
اثنا شاه شجاع سالها غانما ظفرا بقلعه سلیمانی بازگشته بهیر پوسیت و در سنه ۷۹۳ امیر شیخ ابو اسحق را بار دیگر با جمعی کثیر از ابل بر سیرجان رفت و شاه
شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و محاربت برافراخت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه بهر چند
سعی مینمودند کشاد تسخیر کرمان گره آن حصار استوار نمیتوانستند انداخت لاجرم بعد از جمع سپاه بر دو از نیز و برخواسته بشیراز شتافتند و در سنه ۷۹۴ امیر شیخ ابو
اسحق امیر تیمور گورکان را که امرای معتبر مملکت روم بود با جنود نامحدود و بحساب امیر محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی برتوجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد
امجاد و سپاه جلادت نهاد از دار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمعی بیشمار

شاه مظفر

دریای هیاهو گشته و آخر الامر من مقدم شجاعت و مردانگی شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق میر محمد مظفر شده و نگذاشت یاغی طریق فرار پیش گرفته قرین شکست و انکسار امیر شیخ ابو اسحق بپیوست گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر بکجا از معفرت یا و شاه بی نیاز

در اوائل سنه اربع و خمسین و سبعمایه بهمت بلند همت ارجمند امیر مبارز الدین محمد بر ارادت کمند اندیشه برگماشت تسخیر مملکت شیراز نمود و سپاهی که از انحاء یمم همت شان آینه بهر تیره میشد و از رؤیت شعشعه اشعه شان دیده ماه و مهر خیره میگشت علم نهضت بدانجانب افراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود و عراق واقف شده بعد از تقدیم شکور عدة المتاخرین قاضی عضد الدین الایجی

الراقم محمد

که ثمره اشجار محنته مآلش در جزو اول صفت تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و عهد مت قاضی در صحرای دشت بموکب امیر محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بقدر امکان مبالغه فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار رایجه خالصه بانجناب وده هزار دینار برای مخارج ملازمان جناب قاضی کرد شاه شجاع متفصل این حال حسب پیش قاضی مبلغ یاد شده با نواع نوازش مستفید گردیده قاضی بعد از چند روز گذاری رنج راه بر اسود و در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز کفت و شنود نمود اما فایده ثمران مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان شیخ ابو اسحق اطلاق اعتماد نیست زیرا که بیست نوبت با من مصالحه نموده باز را مخالفت پیموده و قاضی حضرت یافته شیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنود بعرض میر شیخ ابو اسحق رسانید و امیر شیخ از صلح نومید شده با لشکری چون سیل بر جوش بجنگ کذار و جوش بوش پیچ فرهنگ شیراز را محل نزول ساخت لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی هم بر و غالب گشته بشیراز در آمد و زر و دیگر امور مفوضه خطا بران بلده فرخنده را معسکر ظفر اثر گردانیده بعد امکان در تضییق محصورین اکوشید و از بهر دو طرف نیران جنگ اشتعال یافته تیر و سنگ صاعد و هابط گردید چند ماه بهر روز از وقتی که براق مشرق علم نورانی صبح صادق تابان میشد تا زمانی که شبیخون آفتاب از حجاب غروب بنام میساخت تمشیر کشیده و صف آرا نشسته بودند و در ایات جنگ و قتال فراخته در حلال آن احوال مرضی خاطر ذات امیر مبارز الدین محمد شد و انجناب را غایت ضعف بجنگ و حرب با وجود شدة الام صبح و شام در محفه نشسته بدستور ایام صحت در امر محاصره و محاربه اهتمام مینمود تا انکه از شهر بخانه و اذا مرضت فهو یشفین شرعی نافع نوشیدند امیر ان و قاست شاه شرف الدین مظفر مریض گشته در همادی الآخر سنه مذکوره بجهان جاودان منتقل گردید و جناب مبارزی با وجود اینکه بصبری چنین بلا حاطه نکرده بسیار دشمنان ثمامت نموده و الیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور روز سوار شده بمیدان مردان می آورد و نقش شاه را دره الجرح و سه میسار سال فرموده او لاد امجاد او را دستی و خاطر جوئی فرمود و شاه مظفر جهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی

ذکر فتح دار الملک سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی سر گردانی

چون مدت شش ماه از تاریخ محاصره شیراز امتداد یافت در پنجم شوال نهضت و پنجاه و چهار امیر محمد رایج میسر شده امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت متفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب مبارزی در تضییق محصورین همی مینمود حضرت واقعه دست داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه میر شیخ علی پسر میر شیخ حاجی ضراب و داماد حاجی شمس را که بار شمس الدین عمر خویشی داشتند و بوسیله گم انعام و احسان او را راضی دل شیراز بان میکاشتند تفصیل رسانیده و بدین جهت شمس الدین کوتاه از اعیان شیراز بکلوبان بود آزوی بر چیدن و خاطر بیاریدن و دم آمادیا نمود مقتش متنظر فرصت دیگر از انکه محمد الدین سرخدی کدا از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و دست نیاز در دامن دولت امیر محمد مظفر زد و بحث و جناب مبارزی او را با ایالت قلعه سرخه دیر سرافراز ساخت و محمد الدین یاغی شده و جناب مبارز الدین بر سرش تاخت و فتح واقع شد محمد الدین بدست فنا و جناب مبارز الدین حصار جباتش با مندام داد دیگر انکه قاضی عضد الدین از طول محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی کما یجب و ینبغی باعزاز و احترام آن قدوه علما را علام پرداخت دیگر انکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهته مبالغه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای مردم زمان بود در روز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جهان توجه فرمود و در شیراز منعقد المجلسا داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق را پرسید که ایا هیچ ماه و خو مظفر بجهان جاوید رسیده خواجه حاجی فرمود که تا من زنده ام نام ایشان مفوا عد عمر بلال بوده بخواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا خواجه کمال الدین محمد حافظ در مدح حاجی قوام گفته است بیت

دریای خضر ملکت و کشتی بلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

دیگر انکه دران ایام که امیر محمد مظفر بهر روز صبح با شام روی بجنگ آورده باستعمال تیر و حسام قیام و اقدام مینمود و امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط

و نشاط گسسته و مجمع انواع کلفام و مشاهده خسان خوبان بیم ندام مشغول میفرمود و در اثنای شراب بداد میرشیخ مبالغه بسیار کرده که در انزوا نزد ما امیر محمد مظفر شهر دارا مد امیر شیخ در علوسی آواز اصل شنیده گوید این چه غوغا و شوشت جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک کران بیاس سیمنی روی خود را بخاست و بگفت که میرشیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرمود و کلو عمران یعنی معلوم نموده در محل موستان که سکنش بود جوده احکم ساخته قضا نزد خباب سبارزی فرستاده و قبول کرد که هر گاه جنگ سلطانی در اندازند دروازه شهر و دستان بگشاید القصه چون آن سباب که موجب نهضت امیر شیخ ابو اسحق و همه دولت امیر محمد بود دست در بهم داد در تیم شوال سنه مذکور امیر محمد بن مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ را در انداخت کلو عمر موجب مواضعه مذکوره میان خدمت بسته دروازه باگشاد و خباب سبارزی با سپاه کران طریق جانبازی بشهر در آمده امیر شیخ بطرف شولستان رفت و از انجا بقلعه سپید که در زرقی رخ گیود نظیر بذار در افتاده محکم شد و قاصدی بعد از دیگر امیر حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد شمشیر زن با مداد فرمود و چون آن لشکر بامیر شیخ پیوست عازم شیراز گشت و خباب سبارزی شاه شجاع را از دفع مخالفان رسائل امثل ارمانی فرستاده امیر شیخ ابو اسحق نفیس بعضی اصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن احتمال امیر علی سهل لدا امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و بحسن خلقه و جودت طبع اشتهار داشت بدست ملازمان خباب سبارزی افتاد و هم جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل سکجار و پیس تاج الدین و کلو فخر الدین سعید شد و هم در آن ایام شاه شجاع با ایالت و ولایت کرمان سرفراز گشته امیر علی سهل را همراه برده و در منزل رودان بقتجان آن گل نوشگفته بتصرصر بیداد و جور خاک هلاک انداخت و گفت با جل طبیعی فوت گشت و سایر کرمانیان بر حکم سبارزی راه حضرت پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه الیمن در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت و در امر معروف و نهی منکر مبالغه کرد که ظرفا شیراز او را محتسب لقب نهادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که مطلعش اینست بیت الغزل

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است ‌ ‌ ‌ ‌ بیا که چنگ مخوری که محتسب تیز است

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق

در شصت امیر محمد مظفر خواهر زاده خود شاه سلطان را در شیراز عالم ساخته رایت عظمت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از کرمان بدر آمده در مقصر زرد سپه بپیوست در خلال این احوال خبر بدو رسید که امیر محمد مظفر بعد از امیر شیخ ابو اسحق بمرید هوس تملک بلاد شولستان شتافته و با دارا با امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آنولایت حکومت مینمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنابر آن خباب سبارزی شاه شجاع را بدان صوب سیل فرمود تا قبل از وصول شاه زاده مخالفان بشیراز رسیده بنا بر موافقت بعضی رعیت اران امیر شیخ ابو اسحق بران بلده مستولی شده و آتش در محله مورد سران زدند و شاه سلطان فرار برقرار اختیار نموده در اشاد را بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع بر سبیل استعجال بلا جا مرحله بیک ناگاه با سپاه خفتر پناه بشهر در آمد و مخالفان قدم در میدان تمثال و جدال نهاده در میان شعاع آفتاب پرتو خاکسار رخ تیرگی گشته و سایر دشمنان با دیگر سر خویش گرفتند و راه گریز پیش گرفتند و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر بدر دروازه اصفهان رسید شیخ ابو اسحق و جلال الدین میرمیران که از نکلا تران اصفهان بود و تمثال فرموده و دران مقام وکیل المقصد بالله ابو بکر المقصدی العباسی که در نظم مخالفت سیکرد بخدمت امیر محمد شتافته بخباب او سیعت نمود و بنام معتضد خطبه خوانده سکه بر دو جون بنام محاصره اصفهان امتداد یافت و لشکریان دست به پیدا و برآورد و امیر محمد بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافتند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان برستان رفته هنگام هجوم لشکر بهار و ایام ظهور سپاه از بار شاه شجاع بهر موده پدر بزرگوار با جنود نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت و اغار محاصره کرده دران ایام شهر را بر شیخ ابو اسحق در لرستان با مایک نوراکوس سلیمان شاه بن احمد پیوسته آن لشکری را بایشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان بهمت بگذاشته بجانب کرمان در حرکت آمد و خباب سبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود و در منزل فیروزان به سپه شجاع ملحق شده و امیر شیخ متوجه سپاه شیراز شنود و از انجا بگشتر فرامیده زاد و تیز رو بکدر سیل برخواست و شاه شجاع بظاهر اصفهان معاودت کرده امیر سبارز الدین محمد در نواحی ماه دانل بلوای قاسنار افراشت و چون شاه شجاع روی بدو نهاد تحت جلال الدین میرمیران مبلغی فراوان بر سبیل تعجل بسپرد ان

اسباب حکومت امیر شیخ در ایران کرد و چون از ارتجاع بازگشت سلوک طریق دیگر گزید و

فرستاد تا از دشتر بخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست و خمسین و سبعمایه ملک اردشیر که اتابک مقتدر حکومت ایک و شبانکاره بتعلق بوی میرسید بسنت بدو رمان مقهوری در مقام مخالفت آمد و قطب الدین شاه محمود با شاه ت خباب مسابقه می نمود با معدود و متوجه تسخیر شبانکاره گشته قهراً قسراً ولایت را تحت تصرف در آورد و ملک اردشیر را برقرار خود بگذاشت و در سنه سبع و خمسین و سبعمایه میرسید شرف الدین محمود که امیر شیخ ابو اسحق گرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته ست بنا بران با سپاه فراوان خاطر آن بلده را مصحوب سرادقات جاه و جلال گردانیده بعد از چند ماه که بتقبیل بساط شرف کوشید و برود ت رجوع نمود اسوق کرد بدان مهم را بشاه سلطان باز گذاشته خود با تفاق اولاد امجاد عظم توجه بصوب لرستان برافراشت تا موادد معاش لولو در اران ناظم قطع کرداند و شاه سلطان بمجرد آنکه میرسید شیخ اصفهان را می موده در آن دستان امیر شیخ و میر میران در مضیق حصار بحبت روزگار بسیکدر زانیده نه و چون جسر را بحکم منزل کوتوال حصار بحکم غرامیده و قلعه طبری بسبب هبوب نسیم محبی مفتوح گردیده کار محصوران اصفهان بجان رسیده فتوح فوج از شهر بیکر بخته و دست خلاص در دامن شاه سلطان زده بحبت نه دران ثنا پیشوای قلعه طبرک حاصل نزد شاه سلطان فرستاده انها اطاعت و انقیاد کرد و از استماع آن شوب تمام در اصفهان روی نمود و هر کس روی بگریز آورد از جمله میر میران فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه پیرون تاخت و تاکاشان عنان بگردان باز نکشید تا امیر شیخ بواسطه قرب منزل شاه مراسد و دریافته در خانه مولانا اصیل الدین کریخ الاسلام شهر بو پنهان شد و شاه سلطان باصفهان در آمد چون دانست که امیر شیخ بیرون رفته ست جاسوسان بر گماشت تا بی اعتبار او برند و مولانا اصیل الدین عاطف و بر اسان گشته در حق او طایفه از اهل عناد و نگرفتن امیر شیخ فرستاده تا گاه مردم بوشاق شیخ الاسلامی در آمدند و امیر شیخ ابو اسحق از لطفا نماز حیات رسیده در گور مخمی کرد بدو تمکنان آن پادشاه ولی النعمتان را الزا بحانجا بیرون فرستاد از دهم محرم اصفهانیان در غاره پنهان کردند و قلعه طبرک بردند و آن نام محمد مظفر را مع لرستان فراغنت یافته شیراز رفته بود و چون خبر کرفتاری امیر شیخ ابو اسحق شنود کس باصفهان فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان با صد نفر از معتمدان آن خسرو زمان را بدان خطاب روان ساخته ایشان او را در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الآخر سنه ۷۵۸ زاده مجهول تخته کاهیکه در ظاهر دروازه سعادت بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با سپاه و قضاة و علما و اعیان فارس دران مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که تهیه سوکت و اسکبار ساخته بود در رسانیدند نالهٔ انکسار دیده روی بداوا در ده پرسید که امیر حاج ضرابی کوکنی جوابدا د که بلی موجب فرموده ما را اوا تقبل سانیدند و حنا بیاسرنی حکم بقصاص کرد مان پادشاه عالیجاه با ولاد امیر حاج سپرد و بسیوخود امیر حاج در همان ساعت نامزده زندگانی او را بضرب تیشه بامنطقی کردانید و آنحیاتش را بضرب تیغ شعله کردار منتقی آری هر چه تقدیر بست میتوان دانست و از قضای نازل میسیح وجه نجات نتوان یافت این دو رباعی را در طبع امیر شیخ ابو اسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی

انموس که مرغ عمر را دانه نماند ۔۔۔ امید بهیچ خویش و بیگانه نماند

در داد و بیدا که در این مدت عمر ۔۔۔ از بهر چه یکفیم چرا فسانه نماند

رباعی

تا چرخ ستیزه کار ستیزه برد ۔۔۔ باگردش دهر همیانیز و برد

یک کاسه زهر است که مرگش خوانند ۔۔۔ خوش درکش و صرعه بر جهان بر یزو برد

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابو اسحق و اکابر زمان جنبته نشان گوید بعد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق ۔۔۔ هیچ شخص عجب ملک فارس بود آباد ۔۔۔ نخست پادشاهی همچو او ولایت بخش ۔۔۔ که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد ۔۔۔ ذکر صدر اسلام شیخ صدر الدین ۔۔۔ که قاضی ایران آسمان مدار بود ۔۔۔ و کر بعقبه ابدال شیخ بهاء الدین ۔۔۔ که این همت او کار بای بسته کشاد ۔۔۔ و کر نشئه دانش عصمه ۔۔۔ که در تصنیف ۔۔۔ نبای کار بوالی بنام شاه نهاد ۔۔۔ و کر نجم چو حاجی قوام دربار دل ۔۔۔ که نام نیک بهر دو از جهان بخشش و داد ۔۔۔ نظیر خویش نه بگذاشتند و نه بگذاشتند ۔۔۔ خدای عزوجل جمله را بیامرزاد ۔۔۔ و از جمله فاضل ارزمان دیگری مولانا عبید الزاکانی است که بعضی از رسایل هزل آمیز و تحفان فرح انگیز او در میان مردم شهر دارد و این قطعه در مرثیه شیخ ابو اسحق از منظومات اوست

قطعه سلطان تاج بخش جهاندار میر شیخ ۔۔۔ کاوازهٔ سخاوت و جودش جهان گرفت

وز عیش و ساز عدالت چنین ز بنیاد نهاد ۔۔۔ در عدل و رسم شیوهٔ نوشیروان گرفت

بیکبار که روزگار چشمش بنمود ۔۔۔ نکبت چکونه دولت او را عنان گرفت

روزگار و ثبات جهان عبید ۔۔۔ عبرت هزار بار زین میتوان گرفت

چاره آدمی کند دار و هیچ حال ۔۔۔ فی الجمله چاره دست و نه بر آسمان

سلطنت حال فیروزی شاه سلطان رسانیدن او

مجد دولت و دین

شاه سلطان محمد بن مظفر

اسمان گرفت وازشاعران اوقات خواجه کرمانی است واو لقب وموسوم به کمال الدین محمود بود وخواجه افضلا سخن ازانجمله سند شعر لقب داده اند زیرا که در تزیین الفاظ وتحسین عبارات جد بلیغ مینمود دیوان خواجه مشهور است وحسنه که در ابریج کج شیخ نظامی در سلک نظم نظام داده بغایت نیکو واقع شده وان کتاب را در سنه اربع وارلعین وسبعمایه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شش صد سال از تاریخ هجرت وچهل وچار گذشته بدین نقش زری چون کار علیه الرحمه من الله الغفار کشاورز سیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان ومیل کشیدن اولاد انجناب را در بلده اصفهان درشهور سنه سبع وسبعین وسبعمایه حساب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده تخت بجانب اصفهان نهضت نمودند وازان شهر با لشکر سپاه مرتب سازد انگاه علم ظفر پناه بصوب مقصد برافراز وبعد از انکه بحدود اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بکای آورده چون با سنجاق اوبحق دشمنی با گرفته لوازم خدمتگاری واخلاص بتقدیم رسانیده بوجه شایسته که با نواع اصطناع یابد وبر توعنایت خال برحسب حال او تا بدانا چون امیر محمد از خواجه بریان شنیده بود که شاه سلطان بسلیغ مقصد توان رسید از عراق متصرف نموده بنظر شفقت در روی تنگر لیست شاه سلطان پس از روزی چند طوئی کرامند مرتب ساخته حساب مبارزی را بخانه برد وچون چشم او بر اسباب صیانت افتاد نایره حسد او را شتعال آمده با خود آغاز سفاهت کرد وفرمود تا هر چه بهم رسانیده بود تاراج نمودند وبسبب اخر کت نا پسندیده به شاه سلطان نهال کینه خال وفضای سینه نشاندند ومقارن انحال سید سوار از زد جانی بسکت خانی که بر آمده وملک اشرف را کشته بود بظاهر اصفهان رسیده تا امیر محمد از نزد خان برده بسیاول سپارند وحساب مبارزی بخان وشت در جواب گفته احراجات طغیان را برشاه سلطان حواله کرده واورا ازین جهة تخصیص نسپارد رسیده وچون اورنگان با دربایجان معاودت نمودند خبر خروج جانی بسکت خان ورفتن بسیرش نزدی بسکت بطرف دشت قبچاق واستیلای اجی چوق بر سیر شوع یافت وحساب مبارزی بتصمیم عزیمت فرموده باد وازده هزار سوار حجر گذار بدان انجناب درحرکت آمد واجی چوق با سی هزار سوار الوالیزان نامدار انجناب را استقبال کرده در موضع میانه کران هر دو لشکر با یکدیگر دست درکمر زده وحربی در غایت صعوبت روی نموده پرچم فتح وفیروزی بر پرچم علم حساب مبارزی وزید واجی چوق روی بوادی گریز آورده شاه سلطان شجاع وشاه محمود بموجب اشارت پدر تا بچوان اغبقش فتد انگاه عنان گیران با بر کشیده سه شانه روز در آن مکان اغبقش عرب بسر برداخته وبحدت استیصال مبارزالدین محمد بازگشتند وانجناب بسر برا زانجنان درشت ودشنامهای ناخوش کلمه دشوش کردانیده جلد وی مستوجب بام شاه یحیی دشت واین جمله شاه زادگان از پدر ناهربان ازرده خاطر شدند چون حساب مبارزی مدة دو ماه در سر برزیسر برده شنید که سلطان اویس لیکای عازم آذربایجان است ودیار انگه تجان با امیر محمد گفته بود ند که تو را از جوانی ترک چهره بلند بالا عالیتی روی خواهد نمود وانجناب باصدقای معهود سلطان اویس را سید است وگمان میبرد که آن آفت بجهة مخالفت شاه بشجاع برده خواهد رسید تبریزیا بانگذاشته روی باصفهان اورده ودو دانشا وبا پیشتر از پیشتر او لادرا بخانه خویش وسیل کشیدن مهذبه گردیده ملکه کاری بخان نسبت بانجوانان عالیشان بر زبان می آورد که استر بانان را نغطه با مثال آن شرم دارند بنا بر علی هذا شاه شجاع وشاه محمود حاطر برگردانیدن بدو قرار داده شبه از ین معنی شاه سلطان در میان نهاد ند شاه سلطان چون از حساب مبارزی بغایت ازرده خاطر بود گفت که امیر محمد بخوا نید که تمار ا بگیرد سلطان بایزید بار بتخت نشانده خود لشکر کش بانشد انگاه آن سه سر کرده با هم عهد وپیمان نمودند که چون باصفهان رسند حساب مبارزی را گرفته معتمد سازند وبعد از وصول آن بلد بخویش شاه سلطان پایه بمنزل شاه شجاع آمده رخصت قرار طلبیدند شاه زاده از سبب تجازه پرسید جواب دادند که چنین شنیده ایم که امیر محمد از عهد وپیمان خود پشیمان گشته ایم بنا بر این بر آنیم که از ین بحن بسلامت فرد ا بسمرقند رسیده لشکریان شاه شجاع در لشکر ما کوشیده مقرر فرمود که مساع خاطر مهم بدو فارغ گردانده در روز دیگر شاه شجاع شاه سلطان را خود متحقق گردانیده بدر وثاق امیر محمد رفت وحساب مبارزی در انوقت در بالا خانه بود وبتلاوت کلام الله اشتغال مینمود شاه محمود با نوکران خاصه بر در سرای نشست وشاه شجاع با جمعی از دلیران در پای بر زه بان بایستاد ومسافر اوجی باشش نفر بالا رفته امیر محمد مظفر را نشان پرسید که کجا بود یده جواب دادند که شاه شجاع عرجی نداد وحساب مبارزی غضبناک دست تیشه زده ومسافر اوجی خود را بر بالایش افکنده انجناب از زیر ان برجسته وبجنگ مشت مشغول گشت وشاه

حاشیه چپ: اختصاص

حاشیه: نزدی

حاشیه: ۲ ملکشیدن او را ۳

سپرد بار پاهایش را گرفته میکشید تا بفنا دعوی فی الحال انجماعت شیر شیشه شجاعت را در هم بسته و زنانه ضبوط ساخته و او را بمان بدشتام کشاده
تا هنگام غروب لب از هرزه گوئی نبست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود شاه سلطان جیقه پوش کشته جنازه بندی بقلعه بردند
و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه تسعین و سبعمائه شاه سلطان موجب اشاره شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بن انکحر و همشیره این سلسله
و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته بدرگهوف البصر را قلعه سعید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر دران ایام بکلی گرفتار کشته بعد از دو ماه
اوراق بهی را بباد فنا داد و امیر محمد بعد ازان بست و در را تحصار سه ربیع ده ماکو توال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت فرو کوفت و بنا بر
اولا و اجداد از گرداد خویش پنهان بود ند در ستر رضا ناظر بود کوشیده رسل و رسایل فرستاد ند و مراسم عذر خواهی تقدیم نمایند همچنان رسانیده همچنان قرار
دادند که امیر محمد پسر از آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم و لعبش مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب به پذیرد بیچ کار رحل ننماید و جنابت بندی
پسر از رفته شاه شجاع لوعده وفا نمود بعد از چند گاه امیر محمد مظفر را بخواند طایفه از مردم به کوبهمت بران گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان
با یزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه یحیی را لشکر کش گردانند شاه شجاع این معنی وقوف یافته عنان را بسیاست رسانیده و پدر را بقلعه
کرسیر فرستاد و انجناب در انحصار مریض گشته بیماری امتداد یافت شاه شجاع بصوب آنکه شاید بواسطه تغیر مکان صحتی روی نماید قیزغور تا اورا بقلعه
بم بردند اما بهیچ فایده بران مترتب نشده و در اواخر ربیع الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمائه مدت حیاه جناب بسماوی بپایان رسیده نعشش را بسیستان
نقل کرده در مدرسه مظفریه بخاک سپردند چند گاه روح روشن حضرت کلام و اطعام فقرا و ایتام بحا آورد و از امیر محمد مظفر جهان پسر ماند شاه
شجاع شاه محمود و سلطان احمد سلطان با یزید و از جمله عاظم فضلا و محدثان شیخ سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود
و در بلده فاخره شیراز بلوازم افاده و ستر علوم دینیه اشتغال نموده از مصنفات انتخاب شرح مشارق الانوار و سیر سید الابرار صلی الله علیه
و آله الاخیار مشهور است و آن سیر بزبان اهل خبر بسیر کازرونی مذکور و فات شیخ سعید در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه بوقوع انجامید و اشعار او ازان
یکی مولانا رکن الدین الروی است در میان شاعران رکن صاحبان شهرت گرفته در روضه الصفا مسطور است که دران روز که شاه شجاع و شاهزاده محمد
گرفتن امیر محمد مظفر کرده عنان از رکن صاحبان پیچیدند شاه شجاع بسوی مولانا رکن الدین خود دران بالاخانه پایان انداخته بزبان
بدشنام و سفاهت بگشاد و روی بگریز آورد و دران اثنا شاه شجاع تیشمشیری بر تنگش زد و خدمت مولوی را بپای در آمده جناد او اسعاف
وی ظاهر گشت انگاه شاه را شناخته گفت ازبرای خدا ترحمی فرما می شاه شجاع در حضه شاه گفت معذور دار کران امر اداشته وقوع شد جواب
او طلبیده تا زخم او را دوخته بمعالجه مشغول شد و رکن صاحبان در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع اختیار کرده و دران اوان که شاه
شجاع بر زد میرفت در یکی از منازل رکن صاحبان آغاز مطایبه فرموده که هیچ آنوا قعه را بیاد داری و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی
مولانا گفت ده سال دیگر چنان شاه شجاع متعجب گشته از خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه رسید جان بجان بقا بصل رواح سپرد ذکر پادشاه

جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع طلع آفتاب شعاع مرات صور خفایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الا
تباع بر فراز شاه سدره پرواز مینمود طینت طبیعتش بصفت کرم و نوا ضع موصوف و ذات جنبتش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
و وجود بجاعتش تاجی آثار سفندیار و روستم دستان و کمال سخا و تشش تاج اطوار معن بن زایده و حاتم در احیاء مراسم عدل و انصاف با کسری
سعادت مجتمع مسایل محسوس متفوق مرجل را بباب فضایل قوه حافظه اش بمرتبه بود که هفت هشت بیت عربی را بیک خواندن از بر میکرد و جودت
افکار صایبش بمثابه که گرد امر از مختار بر جملهٔ از معضلات عبارات بحر اذهانی توجیهی برزبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام
فراغت یافته بکسب کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بهره وافر مهارت در علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون
عقلی و نقلی بهره کامل حاصل ساخت و بای ذات او کامل و در ادراک علوم و درکمال عقل او درادراک علوم پیش طبعش الجوان المرده دل
فهم پیرش کرده آتش رجل آشعار آبدارش غیرت صنوف جواهر شاهوار و منشات بلاغت مقدارش رشک افزای عقود لالای آبدار بیت
نظم و نثر در عالم علم بود پناه اهل شعر و علم بود و چنانچه سابقا بآن اشارت رفت ولادت با سعادتش در سنه [illegible] وقوع یافت

اندرین ۳

شاه شجاع بگذشتن از کجا خوف و حیرت تا رانشاندن بچهان ناسزا گفتن ۳

شاه شجاع ۳

یافت و در سنه ستین و سبعمائه پدر خود را کرفته مدیل کشید و من حیث الاستقلال پای بر مسند اقبال نهاده بضبط مملکت پارس نهاد همت کرد اینده و در سنه ۷۵۶ میان او و برادرش شاه محمود مخالفت دست داد و در سنه خمس و ستین شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و در شهر سبع و ستین بار دیکر صورت نصرت شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته بکلوستان مملکت قناعت فرمود و در سنه ثمان و ستین و سبعمائه شاه محمود را بمقر اخرت پیش کرفت و بلده اصفهان در سلک سایر ممالک شاه شجاع بمت انتظام پذیرفت و در سنه ۷۶۰ شاه شجاع بیمار عارضه قوی ضعیف کشته بهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه ۲۱ شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد و قلت حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و مدت بیست و پنجسال و دو ماه سلطنت نمود پر نوا تمام خواجه قطب الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود و کمال شاه بن الدین حسن بن سید معین الدین اشرف بنوبت بر مضرب وزارتش عیافت چنانچه ثمه از احوال ایشان و حصص وقایع آینده بمت تفصیل خواهد یافت و الیه المرجع من الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء

کفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی در خلاف و نزاع

چون شاه شجاع پدر را کرفته فسر دولت و اقبال بر سر نهاد و اسامات خاطر کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد و زمام ایالت اصفهان و ابرقوه در قبضه اقتدار شاه محمود قرار کرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت پس شاه یحیی در قلعه قهندز بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار برزیلو چه وزارت نشست بعد از روزی چند که حال هجرا غت بکذشت بار دیکر خصومت و طغیان بزاره جرا و اوغان و محصن در قلعه مذکور شایع کشت شاه شجاع دفع شر آنجماعت را اهم مهمات دانسته لوا نهضت بر افراخت و با سپاهی یکدل منازل و مراحل قطع کرده ظاهر قلعه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار جنک و شین و هیجان بوده بالاخره اعیان جرما و اوغان از مقابله و مجادله کشته و مطالب مصالحه و مهادنه نشده بساط جدال در نوشته و خیاط شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز را کرفته و شیخ جمال الدین تورانشاهی بوسیله شفیع جرایم خود ساخته بدرکاه پادشاه شافته و شرف مساطبوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافته آنکاه لوا نهضت بصوب شیراز توجیه نمود و مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنه ۷۶۶ بنا بر بعضی امور ضروریات ملکی کماشتکان شاه شجاع مال ابرقوه را بضبط درآورند و این معنی سبب مخالفت برادران کشته آن دو پادشاه کام از ان حصه مملکت کلیه بر کرد نه بخشت شاه محمود تیغ جلادت آخته خطه یزد را بحیطه ضبط درآورد و نام یزد بر زبان کشته را خطبه افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع انخبر با لشکر قیامت اثر بصوب اصفهان شتافت و شاه محمود بقدم مقابله پیش آمده آخر الامر عنان بکجا دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل کزیده آغاز محاصره کرد و شاه محمود کاهی از شهر بیرون آخته لوازم شجاعت بظهور می آورد و در آن اثنا روزی جمعی در کمین کاه شانه از دروازه بیرون خرامیده از جانب شاه شجاع شاه سلطان سلاح بر خود راست کرده متعرض قتال کردید در حمله نخست شاه محمود دشت بر معرکه کرده روی بشهر نهاد و شاه سلطان از عقب فریاد غلغل بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف داد و چون بکمین کاه رسید نمود شاه محمود با کشته کان عرب فرمود آنجماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک بر سر شاه سلطان تاخته و او را بان روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود پسر خود را منظور نظر عنایت کردانیده و از همان مسرت که با میر محمد مظفر داده بود جرعه بوی چشانید مولانا صدر الدین عراقی که از جمله هواخواهان امیر مبارز بود در واقعه شاه سلطان این رباعی نظم فرمود رباعی

قضا چشم تو را سیل کشید ور ذات شریف تو نشد فاضل پدید
آن کس که بدان چشم تو آسیب رساند او نیز بعینه مکافاتش دید

بعد از ان میان برادران صلح کونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرک ز خواند شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعه قهندز جمعی را خود متفق ساخت و بهمان نخستین شده رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرد شاه یحیی و سلیمانشاه بخخت و بدست تضرع و نیاز در دامن عجز بزکوار آویخت شاه شجاع بنا بر کرم جبلی از سر جریمه برادر زاده در کذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نمود و حسب الحکم بکاه برزد روان کشت بعد از وصول بنظاره بران بلده و وقوع محاربه و محاصره بر زبان السنه بلا یافت خواجه بهاء الدین را که کماشته شاه محمود کریزانیده بار دیکر عنان بوادی مخالفت تافت چون انخبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقو کردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصره یزد روان فرمود و خواجه بنظاره آن بلده رفته بار محاصره و محاربه اقدام نمود باندک زمانی کار بر شاه یحیی تنک کشت و بار دیکر شفعا انجمت تا

شاه شجاع از سر جرئت بود و در گذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعهٔ تفت محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که آبی میکوبد که مغز خیار است که اولاد و امراء اصلا تکروانی بلکه سلطنت بدیشان طریقهٔ لطف و مرحمت بظهور رسانی نیاران شاه شجاع در استیصال شاه یحیی سعی کرد و بحجز ملایمتی که از انجناب واقع شد خواجه قوام الدین را طلبیده روی بشیراز آورد و در دو فرسخیه همین سال یعنی نهصد و شصت و چهار خواجه قوام الدین صاحب عیار کار اعتبار بسیار پیدا کرده بود و سلطنت با مراء و اعیان تعظیم و تکریم بود بلکه کاهی فی مشورت با دشاه نیز فیصل مهمات امداد مینمود و معتقد گشت و بعد از تعذیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش در نوشت آنکاه امیر کمال الدین حسین رشیدی منصب وزارت سید و از سر وقوف و اهتمام تمشیت امور ملک و مال مشغول کردید

ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تکتاه سلیمانی

در سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه شاه محمود الجیتان بخدمت رفت و سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد فرمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق کرده اشارت نمود تا از امراء خاصه وی افچه باشی و ساقی و مبارکشاه دو دی و ازارکان دولت امیر شیخ ابو اسحق و امیر غیاث الدین منصور بشول و سلغر شاه ترکمان در صحبت امیر شیخ علی ایناق روی باصفهان آورد و شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بکنار آب شیراز در آمد و شاه یحیی را طبع ابرقوه از راه یزد با شکار خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در مقرر زد بوی پیوست و سر داران لر کوچک و قوم وری و کاشان و آوه و ساوه و نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازهٔ عدد و عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و معتمدان طریق مشورت سلوک داشته

کرت ۲

منشی آستان سلطنت آشیان را پیش خود طلبید و لکت منوچهری بمحمود نویس کای ارجمند رسانیده بر دولت خود کزند به محمود بنیم بخنبک آمدن مراورا تیغ برهم زدن تصور کن ای نامور شهریار که کر انکه بهر ده جا شیم یار که یارد کشیدن پیش ما چو آکه شود از انجا بیش ما و اویس بمارک تازی کند مکر با بر خویش بازی کند ز فرزو سے پاک دین یاد کن مکر تا چه کوید در اینجا سخن که کردو برا در بهم دا شت تن کوه را باد ما بشت و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بند کان پادشاه با لشکر اصفهان آمده مملکت را خراب کردو هنوز از مزاج ایشان بمن نیتیم بنا چار باستعانت بسلطان اویس بردم که شاید بمن توان بود و شاه شجاع از مطالعهٔ این مکتوب دانست که آتش فتنه شاه محمود جز با استعمال شمشیر آبدار نتواند نشاند و سیلاب طغیان لشکر آذربایجان را بغیر صرصر حمله مردان دلاور و صفت تقطع نکیر دنبا بران سپاه فراوان صحیح ساخته از شیراز بجانب بغداد راهبر آمد و این مقطعه که قصه زیر دارد فرستاد مقطعه ابو العوارس دوران منهم شجاع زمان که نصل مرکب من تاج میفراست و قباد منم که نوبت آوازهٔ صلابت من چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد چو صریح کذار و چو صبح عالم کیر چو عقل راهنمای چو شرع خیک نهاد کمال اصولم از خیل کسان یمن نیای همم از منت حسان آزاد بیرده نجز بدر کاه بیچ مخلوقی که بر بنا نوکل نهاده ام بنیاد بهیچ کار جهان روی دل نیاورده ام که آسمان زر دولت بروی من نکشاد تو سیم و خوی پدر کیری یاد من که شو هر بت نیاید زد خترد لشاد لکن لکن که پشیمان شوی آخر کار نکر که رویه پیرو لشکر نعداد القصه بهر دو فریق بعد از قطع طریق و منزل از دشت رسن با صحرای خانسار و سر چاه بهم رسیده دست بار استن سپاه صف شکن برآورد و شاه شجاع قرار تعیین سلطنت شاه اویس را بمیمنه فرستاد و میسره را بوجود سلطان عماد الدین احمد سکاکم داد و خود بنفس نفیس در قلب جای کرفت و شاه محمود تیغ علی ایناق و امیر غیاث الدین منصور بشول و بوکم ترکمان را در میمنه بازداشت و ضبط میسره را با میر سیاق و سلغر شاه ترکمان باز کذاشت و خود در قلب مقام کرفت آنکاه از میسره جانب طالبان نام و نشانک جنک در جنک زده آتش کشت و کوشش بنوعی برافروخت که تأثیر دخان آن کره زهر بر یکجوش آورد و شرار شعلهٔ آن خرمن ماه را سوخته در جرم فلک اثر کرد و بهر بندکی که از شست زه چکی کشا دیافت آهنک جان پیلان نمود و بهر پری که از کرکس روش خدنکی در پرواز آمد در فضای سینهٔ میری کو دیکی چاک خنجر نشیدان کین بهقسم فلک شد زروی زمین عاقبت شاه محمود غالب آمد چون هنر و ثوابت و سیاست بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان بمذاهم صوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین احمد رقم هزیمتی بر چهرهٔ حال خویش کشیده از راه دربزد کرد حبا شده و شاه محمود بیست و روانی تا کمر قبال از ملازمان نزد شاه محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول شیراز نزد رب فشار اعسکر ساخته بسر خود سلطان شبلی با لکران ارسال داشت و شاه محمود با مراء عراق و آذربایجان معاقب بقفا بر آن بلده تاخته رزدلی اجلال فرمود و شاه شجاع در شهر محصن شد و زمان محاصره بتطویل انجامید آنا بخر و اکسار رعیت صحایف روزکار شیرازیان ظاهر کشت و شاه شجاع جهة طلب محاصره جمعی را

اشراف واعیان را مخاطب بگذارد شاه محمود و فرستاد و شاه محمود بر وفق مطلوب ایشان را جواب نداد آخر الامر مؤلف تاریخ آل مظفر یعنی عمدة الفضلا مولانا معین الدین یزدی جهت سرانجام آن مهم انتخاب و شاه محمود جناب مولوی المعظم الیه را مخاطب نموده گفت بار دیگر ایشان را بر او سلطان اویس مراجعت نماید تا نماینده اکنون مناسب چنان است که اقدام شما بشجاع بار بر فوز و نوا آمد آنجا تکلم نمایند که من مراد و مکانیه ابو طلب ایشان بازگردانم آنگاه ممالک مورونی بر سبیل ارثی بهتمت غایم و چون مولانا معین الدین باز گشت و این پیغام شاه بشجاع رسانید شاه عالی قهر رقعه بمزاد رفوشته الطاس نمود که بهای قلعه فهندز آید تا مشافهه گفت و شنود کرده شود این عیب را در آن مکتوب ثبت کرد که عیب اگر چه دال مکسی و دیا باست هنوز بکان او که دلم بر سر وفا است هنوز و شاه محمود ملتمس را در درجه اجابت اقتران داده این عیب را از جمان غزل در جواب طلبی نمود عیب جنایت از طرف آن شکسته بیان است و کرنه از طرف ما همان صفاست هنوز و رود دیگر در پای قلعه فهندز قران سعدین دست داد مقرر شد که شاه بشجاع از راه قصاص سر بند امیر بجانب برقوه رود و انجانب در وقتی مناسب با جمعی از خواص طریقه عزم رهی داشته طریق مسهو دعنان براه قصر زرد تافت و قرین صحت و سلامت بار دیگر شافت و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بقاشی شاه بشجاع روی براه سر بند آمیزد و بودند چون دران طریق آزوی اثری ندیدند رفیق تابین و حمران باز گردیدند و شاه محمود بعد از رفتن ایشان در عین تعم و ناز بدار الملک شیراز در آمده و اخبار این فتح نامدار را بخدمت و بدایا بسیار بسلطان اویس فرستاد و شاه بشجاع چون بر حلهٔ خانکشت رسید پهلوان خرم که حاکم برقوه بود با سباب خدمت مرتب ساخته بابقبال موکب همایون شافت و شاه بنظر عاطفت در وی نگریسته آن دشتان را برقوه بجراغت و عشرت بگذرانیدند و بعد از انقضاء دو سه ماه بفهندز مراجعت فرمان کردند

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالی مکان

دران اوان که شاه بشجاع در شیراز بمحض بود شاه محمود بلوازم محاصره قیام مینمود بجائی نرسیده آثار شاه بشجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از تواریخ خواجه قوام الدین و نیز بنا بر کینهٔ قدیمش در سینه داشته باشد درین محل بعبرت اضلال کرده ضمنا نگارنده بنا بران سر بیک از آنجماعت را بهانه از شهر بیرون فرستاد از انجمله ملک محمد و دولت شاه را بجهت مال کرمان روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه بشجاع اندیشید که چون عصه کرمان از والی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان بی تحصیل اموال جنان استقلال نمایند بنا بران مقرر ساخت که خواجه مجد الدین قائم مقام امیر مبارکو افغانی باد و نیز ارسالکان ممالک پهلوانی بدار الامان کرمان فرستد از محافظت آن مملکت غافل نباشد امادولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را منقوش دیدند طمع در حکومت کرمان کرده امیر غیاث الدین جاجرم را بزور اکره در کرمان حاکم دیوان یزد بود و خواجه بدر الدین بلال را که با تابکی سلطان شبلی قیام مینمود بهمانه بدیوان خانه طلبیده فی الحال خنجر نهاده بهلاک رسانید و بر اباحراق بلاک مبتلا ساختند و سر ها را بیشان بازبرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه بلال اخبار نمود امیر پهلوان که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار بکریخت و دولت شاه سلطان شبلی را در قصر خنجر محبوس گردانیده رسولی از عقب امیر پهلوان فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شده بنا بر حکم پادشاه بود اما نسب بحال شما آنست که نا گذشته در کرمان بهم حوالهٔ شما شده و امیر پهلوان قبول کرده مراجعت فرمود و دولت شاه با جواب خزاین و انبار گشاده نقد و جنس بسیار بدم داد و از نوی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون خواجه مجد الدین و امیر مبارکو نظما بهر آن بلده رسیدند و حال بران منوال دیدند امیر مبارکو نا گزیر دیده و خواجه مجد الدین وسیله انگیخته شهر امید و این اجنار را معاقب و متواتر شاه بشجاع در شیراز می شنود و بنا بر انکه بسبب تسلط احد اجل مدارکان اختلال نداشت تحمل میفرمود و چون نشیمن بار برقوه رفت و بجوم لشکر سر ما کشته سلطان کل روی بدار الامان باغ و بستان آورد در شهور سنه ۷۶۰ شاه بشجاع با سیصد سوار اجرار که بر یک زمیدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بود ند از برقوه بجانب کرمان روان شد و در اثنار راه شاه سلیمان برادر شاه سلطان با دویست سوار و بعضی اراذل عرب با پانصد سوار بموکب حضرت شتافتند و چون نواحی کرمان از غبار سم ستمند سپاه حضرت نشان غبرا فشان گشت دولت شاه با چهار هزار مرد مخنجر گذار در برابر آمده تا مآب بایکدیگر حمله نمودند و بیکبار دیوار کرمان کریخت و بسیاری از شکریان و الجانا بآستان خسرو گیتی ستان کردند و بعد از انکه بالجمله رایت آفتاب اشراق بر قوه وصول برطاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان احتاجی و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر متعاقب یکدیگر شهر در آمده و دولت شاه را ضعیفت نمودند تا از مقام قلعه داری در گذشت و خانه بطاعت بر دوش گرفته

حاشیه ۱ خنجر

حاشیه ۲ الدین

حاشیه ۳ کذا فی تاریخ الفی و روضة الصفا و کذا فی سنه نوشته است جمیعه و الله اعلم

الطاف ۳

با اشراف و اعیان دارالامان موجّه آن دودمان گشت و پادشاه در بارهٔ او اضعاف مضاعف انعام و احسان مبذول داشته آن بلده فاخره را بهمن مقدم شرف گردانیده و خواجه علاء الدین ناگهان این قطعه بر بدیهه گفته بعرض رسانید قطعه تو آن سلطان دینی کز نهر صدق دعا گویند بعد از هر عبادت اجل دانست کوته باد یارب زعطف دامن عمر ولایت بروی باد در ملک سلیمان سلیمانی بصف و محمود ایازت و بجدمان ایام مکرمان در آمد و لشکر مکران قصد غدری کرده باجمعی اتفاق نمودند که شب بخوابگاه پادشاه درآیند و تیغ تیز را بخون ولی نعمت بیالایند امیر دسمون این مکر واقف شده کیفیت حال را عرض رسانید و شاه شجاع آن حرام نمک را باجمعی از اتباعش بتیغ شمشیر سیاست بگذرانید و در آن باب باین سه بیت نظم فرمود و نظم امان چون خواست فرمود هر امانش چو عجز آورد بخشیدم بجانش و کز چون غدر در دل داشت قدّاره سر از تنها نشان شد این همشیره چو خوار سکت مکاره دون چو خاود مکافات جفا کاران جفا خاود

کشادن شاه شجاع رایت دولت را بدیار کرمان و گرفتن شاه محمود از شیراز و بعد از استعمال شمشیر و خنجر چون خسرو عالی مکان از دربای ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گرفتن شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر

تبیّن همّات دارالامان کرمان را بر زبده خواست متوجه گردید سپهر شکوه از چهرهٔ او خان و همّت ساخت و در آثار رضای سافت و در بهر منزلی بقصبهٔ شرف علوّ مرتبت میرسید و بهر کاهی که مشاهده میکرد و چون این سپهر شکوه از اعیان هزاره چرماو اوغان را متوجه پادشاه گیتی ستان آگاه شدند در قلاع سپهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال متحصّن شدند و عساکر منصوره در کردان منازل احصن حصین نشسته دلیران چرماو اوغان بهنگام محاربه در میدان جدال عنیها دند و مدافعت و مصادمت نمودند و اضافه اقبال آن مخذولان ایشان را بسان شیر نیستان در زدن محاصره متّصل گردانید و خانیان ارشاه محمود استمداد نمودند و شاه یحیی را بعنایت مرزوق گردانده چون مدّت محاصره بدرازا کشید و میرسید که کتبی از نزد عمّ بزرگوارش رسیده و او را باطاعت فرموده بطریق لطف و نوازش دریافت و ترک امداد او خانیان کرده بدارالعباده یزد شتافت خانان اقبال عاصفه در دریای رسانا بشجاع مسلول شده یکدیگر را چون شست و دشمنان دلیر کشته پیش آمدند در آن اثنا جمعی از سپاه فران علی سبیل تحفه از مدینهٔ طیبه بیاد گاه بادشاه آورده و انتخاب اشجع اصحاب مذبل آن رایت سپهر کرده زمانه کرده عنان مراجعت بعطف داده و ابلاغ فرموده بر سر اوغانیان رسید چنانچه مجال فرار بدر وه جبال نیافته و ناچار حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده میرشیخ با سایر روسای آن طایفه بخدمت شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت نمود و سفارت آن اثنا یحیی رسول و سایل بکرمان فرستاده دختر نزدیک بادشاه پادشاه سلطان را خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس او را در زاویهٔ اجابت جگه نشانید تهنیت عصمت و جلال را بالجلالت پادشاه مانیجانب برزدوان فرمود و بعد از وقوع این امور تهافت تمام مهام خسرو پهر تصمام پیاده فوج فوج از لشکریان شیراز روی امید بدرگاه عالمپناه آورده و در مدت اندک لشکر بسیار بر ظل رایت نصرت شعار جمع آمد در آن اثنا اصول اعیان فارس بخدمت تبریزیان بجان آمدند و کلهٔ جبین زجبهٔ اسد عالوا کشور گشای کرمان فرستاد و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلهٔ جبین بدیدن پیکر فتح و ظفر او را کشته بجانب شیراز راهسپار آمده و چون موضع جهار کنند از قرار زول همایون عزیمت فرمای هفت کنبد کردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست و خبر توجه لشکر نصرت اثر در شیراز شایع گشته شاه محمود با جمعی دانا معدود با شتقبال او در توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازیان و وقوف بافتنه زمانه دیگر عنان بطرف معسکر نهضت و شاه محمود بمجرّدی سوی شیراز آورد و شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در سپهر اصفهان منزل گزیده بیست روز بر آمده دو کینی فرود چنین روز بر آمد بدین چند روز اکثر آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه و شکیبنده خواه بعزم رزم مرجوع استه صف قتال بیاراستند و حملهٔ ابطال رجال بر حال آتش حرب زبانه بطحن و صرصر بسان نار بر زدن گرفت و ابجای عنان بر کمر کشیدن پرداختند و خود را بی خویشتن انداختند و بر یکدیگر حمله آوردند و بعد از وقوع این امور صعوبت آمیز که بیان آن موجب تطویل است شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع بعزیمت تعاقب و تعقیب او بشهر شیراز درآمد و بعد از سه چهار روز قرار داد که بعضی از اعیان فارس مانند قاضی آسمان اقبال آشیان فرستاده پیغام دهد که پرگاه اعلام مظفریناه بر حوالی بر طاهر شهر بنداز و ما در وازهٔ ایلخانی را بدولت و سعادت بر روی او گشاده همایون آنجا خواهیم گشود و شاه محمود این مواضعه را شنوده در اندیشهٔ عاقبت نیفتاده در وازهٔ ایلخانی را گشاده از رفعت اشجع رایه و با طایفهٔ از خواص مصحوب جمعیان بعزیمت فرمود در آثار او شاه شجاع مخلّف حسنه برادر بزرگ خود میرزا بدر بزرگ خسرو ثوابت و سیار را بدر بزرگ خود میرزا بدر بزرگ پهروز گردانیده خود بشجاعت و عظمت بسیار بدارالملک فارس در آمده تخت سلطنت را بوجود همایون بیارایید و بشارت امن و امان بسایع طوایف انسان رسانیدند و ابواب بصفت و احسان بر کشادند و در معروف و نهی منکر و تقویت شریعت غرّا بر نهج صحیح الله تعالیه الهی بحدّی رسانید که بعد از مدارس و خوانق شهر شیراز عدیم المثل و نظیر بود و در قضا بر شیراز و توابع را بمولانا مبارک الدین شمّاک که کیاسی معروف است و خواجه قطب الدین سلیمان شاه را خواجه گی مجدو نظام الایالت وزارت برافراشت و شاه شجاع در سنه سبعین و سبعمائه باجازهٔ عمدهٔ مجتهدین ابی بکر عتیقی که در مصر دعوی علوّ افاضت میکرد شروع بسماعت بخاری او مرده و در همین سال بجانب تسخیر اصفهان بجانب مقصر رده و توجه فرمود و شاه محمود

علامهٔ مجلس علماء کرام اعتضاد الحق والدین مسعود ۴۲

و شاه محمود اطمینان فرستاده که من شیراز را بحکم تصرف پادشاه گذاشتم اگر اعضرت نیز اصفهان را بنده مضایقه نفرمایند از کرم بعید نخواهد بود شاه شجاع این ملتمس را اجابت فرموده بصوب شیراز مراجعت فرمود و بعد از انقضای مصالحی عازم مرو شده شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورد و شاه شجاع بشهر درآمده و چند روز بعیش و عشرت گذرانیده بشیراز معاودت فرمود **ذکر فتنه خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو بیان اسباب و قتل او** خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که صغیره شلیطه جنیه بود و در حبالهٔ نکاح شاه محمود سبزپوشی درآمده بود بجهت انتظام امور خویش امیر شیخ ابو یحیی را بطریق مکر و فریب سلوک نموده بوسیلهٔ حیله می انگیخت که میان او و سلطه میان آن مظفر و اولاد جنگ و نزاع و میجان می آمد در شهور سنه ۷۶۸ مکتوبات مهر انگیز و مراسلات محبت آمیز نهانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر موکب همایون بطالع اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم مقدم نامیمن شاه شجاع این معنی را فوز عظیم دانسته بجانب اصفهان روانشد و شاه محمود در سولان چرب زبان روان کرده بوسیلهٔ ایشان پیغامات نیازمندانه بعرض رسانیده و شاه شجاع برسبیل ادا و ترحم فرموده او را طلب نمود و شاه محمود بار دوی بجانب شتافته خویش را بکنار گرفتند و شاه محمود ولوازم اطاعت و فرمان برداری را بتقدیم رسانیده قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز نجاید و از آنگاه روی بولایت خود آورد و چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان شاه و وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را بسیل کشیده و شاه رکن الدین حسین را کشف حسب و علو نسب مشرف و معروف بود بمرتبهٔ وزارت رسانید و همدران ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس گریخته باصفهان رفت و شاه محمود علی غرم او را و بار سید وزارت نشاند و در آن اثنا بار دیگر میان سلطان محمد و شاه شجاع فرستاد و او را بر تسخیر اصفهان باعث و محرض گشت و شاه شجاع طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضروریه پیش آمده و دخل بخرج وفا نمیکند طریقه آنکه ما را در امسال از مال اصفهان مدد دی فرمایید شاه محمود جواب داد که تمامی ولایت فارس و معظم بلاد عراق در تحت تصرف حضرتست و بواسطه عبور لشکر یاغی و ویرانی اصفهان بمرتبه رسیده که این برادر بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه حمله که لایق خزانه اعضرت باشد ترتیب تواند داد شاه شجاع چون این جواب شنید گفت ما بآن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان بیجا و جایز نجاید کنون که خلاف حکم جایز پیدا و دستکاری باصفهان باید کشید و سپاهی مرتب ساخت و بجانب او روانشد و در آن اثنا شاه محمود از معنی شعاع نمود که صبح آن فتنه تیره دلی و منشاء خیال اوست چیست بنابران خان سلطان را بقتل رسانید و رسولی پیش او فرستاده پیغام داد که چون ماده فتنه و خست و نزاع از انقطاع یافت کار پادشاه بر سر عنایت آید شاید و باردیگر میان برادران کرگ آشتی وجود گرفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان شبانروز شب و روز از خرمای طلاق عیش و رکانون در دون تشن حزن و الم می فروخت و از اشتعال آتش مهاجرتش بر اعضاء خویش و اعضای سوخت

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتله او با شاه شجاع:

بمعاونت مردان شمشیرزن در سنه سبعین و سبعمایه شاه شجاع عنقریب که شاه محمود خاطر بران قرار داده که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد نماید و از این جهة اندیشناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر غیاث الدین جمن قوچی را به تبریز فرستاد و تا محمدزاده از محمدزادات سلطان اویس خطبه کند و شاه محمود نیز جهة همین مهم خواجه تاج الدین پیشنمازی را که قوی پیش بود و با صابت رای و تدبیر محتاج الیه برنا و پیر نزد انجناب بارسال داشت و چون این دو قاصد بپایه سریر سلطان اویس رسیدند بنابر آنکه شاه محمود با صواب خواجه تاج الدین در کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود غایت تعظیم بجای آورده مکتوب بامطرز باین دو مصراع کرده بود که

العبد یرمی بدی کان المولاه

ما دان تویم و هرچه داریم و شاه شجاع در نامه خود سلطان اویس را برادر خوانده بود ملتمس شاه محمود و سعد دل شاد و امیر غیاث الدین حسن هم عنان یاس و حرمان بشیراز بازگشته خواجه تاج الدین حسن پدر جمله پیشین تتق ایلکانی را در حبالهٔ نکاح شاه محمود کشیده و قرین انواع تجمل و حشمت باصفهان رسانیدند خواجه سلمان در تهنیت این فتحنامه بقصیده گفت که چند بیت از آن بمثابت نظم آسمان ساخت در آفاق بگی سور و چه سور که از آن سور شد اطراف ممالک مسرور چند اسوار و سروری که اگر در نگری خانه زهره بود از آن عالی سور

احتماعیت متوقری ابهمشی الصفاتی است معقر ملکی را باجور مهد بلغیش مان داشته است ازانی سپر پرده هم دولت تشریف حضور
قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست مهه سیرت محمود و محامد مذکور ای پیش نظرت کشته ملازم هر بکر کوست در پرده غیب
ازهمه عالم مستور خواجه تاج الحق والدین محمد الحق سعها کرد دین باب بغایت مشکور دری از هر زری کهنارت آورد که چنان در شهور
یافت در اطراف دیجور وچون این مواصلت دست درهم داسلطان اویس لشکری بامداد داماد فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده
در هم شکسته میسره شاه محمود و برهمیره شاه شجاع غالب کشته و هر دو سپاه از ستیز و آویز عاجز آمده بسیاط مقابله را بطامی بگسترند
و هر یک بطرف مملکت خود کرگشتند ذکر حیله شاه رکن الدین حسن و وزیر و کشته شدن بحکم صاحب تاج و سریر
شاه رکن الدین حسن با وجود انکه بدو مان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه وانک لعلی خلق عظیم علیه التحیه والتسلیم معتاب
داشت احسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوه تکبر و تجبر سلوک کرد بحکمی از اشراف و اعیان کشته بامانه فرمان را اعتبار
نمیمود و چون انجناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند بمشیت امور ملک و مال پرداخت بواسطه توهمی که از خواجه جلال
تورانشاه و خواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض سانید که مشار الیهما این مرتبه بایشاه محمود نوشته اند مضمون
کتابت انکه مهر کاه رایت نصرت پناه پادشاه بنوحی شیراز رسد عاینه کان دروازه کشاده ملازمان را بشهر درمی آوریم و التماس نموده
بودند که جواب برظهر عریضه شود و شاه محمود بر ظهر نوشته بود که خلان روز موکب عالی بظاهر شیراز خواهد رسید باید که ایشان بحافظت ما
عهد وار بوده در سرانجام مهامی که وعده کرده اند لوازم اهتمام مقتضی بجای رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه و خواجه همام الدین
را طلب نموده در موقف عتاب باز داشت آن دو بیکناه روی بر خاک نهاده سوکند خورند که ما این مکتوب خبر نداریم شاه
شجاع پرسید که این رقعه خط کیست بانی خواهد بود که هر بنه مشابه خط ماست که انکار میتوانیم کرد تا این واقعه بچه رسد پادشاه
در غضب شده کفت چون اقرار نمیائید که خط شماست چکونه بخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قبول خود قرار داده ایم لیکن امید
واریم که پادشاه کما ینبغی تفتیش مضمون نماید و دران روز شاه حسن جبه در دو پا سهل خورده بود و در خانه نشسته شاه شجاع کسی نزد او
فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار دینار بدو انعام خواجه تورانشاه تسلیم کرده این مکتوب را ازو
کرفتم فی الحال دوانه دار دولت و شکنجه کشیدند اما بهر چند دران امر مبالغه نمودند مقر نیامد شاه شجاع دیکر باره کس نزد شاه حسن ارسال داشته
فرمود هر ابدای که مقصود بود بدست دار اخیر قوت بفعل آید اقرار نکرد شاه حسن در جواب کفت که خواجکان را شکنجه میباید نمود تا بحق
خود اعتراف نمایند غلام را چه کناه پادشاه شجاع فرمود که دشمن این قضیه چیانند حیث این سخن معقولیت ندارد و کفت کسی مکتوبی چنین را بغلامی نوشته
نامزد میدرج و قرر نهاد تا کاه مکرر شد که امیر مبشیار الدین حسن قورچی بخانه شاه حسن رفته زوری بزجر و تکلیف اقرار کشد که حقیقت آن همه چکونه است
امیر حسن بنسبت بشاه حسن در مقام تشدد در آمده چون جناب وزارت مآب بمضطرب کشت کفت که من محمود داعی و عمر منشی را دعان داشتم
که بر سبیل تغلیط این رقعه را در قلم آورد و زیرا که ازین دو شخص هویسته اند شیناک بودم و میخواستم که ایشان باستاصل ساخته فراغبال حاصل
نایم باقی رای عالی حاکم است و چون بصورت مکرو تزویر و زیر بلی نه پیرعرض پادشاه صاحبی ضمیر سید بایه غضبش اشتعال یافته فرمود تا او
را بزه همان بر داشته و متملکان کاش را دیوانی نساخته اند در وضعه الصفا مسطور است که چون انجم سموع بدر شاه حسن سید معین الدین شد شبانه
حسبانه بسیر خانه شتافت و کفت که هر کس بخدا و شد و متابعت جدید کرکوار نماید هر اینه بامثال این بلاء مبتلا کرد و سادات را باظلم و تعدی
چه کار جد ما را جهه رحمت عالمیان بسعوث کردانیده اند فرزندی که بسبب محنت جهانیان باشد مقرر است که بعذاب و عقاب دینوی و اخروی
معذب و معاقب شود بلیت فرزند خوش است اکر عفو کند و ور نا ملفی بود تلف باد و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن بوقت دیکر خواجه جلال
الدین بورانشاه پای بر مسند وزارت نهاد ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بمن اهتمام علیشاه
مرتیانی شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب داشت بیشتر الفات مینمود و بحسب اتفاق

اتفاق صحبی که بود در غایت بروت بود و با دشاه پهلوان را دید که بر کنار جوی نشسته بیخ میشکند تا دمنوسازد و بواسطه شاه بده یعنی انقضا دشاه شجاع بنسبت با سد معاصر شد و فاضلی و آن اب کو بد رباعی که بهست شاه شجاع از کرمان مرد و در دشت رسته است زانکه در فضل دی بوقت سحر بیخ شکستند و دست بشستند دوران وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز و ارتهاز آمد و زمام املیت آن ولایت در کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در اندک زمانی قوی حال گشته امیر موئید شمس و غازی برادر زن شاه شجاع و شاه یحیی نبارا غراض فاسده خود سپوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و ما وحی نوشتند که بر مزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق حزم سلوک میبایدنمود و از خود نشان غافل نمیبایدبود و بنبارا ن پهلوان اسد بنجار غرور و استکبار بدماغ راه دادا ما چون والده شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان مقامت داشت اظهار عصیان نمیتوانست کرد و در آن اثنا بسبب تعصب دوکشی که کرمانی و دیگری خراسانی بود میان ملازمان مخدوم شاه و ملازمان اسد نزاع واقع شده مخدوم شاه بر نیاز رده خاطر گشت که از کرمان بشیراز نشافت و از مادرات طغیان اسد تمیع بسپر سانید شاه شجاع ان سخنان را بگوش حمل نفرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت بر مسند رحل بر داخت مالی خطیر از متمولان بستاند و جز فساد و عتقاد او نتوانر بوسته شاه شجاع بوسش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از انکه این عزیمت از خیز قوت بفعل آید سلطان مظفر الدین ویس شاه شیخ نبام اسد نوشت مضمون انکه بلده کرمان را بنظر ر اسد سلطان ویس سپار د و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه بشکایت هرگاه ان نشان ظاهر شود بعینها نکلیه سهر سلیم جوا هم گوا لاغلا و سلطان را و بین طایفه از سپاه جهران و اوغان بسواحی کرمان رفته چون دید که گاری پیش نمیتوانبرد بر دیا صفهان رفت و شاه محمود بهیوست و با ین سبب سخت و استکبار اسد یکی ابزار شده جنبال استقلال آلهی انجامید بنبارا ن شاه شجاع در عقب رشته ربع و حسین و سمجا به بانتاب خرامید و پهلوان اسد رو به او رد و حصار خرید عسا کر شیراز آغاز محاربه و محاصره کرد و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد شاه یحیی که تحرک آن فتنه بود مد طلب خود و شاه یحیی بحسب ظاهر قوت امداد و اسد نداشت اما پهلوان حزم خراسانی که در فارس قایم مقام او بود چندان اغوا کرد که بهانه تو تم از غدر شاه یحیی ترتیب اسباب حرب مشغول شد و اخیر بعرض شاه شجاع رسیده بر سبیل حزم دانست که حزم چنبال دالاجرم طریقه حزم مرعی داشته سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین را محاصره کرمان تعیین نمود و خود بجانب شیراز بازگشته این رباعی نشانمود رباعی من هرچه ضمیر میکنیم فرزانه وین عقصه دهر میخزم مردانه نومید نیم که عاقبت حق فلک روزی بر او پرکنه پیمانه و سلطان احمد در محاصره اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع و اطراف کرمان را چنان مضبوط ساخت که یکمن بار بشهر بردن نبارا ن محط و علای عظیم نصیب محصوران شد و کار اسد بانجامید فرمود تا هر کس آذوقه مذاشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهت قریب صد و بیست هزار کس بیخ دفعه از کرمان بیرون آمده طایفه باصفهان و زمره بازد بابجان رفتند و بعضی بدرویی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهتم کرمان را از نزدیک آن رسانید که فصیل بدو میخواست که بعد از فتح ایالت انولایت تعلق بدو گیرد و دمن عرضه نمود کنون ضمیر جوشن پادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عرضه داشت برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قصه علالت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت ع همین بس که حاجت بدیگر نیست و باز توفیقت دصوری که بواسطه برادهٔ اسد فی حیه با جمل من مسد ممنوه من کل الوجوه حق بجانب خوی است اشارتی کرد که ازان راه بوتا فیو ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد دمیگردد و هر اینه چون از سر اتمام امر مهمی خطیر باتمام رسانند آن را بانعام و اکرام مقابل و مقابل دارد و اگر تقدیر امنصب حکومت کرمان بشاه بر مواجب و ملوک و اقطاع او بفرزندی ع مژدان کرفت جان برادر که کار کرد سلطان احمد از این جواب در تاب بلکه بیتاب شده و در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و شاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت سده سلطنت بر مقاصد و مارب دارین مرجح است و پیش ازین تحمل مفارقت ندارد امید انکه محاصره کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته نگذرنت شاید شاه شجاع ملتمس برادر را پسندیده دل داشته پهلوان جلیشاه مرزبانی و پهلوان حزم خراسانی را امر نمود تا یراق یکسالیه برداشته بقلعه بیرکرمان روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبیده و دران وقت که پهلوانان بجدود کرمان رسیدند مهتم اسد باضطرار انجامیده بود و اکثر

در کرمان

شجاع از بدو تسلیم شده و بیان هزاره کیفیت و کمتری مزور از زبان شاه

شاه شجاع

اضافتی کرامند

مردم بهمنبه دانه و گوشت پیش پیشان و امثال ان اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طاب مصالحه کرده بعد از مدتی پهلوان علیشاه و پهلوان خراسانی هم بران قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر را بخدام درگاه سلطان سپارد و برادر و پسر خود را بفارس روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نموده پهلوان حرم با برادر اسد که موسوم بمحمد بود و پسرش بشیراز رفت و سپاه علیشاه باکرمانیان آغاز جدید و فروخت کردند و دشمن روئینه می ستاندند و اسد در قلعه کوه ساکن شده بلی اعتبار روزگار میگذرانید و هر لحظه اندیشه غدری بجا طرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز متوجه انجام مهام اسد گشته خاتون او را بعهده مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام حبیب را نیز درین امر با خود متفق گردانیدند و خاتون اسد بجانب حکمت بابی مشورت نمود و صواب دران دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده باهم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهر را امتحان کنیم اگر پشیابه تاخیر تاثیر نماید بخورد او دهیم انگاه اندکی از ان جوشیده کرده پیش پهلوان علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستادند علی سرخ ان طعام را بکار برده بعد از یک شبانه روز بمرد و بنا بران که پهلوان اسد زر دغام بود مولانا صدرالدین شاعر این بیت نظم فرمود

بیت زمانیان که کل سرخ فرو بخت نیاد ۔ یارب که کل زرد فرو ریخته باد

پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوآنی و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند که اگر او را زهر دهند و یک شبانه روز زنده نماند مجموع غلامان را به تیغ بیدریغ هلاک کرده اند زیرا که اسد دران وقات بغایت تندخوی و سراسیمه شده بود و بهیچ وجه اندک امری که مخالف مزاجش و می نمود نزدیکان خود را تعذیب بسیار نمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلوا کری را طلبیده گفت که در نظر او حلوا پزد و پیش از حضار حلوا اگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید دران اثنا ملازمی که بطلب حلوا کر رفته بود بمجلس در آمده گفت آورده ام پهلوان بی تامل گفت بر هنه اش سازید و حلوا کر بیگناه را بر هنه ساخته چنان چوب زدند که بهوش گشت و درین حال نوکر ست را آورده اند پهلوان بصورت پی برده پرسید که این چیست گفتند فلان ملازم شما که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلوا کر پهلوان گاه گاهی کشیده فرمود که حلوا کر ما من ست پنداشتم گاه دوست و دشمن را بحلوا کر هم جان داده و اشارت کرده تا او را برداشته بمرتبش برند القصه چون پهلوان مصلحت دران ندیدند که او را زهر دهند یا بران قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرفت از بقیی که قدیم الایام از شهر بحمام قلعه زده بودند جمعی بر سرش رفته و کار او را بسامان کیفیت این اندیشه پهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان بشجیان را فرموده که ما آن بعث را که مسدد و کشته بود باز کردند و زهر مهود و پنجاه شصت مرد مصلح و کل از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از قصر عمارت بسر دون می آمد که بحمام رود کلیدار بخانجاعت بسر قفش رسیدند و همان لحظه از قطعه قطعه ساخته قصر بپایان انداختند و کریمکان کرمان که از تعدی اسد بجان آمده بودند از کوشک او تعدی نمودند چنانچه در مطلع مذکور ست که قصابان ششتری در صدد فروختن گوشت اسد در آمده بیلغ دو بست دینار از بها باز حاصل کرده و این واقعه در چهار دهم شعبان سنه ۷۵۹ بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین که خواهرزاده پهلوان اسد و کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان استحکام داده مفاتیح حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سراسر بشیراز فرستاده کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر مبارز الدین جمعی جهة ایالت کرمان حسب الحکم روی بانولایت آورد

ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان

چون مقتضای کلام مجرد نظام کل من علیها فان و وصول آفتاب اجل ان جمیع مرتقبان درجات جاه و جلال بسر منزل زوال میرسید لازم و واجب و گوشه حیات فانی با صفحات بیاض سلطنت و استقلال مغرب و بال فضیلت بیمتحکم و شهور سنه سبعین و سبعمائه در دیار شاه جالجاه رضوان پناه رضا بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمود و ناقل سلطان و بس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاولی سنه مذکوره تاج و تخت سلطنت را وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود بن محمد بن مظفر که در نهم شوال سال مذکوره روی بجوار رحمتین غفور آورد و این اخبار مقارن یکدیگر بسمع شاه شجاع برخوت رسانده یک اخر اظهار حزن و ملال نموده بر اسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود رباعی محمود و بر او رحم شه شیرین کین ۔ میکرد حسومت انرا بی باک و نکین ۔ کرد یم دو بخش تا بر اساید خلق ۔ او زیر زمین گرفت و من روی زمین

وچون طائفه اشراف و اعیان

واعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را به پادشاهی برداشته بودند و زمره مایل بفرمان برداری شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت ننمودند پادشاه بعد از فراغ از لوازم لواء کشورگشائی بصوب اصفهان برافراشت و در هر منزلی جمعی از مردم بکمال تشرف ملازمت میرسیدند و در مقام جوئی از اشراف انام بخفوه پیشکش موقف عرض میرسانیدند چون قرب وصول موکب کیوان مناقب بدارالعلم اصفهان بمسامع سلطان اویس رسید بر خود لازم دانست که بموجب وصیت شاه مغفور بعرض برساند و استعفا نماید و استدعا نماید که مدد فرماید و شاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرستاد که هرچند قرة العین ما را مستقیم اطاعت انحراف ورزیده ما تحبت پدری و عطوفت غریزی بفضل عفو بر جریمه او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاه زاده بعنایت پدر بزرگوار مستظهر گشته با اصول اعیان اصفهان رکاب بحضرت انتساب راجع میل استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را بحوزه عین عنایت کرده اینده بگلبه مضمون مضمون کلم فرمود و سلطان اویس در سلک سایر شاه زادگان شرف انتظام یافت و بروایتی چندان انام شهریار مسموم خورده بریاض رضوان شتافت و شاه شجاع بدولت و استقلال در اصفهان تاج اقبال بر سر نهاده امرا و احشام و محرران شیدان و حکام جرباد قان و فم و کاشان با تحف و هدایا تمام از راه روی بآستان سلطنت نشان نهادند و کلمه حدمت کاری بر میان بسته زبان بدعا گشادند مثنوی

بستند نام آوران سر بسر ۔۔۔ بامخلص در پای تخت گشادند بهر دو عالیش زبان ۔۔۔ شدند از غنایات او کامران

ذکر مراسله شاه شجاع و سلطان حسین وارتفاع غبار نزاع بین الجانبین

درآن اوان که در بلده اصفهان سپاه فراوان در ظل اعلام حضرت نشان جمع آمد بخبر تواتر پیوست که اشراف و اعیان آذربایجان از هجوم کلک بی سامان سلطان حسین بن سلطان اویس ملول متضرر مند و وصول موکب کواکب رکاب بآن جانب مقارن میسر مند یاران شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت موجه پیرای تسخیر و سلطان آذربایجان واقعه را بدانسان مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روانه ساخت

بیت

خطاب بحضرت جلالت بلبنه بادجهان ۔۔۔ که اوج فروه اقبالش آسمان باشد

دولت و دولت تا دامن قیامت مستمر و مکنت و ملکت برسنن استقامت برقرار باد که آن کاه روزگار بر کزیده و در تنگ خلق مانیا روزگار جلد تقه مظل معدله متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملکت و مرغوب اهالی ملکوت است ذات ملکی صفات را حاصل و دست تمنی گردان مرادات و مرامات حایل ع چنین جوید و تا باد چنین باد

درود و ثنا و ادعیه و تحامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض تمنیات الهی را بنفحه مصفی از کدورات جسمانی معطر و اظلمات این جهانی بخیاب شجاعت پناهی ابلاغ سکرد اند و در شرح لواعج اشتیاق و بیان نوایر افتراق که شیوه ارباب تکلف و عادات اصحاب تصلف است شروع میرود کان چه الطاف توبی پایان است که محققان اخوان صفا و حرره بنیان بغبره سوی نمیگیرد اشاره نهائی پنهانی مقصود آنکه با کی دیوار رده لباس ملک بین داوان دانا مقنع در معرض بدر ملک آراستان چشمه خورشید اکلیل جبه نیاستن و در محاضر و نوادی نجوا حاضر و بوادی تألف آنا خیر منه زدن چرا بنا یه که در جزاته حکمت و انصاف و نقده عزانه را بر محک معرفت عقل بدان چه ارباب عقل و خرد را در دلایل سئوال منحیثیه بود در بوته مصابرت کداخته شود تا عیار ایمان بدید کردد تا کر خلاف این رود و فرمان هوس نا نهاد حکم دارد و در زبان علم دوزبان بود آن را چه نیجه آن باشد و العاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه مرور زمانه حکم و فرمان محاکب و معاقب و فرد ابعذاب و عقاب ابدی تهدید کرده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و بامردم عاشق پیشه در طریق الفت سلوک مینمود شاه شجاع این مکتوب باین اسلوب جواب نوشت که

بیت

بجز عاشقان داری ای دلبری ۔۔۔ کمن جانا که عاشق هم شجاع است

بنده مخلص آن بنده کان مخلص صادق ترین جاکران بیت انکه با تو بود و بنده تو و انکه با شد اخیشین باشد عبودیتی که مبنی بر خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد مضمر عرض و موقف انها سر سانه اشتیاق بطالعه طلعت دلارا که در ذهبه عبر سودای آن داشته و هم تمنای آن کاشته و مرامی آنست که بر بدیه تبرکام و هم نهم میسر مقدار به آن رسد یا شاه بار بلند پرواز فکر رسا بعقول بر شرفات قلله قاف آن قوا ند نشست سعادات ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که زبده آمال و آمانی است میسر و مقدر باد و بالنبی الهاشمی العربی القریشی عرض انکه این همانا بات فتنه انگیز چیز با عبارتی بر خاطر فاتر بار نبشت چرا که بنا بر مقدمه ای مخصوصه و حوعا عن الغرور بود و در لباس ملک آیین و داد و شاه شجاع را در معرض بدر فلک اداستان بهتر که مقتضه خرد آنرا به رفرق تمنا نهاد نهتن و پیرایهن دارد و لا بوشیده ان حرمت نه نیست مین منا نهشتی شهشته نه این است آئین این

حمد الله تعالی که بعونه قاف توفیق

خلاف وفا
بنظر بصیرت و عین بصارت بر رنگ شکه مشی تقدیر بر نامه احوال کائنات بیشه بوانه تا بوسشه نخوانند بیت بران از عالم حسن و ملاحت جان خورده پیشیان ۳

برد پیش

ابدی و عین عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مبارک و در اعز فضیلت هوش و فتح بدیع شجاعت و حسام انتقام سیاست بر میان جان ایشان بسته و بهموار ه نیت بجای می سنج کین آوریم کمان و کمند و کین آوریم و عرصه مملکت اینجا و نست رجال که نیت فلزن نکه دارد و تمشیرزن نه سعرت کند نیابد زن و بیاشد ن ال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال و در قبضه اقتدار دارد و می بیند که نیت مرا حمله شش برفت پای زجای که شرط گوه بنا شد زجای جنبیدن انجو در باب تخویف و تحویل انجانی فرموده اند از آن روز نا که القا شان تقدیر و قلمزنان لعنو تیش نیکی و بد با مرا نیزدی نیت فرموده اند کس چه داند که پس پرده که نوست و که زشت لا یعلم الغیب الا الله حیف العلم جا هو کائن نیت مایم کز ان خواست نمتزل آیات عزو علو و شجاعت نشان ما بر زده و معاج دولت گند فام هر طاری که بر پرد از آشیان و انچه در باب ما یساق شاق و پر بیع همایون و توجه لشکر همیون بر زبان خامه دور بان ما بتحقیق و محدوم علی الاطلاق مفته بود هر چه تحریر و کند شیرین بود نیت چه حاجت بنه لشکر کشتن عاشق بیا که وصف خوبان پسند ماست سوداے والسلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین سید دانست که شاه شجاع لشکر بدان صوب خواهد کشید لاجرم او نیز بر تیب سپاه و اسعداد مردان ندم خواه مشغول گردید شاه شجاع بحال فرخ و روز همایون فی سبع سبعین و سبعمائه باردو در دوازده هزار مرد و جوشن پوش چون گذار از اصفهان بصوب زرنجان رو انشد و سلطان حسین با سی هزار نفر از لشکر جلادت اثر او را استقبال نموده در صحرا جرماه جوان

بهر پرسید

نیت حروش کوس و بانگ نای بر خواست زمین چون آسمان زجای برخواست غبار هر کز یکپا بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت لطف ایزدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش وزیده و دور اد بار و کبست نکبار خاک خست و خسار در دیده بخت تیره زبان پاشید احوال و اقبال اسپوان کوه مثال در عرصه قتال کذا شته و مضمون مضمون این بر اسد فقد یجر بالعلمیت پند شنوند خواهے سر خود گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند ان جمله پهلوان حاجی خربنده و امیر عبد الله را دستگیر شده شاه شجاع بر تیسیرین فتح و نجده منکر یکپای ورده آثار ارکان دولت را که آثار شجاعت ظهور رسانیده بود ند باصناف الطاف نوازش فرموده و اسپران و زبا یجان را بانعام الوان مخصوص بر تیر نیضت فرمود و در نواحی آن بلده خواجه شیخ کجانی با سادات و قضات و موالی و اشراف و اعیان بشرف بساط بوسی استعداد یافته و پادشاه بر تخت آذر با یجان مقام و آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت و حافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش بهر نخجیر ا گرد برجس می آورد و مجلس همایون را بنغمات دلکشای و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشیده و بسبل طبع خواجه سلمان همدان او ان در روح پادشاه کامران قصیده سرا شده که مطلعش این است شعر زهی دولت کز اقبال انجامی چنین سلطانی همایون فال شد بومی که بوش رد بویرانی شاه شجاع را این مطلع بلکه تمام ابیات این قصیده مستحسن یافتند و سلمان قصیده دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک انشا انتظام داد شعر سخن بوصف خوش چون ز خاطر هم نرفت طلع نجم افتاب سر بر زد و بسبب این قصیده شاه شجاع را سلمان اعتقاد عظیم پیدا شد بر زبان جمعیت بیان کند زانید که ما آوازه سه کس از شاه بیرون ولایت نشنیده بود یم و ایشان را تخلف الاحوال مشاهده فرمود یم سلمان انچه در وصف او میگفتند زیاده بود و یوسف شاه موا خواه شیخ کجانی منافق چون بلده سه چهار ماه شاه را بایجاه بدولت و کامرانی نگذرانید بعضی سید که شاه کجانی اظهار خلاف نموده و خیال استخلاص شیراز دارد ان برخاطر عاطر شهریاری گران آمده عنان انحال و سر و ارا زان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بود ند کی از امثال شبلی دادنام و نشانه و یکی از ایشان عرجوب گشتی و لعوق اطرب چوب و شی صحکا بر سر امیر صفهان شاه که در او جان بود تا خته و او را اسیر کرده آورد و بحضور سلطان حسین در اند اخته و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق پریشان بود ند و شاه شجاع در دیار داشت با وجود عایت برودت هوا لواء عزم احبت بر افراشت و بعد از قتل شاه بدر و ماه سلطان حسین به تبریز سیده ایلچی بشیراز فرستاد و پیغام داد که دو امیر از امراء ما در آن جانب که گشاد نه ایشان را بفرستند تا میر صفهان شاه را بقتل العلمان کرد ایم و شاه شجاع امیر عبد الله را در پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده به تبریز روان داشت و سلطان حسین نیز امیر صفهان شاه را بقتل رسانیده اجازت فرمود

ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و ترویر و بیان بعضی دیگر خوا و شمه چرخ اثیر چون شاه شجاع از بوش آن قدر با یحان بجاس سید و تحقیق انجامید که و عیت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده بود طایفه از ابطال حال المحاصره بر زبان فرمود شاه یحیی بستقبال آن سپاه شتافت و بعد از وقوع محاربه بسپاه بازگشت و محصن شد و لشکر شیراز در مکرد بر دستاده آغاز انداخت منکث و بر گردند و شاه

و شاه یحیی قاصدی بپرون فرستاد و پیغام داد که شما در چنین مساعدت نمایید که من الطیشیر را بگیرم تا بهر چه حکم شود از جانبین بدان عمل نمایم امرا و لشکریان اعتماد بر این سخن نموده تیغ انتقام در نیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی با لشکری آراسته از دروازه پیروز امید و شیرازیان سرسیمه شده بهزیمت علمیت نمودند و بعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد و چون شاه شجاع بر غدر برادر زاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس خویش لشکر بدیزد برد اما شاه منصور مهد تجهیز آن بلده کشته شاه شجاع سپاه مصحوب او کرد و ایشان و شاه منصور بعد از وصول مقصد اغاز نهاد ربه و آوان ضعیفه

محاصره کردن شاه یحیی اردو را که والده شاه منصور نیز بود و جهت مهتدید بسا ملاصلحه نزد برادر فرستاد

بسر آجندان دسوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور بن مصلح در داد لاجرم خود ظفر رود و حق حق روی بشیراز نهاد و بدو شاه منصور قصد فرمود که بیزد رفته روزی چند بیاساید شاه یحیی بآن همه استان نشد و شاه منصور در غرب بخیر افتاده روی بکاب سلطانیه آورد چنانچه در آخر جزو اول این مجلد مذکور شد با عالی آقا غارت صاحبت و مصاوقت کرد و چون شاه برین قضیه اطلاع یافت با همه علم آفتاب شعاع بصوب یزد برافراخت و شاه یحیی مضطرب گشته با دشاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر قرابتیان جهة اطمینان عقده ازدواج بشیراز فرستاد و باجماعت بلاقات پادشاه سرفراز گشته تشریح و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام مهتدیان شاه یحیی گذرانیده ندامت و پشیمانی بیان نمود که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلع مثال اقبال او کوشش نماید و اینواقعه در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمایه روی نمود و در سنه بسع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت مینمود لشکر بسیار جمع آورده و داعیه دارد که جواب تعرض بر روی متوطنان ممالک فارس بگشاید بنابران با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشور کشا حربی صعب دست داد و بخست بهزیمت بر شیرازیان افتاد کاه بیشم عنایت الهی صورت و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاه شجاع روزیده سواری عادل روی از سمر قتیه در قلعه سلطانیه تحصن جست و آخر الامر مهم مصالحه انجامید و بشرف دستبوسی شاه شجاع مستعد یافت انگاه پادشاه جهان ملاذ عثمان عزیمت بمقر گرمیت نافت و در سنه سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را کشت چنانچه در آخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان اویس را با سپاه و شاهی بر داشته میان او و سلطان احمد مناخرت قایم گشت و در اوایل سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه شاه شجاع موجب استدعای عادل آقا بتوسط دیگر عازم سلطانیه شده در اثنای راه بواسطه سعایت مفسدان و خیانت قفتان نه ولد رشیده خویش سلطان شبلی را در شیشه مهند گشته اخوان او را بقلعه قلیدر و سرخ فرستاد و بعد از سه روز در وقت مشورتی حکم فرمود که رمضان اخاجی با چهار شاه زاده بسیل گشته و چون از خود مستی در آمد بنا بر التماس خواجه تورانشاه وزیر مسرعی عاقب رمضان اخاجی را سیاست کرده بسیم قره العین سلطنت اسلیب نرساند قابل نزول و تحمل نخواهد بود چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در آن تشخص قضا کار خود کرده بود هیبت قضا چون نذکر دون فرو هشت پر همه عالمیان گشته و کرد القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در آن سفر خواجی سلطانیه رسیده و آن بلده را بنام سلطان بایزید بسلطان احمد سپرده بطرف شتر آرد و شاه منصور که در آن اوان حاکم شتر بود نسبت بهم برزگوار در مقام نیاز بندی آمده بالجمله ابیر کات فراوان بملازمت فرستاده و شاه شجاع از برادر زاده راضی گشته غبار عزیمت بطرف شیراز انعطاف داد

نسخه فلک اتفاق

ذکر وفات خسرو ملازم الاتباع جلال الدین شاه شجاع

چون شاه شجاع از سفر شتر قرین فتح و ظفر مستقر دولت خود دید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام کشیده و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی بر کف گرفته لحظه لب از لب جام و دم از نیکر دایه و دران ایام غذا بسیار ناخورده شد و ضعف خوت کرفته دست تصرف طبایع از اعمال معالجه بداشت قاصر آمده فایده بمعالجه متحمل شربت نشده و شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بحضرت ایزد متعال نزدیک شده تا آنکه بالعلم تقدیر در حدیقه اعمالش مثبت گشته بوقتضای فحوای هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوعن السیئات مدارک نمود و از کثاب ستیلت ایام شتاب و اوان کهنسالی را باستمالت خاطر ضعفا و نوازش فقرا لایق خود اسباب سفر آخرت در نظر انور ترتیب داده و حافظ را با نظام کار احمد مسرور ساخت و بلوای لطف و کرم بر روی ایشان کشاد و گفت که چه سیئه بلازمت دولتخانه اقدام نمایند هر روز نیکوتر بخدمتگاری قیام نمایند و در این اثنا امرا و اعیان شهر بدو فرقه شده بعضی سلطان عماد الدین احمد بیعت کرده بدو رجوع نمودند و بعضی بمتابعت سلطان جلال الدین بن الغازی بدین او رو نهادند و شاه شجاع سلطان بن الغازی را طلبیده لوای عهد بدو تفویض نمود و اصفهان را بدو

نسخه متضمن درباب آن حرارت باده در مزاج با اینهاوش ذکر کرده علل متضاده عنصر لطیش مجمع گشته قوت ضعیف

خود در توجه بیش سلطان یار بذه عنایت کرد و اگاه سلطان احمد اویلد بشت و چون چشم اخوین بر یکدیگر افتاد بر تبه گریه بر ایشان غالب شد که بحکم ادب را مجال تکلم نماند و سلطان احمد مجلس بیرون رفت و ارقت شاه شجاع تسکین نیافت و پیر شاه را که کوتوال سلطان احمد بود طلبیده و گفت از زبان من بسلطان احمد بگوی که دنیا مثابه است ظل عام و ملم بنام زمان سایه بر یک قرار گیرد و نه انقلاب همتی شیت پذیرد و من در بن شهر فتنه سیاهی منم و مقام صلح و الامان گریان است امید انکه تمین ساعت با تو ولایت روی و در بن بلده پر اشوب توقف ننمائی و در نهیج فتنه سعی نفرمائی و سلطان احمد بن اصحت به قبول کرده همان روز روی بگریان آورد و چون خاطر شاه شجاع از صحبت و تقسیم ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و دیگر بسلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بحوالی حضرت ملک سنان در قلم آورده بهر یک معتمدی روانه کرد و یکی از علمای متقی را جهت تسهیل تعیین نمود و فرمود که امیر حسین یار الدین حسین قوچی را از کرمان طلبیده بنه تا تعیش و ابدیه تعلیقه تعلق کند و از برای مجاوران حرمین شریفین تحف کرامت تعیین فرمود و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سال یکهزار و صد و هفتاد و شش هجری شاه شجاع بوضوح می پیوندد از زمین خاوران بر ذروه تیت بلخستان شتر احت جلت نمود و همان شب حسد عطرش بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امراء و ارکان دولت بعد از اقامت مراسم تعزیت روی بتثبیت امور مملکت آورده از جمله علمای اعلام و فضلاء الاحرام جناب فادت نباه مولانا قوام الدین عبد الله فقیه پادشاه شجاع معاصر نمود و آن پادشاه را ستوده تاریخ مختصر این جانب که تصنیف قدوة المتاخرین و صفی عبد الدین است زد اینجانب مطالعه نمود و از شعراء زمان شاه شجاع یکی خواجه حافظ دفقیه کرمانیست و انجمان شیخ خانقاه زبوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشته کوته خواجه عاد بر گاه مکارگذاردی گریه او سوء مشابعت بجائی آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل میفرمود و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت بجای میبنمود خواجه حافظ گوید بر این معنی شک مبر و این غزل نظم آورد و غزل صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد آغاز مکر با ملک عشق باز کرد بازی چرخ شکننده ش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد ساقی بیا که شاه بدر عنای صوفیان آمد دگر بعلوت و آهنگ ناز کرد این مطربچه کجاست که ساز عراق ساخت و اهنگ باز گشت براه حجاز کرد ایدل بیا که مایه بناه خدا و یم زانچه آستین کوته و دست دراز کرد صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت عشقش بروی دل در معنی فراز کرد ای کیمیای خوش نرم کجا میروی بالیست غره مشو که گربه عابد نماز کرد فردا که پیکها حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بمجاز کرد حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را خدا ز بد و نیک بیالی نیاز کرد کلیات خواجه عاد فقیه را قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کتب بر السنه و افواه و مذکور و یکی از انجمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطه بلاغت و فصاحت و عاقبت شهرت بحودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمان مناظم سخنوری ندارد و بیاهتاب چه حاجت شب بچراغ را در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار بست غیبیه و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز دران اشعار معارف شعار مندرج است روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یکی از غزلیات شما از مقطع بر یک نمیخوانیم واقع نشده بلکه در هر غزلی سته چهار بیت و در تعریف شراب دو سه بیت و بتصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و قلوب در یک غزل خلاف تطبیق است خواجه گفت انچه بر زبان مبارک شاه میگذرد عین صدق و محض صواب است امید ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظم هر طرفان دیگر بای از درو دیوار شیراز بیرون می نهد بنابرین کفایت شاه شجاع در مقام ایذاء حافظ شده بحسب اتفاق دران ایام انجناب غزل در سلک نظم کشید که مقطعش این است

شعر

گر مسلمان آین است که حافظ دارد وای گر پیش مروز بود فردائی

و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت انصفون این نظم چنان معلوم میشود که حافظ بصیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقها خود قصد نمودند که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفر است و از بن بیت این معنی مستفاد میگردد خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابو بکر تیبادی که در آن اوان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت رفت کیفیت قضیه بدانندیشان را عرض نمود و مولانا فرمود که مناسب آنست که بیت دیگر مقدم بر مقطع درج کنی تا معنی آنچنین مستفاد گردد که فلان مسکفیت تا مقتضای آن مثل که نقل کفر کفر نیست این تهمت بکلی بنابرین خواجه حافظ این بیت را قضیه بیش از مقطع در آن غزل

کذا فی الاصل

غزل مندرج ساخت طبیب این حدیثم چو خوش آمد که محرکه مسکیفت بر در میکده با دف و نی رسمائی و باین واسطه ازان دو ندغه نجات یافت و خواجه حافظ در سنه ثمانی وثمنین وسبعمایه بریاض رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا

چون امرا و ارکان دولت از نفرت شاه یحیی باز پرداختند بموجب وصیت سلطان زین العابدین پادشاه مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانی را لقب نظام بدیع الزمانی داده بمنصب وزارت سرافراز گردانیدند و بسرعت هرچه تمامتر متوجه اصفهان گردیده چون بمقصد نزدیک رسید امرا و رؤسا و اکابر اعیان اصفهان مراسم

وفات یحیی

اخبار سلطان زین العابدین و مواجهه او با آمدن سلطان زین العابدین متوجه کاروان زیرا که شاه

غزل مندرج ساخت طبیب این حدیثم چو خوش آمد که محرکه مسکیفت بر در میکده با دف و نی رسمائی و باین واسطه ازان دو ندغه نجات یافت و خواجه حافظ در سنه ثمانی وثمنین وسبعمایه بریاض رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا

چون امرا و ارکان دولت از نفرت شاه یحیی باز پرداختند بموجب وصیت سلطان زین العابدین پادشاه مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانی را لقب نظام بدیع الزمانی داده بمنصب وزارت سرافراز گردانیدند و بسرعت هرچه تمامتر متوجه اصفهان گردیده چون بمقصد نزدیک رسید امرا و رؤسا و اکابر اعیان اصفهان مراسم

وفات یحیی

اخبار سلطان زین العابدین و مواجهه او با آمدن سلطان زین العابدین متوجه کاروان زیرا که شاه

اتفاقا ایشان آورده و شکستها کشیده و سلطان زین العابدین همه را بالطائف حیل و شایسته و عوارف خسروانه نوازش فرموده بعد از چند روز غلام خود سید مجدالدین منظور را مقام گذاشته عازم مقر شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال التعرض مملکت غارت بر لوح خاطر عمو نگاشت و سلطان زین العابدین بیک ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده مدتش بطرف ارسنان گریخت و روزی چند در پناه دولت او بانبات گذرانیده و وقات گذرانیده و سلطان زین العابدین منظور و منصور شیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید

ذکر شمه از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی بود دولتمند لطف و کرم معروف و بضعفاء اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب علم و فضلا و مقوی ارکان شریعت مطهره غرا و چنانچه سابقا مرقوم قلم بلاغت تمام گشت شاه یحیی در مرض موت حکومت کرمان را نزد سلطان احمد گذارده او را بدان جانب گسیل فرمود و چون سلطان احمد نزدیک بدار الامان سیرجان رسید میر عضدالدین حسن قوچی با انگه قوت مقاومت و مدافعت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نموده مفاتیح خزاین و مفاتیح قلاع و دفاین تسلیم نمود و غریمت شیراز فرمود و سلطان احمد بامن آباد گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه بسمع اشکاه باتفاق عازم المنصوب شویم و اگر مرحومه نوعی دیگر باشد تو ما را بجای بدرت از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از ده روز از وصول سلطان احمد بکرمان خبر فوت شاه یحیی شایع شد و امیر عضدالدین حسن معزز و مکرم همانجا توقف کرد و اوایل سلطنت سلطان عمادالدین احمد سپری عشقش و غلای که بحکم سلطان زین العابدین سر دار مرحوم مراد و غان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمده و یک دو نوبت میان الجانبین جنگ رو داده نمود و در معرکه آخر سپر عشقش نشانه تیر تقدیر شده و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاده منصب شحنگی هرمز و اداوغان بمقلی پهلوان علی مؤید گردیده و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه سلطان بایزید در ارسنان از مقدم جوینی اعلام داد سلطان فرمان فرمود که همتر حسن فراش که در سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال نموده و با یکتاج نوکرانش ترتیب داده و چون سلطان بایزید در شهر بابک فرود آمد لشکریان او که چند مرد ک کرسنه بر هنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده و آنولایت را بر هم ریزوند و بنحیر سلطان احمد رسیده از ده خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر با بزید باید که از سر مرد کرمان بیرون رود والا جرم سلطان بایزید مضبوط و ضلالت سلطان احمد نزدیک

چند روز همچنین معطلی کشیده و چون از بابک دو کرمان نزدیک آمده دو خواجه یکی از امرای سلطان احمد و دیگری از پیش سلطان بایزید فرستاده

نزدیک بیرون رسیده

جانب توجه نموده چون سلطان بایزید مرد ارفت ملازمت شاه یحیی پیش گرفت کفشدار و بیان وصول رایت اقبال اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بلاد فارس و عراق و ذکر گشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان بواسطه عنا و شقاق

در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که صاحبقران کیتی ستان امیر تیمور کورکان همت عالی همت بر تسخیر ممالک و ولایت آذربایجان و عراق گماشت الجی شیراز فرستاد و سلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو ما در مقام دوستخواهی و اتحاد و ثبوت و پایداری در وقت وفات یافتن بگفتوگی در باب سفارش تو ارسال نمود و میبایست که بدرگاه عالم پناه آمدی تا تو را بنوعی منظور نظر کردانیم که علم مفاخرت و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع دم توجه آستانه جاه و جلال طریق تمامل و اهمال مسلوک داشت بلکه یحیی را اعانت مرجعت نداده اندیشه یحیی ضلالت طی گذرانیده و چون انجیر خان عالی کهر سید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمائه عزیمت تسخیر اصفهان بر افراشت بعد از وصول

توجه

محمد دوا نولایت سادات و قضات و علما و اکابر بقدم استقبال شتافته و او را باصناف لطف خاص گردانیده و مال امان قبول کرده بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و امیر بکوه تیمور رلاس جهت تحصیل آنوجه بقلعه طرکت درآمده امیر ملک تیمور ولد او قبو قابها در و امیر گیگ سلطان شاه بشهر در رفته و محصلان و نوکران امرا بار عایا آغاز کرده و معتمدان مبالغ معرض اهل و عیال اصفهانیان شده و چون طبیعت آدم بر تحمل آن برده فتنه مجبول بود بمطالبت کشته و راه و اخر شوال سال مذکور خروج نمودند و آوازه طبل بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امرا و محصلان بخواری هر چه تمامتر بقتل رسانیده بخشتر خون ریز آتشکدان بخون در آمد و شتگان در اوائل شب بجوم عام او خروج لیام بار دوم بشهر اصفهان رسیده صاحبقران کردون غلام بر بارش تیر خرام سوار گشت و بدروازه توچی شافت و طالبان نام و ننگ از اطراف و

اطراف وجوانب روی باصفهان آورند تا وقت طلوع خورشید ظرفین باستعمال آلات قتال قیام واقدام نمودند وچون از اصفهان زن ومرد
بیرون ریخته مبیدان بیرون آمدند بنظم هبراسنده ترکان بی ساز وبرگ سراسیمه شتابند ترس مرگ یعنی مامور باز وشاهین شاه زرنگار
نزاع وزعن شد شاه ترکان جنگ او زنامدار بکشتند آنشب سه باره هزار اتا علی الصباح که حشر کواکب تاب دیدار افتاب نداشت
خفاش وار فرار برقرار اختیار کردند اصفهانیان ترک تسخیر کرده روی بکریز آوردند وشهر محرشده صاحبقران فریدون فرخ خابت بعضب سیاه را
بقبول عام فرمان داد وفرمود که هرکس درا روی بیاورد بیاونشانند وصغیر وکبیر وشریف وحقیر بکیسر سری بیاورد ودیع بامانی آغاز سرافشانی کرده ودران روز بهفتاد
هزار کس از اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم وتقوی ملازمت صاحبقران نمودند وبخواستند که بقتل کسی اقدام نماید سر از بسیاطیان بیرون
ورزد خدام بارگاه سلطنت میبرند ودر اول ورسری بیناه دنیا بود ودر آخر تگیه بنیا بیفرو خست وهیچکس بخریده نبقصه در اصفهان عزیز نزنده رود
وسادات وقضات وعلما وجماعتی که محصنان خود را محمایت کرده خود نمودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفر لوا حاجی سیف جوانی قرباتی ویوسفشاه
بجانب طغلت شهر گذاشته عازم شیراز گشت وسلطان زین العابدین از واقعه اصفهان واز توجه کوکب بصرت نشان جزما فته بجانب بشتر کرخت
شاه منصور که حاکم آنديار بود وطاهر او را بمدد وامیدوار ساخت ضمنا فوکرانش را بمتابعت خویش دعوت نمود واکثر بجماعت خاک بیضی
در دیده مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند وشاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در حلقه سلاسل محبوس گردانید وچون
صاحبقران بی مانع ومنازعی بشیراز در آمد سایه حکام آل مظفر را نیز شاه یحیی وسلطان احمد وسلطان ابو اسحق بن سلطان محمد بن شاه شجاع بستان
شافتند ودران اثنا از جانب ماورا النهر خلیل رسیده خبر رسانید که تو قتمش خان لشکر بحده وسمرقند وبخارا کشیده وورران بلاد آتش فتنه تاج
مشتعل گردیده بناچار حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز بشاه مصیر الدین عنایت نمود وکرمان بامیر سلیمان تسلط
عماد الدین احمد تفویض فرمود وایالت سیرجان بسلطان ابو اسحق مفوض ساخت وبهلوان محمد ذوالقرنین را برقوه رایت حکومت برافراخت اما
سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکریزان رسید از بیرون آمده بصوب کرمسیر دارالامان شافت ودران موضع هزاره
اوغان بوی پیوسته چون سلطان احمد تخت شنود با وجود ویرانی مملکت وپریشانی سپاه وعسرت خاطر بمحاربت قرار داده بعد از غاز
عصر برسم تفال مصحف مجید گشاده آیه بشارت برآمد وسلطان همچنان روی بعتبه گرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که پیغمبر المنتظم علیه
التحیة والتسلیم نازل کرد اینده بایزید را بدست من گرفتار ساز تا در برابر چهره ای که در حق من آمد پیده بمثلث بوی نیکوئی کنم وهمان
بامان معتمدان لشکر گه حاضر بود روی سلطان بایزید آورده وبامان الجانبین محاربه بروی نموده اجابت دعای سلطان احمد مطلوب پیوست ولشکر مرزه
گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت وسلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم او در گذشت ومشغول خدمت ومکرمت گردانید وبعد از مراجعت
بکرمان پسران خود را فرستاد وسلطان بایزید بدانجانب رفت وقلعه خوجان بالصلح گرفته از سکنان انجا مبلغی گرامند بستاند وبخدمت برادر
فرستاد وسلطان احمد بمضمون نشاط اشارت نمود واین ابیات بنظم فرمود نظم بازآمد یم وبار نهادیم ساز عیش کردیم ز اقتاب
قدح اقتباس عیش سافی کدام قدح عشرتست ریز یرجاشقان غمزه پیمانه کاس عیش بنشین بخرمی که برآریم بانگ عیش از سبزه را لگوشش کردوان
لباس عیش بیدل چو هست بخت کسی کو زمان کل دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش هرکس قیاس کار خود از کار ما کند ما را قیاس نیست
وحمد ملک دهی وخصمی لطف دوست دار وبقدر همت خود التماس عیش یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر عالی مدار از قدحم لباس عیش
ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور وبیان دیگر از وقایع وامور شاه منصور که از سلاطین وودمان مظفری بمزید
شجاعت وکینه وری ممتاز ومستثنی بود از عنفوان اوان شباب همواره از رکاب مقاصات ومحاربات ملیمود ودر آن ایام که سلطان زین
العابدین بمقیده ومحبوس بحاست وخبر اجابت حضرت صاحبقران بمسامع کوکبان استماع فرمود عزیمت بصوب شیراز برافراخت وشاه یحیی بمقاومت
بر آورد وتوشیا وردوه دارالملک فارس بارگذاشت وشاه منصور باسان ترین وجهی بآن بلده فاخره درآمده رایت عدالت
برافراشت وخواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انشاء انتظام داده وعیت انان بخاطر

بود بلکه اقبال دولت بیاکه رایت منصور پادشاه رسید فوید فتح و بشارت بهر ماه رسید جمال بخت نیروی ظفر نقاب انداخت کمال اصل
نصر یاد داد خواه رسید و در آن ایام که شاه منصور در شیراز بانتظار اصاغر و اکابر میپرداخت یکی از وزرای پوشنگ بابت ادرارات پوشنگ باب عالم
را که سبلغ بهفتاد تومان بود جهة اظهار کفایت بناصفه ساخت و چون شاه منصور بر حرکت نامزد شد بدیه دیگر اضافه برد ی غضب فرمود که چگونه
سپور عالی که آباو اجداد او مقرر ساخته اند ناقص کرد ایشان فرمودتا ادرارات پوشنگ را بصد تومان ساخته بوشنگیان درمیان سادات و علما
تقسیم نمودند از روی این عنایت ابواب سرور و بهجت بروی روزگار شیرازیان مفتوح شده بار دیگر طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این نوا آغاز
نهاد که بیت خوش سحر نهاد و حمایل یار ما بیم یعنی غلام شاه ما بیم و سوگند بخورم سافی بیاکه آمد بخت کارسازی کاهی که خواستم خدا شد میسرم
و چون روزی چند شاه منصور در دارالملک شیراز بحزم و سرفراز بگذرانید ناگاه خبر مخالص سلطان زین العابدین سمع شریفش رسید و اقتضای آن بود
که پس از آنکه شاه منصور از شیراز رفت کوتوالان قلعه سلاسل باهم گفتند که خدارا نداند و که پادشاهی با این همه تجمل و حشمت بیاد بهیچ عم خویش
آورد و او سالک طریق عدم انسانیت کشته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محبوس گرداند آنگاه بجماعت متفق اللفظ والمعنی شعار خلاف
شاه منصور ظاهر کرده سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساخته و او متوجه عراق گشته در اثنای راه میر محمد امین مظفر کاسی که خال جمال حالش بود
و از راه دوری حضرت صاحبقران باتفاق موکلان کرخه تخته بعذاب میرفت باوی دو چار خورد و خال و خواهر زاده مرافقت یکدیگر روی باصفهان
آورده و بی تکلفی بران بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیک و یوسف شاه که کماشتگان امیر تیمور کورکان بودند بشهر اراکه داشته بجز سان رفته
بودند و شاه منصور خبر مخالص سلطان زین العابدین را شنیده لشکر باصفهان کشیده و روزی چند بکاشان صرصر پرداخته بازگردید اما شاه یحیی چون
از شیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارت سپرد و دست و سلطان ابوسعید حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شده و میان او
و سلطان احمد محاربه ی در غایت شدت اتفاق افتاده و در آن معرکه سلطان احمد بزیمت ظفر یافته مراجعت نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان
ابوسعید گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریده جرایم او کشیده سیرجان را باردیگر بولی داد و مظفر منصور روی بکرمان نهاد و در سنه ۷۹۱
سلطان زین العابدین باعم خویش میران شاه قتال مستحصال یافته بعد از کشتن و کوشش مو خورشاه منصور بر طبق نام خویش بدیدن بیکبر صرت فائز گشته
سلطان احمد روی بکرمان آورده و سلطان زین العابدین بکرمی که بخیت و موسی جوکا که بمهتری بود عذار او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور ان
عذاب قیامت مانند یشیده در شهور سنه جهان بین بخسرو حشمت آئین رمیل کشیده و همدرین سال لشکر بیدر برده دست بغارت و تاراج برآورد
و بتوسط بعضی از خویشان شاه یحیی صلح کرده شاه یحیی نامهای نامکان بطرف کرمان و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شاهین شیم
و الا بجزانه کرمان باعم خویش چگونه مضایقه تسلیم مصلحت است که خویشان بایکدیگر طریق مصادقت سلوک نموده دفتر عهد و پیمان امیر تیمور کورکان را برطاق
نسیان ننهند و مرا بمال و لشکر مدد دهند تا بکمک حیجون فتنه نگذارم که سیاه چغتای را از آب عبور نماید سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجه خبط و شاع
و علامت اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور کورکان را ده هزار چاکر بتعدد و عدد از من و منصور زیاده و سپاه کشور کشای حضرت ازی
ماتم حدثنا در غایت عظمت و کامرانی نشسته اند امثال تو مقالیک بکدام استطاعت با چنین پادشاهی بمقاومت توانند
آمد چون شاه منصور این جواب بشنید عنان عزم بصوب کرمان بازگردانید و بمنهب و تاراج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و ذوالقرنین
آسمان سلطان بایزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال نمود و او پادشاهی بی بضاعت بود و مدت سی و شش سال و هفت
ماه در عالم قناعت و دست و ازار سخاوت بدرویش این باعی یادگار گذاشت رباعی ازدواقعه ترا خبر خواهم کرد و از زاهد و حرف مختصر خواهم کرد
باعشق تو در خاک فرو خواهم رفت و زهر تو سر خاک بر خواهم کرد

الفشار در بیان انقضاء ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر انتقال پنجمین از اولاد علاء الدین محمد صاحب

آل مظفر و ذکر انتقال پنجمین از اولاد علاء الدین محمد صاحب

سلطان زین العابدین بن سلطان بایزید بن محمد بن مظفر

احمد تتابق کرده عازم تخلص شیراز شده و شاه منصور ایشان را بمقابل آمده و در موضع خفر خفر ملاقی خورند ۳

بطرف اصفهان رفته و شاه منصور دست بغارت و تاراج برده و مجدد و اصفهان را بسلطان زین العابدین بطرف ۳

شهر شنه

قلم

بر دست همت عالی همت واجب داشت و در تحریص و تحریض بر اعاده آن خطه مأثر او را انگشت نمود متوجه شیراز گشت و علی الموتال که از قبل شاه منصور بضبط ولایت اشتغال مینمود گریخته بشوشتر رفت و سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون میشتافتند و چون بنظر التفات شاه دین پرور میرسیدند بسزاواری با بابزار مردکاری بحافظت شوشتر مقرر ساخته ازراه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی رفیع واقع و حصیت غایت متانتش در اطراف عالم شایع طول عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن متحکم چون دشنک در جوانب آن آب روان پیایان و در درون آن قصور خوب و عمارات مرغوب فراوان و جمالش بشدت آمده نشنک و زمهریر رفعت عار و پیش ازین هیچ سال شاه منصور سعادتنامی بمقاومت فرجام او که توالی انحطاط کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی آن قلعه مضرب سرادقات سلطنت و محل اشه موجب فرخنده صاحبقران گردون غلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر حصار آورد و قرب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده و از زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سر بمیشه شده از جوان تیر و سنگ انداختند و بهادران موکب ظفر نشان سپر علاوت در سر کشیده و دلهای شمشان را بسپکان داده دو روز و نیز بدین منوال آتش قتال اشتعال بوده قهرا قلعه متحرکشت و سعادت با اتباع تیغ انتقام در گذشت و سلطان زین العابدین مکحول بپایه سریر گردون مصیر شافته صاحبقران سر فراز او را بمنظور نظر عاطفت گردانیده فرمود که بعنایت الله تعالی داد تو الا منصور مقهور خواهم ستاند انگاه ملک محمد او بهی بحافظت قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر بپنج فرسنگی شیراز رسیده و دران ایام برخی صاحبقران سعادت مند از احوال شاه منصور سپر سیده چنین جواب شنیده که موقوف بکجر تحقق است که مملکت با که دارد و روی براه فرار آورد و فی الواقع معقول آن بود و در رضه الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران سر فراز استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل ستیز طریق گریز پیمود رفت و در پل بساطین فرود آمد و از آنجا جمعی از مردم شیراز روی بمخیمه شاه منصور آورده از نشان پرسیدند که شیرازیان در شان ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که زنان که ترکش بغدر من و جماق دهمن داشتند اکنون مانند بز که از پیش گرگ بگریزد میگریزند عرق حمیت شاه منصور از شنیدن این سخن در حرکت آمده و حلول اجل موعود او را بران داشت که علی الغور شیراز را بانگشته باستعداد و پیکار اشتعال نمود و با سه هزار مرد شمشیرزن نامجو هزار و چهار صد شمکن قدم در میدان نهاد و روز جمعه در سنه فرخنده شیراز را صاحبقران دشمن گداز دیده از جانبین تعبیه کرده و خنده شیر هیجا گردیده و دو قول ترتیب داده و یک قول البرز وجود جا بجا پیش بخشیده و دیگر را با میرزاده محمد سلطان که بمثابه پسری از بضعت بود تفویض نمود و سپهر اشاه رخ را بر اول و عثمان عباس را قراول کرد انیدند و شاه منصور سپاه شیراز را سه بخش کرده همینه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون چشمش بر لوای کوکبه کشای افتاد مانند شیری خشمناک که از بیچ چیز ترس و باک ندارد بمثابه شیر بر شکوه سوار مدار که در ملازمت موکب نصرت شعار بود زد حمله کرد و صفوف سپاهی بدان کثرت و هیبت را بر هم زده کار تمامی نمود که روی دشمن بران میدان داری خنجر گذاری آفرین کرد و جمعی که در پیش صاحبقران نیک اندیش باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده شاه منصور زمان عنان سپاهیان خود را در لداری میدان و زبان بخجالت اندیان بیاست میکشاد و نظم

برانم که گردن فرازی کنم ۔۔۔ شمشیر شیر بازی کنم

من امروز کاری کنم جاودان ۔۔۔ که بر نامدار ان سرآید جهان

و دلیران ستیز دران ستیز آویزه باشاه منصور التفات نکرده آثار رستخیز ظاهر ساخته چنانچه ذکر حضرت صاحبقران پرواز زده نوخ کس نماند شاه منصور و نوبت شمشیر خود بحضرت رسانید و چون حمایت الهی نگهبان بود و مضرتی بوی نمود بمثابت اگر تیغ عالم گیرد جای ببرد و کی با خداوندی و عادل انتقام چهر برسر آسمد و گرفته تمامی بسپاه ول محمود شاه و محمد آزادی و تو کل بادو چی جکمای مردانه پیش برد و جلهای بهادرانه کردند تا شاه منصور عاجز شده و عنان بقدرت توانائی میرزا شاه رخ تافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاهزاده بودند باتفاق خواجه رستی جلال حمید و غیرهم از اهل ما تیده اعانت کرده از زخم پیکان قضای معرکه را بخون پردلان رنگین ساختند و امیرزاده شاه رخ با آنکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور چند ثبات قدم نمود که لشکریان از ظفر نشان علم تسلط افراخته و منصور مقهور شده روی بشکست نهاد و شاهزاده از سب دراقتاده و از دست برد بهادران شهر مات گشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکریان از اسب پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاه رخ آنسر را پیش پدر بزرگوار در پایش انداخت ثبت

هر که سر در قدم او بارادت ننهاد ۔۔۔ تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد

امیر علاء الدین ایباق در واقعه شاه منصور

گوید نظم شهریار عصر منصور انکه او در زمین ملک تخم داد کشت ملک هشت از وارد دنیا چون برفت لاجرم تاریخ او شد ملک هشت القصه چون قضیه شاه منصور برنهج مسطور فصیل یافت بقیه آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان محمدی بن شاه شجاع ازکرمان و شاه مظفرالدین یحیی با فرزندان معزالدین جهانگیر و سلطان محمد انیزد و سلطان ابواسحق از شیراز جان بار دوی علی شاه نهادند و در سلک سایر ملازمان انخواه و انتظام یافتند و صاحب قران بهرام انتقام بموجب تصور اصابر او ارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان آن ولایت بهمدان رو نهاد آن جماعت را مقید و محبوس گردانید جهات ویران آنان را بباد غارت و تاراج برداد اتا سلطان بشلی و سلطان زین العابدین که آن یک بحکم پدر و این دیگر بحکم منصور مکحوف البصر شده بودند بهم فرستاد که چاشنی و جره معاش تعیین نمودند گاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده شیخ ابو تفویض فرموده بجانب اصفهان در حرکت آمده و بعد از دوازده منزل در موضع قومشه با مابسیار رتایج دهم ماه رجب سنه خمس وتسعین وسبعمائه خرد و بزرگ وصغیر و کبیر آل مظفر را بسایر شهزادگان و نهال اقبال آن ملوک سوده خصال بکبارگاه مناصل و نابود کردانید نظم بعبرت نظر کن آل مظفر شهانی کزکوی ازسلاطین بودند که در بعضه احسن وستین بحرت دهم شب زناه رجب چون غنودند چو خرطانبان در زمانها برستند چوژه باندک زمانی درودند

داستان اتابکان لرستان درکتب راستان مرقوم خامه بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشاء این قسمیه آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدنام داشته و کوچک بوالمنصور معاصر یکدیگر بوده و در موضع آرالو ایالت ایلات عیمنی و لعلستت که چون برادر از جهان گذران انتقال کردند محمد بن بلال بن بدر دران مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و بمضاهب وزارت را بمحمد بن خورشید داد و در شهور سنه خمسمائة صدر خانه وار کرد از جبل الساق شام بسبیلی اسباب جلادت وطن اختیار کرد بلرستان در آمد و نزدیکی از اجداد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش گلکاوی پیش ابوالحسن حضلوی که رئیس ایشان بود نهاد و ابوالحسن باین معنی تغافل نموده گفت ماسردار این قوم خواهیم شد و ابوالحسن پسری داشت علی نام روزی علی با گاو رفته سگی همراه برد و چمعی در راه بدو بار خورده میان ایشان مناقشه دست داد و ابن جماعت علی را چندان لت زدند که بیهوش گشت و دشمنان بمجرد آنکه مرده است پایش باکشیده در غاری انداختند و ساکت از عقب آن زمره شتافته چون شب در آمد و همه بخواب رفته خانه مهتر قوم را بخانید تا ببرد و ساکت بخانه خویش بازگشته چون نوکران علی ابان ساکت را خون آلوده دیدند دانستند که او را واقعه پیش آمده ساکت روی براه آورده ایشان را پی او روان شدند تا بان غار رسیدند که علی افتاده بود او را بخانه برده علاج کردند تا صحت یافت و چون علی در گذشت پسرش محمود بکدمت سنقر بن ثابت شافت و بوا سطه شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود شجاعت آثار ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد و در اندک فرصت که اتابک سنقر باحکام شبان کاره مخالفت مینمود ابو طاهر را با سپاهی گران بجنبک ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان مظفر یافته دوست کام فیفارس باز گشت و اتابک سنقر او را بحسین نهود و گفت از من چیزی طلب نمای ابو طاهر یک سر اسپ خاصه التماس نمود اتابک اسپی نیک بوی داد گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاهر واغ اتابکی خواست و این ملتمس نیز مبذول افتاده اتابک فرمود که التماس دیگر نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و ولایت را جهة اتابک متخلص گردانم و سنقر لشکری مصحوب ابو طاهر کردانیده او را بدانجانب گسیل فرمود **ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلوی** چون بادا داتابک سنقر مستظهر گشته بجانب لرستان رسید بصیح و خبک و لطف و عنف بران دیار مستولی گردید و هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندش بهمین سمت مرعی داشتند و برین تقدیر ابو طاهر و اولاد او اتابکان لعلی باشند و اقعی چه اتابکان جمعی از امرا سر حد بوده اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان میسپرده اند و آن شاه زادگان ایشان را اتابک یعنی اتابیک میگفته اند چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بتصرف ابو طاهر در آمد با اتابک سنقر مخالفت کرده مدتی از روی استقلال حکومت فرموده روی بعالم معنی آورد و از پوچ سپر اند و بزرگ ترین همه نصرة الدین هزار اسپ بود **اتابک نصرة الدین هزار اسپ** بعد از فوت پدر با تفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه تولستان نیز بحسن تصرف در آورده خلیفه بغداد جبهه او علشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید روی بجهان جاودان

جاودان نهاد **اتابک تکله بن هزاراسپ** که نسب مادرش بسنقریان می پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و اتابک سعد بن زنگی بنابر کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنه خمس و خمسین و ستمائه تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیتوقا نویان گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و کشتن اهل اسلام تحسر و تاسف میخورد و هلاکو ازین معنی رنجیده قصد تکله کرد و او از اندیشه پادشاه خبر یافته بی رخصت عنان بلرستان تافت و هلاکو کیتوقا نویان را با دیگری از امرا بدانجانب ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغون را که متوجه اردو بود در اثنای راه دیده بند کردند و در آن ولایت در آمدند و تکله در قلعه تحصن نموده امرا هرچند از وعده و وعید سخن گفتند و او را پایان طلبیدند مفید نیفتاد و آخر الامر هلاکو خان انگشتری خود بنشان امان نزد او فرستاد و تکله بر آن اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امرا او را به تبریز برده بعد از پرسیدن یرغو و ثبوت گناه بقتل رسید **اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزاراسب** چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب آخرت برافراخت و از وی دو پسر ماند عماد الدین پهلوان و یوسف شاه **اتابک یوسف شاه بن الب ارغون** بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام مینمودند و اتابک یوسف شاه در بعضی از معارک و اسفار نسبت با اباقا خان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوه گیلویه و شهر فیروزان و جرباذقان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا خان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان می بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را باردو آورد و اتابک در اواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت و از آنجا آهنگ کوه گیلویه کرد و در اثنای راه خواب هولناک دیده بازگشت و هم در آن ایام درگذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد **اتابک افراسیاب بن یوسف شاه** بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریقه ناپسندیده ظلم پیش گرفته بسیاری از نواب اسلاف خویش را ببهانه مواخذه و مصادره نمود و عاقبت آن جماعت را به تیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا و منتسبان ایشان پناه باصفهان بردند و اتابک عم زاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا هرکس که گریخته بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنه اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک خود را پادشاهی باستقلال پنداشته طایفه از خواص را بحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و پسر تکله را به بندگرهرود ارسال داشت لران در آن سرحد با صد مغول دوچار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهای ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول از غایت غیرت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر برآوردند گویند که در آن جنگ یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نویان را با ده هزار سوار بدفع اتابک فرستاد و طولادای بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش ایلخان برد و کیخاتو بشفاعت بعضی از خواتین محتشم رقم عفو بر جراید جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب بدانجانب شتافته بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفه از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان بفرمانفرمایی جهانبانی نشست افراسیاب بشرف بساط بوس استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت و در سنه ۶۹۵ که غازان خان ببغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت دیگر بشرف ملازمت رسید و التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت اتابک در اثنای راه بهرقداق نویان که از فارس متوجه اردو بود دوچار خورده بهرقداق و طوغای و کرگای باز گردانیدند و بعد از وصول ببارگاه غازان اطوار ناپسندیده او را بتفصیل عرضه داشت کردند و در آن باب المقدور مبالغه نمودند که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسا رسید **اتابک نصرت الدین احمد بن الب ارغون** بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و ابواب معدلت و رفاهیت گشاده گرد ظلم و اعتساف از چهره اهالی آن حوالی فرو شسته در ترویج امور

شریعت غرا مساعی جمیله بتقدیم رسانید مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید و در سنه ۷۳۳ باجل طبیعی درگذشت و پسرش
یوسف شاه در لرستان پادشاه گشت **اتابک رکن الدین یوسف شاه** مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد ورزید
بارعایا بروجه احسن تعایش فرمود و وفاتش در ششم جمادی الاول سنه اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و ملازمانش تابوتش را بایدج برده در مدرسه که برکن آباد مشهور
بود مدفون گردانیدند **اتابک مظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه** بعد از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد
و در ایام دولت او ماهچه رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معموره جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد مسخر و مفتوح ساخت و تلک
الایام نداولها بین الناس تعالی بقای خداست و ملک ملک خدا **ذکر ملوک رستمدار** بر ضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلاد
و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که در مجلد ثانی سمت ذکر یافت سالها بسیار تعلق باولاد عظام کاوباره میداشت
و نسب کاوباره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادلست می پیوست تا در اثنای سلطنت طایفه گاهی نواب خلفا
بغداد و خدام سادات عالی نژاد بر آن مملکت استیلا یافتند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند جلالت نشست الثائر
بالله ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسین بن علی بن عمر الامام زین العابدین بن الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام (الاشرف بن)
بود و سلطنت الثائر بالله در بلاد رستمدار در زمان حکومت ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن
سهراب بن بام آور بن بادوسبان بن کاوباره اتفاق افتاد و کاوباره عبارتست از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسپ بن فیروز الملک
و چنانچه کلک دوزبان در مجلد دوم بیان کرد الثائر بالله روزی چند در رستمدار و مازندران حکومت فرمود میان او و ابو الفضل بن محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نموده الثائر (بعد از آنکه)
بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگر باره در ایالت رستمدار استقلال یافتند بعد از فوت محمد شهریار **اصفهبد حسام الدوله زرین کمر** بن فرامرز بن شهریار
بن جمشید سی و چهار سال رایت اقبال برافراشت آنگاه پسرش سیف الدوله باحرب بیست و هفت سال پادشاه بود و ولدش حسام الدوله اردشیر بیست و چهار سال سلطنت
نمود پس برادرزاده اش فخر الدوله نامور بن نصیر الدوله بن سیف الدوله سی و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش عز الدین هزار اسب چهل سال روی
بتمشیت مملکت آورد **و بعد از** فوت هزار اسپ پسرش شهرنوش بر مرکب سروری و شوکت سوار گشت و این شهرنوش پادشاهی عالی همت صاحب
حشمت بود و پادشاه غازی که حکومت مازندران باعتضد تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش را در حباله نکاح کشید و بدین
جهة هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفری شاعر در آن وقت قصیده بنظم آورد که مطلعش اینست **بیت**
جنت عدن است گویی کشور مازندران در حریم حرمت اصفهبد اصفهبدان مدت سلطنت شهرنوش سیزده سال بود و بعد از وی برادرش استندار
کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود و چون روزی چند استندار کیکاوس بلوازم منصب جهانبانی پرداخت بر اسپ جلادت سوار شده مخالفت
شاه غازی را پیش نهاد همت ساخت و چند نوبت بین الجانبین محاربت دست داد و بالاخره مصالحه اتفاق افتاد و هر یک از آن دو سردار
روی بمملکت خود نهاد و در سنه ثمان و خمسین و خمسمایه شاه غازی بعلت نقرس از عالم مجازی انتقال نمود و پسرش علاء الدین حسن قایم مقام شد و در زمان
اقبال علاء الدین حسن بزودی پیری گشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود جستان نام که منصب ولایتعهد تعلق بوی میداشت
اما بحسب تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافته از وی پسری یکساله ماند زرین کمر نام و کیکاوس در سنه ستین و خمسمایه بملک عقبی توجه نمود مدت دولتش
سی و هفت سال بود استندار هزار اسپ بن شهرنوش بن هزار اسپ بعد از فوت عم در رستمدار شهریار شد و او در فن کمانداری و تیراندازی ید بیضا می نمود اما بخلاف
پدر و عم تقویت شریعت نداشت و با ملاحده رودبار صلح کرده همت بر شرب مدام و مصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت بنابر آن اعیان از وی گردانیده بملک اردشیر
و کیفیت حال او را باز گفتند ملک مازندران قاصدی سخندان نزد استندار فرستاده او را بر دوستی ملاحده و دوام ارتکاب شرب ملامت کرده بطریق سلوک رشد و رشاد ترغیب نمود و
هزار اسپ چنان بر سمند عجب و غرور سوار شده آن نصایح سودمند را قبول نفرمود بنابر آن ملک اردشیر لشکر برستمدار کشید و میان او و هزار اسپ جنگ و جدال در پیوست و در آخر الامر هزار اسپ
اسیر آوز عاجز گشته بپای اضطرار نزد اردشیر شتافت و اردشیر او را اعزاز و احترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورد و در آن اثنا برادر هزار اسپ امیر جلیل درگذشت پسرش هزار اسپ فرستاده بتعزیت
تشریف برد تا فرود بیامد و همچنان سواره بازگردید بتعظیم رجال هزار اسپ کیان آمد و خیال کرده تا فی الضمیر و بعرض ملک اردشیر رسید فی الحال او را مقید گردانید

بعلت ... و ملک اردشیر امرا و ارکان دولت را

۱۲

گردانید و خواست که در قلعهٔ محبوس سازد اما نصیر الدین خورشید که یکی از اعمام او بحکم هزاراسپ از مرکب زندگانی پیاده شده بود در صدد انتقام آمده
هزاراسپ را بقتل رسانید مدت ملک هزاراسپ بیست و شش سال بود **ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت**
رستمدار به زرین کمر بن جستان در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزاراسپ در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی را بر مسند
جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند شنود که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیهٔ احوال او لایح گردیده خاطر
بر آن قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشد و زمام سلطنت مملکت موروث را در قبضهٔ اختیار او نهد و اعیان
رویان بر ما فی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه بیعت بیکدیگر داده بیستون نام را بحکومت برگزیدند
و پادشاه علی را بر حرم رویین از میان برداشتند و سبب زرین کمر را سر بریدند و زرین کمر بگوشهٔ گریخته چون این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه
فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را بتیغ بیدریغ گذرانید و بیستون بقلاع رودبار گریخت آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین
کمر نهاده او را بمقداری تقویت کرد که بمراتب آبا و اجداد بزرگوار خود رسید و زرین کمر بیست و چهار سال اقبال گذرانیده در سنهٔ عشر و
ستمایه وفات یافت **بیستون بن زرین کمر** بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر بآخرت پیوست
و مملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بود بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان محافظت
مینمود و در سنهٔ عشرین و ستمایه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود **فخر الدوله نامآور بن بیستون** بعد از پدر بر تخت حکومت نشست
و در ایام ایالت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسر حد زوال رسید و ماه جاه و حشمت چنگیزخانیان از افق ولایت ایران طالع گردید
و چون نامآور هشت سال مالک تخت و افسر بود بعالم عقبی توجه نمود پسر بزرگترش **حسام الدوله** اردشیر در حدود گیلان لوای
حکومت افراشته ولد خوردترش اسکندر که نسبش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد و چون استندار اردشیر وفات
یافت استندار شهراکیم که برادرش بود قایم مقام گشت و مدت سی و یکسال بعدل و انصاف اوقات گذرانیده در سال پانزدهم از سلطنت
در الوس چنگیزخان منکو قاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکو خان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت بر فتح قلاع ملاحده گماشته استندار
شهراکیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم مازندران بود بمحاصرهٔ قلعهٔ گردکوه رفتند اما قبل از آنکه تسخیر حصار میسر شود هر یک متوجه
ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکو خان رسید یکی از امراء بزرگ را که مشهور بغازان بهادر بود بتادیب شمس الملوک و استندار شهراکیم نامزد فرمود
و چون غازان بهادر بمازندران در آمد شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشت و شهراکیم نخست بخیال گریز گرده بالاخره نزد غازان رفت و از تقصیرات
لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانیده چون این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان
دیوان تمان منشور حکومت ایشان را امضا فرمود خود در آمل ساکن گشت و بعد از چند گاه میان شمس الملوک و شهراکیم مخالفت وقوع یافت شمس
الملوک منهزم باردوی قاآن گریخت و از آنجا رخت هستی بباد فنا داد حکومت مازندران تعلق ببرادرش علاء الدوله علی گرفت وفات استندار شهرا
کیم در سنهٔ ۶۷۱ اتفاق افتاد و پس از وی پسرش فخر الدوله نامآور بن شهراکیم که شاه غازی لقب داشت در رستمدار تاج ایالت بر سر نهاد و او
پادشاهی عادل شریعت پرور مرحمت گستر بود و پیوسته مردم را باداء طاعات و عبادات ترغیب و تحریض مینمود بمرتبه که اشارت فرمود تا در دار الملک
منادی کردند که فرق انام بمقتضای آیهٔ کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع عمل نموده در وقت
نماز جمعه هیچ آفریده به بیع و شرا و سایر مهمات دنیوی نپردازد و همه کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز و عرض نیاز قیام نماید و جمعی از ضعفا و صناع
و محترفه بدرگاه پادشاه شتافته معروض داشتند که بجهت کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بمهم خود مشغول میباید بود تا وجه معیشت بهم رسد و اگر
حسب الحکم بمسجد جمعه حاضر میشویم از خدام آستان سلطنت آشیان ایذا می یابیم حکم جلیست شاه غازی فرمود جهت مردم ضعیف شهر و بازار وظیفهٔ معین سازند تا هر
ساله از دیوان اعلی بگیرند و جهت کسب نفقه و عیال از ادای نماز تقاعد نورزند دیوانیان حسب الفرموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن محتسبی را
معلوم شد که شخصی بی وضو نماز میگذارد بتادیب آن مشغول گردید آن شخص گفت آنچه ملک بمن عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر

میخواهند که صنوسازد چنین بگران کار مقرر نمایند و این گفت و شنود بسمع شاه غازی رسیده درخشم شد و ۳ شاه غازی مدت سی سال با اقبال
گذرانیده در سنهٔ احدی و سبعمائة متوجه عالم بالای گردید و از و پسری ماند سکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این سکندر جد مادری ملوک
زیدان است ملک شاه کیخسرو بن شهریار کیم بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند سروری نشست و برادر دیگرش رستم قدمش
بر بست و شاه کیخسرو را بزور دغا فی قرب صد فرزند کرامت فرمود و فوتش در سنهٔ احدی عشر و سبعمائة روی نمود آنگاه اقتاب دولت و
شمس الملوک محمد بن کیخسرو از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شعار بود و پیوسته علماء و فضلاء و صلحا مصاحبت میفرمود
و در ایام کامرانی مساجد و خانقاها و بقاع خیر طرح انداخت و قرای معمور و متعلقات مرغوب بران مواضع وقف ساخت او قات ایالتش
بجمال امتداد یافت و در سنهٔ سبع عشر و سبعمائة بعالم جاودان رافت نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر بر سریر سروری بر
نهاد و مدت هشت سال با اقبال بگذرانید و چون حیاتش نزدیک باتمام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر بیکضرب
تیغ آبدار او را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیاد در زمان شهریاری برادر در کلار ساق مقیم بود و بعد از قتلش مدة سه سال استقلال
حکومت نمود و قاتلش در موضع کوید در سنهٔ ۷۲۳ اتفاق افتاد و جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیاد پس از پدر تاج اقبال بر سر نهاد و ولایت
تا مان و رستاق را بیرادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابو سعید بهادر خان وفات
یافت و امیر موسی سربدار در سبزوار دعوی حال شده در اواخر سنهٔ ۷۳۶ لشکری باز ندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت
بقتل رسید و غلبت بسیار بنهایت ارتجاف و یراق سربداران بدست اهالی مازندران در ستمداران بچال و حشمت و شکست و غلبت جلال
الدوله اسکندر بدرجهٔ کمال رسید و لشکر بحدود ری کشیده چند قلعهٔ معتبر مفتوح گردانید در ظهیر سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم ستمدار و کیلان
و مازندران چنان بود که موسی سر میکشانند و دست ارادتی بدست نمیدادند تا بعد از قتل امیر موسی سربدار جلال الدوله بر ایران و سمرقند استیلا یافت
بیچیدند جلال الدوله در صباح روز شنبه ۲۱ ذو الحجه سنهٔ ۷۶۴ قلعه و شهر کجور را طرح انداخت و بمانند کمانی ساخت و چون
مدت ملکش بیست و هفت سال سیدنا کاکا بحکم قضا در سنهٔ احدی و ستین و سبعمائة رخم خنجر خسپاوی متوجه عالم عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه
جلال الدوله سخره را که قرفوزی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب مینمود و بصیقل سخنان منزل میرسانید تا نکته ملال آئینهٔ خاطر مهر ورد و
دوران آشنائی زایل صحبتان سخره را تخی در شت گفت و قرفوزی را خیالی ناروا در ان داشت که کاردی نمیان کشیده بر خواست که بر اتخی فرو زند
دیدبان جهه مردم بهم آورده چراغ فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده برجست که از خانه بیرون رود قضا را کارد سخره بی اختیار
بر دستش خورد و ستمداری فریاد برآورد که ملک را بزنند یعنی ملک را بزنند و در اخیال آنکه از پی از خانه بیرون نهاد و بیسا ولی که حاضر بود و مقصود نبود
گرد او بخشی است که جلال الدوله را کارد زده است و مخوا بد که بگریزد نا بران حجرهٔ بر پهلویش فرود رود و جلال الدوله در ساعت افتاد و بمرد و شد
فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر در نزدیک بهشت سال بر مسند سروری نشست و در سنهٔ ثمانین و سبعمائة
بملک عقبی پیوست عضد الدوله بن فخر الدوله قایم مقام بود و بهشت و کسال در ایالت حکومت نمود و چون اجل موعود و در رسید در وقت
محاربه لشکر منصور بر دست سید فخر الدین بن سید قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد پس از قتل پدر و در ستمداران تاج حکومت
بر سر نهاد و او بعدل و انصاف و جود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بازندران
بملازمتش سبا درت نمود کفتار در بیان ستمه از احوال ملک کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع نباله دولت او بمحض
قدرت صانع کن فیکون ملک بیستون که در لشکر تاج الدوله زیاد بود در سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمائة در طالقان بدست جمعی از غلامان
اشناده عالم را بدرود نمود و از وی پسری ماند کیومرث در وقت سیتلاء امیر تیمور کورکان بر مازندران خود را در قلعهٔ دارنگ انداخت آمد آنرا
یاد شاه کامکار گردانیده بگونوالی قلعه نامزد منصوب گشت و چند سال در آن حصار با قبال گذرانیده در آن اوانکه اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلالی
با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد و امیر زاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع قلعهٔ او مامور گشتند ملک کیومرث نابا ر زاعی که

که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بمجرد فوت عظیم دانسته بکلی از معتمدان بارکوتوالی قلعه نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را بوی داده او را بکرفتند و نزد اسکندر شیخی که در آمل بود فرستادند و پیغام دوستی که اینک دشمن تو را کرفته ارسال داشتم تا غایت عنایت ما در باره خود معلوم نمائی و من بعد با دیه مخالفت نه پیمائی اسکندر شیخی باین سخن مومای التفات نکرده ملک کیومرث را اسیر و ملغت زاده کفت هر طرف بجوای توجه نمائی که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیرازه ستا فته بعتدی که از میرزاده رستم نسبت باو واقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت مینمود رسانید امیرزاده پیر محمد او را استمالت داده زمان بلا میرزا رستم و سلیمانشاه بکشتا و کیومرث را با ایالت و ولایت مورونش وعده داد اما بعد از فوت امیر تیمور کورکان بعضی از بلاد عرض بعرض پیر محمد رسانید ند که کیومرث داعیه خروج دارد و بنا بران ملک محبوس کردیده چندماه در زندان بسر برده بکیفیت دور زمی قلندران باجمعی از آن طایفه خود را بنواحی قلعه نور رسانیدند و در پرچند روز یکبار بهانه در بوزه بآن قلعه میرفت و کاهی نزد دربان نشسته با و حکایت سیکرد تا مابین دربان الفت و موانست پیدا شد و روز تاشب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که بیشتر دروازه مشغول کشت کیومرث در کوشه خرقه و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در همینشب بدانجا رفته دریده که چراغ میسوزد و کوتوال مست در کردن خواهرش کنکوجه او فتاده کرده و بخواب رفته و حربه نزدیک خود نهاده کیومرث بقدم جرات سر بالین آن دو غافل رفته حربه را برداشت و کوتوال و همشیره را کشته و سر بای ایشان را برداشته بهرجی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای متوطنان قلعه نور بدانید که منم کیومرث بن میقون که بقلعه نور در آمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا بر دو سر را بدست دارم باید که هر کس درین حصار نوکر زاده من و بدر ان تابع انتقام از نیام کشیده در قتل غارت معولان از خود تقصیر را صی نشود و دران کلمات را تکرار کرده همان ساعت فوجی از ملازمان قدیمی ملوک رستمدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است و فی الحال سر بربان دویده او را بقتل آوردند بعد از ان شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران کوتوال را کشتند و فوجی از حصار بیرون کردند و ان ولایت نوبت بیکه تحت تصرف کیومرث در آمده باندک زمانی بلده و رویان بلکه تمامی ملک رستمدار را تسخیر کرد چند کرت تا خت بجدود ری و دماوند و قومس بردند که رستمداریان تا آنغایت سنی مذهب بودند و کیومرث در مجلس شیراز نذر کرده بود که اکر کرت دیکر ولایت مورونش حاکم کرد و بمذهب علیه امامیه در آید بنابران درین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعه علویه ظاهر کردانید و سایر رستمداریان موافقت کلمه اتفاق علی دین ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت با میر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ میرزا چند کاهی حاکم عراق بود جنکها روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود اخر الامر کیومرث با لشکریان بسطام شاهرخی فرستاده او را خویش عذر خواهی فرمود و بقبول افتاد و فوت ملک کیومرث در سر راه بالبور ماه جمادی الاخر سنه سبع و خمسین و ثمانمائه دست داد و او را بهشت پسر بود باین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر و ازین جمله ملک اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بودند احتشام حکایات ملوک رستمدار چنانچه در تاریخ طبرستان و مقام ملک بیان کشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعه نور و تواجع آن را میسر کرکر ملک کاوس متصرف شد و سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بظلم و فسق و سفک دما موصوف بود و بمثابه مردم قابل سلطنت اسکندر شده مدتی مدید میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی نمود بالاخره مابین الجانبین مصالحه دست داد و فات کاوس در سنه ۸۷۱ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهان کیر قایم مقام پدر کشته روزی چند بنسبت باعم خویش بطریقه اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطه اغنا و اهل فتنه و فساد میان عم و برادر زاده منازعت ارتفاع یافت و دران سال کرا میرحسین بیک از نزد میرزا جهانشاه فراغت یافته در موضع نزول اجلال فرمود و عم و برادر زاده بار دوی اعلی رفتند و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیرحسین بیک حکم فرمود که جهان کیر همان مواضع که در تصرف پدرش بوده قانع کشته بمنابعت بملک

در بان ۳

از اندازه جرات ۳

اسکندر در مقام متابعت باشد و درین باب مشاشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون چند سال بدین منوال بگذشت باید دیگر بازیره خلاف شغل کشت مولف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که درین کرت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتاد ملک اسکندر را حضرت سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد فرمود و انجناب مرا با هزار کس مدد بخانب ونتا ودمن بگمارشتافته و مدت دو ماه در آن مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر را بگیلان برد تا بگیلان کرد رشتها بگیلان طریق مصلح و صفا مسلوک داشتند و تا غایت که تاریخ هجری بماه شعبان ۸۳۸ رسیده بنا بر مصالحی چنین اقدام نمایانه و بدین واسطه پرتوانیت بر وجوه احوال متوطنان ولایت خاتم این اوراق عرض عذا آمد استانی که ملاذ فضلا آفاق است میرساند که از بحر احوالات ملوک رستمدار تا سال تحقیق بهیستر این بود که خامه بلاغت شعار در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود و بمن اخبار آینده معلوم خواهد کرد ان شاء الله وحده

ذکر ارتفاع طبقه ششم از ملوک باوند بغایت بی غایت حضرت خداوند

موجد آن حرز مند بحبارات دلپسند بیان کرده آن که بتاریخ سنه ششصد و ثلثین و ستمائه که معموره جهان بسیاهای ملوالطوایف ایران بسبب تسلط و تبدد سپاه تورانخراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کیوار بن رستم بن داراه بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شیرویه بن سرخاب بن محمد بن سرخاب بن ناوبن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عجم جدا نوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود ولایت مازندران را ضبط نمود و بعد از وی جهت نهار از اولاد واحفادش دران دیار بر مسند اقبال استقلال و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته در شهر محرم سنه ششصد و ستمائه بنهایت انجامید چنانچه از بیان کلام آینده بوضوح خواهد رسید **حسام الدوله اردشیر** ابوالملوک لقب داشت و او در سنه ششصد و ثلثین و ستمائه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و بهر چند بواسطه قتل و غارت جنبل معزول رواج و رونق آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امرا چنگیزی در سرای که دارالملک سلاطین و ملوک بود بسیار روی مینمود بامثل فقه آن خطه را تحکام ساخت و در سنه سبع و اربعین و ستمائه بادم الدلات دو اسپه بر سر تخت مدة دولتش دوازده سال بود و بعد از وی پسر کلانش **شمس الملوک محمد** بامارت مستقل شغولی نمود و در ایام سلطنت او هلاکو خان بهمت بر تخریب قلاع ملاحده کماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شهر اکیم بمحاصره کردکوه باز داشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود باز نگشته بنا بر امری چند در سنه ۶۶۹ شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و مدت سه سال لواء ایالت مرتفع میگردانید **علاء الدین علی بن حسام الدوله اردشیر** بعد از برادر باتفاق امرا معزول حاکم مازندران کشت و چون ده سال استقلالش بگذشت در سنه ششصد و سبعین و ستمائه دست قضا روزنامه دولتش در نوشت **تاج الدوله یزدجردبن شهریار بن اردشیر** قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود و او در مازندران اقتدار تمام پیدا نشده نوبت دیگران مملکت را معمور ساخت چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در اعمال بیضا و مدرسه معموره کشت و در بهر مدرسه عالمی بدرس و افاده اشتغال مینمود و چون تاج الدوله بیست و سه سال استقلال بسر نهاد وفاتش در سنه ۶۹۸ دست داد و پسرش **ضیاء الدوله شهریار** قایم مقام پدر شد شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود وفاتش در سنه ربع عشر و سبعمائه روی نمود و بعد از پسر تاج الدوله **رکن الدوله شاه کیخسرو** بر مسند حکومت نشست و بتجدید آمد شد امرا مراکز اهل و عیال و اطفال و اموال خود را بر سمار فرستاد و در ولایت قزوین مسکن انجماعت گردانید و فات رکن الدوله در سنه ۷۱۲ دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پس از وی ولدش **شرف الملوک بن شاه کیخسرو** شش سال صاحب قصر بوده در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد و انگاه برادرش **فخر الدوله حسن** که خاتم ملوک باوند است بر تخت حکومت نشست و قضیه بر مسعود سر بدار رد ایام دولت او بوقوع پیوست و بعقاب انحال ملاء و بادره مازندران شایع شده بسیاری زال باوند بدان علت فوت شدند چنانچه بعز فخر الدوله حسن و بعضی اولاد صغار او ارالعقول شخصی معین زنده نماند و دران اثنا بسبب سعایت زمره از مردم مهند حسن کیاء جلالی را که از عظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانیده بر بدن واسطه فرقه بسیار با اهالی مازندران رسیده کیا بیان جلالی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حباله ملک بود سر انجام

سرانجام امور ایالت را پیش خود گرفت و آن صحیفه را از شهریار بگرفت و خبری بود افراسیاب باتفاق خواجه فخرالدوله حسن بمباشرت ربع مسکون گردید
از علماء و فقهاء در باب قتل و فتوی حاصل نمود و در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمس و سبعمائه فخرالدوله بمجلس رفته چون از بخارا برون آمد سپران افراسیاب
جلالی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخرالدوله از غایت اهتمام بحال انجا نان بعیش خود شاهنامه میرا فشان بخواندند
سر جام هر دو را طلبیده و شاهنامه را کشاده خنجر خونریز را بالای کتاب نهاد و عیت بیت ایشان را تعلیم میداد و گه گاه یکی زان دو غلام
خنجر برداشته بر سینه ملک زده چنانچه فی الحال بملک باقی انتقال نمود آنگاه جلابیان بر ماندران مسلط تمام مافتند و چندین هزار خون ناحق
ریخته اکثر خانمان قدیم را برانداختند و فرزندان ملک الدوله با سایر متعلقانش جوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم سمنان بود نمودند
و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند برآسودند اولاد دگر فخرالدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک
کاوس که از همه بزرگتر بود در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخرالدوله دیگر کس را بایالت نگزاشت

فصل سیم از باب چهارم
کشاورز

مجملی از حال قدوه اولاد رسول قرشی سید قوام الدین مرعشی و ذکر انقضاء دولت و زندگانی افراسیاب جلالی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی سعادت نصابی

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید قوام الدین ولد سید صادق عبید الله بن حسین الاعرجی است و نسب سید حسین مرعشی با مام زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام منتهی میشود و سید قوام الدین را اوایل ایام صبی و ابتداء اوان منشو و نما تبع سنن سنیه آبا بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده
بسلوک طریق زهد و سداد ملزوم طریقه صلاح و رشاد مشغول گردید و بعد از تحصیل علوم و تبیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مالوف که ولایت آمل بود سفر کرده در خراسان بخدمت سید بزرگوار قوام الدین موعظه مندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالمیمقدار بود رسیده و دست ارادت بدامنش داده یکسال اربعین در خدمتش گذرانیده آنگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چندگاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر بقصد جاذبه سید عزالدین آن قدوه اولاد و سید المرسلین را بخود کشیده و سید قوام الدین بازگجراسان رفته بشرف طواف روضه منوره حضرت علیه الصلوة والتحیه مشرف گشته اربعین دیگر در خانقاه پیر خود سر آورد و بعد ازان بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد و فرقه عباد شغول فرموده و در آن اثنا افراسیاب جلالی حاکم مازندران فخرالدوله حسن را بخنجر عدر کشته بود و هرج و مرج با جوال طبرستان راه یافته و در هر بلده متغلبی تعلم و تعدی شغولی میکرد و
هیچیک باطاعت و گیری فرود نمی آورد و افراسیاب با وجود آنکه اکثر مازندران بخط تصرف داشت دفع طایفه کهدمدم و ولایت آتش فتنه
و فساد برافروخته بود نمیتوانست مقاومت نمود در آن اثنا کیا حسن چمخانی که همیشه افراسیاب را در حبالهٔ نکاح داشت و از قتل ملک فخرالدوله حسن در
لاریجان حکومت میکرد با افراسیاب پیغام داد که تو بای از خدا خود پیرون نماده بخلاف شرع شریف مانند ملک فخرالدوله ملکی را کشتی و مسند ملک
پیوسته مرتکب انواع ملاهی و مناهی میشوی یاران مرا و سایر امرا و لولایات را بشرعا و عرفا متابعت تو جایز نیست باید که دست از دوات
توبه و انابت بنی و من بعد بر جاده شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تا مهم تعاقب پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود
بحسب ظاهر مقبول فرموده و بپای نیازمندی خود را بارادت پیوسته دست در دامن متابعت انجناب زده زبان بگفتن کلمه استغفرالله
گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد و راعی از شرب مدام و لواف مشرب توبه و ورعش تبان سیم عنب توبه در
دل بهم کناه و بر لب توبه زین توبه نادرست یارب توبه و جناب سیادت مآبی آثار مسکنت و انابت در بشره افراسیاب جلالی مشاهده
نموده نگذاشت که بطلاهر بواب شفقت بر رویش مفتوح گردانیده سر او را بدست مبارک خود تراشید و طاقیه دوشانه بر فرقش نهاده مردم چنان
پندا شتند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید جناب سیادت مآب گردیده و سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده همان سبب اولاد و
اورا شیخ لقب ساختند و کی از انجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران میرتیمور کورکان بسر برد و آخر الامر مخالفت
کرد و القصه چون افراسیاب بملت سید قوام الدین اظهار ارادت نمود ممالک طبرستان مازندران و فرح فرح بطیعه علیه سیادت مآبی شتافتند و به بست
نیازمندی در دامن متابعت انجناب او یخته مرید گشتند و در ویشان چون افراسیاب را داخل سلسله خود دیدند شتند کاهی نجا نا ش رفته بر زبان

باری از روی احتیاج خود مطلبیدند و بدست گستاخی جامهٔ او را بر آب بر داشتند و میپوشیدند و میگفتند تو پادشاه دیگری را برای خود ترتیب نمای و چون
افراسیاب ازین معنی تنگ آمده ترسید که سید قوام الدین نیز بدستور سادات که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرماید و ابواب
تفرقه بر روی روزگار او بگشاید جمعی از فقها و علمای آمل را که بران سید ستوده خصال رشک میبردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار کرد و آن جماعت گفتند
که اگر حال سید قوام الدین برین منوال جاری باشد باندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو راه یابد و پرتو دولت و اقبال بر ناصیهٔ احوال او تابد
مناسب نیست که از تتبع روش سید احتراز و اجتناب نمائی و او را بمجلس حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بر وی ثابت سازیم که مبتدع است
و اطوار مریدانش مخالف مسائل شرایع آنگاه خدمتش را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمائی و اگر قبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنان را بسمع
رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار جناب سیادت شعار فرمان داد و چون آنجناب بتشریف حضور ارزانی داشت هرچند فقها و حسود سعی
نمودند که مخالف شریعت مطهره باشد بر وی ثابت نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهر میگوئی و اینحرکت نامشروع است و افراسیاب جهیری که
بهمین سخن تمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که باو بمقتضای شرع عمل نمایند و آن جماعت در میان بازار دستار از سر آن زبدهٔ ابرار بر داشته
سنگ بر بالیش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش و نشاط بنشست
بیت اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست اتفاقاً بحسب قضا همان شب که سید سعادت انتما بزندان
رفت کیا سیف الدین بن افراسیاب را که ولیعهد پدر بود از درد قولنج بمرد و مردم این معنی را بر کرامت سید هدایت منزلت حمل کرده خاص و عام
بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده بمنزل شریفش که قریهٔ دابو بود رسانیدند بعد ازین واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر کمر متابعت سید
قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند و در مقام فرمان بری نشستند و افراسیاب از مشاهدهٔ اینحال بی تحمل شد
در شهور سنه ستین و سبعمایه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش در گذشته بود و آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی
کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریهٔ دابو شد و سید ازینحال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در صدد
مدافعه آمده با سیصد کس در غوزه زاری که عورلی اطراف آن را شاخهای درخت استوار ساخته بود بایستاد و آب در حوالی آن موضع سر داد و چون
زمین آن منزل در غایت لینت بود و لای و گل بمرتبه رسید که سواران را بران عبور متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید فرمود
تا اصحاب قبضه بر سید و یاران تیرباران کردند و از آنجانب نیز در ویشان دست بتیر و کمان برده بحسب تقدیر ملک قدیر تیر اول بر هدف مراد یعنی
سینهٔ افراسیاب خورد چنانچه از اسپ در گذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلابیان بیکبار حمله کردند و سه
پسر افراسیاب کیا حسین و کیا سهراب و کیا علی را همدران معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهزم گردانیده تا دروازهٔ آمل در عقب
گریختگان یافته بسیاری از ایشان به تیغ بیدریغ بگذرانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و نبایر و اقارب و عشایر افراسیاب چون اینحال مشاهده نمودند
بر اسپان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل جان بلا رجان کشیده از آنجا برستمدار شتافتند و آن زمستان را در پناه دولت ملوک
کاو باره گذرانیده از رستمدار بشیراز رفتند و از شیراز بخراسان خرامیده تا زمان استیلاء امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند

ذکر سلطنت جناب سیادت مآب بعنایت حضرت مسبب الاسباب

چون افراسیاب بجزای سیئهٔ اعمال خود گرفتار
گشت و سپهر تیره کار از مقام رعایت جلابیان در گذشت قدوهٔ اولاد ائمهٔ هادین سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب کرام بآمل
تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و عناد و شیوهٔ ظلم و فساد منسوخ گردانیده مبانی دین مبین و قواعد شرع متین
مشید و مستحکم ساخت آستان هدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شد و درگاه خلایق پناهش آرامگاه اکابر و اعاظم طبرستان گشت
و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران بضرب تیغ و سنان در حیطهٔ تسخیر آورد و قلعهٔ فیروزکوه را بعد از محاصره بمصالحه گرفته
آبادان کرد آنگاه پسرش سید فخر الدین با لشکر جرار برستمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعهٔ نور و کجور و سایر
قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار بر افراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجهٔ کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال

حصال در ولایت بارفروش ده پهلو بیشتر نتوانی نهاد و در ماه محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وی سلطنت آن دیار با اولاد امجاد و احفاد عالی نژادش تعلق گرفت و بغایت واجب التعظیمات علم دولت ان سادات صحیح النسب تعادات سالها در فراوان صفت ارتفاع پذیرفت ابتدا بسلطنت سید قوام الدین دشتسی متین و سبعمائه بود و چون بمسند سالبا اقبال کذرانیده و فاتش روی نمود و تا سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه که سید ظهیر الدین بن سید جمال الدین بن سید قوام الدین تالیف تاریخ طبرستان را بانعام رسانیده سلطنت مازندران و آن خاندان بود بلکه تا غایت که تاریخ هجرت بجاوی الاخری سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه در نمود و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم

گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاد و ذکر صورفوحاتی که ایشان را در ایام کامرانی دست داد

چون خازنان قدر و قضا از جهت فتح ولایت من شاء جلعت سلطنت و ولایت آمل در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند و فرمان پذیر بیزوال ما جعلناک خلیفة فی الارض نزل مبارکش نهاده فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانیدند اولا و بالعظام خود را جمع آورده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود و فرمود که مناسب چنان است که ملکی از شما باسم مهتری موسوم باشد و دیگران طاعت نمایند تا امور ملک و ملت روق پذیرد ایشان فرمودند که تا هم بنده و فرمان پذیر و امر مقتضای رای صواب نمای تو گذاریم جایز نمی شماریم سید قوام الدین پسر بزرگ خود سید عبد الله را بریاست نامزد کرده انجناب جواب دادند که نزد من محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد و مناسب آنکه دیگری را بر ادران مستعد این امر کند و انگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوای برادران را مستقبل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمائه بریاست آمل بر ادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهة سایر برادران از مملکت مازندران مواضع معین کرده ایالت ساری را باسم خود قرار داد و چون کیا فخر الدین جلال که در ازمان در ساری بر مسند حکومت تمکن بود و کیا و شتاسف که در قلعه توجی ایالت میمنه داشت استطلال سادات در ولایت آمل و مملکت مازندران خبر یافته لشکری جمع آورده مستعد قتال و مقاتله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول در دامغان لشکر ساخته از آن جانب سید قوام الدین با اولاد و بدایت قرین و سپاه ظفر آئین بسر جلایان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد تاختند و لخون یکدیگر خاک عرصه زمینگاه گل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلالی بجانب ساری گریخت و کیا و شتاسف بقلعه توجی رفته سلسله حمیت بشان ارتهم کمیجت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروشه ده فرود آمده و دران مقام مجلس بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیا و شتاسف جلالی آغاز مکر و تزویر کرده ملی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از خدایان جلالی بعهده نذر و خلعت فریب داد تا سید قتل سید زاده عبد الله شتابند و با آمل رفته بدر خانه انجناب شتافته پیغام دادند که ما جماعتی ایم از اهل صلاح و بهای ارادت بآستان سیادت نشان آمده ایم تا خواهیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده عبد الله در دار برد وش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامیده حسن دولت چاقی بر سر ان زبده اولاد خیر البشر زده دو دیگران بضربات متعاقب انجناب را شربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از احوال خبر یافته سلاح برداشته و اعقب آن بدکنان شتافته همه را بر خاک هلاک انداختند و بدست یاری تیغ آبدار را رواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ شتافتند و انجا بر سر سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمده تیغ انتقام را بنیام برکشیده متوجه ساری گردیده و کیا و شتاسف انجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلال در میدان قتال با جماعتی از ابطال رجال قتل سید و کیا و شتاسف منهزم گردیده و در دره محکم که عبور سپاه بران و شوار بود بعضی جسته بارتوجه جمع آورده ان لشکر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین را بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخر الدین جلال پرداخته و سید عز الدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشکریان بر سر کیا و شتاسف ارسال داشت و سید عز الدین شبی بیکبار گاه خود را بر مخالفان زده و کیا و شتاسف را بقلعه کریزانیده سالما غانما مراجعت فرمود و بملوکانه تفاوتی بیوست انگاه جناب سیادت شعار با سپاه جلادت آثار بساری حصار توجی رفته قلعه را محکم گرفته در میان کرفت و کیا و شتاسف با هفت نفر از اولاد و قرابت بقلعه کریخته اهل اعتماد اطراف حصار را استوار کرده بعد فصه مشغول شده و از جانبین تیر و سنگ مانند دعای مستجاب و رشحات سحاب صاعد و باطبق

بحسب تقدیر بضربت بر کباد شتاسف بضرب تیر شهید گردیده و آخر الامر مخلوم او نیز بتیری رسیده از پای در افتاد و بحضرتی علی گرماوه رودی نام مرد ذی
از بارو انداخته کیفیت حال معروض سید نمود و حضال کرد انیده او اجرم اشارت فرمود تا بیکبار بر لشکر حضرت شعار از اطراف حصار در آمده خنک انداز
و بدر قلعه رانده و در را زخم دهره پاره پاره کرده و فتح میسر شده سید کمال الدین بخانه کیا وشتاسف در رفت پسکوحه کیا وشتاسف که همشیره ملکت
فخر الدین حسن بود چاوری سپر کشیده بیرون آمد و سلام و کفت چون کیا بیان علای قدم از حد خود فراتر نهاده بدست غدر بر او تیر از پا
در آورده بجبار رشید یدالانتقام ایشان را مستاصل کردانید اکنون کیا وشتاسف و هفت پسر من در ین خانه افتاده است و من از زوجه جلال خنده کنز
کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام سید انکه شارت فرمائی تا ایشان را بطریقه سنت بجهیز و تکفین کرده بدفن کردانند و سید کمال الدین
از کمال تهور حضرت تعجب نمود و جمیع متعلقات او و خزانش را بوی مسلم داشت و فرمود تا کیا وشتاسف و اولاد او را غسل داده ازان کرباس کفن کرده و
بخاک سپرند بعد از فتح نوجی از فرزندان و قرابتیان کیا جلالی هر کس مانده بود کرخیه در اطراف حصار متفرق کشته بعضی از ایشان بکیلان رفته در کو
حمول ساکن شدند و چون خاطر سادات سوده ما ثر از جانب دشمنان بدر فراغت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بساری شتافت و در سنه ۷۶۹
از ولایات آمل ساری مرو ده طلبیده فرمود تا خندقی عمیق در کرد بلده ساری کنند و در درون شهر قصری عالی و حمامی و دیکر عمارات طرح انداخته
و اسادان بنا لیها و کار کرده و در سنه ۷۷۰ آن ابنیه باختتام انجامید و چون دشت مازندران تمام در حیطه تصرف سادات عظام قرار کرفت
سید کمال الدین از بدو استیلا نه بنوده متوجه تسخیر قلاع و جبال انولایت کشت و بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند و
کلیه حصار با دخایر و اموال بخدام سپرده و فصال سپرد ند مکر متوطنان قلعه فیروز کوه که کوتوال آن کیا جلال معتمد دوم از استقلال و وجون دران
اوان بواسطه دم سردی محاصره آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نمود و در اوایل فصل بهار با تفاق برادران بنوبت دیکر بفیروز
کوه شتافت و در ین نوبت نیز آن مهم فصل نیافت و کرت سیوم سید قوام الدین با تفاق اولاد سعادت قرین بساری قلعه فیروز کوه تشریف برده
آغاز محاصره کرد و کیا جلال معتمد و مضطر کشته سید علی کیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن ارد و ابین معتدم شریف مشرف داشت
شفیع جرایم خود کردانیده طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا بر کشاید و از مضیق حصار بساری هذه کاری بیرون آید و سید علی کیلانی
مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت و شکاهی مواعید و پیمان را بایمان مؤکد کردانیده و سید علی کیلانی
انجا بحصار رفته و کیا جلال بیرون آمده بشرف ملازمت سادات و رفعت فائقه با عیال اطفال و اموال جهات خاصه خود متوجه ساری کشت
و ایالت فیروز کوه متعلق بدیکری کرشته سید قوام الدین و اولاد نامدار ش حوش مراجعت کردند

ذکر فتح ممالک رستمدار و انتقال سید قوام الدین بجوار رحمت و مغفرت پروردکار

چون خاطر سادات مظفرت مآثر از ضبط حدود و مازندران فراغت یافت سید فخر الدین بن سید قوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از بیه برزکوار اجازت طلبیده با سپاه و
عنان عزیمت معطوف رستمدار ساخت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود متعاقباً قدم نموده در منزل میرآباد دشت تلاقی فریقین واقع
کشت و سپهسالار نصرت پرچم علم سید فخر الدین و زیده ملک قباد بقدر یکنفس کرم کارزار بیخ بنیاد ثبات و قرار از بیخ بر کنده و فصل بهار وقت جلوه شکر سبزه و ازهار
سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور کشت و ملک قباد با جنود کوهستان رستمدار روی بمیدان قتال نهاده در منزل کلیران دو لشکر بهم رسیدند
و حربی صعب روی نموده نزدیک بود که جنود مازندران منهزم کردند مادر آخرین از خصت قصابتری جان کزار کردن قباد جوزه داده اساس در افشاری
و رخت بقا بباد فنا داد و انکاه جناب سیادت پناه با سپاه بنصرت و شکاه بساری قلعه کجور تشریف برد و چون کوتوال انحصار دانست که ملک
قباد را چه پیش آمد ان طلبیده و بپایان شتافته مقالیه و فا پرداخته ایشان تسلیم کرد و بدین قیاس عامی قلاع و بلاد دشت رستمدار بانکدک زمانی بحیطه
تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار کرفت و در انولایات قاعده عدل و داد مهمد کشته اعلام شعار اسلام صفحات اطلاع بذیرفت و سید
فخر الدین موضع و اساسان را دار الملک خویش ساخت و بر کرد آن منزل خندقی عمیق فرو برده قصری و حمامی و مطاع خیر طرح انداخت و چون دوام
و ثبات جمیع ممکنات از معوله محالات و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قطع اجبات مقارن المحال کوکب سعادت و اقبال سادات فرو

وفاته ۵

سوره خصال پسندیده و کمال سید آفتاب حیات سید قوام الدین بحضیض زوال نخواهد مانده مریض گردیده اولاد کرام و احفاد عظام آن سید عالی مقام کمتر خبر استماع نموده اند مقرر عزت خود دانسته بیارم فروشنده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشته و سید ایشان را منظور نظر اشفاق گردانیده و بسلوک طریق زهد و تقویت شریعت عزا و ملت بعضا رغیب نموده لوازم تعزیت و وصیت بتقدیم رسانیده و سید کمال الدین را وصی ساخته در محرم الحرام ۷۱۸ بریاض رضوان خرامید فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از انکه بلوازم تکریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری اقدام فرمودند نعش آنجناب را آبار فروشنده بر دوش گرفته بایل بردند و متقضای وصیت سید حضرت خیر البریه علیه و آله التحف السلام والتحیه بخاک سپردند بر سر مرقد منورش قبه عالی بنا کردند ذکر تعداد اولاد و احفاد آن سید عالی نژاد بالتفاق جمهور اولاد و کور سید مرحوم منحصر چهار ده نفر بودند باین ترتیب سید عبد الله که بنجیر مذکور جلایان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود سید رضی که در آمل حکومت مینمود سید فخر الدین که در سمنان کار کشت سید نصیر الدین که بعضی از نصبات و ولایات آمل تعلق بوی میداشت سید ظهیر الدین که در ولایت میان رود و توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افراشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از نصبات ساری بایشان متعلق بود سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساریست ریاست مینمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست

ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استعلاء اولاد دولت صاحبقران مظفر قرین چون سادات عظام از غربت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال الدین بساری رفت و سید فخر الدین بسمنان رفته مدتها بمقر عزت خود شناخته مازندران توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بجانب مازندران و ایالت اقوالایات ایشان مسلم بود در سنه اربع و ستین و سبعمائه بحضرت باغواء اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلایی که پدر و اعمام او در دست اتباع سادات کشته بودند بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین متعرض وقوف یافته پسر خود سید غیاث الدین را بتحف و تبرکات بملازمت سلطان صاحبقران کشور ستان فرستاده در باب اطاعت و انقیاد و خوشخدمتی پیغام داد چون حضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابد بنظر مرحمت در سید غیاث الدین نگریست ملکه را معتمد ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران نهضت فرمود و در آن زمان معد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک کاپار بود در حدود دشت میگشت بنا بران سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رود و مانند اسکندر شیخی در تهیج فتنه و فساد سعی نماید لاجرم قاصدان بخدمتش پیش معد الدوله فرستاده مکلوست ولایت رستمدار را باو باز گذاشتند او را سوگند دادند که بر پیمان خلاف نکرد و اما چون حضرت صاحبقران بحر جهان رسید معد الدوله ذخر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده بار دوی همایون ملحق گردید و سادات در بحار اندیشه فرو رفته چاره جوان نداشتند که قلعه ها بانسر که داخل ولایت آمل است ضبوط ساخته و تمامی اموال و ذخایر از ساری و آمل بدانجا نقل کرده و لشکریان ولایت را جمع گردانیده دل بمحاربه نهادند و در نوروز ۷۱۸ بصحرای قراطوغان فرود آمدند حضرت صاحبقران و سادات عالمیکان بهم رسیده لشکر مازندران مهزم و پریشان گردیده و سادات پیوسته ایشان را تمامی اموال و ذخایر از ساری و آمل بدانجا نقل کرده بادشاه شرق و غرب قیام نموده و بساری و آمل و مازندران گذشته شب سیم قلعه بانسر که رسیدند و روز دیگر اسکندر شیخی گرفتار صاحبقران مظفر قرین بود سادات را محافظت نموده در بر ارحصار بانسر فرود آمدند اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت افشرده بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی را شکست داده و حتی خواجه ولد شیخ علی مازندرانی را که از عظماء امرا صاحبقران مظفر او بود گرفته تقبل سیاست رسانیدند و صاحبقران بجهت کشور جهان روز بقلعه بانسر رسیده مازندرانیان را مهزم گردانیدند و قلعه را محکم گردانیده در میان گرفته محاصره نمودند و شش روز کشید تا که سید کمال الدین و برادران مضطر شده طلب امان کشته سید کمال الدین طول و سید عماد را که در سلک علماء انتظام داشتند بخدمت و بدایا بیرون فرستادند و اعالی مطلب شده حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته سید غیاث الدین و سید کمال الدین را از بند نجات داد و فرمود که همراه لچیان قلعه رفته پرده و اعلام خود را بعنایات پادشاهانه امیدوار گردانده به تجلیس همایون رسانند

و سید غیاث الدین بموجب فرمود علمنموده در شستم ذی حجه گذرگاه سادات صاحب سعادات بساحل دریا رسانده سر بر دون آمدند و میان دو صف در صفا بسیار گاه بنشاندند در ایخان درشت برنشان آورده و امیر تموکوران در غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع اجلبس بدر روند و در ایر بارگاه بنشاندند در ایخان از نوروز عرض کرد که ایخا جاعت پدر مرا کشته اند بن بسیار نه تا قصاص نایم صاحبقران عالیجناب جوابدا دکه ملک طوس را نیز حاضر میبایدکرد تا از این طایفه هرکس خونی نا شده باشد با و بسپاریم و هرکس خونی تو با شده تو تسلیم نایم و چون سعد الدوله بملازمت رسید و حضرت صاحبقران از روی کیفیت حال پرسید جوابدا دکه ما بیچیک از این محاذیم بحکم شرع شریف ثابت نمیتوانیم ساخت که خون آبا و ما ریخته اند تا دعوی قصاص نایم و کرانکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرف اند و هرکس در قتل ایشان سعی نماید بازپدیعنی محشور خواهد شد امیر تموکوران چون این سخن شنید ملک سعد الدوله را گفت حمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست مرا بهمچنان خونهای ناحق آلوده سازد آنگاه سادات را بجان امان دادند و با اتباع ایشان قرب هزار کس کشت و بعد از ان بفرمود و اموال فرمان فرمود و لشکر فیروزی اثر با نه سر شتافته بملک

خطه تمامی جهات سادات و سیاهیان و رعایا و بازرگانان بیاد غارت و تاراج رفت سید ظهیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر الدین که در آنوقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال حاصله پدرم سید کمال الدین آنچه بخزانه عامره امیر تموکوران تقال افت ششصد هزار تنکه سفید و دویست هزار تنکه طرح بود و از طلا آلات صد و بیست هزار مثقال دار نقره آلات و سیم خام سیصد شتر و سایر اشیا برین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحبقران خاطر خطیر از این مهم جمع کرد ایند بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از انجا ایشان را بجانب استعداد این ناحیه و دریا جا و دادا النهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین در بعضی از بلاد ماوراء النهر وفات یافتند و سید فخر الدین در کاشغر بجوار متبرکه حضرت ملک اکبر بوبیت و سید زین الدین در سیرام جهان محبت فرمام متقال نمود و هو الغفور الودود

کفتار در بیان بعضی از حوادث فلک زنگاری و ذکر امالت سید علی ساری

چون امیر تموکوران از تسخیر علیه و قهر سادات ماندران ماوراء النهر کوچانیده مملکت ساری را بجنید قاآن بخشید و ملک سعد الدوله طوس الیالت را سر افراز شده اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید قاآن را بجوار رحمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری را بشمس الدین غوری باز گذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب بیمر قند توجه فرمود اسکندر شیخی باغی کشته در روان عصیان سلوک نمود و بعد از آنکه بحوار رحمت اسکندر شیخی بر وحی که در ضمن قصایا و صاحبقران مغفور اوا مذکور خواهد گشت بفضیل ایجا بدست ایالت و امالت سید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین معوض گردید و سید علی باتفاق برادر خود سید غیاث الدین بآمل شافته پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن مملکت تافت و در همان سال از جناب اقبال صاحبقران بی همال بسر حد زوال سیده دار احفاد سید قوام الدین هرکس در ماوراء النهر و طوس و مازندران غربت بدار

تافت و بعد از اندک زمان سعید شارع میزر اجازت مراجعت بجانب ماندران حاصل کرده روی براه آورد و چون باستر آباد رسیدند بر کرت پادشاه که حاکم آنخطه بود سادات را بند فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان تولایت بحمایت سادات بحوم نمودند و بکنایکاه بستر آباد شافته شمس الدین غوری از قبل سایه بنده محلص محمد ایم خود خاطر نشان ساخته بود که سید علی را با تفاق سید حسن و سید محمد و سید علی بن سید کمال الدین که در آمل بود عرضه داشت کرده روانه نشاندند و از مردم آمل نیز بسیاری با ایل ساری پیوسته چون بخبر سمع بر کرت پادشاه رسید بر سید و سادات را از حبس و قید بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب ماندران روان کردانید مردم ساری بسیاری حضرت باری در اثنای راه با اولاد سید قوام الدین سیده و دست و پای ایشان بوسیده معضون این بیت بعرض رسانیدند بیت المنة تند که مردیم بدیدیم دیدار محمد ایم بمقصود رسیدیم

و ان فرقه واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شافتند و سید علی بن سید کمال الدین بجاهم داد ندکه در وقت قسمت و لایات بموجب صوابدید پدر نامدار شما آمل تعلق بسید رضا کرفته بود و سید کمال الدین در ساری حکومت مینمود اکنون منسب است که همان دستور عمل باشد سید علی جوابدا دکه مرا در این باب مضایقه نیست اما جندان صبر باید کرد تا حضرت

سید علی بن سید محمد علی ۳

سید علی بن سید علی ۳

که خبر قتل شمس الدین غوری بشاه رخ میرزا برسد و معلوم شود که آنحضرت از سر این جریمه گذرانی اختیار ماه واضح شده در سبزوار ده یانی من کس همراه فرستاده ام تعین
که عقرب بازگردد و بهمدان آید قاصد سید علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد مضمون آنکه باعنان اختیار سپاری و امثال الفتصه اختیار سپاه و ذات
برزکوار باز گذاشتیم و جریده قتل شمس الدین غوری که بواسطه نجوم عوام اتفاق افتاده نابوده اکنون گاه سید علی سپاری رفته بار فروشه ده را بیرد و خود
غیاث الدین مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت کمال این شخص در گذشت ملیان از
سید قوام الدین که بصفت حسنت و اسماک موصوف بود و از غایت کم آزاری از هر کس گناهی در وجود آمد سیاست نمیفرمود متغیر گشته بر حکومت سید
علی بن سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی متصاف داشت اتفاق کردند و بتهمت دین معنی بسید علی کینه داشت فرموده سید قوام الدین را از آمل
عذر خواسته و سید علی را کرد جنگل آمل میکرد رسید شهر طلبیده که مرطا و عقش بمیان بستند و سید علی در آمل ابوا بسا عد او انصاف بر گشاده ما سید
که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرموده در سنه ۸۱۲ دختر او را بعقد خود در آورد و بعد از آن سید علی آملی بآرزو خواه سید غیاث الدین
سید کمال الدین بسبب سید علی سپاری در مقام مخالفت و یاغی گری آمد از سید غازالدین میرزا جریبی و ملک کیومرث سعدآری استمداد کرده آمل را
حراسید و در موضع سروکل منزل کرده اکثر دربیت سید قوام الدین و مقرب ده هزار مرد جلادت قرین در ظل رایتش جمع گشتند سید علی سپاری چون
از نهضتی خبر یافت با نهضت شیر خشمناک با نیزار رود بیلک اجنگل سپاری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک
هلاک انداخت ناچون عمد بسیار بود و ندکاری از پیش نتوانست برد منهزم گشته روی باستارباد آورد و سید غیاث الدین سید مرتضی و برادر سید کمال
الدین را در سپاری بریاست بنشست و هر یک بمقر خود باز گشتند اما سید علی سپاری چون باستارباد رسید برادر مخدوم سید نصیر الدین را که مدبر و مؤلف
تاریخ طبرستان است روانه گردانید که سالست رود خانان سعید شاه رخ میرزا فرستاد در تحف و تبرکات صحوب او رسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر الدین را بآستان سلطنت آشیان شناخته کیفیت حال واقعه بعرض گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان
متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان راسم سعی و اهتمام مجای آورند ناقابل از آنکه این لشکر بمازندران رسد عمش سید شرف الدین را از
برادر خود سید علی آملی جدا کشته باستارباد آمد و بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بواضع خویش رفته اند و سید مرتضی بلندک مردی
در سپاری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشغال دارد بحرد استماع خبر توجه شما کار سپاری میگریزد و بی آنکه سپاه بیگانه را دخل در سید قصود بحصول پیوندد
بنابران سید علی با دوست کس از سالکان ممالک بکدلی روی بسپاری نهاد و چون نزدیک بشهر رسید سید مرتضی و حمام خبر وصول او شنیده
از غایت وهم سر بیمه بیرون دویده به تموی بیرون منهزم گردید و بایک برادر خود سید عبد الصمد نام بسوادکوه رفته از آنجا بشیراز شتافت و بعد از
ولایت و فات یافت و سید علی منظور و منصور بسپاری در آمده بمملکت ماهیانز در آورد خود سید غیاث الدین و سایر قرابتیان را رسال داشت و ایشان را
عفو پر جریده جرایم مخالفان کشیده بواسطه فوت حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت سید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنه اربع
عشر و ثمانمائه در رود بار یا قلایزان بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابله واقعه شد سید علی سپاری ظفر یافت و سید علی آملی فرار نموده بر تمدار
شتافت و سید علی سپاری آمل در آمده باز حکومت آنولایت را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین داد و بنفس نفیس موی توجه بسپاری نمود و در سنه ثمان
عشر و ثمانمائه سید علی آملی بعد و ملک کیومرث سعدآری بوقت دیگر عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون الغبیگ سید قوام الدین رسید بی شایبه توقف
فرار نموده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی آمل در آمده بنیاد آنکه در آن زمان سید علی سپاری بسپار بود نتوانست که علی الغور معترض او گردد اما
بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر بمقام امداد سید قوام الدین در آمد و ایلچی نزد سید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود و سید علی نفس سپاری را بقبول
فرموده از وی بر سید و بار دیگر آمل را گذاشته متوجه صدد و گیلان گردید و سید قوام الدین با شارت سید علی سپاری با آمل شتافته بر سنجلکوت
گشت و بعد از انقضاء شاه سید علی سپاری بطلعت نفرس گرفتار گشته چون بخیر بعرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل ناع سراسیمه بجانب آمل
ایلغار فرمود و ما پنجه علم او بر موضع میان رود بر پا نواخت سید قوام الدین از غایت بردلی و بهلوانی پای در رکاب فرار آورد و تا بلده سپاری
از پیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی مقر عود آمده بواسطه رمدی که امور ملک و ملت بهمت رواج و رونق پذیرفت و در اواخر سنه ثمانمائه تعدیه

سید قوام الدین

حضرت باری مرض سید علی ساری روی در از و باد نهاده و دانست که وقت رحلت است بسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنابر وعده عنقریب از جانب سید غیاث الدین دانست خاطر رفیعه و مجلس او قرار داده و برادر دیگر خود سید نصیر الدین را با فوجی از سپاه بیکنا کا بسار فرستاده و تا سید غیاث الدین را با عیال و اطفال گرفته بساری آورده محبوس گردند و بعد از دو سه روز سید علی بجوار رحمت ایزدی انتقال فرمود و مدت سلطنتش یازده سال بود

ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید ضیه و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست از گردش چرخ اثیر

سید کمال الدین بعد از فوت پدر زاده خود سید مرتضی را برسند ایالت ساری نشانده و با اهل و عشیره از سید علی و سایر سادات انجای جمعه او جمعیت بستاند و مقتضی المرام راجعت کرده از روی اخلاص در مقام وفاق بود و اصلا شایبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود تا آنکه سید مرتضی اسکندر را روز افزون دید که سالها نوکر سید غیاث الدین بود و ترتیب فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر بنابر نوعی که از سید غیاث الدین داشت و حلوای خاطر نشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر الدین را بمازندران باید فرستاد و امور بایشان باید سپرد و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر و میان نهاده آن ضعیفه بر این حرکت انکاری بلیغ نمود و کیفیت حال را بوالده سید نصیر پیغام فرمود و آن سرور آن قول و قال را با پسر در میان نهاده سید نصیر علی الفور بساری کاکا اولاد را بود رفت بنابر علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر شکست یافت و در کرت سیم از موضع لبور که محل اشغال ایشان قتال بود منهزم و مصحوب سلیمان شاشا فت و چون بولایت سپاکاه رود و در رسید سید محمود و کیا که حاکم آنجا بود سید نصیر الدین را استقبال نموده ایچه از لوازم ضیافت و مخریب نوازی تواند بود بتقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند آنجا بسر برده داعیه داشت که از سید رضی کیا که کلانتر حکام کیلان بود بلاجیان رود و اتا در آن اثنا شنود که میان سید مرتضی و سید علی آملی عنبا رفعا رانقطاع یافته و سید علی را از آمل بیرون ساخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه زراع سر اشمین دارد و در انتظار لطیفه غیبی روز بشمار و بنابران سید نصیر خیال فرمود که سید علی چون دو بار با نقاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گردد عیال و اطفال او انتقال را همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریه مذکوره سید علی آملی پیوسته و بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده متوجه آمل گشتند و چون سید قوام الدین این اتفاق اکاه شد مسرعی همعنان برق و باد بساری فرستاد و قضیه توجه سید نصیر و سید علی را بعرض رسانید و سید مرتضی از ساری شب در میان آمل آمده سید علی و سید نصیر بتعجیل استماع اخبار متوجه قری کنار شده و در آن موضع لشکر ساری و آمل بدیشان رسیده بار دیگر بهزیمت بطرف سید علی و سید نصیر افتاده و هر یک از آن دو سید در صدد دکیلان با ورق خود بوده و پس از اینواقعه در سنه ۸۲۵ نوبت دیگر سید علی با پدرک مردی از نکابن که نشیمن او بود بدروازه آمل تاخت آنا بتری خورده بازرایت نهزمت برافراخت و چون باغر قی خود پیوست همدران ایام موقعی که وضو ساخته بنماز مشغول شود از پای در افتاد و روی بمارباص رضوان نهاد و در ماه صفر سنه سبع و ثلثمائه سید مرتضی ساری نیز دعوت حق را لبیک اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد و در شوال سنه ثمان و ثلثمائه سید ضیه نیز بهشت برین خرامید مدت سلطنت سید مرتضی سیزده سال کشید

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنا بر اقتضاء قضا

چون از سید مرتضی عمر سید محمد ولدی نماند مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته بود و در ایام دولت خویش ابواب عدل بروی خلایق گشود و از سفک دماء و اخذ اموال رعایا بقدر امکان احتراز و اجتناب نمود و با شاه و بیگانه مراسم عواطف و مراحم بجای آورد و آثار بشر و خیر در حرکات و سکنات او بظهور پیوسته بهمین ربط سیاط عیش و نشاط میگذاشت و در اوایل ایام اقبال سید محمد غیاث الدین بن سید کمال الدین در مجلس وفات یافته بجناب اولاد شیخ مطلق العنان گردانیده و همدران اوقات والی آمل سید قوام الدین بهشت برین خرامیده پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم گردید و سید محمد را از غایت الهی هیچ بسر که هر یک شایسته مسند پادشاهی بودند در وجود آمدند و در عهد ولایت ساری بحرج السنان و فاضی نمود بنابران هراس ولد اسکندر روز افزون بعرض همایون رسانیدند گرمنا نشست که سید کمال الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نماید و مکی از محمد و مریدان را بجایش منصب فرماید توسعه در سر کار او پدید شود و سید محمد این امر

ذکر آمدن سید کمال الدین نمودن سید

باین امر همداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاده چون او میدانست که سبب طلب چیست باین بهانه ممتنع جست که غم من سید مرتضی خیال فتنه انگیزی دارد و اگر من بلاست می شتابم خروج نموده برال استیلا پیدا کند لاجرم صلاح دولت که مرا بحال خود بگذارد پدید سید محمد بعد از شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانیده باردیگر کس بال فرستاده التماس حضور سید کمال الدین بن موتمن مالی التصویر ظاهر ساخته گفت تا مکین از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد آنچنان راضی نخواهند شد که دیگری در بن ولایت حاکم گردد و مناسب آنکه از سر این خیال ناصواب درگذرند و یقین دانند که حیله بهرام از پیش نخواهد رفت چون بخبر رسید محمد سید بلشکرسازی متوجه عمل گردیده سید کمال الدین بعد از سخنان به انهزام ما فیه شتافت و شتافته و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود بعزت تمکن و مقیم شد و سید محمد آمل را بپسر بزرگتر خود سید عبد الکریم ارزانی داشته بسیاری با گشت بعد ازان یعنی از مزدیان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظه رعایت عهد و وفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند و جمله اعلام این معنی کس فرستاد و در فرستاد سید کمال الدین با سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین که مؤلف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه آمل گشت و در سنه اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین نزدیک بآمل سیده سید عبد الکریم روی بسیاری نهاد و انجناب بقهر غرغوش در آمده همداران سید ظهیر را بسیاری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بندپی روانه گردانیده او را مرخص کرد و او با لشکر داده بدفع برادرزاده مامور گردانید و سید کمال الدین در آن زمان در موضعی بقهار آباد داشت مشهور است نشسته بود که بیک ناگاه سید مرتضی بدانجا رسیده بین الجانبین نایرهٔ قتال اشتعال یافته در آن حین سید ظهیر گرانگیخت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی در آمد بنابران سید مرتضی منهزم گشته با سواری پنج مقام آرام نگرفت بعد از ان سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر تیمور گسیل کرد که حاکم جرجان بود فرستاده و مدد طلبیده و امیر مسعود که با لشکر جرجان مؤنس سپاری شتافته از انجا در موافقت سید محمد روی بآمل نهاد و در موضع مرزناک میان ایشان و سید کمال الدین جنگی مهمناک واقع شد بسیاری از طرفین بخاک هلاک افتادند و بخست سید کمال الدین منهزم گشته سید ظهیر الدین بثبات قدم مذکور و بعد از انکه چند زخم بار سید بخست سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت و چون امیر مسعود و سید محمد نزدیک بان بلده رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده بسمرتار شتافتند و در مقام میرانواد اقامت افراشتند و سید محمد امیر مسعود را گفت که سید مرتضی را در آمل مسند حکومت نشانده بمرکز دولت خود بازگشتند انگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که شما عم و مخدوم منید و انچنین بین الجانبین واقع شده بواسطه آن بود که سید محمد میخواست ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون سید انکه بخصمت فرمایند تا بخدمت شتابم و در سلک خدام انتظام یابم چون سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید مرتضی با او در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرموده آچون مردم آمل بالطبع مایل بسلطنت سید کمال الدین بودند همداران بام بروی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند سید مرتضی با ملی التصویر آمل خلاص یافته بگیلان گریخت و در قریه لنگرود ساکن گشت و سید کمال الدین با سید محمد سازی صلح فرموده با ستقلال سپاهی و عیت مشغول گشت و بعد از چند گاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده بلشکر آمل کشید اگر چه نخست او را غلبه دست داد اما بالاخره منهزم گردید و سید کمال الدین کریختگان را تعاقب فرموده قرب بمقصد کس از مردم رستمدار به تیغ بیدریغ نگذارانید و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بار دیگر بر استلا و استیلای او در رستمدار بدانجانب شتافت و بعد از وصول بر مسند مالیت متمکن گشته بر دفع بدعتهای نامشروع قیام نمود و مردم را از ارتکاب ملاهی و مناهی زجر فرموده در سنه ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او برده سال در مسند حکومت مستقل بشرایط اهتمام بجای آورد

ذکر سید عبد الکریم بن سید محمد

سید عبد الکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از بردع با سرعت سیر شتافته گرد و بعد از نگاه از فوت سید محمد ساری سید و افسر مالیت بر سر نهاد و بضبط بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل حکومت سید مرتضی در آمل فوت شده پسرش سید شمس الدین قائم مقام گشت و او نیز شربت بدا مقلقیه سید عبد الکریم گردیده روزنامه بد دلقوی در نوشتاند لاجرم هرج و مرج باحوال ماندران راه یافت و قافله امن و امان و سلامت از آن دیار بسفر گردید شر شر بار ضیعه اهالی گمنان یافت و متقاضیان

آن احوال سیدمرتضی الدین فوت شده سید اسدالله ولد سیدحسین بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشت و چون سید عبدالکریم
به سال اقبال یکدرایند و نیز مانند و دیگران بعالم آخرت منزل گزیده و پسرش سید عبدالله قایم مقام گردیده و در زمان ایالت سید عبدالله علی
بن بهرام بن سکندر روزافزون صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و به خلایق ظلم و تعدی بسیار نمود و بناچار سادات بایکدیگر که
بگشت جمع از امثال و اقران التیار انشتند بجوکم گرد و روزی در تیم قرمحی بساری علی بن بهرام را بگرفتند و کردن زده ریسمانی در پایش بستند و تا بلده ساری
حبس بند بر مانین کشیده انجا زداری او نمودند و سید عبدالله از غایت تعصب بشرب شراب و ارتکاب علاهی و مناهی و نهب اموال مردم
این امور مذاشت و علی بهرام را نابوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی از پیشتر بیشتر گردید در آن اثنا سید عبدالله از پسر عم خود سید مرتضی
متوهم شده بدست خویش در چشم قرة العین سیادت کشیده و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و در زندان چار ساله مرد و نا
بران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز چهارم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه وفات نموده در وقتی که سید عبدالله در حمام
بود قدم هلاد تا پیش نهاد و خون او را در میان آب و آتش بخته رخت بقایش بباد فنا برداد مدت دولت سید عبدالله مقول هفت سال
و در سال نهم دولتش میرزا سلطان ابوسعید بجانب آذربایجان شافته پسر سید عبدالله سید عبدالکریم در سن چهار سالگی ملازمت موکب همایون نموده

ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آیین

چون سید زین العابدین کار سید عبدالله را برنهج دلخواه
بساخت و بر مسند ایالت ساری متمکن گردید علم اقتدار برافراخت اکثر مردم مازندران بادی بیعت کردند اما سادات بازوداری طریق
مخالفت سپردند و این اخبار بسمع شریف کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان برزگترین سلطان گیلان بود رسیده نهایت متغیر گردید و گیا
جلال تعاقل را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سید زاده عبدالکریم را طلبیده و میرزا ابوسعید پسر سید سلطان محمد را اجابت نموده
سید زاده را بدادن انخاب ارسال نمود و پس از انکه سید عبدالکریم بگیلان آمد جمعی کثیر قبیله روزافزونی در سادات بازوداری بر جمع گشته و متوقع
امداد سید اسدالله آملی تا سرحد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز بار مانه در ساخته و دفتر حقوق سید عبدالله مقول را بکطرف انداخته
در سمندار توقف نمود در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابوسعید بمغرب فنا غروب کرد و بولد خردسن بایک ممالک عراق
و آذربایجان را تحت تصرف در آورد و والده سید عبدالله مقول باردوی میرزا سن بیک رفته کیفیت شهید شدن سید عبدالله و اضطرار
پسرش سید عبدالکریم را بوقوف عرض رسانید و امیرسن بیک بحال آن ضعیفه رحم نموده ترکمانی شلی نام را مصحوب او بطبرستان فرستاد و فرمان
واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و سمندار بمعاونت سید زاده عبدالکریم قیام نمایند و او را بایالت مورودث رسانند بعد از
وصول نشان بگیلان سید کارکیا سلطان محمد پارسا کیانی را که شرف سیادت شرف بود با فوجی از سپاه گیلان مازندران امیر عبدالکریم گردانید و
ملک اسکندر بن ملک کیومرث سمندار نیز برادرزاده خود را با جمعی از سمندار یان همراه افشان ساخت و سید زاده عبدالکریم متوجه ساری گشته سید
زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بطرف مازندران رفت سید عبدالکریم بگذشت هیبت الله بایکدیگر از ساری فرار نموده سید زین
العابدین بیوست و میرزا زین العابدین استظهار نام یافته در موضع نجاه هزار میان بشکل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاخهای درخت استوار
کرد و سید متعطش و حضرب کرده اشراف و اعیان ساری را خبر شنیده به التفات سادات بازوداری و پارسا کیانی و بسیاری از گیلانی طرف او شتافتند
و میان الجانبین مقاتله روی نمود سید زین العابدین و سید هیبت الله رحیم سر و سنان گیلانی را مقهور ساخته و سادات بازوداری بساری رفته
سید عبدالکریم را از انجا بازگردانده بر دند و پارسا کیان در قلعه ساری متحصن گشت و سید زین العابدین بدر قلعه رفته پارسا کیا پیغام فرستاد که در
حصار بگشاید تا شما را سلامت رخصت گیلان دهم و پارسا کیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و باز قلعه رفته روز دیگر سید هیبت الله با یکدیگر
بحصار رود آمد و لشکر گیلان را بغارت داده در مدت پارسا کیا گیلان روان کردانید و چون پارسا کیا بر سمندار رسید بنا بر قضیه مذکوره بدو بستی
سید زین العابدین متهم شده و بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لامیر معتقد گشت در خلال این احوال بدر زاده سید اسدالله آملی سید ابراهیم بن سید
رضی الدین بن سید حسین بن سید رضی الدین با عم خود دعایی شده و با سید زین العابدین موافقت کرده سید اسدالله را از آمل بیرون تاخت و سید اسدالله

عبدالکریم ۳

کرخت دست سید عبدالکریم بلاد الملک باکن خود رفته بتعلل را از خدمت سید هیبت الله ارزانی داشت و چون دولتی و چند از سلطنت ۳

اسد الله بر سنگ مزار کریمه سادات بازواری سید زاده عبد الکریم را میرزین العابدین ولایت برند و از ملکت رانده دکان بسته ملک جهانگیر پادشاهی در مقام امداد سید اسد الله آمده بجهی سپاری فرستاده و میان او و میرزین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت آمد آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت میرابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسد الله رفتند لاجرم سید ابراهیم از آمل برویان رفته بملک اسکندر بن کیومرث پناه برد و میرزین العابدین مراسم اخلاص و دوستخواهی بجای آورده سید ابراهیم سید عبد الکریم محترم گشته برافقت یکدیگر راه کیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کار کیا سلطان محمد پیشان را نوازش نموده و براق داده بملاحظه امیر حسن بیک که در بلده فم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امرا خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض ملتمسات خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که میرزین العابدین هر ساله صد و بیست خروار ابریشم از مال مازندران بخزانه عامره میرساند اگر چنین کار کیا سلطان محمد تعهد این مال نماید و منشور سلطنت آن مملکت را بنام سید زاده عبد الکریم نویسم والا خلاف چون قبول التماس او نمیتوانم نمود و رد و مناقشه الیهم کیلیان بازگشتند و سید زاده عبد الکریم همانجا توقف نموده سید ابراهیم برسنداشافت

ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله و بیان تتمه احوال سادات ایالت پناه جلادت دستگاه

سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان گردانیده که سید اسد الله آملی را دو پسر بود و حسن و حسین نام و چون اسد الله حسین را دوست تر میداشت او را پیوسته برابر و برزگر تصدیع مینمود و بنا بران حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بحکم من سمع نخل مزاج نازنین میرزین العابدین بر سید اسد الله متغیر شده ضمنا نامزد سید هیبت الله بابلیکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاد و او را بگرفتن سید اسد الله مامور ساخت و هیبت الله بموجب فرموده روزی مزارسید قوام الدین رفته سید اسد الله را بهانه طلبید و اسد الله که از رویه بازی زمانه غافل بود بدانجا شتافته فی الحال نوکران هیبت الله کرک صفت در او آویخته و حقیقتش ساختند و این خبر سید زین العابدین رسید آمل تاخت و خزاین اسد الله را متصرف شده ایالت آملات را بسید حسین بازگذاشت و خود با فروشده رفته سید اسد الله همراه برده و بعد از سه چهار ماه ازین واقعه سید هیبت الله که در پنجاه جریب بود بیحیی آغا مخالفت نموده و کسان کیلیان فرستاده اسد الله را حضور سید عبد الکریم مرخص و لاجرم میرزین العابدین سید اسد الله را در بارفروشه بمحمد سپرده عزیمت ساری کرد و غلبت او مردم بارفروشده بحکم مرحوم سید اسد الله از پس میروند او در ند و در رکاب او توجه آمل گشته آملیان مقدم شریفش را مغتنم و انسته بحسن استقبال شتابنده کرده بطرف جلاو بخت و سید اسد الله آمل را داده قاصدی بکیلان و دیگری بسمنان فرستاد و سید ابراهیم و میرسید عبد الکریم را بسابقه نام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار آمل جمع آمدند و سید اسد الله قبل از آنکه سید عبد الکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری درحرکت آمد و میرزین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب کرخیت و سید اسد الله بفرو رفته در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبد الکریم میکشید که او را برسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که یکباره سید زین العابدین بدا بجانب تاخت و نایره قتال اشتعال یافته سید اسد الله در اثنا کار و فرار سید عبد الکریم بتقدیر شده و همان ساعت حکم سید زین العابدین شربت شهادت چشیده و این واقعه در روز العفو ۸۰۸ دست داد و سید ابراهیم چون حال آن منوال دید بجانب آمل بازگردید و مقارن وصول او سید عبد الکریم نیز بآنجا رسیده و سید ابراهیم لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانیده اهالی مازندران را طراف و جوانب بملازمت سید عبد الکریم رفتند و سید هیبت الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی بساری آورده و چون از بارفروشه ده بگذشتند نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزار جریب شتافت و سید عبد الکریم بساری درآمده برتو دولتش روحیات احوال ساکنان آن دیار تافت مؤلف تاریخ طبرستان گوید که ما اکنون که تاریخ هجری بجای الاخری سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه رسیده عبد الکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزار جریب بسر میبرد و ما را و سید اسد الله سید حسین در ساری مقام دارد و سید حسن در هزار جریب بنسبت بمیرزین العابدین شرط موافقت بجای می آرد و این چند ورق را قلم عروف در وقت تحریر این اوراق تحقیق پیوسته انگاه تا غایت که سنه ثمان بعجرت سید المرسلین صلوات الله و آله اجمعین ۹۲۶ سید عبد الکریم در قید حیات است و در بارفروشه بآثار حکومت

مشغول دارد و بسنت سنیه تمام علی مقام و رکاب شاهی را مالی الایام افتتاح بهم صوته بعین و همه المشاهی شرایط اطاعت و ودد و لخواهی بجای می آورد و سایر مواضع مازندران از حیطه تصرف انتخاب بیرون رفته و آقا محمد و له آقا ستم و زافزون بر ولایت ساری سنوسلیست و او نیز خود را در سلک بندگان آستان ملایک آشیان بشمار و کیفیت احوال سید رضی الدین الصابدین و سبب استیلاء آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر محقق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید والتوفیق من الله المجید ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار اکابر تواریخ چنین آورده اند که در باشتین که قریه ایست از قری بیهق خواجه بود در غایت کمنت ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و پسرش از جانب پدر با مام عالیمقام حسین بن علی الرضی صلوات الله علیه منتهی میباشد و از طرف مادر بحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله بدین ترتیب امیر مؤید الدین امیر عبد الرزاق امیر حمید الدین مسعود امیر ضیاء الله یمین الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابو سعید بهادر خان و قات میکذرانیده بمنظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تائید بود و در آن زمان علی سرخ حوائی که ابو مسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیر اندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابو سعید میکرد و روزی بزبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابو مسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبد الرزاق نام که با ابو مسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهت آوردن عبد الرزاق مصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضاء دو ماه او را بپایه سریر اعلی سانید و بکل و شمایل مطبوع پادشاه عادل افتاد و همدران دو سه روز امیر عبد الرزاق ببازار سلطانیه در آمد دید که کمانی و بدره زر اطاقی آویخته اند و از حقیقت آن امر استفسار نمود که گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرده که هر کس آن را بکشد صره زر از وی باشد امیر عبد الرزاق کمان را فرود آورد چنانچه شرط است بکشید و زر بارا بستد و این حدیث بعرض سلطان ابو سعید رسیده عنایتش نسبت بامیر عبد الرزاق از پیشتر بیشتر گشت و فرمود تا با ابو مسلم ببازار دو اسپان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیر اندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابو مسلم گذشت ابو مسلم مکدر شد و سلطان فرمود که عبد الرزاق را روزی اهمی تا فع فرمایند و دیوانیان بتحصیل مال وجهات کرمان را که مبلغ صد و بیست هزار دینار یکی بود بوی دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار را جهه خاصه خود تصرف نماید و صد هزار دینار را انجاز نه غامره فرود آورد و امیر عبد الرزاق تا می آن وجوه را در کرمان بعیش و عشرت صرف کرده چون از خواب بیخبری بغفلت بیدار شد یکدینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحار اندیشه فرو رفت بحسب اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابو سعید بهادر خان شایع شد و امیر عبد الرزاق روی بوطن مهود آورده چون بباشتین رسید شایعه فرمود که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آنکه در آن اوقات ایلچی باشتین فرود آمد از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفته ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان گردد برادران بمشیر با کشیده گفتند ما سربداریم و محمل این رسوائی نداریم و ایلچی بالقبل سانیدند خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود و در قریه فریومد اقامت داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده و در آن اثنا امیر عبد الرزاق از کرمان تشریف آورد و چون حقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را باجوق متفق ساخته نوکران و زیردستان بر وفق مرام باز گردانید و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهة همان مهم بباشتین روانه کرده امیر عبد الرزاق در مقام خلاف آمد و بین الجانبین مصاف واقع شد دو سه کس از نوکران خواجه بقتل رسیدند و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبد الرزاق مردم آن قریه را جمع آورده کلفت فتنه عظیم درین دیار بموقع پیوست و اکابر و اعاظم کینه کشته شویم و بمردی سر خود برداریم بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهة این سخن و قول بابی آن طایفه ملقب بسربدار شدند القصه رایت اقبال امیر عبد الرزاق بالا گرفته بانذک زمانی جمعی کثیر در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهة حفظ ناموس از قریه متوجه استراباد شد و امیر عبد الرزاق بعزیمت وزیر جنبر یافته از عقبش شتافت و در دره شهرک نوبوی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته کشته سپر و سلقلانش بطرف ساری گریخته شدند و امیر عبد الرزاق سالما غانما به باشتین مراجعت کرده مقصد مرد هزار نخبه تشکل کرسلنبد و سربداران در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه سبزوار شاقته حین دران ولایت تسکیر یافته و امنیت مقاسات

مقامست توانه مود و بهبود سپرد و ار ایجمت تصرف در آورد و ندد امیر عبد الرزاق بهشد حکومت نکیه رده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین بهشد و ابجبالا
نکاح در آورد و دختر چون میدانست که غرض عبد الرزاق ازین وصلت است که با پیرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد و بشی از سپرد و ار
کریخته بجانب نیشاپور توجه نمود و امیر عبد الرزاق برا در خود امیر وجیه الدین مسعود را بار کرد اینده آن سوته ۷ مور ساخت و امیر مسعود در شکلیه
بدختر سیده خواست که او را بسپرد و بر و آن بیضه زبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض پرا در خود را از بار کرد اینده من میدانم
بدو سی حیده گرز تا که طریقه مروت پیش گیرو از سرمن در گذشته از پرستش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست
داده فرمود بر و بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برا در بار گشته گفت هر چند اسب تا ختم دختر علاء الدین بهشد را نیافتم و امیر عبد الرزاق
زبان بدشنام او گشاده گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جوابداد و که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فساد و نهاده است
عبد الرزاق متخلمناک برجست که بر برادر آویزد امیر مسعود آشیخ حرا لاو کرده عبد الرزاق خود را از دریچه بالا خانه بپایین انداخت و امیر مسعود خویشتن را
بر زیر برادر افکنده سر او را بر خلق بار کرد و این واقعه در روز جمعه ۱۶ شعبان سنه ۷۳۸ اتفاق افتاد و امیر مسعود روی بتمشیت مهمات سپرد بار به آورد و ذکر امیر
وجیه الدین مسعود امیر مسعود سر بدار سرداری بود شجاع و مردانه و با جرات و فرزانه از غایت هوش جوش طبیعت پوشیده و مانند سیل
تند رو از فرز و نشیب غلیدیده چون زمام حکومت سر بدار به بدست آورد و شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعده دولت
مستحکم گردانید و ایل ایام ایالت میان او و ارغو شاه جوئی فرمانی که حاکم نیشاپور بود مقاتله روی نمود و امیر مسعود ظفر یافته اکوالیت را نیز ضمیمه قلمرو
و سپرد و هم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایه میان امیر مسعود و ملک معز الدین حسین کرت رد و فرحی زاده هروی بصعبت داده بخست امیر مسعود ظفر یافت و را
اثنای تخت جوری کشته کشته امیر مسعود گریخته عنان بطرف سپرد و بافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاوان بر در لطفا تیمور خان و سربداران اتفاق
قتال افتاده بسیم فتح و ظفر بر پرچم امیر مسعود دمید و شیخ علی در معرکه کشته کشته غنیمت موفور نصیب سپرداران گردید امیر مسعود بعزور سرور باشهر اباد در آمده
طغا تیمور خان بلا رفصان شتافت و امیر مسعود خطه جرجان را بضبط کرد و عنان بطرف مازندران بافت و در اوالیت سکست بافته سپر بتحیر گذشت و در
اوایل ذی حجه مذکوره جلال الدوله اسکندر او از گشت مدت سلطنت او بمن روایت که صحیح روایات است بچهل سال بود و بعد از وی محمد تیمور خیدر و رحکومت
سپرد از شود

گفتار در مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از راه یه مهجوری و اتفاق احیا نموده کهن عارفان

عشق و شیون سخن آور و اند که شیخ حسن جوانی بود از قریه جور و در عنفوان آن شباب با کتساب فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده فرموده در آن
اثنا شنود که در دوشی پاکیزه رو زگار خلیفه نام در سپرد ار اقامت نموده کرامات و خوارق عادات اظهار میفرماید جمعی خلایق صمیر ضمیرش تمثیلا یافته
از جور سپرد ار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته ع بیاد داد و در فضای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اوایل حال با ندران دست
ارادت شیخ با لوی داده بود و بعد از چندگاه در عقیده شیخ بالا و داشت قضای پیدا شده بهمان رفت و بخدمت مقرب با رگاه تجلی شیخ رکن
الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره شتافته روزی چند در خانقاه معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبه بحرآباد رفته با خواجه غیاث الدین
هبت الله حموی ملاقات فرمود و از انجا بسپرد از حرا میده در مسجدی ساکن شد و با د از بلنه قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد و بنا
بران جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها در مقام انکار آمده او را از نشستن در مسجد منع میکردند شیخ خلیفه میان ایشان القعات عظیمه و اقع شد الا
جمعی از اهل سنت فتوی دادند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دینا میگوید بدو منع اصحاب علم نمیکنند و اصرار میورزد ایشان کس سخن گفتن باشد یا نی
اگر فقها نگویند که باشد و ان فتوی را باعرضه داشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادر خان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم انچه
مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سپرد از متوجه حضرت شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و هنوز نزاع قایم بود که شیخ
حسن سپرد ار شافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و درین جمعه مهم او رتی کرد اما مقارن اکمال و صباح روز سیست دوم ربیع الاول سنه ۷۳۸ بر بدا
شیخ خلیفه را در همان مسجد استوای مجلی آویخته بردند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته سپرد ار شهر کردند و شیخ حسن بلده نیشاپور
و اسپرد و خبوشان و مشهد مقدسه رضویه رفته با هالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت نمود و هر کس مرید نشده امرش بالو سته میکفت علاوه بر

* نسخه بیار

انخاست و بفرمود که آلت کار زار ترتیب کرده منتظر اشارت باشد و چون شیخ حسن بردی شیرین بسخن و کلمات عام فریب با مردم مسکنت در رنده انداک خلق بسیار پیرامنه معتقد او گشتند که مزیدی بران متصور نتوان بود نهاران امرا خراسان را دی تو تمر کرده امیرارغونشاه جوانی قرمانی که پدر محمد بیک و علی بیک بود و بمشابور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را بگرفت بولایت یازر در قلعه تاک که آنرا طاق نیز گویند محبوس گردانید چون امیر وجیه الدین مسعود بر مسند ایالت صعود نمود جوبان سندی شد که بان وسیله بقصر دولت خود رامیشید کرد اند و بعد از تامل اندیشه خاطر بان قرار داد که شیخ حسن چوری را که اکثر مردم انولایت مخلص او بنداز محبس بیرون آورده معتقدی خود سازد و بنا بران چند سوار را بسر وار اطلاع کرده بیازر شتافت و شیخ حسن را از محبس بخانه خود برد و سایه و رواجی انگنده خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن را بحضار و نظر دیگر از اهل اراد ت تفقد کرده بجمله گی تو تسلیم شیخ حسن را از قلعه طاق بیرون آورده بسبزوار بردند و بهر قدم چون بنا موافقت میان شیخ حسن چوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت خلق بسیار در ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت و ساعت مملکت ایشان صفت و سعت میگرفت و روز بروز آثار جاه و جلال و علامات دولت و اقبال ایشان بمنتها تصاعدی پذیرفت و کار بجائی رسید که امیرارغونشاه نیشابور را بنا گذاشته نزد طغاتیمور خان بگرجستان رفت و پسرش محمد بیک در بعضی از ولایت خراسان خود را محکم ساخته بخوف و چم و روز کار میگذرانید

ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود بعزم تسخیر هراة و گرفتار شدن شیخ حسن بمعظم ترین آفات و بلیات

چون مجاری امور امیر مسعود بر وفق خواهش جوری در سبزوار و نیشابور بانتظام مایفت تسخیر ولایت مملکت خراسان در نظر همتش سهل آسان نمود ده هزار مرد شمشیرزن هر یکی کوه شکوه و پهلوان فراهم آورده بجانب دارالسلطنه هراة که در آن زمان مستقر ایالت مملکت معزالدین حسین گرت بود و ملک حسین سپاهی خونخوار را غور و ساخرد و غشا مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در دو فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کرنای و خروش کوس حدای کوش کرد و زاکر ساخت و آواز غریو و سور و افغان و الیران صفت شکن زلزله در زمین و زمان انداخت

نظم

چنان شد بانگ کوس و نعره جوش — که کردون پنبه محکم کرد در گوش
غبار خاک زیر پای باره — شده چون سرمه در چشم ستاره
بهادران تیز خشک لب لبث و درنگ در بهم آویخته و زخم سهام و ضرب حسام خلق را با خون بر انگیخته

نظم

زمین از خون مردم موج زن گشت — سپهر از خشت و جوشنها کفن گشت
تن از اسب و سر از تن سرنگون شد — زمین در با فلک صحرای خون شد

در اسدار حال سربداران غالب آمده بسیاری از مردان گشته و خسته کشته و ملک حسین با اندک مردی بسر شیشه رانده و مدبری اندیشیده اشارت فرمود تا علمها بر پای کردند نقاره با فرو کوفتند بعضی از لشکریان چون آن صدا شنیدند در پایات را بر پای دیدند روی بگریز نهادند امیر مسعود با بقیتی خود رحمی بر شیخ حسن زده او را بهلاک ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم تو نهاران در معرکه توقف ننمائی و بجانب سبزوار توجه فرمائی بنا بران امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را بر گرفتند و عنان بجانب دارالملک خویش معطوف ساخت و ملک معزالدین حسین بعد از انکه مغلوب شده بود لواء فتح و ظفر برافراشت و دشمنان را تعاقب نموده طایفه از ایشان را تبیغ بیدریغ گذرانیدند در فرده را اسیر کرده اسبند کی از عقب او در آن باب گوید رباعی

گر خسرو گرت برد لیران نردی — ور تیغ علی کردن شیران نردی
از بهر نشان سربداران خشت یک رنگ — در معرکه پیکار و انجام مرد نردی

ذکر محاربه امیر شیخ علی کاون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی

چون خبر استیلا سربداران گرت اخری در ولایت مازندران بگوش طغاتیمور خان رسید لشکری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاون را دفع امیر مسعود نامزد گردانیدند و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته باطایفه از مردان یگانه گردان جوش گسل استقبال عساکر مازندران شتافت چون تقارب فریقین تلاقی افواج دو مهمنه و میسره هر دو لشکر مرتب گردیدند سنان و الیران یکجان شانی بنان در آورده و ناوک بهادران روی بدلربائی آورده چنجر خنجر بسیاری از خوانان ماه پیکر بر بره و گردن گردن جمعی از پهلوانان صف شکن جوره و گردن بیفتاد امیر شیخ علی با نفس خویش حمله‌ای مردانه نمود اما چون سعادت بخود کوشش مردانه چه سود و در اثنای کر و فر تیری بر جان بر گستوان او خورده و او را اسپ از پا افتاده و ضربت از چرم عزم ملک جاوید کرده و سپاه جرجان انهزام یافته سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بی نهایت گرفته عنان بطرف جرجان تافتند طغاتیمور خان چون بحال شکست رایت قرار بجانب لار برافراشت و امیر مسعود بعزم خود بر باستر آباد رفته مشوری با هم اهالی و اعیان مازندران

قصبه ساری

مازندران در قلم او رو ایشان را باطاعت و انقیاد خویش دعوت کرد کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کار دیده بود و کرم و مردی کار جشیده
در اتوالیت بر مسند امارت تکمل داشت و از دکسی را کلا تر نمی پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنید که بیک ناگاه در ولایت مازندران
مازندران دست بیداد بر آورده بسیاری حیات صغیر و کبیر تخطه را برانداز و بنیان بادو برادر زاده تاج الدین و کیا جلال بلازمت امیر مسعود
شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته عطف عنان بمازندران توجه نمود و بجا کم اندیار جلال الدوله
اسکندر که سابقا شمه از احوال او مذکور شد نوشت که محل علاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله یار او در خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت
کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را سپر بداران بازگذارند و چون ایشان دلیر و بسیار و در آیند ع رو بمیدان کارزار آرند و بتعجیل
بتقدیم رسانیده امیر مسعود در سیزدهم ذیقعده سنه ثلث و اربعین و سبعمایه بایل زوال نمود و صحرای تورا ز اعسکر ساخته در کردلشکر گاه آنچه بها
و در بها دیوار کوته بنیاد فرمود و سپاهیان اسکندر و شاه غازی شبهار اسپان تازی زاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و هر ساعت
قتل و غارت بجائی آورده مازندران بصورت چندین نوبت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال بقرابتان خود و سایر
مازندران پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در علازمت امیر مسعودم اندیشه بجا طراه نباید داد و حال خود را همچنانکه مردانگی سایا ید و در دفع هر
بداران بقدر امکان کوشش نمایند اشتیدن امثال این سخنان اثر مفید نداد و مازندران کرسی و احتها در میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی اسکر امیر مسعود
غارت میکردند و فریاد زده بر زبان می آوردند که ای خراسانیان مازندران پیشه شیر زبان است و مسکن شیر زبان کردون توان شما بدست خویش
ابواب بلا بر روی خود گشاده اید و پای در دام ریخ و عنا نهاده چنان بمرز عدم خواهید تافت و بجکدام ازین تخم اهیچ نخواهید یافت
امیر مسعود از شنیدن امثال این مقال مانند های و بر پشکه مضطرب گشته از حرکت نمیتوانست کرد و دی روی بطرفی نمیتوانست آورد و ع ای را ای صفر
کردن و فی روی قامت و بعد از انکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریه باسمین کلاته رسید از پیش آن
رستمدار و از پس سپاه آن بیشه مازندران دست جلادت از آستین بیرون آورده خود را بر اطراف و جوانب سپر بداران زده در کشش و
کوشش تعصیر اهمال نمیکردند امیر مسعود چون حال آن منوال دید کیا احمد جلال را با زاده گان تقبل سایند و براه لاریج روی بوادی کریزها دجود
و بزرگ و خاص و عام ندیده از آغاز قتل و غارت کرده در هر گوشه گشته فضا و آوید را بسیار در دست رفته و اواباش سپر کرده امیر مسعود با جمیع
نوکر معدود براه رودبار بالا روان شده چون نزدیک بزرآباد بالا رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله که سپهسالار تاج الدوله زاهد دران موضع
بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شریفش متکل مسلح نشسته الا جرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داده و لشکریان کستم را در اثر عقب نموده امیر مسعود در
قریه بادزر بدست ایشان افتاده و بالکلیت او را مضبوط ساخته منظر اسکندر بر رفته و دو روز محبوس نگاه داشتند بر روز پنجم حسب الحکم مقبل آورده
در تاریخ سیدظهیر مسطور است که خواجه نیک روز سمنانی که متوفی دیوان امیر مسعود بود بر سپاه یا سمین کلاته رحم خورده بیقتا دو شخصی او را بر اسپ
نزد ملک فخر الدوله خواجه بهاء الدین را منظور نظر مرحمت ساخته انگشت لشکر امیر مسعود سوال کرد چنانکه در مازندران دواب خاصه امیر مسعود
چهار ده هزار اسپ بود و شصت سراستر و چهار صد شتر که هر شب بقلم من علیق انها مقرر میشد عدد سپاه را چون قیاس باید نمود و گر محمد
آیمور دران اوان که میر و جیه الدین مسعود علم غربت بجنبک امیر شیخ علی کاون برافراشت محمد آیمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت
شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار بر مسند نیابت خود نشانید و چون محمد آیمور جنبل مسعود شنود در استمالت خواجه حاجی و اهل سبزوار
استقلال بسیار نمود و بعد از انکه مدت دو سال بر آن منوال گذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت
اتصاف داشت توجه قلع نهال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آیمور در آمد و او را
مخاطب گردانیده گفت عجب حالتی است که درویشان را پیش تو اصلا قدر و قیمتی نمانده با وجود انکه همه تو و خواجه تو بمن بقوت این فتوت و اتعظیم مستظهر بوده اند ام اواش را بر یشان تقدیم نمائی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آورده محمد آیمور
متحیر مانده و چون سلاحی با خود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملایمت کرد گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیده ام و در ضبط این مملکت هم

سعی واهتمام تقدیم رسانیده تا هم انچه حالا اصلاح باشد انچنان مکنیم امشال انگفتند بزغیره باین خانه درای که ما حکومت تو را بانجوانیم محمد تیمور البصره بجانه
را کشته
در اورده محالفان در روی بستند وخواجه شمس الدین علی را که بهتر و مهتر قوی مسند حکومت را بوجود خود مشرف گردان تا بکنان در مدحت تو کمر
میان جان بندیم خواجه شمس الدین علی چون که صلاح طالب ریاست بود واتا بواسطه انکه مردم قتل محمد تیمور را حمل بغرض دنیوی ننمایند گفت من درویشی و
گوشه نشینی را بسلطنت ربع مسکون برابر نمیکنم مناسب انکه کلو اسفندیار اختیار نمایند ومحمد تیمور را قتیل رسانیده تا از شر او امن باشیم و
بجماعت در ساعت بیکوجب عمل نمودند کلو اسفندیار بعد از قتل محمد تیمور در شهر سبزوار متمکن شد واورا اصلی داشت ونه نسب و
فضیلت نه ادب بنابر ان چون بر مسند ریاست نشست طریقه ناستوده تکبر پیش گرفته اهمی مردم را بسیاست مکروه ظلم و تعدی بجای می آورد ولا
جرم سربداران از کلو متنفر شدند وخیانچه محمد تیمور را کشته بودند اورا نیز زمیان برداشتند وهمت باطاعت امیر شمس الدین فضل الله کمر او در زدند
وجیه الدین مسعود بدو کماشتند امیر شمس الدین فضل الله بعیش وعشرت بغایت راغب بود ودر ضبط امور مملکت استهانا مینمود وبنابران خبر
فتور مملکت سربداران باطلعا تیمور خان رسیده لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربه ایشان شود وکیفیت حال را امیر فضل الله شنیده گفت غیبت
دلاکه لذتی در ندای زناوشاهی نیست دمی فراغت خاطر بهتر از هزار جهانداری نیست ورنه تمام امور ایالت را بطوع ورغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین
علی نهاده بربط بساط فراغت را بمنادمت شموئی ممهود زمان مکوشش مشغول شد بود خواجه شمس الدین علی بعضی از امور خان را روی بخواجه علی
شمس الدین بتعمیر کرده اند ودر اقلیم معروف آن مثل اگر چه خواجه علی وچه علی خواجه بجا طرکشیده که خواجه شمس الدین بصفت شجاعت وفراست اتصاف
داشت ودر زمان دولت همت بر اجرا ریاست ونشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را مرتبه رعایت مینمود که خوردن نبات وشکر
را نظیر وخویش مالکیه برانداخت وقرب پانصد زن فاحشه کشته ظهور خاک ساخت بتهانا کرد ومحالات طواف نمودی واجناد کلی وجزئی را معطل
فرمودی وچون طغا تیمور خان را ایالت خواجه شمس الدین علی وشجاعت وسیاست او خبر یافت ترک لشکر کشی گفته عنان بکوشه فراغت تافت گفتند
که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحمید مصطاب که متعلقی بوی داشت ودر او اخر ایام حیات خواجه محمد حمید را نوشته سلغی بروی ما تمشه
وخواجه مصطلان معین کرده تا هر چه حمید را مدخته بود از و بستانند ودو چون حمید در ایا جزیی در دست نماند وتشنه ومحصلان کم نشدند روزی در صحبت
یافته شمه از تجبر وانظهار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی روی تخاش وشام در نهفته بود در جواب گفت زن خود را در خرابات
فشان واز ان هر چه دیوان بهم رسان حمید از شنیدن این سخن اشک از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را باخود مصمم گردانید واز ان
باب تمه باخواجه یحیی کراوی ظاهر ساخته حضرت یافته ونماز شام بقلعه بالا رفته درو قتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان را دو خانه
برگشاد وگفت ایخواجه بحمال از تهم نمای پیش دو پدر جهنمی بر سنه خواجه شمس الدین علی دو که از شیش پسر دن آدمحسن را معانی قصد کرده که حمید مصطاب را
زخمی زند خواجه یحیی او را برآورد که پهلوان حسن دست نگاهدار حسن گفت ایخواجه ندانستم که این امر بنابر استصواب شما است ویکی فضلا که باخواجه شمس الدین
علی صفائی نداشت این بیت برحمید خواند که بیت ای در سبزه حمید کرار روزگار وی کرده راست جنجر نوکار روزگار قتل خواجه شمس الدین
علی در شهور سنه ۷۵۳ بوقوع انجامید وبعد از وی خواجه یحیی کراوی والی گردید خواجه یحیی کراوی بصفت شجاعت واصالت وپرهیز
گاری وعدالت موصوف بود ودر زمان دولت در باب فراغبال ورفاع حال علما وفضلا سعی موفور فرمود واز خوان انعام واحسانش غنی وفقیر
محظوظ وبهره ور گشتند واز مواجب ومرسوم کامل وافر کران وسرتنکان بساط احتیاج در نوشتند در مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت
سربداربر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغا تیمور خان از جرجان لشکر بسبزوار فرستاده او را بایلی وانقیادی دعوت کرد خواجه یحیی بخست اجمال این التماس
را بامرود آخر الامر بحسب ظاهر شرط اطاعت فرمان خان بجای آورده دراه آفرشته ملتف وجنین وسجاعه با سعید مرد هاوند متوجه اردوی عالی گشت بعد از
وصول اصلاح بسته ودو قتی که خواجه غیاث الدین بحرابادی دیگر وطالب علم پیش او شناه بودند ودر خانه غیر مجرمی بآرامش وخواجه سر کسی نبود بناگاه
وارند ودو خواجه یحیی آغاز گفت وشنود نموده تا گاه حافظ شعانی تیری بر فرق پادشاه زد چنانچه بروی در افتاد ودو خواجه یحیی بسرش آمدن عبد الرزاق
ومحمد در میان محوالان برخواست ومضمون آیت یوم فر المرء من اخیه وامه وابیه ظاهر شد سربداران بشیر کشیده بر بیگلی القا نکردند وبا اموال سیاه

بسیار ویراق شکار روی بسبزوار آورده زیاده بر روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران بار دوی طغاتیمور خان رسیدند سه روز شرط ملازمت بجا آورده در روز چهارم موقتی که خان ایشان را طوعی میداد و قدم جرات پیش نهاده زبان بدشنام عرض زندگانی طغاتیمور خان بر زبان گشاده و علی الفور بتقدیم رسانیدند سربداران علاوت آنرا که ایشان بر زبان رانده بودند که اغراض عالم را صفحات روزگار محو خواهد کرد و هر کس کیفیت این مقوله و مروانگی ایشان و وقوف یابد گمان نبرد که ایشان بجهت جان خود را بدین وجه در معرض تلف آورده اند و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی گذشت و ممالک محروسه آباد و آسوده گشت در سنه ست و خمسین و سبعمائه بر اندیشه علماء الدین قرمیشی که با خواجه یحیی کراوی بد بود سر از ربقه طاعت او بیرون کشیده خواجه یحیی کراوی را بقتل رسانید و خود مستقل بحکومت پرداخت و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش قطب الدین خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باستقلال حکومت سربداران مشغول شد و امردی حلیم کم آزار بود و همواره سبزه و سطرنج اشتغال مینمود و چند سر بر کام مهام فرق نام اشتغال داشت و بعد از انقضای چهل و نه سنه خواجه ظهیر را معزول گردانیده خود مستقل بهم کرید **پهلوان حیدر قصاب** چون چهار ماه بر تق و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان حسن دامغانی قتلق بوغا نام بایالت خواجه خویش در ربیع الآخر سنه اورا بقتل رسانید **امیر لطف الله ولد امیر وجیه الدین مسعود** بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب بکمال سه ماه در سبزوار بحکومت مشغول بعد ازان میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف الله را بگرفت و بقلعه اسکجران فرستاده بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله را امیر اسکفته و معلوم میشود که پیش ازین لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند **پهلوان حسن دامغانی** در شهور سنه اثنی و ستین و سبعمائه در سبزوار بمسند ایالت نشست و در ایام دولت او در ویش شیخ زاده مریدان شیخ حسن جوری در مشهد سه بطاعت و عبادت اشتغال مینمود خلق بسیار بر و جمع آمده و در ویش بمعاونت انجماعت خروج کرده قلعه طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدانجانب کشید و طوس را گرفته چند هزار اردیبهشت بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت نمای و در ویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس ازینقضیه خواجه علی مؤید سبزواری در دامغان عروج کرده امیر نصر الله را که کماشته پهلوان حسن بود از شهر اخراج فرمود و محمود رضا را گفت که ترا باصفهان میباید رفت و در ویش عزیز آورده محمود گفت این خدمت را بتقدیم میرساند مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت باین مفوض باشد خواجه بمعنی قبول فرموده محمود باصفهان رفت و در ویش بواسطه این مقدمات را بدامغان رسانده و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهته بسیاری از مردم اسکنه و کدخدایان سبزوار بدو گرویدند و در خلال این احوال جمعی در قلعه شمکان زبان بانکار و خلاف پهلوان حسن گشاده و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته و سبزوار را خالی گذاشته بدانجانب شتافت و بمحاصره مشغول شد و چون خبر محاصره سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جهته توجه نمودند و بی مشقتی شهر در آمده بدارائی عیث و سیاهی اشتغال فرمودند و خواجه یوسف نمانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل رسانیدند و پهلوان حسن چون از همه چیز مأیوس شد غیر از اطاعت چاره ندید بخیال مریدی در ویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید و بدانجا خواجه علی مؤید و سربداران سپاه ما مکتوبات نوشت که بخدمت حسن رکابشید که رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال اکثر مردم در سبزوار بودند بازمانده یاکشتند و یکینا که در اثناء راه دست در عنان پهلوان زده اورا از اسب سیاه ساخته و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود **خواجه علی مؤید** چون بتائید الهی در سبزوار برمسند شهریاری نشست و اظهار شعار ندیمی و مطیعی نموده با نهایت مبالغه و غایت تعظیم سادات عظام کوشید و با مید ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صباح و مساء تمکین لطف و کرم انجا خواجه محتشم را نهایت نبود و جهت رعایت شرع شریف هر گز بارنگاب نبنگ و شراب اقدام ننمود و بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری بدرویش عزیز داده او را بحرب ملک معز الدین حسین کرت فرستاد و چون درویش بنیشاپور رسید خواجه تغیر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سبزوار فرستاد که درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت نمایند انجماعت این معنی را فتوری عظیم دانسته سبزوار باز گشتند و در ویش با زمره از مریدان عزیمت عراق فرموده خواجه طایفه اعقب ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه تسع و ستین و سبعمائه ملک غیاث الدین پیر علی پیشاپور را که داخل قلمرو

خود را نتوانی زده فتی کمال قاتل

خواجه علی مؤید بود لشکر کرده امارت آن بلده را بامکسنه رسنجی ولد فراسیاب جلایر داد و در سنه ثمان وسبعین در رویش کن الدین که از جمله مریدان شیخ حسن جوری و در رویش مغفر زبود بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نمود و با لشکر و استعداد فراوان بخراسان در آمده اسکندر رسنجی و ست الاوت بوی داد با تفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب ماندران برافراشت و در رویش کن الدین و سبزواریان متعاقب یافته در رسیع و سبعین خطبه بنام خود خواندند و در سنه ثمانین و سبعمایه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر ماندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه علی آمده بر اقعت یکدیگر روی بسبزوار آوردند و در رویش کن الدین فرار بر کار را رخنیا کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امر مالیت بقبضه اقتدار در آورد و در سنه ثلث وسبعین وسبعمایه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحب قران گردون غلام امیر تیمور کوران بر ممالک خراسان افتاد خواجه علی مؤید بر اسم استقبال مستعمل موده در نواحی بیشاپور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف سرافراز گشته تتمه ایام حیات در ظل دولت الحضرت بفراغت و رفاهیت گذرانید

ذکر شمه از امیر ولی بر ولایت جرجان پدر امیر ولی که شیخ علی سبزه نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور خان بود و امیر ولی در جرگه تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال در شیره او مشاهده می افتاد و آن روز که طغاتیمور خان بعذر سربداران جهان گذران بدرود نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به نیشاپور شتافت و امیر شهلی جاموتی قربانی که حاکم نیشاپور بود خواهر او را در حبالهٔ نکاح کشیده امیر ولی بعد از چند روزی با میصد سیصد سوار عدد اندک روی بصوب جرجان آورده چون بدامغان رسید لشکر اره امیر علی شیخ سبزه و قریب دویست سوار و پیاده گرد بنگه مش بستند و سربداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم آنجا بوده با عزم سیصد سوار و پیاده بود با عزم سیصد سوار تیغ گذار بر سر امیر ولی راندند و امیر ولی پای ثبات فشرده بر سربداران ظفر یافت و اکثر ایشان را مستاصل گردانیده و لشکریان امیر ولی از اسب و سلاح و آنچه محتاج الیه توجه دنیا گشته و آنها را هم و انعام سربداریه در آن دیار بسیار یافته اتباع خاندان طغاتیمور خان که در زیر سایهٔ او متخفی بودند در ظل رایت امیر ولی جمع آمدند و ابو بکر شاه سمانی که از قبل حسن دامغانی در شاهمان حکومت نمود و با دو هزار سوار و پیاده سربدار بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخته نبیره و شاقت و پهلوان حسن بچهار صد و شصت سر زن بوی داده نوبت دیگر ابو بکر متوجه استرآباد گشت و چون در سلطان دوین فرود آمد امیر ولی با طایفه از شیران بیشه نکیدلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابو بکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خونی در دل سربداران افتاده مردم امیر ولی یکبار فریاد برآورده نعره زنان بکرز آورده ابو بکر شاه سمانی خود را بر اب کرکان زد و از پیرون نتوانست رفت و مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و طغی کثیر از سربداران کشته بقیة السیف راه خراسان پیش گرفتند و امیر ولی در استرآباد قوی حال شده متدرج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز بحیطهٔ تصرف در آورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحبقران امیر تیمور کوران در آن بلده مستولی بود

گفتار در ذکر ملوک کرت و بیان سمه از احوال احداث آن حکام عالی شان بروایت بعضی از امرا خان نسب آن ملوک مانند فرمان سلطان بنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه [illegible] ملک فخر الدین کعنه که ملبت عاقده دودهٔ رسنجر توئی واسطه ملک سکندر توئی آورده رسنجر توخواهد بود ملک سکندر رجوع دارد و همچنین مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معز الدین حسین کرت گوید که شعر ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم به نال فخر آل کرت بن رسنجر و ملک شمس الدین محمد کرخستین ملوک کرت است و دختر اده ملک رکن الدین بود و ملک رکن الدین بعز الدین عمر مغنی می پیوست و غیاث الدین عمر زنی عم سلطان غیاث الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او ملکی رام خلاق و محاسن آداب بوصاف داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنه هراة علم ایالت می افراشت و اوان دولت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنا نهاد و بدست در یا عطا ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا گشاد و از جملهٔ اهل فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین عبد الله قاضی که تولف تاریخ قدیم هراة است باغ الدین عمر معاصر بود و نوبتی در مدح او قصیدهٔ نظم نمود ذکر بیتی از آن این است بیت

در عهد غیاث الدین عمر آن شاه مرغنی فرخنده چهره روی که از کل سخای او وارد همیشه دیدهٔ حاجات روشنی خورشید با ترفع و گردون با علو با جاه او محقر و با قدر او دنی از هفت چرخ بیش ازو چه بلند تر است هیهات صفت تواضع و حلم و فروتنی بی همسر شهه روزگار و که حصا

او را دست بزم حاتمی و رزم هرتمی و در انوقت که غیاث الدین عمر حکومت دار السلطنه هرات و قهقهستان داشت و ولایت غیصار را بسیار در خویش تاج الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت غیصار و بعضی از بلاد غور به سیف الدین ملک رکن الدین مرغنی تعلق گرفت و ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین کرت است چون آثار اقبال در ناصیهٔ حال آن نتیجهٔ دولت مند مشاهده فرمود و کلی همت بر تربیت او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق متفرد و ممتاز گشت و چون ملک رکن الدین در وقت استیلا چنگیز خان بر ولایات ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده وسیلت ایلچیان آن پادشاه کیهان خدمات پسندیده بجای آورد چنگیز خان ربیع شمس الدین محمد را همراه میبرد و ملک شمس الدین محمد بواسطهٔ حدت فهم و وقوف بر یاسا و نوزده مغولان نزد امراء و ارکان دولت چنگیز خان اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ملک شمس الدین محمد را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان وقایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت سلکوقاآن متبرک گردانید و در یکی از معارک که قاآن با بالغان دست و دا و آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده ملفوظ عین عنایت پادشاهانه گردید و امارت مملکت هراة و بوشنج و غرجستان و اسفزار و قراة سیستان باو مفوض گشته ملک بمسکن معهود مراجعت نمود و در باب عمارت و زراعت و معمور کردن شهر و ولایت اهتمام فرمود و از اولاد اجلاد بکرکرت هشت نفر در دار السلطنة هرات حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان سلکوقاآن تا محرم الحرام سنهٔ ثلث و ثمانین و ستمائه که امیر تیمور کورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین

فرستادن حکومت غیصار و غور و توابع را بروی مسلم داشت و ملک بهرگاه را بروی سلطان سلاطین چنگیز خان میپیوندد

ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت چون ملک شمس الدین محمد دوستکام و مقضی المرام از ارووی مسکوقاآن بخراسان بازگشت بلدهٔ هرات را مرکز دولت ساخت و ملک عز جستان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که باوی در مقام وفاق زندگانی می نمودند بدست آورده بگشت و قلعهٔ کرکر را که غایت حصانت و متانت بود بتسخیر فرمود و بعد از فوت بلا کوخان بار دوی اباقاخان شتافته در معرکه بر برکه خان بنوعی لوازم جلادت و مردی بتقدیم رسانید که اباقاخان در امضاء نظر عاطفت گردانید و تشریفات فاخره و طبل و علم عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک معتبر غرجستان و غیره بحکومت متعلق گردید و در شهور سنهٔ ۶۷۲ که براق خان آراب امویه عصیان نمود لشکر خراسان در آمد ملک شمس الدین محمد مغلوب گردیده بلا شاه زاده رفت و سیورغامشی و نوازش مایفت اما طوعا برقیان در نظر شان پسندیده نبود بعد از روزی چند عنان بجانب قلعهٔ غیصار تافت و چون براق از دست برد لشکر عراق و آذربایجان مضمحل گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض اباقاخان رسانیدند که اگر همراه آبادان بودی و ملک شمس الدین محمد براق را باطاعت نمودی لشکر حشای در انولایات این قدر اقامت نفرمودی بنابران اباقاخان قصد تخریب کرد و شهزاده تشیین اغول و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را از این مقام کوچ دادند نگذاشتند که مناسب دانست ملک شمس الدین محمد را بخنک آورد بعد از ان فکر همراه کنیم و پادشاه بصحبت نیک اندیشان شتابنده جمعی را همراه و لشکریان را بمخالفت همراه باز داشت و رایت مراجعت بصوب آذربایجان برافراشت انگاه خواجه شمس الدین محمد کلکوی بملک شمس الدین محمد رقم آورد و آن نوشته را مصدر باین مقطعه گردانیدند

مقطعه فرزند ملک شمس الدین محمد کرت

توئی که ملک سر سر بهمه جهانی ۔۔۔ مشفقی که بحضرت رسید بردل مگذار
آن نرسد فهم انسی و جانی ۔۔۔ بخشم من که درد و بهر دو کون درنابد
غبار موکب تو هست کحل انسانی ۔۔۔ زرای روشن بار یک بین تو لحق حیثان سرد که چون شوق نامه بر خوانی ۔۔۔ زبادپای بر انگیزی آتش غرست تاب
حزم غباری که هست بنشانی ۔۔۔ چه رجحان که رسد بردل عدیم ضعیف اگر تو تیغ بدین سنجد م نرنجانی ۔۔۔ چه فتنها که زروی زمانه بر خیزد
اگر عزم باز گردانی ۔۔۔ وچون این نامه ملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از عبارات آن این است که سالها بنا زور وزه و استداد همم و دریوزه همت مخلص خواسته تا بار لقای صاحب اعظم و ستور اعدل اکرم شمس الحق و الدین زنده تر و بپیچند و خان نو کهن باز کوید فاما باعی

با دشمن من دوست چو بسیار نشست ۔۔۔ با دوست نشایدم دگر باز نشست
پرهیز از آن عسل که بار بر آمیخت ۔۔۔ بگریز از آن کسی که با مار نشست

و این رباعی را نیز نظمی کرد که رباعی

آن به که حزم کناری گیرد ۔۔۔ یا گوشه قلعه و حصاری گیرد
می میخورد و لعل بان میبوسد ۔۔۔ تا عالم اسوده تا چه باری گیرد

و بعرض رسانیدند

قرار می گیرد و در شهور سنهٔ اربع وسبعین وستمائه اباقاخان بنوبت دیگر شود یالست هیراه و ولایات نزد ملک شمس الدین فرستاد و استمالت نامه نیز ارسال داشت و در ایلچی کرد که هر گز کرد می بوی نخواهیم رسانید بنابران ملک از قلعهٔ جلیسا بیرون آمده بهراه نشافت و بعد از چند گاه بسبب سعایت حاسدان و دولت اباقاخان خاطر ملازمت پادشاه قرار داده از بهراه بصفهان رفت و از انجا بموافقت خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان بآذربایجان حواله امید اما منظور نظر التفات اباقاخان نشده و پادشاه او را در تبریز نگاه داشته میرود و پس از انجا بموقوف بند شتر دوان فرستاده ملک در تبریز زمستان خوف و هراس کاملی کذرانیده تا در ماه شعبان سنهٔ ۶۸۰ بسبب شرب شربت مسموم رحلت بملک عقبی کشید و بعضی از نوکران گفته اند که زهر در سیب دوانه تعلیه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد داده اند تا بریاض قدس هراسید از جملهٔ فضلا مولانا وجیه الدین نصنی یا ملک شمس الدین محمد معاصر بود در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود قطعه بسال ششصد و هفتاد و شش ز شعبان قضا شد صحف دوران چو شکر ست بقال بنام صفدر ابران سیان محمد کرت برآمد آیت او شمس کورت در حال

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور ست بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر بدار عقبی در اردوی اباقاخان بسر میبرد در آنثنا بشنیدن اقبال پدر و پرانی بلدهٔ فاخره بهراه اطلاع یافته تمنهٔ از آن معنی بعرض برادر رسانیده و سعی نمود که اباقاخان در شهور سنهٔ تسع وسبعین وستمائه ملک رکن الدین محمد را منظور و شفقت و اعتنا کرده اینه باطبل و علم بجانب دار السلطنه تبریز بهراه فرستاد و فرمان داد که او را بلقب پدر ملقب گردانند بنابران بعد از ان ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خوانده اند و ملک شمس الدین کهین بانذک زمانی آن بلده فاخره را معمور و مرفوع ساخته در شهور سنهٔ تسع وسبعین وستمائه بولایت غور نشافت و حصون و قلاع آنرا بکلی تولا و اعتنا دی بسزا نموده چند ماه در قلعهٔ جلیسار ساکن گشت و عیت را نیز براحت و عمارت رغبت کرده و در سنهٔ ۱۰۸۰ لشکر بقندهار کشیده آن مملکت را متحر گردانیده و سالها فاتحانه بدار الملک خویش باز گردید و چون اباقاخان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضای روزگار بغلا الدین دوم بهراه بحکومت بازدآت بقلعهٔ جلیسار نشافت و در زمان ارغون خان هند و نویان بکی از معتبران لشکر بنیاه ملک شمس الدین بر دو ملک او را گرفته نزد ارغون خان روان ساخت و اگرچه پادشاه این خدمت موافق مزاج افتاده جهة ملک خلعت و طبل و علم فرستاد را تا موافق مزاج امرا نیفتاده زبان خرده بعاب نکشادند و چون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید بر خاطر قرار داد که مدت العمر از قلعهٔ جلیسار پا بیرون نهاید و همانجا روزگار بسکدرانید تا در شهور سنهٔ خمس وسبعمائه بموجب جهان جاودان کرد یده از جملهٔ فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود در تاریخ وفات این قطعه نظم نمود قطعه ز خجسته بنیه نهصد و دو سال بجرت ربه هفتصد پر ز ح شمس دین کرت شهره آفاق شد بفردوس این سرای سنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از ریحان اوان صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنر و کاردانی موصوف بود و شجاعت و دهیلوانی معروف و در امثال و ابداع نظم و نثر از اقران ممتاز بود و ملوک کرت همت اعتبار نداشت و پدر بهمراه او را بسمول عطوفت و رأفت بهمت بر پیش میگماشت امادران اوقات که ملک شمس الدین در قلعهٔ جلیسار پای در دامن عزلت کشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادبی جسارت نموده و پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرموده و ملک با طایفهٔ از خواص مدت هفت سال در محبس مانده در شهور سنهٔ ثلث و ثمانین وستمائه فرصت یافت و بند خود را بر هم شکسته بقلعهٔ بالا رفت و محصن شد و بر چند ملک شمس الدین قاصدان و استمالت نامها فرستاد او را بپایان طلبیده بر قول پدر اعتماد نکرد و امیر نوروز که در آن زمان بمین دولت غازان رائق فائق ممالک ایران بود التجا بپیش ملک شمس الدین ارسال داشته زبان بشفاعت ملک زاده بکشاد و نوشت که او را باید بجانب بیاید فرستاد و ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز بخطوط دوستانه که از ناصیهٔ حال فرزند فخر الدین چنان لامع مینماید که او را نه قابلیت ملازمت اکنجا بست و نه صلاحیت جهت اینجانب امید آنکه از سر این تخیل در گذرند و او را هم بخیال گذارند و امیر نوروز کرت دیگر قاصدی ارسال داشته دین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک فخر الدین را بعهد و ایمان از جانب خود امین گردانید تا از قلعه بایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید و چون بصحبت آن امیر دوست نواز رسید بانواع اعزاز معزز گشته امیر نوروز برادر زاده خود را با دی در سلک ازدواج کشیده کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده او را

اورا باطیان علوم منشور حکومت بصوب دارالسلطنه هراه روان گردانیده و ملک فخرالدین بتعظیمی هرچه تمامتر آن بلده فاخره درآمده با تمالت سپاهی و رعیت پرداخته
و در عدل و انصاف کوشیده مملکت معمور آبادان ساخت اما چنانچه در جزو اول این مجلد مذکور شد در سنه ۶۹۹ که امیر نوروز از غازان گریخته بسپاه بدویوست و
رتبت امیر نوروز را بوداکاشته بتعقب شاه نوبان سپرد و ملک قبل از و دز لشکر کشیدن دانشمند بها و در زمان ولیجا تو سلطان بدارالسلطنه هراه گشته شدن او
در قلعه خلیار الدین بتمشیر غدر جمال الدین محمد سام در زمان ملک فخرالدین روی نمود و همدران ایام در شهور سنه ملک فخرالدین در حصار اشکلیک بعالم اخرت توجه نمود و قلعه
اختیار الدین و خانقاهی که در درون دارالسلطنه هراه بنیاد ملک و هست اجمله بنا بار ملک فخرالدین ستوده رعی شاعر یادی معاصر بود درکت نامه تمام
او نظم نمود و ملک فخرالدین نهرو کار دانی موصوف و بشجاعت و بهادری معروف بود و طریق بزم و رزم از رستم و حاتم راجح نمود و نسبت دست رستم بست
کوشش او نام حاتم بهر بخشش او در ایام بالست خود حکم فرمود که هر شبانه روز خانه پر دون آید چاووشان سیاه کشند و سر بزنه گر دبازار بازآورند و در دست
مقامران نافرمود که تبر اشند و شراب خواران بعذاب جزا شرع در بخیر گشیده بگشت و داده کشیدن تکلیف نمایند و در انشار و اخراج نظم و نثر از بناء ملوک
سمت امتیاز داشت و بجوزدن و رق الحیال کاهی اشتغال مینمود و در وصف آن ابیات برصحیفه روزگار یادگار گذاشته این رباعی از آن جمله است رباعی هرکه
کو من از سبزه طرب ناک شوم شایسته تر تنک و فلاک شوم با سبزه خطان سبزه خوزم بر سبزه زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم کفتار در بیان اصول
دانشمند بها در بداالسلطنه هراه و ذکر بعضی از خواوث شان بلدهٔ جنت صفات چنانچه در جزو اول مذکور شد چون وقایع ایام دولت غازان خان سپری گردید و
در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از ممالک عراق و آذربایجان بحزاسان کریخته پناه بملک فخرالدین محمد کرت بردند و ولیجا تو سلطان
بنابر فرمان برادر جنت طلب آن طایفه لشکر بهراه کشیده میان او ملک محاربات دست داد و بالاخره بر سلم صدر بزرکیکی صلح اتفاق افتاد و چون
غازان خان از جهان کذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای برادر برسر خانیت صعود نمود و ملک فخرالدین بایی در دامان
استغنا کشیده بار دو فرو فت و بلوازم تهنیت بپیرداخت بنابر آن ولیجا تو سلطان دانشمند بها در را باده بزار سوار جوشن پوش تیرکذار بجانب هراه
روانه ساخت که ملک فخرالدین و کو در یان را بلطف یا عنف بدرکاه عالمپناه رسانند و چون دانشمند بهادر بحلکاه هراه درآمد و هم او در ملک فخرالدین
بصحیح فضیلت یافت حکام قراه و اوتاق و قلعه کاه و اسفزار و سایر ولایات نزدیک را طلبیده بنظایر شهر شافت و حوالا ناحیه الدین بتعلق که منصب قصبهٔ بلده هراه تعلق بوی
داشت و قبل از رسیدن امیر نوروز دانشمند بحزاسان جهة تمهید بیشتا پور رفته بود و در آن بلده بسهیل اعتبار یا اضطرار بدانشمند بهادر پیوسته در ایام از غایت دیانت
بعرض رسانید که هراه را آستانه توان گفت شروط باکه شوارع و بحران مضبوط سازند که بحکم غلبه بشهر نتوانند در و بتعلیم طاعی دانشمند بها در سوار ان بیشمار بر هر طرف حماست
و چون در شهر محصول کمتر مانده بود نوروز سیده محطی عظیم روی نمود بعد از آنکه ده دوازده روز از حاصرین بیچ تیر نرود افتاد بوسایط مبلغ خطیر از چنیسان امیر نوروز
و ملک فخرالدین بساط مصالحه بمیان آمد بنابر آنکه ملک فخرالدین قلعه کنکوکه آنرا امان کوه میکفتند و دو ماهولان در آنشای آن مصر تی ملک نوا تمند سایند و در آنجا
دانشمند بها در لاغری را طاعی همراهی نماید و حفاظی بلدهٔ فاخره هراه را در آید و چون ملک فخرالدین قلعه کنکوکه را بلاغری بازکذاشت و بر آنموجب عهد و پیمان در میان آورده آنجا مهما
نوشتند و بتکلفات ایمان تاکید یافت آکاه تا معهود دی چند بشهر در آمد و ملک فخرالدین قلعه اختیار الدین را بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت
و تهور و انصاف داشت سپرد و در حفاظت آنحصار و نکاهداشتن عنان اختیار و صیتها فرمود و بشهر خانه خویش بوی داده کفت هرکس از ساکنان قلعه بشهر فرمان نبرد بزین بحد
سرش بتیغ بیدریغ بردار و جمال الدین محمد زین همت بوسیده کفت بقدر حقد و لوازم جان سپاری تقدیم خواهم سانید و ملک بهزار خوشی و تیغ و کمان در سیاهیان
قلعه تخش کرده با دو دست و پنجا هوار نماز دار امیر اراده لاغری که دکس همراه داشت روی بایان کوه آورد و چون طاعی از شکاف پشت قلعه در آمده در وازه بکلاغری را
قرین انعام و اکرام بازکردانیدند و بدانشمند بها پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که انجناب نیز مقتضای پیمان بجا آورند و چون لاغری بسر بیوست دانشمند عازم شهر کشته
فرمود تا طاعی تین در دسیده دو کوچی بی فرو کوفتند و آنرا پاکیزه فراشتند و بعزو زه نواز کمد سنکاسوار شده روی بشهر آوردند و بعد از چوال انشکوه تاکریز و فصیل
تعجب نمود و بتحسین و فرمان داد و در آنحال جوشن سپر و در ورد دیکر کس و نجد سام فرستاده پیغام داد که بلا تاخیر دارت نمای دار فرمود تا کجاوه خانیرا بسر کلمات
خوشتاب امیر بر بان رسانده و امیر دانشمند قصد کرد که بحاصره قلعه پردازد اما تعلیم مولانا وجیه الدین سنکی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را
باطوطاک بلازد فخرالدین بامان کوه روان ساخت مادر زمان او بکوش ملک رسانند که چنان را عیه ارام کرفرزند لاغری را مادر و دی همایون فرستم تا عمه

دارد که ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلا توقف بدیوان اعلی باز گذاشت و از آن جمی اندیشم که پادشاه بر سد که ملک قلعه اختیار الدین تسلیم کردنانی این سخن را الاغی جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان مینماید که ملک رفیع محمد سام خویسته که در الحفظ بقلعه راه و بدهد تصرف انگلیه مقام را نظاره کرده پیرون آیم و سپاه و شاه پرعده داشت کنم که ملک شهر و قلعه را بتحاوم در رکاب عالم پناه سپرد و چون همچی برای او نوسلطانی و صحیح کرده البته پرانیخ جهان کشای نفاذ یافته مارد یگر حکومت این مملکت متعلق ملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و حکومت بلاد این مملکت را بعرض ملک فخر الدین رسانیده انتخاب بغایت پسندیده گفت من سیدنشم که این معمول بدکیش بعهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین حیدر زبان بنصیحت کشاده و حکومت بلا مبالغه نموده و بالاخره ملک فخر الدین رقعه بمحمد سام نوشت مضمون انکه پدرم امیر دانشمند تمنا شا رحضا خواهد آمد باید که در استرضای خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل خواهم نمود و بعضی از نمودخان گفته اند که ملک فخر الدین نهانی رقعه دیگر بمحمد سام فرستاده او را بر عایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود العصة چون خبر اطاعت محمد سام بامیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده در خفیه با ولا و خویش طغای و لاغری گفت که در حصار متصدمن باشید و بهر گاه که کمان خود از قوچی طلب دارم محمد سام و اتباع او را بگیرید آنگاه بسندوی بحیم او طلبیده گفت ملکی بکیش و بین که صلاح ما در رفتن قلعه هست یا نی بسندوی گل شیشه بعرض رسانید که اولی آنست که امیر قلعه تشریف نبرند زیرا که آنگاهی که متعلق بدولت ابد پیوند است بوی خون می آید و از شیشه بهادر انشنیدن این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره ننهاد را غواء مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیار الدین شده بخدمت پسر خود لاغری را بطلبیدن کس بدالخا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیر زاده را استقبال نموده در خرگاه ملک فخر الدین فرود آورد و چپلیسی بغایت آراستگی ترتیب داد و کاسه داشت و همچنین یکبیک و دو دو از معتمدان دانشمند بهادر قلعه درمی آمدند تا عدد ایشان بهشتاد رسید آنگاه جناب امارت پناه با صد و هشتاد کس که جبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورده امیر دانشمند گفت که امی تازیک بوالفضول تو کدام مطاعت از اطاعت من تخلف نمودی و با این چندروستای مجهول درین قلعه عزیزی و خود را در سلک مسازعان او لجا تو سلطان نخبط کرد انیدی اگر خواهی بقرعا یم تا همین لحظه سرت از تن جدا نازند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند محمد سام گفت بر ضمیر انور حضرت امیر مخفی نخواهد بود که مذنبکار رسالیست آنست که با و از تو اهی محمد نوم خود قیام نماید و چنان نشنفند و در امان حانث نشود و سبب تاخیر در احتراز شرف پابوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و بملازمت هیچ آفریده نزدم مذکور محمد سام مقبول اشاره و دانشمند او را پیش طلبیده و در آغوش کشیده گفت تو از بقرزندی مقبول کردم و جرات و جسارت ترا بعفو و اغماض مقابل کرد انیدم و همچنان سوار تا صحن حصار برانند چون فرود آمد و نایبی نزد جان نماد تاج الدین که یکی از سرهنگان غور بود پیش آمده او را بوسید و دانشمند گفت پیش رو ما را دلیل باین تا بمارگاه ملک فخر الدین رسیم بلد از گفت راه نزدیک است و تاریک عیست امیر دانشمند نجنبید و روانشد و همانجا بلد بر یکدست گرفته بدست دیگر تنی بر سرش زد و او بر گردید و بر سیدکه در سلک خواص فخر الدین انتظام داشت انجانب بالا در رسید شمشیری بر گردن دانشمند زد چنانچه در صحن قلعه افتاد اتباع امیر دانشمند چون حال ایران منوال دیدند بار بس جسته خواستند که از حصار بیرون روند ناگاه ابواب قلعه و طرق نجات مسدود و یافتند و تیغ بانی غوریان آغاز سرقشانی کرده آنمقدار از مغولان کشتند که صحن حصار از خون در لنج آمد و جمال الدین محمد سام با نوکران او چندان طپانچت کردند که عشر عشیر آن نجاره خیال ایشان نگذشته بود و آشوب تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با مهتوران غور از قلعه بیرون تاختند و شمشیر انتقام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقتل و غارت خیل مغول پرداختند و بعد از ان حسام خون ریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و تفصیل دروازه آوردند و از حکام ولایات خراسان و لشکریان او لجا تو سلطان هر کس از تیغ هر دو یان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یوت خویش انعطاف داد و یکی از فاضل در ماتیخ آنواقعه گوید قطعه بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هراة بگلم لم زلی کرد کاری ماند ز دست بر دقضا از کف محمد سام کشید جام شهادت امیر دانشمند و چون خبر اینواقعه بسمع ملک فخر الدین رسید بحسب طاهر بر کار محمد سام اکا بود و زبان ملامت و سرزنش بگشاد

بگشاد و ضمنًا بتهیه دسیسه رشده مکتوبی بمحمد سام نوشت مضمون بگی سی کرین جسارت از تو صادر نگشتی اما حالا که آنچه مقدور بود بوقوع انجامید
باید که در محافظت شهر و قلعه از خود و بتصبر راضی نشوی و خلود این فتنه را بمن حواله کنی و از مبارزان امان کوه صد کس مسلح و مکمل بهراه و فرستاده ایشان
بطاعت و فرمان برداری محمد سام و صیت کرد و چون این خبر بعرض اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای
ولد دانشمند با لشکری افزون از چون و چند بهراه رفته از قلاقان بدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت خراسان را بالقبضه اقتدار امیر سیاول
داد و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقیه سپاه دانشمند بهادر بوی پیوست و بوجای طلیعی بامان کوه
ارسال داشته بملک فخرالدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر ما را بفرستی ولایت تو نگشته اند اعلام نامی و الا نامه بمردم هرات
نویس که قلاقان ایشان را پس سپارند ملک فخرالدین سوگندان برزبان آورد که من محمد سام را هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند مرنکرده ام
و بردم هراه فاروسیم که اطاعت فرمان من کرد محمد سام با امیرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد چرا رمطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر لشکریان
دین قضیه با و شریکند و همیچون این جواب بوجای رسید در خشم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غره شعبان سنه ست و سبعمایه با سی هزار
کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان بطا بر هراه شتافته پرچم خاک بر سر که حالا بخاکستر شهر با فته صف کشیده با سیاه دند و از شهر هزار
و هفصد مرد مانند شیران شفته سپر و نا خته دو فریق رهم افتا دند و دا دقتال و جدال دا دند تا سه روز پس الجانبین آتش حرب اشتعال یافت
و بسیاری از مردم کشته میشد ند بنا بران از در شهر بر خاسته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلده فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ
کس نمیتوانست بر در دغلال این احوال ملک فخرالدین مریض شده در گذشت و انجیر بوجای رسیده سر در گشت و بار دیگر بقلاع
شهر تو خراسیده آغاز محاصره و محاربه نمود در آن ایام پهلوان یار احمد که بمین تربیت ملک فخرالدین از مرتبه کشتی گیری بدرجه جانداری ترقی
نموده بود و مرتب دو ولیت نوکر داشت با محمود و هنا د و نیک پی تیر کرتفق کشته اندیشید که خنجر غدر کشیده، و زغره محمد سام را بسان اجل ساند
و قبل از انکه این اندیشه را خیر قوة الفعل رسد نیک پی تیر کر از ان اتفاق پیمان کشته کیفیت حال با محمد سام در میان نهاد و محمد سام یار احمد
محمود و هنا د را گرفته بچار سو فرستاد تا کردن زدند و مرتب دو ولیت کس از نوکران معتولان خود را از بار و انگذه بوجای پیوستند القصه
چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نموده مرتب صد هزار کس از نقدان نان جان دادند و در شوارع افتادند
و افغان و شیون مردوزن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و در روز جمعه طائفه از کرسنگان در مسجد جامع تخت مقرآن برآمده گفتند ای
محمد سام از جبار شرم بدار تا انتقام نبرس و بخجر و عیار یا رحم فرموده در دروازه بگشای تا اجرم محمد سام طلا بصلاحه کشته نبد از پای ملک مخاطب
الدین تو لکی که در وقت قتل دانشمند بها در او را دستگیر کرده بود بر داشته نزد بوجای فرستاد تا بتهدید بساط عهد و پیمان اقدام نماید ملک
مخاطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر سیاول بحدود خراسان و بهراه میرسد
و میخواست که پیش از وصول او فتح میسر گردد لهذا صلح را صی شده در آن باب عهد نامه نوشته بحصار فرستاد و لاجرم محمد سام با دو دست کس از خواص
بقلعه رفته شهر با نگذاشت و در روز یکشنبه ۲۱ ذی الحجه سنه ست و سبعمایه لشکر بوجای بهراه در آمده دست تخریب برج و باره بر آورد و زندو خلایق
از شهر بیرون کرده گفتند که در کار و بار اقامت نمانید و محمد سام روز دیگر باده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشیده گفت
از سر انتقام تو در گذشتم و بساط جرایم را بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بکشائی تا جمعی نوکران من با بخارو زند و محمد سام سر قبول
جلبانیده بوجای او را ملطفی فاخر بپوشانید و رخصت انصراف از انرای داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه بهمیل باده کس از
سرهنگان شیطان بخلعت بوجای شتافته و بطریق محمد سام بازگشت و روز سیم تاج الدین بلدز بهادر کاهش مزاحمیه داد و قرین اعزاز و احترام
باز گردید بدین قضایا سه روز سپری شد روز سیم کان یکان پیش بوجای میرفتند و اسپ و حاجت گرفته باز میکشتند مقارن این حال امیر سیاول که
بحکم او لجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سوا و بهراه نزول اجلال نموده و ایلچی نزد محمد سام فرستاد و گفت که بی دغدغه مدینجانب
توجه نمای تا تربیت یافته اشتر بوجای امان یابی و محمد سام بر و اعتماد نموده با جمیع سکان حصار پیش او رفت و امیر سیاول عامی جماعت را

بوجای ۳

گرفته بجای سپرده گفت حکم او الجایتو سلطان چنان است که خویشان پدر خود را کشته از جلگاه بیرون رودی و بجای تاج الدین بلدرد پهلوان لقمان را با هیبت نفرز نبازران غور در سر پل مالان کردن زده محمد سام را با بندی گران بجانب اردوی او الجایتو سلطان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرمود و امیر سیاول اینجی شوذه جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته باز گردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب بازگشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خون گرفته را نقل آورد و امیر سیاول بهراه درآمده مردم را بزراعت و عمارت ترغیب فرمود و آنجا گاهی توقف مینمود تا زمانیکه الجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده معین نمود

ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لبیب

مولانا صدر الدین که ربیع تخلص مینمود در قصیده فتوحی بامر خطابت مشغولی میفرمود با سطه جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندماء خواص ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود و بنابر اشارهٔ ملک کرت نامه بروزن شاه نامه در سلک ملک غور بسلک نظم درآورد و در آن مدت که بانشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک بسنت باو انواع انعام و احسان میفرمود و بهر هزار درم زر نقد از خزانه باو میداد آنا ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول و معربد بود و بهر چه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و مزاحم اوقات ملک شده بچیزی مطلبیده و حالی که ملک فخر الدین ورق الخیال میخورد و هواره ربیعی باده صاف میل میکرد و بنابر مباینت شراب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی منزجر گشته خدمتش بر حضت بهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت و در آن اثنار وزی در پیش شاه علی زبان بغیبت ملک فخر الدین بکشاد و بابن جمله شاه علی از وی بخشیده دو سیصد دینار بوی داده گفت ازین ولایت بیرون رو که حریف صحبت ما نمیتوانی بود و بعضی نواب شاه علی با وی گفتند که از کمال خرمندی ملک عجب نمیاید که بچنین شاعری که در عراق و خراسان نظیر ندارد و بی سببی از درگاه میراند شاه علی جواب داد که هر چند ربیعی فتوحی بلطف طبع موصوفست اما بیوفاست و حق ناشناس چه بعد از ده سال که مشمول انعام و اکرام ملک فخر الدین بوده بدیخا آمده پیش ما نیامد و هیچ شک نیست که هر گاه را نیز بدیگر جای دیگر رفته زبان خباثت خواهد کشاد و غیبت هر که عیب و کری پیش تو آورد و ستمگرد بقین عیب تو پیش دگری خواهد برد و القصه ربیعی زهستان به نیشاپور رفت و از انجا عزیمت عراق کرد و ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت او الجایتو سلطان او را غیبت نماید بنابران مکتوبی بربیعی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعدهای جمیل فرمود و ربیعی مطالعهٔ آن نامه مسرور گشت اما چون رعایت حزم عزم نکرد که بهراه رود و عریضه مصدر بقطعه که بیت اول و آخرش اینست نزد ملک فرستاد و قطعه سلامی که بر مضمون و اراک او نیفکند فکرت کمند کمان بان شهریار جهان کز علو چو صد سیمرغست صدر دوان و پیغام داد که اگر جواب عریضه داشت بخط شریف ملک وصول باید بهراه میشتابم والا خلاف چون نوشته ربیعی ملک فخر الدین بر پشت قطعه بخط سطری چند در قلم آورده یعنی انا نکه قصد جان او نکنند و دیگری را نیز نفرماید بیهوده مطالعهٔ انوار شریف نامه مطهر و مطهن خاطر بهراه رفت و ملک او را بپرسش گرم کرده در سلک ندماء انتظام داد و اما طالب بهانه میبود که جهان حیاتش از صرصر سیداد بخزان ممات رساند و در آن اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بیمعنی گشاده و هر یک از حد بیان و نیز از غاز خود ستایی کردند غیبت یکی گفت من پیل شیر افگنم دیگر گفت من بیک حمله کوه از زمین برکنم دیگر گفت چون من خروش آورم زمین و زمان بلرزش آورم یکی گفت خورشید رای منست سر آسمان زیر پای منست دیگر گفت کوس رستم زابلی که بلند زکند آوران پرولی و حظیره لاغر بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی تا مطیع فرمان کردانم حاضران با ربیعی بحث کرده او هر یک از ایشان را نامی نهاد شهنشه عظم و سام دیو بند و پهلوان مشت زن و معین تیغ کش از جمله نامهایست که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز دیگر یکی از شناگران ربیعی را نوید بخشیده بود و زود ملک فخر الدین رفته کیفیت واقعه را بتفصیل باز گفت ملک متغیر گشته تاج الدین بلدرد لقمان را بگرفتن فضولان مامور گردانید و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون ملک فخر الدین بپرسیدن ربیعی پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت انگاه ملک حکم فرمود که بعضی از ایشان را بسوختند و فوجی را کوش و بینی ببریدند و ربیعی را بر بندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیده در مدح ملک گفت

بعد از یکسال

ملک گفت که من این دو بیت بود تقسم تو جان گیرد که این یوم معوم الروح است آفرینده میان من و تو خصوم و حکم در پناه تو گریزیم تو به
از انکه کوشه دامنت از دست بگیرد محکم و ملک آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد و ایضاً چند بیت مثنوی در وصف ملک و نهایت عجز
خویش منظوم آورده ارسال داشت و دران نیز فایده مترتب نگشت و مدت حیات رعیتی و دران مجلس بپایان رسید و هیچ فریده بکیفیت آن مطلع نگردید

ذکر ملکت غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهین دران اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان درآمده متوجه
دار السلطنه هراة بود و ملک غیاث الدین محمد بنا بر ازاری که از برادر در خاطر داشت بار دوی او لجا تو سلطان شتافت و منظور نظر عنایت شد و در
وقتیکه قتل محمد سام و سایر قبیله دانشمند بهادر بعرض اولجا تو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة و اسفزار و قراة و غور
و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و پیل و چتر و شهور سنه سبع و سبعماته بدار السلطنه هراة شتافته پرتو انوار معدلت
بر وجنات احوال عایا تافت و ایالت ملک برخواطر امرا و اخیار خراسان گران آمده عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند و ادعا بالغت و عصیان
متهم داشتند بنابرین او لجا تو سلطان ملک غیاث الدین طلب فرمود و چون بار دو رفته چند سال حضرت نیافت و در سنه خمس
عشر و سبعماته مرخص گشته بهراة معاودت نمود و در رواج شریعت عزا کوشیده بتعمیر رباط حیرا امر فرمود و در شهور سنه عشرین و سبعماته طلعه زره
فتح کرده و بهمدان او فات حصار را توکلت نائبرا تحت تصرف در آورده در سنه احدی و عشرین با دویست مرد بلدات آیین کلیه شریعه و طریقه را بتمامها
تعظیماً و تکریماً رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز سرافراز گشت و در ضمان عافیت بشهر هرات
مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعماته چنانچه در ذکر سلطان ابو سعید بهادر خان سبق ذکر یافت امیر چوپان پناه بملکت غیاث الدین
برده از دست بیوفائی ملکت گشته گردید و در سنه ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابو سعید شتافته بنابر کمال اعتبار بعقد
خاتون بخت امیر چوپان نوایان چندان التفاتی بیافت و بدار السلطنه هراة بازگشت در سنه تسع و عشرین و سبعماته مریض شده در گذشت و ملک
غیاث الدین محمد در ایام دولت خود مسجد جامع هراة را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و رونق بویرانی آورده بود بتجدید عمارت فرمود
بنابران در آن بقعه مبرکه پهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شده و ایضاً مدرسه غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرده معارف
آن پادشاه و افر مکرمت است از جمله مشایخ عظام و فضلای کرام قدوه السادات و القضاة امیر حسینی قدس سره معاصر ملک غیاث الدین بود نام او
جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از کریمود و در علوم ظاهری و باطنی تجرد داشت و در فتحات مسطور است که سبب توبه امیر
حسینی آنشد که روزی بشکار بیرون رفت و با هوئی رسیده خواست که تیری بروی زند هو بسخن در آمده گفت حسینی تیر بر نامیری خدا تعالی تو را
برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهت شکار بیازار آش طلب در نماد امیر حسینی شعله زده و مجرد شده باجماعتی از جوالقیان بلوستان رفت
شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین زکریا نظایفه رضا فت کرده و همان شب رسول اعرب صلی الله علیه و سلم بخواب دید که گفت فرزند
مرا در میان جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیر حسینی کرد و شیخ
رکن الدین انجماعت را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس کتاب هراة روان گردانید چون امیر حسینی در آن بلده
فاخره بارشاد مشغول گشت بانداک زمانی بسیاری از هروبان مرید و معتقدش شدند و انجناب را اصنافات منظوم و منثور موفور است گنز الرموز
و زاد المسافرین از جمله منظومات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم از جمله منثورات اوست امیر حسینی در شانزدهم شوال سال مذکور
و بعده در گذشت و در مصلح هراة در پیرون کهنه عبد الله بن عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت **ذکر ملک شمس**
الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست
و از غرایب اتفاقات انکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام مهدوی دران باب این قطعه نظم نمود و شعر اصادرت
بشمس الدین کرت زمانا واجری فی بحر المراد ات فلکه و من عجب تاریخ مبدا و ملکه بوافق قول الناس خلد ملکه و ملک شمس الدین برادران
شراب ضعف تمام داشت چنانچه در مدة ده ماه که زمان حکومتش بود روز بیشتر یا نبود و فاتش در شهور سنه ثلثین و سبعماته روی نمود

بهادر خان ۳

ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و مدتی خوب بنیوشت بعد از فوت پدر و خویش ملک شمس الدین والی هراة گردید و در زمان ایلخانی اوغول یان بر ملک سبکبالا یافته بی سبب قتل رسید و ملک مهمات را بفضیل میداند و در شهور سنه ۷۳۰ در گرجستان وفات یافته ساینیدند

ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین ملک حسین خلاصه دوره مالکی هراة بود و نفاذ و سلاطین فرخنده صفات بصفت تصفت و رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرفرازی معروف بتقویت ارکان شریعت غرا بغایت راغب و مایل و بمکمل همتش معمور بزیارت مشایخ و افاضل حبیت چو اعلام دین پروری پر فرخت با حسان دل خلق را شاد ساخت بعدلش سودی رشبان کسی رعیت نوازی نمودی سبی و ملک حسین بعد از نهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور و هراة حافظ ملک مورو ث گشت و با وجود صغر سن بملاحی سیر و بخت جوان مزاج غوریه را که از جادهٔ مستقیم اطاعت انحراف یافته بودند بمجال اعتدال باز آورد و در سنه ۷۳۶ که سلطان بوسعید بهادر خان بعالم جاودان انتقال نمود و باختلال احوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان آباد عدل و احسان ملک معز الدین حسین روی بملجا و ماوی آورده بدو ظل عنایت خویش جای داد و ابواب انعام و احسان و اکرام بر روی تمکنان بگشاد و بعد از انکه مراحل خراسان طغاتیمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین الیشان را در سرانجام امور و مهام هراة و مضافات دخل نداد و خطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند تا مناسبت بخان در مقام اتحاد آمده و خوش سلطان خانوند ابجا گذاشته در آورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم کلک بیان گشت در عصر سنه ۷۳۸ با امیر مسعود مقابله روی نمود و در آن حرب ظفر و نصرت ملک را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام قرغن برلاس با سپاه بیقیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشیده پهل روز همراة را محاصره بمصالحه باز گردید و در سنه تسع و خمسین و سبعمائه میان ملک معز الدین حسین و سلمش بیک و محمد خواجه اپردی محاربه دست داد و در آن جنگ سلمش کشته گشته لوای دولت ملک معز الدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنه احدی و ستین و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود و مدت سلطنتش سی و نه سال بود و خانقاه حدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنة هراة واقع است و مدرسه عتیق فیروزآباد و خانقاه سلطان و خانقاه سنجریان از جمله ابنیه ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه خیر دوست ولایت جام و قصبهٔ کلریکه داخل ولایت باخرز است و دیگر ولایات خراسان بقاع خیر بنیاد نمود و مسجد جامع هرات را نیز مرمت و عمارت فرمود

ذکر لشکر کشیدن امیر قرغن بجانب دار السلطنة هراة و بیان کیفیت مصالحه او و ملک حسین بعد از وقوع محاربات سخنطقان وقایع و اخبار و سخنوران حوادث و آثار آورده اند که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربداریعجب و پندار بکاخ دماغ راه داده و ترفع چتر سلطنت و مجلس نوبت حسارت نمود و چنین کرت لشکر بتاخت حدود اندخود و شیرغان فرستاد و امراء ارلات و اپردی که در انولایات اقامت داشتند از جرات غوریان بجان رسیده علم نهضت بجانب باغین برافراشتند و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهة دفع انجماعت در حرکت آمده بعد از وصول انجنود الیخان چندان از ایشان بقتل آورد که از روی قتیلان دو مناره بر برابر یکدیگر در کوچه خیابان بلند کردانیدند و چون در ان خبر داری الوس جغتای و ایالت بلاد ماوراء النهر بامیر قرغن قرار گرفته بود و بسبب دولت حسن معدلتش جهام خاص و عام آماده بمت انتظام پذیرفته بعضی از شنیع عظام جام خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسفیل بود و با ملک حسین عرق جویشی و سبی داشتند و در وقت لوای عظمتش موافق امر خدایشان بنود نزد امیر قرغن رفته از ملک شکایت کردند و امراء الایات و اپردی نیز در ین باب مبالغه نموده بر زبان آوردند عزیمت مکرمتش چنگیز خان بر شاه که کس کوهر شاه نار و سیاه چنان عزه شد غوری بدکهر که خورد نیاز دکسی در نظر امیر قرغن فرمود که نار یک شاه چه عدد آن باشد که خیال استقلال نماید انشاء الله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش نار بعضیان او را فرو نشانم و از صرصر حملهٔ سبارز آن حجم قصر اقبال او را با خاک یکسان گردانم لجگاه سی هزار مرد دلیر خنجر گذار مجتمع ساخته با تفاق او لجا تپردی و امیر سیاول یلدوز و امیر سلمش و شاهان بدخشان در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه متوجه توشقان تیل بصوب خراسان روانشده و ملک حسین بعد از تحقیق اخبار بامراء و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمانداد که از قریه نوی مرغ تا النبات کمدستان و بواری بهنادار کشیده ندو تمامی چرخ شرقی هراة مسدود گردانیده آلات حرب و ادوات طعن و ضرب آنجا

ولادت و لقب و کنیه ملک حسین و ملک معز الدین محمد و خشی اتا شهرت ملک معز الدین حسین یافته

از جمله انها

وفات

از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده جزائر خنک و کازرا گرفته آسایش دادند و از آنجا امیر قرغن با مردان صف شکن
آزموده و ره باشتان درآمده بالنگ کمدستان نزول فرمود و در وقت بکر همعنان بیان علی و طایفهٔ از سرداران سوار شده در دامن کاندکاه
بر بالای شیشه بلند برآمد و معسکر ملک حسین را بنظر اعتیاط درآورده گفت که این تاریکی شیوهٔ تعاید و مقاتلهٔ مبتدا نیز اگر این موضع که جهت کاندار اختیار
کرده زود جهت موجب فرار خواهد گشت اقل الکه همکام سیر سپاه او را سر بالا باید آمد بعکس لشکر ما و دیگر الکه صباح که وقت استعمال آلات حرب است اغمام
از پس پشت طالع شده به پیشانی شهریان خواهد تافت چنانچه حشمهای ایشان چیره گشته غنیم خود را در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده
در معسکر خویش نزول نمود و در آن شب هرد و سردار مشاوران خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیت نمودند و روز دیگر چنبره و کوالک
مواکب اراقی شرق طلوع نموده بجانب آسمان آور و امیر قرغن با مردان همشیرزن سوار گشته عنان باد پایان بتوسن تعجل بجانب
قتال هر دو ان انعطاف دادند و ملک حسین سپاه او نیز مستعد پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند بیت و دو لشکر یکدیگر آمیختند زکین
رشته مهر گسیختند از نعره تیغ گیر گون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق عمله سنان جان ستان جز سحاب کافی سایگان سپهر دان
پهلوانی بسمت احتراق گرفت سپاه ملک تا نیم قوت در محاربه ابائی داشتند کوشش کردند و بالاخره عاجز گشته روی بطرف شهار آوردند و
بواسطهٔ آبی که جهة اضطرار محولان در ظاهر شهر انداخته بود بسیاری در عرصهٔ ملتف آمدند و ملک در ضمان سلامت بشهر شافته لشکریان را
در سر کوچه ها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتای نگذاشته که بدیوار بست درآیند و ملک در وازه ها را مضبوط ساخته هر دو از نظر عین
باز داشتند تروسنگ سپیر داخستند بدین گونه چهل روز بیکدیگر بودند و چون امیر قرغن دانست که تسخیر شهر تعییه بدینسنت مایل بصلح شد و ابراز عرضه
داشتند که اگر مصلحت باشد عنان عزیمت بجانب ماوراء النهر معاودت نمائیم و سال دیگر بیکبارگی بهمه گرفتن هرات بیائیم امیر قرغن گفتای الواح عاکم عادل رحیم
دل بود گفت ما بر قول شما صاحب غرض نزنگ بان یورش نکنیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند و رعایا بیچاره در مشقت
افتادند و اگر نه مرا با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود آنگاه سفر اندر در نمی آمده ملک معز الدین حسین فی الجمله بگفتهٔ پیرون فرستاده
و قبول نمود که سال دیگر به ما و را النهر رفته امیر قرغن را ملازمت نماید و امیر قرغن بر قول او اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش
گرفت و بعد از معاودت امیر قرغن کار ملک حسین روی بترجح نهاد و شکوه او در دلها کم شد و امرا بغور برو استیلا یافته در تسخیر امور
مملکت بمقتضای رای خود عمل مینمودند و کار بجائی رسید که بعضی از طایفه اتفاق کردند که ملک حسین را کرفته برادرش ملک بارقرا بر سریر سلطنت
نشانند و ملک از بن معنی را دانسته بارای دفع اهل طغیان نداشت و غوریان روزی با هم قرار دادند که چون ملک سوار شود او را بگیرند و ملک
هنگام سواری از کسانش اقدام بدانديش واقف گشته در آن اثنا نظرش بجمعی از باد غیسیان افتاد که چند سر اسپ بازار آورده بغیر خستند
غوریان را گفت که این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت از گرفتن ملک فراموش کرده متعرض اهل باد غیس گشتند و ملک از صحبت
غنیمت تمرده بقلعهٔ تکلکه رفت و در شهور سنه ۶۱۰ بر حسب وعده که با امیر قرغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش باو را النهر رفت و چون امیر
قرغن با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته با و نظر پیش رفت و سلام کرد امیر قرغن ملک را در
آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق کردد ملک هراة را از مسار غان انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات
امیر قرغن در باره ملک حسین زیاده میشد تا امرا را لوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قرغن
بر کیفیت بدانديشان اطلاع یافته در ملفوظی بصورت قصه را با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که مترسم که بی اعتمادی من تو سبب صلح
و راستی کهدم مشکجانب دیار خود ایلغار نمائی و ملک امیر قرغن را وداع نموده بهنگام شام که نور باصره از مشاهدهٔ اجسام عاطل ماند براسپی سیاه
باد پیما که همراه داشت سوار شده روی بدار السلطنهٔ هراة آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده بی تاخی بقلعه رفت و بمنبر
سریر نشسته اشارت فرمود تا برادرش که غوریان سپاه و شاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک با قرپس از چند
گاه از حبس نجات یافته بشیرز شافت و همانجا بسریر مرده وفات یافت ذکر محاربه ملک حسین با محمد خوارجه ابرقوهی

وسلمش بیک بن عبد الله مولای و میان کشته شدن ان دو امیر زخم پیکان عمر فرسامی چون بعنایت پادشاه ملک بخش بقای شانه و عظم سلطانه ملک معز الدین حسین کرت کرت دیگر در دار السلطنة هرات بر سریر دولت متمکن گشت و تمهید قواعد عدل و انصاف پرداخته بساط ظلم و اعتساف در نوشت نایره رشک و حسد در کانون درون امیر سلمش که حاکم قهستان بود و محمد خواجه اپر وی که در اندخود و سپهر غان حکومت مسیمود اشتعال مایفته رسل و رسایل بیکدیگر فرستادند و بر حرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنة هراة نهادند در آن اوان شیخ محمود نامی که در جنابنا قامت داشت بسیدو در ق سلمش بیک را مرید و معتقد خود ساخته بود سلمش در وقت توجه بخانک ملک نزد آن شیخ رفته در باب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود گفت هرگاه تو با ملک در مقام معامله آئی من دوازده هزار مرد سر بویش از لشکر غیب با مداد تو خواهم فرستاد و آن ترک بی خرد با سپاه آن مدد مستظر گشته در ولایت خواف با میر محمد خواجه پیوست و بر اقصت یکدیگر بعضی از قلاع و ولایت خواف و باخرز را تسخیر کردند و چون ملک معز الدین حسین از طغیان سلمش خان خبر یافت با فوجی از ابطال جلال بسیدان قتال شتافت و چنانچه در روضة الصفا مسطور شده در صحرای زنه با میر سلمش و محمد خواجه بعد از ستیز و مصاف در پیش آن همه کس سلمش و محمد خواجه بشمشیر باکشیدند و در سیدان تاخت شدند بعزم آنکه تا سر ملک از تن جدا نسازند باز نگردند و چون نزدیک بقلب سپاه ملک رسیدند از شصت تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر بی مدبر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و همگنان دیگر را آسیبی نرسید بیت نه خاکی بجون کس آغشته شد نه یک مور در زیر پی کشته شد ملک معز الدین حسین بی ارتکاب شقی بدین چهره فتح و ظفر غازی گشته سالما غانما بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود و قطعه بهجت پیوند و تا نه بود ربیع الاول اتمام یافته که شد روز دو شنبه نهم ماه سلمش با محمد خواجه کشته

ذکر فوت ملک معز الدین حسین کرت

چون ثبات و دوام در عالم محنت و خرام هیچ فرد پیرا از طوایف انام میسر نیست در شهور سنه احدی و ستین ملک معز الدین حسین کرت را تبی روی نمود که دست مدبر اطبا را عاری بداد امان آن نرسید و ملک دل برا مری که لازمه ذات امیر و وزیر صغیر و کبیر است نهاده و لدار شد خود ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داد و پسر خورد تر ملک محمد را که مشهور با میر خورد بود و در آن زمان خطر مان پدر در سر حسن حکومت میمود همان و دستور مقرر داشت و کوش هوش ملک غیاث الدین پیر علی با پند رلصائح سود مند و مواعظ دل پسند کران بار کرد اینا بیت بد و گفت ملکی چنین نامدار که بست از ملوک جهان یادگار بفرزانگی کردم و داوری درانگشت تو نیچو انگشتری تو نیز انچنان آئین حزم است ورای بجای گزاری بیمای دو روز ستیم بقیه حدیث مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب مقبره سلطان غیاث الدین محمد سام پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد بیت تو کفی که آن شاه والا نژاد خود از مادر دهر بر گزید

ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بوده اند با آن ملک عادل

از جمله علما و تقوی شعار زبدة المتورعین مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی در عصر ملک معز الدین حسین در دار السلطنة هراة اقامت داشت و چو سنه ما بمعروف و نهی منکر میپرداخت و سالارانرا که در سلک امرا کیا منتظم بود در تقویت و تسلیت امور و مهمات مولوی اهتمام مینمود و ملک حسین نیز از انجناب بحرمت سیار میداشت بلکه فرمودا و را در نص قاطع می پنداشت و مولانا نظام الدین ایمان را که علما متقدمین و متاخرین بتصدیق تفسیر کرده اند بتسلیم تغییر نموده و بدین سبب اورا در همراه پیر تسلیم کویند و در آن باب میان مولانا و خاوند صدر الشریعت بخاری معارضات بوقوع پیوست و مولانا نظام الدین پیر تسلیم در سنه در همراه ملک جهانبست و آن محمد شاه بابی بود از ثقاة اتباع افاده که در اوایل ایام دولت ملک معز الدین حسین کرت جمعی کثیر از اتراک غزو دیگر اجناس ترک اقامت داشتند و از عایت احکام شرعیت کردن بچیدی پرهیز از ارتکاب ظلم و ضلال بر لوح خاطر میکاشتند بنابران مولانا نظام الدین بکفر ایشان فتوی نوشت و سر زبان انجماعت برین معنی مطلع شده در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه بهبایرت اجتماعی لشکر بدار السلطنة هراة کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت در شهر محصن شود و مخالفان بپیام فرستادند که غرض ما از استقبال تو قتال قبل کسی است که ما را کافر اعتقاد کرده اکنون که مردم هراة بمحو اهند که مال و

در باب چهارم

که مال جان ایشان در عرصهٔ هلاک نیفتد باید که آن شخص بیرون فرستند و چون کار بر و مان باضطراب انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام جایز است و در حملی که حدت مولوی وعظ سکینت آن نوشته را بدیشان داده اند و مولانا بصورت حال پی برده علی الفور از منبر فرود آمده غسل کرده و جامهٔ پوشیده از شهر بیرون رفت و در بیرون دشمنان ربب ملک او را گرفته کشتند و در خیابان دفن کرده اند و ترکت محاصره برداشته روی بسیاکن خود نهاده اند و دیگری از انجمله خواجه قطب الدین یحیی بوده و انتخاب جامی الاصل و نیشاپوری المقام است و ابوالفضل کنیت داشت بوفور علوم ظاهری و باطنی از سالکان مسالک طریق تقوی و ناطقان مناظم درس و فتوی همتاز و مستثنی همیبود و خالی مانند شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی در طراوت جمال عالمش می افزود و بشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاء الدوله السمنانی قدس سره و عمدة الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی مشرف گشته و بهجت نوبت طواف حرمین نموده و فائض و رشف بکشنبه بیست و یکم جمادی الاخر سنه اربعین و سبعمایه روی بمود و در بلدهٔ فاخرهٔ هراة در سرون درب فیروزآباد مدفون گشت و دیگری از انجمله قاضی القضات قاضی جلال الدین محمود الحامی بوده و انتخاب با بواسطه عظم شان و قدم ردمان و کمال بعد و تقوی ملوک کرت تعظیم بسیاری نموده ند چنانچه ملک معز الدین حسین کرت هر گاه بجانب بقعوی رقعه نوشی بخط خود بر حاشیه ثبت نمودی که بنده بجلس و لجه حسین کرت و فات قاضی جلال الدین محمود در سنه ثنی و ثمانین سبعمایه روی نمود و دیگری از انجمله معقول در گاه حضرت سجانی امیر نصر الله سجانی بوده و انتخاب از اجلهٔ عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سجان است و در آن ایام طوایف انام باو اراده تمام داشته و پیوسته تبرک از او دات و اخلاص انتخاب در زمین ال اسیکا شتند در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که سلسلهٔ سبک مولای سوجه حرب ملک معز الدین حسین بود و چون بخواف رسید جهت در یوزهٔ بهجت علامت همیه نصر الله رفت و در مجلس انتخاب زبان بلاف و گزاف گشاده این بیت را خواند که بیت هری را بستاریم و نامان کنیم ملک را بگیریم و بالان کنیم همیه ناصر الدین نصر الله این واعیه ناخوش آمده فرمود که العزوی کافر کیش را سیکوئی و این بیت بر زبان رانده بهلت شهری که در آن شحنه سلسله باشد دانی که در آن شهر چه شور باشد و سلسله از بحن همیه بهم برآمده خواست که معترض انتخاب گردد و لوایش مانع آمده چون انجلس بیرون رفت گفت این مرد رذالی است که ملق را کمراه میسازد و این معنی بروی مبارک نیاورده چنانچه نوشته شده در آن جنبک بقتل رسید خواجه معین الدین محمد جامی نسبا سامی آن قدوهٔ اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی بهجام و اسطه بدار الخضرت سمرقند برین موجب است که معین الدین محمد بن شمس الدین مظفر بن شهاب الدین اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین عطر بن شیخ الاسلام ابو نصر معین الحق و الدین احمد الجامی التاجی قدس سره و والده انتخاب صبیهٔ ملک شمس الدین محمد کهین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی الکرکرت بوده و خواجه معین الدین اجلهٔ عاظم مشایخ و اکابر علما و حراسان بوفور فضل و کمال و ازدیاد جاه و جلال و علو همت و شمول لطف و مکرمت استیار خراوان داشت و ملاذ اکابر و اشراف بوده و بعلم بحاوت نقش بر واحسان بر الواح خواطر طوایف انسان میگاشت در مصاحبت حال خود ملک غیاث الدین محمد بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منوره علیه الصلوة و السلام فایز گشت و منشات نظم و نثرش بفصاحت و بلاغت ارکنان و مظومات افاضل سجندان در گذشت فوت انحضرت در ولایت جام در شهور مقصده و شتا دو سه واقع بود مدفنش مقابل بقعهٔ مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است رباعی ازبا و صبا دلم چو بوی تو گرفت بگذاشت مرا وحشت و جوی تو گرفت اکنون زمن جسته نمی آرد یاد بوی تو گرفته بود و خوی تو گرفت از خواجه معین الدین سه پسر فضیلت قرین یادگار ماند و برزگترین ایشان بحسب سن و کمالات خواجه ضیاء الدین یوسف و مادر انتخاب دختر ملک غیاث الدین محمد است که خال پدر صاحب کمالش بود و خواجه یوسف در درس علامه تفتازانی با کمتساب کمالات انسانی فایز گشت و بواسطه تجرد بعلوم معقول و منقول علو شانش از امثال و اقران در گذشت انتقال انتخاب در سنهٔ سبع و ستین و سبعمایه بواسطه ناسا گاری فلک پرستیز در دار الملک هرات روی نمود و نعشش مطهرش را از آن دیار بمرتبت مقدسه بجام آورده و در پیرامون سر مزار عالی گهرش انتخاب سپرده ند و روح شریفش نجمات کلام و اطعام فخر او انعام شاد کرده ند از جمله اشعار آبدار امیر فخر الدین محمود تواست که مابین هر دو مصطفات بلاغت آیاتش بر الواح ضمایر کابرو اصاغر مسطور بن بهین در وقت توجه امیر مسعود سریدار و شیخ حسن جوری بجانب ملک غیاث الدین

دیگر باره دفن گشت

مشهد رات

حسین با ایشان مرافقت نمود و بدست لشکریان افتاده گرفتار گشته چون او را پیش ملک بردند مخطوظ نظر تربیت گردانیده دیوان این حین او را آنکه دیوان این حین صاف تلف نگشته بود و قطعه در آن باب گفته بذیل بیع ملک معزالدین حسین ساخت این بیت ازان قطعه است قطعه

گر بدستان بستد از دستم ملک دیوان من — شکر ایزد را که او میساخت دیوان ما من است — در بوادر شن زمانه سلک در سفر هموار زان
چه غم دارم که طبع کوهر افشان ما من است — در شاخ کلکین فضل کلی بر باد داد — گلشن پر لاله و نسرین و ریحان ما من است — در تهی شد کیسه
از لولو لالای من — پر ز کوهر خاطری چون بحر عمان ما من است — بی عنایت گر بود گردون دون ما من چه باک — چون عنایتهای شاهنشاه
ایران ما من است — امای هروی — از مادحان ملوک کرت است و در علم فصاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرگواری او
برتبه است که او را در برابر شیخ سعدی ذکر آورده بلکه ترجیح نموده اند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین محمد پروانه رومی و
مولانا نورالدین رصدی و ملک افتخار الدین زوزنی این هر سه فضلا از مجد الدین همگر نموده ملک پروانه گفته ـ شمع فارس مجد ملت و دین ـ و
سیکند پروانه روم مولانا نورالدین رصدی ـ شاکر دان تو هستند حاضر ـ بی افتخار و صاحب روم صاحب دیوان جود و دولت
حضرت راست لازم دعا گو صاحب دیوان مرزوم ملک افتخار ـ از اشعار تو سعدی ما می گذاریم سند از دین بوم تو گر بفضل این
جو ملک انصاف بود در دست تو چون مهره موم — جواب خواجه مجد همگر ما گر چه طبل ملوکی خوش نغمه — بر شکر گفتهای سعدی کسیم
ورشیوه شاعری

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با برادرش ملک پیر محمد و بیان نهایت کار ملوک کرت و اختتام حزونائی ازین مجلد

باجماع امیر — هر کز زمن و سعدی ما می رسیم — ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت پدر بر اورنگ ملک معزالدین حسین متمکن گشته خطبه بنام خود خواند و ملک پیر محمد برادر کلان او که ولیعهد پدر بود و ملک غیاث الدین پیر علی در مقام عناد آمده
نام او را از خطبه بیفکنند چون مجنر بهانه بدست ملک غیاث الدین پاسپاهی جلادت آئین بصوب هرمز نهضت فرمود و ملک پیر محمد باسباب
حصار داری مرتب داشته در قلعه متحصن شده و ملک غیاث الدین مجاصره برادر مشغولی کرده بکمک لشکر و دست بهم داده بر او حمله شدت
سر بمرتبه رسید که امثال آن میان برادران کمتر دیده باشند لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی مایل مراجعت گردیده مصلحان در میان آمده بالجمله میان کرت آشتی واقع
ملک پیر محمد از هرمز بیرون رفته پیش پدر بزرگوار خود رفته و هر یک بمقام خود باز گشتند و چون در زمان سلطنت ملک غیاث الدین
پیر علی خواجه علی مؤید سر و اری قوی گشته شعار مذهب امامیه علیه السلام بر گردانیده فتوای نوشته بعرض ملک غیاث الدین رسانیده که دفع شیعه
بر ملک اسلام واجب است و بآن واسطه ملک متعاقب لشکر به نیشاپور کرده در تصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل
و غارت و تخریب شهر و ولایت دقیقه فروگذاشت و در کرت سیم ویرانی بمرتبه رسانیده بود و علامات مسلمانی را محو نموده باغات مانین
همواره کرده در خشان صد ساله را بیخ بر کنده و کاریز ها بهنیاشت عجب انگیز این حرکات نزد فهمای آنزمان که ملک غیاث الدین بعضوی ایشان متعرض فلان
خواجه علی مؤید بود و نامشروع می نمود در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملک غیاث الدین در غارت نیشاپور مشغول بود شبی این امور
نا هنجار محل مطرح نظر روزی از اهل سامانین نیشاپور شخصی بنظرش در آمد او را در پیش طلبیده گفتای مردک بنا مسلمانی بر چه چیز است آن شخص از غایت دهشت
که بر خانه ملک بر سد چیز علامات مسلمانان چیانند و کاریز ها شان و درخت انار خان ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن مشغول گشته بر او جمعیت
نمود او را در شهور سنه سبع و ثمانین و سبعمائه بنوبت دیگر لشکر بدان صوب کشیده در این کرت او را فتح نیشاپور دست داد و زمام حکومت بکلیه
در قبضه اقتدار اسکندر ثانی ولد افراسیاب جلالی نهاد و در سنه الحق در حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراه رسیده از زبان آنحضرت
ملک غیاث الدین را گفت که چون سبان ما و پدر تو طریقه دوستی مرعی بود حالا مناسب چنان است که مودت زیادت کرده و یکدیگر را کمک
پیوندد ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت روحی فداه دارم امید آنکه فرزند پیر محمد را بفرزندی قبول فرمایند ما موجب شرمندگی
شود و چون این پیغام بصاحب قران گردون غلام رسید خواهر زاده خود سوینج قتلق آغا دختر شیرین بیک آغا نامزد ملک زاده کرده در

ولیعهد علی مقتول در جلده قلعه خرقه پیرزه

سر منبر و وردی زرد با سامی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین یادگار

ازم

و در شهور سنه ملک پیر محمد با وراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را بمنظور عواطف و مراحم ساخت و چندگاه در اردو نگاه داشته با انعام اسپان بهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و خلعت طلا و در مخشر و سرافراز گردانید و رخصت معاودت ارزانی فرمود و سیوخ قتلق آغا را با تجمل و زینتی که گردون پیر مانند آن ندیده بود مصاقب بخراسان فرستاد و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نو تا چهارسوق در درون شهر هرات چهار طاق بافراخته چند روز بمهید بساط جشن و سور پرداخت و امیر داود و امیر موید یادگار را که مصحوب مهد علیا آمده بودند مدتی مشایعت کرده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه ۸۳۲ که صاحبقران کیتی ستان همت عالی بهمت برفتح ولایات خراسان گماشت سیلاب رعب و هراس اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را از دراس واداره بلازمت موکب همایون بهرات نمود و حضرت صاحبقرانی با سپاه بیقیاس عازم بلده فاخرهٔ هرات مضرب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بداغ پر داخت چون دانست که لشکر ظفر اثر آن بلده را قهراً و عنوةً مسخر خواهند گردانید در ماه محرم الحرام سنه ۸۳۳ سپاهی تفرج و نثار از شهر بیرون خرامید و در باغ زاغان بغرر دستبوس فایز شده بانعامات پادشاهانه اختصاص یافت چند روز ملازم درگاه عالمپناه بود و در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود نوبت دیگر ایالت هراة بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که نزد صاحبقران سرافراز از ایران بتوران شتافت بشرف عرض رسید که در عقبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین پیر علی صدور یافته نباید ران در وقت معاودت امیر که بسیستان توجه نماید و نگاهی هراة تعیین کرد ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد و اقربا معتقد ساخت و همراه خود بماورا النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه نباریسی که در ضمن وقایع حضرت صاحبقران مبین خواهد گشت دست قضا روزنامه حیات ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد او را یکسر درتا کرده و سر قلم قدر در بند بود و نوشت آری سلطنت ابد و ملک مخلد مختصهٔ ملک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقا و اغراء جاودانی مخصوص جناب کبریای سبحانی است و بس کار بر دوامان قضا هیچ روز نوای اجتماع بر درگاه پادشاهی منصوب نمیکردانند و خطبا و نقباء بر ایراد دعای او بر هفته بر منبر نه پایه گردون خطبه استقلال بنام کشورگیری مخ انند صیت صدای خطبه این گنبد است هر هفته بنام شاه دگر گوش کن چو داری هوش و لله الحمد والمنه که بتائید احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث با تمام رسید و فارس واسطی زاد نامهٔ عثمان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیر تیمور گورکان معطوف گردانید

بمثنوی

چون قلم خوش رقم مشکسای — گشت درین جزو بلاغت فزای — کرد باقدام بصیرت سلوک
در رهٔ اخبار و حدیث ملوک — قصهٔ ایشان بجهانیان رساند — رخش سوی ذکر مخان دواند
تا شود این نامه بزودی تمام — در نظر اصف جم احتشام — سرور دین پرور عالی کهر
از شرف فضل و هنر بهرور — در شب افروز دل عادلش — ابر دربار کف بازلش
طبع منیرش بود آئینه سان — عکس پذیر صور بیکران — لیک در آئینه بچشم خرد
هست نمایان صور نیک و بد — هست در آئینه طبعش پدید — خیر صور نیک بخت سعید
چون ذکرم مرجع اهل و فاست — اسم شریفش لقب مصطفی ست — ای ز شرف سرور اهل سخن
واقف اسرار جهان کهن — خامهٔ نیکو روش نکته دان — کرد درین نظم چو نامت بیان
بر که درین جزو همایون اثر — عبرت و عایت نویسد دگر — تا ز قلم نامه مزین شود
تا سخن از خامه مبین شود — نامه ز اربابِ فضیلت بتمام — نامور از نام تو یابد دوام
کوکب آمال تو تابنده باد — دولت و اقبال تو پاینده باد — تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر

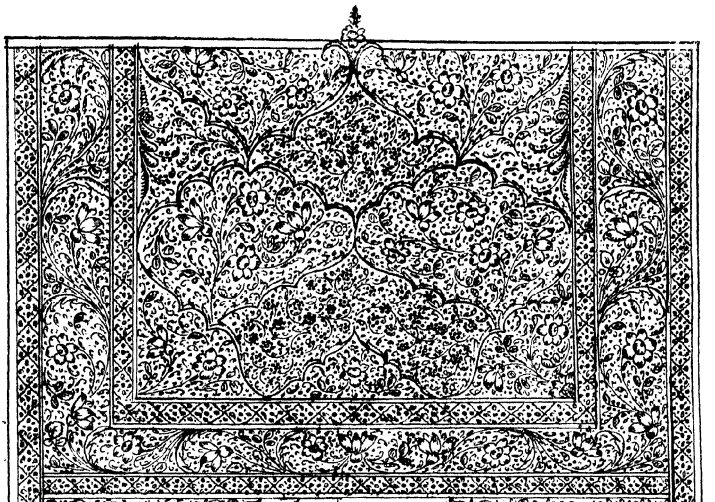

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمه از وقایع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زینت نامه فتح و ظفر ... ذکر تو عنوان سخن را زیور ... هر گز نشود کهنه بافسر و سر ... تا دست عنایت نیابد بر سر ... حمد اکثیر مساعد کا

ملک القدوس السلام و صلوة و افره کامله علی المبعوث بخیر الانام ای فرخ تو راتاج نصرت زیور ... وی خیل ترا افسر دولت بر سر ... بگشاده زبان

مهمت تو نوع بشر ... بر بسته کمر بخدمت هفت اختر ... و بخیته طینته شامله علی آله البرره الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیا اعظم شاه چو

سید اشراف سلف و اما دینی جامع اسباب شرف در کی که جواد و بنود ... در هیچ صدف یعنی امیر مجلل و سلطان مبجل سلام الله المهیمن العلام علیه و

علیهم الی یوم القیام و اما بعد بر ضمایر یاران و یکان ممالک عقل و دانائی و خواطر سالکان مسالک فضل و بینائی در نقاب ... ریاست مستور نخواهد بود و که طالع

ارشه سواران میدان انشاء و براعت مملکت انشا و براعت که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و بنیره تخلق قلم عظیم مکنته دانی گشوده اند

جواد و خوشخرام خامه در میدان بیان احوال حسنه و کیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند و با مثل فضایل جواهر و اهر آن بدایع و قایع را حسن عبارا

و امین بشعارات بر صفحه عرض نهاده و الحق آن تصانیف لطایف کار و منشآت غرابت آثار در وقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبه است که نوا

سازان چمن املا و نغمه پردازان بلبل انشا اعتراف دارند که تا ماهیه تیر دبیر صحیفه زرافشان مهر منیر حالات کائنات تحریر نیابد و دست تقدیر صانع

قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر نقوش کواکب ثوابت را بصفحات اجزاء تالیف المثل آن حلی شکلین رنیت نبخشیده اند دیر زمان جنا

عرایس تصنیف الجنین بر لفی عرصه اکمین زمین نگردانیده و بیاکتاب ظهر نامه که عبارات مهندش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده و اشعارات مستعذ

مانند عناب نوش لبان حور لقا دلکشا گشته سلاست الفاظش شکات سلسل زلف حسنه و پریزه و عذوبت معانیش چون گرنمه شیرین شور انگیز سواد

که بحقیقت کحل الجواهر معاینست بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش را کبی تکلف غره صبح شادمانی است بر سواد بیاض چشم جهان بین توان نهاد

سوادش نور بخش دیده حور ... بیاضش چون رخ حور بلیده پرور ... جهان فروز چون روز جوانی ... نشاط افزا چو زلف زندگانی ... چو زلف معهوشان

شرش دلاویز ... چو لعل دلبران نظمش شکر ریز ... حروفش منظم چون عقد کوهر ... عروسان سخن را گشته زیور ... بنابران مقدمه انسب آن بود و اولی

چنان نماید که این فقیر قلیل البضاعه حقیر عدیم الاستطاعه در مقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر در بنا یه مطالع و بدایع و قایع آن حضرت آن کتاب

بدیع چنگاه

افادت آیاب حواله نماید زیرا که سهادر پرتو آفتاب فروغ مذبذب هیچ عاقل فخر بر ابر ندکنون نهمذ تقدیر خوش در جنب طلاء تمام عیار و اجناس پذیرد و جاه و حضور کنجد ز صراف عقل دراهم نا سره بر نگیرد بیت چه دستان سرایم من بوالهوس که با عنبلیبان سوم همنفس اما تا ملاک سخن آنکه گیرد فضائل بنا و انوار بدایع اخبار صاحقران گاه کار بدین اوراق تلطف آلهی واثق بوده و بفضل فضل ما متناهی اعتماد نموده عارینه بیت بر جواد اداد ان حکایات پر وزن و داد این روایات را بیت بالفاظ بلیغ روح پرور که هر شنوش بود چون عقد کوهر بر جمع عرض نهاد بیت فیض روح القدس ارمد فرماید و دیگران هم بگنجد انچه مسماسیکرد و چون تفصیل نامی احوال آنکه در ظفر نامه مسطور است مقتضی اعتاب و اطلال بود و احتصار بر تبیین مجملی از حکایات و وقایع محاکمات سزاوار نمود و التوفیق من الله الودود و بسیده ایته المراد و المقصود لفتار در ذکر نسب صاحقران جمشید وش و بیان ولادت با سعادتش در شهر ولکش کش بر چند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو تمت صاحقران و افر مکرمت از شرح فضائل آباء کرام و تشریف مناقب اجداد عظام استغنای تمام دارد اما چون مقتضای آیت کریمه و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا امر اوصول هر حیثیت سلسله نسب آباء اجداد را محفوظ داشته باولاد امجاد تعلیم میکرده و در بطون اوراق و مضون دفاتر مرقوم آورده معروض میشود که نسب صاحقران عالی حسب امیر تیمور کورکان را مورخان عالیشان بر این منوال مسطور کردانیده اند که منصب السلطنة و الخلافة امیر تیمور کورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنکیر نویان بن امیر ایلچل بن قراچار نویان بن امیر سوغوجین بن یرلدجی بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بیسنقر خان بن قتیده خان بن دوتومن خان بن بوقا خان بن بوزنجر قاآن بن الانقوا و چنانچه در خزاین این مجلد برقوم قلم صحت رقم گشت الانقوا از نسل قویان بن بایانت بن نوح علیه السلام می پیوست و چون همه از حالات امیر ایلنکیر و آباء و اجداد او و اعضمین وقایع خانان ترکستان و چنگیز خانیان سنقا میکرد و تکرار آن مباد رت نمینمایند مرقوم میشود که امیر برکل عاقبت منصب طلب بود و با عتبار خویش از سرداری سپاه قناعت نمود بیت بغیر از حدود و نواحی کش نگذارد قدم کز کرجای خویش و پیشتر عنایت خداوند مجرد و کل امیر برکل را در چمن وجود دو گل شگفت امیر ترغای و امیر بیته و امیر ترغای که پدر صاحقران کشور گشاست بیت جهان کرم بود و بحر سخا نکو کار و دین دار و فرخ لقا و همواره بمجلس شیخ زین الدین کلا رشریف میبرد و بنسبت بسیار صلحاء و فقرا طریقهٔ اخلاص و ارادت بجای می آورد و مثنوی نشستی با اهل عبادت همه سرانجام کارش سعادت همه فرو نادمش سر بچرخ کبود همین سر بجاروبش آمد فرود و در سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمایه که سلطان ابوسعید بهادر خان فوت شده و زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران بنهایت رسید بر طبق کلام منجم نظام ما منتخ من آیة و ننسها نات بخیر منها او مثلها امیر تیمور کورکان در ولایت توران از کنکه تاقون که با آئین شریعت غرا و حیاء اولیا امیر ترغای سپهر دستگاه تولد کرد بدین چه در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید بوده و در بیست و پنجم شعبان همین سنه واقع حضرت صاحقران در قبهٔ خضرا کشور وی نمود بیت کی گردد و دیگر آید بجای جهان را مانند بی کدخدای و از طلوع آن نیر سعادت بر تو صفحات خواب خاجولی بهادر بر عجلت گرفته تومنه خان کرده بود و بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این حکایت و جزو اول این مجلد مسطور گردیده و چون خشان بر بوان و جعلنا کم خلائف فی الارض پرده انچه خجسته من نشأ و مشهود دولت آن مولود و عافیت محمود را بطغرای عز انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح گردانیده بود و مذهبم از اوایل ایام صبا و مبادی اوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری مشید سپهر دار جهاری لطایف عنایش فروغ اهبت و کامکاری چو شعشعهٔ برق از سحاب آذری مبدد خشید مثنوی ملی در سحر چو جبین سپهر نمایان بود و نور اقبال مهر درخشان نهالی بطرف چمن سؤ و ظاهر از صورتش فی الحسن کز روزی بیارآورد کام دل سؤ و حاصل از بارش آرام دل و حضرت صاحقران در عنفوان اوان جوانی همواره با سپاه ناخن و صید آهنین دل مشغوف بود و با موفق سوم زرم و پیکار توجه مینمود تا از زمان که بر سریر سلطنت عروج فرمود چنانچه بسبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر نظام خواهد یافت انشاء الله تعالی ذکر شمهٔ از سیر و غزوات صاحقران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار صاحقران کیتی ستان امیر تیمور کورکان در ایام شباب خرم و دلخوش در بلدهٔ کش که آن را شهر سبز نیز گویند روزگار بهاد ون آرا میکذرانیده و در مصاحبت بعضی از امراء برلاس که قرابتان بحضرت بود ند روزی بشب و شبی بروز میرسانیدند و در آن اثنا نوبتی با سته چهار کس از مخلصان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلا رشریف برده و در آن روز شیخ سرا رجمع

نسب توبین بود و نسب قتان

تکمیله

نصب

نصب

میرآورده گفت که امروز درصحبت ما کسی است که هر پنجاه پادشاهی خواهد رسید هر یک را از ما مرادخاصه که بود خود شوکت و سلطنت مسرور بود و خاطر گذشت که مصور بدرجه سلطنت مراد ست خواهد داد اما تا بتصمیم صواب نمای صاحبقران سعادت ما حضور نبود که با وجود این نوئینان عظیم الشان و فضلا جمعیت اسباب پیکر این دولت در نظر من جلوه گر آید و جناب شیخ نوبت دیگر اغاز سخن کرد و فرمود که در آن زمان که طغاتیمور خلیفه ملوک عظام بود خلیفه اعظم بی خبرت آدم ترکیب فیروزه مقرس کردون اقتدار و اورا بهتر از نیم عنایت قادر کن فیکون مصون همایون خود جاعل فی الارض خلیفه تکوین هوش نشان عالم علوی و سفلی رسید زمره که فطرت حرز الاتصاف داشتند با خود مخمر کردند که چیره پایه طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و بخارا پرتو بکاخ دماغ آتش و باد و آب صعود نمود و آتش متادر کانون درونشان باشتعال مایفت و هر یک از ارباب ترجیح بتفصیل خویش باقامت دلایل پرداخته سخنان باد انگیزه بر زبان آورند و باد ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کردند اما خاک پاکسار دم دم از معلوم فروتنی نموده با خود گفت که چ من خود چه کسم من که گوید باوجود بستی این سرافرازی مرا کی دست دهد و با این همه پستی و افتقار هستی خلیفه پروردگار چگونه بصورت سجده فروتضع خاک بمقبول رگاه صانع افلاک افتاده بر طبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از روی مخلوق شد بلیت خاک شو خاک تا بروید گل که بجز خاک نیست عنصر کل اکنون در مجلس مانیز بر کرسی سروردم از فقر و مسکنت زده فرمانفرمائی او را میسر خواهد گشت قطعه چون خاک باش در همه احوال وردبار تا چون هوا ست بر همگس قادری رسد چون آب نفع خویش بر هر کس همی رسان تا هیچ آتشت زجهان بر تری رسد امیر صاحبقران از استماع این سخنان امیدوار شده که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بحکم عام موجهد لا کلام بر تربت مقدسات جهان گیری شتوانی فرمود و بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی در طلب هر مراد که چشم همت جولان داد بیکر مطلوب دو اسپه در استقبال کرد و در تحصیل هر غرض که سالک طریق گردید چهره مقصود چون دولت و اقبال علی سرع الحال روی بجانبش آورد و گویا هر عنصر ذات تعنصر عقلی بود مصور و هر موری بر عنصر لطیفش لشکری بود خوش رو و سرشب دیجور حوادث هر کاه رای عالم آرایش در لمعان مدی همچون ماه چهارده چهره گیتی را منور گرداند ی و در روز ظهور و فاتح هر وقت فرخ پیکر همچو مهر انور تمام ترش هر کجا پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و مرام طالع گردیدی بلیت زرای روشن همچو خورشید بیکدم عالمی را ساختی کاه لاجرم را ندک زمانی سپاهی بشمار ما حدت و اهبت بسیار در ظل رایت نصرت شعارش مجتمع گشتند و بمطاوعت بازوی هنر کذار و معاضدت افکار صائب آثارش بساط اهبت حکام زمان و سلاطین آفاق فرمان بر طبق دلخواه در نوشتند مثنوی بکردش یکردان هر کشوری بماند ک زمان جمع شد لشکری بکسر و سر خیل کار آگهان بساط بزرگی بر هم جهان و آن پادشاه کامیاب با عصوب اعاظم سادات و اکابر بوا تفاق اعیان نوئینان سنه ۷۷۰ مأثر و قبه الاسلام بلخ در سنه صدی و سبعین و سبعمایه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و در پرتو قدرت قادر کن فیکون مقالید ما ملیت ربع مسکون بمقتضای آن الارض لله یورثها من یشاء من عباده بقضیه و ما یت او را و ما نچه رایت ظفر آیتش مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تا مقاصی مغرب پرتو انداخت و آفتاب های کشورکشایش آفاق حشمت نورافشان شد ۷۰ ولات شرق و غرب را کواکب آسا معدوم و ناپیدا ساخت بلیت چو خورشید بردار اوج نقاب ستاره نهان کرد اندر حجاب از آنجا روان اقبال استقلال در هیچ معرکه شکست بر لشکر نخسورد و فریفتا و بهموار ه بمن دولت شوکتش ملازمان موکب همایون را ظفر پوری و ظفر دست و اد فتح و حصولی که از غایت رفعت سر بر فرا تش بر آسمان سودی و کردن بین از فراز فصیل آن کمتر زده نمودی به تیر قهر طلان صعف آرای و کز کران کردان طلعه کشای مفتوح و محکر کردانیده و از هر مملکت که تحت تصرفش در آمد علما و فضلا و صنعتکران و هنرمندان را کو چانیده قرین غزو و اکرام مهاجر ا نلهر رسانید و حضرت صاحبقرانی بعد از عبوس بر سند کامرانی بخت فتح یار و اعصار کشای مغولستان و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون کلمه را نما مالک را از عاصیان و طغیان مخالفان و معاندان پاک ساخت و را و اخر سنه ثنتی و ثمانین و سبعمایه از توران باز ایران شتافته و در سنه ثلاث و ثمانین تمامی بلدان خراسان مسخر کردانید و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه لشکر بسیستان و قندهار تاخت و آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک محروسه منضم کردانید و در سنه ست و ثمانین و سبعمایه بمیرملی ۱۳۸۶ رسانیده در ستر اباد لواء اقبال برافراشت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه بعراق و فارس و آذربایجان رفته بهمت عالی همت بر فتح اصفهان گماشت چون از آن معرکه بمورش سه ساله مشهور است

قتمش

مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ۷۹۳ در موضع قندرجه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورد و در منتصف رجب سنه ۷۹۴ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران بایران رایت نهضت برافراخت و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیار بکر را بر نهج دلخواه ساخت در جمادی الاولی سنه ۷۹۷ از راه دربند بجانب دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را مستاصل گردانید در اوایل بهار سنه ۷۹۸ از همان راه بآذربایجان بازگشته ایالت آن مملکت بمیرزا میرانشاه تفویض کرد آنگاه بسمرقند شتافته در سنه تسع و تسعین و سبعمایه ولایات خراسان را بامیرزاده شاهرخ سپرد و در سنه ثمانمایه میل غزا و جهاد فرموده لشکر به هندوستان کشیده در روز سه‌شنبه هفتم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه بظاهر دهلی رسید و میان آنحضرت و حکام آن ولایت سلطان محمود و ملوخان محاربه عظیم بوقوع انجامید و نسیم فتح و فیروزی بر شقه رایتش وزید بعد از آن عنان بمستقر سریر کرامت معطوف داشته در روز سه‌شنبه ۲۱ شعبان در ضمان حمایت رحیم رحمان در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال نمود و در هشتم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمایه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده از توران بایران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمایه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم گردانید و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آن خطه را از فرج نامی که گماشته سلطان احمد جلایر بود قهراً قسراً انتزاع نموده در بیستم ذی‌قعده سنه مذکوره بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب آن شهر بایران و آذربایجان شتافته در ۱۳ رجب سنه اربع و ثمانمایه بعزم رزم عالم روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه مذکوره در نواحی انگوریه میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانید و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر گشت اما دست قضا بساط امنیت و فراغت را از ان مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورکان را داعیه بود که بار حکومت روم را با یلدرم بایزید مفوض سازد و کرت دیگر لوای حشمت و عظمتش را در آن دیار برافرازد ولیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمایه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آن مملکت را به پسرش بازگذاشته عنان بصوب آذربایجان تافت و در سنه ست و ثمانمایه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که در آن ولایت حکومت میکرد جزیه قبول نموده متابعتش را پذیرفت و در اوایل فصل بهار که خسرو ثوابت و سیاره به بیت الشرف خویش خرامید امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمایه آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید

ملخص سخن آنکه صاحبقران باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختا تا اقصاء شام و از اقصاء هند تا ناحیه فرنگ با وجود چندین سلاطین با فرهنگ بتحت تصرف و حیز تسخیر در آورد و جبابره دهر و قیاصره عصر و سروران آفاق و گردنکشان بحقاق را بلطف یا بعنف مطیع و منقاد خویش کرد مثنوی

امیر جهانگیر عالی نژاد چو پا بر سر ایالت نهاد
ز سر حد چین تا باقصای شام غلط میکنم ربع مسکون تمام
که از راه صلح و که از روی جنگ درآورد از لطف ایزد بچنگ
سلاطین ایران و توران زمین سران دمشق و بزرگان چین
بدرگاه او با نیاز آمدند بالطاف او سرفراز آمدند

حضرت صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده با وضع کرد که دستور وزرای کامل عقل و منشور حکمای صاحب تجربه را منسوخ گردانید و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت بمقتضای نص و شاورهم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنا سرانجام مهمات را بر مقتضیات رای صواب نمای خود مینهاد و نقش فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف میداد پیوسته در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع متین بقدر امکان مبالغه میفرمود مثنوی

چو بنشست بر مسند سروری برافراخت اعلام دین پروری
بتعظیم سادات کوشش نمود در انعام و اکرام ایشان فزود
کرم کرد با اهل فضل و هنر بدانشوران بلاغت اثر

در سفر و حضر همواره زمره از آن طبقه عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسایل یقینی شرایط اهتمام بجای می‌آوردند بیت

بدانشوران بود مایل بسی بیاموخت زایشان مسائل بسی

و آن پادشاه دریا دل در ایام اقتدار سیورغالات و انعامات جهت ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور و وزرا و خیل و حشم و عبید و عدم رعایت اهتمام برافراخت

رسید و خان حال مآل امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعهٔ کریو که محبسش بود از عالم انتقال نمود و توغلقتمور این عذر را بسمع قبول جای داده
بر بانشاه را اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بماوراءالنهر شتافته از بیم اعدا چند گاه پوشیده و پنهان
بسر میبرد و در آن اوقات چهل و هشت روز در خانهٔ خواهر بزرگتر خویش قتلغ ترکان آغا و چهل و هشت روز دیگر در قریهٔ آچقی بیبود و از آن قریه شبی در مقابل کنار و سمرقند
آب آمویه رفته در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بقندهار آوردند زیرا که امیر حسین از قلعهٔ کریو گریخته بدانجانب
رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در هیرمن منزل تومن نکودری با امیر حسین رسیده باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند
و با آنکه والی سیستان بمعاضدت امیران بر دشمنی قوی که در آن اوان او را پیدا شده بود ظفر یافت سرشت بد او را بر سلوک طریق غدر باعث آمده
جمعی کثیر از لشکریان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند سر راه بر ایشان گیرند آنگاه آن امیر شجاعت پناه را اجازت
معاودت داد و سیستانیان در اثنای راه بدیشان باز خورده آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای مبارک
رسید و ملازمان موکب عالی دشمنان را بازپس نشانده امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجهٔ جراحات در خانهٔ تومن نکودری
توقف کرد و امیر حسین با نود کس روی بصوب بقلان آورد و در راه از اجونی برادر بیلجیک شکست یافته دوازده کس بموضع سیرتو رفت و چون جراحات
امیر تیمور گورکان التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارصف معطوف گردانید و پس از وصول
ملکهزد نوکری سونچ نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارصف کند و آنحضرت نیز کوچ فرموده
اثنای راه قرانجی ولد حسین با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارصف بشرف نزول
موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسید و بدیدار صاحبقران کامکار اظهار مسرت فرموده در باب تسخیر
مملکت باوی آغاز مشورت کرد و خاطر بر ان قرار یافت که نخست بجانب قلعهٔ اولاجو روند و منکلی بوغا از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت منکلی بوغا و سلدوز را که داعیهٔ سرکشی داشت از پای درآورند
و درین اثنا از ایل دولان جاون سعید مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفتند و الیس ولد تومن با دویست نفر اسپ
رانده ضمیمهٔ عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدره گز رفته در میدان ایلچی بوقا نزول نموده شنودند که امیر جاکو مبارک بن طوغان بن قادان بن شیر عبد
بن قراجار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال بسند و کار برلاس تبر بدآمده اند و عازم ملازمت اند و مقارن این حال خبر رسید که منکلی بوقا و ابوسعید
و حیدر با شش هزار مرد صفدر بجنبال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نموده اند و امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی باعدا نهاده در آن
اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمد در رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتلهٔ دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح
و ظفر فایز شدند و منکلی بوقا و معاونان او هزیمت غنیمت دانستند

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب

چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از منکلی بوقا و ابوسعید و حیدر فارغ ساختند و روزی چند در حدود بلخ و قندز و بقلان
و طالقان و بدخشان بیاسامیشی سپاه پرداختند و با شاهان بدخشان صلح کرده آهنگ ارهنگ نمودند و پس از وصول از آب گذشته براه سالی سرای عازم
ختلان شدند و از پول عبور فرموده بموضع دشت کولک لشکرگاه ساختند و در آن منزل بتحقیق پیوست که توغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جته را سرکرده با
بیست هزار مرد در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر نبود و حضرت صاحبقرانی بتائید سبحانی واثق بوده از آن
شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت آثار ساخت و رایت نهضت بحرب اعدا برافراخته در سر پل سنگین بسان شیر عرین بر ایشان
تاخت و از چاشتگاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافته در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید جهانگیر پای از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون
عدد اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صاحب تدبیر اندیشه بر حل این واقعهٔ معضله گماشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوج قرا
بهادر را با پانصد مرد که هریک در آیین هنر رستم دستان را غاشیه کش خویش میشمردند در برابر دشمنان باز داشت و بنفس نفیس با هزار و پانصد نفر
دیگر بجانب بالای آب توجه کرد و در جوف لیل مجموع آن خیل شنا از آب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان پی اسپان دیده دانستند
که طایفه از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال بر ایشان مبهم مانده تا شب دیگر که شعلات کواکب بر ذروهٔ سپهر گلستان علم نمایان شد صاحبقران

صاحبقران گیتی فروز فرمود که بر جبال آتش بسیار برافروخته مخالفان از شنیدن خبر ورود ایشان متحیر و مضطرب گشته هر طایفه طرفی گریختند و امیرتیمور کوران که مانند سیل بشکوه فرو رانده ایشان را ناپدید ان گیرانی خانه شی نمود و در آن منزل آنحضرت پیوسته از بهتر ارسنایم این فتح حسین بفشارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر صاحبقران ستم آثار او و هزار مرد دلاور بر امیرحسین پیش گرفته چون آن سپاه آهنین سیدل ابالی شهر سنبر فوج فوج رومی امید بدرگاه خلایق پناه نهاده ندا امیرصاحبقران سعید نصرت ارشکر بهره خویش گردانیده دیگر از ره توقف ما موبساخت و بعد از طی مقداری مسافت امیرسلیمان برلاس و امیرجاکو برلاس و امیرسیف الدین را با دو لست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک دو هزار شاخ پر برگ از دو جانب اسپ دراویزند تا دار و غلغله کرد و غبار بسیار سایه نمود بحدی که ثبات و حصول سپاه نمایند و دیگر بزودی مراسن موجب تعدیم سایه و مدد پیروزی افتاد و دوار و غلغله فرار برقرار اختیار کرد آری چون اراده ازلی با مشعال آتش اقبال و دلتمندی متعلق گردد از انوار بصیرت منیر مشعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و کاه از هم زلیم صواجای کروی را نگیرد که بجز دمشابه آن سپاهی نگیرد

رباعی

هرکس که ز فضل ایزدی بهره دراست — بر چهره او نور دانش اثر است
اندر نظرش عروس اقبال ظفر — هر دم بهانه دگر جلوه گر است

ذکر محاربه قتی میتن و ظفر یافتن امیرحسین و امیرتیمور بر دشمن

امیرحسین نویان و امیرتیمور کوران بعد از انهزام دادن و غلغله کشتن بنجا طرح فرود دل خوش دران بلده نزول اجلال فرمودند در اوقت الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل آتش ریغی که در چهار فرسخی شهر سنبر واقع است اقامت داشت و در خلال آن احوال متعلقه جوان و دکنکاه خوشی وفات یافته بود و اقوام و قشون او امیرحسین آمده بودند که الیاس خواجه بدانجانب برنده القصه مراجعت از اجتماع لشکر با لارکش بحر از خوا امیدند و دران مقام بهرا خواجه شمس فته با یکدیگر لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که طریقه موافقت مرعی داشته پیرامن خلاف نگردند و دران وقات روزی امیرتیمور کوران خوابی دیده که دلالت بران میکرد که علی اسرع الحال مخالفان قهر خواهد یافت بنابران قوی دل و مطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیرحسین در میان نهاد و با تفاق موجبه رسکاه سده بجنبیه سیاه پرداختند از انجا الیاس خواجه خان نیز عزم تسخیر کرده لشکر مرتب کرده بدر موضع قی میتن امواج دریای فتن در تلاطم آمده و ایران همتن و سپاه ران دشمن شکن درهم افتاده و کشیر از جنود جنه جنه پهلوانی بدست صاحبقرانی آورده زنده و از زمان و کوب عالی آغاز شده کرده مژده از معارف خاص الیاس خواجه را جریح و قتیل گردانیدند الکا بکیا بران میدان پیکار پیچ و خم بر یکدیگر بسته ابواب کشش و کوشش بگشادند غاقبت بنیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیرحسین و امیرتیمور و دیده الیاس خواجه خان قرار نمود و بسیاری از لشکر یانش کشته کشته از اعیان امرا اسکندر اغلان و امیرحسین و یوسف خواجه با چهار تقدیر گرفتار شدند و در روی چند معتبر بوده بقتل رسیدند و امیرحسین و امیرصاحبقران بعد از شادمانی بصورت فتح و ظفر و کامیابی و شادمانی بدار الخرور اشتغال نمایند کار در موضع آقار در ضمان عنایت حضرت خداوند بدار الملک سمرقند رسیدند و کامبشاه و اولغان را که والده و زوجه ایل بیگ پدر دو خان بودند با دشاهی برداشتند

اکفتار در بیان جنگ لامی و انهزام یافتن لشکر جغتای

در بهار سنه خمس و ستین و سبعمایه که خاقان کل ما صاف حشمت بمحل روی یا محبن الوس ریاحین آورد و زمرد پیکان جانب و شوی را از ضمائر خاطر مکرر بسهم کرد الیاس خواجه خان جهة انتظام کار در قی میتن با جمعی کثیر از لشکر بکوچ و قن بجانب ایل و الوس جغتای نهضت نمود و اخبر عرض صاحبقران عالی گردانیده بود آنحضرت امیرحسین را نشیمنه نمود و آن امیر سپاه سر بسپاهی فرق در جوشن دریغ و تیر مجمع کرده بعد از طی مقدار مسافت بجانب اعدا برافراخته و از آب سیحون گذشته طبقات جشم مور بر خود جمعه و هرگاه منصوب ساخته و از اطراف الیاس خواجه خان خبر رسیده کنار آب بادام را نیز معسکر گردانیده و امیرحسین باتفاق امیرتیمور بشتر رفته بعد از تقارب احد بالقعلیه و لیران صف آرا مشغول گردیدند امیرجاکو و امیرسیف الدین و امیرمراد برلاس و عباس بهادر و ارغول عامی و داده عنق جوش لشکری بکار زار انداخته بفشار پیش بر دشمنان بادیسا و امیرتیمور کوران با جمعی کثیر از سپاه زرمجری و جواشن علم اقتدار برافراخته و امیرحسین در طرف راست میمنه و میسره طایفه از اعیان امرا و بهادران با هر اولی مقرر ساخت از انجانب الیاس خواجه خان نیز خود جمعه را تعبیه کرده معرکه شافت و دران جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلت کارزار پرداخته بیاد حمله آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیرحسین و امیرتیمور بکثرت عدد و قوت مشهور و موصوف بودند سران جنه جنه لشکر بر سر کشیده بعمل نکات پدیده حال بودند و بحسب جالیت آن نشکت که از بدایع صنایع الهی است

امیرحسین

و کنار آب بادام را نوان نوش بیان کل ادام عنانی مع شجاعت پهلوان دانند مشتمل بر یکصد و صاحبقران بیان کردن عنان گردانی امیرحسین و امیرتیمور و جانب او و یکدیگر و دادن خان را بیکبار یورش و دادن لشکر جغتای

دوان لشکر جغتای از عرصه دولت حلقی نام قشنه

نی لبث و در نگ در فضای معرکه جنگ چندان شک از دیده سحاب ریزان و روان گردیده که گوئیا از ما تیر گرفته شیر جوهر هوا محیل آب شده بجای
قطره باریدن بیت آژ شوب باران و جوش حباب همه جوش و خود گردیده آب شیر تیز پرواز در فضای هوا پر نیانوست کرده کمان کیانی به
علت سترغا جتلا گشته روی بگوشه آورد و نیام حسام از رشحات غمام گوهر بار بسان ابر نم بر وان داد و قامت نیزه گذاران چون قد جوانان نوخاسته
بود خم گرفته سر زانو نهاد و قوایم اسپان صبا رفتار بواسطه قوه لای و کلال از حرکت باز مانده و اثواب از کثرت آرتج سحاب گران شده بمبارزان بارگشته بلکه شتر شانرا
منقطعه دیده گردند سروران جبه تا زمین همچو بحر خضر شد پای مرغابیان بحر مصاف راست چون پای ابطا شنا ور شد و چون اسیلان باران بیحد
مقصود مخالفان بود بحصول پیوست بدا بار سر ابداخته و تیغها از نیام آخته بر لشکر خفتانی تاخته و تا بواسطه واقعه ظاهر آشکار ساخته مدفع گذاشت
امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جمله اعیان سپاه الیاس خواجه خان بود
بگریز انید و تا مان بهادر و ملک محمد ی را متعاقب نزد یکدیگر فرستاده پیغام داد که مصلحت در آنست که قدم جلادت ثبت نهند تا موافقت
هم روی همیدان آورده مخالفان را بسیاست اصل سازیم و بعنایت الهی رایت فتح و نصرت برافرازیم و امیر حسین که در آن وادی اعمال حسنه را با فعال سیئه
بدیل داده بود بر بادفرستاده صاحبقران کامگار ابنا خویشی تمام بار کرده اینبار آن امیر تیمور کورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق اهمال
مسلوک داشت و شب بهر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک خونریز ملک بقلم سیمگونی مرقع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته
دست بتیر و کمان و سیف و سنان بردند و درین اثنا لشکر سپاه مجلا نهزام یافته بالاخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلادت آئین بمعرکه
رسید و کرکیکان را هم بر قوش افتاده عنان راجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر او را انهزام حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین
و امیر تیمور را بهل و خشم بشت بر معرکه گذاشته اسپان ایشان بر بالای کوه لای و کل افتاده و بهزار آزار لشکر خفتانی عرصه بلتف گشتند و امرا بجای ایستاده
و شهر سبزوار فتنه امیر حسین کی توقف بسالی سری رفت و ایل و اولوس خود را چنان گذاشته و در شیه تو سنزل گزیدند اما امیر صاحبقران تا سه
انگه شاید نهی از پیش تواند برد روزی چند آب عبور کرده و دوازده فرسخ مرتب ساخته تیمور خواجه و علان و چاوچی و عباس با هفت فرسخ
منعطای گردانیدند و فرمود که بطرف سمرقند روند و انطایفه از حضرت جدا گشته اکثر با عدا پیوستند لاجرم طرخان صاحبقران سعادت انتساب
که روزی چند بار و بار کار بایشان ساخت و از آب کذشته در حدود لخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت
لشکر منعطای از وی صدور یافته بود بهیاسا رسانیده و جوریش را نابوده انگاشت ذکر سلوک مولانا زاده سمرقندی و مولانا مزاده بخارای
بخارای در طریق سمرقند و مراجعت مؤدن لشکر جبه در عین هنجالت و شرمساری چون امیر حسین و امیر تیمور بیکدیگر
یافته رجیون عبور نمودند و مغولان بایمان بغرم مذهب و تاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب مضطرب بنیاد ثبات و قرار متوطنان آن دیار
منهدم گردانید مولانا زاده سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم بارو فوج مغولان تحقیق نموده در باره وجوه صیانت
نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان کذرانیدند و سمرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای داده زمام اختیار خود را در قبضه تصرف مولانا زاده سمرقندی
و مولانا مزاده بخارای گذاشتند که تیر اندازی جلد بود و ابو بکر کلوی مذکور که اوصاف سپر بازی بروی صادق می آمد نهاد و ایشان شهر را که چون بنا
کرده بر جاده مجاهدت سپاه جبه ثبات قدم و رزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر محاصره بتقدیم رسانیدند و چون زد و کیات بایشان رسید
که سمرقندیان آخر کرده و اموال و دیار مسلمانان در معرض تلف آیند ناگاه بمقتضای قضا بر زد تقالی و یاد رسیان چهار پایان سپاه الیاس خواجه خان
افتاد و چنانچه از چهار اسپ زیاده از یکی زنده نماند و مغولان خائف و حیران شده اکثر کرکش و پرتل نشان پشت بسته و پیاده و می بدیار خویش نهادند
و چون سر بداران سمرقند آن چشم کلی از پیش بردند پای در وادی جسارت و فتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کرده و نهادین اجناز
بسمع شریف صاحبقران کامکار رسیده مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاد و از نکاهی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و مسرور
بطرف سالپی و حرکت آمده امیر تیمور کورکان بسعی مقبول و اشتد و در حدود دلقلان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور ملکت
با یکدیگر چنان لغت و از خود فرمودند سربداران سمرقند اندیشه مند گشته جبه مصلحت وقت طلع و هدایا بدیشان فرستاده و چنان مقرر گردند

مقرر گردند که دران مستان امیرحسین در سایهٔ سرای سپهر پیرو امیر صاحبقران در کشتی بخشش فشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید رایت
الشرف از دو طرف بسمرقند روند تا که صاحبقران عالیجاه عزم بخشایش نموده و دران دشتستان پرنوا اهتمام بر عمارت حصار قرشی اندخته
و چون آن خلع بمحفت بسمرقند رسید سپهر سریداران شادمان شده مولانا زاده ببرکات و منسوقات جهة صاحبقران جمیده صفات بطرف قرشی
روان ساخت گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و گذشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیرحسین و
حضرت صاحبقران در اوایل فصل فرودین که فرش نامیه جهة نزول سلطان کل در فضای باغ و بستان بساط زردین مبسوط گردانید و از اقتضای
هوای راحت افزای رودی بهشتی اختلاف در الوان و روایح ازبار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیرحسین و امیرتیمور برمرکب شجاعت و مهر گسسته
بر یک از شارع شقاق روی بتوجه بسمرقند نهادند و بعد از نزول در کان کل اجتماع سربداران رخت هستی ایشان را بباد فنا داده و مذکر مولانا زاده
سمرقندی که بنا بر التفات خاطر صاحبقران بتوده مآثر آن مملکت نجات یافت و دیگر یرامی صفوفی نکشته کاشانه از نزول انقطاع شقاوت و چون
مشیت ایزد متعال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال تعلق بامیرتیمور گورکان گیرد آفتاب اقبال امیرحسین بسمرقند زوال سیدد
محبت و مودتش در قلوب خاص و عام بمثابه تمکن پذیرد و در خلال این احوال روی بتوجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر و آمار عظام و محصولان
صاحبقران کردون غلام مبلغ کلی تحصیل نمود و محصلان بهر اصولت جهة تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال جنبک
لای دست امرا بکار نمی رسید از او را نچنان امیرحسین طمع داشت عاجز آمدند و امیرتیمور دست در بیانوال کشاده امیر حاکبر لاس و امیر سیف الدین
و اقبوقا بهادر و الجای بهادر و دیگر بهتران خود را امداد و اعانت کرد و در برابر زدن محصلان مبلغ بیشتر جنانی که دست مکنت آنحضرت بآن نمی رسید
بطریق عرض نهاد از انجمله پاره گوشوار خرم خاص خود او لجای برکان آغاز کرد خواجه امیرحسین بود پیش پرداز امیرحسین ما وجد و انگه دانست که آن اشیا
از خزانهٔ امرا و ست بستاند و مع ذلک سه هزار دینار زر وجه رقم باقی ماند امیرتیمور بسیان خویش در عوض آن مبلغ پیش کشید و امیرحسین منفعل شده با سیان را
قبول نکرد اما تکلف که من بعد سرای سپرم و عیال خود را بقلعه کوه ارغعب من رسال نمائی و امیرحسین بسالی سرای رفته بوساطت این افعال
ناهنجار خاطر صفا رگیبار از ملامت شش منقبض گشت اما صبر انتقام کرد تا وقتی که امیرتیمور گورکان باوی موافق باشد پیرامن خلاف نگویند کردید بنابران
علی درویش ولد امیر بایزید جلایر با تفاق بعضی از اهل فتنه و فساد و کتوی مضمون آنکه امیرتیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و جمع لوث و
لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغول است نزد امیرحسین فرستادند و امیرحسین آن بخنان را کالنقش فی الحجر بلوح خاطر مرتسم گردانیده ثانیا ارسال داشت
مبنی از انکه امیرتیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته نزد او رده خاتون رود تا تحقیق آن صورت نماید و او رده خاتون دختر تمرشیرین خان و مادر زن
امیرحسین بود الغصه بنابرین واسطه بنیاد نزاع میان امیرحسین و امیرتیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا او لجای برکان آغاز ره سفر آخرت پیش گرفت
و علاقه خویشی سببی میان ایشان صفت انقطاع پذیرفت و در پایه سریع و سنین و سبعمایه صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آئین بعزم رزم در حرکت
آمده امیرسیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیرحسین بخیال آنکه مزاج دل اضاحب حشمت صاحب تدبیر را به مکر و تزویر دوام انتظام گسسته
ملک بهاء و حیدالله سپرا و را با عهد نامه سست تر از اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیرتیمور گورکان
بوثیقهٔ امیرحسین بخنان همپو رده بلجیان التفات نفرمود و امیرحسین با سپاهی فراوان بجانب آنحضرت و عالیشان نهضت نموده بارد یکر آغاز حیله و فریب
کرد و خضر خزانه دار را با مضمون که آن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مسلم مخرب ولایت و تفرقه سپاهی و معیشت است اکنون
انسب چنان مینماید که جریک بجانب و جرعایان و لشکر تو در حزار توقف نکنند و هریک از ما با صد سوار در تنک چلکچک با هم ملاقات فرمائیم
دلی شایبه نفاق قواعد عهد و پیمان مؤکد گردانیم هرچند چغتائیان امیرتیمور گورکان کیفیت مکاشفه و وجوه خدیعت غرضی ندارد
اما بنا بر مبالغه امرا سر رضا بخنانیده با سیصد سوار در حرکت آمد بعزیمت انکه دوست سوار را بجهة رعایت حرم در مرتبه نوتوقف نماید و با
کس تنک چلکچک رود امیرحسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریقه غدر و حلف و عدر مسلوک داشته فرماند تا سه هزار سوار خنجر گذار بنکاه
صاحبقران کامکار الطاغ کنند و ناگاه ارادت نیاز دای شیشینند و آنحضرت در نواحی تنک حرم با حضرت رسیده مایه قتال مشتعل کردند و سخنان

کیفیت مکاشفت و وجوه خدیعت امیرحسین بر صفحات خاطر امرا ظاهر و هویدا گردید و چگونگی نیت و جهگی نیت

امیرحسین

تا قتلمش جنبت کنان در عقب امیر تیمور کورکان بودند آنگاه باز ایستادند و آنچه بخبر رسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشته و حضرت صاحبقران از قتلمش بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل بمعدودی از خیل خصوص ماخان در حرکت آمده آب آمویه عبور فرموده بچول در آمده سر چاه شوراب را منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همانروز که امیر تیمور کورکان از قرشی نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی تا بچوست بر قوق و قتی مهمات آنجا مشغول گردید اما صاحبقران سعادت اتمام از سر چاه شوراب قاصدان بخندان نزد ملک معز الدین کرت و محمد بیک جوانی روانه گردانید تا معلوم نمایند که آن دو سردار با نحضرت در مقام وفا و وفاق اند یا سر خلاف و نفاق دارند و زمان غلیت الطیان دو ماه و نیم امتداد یافته و در آن مدت هر کاروانی که از خراسان بسمرقند آنچا میرسید پادشاه عالیجاه ایشان را بتوقف مامور میگردانید و چون الطیان معاودت نمودند آوازه در انداخت که ملکت هرات استدعا حضور ملکزاده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب آبه آورد و چون بتجار بقرشی رسیدند میر موسی و سایر اعیان لشکر یان امیر حسین خبر امیر تیمور کورکان را بایشان پرسیدند و اکران جواب دادند که امیر تیمور با هوم خویش عیش ملکت بهزاره رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه نصف بیرون آمد و با هفت هزار سوار موضع همراغ را منزل ساخت و ملک بهاء الدین را با پنجهزار سوار از ایل قراونا س در قرعاشون تو په کنند لولی علم اقامت برافراخت

ذکر توجه نمودن امیر صف شکن بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی

چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب کاروانیان را اجازت داده بر سمت هراه روانه شد بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرده موازی مدتی که کاروان از آنجا بقرشی تواند رسید توقف فرمود و آنگاه بهمت عالی بهمت بر دفع اعدا و دولت مصر و قداشته عنان عزیمت بصوب بچ معطوف گردانید و در آن زمان دویست و چهل و شش کس در ملازمت موکب همایون بودند اما تأثیر در مسلک عاقلم را و بچهان انتظام را و اشتند مانند سیورغمش او غلان و امیر داؤد و فلات و امیر جاکو برلاس و امیر سارو بوغا و جلایر و حسین و بهادر و امیر سیف الدین نکودر و عباس و بهادر از قبیله قپچاق و اقبوغا و بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارنامی و آن مهر سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدو و اعما و بر عنایت حضرت عزت و قوت دولت کرده روی براه آورد و بعد از عبور بصول یکنا از آب آمویه با چهل و سه کس شبانه از آب گذشته و از قرشی سار کشتیها کرفته یکبار آب رد تا سایر سپاه عبور نمودند و از آمویه بواسطه قلت عدد این رای را پسندیده و سپاه را بتوقف امر کرده همراهی مبشر و عبد الله روی براه نهاد و چون بکنار خندق حصار قرشی رسید سپاه شده مبشر را چراستا سپ مامور کردانیده و با عبد الله تمر تر نادی که آب از آنجا شهر میرفت از خندق گذشته بجانب ریز آمد و بدروازه که بجانب غرب است رسیده بقفل دست بر دروازه نهاد و است که پس آن را بخاک انباشته اند مزاحمت فرموده نظر احتیاط بر بارهٔ و فصیل نداخت و جائیکه دیوارش پست تر بود بعبد الله نمود که فلت محل بر زبان نهاد و در آمدن بقلعه این است از همان تراب انخندق گذشته بسهیل سرعت بلازمان پیوست و بر اقفت ایشان بازروی بقرشی آورد و چون طلب خندق رسید همه را پیاده ساخت و چهل و شش کس را پیش سپاه باز داشته صد نفر مرد دلاور باز ده با نها که از بورد ابلغ بر گرفته بود بخاک ریز فرستاد و تا انها را برحمتی که بعبد الله نموده بود نهاده بقلعه رود و بقفل نفس بقفل صد کس دیگر منتظر فتح الباب بر دروازه بایستاد و آن صد نفر بعنایت حق تعالی حصار را خضر بر همان ممر زبان وضع کرده بقلعه در آمده بیخ انتقام را نیاخ کشیدند و بدروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لایعقل یافته همه را کشته دروازه بگذاشتند و ملازمان موکب همایون بر عکس کشیده بقلعه در آمدند مغولان شوله مست سر اسیمه از خواب بر جسته در عایا و بچاره حیران مانده با هم سخن در میپوستند که آیا حال چیست و باعث بر این آشوب و غاکیست و حضرت صاحبقرانی در دروازه بار قرشی را مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه ظفر توا مان دادند و موجب فرمودهٔ محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود در آغوش گرفته بکنار آب رد آمدند تا بسپرند و غرض انکه چون سکینا کاه این خبر بقبول امیر موسی رسید فرقه با جوال سپاه او را در یافت و در همانشب محمد بیک نزد امیر موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت دل از جای بر نداشت و دیگر امیر موسی و ملک بهاء الدین و هزار کس بقطار بقرشی شتافته آن بلده را مرکز وار در میان گرفتند امیر تیمور کورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته همکی همت متوجه

انجا ثبت در میان بیشتر گفت رفته امیر چاکو ملا در آن وقت خون بر سر اعداد و دون برند و صاحب قران

و راز آنجا در قرشی افتاده

متوجه دفع اعداء دولت گشت و در آن روز امیر موید آلات باسی سوار که هر یک در میدان پیکار هزار بری بود خنجر گذار از شهر بیرون تاخته کار آزمود
که داستان بهمنیان اسفندیار را صنوع ساخت و شصت سر اسپ او لجر کرده تقلعه در آورد و دو کرت بهادر مانند دولت و اقبال نامیر موسی و ملک
بهادر کرت به در سلک سایر حشم انتظام یافت و روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و قتمور بهادر پل وان انداخته باپنجاه مرد بهزم بیرون
تاختند و علیشاه و دو درویشک ریغوچی با بیست نفر از دنبال عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از صف اعدا طعمه بوغا بهادر و تموجه شیران پیشه
کشته یکبضربت شیر آقتمور بهادر در اکشته و او زبکی که یکی از نوکران امیر موسی بود بزخم رمح پای در میدان نهاده قران بوغا بهادر و دستش را محکم گرفت
و بسکی بهادر بتمام سر باینده و امیر سابوغا و ایلچی بهادر از بالای دروازه شهر آمده طایفه اخیخلقان را که در پای بو تیر باپای حصار اوفتاده
بودند بگرز آبدار سیاه اعدا توکل یاصد مرد اغار سیز دوزان محل صاحبقران بهزار پاره کرده سوار بیچ جلادت اخته احصار بیرون تاخت
و بر طرف که حمله آور دو همی بار خاک هلاکت انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غور بیشمار غبار بی ناموسی و ادبار بر فرق خویش بیخته آتش اندک اندک فرو
برقرار خویش نشاند و لیکن ملک بهادر با لشکر قراونا س که پنجزار بودند در طرف دروازه غزار پای ثبات و قرار نه آن غایت استوار داشت که ضاحب
قران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن موید بتایید محمدی مظفر و منصور
تاب مقاومت در جلدت خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین بعضی دشمنان
کاهیشی فرموده همی تاکه بر ساقه لشکر مخالف بود بند بگرز آبدار سیان کوتل ایشان را بگرفته همچنان میراند تا ملک بهادر رسید و با همنان ارزد و ملک آغا
که دختر امیر یزید جلایر و خاتون امیر موسی بود حی مسافت همی بود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز در کشیده ملک را گفت که از سر خون تو اگر چه بخشیدم
و در گذشتم مشروط باینکه از سنوان جد اشوی و ملک آنیغی با خون بی عظیم دانسته مضمون کلمه من نجا برأسه فقد ربح علم نمود و ضعفا آغا را تمامش کرده صاحبقران
سر افراز را عقب شتافت و با آن نادان نوکری بود عاشق نام تیر و کمانی بر دست و هر کاه بآنحضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق نام تیر را
بر کشیده و تا عدم و قوفش در ان کار ظاهر نشود دمی نیاسود تا امیر تیمور کورکان چنان آنکه آن مرد ک در آن کار مهارتی دارد و لیرش میرفت تا بحجله
طلع و عود آتشی بنات نعشه صفات نرسید و هدف سهام ملامت طبقات انام نگردید و در ین حین بار کیر صاحبقران کرد و دن سر بریده انجکر گرفت
از حرکت باز ماند و دولت شاه بخشی از پی زنان تاخته عاشق تازنها کام تیری بلند انداخت و نادانی خود را در آن کار مهارتی وانمود لیکن دولتشاه
بدیشان رسیده و عنان مراجعت بعطاف داده بموکب عالی ملحق گردید و امیر تیمور کورکان از نواحی قراقاق باز گشته امیر جاکو امیر سیف الدین را فرمود
که مخالفان را تا تنگ چمکلیک تعاقب نمود و ایل جلایر و طایفه دیگر را که کریخته میرفتند باز گردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامران کامران
دوستان بقرشی در آمده آن دستان بدولت و اقبال بگذرانیدند و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخته و انجکایت
که خامه سخن گذار بر سبیل اجمال شرح نموده بیشتر بتکلف از بدایع و قایع آثار است و متفق جمیع ارباب تواریخ و اصحاب اخبار است و از تامل منصفان
آن کمال شجاعت و تهور قطب السلطنة و الدین امیر تیمور کورکان بوضوح می پیوندد از تفکر و تفصیل آن غایت تایید الهی که شامل حال آن فرین سالک
پادشاهی بوده ظاهر میکردد و چنانچه مخفی نیست راقم کیا و هو القادر علی ما یشا ذکر مصالحه امیر تیمور و امیر حسین بعد از تمکر امیر تیمور
بین الجانبین چون امیر موسی از ظاهر فرشی کریخته با امیر حسین پیوست و کیفیت حال با ز گفت امیر حسین منجذب گشته امیر موسی و اولجایتو برادر
دو جهانشاه و لد تایقو و بولا دبوغا را بخدمت صاحبقران مظفر روانه کرد و آنحضرت از خبر استماع نموده با دو ایت نفراز ملازمان دلاور بعزم
شبیخون متوجه دشمنان گشت و در منزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین بنزدیک بده هزار سوار بودند صاحبقران
کامکار صلاح در جنگ ندید بصوب بخارا رفت و در اثنای راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بر حضرت از موکب همایون جدا شده
بخارا سان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول بخارا و نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که بر سم شبیخون بر
سر اعدا تازیم و کار ایشان را طبق الرخواه بسازیم محمود شاه این معنی را قبول نمود و بنابران امیر تیمور کورکان نیز متعاقب امرا از آب آمویه گذشته در
ماخان با ایشان ملحق شد و چهار دان چند و رلشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمود شاه با تفاق پدر زن خود علی سوری که بحیله و از اب جیحون

همو کب جلالی پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماغان بفراغت گذرانیده اسپان را فربه ساخت باشکست کس از ملازمان بستم اتر که در آن سمت در خدمت سپهر مهر مند نوبت دیگر سپهر جلو همت عنان باره جهان نورد بدان طرف آب منعطف گردانیده وارزاء خواهد بود قرشی رفت جمعی از نوکران امیر موسی را که آنجا بود ند کشته و دران اثنا خبر یافت که بخارا نفر از لشکر فراوانی در قوزی سندان نشسته اند موجه هم اساس جمعیت ایشان شده چون نزدیک بدان مکان رسید سپاه خود را بهفت قشون ساخت و از اطراف و جوانب قراولان فرستاد و مورچال انداخت. عجب هراس بر صحرای آنجماعت سفیلا یافته باوجود کثرت عدد اندیشه اندک نظری مکر نکنند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شتافته اوج قرا بها در کنار قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رحمت سرا نزول فرمود و از دست برد ملازمان موکب همایون بر خاک محنت افتاده پای در وادی فرار نهاده بشهر در آمد و امیر تیمور کورکان پنج شش روز در ساغر فراغت آسا سیده و دران اثنا شنید که امیر حسین همه آنگونه عنایا بجنبک و سنیان با جنود نامعدود در قرشی منزل گزیده و منعلای لشکر او شهر سبز رسیده چون خبر مزبور گذشت که شنا سب آست که چند گاهی بقابله و مقاتله او در توقف اندازد و عنان عزیمت بطرف ترکستان منعطف سازد آگاه و باهمان شصت سوار اقبال او را دست در دامن دولت ابد پیوند زده بود ند تعاقب کرده از سمد سمرقند بتاشکند شتافت و در نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کیخسرو خلخالی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلدان ترکستان بود ند ملاقات فرخنده بهرام جلایر چنانچه باید و شاید بجهة تمکاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه مقتضای انسانیت و مروت بود ظاهر ساخت و امیر حسین دو نوبت لشکری بران بحابت امیر تیمور کورکان ترکستان ارسال داشته هر بار بانحضرت بانکیر فتح و نصرت اوبی نمود و سپاه امیر حسین فرار برقرار اختیار کرده بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران سعود خصال امیر سارو بوغا دا بهادر را جهة استمداد نزد امیر شرغ الدین مغول فرستاد و دو هزار سوار مسلح و مسلمین و سمجاله ایشان باز آمده او را بموصل سپاه جهة تعزیت شتابع کردانید تو امیر حسین از خبر شنود مضطرب گشت و بعلیا و مشایخ تاشکند و چند تومل حیت تا امیر تیمور را بصنعت مشوده از سلوک طریق مخالفت بگذراند و بجاده تحقیق مواقفت رساند و بانجماعت جلیل همایون شتافته بزلال موعظت تازه چشم انحضرت را شکین داوند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمود ند که امیر تیمور کورکان عنان انقلاب امیر حسین را بانگاه رام اخلاق از لوح خاطر فرو شست و بوفق التماس ملازم ملاقات او گشته نوکری چشیده تمام را جهة اعلام تعزیت پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثنای راه بعضی از لشکریان امیر حسین را که از مصالحه تغافل نموده قصد انحضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانید و چون در قصبه مزبور نزول کرد بچغتائیه باز آمد و جز تو رکه امیر حسین بسوگندان برزبان نه گذشتی بعضی صاحبقران را فرو نگذاشت و رعام دوستی و محبت باشد و توران شاه نامی از خواص امیر حسین بصحبت انحضرت رسید و قرا عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید و امیر تیمور کورکان عباس بهادر را بهمراه تو رانشاه جهت همین کار نزد امیر حسین روان گردانید و امیر حسین امیر موسی را داد تا بتوقیر دی راضا و مژده سوار ارسال داشت تا با صاحبقران سعود خصال عهد ملاقات تازه ساخته انحضرت را پیش او برند و در روز یکه امیر تیمور کورکان بطلیعه بادر سید امیر موسی بلوغ شکفت که مزار علی با انجماعت فرود آمد و شعراً غازه ذکر کرده متهم بران قرار یافت که از طرفین بیرسراری با صد نفر پیش روند و باهم ملاقات نمایند و بترتیب جدید بر سایند و امیر تیمور کورکان در وثاق امیر موسی نزول نمود و دوشت و بیگانگی بالفت و یگانگی مبدل شد و امرا لشکر را با اجازت داده هر یک بجورت خویش شتافتند و امیر تیمور کورکان نیز بقبة الخضرا کرش خرامید و متوطنان آن بلده از استقبال آن سیم عذار نوجوانی یافتند

ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور کورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان سابقا اشارتی رفت که شاه بدخشان در خلال احوال گذشته بطوع پیوسته بود و امیر حسین بعد از انکه خاطر از جمع صاحبقران عالی گهر بساخت رایت عزیمت بصوب مملکت براند و ملک حسین کرت از نیشور ت وقوف یافته قوجی از سپاه خود بسرکردگی امیر شیر غان فرستاد تا دست تغلب و تاراج بر آورند و خبر بعضی خورد بان بسمع شریف امیر تیمور کورکان رسید بجهة تادیب ایشان آب آمو به عبور نمود و انجماعت خبر وصول انحضرت شنیده روی بصوب هراة آورد ند و امیر صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و در عزیمت انحضرت اطلاع یافته با یاد شاهان بدخشان مصالحه نمود و عنان مراجعت بطرف سالی سرای انعطاف داد و امیر تیمور کورکان در قندز بلوی رسیده هر دو سردار بدیدار یکدیگر افتخار فرخ و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی گذرانیدند و باتفاق یکدیگر کابل رفته انحضرت را جریده بصرف بولاو و اقتو غاکه دم از عصیان نپرورند پردان در آوردند و چون از انصرف قضی الوطر مراجعت نمود امیر

امیر حسین قصد کرد که قلعهٔ بندوان مجدداً تعمیر نماید و از سای امرای مازندران خواست که آن بلده را دارالملک سازد و امیر تیمور گورکان را وی گفت که عم شما امیر قزغن آن حدود را مرکز مسکن پدر خود گفته تعمیر آنرا پای تخت ساخت و این معنی بر وی بسیار ناگوار آمد و مناسب آنکه شما نیز سرای دلخواه خود را در گذرید امیر حسین این سخن را بسمع رضا نشنود و امیر تیمور گورکان را همراه خویش ببلخ برده آغاز عمارت کرد در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول بخیال تاخت و تاراج ماوراء النهر بآب شیرو آمده اند و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور گورکان و امیر موسی را بر پیش فرستاد و خود نیز بمغالب آنگروه عبور نموده در آغرجهان دشمنان با یکدیگر مخالفت کرده بقتال مواجهت فرو گذاشتند بعد از ان تحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارتیده اند و امیر حسین با امرا و لشکر مان عازم دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بعضی خویش توقف نموده و جهان ملک را که پرسش بود بصحبت امیر صاحبقران بر سر بدخشانیان فرستاد و آنحضرت در آن ولایت آثار اقتدار ظاهر گردانیده بسالمی سرای مزبور امیر حسین رفت و چون در وقت غلبهٔ حضرت صاحبقران کبخسرو خطائی و شیخ محمد کشلاق وزیر که در آن طرف آب آمو تاش خلافت تشمل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشتند مکتوبی با امیر تیمور گورکان نوشته از وی استمداد نموده بودند آن نوشته بدست امیر حسین افتاده بود و دانا مسیکه صاحبقران کشور گشای ببالی سرای رسید مطلع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر گردانده تا امیر حسین آن را سرسته انگشود و از این جهه خباری بر حاشیهٔ خاطر انور نشسته مقارن آنحال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد بگوش امیر تیمور گورکان رسید بنابران روزی بر بارهٔ کردون خرام سوار شده با امیر حسین ملاقات نموده و بوسیلهٔ تحقیق سخنان مذکوره بسمع رسانید و در وقتیکه امیر حسین در کنار آب سوار بود پیش از رفت اما قبل از انکه اظهار مافی الضمیر فرماید حضرتی از ظرف آب آمده آهسته با امیر حسین گفت که با غی نزدیکست و امیر حسین روی بصاحبقران جنگجوی آورده گفت باید که بی تامل از آب عبور کنی و ضربت شمشیر تش بهنگ و باد حمله گزار گران سنگ دشمنان خاکسار را در نوردد و از متفرق و پریشان گردانی زیرا که زنده چشم و بعضی دیگر از قدوم که پیش رفته اند عهده این امر بیرون نخواهند آمد و امیر تیمور گورکان حسب الوعده بتقدیم رسانیده چون با مرا و منعلقای پیوست خبر توجه آنحضرت بسامع خجسته و شیخ محمد بیان سلدوز رسید عنان امید عنان امید ان مقابله بر تافته و خجسته و ارزاه فیرنگ بطرف الامی رفت و زنده چشم او را تعاقب نموده و شیخ محمد بصوب خجند گریخت و امیر تیمور گورکان او را تا کاسی گرفته منظفر و منصور بجانب کش مراجعت فرمود

اظهار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بن امیر مسلا گرت ثانی چون بار دیگر مشیت قادر یکه کلام معجز نظام والقدرتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لایزالیش دلالت میکند ز نو کیان آن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران سعود خصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی بر خرد مندان جاده و جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود امور می که سبب تغلب مطلوب جمهور نزدیک و دور میشد در شهور سنهٔ ثلاث و ثمانین امیر حسین سر بر زد از جمله انکه بسبب اصحاب صاحبقران عالی مرتبت و مقام عذر و خدایعت آمده خواست که بهنگام فرصت دست بردی نماید و تواجیان فرستاده تا از تعلقان و متعلقان آنحضرت بر کرا اسمی و رسمی یابند گوشمالی بلیغ بر سانند سیر یکی از غار اکه خواجه صاحب قران والا گهر بود بهانه انکه مؤنث برش میرود تا یارلات پسر جاجو برین را در سر شراب کشته و کریخته پیش خود طلبید و ایضاً امیر موسی را که در سلک مصاحبان آنحضرت انتظام داشت باکوچ طلب نموده و بواسطهٔ قهر و تهدید امثال این حرکات نالایق امیر تیمور گورکان را خجسته باطن امیر حسین بتحقیق انجامید همت عالی همت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با عقلا و ارکان دولت بدل قوی و عالی فسیح شعار خلاف امیر حسین علما برساخت امرا و تومنیان را از لوس خفتای کمار کمال سعی و جدت امیر حسین طول و متفرقو بندوار باس طوقش لفظ اظهار اغتنای فرمودند در این معنی با صاحبقران گیتی ستان همداستان شدند و قواعد عهد و پیمان بحلف ایمان مؤکد گردانیدند و امیر کورکشای با جتماع لشکر فرمان داده بهند و قرقره و الطلب شیخ محمد بیان سلدوز بجانب ارتاک فرستاده بطالع سعد و بخت فیروز راه خطهٔ کش نصفت فرمود و امیر موسی را در قول بصوب فتح پیش فرستاد و چون خواجی از ارغنای موکب مظفر آثار سنگسار گشت امیر موسی همچنان هراس بخود راه داده بگریخت و صاحبقران کامکار کردون اقتدار وجود و عدمش را یکسان انگاشته گردونه خونخوار علان و امیر موید و حسین بر لاس و حسبی و دیگر اعیان لشکر فلک اساس را منعلقای و فعول ابغر طلعت همایون بیاراست و چون عنصر شان بتدریج کهنه رسید بهند و شاه و خلیل که مقدمهٔ سپاه امیر حسین بودند سپاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب ملتج منعطف گردانیدند درین اثنا عالی جناب سیادت قباب ولایت انتساب سلیل ائمهٔ معصومین سلطان آل عبا و تبن سهر سید بر که که در سلک اعاظم شرفا منتظم داشت

بیشتر ۲ بیشتر

بدان ۳ شد

ساخت ۴

و در آن ایام متولی اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته رقیق الحواه جواب نیافته بود از آب گومیه عبور فرمود و در موضع بیاکه بسه فرسخی بلخ واقع است بجاعات صاحبقران سعادت صفات فایز شد و جلیل و علم که اظهر علامات سلطنت است پیشکش کرد و بزبان فصاحت بیان گذارانید که نوبت سیم است فاتحات حضور حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم تبجیل ما بعد من بذل الطول و قصد ما مرعی نگذاشت و اوقاف حرمین را بحد اتم رسانیده معاش مسلم داشته مدت العمر سنت بالشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود چون شایسته و زیبا تاج نهاد او باج سپید شیخ محمد جان سلمد و زیبا سندوی قرقره موکب همایون پیوستند و در منزل خلم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر او بجا بتو پاروی کدا نزول امیر حسین بحکومت قندز اشتغال داشت بلازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند و برین قیاس امیر کیخسرو خلخالی و دیگران از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بود دیگر باس کردون اساس آمده تغیر مساط بوس مستعد شدند نظم بدرگاه آن شاه والا تبار زیبا کشور ذی سروری روی نهاد پی در پی بسته بر یک میان برای دعایش گشاده زبان و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحبقران سوده اوصاف بسوز عشق اعلان و لوله دانشمند خان را که از نسل اوکدای قاآن بود و بپایه و بنایی الوس جغتای متعین بوده چند روز پیش و سور داده و بکذاینده و بقیه فرزندان آن مودتجو تیغ کشته در اثنار راه امیر زنده جسم که حاکم شهر خان بود با جیل و حشم در سلک سایر خدام شرف انتظام یافت و حضرت صاحبقرانی تا بلخ استقبال آسمانی در ظاهر بلخ قبه بارگاه باوج مهر و ماه افراخته عساکر ظفر نشان آن بلده را در میان گرفتند و اطراف معسکر خنک و پیکار شده خیمه در آلات کارزار زدند و در روز اول دم مبارز فوجی بیاده و زره پوشان شاخته رایت محاربت افراختند و شاه زاده شجاعت آئین عمر شیخ بهادر بن امیر تمور که در سن شانزده سالکی بود از غایت جرات و تهور بر میدان آخته تا وجود صعوبتی از آن اقدام بظهور نیامد بعقب دوست و دشمن شده و جنود هجابت عین الکمال سپری بهشت بابش سپید کرد از جانب دیگر سپر سپران آوند جراحان تیغی در آستین نهفته جانی جرم را داغ کردند و شاه زاده دست در دامان شکیبائی زده مطلقا اضطراب بخاطر نمود و روز دیگر که شهسوار عظیم المقدار آفتاب سپر فلک بر افراخته تیغ زرنگار فیروزه کار کردون را جانب دروازه مشرق نصب نمود و راه فرار جستری که بر بروج اقطار قرار گرفته خود نمائی میکردند بکشودند صاحبقران گاه گاه علم خنک و پیکار را تفاخر داده روی تعلیه نهاد و از جانب امیر حسین طایفه از ابطال جلادت تیغ حسابات آخته از شهر بیرون تاختند و بعد از مقدار نوازش و تیغ زدن بجای آورده اخرالامر مسلوک طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده فرموده در حصار فروبست و زبان بنازکشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال برداشته از کمال مکارم اخلاق توقع میدارم که بجان امان یابم تا بحج مشرف شوم و شرف زیارت بیت الله دریافته دران مقام واجب الاحترام بانتظار جرایم و اثام مرقوم قلم عفو گردد صاحبقران این ملتمس را بسمع رضا جای داده فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا هر طرف خواهد برود و امیر حسین برین سخن اعتماد نموده و میان خوف و رجا بی باد و ملازم از قلعه بلخ بیرون آمد و نوکران را بهمتی تحمل بساخته بالای مناره مسجد جامع شهر کهنه کرخیت و چون صبح صادق رسم غلامی بجای آورد و جنبشه خورشید طلعه هندوان شب را مسخر کرد شخصی که اسب کم کرده بود و در طلب گم شده خویش هر طرف میگشت بخاطر گذرانید که مناسب است که بر بالای این مناره برآیم و اطراف و جوانب را دور از احتیاط عالم شاید که اسب خویش را در آید و باین خیال روی بالای مناره آورد امیر حسین را بآنجا دیده و شناخت امیر حسین که در ایام فراغت همیشه هر گز سستی نکرده هم بران هیچ پهلوان نمیداد در آن محل از خوف سر گشتی مروارید غلطان در دست آن شخص نهاد و او را امیدوار گردانید که در کمان ستر خویش شرط مبالغه بجای آورد و بهمات بهمات شهری تمونمند بر زبر کوه الوند چه سان پنهان ماند آتش سرکش بر بالای مناره بلند چه چیز را نظر غایب کرد اند بعضی از محاذیم واجب التعظیم درین محل این بیت نوشته اند الحق غایت نیکو گفته اند غایت بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد که نهان شدم من بجا نگذیم اشکارا القصه چون شخص از مناره بپایان آمد فی الحال آن شخص صاحبقران عالیشان او دیده کیفیت حال العرض سانید و فوجی را بطلب حال گرفتن امیر حسین مامور گشته روی سوی مناره آورد امیر حسین چون دید که گروه انبوه از پیاده و سوار با شتیاق ملاقات شریف متوجه بلازمت اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد غرنده بنا بر تنگ گرک اجل دست در کریبان جانش زده بود اندکی از امان جامه اش پیرون نمانده بطلبکاران بالای مناره شناخته و او را بیافته مراجعت کردند و پی بشکاف دیوار مسجد برده امیر حسین

و امیر حسین را که سر بخدمت وا داد و سکندر فرود آمد و دست و گردن بسته بارگاه صاحبقران جمجاه در آورد و تذلیح کرد امام سر کردان آستانه خاک نشانه امیر تیمور کوران را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی بامرا آورده گفت که سن این مقام کجائی خون او در گردن شما و اتباع شما و ارکان لشکر شما و سوگندان امیر حسین را مجلس سرون برده تحمیر و خذلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیر حسین را بمن بپایه سپرد تا بقصاص برادر خود کیفیتا دیکشم امیر تیمور کوران در تسکین کچیرو کوشیده در اثنای گفت و شنید صاحبقران مظفر قرین را یاد داد تا ام انکحا و مصاحبت امیر حسین آمد و فرصت فرموده نظرات عبرت بر رخساره مبارکش و انشد امیر و لجاجتو اپردی که بواسطه تجارب ایام هر نیک و بد طبیعت انام واقف بود گریه انحضرت را امارت نجات امیر حسین این کرداب بلا تصور کرد و بگوشه چشم کجانب امیر موئیه و کچیره و خذلانی اشارت نمود و ایشان غرض بر کار دیده را دریافته و از عقب امیر حسین شتافته باسیصد ال نهال اقبال او بر دو اخته شده و رشته حیاتش بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن مرتفع ساختند قطعه کدام دوخ اقبال سر بچ کشید که صرصر حادثش عاقبت بزیخ نکند کرانها فلک تاج سروری بسر که بند حادثه بر دست و پای او نفکند دو پسر امیر حسین خان سعید و نوروز سلطان باخانی که دست نشان او بود و بمازندران و بقبچاق رسیدند و دو پسر دیگر جهانملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت سوگوار عالم آخرت گردیدند و هر یک مصور بر قلعه هندوان سیلا یافته حزین و دو فان امیر حسین را با خواتین و متعلقان او بار دوی همایون رسانیدند و انحضرت سراسر ملک خانم و دختر قران سلطان خان و الوس غائبت امیر سیان سلدوز و اسلام آغا غائبت امیر خضر لسوری و سلطای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داد و سوچ تعلق آغا دختر شیرین جان را بهرام جلایر ازدانی داشت و دلشاد آغا را بزنه حشم و عاول ملک و دختر کیقبا دخذلانی را با میر جاکو و دیگر قمامایان و دختران امیر حسین را با زوج امرا و مقربان نامزد فرمود و دیغاره سوسی ست بدهر که بهر روز دست در آغوش شوهری کند و حریفی است پرحشم که هر ساعت چشم زرد یگری انگذد هیبت دل پیرین هیرن گشوه کرد هر هند نوعروسی ست که تعقد بسی دامادست و این واقعه عظمی در رمضان سنه بوقوع انجامید و حصار بهندوان بموجب فرمان صاحبقران کیتی ستان ویران گردید

گشادن در بیان جلوس حضرت صاحبقران مقرون بحصول اصناف آمال و امانی

قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

مثنوی مالک الملک واجب التعظیم صانع قادر خبیر علیم مملکت میدهد بدین داری نیک بختی همیدهد اثاری که فریض عدالتش عالم چون بهشت ارم شود و حرم علم معدلت بر افراز رسم ظلم از جهان بر اندازد تا بشیر عدل بنیع جاه و کلشن دین خی کند آباد آتش خشم چون بر افروزد خرمن عمر دشمنان سوزد تا بهتر از باد لطف کریم و زبوب نسیم جوی آسیم دوستان را دهد نوجانی رسد ازوی بهر یک احسانی نظر شاه چو زر سازد کار خلقی بیک نظر سازد اگر کرم اهل علم و تقوی را معتقدان دین و دنیا را برخلایق دهد سرافرازی خود بالیشان کند مهم سازی سود غیر محرمت کامش پر بود از می و فا جامش در ره دین که هست بیچاپیچ نکند غیر خیر و احسان هیچ و چون صاحب دولتی چنین و در آن زمان میمنت آئین عنبر صاحبقران کیتی ستان مقطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور کوران کی بود در آن ایام که فرمانشان قدره و قضا سباط جهانبانی امیر حسین یاور نوشتند سنبان دیوان و الله تولی ملکه من یشاء مشهور خلافت عمور توران و ایران را بنام نامی انحضرت نوشتند تاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه موافق ایت نیل کرن شرعش سی و چهار سال شمسی سپیده بود و سادات عظام و اجب الاحترام مانند فخار و لا دخیر الانام سید برکه و عمدة الاتحاد و المثانی عنبر خان زاده ابو المعالی خان زاده علی اکبر اعیان امرا و الوس جغتای مثل امیر شیخ محمد و لد یان سلدوز و امیر زنده حشم پرودی و امیر داد لجاتو اپردی و امیر خضر و خذلانی و امیر سار بوغا جلایر و امیر جاکو جلایر و شاه شیخ محمد بخشائی و غیرهم را بشرف و اعیان گه در قبضه الاسلام لیحتمع بود ند بدر سلطنت آن امیر کشور گیر التفاق نمود ند و در ساعتی مانند کوکب طالعش سعود و زمانی مثال اختر دولتش طالع از اوج مقصود تخت پادشاهی را بوجود همایونش زینت و زینت داد ند و سروران قبایل چنانچه رسم و عادت مغولان ست زانو زده زبان بدعا و ثنا کشادند و بنوعی سر سر و لیران جوان بین کشیدند صف بر سیاه یمین پی مثابت یک بیک همکنان زبان بر کشادند زانو زنان که شاها بزیب و فر و تخت و دماج جان تا بماند زآدم تاج زا بماند کاتم از خاتم دل ولی بندگانی خدمت جعل نه ما چاکر ایم و تو شهریار به که ما بندگان تو خداوند کار و چون حضرت صاحبقرانی بر سند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیر حسین را که سالها بسیار بدست حرص و ظلم اندوخته بود بگشاد و مجموع

طراز سیم الجلد الثالث

ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدم را مواهب فراوان و عطایای بیکران داد و بحسن رعیت را استمالت فرمود و بعد از بخشش سپاهش همه شاد شدند و هر یکی را امیرزاده سلطان یا محمد که لوازم خدمتکاری و مراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بود بمناسب بلند و مراتب ارجمند مفتخر و مفرز گردانیدند و چون از سامان این مهمات باز پرداخت حکومت بلخ را برادر بسر جوغام بر لاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول مستولی آن بلده فیروز مانند را مشمول انعام و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغولی فرموده اطیبه شهر معاد طرح انداخت

ذکر مخالفت زنده چشم ایروی و کشته شدن او بتقدیر امیروی امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از رکوب همایون تخلف نموده بود بعد از استماع خبر قتل امیر حسین و رجحان کار کشتای در ترکستان سر کردان بوده بالاخره از آب آمویه عبور کرده در شیرغان بزنده چشم پیوسته او را بمخالفت صاحبقران تظفر لوا باعث و محرض گشت و در ۷۷۳ که صاحبقران کشور کشای قرطیقای فرمود زنده چشم اطاعت فرمان نکرده بسمرقند رفت و امیر تیمور کورکان خواجه یوسف ولد او را بجای خود ایروی قایمان نهاد و در راه تهه بصعبت زنده چشم شیرغان فرستاد آن بچه را ایشان را مقید گردانیده و اینجا بسمع پادشاه هفت کشور رسیده آتش خشم چون زبانه الهاب یافت و بالشکر ظفر آثار آمویه که شه عنان بطرف شیرغان تافت و بعد از محاصره آن بلده زنده چشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجای ایروی و بعضی دیگر از اعاظم نوئینان را شفیع جرایم خود ساخت و باعتماد زبان شفاعت کشاده امیر تیمور کورکان ملتمس ایشان را بعز اجابت مقرون گردانید و سپاه دست از محاصره باز داشته زنده چشم نیز مرده وار از قلعه شیرغان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده باستادگان پایه سریر سلطنت مصیر سپرد و پادشاه پوزش پذیر زنده چشم را مشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت شیرغان را در قبضهٔ اختیار او نهاد و عنان عزیمت بصوب مادرا لنهر معطوف داشت و چون بشهر نخشب رسید نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بشهریارات فاخره بیاراست و حکومت ایل و الوس اوزابوی مفوض گردانید و در ۷۷۴ کرت دیگر زنده چشم باغوا و اغرا ابو المعالی مدعی باغی شده بتردمذ رفت و در آنجا دست بغارت و تاراج برآورد و اینخبر بعرض صاحبقران عالی گوهر رسیده فحتای بهادر و اغوغلتاش بوردانیغ را با لشکری بیقیاس همه با دل شاد و با ساز جنگ همگی فیروز بنام و تنگ بدفع شر مخالفان بداختر نامزد فرمود و چون شیرغان از وصول بهادران خبر یافته براب آمویه از کشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان شب سیاهی فرار از آب گذشته آن پل را ویران ساختند و چون زنده چشم با سایر خیل و حشم سپاهی سپاه نصرت قرین دیدند بر سیدند و روی بصوب کریزاورده بر سر جسر باختند و بعد از آنکه همان پل رسیدند اطراف را مانند حال خود خراب یافتند و مجبور گشته و ران چون دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت تیر باران برآورده و آن بد بختان خذلان مآب را روان در نهیب و اجل در شتاب خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم پیکان شعله سان در میان آب جان دادند و زنده چشم با دلی پر درد و زمره آزرده دم افسرده بسا حال نجات رسیده خود را در شیرغان انداخت و باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو برلاس را با سپاهی گران باساس محاصره شیرغان فرستاد و امیر جاکو فضل مستان در آن کارزار پایان رسانیده چون طلیعه لشکریان روی بزنده چشم بیای عجز و اضطرار از چهار دیوار حصار بیرون آمد و امیر جاکو او را همراه خویش بپایه سریر اعلی برده زبان بشفاعت کشا نانش بکشاد و امیر صاحبقران گرت بگیر از سر خون زنده چشم درگذشته کوشش را بدریوزه صعبت و پند بیاراست و سرش را از افسر مملکت بلند ساخته گرز ریش بر میان بست و خلعت فاخر در قامت قابلیتش بپوشانیده سپاه تازی نژاد انعام فرمود و بهمدرین سال صاحبقران سوی دهستان سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن دیار بظفر و منصور عنان بمستقر سریر سلطنت میر معطوف گردانیدند در منزل آروان کوری شتابند که زنده چشم و ابو بکر و الخضر لسوری و امیر موسی و جان زاده ابو المعالی مدعی و شیخ ابو اللیث بسمرقندی با هم عهد کرده مصحف سوگند خورده اند که چون بموضع قراسمان رسند بجان امان آقا بجان جهانبانی گردند می رسانند و امرا بموجب حکم اجماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و بوشت کناه امیر موسی بشفاعت سرا ملک خانم که خواهر زاده او بود و بسپهر خضر لسوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حبالهٔ نکاح داشت از سیاست نجات یافتند و خان زاده ابو المعالی را انتساب بخاندان دولت دستگیری کرد اما بموجب حکم جلاد وطن اختیار نموده روی بهربت آورد و چون بروت بسیار بر مزاج خواجه ابو اللیث مستولی بود مقرر شد که بگذرگه ساکن گردد تا بواسطه شدت حرارت هوا آن سر زمین اعتدالی و اعتلایی پیدا کند و زنده چشم را بعیال

معتقد بسمرقند برده و در مجلسی انداخت سنه که راه بپروان آمدن نداشت بیت نبرد خود این سخن دور نیست که زندان دشمن بهر از کور نیست

گفتار در بیان توجه امیر تیمور کورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه حضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع جنگ و رزم حسین صوفی قبل ازین مجلوس صاحبقران پسندیده صفات بهفت پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی نمود همت برتسخیر آن مملکت انداخته علفه تواجی را نزد حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات و جوق متعلق بالوس جغتای دارد باید که آن را بدیوان سپوشش خان بازگذاری تا طریق موافقت مابین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی بآن سخن التفات نکرده گفت که چون مملکت را بضرب تیغ مرحمت خود سلام و پیغام بگیری خواهم داد و علفه این جواب باعرض صاحبقران گیتی ستان رسانید که حضرت خواست که علی الاغر اغر از خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کیشی که ما وجود دو نور علم و عمل شرف ملازمت صاحبقرانی بطراز خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت بتفرقه و پریشانی تبدیل باید و اجازت مطلبیده تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و نصیحت حسین صوفی از خواب غفلت بیدار سازد و دخت بیافته بدانجانب شتافت چنانچه سزاوار حال علما و دین دار رقوا نمادبود و طائف بنکوئی و خیر اندیشی تقدیم رسانیده از حسین صوفی آن پندار اسمیع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را بسند فرمود و چون بخجند کوش هوش صاحبقران عالی گهر رسید در سیچقان ییل که باعتقاد موقف ظفر مانده سنه ثلث و سبعین و سبعمائه بجزم مصنف مطلع سعدین سنه اربع و سبعین با سپاهی ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون بآنجا رایات نصرت آیات بر تو وصول حدود کات انداخت دارو غگان قلعه بیرمحاجه سیاول باتفاق قاضی جوق در حصار غزنه به اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال آثار روی توجه بقلعه نهاده و دست باندا ختن تیر و اندن تیغ یازیده و در وزاول کات را بقهر و غلبه گرفتند و آنچه یافتند بتاراج و غارت و تاراج مشغول شدند و زود دیگر متوجه خوارزم گشته بعد از وصول بحوالی آن بلده حسین صوفی را بسنت که مقاومت با سپاه ظفر عظمت معتد بها نمی تواند کف و بیرکات پادشاه بانه بدرگاه عالمیان پناه فرستاده طالب مصالحه شد و دران شاکچه و خللی نقد اخلاص خود را بشایبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر سمرقند پریشان گشته ندد و تاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بپروان آئی تا من بموجب کردم و امیر تیمور را مغلوب گردانم حسین صوفی چون این سخن بشنید لشکر خود را باسامیشی نموده از شهر بپروان جزا میده و حال آنکه دران زمان چنانچه بحسب و اعلام کرده بود اگر شبها بحضرت اهتمام ساخت رفته بودند و صاحب قران کردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود و با بقیه سپاه دران صف شکن بکنار آب جاذون که بین الجانبین واسطه بود شتافت و لشکر آب گرفته را بعبور خوارزمیان ریست و عنیر تیغ آغاز آمد شد کرده چون یاره قتال اشتعال یافت باجمعی کثیر از دلیران موکب همایون پای ثبات کلته و جرغتو و تنبیخ جلی بهادر و امیر موجه و قشیون بهادر دختای بهادر و ایلچی بهادر بسیاران تشنه بآنجا نک بعزم جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر غرق و فنا شد و دیگران در طغیان صحت و سلامت بساحل نجات رسیدند و آغا نجرب کرونه و سعادت بیاری صاحبقران عالی نصرت نیز خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد و تاتیخ محمد سپاسی مانع آمده خود از آن رود عبور نموده و مردی بدشمنان فاکسار آورد و اقتدار کار را کرد که حسین صوفی فرار بر قرار نعتیار فرموده بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه مریض شده همدران دو سه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام گشته بلجبان و استان سلطنت آشیان فرستاده و از کرده و برادر ابراز ندامت نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران مستمل و اشفاعت اقتران داد و مشروط بانکه خجندرا و خود او صوفی را که سومین بیک نام داشت و از دخترخان اوزبک در وجود آمده بخان زاده مشهور گشته بود با میرزاده جهانگیر محمد و یوسف تسلیت داشته قبول نمود که هر گاه فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستاده آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت معاودت فرمود و چون بولایت بخارا و خجندرا بموقف پیر غو حاضر گردانیدند و کناره بران خوان کرفته ثابت کشته نکشته شد و پسرش سلطان محمود با قتضای بخت و اقتضای لوازم خدمتگاری بخوارزم شتافته و یوسف صوفی را اعتقاد و سوسه کرد که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان حضرت صاحبقران کشیده باخت بولایت کات بر دو امیر تیمور کورکان آن بیدولت و سمرقند مستلاق کرده چون سلطان عدالت شعار در قضای دشت و کوهسار اعلام حضرت آثار برافراخت با سپاهی فرون از ریگ بیابان خوارزم بعزم یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود ولایت حاکم خوارزم از کرده و پشیمان گشته بارسال رسل و رسائل و هر گونه وسائل توبت و دیگر صاحب قران عالی گهر را از مقام امتحان بگذرانیدند و قبول فرمود که علی اسرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد امیر تیمور کورکان مستقر دولت مراجعت نموده

صوفی ۳

پسچقانه ۲

انحضرت ۱

در شوال سال مقصد و منتها دو یوغ مواقی پاس پل بشکام بهار که نسیم عنبر آثار بوی امید و آثار در دمن عماری عروسان گل و ریاحین مژده گر وصاحبقران ظفر قرین امیر بادکبر بر لاس رکاب اولاد و لالاه بن قراچار بود و امیر داود اوزبن و لجایتو اجته و در دن عامر اده بجوارده رم فرستاده و یوسف صوفی مراعظام تعظیم و تکریم نموده خان زاده را بآیینی که ازان لایق تر نتواند بود صحوب ایشان بسیل فرمود و حضرت صاحبقران قرقاقانون را که عروس سپهر قید و خان بود با دیگر خواتین حشمت آیین و تومنان و امرا و سادات و قضات و علما با استقبال فرستاد تا در سنگان آستان سلطنت آشیان بهزیب سباب جشن و سور و لهو و سرور قیام نموده رعایا و محترفات دار السلطنه سمرقند را آیین بستند و چون عماری آن کوهسران عالی شهر را در آوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان و انشور بدقت نظر جهتان کار اختیار کرده ندسادات و علما و قضاة در مجلس عالیون حاضر گشته ناهید چنگ خانی را باخویشتن سریر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند امرا و تومنیان زبان بتهنیت و ثنا خوانی و دست نیاز بکوهر افشانی گشاده لوازم شادمانی بتقدیم رسانیدند هیبت رئیس کوهپور در گرفشانده شد نزدیک دستهاماند مشد و چون خسرو انجم بخلوتخانه مغرب عزیمت و در جمله سپهر عروسان کواکب جلوه گر در پایه اجتماع برین سپهر مدار مدارک و معمار نه سعدین سمان کامکاری تفاق افتاد و میان ایشان محبت و مواصلت باحمل و جهی و حسن صوری دست داد مثنوی جهانگیر شهزاده کامکار گرفتش بصد آزو در کنار چه خوش ساعتی کز سر کام دل نشستند باهم دو آرام دل چه خوشتر ازان در سرای سپهر که گیری در آغوش شاهی بهر خوش زوزر و فرخنده آن روزگار که یابند کام دل از هم دو یار گفتار در بیان بعضی وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال صاحبقران سعود مقبل بعد از فراغ بال از سر انجام مهام ماوراء النهر و ترکستان عازم مغولستان مرحود بروایت ظفرنامه در روز چهارشنبه غره شعبان سنه ست و ستین و سبعمایه بدا نجانب روان شد و چون برباط قطقان محل نزول موکب همایون گشت سیاه ایل و ایرد برمه دست استیلا بر آورد که بسیاری از انواع اموال و اجناس حیوان البعالم اعجبی و چراگاه عدم مرد بنیاران حضرت بسمه قند مراجعت فرموده انعقاد توقف کرد که صورت بر دوت کمر بندد روز شنبه غره شوال موافق اوایل توشقان سیل بار دیگر متوجه جته گشته جبه دیده امیر زاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و بهرام جلایر را مضلای گردانیدند و در ان یورش قرلدین دو غلات که در مغولستان سروری از ان کلامه تر نوادر دست برد سپاه مغلای شکست یافته های دیار در روادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق نفس نفیس تا موضع پای تاق رفته امیر زاده جهانگیر را بمنزل اوج فرمان عنان باز گشیده و قرلدین را در کوهستان مایقه بتعاقب نموده از ایل و الوس جدا گردانیده و تمامی منازل و اردو و خاتون مهین قرلدین بویان آغا با دختر ش دلشاد آغا اسیر ساخته بالای قراقاق بنظر پادشاه باتحقاق رسانیدند و صاحبقران مظفر لوا دلشاد آغا را در سلک سایر اموال و اسباب منتظم گردانیده و چند روز بعیش و سرور گذرانیده بسمرقند باز گشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز که بواسطه غدری که پیشه بود و خواهد شده و خرمن عمرش آتش خشم و رشش سور محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه مطابق لوی یل باریسی که هیچ یک از امرا و تومنان خان زمان باظهار آن زبان نگشاده و امیر تیمور کورکان پادشاه فرزانه بجانب خوارزم نهضت نموده و امیر سیاوبو غاو عادلشاه جلایر و دیگر سرداران با سی هزار سوار جلادت آیین جهة تسخیر قرلدین بصوب مغولستان روان فرمود و چون باتیجه توق آفتاب شتران صاحبقران آفاق سایه وصول بموضع سه پایه انداخت ترکمن ارلات باغی شده بگریوان کریخت و فولاد بها در بموجب فرمان امیر تیمور ترکمن را تعاقب نموده در کنار آب قرایاب بوی رسیده ترکمن ساعتی بگریخت ایستاده از ضرب پولاد تیغ دلیران صف شکن منهزم گردیده پولاد در گاه بیشتر ترکمن هر گشته خود را تنها بوی رسانید و رگ جانش را بطریق نخواه بهرید و مظفر و منصور بار دوی همایون مراجعت نموده از جماعت مراکه بجانب جته رفته بود تا سیاوبو غاو عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا خیای بها در و ایلچی بوغا با کرشته و با ایل جلایر و قچاق نظام بهزمند شافته آغاز محاصره کردند امیر قبولا که حاکم آن بلده بود و خود را محصور ساخته جهة اعلام آنحال صدی همیان برق بار نزد امیر تیمور کورکان فرستاد و ایلچی در موضع خاص بقرساط بوس اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود و بنیاران رایات ظفر نشان موجب کلمه العود احمد معاودت کرده امیر زاده جهانگیر رسم سلطانی پیش روان گشت و شاه زاده در موضع کرامینه بشمنان گشیده بر ایشان غالب آمد و سیاوبو غاو عادلشاه گریخته بدشت قچاق رفتند و طلامت اوزبک خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند در وقتی که روس خان به ییلاق رفته بود او چی قبلی را که در دشت قچاق از قبل خان حکومت مینمود بتیشیر عدر گشته روی بمغولستان نهادند و قرلدین پوسته او را بر خلاف صاحبقران مظفر لوا تحریص و تحریک نمودند که بدیگر

بار دیگر علم ستم و کین فراخته بولایت اندکان که تصرف امیرزاده عمر شیخ بود در آمد و هزاره قداق نشاه زاده و کروان شده بوی پیوسته و امیرزاده عمر شیخ در کوهی محصن گشته شخصی که دانشمند نام داشت جهة اعلام احوال زاید بر زگوار فرستاد و انحضرت در ساعت بدر انجناب در حرکت آمده بچرچیوشع آن جزیره الحاق بارگردید و اوایل اوائل خود را در موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کمین ایستاد و چون امیر تیمور گورکان آن مکان رسید از کمین قمرالدین غافل بوده تا می سپاه را بانگاه شبیخون آورد و تغلبش ما دست کس از مراو سرداران توقف ننمود و در آن حال قمرالدین با آن چهار هزار سوار آسوده از کمینگاه بیرون آمده و تیغ کین در نیام کشیده بغرور هر چه تمامتر بصیاح حیات صاحبقران عالی گهر او جهة تهت ساختن انحضرت بتغلبش علم دولت مصمون کریمه میمکر سیئ الا بأهله بر افراخته بآواز بلند بزبان الهام بیان گذرانیده و بهادران موکب ظفر نشان را استمالت داده و بتغلبش همان روی به دشمنان دون نهاد لاجرم چنگی در پیوست که شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی بشامخال صاحبقران سوده ناکرده مضمون آن کمین منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بجلوه انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده بمضافات آمخال امرا و لشکریان که یکجا عون رفته بودند در رسیده و عنان عزیمت بگامیشی قمرالدین منعطف گردانیدند و دران صحرای بی انتها از گرسنگی تهتاب شتابان و الوس روی بایستادند و بجانب اوزکند فرستادند و قمرالدین و سایر بوغاد عادالشاه در سیکر تعاقب بادیگر پیوسته خواستند که بار جعتی سازند که کار امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسید و همه را پریشان گردانید و اوج قمرالدین خسته اذیال او بازگشت تا بهر دو نهاده اند و قمرالدین عطفه عنانی کرده تیری بر اسپ اوج قمر زده که از پای درافتاد و اوج قمر اسپ دیگر شه بشمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد و قمرالدین او را بدینسان دیده گفت وظیفه مردانگی همین است که همای در دمی بیچوئی باین قدر اضی باش و بازگرد و اگر نه در ضرب شست من نگاه کن و بتیری نداخت که بگذرد و در سنگ نشست اوج قمر آفرین گوده پیاده بازگرد بدو این سر گذشت بعرض سانید و درین یورش امیرزاده عمر شیخ و خلق بسیار دیگر از نهاد گشته را از خضر خواجه و غلان و مذابد ادغول بستاندند و متوطنان کاشغر را باندکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران عنان بارهٔ جهان بود و بمقر سریر سلطنة و استقلال معطف گردانید جهة اصابت عین الکمال زمانه مذاز نیل مال رهبر او احوال عدالت آسمان عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران ظفر فال در وقت مضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند به نیابت خویش باز داشته بود و در جلیت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاهزاده از جادهٔ عدل بصوب عنلال انحراف جست و مرض استیلا یافته مزاج روح پرتوش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنار راه خواهران پریشان دید و چون بسمرقند رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه با وقار و تمکین از مصیبت آن مصیبت بغایت محزون و غمگین گشت و چند روز اقداح تلخ مذاق نادره نوشیده لباس عزا و ماتم در پوشیده باهزه دست تسلیم در قضا و جیب شکیبائی رد و جه تدریج روح شاهزاده اصناف خیرات و مبرات بتقدیم رسانیده فرمود تا جسد او را بسمرقند برند و بخاک سپرد و بعد از مدت قلیل عمارتی عالی بنا کردند مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال بود و از او دو پسر یادگار ماند امیرزاده محمد سلطان از خان زاده و امیرزاده پیر محمد از بخت تاتار آغاز خضر الیاس صورتی و او بعد از فوت شاهزاده بچهل روز متولد شد و وفات امیرزاده جهانگیر بروایت مظفر نامه در شهور سنه تسع و سبعین و سبعمائة اتفاق افتاد و وقوع آنحادثه امیر سیف الدین از سر انجام امور ملک و مال مستغرق گشته روی بدیار نهاد و در همین سال بعرض صاحبقران رسید که عادالشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان قراچق سرگردان است و انحضرت را خواجه گوکلتاش ایلچی بوغا تاخاز نزد کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در آغوش مکر فکنده و سایر بوغا که با تفاق عادالشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راه بخدمای پناه بدرگاه جم و کیخسرو کیهای برد و انحضرت از سر جرایم ایشان گذشته سپهداری دل علا بدرجهٔ علیا رسانیده عنایت کرد و بعد ازین وقایع نوبت دیگر صاحبقران والا کهر عازم استیصال قمرالدین پسر شاه محمد بیک ولد زاده موسی را که داماد انحضرت بود با امیر عباس و امیر محمود بهادر نطعلای ساخت و ایشان تا موضع کمی کول رانده و بقمرالدین رسیده او را منهزم گردانیدند و امیر تیمور گورکان در ین یورش تا موضع توجقا شاقه قوتمش خان که از پادشاه دشت قپچاق و سن خان توتمش بوده در آنجا منزل بدر گاه عالم پناه رسیده بزاره و آخر الامر و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از توجقا بسمرقند شاقت حکومت ولایت سغناق و دهران را به توقتمش خان ارزانی داشت و بعد از انکه توقتمش خان در آنجا بایالت برقرار خدمت قیام نمود او لاد و اعوان و سن خان لشکر بسر کرد گی توقتمش خان کشیده و میان ایشان جنگ بوقوع انجامید و او انکه قلیغ بغا

انتقام

در اثنای کروفر خود و عزم عالم دیگر کردن شکست بجانب قوشمش خان افتاد و قوشمش خان بازنزد حضرت صاحبقران میرا فرار رفته گرد بعد اخری خدام سلطنت سدره و اتمام اسباب پادشاهی او را مرتب ساختند و او را بصیران فرستادند و قوشمش خان نوبت دیگر از لشکر اروس خان کریخته بر دست خود زخمی خورده و پای در وادی گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بیکبل در آمد و از خاک و خاشاک بستر و بالین کرده در انجمن میرآید که بر لباس که موجب فرمان صاحبقران گیتی ستان توجه صبران بود و بآن جنگل رسیده و آواز ناله شنیده بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال جسیت لاجرم قوشمش خان را بجای اروس خان بدرگاه عالمپناه رسانید بعد قدم در رسانید و حسرو صاحب قابیه تجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی اروس خان بدرگاه عالمپناه رسیده نوئیل نواب کامیاب از زبان خان مرحوض داشت که قوشمش سپرده کشته و میدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را باسپاه بدو الاروی بمیدان گذارد آید صاحبقران کامکار زنهار قوشمش را بنوده ایلچی را باز گردانیدند و با لشکر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید و چون ارسجون گذشته صحرای اترار مضرب خیام عظمت شعار گشت ارس خان با تمامی سپاه الوس جوجی بقتاق رسیده فرود آمد و در آن ثنا سپر بهر تیر کرد حیان را مقتضا کرد که گرد فتنه روزی چند فرو نشیند ابری پارکنته انعقاد یرف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال ابدا مجال نبود بعد از آن حضرت صاحبقران بارتمور وحشای بهادر و محمد سلطان شاه را با نوعی از نهاد دران مقرر فرمود که بر سر دشمنان سنجون برند و ایشان بموجب فرمان با یصقر کس روان شده در همان شب با سپاه اروس خان قتال نمود و تیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دو چار خورد و آغاز جنگ کرده مارتیمور و وحشای بهادر شربت شهادت چشیدند و از شست ایلچی جوغاتیری کشاد یافته پران تیمور ملک اغلان رسید بناران عنان عصوب انهزام معطف کردانید بعد ازان اروس خان با گله قدم در میدان مقابله و مقاتله نهاد بارگشت صاحبقران گیتی ستان نهرم و دلخوش شهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده بار دیگر روی بتاخت دشت قپچاق آورد و پانزده مسافت قطع کرده صبح دوشنبه بحران قشلاق سپر ایل الوس اروس خان رسید و ایشان را غارتیده بار گردید و مقارن احوال اروس خان بقبض روح تسلیم نمود و پسرش توقتیا قائم مقام پدر شده او نیز در همان ایام تخته تابوت بر تخت خلافت اختیار کرد و صاحبقران کامکار توقتمش خان را باق سپار داده پادشاهی الوس دشت قپچاق فرستاد و چون توقتمش بقصد سیمان او تیمور ملک اغلان مقابله دست داده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتاد و برای خلاصی اغلان نام که صاحبقران گردون غلام در وقت وداع باو بخشیده بود سوار کشته خود را بهر قند رسانید ع یکبار سپرد هر کسی بچاره جای خود امیر تیمور کورکان چون توقتمش خان را بزمینوال دید مجدد و پرتوالتفات بر تارک احوال او انداخته تومن تومار از نیک و پسرش بخی خواجه از تیمور و غیاث الدین ترخان دیگر امین صحبوب او بقتاق فرستاد و تا در او اخر سنه ۷۷۹ موافقی نیلان سیل او را بر تخت خالی نشانند و مراسم معذل را رعایت کرده ع نثار شان آئین برفشاندند **ذکر طلوع اختر میر اشاره رخ از مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد** در اواسط ایلان سیل که بحض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران کشور گیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعادی دولت روز افزون را در فرزین بند کبست عاجز ساخته هر یک را بسمات خانه میرساند بیدق ماه طبق دلخواه بندگان آن درگاه سپهر سکیر دو خرچ پیل نکت لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد و دخت بخت آن نیمنه تاج و تخت بموجه مراد دلخواه بر گردید و در حین زندگانی آن دو حور ریاض کامرانی گلی از نونشگفتید بیت چو بخشش با قبال عشور داد سپهرش یکی ماه نو بور داد یعنی طلیعه طلعت همایون خسرو عالمیکان معین السلطنة والدنیا والدین شاه رخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهار دهم ربیع الآخر سنه تسع وسبعین وسبعمایه از افق ولادت طلوع نموده دیده اقبال صاحبقران گیتی ستوده خصال را از نور دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنی درا فزود و وصیت این بشارت در طاس نکون کردون پیچیده بگوش هوش متعکفان عالم بالا رسید و آوازه سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را مسرور گردانید عجب نور طلعت آن در دری سپهر کرم چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم و همدرین سال کوکب اقبال قوشمش خان باوج کمال رسیده بفرمان حضرت صاحبقران آفاق از سنقتاق لشکر بدشت قپچاق کشید و بر نور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردید و همدرین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمد بتقبیل عتبه گعبه شاه و استلام سدة دولت و اقبال سپهر فرا رشد و از احوال و اوضاع و احوال ملوک ایران آنچه معلوم کرده بود عرض نمود و همدرین سال صاحبقران همال مهد علیا توقان آغا عنبت امیر موسی را در حبالة نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند باغ بهشت

بهشت داجتماد او مصور گردانیدند **ذکر مخالفت وعصیان یوسف صوفی وقتلرات و درآمدن خوارزم بحیطت تصرف صاحبقران**
حجسته صفات دران زمستان که صاحبقران گیتی ستان تبرکستان رفته درمقابله سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری بجانب فرستاد آن ناحیه را تاخت نمود و امیر تیمور کورکان جمعه را بخواست ایلچی بخوارزم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بند کرده آنحضرت نامه عتاب آمیز نوشته مصحوب پیکی بدان صوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز معتقد شد بنابران صاحبقران کامران در شوال سال مذکور عساکر و جنود اوتاق قوی ذیل باسپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بظاهر والملک یوسف صوفی لشکر عنایت اثر از نافعان کور که وسوسه کوش کردون کرساخته و نعیر کرنای کشیده از اطراف وجوانب جنبک دراندا خستند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جوهر ظفر انجام میکوشیدند و هر لحظه طایفه از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق مرگ مینوشیدند و دران اثنا یوسف صوفی نامه نزد امیر تیمور کورکان فرستاد مضمون آنکه ما چند سبب دوستی مردم در عذاب بوده در عرصه تلف آیند مناسب چنان است که ما بمردو قدم در میدان مردان نهاده نظم بینیم تا این شتابان سپهر دران داوری برکه گردد بهر زمانه چرخ کیستی فروز که پیروز گردد که برگشته روز امیر تیمور کورکان را این ملتمس طایم مزاج شریف افتاده فی الحال سلاح توکل شده و بزیر کفتک مسیر سوار گشته روی بمعرکه کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان را نور زده آنحضرت را ازین عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان ننموده تا هنگام چمشید خورشید که یک تنه فضای معرکه آسمان شتابد تنها کمتا خندق رانده آوازه برآورد که یوسف صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس تو میدان آمده ایم مناسب انکه بقول خود وفا نمائی و ازین حصار بیرون آئی تا لحظه با یکدیگر کوشیم و بخت آزمائی کنیم یوسف صوفی از محال تهور امیر تیمور تر سیده و از گفته پشیمان گشته دم در کشید و صاحبقران سرافراز دیگر بار آواز برآورد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرکب به از زندگانی چون یوسف صوفی از حفظ جان از ننگ ناموس ایلب نمود هر چند امثال این سخنان شنود لب بجواب نگشود و امیر تیمور کورکان بلطف الهی مفتوح و مبارک گشته بمسکر ظفر اثر مراجعت نمود العصه مدت محاصره خوارزم سه ماه و شانزده روز تمام دای شد و دران ایام محاربات صعب اتفاق افتاد و در اکثر معارک سپاه صاحبقران والا تبار بنصرت و پیروزی دست داد و دران اثنا بواسطه کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جاده صحت انحراف یافت و مرضی مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت و ازین جهته خوارزمیان دل شکسته گشته وجوه ظفر نشان بروی جلادت شهر نهادند جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف وجوانب در آمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانه شانه ساختند و بالقدام غلبه و قهر بشهر در رفته دست بقتل و غارت برآوردند و هر کس را دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند ولیکن سادات و علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را بهیچ وجه دست تعرض و نسبت بدیشان هیچ ممتنع نگردانیدند و این فتح نامه را مدار در روی ایل موافق سنه احدی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و صاحبقران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم عزیمت بصوب ماوراء النهر بعطف داد و چون بمقر سریر دولت و اقبال نزول جلال فرمود حصار کش را بنا کرده در آن مقام قصری منیع که موسوم است بآق سرای امیر فرمود **کفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران ازتوران بایران و ذکر استیلا و استیصال آستان اقبال آشیان بر ولایات خراسان** صاحبقران والا تبار بملاحظه معنی سلطان خلل اندر کرده نخواست که هیچ آفریده در مدت سلطنت او در مملکت او مجال مشارکت یابد لاجرم چون بسیاست بر بنیان الهام سبحانی گذرانید که عرصه ربع مسکون از مقدار و سیع مشیت که در روی زمین و پادشاه باشد بیک شهریار نپذیرد و شور و شر بر نیاید بکار بنا علی هذا چون آن پادشاه مظفر لوا از ضبط و نظم ممالک خجسته بنیاد پرداخت تسخیر ممالک ایران در پیش نهاد همت عالی همت ساخت و در سنه ثلاث و ثمانمائه موافق سنه بیل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل سمنان کانی ملی کرده بود با جمعی کثیر از امرا و عالیجاه و پنجاه هزار سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و امیرزاده گامکار با ملازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان در حدود بلخ و شیرغان حوشل و سنگان بگذرانیده و چون فصل شتا بآخر رسید و آزاد فصل پرور و کار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را جولان گاه سپاه سبزه و ریاحین گردانیده صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آئین عنیت ساز جیحون گذشت و آمد تیز در خراسان نگذرانید **ذکر ملک محمد و له خورد ملک حسین** کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال آستان جاه و جلال شافت و بترسبا طوسی فایز گشته بمزید عنایتی و عنایت یافت

اما چون ملک غیاث الدین بآنحضرت سر کجی نداشت و قرابت سببی را نموده می انگاشت پای در دامن نگین کشیده بخارمت سده سنیه عزت مباهرت نمود و امیر مؤید منصور بملاحظه انکه لشکر مشیا پور بملک ملحق گردد بعد از غیور از آب مرغاب عنان باره بجهان نورد بقصبه کوسویه نافت و در اوایل ذی حجه مذکوره بدامنوصع رسیده مهدی ناصی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمانفرمای ملاد و عباد آنکوسویه بتایار در رفته شرف ملاقات قدوة الاوتاد و مولانا زین الدین ابوبکر قدس سره حاصل فرمود و آنگاه عنان عزیمت بصوب سانو شیخ لعطاف داد و عساکر حضرت مآثر مؤید منصف ذی حجه قلعه آن قصبه را در میان گرفته نوشجیان بقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند و کهفته جنگهای مردانه کرده پس از ان حصار منحکم گشته باخاک راه برابر شد نظم فرمود ریخت آن ژاله درکشت زار نه کال ماند نجا سلامت نه خار بباید فارغت چه که چه مه زمانه دانی پیشوایان ده انگاه با آنچه رایت ظفر شعاه پرتو وصول بر ظاهر بلده هرات انداخته شهر بند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و رومی محاصره و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین پیر علی اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده میگفت همکس جهة محافظت عیال و اطفال با معقولان قتال خواهند و صاحبقران سوده خصال حکم فرمود تا جریک بحضور دیوار باره بیرون شهر بند را انداخته در برابر شهر خندق می کنند و حصار ساخته اند و اطراف سپاه چهار روز قدم در میان جنگ نهاده رایت عناد و برافراخته عاقبت سپاه بصرت عظیمت مردم ملک را مغلوب گردانیده جمعی از سپاهیان طریق بهلوانی در نوشته کوشک مرغنی آبگیر آب بخیل شهر رومی آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز در دروازه که بر سر پل بخیل بود برآمد و گوشتهای مردانه فرمود اما فایده بر آن مترتب نشد و بخست خلیل سپاه ول بفضیل آمده امرا را بر اغتنا بیکبار حمله نمودند و خشتی تیز کرده در عین ستیز خود را در شهر بند انداختند و کار محافظان را که مالامال باره و سور بود بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال بدین منوال دیدانه نهیب سپاه فرو جنگ آهنگ اصل شهر کرده بکریخت و قرب دو هزار از غوریان دیوسار در جنگ سار کرشاخ کشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان در گذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت بار دوم شهر نگویند که هر کس از رعیت رغبت صعود بر فصیل باره نماید بال عیالش در امان باشند بنابران بعد از ان رعایا در کنج خانها نشسته کسی بهوس جنگ بیرون نیامد و ملک از مقاومت عاجز گشته سفرا غازه تردد کردند و بساط مصالحه مهیا یافته ملک غیاث الدین پیر علی با در خود سلطان خاتون را که دختر طغاتیمور خان با پسر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی و دلدار فرزندان ملک را نزد امیر تیمور کورکان رسال داشت و صاحبقران سوده خصال سلطان خاتون و ملک زاده را استمالت داده و خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را بگویند که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر بمقاتله و مقابله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دوار و رعایا در معرض تضییع افتد و وبال آن در گردن ملک باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاهداشت و حقیقت حالت بیرون را از وی معلوم نموده نوشتگان باغ رغان تشریف بردند ملک غیاث الدین پیر علی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائة از شهر بیرون آمده عزبساط بوس دریافت امیر تیمور کورکان ملک را باصناف الطاف نواخت و بکلاه و کمر مرصع فخر و سرافراز ساخت و در دیگر سادات و قضات و اکابر و اعیان آن بلده جنت نشان بسعادت ملازمت رسیده صاحبقران گیتی ستان ارباغ رغان با ملک کهدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و قطع اخبار و دفاین سلاطین کرت فرمان فرمود و فرمود که در و بار و آهنین که القاب ملوک کرت بران مقوش بود برکردند و نهاد کرده شهر نیز بر زدند و انگاه مصلحت کردند و مولانا قطب الدین که مولانا نظام الدین را داماد و دست که خدای معتبر بلده کش کو جانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنه هراة فراغت یافت عنان باره جهان نورد بطرف مشیا پور و سبزوار تافت در نواحی مشیا پور هزار ابو مسلم مروزی رفته علی بیک جوبانی قربانی که حاکم ابیورد و نخجوان و بود و خواجه علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت آن سپهر سپهر کامکاری سیاهند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و ایالت منصور از مشیا پور ما سفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه آنخطه را انگاشته امیر ولی نتراغ مؤدند و جمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی حصار را هموار گردانگاه پادشاه ظفر شعاه یلغی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اقبال مثال بدرگاه جاه و جلال ما بدیا غاعت و التجات بیاید والا ابواب رنج و عنا بروی روزگار او مفتوح خواهد شد امیر ولی بلی را مغضوب و بیگانه نموده بدیا فتن دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور کورکان از سفراین به ییلاق اوغالجا توقف نموده آسایش سوتوان و روزی چند توقف فرمود آنگاه بحکام خراسان اجازت داده و کامیاب و کامران روی توجه بجاه و ارالسلطنه نهاد

ذکر احوال اعقاب ۳

سهاد و آن سنان ابعادت و اقبال در بخیر سرای قشلاق نمود و در آن اثنا زمانرا از طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهد سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمد و کرة علالی بر ساحت احوال پادشاه زخمه زن شد و بضمیمه صلابت آنحضرت که سالها بطبقی شاه بود و اگر بیکی لعب داشت وفات یافت و آلا کیکی در خانه محمد بیک بن امیر موسی سپهر سریر و بسبب حسن سیرت و زیبائی صورت غیورترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود و از وی یک پسر مانده سلطان حسین نام العصه صاحبقران کردون غلام از مفارقت آن محمدة بالفیض آئین نهایت حزین گشت و چند روز با قامت مراسم تعزیت پرداخته جهة ترویح روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود همت نه چندان عطایا بدرویش داد که از چنده و چوش توان کمر دریا و

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی

در آن سنان که بخیر سرای بخارا از فرود صاحبقران مظفر نوا عزت فزای سپهر خضرا بود فاصدی از نزد خواجه علی مؤید بسده سده ۱۰ رسید و بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیک جوئی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابران حضرت صاحبقران در آخر همان زمستان که اوائل شهور سنه ۷۸۰ بود اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و چون بعضی امور لازمه و آوازه عزیمت مازندران در اندا ختنه ناگاه بحوالی قلعه کلات که متصرف علی بیک بود تاخت و مجموع چهار پایان الوس جوئی قربانی را غارتیده لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود وسعت چون نگین در انگشتری فرو گرفته و چند روز خیمهای بحضرت پیش برده چون نزد یک بآن رسیده که یورش فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیک با ظهار عجز و اضطرار زبان بکشاد و صاحبقران کامکار را بصد و چندان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بمعرض بساط بوسی بسعادت رسید و عفو جسته و از نیشگان حال او کشته اجازت طلبیده که باز بحصار رود و دیرانی خود نموده روزی دیگر بخدمت بشتابد و در یورش بازماندن ملازم باشد حضرت صاحبقرانی بشرف رخصت ارزانی داشته علی بیک بقلعه رفته و از غایت شقاوت مواضعی را که چه یک حضور رخنه کرده بودند مرمت نموده باز شعار مخالف ظاهر ساخت و امیر تیمور کورکان قلعه قهقهه را که در برابر دروازه کلات بود معاودت فرموده حاجی خواجه را گوتوال آنحصار ساخت و امیرزاده علی سپه امیر موید را با تفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا با بهادر اصطلاح کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام نصرت شعار بعزم رزم و ستیز متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را امیر علی سدیدی غوری که بنیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران انجائی را مشمول انعام و احسان گردانید و چنانچه ما سبق نقطت قلمی شده در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده ملتوی را که در وقت سکرات موت نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب مضمون آیه ذلک ان لم یکن ربک مهلک القری بظلم و اهلها غافلون فرموده کریمه از خاندان مظفری جهة امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ خواستگاری کرد و حاجی خواجه را جهة اتمام آن مهم مخصوص بایلچی شیراز فرستاد و چون خاطر عاطر صاحبقرانی از مهم ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از زاده رود عبور نموده بجامه دشاسمان در آمده امیر ولی مقاومت بآن حضرت در خود ندیده لا جرم مشوقات و تبرکات مصحوب ملجیان بخدمت آن بانیان اقبال آشیان فرستاده امان طلبیده و متوال فرمود که از این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت فرمایند مقارن بوسی شافته بقبول وقات رند کانی در خدمت علیه صاحبقرانی گذارند و آنحضرت این التماس را متوال نموده ارزاه شلقان و چرمغان بکهلکان را دکان خرامیده و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیک جوئی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آن است که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعه قهقهه نشسته بود دشمنی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در قلعه کلات اندازد یا طایفه نوکران خاصه پیاده بکوهی بلند برآمده عجرچی را غلط کرده جناب بشجاعت پناهی در قلعه دشوار افتاده صباح دلیران جوئی قربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر تاخته و او را گرفته نزد علی بیک برده و امیر علی بیک شیخ علی بهادر را در العظیم و احترام تمام نموده و حرکاتی بتکلف نزد یک بوتوش خویش برای او منصب کرده شیلان بعهدش فرموده و زبان تضرع بکشاد که خون مرا از صاحبقران مظفر نوا در طلب باید خواست امیر شیخ علی امینی را قبول نموده و چون را دکان محل نزول امیر تیمور کورکان گشت امیر شیخ علی بهادر شتافته کیفیت اضطرار علی بیک و اتباع او را بعرض رسانیده و کنایان ایشان را عفو طلبیده و صاحبقران یورش پذیر کرة بعد اخری جریمه جوئی قربانیان را بخشیده و امیر علی بیک بحدمت شتافت و بشیراز مشیر تربیت و اعزاز و حرمت یافت تا مثال لازم الامتثال بسمت نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل و الوس جوئی قربانی بهمراهی قشون بقلعه مشوجه ماوراء النهر گشته ملک

غیاث الدین پیر علی را با اولاد همراه و امیر که پسر تنکو که را و ارغو همراه تعیین کرد و چون صاحبقران سعادتمند بدار الملک سمرقند رسید علی بیک و امیر غوری والده ملک غیاث الدین پیر علی ملک محمد برادرش را صید بانده کان فرستاده و سایر چوپی فرمانیان را نیاشکنت ارسال داشت و ملک غیاث الدین پیر علی را با پسر بزرگترش ملک پیر محمد در اراک سمرقند محبوس گردانیدند بعد ران ایام رصادم تقدیر خالق افلاک و انجم در بلده فاخره هراة صورتی دوحش روی نمود و اقتضاء قضا ایزد تعالی ابواب تشویش و بلا بر روی سوطنان آمد یا کشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخر الدین ملک محمد امیر مغلب در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیر علی در غایت صعوبت اوقات میگذرانیدند و بعد از فتح هراة فرزندان صاحبقران حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابو سعید پسر دیگر ده سال در زندان غیاث الدین پیر علی بود بگذاشت و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائة ملک محمد از غور بازنرفه از پل سرشور شهر هراة امیر سید و ابو سعید بی حادثه بوی ملحق شده آن رود عضد قاصد جان و مال مسلمانان گشتند و اهل ملود صلاح در دکه شها خزیدند یعنی در حوالان پناه قلعه غیاث الدین برده ند و ران آشامیر کرد آوغه و فات یافته بدین جهة هراة چون خانه بیکه خالی و کشتی بی ناخدا گشت و شایعان اس از شیشه ضبط پروان حیثه اول بر اقاصل سیتلا یافته علی اسد فیروز آبادی با جمعی از شتر از چند پشته شیرم بده حصار غیاث الدین پرده آتش دران رزند و محولان با سید کمالات در گذاشته خود را از بالا بزیر انداخته ند و غوریان پیر حرم همه را شهید ساخته ند و چون انجیر امیر زاده میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود در سید آتش شمشیر شعلان یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با قوچی از سپاه ظفر اثار بسیم منعلای بروانه هراة گردانیده و خود منعاقب بدانجانب در حرکت آمده غوریان تا سرکوچه چیانان مراه منعلای را استقبال کرده پای در میدان قتال نهاده و شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریخته و همان شب اردم فرو در یخته هر طایفه بطرفی رفته مقاران آنحال امیر زاده میران شاه پیر نسیده سیاه و فات اثر تبع سیاست از نیام انتقام کشیده جمع کثیر از مردم شهر بقتل رسانیده از سر کشتگان منار ها بلند کردانیدند و چون پروانچیز از نهاد امیر زاده میران شاه بر گشته پسر صاحبقران کشور گیر یافت بر تبع لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیر علی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک جوانی قربانی سیاه سیاست شدند و در همین سال که موافق تنکو ئیل و حرم محترم صاحبقران سعادت اتحاد دلشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت متفق ترکان آغا از دار فنا بعالم بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران و دیگر بار و بیان فتح ولایت استرآباد و سلطان و کرمسیر و قندهار

در پانیز سنه ۷۸۵ امیر تیمور کورکان جهة استماع خبر حیارت غور یان ظفر همعنان نصرت انیلی عزم متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهراه رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت کشاده جهة احقن دماء ان قرار گرفت و چون آنجا بهم هروبان اطلاق کرده بودند نا مصادف و بلو دسیاری از مردم شکسته و تعذیب هلاک شده ند و ران آشانیخ داؤد که حکم امیر تیمور کورکان در استرآباد حکومت مینمود یاغی گشت و ماتجه رایت نصرت شعار پرتوه وصول سبزوار نا ماخته لشکر قیامت اثر قهرا قهرا فقهرا فقهرا سبزوار را که موسوم بسبزآباد بود سخر ساخته ند و قرب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل کرفته نا موجب عبرت دیگر ده مر دران کرد و دران اثنا فتحنامه بالبه براهة و اسفار شرشر شور شوشتر بخدا ظلم در وز بر تبه در الهاب توجهان آمده در اسواق لکد کان بازار نا نده و در بازار ها و کوچها مردکان بر زمین کیکدیکر افتاده بجکیکن مجال انجیز و تکلمین نمیافت القصه چون خاطر خطیر صاحبقران کشور گیر از تمشیت امور و اسفار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک سیستان معطوف کردانید و چون از ولایت غزنین و کابل و قندهار عبور نموده بحدود ملک سیستان رسید ملک جلال الدین فرامرزی بپای دولت خواهی بقلعه قرا آمده بموکب پادشاهی پیوست و از غور عاطف نا متناهی بهرور کشت و سپاه جوشن پوش پرخوش و خروش از فراز بکهسار زده رفته و خبک در انداخته و در روز اول سپاه سیستانیان را بتیغ بیدریغ گذرانیده علم غلبه بصوب سیستان برافراخته ند و بعد از وصول شاه شاهان برواج طلعه کهی سراج آشام پروان آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مفتخر گشته ند و بنوازش آنحضرت با ایشان در میان بوده که سیستانیان کمر محاربت بر میان بسته و صف لشکر آراسته آوا خبک و غلغله بازگشاده ند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کردی و مخالفان چندین اسب سپر از لشکر قیامت اثر بزخم تیر خجسته پای در آورده ند و جمع کثیر از دست برد سپاه نصرت نشان کشته کشته بقیة السیف مجروح و خسته شهر جسته و بر ین قیاس دو سه نوبت دیگر میان جمع و هیرو زر عساکر گردون سوز تقابل و مقاتله اتفاق افتاده و آخر الامر شاه قطب الدین که ملک آن ملک بود بپای عجز و اضطرار رو بنا بده کاه صاحبقران سر افراز شتافت و روی بر خاک نهاده بزبان مسکنت عفو و مرحمت مسالت نمود و آنحضرت حسارت او را بلطف

بلطف و عنایت مقابل ساخته در وقتی که با کیتا ڤو کله بر بارهٔ کوه پیکر نشسته بود و منغار و لشکر جوانغار و مقدمهٔ موجود نا گاه قرب سی هزار نیستیان از جالت شعار از شهر بیرون ریخته و تیر باران کرده تیری بران یار کیر صاحبقران خورد و سر بر زمین نهاد و بحضرت عثمان بکران تغلب سپاه نا نهٔ ملک مقلب الدین را بدر فرود و حیبه بوشیده روی بمعرکه کارزار آورده و جهود کردون اقتدار از اطراف و جوانب بیکبار حمله کرده مخالفان را بشهر و ایستند و حصار و شهر بتغلبه و قهر مسخر گشته بیاد قتا مت نهیب خلق بنهایت بقتل رسانیدند و برج و باره سیستان را ویران کرده هر چه در اندیار بود از سیم و زر نا سرب و مخاس و از نفایس و اجناس نا موجود و بلاس بیاد غارت و تاراج بردادند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجرا و قوت غضبی نام ایالت ویرانه چنیه سیستان را بشاه شاهزاده ملک مقلب الدین برادر قمه فرستاده و سادات و علما و کبار آن ولایت را بحصار فراه روان کرد و از غلظه لشکر قیامت اثر زلزله در نهاد رستم افتاده و ویران گشت آنگاه صاحبقران ظفر پناه بولایت بست و کرسیر شانه صدمت دولت آنحضرت پشت زندکانی توان نکود و ری و محفوظ هر کس آنکه هوس سروری و سرداری در سر داشت در بیم شکست هیبت نرفران و هانش نمی کرد جای سر سرکشان کرد و زیر پای و اعلام ظفر شعار عازم قندهار کشته بعد از وصول عساکر ظفر آثار آنجا نیز بغلبه و قهر تسخیر کشیده سردار قندهار را زنده صاحبقران نا نکاه آورد زنده بردند و امیر تیمور کورکان آسمان درقه نام را مشتاق فرمود حالا در مملکت قندهار و اقلان و آنحدود حاکم بود وقت شد و صاحبقران والا گهر آنچه شنیده صاحب امیر جاکو را بپرسش امیر جانشاه مسلم داشت و در اوایل فصل بهار که سلطان کل قرین فضل پروردکار با کوکبه یمن و از یا بصوب بلخ چین رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت تمرقند فرمود چنانکه فرمود امیر سیف الدین برلاس با حکومت قندهار منصب نمود و بر جناح استعجال روی بسفر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهار ده روز آن مسافت دور و دراز را طی فرمود بهیت صعود سعودی یمن و فتوح سعی بسیار زمانهٔ تابع و کردون غلام و دولت یار

کفتار در ذکر امیر ولی و کریزی و بنیان فتنه جوجان و مملکت ری

چنانچه سابقاً مذکور کشت امیر ولی وعده کرده بود که با سان امیر تیمور کورکان شتابد نا از غیبت نا بین انا بین وعده وفا نماید بنا بران امیر صاحبقران در سنه شست و ثمانین و سبعمایه موافق سیچقان یل اسپای یل و لشکری مصاف شکن علم عزیمت بصوب آذربایجان برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبلهٔ الاسلام بلخ را محل نصب سراد قات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه ایلچی را که پیش ازین جهة خواستکاری محدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بود نزد ختر سلطان زین العابدین شاه شجاع را جهة شاه زاده پیر محمد بن عمر شیخ میرزا آورد و زندانی جرم سیاست عاطش و حرمان امساط یافته خشنود و فرلوزام سور و سرور تقدیم رسید و چون حاجی خواجه از سفرهای از حد خود فراتر نهاده بود سر بیاد داد ناکاه صاحبقران حجاب از راه شناسا و دوران در حرکت آمده بعد از وصول بآن حدود و جهود ظفر در دود فراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه دوران را بخنک کرفته بنیاد حیات کو توال آن حصار را برانداختند و رایات ظفر نشان را بآنجا نیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و شاسمان را زمین بقدم همایون خیرسنا فرمی هیبت آسمان کشت و فراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و منغلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود در روز بیستم امیر ولی با سپاهی بعدد انجم بیش آمده بقدر صد و کوشش نمود تا مغلوب و منهزم باز کردید و بنوبت دیکر عبارت کرده بیشتر آن او رو بدست جرات چو بها و بیجنانی را که سپاه صاحبقران جهانکشا در کرد معسکر استوار ساخته بودند در هم شکست و بمیان خیام و در آمد و سپاه کوا کب عساکم دست باندا ختن تیر و اندان تیغ بر آورد و بسیاری از جرجانیان کشته کشتند و امیر ولی کرت دیکر عنان کیران بصوب کریز از اطراف داد و بعضی از اتباع او در جرار و جا بهائی که جهة سقوط خود منصور کنده بود نداشا و نداز مراء و افر متوکلوا بر مور و خدا یاد و بها در و غیر ها امیر ولی را کاسبی کرفتند و او دل از ملک و مال کرفته کوچ و متعلقان خود را در کردکوه دامغان کذاشت و خود بمملکت ری در آمد و چون دلیرانی که از عقب او شتافته بری رسیدند ظفر رستمدار کریخت و همچنین جنکل و نساک شجار را از خنک شیران پیشه کار بخات یافت و حضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بابو الطفا موتو خان لقمان بار شاه ارزانی داشته در شوال سال مذکور با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت و آن مستمان در آن مملکت بپایان سایه نه در اوایل فصل بهار که سیم تیر فضا بهوای حمزه و ثوابت و سیاره ظلمه کهکشان پارچه دست بر دسته خنجر مفتوق کرده اند بجانب سلطانیه نهضت نمود و حال آنکه چیاچو خود و جمعی از قلایع سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافت در آن وقت پیشرش آقبوقا با بعضی از امرا در آن قلعه بود و چون امرا سلطان احمد قرب وصول آنحضرت را خف شده بنی شانه بحال آقبوقا بازکرفته روی بصوب بغداد آورده و عمر عباس که در اول سپاه کردون اساس بود با شصت نفر از دلیران چون هوش بیشتر

و تا مجدد ذکر او در تحریر آورد و امیر ۳

باز آمدنه و ۳

السلطانیه رسیده قلعه مرتفع بدست آورده و مقاران فتح صاحبقران مظفر عقبه سلطانیه در شهور سنه سبع و ثمانین و سبعمائه در آمده و بحمد الله و حسن توفیقه بادیار و دیار فرستاده تا عادل آغا را که تمامت احوال او در خبر اول الذین جمله مذکور شده بپایه سریر گردون مصیر رسانده و عادل آغا اطاعت فرمان و اجب الاذعان کرده ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطان شاه جهة کومک و امداد او بصوبین پذیرفت آنگاه رایت نهضت بجانب مصر افراخته و بحکام آنجا مصحوب امیر ولی روی بوادی کرزیها نهادند آنحضرت بازندران در آمده و ولایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار اطاعت و انقیاد مبادرت نمودند و صاحبقران فلک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تا بستان آنجا گذرانیده در زمستان آهنه قشلاق عازم پنجیر سری گردید

ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و بلاد آذربایجان و عراق

در آن زمستان که بپنجیر سری مقدم صاحبقران کشورکشای عزت افزای گشت سلیمان ارم بود توقتمش خان تجریک سلسلهٔ مخالفت قیام نموده بیک پولاد اغلان با عیسی بیک و یغلی بی و قرا بخی سر کرده تومان لشکر که اکثر ایشان در ربقهٔ ضلالت سر کردان بود نهضت بجانب آذربایجان فرستاد و آن جمع دون کار فرصتها و ازراه در بند بجلگه تبریز در آمده و استراف و اعیان آن ولایت بحکم الفرق یتعلق بکل جنبش امیر ولی و محمود خلخالی را که پناه بدیار بکر برده بودند برخود حاکم ساخته و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته مرتب یکهفته بمدافعه لشکر وحشت قیام نمودند عاقبت امراء توقتمش خان تغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیده امیر ولی و محمود کرتیه خلخالی رفتند و کفار رشت قجاق دست سیتیلا بنهب و تاراج برآورده و از خوف و بیداد و عنف و فساد آنجماعت استخلاص جستند همه یکدیگر را بغنیمت فراوان و اسیران بسیار مسلمانان ارمان راه گرفته آمده بودند مراجعت نمودند چون خبر در زنجیر سرای بسمع شریف صاحبقران گیتی گشای رسید ظلم و بیداد یکه یراییل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بتنظیم امور ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمانین و ثمانمائه موافق پایس ئیل امیر سلیمان شاه بن امیر داود امیر عباس را بالعصی از سیاه کردوان ساکن اصفهان و رقهل آورده و ملک غرالدین را که حاکم ندیار بود اسیر ساخته و آمد بعضی از آن معارک بمشهور رسیده خواجه علی مؤید سربدار بدیار نقال نموده و مقاران تخال سابق عادل آغا امیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفر پناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد ایغدا و عازم تبریز است بناران حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نموده و امیرزاده میرانشاه کورکان بیشتر و السنه و سلطان احمد بعد از دو هفته که در تبریز بود از آمدن عساکر منصور وقوف یافته بسرعت برق و باد روی بفرار نهاد و چون امیر صاحبقران بتبریز رسیده عادل آغا بنابر رشکایت امیر محمد سلطان شاه و در جهانبنه بسیت و هفتم شعبان سنه مذکوره عهده و موافقت کرده و بعد از ان چند روز دعوت مقتضا بحمل جایش در نور دیده و بر روایی که در ظفرنامه مسطور است در خلال این احوال محمود خلخالی بخاک خود آمده و بملاک امیر ولی دانسته و او بکرتیه و بامیر قتاری ایناق که در مدد و خلخال بود سپرده و امیر قتاری سر امیر ولی را بخدمت ارتق جدا کرده بدرگاه عالمیان فرستاد و حقیقت احوال گاه سرهای همران هر سر که بپای خود نیاید بزیر ند القصه آن ایشان صاحبقران گیتی ستان در تبریز بپایان رسانیده و چون حسن و ثوبت و سیاه و برج تبریزان منزل گزیده بضبط آن ولایت را در عهدهٔ همت سلطان شاه کرده و بصوب نخجوان روانشده و از مزند و دره و غیره گذرانیده آب ارس بپل ضیاء الملک گذشت و تحصار کرپی رسیده عساکر نصرت مآثر قلعه را بخنک سخر گردانیده بتسخیر حصن ماکو مبادرت نمودند و بعد از ان بسنه بحضرت آورند و بدین قیاس قلعه سرمالو و قارص را گرفته و ویران کردند آنگاه ماچه رایت ظفر نشان بر تو و حسو برکوه جتان انداخته سپاه اسلام قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظلم نهاد انتزاع نموده و بسیاری از ایشان را بسیف الهاد فرستاد تا حاکم آنقلعه ملک بقراط بدرگاه صاحبقران عالیجاه آورند و فرمان واجب الاتباع بر طبق فرستاد و الوکان تصادر شد که او را معتمدگاه دارند و بعد از ان خسرو جم قدر نشاط شکار فرموده چندان حیوان از کوزن و آهو و انجیر در هر کمر جمع آمد که سپاهی از آن کثرت پس از انکه نیرانداختن و تیغ راندن فارغ گشتند دست بدشت جانوران شکاری برده هر کدام که خربزه بچوب دستگ شتند و هر چه لاغر بود دستگ نشتند و در آن یورش امراء نامدار و نوئینان کامکار اطراف و جوانب ولایات

سلطان ۳

ولایات کرسیان را تاخته بنیاد کفر و ضلالت بر انداخته سالما غانما بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر جهانگیر از آن همام فراغت یافت عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بر وفق کلام مجرم نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام بیان بنصیحت بقراط تعلیمی گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرموده از میامن انوار شاه - فرمان فرمای بلا دو عبا دفروغ ایمان بر پیشانی دل بقراط مانده ظلمت ضلالت را بروشنائی هدایت مبدل گردانیدند و بصحت عقیدت فایز شده کلمه توحید بر زبان گذرانیده پادشاه صاحب تالیف دل بقراط را از انوار مکرمت عالی همت بر ترتیبش کماشت و حکومت دلایاتی را که متعلق بوی بود با دیگر مضافات ارزانی داشت و معاهدان اتحاد اولی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بعظم شان و قدم رسوخ و ایمان از سایر ملوک آن زمان ممتاز و مستثنی بود بار شاد عقل نیک اندیش کرا اخلاص و عبودیت[1] میان جان آرزو مانفدا و خدمتگاری بدرگاه والا پیشه و شناخت و مباعدت تا بدو توفیق شرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و مستوفا بعرض رسانیدند و از جمله کفایت بدیعه که بتعلیم خرد خود بدان ظاهر ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از هر جانب اخبار تغلوزی مشکین سیکر دست غلام خوب منظر خطر صاحبقران والا گهر در آمد و خود و در میان غلامان ایستاد تا تغلوز تمام شد نظم علامان ترکی زبان بشست برد بجای نهم نشان رسانید و چون کل شاه بشگفت از کار او - از آن کرده شد گرم بازار او - و چون بصورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز او را باصناف الطاف اختصاص داده در نام ایالت و ولایت شروان و تاخ تا اقصی البرزکوه در قصیده دراین معنی فرماید

ذکر بعضی از وقایع پور سنه سالهٔ صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت جنه عصیان و طغیان توقتمش خان در بهار سنه تسع و ثمانین و سبعمایه که لشکر سبزه در یایین در اطراف دشت و بسایین حرکه نمود پادشاه دشت قپچاق توقتمش خان قسم سنان رحمایف حقوق امیر تیمور کورکان کشیده لشکری گران از راه دربند بصوب آذربیجان روان فرمود و اخبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر گیومرث و عثمان عباس را بدفع باغی نامزد کرد و معاقبتا پشتان امیرزاده میرانشاه را بزیر دار انجانب فرستاد و امرا بلشکر سپاه دشت قپچاق رسیده و دست بغارت و کشتن و بازیده و دشمنان بیرحمانه تاخته و زیدند و نزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه کرموکب امیرزاده میرانشاه پیدا شد و سپاه شاه زاده بیک حمله اوزبکان را کز یرانیده بسیاری از ایشان بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر رسانیدند امیر گیومرث گیرمیز[2] خلعت داده و رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگویند که چون پسر الجایتو چون پدر و فرزندی ثابت است عیبا باید که بر بسان عهدو پیمان ثابت قدم بوده و دیگر بر امثال این افعال قدم ننهاد تا بدرگاه صاحبقران جمجاه رسیده همت بگمارد قلعه بازیدانداخته بعد از فراغ از آن مهم روی بدفع شر قراتمد رکحان آورد و ایل و الوس و اتاخته و حصار ایدین را محکم ساخته بازرن الروم رسید و ایلچی بازرنجان فرستاده حاکم انجا حسن را بمطاوعت خواند و سر حلقهٔ متابعت در آورده پیشکشهای لایق روان داشت در خلال این احوال ملک غیاث الدین پیر غلعه و ان حصن حصین باغی شد و عصا کر حضرت آفاق بمحاصره و محاربه آنحضار که بعنایت بلند و بسوار بود قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک غیاث الدین پیر غلعه و ان حصن حصین بیرون آمد و تا مساکنان قلعه ناصر الدین نامی با برخود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و بهجت و هفت روز زمان مردد ایشان امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثر قلعه را در خیر تحریر گشیدند و علمی از متوطنان القلعه را بقتل رسانیدند و امیر یادگار اند خودی تحریص نمود که اهرا قوتاغات[3] که از ابتدیه شد و عداوت داشت با مور گشته هر چند سعی نمود یک سنگ از آن جدا نتوانست ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یک ابرو و بروت و نصف ریش ناصر الدین را تراشیده در روز کوچ او را کردن زنند و در گذرگاهی سنگ انداخته تا تمام لشکر روی گذشتند و چون حدود خوی و سلماس را غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک غیاث الدین بر تبت تربیت سر افراز شده با ایالت ولایت گردستان رفت و چنانچه در جزو ثانی این مجلد بسمت تسطیر یافت بعد ازین وقایع صاحبقران منصور جهانبار تا ریبال مظفر صفهان شاشافت و چون از قتل و غارت اهالی ولایت فارغ شد عنان بارهٔ جهان نورد بصوب شیراز تافت و در آن مملکت فخر خورسر افراز فرمان اصناف تهتم و نهاز بساط نشاط گسترده بود که ناگاه اخبار وارالبهر جیه ایلچی بعهده رسید و عرض کرد که توقتمش خان باغی گشته خان طغیان باوج آسمان رسانیده نابران حضرت صاحبقران جلوس بلاد عراق و فارس را تا آن مظفر گذاشته عنان عزیمت صوب بسمرقند معطف گردانید

گشادن در بیان جرات و جسارت سپاه اوزبک

وحیل جته در ترکستان و ماوراء النهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال حشم و قهر چون قرا الدین
اوغلان چندی نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق ماند قرار محاق و محو و زوال منوش دید حال کشت از مملکان فرصت تحیاق رفته توقتمش خان
بزیادت که بسلطنت بحضرت صاحبقران آفاق لوا و محالفت برافراشت و بساط یاغی و طغیان و علیمش اوغلان و علیشی بهادر با لشکری گران
بصوب ترکستان فرستاد و آنجا جته اوغلان را همراه پسر کبیر خود قتلغی کرده فرمود که از طرف خوارزم ماوراء النهر شتابند و در ماندیا بر هر جه یابند بر باد دهند و ایشان از خبار
ولایات شوع یافته امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند با پسرزاده عمر شیخ بیرون رفتند و شاه زاده و امرا ندکان لشکر بسیر حدود ترکستان
کشیده آفتاب چون بکذشت و در منزل جوکلک که از آنجا تا اترار پنج فرسخ شرعی مسافت است بیاغی رسیده جنکی سخت در پیوست و امیرزاده عمر شیخ نفس بر حمله کرده
بر قلب دشمن تاخت و از آنجانب بیرون رفته از لشکر خویش جدا افتاد و سایر سپاهیان چون او را ندیدند منهزم کشته پای در طریق کریز نهادند و امیر عثمان نیز بی برق و عرق
شده بعد از چند روز وفات یافت اما امیرزاده عمر شیخ سلامت از میان او دیکران بیرون آمده بآنده کان شتافت و باز دیکر پاره متفرق شده را جمع
کرده بدرآن آماشیده که ناکاه توزابرادر زاده امیر حاجی بیک از کنوت بسیرام و تاشکنت لشکر کشیده و بتعذیب عباد و افراط فتن و شر عباد مشغول است بنا
بران بتجدید توجه نمود و آنجا معلوم فرمود که مخالفان از اده دیکر بصوب اندکان بر داشته اندخان مراجعت انعطاف داده و در کنار آب خجکت که عبارت
از سیحون است بمغولان رسید و شکست یافته قلعه اندکان باکذشت و آنجا نوزا معاقب بظاهر اندکان شتافته خواست که بمحاصره مشغول کردد امیرزاده عمر
شیخ را عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک از قلعه بیرون تاخت و نوبت دیکر بجاهای در غایت صعوبت روی نمود و چون لشکر خصم بسیار بود تو کل
بهادر خان سپاه زاده را کرفته از معرکه بیرون برد و آنجا نوزا بمصلحت محاصره مذیده راه کاه فرستاد تا امیر سلیمان شاه و امرا عالیجاه چون
از معرکه چوکلک منهزم بسمرقند رفتند بحافظت شهر مشغول کردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان کذاره خوارزم متوجه ماوراء النهر بود چون بکدد و بجارا
رسیدند بجارا سپاه از بیم تاخ و تاراج راه داده بقصد محاصره در ظاهر شهر بنشستند و طغابوغای برلاس و ایلچی قوچین که در بجارا بود قلعه محصوط ساخته بحمایت
نمود و چند روز میان ایشان محاربه دست داده چون از یکدیکر مأیوس کشتند که تسخیر شهر میسر نمی پذیرد کوچ کرده بخزابی ولایات ماوراء النهر پرداختند
و نجیر سرای را آتش زده تا کوی ترکلن غارت و تاراج نمودند و این اخبار در شیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس را بسی از سپاه
جلادت آثار از ماه یزد بجانب سمرقند روان کردانید تا بقدر نفس در اواخر محرم الحرام سنه ثمانین و سبعمایه روی بشهر سریر سلطنت آورده در ولایت ری با غول
همایون پیوست و حکومت آن مملکت را بموسی جوکاه رجوع نمود و ایالت همدان و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساوه تفویض فرمود و فیروزکوه و خوار
و توابع را با سکندر شیخی عنایت کرد و همکنان و منهزمان حریب را با میرزا عزالدین ولد سید عماد الدین تسلم داشت و دامغان را باسم امیر مشید قارن که از قهستان
جزء سان بود رقم زد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود باسرا بادرا به پسر پیر پادشاه داد و جمیع محکام را بمتابعت بساط عدل و انصاف وصیت کرده بجانب
تا متر بخارا سان روان شد و بجکز اجتماع صیت نهضت لشکر دشت دست از ماوراء النهر باز داشته روی بدیار خویش نهادند و چون بجکز از نهضت
آیت ارتفاق بلده سمرقند مطالعه کشت صاحبقران سعادت توأمان امرا و سرداران واقعه چوکلک را موقف بر غو طلبیده شاه زاده عمر شیخ را نوازش بسیار فرمود
و چکی را که در آن جنک سستی کرده کریخته بود بند باز خواست بلیغ فرمود و امیر خدایداد و نیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر توقتمش خان نامزد کردانید و ایشان
تا منزل بولان شافته و چکی از دشمنان نکشته بسلامت باز کشتند

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان به ماوراء النهر اتفاق افتاد و بیان پراستن کاشن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شر و فساد چون صاحبقران
والا تبار نوبت دیکر دار السلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون مطروت بهجت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان ایلچی اوغلان
و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی کشاده و در بای انصاف و آزرم فرو بسته اند بنا بران رفع شر ایشان طاعت را بر ذمت همت پادشاه
لازم نمود و در سنه ثمانین و سبعمایه مواقی لوی سپاه بتاخت نهضت فرمود و مخالفان چون بمعنی اطلاع یافته طریق صواب سپرده بخدمت در رسیدند و در حضرت صاحبقران
بدهشت و محابق شافته بتوقتمش خان پیوستند و صاحبقران با اقبال بدولت و اجلال در خوارزم نزول جلال فرمود و امیرزاده میرزا شاه و محمد سلطان شاه
و شمس الدین عباس و اوج قرا بهادر را با سپاهی پر شهر بکمک مخالفان بسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر سپاه کرده بدشمنان رسیدند

رسیدند و بسیاری از انطایفه کشته سالما غانما باز گردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهرمان رزم را ویران ساخته متوجه طغان بکجاک باد را الهه کوچانیده عنان عزیمت بصوب سریر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال بی صاحب ویران بود که هر چند سپهر دون آرزو میکرد الولایت تا بنا بر دیده اعتنا ننمود ساکن داری و فاتح غازی در آنحدود نی دید و حسرت صاحب تاید بعذار مراجعت از دشت قپچاق در شنبه ۹ بیست و یکم ربیع الاول ولایت مصروف داشته موسی پسر خیکی قوچین را بدان جانب فرستاد و او را خواند هم آنجا عمارت بنا آورده و از جمله وقایعی که در اثناء بورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرکه والده شهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور گورکان مشرف بود سلطان بخت بیگم را در حبالهٔ نکاح داشت و در ولایت خلخال رایت حکومت می افراشت بسبب تقاعس بخت بد باغی شده و از سمرقند بحصار شادمان گریخته خانه داد ملک برلاس و قتیمور را غارت کرده چیتو خانه خاصهٔ پادشاهی را تصرف نموده بجمعی از اوباش که بحبال پرخاش در وجمع گشته بودند بکشید و تمغا جبلک و قتال گردید امیر زاده عمر شیخ بر معنی مطلع شده با سه هفت تومان و دو هزار داوا به توجه شاه زاده سلاک جمعیت محمد میرکه از هم گسیخته هر طایفه بطرفی گریختند و محمد میرکه بکمالان رفته از آنجا ببدخشان شتافت و حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست رد بر سینهٔ امید او نهاده میرکه غائب و حاسر از دروازه باز گشت و در اثنار راه عثمان پسر اردغ میرکه بسمرقند رفت بسر حمیه رسیده محمد میرکه را دید که با چهار نوکر ریشه گشته و اسپان بالعلف گذاشته فی الحال او را گرفته بامیرزاده عمر شیخ که در خلخال بود جبر فرستاد و فرمان شاه زاده نفاذ یافته محمد میرکه بقتل رسید و دیگر آنکه در ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا کشته وفات یافت و پسش اوزبک کاش نقل کرده در کنبدی که احمد تاش بود دفن نمودند و چون امیر تیمور گورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال مستقر گاه و جلال سید طوبی عظیم فرمود و ولد سیورغتمش خان سلطان محمود را بخانی برداشت و اشارت کرد تا مانش را علی الرسم اوایل مناشیه نوشته و در اواخر نشته ندکوره سیورغتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان سپاهی فراوان متوجه ترکستان گشته تا بسی و هجران عنان بگریبان مار گشیده و تغلای لشکر او که سر کرده ایشان تکتمش اوغلان بود بر نوق رسید و صاحبقران گیتی ستان از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران و سرما متوجه دفع ایشان شده صباحی که خورشید خنجر گذار اعلام زرنگار بر افراخته متوجه مواکب کواکب بود بساط ناگاه بر سر تکتمش و لشکر او تکتمش تا اندیشه قتال و جدال نیافته بهزیمت عنیمت دانست و جنود ظفر ورد او را تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان را بتیغ آتش فشان خود را در آب سخیده انداخته خاک وجود شان بباد فنا بر باد شد و حضرت صاحبقران آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ۷۸۱ در منزل آقار فرود آمده و چون از قرطغلت سلطان فیروزان و هجوم سپاه سبزه وار یاغیان لشکر ما از فضاء صحرا و بسایط دشت هزیمت بر بست در ماه ربیع الاول سال مذکور توقف و ایل ینکان تمل حضرت صاحبقران مؤنت دیگر بر زمین ملک ستانی نشست و در آب سیحون یل سنه ۷۸۰ عبور نموده تومنطغای اغلان و سوینجک بهادر و طغان بهادر برما بر تمغا مغلانی بر فرستاده ایشان سیحون بر سقه سپاه تقتمش خان زده ج کشته ایشان فرمان ستمگار و بقیة السیف بطایف الحیل خود را به تقتمش خان رسانیده و کیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات و قرار ش همت تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری رعایت کثرت و وفور استعداد و بهت عنان عزیمت صوب هزیمت معطوف ساخته راه دشت قپچاق پیش گرفت و امیر تیمور گورکان بر فراز مخالفان اطلاع یافته عنان بتعاقب ایشان تافت و قراول سپاه منصور بجلدا ول تقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و سالما غانما باز گشته در اثنار راه چادر سیاهان بقشله در خان آب صدا خانه در آمده بود و چار خورند و اوارگرفته در موضع اشتو مانده گاه پادشاه مظفر لوا رسانیدند و امیر تیمور گورکان از انجا کوچ فرموده موضع آل قشون معسکر اقبالیان گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جوئی قرباقی که از حضرت صاحبقران رتبت یافته بود و در قلعه طوس حکومت مینمود و ملوک سربدار که حکم امیر زاده میرانشاه حاکم سبزوار بودند باغی شده و بواسطه شامت اعمال ایشان دیار خراسان بر فتنه آشوبست و صاحبقران والا اقتدار امیر زاده میرانشاه را جهة دفع شر ایشان بصوب خراسان فرستاد و شاه زاده همان ظفر اقبال رایت نهضت برافراخته چون بسمرقند رسید بنا بر ملاحظه بعضی مصالح ملک ایشان ملک بیه محمد و له ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسرش زین العابدین و محمود و شرت شهادت دنیا بدکاه از آسیا آموده که بالتفاق والی هرات میرفتو غا متوجه دشمنان شده و هم ایشان را بطریق دلخواه مستاصل گشت و ملوک سربداره حاجی بیک فرا برد را اختیار کرده حاجی بیک بدست سادات هزار جریب کرشار گشت و معتمد بدرگاه جهانپناه رسیده مکشته شد و امیرزاده بلاغ از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم

بقیه در

انجمای مقبل سایند و دود و دمان اهل ناموس برآورده حکومت آن ویرانه را بهلوان بایزید بیس که در زندان حاجی بیکت معتقد بود تفویض نمودند آنگاه بهذا رفته و چند ماه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانیده در سلخ شوال سال مذکور متوجه بلاد ترکستان شده و منضم قشون سمرقند گردید و در سنه ۷۶۱ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهة انتقام قتل شمان لشکر بدشت قپچاق کشیده الوس جوجی خان را عرضه نهب و تاراج گرداند اما امرا و نوئینان را نوذر و تحقق اللفظ و المعنی عرضه داشتند که مناسب چنان مینماید که مغولستان رفته مواد استقبال را اعتضاد و لدة و علفة موجان و خضر خواه اغلان و انکاتور را قطع کردانیم تا در عقیبت موکب همایون تواند که بممالک ترکستان و ماوراء النهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قپچاق شویم و رضا قرآن مقرر گردانیم علی الصبح رضا اصغا نموده در سنه مذکور بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت و شاه زادگان شعنه یار آثار و نوئینان رستم کردار را اطراف سعدده با جنود نامعدود باطراف و اکناف و ولایات جغتای خواجه اولغان و انکاتور را روان داشت تا تمامی صحاری و قفار را بخیل توس عالم کرده رستم سمنه جهان نورد چون پیکر بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز بضرب تیغ و خم تیر خونریز خاک هلاک انداخته و اکثر ایل و الوس جته را غارت کرده و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساخته و در سنه ثنتی و ستین و سبعمائة صاحبقران عالیجاه امیر سلیمشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را باجمعی دیگر از امرا علیشان و بیست هزار سوار از سپاه و جلادت نشان جهة دفع قراداتین بجانب فرستاد و ایشان از طراف و جوانب مغولستان را بسپاه جلادت و بهادری چون ابر قتال که بورت انکا تور ا بود رسیده شنیدند که او لجایو خاکچلکاچی که با چهار صد سوار پشتیبر بخرکری رفته بود در شکار گاهی قراداتین دو چار خورد و جنگی عظیم و اقعه شده بسیاری از جانبین مقتول آمدند امرا برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و مسنو پیکش را رسال داشتند و ایشان در شکارگاه ساقه از گشتهای پشتها دیده و از قوم مغلوب شخصی نیافته رفتند که معلوم کنند که قراداتین بعد از محاربه بصحرای نامعلومی جنجی رفته است امرا بعد از تحقیق باخبر رسانند با صحرا رعقبش در حرکت آمدند و بکنار آب ایتش رسیده معلوم کردند که قراداتین از آب گذشته و بطرف توس که سمرقند و قاآنجا بیلاق است گریخته و امرا روزی چند در آن منزل توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا مغاها و ایشان را ببرد رختان آن پشته نهاد و آنگاه عنان مراجعت بآنطاف داده در سمرقند بملازمت صاحبقران سعادت رسیدند و چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از آن جمعیت کلی حاصل نمود در ایات نصرت آیات و صحائف عنایت و الطاف بجانب دشت قپچاق نفاذ یافته بهضت فرمود **فصل فی بیان توجه امیر تیمور کورکان بجانب دشت و ذکر بعضی از امور که در اثناء راه واقع گشت** سلطان مبارزان کشور دین و سمرد سرفرازان فضل و تمکین المجاهد بن علی القاعدین اجرا عظیما صلی الله علیه و آله المعصومین الهادین ابن کلام مجزا این بسامع سالکان طریق یقین میرساند که لجته تحت ظلال السیوف و از شعشعه انوار این فریده بحبه مرفوع اتفاقی بر پیکر پاک امیر تیمور پرتو افکند آن گاه بخاطر گذشت که بشمشیر آبدار و اضاءت شمع امانی و آمال از پرتو شعله سنان سپهر اثر بر روشنی دیده امید و بخار مصر که بیکار توان دید و فروغ حدقه سعادت جاوید از سواد شب کارزار بر باید طلبید رباعی شاهی که کشد زمیان تیغ جهاد چو سته قدم بوادی خونهاد کرد دریاض ملک دایم دلشاد در سایه شمشیر بود باغ مراد مصداق این سیاق حال جسته مآل صاحبقران سوده خصالست که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهان بانی همواره چهره مقصود در مرات تشیر مصقول میدید و چو سته از عزایم متوالی بدرجات مقاصد معالی فایز میگردید نه مثبت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست که بوسه بر لب شمشیر آبدار نزند شبار علی بذا در پانزدهم اثنی و ستین و سبعمائة عزم یورش دشت قپچاق جزم کرده جلال الدفعات بنفاذ احوال سپاه ظفر آل پرداخت و امرا و نوئینان ملک یار تجان و لشکریان را باتمام اسپ و رزه و جوشن و بکمر خواست و در ساعتی سعود و زمانی محمود از سمرقند بهضت نموده از آب مجند عبور فرمود و آن دستان در حدود تاشکنت نشلان کرده در آن اثنا مزاج بهجت امتزاج فرا از رنج صحت انحراف جست و مرض اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد از آن شفا کلی قرین ذات همیشه صفات گشته مقارن انجلال میرزاده میرانشاه با لشکر خراسان بار دوی ظفر نشان ملحق شد و در روز پنجشنبه اواصر شهر ثلث و ستین و سبعمائة که آفتاب در دهم درجه دلو بود فرمان صاحبقران باتفاق در باب انضمام بسفر دشت قپچاق نفاذ یافته رایع بجنبید ایران دوتران زجای و با پنجه لوای کشورکشای از علی منازل و مقطع مراحل کرده چون بموضع قراسان ارغر نزول همایون عزت فزای فضای آسمان گشت ایلچیان قوتمش خان آستان اقبال سپهر بندو بوسیله ایلچیان عالیجاه امیر شاه بهار گاه پهر شتابه و در آمده یکدست شغاره و نه سر اسپ را بهوا پیشکش گذرانیدند و بمعاجی که آوازه دهشت عرض نمودند ملخص سفارت آنکه قوتمش خان از اظهار

اظهار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بغایت نادر و بشمار است امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم آثام و اوزار لئال عفو و اغماض
شسته نوبت دیگر بر سر عنایت آینده تا پای در طریق اخلاص و عبودیت نهاده و من بعد قبضهٔ از ربقهٔ انقیاد و اطاعت بیرون نیارد و جنبت یکی بنده باشد بعرض
شاه رسانید و چون امیر تیمور کورگان بدان سخنان انتقالی تکرر و دربر زبان آورد که با وجود انواع مراحم و عواطف که از ایجانب بمشیت پذیرفته
خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان جهد و تاراج بصوب تمالک محروسه تافت و اکنون که عزم رزم او جزم کرده ایم زبان باغبده و بستعفا
میکشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان از و مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید جنبت زبان و دل و بهم راست نیست قریب است این قول و قرحوبت
و ایلچیان را طوعی داده و خلعتهای زر دوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بارگاه گوه پیکر نشسته متوجه دشت گشت
و روز چهارشنبه ۱۲ جمادی الاولی کجبک تاق که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده و روز جمعه الغ تاق محیم نزول همایون شد و امیر تیمور کورگان جهة نظاره
دشت فجاق کرشخصد فرسخ طول و سیصد فرسنگ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندان که چشم کار کرد خلف زا نظر فرش در آمد و فرمود که لشکریان
سنگ آورند و در آن محل منارهٔ بلند برافراختند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بران بنیت ساختند و روز دیگر ازان
منزل نیز کوچ بوقوع انجامیده بکنار آب پیلان خوش شاخه رسیدند و از آب عبور نموده بعد از شست و روز موضع اناقرا عونی محل نزول ایران زمجوبی گشت
و چون از ابتدای نهضت از ناشکنت تا آنغایت چهار ماه گذشته بود فصلهای تمام آذوقه لشکریان را مافت و آمد و شد آذربایجان و ورزاعت بسیار دور
و در اردوی همایون قحط و غلای عظیم روی نمود چنانچه بهای یکسر گوسفند بصد دینار کبکی رسید و ایضاً قیمت یک من غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده
شرعیت بصد دینار کبکی ترقی کرد و اکثر افراد لشکریان در آن بیابان بتجیم مردان و کیاهی که شایسته خوردن بود گذرانیدند و بعضی چنیز خورده و جانها بحق تسلیم نموده
یافته تسلیم آشنایان و مهربانان نمودند و چون بخلاف فرمان عالی بسمت نخلستان و بیشه زار رسانیده بودند که هیچ
آفریده نان و کماج و اقسام و اصناف پیرد بر کس از مطبوخ بملباق قناعت نماید و امرا بحجره فرموده اند که من بعد بر لشکریان نبخشند و از شریعت یک قدح
مقداری بیشتر نخصت کاسه بملباق از دیک پیرون آمده حقیر شمرند که هریک از قبچاقیان مانند سایر افراد الناس روزی بیک کاسه بملباق اکتفا کنند تا جمعی از کردن کشان سرافراز که کباب گوشت فربه و فاز بتکلف میخورند در آن ایام بفرنی بملباق سرفرود می آورند و مشوی شکمها شاد از اینی خشک و تر
چوانیان زریوزه کرده بدر کرسنه شکم برمند و دخت چشم که همسایه گوشت بود است چشم و صاحبقران سوده تا ئید بلاحظهٔ انکه تشویه و ناکول فیتول
طازمان همایون پیدا شود در روز دوشنبه غرهٔ جمادی الآخر اختیار سکار فرموده امرا بر اطراف و جوانب گرد روان شدند و آمقدار صید یافتند که
چون هرگه بهم رسید و امیر تیمور کورگان و شاه زادگان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ شدند باوجود قحطی چنان لشکریان هر جانوری که فربه بود لشکر
ولاغر را میکذاشتند و در آن صید گاه نوعی از آهو یافتند از کاه و بیش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند و مردم دشت آن را کین کوینده القصه بمدانی قوت
سپاهیان انگوشت شکاری معدود و مهیا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه بنصرت شعار پرداخته الاجوق چند دیده و شکر بود که یا
کدام یک از امرا و سران لشکر را منعای کرداند در اکحال میرزاده محمد سلطان را نورده القاس مود که آنحضرت را بوی رجوع فرمایند و این عبارت از آن
شاه زادهٔ بلند همت پسندیده افتاده و در روز چهارشنبه ۴ جمادی الاخری باجمعی اغطا را مرا و نوئیان بیشتر و انشند و شب و روز کوهها ی رود گذرده تفحص
کنان طی مسافت مینمودند و چون از آب تویل عبور فرمود ند قراولان خبر رسانیدند که در بقضا و حوضع آتش افروخته دیده ایم و هرچند تفحص کردیم ازدود
آتش بلا تفهیم چ اکرچه لشکر عشق آمد ایران چه آتشهاست و امیرزاده محمد سلطان بعینیت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران مظفر و ایضاح نموده انحضرت
بعد از شنیدن انخبر بتعجیل هرچه تمامتر دو هرکه آمده با قامی لشکر از آب تویل گذشته بمنعای پوسیت و عساکر گردون مآثر آن بیابان را در زیر سم کهمان نورد
آورده هرچند سعی نمودند مخالفان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور کورگان بقوت دولت روز افزون سنیج داده در تکمان را
که مردی جلد کار دیده بود بخجر کهربی روان فرمود و او دو شبانه روز بسرعت برق و باد اسپ رانده در شب دوم الاجوق چند دیده و دیس پشته همان
شده بصباح یکشنبه آن الاجوقها پیرون آمده و بطرفی روان شدند تیغ داد و انکوان کرفته را نظر صاحبقران والا کهر سانید آنحضرت تیغ داده را کمر کرفتن
نذکار و خلعت خاص انعام فرموده از آن شخص حال تودمش خان پرسیده جواب داد که مالزمان ایل و الوس پیرون آمده ایجا ساکن کشته ایم

واز خان خبری ندارم اگر چند روز نشد که ده سوار جریده پیش آمده در شیشه که درین نزدیکی است بسر میبرند و میدانند که چه کسانند امیر تیمور کورکان عمده خواجه بود یاسی مرد تعیین کرد که مردم آن لاجه تمار را کوچانیده بارد و سانند و قماری سپاه را ول یا ساحیت سوار ارسال داشت که جریده پوشان آن حکام را بگیرند و قماری بان مردم عرب سوده بعضی را بگشت و برخی را گرفته پیاده سر بسلطنت مصیر آورد و بادشاه جوان بخت پیر بدیر خبر قتل خان از ایشان معلوم نموده را و جریده مرحله دیگر پیموده در شنبه غره رجب بکنار آب بیگ رسیده بر سر پل سوار یا سا تمامی سپاه ظفر آب طایفه بروه می جسر و مره از میان آب عبور نموده و در آن اثنا تحقیق پیوست که باغی نزدیک است با یران فرمان عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در منزل در گرد معسکر خندق کنند و بر چنبوال چند مرحله دیگر پیش رفته ناگاه از بر قراولان جبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف موار کرد بدیار امیر تیمور کورکان جدا گشته و در لب سیاه بسر داران نخشید بیشتر فرا میده و قراولان تحقیق کرده منظر انور رسانیده قشون از خبر رسیدند جواب دادند که قوشتمش خان شنیده که در میان لشکریان شما آزوق نایاب است لاجرم نخواهد که شما را بیشتر کشد و آن چاره با انکه راست گفته کشته گشت بعد ازان بیشتر را بجو فرا نعام و اکرام میسا ختند و منظر ساخته اگر کرفتاران احوال قوشتمش خان استفسار نمود جوابها دادند که معسکر شده بود که لشکر در غرق کول جمع آیند و بامداد بجای قشتمش خان رسیده نگاه امیر جلال حمید القرا ول رسیده و سپاهی سپاه او نزدیک دیده خبر بازفرستاد و امیر تیمور کورکان امیر ایکو تیمور برلاس را با فوجی انبوهان سنم توان القرا ول تعیین فرمود و ایشان با تمثال امر مبادرت جسته و از کلای عظیم گذشته با امیر جلال حمید پیوستند و چون بیشتر فشتمش و بی از سپاه دشت را زیر پشته ایستاده دیدند و امیر ایکو تیمور فی الحال جمعی از لشکر گوه بشکوه بجانب آنجماعت روان گردانیده و مخالفان از انجانب پشته پایان شناخته مردم ایکو تیمور تیغ کباهی ایشان را بدند و در آن طرف می قشون سپاه تکمل از استه مشاهده نمودند و ایکو تیمور را بحال مطلع گردانیدند امیر تیمور برین پشتر آمد و نیز کثرت لشکر دشمن مصلحت در حرب ندانسته باری تاکید کشیده و اشارت فرمود تا مردم او بیشتر از آن آبها و لابها بگذرند حاجون برقت اتباع ایکو تیمور تو یافته عنان بر بجانب او شافته بیت ستینه کنان در خروش آمدند چو کرد اب قلزم بجوش آمدند امیر ایکو تیمور از غایت حمیت و تهور پای ثبات بفشرد و بر خم تیر خارا گذار دشمنان را منتظر بازداشت که اگر سپاه از لای و کل بگذشتند تا خود پای بند دام اجل شده بر خم تیغ تیز بسیاران بر روی زمین افتاد بیت برپشان شد شش ترک و تارک بریخ بکردون برآمد فغان و دریغ و در آن معرکه بر هلاک سپر بر کار بر لاس و برلاس و سلطان خواجه محمد الرات نیز بدرجه شهادت رسیدند و معاندان کمال ابجمع علم همایون فال صاحبقران سوده جمعال اطایفه از ابطال جالی پرتو وصول بر کنار آب انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و بیا حمله او بگان خاکسار را منهزم ساختند و امیر تیمور کورکان بار دوی نصرت نشان مراجعت نمود و جمعی را که در آن معرکه لوازم شجاعت و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع ترتیب و رعایت مفتخر و سرافراز و خویشان ایکو تیمور را بتمامل عواطف بیدریغ نواخته مناصب اورا بدشاه ملک ولد قلمشی زمانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه را بدو و چون قرب شش ماه بود که رایات نصرت مآل بعبوب شمال هشتاد خجلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق از طلوع صبح صادق تا صبح گشت و در آن موضع بهنگام بودن خورشید در بروج شمالی بانقضای شریعت غرا غایه خشن واجب نیشود

نظم

بیابان نوورد بدان از خدا ترس ۔۔۔ که شاید زمانی بیاساید اسپ

شمه از منازل بیاساید گذشت ۔۔۔ دران ناحیه آخر شی داد گام ۔۔۔ که بودی دران نواحی صبح و شام ۔۔۔ دران بی کران وادی بوالعجب ۔۔۔ نمی بود در بعضی اوقات شب القصه چون صاحبقران گیتی ستان آن منزل بنهضت فرمود و تحقیق پیوست که قوشتمش خان مقهور و برادر همسا کر منصور بجنبک نمی ایستد و اینک بطرف خوجکنت امیرزاده عمر شیخ با بیست هزار سوار بر سبیل الجغار پیش روان ساخت که خود را بجانطان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود و امیرزاده بموجب فرموده علم نموده روز دیگر جبر آمد که طرفین بیکدیگر رسیده و مستعد جنبک و مصاف گردیده

گفتار در بیان تعبیه سپاه و محاربه آن دو پادشاه زرنگ خواه

صباح روز استفتاح که لوای کشور کشای آفتاب از افق فتح و فیروزی طالع گردید و منادی عنایت مفتح الابواب ندای فرح افزای ان تفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اثر آن پادشاه جم تبعیت بتعبیه سپاه نصرت همراه گردید و در موضع قندرچه هفت قول ترتیب داد و زمام یاساییش هر قولی بالقضیه قدر یکی از سرکشان نامدار نهاد و قول اول بنظر مظلمت سلطان محمود خان نسیب و نبیرت داشت و قول دوم که خاصه تحضرت بود امیرزاده محمد سلطان را بت امیرزاده محمد سلطان را بت امیرزاده محمد سلطان را بت

و سیم حسین اهتمام امیرزا میرزا شاه تعلق پذیرفته ضبط برانعا بروی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین زمین کرشه او نیز بدست راست شتافت و قول پنجم بقوت شوکت امیرزاده عزیز شکم و بای او در جوانعا مرگشت دو قول دیگر بفیر بصولت و صلابت مرا اعظام هنگام مائیه در شکوه از لبر کوه در گذشت

مثنوی برراست صاحقران هفت صف عنان همه سعادت بکف بران هفت سد سکنده راحاس مهندس شده هفت اختر شناس دران هفت الیم بولادپوش نهان هفت در پای آتش بجوش وازآنجانب توقمش خان بعزو فراوان لبت هشت تکاور در آورد پای برآورد آوازه رویینه های وطبلهای مهیب و سیه و سپاه را بشاه زاد کان چوچی نژاد و مثل بخلان و بشکنه یاران و التمش و بشکنه بولاد او غلان و علی او غلان و امرا بشجاعت نهاد مانند علی و سلیمان صوفی شعرات و اقتما د و آقبوغه دار و س چوق قیات و عیسی بیک و نوروز قهرات و حسن بیک و سرای و کوکه چوغا و یغلی لی بهترین و قونغورلی او سردار ان لوس چوچی آراسته و مسلم ساخته اعلام سنکسار برافراخت مثنوی علمهای خانی برآمد باوج محیط صلابت در آمد بموج جهانی زره آهن چه دریای قیر زدستوچینک کیر آهن پذیر زنیزک بیابان فروزن لشکری زچوچی نژادان سرسوری همه دشت نزادان درنده خوی بوده نشیران درنده کوی همه رزو دشمان دیرکشی سرشته تنه خشمنده پنداشتی وچون توقمش خان بآن لشکر بیکران اطراف آن بیابان را فروگرفت امیر تیمور از غایت شجاعت و تهور نشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و باغرو تمکن آتش بچکن آتش روی آورده و توقمش خان که آنحال مشاهده نمود از بسیاری لشکر و قلت لفات آن لشکر صف شکن بدیده بکشت تعجب بدندان گرفت و معاندان دشت و حیرت صف آرای گشته بیاد حمله ابطال جلال آتش قتال اشتعال پذیرفت و در وقتی که خون انعام تیغ مانند سهام باران خوف تیغ فرو بیارید و سرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان بهر طرف لشکر دیده صاحقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده و در وقت نماز گذرده روی نیاز بر خاک مسکنت سود و زبان تضرع و ابتهال در رگاه مالک ملک بخشی تعالی شانه ظفر و برتری سوال فرمود و بعد از فراغ از مناجات و عرض حاجات مثنوی نشست از بهتوبه پشت همه برآمد چو خور بر سپهر بلند کرفته کلف تیغ مارا کزند عنان تافت سوی صف کارزار و دران حین نره بچه طیبه بقوت و شعبه و حمه قوت امیر سید برکه از مشایخ عظام جام معاده خاندان هدایت و ولایت خواجه صبا الدین یوسف و شیخ شهاب الدین اسمعیل سر بار بنهه کرده و در سنها بد عا برآورده ارتفاع اعلام شوکت صاحقران کیتی ستان و انخفاض رایات عظمت توقمش خان از حضرت عزت مسالت نمودند و حالیجناب سیادت قباب روی بخسرو کامیاب آورده گفت توچه حیث شلت فانک منصور و اقتدا بسنت سنیه قادر انما میدان و مارمیت اذ رمیت ولکن الله رمی علیه من الصلوة منها و انما با فرمود چشمی تنک ریزه بجانب اعدا باشد و کلمه شهادت الوجه بزبان الهام بیان کذرانید آنگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و میرزا میرزا شاه و دیگر شاه زاد کان و امراء ظفر پناه جهتهای جلادت آخته بسرعت باد و صرصر برا عدا و اژدهان اختر افتادند و ایشان بمقام مدافعه و مقاتله در آمده از لرزه در زمین و زمان اندامها خسته و از غلغل خرمن جان جوانان بسخت و زار باد حمله چیلوانان آتش کینه دلیران برفروخت اسپیلان خون فضا صحرا باسون هونه آمویه و هجوم کشت و از دو خورگشته بگذشت کشته بلند گشته از کوه اندر گذشت نظم جهان گشت بحری پر از خون ناب ره کشته سرها بسان حباب شده از کشته در هر طرف پشته پهنه نشاد سر کشته آخر الامر سپاه زنان بر کوکب پناه بهزیمت استه و بسوف صفوف لشکر بشکست و در هم شکسته و توقمش خان عنان عافیت با صاحقران کردون قدرت و دیجور کشت فتوش ندیده پرشاه زاده و امرا متهور عزشیع بها در حمله کردن شیر بیشه هجا چون کوه بای برجا بوده رخم کرز کران سنک و شمشیر آتش آهنک محالفان نابار کردانیده و توقمش خان از انجانب نیز عنان بر نافته بر سر هزار باسلحه و نیرانداز کرده و تیر باران کرد و آنجماعت از پیش برداشت و در پیش لشکر نهایت از شاجمی کیتی افروز مردان دلاور صف کشید و چکه نواجی بغضب صاحقران مخفر لوا که گرتحکمان را لعاقت میمنه و ناحیه تجنیر بعرض رسانیده و متعاقب چکه قاصدی بپیش امیر زاده عزشیخ آمده جهة جهان مصلحت کوتک طلب میدارند باران امیر تیمور کورکان با قامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند سکیبار بر توقمش خان حمله کرده پای قرار و ثبات خان از نشاهده حرکت آن حدیو ستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد بلیت رسیدند آن وحشیان دلیر چکنجیر روبه رسیدند شیر و لاعجب لیت چو خورشید رخشان برآرد علم سپاه کواکب بریزد زهم و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب تائید شامل حال توقمش خان کشته مضمون ولئن کفرتم ان عذابی لشدید بتحقیق انجامیده بسیاری از لشکریان دشت بتیغ مبید بریخ کشته کشته فحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر

بر صحیفهٔ ادبار اوزبکان مثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمایه روی نمود و صاحبقران ظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان و امرا زبان باداء تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت گردان ساختند و بر غایت انعام و عنایت آنحضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباهات برافراختند و حضرت صاحبقرانی مراسم محامد جناب جلال سبحانی بجای آورد و شکر آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از هر ده نفر هفت نفر برگزیده بتکامیشی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافته نزدیک بآب اتل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان بر تیغ بیدریغ گذرانیدند و اوزبکان را از پیش شمشیر آبدار آتشبار خرمن زندگانی میسوخت و از پیش آب خونخوار شعلهٔ حیات فرو می نشاند بیت سیل خشم و آتش قهرت چو زهر قاتل است درمیان آب و آتش زندگانی مشکل است و توقتمش خان با اندک مردمی از آن گرداب بلا بساحل نجات رسیده تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان بنفس نفیس تا صحرای اورتوبه شتافته و بیست و شش روز علم اقامت افراخته داد عیش و کامرانی داد بیت زبس عیش و نشاط و کامرانی جهان را تازه شد روز جوانی

ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنهٔ سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال

چون مهم توقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از هم گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت آئین جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر خلافت معاودت فرمود و لشکر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران دشت و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران قطع مسافت میکردند و منزل بمنزل خرم و خوشدل راه پیموده لوازم نشاط و شادمانی بجای می آوردند و از جملهٔ مواد عیش و عشرت که سپاه ظفر پناه را در آن سفر میسر گشته بود یکی خرگاه گوتر است که در وقت ارتحال (نزول) آنرا از هم نمیگشایند و بر گردونها بسته بهر طرف میخواهند میبرند بنابران هر یک از متعینان دائم جهان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی بمقصد داشت و بکام دل همت بر استیفاء لذات نفسانی میگماشت و بعد از عبور از آب ایتل صاحبقران ظفر قرین ضبط اغرق بعهدهٔ امیر حاجی سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال روانشد و در ذیقعده سنه ۷۹۳ در ضمان دولت و اقبال باترار رسید و از آب سیحون عبور فرموده سمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چند روز که ببسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان ساخت و خود بتاشکنت شتافته طرح قشلاق انداخت در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین بتاشکنت رسید و چون امیر تیمور گورکان زمستان در آن ولایت بپایان رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات به بیت الشرف خویش افکند و بجانب سمرقند روان شده صحرای اقار از غبار مواکب فیروزی شعار مشکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر بایالت ولایت زابلستان سرافراز شده با فوجی از امرا و نوئینان بدانجانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند بازدواج بعضی از شاهزادگان عالی نژاد پرداخته چند روز بساط جشن و سرور و نشاط و سور مبسوط ساخت و چون از آن امر فارغ گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله برافراخت بیت سعادت قرین توسن بخت رام عروس ظفر جلوه گر صبح و شام

گفتار در بیان یورش پنجسالهٔ صاحبقران هفت اقلیم و اختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملک اوست قدیم

جمشید خورشید که اورنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال اوست تا هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب نهضت ننماید شب ظلمت اندود جهانیان را بروز بهجت افروز نتواند رسانید و ماه عالیجاه که مواکب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه اوست تا هر شب بپای عزیمت ساحت وسیع فلک منیع نه پیماید هلال ذات ناقص خود را بدری کامل نتواند گردانید مثنوی خور که مسند ز چرخ چارم ساخت هر سحر رایت سفر افراخت تا ز نورش جهان ظلمانی گشت همچون بهشت نورانی ماه عالم نورد تا هر شب ننهد پای در طریق طلب نرهد از حضیض برج وبال نرسد سوی خانهٔ اقبال تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعد از مراجعت از یورش دشت قبچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم فرمود که کرت دیگر بر ولایات ایران عبور نماید و هر کس را که در غیبت موکب همایون پای از حد خود فراتر نهاده باشد بسرپنجهٔ غضب تادیب فرماید بنابران فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که تواجیان جار بلشکریان رسانند که استعداد یورش پنجساله کرده در سایهٔ علم بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمایه موافق پیچی ئیل نهضت همایون اتفاق افتاد و در یکشنبه غرهٔ شعبان مزاج اشرف از نهج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب برات بهمین مداواه اطباء مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا

موکب نصرت نشان جهت سعادت سیر قرین اقبال و جزو فتح و ظفر ردیف ملازم رکاب اسلام

شاه بخشش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان واذا مرضت فهو یشفین کرامت شد و روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از معسکر اجی بزرگه داخل ولایت بجارست و در اواقات مرض اتفاق افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمود و چون فتح و فیروزی همعنان عساکر سعادت و اقبال ملازم ظفر علم او از آب آموعیور موده بمنازل مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی ستراباد بمعسکر اقبال آل کشت و در همان روز مرتضی ممالک اسلام سید کمال که پیش ازین برسم رسالت نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود با آمد سید غیاث الدین و ولد سید کمال الدین براه بارگاه جهان پناه رسانیده و چون سید کمال الدین خود از علازمت تقاعد نموده بود آتش غضب سلطانی بر کور کان اشتعال یافته بمازندران شتافت و چنانچه مذکور شد قلعه مامانه سر راه در چهار فرسخی آمل و محل محصن اولاد سید قوام الدین بود کرفته سادات را بماوراء النهر فرستاد و کاه عنان عزیمت بجانب جرجان تافته در سیم محرم سنه خمس و ثمانین و سمعمایه منزل شاهسان از فرزول صاحبقران کامران عبرت افضای آسمان شد و ایالت سماری باعجمشید قاران معوض کردانیده و آمل را بشکنه شیخی دله افراسیاب جلالی مسلم داشت و در روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر از آنجا کوچ فرمود و از راه دهخوار قان و همدان بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت که شاه زاد کان عالمیکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد انبار امیرزاده جهانکیر سیاه منغلای را همراه کرده بفتح بغداد و توابع و سلطانیه رفته و کلرا ران مملکت را از خایه طغیان معندران پاک ساخته ایلغار بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در اندک موضع شیخ علی بهادر بضرب کارکری کرفتار آمده بود از خاطر عاطر حلت فرمود و شاه زادکان را با امیرزاده پیر محمد شاه که حاکم کردستان بود بصوب مصالح روی نموده عنان بکران علازمت حضرت صاحبقران کامران معطوف داشتند در خلال این احوال پادشاه ستوده خصال شنود که ملک غیاث الدین والی لرستان حقوق سابقه و عهود قدیمه را منسی و نادیده مخالفت سلوک مینماید بنابران بعضی همایون متوجه دفع او کشت و بعد از نزول بحرم آباد ملک غیاث الدین دست از ملک و مال باز داشته روی بصوب کریزنهاد و آنحضرت از لرستان لشکر کشیده در روز چهارشنبه بیستم ربیع الاخر سنه مذکوره بآب جهارد ایلک عبور نموده و بنظاهر شهر در میان کلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر منغلای در آن منزل موکب همایون سعادت کاه پادشاه عالیجاه بصوب شیراز خرامید و چون که در جرکه ثانی ازین مجلد مذکور شد شاه منصور از مغلوب بلکه مقهور کردانیدن مخالفان بنصرت و اعزاز شیراز رفت و مدتی حکام آل مظفر و ران بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز مواعد کشتنه و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ کرفته لواء عزیمت کشود کشاد در روز جمعه ۱۲ جمادی الاخری بجانب اصفهان درحرکت آمد و در موضع قوشه یاما بهمایون فرمان شهریار کامکار قبیل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و روز شنبه هشتم رجب الحکام عالمیکان مقبل سیدند و امیرصاحبقران بعزیمت فتح سایر بلاد و عزم استیصال اهالی اصفهان ایلغار صحاب عناد از آنجا نهضت فرموده روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول نمود بیت روان با جهان با یمان شاد شد ز هنجوز غره خورشید بر سر شنبک

ذکر توجه امیر تیمور کورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد

چون در آن اوان که امیر تیمور کورکان نقیه بلاد عراق و آذربایجان و فارس و لرستان قیام نمود و سلطان احمد جلایر از دار السلام بغداد قاصدی بدرکاه عالمپناه نکسیل داد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود آنحضرت کمنه بیت بلند بر تخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سنه مذکوره نوذر خ از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون در همدان حمایت همیمن همتای خضرای لکلشای آن ولایت رسیده و چند روز بنشاط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربایجان و ری و دیار بکر را با توابع و لواحق در قبضه اقتدار شاه زاده کامکار معز الدین میرانشاه مقرر کردانیده روز سه شنبه نوزدهم شهر مذکور از همدان نهضت فرموده در آنجا رایات صید و شکار برافراخت و در اوایل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شافته با سارق محمد کمان و چند کوهیار چغتی که تحصن جسته بودند پیکار سر فرموده و آن کمه را منهزم ساخت و غنیمت بغایت کرفت شیخ محمود بهادر کرکنجکان را تاقب مؤده و جمعی دیکر از یساولان کشته بهوکب همایون پیوست و روز دیکشنبه دهم رمضان صاحبقران کیتی ستان از دشت قولاغی بازکشته بآن طاق شافت و یقین آن ماه سار در آن مکان بسیار بان رسانیده و در یک شبانه روز تواتر سه شبانه روز و عید فیام نمود و بعد از دو روز شیخ عبد الرحمن اسفزاری که او را عالم مشایخ روزکار بود از زمره سلطان احمد جلایر بسم رسالت شتافته و از امیر تیمور کورکان تعظیم و احترام آن بزرک قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام ولی دار السلام را بعبارتی لایق ادا کرد و چشمکیشی که آورده بود عرض نمود و چون سلطان احمد ملتزم خطبه و سکه نشده بود بدیدار و کفت او منظور نظر قبول امیر تیمور کورکان نکشت و شیخ مجلعت خاص و انعام اسپ و زر نواخته

یافته عنان عزیمت بصوب دارالسلام معطوف داشت آنگاه تواچیان بموجب فرمان جارچیان لشکریان رسانیدند که مصلحت چنین است که هر یک دو شاخ ترتیب نمایند و در روز جمعه اول شهر شوال موافق قوی بیل هجدهم همایون از آن ییلاق انتقال افتاد و کوسهای شش روزه طی مسافت کرده بمزار متبرک شیخ یحیی که بقرب ابراهیم مالک مشهور است رسید و خسرو عالمیان از مجاوران آن بقعه لازم الاحترام چنان معلوم کرد که مهمانان بفرموده سلطان احمد جلایر کوتوال بطرف بغداد پرانیده گریخت آمدن آنحضرت را مکتوب کرده اند بیاران فرمود که همان کس که آن نامه را نوشته بود رقعه دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سپاه که ما سپاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بغداد را تحقیق بوضوح پیوست که احتشام و صحرا نشینانند که از لشکر جغتای مدتها بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه بهیئت بیستند بر بال مرغی ذکر کرده که بغداد یان راشود نامه بر سلطان احمد بغداد نه طائفه رقعه اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از در جله بگذرانیدند و از دیدن رقعه ثانی مطمئن گردیده و بر جانب غربی دجله سوار و استاده مقابله میکشیده و از اینجانب صاحبقران گیتی ستان ابلغار فرموده یک مخفت بیست و سه فرسخ مسافت طی کرده بنابج عیبت و نهم شوال نظم رسیدان جهانجوی جم اقتدار بغداد با لشکری بیشمار جهان پر شد از بانگ نای و نفیر بدریا زنهم سپهر اثیر سر اسیمه گشتند بغداد یان بیسلبنده بزم حسین میان و سلطان احمد جبر بریده و کشتیها مالا غرق کرده بطرف حلله گریخت و محمد آزاد با فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدینجانب آورده اما لشکریان بمغنیه التفات نکرده و بسان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور کورکان در کشتی خاصه سلطان احمد که شش ماه داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت که بنفس خویش او را تعاقب نماید و امرا بدرخواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بگاه عیشی باغی دوان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که برشتران بار کرده بود و همراه میبرد و در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را متصرف شده از حی ستا فتند ماد شت که بلا ایناج او غلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیده و سلطان احمد با دویست مرد جلادت نشان بحرب تومنیان تا قتهٔ ایشان از اسپ فرود آمدند و دست تیر و کمان بر دوش نهاده بگاه تیر کمان بر دوش نهاده نیکان چنان آتش افروختند که تیر ملک بر فلک سوختند کدکر و تیر از زهر بهمانان که با دارخم زلف سیمین تنان و امیر عثمان را حی لفان حی بر دست زده بان و سیلهٔ جان تبک پا پیرون بردند و مرا مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبهٔ کعبه احترام حضرت امام حالیمقام ابی عبد الله حسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالمپناه مشافهة بنوازش بیکران مخصوص شدند عتبهٔ زخاک درش چهره آراستند همه یافتند آنچه مجو استند و صاحبقران کامران بحرب دو ماه در دارالسلام بغداد بعشرت و خرمی نگذرانیده و داد عیش و نشاط داده جاهای ی ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق و رشید نظم و قت صبح است و لب دجله انفاس بهار ای پسر کشتی می باشط بغداد بیار و جله عمریست تر و تازه و خوش میگذرد ساقیا عمر گرانمایه غفلت مگذار

ذکر فتح قلعهٔ تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان ماخت بعضی دیگر از بلاد عرب

چون بغداد بجوزه تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد درآمد حسبی ارتجا بموقف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و نهایت متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد و مفسدان ستمگر آن را پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق قدم مینهایند و مدتیست که هیچ صاحب دولتی را باجناح مستولی نگردیده و نگذشته همت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده صاحبقران کشورگشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعه مشهور بمثال و قتل اصحاب باطل و ضلال را خاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی حجه سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه از دارالسلام بغداد عنان عزیمت بدان طرف انعطاف داده و در نیکشنبه چهارم محرم الحرام سنه تسع و ثمانین و سبعمایه بنظر قلعه تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آنرا محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی قلعه شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون آوازهٔ وصول موکب ظفر قرین و وقوف یافت برادر خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران پوزش پذیرا و را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده خاشیهٔ خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف الطاف خسروانه اختصاص یابد و او شکریت بار گشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت عجب و هراس از قلعه بیرون نیامد و بدفع و منع سپاه مظفر پناه مشغول گردید ازانجمله زنبیر انجر شعلهٔ غضب جهان سوز برافروخته دلاوران قلعه گشای را از اطراف و جوانب جنبانیدن

جنبک دولت خواسته و قلعه بیرون را مستحکم ساخته امیر حسین با اتباع بمحاربه درون گریخت و تا چیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را خراب کرده با ارکان دولت و قسمت نمودند تا بقیتیان بر کار داشته بروج آنحضار امشکاف سازند و انجماعت بجد هر چه تمامتر بدان کار مشتغل شوند و اراضی نکریت را بسان خرمنهای سوراخ کردند امیر حسین از مشاهده این حال دانست که مهم خالی از اشکال نیست لهذا جرم مادر و برادر خود را معاقب میزان فرستاد و تا زبان بشفاعت جرمیه او کشاده تا فایده بر ان مترتب نیافت و امیر تیمور کوکان جواب داد که اگر خود بلاشت شما بدان پایه والا آنچه عقد درست بگلوی خود بیوست و این پیغام با امیر حسین رسانید او نیز بکریای دریا دامن صبور شکیبائی چید و در مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت اثار بیکبار از اطراف و جوانب آنحضار در آمده شب چهارشنبه پنجم محرم آتش در ستوهائی که در زیر بروج قلعه برافراشته بودند زدند و آن جوبها سوخته اکثر دیوارهای قلعه بزمین افتاد و کار با جنگ حصار انجامید فریاد الامان با ایوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم میزان داشت در جنبش آمد و دعا کردند بصرت اثر زود و بتوبت پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاد بحصار در آمدند و امیر حسین را گردن بسته پیاده بر سر علف آوردند و عاجزانه امان یافته تمامی سپاهیان نکریت بقتل مبتلا شدند تو اجیان از دمی عنایت نظارت روس الاقوم تکرار دشمار ساختند و اکثر عمارت و بیوتات ایشان را عبد اخته و در و رقعه غوچه صفر المختوم بالخیر والظفر صاحبقران والا گهر از ظاهر نکریت علم نصرت برافراخته امیر زاده محمد سلطان جمعی کثیر از امرا و لشکریان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد پردازند و آثار اقتدار در آن دیار بظاهر بسازند و ایشان تا بصره و واسط شتافته هر کس را بقدم انقیاد پیش نهاد و خراج بکروش نهادند و هر کس که سرکشی نمود بدان پایه رسانیدند و آورند و سالما غانما مراجعت نموده در منزل حربی بموکب جهانبان پیوستند

ذکر نهضت لواء کشور کشا بجانب دیار بکر و روحا و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن و الاصاحقران سعادت اشعار بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب انمای عالم آرا دیار بکر شد و خواجه مسعود سپهرواری را بمحافظت بغداد فرستاده با تمالت رعایا بمضمون سادات و نقبا وصیت فرمود و چون بانجا طوق نظر فرمان طغرا کرکوک رسید ایلچی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و ان قلعه رستم سپوه خال تعلق بامیر یادگار علی موصلی گرفت و صاحبقران دریادل از راه موصل متوجه دیار بکر و حادسیه و کرکان را طی نمود تا آنکه بشهر جان شهر اکداشته بالعضی از رعایا کوهی بلند کریخت و انجمعی چند مرکشور کیر کران آمده زمره از عشاکر منصوره ارسال نمود تا آتش نهب و تاراج در دربت و اموال ایشان زدند و قبض نفیس در رو عاجز ان کریدند که آن شهر را بامرزه و اقامت عمارت آن را از سنگ تراشیده مرتب کرانیده اند و قصیده لقاء ابراهیم خلیل صلوات الله الرحمن علیه در آتش انجا نوع یافته و دو چشمه آبی کوارا در میان مقدم خلیل الرحمن در میان میزان جاری شده بنوبتی است و آثار سواد آتش در نوای آن چشمه بچشم رسی آید القصه امیر تیمور کورکان مدت بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط بسر برده و در ان ایام صفید رکمان و حاکم حصن کیف بشرف ملازمت رسیده نذر انعام مرصع اکرا و صاحقران کردن غلام بزور کرده نذر و پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لواء کشور کشا از وحا بطوب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول هفت فرسخی اطلعه والی انجا سلطان عیسی ارزوشنده بیست و ششم ماه مذکور با صناف تحف و هدایا سبقت نموده با تمام شتافت و با انعام و خلعت خاص مخصوص یافت اما بعد از انکه محصلان بطلب امان بماردین فرستاده چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی امیر موطنان القلعه موانعه کرده که تا توانند نام اخشیار حصار کیسی ندهند بنابران فرمان واجب الاذعان باخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنا را که در اوقات اخر زمستان بود و علف و حوالی ماردین بیدانی شده بتاخیر حصار مشغولی توان کرد امر حصار صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم نشین علاء الدین ظفر خلاف نمود تاخت فرموده او را بکریزانیده و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه مصالحه انجامید و الولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت

ایلچیت

ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیگ کورکان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا عمر شیخ بحکومت و ولایت فارس سرافراز شد در دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف ابسط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطه ضبط و تسخیر در آورده در وقتی که امیر تیمور کورکان

از عراق عرب بجانب دیار بکر درحرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان پاسپاهی جلادت نشان متوجه اردو می همایون گشت و از کردستان گذشته بقلعهٔ حصکف که آن را حزنا تو گویند رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و قلعه بسیار دشوار گذار و شاه زاده جمعی فرستاده آنان را چنان طلبید و ساکنان آن قلعه نوکران انتخاب را نومید بازگردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر زبر قلعه رفته تا پهنهٔ سیاب قلعه گیری پرداخته ناگاه از سنت قضا تیری عمر و سنا کشا دیا فته بشریان آن شیر ژیان رسید و فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانه عالم بالا گردید نظم پیوسته بعقد ما زین دست بکشاد دگان کش قضا سشت کس جان جفای او نبرده تیرش همه بر نشانه خورده ملازمان موکب منصور شاهزاده مغفور جان لحظه قلعه را گرفته با خاک راه یکسان ساختند و هر کرا یافتند از پیر و جوان و سالخورده و کودک شیر خواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزاده شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود و تا تلاق امراء و ارکان دولت نعش مغفرت مآب را بشیراز برده بر سم امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه بقبهٔ الخضرا که از عمارات عالیه امیر تیمور کورکان است رسیده زبان بحسبته بیان کلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بکشاد و نام ایالت فارس را در قضیه درایت و لوا رشد شاه زاده مرحوم امیرزاده پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و ستین و سبعمایه روی نمود و بنا بر انکه سنت سنیه قاهره محترمه تعالی شانه بر جمیع احادیثه که در دنیا بر مایی و امور دینی و عقبی باشد و بر اهالی راسر دری متعاقب در روز یکشنبه یوزدهم جمادی الاولی همان سال رافق جاه و جلال اختری فوز سعد طلوع فرمود یعنی در قلعهٔ سلطانیه که در اوقات موضع اقامت خواتین و اغایان حرم سرای امیر تیمور کورکان بود امیرزاده شاه رخ را بسری خود منظر منور گشت و این بشارت در ظاهر بر دین مبین شریف صاحبقران مظفر قرین رسید از غایت فرح و انبساط از سر جرعه هائی نقاعه در گذشت و آن فرزند سعادت مند را محمد طغرائی نام نهاد و الحق بیک لقب دادا نکار رایات مظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده و در اثناء راه بوصول پیوست که متوطنان قلعهٔ آمد که آن را حامد نیز گویند بمتانت حصون معروف گشته اند و سر بخیر اطاعت در نمی آورند بنا بران حضرت صاحبقران در روز دوشنبه بیست و یکم جمادی الآخر سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر قلعه را کرد بواسطهٔ محال متانت ما حصار کردن از تحقیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز در هم و حیران بر شرفات آن مصعود نمی توانست نمود مرکز دایره میان گرفته و آواز نصره سوران بگوش تو ال حصار بلند کوس بکوفت که فردا که فرد و آن قلعه را که بروایت ظفر نامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود بدو سه روز قهرا قسرا مسخر ساخته و آتش نهب و تاراج در انداخته بروایت نخست صعوبت الاتاق برافراخته و در اثناء راه بدفع شر بعضی ایلات و اشرار باب عناد پرداخته مظفر و منصور و خرم و مسرور علی مسافت مقرر نمود و در هر منزل از حکام و ولایات عراقین و آذربایجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته پیشکش میکذرانید و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته گاه گاه اشکاره و اخفا با وج فلک دولت میرسانید از جمله در اواج تکلیسا الاتاق والی ارزنجان بلطف یزدان بدرگاه جهان مدار شتافته و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر ملتمس پایه و سرافراز گردید و بتر کات لایقه کشیده و در سلک خواص بارگاه پهناه انتظام یافت مقارن آنحال خیال تسخیر قلعه ارزنکان که در رخت تصرف مصروله قراجقه تر کمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد و در روز سه شنبه نهم شعبان سنه مذکوره با جنود تائید الهی و عساکر توفیق متناهی بدان صوب نهضت فرمود و در تاریخ روز پنجشنبه چهاردهم همان ماه در ظاهر ارزنکان بنیک فتیه بارگاه عالمپناه با وج مهر و ماه بر افراشت و سپاه منصور خیک دان را دایره وار بر زبر ساحت قلعه و حصار با تباع قلعه بالای کوه که در اراضی قفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد در مدت سه سکندر را نظر روزی آورد ساعت در روز جمعه نوزدهم همان ماه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاد و پیشکشهای لایق رسال داشت و پیغام داد که بنده را حد مقاومت نماند مسدده سدره مرتب نیست اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امید وار آنکه چند روزی ما مان با هم تا ملتمس گشته بملازمت شتابم امیر تیمور کورکان ایشان را نوازش نموده و علفت بخشیده فرمود که از سر جریمه بصر در گذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه بخاطر نگذراند چون پسر و نایب مصر با بگشته آنچه مشروط بود بذکوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت و مدت محاصره و محاربه ممتد شده روز بروز آثار اقتدار سپاه بصرت شعار و امارات تحکم و تسلط امراء مصر و اتباع او بیشتر ممکنیت مصمود و سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امراء و ارباب خود را بیرون فرستاد و التماس امان و مراجعت موکب ظفر نشان نمود اما بجائی نرسید و بالاخره مهم بدینجا انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را بر

ماه مذکور

از دیوار قلعه می انداختند و خاک در کاه عالمپناه تویتای دیده امید میبستند مصر چون حال بران منوال دیده روز شنبه دوم شوال سال مذکور
شمشیر بدست و کفن در گردن از قلعه بدر آمده و التجا بامیرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که خون او را رضا ندهند و
درخواست نماید شاه را مصر و استمالت داده بسیار گاه پسر شتابان برد و توقع نمود که غایت عاطفت پادشاه نکند او را العفو و اغماض مقابل سازد
و امیر تیمور گورکان خون مصر را بشما بذمه نخشید اما بمردان دلاکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که معتقد بود بسلطنت
بدرند و عیسی با دران قلعه محبوس داشته مصر را بسر قند فرستند و فرمان بران برانموجب عمل نمودند ذکر بعضی از وقایع آن ایام و بازآمدن
سلطان احمد جلایر بدار السلام صاحبقران کردون احتشام چون از فتح اوزبک بازپرداخت قلعه را بامیر شمس سپرده روز پنجشنبه هفتم
شوال بایت مراجعت مرتفع ساخت و روز جمعه تمام امیرحاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردیده بمردان ایام ظهر تن بانواع خلوات
و انعام مخصوص گشته و بربیع مسکونی بالتماس همایون حاصل نموده روی باوکار و خویش آورد و معاودت آنحال امیرایزید حاکم طغایآیدین بخدمت خسرو روی زمین
رسیده و الحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوش دل گردانیده و ولایت آیدین را بوی بخشیده او را گاه صاحبقران دین پناه بگرجستان نشانده
دران مملکت لشکریان بمصرت نشان هرجا که با اهل کفر دوچار خورند بیکبار حمله کرده غارت بجای می آورند و بدینوسیله توجه معهود در انصرف
فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی مینمود از جمله آنکه در روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور و باب شکور در منزل قاضی امیرزاده شاهرخ را ولد
سعادت اتمام کرامت فرمود و این بشارت باسماع علیه امیر تیمور گورکان رسیده نهایت ابتهاج و مسرور گردیده و مدت بیست و یکروز در آن منزل
فیروز بعیش و سرور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود سعادت محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانیدند بعد ازان از قراص کوچ فرموده منیک محل
نزول همایون گشت و در روز سه شنبه شهر نهم ذیقعده از منیک کول در حرکت آمده بر سر عقبه زوال جلال واقع شده و در روز جمعه بیست یکم
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده را موجب فرموده عمل نموده حضرت
صاحبقران سکاکن بکوهستان گرجستان در آمد و در اتوالیت نوبت دیگر لشکر ظفر از تجمال استطلاع و اقتدار ظاهر گردانیده و در نواحی شکی خبر رسید
که طایفه قپچاق از رود بند گذشته بحدود شروان اشتغال دارند بایران بایات حضرت نشان بجانب شروان متوجه گردید
و لشکر قپچاق خان که سرکرده ایشان علی و غلان و الیاس اوغلان و عیسی بیک و نعلی بی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران
والاژاد بمحمود آباد شتافته آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد
جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه ظفر انوا فرار نموده بحلب شتافت و چند گاهی در آنولایت بعیش و طرب گذرانیده اطلب مدد
رفت و از آنجا غلبان عزیمت بطرف مصر نافت و چون نزدیک بقاهره رسیده حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده
غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانیده و صد و سی سر اسپ تازی را دوسی و سه جامه طلا دوزی پیشکش کرده قریب بدو میل منزل تعیین
فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تشوقات رایقه مصریان داده بعد از انقضای ایام ضیافت و مهمان داری در سر انجام امور ملکت و فرصه
مشورت در میان انداختند و در اینهاب ران قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را در ولایت
بدان صوب کسیل گرداند چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قپچاق است بنابر آن صلاح
را باز گردانیده و با نوکران خاصه خویش روی بغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف شیراز شتافت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۶
بار دیگر بر مسند سلطنت و ارتکاب مکن یافت ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان بار دیگر بر سر توقتمش خان چون عساکر
بر ودت مآثر نیسان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از قضای دشت و مرغزار منهزم گردیده و جنود فیروزی شعار ریاحین وار از هار از
اعتدال هوای اشجار در آنصحرا آماده عنان سوی صحرا و کوهسار منعطف گردانیدند مثنوی سلطان بهار از بجلال آراست سپاه سبزه و گل
بزخاست بعزم گشت لاله رخ چمنه کوه و دشت لاله رای کشورگشای صاحبقران ممالک ارای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت
قپچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه تعلق او رجحه دا گوشمالی دهد و بتاریخ روز شنبه نهم جمادی الاولی سنه سبع و ستین و سبعمائه علام الغیوب

اشراق برافراخته رویت قشلاق عازم دربند شروان گشت و افواج عساکر ظفر اثر مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان گیوان
در گذشت نظم بجنبید از جای صاحبقران بلرزید خود زمین و زمان نهان گشت از گرد لشکر سپهر تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر و چون صبا
قران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین الیاسی که رتبه تمهید بساط مصالحت آنجنود یافته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم تمین
بوس نامه خان را بعرض رسانید و نیز اظهار نمود که آن رقعه سخنان خشونت انگیز مرقوم بود چون بر اشفت سلطان صاحبقران و بعرض سپاه حکم فرمود و
برحسب فرمان واجب الاذعان نظم کشیدند بر دوش مردان کار رزمهای دار و دی زرنگار نشستند بر تازیان فوج فوج محیط تهور در آمد بموج
علمها بر آبنوس بلند سنانها مهره مه پرده بند امیران شهرداران با آئین جنبک کشیدند صفها با آئین جنبک کشور گشایان خود هر سوار
را قرد نویسند شصد هزار و کنار آب سمور که عرصه گاه آن سپاه بود فرو بود و در دامن البرز کوه واقع است و از انجا تا دریای قلزم هیچ فرسخ مسافت نباشد
و قتلق دست چپ و ایران صاحب لشکر او البرز کوه بود و قتلق دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و آراستگی آن جنود نامعدود و مهیا به بود و کیفیت
نشان میدهد که هر گز لشکری بآن عدة و عدد در یکموضع ننشانده نظم رجنگی سواران پولاد پوش ز البرز تا قلزم آمد بجوش بگلبوه و در آمد در آن عرصه
گاه بمقدار یک بیابان سپاه و صاحبقران جم اقتدار محفوف بعون عنایت کردگار بر اریکه اورنگ سوار گشته از بدایت مطلوع خسرو نوابت
و سیارگان تا هنگام ظهور روشنائی فلک دوار تمامی بهادران محل و جوانان رعنا را بمنظور نظر فتابکرده و بهر فوج که میرسید سردار انجماعت
را نوازده و لوازم دعا و ثنا بجای آورده بسپیکسید و چون از آن کار فراغ حاصل گشت صاحبقران عادل آن سپاه پردل منازل و مراحل
پیموده در اثنای راه بهر فوج از هنود اداران قوتمش خان دوچار میخوردند در قتل و غارت تعصیر نمیکردند و قوتمش خان بکیفیت حال و قوف یافته با
سپاه بیکران از فرون از تخمین هندسان حساب دان بزم کشت و در کنار آب قوری تا بیخ سنگلبه بیست و دوم جمادی الثانی آن
دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در اراق جنگ و قتال شام و نشک بودند نظم
دو لشکر در اندیشه دارکی که بخت که فرا کند یاوری ستاره کرا بر سر افسر نهد کرا آسمان خشت بر در نهد گفتار در بیان محاربه
امیر تیمور کورکان با قوتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و اهتمام در باب کشش روز دیگر که خسرو خاور کرد
آهنگ لشکر اختر علم رزمکار ساخت بلند شور کوس اندر میان خلق افکند گشت روشن ز برق تیغش دشت جبل انجم از گرد کرزنان گشت
صاحبقران کیتی ستان بعزم رزم قوتمش خان پرتو التفات رتبه و توسن سپاه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول مکمل ساخت و قول بر کرک بامیر
محمد سلطان سپرد و قوتمش خان با سیصد و هفتاد تومان نیلان دلاور و پور دلان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر را فراخت نظم شهزادگان
قلبگاه سپاه جهان کشت و چشم مردم سیاه علم در پس صف زدان سرفراز پس صف بود جای طرح باز و از اجانب قوتمش خان با تفاق شاه
زادگان چون ژاله و امرا غضنفر نما و صفدار مرتب ساخته و ملهما فراخته چون چون بفضای میدان رسیدند با دل و غرور و بجنبانیدن اژدرش خشم و کین
تیز کردانیدند نظم و زان سوی خان قیامت شکوه بیاراش دریا برابر است کوه زسم کمانان پولاد پوش درآید بصحرای تجاق جوش و
نیران مثال باد جملگی بطلان جلال اشغال یافته ناگاه بسمع صاحبقران مظفر نشاه رسید که کوتخدا ایلان و بیک بارق ایلان و آقتا و داود صوفی و غیرهم
از سرداران سپاه قوتمش خان از جانب برانغار و جوانغار لشکر ظفر شعار را خته اند و صدای کیره و اوغان حرب و کارزار در چرخ طاق کبنه دوتا
انداخته آنحضرت با قشونهای خاصه عنان بکدیگر سپرده آقته مخالفان را صولت بهادران موکب همایون بشت داده اند و ازان بیست و هفت
قشون فوجی ایشان را تعاقب نموده کریختگان چون بعقول رسیدند عنان بازگردانیدند و از عساکر منصور جمعی را کشته طائفه را بامیر تیمور کورکان
رسانیدند و جمعیت قشونات پیرشیانی تبدیل یافته لشکر قوتمش خان بی تحاشی بآنحضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن حین
شیر بیشه وغا امیر نور الدین سار بوغا جان فدای مولی نعمت کرده با پنجاه نفر از قادر اندازان سینه از پیش تیر فرو داده و دست به تیر و کمان برده بجمع کثیر
دیده دوز مخالفان را بر جای باز داشت بلکه بهیبت بهر تیر کز شصت او در گذشت یکی را مامور بهلوان کشته کشت و محمد آزاد و برادرش علیشاه
و کوکل باوچی هریک را به آزار بها کشتخالفان کرفته و بپیش امیر تیمور کورکان آورده مانند جبهه بر تیم بستند و مناقب اتقداد با قشون وفادار بجا

بدر سیده فی الحال با سپ پیاده شده در پهلوی شیخ نورالدین بنشست غازه کرد و فسون قول بر بدیشان هویسته کرخدمتکاری بر میان بسته و دست با مداحتی خدمت دلدوز بکشادند و بهر چند بهادران دشت مناقب و تواتر حمله نموده نهایت مردانگی بظهور رسانیدند لیشان را در جای برنتوانستند داشت و خداوند اجیلی که قتل دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از غنیم خود کوچه اوغلان در گذشته از پس پشت آغاز دکه در برابر همه تیمور کوران ایستاده جنگ میکرد در آمد و امیرزاده محمد سلطان نیز رسیده بیکبار دلیران مظفر مغار و دست راست مخالفان را در هم شکستند و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو نویین لبی و بخشی خواجه را که اجواغار مخالف را لیشان حمله آورده بودند شبه کرده منهزم گردانیدند بیت چون چنین آتش فروزد خشمناک دوزان جان بسیار کس سوخته و در اثنار جوش و خروش بهادران جوشن پوش طغیانی که از هر قران تومنش خان بود بمیدان شقاوت و زبان ملاف و گزاف کشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خوانده امیر عثمان بر وتاخته آمقدار جلادت اظهار نمود که خجلی لی پشت همه کرده روی بفرار آورد و این معنی موجب دلشکستگی سپاه و دشت کشته بهادران الوس جغتای مانند شیران بردم پای روی بفرار آورده و بضرب پیچکه بشجاعت جمعی کثیر از لیشان را بکیفر اعمال شان رسانیدند و بر خاجوی بمیدان برخواندند کوی تن نامردان بر پی چوگان بیضای بر خاک ره ناتوان آخر الامر ظفر و برتری در جانب لشکر تیموری بکمال وضوح ظاهر گشته تومنش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح بنصرت موقوف بعنایت کارفرمای قضا و قدر بالتماس شاه زادگان و نویینان عثمان دایر بصوب وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از لشکریان رخم سنان و پکان لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتادند جمعیت شکسته فتاده هزار بجهن نه تابوت لی نوحه گری کفن و صاحبقران عالیمقام از باره خنجر خرام فرود آمده بلشکر فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود و در زبان بهوارش مراد بهادران گشوده درباره لیشان انعامات فرموده و از آن منزل در حرکت آمده در کنار آب قورای قشه نارک گاه باج جهره مابه برافراشت و امیر شیخ نورالدین که همچنان جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت خصوصا داده پایه قدر و منزلتش را بالوان کیوان رسانیده و اسپ و جامه زر دوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار یکمی انعام فرمود و محمد قدمک الملک الجوینی

ذکر تاخت بعضی از مواضع و قلاع دشت قپچاق و بیان مراجعت صاحبقران اعظم

صاحبقران والا گهر لعدا بشاید یکم فتح و ظفر تاکنار آب ایل عقب دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام پرتو التفات بر وجنات حال قوریتی چاق اوغلان که سپهسالار دشمن بود انداخت و اسباب عیش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نمایند بضبط ایل الوس مملکت مورثی اقدام فرمایند و قوریتی چاق را بعبور تازه گذشته در دشت قپچاق لوا و شوکت و عظمت برافراخت و تومنش خان عزم دوس ملک را وداع کرده با چند نوکر بکجکستان بولوس درآمد و لشکر فیروزی اثر در بن نوبت نیز در دشت قپچاق دست بغارت و تاراج برآورده تا رباط دیک ظلمات و شد و مظفر و منصور باغنایم بیحصور بروی همایون بوستند گاه صاحبقران ظفر قرین دست راست الوس جوجی خان را تاخت فرموده بیک یارق اوغلان و امور خواجه اوغلان قضا دا که در آن طرف بودند بگرفتند و تمامی اموال و چهارپایان احشام انکه در احیطه ضبط در آورده عنان همت جهان نورد بجانب روس تافت و تا ولایات ما بین بزرگ دانیه و خان ماه بیکرو بیدر آن خطه منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاده بعد از فراغ ایل و قتل و غارت الوس صاحبقران با موس بالشکر منصور عنان عزیمت بجانب قوم هرکس تافته صدای قتل و غارت در ولایت میرانداخت و از انجا عنان بازگشته بر شکوه بصوب البر زکوه معطوف ساختند و در اثنار راه صاحبقران جمجاه بواسطه تمکنی که نسبت بامیر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانیده و جون سپاه پر خاشجوی بالبرز کوه رسیدند سایکان الموضع را بنزاز اتمقام جرغه چیانیدند و طلقه کولاو طاوس را که دو سردار عظیم الشان بودند قهرا قسرا گرفته هردو منشقه را بتخت البرزی فرستادند و طلقه بولاد تمسم تیز تجیر نموده ترکوخشک اندیار را بآتش غضب در هم سوختند و بموضع بوغاز قرم قرته آن دستان آنجا گذرانیدند و در قلب شاکه معقود بیر و بر ناهان بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا حشمت آئین را در اغرق همایون گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و بخشت بجاجی ترخان گرفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت سیاسی اضطرار مراسم استقبال بجا آورد و امیر تیمور کوران او را در خدمت امیرجهانشاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و لیشان بموضع بیران ساخته در وقت مراجعت که از آب ایل بروی یخ میگذشتند محمد برانز یرنج انداختند آنگاه خنده افتاد متوطنان حاجی ترخان را که چاینه بکفات بیخبر سرای که او نیز بگذ

سوخته بود زندآتش در آن بلده زد و بصورت قشلاق بازگشت و در اوایل بهار سنه ثمان وسبعین وسبعمائه موافق بجقان ییل صاحبقران سعادتمند زیورت قشلاق براه دربند متوجه شدروان گردید و در اثنای راه چند قلعه دیگر مفتوح و مستحکم ساخته تمردان را مغلوب و مکوب گردانید و چون اشتاقی گذشته در لب آب کر نزول اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر کردار ملازم موکب حضرت سعادت بود طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران فرخ نوازش تجدید او را بانعام خلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سراسر افراز ساخته شرف حضرت ارزانی داشت و لوای کشوکشای از آنجا در حرکت آمده نزول اقبال مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از آنجا امیر زاده میرانشاه را بولایاتی که لعلق تیموی گرفته بود فرستاد و بعد از اضافت وصیت فرمود و شاه زاده با آذربایجان شتافته دست راست سپاه پیروز در قراباغ و نخجوان تا اونیک یورت ساخته و دست چپ در سوق طاق و در گزین تا همدان علم افراخته و امیر گورکان از آنجا مسلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان علیشاه حاکم آن دیار که از مدت سه سال باز دران قلعه محبوس بود ترحم فرمود او را از حبس نجات داده و خلعت غفو و اغماض پوشانیده بفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و بر ربع جهانمطاع ارزانی داشته اجازت فرمود و در آن اثنا مسامع جاه و جلال رسید که در عقبت موکب همایون دارو غه نهاوند امیر بدر لاس با کی از نوکران حق شناس بهلول نام بقتل رسانیده و آن بلده را ضبط کرده کران از خون مغفور حیف بسیار ریخته است چون این خبر وحشت اثر بسمع اشرف رسید فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و عدادی از امرای باقی کثیر از لشکریان سمالک چلولی برسنج استحثاث بجانب نهاوند روان شدند و صاحبقران گیتی ستان نیز سعادت ایشان بدیصوب رو انگشت و قبل از رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا نهاوند را متحکم گردانیده و اتباع بهلول را بتیغ بیدریغ بگذرانیده بودند و او در آتش اندوخته و خصومت و حسد قران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای راحت فزا بپایان رسانید

ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دار الملک سمرقند پادشاه عالیجاه صاحبقران مؤید در همدان بآداب فرایض و سنن روزه عید فطر گذاشته امیرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمیده و امیر شاه ملک و امیر ارغون شاه و اختاجی بجانب فارس فرستاد و فرمود تا بمرتبر و مدوتای مواضع دست تعلق کوتاه کرده صاحبقران بی همال در بیست و پنجم شوال سال هفتصد و نود و شش بجانب ماوراء النهر در حرکت آمده بهر دیار که میرسید که عقیبت سلوک حکام سپهر سیر ظلمه را تادیب نموده دارو غه گان عادل را بانعام و احسان خوشدل و بهره ور گردانیده و چون بولایت خراسان در آمده والی هرات غیاث الدین پیر علی قوغا با قامت مراسم استقبال استیصال نموده بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و پیشکشهای لایق کشیده بمقر خود شتافت و صاحبقران گردون غلام سپهر شکوه تمام حق سبحانه و تعالی فرمود و کشی آب آمویه گذشت و حضرت عالیات سلطانی بخت بیکم و سایر علیات خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بطلیعه آئین با امیرزاده شاهرخ قافله استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثار هائی که لوازم نثار بجای آورده و صاحبقران جمیع آثار از خراج یکسال رفته تبرکا بزیارت شیخ شمس الدین کلاه و دیگر مشایخ آمده بزیارت تشریف برده در باره حفاظ و مجاوران آن مزارات انعامات کرد و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامیده و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بساط عیش و نشاط مبسوط گردانیده و مزاج سه ساله برعایا بخشیده و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بمردم حیف کرده بودند بسیاست رسانیده و آن رستان در غایت دولت و اقبال در آن بلدهٔ جنت مثال سیر برده در اوائل فصل بهار بقراباغ شتافته بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود نظم

خسرو تاج بخش تخت نشین شاه دارا سپاه جم آئین چند روزی بفصل باغ شتافت بعد از دریافتن مراقد اولیا و اکابر بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه او غلان چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قرا ایلانوبان و نقاوه خاندان حضرت صاحبقران بود در شهور سنه ۹۹۹ عنایت پدر بزرگوار شامل حال او گشته ایالت ممالک خراسان بامیرزاده ری تعلق بوی گرفت و شاهزاده در اوائل شعبان سنه مذکوره موافق اودیل آرایب آمویه گذشته بجانب هرات توجه فرمود و در آخر همان ماه در الکت کهدستان نزول اجلال نموده چتیه و بارگاه برافراخت و بامباشرت عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان همانجا بپایان رسانید آنگاه رمضان حمایت مهین بنیان باغ را نشین همای چتر همایون فال ساخت و در شب جمعه ۲۱ ذی حجه مذکور رحلت حضرت را والدهٔ سلیمه گذشته موسوم بسالیغر

۲۰ واقعه ۱۳

بیانیفتر گردید امیر تیمور کورکان در همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد امیر قمرقه غنان عزیمت شهر سبزوار بعطاف داد و دو ماه مبارک رمضان در آنجا گذرانیده از آنجا به ییلاق سلطان سلطان را توجه رفت و دران مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و عراق رفته بود و بسیاری از قلاع مستحکم را تسخیر کرده بود و محالفان بربیع بعد زیاده مقهور و منهزم بعاصمه عادت رسید و در سیم پیشکش شایسته لایقه و متوقعات را بلقه شرف عرض رسانید و دران اثنا خیال وصلت با دختر خضر خواجه او علان در سویدای ضمایر صاحبقران کامران پیدا شده جمال اجمال سفیر خضر خواجه سمع جهان را که در آسمان اقبال آشیان بسیر و با نوا عواطف خسروانه فروغ فزایت داده صحوب غیاث الدین برخان زیدبرش روان ساخت تا مخدرات سلستان خانی خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رساند و فیض مبارک ارییلاق سلطان را توجه کوچ فرموده بدیار کان کلاع امید و در پائیز همان سال یعنی سنه سبع و ثمانین و سبعمایه باغ دلگشای قصر از تعمیر فرموده آن منزل فردوس دش را مرد دختر خضر خواجه او علان شد انگاه امیر علیجا با شکست رفته و از راب سیحون گذشته نزدیک فرخ چیناس اساس قشلاق طرح اندا خت و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد محمد بن حنفیه است رضی الله عنه عمارات عالی ساخت و در روز چهارشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمایه امیر غیاث الدین برخان را بمغولستان بازگذارنده دختر خضر خواجه او علان را که کتل خانم نام داشت بزیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حیطه اوهام بار دوی همایون رسانید و صاحبقران کردون غلام بترتیب طوی فرمان فرموده بآئین شرع اطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانید و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ بهیت الشرف خویش گردد انحضرت نیز روی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند آورد و خط الهی در جبین رزوال و اقبال کهمان و حامی تائیدات نامتناهی در نهمه احوال موکب جاه و جلال را ملابس مصراع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان

رفع اعلام جهاد جهة تقویت دین و دفع شرار کفار و تمرد بین بموجب بعض کلام الله الملک العلام و قضای احادیث مصطفی علیه السلام و رسالت پناهی که علما و صلحای علی مراتب جاه و جلالست و اجلا سلسله اصول بدر جات آمالی و آمال بارعی بهذا اصحاب صاحبقران خاطر لوا بتاریخ ماه رجب سنه ثمانمایه سوار اده پیل عزیمت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از اقطار عطارد یاد و لشکری قامع اصحاب شرور فساد روی بصوب هندوستان نهاد و امیرزاده عمر ولد میرزا میرانشاه را در سمرقند بحکومت باز دا شته و از آمویه گذشته عنان گیران براه آب اندراب انعطاف داد و تظلم تجنبیش و تجنبیش بعالم فساد بعالم چنین جنبشی که دشاد زبانگ دبل و هم غرقه پای فلک کرشد از غره گردای و چون موضع اندراب بمضرب خیام زرین طناب خسرو عالیجناب گشت طایفه از مردم کجانی بر سم داد خواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم سمانم و کفار کفور و سیاه پوشان هر سال از ممالک ما ستانند و هر کس که در ادای خراج امد کی تعامل نماید کشته عیال و اطفالش را بسیری بمثابت زمان را بیش کشند که خدای بر ندوزد آتش در خرمن تشفیدن این سخن عرق غصبیت و غیرت بفضیلت خسروانه در حرکت آمده و آغراق را که داشته بالعینی لشکر منصور بجانب آن کفار بیقدار کرده و موضع حصین و قلاع متین آنجا عت بی دین را بر خرمن دود بدین در حیز تحریر کشیده بسیاری از ایشان را بتیغ جهاد بگذرانیده اموال و اجناس اهل ضلال را عرضه نهب و تاراج گردانیده بیت پس از کشتن اهل یعنی و ضلال نصیب سپه گشت بسیار مال و غنایم سعادت مند بر قلعه کهی بلند از روی مبارک آن مرغزار بدین کرد که هر گز بسخره معهود حقیقی تعالی بتعالی شانه فرود نمی آورد بنیاد بارا فراخته و حکایات آن غزوه را که در ماه مبارک رمضان شنه مذکور وقوع یافت تمام بانجا رسکی مثبت ساخته و چون ایام مهر تمور کورکان از دفع شر آنقوم بدا خترفیروزی اقبال حاصل کرد باغ قی همایون بسیط روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول آن سرزمین چند روز در عزت اردو زین قبه بارگاه با وج سپهر برین برافراشت و در چهارشنبه نزدهم جمادی الاخر سنه مذکوره از آن منزل های مبارک در رکاب عالیه آفتاب آورده در روز چهارشنبه نواحی قلعه اربا ب رسید و در باب تعمیر آنجا اهتمام فرموده در عرض چهار ده روز آن مرغزار را مرفاعت روی نمود و صباح جمعه هفدهم ماه مذکور صاحبقران مؤید منصور بر پهی بور کان را تخت روان ساخته سوار شده کرد قلعه میگشت و چون بحدودی در وازه رسید از روزنه بالاخانه گشت در وازه سیری بقصد انحضرت انداخته و آواز کشتن او آواز کد شتن او بر اسپ رسید اما کز نه می آن خسرو سعادتمند رسید و مایه خشم پادشاهانه بر افروخته واز در وازه دیگر بقلعه گشتافته باخه موسی فغانی و اتباع او که مقدم قتیله کرکس و سمر دار انحضار بود فرمان داد و فرمان بران در ساعت بجانجا عت را مقید و معلول گردانیدند و هفت بی سعادت که بیرجانب لشکر و کنور گیرانه خته بودند آخاز خرب نمودند و چندکس را

رحمتی ساخته آخر الامر کلی سیستانی انجماعت را گرفت و در چاشت همان روز موسی یاردوست غفلتاً را تباع قبل سید و حکومت ایریاب بهلاکت محمد نامی
که برادرش تیغ بیدادموسی کشته کشته بود تعلق گرفت و در روز سیزدهم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب انابر ایریاب کوچ فرموده روز سه شنبه دوازدهم محرم
الحرام سنه احدی و ثمانمائه موافق تابرس ایشل از آب سند عبور فرمود و کنار بیابان جرود که محل نزول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و راهبان گروه برا بتهالی
طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالمپناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجای آورده و شرایط مال گذاری و خدمت گاری قبول کرده و بنوازش امیر صاحبقران
مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت انصراف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم مسرور مؤید منصور از آب چول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ
نورالدین با فوجی سپاه جلادت آئین بدفع شر شهاب الدین مبارکشاه تهمی که دالی هرزه بود که در کنار آب احمد واقع است ارسال فرمود و خود نیز
متعاقب بدانجانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نورالدین و وصول صاحبقران ظفر قرین گریخته بکشی در آمد و تمامت جهات و متعلقات
بدست عساکر نصرت مآثر افتاد و لکر شکار او دست بسی بیغما داد و بعد از ان صاحبقران کیتی ستان بکنار تهمی کوچ فرمود و در روز شنبه غرهٔ محرم سنه احدی
و ثمانمائه جوالی انجا مضرب خیام عسکر فیروزی شد و اهالی انجا بقدم اطاعت وادخان سپردن آمده مال امان قبول نمودند و محصلان جهت تحصیل آن و جمله
بشهر رفته در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور بادوش فرمان همایون نفاذ یافت که هرکس هر جا غله یابد بردارد و بدین بهانه بهیچ کس در باغ و مانه
از غله باده سود اهم نرساند و بکسی تعدی ننماید و طوفان بلا بالاگرفته آتش نهب و تاراج در شهر زند چنانچه غیر از سادات و علما کسی از ان
بلیه نجات نیافت و روز شنبه هیجدهم صفر بدستور اقتضای نظر از تلمی نهضت نمود و عساکر نصرت مآثر در آثار راه بقصرت کوکری راکه باده هزار کس
هندویان جهالت نشان در کنار کوهی بعظیم ایستاده بودند هجوم کرده دست بردی نمایند مرتکب نشدند و بسیاری از اتباع را گذشته بهر جا رسیده نفاذ
رسیدند و علام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل بر تو وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب ظفر نشان پیوسته
از تولد طلعت همایون صاحبقران بیع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت گفتار در وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحبقران

وقعهٔ تغیر

کردون سریر و بیان فتح قلعهٔ بطیر و قتل اهالی انجا از صغیر و کبیر چنانچه سابقا خاطر لطایف مظهر در سلک تحریر انتظام داد
صاحبقران گیتوستان مملکت قندز و بغلان و کابل و غزنین و قندهار بشاهزاده فتح نصیب معتمد پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده
چون آن ولایت را بخط ضبط درآورد عزم تسخیر دیگر بلاد و اصقاع نمود و آب سند گذشته شهر اچه را بجنگ بگرفت و بنظام ملتان شتافته علام محاصره و قتال
برافراخت و در آن وقت حاکم انجا سارنگ بود و برادر ملوخان و سارنگ و ملود و سلکت مرا سلطان فیروز شاه منتظام داشتند و بعد از فوت آن
بادشاه علیشان صاحب حشمت بممالک هندوستان شده بود و ند لقصه چون مدت محاصره بشش ماه کشید اهالی مولتان بقحط و غلا مبتلا شده سارنگ
ترک جنگ داده از سر اضطرار پای استمهار پیش نهاده پیر محمد را فتح نصیب گشته بدرون مولتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است
برسکالی عظیم روی نمود و اکثر شهان لشکر تلف شده و حکام آنجا خود و دیهیمی را دانسته بفرار اختیار کردند و مخالفان بشهر آمده هر چه می یافتند میبردند
و مردم شاه زاده بسبب کثرت کل و لای و قلت ستوران باد پای بدفع ایشان قیام مینمودند و لاجرم در غایت حیرت او قات میگذرانیدند که
ناگاه ما بچه رایات نصرت آیات صاحبقران مخجسته سمات ارتفاق دیار هند طالع گردید و آفتاب طلعت همایونش افق طالعه را روشن ساخت دیده بخت بدان اختر
ارشاد بدهٔ اقبال تیره شد و خفاش صفت در سوراخها خزیدند و امیرزاده پیر محمد از مضیق هشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافته روز جمعه ۱۴
صفر در کنار آب بیاه بملازمت جدبزرگوار رسید و ملحوظ عین شفقت و عاطفت گردید و روز شنبه پانزدهم لواء ظفر نشانه از آب بیاه بجانب نروده
سایهٔ اقبال بر منزل انجان انداخت و چهار شنبه روز توقف انجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالیمقام را طوی داده پیشکش
گذرانید و آنحضرت سی هزار اسپ بوی بخشید تا گاه بادشاه کفور کیرا عازم قلعهٔ بطیر گشته در روز چهارشنبه ۲۰ صفر لشکر قیامت اثر آنحضار را در میان دو
رشته هیزار تلاع هندوست دارد راه دور و اطراف آن بیابان ست و آب آن ولایت که بر دو شهر از یکمال پشته و حاکم آن قلعه را او
دولقب میکفتند و را و بلغت هندو بهادر را کویند و را و دولقب تا غایت سر بتاعت بیچ بادشاهی فرود نیاورده بود و آوازه و روند باج ستاندن
بیچ جا بری رشته او ایمن بود لقصه چون سپاه ظفر پناه در نواحی قلعه علام اقتدار برافراختند ارا فغان سوزن و آواز کرنای زلزله در زمین و زمان انداخت

انداخته و بهندیان بگذاشت تا قدم محاربه پیش آمده پس از آنکه کمال سلطنت و تهور سپاه امیر تیمور بشنیده بودند اما طلبیده بودند و مرحمت یاد شاهانه شامل حال ایشان شده و در روز جمعه ۱۲ صفر او و پولچین با تاج سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بعز ساه بوسی استعلا و بافته سنقور اسپ تازی با قلیهای زرین پیشکش کرده خدمات او شرف قبول پذیرفته باتمام جائزه روزی دگر مرتبه و افسر زرکار سر افراز گشت معاودت اخال جمعی را با مالی دیوانی پیش ایزن ارسال تاج پیر محمد مسافر کابلی را با هزار کس بشمشیر عذر گذشته بودند متبع انعام سپاه بحضرت فرجام معقول شدند و بهمین موجب هر اس مردم بحیر گشته راه و پولچین بکمال الدین و سپراو در سلخ صفر در واز با ریگ رسیدند و شعار خلاف ظاهر کردانیدند لاجرم او و پولچین بمعتقد شده سپاه ظفر قرین روی بشخیر حصار آورد و نوبت دیگر اما طلبیده کلید در و ب ارسال داشتند و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد با جمله تحفیل مال امان

تیره رای

بسپرده آمده راه ایزن آورد امای مال بحال نمود و نه لاجرم آتش قهر خسرو انه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان موز بقلعه بطیر در آمدند و میان ایشان و بهندیان جنگی صعب روی نموده آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده و ده هزار کافر بتیغ جهاد کشته آتش نهب و تاراج در خرمن ایشان افتاد و تمامی عمارات آن اشرار بآتش غضب محترق شده در آن دیار نه دار و نه دیار ماند نه دیار و الحمد لله مالک الملک القهار

ذکر محملی از احوال ملوک هندوستان و انتقال حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملوخان و بیان وصول ایشان بمشیت ملک مجید الی بعد اعطی منازل بلد المالک دهلی

چنانچه در مجلد ثانی بسی ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی تا شهور سنه سبع عشر و سبعمائة تعلق بسلطان علاء الدین مبلد داشت و چون بواسطه احوال اهل آن پادشاه عدالت آئین علم رحلت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی مکه تعدیر عروس ملکت دهلی را بسلطان محمد تغلق شاه عقد بست و بعد از وی بسر ارشد سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه تسعین و سبعمائة بر نهج مکاوحت اندانخت و آن ولایات ماکنار در بار در حیز تحریر کشیده مضبوط ساخت و او پادشاهی کریم صاحب تجاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میبرود و مولانا جمال الدین بن حسام مؤلف هندیه رساله قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلعش بیت شعر آنی ماهیان باشد کهدار این جهان بان را محمد شاه تغلق شاه سلطان این سلطان را جناب فضیلت مآبی مولانا معین الدین محمد سعزاری در تاریخ هزاره آورده است که چون بن حسام این مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهده صلات ابیات این قصیده بیرون نمیتوانم آمد گاه مولانا را در مجلس نشانده و داشارت کرد که خزانه را بر سیار و بدو در کرد و مولانا چنین کرد چون بر سر مولانا جمال الدین بلند شد بر خاست و با بستاد و این حرکت سلطان محمد شاه را خوش آمد گفت که دیگر باره آورده و بر کرد و می چیند تا با قاش بر بار گشت مصراع چنین گنند بزرگان جو کرد باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی الحجه سنه احدی و ثمانین و سبعمائة و روقتی که انگوت بسنه میرفت اتفاقا فساد در بیست و چهار محرم الحرام سنه احدی و ثمانین عم زاده اش سلطان فیروز شاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در راه آخر جمادی الاخری سنه مذکوره بدان بلده در آمده سلطنت بر وی قرار گرفت و عنان آسوب و فتن بسمت آرام و تسکین باز گرفت و بعد از آنکه سلطان فیروز شاه گامه کار بر داز تقصیر بسیار سلطان محمود را بر سر بر ایالت نشانده و ملوخان کدا را عیان امرا سلطان فیروز شاه بمزید اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار ملک و مال مملکت شد و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفر نشان امیر صاحبقران جز اغبه باخطا بسیار و اعتصام و عدت و اهبت بیشمار متعدد جنگ و پیکار گشته پای ثبات و قرار بسوار ساخته و صاحبقران کامگار و اسکندر اقتدار العزم واقف شده بعد از فتح نظر غیان باره گردون سیر کابلیه دهلی الاطراف داد و در آثار و اخبار و بهربلده و قصبه که میرسیدند جان و خانمان کفار و مخالفان را بآتش غضب سوخته عیال و اطفال ایشان را بسبی میگرفت و بعد از طی آن مسافت پر آفت و عبور از بیابان و مجابی بسیار مخالفت در روزه و شنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه اثنی و تسعین و سبعمائة از آب جون بگذشت و متوجه قلعه نارنول گشت و همان روز بطالبار قلعه رسیده شومی که موسوم بمهبون بود موکب همایون را بقدوم استقبال نمود و شیخ راشه بارشاد عقل و دین طریق ارادت و سلوک داشته خود را بسته و علیه صاحبقرانی رسانیده و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی سر مخالفت بر دوی کشیده بدو لشکریان طرف قلعه را نقب زده در عرض دو ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداخته و کفار را از مسلمانان جدا کرده غرضه تیغ جهاد ساخته و غره ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر از حصار لونی طلب آب جون رفته در بر ابر جهان نمای فرود آمد و جهان نما می بیاراست از عمارتی

کرسلطان فیروز شاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب جون را دامنهٔ آن جبل میگذرد و در فیروز پور دیگر بار می‌صوبهای صاحبقران کشورگشای مایل به
تماشای قصر جهانمای شده با هفتصد سوار رزم آزمای بلند صوب شتافت و آن منزل راحت افزا را نظاره کرده بخاطر امحان در آن دشت و بیابان نگریست
و ملاحظه فرمود که جثه معرکه پیکار کدام موضع لایق تراست مقاران اتفاق ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش تیزه گذار و پنج هزار پیاده هجرار و بیست و هفت فیل زمستان در حتان ظاهر شهر سیرون خرامیده نزدیک رسیده و بادشاه صاحب تائید از آب عبور نموده معسکر همایون شافت و قراولان سپاه نصرت
نشان سید خواجه و بشیر بها در با سیصد نفر مردان جلادت اثر بمقابله و مقاتلهٔ مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در اموضع
نازیده قتال الهناب یافته امیر تیمور کورکان بجنگ تهاور و الله داد و امجد و قراولان روان کردانیدند و ایشان چون از آب گذشته جم پیکان جانستان شکاف
در صندوق سینه بسیاری از اهل کمینه اندا خستند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یک پل کوچک که بهنگام پیکار شیر فلک
دوار از روی خطر بود بشکستند و منقطع شد و ارباب کیاست از وقوع این صورت بفتح و نصرت واثق گشته بمژدهٔ البشارت داد دند و روز جمعه سیوم
ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزیده و در اموضع شاهزادگان کامگار و امرا و نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته
در باب توجه و مساق سلاطین با استحقاق کلمات حزمندانه بزبان آورده شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بعبارتی لایق
و تقریری لایق بیان کرد بعد ازان بر سبیل فکری گفته شد که بر طرفه کوهری نفیس گفته شد در حلال بن تعالی شاهزادگان ستوده خصال العرض آن نقطهٔ دایرهٔ مهابت
و جلال سایند ند که از کنار آب سنده تا باین مرحله زیاده بر صد هزار نفر از نهندیان کافر سیر شده اند و حالا در اردوی همایون مجتمع اند و یکمن که در وقت
مصاف با اهالی دهلی سیل نمود فتنه انگیز ند و این سخن از حد شماره فزون واجب الادعان صدور یافت که تا مدت اسیران بالفعل سالمانه و هر کس که در قتال
این مثال همال عاید او را بکشند لاجرم تیغ جانی آخته سر فشانی کرده بروایت اقل صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک ارباب علم
انتظام داشت بالانگیر کرکو سفندی ذبح کرده بود در روز پانزده کافر هندی اطعمهٔ شمشیر غزا ساخت و در همان روز لوای فیروزی بر افراخته بجانب
دهلی حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه و دریا اژدها گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر مانند باد از آب گذشته بطرف رو دجون معسکر نصرت
مآب شد و سیاقیان بموجب فرمان واجب الاذعان جهته عایت حرم و در گرداردوی همایون حلقه زدند و ارشاد جهانی در رخت و جرحصاری
مرتب ساخته در پیش خندق گاه و میشان را سکیدیگر بستند و خیام افراخته منظر خنک و یکار شستند کشتار در بیان محاربه جنود منصوره و
هزاویهٔ هنود سلطان محمود صباح روز دوشنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو مواکب آسمانی از مطلع سعادت بجانی طالع شد و تیغ فتح و فیروزی سر شب آهنگ
سلب را بهنداخت و با تف غیبی بالبقا نوای بشارت نمودای آن الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا گاه همه نیان مخصوص مجاهدان میدان غزو جهاد
منسوب و مخصوص ساخت رای صواب شعاع صاحب قران آفاق برتوالتفات بر کارزار هندیان تیره رای افکنده بر پارهٔ بلند تهمند برآمده بر زنگا
سپاه بمعرفت سفارش رایا میرزاده پیر محمد جهان گیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و قماری سپاه ایلی همور خواجه ابو بکر
سپهر ده جوانغار را در صولت آهیز زاده سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده جلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ رسلان
مضبوط و مستحکم گردوند و هزاول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایت ظفر آیت خاصهٔ حضرت در قلب سپاه از انوار آن گیهان
در گذشت بیت لقلب سپه شاه نصرت قرین * برافراخت رایت بخرج برین عنان تاب شد جانب رای هند * شمشیر کین ملک پیرای هند
زسوی دیگر خسرو دهلوی عنان ساخت آئین کمینه روی و خود با اتفاق ملوخان در قلب لشکر بایستاد و دو پهنه را بملک معین الدین و ملک بانی مولتانی
داد و ضبط میسره را در عهدهٔ طغای خان و میر علی موجه کرد و با دو هزار سوار تیغ گذار و بیست هزار پیاده جرار روی بمیدان قتال آورد
و ماده اعتماد و عهدهٔ اعتضاد هندیان فیلان کوه پیکر نمیظر بود که عدد آنها بصد و بیست میرسید و در ظفر نامه چهل هزار مکتوب است و در مطلع سعدین
بیست هزار و نهایت هیئت آن اصنام جبال مثال سپاه ابطال مثال میرسید و امرا کشور هندوستان فیلبان کوه توان را بکمچ و سلاح آراسته بودند
و بر پشت پشته مانند آنها تخته صندوق مهیا تخلی ساخته و بر بر تخت و در بر صندوق چند ناوک افگن و بخش اندازنشسته و در عدد اندازان در پهلوی
صف پیلان مادهٔ قتال و جدال ایستاده بیت صف زنده پیلان پولاد پوش * تهی کرد مغز سر از ناز و جوش و اگر چه لشکر قیامت اثر جغتائی تمن

همین دولت صاحبقران کشورگشای صفهای دشمنان قوی پنجم شکسته بودند وعقد های مهمات کلی بر گشته جلادت ایشان را جای پیش نهاد همت پیل پیکر بوده و در رباب مهابت و دبدبه و صلابت گردان جانوران عزابت آثار بها لهاشیده اند شیه عظیم داشته و مغلوب سطوت فتال از جمله محالات می پنداشتند و دعده عظیمی از اشراف و اکابر این جنبه تباه بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران را علیا و عالیشان و فضلاء متعالی مکان پسیدند که جای شما کجا خواهد بود خواجه فضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبد الجبار پسر قاضی نعمان الدین جواز نمی جوابداده که جای ما موضعیست که عورات انجا میباشند آری بیت کربود بهرام را در دل هراس مجو هیچ پیده راساز دلباس بناء علی بذا صاحبقران منظر نظر لطف که از ابن جارباهای خشک بزرگ ساخته اند تا وقت حمله فیلان پیادگان موکب نصرت نشان انجا را در راه پریشان سازند و چون عنایت ازلی در جمیع احوال شامل حال پرور کار آن مؤید جمیده آثار بود و پیش از انکه اصطباح بجا خشک سؤ و سیاه نصرت پرتو کامل فتح و فیروزی در چمن امثال انگلکت و دیده امال آمالی اطلوع عز ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت بیت پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر دوحه اقبال آمد بار ور کیفیت حال بر سبیل اجمال انکه بعد از نشستن و صفهای و تقارب طرفین صاحبقران با یک اشعه دیده سوز مهمود از باره عالم نور فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد و چنین خلاص بر خاک راه سوده از کریم عطا بخش ظفر و نصرت مسالت نمود و اثر اجابت دعا بر ضمیر منیر ضیا بنا ظاهر گشته بدلی قوی و امالی فسیح پای مبارک در رکاب سعادت انتشاب آورد و علی سلطان توقجی دالتون بخشی و پسر موسی و کمال را با چند تومان از ابطال جال بدا و امرا در براول فرستاد و حال انکه پیشتر در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقرانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی تندو مامور فرستد علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون انجماعت بدیشان پیوسته مستظهر و قوی خاطر گشته سوی کمک بهادر و سید خواجه و شیخ علی بهادر و الله داد و مصرت تمازی جمعی دیگر از شیران بیشه کارزای روی بدشمن گذاشته و چندانی صبر نمودند که منعلای دشمن از میان گذشت انگاه تیغ ملادت آخته از آن کمین بیرون ختند و در حمله اول قرب پانصد کس را بر خاک هلاک انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد بر جوانغار محالفان تاخته تمشیر تفصیل ساختند و طغای خان را که در برابرش بود دنبال کرده و از سیره بین دولت قاهره شاه زاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهان شاه و غیاث الدین برخان همیشه خصم را که تمکین ملک مهر الدین و ملک هالی سلطان کوه آهنین سنوه بنیمود در هم شکستند و سایر امرا و یلان بر صف پیلان زده بر خم تیر و نیزه خرطوم ازده با صفت آن جانوران مهیب هیئت امجوج ساختند و پیلبانان را از قلل آن جبال بر خاک انداختند بیت بکرزی کی کرد پیلی نبرد بتیر ذکر پیلبان را نگون و شاه زاده خلیل سلطان با انکه در سن نابرده سالکی بود و دلی قوی بنیه اسپر کرده بنظر شاه اکلهار آورد و بطلیعه نصرت اطلع اقبال صاحبقران سوده فصال بر خورده فرزین بند اعدا بها و فنا رفت و سم پیادگان ابل عنا و سم اسپان تازی نژاد و فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت گریزان سپاهان زان ستختر بود در سم هندوستانی گریز و سپاه منصور رایت اقتدار افراخته فیلان هندیان را مانند شتران قربانی در قلاده سیر کشیده بسیاری از لشکر سلطان محمود و ملوخان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند تظلم سپاهان هندوستان بسیار و بیحد فتادند چون سپاهیان سر هندیان زیر پالخت فرو نخیته جوز هندوار در خت نرتگان صف پیل اندر هراس بچرخ آمده بانگ و حراس و سلطان محمود و ملوخان در شهر متحصن شوده صاحبقران گیتی ستان کنار حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده و حوض خاص ساخته و پرداخته پادشاه دریادل سلطان فیروز شاه ست و المقدار وسعت دارد که تیر بر پر از یکطرف آن بدیگر جانب پرواز نتواند کرد و آن حدیقه دلکشای آب باران پر شکال آب بارش پرشده عامی سال بالای زان آب می آشامند و کاران پیوسته در انجا جامه میشویند العقصه چون کنار حوض خاص محل نصب سراوقات سلطنت گشت شاه زاده و کان و امرا و نوئیان بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و عجایب مور که بظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از وفور نعم الهی که شامل روزگار ملازمان بستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین امر اجلادت آئین گشوده در باره ایشان انعامات فرمود

ذکر فرار سلطان محمود و ملوخان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان

چون عقده جمعیت حکام دهلی از هم بگسیخت و هر یک از لشکریان ایشان بطرفی که رفتند سلطان محمود و ملوخان شهر در آمده و طریق تشورت مسلوک داشته خزاین را چاه نهاده استند و در همان شب که مانند باطن کفره فجره تیره و بخون ظاهر سیاه رنگ بود شهر را بگذاشته رایت گریز بر افراشتند و نیمشب

امیر تیمور کورکان را فرا رخا خان خبر یافته جمعی از بهادران عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از ایلغار را کشته غنیمت بینهایت گرفتند و دو پسر ملو خان که یکی سیف نام داشت و ملک اشرف مشهور بود و دیگری امیر زاده اسیر گرده بازآوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که هر ق زرگار خسرو ثوابت و سیار را برابر ام آبنوس خصائص خوب کرد انیدند صاحبقران کیتی ستان بدروازهٔ میدان شتافته در عید گاه سراپرده و حرگاه برافراشت و سادات و قضات و اکابر و اشراف دیلی بحر بساط بوسی رسیده فضل الله یحیی که نایب طوغان بود با اهل دیوان بلاشت مبادرت نمود و ملحوظ عین عنایت حسرو انه گشته بجان امان یافت آنگاه لواء کشور کشا و نقار های بلند آوازه را بپیشت دروازه برآورده صدای بشارت در خم طاق نیلگونی گردون اندا خستند و صدو بیست پیل کوه پیکر عفریت منظر که تحت تصرف لشکر ظفر اثر در آمده بود نظر صاحبقران والا گهر در آوردند و آنها مانند کسانی که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد زدند روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بهتر در آمده خطبه باسم والقاب صاحبقران کیتی ستان و ولیعهد حضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت داودند بیت شد از نام او قدر بلند زانکه اورا روی زر آمد وچون تواریخ این بیت باب باری دولت بیناع حضرت شاه بسال خاره کل فتح هند شد بویا صاحبقران مظفر لوا بزم عیش و طرب آراسته لوای نشاط و خرمی بعشرتخانه نامبدرسانید و در نزهت گاه دست کامی جاهای می رعنائی و دکشید و دران اثنا تاریخ چشنه شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از بزرگان اعظام بر در دروازه نشسته توجیه مال امان مشغول بود چند هزار سوار از ساده لوحان حضرت بقصد تحصیل فتنه و غلبه بدیلی در آمدند و جمعی دیگر از نوکران آنها یان و نوئینان بهانه پیدا کرده در شهر بریختند و دست بیداد و غارت و تاراج برآوردند و امرا هر چند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور کورکان ع برسم فریدون و آئین کی در بزم سروری و می نشسته بود و کسی بدانجا نمیتوانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فتنه و دیلی اشتعال یافته و هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش انداخته بقصد جنگ و جدال می انگیختند و تیموریان بر جمعیت تشویر آبدار خون ایشان را چون می در قدح میریختند و امرا در و راز بارا بستند تا تمامی سپاه بشهر در نیایند و قریب پانزده هزار کس از غازشام تا صباح مذهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که بیستم ماه بود سیر و نیان خود را در شهر انداخته غارت عام دست داد و روز سیوم هم بهمین منوال گذشت و روز چهارم شعله جهان سوز در اشتعال بود و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد تا پنجاه بیست نفر هندو اسیر کرده بردند که فرشته وار انواع لآلی و جواهر و اوانی رز و نقره و لعل و سرخ و سفید از تمدد ایشان بدست سپاه قیامت آثار افتاد ع وصفش گنجد در بیان کی شرح شاید در قلم و هر سه شهر دیلی که بیکدیگر اتصال داشت و یکی را سیری دیگری را دیلی گفته و ستیوم جهان پناه میگفتند در تاراج و تالان بهمت مساوات گرفت و شرح اجمالی لمسابع جاه و جلال سیده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که ارباب حرفت و صناعات را از سیران جدا ساخته در میان سپاه را بگان بقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و مشک نژادشان را جهة خاصهٔ همایون مضبوط دارند تا در ملازمت موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته خواهد شد کار کنند **ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور کورکان بجانب سمرقند** ما بحقوق کسی قرود بعد از آنکه پانزده روز افاق دیلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع گردیده شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر دیلی بانیا نیا نهضت همایون اتفاق افتاد و چون مرحلهٔ ورنیا را مضرب سرادقات جلالت نمایگشت ایلچیان بهادر ملک که حاکم لاهور بود بخدمت رسیده دو طومار عبودیت که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آنزمان در محضر ملوک هندوستان بخضوری و شیرین کاری میگردند نظر آن شاه بازیچهٔ معالی بسانیدند و آن تحفه گرامی بقبول اقران یافته رایت منصور از آب جون عبور نموده در موضع کنته بهار دیها بسیر خود قلتاش بشرف لسباط بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده باصناف لطف خسروانه مخصوص گردید امیر تیمور کورکان از منزل کنته بدولت آباد که معمور ترین ولایت هندوستان بود تشریف برد و دو روز توقف کرده از آنجا عزیمت کرد دیلی بقلاع هندوستان آورد و دران زمان مولانا احمد تهانیسری وصفی که ضابط القلعه بود و اطاعت فرمان و اجب الاذعان نمی نمود و آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی تبار بدانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند و فهرا قسر قلعه گیرت را گرفته صفی کبیر را در حین قتال برخم تیغ آبدار بدار البوار فرستادند و پسرش یا با کشی که پیر بود و شصت بیت اگر صد سال گیرائش فرود چو یکدم اندروافتد بسود و زیان

وچند گاهی

غرّه ماه جمادی الاوّل کشته گران ان حصار بدست اهل اسلام کشته بدرجه شهادت رسیدند خاک راه هموار شد اگاه پادشاه عالمیان به عزیمت غزو و جهاد کفار بدیار ایشان کنکت رفته چند نوبت کمپانی با ایشان مقابله و مقاتله نمود و بسیاری از ایشان را بر ساحل ان اب در ده کوبله مانش دوزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت و بعد ازان غزو عزم مراجعت جزم کرده بتاریخ سه شنبه هشتم جمادی الاولی از کنار اب کنکت بهوای همرفه فردوس مانند پای مبارکت در رکاب سعادت انتساب اورده براه کوه سوالک که مسکن کمپانی از بندیان کافر پیشه بود روانشدند و چون بدان حدود رسید از بانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل کویلا وقات گذرانیده در انحدت زیاده بر بیست غزوه میان سپاه صاحبقران کامران و کمپانی روی نمود و در جمیع ان غزوات بر طبق کریمه ان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین پیمان ظفر یافته و از شکستگان لعین مقتلی کثیر تقبل سیانیه الامتداد غنیمت گرفتند که حساب و هم از فهم کمیت ان عاجز و مقصور و عرّاف میمند و در شانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعه بانیه معسکر همایون گشته و ران مرحله البحیان شاه سکندر والی کشمیر پیاپی بسریر سلطنت مصیر رسیده و اظهار اطاعت و عذرخواهی کرده نوازش یافته و در بیست و هفتم ماه مذکور دعاگو و ثناخوان بارگاه گشته و روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبه جموا رعنیا معرکب ظفر اثر مشکبو شده و در انحدود نزول جنود نصرت ورود مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند و روز جمعه بیست و یکم امیر کبتو کبر جمعی از بهادران موکب همایون را حمله قتل و غارت ساخته و اتباع او که در نواحی حصین متحصن گشته بودند بیاد داشت و خوش نصیب دولت و اقبال اب چو عبور فرموده بسیاری از ایشان را بشمشیر بیدریغ گذرانیدند و بسیاری از ایشان را اسیر کرده و اموال و مواشی بسیار بدست اوردند و بیرون امدند و انجماعت فرصت غنیمت شمرده مانکیتکا و بریشان را محاصره ساخته و دولت امور تواجی و حسین ملک جمعی را جمعوار گرد اورده بود و بانجا نظر و کیل سپرده و تکیر کرده بدرگاه عالمپناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمه توحید گویا گردانیده بال کوشت گاو و کردکش ملازم احرام بود و بمبارکت خود تشریف و اختار معتمد و سرافراز گشته سند بمنیه اعتبار گردد و در روز دوشنبه بیست و چهارم لوای جهان کشای از اب چناب عبور فرمود و جمعی از عجز و عرق بحر فنا رسیدند و روز چهارشنبه بیست و هفتم محفه پادشاهی مخوف بالطاف الهی بر زمین منزل گزیده و دران بوقت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سپاه را از کان و نوتمنان و سران سپاه بهر یک از راهی معین روی بسکن اورده از ملوک و اعیان ممالک هند طایفه که ظفر کردار ملازم موکب شهریار جهاندار بودند بخلعه فاخره و دیر لیخ همایون مشرف گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضر خان که از هند سار بارگاه گیتی پناه دوران اوان در استمان اقبال آسمان سریر منظور نظر عاطفت پادشاه بانه شده بگومت عنان تعلق بوی گرفت انگاه صاحبقران تاج بخش تاج سلطان صبغطار دوی همایون را در عهده امرا و معظم گردونه نشین درر و یکشنبه سلخ جمادی الاخری رجناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و اقبال گشت و در روز پنجشنبه غرّه رجب هوای خلم اغبار موکب همایون طراوت خرج و مخلون گرفت و همانروز از انجا براه درمود بشب کنار اب جیحون محل نزول عساکر اقبال آمد گشته و در شنبه دوم و یکشنبه سیم از ان بحر معدلت و احسان کشتی در اورده از اب بگذشت و در ان مقام در تدی برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان محمد و اتق عصمت و شهریاری با جمع اعیان و اشراف بلاد ماوراء النهر بهم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات جسته مصافحات و مناقشات دریافتند و زبان بحمد و ثنای همایون گشاده و تعزیت حضرت صاحبقرانی بگشادند و روز دوشنبه دهم ماه مذکور بدروازه سمرقند نزول اجلال فرمود و روز سه شنبه ۱۱ از سمرقند کوچ کرده روز یکشنبه ۲ موضع دوربیجان معسکر ظفر قرین گشت و دران حدود امیرزاده شاهرخ از دارالسلطنه هراه و امیرزاده عمر از دارالملک سمرقند بملازمت صاحبقران سعادت مند رسیده بمنظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز سه شنبه سلخ لوای کوکبه کشای انجا منضت نمود و فیه الخضر اکشن از ین مقام همایون فرودش شاه آمد و در روز شنبه چهارم ماه مسطوران رایات ظفر نشان از شهر سبز بر حرکت آمده در کنار اب رود لک قبه بارگاه عالیشان تاج مهر و ماه رسید و چهارشنبه یازدهم انجا بخانه کوچ نمود و انجا رسیده روز شنبه چهاردهم در بیاغ قراتوبه کوکبه جهان نمای از وطلعت عالم آرای رشک افزای گلستان ارم گشت و روز دوشنبه بیستم ماه بهاشتگاه بباغ دلکشا رسیده روز سه شنبه ۲۱ مانده روح که کالبد را بوجود شریف مشرف گردانیده و بعد از اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت فرح و سرور و نهایت بهجت و حضور بعیش و عشرت پرداخت و چون از ان کاه طالعت روی نمود بهجت عالی بهمت تهنیت امور مملکت و تقویت ارکان

دهم محرم

یازدهم رجب در ختان ایزد تعالی و تقدس بشکرانه رسیدن بدین مقصد انجا نیز منضت کرده روز دوشنبه نوزدهم ماه مذکور بحدود سمرقند رسیده در انحدود نزول اجلال فرمود و روز سه شنبه

دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دارالسلطنه هرات روانه فرستاد و ازطفلین مهم سعادت ابدی مهندسان همت بلند را بعمارت مجامع جامع سمرقند فرماند و الله الموفق للاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام محمد و آله الکرام العظام

ذکر شمه از احوال امیرزاده میرزا معزالدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحبقران عالیجاه

در پائیز سنه ثمان وستین وسبعمایه شاهزاده جلالت پناه میرزا میرانشاه که مقتدی ضبط مملکت بلاکو خان بود بعزیمت صید وشکار بر بسمت بادرشار سوار شد و در صحرای مزید جرکه بهم رسید و در جوار مزار پیر عمر نخجیران بسیار مجتمع گردید و امیرزاده بهمتی دون و آشامی تا حدی وصید ناختن فوج فوج کوهی را زنده گرفته بقبر پوین زین رسانیدند و صید طپیده و اسپ رمیده آن شهوار شیر شکار از پشت زین بسر و گردن بر روی زمین افتاد و از صعوبت نکاهت بیهوش گشته بعد زمانی که اندک افاقتی دست داد از جهت شدت سقطه علی فاحش بدماغ آن چشم و چراغ دودمان تیموری راه یافته طبیبی که در صدد معالجه در آمد بسهو اعضا در علاج خطا کرد و پریشانی در دماغ شاهزاده شد اقوال افعالی که محتشم مردم اشراف و عاقل و لایق بحال سلاطین کامل خود از وی متصور نبود سر زد تا بی بحرد ادنی توهمی خون یکدیگر را همچو خونخواران میریختند و احیانا بمراه اسراف و اتلاف گنجی بغیر مستحق می بخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطه حرارت هوا جوش در بهاران دشت بی قدرتی عنان بجانب بعد و مفارقت و رغبت سرعت دو منزل یکی کرد و سلطان احمد جلایر چون میدانست که در آن فصل محاصره دارالسلام اشکال تمام دارد و پای در دامان تمکن و ثبات کشیده بهیچ طرف حرکت نفرمود و میرزا میرانشاه بظاهر دارالسلام بغداد رسیده در آن اثنا متواتر و متعاقب الجیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند که طایفه اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عهد بسته و اتفاقی دارند میان شاهزاده عالمیان بعداز دو روز که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز رهسپار فرمود و اهل فتنه و فساد را در کیفر آنچه بمقتضای استعداد داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون کرجیان بسبب اختلال دماغ شاهزاده آئین وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاد همگام فرصت بعضی ارقری و قصبات آذربایجان را غارت نمود و میرزا میرانشاه گاهی اوقات را بعیش و عشرت و طرب و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از تشویق امور مملکت غفلت میورزید و در آن اثنا حرم محترم خونی شاهزاده سخنی بهمت آمیز گفت و آن بانوی عظمی را شوهر بخجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور کورکان از یورش هندوستان بازگشته در دماغ چنان داشت به سعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض فرموده گفت اگر درین اوان با همچه رایت نصرت آیت پرتو وصول بر ممالک آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت را پیش نهاد همت سازد بنابرین جهات صاحبقران پسندیده صفات بجمع لشکر فرمان فرموده با سعداد یورش هفت ساله عزم کرد و در آن اثنا قدغن نمود

گفتار در ذکر نهضت صاحبقران گیتی ستان بکرت و بکرات بایران و بیان مقهور شدن نواب و مقربان میرزا میرانشاه گورکان

بنابر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیشین آنکه میر تیمور گورکان از محنت یورش هندوستان بیاسایید و بخوشی بسر برد و اقبال بهتید بساط عیش و نشاط نمایه عزم یورش هفت ساله جزم کرد و از غایت علو همت روی با سعداد آن مهم خطیر آورد و از امرا میرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و میر محمد پولاد را ببهراه فرستاد و فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را کوشیده که با لشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را شیبه بدارالسلطنه تبریز فرستد و شاهزاده بموجب فرموده کار بسته شده چون بجاجرم رسید توکل قرقرا از نزد صاحبقران مظفر آورد خبر رسانید که لشکر خراسان باید که براه شاسان و اسکلی قطع مسافت نمایند که اردوی اعلی از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب شاسان تافت و امیر تیمور کورکان بعداز تصفیه عزیمت میرزا محمد سلطان را در دارالملک سمرقند جهت ضبط ممالک توران باز داشت و امیرزاده اسکندر و لد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندجان تعیین نمود و چهارشنبه سیم محرم الحرام سنه ۳۷۱ که اول روز پائیز و مطابق تموز شان بیل صاحبقران چدبیل نظم برای صواب و بصدق درست آبنوک پشن میان کروچست و در آوردباد در رکاب همند شدان آفتاب سعادت بلند قدم افراخت از هر طرف رایتی خرامان زهره سوی قامتی و رایات نصرت مآل قرین سعادت و اقبال انجوخ عبور نموده و منازل مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده سیستم توجه شیراز گردید تا با تفاق برادر بزرگتر خویش میرزا پیر محمد بغداد رود و امیر سوتکث با دو هزار سوار در طارمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور زاده نیشاپور بسطام شتافت و از بسطام بخوارزمی رفته از انجا عازم قرقر یوانک گشت و در آن بر بعه میرزا شاه رخ که امیر سلیمان شاه را بحکم شیبه بهراق

بوکبک چون بشنید

تعرّاق فرستاده خود را زاده مازندران متوجّه شده و امیر سلیمان شاه چون بدین رسید و کیفیت جنبد دماغ میرزا امیر شاه نژاد و تحقیق انجامید دهم نموده به تبریز رفته و بهمان شافته قرار گرفت و امیر زاده ابابکر ولد میرزا امیر انشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمان شاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و جناب مآب بدان بلده رفته بعد از روز و زمیرزا امیر شاه را با معدودی از نوکران بجانب اردوی همایون روان کرده چون موکب کردون احتشام از دولت رسی بگذشت میرزا امیر انشاه با تمامی اقبال بناه رسیده و صاحبقران عالیجاه و دزا با بنداد و مورد و دوم اگرچه شاهزاده مطلبیده و در آغوش کشید اما بنظر التفات در دی نگریست و بموجب خواجه قبو غاو جلال الاسلام را چنانچه تحقیق مهمّاتش به تبریز بسال داشت و ایشان نواب و کارکنان میرزا میرانشاه را گرفته بند کردند و دفعتا با ملاحظه نموده دو دنگ مال چند ساله را که تعلّق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده برطبق مدّعای خود بهرکس بخشیده بود استرداد نمودند و چون دران ایام کمتر صاحبقران بحسبه صفات شنود که افراط میل میرزا امیر انشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان سیمتدام سبب تغییب طایفه نمردم مدیحه پیشه و زمره اراستادان ساز نده بوده که همیشه اوقات شاهزاده را بمنادمت باده مُنضب صاحبقران بهرام قدر اشتغال مینمودند حکم فرمود که ندماو سازندگان مجلس میرزا امیر انشاه را بردر دار علنا بکشند و موجب فرموده مولانا محمد کاکی که با وجود دیگر از علوم معقول و منقول در سلوک نظم و نثر وجود بهزال از فضلای زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین ناتی و حبیب عودی و عبدالمؤمن کوبنده که هریک در فن موسیقی اوتار در زیر کمند دوار شبیه و نظیر نداشتند گرفتار گشتند و چون ایشان را بپای دار بردند مولانا محمد کاکی بسبیل عطایه روی بستاد و قطب الدین گفت هذه استاذی چو بستیه پیر و پیش قدم ما بوده اند باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارند مولانا محمد کاکی گفت چه محل هزل و مزاحست و جلاد بخشت ریسمان در گردنهای قطب الدین ناتی فرو ریخته و او را برداشتند چون نوبت مولانا محمد رسید این دو بیت مظلوم کردایند نظم پایان کار و آخر عمر است ملحدا

استاد ۳

گر بایدت و گر نه بدست ساختیار نیست مرد انه وار گریبر دست پای دار مردانه پای دار جهان پایدار نیست

و همان فغان سایر رفیقان ایشان را نیز از همان سربت چشانیدند لاجرم آن بقضا و تعقب لحقه

آفتاب اشرف

ذکر قشلاق امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

چون رایت صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهت قشلاق قراباغ اران بالطبع اتفاق کرده روی توجه بان صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی قطور کشت که یورت عمر تایان بود و ضرب خیام عساکر منصور اتساق گشت و در آن ستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده چنانچه سابقا مسموع خدام درویش لاقتدار رسید اوّل آنکه امور قشلاق اجغان که بعهده نوشت توقمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان پرسند خالی نشسته بود و بکفران نعمت اقدام نمود و تبریج و مرج باحوال دشت قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملک طاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام بتعلّق توبی میداشت و دیعت حیات بمقتضای اجل سپرده و در میان امرا و ارکان دولت اختلاف پدید آمده دیگر آنکه امیرزاده قنغورخان که پادشاه خطا بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان و خضر خواجه اغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولاد شان باهم در منازعت افتاده و دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعهد فوت خضر خواجه اغلان بر لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آنحدود را مفتوح گردانیده و سالها عاتما باندجان بازگردیده و از اتساع این اخبار صاحبقران بحایت منهج مسرور گشت و با بعضی از سپاه مظفر و اهمیت برافاقت مراسم جاه و غوغا گماشته و قلب رستمان گیتی ستان گشت و در دو رُمشتا لوار فصل غارت تعبیه دیم سایه همشاکه حاکم کبران آن دره بود فرار نموده عساکر منصور آنرا در منازل او زده گلبسای شرکان ویران ساختند و بعد از یکماه که دران دیار بکمال اقتدار اقامت نمودند روی بجانب یورت قشلاق آورده و دیگر وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده رستم و امیر سوبجک در شیراز با میرزا پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ممالک ستان را در باب یورش بعد ادوی سایه ندا میرزاده پیر محمد باتفاق را در متوجه عراق عرب گشت و تا توبجان سولستان رفته بهانه مرتعی که نداشت علم راجعت برافراشت و امیرزاده رستم موافقت امیر سوبجک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد جلایر متفوق ساخته و مخالفان را غارت و تاراج کرده مبنا و حیات معتمدان را برانداخته و اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود و باعوانی جمعی از مردم تاریک دل احتیال بحاصل بدماغ راه داد و بعضی قاتل ترتیب کرد و هم از نوکران او همچی کیفیت حال را با میر سعید برلاس گفته و امیر سعید شاه زاده را در قلعه فهندژ محبوس ساخته درین باب عریضه بدرگاه عالمپناه

بوکبک چون بشنید

فرستاد و مضمون آن نوشته در مشتاق قراباغ عرض همایون رسید پرلیغ جهان مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شاه زاده را بآید آموزی نموده اند بیاسارند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گرداند و امیر الله داد چون بشیراز رخ امید خلیفه و سید جراح و رستم نشانی را که خمیر مایه آن فتنه بود مکشته بحتوفی فوجی را دست و پا بریده و مبارک خواجه و محب شربت وارد و شیخ زاده فرید را معتقد کرده اند و نشان حکومت شیراز را بعقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در مندلی آن مثال امیرزاده رستم رسیده شاه زاده عنان عزیمت بصوب طاس انعطاف داد و امیر سونجک بجانب قراباغ روانشده بار دوی همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بر منزلی بعضی ذکر از حدود و عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و در دوازدهم بغداد را بسته مضبوط گردانید و مقارن آنحالی از امارات قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرح آنکه سابقا صاحبقران کشور کشا حکومت خوزستان را بشیرین نامی که داشته بود و او از متمولان آنولایت مال بنهایت حاصل نموده با بهزار سوار راسته ببغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت و در مقابله او ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هر یکی را مبلغی گرامند داده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی مخلوط ساخت و از تصادم تقدیرات الهی مفصل آن وجوه از دست نویسنده سطور بیرون رفته یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را بازیافت و پیش سلطان برد و از ملاحظه آن نوشته توهمی که سلطان احمد از شکر ظفر اثر صاحبقران و الا گذرد داشت یکی در هزار شد و کوره بهادر را که دران مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود کردن زد و در آنوقت سترگان را بامضی از امرا مثل مطلب الدین حیدر و مقصود بتات ابروات فرستاده بود و بعد ازین واقعه بادکار تواچی را مزاد ارسال داشت و کیفیت حادثه را بایشان و امود تا سترگان را بقتل آورند و سرش بغداد را روان کردند آنگاه بطلایع الحیل در عرض یکهفته قرب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بگشت و در دم بلا مهلت انوا قصد بروی خود بسته بهمگنان یاریدند دو بار و چندان آتش حمله را که هر دو زبد خانه یی آورد و بسیجکنان می سپرده ند و باز گشتند و چون سلطان احمد از وقوع این حادثه چند روز بیره بگذرانید شش هزار سوار مجرمان را فرمود تا هفت بار گیر از طویله خاص زین کرده با جانب دجله بردند و نیم شبی گشتی از آب بگذشتند و بآن شش کس سوار شده متوجه ایل قرایوسف زرکمان گشت و هیچ آفریده را بر احوال اطلاع نیافت و مدتی مطمئنا آن شش مجتهد بدر گاه پیر دند و خاکیان آن راستانیده دعوت مستوفی میخود ند و چون سلطان احمد بقراباغ یوسف پیوست او را بغارت بغداد و طمع اندوخته برافقت یکدیگر متوجه والسلام گشتند تا بعد از وصول سلطان احمد زمام آن بلده پریشان شده متعذر از رزقه و اقمشه و اسلحه و اسپان نازی نژاد بقراباغ یوسف و او که از وی را قصبه گشت درآورد خزینه گنجی و تمامی سپه سلطان احمد و قراباغ یوسف رسید که صاحبقران کردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد و بنابران اندیشیدند که اگر لشکر ظفر اثر سجد و روم و شام در آینده ممر عساکر ایشان مسدود کرد و لهذا در ابلوغ مانی سپرده براه حلب عزیمت روم کرده ند و بعد از وصول ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز بوم بود آن دو همان عزیز انمنظور نظر شفقت و احسان کرده اند و جهة پاشائی هزج بموجب مدلولا یعنی همه را باصناف الطاف بتقدیم رسانیده

ذکر مهضت حضرت صاحبقران کیتی ستان از قراباغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم چوگان کل سمن و بنفشه چمن در رسید قرابلتای مزبوره و ما بهرای ملک آرای سورت نموده خاطر اقبال مآثر بر غزو گرجستان و تخریب ولایت گرجیان بی ایمان قرار داد و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده بخت لشکر شکر چشم و کین سپاه ملک گرکین کشید و گرکین کریز بر بشتیز اعتنیاء کرده سیاه خون ریز تمامت ملک اوران زیر و زبر کرده اند آنگاه چاپ قران جیحا بجانب دره جانی بیک گرجی شتافته جانی بیک از خوف جان التجا بآستان دولت آسمان نموده خازیان نصرت قرین در آنولایت تیز آتش قهر و کین را فروخته و خرمن جمعیت اعداء دین را سوخته حصار زریت مفتوح ساختند و بغنیا و حیات جمعی کثیر از مشرکان برانداختند و در اثنا بوضوح پیوست که ملک گرکین در حصن سوانیت نشسته است و در وب القلعه را مانند ابواب سعادت بروی خود بسته و امیر تیمور گورکان عنان عزیمت بدان طرف انعطاف داد و چون گرکین بر توجه پادشاه چشمت آئین وقوف یافت سوانیت را بادگذاشته بود ادی فرار نشاقت و خود ظفرورود او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیدند و گرکین نیم جانی بیرون برده بسمیل باری رابد رگاه عالمپناه فرستاد و تقصیرات

تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده بقبول پیوندد که من بعد بر جادهٔ خدمتگاری و طاعت گذاری رانج رم و ثابت قدم باشد و مراحم مستمرهٔ هذه دارد و پذیرفته مخصت همایون بجانب کرجی انطاق افتاد و آنجا فرود آمد و نیز حکم سایر مواضع که حشمان کرشمه امیر تیمور کورکان عثمان مراجعت بصوب منکول انعطاف داده و در آن منزل الچیان حکام فرنگ بملازمت صاحبقران رسیده و نامهٔ قبل فرستندگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نموده و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند و در خلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصره روم مرید شوکت و کمنت اعتبار تمام یافته بود دیگر باره بر بندر بکناخ و مانغ راه داده الچی پیش چلبی والی ارنجان فرستاده پیغام داد که تو را بعد ازین مال خراج نخواهم خواست و آلاموجی از دریای ذخار یعنی فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند و طهرتین صورت حال را بملازمان درگاه جاه و جلال عرضه داشت کرد و چون پرتو شعوف صاحبقران منصور بر تخت و عزو تصریف اقالیم خاطر علی مآثر متغیر و مستأثر گشته اندیشه توجه بجانب روم فرمود و سخت بایلدرم بایزید بصحبت نامه نوشته ارسال نمود و اکنون مناسب چنان مینماید که درین مقام تتمهٔ ارشادی احوال بنی عثمان نامزمان رسیده سلطنت روم بایلدرم بایزید و تحریر چنان آید آنگاه نامه بدیع بهنگام نامهٔ مشکین تتمهٔ حضرت صاحبقرانی بنان کشاید و من الله الاعانة و الایتاء

گفتار در بیان سلسلهٔ سلطنت مملکت روم به بنی عثمان بن داؤد و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم بایزید بدرجهٔ فرمانفرمائی صعود فرمود

از سماء فران بلدان روم و متحفظان احوال آن مرز و بوم را قوم این سطور چنان معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز که آخرین سلاطین سلجوقیست داؤد نامی از آکمهٔ دشت بتجاق نامزد خانه دار ارتوایع و لواحق سبلی از سباب از وطن مالوف جدا شده برا کفته متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده محل اقامت انداخت چون دو سال از وفات فرخنده فال فغفور اغبال گذرانیده روزی سلطان کیقباد در گذر بر نواحی منزل او افتاده جمعی کثیر نظرش در آمده زبان بسؤال کیفیت احوال ایشان بگشاد و داؤد که بطلاقت لسان و کیاست فراوان سر آمد امثال اقران بود پیش دویده مضمون بن مقال ترجمان نموده حیث گذر شما بسر وقت گشتگان غنت هزار جان گرامی فدای هر قدمت و بعد از ادای وظایف دعا و ثنا عرض کرد که ما بندگان رو دشت صیت معدلت و سیر افزای و آوازهٔ مکرمت و عرب نوازی پادشاه پایه سریر سلطنت را شنیده مدتی شد که بدین ولایت آمده ایم در ظلال مرحمت خاندان سلجوقیان خلافت آشیان از تاب آفتاب حوادث آسوده ایم امیدوار آنکه قطعهٔ کلبهٔ احزان فغفوران زمین مقدم همایون خسرو کامران غیرت افزای روضهٔ رضوان گردد و تا شرط اخلاص و عبودیت بر وجهیکه مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور پیوندد کیقباد را استماع سخنان پسندیده و کفتار دلپسند او و مستحسن نموده نزول اجلال فرمود و داؤد با تفاق کلانتران قوم در حسن جشن و کشید ن سماوری و پیشکش لوازم اهتمام بجای آورده اسپان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی چند قطار و غلامان سرو قد کلاه زر و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود حاضر گردانیده و پسر ارشد خود عثمان را که آثار رشد و اقبال و نجابت از جمال حالش لایح بود در میدان دلیری و فروسیت کوی مسابقت از جمعی زمان می ربود بنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل غلامان پیشکش کرد و کیقباد چون چشم بر روی عثمان نگشاد و نور فراست دانست که عنقریب کوکب طالعش بذروهٔ دولت صعود خواهد نمود و لاجرم او را فرزند خواند و تاجی شرف و ترکانی را که القوم مشکش کرده بود بدو بخشید و فرمود که داؤد و قبیلهٔ او در حدود ارزنه و بروساکه در آن اوان در تصرف کفار فرنگ بود در حل اقامت اندازند و با مرعات و رزاعت پرداخته آن ناحیه معمور و آبادان سازند و داؤد حسب الفرموده بدانجانب شتافته عثمان بعطیه راکبه سلطان بارو غنایت فرمود چه جمعی از جوانان که در آن قبیله بودند نسبت نمود و برای نزدیکت بهم رسانیده چند نوبت و ولایات کفاره را تاخت کرد و لوازم نهب و قتل بجای آورد و سرداران فرنگ انهیمنی نزدیک آمده قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان کشادند که کمر عداوت ما بر میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که میان الجانبین وقوع یافته بهموارهٔ لشکر بدین حدود میکشد و هر کس بیدیار میکشد و چون در آن زمان میان سلطان و فرنگان قواعد مصالحه استحکام داشت و جنگ با اهل فرنگ مصلحت اهل اسلام نبود کیقباد در غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان در شکار بود در خانهٔ داود نزول نمود و او را از رسالت سخنان پیکه و ربابت اغضاء عثمان اصداء یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر سپرش متغیر شده بنابران کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه

پیغام داد و اعلام کرد تا وقتی که من این مهم را اصلاح نمایم آمدن تو بدینجانب صلاح نیست و چون آن خبر بعثمان رسید با خود اندیشید که چرا نباید که از صمیم یافته بجهة عبودیت اهل سلام و حمایت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام بوده و ظاهر آنست که این معنی موجب و فور غضب پادشاهان دین و دولت شود لاجرم انسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بوسیله سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بتوقف عثمان بمنزل پدر التفات داد و بعد از وصول یکی دیگر از زنگیقبا و بدینجا رسید و نشانی دیگر رسانید مضمون انکه عثمان بدستوری که سابقا گفته نوکر ما و بمنزلهٔ فرزند ماست و فرزندی دارد باید که نهایت عنایت پادشاهی منظور و مبذول نموده بدرگاه عالمپناه آید تا وفور التفات و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید و سبب ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفهٔ عاقلهٔ شریعت پرور و بر کیفیت احوال صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافته بعرض رسانیده که تعرض شخصی که در دیار کفار بمقدار اثاث قدر ارظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بمزید تامول بلطف عنایت و مرحمت شود تا دیگر دوباره دروغ ملال شوکت اهل کفر و ضلال بشکست نیاورد و این سخن مقبول افتاد و الحقیقه چون حکم ثانی بعثمان رسید قوی دل و مصمم خاطر گشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول بصناق اعطاف اختصاص یافته کیقبا و محمدهٔ که در شبستان عفت و دولت با او در سلک ازدواج کشیده و در وقت رخصت فرمود که بخانه در آید و آنچه خواهد بردارد و عثمان آن خانه رفته زیلوچه و توشکی و شایسته و شتری بعفیفه مصرف در آورد و بدیگر نفایس نفره و جواهر معدود و التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقبا افتاده گفت این پسر واقعا سلطنت دار و دیگر انچه از خزانه متصرف گشته از جلهٔ اسباب پادشاهیست و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیا دلالت بر علو همت او میکند آنگاه سخنی که در اوقات صاحبت آن حرف و میان خداوند بیجا و بسزا رکس بود عنایت فرمود و عثمان دوست کام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کرجها و برمیان جان بست و در قلع و قمع کفار فرنگ اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان بگشاد و حصار دنیک را باچند قلعهٔ معتبر دیگر مفتوح ساخت لشکر بر سر بلاد ایشان کشیده و حاکم آن بلده یعنی قصهٔ کشته عثمان آغاز محاصره کرده در آن اثنا کیقبا و رخت بقا بباد فنا داد و چون او روی غیرت و حمیت که در جبلت عثمان بود دفرزندی نمانده تاجی مرواریدکان دولت بار دومی عثمان شتافته سریر مطاع عثمنی در آورند و احکام و اوامر کردن افتیا و نهاده بر مسند سلطنت انتقال کردند مقارن اکمال عثمان بمرض موت گرفتار شده و سلسلهٔ کار و کارش از دست رفته و خاطر جلوس او قعهٔ ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت را طلب نموده وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش اورخان که بنیرهٔ دختری کیقبا دبود پادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت و قواعد مملکت مقرر بود و تا غایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آن را قانون عثمانی نام نهاده ازان تجاوز نمیفرمایند و مبالغه نمود که در تحقیق تعظیم کفار بر سایر کوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اهل اسلام منتظم گردانند بجماعت انکشت قبول بر دیده نهاده بهمدردی روسه روز عثمان از جهان گذران جلت کرده و اورخان قایم مقام شده در امر محاصره بر سالوار اهتمام مجای آورد و چون بدین هیکر فتح و ظفر نیار گشت کلیسائی که معبد فرنگیان بود و اهل اسلام آن را مسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کرده و خطبه و سکه را و اورخان باسم و لقب خود مزین گردانیده و در فتح سایر بلدان فرنگ مراسم اهتمام بجای آورده و او را نیز بصرف شش شهور مدت هشت سال بر سریر سلطنت و اقبال او فوت گذرانیده چون مدبر طبیعت او در شهور سنهٔ ۷۵۰ دست از شیشت مومیائی مملکت بدن کوتاه ساخت ولد ارشد سلطان مراد پای بر مسند ایالت نهاده و در زمان کشور ستانی و آن حصار و قراحصار را اسلام را مسخر گشت و او بعد از انکه مدتی بمعیت پدر بتالیف پادشاهی کرده در گذشت انگاه ولد ارشد فقیر سعید ایلدرم بایزید در سنهٔ ۷۸۵ رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد در گذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتلهٔ کفار پرداخته اعلام کفر ایشان را نگون سار ساخت

ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم بایزید و بیان طلوع ماهچهٔ رایت اقبال عطیه ازافق دیار سیواس و قسطمونیه چون حضرت روم ایلدرم بایزید بمنصب مملکت و معموری سپاهی و رعیت و کثرت خیل و حشم و فور مهمین و خدم مغرور شده از طرق مال و خراج طلبیده و کیفیت طغیان او از عرضه داشت والی ارزنجان نزد حضرت صاحبقران گیتی ستان معروض گشته بعد از تقدیم لوازم استشاره و استخاره خاطر عالی بآن قرار یافت که فرامانفرمای روم را بارشاد خضر ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رسانده بارکان دولت و شورنیز مشیر طلبیده و فرموده تا نامهٔ نصیحت آمیز و سلک تحریر کشیده و آن مکتوب را مصحوب بدین کلمه گردانیده که رحم و شفقت و عرف نهاده و لم یجاوز

بتعدد طور و بلحظ مضمون آن نوشته آنکه بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معمور عریض مسکون و بحشمت بلقرف بندگان آن سلطان ایمان آسمان مهابت و ملوک و سلاطین ایران و توران بلحظ اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب مادر کوش کشیده اند و حاشیه مطاعت ایستادگان درگاه عالم پناه بر دوش گرفته چنانچه بر بگمان روشن است که سلسله سبحت تو بر گمان کشی بان منتهی میشود پس انسب آنست که در سفینه عافیت و عاقبت اندیشی نشسته با دبان جسارت در زورق مخالفت بر بحر ازی نیاسا حل فراغت رسیده تا طم امواج بحر غضب جسروانه این کردی و چون درین مدت استماع میرفت که تو ما قامت فرق جهاد کرا جهاد بسنه ابواب عزو جنبت بر روی روزگار کفار فرنگ میکشائی ما غایت عنان توجه بدانصوب مصروف نگشت بدین ملاحظه انکه مبادا بمقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها ظاهر شده از حرّ عساکر فیروز مآثر کرد علای برجمه اهل اسلام نشئه طراوت انگله از شیوه آبا و اجداد خود تجاوز جایز ندارد و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شمارد و السلام و این مکتوب مصحوب جمعی از مردم هوشمند بنظر اید رم بایزید رسید چون بمضمونش اطلاع یافت غضبناک شد و بخشم و حشت آمیز و کلمات خوشت انگیز بزبان راند و گفت مدعا که مرا داعیه مقاتله و محاربه با امیر تیمور در سر و سودای مقاتله او در خاطر است و اکنون بفرّ دولت روز افزون نظم برایم که زائم بسر حد خویش کرا و پیش نیایم رم تا به تبریز پیش روم تا به تبریز پیش تر نرم بر درک عنبرش پیشتر برم انچنان فتنه بر سرش که تخمم دهد بادهم افسرش و چون ایلچیان بازگشته این پیغام صاحبقران گردون غلام رسانیدند بر اشفته باسیاه قیامت هراس خانم سیواس شد و چون حدود او بتیک تعرض خیام سراد قات عزت و جلال گشت امیر الله داد که جهة دفع فتنه امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود شاهزاده را مصقیه بارد و رسانیده و امرا عظام در مقام پرسیدن برغو شده امیرزاده پیر محمد را چوب باساق زدند و بند بر داشته بگذاشتند و شیخ زاده فرید و مبارک خواجه را که از جمله بهمونان شاهزاده بودند بسیاست رسانیده و رایت نصرت آیت از انجا نهضت نموده در ارزروم امیر طرخان با جمعی کثیر از مردان صف شکن بار دوی همایون پیوست و در اوایل محرم سنه ثلث و ثمانمائه صاحبقران کامکار بالعذار فرموده جیغ سوی تهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب قلعه مخیم و عرادها برافراختند و در برابر دروازه عراق طبوره ساختند بقیت زنبار ی خلق و جوش سپاه نواحی سیواس شد حشر گاه و سیواس را که بنا کرده علاء الدله کیقباد سلجوقیست بارو ئی بود نهایت بضبوط و از ساس تا کنگره بسنگهای بزرگ تراشیده مربوط و بیست گز ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن میسر نمی پذیرفت و در سنه ثمان و تسعین در یکی از نقب از پیش نمیرفت و مصطفی ناحی را مامور فرمود تا چهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت و او با مقاتله و مقارعه شدید هر یک مصدور را دچند مدت بیرده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و بارو سیواس بر خرم سنگ خلال نپذیرفت نقبیان نگذیر ارطله را تحوف ساخته بر سر چوب کردند و دو حیرت بکاخ دماغ مصطفی ناحی راه یافته بپای مخدوم خود اضطرار پیوستند آمده با سادات و علما و ارباب عمایم خایف و بایم بدر گاه کیهان پناه شتافته اظهار انقیاد نمود و حضرت صاحبقران فرمانداد که امرا و لشکریان از مسلمانان بابال امان قناعت ننمایند و بقتل و نهب نیز اهتمام نمایند و تاراج فرمایند و انوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس را که جنبک بالات جنبک برده بودند و زمره از میشان امان داشتند در چاهها افکنده خاک بر سرایشان ریزند و حصار سیواس را بازمین همسوار سازند و فرمان بران بر انموجب تقدیم رسانیده از بقیه عالیه اثر نگذاشتند بعد از ان صاحبقران نصرت عطیه و ولایت ابستان و طیه را تاخته و قلاع انحدود را بقوع ساخته طرخان را باجازت مراجعت بجانب ارزنجان ارزانی داشت و زمام ایالت طیه و توابع و مضافات را در قبضه اقتدار امیر فرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت

کفتار

در ذکر سبب توجه صاحبقران بهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعه بهستی و عتاب همین بهتمام سپاه بهرام انتقام

بعد از تسخیر دیار غرب در سنه ثمان و تسعین و سبعمائه امیر تیمور گورکان شیخ ساوه که بعلو نسب و سمو حسب انصاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان پسندیده و کلمات دلپسند پیغام داده و ملک برقوق بخلاف قاعده پادشاهان عرف مبدیج که برای کشتن و بند بیست شیخ در فتیان او مانع تهدات رسانیده و در آن اوان که صاحبقران کیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله و مقاتله قوتلوشاه خان متغلبی همیو دمیان قراتوسف ترکمان و کوتوال قلعه اوتیک با التمش قوچین تمار به اتفاق افتاد و بجنب

تقدیر اطلسش راجس کرده این معنی را صفیه پرتیسابق کردانیده و دران ایام که طغیه و ایلستان در تخیر تسخیر ماوراء النهر آستان دولت آشیان در آید ایلچیان سخندان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش بروق فرمانفرمای مصر و شام گشته بود ارسال داشت و از وحده و وعید سخن رانده تلمش را طلب فرمود و فرج بر نهج اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را محبوس و معتقد ساخت و چون این خبر بسمع صاحبقران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردید و فوج بلا و شدائد از مناعت قصر اولی دانسته عنان عزیمت بر تافت کردون حزام صوب ثالث شام انعطاف داد و بخشت بطایر طلعه بهشتی رسید بمقبل نامی مدبر فرجام که از قبل فرج کوتوال آنحضار بود بحصانت قلعه مغرور گشته و در مقام مقابله و مقاتله سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده از جانبین دست ما یاذا فتن تیر و سنان بر آورده بقبچیان درین جنبش باندک زمانی بروج طلعه را مانند خانه زنبور مجوف ساخته و بر سر تهاکر فشته و در روز چهارشنبه نهم صفر سنه ثلث و ثمانمائه آتش در آن ستوه نهاده بر جا مانند بنیاد دولت مقبل آنجا افتادن گرد و سیلان عنب و هراس اساس وقار سپاه ساکنان حصار را از اندامس داده سادات و قضات و علما از بهشتی بیرون آمدند و بدرگاه عالمپناه مشافهه آنچه توانستند و مناسب دانستند چشکش کردند و شاه رخ میرزا بزبان شفاعت کنایه معقبل را درخواست نمود و پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریده جرایم آن غلام کم بها کشیده و از بهشتی عنان بگردان بجانب عنناب معطوف گردانیدند و چون در آن بلده غیر از عنبت کسی بهودی از کلاب جنگ و هرج فسخ متیسر نپذیرفت و عنایا ردای طاعت بر دوش گرفته کلهای آمانی در چمن کامرانی شکفت

ذکر فتح شهر و قلعه حلب بضرب تیغ و سنان سپاه ظفر

سلب در آن ایام که صاحبقران کامیاب بمحمود و بهشتی و عناب منزل گزیده خوف و بیمی عظیم ضمیر تموتاش که از قبل سلطان مصر حکومت و ولایت حلب قیام مینمود استیلا یافت و نامه متضمن استغاثه و منی بر استعانت نزد ملک فرج ارسال نمود فرج بحکام اطراف و دیار شام مثال فرستاد که جنود ایشان حدود حلب روند و در مساعدت و معاضدت تموتاش از خود تقصیر را صی نشوند بموجب فرمان سلطان مشار الیه روانه شدند و چون بدرگاه عالم پناه رسیدند و در میان انداخته گفت نظم

باین کس که مارا بود داوری ... نباشد باو داوری سرسری
بلند اختری آسمان صولتیست ... قیامت شکوهی قوی دولتیست
نماند بدیگر ملوک عجم ... قوی تر بود از فریدون و جم
وچنانچه بتحقیق پیوسته بایندک زمانی لشکرهای عظیم انشکسته و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قبچاق و مغولستان از مغلوب و مقهور گردانیده و حالا مهم خود را در فتح این ممالک رسانیده بنیت همان بر که با او مدارا کنیم همه بندگی آشکارا کنیم سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی ارشد و قعی تمام دارند بشفاعت پیرون فرستاد و پیشکش مناسب ارسال فرمایم بنیت باین حیله شاید که این ابر تیز بصحرای دیگر شود ژاله ریز و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا فارغ بال بنیاد جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صواب نمای تموتاش را محسن شمردند و بعضی از جهال جاهل مثال شدند و دیگر اعتبار ست آل از قبول آن سخن اعراض نموده بر زبان آوردند نظم که حبل متورزا آسمان نیستند ... بدیو و بدد تو امان نیستند
زسنگ و آهن بلند استوار ... بر ایشان کند تیر و شمشیر کار
رعب و هراس بجا طراوه نیابد داد و بدلی قوی و مالی فسیح خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید بسیار مهم بران قرار یافت که پشت اعتضاد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر بدین قرار اصرار نمودند کار بدور و دراز کشیده و از آنجانب صاحبقران جانب عناب از عنبت و عناب دو منزل شتاب طی فرمود و چون بحصن شیزان مطلع گشت عنان بارگه جهان نورد کشیده و داشته هر روز نیم فرسخ راه میرفت و هر گاه فرودمی آمد میفرمود که گرد عسکر همایون خندقی بکنند جلبیان که بر لطائف حیل پادشاه کردون محل اطلاع نداشتند آن حزم و تانی را علامت ضعف و جبن پنداشتند باران دلیر کشته بپای جسارت از شهر بیرون نهادند و لواء جنگ و جدال مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمائه مابنجه لوای کشور کشای بر قبه وصول بر نوای حلب انداخت و پادشاه صاحب ندبیر دور و زور جنگ تاخیر کرده نبهت سیم روز کین بهشوار سپهر برافروخت از آتش کینه چهر سعیدیه سپاه پرداخت ضبط بر اطراف را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاه رخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا مفوض

ظفر پناه باز گذاشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر تومانان بلند مکان و امراء عالیشان را بازداشت و قول را از طلعت
همایون زیب و زینت داده صفی از فیال جبال مثال که از مملکت دهلی تا آنجا در معسکر ظفر اثر بود بآراستگی هر چه تمامتر به پیش صفوف لشکر فرستاد
و از آنجانب مبارزان حلب و دلاوران عرب قلب و جناحین آراسته و خاطر از جبن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والا گهر صفها راست کردند
و روی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند نظم دو لشکر بمیعادگاه آمدند بخون ریختن کینه خواه آمدند ز هر دو طرف سروران
انداختند سپر برانه بریکدگر تاختند و نخست از جنبل برنغار میرزاده ابابکر و از جنبل جوانغار میرزاده سلطان حسین بر میمنه و میسره شامیان تاختند
روز حیات بسیاری از ایشان را بشام ممات مبدل ساختند دلاوران قول بسان سیل از فراز کوه با پیلان صاحب شکوه بر شدون و تمورتاش
حمله کرده بیکبار حلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز همت بر افنا و اعدام اهل شام گماشتند و شدون و تمورتاش
بازمره از اتباع از راه دروازه بمقصوصه بطرف شهر گریخته طائفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از بهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را تکامیشی
نموده همه را از پای در آوردند مگر یکسوار که جان تنگ با بیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بدمشقیان رسانید و از لشکر عرب جماعتی که به حلب
میگریختند بواسطه ازدحامی که در آن راه واقع بود نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند دراتراک پیشتر عنان ریز از عقب شتافته بهر که میرسیدند
به تیغ انتقام میگذرانیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم آنمقدار از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده جان داده که خندق
پر شد مثنوی یلان عرب خفته در خون و خاک ز شمشیر ترکان جگر های چاک و همان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حلب فتح شد
شدون و تمورتاش بقلعه گریختند و سپاه ظفر پناه بجوی روی به تسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند و نقبچیان آغاز کار کرده در عرض دو سه
بروج آنرا غربال مثال سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آید شدون و تمورتاش آثار عجز
و انکسار بر وجنات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان تنسوقات و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و
بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلی
دادند و شدون و تمورتاش با هر کس از اهل پرخاش مقید گشته غنیمت آن قلعه که بلانهایت بود در میان ملازمان سده سدره منزلت تقسیم یافت
و فرمان واجب الاذعان بهمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بمقتضای قهر از بالای بروج بر زمین افکندند و صاحبقران سعادتمند اسن بوقا
دواتدار را که از جمله اسیران بود پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش در اینجانب اسیر و دستگیرند و فرج ایشان موقوف بفرج
رسیدن اطلمش است باید که علی اسرع الحال او را بفرستید تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی ستان ارغون را در قلعه حلب
گذاشته سید بدرالدین میرزا جربی و شاه شاهان سیستانی و موسی تویوغا را بمحافظت آن حصار تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در حلب اقامت نمود
عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعه حمی و حمص و بعلبک را بمصالحه گرفته سایه التفات بر مفارق متوطنان آن بلدان گسترده آنگاه قرین
فتح و ظفر روی توجه بجانب دارالملک شام آورد **گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک**
ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدل صاحبقران ظفر نزک چون
از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تاخت و حال آنکه ازین زمان ملک فرج بموجب استدعای دمشقیان
با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت برج و باره قیام و اقدام نموده و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهانگشای
بیما مشک بیز گشت پادشاه مصر شخصی از اهل شیره و زرق را با دو جاهل فدائی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشائی فرستاد و بهریک را خنجری زهر
آلود داد تا در ساق موزه نهاده هنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون بدان ایشان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت
صاحبقران بلند مرتبت را ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم
مقصدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود را از ساق موزهای آن جاهلان بیرون آورده کیفیت حال را با میر تیمور گورکان عرض کرد حضرت
بقتل شیخ زراق فرمان داد و آن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر شهر در دامن پشته که بقبه سیار اشتهار دارد نزول کرده

وبکمند حذق اشارت فرمود اطراف لشکرگاه بگرفتند واستوار کردانیدند ودر اثنای روز میان قراولان مقابله ومقاتله دست داده سپاه پادشاه شرقی انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام ملاک رسانیدند وفوجی از نکایه را اسیر وشکیر گردانیدند وقهرمان برنجیر خون اسیران شدون وتوتماش وسایر بندیان حلب فرمان فرمود وچون مهر وشن چهر از مصکر سپهر غنیمت دیا مغرب نمود ومیرزا سلطان حسین باغوای جمعی از اهل فتنه وشین از راه دوی بهابون کرخینه شهر دمشق رفت وشامیان مقدم اورا سبب طلوع سعادتی از مطلع آمال آمالی دانسته زمانرا بتعظیم وتکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند وهمان شب امیر تیمور کورکان این حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر فتیه سیاه در سیر آمد وبصحرای وسیع کرد طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود وبعد از دو روز پادشاه توران را نزد ملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت تا بحصیل مقاصد ومطالب برضمایر اقارب واجانب وصنوی تمام دارد وسلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر ولوازم ارتکاب خوف وخطر عایت نامومن نام است دگر نه نیم نانی روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده التماس طلب شتیم فایده بران مترتب نگشت لاجرم دست حمیت عنان شاه وحمایت رکاب همت جانب کشیده مهمز اندار گذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که التماس را بارسال نمایید وخطبه وسکه باسم والقاب همایون سیارایید تا سبب نزاع وجدال مطوی گردد وتمهید قواعد صفا ومهاد بوقوع پیوندد والا خون ومال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تضییع خواهد افتاد ودست قدرت ابزدی بدستور معهود ابواب فتح وفیروزی بر روی روزکار همایون آثار خواهد کشاد وچون پادشاه نوران بدمشق درآمد ملک فرج بخلاف گذشته اورا معزز ومکرم داشته باجامعی از اصول واعیان باستان اقبال نشان بازفرستاد وپیغام داد که ما از زنگار اتحال بالکه بادام وپشیمان گشته ایم وتا پنج روز دیگر التماس ایلغار ننماید میسر نمیشود امید انکه مکالمات ما بارقام عفو واغماض مرقوم شود تا من بعد طریقه خدمتکاری واخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور کورکان بچیان را تشریفات فاخره بخشید ومواعید دلپسند کرده خوشدل وخرم باز گردانید وچون رایات نصرت شعار ده روز در آن منزل توقف نمود علف بانام رسید از انجا کوچ فرمود بعزیمت انکه عوطه بر عسکر همایون سازد دو ملک فرج ودمشقیان توجه موکب نصرت نشان را بصوب دمشق منتایده کرده پنداشتند که سپاه چغتای از غایت ضعف وبد دلی فرار خواهند بنابران فرصت غنیمت دانسته جمعی عظیم ولشکری مبرا از عدت وعدد بهم در شهر بیرون بخشیدند واز پس پشت سپاه منصور درآمده بخیال تاراج وتعاقب اندیشه علیه وسیاه استیلا دست بقتل وسنان وتیر وکمان یازیدند وامیر تیمور کورکان برحسب اشارت شامیان مطلع گشته دانست که روز قبال اینان شب ادبار نزدیک رسیده لاجرم عنان مراجعت بانعطاف داد ودو بیاسا ایستی برانعار وجوانغار سپاه بحضرت شعار پرداخته روی بحرب اعراب نهاد وآن روز مقاتله روی نمود که بهرام چون آن شام بر قله ارزق فام از مهابت آن برخود بلرزید وآفتاب بمودر الاعتصام از بیم وصول وعده اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت زرد گشته بر سید نظم نهان گشت اسخی آن مصاف مروت چو سیمرغ در کوه قاف سر نیزه پردلان سلخه سوز شده چاک شمشیر بابرق روز اجل آمده زآسمان بکمان کمین کرده در کوشهای کمان پذیرفته بنیاد مردم خلل کشاده شده دستگاه اجل آخرالامر بتایید صبح فتح ونصرت از مطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت وسپاه شام کریز بر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت وودر آثار کرد فر میرزا سلطان حسین که سیمرغ دمشقیان از ناچیز علم آرا استه بود در بر میرزا میرانشاه ومیرزا شاهرخ افتاده قوتیلاق قوچین که از جمله بلاد زمان موکب شاهرخی بود اورا گرفته نزد شاه زاده آوردند واین خبر بعرض صاحبقران والاگهر رسیده فرمان همایون بقتیه مجلس اخلاق نافذ گشت وبعد از چند روز شاهرخ شمع کشت واورا چوب باسا سزده بکذاشتند وواقعه مذکوره در روز شنبه ۲۱ جمادی الاول سنه ثلث وثمانمائه اتفاق افتاد وبعد ازان ملک فرج مصلحت جنگ ندیده با امراوارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه ۲۲ پای در وادی نهریت نهاده وعنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانیدند واز تحقیق اینمعنی که بقیه بلازمت میرزا شاهرخ رفت وکیفیت حال باز گفت وشاه زاده اورا نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال داشت اشارت علیه بنفاذ پیوست وامیرزاده اباکر وامیرزاده جهانشاه کرد کرفتند تا دیگر کس سر بون نتواند درفت وامیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملک وسونجاک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان اورا بپیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند وغنیمت فراوان کرفته بازگشتند وروز دیگر صاحبقران والاگهر با لشکر بحضرت اثر نزدیک دمشق رفته ومقصر الحق راکه زحمات ملک طلب

ملک طاہر است محل نزول ہمایون ساخت و شاہ زادگان و نوئینان و عمارات ظاہر شہر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا و رؤسا
گشادند و بقدم اطاعت و فرمان برداری بدرگاہ عالم پناہ شتافتند و پیشکشہا کشیدہ مال امانی مبذول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاہ ملک و امیر
اللہ داد و خواجہ سلیمانی و امیر علال الاسلام شہر در آمدہ باستخلاص مال و ضبط جہات غایبی پرداختند و روز جمعہ در مسجد جامع خطبہ بنام و نعت
ہمایون مزین ساختند آبا یزد از رکوتوال ارک دشق را مضبوط کردانیدہ بخیال محال شبث پندار بحصانت آنحصار اسوار بازنہاد و دلاوران
جلادت آثار بدستور معہود آغاز قلعہ گیری کردہ بنجنیقہا دست بکار خود گشادند و بادندک زمانی برج القلعہ را مجوف ساختہ و بر سر ستونہا گرفتہ
آتش دران زدند و التہاب شعلہ غضب حسرو انہ مؤثر افتاد بعضی از جدار حصار آغاز انہدام کردہ و بزودی از مقاومت عاجز گشتہ بیای عجز و اضطرار
بیرون آمد و مقالیہ خزاین و ذخایر نزد صاحبقران سعود مآثر فرستادہ و چون او را زمان حلول اجل مقدر بود از این اطاعت فایدہ روی ننمود و فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافتہ بیاسا رسید و جندیان آن حصار کہ ہمہ غلامان زرخرید بودند میان شاہ زادگان و نوئینان قسمت یافتہ و لشکریان
سایر ستوہ طنان آنجا را اسیر کردہ مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طبیب را بعضی از صناع و پیشہ وران حسب الحکم سمرقند گویا چاندند و فیشان بلاغت
شعار و کتاب براعت آثار فتح نامہا مرقوم اقلام لطایف نگار ساختہ باطراف بلاد تورا ن و ایران روان گردانیدند

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نہب و غارت و مراجعت مؤدن رایت عصمت آیت از آن ولایت

در آن ایام کہ ملک دمشق از فرط علت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان ہمایون گذشت کہ ہمیشہ استماع می افتاد کہ در زمان
کہ آل ابو سفیان و مروانیان باعترہ طاہرہ بنوی تخصیص حضرت ولایت پناہ مرتضوی علی المصطفی و علیہ من الصلوۃ افضلہا و من التحیات
اکملہا عداوت مینمودند و بآنچہ ایشان را میسر میشد از حرب و قتل و رباره آن زمره واجب التعظیم تقدیم مینمودند شامیان با ایشان در
افعال و شیمہ و اعمال غیر حمیدہ موافق بودند و خوارج را معاونت و مظاہرت مینمودہ اند و بعقل ایمنی بالغایت مستبعد میشمرد کہ طایفہ کہ خود را از
جملہ امت بہترین جمیع زمان دانند و بہمیمن انوار ہدایت و ارشاد آنحضرت از بتکدہ ظلمات یافتہ بسر چشمہ معرفت رسیدہ باشند بچہ تاویل جانب
اہل بیت او را فروگذارند و با محالفان ایشان ہمداستان گشتہ ستم و بیداد در بارہ او و اہل او جایز الصادر و دانند چ نہ البتہ این من مہین
و اکنون نزد باتحقیق انجامیدہ کہ آن صورت واقع بودہ و الا چنین جزائی از آنروان من مہبل سوا بخیر بایشان حوالہ نرفتی و چون این ماجرا از ضمایر صافیہ
پیر سریر زد در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کردہ در روز چہارشنبہ غرہ شعبان سنہ ثلث و ثمانمائہ آتش بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خورد و
بزرگ و دشمن و میر سریر تخلیر بتقدیر شدند و تملکات ایشان از منقہ و اقمشہ و زر و جوہر و اسپ و اشتر علیحدہ لشکر قیامت اثر گشت و کشر
آن غنایم بمرتبہ رسید کہ چہار پایان اردوی ہمایون عظمت تحمل آن نداشتند و بسیاری از مردم فقایل قمشہ و رخوت مصری و روسی و فرنجی را کہ در اوایل
حال گرفتہ بودند می انداختند و نفقود و اوانی زرین و سیمین باز میگرفتند و چون فی الحقیقہ آتش غضب الہی در آن دیار بر افروختہ بود روز پنجشنبہ
دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شہر افتاد و بنا بر آنکہ مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف و عمارات آنجا
بیشتر از چوب بیاشد بسیاری از مواضع بسوخت و اثر تحمل مع ہذا بسیار بہ امتداد رسید منارہ شرقی آن بقعہ کہ از سنگ ساختہ بودند بسوخت و خاکستر گشت
و بعد از انکہ حال دمشق باین مرتبہ انجامید امیر سونجور کوکان با طلاق اسیران شام فرمان داد و در روز شنبہ چہارم شعبان مواضی اوایل سیلان سیل براست
مراجعت بر افراشت و در عقب نزول اجلال اتفاق افتاد و اشارت علیہ صدور یافت کہ نشان آستان سلطنت آشیان با سم امیر زادہ محمد سلطان
کردہ سر حد مغولستان بود نشانی نوشتہ مضمون آنکہ مدار و جمعی دیگر دی بیک سار بوغا را بحفظ آن سرحد باز داشتہ متوجہ درگاہ عالم پناہ
گردد کہ ایالت مملکت بالکوخان نامزد اوست و دانہ خواجہ با بصال آن مثال مامور گشتہ موکب ہمایون را آسانی نصفت فرمود و در اثنای راہ
شاہ زادگان و امرا بہ اختصاص ذوالقدر ترکمانہ آب فرات را تاختہ اسپ و شتر کوکنف بی نہایت ایشان را بجلب کردند و چون ظاہر حال نصب لواء
کشور کشائی و ابای ایشان از اظہار مخالفت مؤدی بلشکریان سبک حمولہ آن بلدہ را کرفتند و متوطنان را اسیر کردہ خان و مان ایشان بجاروب نہب و تاراج
رفتند و بعد از انکہ ما یحتاج اعلام نصرت اعلام از آب فرات عبور نمودہ بر قتو وصول بر قلعہ بیرہ انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدرگاہ جہنم جایگاہ شتافت

محفوظ عین عنایت پادشاهانه شده و حکومت آن شهر بتعلق یوبی گرفته صرفی بر عایا نرسیده انگاه صاحبقران کامکار شاه شکار فرموده امرا و لشکریان
پچوزه راه جوکرا مذ خسته و در رستمیه راس العین جرگه بهم رسیده از اصناف وحوانات چندان شکار جمع آمد که هرکس از هر نوع جانور که می خواست
بدست میگرفت و بیشتر میزد و از انجا موکب همایون بروحا رفته بهوای فضای آن بلده از پرتو انوار باچه لوای نصرت انتما روح افزا گشت و چون مجلا
منصوب حاکم ماردین یسلطان عیسی بر سر شام بملازمت صاحبقران کردون غلام مبادرت نمود و بحکیک از برادران و فرزندان خود زنیز نفرستاد
امیر تیمور کورکان کرت دیگر تادیب او را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت اعلام مظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول اعلامات
بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر فرا غمان را بمحاصره انحضار یافته و بنفس نفیس بصوب نصیبین خرامید و بالای آن موضع کلیه قلعه آورده
عنایت حسرو انه نشاط ملال نشان گردید و در خلال این احوال فتح قلعه النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه محافظت اهالی انحصار
بازدست بیان این سخن آن که حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و کرفس آن اصلا کچیک و بدیه پیرتیه بدیت
بنا بران صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته بحصار کرا سته بمحاصره آن قلعه مبهر ستاد تا قوت ساکنان آن نهایت بذیرفته فتح میسر گردد و امرا
بنوبت در تضییق محصوران میکوشیدند و در آن ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امرا امیرزاده میرانشاه شیخ محمد دارغه و از ارکان دولت
امیرزاده شاه رخ امیر فیروز شاه در ظاهر انحصار نشسته بآن مهم پرداختند تا کار محصوران بجایی رسید که هرم که مهنه و پوست جوانات میخوردند و بعد
رمق میماندند و آخر الامر از همه نیز نیافتند بنا بران معدودی که در القلعه مانده بودند بپای اضطرار پایان آمدند و امرا کوتوال النجق سید احمد
اغلانی را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران بمن سوز تغلبش حکم فرموده کوتوالی القلعه را بملک محمد داده بهی جمع نمود

ذکر فتح دار السلام و قتل فرق انام صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم
و امیر سلیمان شاه و امیر مضراب جالکوری رستم طغا بوغا و سوتجک بهادر و نوکل برلاس با جمعی کثیر از امرا شجاعت اقتباس وی توجه نفیح بغداد آورند
و انجماعت بموجب فرموده علمنوده در طرف جلهٔ دار السلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که مقتدای حکومت مملکت بود جمعی
کثیر از اتراک و اجلاف عرب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعاره ثابت قدم مفود و در دروازه بایستاده زمان تقریر این مقدمات
برگشاد که سلطان احمد جایر بن اویس قرار داده که اگر امیر تیمور کورکان بعضی جوانش بدینجا آید شهر تسلیم نماید والا ابواب دار السلام بر روی ایشان مسدود
امرا سخن فرج را عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کرده در وصول قاصد بار دوی کیهان پوی رسید و انچه از فرج شنیده بود معروض گردانید
لاجرم پادشاه کواکب چشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی پر جله جسری بستند و بیکهفته تمام اردوی فلک احتشام از آب
گذشته و از راه التون کوپرک بظاهر دار السلام خرامیده مقابل قریهٔ العقابیه نشیمن همای چتر فرقد فرسای گشت و قبهٔ بارگاه از آشیانه طاؤس
سدرة المنتهی در گذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون رشک
نفسان مفید و مبازران موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز خبک کردند و بقچیان آهنین چنگ بی لبث و درنگ روی
بکار خود آورده و در اثنای اشتغال آتش محاربه و جدال ابطال جال بمحاصره و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافته بر یکی از خواجه عماد الدین
سعود و همنانی خود و دیگری کلکی خواجه را از پای در آورد و در ان ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از اجلاف بگشت انجام دست از جان شیرین
شسته فدائی وار بیکوشیدند و بقدم مقاومت و مقاتله جهود مصور لولوام سعی و کوشش تقدیم میرسانیدند و چون فرج را یقین معلوم شد که امیر تیمور
کورکان خود بنفس بر بغداد رسیده است شخصی که انحضرت را امنیت حاصل داشت بر سبیل سالت ارسال داشت تا خبری تحقیق آورد و آن قاصد سایر کاه
عالم پناه در آمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و باز گردید و انچه دیده و شنیده بود با فرج در میان نهاد و فرج از رده ی
عنا و هراسوس با کلک تهم داشته در مقام مقابله و مجادله ثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بطول انجامید و در شهر بلا انحطاط و نقصان ع
یافت مردم از فرج بکلی رشته گردان گشته خود را از باره می انداختند و بموکب همایون پیوسته بفرج فرج بعد از شدت میرسیدند و روز
یکشنبه بیست و ششم ذیقعده بیمر و نبود که بغداد یان در حرارت اضطراب تاب استادن نیاورده باره را خالی گذاشته بودند و خود با زیر و جوها

الاشغال

چو بها تقیه کرده بجای خود داشته بودند سپاه بحضرت پناه یکبار روی بشهر آورده و نردبانها بر دیوار نهاده و طناب بر کنگره انداخته چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس شیخ نورالدین نصیبی با لا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگران مراد و بهادران بر بروج برآمده آواز نقاره و نفیر و افغان سوران و کرنای بیغ زمین چون آسمان برخواست از جای و لشکریان رخنه در دیوار یا افکنده از اطراف و جوانب در بغداد در بخت بستند و صورت فرخ اگر بمودار و دشت محشر مشابهه بغداد و بان گشت و از هر طرف که عنان اندیشه معبوب فرار تافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتند نه برا که خود ظفر در دو تا می مجال هزیمت و دجول محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نعره هل من مفر الی مفروج من سبیل از نهاد رمقاتی بر آورد و بسیاری از بادیپمایان خاکسار از سم ستلهٔ تیغ آبشار خود را در آب انداختند و از خوف اژدهای جان ستان گوشت بدن را طعمهٔ نهنگان و جله ساختند و فرج در آن شده با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالا راز آب گریزان شد و سپاه بحضرت پناه کنار آب رفته مشوک پیکان آتش بار و مار از روی کار برآورد و ناگزیر روی اضطرار خود را در دجله افکند و شعلهٔ حیاتش الطفا پذیرفت و چون جمعی از تجیان لشکر حضرت نشان و بسیاری از جاده در وقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قتل و تقبل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و بر ربیع مطاع نفاذ یافت که هزار از هزار مان هیچ بیاورد و سیاه کمینه خواه سر بخط فرمان حضرت صاحبقران خالیجاه نهاده کمر اجتهاد بدست انقیاد در میان بسته و بمضمون این مصراع ایشاه بگیت اشاره و زنا بسر رو بدان علم نموده پای اهتمام در قتل و طلب سر نهادند و لال اجل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک رنج میسر داخت و در ما یزه غضب مرد و زن و غنی و فقیر بی تفاوت بسوخت هیبت آتش عشق تو جملهٔ تر و خشک چنین بود چو در افتد بمرغزار آتش از سادات و علما و فضلا و صلحا هر که توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانده سالم ماند و عاطفت پادشاه بانه انحاعت را ما کوای مطبوع عنایت گردانید و رسانند و چون کار سکنان دارالسلام تمام از هم بگذشت عمارات و مساکن مهدم شده با خاک راه یکسان گشت مگر مدارس و خوانق که از هم مستثنی بود کسی و تخریب و انهدام آن یعنی نمود و مضمون همایون و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شان بغداد بظهور و وضوح انجامید قرب بادپای بیاری بران دیار مرزید و مقتضای محوای و هلاک الحوث و النسل بظهور رسانید و ذالک تقدیر العزیز العلیم ع جاره گاه هیبت جز تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور کوركان از بغداد بآذربایجان و تقریر ثمة از حال وزرا و نوئینان

چون آب دجله از خون کشتگان بسان سرشک غمزدگان زنگ اغوان گرفت و هوای دارالسلام بغداد از نفث جیفهٔ مردگان مانند نکهت انفاس خشکان بمشام تعفن میرفت امیر تیمور کوركان در اوایل ذی حجه بحجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در آثار را بخشم مائده فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده سی نفر از ایشان را بر درختهای ماوط مصلوب ساختند و بعد از طی مراحل و قطع منازل وقتی متوجه نزول جلال فرموده در ان مقام سادات عظام و علما و کرام و اشراف و اعیان تبریز که بر سم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز نسبت بالاقدم واجب التعظیم لوازم اعزاز و اکرام تقدیم رسانیده هر دو در پایه سریر سلطنت مصیر علیی عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و از انجا ماچه رایت کیتی فروز بر تو صوب راه جان انداخته کوشک غازانی از فروز نزول صاحبقرانی غیرت افضای برج اسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات بگذرانید عزم و سرور بر تبریز رفته در دولتخانه فرود آمد در آن اوان خواجه شرف الدین علی سهنانی را برداه و خواجه سیف الدین توقی را سرهنگ بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین محمود سهنانی در بغداد توقف شده بود این هر دو خواجه منصب شرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزرا نوینوسته برابر جلال الاسلام و دیگر وزرا عظام تقرر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود و شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در رفتند و حبس افتادند و سلطی کلی بر هر یک تحمیل شد خصوصا جلال الاسلام را مقدار یکصد تومان نقد که بی تحمل شده کاردی برخوردند اما چون کاری نبود جراحان رحم را دوخته بالتیام پذیرفت و امیر تیمور فرمود که او سر دار لشکر تاریک بوده و دیگر در تهم دار دخل نکند و مهم خواجه محمود و شهاب بعد از تفقد و حبس کما تسلیم نمود و بر دو دست هر یک مبلغ خطیر قرار یافت و خواجه اسمعیل خوافی دفتر نام و نامزد را باب وزارت نشست و شوی داده هر روز بر دو دولتخانه می نشست و بدیوزه از مردم چیزی بمطلبید و انچه از دوست و دشمن بگرفت از مرج خصوصا ان فاضل نمی آمد و در آن شتا صاحبقران کشورکشای از تبریز عازم قچوان شده در منزل قمرلوتپه خواجه اسمعیل

گذشته گشت ذکر مهضت رایت نصرت آیت از بیجوان و فشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد بغداد و فرار نمودن بادلی چرداغ امیر تیمور کورکان بعد از آنکه بیاه در حدود بیجوان کامیاب و کامران او قات گذرانیده و از حالت گرجستان برادر ملک گرگین باستکش فرا آن بدرگاه عالمپناه رسیده عزم فشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و برع مهضت نمود و در ناباغ برع الاخر سنه ثمانمایه لوای جهانگشای سایه صعود بر آن اوطاق افتاده قبه بارگاه چنبر وجم اقتدار و شاه زادگان کامکار باوج فلک وقار افراخته شد و در آن اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سمرقند بگرستان مراجعت امیر حاجی سیف الدین متوجه گرستان و اقبال آنشان بود چون بهینشا پور رسیده جناب امارت مآبی و دعیت حیات بمقتضای اجل سپرده و شاه زاده همت آئین او را تجهیز و تکفین کرده روی مقصد بوده حالا از راه دهیل گذشته ست و در اقیام منزل گزیده صاحبقران حمید صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین متأسف شده از وصول امیرزاده محمد سلطان شادمان گشته شاه زادگان و نوئینان را باستقبال آن دری برج دولت و اقبال مامور گردانیده و ایشان بموجب فرموده عملنموده در کنار آب آق قولیوق شرف ملاقی دست داده و از آنجا بین طریق شاه و پیشکش تقدیم رسیده و باتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شده چون امیرزاده محمد سلطان بدیار جدید رکنوار سرافراز گشت را نوازده تبرکات لایقه و متسوقات رایقه گذرانیده و صاحبقران در بارنوال آن قرة العین سلطنت و اورنگ مهربانی گشیده بمبسط بساط اشارت فرمود و چندروز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام در باره امیرزاده محمد سلطان بجای آورده از جمله نه تعلوب اسپ نقره خشک مجموع مرزین بزین زرین گشیده و بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای آن کوهی بنظر همایون کشکر نهری خراب افتاد که از آثار شهر یاران کامکار یادگار مانده بود بشاران بر خاطر خطیر ایشان خطور نمود که چنانچه مآثار پادشاهان گذشته را مشاهده می کنیم باید که بعد از ما نیز سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب این نخجیر نهری فرمانداده و تواجیان زمین را برای مهمت کرده بدت بگاه جوئی گشیده شد که در مرتع طول دانست و از آنجا نهر بلاس موسوم گردانیده و چندین قریه و مضیعات و مباغات باب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان آنجا رسیده که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم بعذاد آمده و همت بر زراعت و عمارت آن حظه گماشته شاهزادگان و نوئینان را نامزد و دیار عرب فرمود و اشارت نمود که هر فوجی براهی تو جه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از ولایات منقطع گردانند و حسب الحکم امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرسلیمانشاه و جهان ملک و پیر علی تمار داه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر و امیرجهانشاه بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین روی بصوبی دیگر از ولایات عراق عرب آورده و امیر بندی جهانشاه با فوجی از امرا جلادت شعار راه پیش نهاد همت کرده امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه بیکبار گاه بغداد رسیده سلطان احمد از مشاهده این اخبار سراسیمه شده کرحال جایر بوشیده ان نیافت و بنوعی بیرون خود را در کشتی انداخته و باتفاق پسر خود سلطان طاهر در اطراف آب بابل و دشار بود رگذشته بطرف حله گریخته و امیرجهانشاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد چون ابر بهمن و کجاب جزیره خالد و مالک بیرون رفت و امیرجهانشاه عنان باز گشیده و سایر شاه زادگان و امرا بهرجا رسیده از مخالفان هرکس که یافتند بقتل رسانیده و سر کشان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند و آن زمستان در عراق عرب بیابان بسانیده و در اقلیم بهار در پهل خاص گه در دوازده فرسخی بغداد است بهم پیوسته و عازم ملازمت جهانشاه بیک بار گاه بغداد رسیده بدین نوع مهم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحبقران

ذکر نهضت از بیسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحبقران

در آن ولا که امیر تیمور کورکان در فتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بحرکت سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارنجان کشیده آن بلده را مفتوح ساخت و بشفاعت سلطان احمد از سر جرایم گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی و اولادنامزد و فرزندان او را بر همو ال و اخوند بر دوران وقت که امیر تیمور کورکان از تبریز بیجوان عزاعنه تهضت ملازمت شاهزاده کیفیت حال عرضه گردد و بزبان آورد که ظاهر اقتضای این حالت نادم و پشیمان گشته و داعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث توجه جانب روم نبود و در مجالس گاهی با خواص الضمیر زبان الهام بیان گشوده و خبر عزیمت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید پیغام دادند که غنیمت نمودند بشارت قیصر یکی از قضاة آنولایت را بایلچیگری جهة آن مهم رسالت داشتند و ایشان در قراباغ از آن آستان صاحبقران کامران رسیده

رسیده نامه امیدوارم بازیدن از کرامتهون آن عنایت طریقه طاعت مفهوم می گردید بعرض رسانید ند تحضرت فرمود که چون رسیان موسته بالتفات
جنگ میکنند من بالطبع جوانان توجه بداجانب نمیکنم برای کجا کر بمضور دریا سلام ویران شود و آبنی موجب شامت اصحاب کهف و غلام
گردد اما قرابوسف که متوسل ارفات سلمانانست از ضرب تیغ سپاه حضرت مأثر کجا تجاوز نمیکند مناسب آنست که اورا بکشند یا بقید بیجانب
فرستند یا از کلمرخود اخراج کنند تا بین الجانبین بیکباکی نشیند بلا بدو در وقت توجه تبریز رکفار پرتو امداد مارد و حیات احوال بجا بادان روم تا بد بلجیان
بعقول این نخستان زبان کشاده صاحبقران کامکار بعزم بیکار سوار شده بعد از فراغ از آن مهم ایشان را مطلقت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت
داد و فرمود که من بر علاییه میگویم که در بن زمستان هم اینجا نشلاق میکنیم و اول بهار بسجد دوروم میشتابم اگر بخیر فرجوم بمقصد بجایی آورد و هموالمراد و الا ملت
بهیچ نیم تا آسمان بلند کرا کردن آرد و گم کنند و صاحبقران با یزید چشم کرم سالمت مصحوب الجلیان گردانید تا بعرض ایدرم با یزید رساند که اگر صحیم
قلب خیال اتفاق داری بهبایه که مهم قرابوسف را چنانچه گفتیم بفیصل رسانی وکلی از خواص خود بدینجانب فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شرایط مصالحات
مخالفت و عناد و صفحات احوال بلاد و عباد تبدیل و التوفیق من الله المجید و منه الاعانة و التأیید کفتار در بیان توجه صاحبقران
عالی گهر بجانب ممالک قیصر سلاطین سایه پرور دگارند که دستوار جهان آسمان شمارند بود اطوار ایشان نوع دیگر باشد
کار شان جز فتح کشور مخالف کربود چون کوه فارا نگرد در دل ایشان مدارا بسان کوه کن سوبش شتابند رنجیدن و ارایش کردن نشناسند
بدام اهتمام و تیر تدبیر کنند بش صید چون آهو و نخجیر نظر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشور گیر است که با وجود انواع اسفار مشقت آثار
و کثرت حوادث متتالی متواتر عساکر نصرت مأثر ایشان آسوده بود اصلا و از فور استعداد و کثرت اجناد و امداد بایزید شدید و بخلاف سابق
رای امرا بصلح توکل نمایند ملک ملک تخش عظم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه بتفصیل آن در سعادت وقت و ساعت لوای
اقتدار در آن دیار برافراخت و متصرف اکثر بلاد و امصار گشته داده اسیر و دستگیر ساخت بتعیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سنه اربع و ثمانمائه نزدیک
بپایان رسید و انجا دا طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان جا بر طاها برگرد یده صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم در خاطر خطیر عبور نمود
و در بعضی مجالس همت آئین معنی اظهار فرمود امرا گفتند بسبب ماضی برین عزیمت انکار کرده ما هم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایدرم
باید با جنود آسوده مستعد رزم و محاربت و مدت سه سال است که یورش می کنیم و پای در میدان قتال نهاده و دشمن میگریزد اصلا آن زر و لشکر که همه
از یمنی عرض رسانیم و حضرت صاحبقران ما از این داعیه بگذرانیم آنگاه با تفاق شمس الدین المالیق را که بواسطه کیاست و سخندانی در مجلس صاحبقران پایه
سخن داشت بر آن مور دند که هنگام مجال سخن عرض نماید که امرا در باب مضایقه عزیمت روم مامل و از بندی نخواهند نیز این یورش را مکرر و شمارند و چون شمس الدین
این سخن را بسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران سنود و چشمان از روی پرسیده که تو سخن اهل مجلس را از کجا میگوئی شمس الدین در جواب حاضر شده و امیر جلال
الاسلام عبرات کرده فی الحال انوزده معروضداشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و مصلحت اصحاب نمیخواهیم اعتبار می کنیم و بعنایات الهی
و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم مثیر بذیر فته و مقرر سیر و دستگیر شود و صاحبقران بهمه رغم و عدغه خاطر انور در ساعت مولانا شهاب
الدین عبد الله لسانی را که مقتدای فاضل حکما و دوران بود و طلب فرمود و سبا لغه تمام از اقتضا و اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی
جواب داد که سنده تقویم سال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون در غایت قوتست و اختر شوکت دشمن در
نهایت ضعف و چون در آن دو ذو البه در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب مغرب میمود و بعد از چند
هنگام صبح از طرف مشرق طلوع میمود مولانا عبد الله کتابی از تواقعات محیی الدین مغربی مجلس بحاضران آورده نقل ظاهر ساخت که ظهور ذو ذو البه
در برج حمل دلیلست بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافت
و در روز کشنبه نهم ماه شعبان موافق اول نوروز جلالی و مطابق بیست و سوم تیر توم و قرب دیست و نهزار کرجیان بی ایمان و دران توطن دارند فرمان داد که
لشکر ظفر اثر بجوم تمام بر روی تاراج روم بجنبید و در جنبش آید جهان فلک سای سپر کلاه مهان و چون حوالی منکولی از قرر دل همایون شکیب
الارض رضوان شد بعرض رسید که در این عدد و حصار بیست و سوم تیر توم و قرب دیست و نهزار کرجیان بی ایمان و دران توطن دارند فرمان داد که

ایجکیده را

تفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی بتسخیر حصار آورده و مدت پنجروز بمحاصره و محاربه پرداخته روز ششم فتح تسخیر پذیرفت و مشرکان از ضرب شمشیر آبدار غازیان آتش دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد ازان حاکم قوم پناه بدرگاه عالمپناه آورده عفو و شاه اورا و انجمان امان بخشید و صاحبقران کشورستان ازانجا با شکوه و شوکت رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان خود را سال انجانب سلطانیه باز گردانیده و ازانجا نهضت همایون اتفاق افتاد چون از رودم مضرب خیام عساکر نصرت توام گشت شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن بورت کبود عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان مکمت بر تسخیر قلعه کلاخ انداخت و آن قلعه ایست در هفت فرسخی ازنجان و ارتفاعات رفعت و متانت آن دیده فلک حیرانست و امیرزاده محمد سلطان مستقل فتح الحصار شده با طایفه از امراء و بهادران و فوجی از سپاه بصرت نشان بدانجانب شتافت و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را از روی غلبه و قهر مسخر ساختند فتح قلعه صاحبقران عالی گهر فرستادند و بالحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا نزول اجلال فرمود و آن قلعه را بانطاع اعتماط داده گوتوالی آن را بطهمتن مفوض گردانیدند و بایکجا اطلاع کردون مکاس از آنجا نیز در حرکت آمده چون بر تومجول برولایت سیواس انداخت بایزید چپای الجیکه که بر سر سلطنت نرود ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از یلجیان و قبچاریان آمده مستقر دکان بوسیله امراء عالیشان عز بساط بوسی دریافته چند جا توقف نموده سر بر بندگی پیش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعا و صاحبقران کشورگشا بود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن بخشایش تغییر گشت و ببلاکات رازکرده فرمود که چون سعادت مساعدت ننماید بصحبت و بیکجوئی کسی را فایده ندید ایلدرم بایزید را دم بخیچی نمیگوید و هرطرف طریق مطلوبی میپوید اگر قرا یوسف را میگیرستاد و قلعه کماخ را بکسان میداد آن مملکت بسلامت می ماند الحمد لله که بی منت او حصار کماخ بتصرف بندگان این آستان درآمد اکنون او را بکوئید که چون بخن نشنیدی مروانه و ار پای ثبات استوار دار تا بخ من انیک رسیدم که دار جای

ذکر نهضت صاحبقران مظفر عطیه بجانب قیصریه و انکوریه و فرو دیک رسیدن قیصر و بعلیه سپاه و لشکر صاحبقران هفت کشور

و صحرای سواس چیده و دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه بارو کت را فتح کرده غنایم عزیمت بصوب قیصریه برافراشت و بعد از وصول رعایت رعیت آن بلده فرخنده سپاه ظفر پناه را به برداشتن ذخیره اشارت نموده از انجا سه منزل طرف انکوریه رفته روز چهارم اردای شهر معسکر نصرت گشت و در آن مرحله از قرا ول خبر آمد که سپاهی سپاه ایلدرم بایزید بنوادر کرده بدلاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت لشکریان روی سوی دشمن دوزه فرود آمدند و طرفه غرم مرعی داشته کرداکرد او خندق کنده و پچرومند مستحکم کردانیدند و رایت نصرت آیت ازانجا بتحرک آمده چون سایه و صول بقیصریه انداخت یعقوب نامی که گوتوال آنحصار بود دروازه بارو را محکم بسته و دروازه ها فرو بسته ابواب عناد و بارکشاد بهادران ظفر شعار روی جلادت بحصار آورده و آغاز انداختن سنگ و تیر و تفنگ کردند در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بجهار فرسخی اردوی عالی منزل گزیده بنا بر اشارت علیه سپاه دست از جنگ بازداشته یک اسپ تازه تاختن پیش فرستاده و آب را دو عدد کنده بتوره فرود آمدند و در آنشب لشکر منصور از هجوم سپاه رومه و غه تمام داشتند و از وقت جولان صبح دم فضای سپهر آنان طلوع ترک روس روز نقش خیالات عجب بر لوح خاطر میکاشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا و جهاد و سپاه میر تیمور کورکان در مدت سه سال بازلا ینقطع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست درکمر زده شهر و کشور میگشودند و صاحبقران سعادت قرین شبیر شب را بتقریع و زاری گذرانیده از حضرت باری مطلب میدید و وقت دمیدن صبح صادق که رایت زرکاری آفتاب سترنی آسمانها در فضای سپهر زنگاری بلند کرده بدیدار میان ستر قصد بدخواه چت و بر پاره که پیکر نشسته بعلیه جنود فیروزی اثر مشغولی فرمود و دلاوران جوشن پوش و مبارزان پرجوش و خروش فوج فوج مصرع چو دریای جوشان بهنگام موج و جنبش آمده از اشعه سنه دیده ور و شنان فلک حیرانه شد و از هیجان گرد و غبار کیفیه آفتاب تیره گشت پشت شهامت بر انقیاد سپاه نصرت اشعاع رصولت میرزاشاه رخ و امیرزاده جلیل سلطان قوت گرفت و از لشکر امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم ظفا بهادر و دولت تیمور هوا و اعتضاد همت فضا عف پذیرفت و جلیل سلطان میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان توراجی و موسی و تومغار و دولجه و انغار لشکر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار امیرزاده امیرزاده بدره مهره و نا

مهر و ماه رسید و بیزوی شجاعت امیر شیخ نورالدین و امیر برندق و علی سلطان قوچین و مشهد و طهران و حاجی عبد الله عباس و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین
و آنان شیخ ابراهیم شروانی بجانب سارمزه یکست بخشید و فیل ایشان امیرزاده ابابکر و امیرجهانشاه و امیر قرا عثمان و توکل بیراس و پیر علی سلد و زبود
و بانچه رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب را منطفی قول اطلوع نمود و جمعی کثیر از اعاظم خانان چنگیزی و اکابر دلیران هر امم خوی بسایه چتر همایون
فال استقلال جستند هیبت شداد آثاره قلب محشر مهیب رعشه بر ارکان عثمانیان بهمن رکیب و هر اول حمل امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و قرا
امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس امیر شاه ملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از ابل تهور قرار گرفتند و امیر تیمور صاحبقران چهل فرسخ
آراسته در پیش خویش باز داشت تا که در هر طرف بکوشد اصطیاح افتد فوجی از پردلان بادیه انجانب فرستاد و چندین زخیر فیل فلک شکوه مانند پشتوان مانند را
که از بقایای کرایم غنایم هندوستان بود و کجها انداخته و با سلحه و اسباب رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان لسان
تیر قضا مهر گز خطا نشنید می معدو مهیا گشتند و مقدم بر صفوف خود نظم رده و بایستادند العصة بعقبه علاز نان عقبة تیر تیب دادند چنین صورت بست که میسره
نظم وزاله و سقه و برچم اعلام ایشان شد و تومن سپهر بدلکام بکام او ارادت رام کام و مرام ایشان گشت نظم سپاهی بر آراست صاحبقران کرایز مه
آهنین تبش آسمان سراسر کمان و از تیر شیرزن بجان رزم خواه و بدل اهتمن رزه پیرهن کرده آهن قبا در آهن نهان گشته سر تا پا و از آن
جانب ایلدرم بایزید بر ترتیب و آراستن سپاه قیام نمود و در میمنه پسر بزرگ بر لاس فوجی را که برادر رشش بود با هیبت هزار مرد شمشیرزن باز داشت و
نشان ایشان مجموع ملبس بلباس آل عباس بودند و در میسره پسر دیگر خویش اسملان چلپی با لشکری کثیر از رومیان علاوت نشان تعیین کرد و خود در
قلب جای گرفت سپهر دیگر و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر داشت و محمد چلپی که ارشد اولاد بود و تر کرتی مشهور شده بود با سپاه را مرا مقرر
مثل بال فوج پادشاه علیه پاشا و عیسه بیک و تموتاش و فیروز و عیسی بیک و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و لشکری بر دشش و احمد و محمد کا
و مقبل و غیر ایشان از خانان پرنال در مواضع مناسب قرار گرفتند و باقی دو لشکر بگلو گیم را بهن و کوه بدوران مؤذن فرود و شکوه میان دو دیوار
آهنین بنا یکی گوچه آمد شهد فنا

ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و کرشاه شدن و قیصر تعقد بر بروز کار مجید

صباح روز جمعه از ذی الحجه سنه اربع و ثمانمائه بان ترتیب و آئین آن دو پادشاه چشم و کین در برابر یکدیگر رسیده و سپاه طرفین مانند دو دریای خضر ژاژ
صرصر روح آمده موج بر سودن و فیغاروج خلک انیز سانیدند و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیده ان گرفت و مرغ تیر از آشیانه کمان پرواز گاه نشان
سپر جبن قهر در ابر و افکنده بحث روئی پیش آورد و شعله سنان چهلوی چهلوان زبانه کشیده زبان قطعن دار کرد و شمشیر نهنگ آهنگ رشته در اساس
حیات جوانان انداخت و گز کران سنگ سر کردن کشان نرم ساخت نظم شمشیر بر نده فرق زمین را بدریای خون کرد و غرق
بساخون کرد از ناوک پال دوس براورد سه آهنج موج عروس جنان بر بخت کوپال بر مرد نهنگ که گوئی اباجیل بر بخت سنگ و در آن روز بخت
میرزا ابابکر گمان مسابقت در میدان مبارزت را نده و اژ قبیل پرتغار سپاه نصرت شعار جوانغار مخالفان تاخت و زرهم بیگانگی حد نگاشت سالش
نامو س اسملان چلپی را چون انگیزه علیی نضرب سنگ در هم شکست و امیر شاه و امیر قرا عثمان نیز را بجانب حمله کرده دست چپ رومیان را
بر هم زدند و محمد چلپی که ولد ارشد و مصدر و در کرشحی اشتهار یافته بود در آن معرکه ستیزه آویز بسیار اظهار نمود و چون دانست که مقاومت با سپاه مقهور
مقدور او نیست پشت بر معرکه کرده بطرفی بهرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بفرمان صاحبقران کشورستان بجد و جوانغار شتافته بر دل تیغ جهان
سوزش بر فرق پرتغار دشمنان تافت و بر لاس فوجی را بر سر شاه زاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت انبره و طرف کرده فرجو فتح بجانب
نظم کهی شنه در یای لوتران نوج رسانید آسیب طوفان باوج آگهی تشنه رومیان کشت تیز بعیوق بر کرد و دو سیر آخر الامر تاب ضعف در
جانب رومیان عیان گشت و صاحبقران کیهی ستان تمامی اعیان سپاه بنصرت نشان را فرمود تا یکبار دستک پیش برنده و شاه زادگان و امرا جمله
حمله کرده هیبت دو لشکر یکبار گی انگیختند سحاب تیغ آبدس گوهر خونفشان گشاده و از فضای معرکه ژاله فنا فرو نشاند و شعله سنان
جان ستان جهان و جیدان بر افروخت که مرغ روح کشتگان را در جو اب هوا پر سوخت هیبت سنان آتش گین بر افروخته پر مرغ را در هوا سوخته
در آن حین امیرزاده تهتم نشان محمد سلطان شش قوش از رومیان گرد بر گشته ایستاده بود نه دیده بجای ایشان بر آمد و ایلدرم بایزید با سپاه قول

عیه شنه

ضعف حما

پرشاه زاده حمله کرده و او را با یاران دوانده خود بر آن بلندی بالستاد و لشکر روم را بچشم احتیاط در آورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و حیرت بر قضیه مستولی شده بار دیگر سوار رسیده بسیاری چوبتند و امیر تیمور گورکان از بلندی دم باز پدید ما بران بلندی دیده با تفاق امیر زاده پیر محمد و امیر زاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بدانجانب تاخت و چریک مصور آن پشته را احاطه نموده قضیرا تا آخر روز با پای ملادست و شباشب جنگ و پیکار عزم کرده روز آل آفتاب اقبالش بود از مقابله و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل عرم ران آن بالا روی نشیب آورد سپاه منصور که چیره دانه دست به تیر و کمان برده شبیه غاز کردند هیبت شباشاب پیکان الماس کون بدریا سایند سیلاب خون قضیر بسان بادصرصر آن دریای خونخوار خود را یکسان کشیده بسرعت هر چه تمامتر مسافت می پیمود و سلطان محمود خان با خوجی از نهاوران بکاخ عیشی بلدرم بایزید اسپ باز انگیخته قوچی رسید و او را گرفته در وقت عشا بدرگاه مظفر لوا آورد هیبت رسانیدش هنر تر کیبانی نحمان بدرگاه صاحبقران زمان و ظفر نامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران مخصوص شود که قضیرا دست بسته بسته بمتنه حاضر کردانیده اند فرمود تا دست و اکشاده بعظمتی هر چه تمامتر در آورند و در مقامی لایق بنشانند تا حضرت محمدی مرحوی ابوی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوند شاه حمزه تقبل فضل نموده اند که سید امیر احمد ترخان که در شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم بایزید را دست بسته بیارگاه چخته در آوردند و حضرت بخشت قضیرا نخجوان درشت گفت انگاه فرمود تا دست او را کشاده بنشاندند و با تفاق امیر تیمور گورکان مدان محفل بنان عتاب آر دوی رفیق قضیرا گفت هر چند حضور خیر و شر منوط و معلق باراده قادر مختار و خالق بشر است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که بتو رسیده تو خود کرده و نزد ما بقول امیر تیمور گورکان که از تو التماس کردیم اگر مصالحه قضیر نمودی میان الجانبین چندین هزار نفوس مردمی بیهوده و بواسطه خون ریزی تلف نمیشد و ترا هم بدین روز سیاه نمی نشست و مع ذلک همکنان را معلوم است که اگر قضیه بر عکس واقع میشد و تمر اخضر و نصرت دست سید اذا آتا بخط و غضب تو چه امور نا ملایم در بارهٔ من و منتسبان او وقوع می یافت امیدوارم که اکنون از بشکر ان این فتح و فیروزی در حق تو اولا و تو هر نکوئی را بجا آری و ما را بیاد خیر نگاه داری و ندوغه نخطا طرا ما مده ایلدرم بایزید بجواب او چنین معترف شده زبان بدعا و ثنا برگشاد و امیر تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قضیر گردانیده خلعتی با رشاد نامه در قامت قابلیتش پوشانیده و بوعده های جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن عواطف و الطاف مشاهده فرمود عرض داشت که فرزندانم مصطفی و موسی در معرکه با من بودند امید انگه ملازمان درگاه گیتی پناه ایشان را نیز بعنوانی فرمایند و هر کدام را زنده یا بند من رسانند در ساعت تو اجیان بفرمان حضرت صاحبقران با طراف و جوانب تاخته و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده با سان اقبال ایشان آورده و مکارم اخلاق صاحبقران قضیرا دلاسا نیز خلعت فاخره پوشانیده و فرزندیه دختر سلطان محمد خان داده و مدان آنا مرزوبوم یکسار گاه فرمان شکار خرگاهی شکوهت جهة قضیر افراشته بودند و چون بیک برلاس دیگر بایزید چیهای بهمان طنطنه شتام میسپردند ۱۲

ذکر شمه از احوال ممالک روم و انتقال قضیر و امیر زاده محمد سلطان بحوالی معغرت حی قیوم

چون امیر تیمور گورکان از هجوم سپاه روم فراغت یافت قرین فتح و نصرت در مرغزار انگوریه نزول اجلال فرمود یعقوب کوتوال کلیسه قلعه انگوریه با شانه علیه آورده و مال امان از آن بلد بحصول پیوست و بعد ازان ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیر زاده محمد سلطان و امیر زاده ابا بکر و امیر تیمور الدین و امیر موسی بحدود سیاسیه که در آن زمان تحکمگاه قیاصره بود روند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین بلدرم بایزید را ضبط کرده و امیر زاده محمد سلطان با سایر امرای نامدار کنار آب سرقیه تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیر زاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغا بوغا و سید خواجه و پیر علی سلدوز بحسب الحکم عازم قونیه و آن شهر و قراحصار و علائیه و عدالیه گردند و ازان برده و علائیه متوجه قصبه کشته بهر جا رسیده بکمال قدغه ظاهر کردانیده اند و امیر زاده محمد سلطان تا کنار آب اسرقیه تاخت کرده پسر کلانتر قضیر اسلطان علی را که با بحالگر نخته بود و غلبه از کر نخیگان فراهم آورده بگریزانیده تا از آب بغاز کشته با سرقیه رفت و کوچش سیر شده بدست اشا و امیر زاده محمد سلطان مظفر منصور با غنایم نامحصور مراجعت نمود و در مرغزار نیکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قضیر و دختر سلطان احمد جلایر که در نیکی شهر نهان شده بود بدست عساکر امیر شیخ نورالدین افتاده و سلطان احمد چنانچه سابقا مسطور گشت از بغداد بدر رفته بود و فرا یوسف بنزدیک وقت طلوع ماچین الویه علیه موافق قضیر به ارزانی

جهلیتاه ۱۲ ۱۵

از بر سبا بطرف حلّه شتافته بود الصفحه من شیخ نورالدین بضبط اموال و بر سیاه غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید با منکوحه او و مخلّفه بنت برلاس و دختر بایزدوی همایون بر وجب الحکم نزد امیر فرستاده و در خلال احوال سلطان محمود خان در گجیک بمرض وفات یافت و امیر تیمور از شنیدن ماجرا مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد و از برای روح روح او خیرات و صدقات بفقرا و مساکین داد و فرمان فرمای بلاد و عباد از نواحی انگوریه کوچ فرمود و چون بحوالی سوری حصار رسید نزول همایون عزیمت افزای قلعه فیروزه کار گردون ساخت و در آن ایام امیرزاده خلیل سلطان و امیر مبشر بدولت تیمور را بسر حد ترکستان ارسال داشت و چون امیر قتوغاد در هرات وفات یافت امیر مضراب حاکم بجامی و روان فرمود الکاه ماتجق رایت آفتاب عطیه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنا بر آنکه آن بلده بطلاقت هوا و عذوبت ماء موصوف بود مدت یکماه بضرب سراد قات عزت کشت بعد از آن امیر تیمور کورکان عزم تقویم لوای فرموده از کوتاهیه نهضت نمود و چون بحوالی التونتاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانید و ایلدرم بایزید منظور نظر مکرمت ساخته بدان صحبت جنت صفت طلبیده و چون دوری چند گذشت و ساغر صفا جعفرانی از نشاط می ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف در باره قیصر اظهار فرمود از آنجمله یکی آنکه تفویض سلطنت مملکت روم بوجود بعد از آنکه خاطر خطیر خسرو جهان گیر از نهضت بزم عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهمات جهانیان انداخت و مولانا بدرالدین احمد و شیخ شمس الدین محمد جزری را بر سم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که بایزید خطیه و سکه در آن دیار باسم و القاب همایون ما آراسته باید و الا ملکش از قبضه تصرف بیرون خواهد شد بجانب شتابد و الا تاهمی لوای کشورکشا بصحاری مراجعت از ولایت روم متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و معاندان تا کوران حاکم قسطمونیه اکنون باستیصال انتهار یافته بدرگاه عالمپناه رسیده و اشرفی هشتار و تحف بسیار بگذرانیده و چون اطاعت فرستنده خود بعرض رسانید و صاحبقران مغفور او را بخلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون در تقویم لنع نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب وزارت جمیع قضایا را بشغل خطیر وزارت جمع کرده بود از پیش پیرش مسلمان علیی برسم رسالت آمده تحف لایقه و تنوعات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاه نامه رقم عفو بر صحیفه جریمه قیصر زده گشته قدم از سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان بنظر نظر کیمیا اثر گردانیده گفت مسلمان را گوی که آنچه در پیرهن غیب طور بود بطهور آید گذشته مضی ما مضی چ که گفته اند بزرگان که از گذشته نگویند بعد غد غد با بجانب ملیبا باید آمد تا غبار مخالفت از آئینه موافقت بسمت اجلا پذیرد و شیخ رمضان با بغام کلاه و کرواسپ و زر محفوظ و بهره ور گشته بخدمت معاودت یافت و چون حریف خزیف آغاز دم سردی کرد لشکر بر دو دست بر بغارت باغ و بستان برآورد و صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیت بجانب دست راست برافرازد و هر کس سر خلاف داشته باشد از بنیاد برانداز د و در شهر معنی سپاه قشلاق کند و شتا حسب الفرموده بانطرف رفت و یورت قشلاق میرزا شاه رخ که در وجوار انقاره بود و الایت کرمیان ملی مقرر شده و ما بخ علام نصرت انجام از تعفور لنع در حرکت آمد و بعد از قطع منازل شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعه گردون روشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شده و سلطان علیی حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بپای عفو نامه بآستان سپهر اقتدار آمده و میرزا شاه رخ بتقبل شفاعت و معتقد عنایت شاه او را در لباس کناه کاران سر برهنه بپای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرده تیمور کورکان همتش شاه زاده را امیدوار داشته جناح مرحمت بر سر حاکم ماردین بگسترد و قامت قابلیتش از خلعت خاص بیاراست و تاج و کمر بنعام موفور و خروار انار امیرزاده ابابکر فرموده و در آن سنه که داخل شهور سنه خمس و ثمانمائه بود بسامع علیه پیوست که در کنار دریاچه ئی است بغایت حصین و سه طرف آن آب و دریا اتصال دارد و بکجانب بخشکی و جمعی کثیر از کفار فرنک آنجا مقیم باشند و آن قلعه را از میر مجوا نشند و از مواضع معتبر گمیده اند و بمسافت یک منزل از آن حصار و قلعه دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است و آن را نیز زیر حمی مانند و میان ایشان و کسان دایم میزان قتال اشتعال دارد و بنا بر آن که فرنجیان را بنگاه داشتن از میر کران اهتمام بسیار است تا غایت چکیس از سلاطین اسلام بر آن قلعه دست نیافته است و چون پرتو شوکت صاحبقرانی مانع منصور بر حکم کلی حالات آنقلعه فتاد و عرق عصبیت و حرکت آمد و بدان جانب شتافت و در عرض دو هفته از میر کران را از آنجا ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار

بازدهین همواره کردوخایت استواری امیر دوایام محاصرهٔ آن ازین قطعه که در ظفرنامه مسطور است بوضوح میپیوندد قطعه ازمیه خراب گشت امیر تیمور مرتبهٔ جهان
گیر دانقلعه کیچ شاه نگذشته برکنگره اش کمند تحیر درجنبک که بهفت سال قصر منشار بران جناب یقصیر بگرفتن وکندن نرسید باد زین سته بدین
یافت تقصیر امینت محال کاکاری بازدوی قوی چون تدبیر وچون صاحبقران کشور گیراز مهم امیر گیران بازپرداخت تقویت سوطنان از میر سلمان ا
پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت وایشان را باسلحهٔ بسیار وآلات واد وات پشمار بخشید تا اگر آنجا فرنخت امیر مهم جنبک متوجه ایشان کردند در مقام
مقابله ومقاتله توانند آمد ودر تضاعیف احوالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد سلمان چلبی بدرگاه ملک شتباه آمد وپیشکش سپار با زاسپان راهوار
وجانوران شکاری واقمشهٔ نفیسهٔ بغو تا معد ود وهمراه آورد و بوسیلهٔ امرا عظام شرف لساط بوسی صاحبقران کمردون غلام در یافته کیفیت اخلاص
ودولتخواهی سلمان را بمشرف عرض سانید ومنظور نظر عنایت ورعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسرتیقه وتوابع
وتضافات مخصوص بمیتیمرزاده باشد ودرین باب برلیغ جهان مطاع بالتمغا وهمایون رسید وشیخ رمضان بانعام خلعت فاخره واسپ بسکل زین زر
سرفراز شده رخصت انصراف ارزانی یافت وچند روز ایام بازپیش سپرد کمتر عیسی چلبی رسولی قطب الدین نام بهایوس صاحبقران کمتاب تحشام سپار
وانوع نوازش یافته بازگردید آنگاه رایت ظفرپناه از امیر مراجعت کرده سایهٔ التفات برتجرخصار انداخت ودراثنا جنبک وجدال تیری
بسینهٔ امیر جلال الاسلام رسید وشهید گردید وهمان لحظه طلعه سحر کشته تمامی مردان انجا نیز القتل رسانیدند وعیال واطفال را اسیری اختیار ندوالبته
یرلیق بامالک رقاب مکسان شد بعد ازان کوچ ونشیمن بمین توجه صاحبقران ظفرقرین معطوف گشته حکم سایر قلاع کمذو وکرفت ودران اثنا پیش امیرزاده محمد سلطان
مبشر بخبر بخت صاحبقران سعادت مآثر رسید وعرض کرد که شاهزاده با عارضه قوی طاری شده است واز ین جهت دفعة بخاطر اخطور راه یافت که مبادا
مرتجاع استقلال بارودی امیرزاده محمد سلطان فرستاده کسی دانسته نفرستند تا کیفیت حال انجا منهی بارنماید وموکب جهان کشای را بخطه پرسپین بطرف
آق شهر حرکت آمده در خلال این احوال قصر سعید البلد رم بازپدید در ذوالحجه سنه اربع وثمانمائه دران شهر مرض خناق وضیق التنفس در
گذشت وامیر تیمور کورکان در اثنار اه ازین حادثه شنیده نهایت محزون ومتالم شد ومقارن انحال از خواجه پیش امیرزاده محمد سلطان آمده تقریر کرد
که مولانا فرج طبیب شاهزاده را دوا ومعالجه نیکو نمیکند بلکه مدت علت شده مرض بصرع انجامید طلال خاطر همایون بسمت ارزیاد پذیرفته دانه
خواجه را دوا سپه بازگردانید که تا رسیدن موکب فرخنده بدانجانب خبری دیگر باو نرسد وبعقیب یقین آن شهرشتافته از غایت عاطفت بازماندگان
البلد رم بازپدید آمد لجی آموده جامها پوشانید وبسرپرستی موسی چلبی را بحلقت خاص ومکرشمشیر مرصع وترکش سیمین وبار طلا اختصاص داده بکصد سر
اسپ با زین تجنیب ومرتبع موشح بالتمغای همایون کرامت نمود وفرمان نفوذ که قصر را دفن پدر خود زاکه در آق شهر با بانت کذاشته بود بقانون سلطانی
بهرسانند ودرعمارتی که خاص امرای این معنی ترتیب داده بودند دفن کنند وچلبی بموجب تقدیم رسانید وامیر تیمور کورکان آخر ق را در آق شهر کذاشته
برجناح سرعت سوار وروی بازدوی امیرزاده محمد سلطان آورد وبعد از وصول بمقصد شاهزاده را دیده راحتجان یافت توان یافت که مجال تکلم نداشت واین
جهة علای اعظم بهاء الحق والدین صاحبقران گیتی شده همدران روز بیمار اورا مخفه خوابانیده کوچ فرمود وچون سه مرحله از قرحصار کذشته فرود آمد در بشتر دیم
شعبان سنهٔ ثمان وثمانمائه مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم اخرت پرواز نمود واز وقوع انحادثه کبری صاحبقران سعادت توامان
اضطراب از دست داده ولالی آبدار انجر دیده وفریاد برآورد وفغان امیر و وزیر وصغیر وکبیر بایوان کیوان رسید جنبت سران ملکت پیرامن
درهم وبرهم سوران بارید نه داخل آمدند وبقضا رضا داده تجهیز وتکفین شاهزاده معتقرب قرین مشغول کشتند وجسدش را در تابوتی نهاده
وتابوت را در مخفه نضیه کرده حکم شد که میرالیاس خواجه بازدو بست سوار از اعیان مذکر آن کوبه پیش با بسلطانیه برد ودر مزار بزرکوار قندار
پیغمبر علیه السلام بصدف خاک سپارد مدت عمر میرزاده محمد سلطان بیست ونه سال بود وکمی از ضلال در تاریخ آنواقعه این رباعی فرموده باشند

بکذشت بهزروز بهم شعبان سلطان جهانیان محمد سلطان چون نوقبه کنی جمع بنام تاریخ وفات کردت جمله عیان

ذکر رسیدن بلجیان مصر بآستان اقبال نشان امیر تیمور کورکان وبیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق و آذربایجان

چون مولانا بدرالدین محمد وسایر فرستادکان امیر تیمور کورکان بمصر رسیدند وسلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود

یافته بود برتبه روم و اسیری و فقیر و توقف یافته بحقیقت دانست که در مخالفت صاحقران و اخر حشمت مصرفه ندارد و بنابر آن بجهان را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق التماس فرمان داد بلکه او را بسبار کاه خود طلبیده و مراسم عظیم تقدیم رسانیده و از تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و شام خطبه و سکه باسم صاحقران کردن مقام آراسته التماس نمایاد و کس از اعیان علمای خویش احمد و اقتدا نام بجانب سته مبارکه مقام روان ساخت و بر سبیل پیشکش اموال افروخته و نامعدود و عقود جواهر بی حد و حصر و تحفه های مصری و اسپان تازی رسال داشت و قبول نمود که بعد از ین باج و خراج بخزانه عامره رساند و التماس نماید تا همراهان در نواحی آن شهر بخدمت صاحقران نصرت قرین رسیده زمین بوسیده و بجهت طلب ادب بوسیده و بجهت کار سلطان مصر را گذارنده کیفیت طاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت الطاف عواطف و اشفاق موفوره فرمود که چون ملک ناصر صغیر سن از مجرد نسبت پدر مهجور کشته رعایت حال او بر ذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم همراهانیه چون برجاده اخلاص ثابت قدم باشد مهمات او را بقبول رسانیده حسبان خواهیم کرد که بعز اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً و تکریماً اقدام فرماید و احمد و اقتدا نظام و خلعت و زر و کلاه و کمر خاصه او را بصحوب ایشان تهمه ملک فرج برقوق مکرر صحبت فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرمود و خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار کرفته الویه نظر عطیه بجانب بورسا نهای ایشان که در صحرای ماسیه و اراضی قیقیر تبود حرکت نمود و قراتاتار قومی اند از ترک که بلاکو خان ایشان را از مغولستان باریان آورده بود جهت شرارت فتن بملک روم فرستاده و بتقبیل سی چهل هزار خانه وار بودند و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون باچه رایت بهایون پرتو وصول بر حدود و مسافات قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان باحی ترکت و مروت شناخته بخلعت طلا دوز و کمر زر کار سرافراز شدند و برفتن ماوراء النهر مامور کشته طوعاً و کرهاً زبان بقبول کشودند و امیر تیمور کورکان فرمانداد که ایشان کرکن و جوق جوق ساخته برابر توقان تقسیم نمودند و تمامی کله و رمه کوچانیده روان شدند و بیرلیغ مطاع نفاذ یافت که بحکیس از ایشان کوسفند و چهارپای نخرند تا سبکبار شوند و حیال فرو نکنند آنکاه عنان کیران صاحقران جهت ستان بجانب عراق و آذربایجان معطوف یافت و مثال الزام الامتثال سلطانیه رسال یافت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و توقان آغا و چلپی ملک آغا و خان زاده که والده شاه زاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاهزادکان صغار تا حدود قلعه اوبنک جهت همایون فال استقبال نمایند و چون رایات ظفر آیات بسعادت و اقبال از بسواس بکذشت مراحم خسروانه امیر قراعثمان را بصنوف نوازش سرافراز کردانیده حضرت فرمود که بولایت خود رود و دیکران عزم برطی بوادی مواضبت نموده در مرغزار ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری تقدیم رسانیده پیشکش کشید یکدو منزل دیکر همراهی کرده بازکشت و دو اندر دو روز در تی پسر سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان امیرزاده محمد جهانکیر و امیرزاده سعد وقاص برسیدند و صاحقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده ارزندیان امیرزاده محمد جهانکیر و برادرش چراحت و اقعه جانسوز امیرزاده محمد سلطان تازه شده فطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحقران کامکار فرو دوید حضرات عالیات و امرا و نیک اهوبک بهایون پیوستند آنواقعه بایله بوالده شاه زاده مرحوم خازنده شنوانیدند دستر خلیها مانند ماهی در شکنج مضطرب کشته بروجهی تضرع و زاری و کریه و بیقراری نمود که فلک رنکاری کرفته نسبی بر رود دلش اشک کلکون می افشاند و تمامی آغایان لباس سوکواری پوشیده مبوافقت خازنده بر طلاس ماتم نشسته و تعزیتی در غایت عظمت داشته و جهت ترویح روح شاه زاده سعید بخیرات کلام ملک علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از ان فرمان عالیشان نفاذ یافته و مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه همه را باغراز و اکرام خلعت و انعام بنواخت و جهت اجراء ثبوت عزم کرجستان رایت نهاد بهمت ساخت

ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت کرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک بشاه زادکان عالی مکان

چون هاچه لوا کوتوکشای از ممالک روم بازکشته پرتو وصول بر حدود کرجستان انداخت و ملک کرکین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال نمود و عبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آنشد که امیر تیمور کورکان بار دیکر عزم کرجستان جزم کرده بطرف مشکول روان کشت و در آنولا سفیر قبوقا کرجی با تبرکات لایقه بدرکاه عالیپناه رسیده و مقارن اوکوستندیل برادر ملک کرکین نیز ساحت آستان دولت آشیان را معقل و ملجوم کردانیدند و همچنین در هر منزل سروران و حکام بخدمت پیوسته

و پیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص می یافتند و چون حوالی اسکول محل نزول همایون گشت نظر مرحمت صاحبقرانی بر حال امیرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاد
بار دیگر حکومت شیراز بنام و اختصاص او سمت پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد و انجیر شنیده عازم اردوی
همایون گردید و در منزل خانسار از اعمال جربادقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت صفهان را بتو عنایت فرمودیم آغرق را
بدان بلده فرست و خود بیورت و جرد رفته قلعهٔ ایسان را بکمال عمارت باز آور و بعد ازان مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک
روی باولکای خود آوردند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دار السلام بغداد گشته ایالت
ولایت عراق عرب تا واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع آن حدود با میرزاده ابابکر عنایت کرد و فرمود که شاهزاده نخست بدیار
بکر شتابد و مفسدان آنجائی را بتیغ سیاست نیست گردانیده در فصل پاییز بعراق عرب رود و شر قرا یوسف که در آن وقت بر آن دیار مستولی بود دفع
ساخته در زراعت و عمارت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب آنست که چون او در بر سا خبر وصول موکب صاحب
قرانی بقیصریه استماع نمود هراس بی قیاس بر ضمیرش راه یافته بطرف عراق عرب شتافت و احشام ترکمه را جمع آورده در صحرای حلّه نشست و سلطان
احمد که در آن اوان باز ببغداد آمده بود بحلّه پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آغا فیروز را که حبلّ الملک سلطان طاهر بود بگرفت و بدین جهة
پسر از پدر متوهم شده باتفاق امراء عظام محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت
و شب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد جسر بریده در آن طرف آب در برابر پسر منزل گزید و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را بمدد طلبید
و قرا یوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست
که اسب از جوی بجهاند با جبه و اسلحه در آب افتاده شعلهٔ حیاتش فرو نشست بعد ازان سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده از وی
مفارقت کرده ببغداد رفت و قرا یوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشهٔ خزیده شخصی قرا
حسن نام او را بدید و در شب بر دوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد آنگاه بجمعی رسیدند و گاوی گرفته سلطان احمد بران گاو سوار گشته بتکریت رفت و
سارق عمر اویرات که در آن دیار بود چهل سر اسب و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مغلوکی چند بهم کشیده از آنجا بطرف شام
خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون امیرزاده ابابکر بحلّه رسید و امیرزاده رستم از وروجرد بموجب فرمان واجب
الاذعان بدو پیوست و شاهزادگان دو قول ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر النعیم تلاقی فریقین
روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا
ابابکر ببغداد خرامید و بعمارت و زراعت مشغول گردید

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین و انجاز و مراجعت نمودن از گرجستان ظفر قرین سرافراز

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت گرجستان در آمد و امراء ذوی الاعزاز قری و قصبات
آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند بمسامع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که در میان دو درهٔ عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب
آن بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبهٔ جدا گشته و بارتفاع از و برگذشته چنانچه از بالای آن کوه بغیر پایمردی
نردبان یا ریسمان و امثال آن بر زبر آن کوه پاره نمیتوان رفت و آن جبل بجز یک راه باریک پیچاپیچ ندارد و پیرامنش بواسطهٔ تنگی دره جای نزول سپاه
و نصب خیام نیست بنا بر علی هذا جمعی کثیر از گرجیان بالای آن را قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کوتوالی دارند زال نام و ذخیرهٔ بسیار جمع
آورده اند چنانچه فتح آن حصار منحصر در طول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان کمند همت بلند نهمت بتسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین
بود انداخته لوای نهضت برافراخت و مردم از آن عزیمت بغایت متعجب گشتند زیرا که بالشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار متیسر پذیر نبود
و با سپاه اندک در میان ولایت یاغی آنمقدار توقف که ذخیرهٔ اهل قلعه با تمام رسد مصلحت نمی نمود القصه روز جمعه چهار دهم محرم الحرام سنه ست
و ثمانمائه ماهچهٔ علم نصرت شیم سایهٔ وصول بر ظاهر کرتین انداخت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان
قطرات باران از امر بنیان ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امرا بفرمان صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن حصن حصین بر سه حصار متین برافراختند

برافراخته تا کرنج از روی قهر و غلبه تیر شود جمعی از شکریان شتابان بر محاصره پردازند و چون گیهنه تهمتن بجنبانند و جدال بگذارند در شب جمعه ۱۲ ماه مذکور بیکجیک نامی از قوم نکریت که در کوه روی نظیر ندارند بران شتاب بادیه بجرد و بشتابی گشت و باز گشت و بچکیس اگر چیان را بران اطلاع یافتند در وقت دیگر سر کوشت شب را در پایه سریر سلطنت مصیر تقریر کرد رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و سیمان طنابهای قوی بافتند و چوبهای سری در یکطناب دیگری در طبقه گرد و زورقهای ساختند و حکم شد که شصت چهار کس از یکچیان بران کوه باره برآیند و زبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران بران جبل صعود نمایند و برحسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل هنر بران کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نوافشان برافراخت و گرچیان تاریک دل از خواب غفلت در آمدند یکی از نهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بلی اعتبار آواز برآورد و تکبیر گفت و محمود نفیر چی نفیر کشید و چون گرچیان آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود توقف یافتند سلیمشاه ارزوی صعوبت دست باستعمال آلات قتال بردند و از انجانب امیر کشور گیر نفیر همایون سوار کشته بطاپفه از دلیران روزگار بسپاهی حصار شتافت و مبارزان را صعود امر فرمود و ایشان بموجب فرموده علمها و دود و حیرت بدماغ گرچیان گریبان بالا رفت و میدان استند که بعد اطفای این مردم پردازند یا دفع جمعی را که از بالای آن کوه یار همتوجه ایشان بود پیش نهاد همت سازند و حربی در غایت صعوبت روی نمود آخر الامر بحسب وقته الحق بعلو و الاعلی مجاهدان دین یزدان گفتار لعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تحریر کشیده مزال کوتوال گرفتار گشت و با سایر یاران بدرک دار راه دوزخ پیش گرفت و کلیسا بار ایشان ویران شد و شعار شرع شریف در آن دیار بسمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور کوره کان بچکیک و تمامی بهادرانی را که بر آن کوه باره بالا رفته بودند بمنظور نظر انعام و احسان گردانید و کامران و سرافراز بجانب انجار در اتبتر از آن امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک را با دیگر امرا ظفر لوا بر سم تغلای بهشیر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تا ختند و بسیاری از کفار را عینیت و ما بو کرده صوامع و معابد گرچیان را با خاک یکسان ساختند ملک گرکین چون حال بدان منوال دیده و دانست که اگر موکب همایون بانجا نه در آید یک نصرانی و ارمنی در انجا زنده نماند بلجیان سخن دان با تضرع و ابتهاج بآستان اقبال آشیان فرستاد و امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور کورکان بخشش از جهول ملتمس او اجابت فرمود و چون حلمها با سلام با نکیز اراده ذوی الاحترام عرضه داشتند که بر گاه این طایفه جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایات ایشان شرعا جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش باقبال آسمانی ملازم موکب همایون بود همسون گردانیدند و فرمود که جزیه خاطر تواز سر جرایم گرکین در گذشتم و بلجیان را گرکین حضرت اشراف یافته انجز بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده بنزار اشرفی که بشرفناسم و لقب همایون مشرف گشته بود و هزار اسپ با بسی نفایس اقمشه و گرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلورین و مطعمه لعلی خوش رنگ آبدار بوزن هژده مثقال بر سم پیشکش آورند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور کورکان ایشان را خلعت بخشیده حضرت اشراف ارزانی داشت و علم مراجعت انداخته بر افراشت و چون از آب کرگیو گذشته و دو منزل طی نموده چنان عمارت شهر بلجیان در نظر خاطر اقتاد که بجانب قرا باغ ازان متوجه شد

ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

در موسم پائیز که اوایل ایام ظهور برودت و سرما بود و آب چون کف گریان گاه سیم بار تگو هر شتابیمود چنان اتفاق افتاد که شهزادی بولایت بلجیان گذر نهضت بخشیده حضرت اشراف ارزانی داشت و سرداران و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و سه بویات و مساجد و حمام و بناء عمارت کرده اطراف آن را بطنابها پیموده و بر شاه راه دکان و امرا و معتمدان و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشکریان بجد تمام آغاز کار کردند و چون توجه ضمیر همایون باستکمام کار یکه از زود اقتدار سلاطین و کامگاران عرض کمیال اشوار بر آید بهدت بکاه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام محافظت بلجیان را مامور گشت و بهمدران ایام رای همایونی چنان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن بلجیان گذرد تا موجب از دیاد معموری آن بلده گردد و شاه را دکان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جوی گرنج شش فرسخ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت و در آن روان گردانی بلجیان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهة تهنیت فتح روم و تعزیت شاه زاده سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتی ستان آمده بودند و هر روز مجالس بادشاه گیتی فروز از نور حضور جمعی کثیر از علماء تحریر و فضلاء روشن ضمیر از دیار

اخضارت می پذیرفت و حکایات لطیف و حکایات بدیع میگذشت روزی سخن مذکر فضیلت صدق احسان علو مرتبت و شایان حالت نشان مجسمه امیر تیمور گورکان گشت
آن سعادت مجرد گفتار نعمتها مایه بنیاد ایران علما استفسار احوال روایات و کیفیت عنایت حکام و دار و عکاف فرمود بر حرکت آنچه از نیک و بد ذخیره و شمه مملکت
خود معلوم داشتند بعرض رسانیده امیر تیمور بتدارک اختلال احوال بقدر استعداد مشغول شده در باب رعایت رعیت و زیردستان عنایت سعی و اهتمام مبذول داشت
و همدران وقات صاحبقران بخجسته صفات طایفه از صحاب درس و فتوی را که بمزید زهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند باحسن انعام و رعایت مصاحب ساخته
بهره و نصیب از نشان رعطری از اطراف ممالک محروسه فرستاده در تحقیق مهمات حکام و عمال نموده و از مظلوم از ظالم میرسانیدند و ستمکاران را بانحای انتقام رسانیده
و قایع آن زمان و دیگری آن بود که امیرزاده عمر ولد المعظم قطب الدین میرانشاه که در سمرقند مسجد سر بر حسب فرمان مطاع بتوجه درگاه پیوسته رفیق حاکمه
روز جمعه غره جمادی الاولی سنه ثمانمائه بشرف بابوس استعداد یافت و بسلب طلب شاه زاده آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و
لواحق برای دوست و تفویض باید دیگر آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین مروجی صدر که در سیاست زیر نهج عدالت سلوک نکرده بود مواخذه و مقید گشت و دست
انصاف صاحبقران بخجسته اوصاف بحل علیا را و در نوشت بلیین بامضال آنکه در آن اوان که در ولایت حضرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران
مولانا قطب الدین را جهت استخلاص اموال شیراز و فارس محاسبات آن ولایت تعیین فرموده جناب مولوی بدانجانب شتافته بهمانه شمار و پیشکش مبلغ بسیصد
هزار دینار یکی از عیار و محرر قات بنام مولانا صاحد که در آن زمان از فارس آمده بود من مضمون بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش آلهی انجناب رادوه
شاخه رو لانه کرده بشیراز برد و آن وجوه را تمام از وی بستاند و بصاحبان آن مال رساند و نوکرش اغرون نام که با مردم قدیمی نموده بود از طرف خود بشیراز
و شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید بخست اغرون نام را بردار اعتبار کشید و روز جمعه که کروه انبوهی در مسجد جامع عتیق شیراز جمع
آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر بنکین بازو لانه آهنین دو شاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاحد بر منبر آمده بتمثر از عدل احسان حضرت
صاحبقران بسامع طوایف انسان رسانیده وجهت خواجه عما و فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج خواندند بیت اگر خراب شدایران بملکت رشاه مدان
که نیز مردم دانا کنا مولانا ست وا را طراف و جوانب فلطفه و عاوتشار یا دشاه عدالت انتما بگوش سایکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور بر زیادت
و دور مضاعف و میزاید گردیده و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار یکی را بوقوف قضاة و اعیان مملکت بخصوص در کسور بخدا و ندان اموال رسانیده
و در آن باب محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عثمان بطرف اردوی همایون معطوف گردانیده و میرزا پیر محمد عیسی شیخ بندامو لانا
قطب الدین بر داشت و او را بجانب سمرقند فرستاده و پادشاه باذین دو او اجون بتعمیر سلیقان فراغت یافته جهة استقلال بقراباغ ایران شتافت و حکم
همایون نافذ شده اکثر امرا و شاه زادگان و ولایات رسم قرابتی حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه بلا گوخان بامیرزاده عمر شیخت پذیرد و
در آن اثنا مهمانیان بسامع جاه و جلال رسانیدند که اسکندر شیخ ولد فرا سیاب جلایر که حسب الحکم والی فیروزکوه و دماوند بود و خیال مرتد شدن دارد
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخی را پیش خود خصوصا بدایت نماید
لقد قدم اظلمات ضلالت پیوسته آبدکام جان در آب حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی گمراهی سر کردان ماند بیادکان تختگاه
جمع آورده بنیادش را برانداز نمایند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشته نخجوان در اوقات قدوه اولاد خیر البریه سید برکه
از جانب اندخود و بلدا و را رانتهر خان زاد کان مرتد و مشایخ اسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و خواجه فضل الله شیخ الاسلام
کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد المجید بار دوی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیده چون ملوک جبال و یالمه شیروان
گیلان تا آن غایت بسده و سدره تربیت نیامده بودند بحکم و ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده و در آنولا بموجب اشارت علیه امیرزاده شاه رخ
و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی سید خواجه و رستم طغایا بوغا منصوب گیلان رسوان شدند و بعد از وصول فرمان تعلق حکام گیلان
مبلغی خطیر بر سم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی منتسب امیر سید رضا گیا با تفاق امیر محمد رشتی که از جلاوا عاظم حکام گیلانات بودند
بپای سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان انکسار و اعتذار باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بنوزان شرع پانزده هزار من برسم و هفت هزار
و سه هزار گاو و گوسفند و صاحبقران کمتر نوازمشار الیهما بانظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه از این جمله بسید رضا گیا و امیر محمد باشد

باشد از قرار نصف مخلص کرد انند و تمیز را انعام ایشان دانند و از سد سایر ملوک کیلانات تعلق معاف دارند و تید رضا کیا و امیر محمد راضی و مشاکر و مباهی و فتحعلیخان گرشتند و معاودت بحال سید سوده حضال امیر سید برکه برکه ذات شریف از عالم کثیف بار کرده رمیاض قدس انتقال نمود و از این جهت خاطر جهانبانی محزون گشته حکم فرمود که نعش مغفرت مآب را بماند خود برده بر سم امانت دفن نمایند و دیگر از وقایع قراباغ آنکه صاحبقران با بخش تاج حسنان ایالت پناه همدان و دهنا و ندورد و جرد و مواضع لکوچک را بامیرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در اخر همان زمستان سلطان علی حاکم ماردین بار دیگر علامت خسرو خشمت آئین آمده محمد ره را که نامزد امیرزاده اما بکر کرده بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید و آنروز وفات شاهزاده سعید محمد سلطان بخیال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امراء و ارکان دولت بترتیب آیش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند و آن مجلس را بقرائت کلام ملک علام و دعوات صاحبقرانی ختام فرمودند و فارغ از اجازت یافته متوجه سلطانیه شدند نعش ولد مرحوم خود را از انجا بتبعیت نقل نمایند و همدران ایام پادشاه گردون احتشام سنگار فرمود تا کابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داده و حضرت اشرف زادگان را بشکوه و شوکت خان روی بدیار خویش آورند

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر

چون خسرو کیتی ستان آسمانی نمایان رسایان رسانیده و عنان عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانیده صاحبقران آفاق از یورت قشلاق منهضت نموده ۱۲ ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرموده و قریه نعمت آباد را که از قرای شهر برلاس است چین همت خجسته حرکت ساخت و میرزا شاه رخ که از سرکیلان با بکشته بود در آن مقام موکب همایون پیوست و همدران ایام قدوم بارکاه فلک احتشام علوی پادشاه جمجاه خسرو انه ترتیب فرموده و زنگ پیشه بمنت بیم چم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق عجم را در بایجان و آران و موغان و کرجستان و ارمینه و مسوبات آن بامیرزاده عمر و میرزا میرانشاه مسلم داشت و بربیع عالم مطاع مشیع با تمغا همایون پادشاه زاده عنایت کرده فرمان داد که سایر شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین مانند بجا بگذارند و امرا و اعظام امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و امیر تو کل یا دکار بلاس و جنید بور لدای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد و قبض و بسط امور آن ممالک را برای رزین و عقل دور بین امیر جهانشاه مفوض دانند و گوش هوش شاهزاده را پدر مرحوم واعظ دلنشین و ناصح سود مند گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و انهدام اساس جور و اعتساف و اجتناب از مساک و اسراف وصیت فرمود و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و قامت قابلیت شاهزاده میرزا عمر تاج و حلقه خاص و کمر مرصع آرایش یافت و بانعام پیسی مرزبن رزین مقرر گشته عنان بطرف ییلاق آلاماش تافت و همچنین سایر حکام و ولایات بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور کورکان کنار آب قلق را کیلا ورود و مشهور ست محل نزول موکب همایون ساخت

ذکر فرار اسکندر یخی از امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و محترم شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت ظفر پناه

سابقا خامه سخن گذار اجنبا نموده بود که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه جهة تحقیق احوال اسکندر یخی متوجه ری گشته و ایشان بعد از وصول مقصد دانستند که اسکندر یکهران بعنت صاحبقران والا کهر جایز دانسته عصیان پیشه است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان انجا گذاشته خود بکوهستان چلاو و رستمدار کریخته ناچار امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بیاد کار قم و کاشان آواده و ساوه جمع آورده معاقب اسکندر رستم دار برستم دار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه فیروزکوه آمده بود و بدیشان پیوست کرفته نزد اسکندر یخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن تو را موا خذ کرده ایم و سال داشتم تا غایت عنایت مارا نسبت بحال خود دانسته بملازمت مبادرت نمائی اسکندر در حال ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد و بجبال سخت و عقبات پر درخت تحصن جست و صورت واقعه را بامیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب قلق لعرض امیر تیمور کورکان رسیده قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر مضراب جاکو براه سایر ایلی عزم رام اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت و امیرزاده اسکندر را امیرزاده شاه ملک ارهد رود میانه بجانب ری روانه گشتند و الحضرت از کنار آب قلق منهضت فرموده پرچم حلم بصرت تیمم سایه وصول بموضع سرچم انداخت و از انجا نیز کوچ واقع شده بتیم سوا بل سلطانیه محل نصب سراپردات عزت و جلال گشت و چون صحرای فرخنده ضرب خیام عساکر ظفر قرین سند امیرزاده اما بکر که از بغداد و دواسپه آمده بود

خلاف ۴

روز نهم بدان منزل رسید و بفرستادن جدی بزرگوار استعداد یافته بوسیله سراملک خانم و امیر شیخ نورالدین درخواست کرد که پدرش امیرزاده امیر شاه در بعد دیار او باشد و مثل و مبدول افتاد و صاحبقران در یوال چهار صد هزار دینار کپکی نقد و صد و سی سراسپ امیرزاده امیر شاه بخشید و او در کنار گرفته شرف حضرت ارزانی داشت و صاحبقران باستحقاق در سوق یلاق امیرزاده با یکدیگر دوست سراسپ و صد هزار دینار کپکی و صد دست جامه انعام فرمود و فرمود که بیشه عازم دفع اسکندر شده با امیرزاده تتم بپیوندد و شاهزاده حسب الحکم تقدیم رسانیده در یکجو با امیرزاده تتم و امرا ایلغار محی کشت و شاهزادگان و امرا مسیت روز در یکجو بودند و چون دیگر لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان درخت انداخته راه میساختند و درست و چوی اسکندر بهر طرف میتاختند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز دوشنبه اوی قعده بغیر ورکوه رسیده عساکر فیروزی مآثر قلعه را که از غایت استحکام احتیاج بتعریف ندارد و مانند تکین در میان انگشترین احاطه نموده و با فرو خان قرق خنبک و اندختن تیر و سنگ پرداخته و اهل قلعه را باصولت سیاه ظفر پناه دست و دل از کار رفته عقوبتشان صاحبقران عادل اشفع جرایم خود ساخته و بسپاه اسکندر بالتفاق اعیان دولت حصن آسمان نشان را رایح عزوده تخصیص عجز و قصور آمدند و در روز دهم ماه مذکور با ستان امتال آنسان شناخته امیر تیمور کورکان رقم تجاوز و اغماض بر صحیفه احوال ایشان کشید و گوتوالی فیروزکوه را با میرزنگی قوتی معوض گردانیده در حلال این احوال یکی از قوم قرمانات در خطا بهروا معان دست عدوان و طغیان تا سنین عصیان برآورده و تنگری پرسش را که معتقد کوچایندان ایشان بود چند رحم روند و اغاکریز گردند و چون بخبر سپاه رکن الدین رسید همین طریق مسلوک داشتند و امرا عظام مثل سوتکای بهادر و امیر شمس الدین عباس و الکش و شاه ولی و غیرهم ایشان را تعاقب نموده علفی بر تقبل رسانیدند و طایفه ایشان قوم جان تبک با پیرون بردند و زره و جنگ اسلاح کرد شتند و اموال ایشان بتاراج و یاراج رفت **ذکر توجه صاحبقران والا گهر از عقب اسکندر** امیر تیمور کورکان بعد از رفع فیروزکوه حضرات عالیات و اعزه سعایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع اسکندر برافراخت و در اثنار راه امیرزاده شاه رخ را حاضر ملاری شده حضرت توجه تجاه همراه یافت و حضرت صاحبقران بر در جمعه بیست و یکم ماه رسیده بوضوح انجامید که اسکندر روباه صفت مکار در کوه کیخاندوان عقب بست بعادت شنگ و پر درخت و پیوسته بجا بار ندکی میباشد و آب بزرگ عمیق کاسپ از آنجا بشنا میتوانند گذشت از میان اندیمسکد رد و باسطان صوفیه بجمیع زره اشتهار یافته قصد صاحبقران نامدار از عقب اسکندر بیان بدره در آمده چون باب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته جسر ویران کرده لاجرم بستن پل اشارت فرمود و فرمان بران موجب فرموده علم نمود روز دوشنبه بیست و یکم ماه مذکور بنخست چهل هزار که قراولان بودند بران پل گذشته بمعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و امیرزاده سلطان حسین و فتح نورالدین عبور نمودند و بالای کوه چهم دره برآمد بچل میرسیدند و علی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان بچشمه میرسیدند و روز چشنبه ۲۲ ماه مذکور شاه ملک برلاس و صدر برلاس و غیرهما از قراولان باسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر بیش نبودند و اسکندر دو بست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را خاطر نشه کش خود نمیپنداشت شبیه کرده او را متهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبد الله عباس از عقب رسیدند و بقیتول اسکندر اعانت نمودند و امیر سوتکای که بطرف دیگر شتافته بود دهم زاده اسکندر را بهراسب و دیگر متعلقان او با خود زده همه را اسیر کرده و امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه برقراولان بیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و بیاد حمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر بگرت دیگر گشت یافته با هنگ مردی بطرف کیلان گریخته و روایتی که در ظفر نامه مسطور است دیگر از روی جزمی پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با میرزاده رستم و امیرزاده با یکبو و امیرزاده اسکندر و امرا عظام محی گشته بالتفاق کنار آقلزم سه فرسخ بطرف کیلان رفته و فرود آمدند و در آن منزل امیر عرب جاکو که برحسب فرمان با لشکر هراسان براه آمل و ساری آمده بود با یشان پیوست و نوبت دیگر آن نشان بیشه جلادت بآن جنگل در آمده در طلب اسکندر بسعی تمام بودند و چون از وی جزمی نیافتند بدرگاه عالمیان بازگشتند و کیفیت حال عرضه کردند و امیر تیمور ایشان را معاتب و مجازات ساخت و حکم فرمود که بطرف کیلان رونده بهر نوع که توانند اسکندر را بدست آورند ایشان چنانچه در ظفر نامه و مطلع سعدین مذکور است بکشانه رونده بگردیه میان جنگل آب ولای سر کردان شده بی آنکه اسکندر را بیابند بموکب همایون مراجعت نمودند و ما سید علیزد در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان

کلکت بیان کرد انیده که چون امرا ایلغار بعلامت صاحبقران فلک اقتدار بازگشتند و نقدان اسکندر را بعرض سانیدند بالخصوص یادگار شاهان
غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورند شما را سیاستی بلیغ خواهم کرد و لاجرم امرا باز در راه افتاده بولایت تنکابن در آمدند و سید
نزد سید هادی که با که در آن وقت حاکم آنجا بود فرستاده پیغام دادند که اگر بخواهی که مملکت تو تعرضی نرساند اسکندر شیخی را که فتنه تسلیم نمای سید بعد
استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مرد را که ندیده ام و نه دیده ام آمانشنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سر سیمه و بدمعال سکیر و دشمن شما
شما و رد کنار دریکار رود تو توقف نمایند تا من کس فرستاده او را پیدا کرده بگیرم و آنگاه سید هادی کیا جمعی را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل رسانید
داشت و سردار انجماعت را بهزار اسپ محمد نیت سید ظهیر کوید که من هزار اسپ محمد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل نخست
وحوشی مشغول تفریح جمعی از کاشانیان شان داد ند که حالا دو نفر سوار ندارد یکی با یک عورت و دو طفل زن و ما آمدند و خود زنی خواستند و ما حضری بود خورد
باین همه در آمدند لشکر سید فی الحال آتش زده بانجانب رفتند و چون اسکندر این صورت مشاهده نمود برد و طفل را بکشت مادر اطفال فغان نوحه کرده
او را نیز قبول آورده خود با یک نوکر پای در رحمی نهشت و سپاهیان سید هادی کیا با و رسیدند اسکندر بزخم پکان جمعی را مجروح ساخت و آن
مردم بروی تاخته همانجا کارش فیصل دادند و سرش را نزد سید بردند و سید آن سر را پیش امرا صاحبقران برد انیده گفت این سر اسکندر است
مولف ظفر نامه کوید که اسکندر نسل سیر آن بن کیو بود و در میدان مبارزت از رستم دستان کوی مسابقت میبرد و مع ذالک بواسطه کفران نعمت حالش
بانجا رسید و چون اجل موعود فرا رسید این همه پهلوانی فایده نبخشید رباعی بکوش و مکان چیزی نخیزد و شر ز کفران نعمت مدان شوم تر ز کفران
نعمت چه آید ز مغز ان که نعمان عمر است و حسنران دین

ذکر نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال چون رایت همایون فرمان روا نه ربع مسکون از نور غره شوکت اسکندر فراغت یافت از کنار آب جهنم دره بجلگاه کلاورشت شتافت
و در آن منزل امیر سید علی ولد سید جمال الدین بن سید فواد الدین را برتبت تربیت رسانیده ایالت و ولایت آمل لویمی را و آنگاه بر سبیل عزیمت ماورا را النهر فرموده شاه زادگان و حکام عراقین و آذربایجان شرف حضور ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم امیرزاده امابکر
گردانید امیر سعید برلاس بصوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و ما چقوای کشور کشای روز سه شنبه ۲۲ ذی الحجه بر تو وصول پذیرفت و در
کوه اندخت صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه بنصب فرمود و بخلعت طلا دوز و کلاه مرصع سرافراز کرد انیده اجازت
داد و در روز چهارشنبه غره محرم سنه تسع و ثمانمائه بر بنیاپور عبور نموده بکنار آب جهون شتافت و در آن منزل میرزا شاهرخ بلازمت رسیده تبکشیهای
یاد شایانه گذرانیده و همان روز بخدمت تصاف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب خرامیده رعایا و اهالی از دارد عنه
چپقچیوا باق تلبه شکایت کردند و قهرمان قهرقبل او حکم فرموده فرمان پران پای او را سوراخ کردند و سر نکون او نخیت بتابر و در ولایات نصرت یافت
در عرض مسافت سه فرسخ نموده از کنار تدبر آمویه عبور فرموده خانه خانزاده علاء الملک ترمذی محل نزول همایون کشته خانزاده لوازم خدمتگزاری و پیشکش پر
تقدیم رسانیده و از آنجا صاحبقران کشور کشا بکش رفته آفتاب از سمن مقدم جهان آرا عزت افزای سپهر خضرا شد چون باغ قراتو بمحل نصب لشکر قضا
سلطنت گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بفرستادن پیشکشها رسیدند و آن سر و چمن کامرانی از رنصرت باغ قراتو به باغ چنار چنار جزیره و از آنجا
مانند جان در تن و روح در بدن سمرقند در آمد و بمدت سه روز امیر زاده محمد سلطان که بتاخت رفته بود در قلعه شهرستان بصحابت
بجای آورده باغ چنار را خود و بساط نشاط و عشرت مبسوط کرد انیده بتجرع اقداح مالا مال اشتغال فرمود و در آن اثنا ایلچی آید کوا از طرف دشت
آمده بشکار و سلاکات کذرانیده و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر کرد انیده و همچنین از پیش فرمانفرمای ممالک فرنگ قاصدان با ارمغان صاحب
احسن دوار ملک رسیده بتبرکات فاخره و تحفه نادره بعرض سانیدند از انجمله پرده ها نقش منقش بود که نظیر آن در آئینه خیال هیچ مصوری هرگز
جمال ننمود و هیچ در لطف و صورت آن حیران نماند و الحمد لله الواهب المقاصد و المعانی **ذکر طوی فرمودن صاحب قران کامران جهت تزویج شاه زاد کان عالی مکان** علو همت صاحبقران کیتی ستان بطبق کلام منجم نظام علو الهمة من الایمان
همواره مقتضی آن بود که عالمی مضمار و بلاد جهان در تحت تصرف بندکان آستان سلطنت آشیان در آید و همای چتر همایون فالش در عالمی بسایه بط

عنبر ایسان شاهباز بلند پرواز آفتاب درخشان حضرت فرزانی بهجت خصرانی مشارکت عنبری بال اقبال کبتیاد علی بداد آن والا گهر بورج سعادت سال فرخنده فال
فرخنده روز چهارشنبه دهم شهر شوال سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائة بر تخت سلطنت و جهانبانی جلوس فرمود و بر وفق رای جهان آرای و مقتضای طالع همایون
و ساعت میمون بر مسند فرمانروائی و کامگاری متمکن گشته بتقدیم مهمات ملکی و ترتیب مصالح لشکری و رعیت پروری و تربیت خلق خدا و تنظیم امور
ملک و ملت و تدبیر مهام دین و دولت پرداخت و بعد از استقرار بنیاد سلطنت و استحکام اساس حشمت و شوکت بتسخیر ممالک ایران و توران و تنبیه و تادیب
گردنکشان و سرکشان این مرز و بوم و قلع و قمع اشرار و اهل فساد و طغیان و استیصال اعادی و اضداد و اهل عناد و عصیان که در اطراف و اکناف
مملکت سر بشورش و طغیان برداشته بودند و بر وفق مقتضای وقت و حسب اقتضای زمان و وقت بر هر طرف لشکر کشیده و بر هر جانب عساکر منصوره
فرستاده بر اکثر ممالک ایران و توران و بعضی از بلاد روم و هندوستان استیلا یافت و بر اکثر ممالک مذکوره بسط ید تصرف و استیلا یافته
بر اکثر ممالک مذکوره بسط ید تصرف و استیلا یافته

و منقوش نگین ترنین داشت و در عرض یک هفته را فراگشته و وسعت آن دوازده پای بر بسته بود و که گنجایش ده و دوازده هزار کس داشت بیت
پهری بصنعت برافراخته جهان و جهان سایه انداخته و بر این قیاس برای خواتین طنطنین آئین و شاهزادگان سعادت قرین و خواص پادشاه
سرا پرده عالی مقدار خیمه و خرگاه و سرا پرده و بارگاه برافراختند که عرصه زمین را مانند سپهر برین از نور اکواکب کواکب برساختند بیت خیمه و خرگاه تو
گوئی که سپهر است پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان و دران مکان را انجا و اقطار کستان و خراسان و سیستان و زابلستان و جرجان و طبرستان
بلاد ایران و توران چندان غلایق مجتمع گشتند که شرح آن تسویر پذیر نیست و در آن ایام دشمکلی بوغا خاتون که از امرای ممالک طایر سلطان بر وفق
صنوف کمالات انسانی و حفظ کلام منجر بظام شجاعی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و انصاف با وصاف ارباب عرفان و تحقیق و استعداد تمام
اصحاب ایقان و توفیق امتیاز تمام داشت از پیش لشکر ملک ناصر سلطان فرج بر هم رسالت رسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر
و اقمشه فاخره بعرض سانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شتر مرغ علاوه آن متبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر از ایلستان بخدمت شتافته بسعادت ملتمس رسیدند و حضرت صاحبقران از ملاقات امیرزاده پیر محمد برادر شیخ محمد سلطان بسیار
آمده مثال بفصل بهار گریان شد و چون بکام و مراد نبود و وقت ملائم و اشک فشانی حضرت صاحبقرانی شاه زاده را آفتاب و ابر جامه
زرکار پوشانیده و لباس شکفام او را چون پرده ظلمانی شب تیره نورانی روز برهم درانیده و ایام پیام عیش بدام و بشارت عشرت صبح و شام بگوش
خواص و عوام رسانیده و صناع و پیشه وران ایران و توران و حصر و شام و آران چهار طاقها چهسته بقعه های گوناگون ساخته و ابواب فرح و فیروزی
لعبهای غریب و شعبده های عجیب انگیخته مجلس انس و بساط نشاط بحدی انبساط یافت و الوان بهجت و مسرت بالغ بکمال صعودی بر و جنبات کائنات
ثابت بیت نشاط و سرور در انجمان عام شد که رستم غم را زهره کمنا مرشد و از برای ترویج شاه زادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت
و جمعی کثیر از علما و فضلا و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و ابالی در پایه سریر سلطنت مصیر جمع گشتند و امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان
پسران میرزا شاه رخ و امیرزاده اچکل بن میرزا امیرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا ابابکر ابناء میرزا عمر شیخ با گرایم کرده و دمان سلطنت و
خلافت خاندان خلافت عقد بستند و دران محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرارت خطبه نکاح بر سنگ و جاد ملت حنفی اشتغال نمود
و کلمات ایجاب و قبول تقاضی بقضاة تمر قنده مولانا صلاح الدین معلق بود و روز کار زبان بتهنیت و دست ستایش کشاده تذر و کوهر بیشمار و درم و دینار
بسیار فشانده گشت بیت چنان فشاند کو هر دست مردم که گفتی از فلک میبارد انجم و حضرت صاحبقرانی بر سند جهانبانی برآمده خواتین
طنطنین آئین بیمه شتری سوار و بهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر آئین را بحضور نور وصفا تخشیدند و جای شاه زاده گان چمشید قرین و نوئینان و امرای گزین

واقربمکین وستاد است عظام و قضاة اسلام و اکابر و اعیان درسایهٔ دوازده پایه مقرر گردانیده بترتیب صف حاجبان مرصع کلاه بجذبت ستاده در پیشگاه و سایر خلایق از امرا و اعیان بر و کار و اشراف هر بلاد و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور نشسته و سیاولان بهرام توان علمتهای طلا دوزی در بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده و طایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر بدیع منظر با جلهای گوناگون آراسته و بر پشت هر یک تختی تبته در جای مناسب بازده استاده فوجان سالاران رشید با زرین و سیمین شکل بر اوانی مرصع آمقدار حاضر آورده رند که نطق ناطقه از احاطهٔ آن بقصور و اعتراف بنماید و اصناف طعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه و مثلهٔ حلاوت آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که تحریر شرح توان داد و سوجیان عشرت اندیش از انواع مسکرات بیش ترتیب نمودند و بعد از میرسیدن سلطانی چندین خم خمرانی پرازباده صاف آماده کرده صلای عام در دادند سیاقیان گلعذار رکس دار جاهای تزین برگف بلورین گرفته از کمیت بادهٔ گلفام و فروغ جرعهٔ فرخ انجام هر دل را سروری دیگر و هر نشر را نوری غیر مکرر بخشیدند و هر یک از مجلسیان والا و حیران گلعذاری شده مضمون این مقال در زبان گردانیدند رباعی در بزم طرب جام لبالب چه خوش است از دست نگار سیم غبغب چه خوش است هر روز بگلرخی صبوحی چه نکوست کام از لب لعل یار هر شب چه خوش است و در آن ایام ارغایت الطاف عام نظم بعرصهٔ شاه صاحبقران مناسبی کرمی شد بشارت رسان که ایام سودا ست و هنگام عیش می ناب نوشیدن از جام عیش درین جشن کس را مکوبید سخت اگر سیرده رود است اگر نیک بخت چهان مژدگانی بردم رسید کل شادمانی زدلها دمید گرفتند آن سوز هر کس دوام زرد و سرخ و زرد و سرو و سرخ و هر یکی نغمه پردازی و مغنیان خوش آواز نا بهید بر رقص آورد و نوای مانی و غانون و صدای عود و اغنون و رضمیر پران چنگ بشت و جوانان چنگ زاف تاثیر کرد نظم فی مانی کویم مشکبو د زنگی چو شیرین بد زنگی تو بود نوای اغنون و مانی چنگ آن مغول بر فتی تا بفرسنگ و چون چندین و ضمیر و کبیر و غنی و فقیر شادی و نوش و نوش و خروش گذرانیده عیوق را بالصبوح و شفوق را بالصبوح متصل کردانیدند صاحبقران دریاول شاه زادگان و امراء و نوئینان و ایلچیان معروشام و فرنگ و ملا هند و دشت قپچاق و سایر اکابر و اشراف را بخلعت گرانمایه و انعامات موفوره مباهی و مسرور ساخت و بساط طلای و مناهی را طی کرده بتثبیت معظمات امور مملکت پرداخت و در باب امضا و اجرای امر معروف و نهی منکر شارت نمود و خلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات نامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود و الحمد لله المنعم المتان و علیه الاعتماد و الکلان **ذکر استعداد و سپاه نظفر پناه جهة یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف و انحا** صاحبقران مظفر لواچون از طوی کان کل فراغت یافت باشاه زادگان و امراطرق تسوزت بتقدیم رسانیده خاطر فرخنده مآثر جهة اجرای منویات عزم سفر خطر ختا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را بهراه برده هر جا قابلیت اضافه دارد باشد از تحقیق سان زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند و امراء تواچی از میران هزاره و صده چه لکها ستانند که بحد لایق و دستور یورش آمده و تومنیان و تواچیان بموجب فرموده کار بسته شده حکام و ولایات و سرداران اطراف بعد از قرار سان جهة جمع آوردن جریک سوجه خواص خویش گشتند عزم انکه سلجاپه معین بار دوی کیهان پوی پیوندد از میر تیمور کورگان کان کل سمرقند در آمده در مدرسهٔ سرای ملک خانم نزول اجلال فرمود در آن بقعه میرزاده پیر محمد جهانگیر را با سپاه و کرم خلعت فاخره مرحمت و موقر ساخته رخصت داد که بر لبستان مراجعت نماید و امیرزاده میدی احمد بن عمر شیخ را که مادرش در خانهٔ شاه زاده مشار الیه بسر میبرد و خود در طوی مذکور رخصتش را خواسته بود همراه او ساخت و ایشان براه هراة متوجه گشتند و امیر تیمور کورگان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و گرانبهائی داده و ایلغامات دیگر نیز محفوظ و بهرور ساخته دستوری داد و مولانا عبد الله کشی را با جمعی رفیق او گردانیده مکتوبی بعرض سته کرد و در طول تمهید کرد که تاب رد علی شده بود بخط مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی سند گیر بتر بتی که در حسن خط از سایر خویش نوبنیان زمان امتیاز داشت باسم ملک فرج و صحبت ایشان ارسال نمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم تهیه چه اشارت علیه تعلق یابد و در بارهٔ ایشان تعهد ما خواهیم رسانید امیر تیمور در جواب آن نوشت که سلطان احمد را معیت نفرستند و قرا یوسف را زر فرستند که کمانات ربهند و تحف گرانمند و نفایس ارجمند بارسول و نامه ارسال داشت و بر بن قیاس سایر طیبان اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود و آنگاه از مدرسهٔ سرای ملک خانم بکوشک سرکرده معاودت نمود و تعلق بعهد

والا مرحال نفاذ پیوست که امیر بردی تخم لشکریان را بنظر احتیاط درآورده معلوم کند که در دین یورش چند نفر کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و چنانچه عمارت مالی مخصص و تخصیص نموده بروانهٔ که در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است معروض داشت که بموجب سالنامه که ورکان کل قرار یافته از بلاد ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران و بقایای قراتاتار دویست هزار سوار و پیاده نامداره در میدان کارزار جمع خواهند بود و چنانچه حضرت محمد نوعی الوی مرحوم در روضة الصفا نوشته اند و نوعی میرزا سلطان احمد بن میرزا سلیمان میرزا میرزا شاهرخ نمود که در قرسان صاحب قران کیتی ستان پیش منست و از آن دفتر بوضوح می پیوندد که طلایه مان مخضرت در عین توجه بجانب ختای بسیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دو اند نفر شمار آمده بودند و عدد مجموع سپاه ظفر قرین از صفر بمشصد هزار سوار و پیاده میرسید و العلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات و الاحوال

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهة یورش ختای بقتبلاق اقتولات چون بمقتضای قضای سجانی و اقتضای تقدیر ربانی در اثنار کشور گیری و ملک ستانی لشکر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی از کتاب بعضی از امور بایله مانند غارت و اشر مقاتله موزه بود و در اثولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و کرجستان و هند و ستان فارغ گشته مدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود و متلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم خسروانه بتصمیم یافت که جهة تدارک جرایم و اثامی که از خدام عالیمقام در خلال اشتمال باشتعال نایرهٔ خشم و قتال بسهو یا اهمال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بعرض و جها و کفاة صلالت آثار رضا نماید تا بر طبق کریمهٔ ان الحسنات یذهبن السیئات آن معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل کرده ان الله یغفر الذنوب جمیعا بتاء علی هذا بعد از فراغ از طوی مکان کل و براق سپاه پر دل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده جهانگیر سلطان و امیرزاده عمر شیخ و امیر خدا داد حسینی و امیر شمس الدین عباس بارمزه و دیگر امرا ظفر اقتباس با شکنت و شاخ برخیه و سیر اشتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه را نفاذ در سیستان و صحبران رستمان گذارند و ضبط سمرقند بعهده ارغونشاه شده و محافظت خزاین شیخ چوپه تعلق گرفت و رایات جهانکشای ۳ جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمائه از سمرقند بهضت فرمود متوجه قشلاق آقتولات شد و پای مبارکت در رکاب سعادت انتصاب آورده با لشکری که خاطر خیال از ادراک کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصار آن بعضور عرائف مینمود روی براه نهاد و بنیت روان شد و در آن راه چندان بیابان که شد تنگ صحرا و کشد کیاه سطح زمین از بار سلاح مواکب ترزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار گرد اکب تیره ظلمت گرفت نیت بندرین ورزه ماجایگاه نه اندر هوا بود و نه اندر زمین و ما هیچ رایات آفتاب اشراق براه قراتاق مضمت نموده بعد از قطع منازل سایه وصول بر بالای اندات و جودن خورشید در اوج سعادت قوس بود ناگاه دم سردی هوا در رجه گمال یافته سراپردهٔ سحاب کران تا کران آسمان را احاطه کرد و بادی سخت وزیدن گرفت برف و باران عظیم بارید بنیت طوفان روان و رعد هزو شان و برق تیز ورزد و آبچیم سحاب ساست اشک ریز و موکب حضرت نشان از انجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده با قشلاق نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریاتای که قبل ازان بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت امیرزاده جهانگیر سلطان با شکنت خرامیده و امیرزاده سلطان حسین بصیران بصیر ان دیسی منزل گزیدند صاحبقران بسندیده صفات در آقتولات امیر بردی را فرمود که با شکنت رفته برای سپاه کشور کشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که بارها بار کرده همراه برده در راه زراعت نمایند تا در وقت مراجعت لشکر منصور جهة آذوقه تعلقین نمانند و چند هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که هنگام حاجت شتر موجب قوت و قوت لشکر گردد قدرت شود لمقصد کثرت و شوکت و حشمت و شکنت اردوی همایون در آقتولات بمرتبه رسید که گردون کاردیده پیش زمان آن مقدار سپاه با آن همه استعداد و آلات کی در طل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را در شمار نیاورده گمان عظمت طوی کان کل و فتوحیت آقتولات و غنایم عظیم در خاطر افتاده از ظهور مضمون اذا تم امر فی نقصان اندیشه تمام در اشتند و از آسیب عین الکمال رسید چیم و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطری نگاشتند

ذکر توجه رایات ظفر کار از آقتولات بانزار در اواسط زمستان که آفتاب تابان در اواخر عجدی بود از نهضت رود سیحون مجمده شده مانند نظره جام مینو از بسیاری برف فلکگون و فضای صحراء و بساط باسون از

جهت مقاله گشتگان این اوراق بر بیان واضح و لائح گذارد خلاصه آنکه چون رایات ظفر آیات جهة یورش ختای بشرقی قراقتای بیرون رفت سلطان حسین با بعضی از سپاه در سیستان و صحبران رستمان گذاشته شد

سطر ۱۰ سمرقند بهعده ارغونشاه شده و محافظت خزاین شیخ چوپه تعلق گرفت و رایات جهانکشای ۳ جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمائه از سمرقند بهضت فرمود متوجه قشلاق آقتولات شد و پای مبارکت در رکاب سعادت انتصاب آورده با لشکری که خاطر خیال از ادراک کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصار آن بعضور عرائف مینمود روی براه نهاد و بنیت روان شد و در آن راه چندان بیابان که شد تنگ صحرا و کشد کیاه سطح زمین از بار سلاح مواکب ترزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار گرد اکب تیره ظلمت گرفت نیت بندرین ورزه ماجایگاه نه اندر هوا بود و نه اندر زمین و ما هیچ رایات آفتاب اشراق براه قراتاق مضمت نموده بعد از قطع منازل سایه وصول بر بالای اندات و جودن خورشید در اوج سعادت قوس بود ناگاه دم سردی هوا در رجه گمال یافته سراپردهٔ سحاب کران تا کران آسمان را احاطه کرد و بادی سخت وزیدن گرفت برف و باران عظیم بارید بنیت طوفان روان و رعد هزو شان و برق تیز ورزد و آبچیم سحاب ساست اشک ریز و موکب حضرت نشان از انجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده با قشلاق نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریاتای که قبل ازان بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقا مسطور گشت امیرزاده جهانگیر سلطان با شکنت خرامیده و امیرزاده سلطان حسین بصیران بصیر ان دیسی منزل گزیدند صاحبقران بسندیده صفات در آقتولات امیر بردی را فرمود که با شکنت رفته برای سپاه کشور کشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که بارها بار کرده همراه برده در راه زراعت نمایند تا در وقت مراجعت لشکر منصور جهة آذوقه تعلقین نمانند و چند هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که هنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و قوت لشکر گردد قدرت شود لمقصد کثرت و شوکت و حشمت و شکنت اردوی همایون در آقتولات بمرتبه رسید که گردون کاردیده پیش زمان آن مقدار سپاه با آن همه استعداد و آلات کی در طل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را در شمار نیاورده گمان عظمت طوی کان کل و فتوحیت آقتولات و غنایم عظیم در خاطر افتاده از ظهور مضمون اذا تم امر فی نقصان اندیشه تمام در اشتند و از آسیب عین الکمال رسید چیم و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطری نگاشتند

ذکر توجه رایات ظفر کار از آقتولات بانزار در اواسط زمستان که آفتاب تابان در اواخر عجدی بود از نهضت رود سیحون مجمده شده مانند نظره جام مینو از بسیاری برف فلکگون و فضای صحراء و بساط باسون از

و وی در ربا طی شده بود با هم مساوی و از دو طرف خان و مابان کره خاک مذبری میمنه و میسره و قلب و جناح جبال و تلال آدیه صاحبقران معظم لها از غایت حزم و براحتراز موثبات غرار اقوال کوچ فرموده متوجه آنزار شده و در اثناء راه دست و پای جمعی کثیر از بخچه و ضعفا را سرما برده و روز چهارشنبه دوازدهم رجب در آنزار سرای پیری بیک برادر شیخ نورالدین زفر فرود آمد همایون طراوت صورت خانه چنین مذیرفت دهقانان محول از خرمگاه آتش در سقف خانه کرفته مشتعل شده اگرچه طلازمان در ساعت آب بسکین بر آن نشش دوند اما از آن جهت پریشانی خاطر وی دراز دیاد و نهاد چه در آن اوقات اکثر و اصناف خوا بهاء هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهور بش زدیک رسیده بود و نهایت میترسیدند و حضرت صاحبقران در آن اوان موسی کمال را فرستاد که تفحص نماید که از راه پیشین عبور آن گذشت یا نه و او با تشمال مرسانیده بود که از آن راه بسوی بسنت و دیگر بار بطرف سیستان و عقبه فلان همان کاروانه فرموده و او نیز راجعت نموده گفت که در آن عقبه دو نیزه بالا برف افتاده و در این اثناء قراخواجه اوزبک قوشمش خان که از بسیار دشت و صحرا سر کردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمد و در روزی که صاحبقران در دیوانخانه تمکن میفرمود اجهت دلکاری داشت وارد شده و او کان چنگیزی مرآد نایزی او غلان و تاشمور اغلان و جکره او غلان بر دست راست آنحضرت نشسته بودند طرف دست چپ قزوجه امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان زینب و غیث و داشت امرا عظام قراخواجه را بشرف بوسیس رسانیدند و او زبان اعتذار عرض کرد که قوشمش خان میکوید که مدتی شده که در بوادی هرمان بجزای کهران بعنت سر کردانم و بغیر از این آستان اقبال آشیان جای دیکر پناهی نمیدانم امید آنکه مراحم خسروانه کرت دیکر شامل حال این بکشته بال کردد تا پای در دایرهٔ اطاعت و انقیاد نهاده بقیة ایام حیات بتدارک ماقات قیام نماید لطف عمیم صاحبقران بهجت افهم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد و کفت که انشاء الله تعالی چون ازین یورش باز کردیم دشت قچاق و الوس جوجی خاتون را تهوت و دیکر ارقاد طغیان مخالفان سپرا سته بوی سپاریم و کفتار جکلکش بدستور پیشتر از آب بیخ زفر بیکی حاضر دیان سازیم و در اثناء خطاب خسروانه صغیر خان بود که همدران چند روز قراخواجه با سیلاکات نامی و متوسقات کرامی نزد قوشمش خان ارسال داده و از ارزار علم طغرا بقاب حتمای در حرکت آورد تا کاشته کلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود و العبد یدبر و الله یقدر

ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان از جهان بجنان جاودان

چون عنایت بنهایت خداوند غفور در همه حال شامل و رکار صاحبقران سعید بود در آن زمان که از نوبش هفت سال السعادت بسعادت فرمود خاطر خطیر حضرت آفتاب مسیر متوجه آنشد که من بعد اوقات مجتمعه ساعات را بامری مصروف سازد که موجب کفارت آثام تمام سابقه کردد و در محفوظ ملات و عثرات مضمون همایون و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیات بظهور پیوندد لاجرم پیش از انکه بنخچوان شتافته تمام در ستقر سریر سلطنت آسایش نماید غزوهٔ کفار چین و ختا عزم کرده در وقت شدت سردی هوا و کثرت بارندکی و سرما از سمرقند فرود آمد چون بخجاب آزار منضمت فرمود و چون بصورت واقعه که هر کز هیچ ممکنی را از محلول آن کزیر نبوده و نیست آنحضرت را در آن سفر روی نمود و هر اینه بطریق و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله رحمت بنهایت آنهی بر آن عزیمت که مقصود ادراک شهوت جهاد بود و رتبت خواهد یافت و انوار حضرت نامتناهی از مطلع ان الله یغفر الذنوب جمیعا روحیات حال آنحضرت خواهد تافت رباعی

هر چه کناه هست بخواهد بود — وان یار عزیز تند خواهد بود

از خیر محض خیر کوئی باید — خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان عشتام خاطر اقبال کزین قرار داد که بخواتین معظمات همراهی نموده بعضی عشیرتان را با بعضی از امرا بسمرقند بازکردانند و بعضی عشیرتان را از راه کوچ فرموده عزیمت یورش ختا با مصار ساند سیل بخ کرده چند روز بیوسته جام عیش از دست ساقیان نوش لب سیکرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ باده و همراه و شعاع صاعقه صهبا صفت روشنی می پذیرفت در آن اثنا رعنیت عرق فرموده و جوهری آورد ند در یک تکمه آب و صفت آنش و شش طور مذاب و دو شبانه روز دیکر صاحبقران و الا کهر چنان بعزن مشغول بود که اصلا میل طعام نفرمود بنابران مزاج همایون متغیر شده عشرت را بسامان آن متغیر احمل بر مخارکرد و جام دیکر داد ند و لحظه حرارت بنشکین یافته چون بدرجه طبیعت در آن شراب اثر کرد تب اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه تسع و ثمانمائه مرضی صعب روی نمود بلکه امراض مختلفه مجموعه کرد از علاج کی دیکری میشد مجتمع کشت و با آنکه از زمره اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در تداوی به بصیرا

جهانگیر

نوروز پنجشنبه

سیمنو دیچ دو اماتع نفیذا و اصلا موادفاسده منقطع نگشت و بنابر انکه اختلال بقوی دماغی راه یافته بود صاحبقران سعادتمند بعین الوسنت که حالا نوع دیگر است و نقد حیات در تصرف قابض قضا و قدر لاجرم بپنج توکل قطع رشته علایق کرده و باعتقاد درست و نیت راست از جمیع مهمات توبه فرمود و بکسر آلات صنایی اشارت نموده و خواتین و اغایان و امرا و نوئینان را جمع آورده کوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند آراسته و دصیت و اثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب و ولایت عهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد مسلم داشته امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آورند که از معاوعت شاه زاده کردن نپیچند و سر بخلقه متابعتش در آورند پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بادشی عظیم و دلی از بیم دو نیم بزبان بنیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمانروا با میرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در ماسکنت تشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالمپناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند بهیواسطه وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نماید زیرا که گفته اند ریخ از دیده بی مژگان بود تا نشنیده آنحضرت فرمود که وقت تنگ و سیه و مجال کفتن مثال نیست عمال نماینده غایبان حاضرین تواند شد و شمار انیز دیگر دیده بسیر سخوا هند شد بعد از بیرون رفتن امرا فوای عظیم جسم و هیئت اقلیم علیه کرد و با انکار از بیرون حرکه جعاظ و موالی تقربات کلام بنای اشغال و استشعار شدت علیه صد و یافت که مولانا مبین الله و الوالما عبید الله بدرون حرکه در آیده بر بالین همایون تلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون بسبب غلبت جسم و خاموشی مواکب کواکب لباس سوکواری پوشیده امیر تیمور کورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بزبان الهام بیان کذرانیده داعی الله بدعوا لی دارالسلام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که امیر تیمور انوار عنایتش عالمی در سایه سعادت بفراغت غنوده بودند بکمال اقبالش صفعت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار عاطفتش جهانی در رهاد عدالت و استراحت منعمور نده مجال خود شیده مثالش سمت عروب پذیرفت چه همایون خاقانی بغیرت شادروان کردون بود صرصر فنا تکونش نکذاشت و لوای همای اساس صاحبقرانی را که سر طایر در نیا و پنجه عنقا می آسود عقاب قضا از اوج ثریا تحت الثری رسانید نظم و ربع آن خداوند دهیم و تاج که او بود آئین دین را رواج و ربع آن جهانداری پاک اعتقاد صلاح و نیاه بلا دو عباد و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه تسع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در شصم درجه حوت بود و روی نمود اما فصل نوذکر این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند از جمله مولانا مبارز الدین جاجی کفته که رباعی سلطان مغفور انکه چرخ زاد لی چون کرد و زخون عدو روی زمین کلکون کرد در بیعده شعبان سوی جنان تاخت فی الحال رضوان سر و پا پیران کرد و دیکری کوید بیت شهنشاهی که ما و ایش بهشت جاودان آمد و داع شهریاری کرد و ما بخش همان آمد ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای مشرقین و ینابغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در اشب ظلمت سرشت که پرتو عالم افروز سلطنت پرتو عنایات از وجنات روزکار باز کرفت و رخطه از راز علامت روز و نشانی نبست و نمونه صور اسرافیل صفت طنور پذیرفت نظم برآمد نا لد و آه از چپ و راست ز مرد و زن فغان و نعره برخاست ز فریاد و نفیر پیر و برنا امارات قیامت کشت پیدا شاه زادکان عالیمقام افسر عزت بر خاک مذلت افکنند و خاتین حشمت آئین روی نیاز بر زمین و کیسوی مشکین بدست بطاقتی برکنند نوح سر وی کنند و زهره کیسو بر بدیده ماه ملک آرا بجامه پرده مسینه چاک چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی از بسیاری کریه و زاری غلغله در کنبد افلاک انداختند و در آنشب بموافقت اصحاب مصیبت فلکت نیز اشک افشان بود و از فواره دیده غمام تا صباح قطرات باران سیلان مسینو و چون بخیال محال بورش حت اعاظم امرا نجوا سند کرد آن واقعه با ید ظاهر کرد و بهنکام صبح خواتین و آغایان را از کریه و شیون و تغییر لباس منع نموده وی بتجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آورند و بموجب وصیت امیر مرحوم بسند و شاه خازن با غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن مرنوئینان عالیشان و پسران سالار بوغا و برادر شیخ امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم با یکدیکر عهد و پیمان در میان آورند که سالک طریق مخالفت نکردند و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران دانکذ زند و تخت سمرقند با میرزاده پیر محمد سپارند آنکاه ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان

خلیل سلطان و امرای که در ملازمتش بودند سال داشتند ماجرا آنوا قعه بدیشان رسانیده التماس نمایند و دیگری پیش میرزاده سلطان آن تدبیران و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده بایستند و علی توجه نمایند دختر خود چون بجانب غزنین روانشد که امیرزاده پیر محمد را از جلت تخضرت و وصیت بنصب ولایت عهد آگاه گردانند تا بر جناح استعجال بسمرقند رسانند و شیخ تیمور قوچین بجانب هراة و علی در پیش گرفت بسبک بچه اشتهار داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا میرزا شاه رخ و امیرزاده عمر از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت بجای آورند و او امر تمور بهمین کار روی بعبدالله آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روانشد و در شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین تابوت محفوف برحمت حق را بموت را در محفه نهاده از راز راز بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر پل گذشته رو در فرسخی از فرود آمدند چون کرمان اتفاق بدست تاشیر صبح صادق چاک شد شعله افروخته در کاون در روان محزون مصیبت دیدگان بی فروخت که حزن صبر و شکیبائی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را یکسان بسوخت نظم آبی کجاست کاتش این غم جگر بسوخت وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت مرغ سپیده دم که خبر داد می از سرور اکنون نمیدمد مگر شش بال و پر بسوخت صبح صحیح محشر فرخ اگر در عالم اصغر ظهور نماید و غغائی در جهان افتاد که صدایش از هفت گنبد افلاک بگذرد و چون جزع و فزع از حد اعتدال در گذشت و گریه و زاری سالکان طریق بقرار بعد از وقوف بصحت مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و بولیان و مقربان حضرت با خواتین بلقیس حشمت و محدرات عصمت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر آن فرزندان که بعرش معظمت تاب سیر بجانب سمرقند باز گردانند و در ملازمت میرزا خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان عزیمت غزنه صوب شتابند و در همان صبح محفه خواجه یوسف و علی توچین روانه سمرقند ساختند و ایشان تاریخ ۲۱ شعبان آن بلده در آمده جسد مظهر را بر قدر عظیم سپرده بعد از چند گاهی بوصیتی که آنحضرت کرده بود سید برکه را از آنجا برداشته بر زبر حضرت صاحبقران دالا کهر دفن کردند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک بعد از سال تابوت مغفرت تاب حضرات عالیات را متعاقب با امیرزاده الغ بیک بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت میرزا ابراهیم سلطان بجانب جتای کوچ نموده از آب سیحون گذشته در جانب شرقی از آن فرود آمدند در یوم الاثنین بیست و یکم شهر مذکور بر نگهبت که عقد آن جمعیت از هم فرو ریخت بیان سخن انگیز چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بامیرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بود پراکنده ساخت و اسپان بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسپه عازم سمرقند شد تا خود را در شهر انداز دولوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک رسیده مانند بجالم سمرقند که از غوغا شاه بود فرستاد پیغی برآنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب گشته باید که در محافظت شهر سمرقند سعی بلیغ نموده او را بتجمل دخول ندهد و اگر تواند خدمش را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی زد امیرزاده الغ بیک و حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیه امیرزاده سلطان حسین ایشان را آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا از رود بیشان رسیده و بر این قیاس نیز زد امیرزاده خلیل سلطان و امرا تا شکفت ایلچی فرستادند بعد از آن امیرزاده بی بیک در راز راز توقف نموده و امیرشاه ملک و امیر شیخ نورالدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت امیرزاده ابراهیم سلطان بطرف سمرقند بازگشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته شده نزدیک بآنچه بار داشت بآب فرو رفت و او و بسیاری دیگر از آب فرود آمده از آنجا شکیبر کردند و روی توجه بسمرقند آوردند

ذکر بر داشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را به پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امرا عظام که در آن زمستان در تاشکنت بودند از کیفیت میرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بقیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیرخدا داد حسینی و یادگار شاه ارلات و محمش الدین عباس و برندق برلاس با تفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاه زاده خلیل سلطان را که در آرزمان بست و کسالة بود بسلطنت برداشتند و دست بیعت با نخباب داده و صحابا را امیر تمور کوران را با بودکا شدند و این خبر در شاش راه بحضرات عالیات و امیرشاه ملک و امیر شیخ نورالدین رسیده بغایت آشفته گشتند و بغلم غصه و سرزنش مانده نوشتند و بجانب تاشکنت فرستادند مخلص سخن آن که چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن نوئینان کاردان عزیمت

نمود که بدین زودی دفتر حقوق ترتیب صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده چون ایزد این مرام پسندیده بحسارت نمودند بالیتی که اگر دیگری مثل این بخشی درمیان آوردی منع وزجر او مشغول گشتندی چون آن مکتوب با مرا رسید از کرده پشیمان شدند امیر بندق را نزد حضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین فرستادند و پیغام دادند که با میرزاده خلیل سلطان کرده ایم بجهت ملاحظهٔ استدامت دولت و استقامت مملکت است و گمان ما چنان بود که شما این امر بسداد نشنید و اکنون که بانگون و هشتم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از ان بهیت پشیمان شدیم و هر چه شما در باب مصالح و صلاح بحضرت مصلحت دانید تقدیم میرسانیم و امیر بندق را زاه آمد و آمد و رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین خلوت کرده و نامهٔ امیر خدا داد و دیگر بادکار شاه ارلات و امیر شیخ علی الدین عباس که مشمول بخشایش مذکور بودند نشان بخود و لوازم عهد و پیمان درمیان آورد که مقتضای وصایای صاحبقران مغفرت اشیان در گذشتند بعد از امیرزاده پیر محمد جهانگیر کسی را ولیعهد بحضرت نشمرند و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین بار دیگر در ان باب مکاتیب با مرا ارسالت نوشته بامیر بندق تسلیم نمودند و او را اجازت داده روی بجانب سمرقند آورد و بعد از قطع منازل بموضع قرق رسیده از انجا امیر شاه ملک باستصواب همگنان بشیر بطا بسمرقند شتافت و شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنا بر موا عید میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود امیر شاه ملک بدروازهٔ چهار راسم که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سمرقندیان انجا بودند رفته التماس نمود امیر ارغونشاه دست رد بر سینهٔ ملتمس امیر شاه ملک نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را بر اسم امانت بمن سپرده خاطر بران قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد ولیعهد حاضر نشود بهیچکس را در شهر نگذارم و بهر کاه آن شاه زاده بیاید بسمرقند زود بسپارم تا از عهدهٔ امانت درست بیرون آمده باشم امیر شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعدهای میرزاده خلیل سلطان فریفته شده و دروازه بانگشوادند کرد لاجرم دل غمناک و چشمگین باحشم منسلک باز گشت و در حضور علیا با حضرات عالیات رسیده بکیفیت حال پایکفت و بمانگارزول نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که امیر شیخ نورالدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از سر مخالفت در گذراند و امیر شیخ نورالدین نیز بدروازه چهار راسه رفته و با ارغونشاه و خواجه یوسف همگنان گفته مانند امیر شاه ملک فی الجمله مضبوط دارد حسب المقصود آمد امیر بندق چون از مقولات بنا شکفت رسید و دگر بار امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین و همگنان ایشان را بسمع اجابت امیرخدا داد حسینی و بادکار شاه ارلات و سایر معتبران امیرزاده خلیل سلطان سابنده لطایفهٔ اتفاق گفتند که فی الواقع شایستهٔ تاج و تخت نیک بختی است که حضرت صاحبقران او را ولیعهد ساخته است و ما بتغییر قول و صیت حضرت راه نخواهیم داد و در همان مجلس درین باب عهد نامه نوشته و آن صحیفه را مهر کرده و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط و مهر خویش بران نهاد و التمش را با عهد نامه پیش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را بدیشان نموده نزد امیرزاده پیر محمد برده بعد ازان زمره از خواص و معتمدان امیرزاده خلیل سلطان را برعوس مملکت غیب و تحریص نموده و گفتند الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بدانه احسان و انعام صید باید کرد و الملک بعد الیل لمن غلب امیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان بر تسخیر مملکت جازم گشت و عازم سمرقند شد و انا سپان و استربها و اشتران صاحبقران و شاه زادگان و امرا انچه دران نواحی دیده بود بحشت تصرف درآورده بر امرا و خواص و طایفهٔ ارزم عراق که با دو بیشایبهٔ نفاق رندگانی میکردند تمت نمود و امیر بندق که منغلای سیاه شاه زاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل را بران کرده باتفاق سمرقند طلایه را موجه ارد وی اعظم گشت تا از عهده عهد گی کرده بود بیرون آمده باشد و همچنین امیرخدا داد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف جیحون فرگشت رفتند و با وجود ایخال شاه زاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداده و بگذار آب شتافته سبب تن در استوار نمودن لشکریان بهان روز شد بترتیب آن قیام نموده روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر بندق بنوایی دوغابه رسید رجال باور چی شنید که امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین را با ارغونشاه در سمرقند راه نداده و خاطر را طاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده بایران از احتشام معارفت امیرزاده خلیل سلطان شتافته بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاه زاده پیوسته بمجدیه بیعت اقدام نمود ذکر توجه امیرزاده

فتح الباب

میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان در مراقبت امرا بجانب بخارا و رفتن خواجگان و اعیان بسمرقند جهة اقامت مراسم عزا

رستم طغاجو غابرلاس که همعنان امیر بردی برلاس بن جهانشاه نامیرزاده خلیل سلطان جد کشته بود بعد از مراجعت امیر شاه الیه رعیت خود و رایح بوده نزد امیر شاه ملک و الشیخ نورالدین آمد و کیفیت سفر امیرزاده خلیل سلطان باسمرقند و بازگشتن امیر بردی مشروح بازگفت امرا عظام بعد از شنیدن این سخنان مصلحت چنان دیدند که در رکاب شاه زادگان عالی مکان میرزا الغ بیک گورکان و میرزا ابراهیم سلطان بخارا روند و حضرت عالیات و بسمرقند فرستند و بعد از تتمیم مهم عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه مبارک رمضان میرزا الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و الشیخ نورالدین و رستم طغاجو غا و اتلمش و توکل قراوحسن جنداول و سلطان خواجه ترخان شمس الدین المالیغ و موسی کمال و بشری و غیرهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب سمرقند منزل نمودند خانان بکریان بطرف بخارا ناله فتند و در محل حیرابار دیگر مصیبت جان سوز حضرت صاحبقرانی تازه گشته زیاده از حد و نهایت فغان و زاری نمودند و تا مزار کان برآمده بعد از جمع و فراهم آمدن لشکر خاص و توابین و شاه زادگان صفدر مثل میرزا ابوبکر و ایکل و سعد و قاضل و غیاث بیرلاس با لباس تعزیت پوشیده بدروازه چهارباغ استقبال فتنه و از خانه شاه و خواجه یوسف آلوتمی بجایگاه بخوداده و آنشب ایشان را در شهر نگذاشتند و حضرات در چهارباغ میرزا شاه رخ که نزدیک بدروازه ست شب گذرانیدند بعد از روز دیگر که بارچرخ نیلسنه پرتو مهر در جهان افکند بشهر در آمدند و بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد مقرون بناء رحیم محلد صاحبقران سعید مدفون بود محل نزول ساخته و باقامت سه روزه اولوالعزم جهان سست عهد بوفا نداخته و سر از کشاده و دعوی بها برکنده و رویها خراشیده و خود را بر خاک افکنده و خانزاده مرد و زن حنانیکه و سایر خواتین و شاه زادگان و امراکه در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی کشاده و روی سیاه کرده و ندبه کردن آغاز نهادند جمیع امرا و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاه زادگان و امراء و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیر کمر استمند و غیرهم مجموع بتغییر لباس کرده حاضر شدند و بمقبره مغفوره رفته بر پلان تمام نشستند و تمامی اخانان و شاه زادگان و ارکان دولت و اعیان بتغییر لباس کرده و آواز گریه و فغان برآورده و ولوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداختند زمین بالا گرفت آسمان فریاد و صدا در کشید فیروزه اخضاد اما شاه زادگان و امرا و توابین چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان از اغوی شاه بقضا اطاعت استقبال کرده بسمرقند در آورده لاجرم مزاج بطعن و لعن او کشادند و مکتوبات تشنیع آمیز بامرا بسمرقند فرستادند و بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغاجو غابرلاس که حاکم بخارا بود شاه زادگان را استقبال نموده و در مزار بابو سعید میرزا با امرا عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر آمدند و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و الشیخ نورالدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یکدروازه که بر شهر گشوده است با طایفه قلعه تعلق با امیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد و محافظت دروازه دیگر که بجانب بیرون ست بالصفی دیگر خصاصی تعلق با امیرزاده ابراهیم سلطان و الشیخ نورالدین بود و سیم بر لاس و برادرش حمزه و اتلمش و توکل قراقرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در اجیست و محافظت پرداخته و باره نوادم سعی و اهتمام بجای آورند ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بیان انقضای ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند

چون امیرزاده خلیل سلطان آب سیحون عبور نموده و دیگ مسافت فرموده نزدیک بسمرقند رسید امیر خواجه یوسف با شاه بیکی از شهر بیرون آمده و در قریه شیرکه در چهار فرسخی سمرقند و هفت فرسخی بعرسا طاووسی سراغز گشت مجموع سادات و علماء و اکابر آن بلده بر سم استقبال استقبال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کوبک حضرت بارگاه شاه زاده شد از عنوشاه بامفاتیح ابواب قلعه و مقالید کنوز خزاین بخدمت شتافت و امیرزاده خلیل سلطان کامران بسمرقند فرود آمد و مانند که حاصل محرکان و نفاپس نطاع و حصار جهان در آن موجود بود در آمده بتاریخ شانزدهم ماه مبارک رمضان سنه تسع و ثمانمائه که آفتاب ششم درجه حمل منزل داشت بر جسب پیام مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاه زادگان و امراء ارکان دولت را نوازش فرموده مراسم تهنیت بجا آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاطفه وصیت امیر تیمور گورکان نموده امیرزاده محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان و برادر زاده میرزا محمد و لیعهد بود بخانی برداشت و فرمود که نام او را علی الرسم بر سر نشانند و بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مقبره صاحبقران سعید نیز بخانجا بود رفته کلاه تعزیت از سر گرفت و خواتین شاه زادگان و خواتین اغایان و امراء اشراف و اعیان بالباس سوگواری در گریه و زاری در آمدند و پس از اقامت لوازم مصیبت جهت ترویح روح پرفتوح صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام مرور دگار بجای آورده خیرات و صدقات باب باب حاجات رسانیدند

ودر آن ایام چندان حلوا وطعام بمتقان دادند که قافله جوع از بقعه نکرسکان تا انقراض دوران رخت بربست بعد ازان کور کر خاص الخاص ومالهٔ درآورده پوستش پاره ساخته واز کار بیفتاده خسته نگاه دارند امیرزاده خلیل سلطان وشاه زاده کان وخواتین ونوئینان را از گسوت عزا بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخره وجاهها مطلا دور ودرجا بجا بار است وابواب خزاین گشوده نامعدار زر وگوهر بهر دم داد که رسم افلاس از جهان برافتاد وکیفیت سراف وائلاف شاه زاده وزرال اقبال وعقرب بسمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر تعداد اولاد واحفاد وصاحبقران والا تبار از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات بحضرت سی وشش نفر موجود بودند پسر اول امیرزاده جهانگیر یازده چهار از حواصل حوا بغطار متعان محمد سلطان سه پسر ماند بود محمد جهانگیر نه ساله یحیی پنجساله سعد وقاس شش ساله وامیرزاده پیر محمد بن جهانگیر درسن بیست ونه سالگی بر سریر سلطنت کابل وغزنین تمکن داشت با هفت پسر وقیه ونه ساله جاله هفت ساله نوبخر سعد وقاس سخر قیه جهانگیر وازنسل عمر شیخ بهادر نه پسر وپسرزاده در حیات بود ند پیر محمد بیست وشش ساله بابک پسر عمر شیخ هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست وچهار ساله بادو پسر عثمان شش ساله سلطان علی پنجساله سکندر بن عمر شیخ بیست ویکساله احمد بن عمر شیخ بیست ساله سیدی احمد بن عمر شیخ پانزده ساله بابقرا بن عمر شیخ دوازده ساله وشاه زاده میرانشاه درسن سی وهشت سالگی هفت پسر وقیه داشت ابابکر بیست وسه ساله بادو پسر ابنکر نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست ودو ساله خلیل سلطان بیست ویکساله اسکندر سیورغتمش شش ساله ومیرزا شاهرخ درسن بیست وهشت سالگی درخراسان بادشاهی مینمود وهفت پسر داشت میرزا الغ بیک دارا سیم سلطان هیرو دو درسن یازده سالگی تا الغ بیک پنج ماه زیاده بیم سلطان برگذشته بود یانزده شست ساله بود سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله جان وفلان دو ساله بازوی یکساله واز بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات هفده مخدره در پرده عصمت مغیوبه وبالصبیه صلبیه الحضرت سلطان بخت بیگم بود وکه در حباله نکاح امیر سلیمان شاه پسر میرزا میرانشاه بود ودر شهور عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود واز محمد سلطان سه عفیفه ومیرزا میرانشاه چهار دختر داشت ومیرزا شاهرخ یکی ومیرزا پیر محمد جهانگیر سه ومیرزا ابابکر وميرزا خليل سلطان هر یک یکی ومیرزا ده ساطان حسین دختر زاده حضرت صاحبقران است ومادرش آکه بیگی بود وپدرش محمد بیک بن میرموسی والعلم عند الله المقدس تعالی

ذکر اسامی خواتین وسراری حضرت صاحبقرانی مغفرت شعاری خاتمهٔ عنبرین شامه از نسب نامه که در زمان خاقان سعید عالیشان میرزا شاهرخ تالیف شده نقل نماید که صاحبقران بجنت صفات در تمامی اوقات حیات هژده زن بحباله نکاح در آورد واسامی ایشان هست اولهای ترکان خاتون دختر امیر مسلمان امیر قزغن که سلطان بخت بیگم از وسے تولد نموده خان زاده پاک سرای ملکت خانم بنت قراسلطان خان بوپش آغا که مادر میرزا جهانگیر واگه بیگی ودلشاد آغا دو نفات که از آنحضرت دختری داشت سعادت سلطان نام تو غدی بی سان صوفی شقرات تومن آغا بنت امیر موسی بایجوت بکل خانم بنت حضر خواجه خان ودولت ترکان آغا سلطان آغا بربان آغا لوس آغا بنت امیر بیان سلدوز خانی بیک آغا مونوز آغا جلیان ملک آغا بخت آغا سلطان زاده آغا بکلو نوروز آغا واز سراری آن مهر سپهر شهریاری سامی هست و دولت نظیر دارد که بر بن موجب طغای ترکان آغا که از رقوم قرا ختای بود ومیرزا شاه رخ از وی تولد نمود وجهان بخت آغا تکنا راج بروا آغا تکنک آغا عیسی بیک آغا زاده زنی آغا سکی بیک آغا جوئی قرمانی که والدهٔ میرزا شاه بود یاد کار سلطان آغا حفاظ داد آغا تولون آغا که والدهٔ میرزا عمر شیخ بود بخست بکار آغا ملکان شاه آغا فیلوئی

ذکر بعضی از سادات ومشایخ وعلما واکابر که باصاحب قران معاصر بوده اند برضمایر ارباب اخبار ظاهر وآشکارا خواهد بود که از این زمرهٔ عظیم الشان وطایفهٔ سامی مکان جمعی کثیر بحق مغفور در زمان فرخنده نشان صاحبقران کیتی ستان بر سریر تمور کورکان نامدار الله برهانه بلاد جهان ومصاحبت یاران وتوران را بوجود وشرف ملازمت مشرف داشتند وکیفیت حال تمامی الطبقات از کتب تواریخ بوضوح می پیوندد لاجرم در ذکر جمعی که تتمهٔ از احوال ایشان را قلم این بخنان از معلوم مشه مختصر خواهد افتاد ومن الله الهدایة والارشاد مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود ودر متابعت سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سعی بلیغ مینمود ورع وتقوی بکمال داشت وهموار علم دای طاعات وعبادات می افراشت

ا ب ج د آغا در سلطان آغا دلشاد آغا مراد یک آغا بیرزا بخت بیگم فخر دیبای خاتون دل خوش آغا براق آغا اسپرغ ملک

ب ج د سیورده خصال

ب ج د پرسیان

کرمکش

می فرماشت وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان وسبعین وسبعمائه اتفاق افتاد و در مرغاب هراة مدفون گشت امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود در اوایل حال بصدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی نمود و اما از شیخ تقی الدین علی الدوسی کسب طریقت فرمود و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست شیخ متوجه شده فرمود که حکم چنان است که در اقصای بلاد عالم بگردی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرده بصحبت هزار و چهار صد کس رسید و چهار صد را در یک مجلس دید مصنفات امیر سید علی مانند کتاب سراج النقط و شرح اسماء الله و شرح نصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه و ذخیرة الملوک در میان عرفا شهرتی دارد و وفاتش در سادس ذی الحجه سنه ست و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و مرقد عطر فشانش در ولایت ختلان با بانسکو در وشتی مخزن خوب بود واز وی کرامات و خوارق عادات ظهور مییابد و در سنه ۷۸۶ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان از آب آمویه عبور فرموده در قصبه اندخود با وی ملاقات کرد در ویش از سر جذبه سینه کوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران با وی معانقه نمود و گفت خدا یعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت و وفات با بانسکو در اندخود روی نمود و قبرش همان جا

وبچیان شه

مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابو بکر بحقیقت اویسی بوده است واز روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی قدس سره تربیت یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت در قصبه تایباد با جناب مولوی ملاقات نمود و آنجناب را بزیان صحبت آنحضرت گشوده سخن سودمند فرمود و گفتست که در اثنای قتل و قال صاحبقران سعود خصال از آن مقدوه صحاب وجد و حال سؤال کرد که شما چرا هرگز ملک عیاث الدین پیر علی را بدیده شاه نفرمودید تا ترک اعمال شاه بسته دهد مولانا زین الدین گفت که اورا بصحبت کردم قبول نمود و لاجرم ایزد تعالی شما را بروی گماشت و اگر تو نیز پاسبان خدای تعالی برنج عدالت سلوک نمائی دیگری بر تو مسلط خواهد شد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او را برین استیلا دست داد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران را شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت همچنیک از سلاطین را برین نمط دست نخواهد داد و انتقال من از دار ملال با جل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابو بکر در یکشنبه پنجم محرم الحرام سنه ۸۹۱ روی نمود و ملک عماد آن روز نیز در تاریخ وفاتش این مقطعه نظم فرمود مقطعه سنه احدی و ثمانین بود تاریخ گذشته بمقتضای انچنانچه که روح پاک مولانای اعظم سوی خلد برین رفت و ملایک همه گفتند از جان جنت مقدم و دیگری از فضلا دین باسم کوید مبت تاریخ وفات مقطعه اوتاد یک نقطه نبا فرصاد خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن محمد البخاری است و او را نظر قبول الهی بر زندی از خواجه محمد بابا سماسی لوزی و تعلم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرد که در ویشی شما را امور و نیست یا کتبی خواهد که حکم جذبات الحق توازی عمل الثقلین بان سعادت مشرف گشتم باز رسید که در طریقت شما ذکر جهر و خلوت سماع مباح باشد گفت پس بنا طریقه شما چیست فرمود خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سجانه تعالی

در انجمنان خلوت

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش با چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان وفات خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و دیگر افضلا جهة ضبط تاریخ او این قطعه این مقطعه در سلک نظم انتظام داد قطعه خواجه اعظم بهاء الحق و الدین نقشبند انکه مشهور ولایت شد کمال ملتش مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان قصر عرفان زین سبب آمد حساب جلتش خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمد بن محمد البخاری است و در سلک اعاظم صحاب خواجه بهاء الدین انتظام داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بدیشان حواله نمود و میفرمود که علاء الدین را بر ما سبک کرده ست وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه هیجدهم جمادی الاخر سنه ثانی و ثمانمائه روی نمود و قبرش در ده نوجهانیان است مولانا سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی ولادت با سعادت افاضل ربانی و علامه طوامع فانی در ماه صفر سنه ثانی و عشرین و سبعمائه در خرتیة الرمال التفتازان که از ولایت مساست روی نمود و چون از ایشان طفولیت بر بنیه صبی تمیز نمود آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم کرده در اندک زمانی در زمرة

دانش مصاحب السری از علمای متقدمین و متاخرین در بود همیشه قلم مشکین قرین شام جان مشتاقان و مدایح فضایل را معطر گردانیده و فروغ خاطر افادت مآثرش باعث تقیید انوار گلزار نضارت بخشیده و آنجناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را موقوم خامه ملاعت انتما ساخت بعد ازان مطول را بهم معزالدین حسین کرت الیف نموده الحق در خوارزم که دران زمان مجمع اعیان جهان بود و موطن شده مخصص بانعام جانی بیک خان که سمه از عدالت و احسان او بوی و نگریافت در سلک انشا کشیده و لی شایسته لاف و گزاف چنانچه از تالیفات آن عالم جمیعه مصنفات بوضوح می پیوندد لطافت تحریر و حلاوت تقریر توضیح خفیات و تلویح خبیات و کشف مشکلات و رفع معضلات رطبع نقادش خاتم بود و بر زمینه همت بلندش و حسن و تمم و دران اوان که میر محمود کرکان عزیمت یورش خوارزم جزم فرمود ملک محمد سرخسی پسر خردتر ملک معزالدین حسین برادرزاده خود ملک سیف محمد بن ملک غیاث الدین پسر علی که دران سفر ملازم موکب همایون بود پیغام داد که بهر کاه خوارزم فتح شود از انحضرت حضرت طلبیده مولانا سعد الدین را بسرخس روان کردانی بنا بر علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان صاحبقران خطه را در حیطه تسخیر کشیده بکوچ جاسنان تا بالی و موالی ازانجا اشارت نفرمود ملک سیف محمد از انحضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرمایند و امیر تیمور ملتمس ملک زاده را بالغرض قبول اقتران داده جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از انکه حضرت صاحبقران بسمرقند بازگشت علما و فضلا و مشایخ ماوراء النهر عرض رسانیدند که اگر چه تخیر خوارزم بندگان آستان سلطنت آشیان المتمیز بدیرفت اما حاصل آن بعلق ملک محمد سرخسی گرفت انحضرت التفصیل این مجمل استفسار نموده اجماعت عرضه داشتند که حالا سرامد علمای عالم و معتمد فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فرودین شمال و جنوب قاصی و دانی زمین را بحضرت و فضارت بخشیده نظم جهان را ظهور التصنیفش که آفتاب بود ذره بوقت ظهور و دقایق سخن اجمعی است همچو سهما و لیک کشنده جو خورشید در جهان مشهور صریر کلکش در کشف مشکلات علوم چنانچه نغمه داود در ادای زبور افاضل انام اقتباس انوار از انوار فنون از شعشعه ضمیر منیرش میخانند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش مفرغا تا میر تیمور را استماع اشکال این بنحوان رقم مآسف بصحایف روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهة سعد احضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین بخدمت بهانه غربت سفر دراز ان همس را اجابت نمود اما چون ثانیا فرمان صاحبقران دران باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال بسند عز و جلال دران شهر بافاده اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر دران مجمع فضلا از انشور براوراق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور در تعظیم آن پادشاه علما و خسرو دانشمندان مبالغه بسیار مینمود و در مجالس آن جناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طناب پیش خانه مشایعت مفرمود و فات مولانا سعد الدین در شهور سنه ۷۹۷ بموقع بوست قرس در بلده سرخس واقع است و تصانیف انجناب جامع علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بعداد ندارد و خرد خرده دان تفصیل آن کتب را از جمله تحصیل حاصل شمارد و از مولانا سعد الدین یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور مینمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف الملة و الدین و حمدان شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاده که فرزند دران اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد در شهر هراة ساکن میبود و در آن ایام خبر بزیارت و مرغاب بعضی دیگر از علما تقوی بآب رسید که مولانا سعد الدین در مجلس صاحبقران نظم قرآن یا کل طعامی که حلیت آن معلوم نیست مباحث نموده و نمایند و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که علمای علما روزگار بلقمه شبهه خود و مولانا محمد از استماع آن بخندان و در تاب شده و دران باب رقعه بپدر بزرگوار خود نوشت و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بتوقیعی که از همراه متوجه ماوراء النهر بود داده توقیعی مکتوب مولانا را داده را بازگذاشت در دول میان خود نهاده چون بسمرقند رسید دول میان را بمجلس پیش امیر تیمور برد و صاحبقران از دریافتن مطالعه مکاتبات چشم پوشیده مولانا محمد افتاده مضمونش را معلوم کرده از ان باب سخن گفت و مکتوب را بمولانا سعد الدین ظاهر ساخت و بعد از چند گاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده صاحبقران بلند مرتبت را ملازمت فرمود انحضرت مولانا را در تعظیم کرده التفات بسیار ظاهر نمود

پوزده

علیت

اظهار نموده در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار نقد کی سلیم خدام مولانا زاده نمایی ما صرف
ما یحتاج خود کند خواجه محمود دینار تعیینی که از میر مایده بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان و ولایات برات نویسم
امیر مبرور فرمود که از مزارعان آنوجه دیرتر بوصول میرسد و ما نمیخواهیم که مولانا زاده در ین شهر تقبیض کشد خواجه گفت مبلغ مذکور را همه مقادیر عرض
دو روز بحصول می پیوندد اگر فرمایند آنوجه را تنخواه مدد معاش مولانا زاده نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن
و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغاسیم قندهار برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و انجناب فاتحه خوانده برات برداشته از بارگاه بیرون
خرامید و در محلی که پادر رکاب کرده سوار میشد حضرت صاحبقران تمغاکس فرستاد تا مدد معاش را بباز گاه و آورد و بدینگونه بیستم فرموده گفت مولانا زاده کسی که زر
تمغا را که حرام ترین وجوه است بر سم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم بعلم و دانش او کسی منیت انخورد ن طعام
نمود منع کند مولانا زاده از استماع این عتاب مجلس مشرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از منزل برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر مبرور
گفت اگر همچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشره تو پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آنرا قبول میفرمودی
آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانند پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحب
قران در بلده فاخره هراة ساکن میبود و در سنه ۸۰۳ بعلت طاعون از انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه
اربعین و سبعمائه در قریه طاغو از اعمال استرابا د قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاده قضای جرجان بل تمام جهان را بمن مقدم شریف شرف
کردانیده و بعد از ترتی بن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای علمای تحریر گردید و در وضوح
الصفا مسطور است که در سنه بضعه و سبعمائه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف الدین نواجی از دوستان
خود شنیده بود که پادشاه ملاقات نماید و او را بواسطه بحال خویش دانا گرداند در آن اثنا مولانا سعد الدین مسعود السنی را دید که بحضرت
پادشاه میرود خود را در لباس لشکریان بوی نموده گفت مردی غریبم و تیرانداز م و در ولایت ما رندران تم بآن داعیه آمده ام که در نظر
اشرف شاه شجاع سه چوبه تیر بیندازم امید آنکه هنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه پیاده آمد
مولانا گفت تو در همین موضع توقف نمای تا حضرت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را
عرضه کرد شاه شجاع فی الحال در طلبیدن او میر سید شریف ببارگاه در آمده چون شاه شجاع از کیفیت تیراندازی پرسید جروفی که از نتایج طبع
شریف او شمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده بدست شاه شجاع داد و شاه از مطالعه آن صحیفه بحال میر سید شریف دانا شده
مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقده جنس بسیار انعام فرموده انجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دارالشفا حضور دانایان حکمت
فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس با فاره بل فضل و کمال پرداخته در سنه ۸۹۶ که امیر مبرور کورکان شیراز را فاتح گردکم
فرمود که انجناب بسمرقند شریف برد و جناب سیادت پناهی افاده ت و شکاهی بموجب فرمان واجب الاذعان بآن بلده شتافته تا
زمان فوت صاحبقران انجا میبود و در آن اوقات میان آن جناب و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات روی مینمود و در اکثر مجالس میر
سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی و بحث غلبه کرد بلیت خدائی که بالا و پست فرید زبر دست هم
دست و دست آفرید و چون امیر مبرور کورکان بجهان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوه اولاد خیر البشر و مقتدای علماء دانشور
از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آنجا در سنه ۸۱۶ وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر
کتب متداوله متقدمین و متاخرین حواشی و دقت آئین بلاغت قرین دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان انجناب تا غایت غالبا هیچ درسی
از افاده حواشی و مولفات صفاحت صفاتش خالی نبوده و عنیت مدت عمر شریفش معتنا و کوش سا ایود مولانا عبد الله الدین مولانا
لسان الدین محمد افضل حکمای زمان و اعلم مجتهدان دوران بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر بحکمت نمی نمود نسبت همه بیچ فلک
بجدول بحد دل با سطرلاب حکمت کرده بدلیل و صاحبقران خورشید محل نسبت آن فاضل بی بدیل التفات بسیار داشت

واکنجناب نیز همواره بسان بخت و دولت در ملازمت بود و در قرن اخلاص بصحیفه ضمیر میگاشت مولانا نظام الدین شامی آنجناب را ستایش فراوانی نیز کرده و اکثر وقایع و حالات صاحبقران بخجسته صفات مشتمل بر تاریخ آن فاضل کامل است و در مطلع سعدین مسطور است که از مولانا نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشکر بغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم کرد ایشان از مردم واردالسلام اول من بباركاه عالمپناه رفتم و الحضرت بنظر التفات و عاطفت در سخن نکرسیده بزبان مبارکت راند که خدا تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا رتبت فرمود و ایضاً در کتاب مذکور مذبور است که در وقت محاصره حلب مولانا نظام الدین در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح خلال الاسلام او را پیش فرمانفرمای انام بردند و رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن که در یک کتاب مسطور است خالی از اشکال نیست و بهر تقدیر نزد راقم حروف انچه بصحبت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از انکه بصحبت صاحبقران ظفرقرین مشرف گشته بموازه لسان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بوده و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف فرموده شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری نور الله مرقده مقتدای محدثان عالمیان و پیشوای دانشمندان عالمیان بود و بر بلندی و تقوی معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور بکوکالدان بلدرم بایزید را اسیر گردانیده میرزا محمد سلطان و امیر شیخ نورالدین را بسرحد سارسفرستاد و جمعی از کابر انرا بطرف دربار فرار فرمودند دست ظفر شعار غنیمت شمارشته آن مردم را گرفتند شیخ شمس الدین بخاری و سید محمد نجاری و مولانا شمس الدین فناری از انجمله بودند و امیر شیخ نورالدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بسایه سریر اعلی برده در رکاب همایون بشرف ملاقات صاحبقران بخجسته صفات رسانیده و الحضرت شیخ را منظور نظر التفات ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آن جناب تا زمان وفات میرتیمور در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانید و بتصحیح المصابیح و ایضاح در سلک تالیف کشید بعد از وفات الحضرت بدار السلطنه هرات شتافت و در اوایل ایام دولت میرزا شاهرخ در خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثلاثین و ثمانمائه در شیراز وفات یافت قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بعلو قدر و رفعت مکان از علمای اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی مدید در کمال استقلال در آن مملکت بمسند تدریس مصنب جلیله المراتب قضا قیام و اقدام مینمود و اختیار دو دسته موقوفات از ولایت نیز جدید ان که بتعلق بخدام عالیمقامش میداشت و تا اخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره بقشر امانت و دیانت بر لحاق ضمیر و صحیفه خاطری نگاشت نسب شریفش با بوبکر صدیق رضی الله عنه میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبد الله الامامی مکتوب میکرد اند سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی منظم داشت و در سنه ثلث و ثمانمائه علم عزلت مصوب عالم آخرت برافراشت شیخ کمال خجندی در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم ارباب بزرگوار منظم بود و علی الدوام بریاضات و عبادات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اقتدار نقش میفرمود و نغمات مسطور است که ظاهر اشتغال شیخ کمال بشعر جنبه آن بوده که ظاهر بش مغلوب باطن نشود چنانکه خود میگوید غلبت این نکتها فی من رشعر من کلیتی ما حمیرای ؟ فرمود از حضرت خواجه عبید الله مرویست که فرمود شیخ کمال چند گاه در رشاش ساکن میبود و در آن مدت اصلا بکوی ابی عزیت نمی نمود روزی والده من بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هر گاه تو گاه و خود را بگشتی آنگه بخوریم و حال آنکه پدرم را گاوی بود در غایت فربهی چون این سخن بشنید فی الحال گاو را بگشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ بر دند شیخ لقمه خاطر ایشان مقداری از گوشت ستاده او را بدیل کلک نغمه سرای حقایق پناهی حضرت افضل الانامی مولانا نورالدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده در بهارستان این نوالگوش فضلا سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی مرتبه ایست که پیش از آن تصور نتوان کرد و الفاظ در آن طریق شعر و زیر از سیر حد سلامت بیرون برده است انجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف که در نظم و نثر شعر حسن نتوان یافت و انگه شیخ کمال را در ذوحسنین میگویند بنابر همان متبع تواند بود و در بعضی از دیوانهای انجناب این بیت مسطور است غلبت کس بر تو بسیج خنده نگرفت مرا معلوم میشود که در ذوحسنین از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاده که میرزا میرنشا بنسبت شیخ کمال ارادتی

نفحات

اردلی تمام و عقیدتی تا کلام داشت و روزی بملازمت آنجناب رفته کرمصلح بسم ندیز شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کمرا برداشته بخانه برد و بعد از لحظه که صحبت اصحاب معاودت کرد بسمه معهوض یافته پرسید که یاران چرا بحضور ندیکی از حاضران گفت که دیگر دارند شیخ تبسم کرده گفت کمر را بیارند و قسمت کنند و فات شیخ کمال در سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت را بر تنگ لوح مزار انجناب ثبت کرده اند غیبت کمال از کعبه رفتی برو زیارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی مرید شیخ اسمعیل سلیمی و از اصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرائینیست و شیخ نورالدین عبدالرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد میبود و در سنه خمس و ثمانین و بسعایت از نزد سلطان احمد بسمرقند رسالت پیش میرتیمور کورکان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده معزز و مکرم خدمت اطراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و ایام با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است و این مطلع از غزلیاتش در نفحات مسطور است بیت ماهرخ تو دیدیم نوزات گذشتیم از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم و فاتش در سنه تسع و ثمانمائه روی نمود مدت عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین خلخالی در سلک فضلاء ماوراءالنهر انتظام داشت و بعضی از وقایع امیر تیمور کورکان را بعبارت ترکی بر لوح بیان منگاشت شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در انشاء محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانکه گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور کورکان رسید و چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت بیت دو پیریم هر دو شکسته بهم علی ترک و محمود زنگی عجم و شیخ محمود بسیاری از وقایع حالات صاحبقران سعید بصفحات روزگار سلک نظم کشیده و ان نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنه ست و ثمانمائه که آنحضرت از بوش بوم مراجعت کرد بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاءالدین سراج و شیخ صدرالدین قاضی تولایت بود و سید حمزه موجه آستان سلطنت شتافتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش خود را بگذراند و خود را بچند بنظور نظر التفات آنحضرت گرداند اما بحسب تقدیر در وقتی که از پل تلخلیس کر بکنار آب بسته اند میگذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا بباد فنا داد و غرق دریای کرم باد بهمیشه جان باد و دیگر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده بصله گرانمند مخظوظ و بهره ور شد این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ محمود است که بیت بنویس شعر محمود اگرت پسند افتد که بلطف این زنگی و گر از عجم زاید مولانا علی بدر از جمله شعراء و ارباب السلطنه همراه بود در سنه ۸۰۱ که میرزا میرانشاه جهت دفع فتنه حاجی بیک جوینی قرمانی بهراه آمد در بساغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشته قصیده که در اینوقت او گفته این است ای مهر رخ تو ماه منور گشته عالم از نکهت زلف تو معطر گشته خط مشکین تو بر صفحه کافور عذار آیت حسن و جمال است مقرر گشته و شاهزاده بنسبت مولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود خواجه عصمة الله بخاری در سلک اعاظم علماء مناظم سخن گذاری انتظام داشت دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش بر الواح خاطر فضلا مسطور و از جمله قصیده ایست که در مرثیه صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن قصیده را نزد امیر جهانگیر سلطان گذرانیده مشمول نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیده مذکور اینست مرثیه ایفلک خرگاه و ویران کن که سلطان غازیست تخت کو بر خاک بنشین چون سلیمان غازیست و چون خواجه عصمة الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی انتخاب را در منظومات خویش درج فرمود یکی از فضلا در آن باب گوید نظم امیر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب گفتمش عصمه ترا نیک خوشه چین عرصه شعرا و چون بیشتر از شعر تو شهرت گرفت گفت باکی نیست شعرا و همان شعر نیست و تاریخ وفات خواجه عصمة الله شاعری ادا نموده بیت تاریخ وفات خواجه عصمه هر کس که شنید گفت است مولانا نجم الدین الطارمی در فن انشا و علم املا بمثیل زمان خود بوده و ملازمت میرزا میرانشاه مینمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفارسی ترجمه کرد و شاهزاده مشار الیه را بغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و کمال فصاحت و بلاغت در آن کتاب بجای آورد خواجه علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را از شیخ شمس الدین محمد جزری رحمة الله علیه فرا گرفته بود و در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن شطرنج الغدر و خوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی و براسلم

داشتند و غایبانه مانند حاضران نهایت یکدلی میباختند و در مجلس شریف امیر تیمور کورکان پیوسته آن لعبت میپرداختند مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضای مینمود و انیز در شستم زدن و شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبد الوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین کازرونی نیز از جمله شطرنجیان صاحبقرانی بوده اند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان مینموده اند **گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزاده عالی مکان** و اتفاق بعضا تصانیف روزگار و عادات بعضا ریف اخبار باین حکایت عارف و بر این روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملک ستانی دست داد عجب اگر کسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا انغایت میسر نشده باشد چه آن شاهزاده والا تبار از روی نسل و نسب بهره بیشتر صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و لشکریان فیروزی نشان که در آتشکنت بودند او را پادشاهی پرداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بآن بلده فردوس مانند حکام و وزرا و اعیان شهر بقدم فرمان برداری شاهزاده را استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بلاد ماوراء النهر پیش نهاد نیاز و نثار بجای آوردند و در آن زمان شهری آن معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود و اکابر و افاضل و اعاظم و اماثل و علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بمثابه بود که قوت در آکه مستوفیان ما هر از حصر و احصا آن عاجز و قاصر می آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیله تحریر و تقریر زبان بشرح آن میسر پذیرد و مع ذلک چون سابقه عنایت ازلی رقم سعادت لم یزلی بر جبهه حال آن نهال کلزار اقبال کشیده بود و رابطه مشیت یجانی قاعده نصرت جهانبانی آن نوباوه بوستان صاحبقرانی را سمت استحکام بخشیده و در عرض چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و جلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده بمانند قصا نشان زوال آن دولت فرو خواند آری انور ماهیچه آفتاب آثار لوای پادشاهی چون بر جبهات سروران کار خواص بارگاه تحقیق برتمه من یشاء ستاید و بهجوار اجتماع زر و کوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و جهانداری کشورستانی نظام و انتظام نیابد بدین جهت نه هر که طرف کلهی کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد از قضا ربانی و تقدیر سبحانی انشد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور کورکان بنسبت بجمیل شاه ملک نام که سابقا از سرداری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرد و پنهان از حضرت صاحبقران او را بحبالهٔ نکاح در آورد و چون پرتو شعور بادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه اتفاق حکم فرمود که هر جا شاه ملک را به بینند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را گرفته بنزد امیر آوردند و آن قتولات محل تعجب غایت نصرت آیات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاه ملک را همراه دارد و قهرمان قهر بجضا را و فرمان داد تا امیرزاده تضعیف را حاضر ساخت و حکم بقتل او نفاذ یافته میرا علیک خانم بنا بر ملاحظه خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدر دانهٔ اولاد صلب میرزا خلیل سلطان آلوده نباید بنابر آن امیر تیمور کورکان فرمود که او را به بیابان گاسپارند تا بعد از وضع حمل قرزند را محافظت نموده و در ابتغای سیاه و بد و نیک آن احوال صاحبقران بیحال باز ارسانند آنگاه وفات یافت و شاهزاده بفراغ خیال آن کلعذار پرغنج و دلال را در آغوش کشیده بمرتبهٔ شهید محال و مشعوف وصال می گشت که از اصطواب او اصلا تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال بالقضیه بتسلط آن سلیطه گذاشت عبیت بجان بود در بند خان و نمیرزا نفس خبر فرمان او لاجرم بجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان از نهج صواب بخراف داشت و شهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز خزاین را که بیمبالغه محاسب وهم از حصر و تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بشمیر ابجمعی داد که در آخر سبب ویرانی مقر کامرانی و کشته شد و حقیقت آن روش و بخشش لقا قبه بود کسی که سزاوار دیداری نبود اشتهر واری میبرد و مستحقی که شایسته صنوف نوازش بود در آرزوی دمی همبر و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جاباسه جمعی

جمعی از مردم پیکانه را با انواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشیده و هر یک را قرینه قارون ساخت و بدرجهٔ امارت و سروری رسانید از انجمله حاکم امرا و سران سپاه ملال گرفت و دماغ آن فرومایگان محیط شده مواد فساد و سمت تزاید پذیرفت و چون چهشت ده روزه شاه ملک در نظر تحدیر داشت سراپردهٔ صاحبقران مرحوم می‌نمود جهة انحطاط مرتبهٔ آن عالیف میرزاده جلیل سلطان را برانداشت که هر یک از خواتین و سراری آنحضرت را طوعاً و کرهاً بچنگ از ملازمان آستان خود در سلک ازدواج کشید و گروهی را که سمت با و رتبهٔ مادری داشتند با جمعی از مردم ماهچش بخشیان گردانید حوز قرشته سرشت را با عفریت زشت اهدم ساخت و لعل چشانی را در سلک فرخ بهائی انداخت حوملی شیرین بیان را با شایسته رای و رزین فرستا و عنده لیست نغمه پرداز را با غلیواژ درکیقصف جاید و بوا سطه صد و زشال این افعال ناهنجار طبایع صفاء و کبار از امیرزاده جلیل سلطان متنفر گردید و امور سلطنت اختلال پذیرفته فتاب اقبالش بسرحد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر خاقان منصور مظفر لوا معین السلطنة والدین شاه رخ میرزا خاقان سعید میرزا شاه رخ پادشاهی بود صاحب عادت متصف بکمال عدل و عبادت و شجاعت هم با وداد ابراهیم ادهم جمعه داشت و هر کز خیال بکار از جاده ملت بیضا پیرامن ضمیر منیرش نمیگشت مدت العمر نماز چاشت از آن پادشاه سلام پناه فوت نشد تا بصلوة مکتوبه نرسد و مادام الحیوة هیچ آفریده را نیازارد مگر بمقتضای شریعت مؤید همواره از وی خلاص و نیاز جانها بود در میان حرب چون کوه با شکوه و در بزم چشم شبات قدم همچو رزید و در محراطاعت از خوف و خشیت ما شد برگ بیدان با وصف صیقل رزید در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که پر زغنا توانی نگرد و در اوان جلالتش هیچ صاحب فرمانی را یارا نداشت که بساط طلم گسترد و نظم شداد انصاف آن شاه سراقراز بهدش بار بانجشک و مسار بصحرا کرک و اهو شیر و نخچیر بهم آمیخته چون شکر شیر عوانی کرمودی ظلم نبیت طبایچه خوردی از دست رعیت و لایت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهار دهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمائه صاحقران تاج بخش تاج ستان زمام مکومت خراسان را قبضه اقتدار داد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان در وی بسهلال امور خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت و خطبه و سکه باسم شریفش زین کشته در سنه تسع و ثمانمائه مازندران را آنحضرت سخت در او خرسنه احدی عشر و ثمانمائه ما بحیه رایت حضرت آنجنت بر تخیر و دولت ماوراء النهر یافت و در سنه سبع عشر و ثمانمائه مملکت فارس و حوزه دیوان آنحضرت قرار یافت در سنه ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر گردید در سنه قرا یوسف دفات یافت قضیه آذربایجان بوقوع انجامید و در اواخر حرب سنه مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف تحالف اتفاق امضا و در نیم نصرت و فیروزی پرچم علمشان بر فرشته سیم و زید اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه ۲۳ ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه بدیار بکر احمد نام در مسجد جامع هرات کاردی بشکم آنحضرت رسانید که بیمان لحظه احمد کشته شد آنحضرت بحکیم علی الاطلاق آن زخم تحامل بخشید و در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه نوبت دیگر اسکندر بمعترض و ولایات عراق و آذربایجان کشته خاقان سعید بدانجانب شتافته در صحرای سلماس بین الجانبین قتال دست داده و باز اسکندر را نهزام یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراء النهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و کرمان و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و بدین صفت حسن معدلتش تمامی آن بلاد و اصقاع بصور و آبادان گشته فاهیت خلایق در جه کمال پذیرفت معاهیت بلاد بمعدلتش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق و مدارس و رابطه بناها و قری و قصبات مرغوب و مستغلات بقاع بران بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید جمل و سه سال با ستقلال تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاد و در ولایت ری در روز دی الحجه سنه ثمانین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد اوقات حیاتش بعضا و دو سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان گشود و لا یأتی الا بالحق لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و سپهر عالی کهرش مولانا محمد امین و مولانا عبد المجید قروینی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت آئین رایت صدارت می افراشتند و خواجه غیاث الدین سالاری سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین

پیر احمد خوافی و خواجه سید حمد شیرازی و امیر علی شحنه‌ی و خواجه شمس الدین الجیش الجه در سلک وزرای میرزا شاهرخ انتظام داشتند کفشار در میان جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان الحضرت و میرزا خلیل سلطان خاقان سعید و سلطان صاحب تأیید فارس مضمار تعاخته معین السلطنة والخلافة شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور مغفور الحق والدنیا والدین امیر تیمور کورکان بود بعد از فوت الحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه در بلده فاخره هراة تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایه عدالت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت و ولایت و ایالت دستال لازم الامتثال نموده اهالی را بطاعت و فرمان برداری کردند و بپای اخلاص عازم آستان آسمان اختصاص کشته شرایط چاکری و خدمتکاری بجای آوردند و الحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده در باره مکلمان مراسم انعام و احسان تقدیم رسانیده و بساط عدالت و بصفت کستره بمثابت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مامور گردانید درین اثنا مسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند امر گرایت دولت ساخت و دست باتلاف و اسراف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را برانداخت بنابران صمیم خورشید نشان جهان اقتضا نمود که پیش از انکه اختلال بامور ملک و مال راه یابد رایات ظفر آیات قرین دولت و اقبال بصوب ماوراء النهر نشاط بدو امیر مضراب جاکو و امیر حسین صوفی برلاس و امیر علیک کوکلتاش بضبط هراة تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هراة بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود و در منزل دره رکی امیر سید خواجه ابن شیخ علی بهادر از سمرقند رسیده بعز بساط بوس استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان بر مشرح معروض داشت الحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروز شاه بن غونشاه را جهة تعمیر برج و باره دار السلطنه هراة که از ایام سپتلاء امیر تیمور کورکان تا آن زمان ویران بود بانا کردانیده و اختیر خواجه الطوس فرستاد تا قلعه الحمد را بعمارتها پدیع نفیس عازم سمرقند شده چون بلنگر سیخ رسیده بازیدا تفاق نزول افتاد و میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر حمزه فیروز را بسمر سالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزند و برادری ملک بجان گرامی را بری و بر چه پیشتر داشته باشی از ملک و مال در ریع عیشت افزاکبرین و بخارب ایام و معرفت مقادیر خلوایف انام و انتظام مهام سلطنت و ملی تمام دارد و اکرا مرا بسبب بعد مسافت و توهم مس آفت در عنیت ما التفاتی کرده اند خالیا باید که بقدم بصیرت پیش آئی و بر انچه متضمن استقامت و مملکت باشد با ما اتفاق نمائی و رایات ظفر آیات از اندخود کذشته بساحل جیحون رسیده و در آن مرحله امیر شاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی شاه زادکان عظام رسانیده و موجبات ابتهاج خاطر انور کردید و متعاقب ان اخبال امیر خلیل سلطان بشرف بساط بوس دریافته بوسیله ایلچی ملک آرا عرضه داشت نموده که چون این معنی معین است که الحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ماوراء النهر بازکذاشت امید آنکه بعاوت مقاومت فرموده حکومت آن مملکت را به بنده باز کذارند تا بنیابت الحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و ما دام الحیوة در مقام فرزندی و خدمت کاری باشم خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرموده و امیر شاه ملک را جهة آوردن شاه زادکان بخارا فرستاد و عنان کیران بجانب دار السلطنه هراة انعطاف داد و چون بازبخود رسید امیرزاده سلطان حسین همچو صبی فرار نموده بدا بجانب آب رفت و بعد از ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل با سمرقند بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امرا شهر بخارا را بازکذاشته امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را بپایه سریر اعلی آورده و امیر شاه ملک بضبط کنار آب نامزد کشته چون بدا بخارا رسید عرضه داشتی رسال نمود مضمون انکه از طرف سمرقند میرزا امیر کرت احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر غونشاه آمده اند اکر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب فرستند تا ایشان سخن کوید مناسب دولت خواهد بود الحضرت فرمود که شمس الدین و اغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش امیر خلیل سلطان رود و چون از بخیر بکنار آب رسیدند دو امیر دیکر توقف ماستان سلطنت آشیان آمده و از انجانب با امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفته و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نموده چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان یعنی از عزیزان صاحبقران مغفرت نشان را نزد امیرزاده پیر محمد و لیعهد فرستند و بسلطنت ماوراء النهر

ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین باردوی ظفر قرین بازآمد خاقان سعید عازم هراة گردید در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحب قران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود رستمدار حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت طلبیده جهة آسایش سپاه در اندخود و شبرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و دوم ذی القعده در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود **ذکر شمهٔ از کر و فر امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرمودهٔ خاقان جمجاه و بیان مخالفت و یاغی گری امیر رکن الدین سلیمانشاه** امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشاء جنون بهرهٔ تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر بر لوح خاطر نگاشت ناگهی از آنحضرت گریخته پیش ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امراء ارکان دولت آغاز مخالفت کرد و لشکری را که با او بودند متفرق گردانید و بجانب سمرقند ایلغار نمود و چون دانست که بشهر در نمی تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جمجاه نظر شفقت و عطوفت درو می نگریست بار دیگر جنون او را بر آن داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق گشت و میرزا خلیل سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر الله داد و ارغون شاه و تیمور خواجه آقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امراء و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب میرزاده پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل ببلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در دماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده بهانه کنکاش امرا و سرداران را بخلوت طلبداشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را مقید ساخت امیر الله داد و ارغون شاه و بقیة الحال مشاهده نموده بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشانرا سوگند داد که از و برنگردند و نایب خویش گردانید مقارن آن حال رقیه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بود بآن حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارتید متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر الله داد و ارغونشاه و دیگر امرا که برسبیل کره ملازمت میرزا سلطان حسین میکردند از وی جدا شدند و نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنابر آن در هشتم محرم سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان با امیر سلیمانشاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی بآن سخن ملتفت نشد و غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد جهانگیر را بر آن داشت که بطریق شبیخون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه چاره منحصر در گریز دانستند و بهراة شتافته بخدام بارگاه شاهرخی پیوستند و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و چند سر اسب قیمتی با امیر سلیمانشاه عنایت کرده سرخس را سیورغال او گردانید و حکم فرمود که با میر مضراب و سید خواجه که در سبزوار بودند بپیوندد و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالیوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امرای شاهرخی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانستند و نوشیروان برلاس آن شاهزاده شجاعت پیشه را در بیرون دروازه عراق گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آنجا شده امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمانشاه بود بکلات روانه فرمود تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند امیر عبد الصمد با امیر مشار الیه ملاقات کرده سخنان دلنواز بانه گفته لی حصول المقصود بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب استدعاء امیر سلیمانشاه میر جهان ملک را نزد او فرستاد و چون جهان ملک نیز مانند عبد الصمد باز گردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمانشاه بعد از تحقق آن خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه ۸۰۸ بدار السلطنه هراة رسیده میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک را بضبط اندخود و شبرغان مامور گردانید و چون فصل شتا بگذشت و بار دیگر لشکر سلطانی بدیع آثار بهار عازم کوه و دشت صحرا گشت خاقان سعادت شعار جهة مصلحت ماوراء النهر بییلاق بادغیس خرامید و در منزل آغل رباط خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بتواتر انجامید **ذکر محاربهٔ میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان** در آن اوان که امیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیر شاه ملک را طلبداشت و آنجناب ببلخ رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزاده مشار الیه اتفاق

نمود و ایلچی تحفه ان جهه گفت و شنید و صحبت حضرت صاحبقران در باب ولایت و عهد و بیعت بسمع قبله فرستاد و چون آن قاصد بپایه سریر میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل سلطان جوابداد که تخت و ملکی که سلطنت آن تمامی ممالک جهان را بامیر تیمور کورکان بعنایت کرده بود از کنون ایالت همه قلمرو را بین عنایت فرموده میرزا پیر محمد و امیرشاه ملک از استماع این جواب در باب شده میرزا الغ بیک را با جمعی کردانیدند و با سپاهی چنگی از آب آمویه گذشته و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه ۲ ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی اسف لشکر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران رزم و مبارزان نبرد روی چشم و قهر در هم آویخته میرزا خلیل سلطان نفس نفیس قول میرزا پیر محمد حمله کرده ایشان را از جای برداشته بخست قوم ارلات بگریختند و جوانغار و برانغار میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک قرین صحت و سلامت بآن جانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید در سیلان آب غیبی تحیر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک و اتباع راه شرف ملازمت دریافته بشباب امارت مآبی بهمانه ضعف الاغان حضرت یافته که مدت یکماه در باب علیش باشد و چون میرزا خلیل سلطان بعضرت جنام اردوی همایون گشت ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاه زاده معروض داشت که حق ما بران عهد و قاعیم که بستیم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته متعرض عهد و پیمان گشت ضرور تا پای در میدان مخالفت نهاده رفع او کردیم و حضرت خاقانی مرید چون قرقانی را همراه عازم میرزا خلیل سلطان بدان صوب ارسال داشته پیغام داد که ما نیز بر عهد خود ثابتیم که بودیم و پیمان خواهد بود لیکن با کنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدان جانب آید تا سخنی که باشد بگوییم و قواعد عهد و پیمان را مجدداً تشیید کردانیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را بفرستد و چند روز بر لب آب سیلان بودن خان و اطلاع توقف نموده و دران پورت مژده رسیدن دولت خواجه ماضی را از نو گران میرزا خلیل سلطان همراه آورد و از زبان شاه زاده پیغام و عهد گذشته که آنحضرت بر گرا مصلحت داند بکنار آب فرستند که ما امیر اقدا و اوزغون شاه را نامزد آنجانب کرده ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب نقابت پناه قاضی عبد الله را جهة تشیید آن مهم رسال نمود و در خلال این احوال بعرض رسید که امیرشاه ملک بواسطه کمال اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که منصب امیر الامرائی داشت در تالیست و بدان جهه ضعف الاغان را بهانه ساخته از تورکش مخلص نموده دست بنابران خاقان بعضرت نشان خلیل قواچی را پیش امیر شاه الیه فرستاد و پیغام داد که مقرر چنان بود که چون بکاه در باد غیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از موعد گذشته نماید که فی الحال بدیغاب شتابد والا در این مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنة هراة گشته امیرشاه ملک از راه دیگر النگ بسیغ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال متصیر سریر جاه و جلال سید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و انتظام در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان همثل سیف الدین عبد الصمد و طاهر بوفاضل قوشمس الدین فتح علی سپهسالار اوج قرا بهادر و دیگر ملک و ولدای را با خود متفق ساخت و در شام عزه ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمائه از شرخ النگ سوار شده علم عزیمت بصوب ولایت خود برافراشت و همان لحظه خاقان سعید از حرکت ناهنجار جبر یافته در خیش جمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بود ند از عقب کر بخیکان رو انشد و علی الصباح در صحرای نور بک بدیشان رسیده فرمود که بچه جهة خیال فاسد و مخالفت نموده اید سید خواجه با اتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت شاه جهان نهاده و بطریه خویش معترف گشته در رکاب ظفر انتساب متوجه گردید بعد از وصول بسرپل بالان خاقان کامکار بتسییر متبعز و جلال احترام و بعضی از امرا خان سید خواجه با وی گفتند که اگر میرزا شاه رخ از جریمه تو در گذرد دلی شهریار او را بانعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد باردیگر همه متفق شده بعذر مخالف عازم طوس گشتند و خاقان سعید کبیر تیموری ترخان و امیر قزان تیغ را زر سید خواجه فرستاد و تا او را بصحبت گسیل دارند و آن دو امیر صاحب تدبیر سید خواجه را بسیار نوازند که از سر مخالفت در گذرد و کردن بخلقه موافقت در آورد و آماده بران سر تسلیم نگشت و معاندان اخلال از جانب طلبش نموده گرز تیمور خلیل که دار و غه انجا بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه خطاب بپدر خود یوسف خواجه بامیرزادگان سکندر بن عمر شیخ فرستاده بود

حسین

ملازم

بود و در اینجا ذکر کرده که عنقریب ممالک خراسان را جمله برادر شما متخلص میکرداند منتظر نور رسانیده و انحضرت دل را باطاعت سپرده خواجه بر گرفته تابع عزم محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه متوجه طوس شد و چون در مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها الصلوة و التحیه نزول اجلال اتفاق افتاد سید خواجه کمر بسته تعلقه خاصه نموده بود روی بصوب استرابادنهاد و در یات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول بیلغ نواحی جوشان امیر شاه ملک ارغ سید مقهور نظر التفات کرده و خاقان سعید قرین نصرت و تایید از آنجا نهضت فرموده بیلاق بیلغان را قرارگاه همایون عزیمت افراختی فضای کردون گشت و از آن مقام جسر و جرم اعتصام مکلل بمتوز نامان را که آداب رسالت و رسوم مفارت بیکو سپرده است پیش برکت پادشاه ملاکم جرجان فرستاده و پیغام داد که ما سید خواجه را از تضییف مذلت و خواری باوج عزت و سروری رسانیده تو هم او را گزان بعنت نموده از ما کرنجیده بدانجانب انجاکرده است علیحضرت انکه گذشته عهد و پیمان قدیم را با آب حسن اخلاص و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او را در آنولایت نگذارند و یقین دانند که اگر ازفرموده تخلف خواهد ورزید بنسیم لطف دوست نوازبصر صرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد یافت و انچند در پس پرده غیب متوار است بنوعی ظاهر خواهد گشت که مدارک پسند پدید و ممکنی تمور زد دیر کرد پادشاه رفته و میرزا شاه رخ در همان موضع چند روزی توقف نمود و در ان ایام میرزا عمر بدرگاه عالمیان شاه رسیده اظهار اخلاص نموده و چون خامهٔ دستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که بحکایت حالات میرزا میرانشاه و اولاد عظام آن عالیجاه تازمان ملاقات میرزا شاه رخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد انگاه بر نهج تقریر فتح استرابادنماید کشتار و دربیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور کورکان بمیرزا میرانشاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد صاحبقران والا نژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه ملاکو خان را بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا میرانشاه عنایت فرمود و ایالت دارالسلام بغداد را به برادر بزرگتر شمیرزا ابابکر رجوع نمود و مقرر ساخت که میرزا میرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر بجای و مقام میرزا عمر که کشته از تهتو اب او در نگذرد بنابران چون خبر فوت امیر تیمور کورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از بغداد بر و برادر کلانتر حسابی بر نگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال ضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامرا میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور با غوای جمعی از اهل فساد قصد قتل او کرد ان معتبر میرزا عمر مودعه بصباح روز نوزدهم رمضان آستان اقبال آشیان رسانده مولانا قطب الدین و بهی و دراب فوجی و شیخ محمد توا جی و عبد الخالق ولد تیمور سکوچی را بعضی دیگر از بیکناهان معروض تیغ سیاست گردانیده و بخیال استقلال روی بسیر پرده گی بادشاهان نهاد و میرزا عمر پای و قار استوار داشته طایفه ارنیاقان و خانه بچکان را بامثال و مسلح تجنیک امیر جهانشاه فرستاد و لحظه لحظه مردم شاه زاده زیاده میشدند و هر دم اتباع جناب امارت مآبی کمتر می گشتند ناچار ان امیر جهانشاه روی بگریز آورد و عمر تابان همچمی از نهادان او را تعاقب نموده نزدیکی همان روز بوی رسیدند و فی الحال تعلقش سیاسیدند و میرزا عمر بخلاف متصور عمر تابان را معاتب ساخت باز ماندگان امیر جهانشاه را بجواخت متعاقبان بخیال میرزا ابابکر از کار بازداشتند و بتمک آمده قصد ییلاق همدان کردند جهة استجازه ایلچی زود بر او فرستاد و میرزا عمر فرستاده را نوازش نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که آن برادر بزرگوار بدینجانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر از این سخن اعتماد کرده باد بست سوار بسیر اعمر پیوست و همانروز کرشاسپ را در قلعه قهقهه محبوس گشت و چون میرزا میرانشاه از رفته و حبس میرزا ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالیوس استرابادعنان بکران باز نکشید و میرزا عمر بعد از کرفتن برادر و کوچ سخن بدینجا رسانید هر چه تمامتر باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در ان اثنا در ویشی باباسیکی نام در مراغه پیدا شده کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر تقبل در ویش حکم فرمود و باو در حین عزیمت سفر آخرت بزبان راند که روزی باچنین مقدر بود اما معلوم خواهد کرد که بعد از این چنین چنها حادث خواهد شد چون از روانه قلعه بابا سه روز کذشت در هفتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه خبر مخلص میرزا ابابکر متواتر کشت بتقریب اینمقال اکثر امرا ابابکر بعد از اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل طلعه را با خود یار کرده تعلق ساخت و بنیاد خیانت عادل آغاز انجی و عیسی توچی و شیخ حاجی را که از جمله محافظانش بود بزر بدانداخت و طلعه سلطانیه را در خیر تسخیر آورد و خزانه و حبیه خانه را تصرف کرده مجموع آن نقود و اسلحه را بر طارمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالیوس استرابادبه پرسیده عنان مراجعت العطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر

بسلطانیه رفت و آن بلده را بعهدهٔ ایل عتماد سپرده از راه سجاس و سراي باتاد حرکت آمده مقارن آنحال شیخ حسن و شاهی از جانب میرزا رسیده متقبل شد که هرچه میرزا با بکر از خزانهٔ سلطانیه برده بازمانک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده پنهان تبریز تحمیلات نامتعدد و بیحد و میرزا عمر بداغیه آنکه میرسطام جاکیر را که باوی در مقام نفاق بود بدست آورد عزیمت شهر او فرمود و بسطام از راه قراباغ با میر شیخ ابراهیم شرط پیوست بنابرین میان میرزا عمر و شیخ ابراهیم مایهٔ نزاع اشغال مایفت و بهر یک با لشکری کمابیش آب کر شافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از هفته خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر جلگهٔ سلطانیه سلیلا یافته هرکس که انجا دید بدان سیر کردند و هرچه یافتند بغارت بردند لاجرم میرزا عمر با میر شیخ ابراهیم کرکث آشتی کرده بعزل مراجعت فرمود و بعد از وصول منزل سایخ از مضافات همدان و سلطان چغرو حاجی سیف الدین و عبدالرزاق اولاد امیر سیاوشان قوچین و شیخ خسرو شاهی طریق چوپانی مسلوک داشته میرزا ابابکر و میرزا میرانشاه محل شدند و میرزا ابابکر عزالدین و اولاد او را منظور نظر مرتبت کردانید و شیخ ظاهر را با سایر کرنجکان بایاسار سایند انکاه بحصول ابواب بعضی از مصلحت اندیشان کنجی زین ترتیب منوده میرزا میرانشاه را بران نشاندند و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بعشرت و سرور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کاوه و میرآغه رفته بعد از امیر خلیل ترکمان و سایق برلاس و جمعی از سلدوز یان متظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیبک بن خلیل پیشتر به تبریز شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و عام هجوم کرده خواجه پیرعلی را که منبع صدمات روزگار بتحصیل نموده بود بقتل رسانیدند و تراکمه را از شهر بیرون کرده در و بار را محفوظ ساختند و میرزا عمر را از ترکمان را اجازت حرب داده و در آن شتاخیز قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله ندانست علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت حاکم آن بلده میرزا رستم را بسم استقبال قیام نموده لوازم مقدم معظم و تجمل تصدیم رسانید و طوعا یهای پادشاهانه کرده ارزاق جهان نوازی دقیقه ما مرعی نگذاشت انکاه آن دو پادشاه بجماعت سپاه بر سر عزم میرزا ابابکر که در سوق طلاق عازم گشته بود ایلغار کردند جهات و اموال فراوان بدست آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر عز خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا محمد و ابا غازان و احرام تمام شهر در آورده چشمهای خسروانه ترتیب داد و تحفهای پادشاهانه برطبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز بتعیم و اتوفاق گذرانیده در اوایل فصل بهار بقصد میرزا محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از در حرکت آمده بدیشان پیوست از انجانب میرزا ابابکر چون چند روزی سم پادشاهی بر بدر اطلاق کرد رقم خلع حمیده حالش کشیده خود بر سر سریر سلطنت مکیده زد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا فرود آمدند و تقدیر سبیا بحجره و ضعفا رسید و چون خبر نفاق اولاد میرزا عمر شیخ ابابکر رسید بطرف اصفهان بهضت فرمود و در اثنای وصول بحجر قامان شنید که امیر سطام جاکیر تبریز را گذاشته روی بدانسو آورده و چون از ماجان را از یورش اصفهان اولی دانسته عنان عزیمت معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شافتند و عنان بگردان سکاسی میرزا ابابکر افتاده و چون بخبر از قرون ارغون رسید میرزا ابابکر رسیدن لشکر مانع را استمالت داده بعزم رزم اعداد کرد و در نواحی درکزین تلاقی آن سلاطین جلالت آئین دست داده از هر دو جانب مردان مرد و کردان صف نبرد در میدان کین آراسته و اصباح تاروان باعدام و افشار یکدیگر پرداخته و در آثار و در قرب جهار هزار سوار و پیاده از طرفین کشته کشته هنگام شام هر یک از ان دو طایفه معسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته و در دیگر که جمشید خورشید تاج زمانه و مهمان آب کواکب تخت بازار هر دو جانب بفغان و غریو کوس برخاست و مایهٔ قتال التهاب یافته میرزا مظفر الدین ابابکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشکر مخالف که محل قرار میرزا بیرمحمد بود حمله نمود و او را از پیش برداشته میمنه و میسره را نیز مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر محصن شده میرزا ابابکر غازان محاصره کرده چون نزدیک بآن رسید که اصفهان متخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر سطام جاکیر بقصد غارت و تبریز نشسته اند شیخ حاجی عراقی را محاصره سلطانیه مشغول ساخت بنابران با اصفهانیان صلح کرده در هم پیشه عنان صوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست که اولاد امیر شیخ و دیگر دربار میرزا ابابکر طغیان اساس جدا شده روی بدرگاه عالمپناه حضرت خاقان سعید شاه رخی آورد در غرهٔ ربیع الاول سنهٔ تسع و ثمانمائه بییلاق بایقان بموضع خواجه قنبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع حشم و خدم او بانعام ملتفت خاطره و اسپان تازی مراد منتظر و سراسر از شده بودند و مقارن آنحال صلحی آمد که هم سالست نزد پیرک یا و شاه رفته بود با آمده جواب

جواب بروفق صواب بنیاد و بنیادیان خاقان عالی مکان بعزم فتح جرجان از ییلاق سلطانیه نهضت نمود ذکر محاربه حضرت خاقان سعید با بیرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استراباد بامیرزاده عمر بن میرزا امیرشاه در اوایل فصل خریف که حریف برد در اطراف باغ و بستان آغاز دست برد کرده و از اتساز صرصر شکر خزانی حرارت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتائید ملک مجید بجلگه مازندران در آمده و چون موضع سیاه بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد و عباد گشت ناگاه بیرک پادشاه با تفاق سید خواجه و عبد القصد جاسی سیف الدین و شمس الدین اوچ قراقلتبه همینه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از بیشه مازندران بیرون آمد و لشکر قیامت اثر برابر اعداصف آرائی گشته میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر موسی کاور با قفا منزل ساخته و میرزا عمر و امیر یوسف قلیل و امیر جهانگلک در جوانغا علم جلادت برافراخته و حضرت خاقانی با امرا و ترخانی در قول قرار گرفته و دولتگر چون دو دریای خضر صرصر حمله بهادران عضنفر اثر در تموج آمد و عنان بهر گرگ بیکاره نمود و تیغ شیر آتش فعل آبدار سرهای گردن کشان را بر خاک مذلت و هوان افکنده نظم زمین شد خون بلان لاله گون بهر سو روان گشت دریای خون ز تیغ شیر خون بار سر نامدار بقیتا و سر از بدن بیشمار آخر الامر بتیم عنایت سبحانی از مهلب و ما بتصر الله عند الله بر پرچم علم خاقان عالیجاه ورزید و بیرک پادشاه با اتباع و اشیاع بمکبو دلیب ورزد روی و سرخ سرشک پای در وادی فرار نهاد و بیرک پادشاه بخوارزم گریخته سید خواجه و عبد القصد راه در اتسیز اریش گرفتند و شمس الدین اوچ قراقلتبه سید خواجه بدرگاه عالمپناه التجا کرده غنایت یافتند و تمامی حظه جرجان بحیطه تصرف خاقان مملکت ستان در آمده سید عز الدین میرزا حیدر را با پیشکشهای لایق بآستان معدلت آشیان فرستاد و خطبه بنام همایون خوانده لوازم باج و خراج نموده و حاکم ساری سید مرتضی میرمطیع و منقاد گشته بواب اخلاص و اطاعت کذاری بروی روزگار خویش گشود و آنگاه خاقان عالیجاه با ایالت و ولایت استراباد را بامیرزا عمر غنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیات بصوب دار السلطنه هرات برافراشت در آثار راه حکومت مملکت طوس و جوشقان و کلات و ابیورد و نساء و بازوار و نیشابور را بامیرزا الغ بیک تفویض نموده در چهار دهم ماه جمادی الاخری در ضمان حمایت ایزد تعالی مستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود ذکر نهضت میرزا پیر محمد بن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر میرزا پیر محمد جهانگیر کسر و سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود و ازاوایل حال مأمور بتمالک و ممالک او در قبضه اقتدار پیر علی تازنهاده اکثر اوقات بمحو آب آتش رنک و اشعاع نعمه عود و چنک مشغول میبود آوازه دلربای نای انفعال سلیطه تنش صریر میداد و آهنگ روح افزای رباب مرثیه را بنوا نجواند و او بی شعور از شراب ناب بیخبر و که گفته اند عبث چو سلطان سراندر باشد رعی فتنه بخیز از سرش تاج کی لاجرم تمکن پیر علی بسمت ازریا و پذیرفته خیال استقلالی در دماغ او جای کرفت و در ماه مبارک رمضان سنه تسع تمانمائه که میرزا پیر محمد در حلوخانه باطن چراغ ابابت برافروخت و از فروغ نابرده مدامت شمع مثال میسوخت پیر علی نایاک باجمعی بیباک بر کرد سرای پرده پادشاهی محیط کردیده در چهار دهم ماه مبارک مذکور آن شاهزاده سعید را شهید کردانید سید احمد میرکت در شیر خان از حدوث این واقعه رسان کشته لسان بادوزان بجانب هرات شتافت و کیفیت جرات پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانید از شنیدن آن جزع اندوه بینوا بجا طراز نور راه یافت و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سید احمد میرکت کرده بصوب بلخ روانه ساخت و بجانب مرو نهضت نمود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر بزلزله در اطراف دیار خراسان انداخت ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استیلا برافراشت فوجی از ابطال رجال را بجانب ری فرستاد تا هیز ارخانه و ارمغول را که در آن ملک باغرق میرزا با بکر بودند کوچانیده بمازندران آورند و کشت میرزا عمر بدان واسطه بمت انتصاف کرفته خیال استقلال از هاضمش سر بر زد و مقارن آنحال شیخ حسن تخلی با جمعی از ملازمان میرشاه ملک کریخته بجرجان رفتند و نخست که لشکر خراسان از میرشاه ملک آزرده خاطر بود هرکه را از ایشان ظفر نیافته بدانجانب نهضت نمایند اکثر ملازمت میرزا عمر را بمن باور کرده در تحقیق رتبت خاقان سعید را بر اطلاق لسان بنهاد و بسرعت برق و باد از استراباد عنان بکران بجانب خراسان انعطاف داد میرزا شاه رخ بهادر چون بخبر استماع فرمود در بیست و هم شوال سال مذکور میرزا عمر را باستقبال مزبور فرستاد و شنبه نهم ذیقعده در حدود قریه بردویه از

ولایت جام جنود جرجان و خراسان بگیرد رسیده از سر برد و طرف مینو و صفوف برآراستند در انجمن جنگ تو پچی که از اعیان عمر تا بان بود بسیاق دولت و اقبال پشت بر سیر از عمر کرده روی بدرگاه خاقان والا کرد آورد سایر امرا و لشکریان که آنحال شاهد نبود ند گریزان شده هر یک بطرفی رفتند چون آن فتح که مفتاح امان بود برآمد و میرزا عمر از دست برد خنجر قضا و قدر بجانب مرو رود گریخت و در کنار آب بدست جمعی از مردمان امیر مضراب کرشمای گشت و او را زخمی بر سر و بندی بر پای در منزل مرو گذار روی علی رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده مخففه عنایت نمود و طبیب و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هرات روان فرمود و میرزا عمر بیست و پنجم ذیقعده منزل تفوز رباط آذین رباط رود رروی بعالم دیگر آورد و در مقبره عمه العلیا المتاخرین امام فخر الدین الرازی مدفون گشت و در غره ذی الحجه دار السلطنه هرات از وصول موکب خاقانی طراوت جنان جاودانی یافت و در منصف همین ماه پادشاه عالیجاه ییلاق بادغیس شتافت

ذکر دفع شر سر علی تمار بامین توجه حضرت خاقان سر افراز

چون ضمیر خجسته تاثیر خاقان گیتی گیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع سر علی تمار را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده در نوزدهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمائه از ییلاق بادغیس بایت ظفر کار بجانب قلعه لاسلام نهضت آمده در راه وایل حضرسایه وصول بر حظه اندوخته و انده ساخت و سر علی تمار جرات نموده تا سرپل خطیب پیش باز آمد اما چون موکب همایون بنجاه رود کرسید سر علی عنان بصوب فرار تافته روی بباديه ادبار آورد و حضرت خاقان سعید سیر را سیدی محمد با امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان تکابشی اوردوان فرمود و امرا سر علی رسیده احمال و اثقال و اردو اکر فته و او را بانک مردمی بجانب یکه و لنگ بیرون رفت و امرا باز گشته در بنج موکب همایون پیوستند و در ان ایام که خاقان گردون غلام در قلعه لاسلام مراجعت همت بر افراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعه تابند و ان که از زمان ظفر یافتن امیر تیمور کورکان بر امیر حسین تا الغایت عراب و ویران بود انداخت و آنرا بدک زمانی انحصار استوار را در محال متانت مامور ساخت و حکومت بلخ متعلق بامیرزاده ولد امیرزا پیر محمد کرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هرات معاودت فرمود و پیر علی تمار نوبت دیگر لشکری فراهم کشیده بحدود قلعه الاسلام خراسید اما از رصد مات سپاه ظفر انجام مفهوم کردیده در اثنا کریز جمعی از کلانتران ملازمانش بیکفتند که تا این کل نابکار بجرام سردار مخاطب بود بواسطه کثرت ایلوار و شکیبکر مخالفت با اصحاب تاج و سریر تفرقه و تشویش باخواهد رسید نکاه با تفاق سران سردفتر اهل تفاق را از میان جدا ساخته بدار السلطنه هرات فرستادند و طوایف را از انواع تفرقه و پریشانی نجات دادند

ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهانملک بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی

در آن وان که موکب نصرت نشان خاقان سعید از قلعه الاسلام بنج فرین نصرت و تائید بدار السلطنه هرات رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیک آمد بموقف عرض رسانید که پدر بک پادشاه جمجمی کیتی ستان و اقران و امثال را کلی در هم کشیده بابا ندران شتافته است و شمس الدین علی جمشید و قرا ول قلعه استرآباد است و مضمون مضمر و معروض مخطر اینکه بنابران خاقان عالی مکان ابو الفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هرات مملکت بکذاشت و در پنجم جمادی الاخری سنه عشر و ثمانمائه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل عرق امیرشاه ملک بعز تسلطوس سیده در جرجان میرزا الغ بیک کورکان شرف ملازمت دریافت و پشکش کشید و چون موضع خواجه قبر از سعادت وصول چتر نصرت انوغیرت فلک خضرت شد پوسلم و لداوج قرار از بابا ندران آمده عرضه داشت که پدر بک پادشاه از استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار بیرون رفت آنکاه خاقان عالیجاه بدار الفتح استرآباد خرامیده و آن فرسنکان و دار بابا ندران قشلاق فرمود و سید غیاث الدین میرزا هری بایکان اقبال آشیان سعادت بسیار یافت و حظه دامعان بسیر غال آن سیه سودة خصال شده و با بالسته مملکت استرآباد متعلق امیرزاده الغ بیک کرفت و غنایم جهانکشای بصوب خاقان سعید منعطف کشته در هم دقیقه مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هرات در آمد و مقارن اینحال جهان ملک مملکت و بعضی دیکر از امرا و سعید مرتبت باغی شده بجزاء اعمال خویش رسیدند بتفصیل اینمقال انکه در آنسال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که منصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب ساخت و انچه اشخاص از بهر کرفته بودند تمامت را بیشان جمع کرد بلکه هر کاهی را کوهی و هر جوی را عرضی و هر دانکی را دنیاری طلبا نمود و چون جنابش در اوقات قضی تمام داشت جمعی از مردمان بر دند که چون در فرعون خاقان عالی کهر سد انچه زیاده از حد واجب خود کرفته باشند بقدر کریبان خود را خواهند دانست

مملکت

داشت و بدان تخت بالی تعرض نخواهند شد و امیر جهان ملک مملکت کرا از قوم و خویشان خود مدتی مدید در غایت اقتدار و اقتدار ملازمت حضرت صاحبقرانی متمتع باتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیموتاش و برادرش جلول بیان تومر و سلطان بایزید عثمان و ندکت بایکدیگر عهد کرده باغی شده و بیک ناگاه از شهر بیرون رفته در جزع النک با ایستاده و غاتی [illegible] اطلای خطر انتساب در رکاب آورده امیر خراب با پنیر نخالفان رسید و جنگی عظیم کرده رخم خورد و چون کار همایون فال ایقبال در تضای جزع النک بکستر و امیر جهان ملک و اتباع از کاخ پراکنده شده آب احصار ساخته و آنحضرت در این طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه خطر نباه چون چوق موکب اعلی پیوسته عاصیان تر سیده هر یک بطرفی جسته سعادت باتفاوت و برادرش واحمد و آقبوغا مردم قشون حسن صوفی ترخان در باد غیس گرفته آورد و زند و سعادت بیاسا رسید و برادرش واحمد و آقبوغا آزاد شده ند و جهان ملک و تدک را امیر چرکس در ماخان بدست آورده و نهدی نزد یک بجانب هراة فرستاده و ایشان در چهل فرسخی آن گذشته و حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل را بیابان طبس عبور میسر نیامد باصفهان رفتند و سلطان بایزید در حوالی شفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت

گفتار در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان چنانچه از ضمن وقایع یورش بهفت ساله صاحبقران مغفرت نشان میرنمود کور کان مستفاد میگردد سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه حضرت بجانب روم روی بمصر آورده و چون در آن ملک فرج بسلطنت بصاحبقران بلند مرتبت دم از محبت و مودت میزدند آن سردار اگر فته هر یک را در برجی از برج علمه مقید گردانیدند تا ایشان را از اختلاط مانع نمی آمد و در اثنای قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن جده انتخاب بفرزندی قبول کرده پیش خود نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر بدولت و اقبال سند باهم متحد بوده بعداد تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز بر مسند حکومت نشیند بعد ازان قرا یوسف شبی بر واقعه دید که امیر تیمور کور کان از انگشتر بائی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی در آورد و صباح آن را با سلطان احمد در میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری را نظر ما مملکت حضرت صاحبقران تو متعلق خواهد شد القصه چون چند گاهی آن پادشاه در مجلس بسر برند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را بنظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک پانصد تو کر نگاه دارند و با هجاج هزار کس اسب و سلاح و زر نقد و جنس بدیشان مسلم نموده نوازمان سلطان احمد جغر خندکان و شاکردیشکان کسی در مصر نبود بالجرم آنچه از مصریان گرفت بدیشان داد تا از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آنجا نمانده بودند و او با پانصد کس جلد کل ساخته بهر رود که سوار میشد آنچنان در غایت آراستگی ملازمتش مینمودند و از آن جهت که ترا که در خاطر مصریان افتاده قاصد اذلال ایشان شدند و در ریگ با دشتها مصر را جوانان امرا میدان چوگان بازی جز امیر قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج در آمده امرای مصر را مبالغه ترکمانان در اخلاق جلادت موافق مزاج نیفتاد لوگران میرقرا یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازد ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف تو سن خود را چنان سوار و رزیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم عجم بدین ولایت آمدیم و پادشاه و ربارهٔ ما عنایت دریغ نداشت اکنون بر حضرت متوجه ایم خویش میگیریم و عنان گیران را عطاف داده با مجموع ملازمان امیدان بیرون رفت و در ساعت بتوانای خویش شناخته عیال و اطفال همراه گرفته روی بدیار بکر آورد و امرا مصر از عرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن ایشان بچنین وقتی بعضی است در امور سلطنت اگر اشارت شود دانیقی تعاقب عاتم پادشاه جوانبخت که ترا که در کمال پریشانی متوجه اند و دست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی بعقب ایشان شتابد بگذارید تا بوطن خود روند قرا یوسف را از حدود مصر آسوده باشد و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاط و بتلیس محبت و اتحاد و اتفاق شاهد و ملک روی نمود و در تمامی محاربات ظفر یافت و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاط و بتلیس محبت و اتحاد و اتفاق شاهد و ملک دختر قرا یوسف را بحباله نکاح کشید و امیر قرا یوسف باعلوی ملک شمس الدین مجدود و ان و سطان بر دود و اب و آوانی و اموال و اثقال آن ولایت را بغارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل و اولوس را که بوی پیوسته قلعه اونیک را تحت تصرف در آورد و اما سلطان احمد بعد از فرار قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شده و چون اعتقاد بر ایشان نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود کپنک پوش گشته با معدودی

چند از ممالیک وی متوجه شام و ما وراء النهار یا بکر بر قفا زد یا بکر بر قفا زد و در گوشه نشست مردم او باش فتنه جوی در اطراف غارت و دستبرد می کردند تا دولت سلطان احمد بن اویس بغداد و عراق عرب بشیخ عایدت و چندان با حیف در نعبد و پیدا شده که حاکم آنموضع دولت خواجه اسباق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت بازداشته روی بآذربیجان آورد و بعد از کیفیتی رفتن دولت خواجه سلطان احمد بر طرف شناخته باز دیگر بسر بر دولت نشست و در آخر سنه ثمانی و ثمانمائه که میرزا ابا بکر بحاضره اصفهان شتافته بود و امیر شیخ ابراهیم شروانی بتسخیر بر بزد آمده بقصد دفع شر اهل ظلم و تعدی بگاشت سلطان احمد کرده بهوا داری و باش گری دولت و احشام تر اکمه خراسان آورده متوجه تبریز گشت و بخوزستان و لرستان و ثمانمائه سیع میرشیخ ابراهیم سیده بپایتخت شهرت یافته خود کفت که آذربایجان سالها فرمانروای تخت گاه بابا و اجداد سلطان احمد بوده است او را نسبت بآن خاندان بوسیله طریق صداقت و اتحاد و سلوک میسر نشده یکم دو بار از نکه دست ظلم از رعایا کوتاه کرده دایم بآنجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت موجه خانه خود شده است که را نیز بولایت خود رویم و خواطر را بجا قرار یافته شیخ ابراهیم روی بولایت شروان در دود و اخوانش سلطان احمد جلایر در دار الملک تبریز زمان زمان آتش فتنه طاغی و سرو فرو نشاندند چون سلطان مذکور کرمت عزت کشیده ترک بعضی اتفاقات بنجا کرده شاه و اصفهان بطور خویش شاه مذاوه بود و در تبریز بساط عیش و نشاط کسترده اکثر اوقات بکبوتر بازی و صحبت با پسران ساده عذار قیام مینمود لاجرم مراد اعیان ملک بجانب میرزا ابا بکر مایل شد و نهد ران اوان میرزا ابا بکر با اصفهانیان صلح کرده رهسپار تبریز شد و سلطان زمقدم شاهزاده رعب هراس بخود راه داد و روی بصوب بغداد نهاد و چون در اثنای نواب فرزندان به تبریزیان رسیده بود علت طاعون تبریزی مبود و مردم متفرق گشتند و میرزا ابا بکر در شهر سبع الاول آن بلده در آمده بگیکیش نیامد لاجرم اهالی عمل و داد کرده مهمات خود را بطراف و اکناف رسانیده حکم فرمود که فرزند پیچ آفریده پیچ معترض عایا نگردد و دران شاشود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولد دولدای انتزاع نموده و بسیاری از تراکمه ایل و جمیع آمده اند و اموال فراوان و اسفد خاطر بحرب قرا یوسف قرار داده متوجه آنجانب شده و بعد از تلاقی فریقین سه روز متعاقب بین الجانبین قتال و قتال روی نموده در روز سیم میرزا ابا بکر بمطلبی که قدم در وادی فرار نهاده و تراکمه غنیمت بیهایت کرفته میرزا ابا بکر مزمه عنان باز کشید و سپاه او هر چه آنجا یافته غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست بغارت و تاراج بر آوردند و چون شب شنبه شانزدهم شهر قصاب که با جمعی از تبریزیان از شهر کریخته بودند فرمود تا در صحرا آتش بسیار برافروختند و مردم میرزا ابا بکر انتشار داده پنداشتند که تر کمانان بکاهیش ایشان آمده اند بسیاری از ایشان علی الصباح میرزا ابا بکر تبریز را کذاشته متوجه سلطانیه کشت بعد از ان امیر قرا یوسف بتبریز آمد و خواجه سیدی محمد تجی که خلاصه جاندان مشایخ عالیشان بود و در اوائل حال بتبریزیان رسیده بود بتمثیل عرض پیشانیده و وارغوا و استمالت نامه بستانده تقلدی ام مراجعت فرمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الآخر سنه ثمان و ثمانمائه بسر سطام حاکم نخجوان شتافته بتصرف امیر الامرائی یافت و چنین دیگر سرداران کلا مت مبادرت نمود و با همه کس بوجه حسن معاش کرد و بصحیح و شریف را علی اختلاف مراتبهم رعایت فرمود **ذکر محاربه میرزا ابا بکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین میرزا شاه کورکان** چون میرزا ابا بکر بتبریز آمد اشته اطلاعه سلطانیه رفت و از ولایت بمدان و در کزین و قزوین سپاهی جلادت آئین در هم کشیده بعزم انتقام و ستیز متوجه حدود تبریز گشت امیر قرا یوسف باتفاق سر سطام حاکم نخجوان سه سردار ان آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ ۲۲ ذیقعده سنه تسع و ثمانمائه در منزل سرود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف بر اغار و جوا اغار و قول راسته و ایسران رو در کار قدم در میدان پیکار نهاده دست از جانب امیر سطام بر سپاه میرزا ابا بکر تاخته دو کس نامچیر ساخت و پیر عرصه بر هم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را خم زده کریزانیدند میرزا ابا بکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود نامنه شیر دلیر کرد و بصید آهو بچکر آور دمیدان تاخت و جلال الدین بیرک را از پشت زین بر زمین انداخت تراکمه که پیش آمده بودند هم ساخت و هر دو لشکر در هم آمیخته مدت زیر زمان آدمی سرور دروان کشت چون سپاهی چو دید میرزا ابا بکر بیرک و برادرش یاد کار شاه که در برابر اغار قرا یوسف بود نداپیش برداشته از عقب ایشان نازکشید تا وقتی که سر بیرک بر سر نیزه نکر دانیدند و غنیمت او را که قلب سپاه او بود میرزا میرزا شاه مضبوط بود در هم شکستند و غلام تر کمانی او را نشانه زخمی بر میرزا میرزا شاه زد و او را از اسپ در انداخت و جامه و سلاحش را متصرف شده سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابا بکر بعد از سه ساعت نخجوانی از عقب بیرک باز کشته از سپاه حوانش مقتضی در معرکه ندید لاجرم عنان بواری قرار کردانیدند و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرزا شاه حکم فرمود

ذکر سلطنت کرمان

و فرمود که اگر او را زنده پیش من می آورد رعایت بسیار در حق او می کردم و روی پوشان حرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده بود نه پیش خواند و نه پیش فرستاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاه زاده معهود را بدفنش رسانیده به آئین سلاطین در سر خاب دفن کردند بعد از مدتی نعش او را به مشهد مقدس غزنی بسختران او را بجاورت آنحضرت برده در قبه الخضرا رکش مدفون گشت حکم الله العلی المجید و منه العون و التائید

ذکر رفتن میرزا ابابکر به دارالامان کرمان و بیان حال آن پادشاه بیسامان

میرزا ابابکر چون از دست سپاه میرزا یوسف پای در وادی فرار نهاد عنان عزیمت بطرف کرمان معطوف داشت و در آن زمان امیر امید که بر لباس کبر فرمان میر منوچهر کور کان مدت الله تعالی ظله العالی حکومت آن مملکت داشت و فات یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا ایالت مینمود چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بکرمان آمده سلطان اویس را پادشاهی مستقل یافت نایره شکست در باطن او شعله زده قصد تسخیر سلطان اویس نموده سلطان اویس پیرشید و بعضی شاه زاده را با خود همراه کرده بدر آخور وزی جنبل خبگ فرو کوفته قصد میرزا ابابکر را عاطفه کرده مصلحان در میان افتاده بران قرار دادند که کرمانیان قصه عرض میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون رفته بی آنکه ویرانی بایه مملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه طهماسب این طریقه صحبت و اتحاد پدید آمده بنحوی موجب آسایش خلق گشته که خاقان سعید شاه نوح میرزا لشکر بقراءه و سیستان کشیده و آن ولایت را با توابع و مضافات بلطف و عنف تحت تصرف آورده و میرزا ابابکر دیگر عنان از صوب کرمان نا فته در عشر آخر جمادی الاخر سنه احدی و ثمانمائه حضرت مخیم گردیده و سلطان اویس از انجا خود را حیرت افتاده بمقاران کحال لشکری که بجانب کرمیر فرستاده بود در سیلاجرم مستظهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد و میان او و میرزا ابابکر چند کرت محاربه دست داده و کاهی میرزا ابابکر بدین یکطرف مسرور میگشت و احیانا سلطان اویس باصورت نصرت روی مینمود و در نوبت آخر شاه زاده شکستی فاحش یافته زخمی کاری خورد و ازین دار فانی بنشیمن جاودانی بر دارالملک رحمون کشافر در بیان نتمه احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر در حین فوت صاحبقران مملکت ستان میر منوچهر کور کان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بردارالملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگرش میرزا اسکندر در همدان و چون بحرمت اثر هراس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده اش ملکت آغا بنت خضر اوغلان در ملکت خواتین خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکه بنام شاه مزبور کرد اینده و جهة اعلام این نیکو خدمتی الچی بخارا سان فرستاده باین مضمون عریضه داشت ممدوح ساخت که مثبت همه بنده کانیم شهریار پست من و رستم اسکندر و هر که هست و حضرت خاقان سعید فرستاده او را نوازش بسیار فرموده حضرت الطاف داود در آن وقت که میرزا عمر میرزا بر جهان را بگشت و میرزا ابابکر را محبوس گردانید میرزا اسکندر متوجه شده از همدان بشیراز رفت میرزا پیر محمد عنایت فرموده ایالت یزد را با و تفویض نمود و مدتها میان برادران طریقه یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه ۸۱۶ بواسطه افشاء مضمون یکانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را تنبیهی بر پیش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاده او در چهار طبس بندر نگشته و از محصلان جسته با صفهان رفت و میرزا رستم مقدم جنابا سکندری را غنوی عظیم دانسته هر دو برادر متوجه شیراز نگشتند و میرزا پیر محمد بقدم مخالفت پیش آمد جمعی از اعاظم امرا و نوئینان را بر سم منغلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که کذ های ابی را که بین الجایین حایل بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند و مجال عبور را محفوظ دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در همان شب که چشم سحاب اشک ریزان بود میرزا اسکندر را گذر بجهول گذشت و محافظان سایر گذر ها را بجور او جبر یا فته گذشتند و او ده روزی بصوب شیراز نهادند و میرزا پیر محمد پیوسته در شهر متحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر بشیراز در میان آن محاصره چهل و زاید دیافت و اصفهانیان چون دانستند که تخم هر بدی که در بیت کرمیرات فارس نا کارنده عنان بصوب اصفهان بعطاف انعطاف داده در عشر ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر بسیار جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر نهضت نمود و در آن زمان میرزا رستم حقه سیب و بار از اصفهان بیرون رفته در کذ مان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از روحانیان او را بر مصالحه ترغیب نمودند چنانچه او را داده که خاطر جمعداری که قافله شیراز را زیارتی بایه کارات و مشوقات می آورند بعد ازان که شیراز آن نزدیک رسیدند جانبین بقلعه شکر در آخته تخت میرزا رستم برلشکر فارس حمله کرده میرزا پیر محمد با دلیران شیراز بر دو آن حمله مشغول گشته هر دو سپاه در هم آویخته و دمار از کشتن و کوشش بقدیم رسانیده

آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و هیچکس را در ظلال امان جای ندهند اصفهانیان چون این مژده شنودند جوق جوق روی بمیدان بارگاه میرزا پیر محمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرمود و چندی در مرغزار شهرک وکندمان نشست تا الاغان فرهنگ و قفلان و سایر توابع اصفهان را تحت تصرف درآورده بشهر درآمد و با آنکه در آن زمان آفتاب استیلا رفته بود غلهٔ اصفهان را بواسطهٔ وبا تا آن زمان بدرجه بود بدین مقدم میرزا پیر محمد طاعون و وبا بلشکریان یافته باد یکبار اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عالیجناب یافت چون میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال دیوانی نمود خواجه مظفر الدین نظنزی رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد از اشغال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دار الملک شیراز نافت

ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان و دست نوازی مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز چون

میرزا رستم و میرزا اسکندر از هم گر کندمان عنان بصوب خراسان تافتند امیرزاده رستم اغوا و بر لطف و کرم خاقان جمجمه شیم گردیده بدار السلطنه هرات امیده و با صناف عوارف و عواطف مفتخر و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریهٔ احمد کده در میان تون و طبس واقعات بسر برده چون زمانه با فشار آن را زبان گشاد نیم شبی بر اسب روی بطرف یزد و شیرغان نهاد و در حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا فهمید که حاکم یزد خود بقصد او نهضت نموده و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و ازانجا بازخود افتاده و الی تولایت سیدی احمد ترخان شاه زاده را در مقام مناسب فرود آورد و کیفیت حال عرض خاقان سعید رسانید و آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد خان فرستاده پیغام داد که رقعه را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته در غازشام ۲۶ ماه رمضان سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه بیازد در آمد میرزا پیر محمد چون از حال او را خبر یافت دست از طعام باز کشیده همان ساعت او را طلبیده و از مقدم او اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطر او مطمئن گردید

ذکر شهادت میرزا پیر محمد بسمشیر خدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بر سریر کوار

در شهور سنهٔ ثنتی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزیمت تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون موضع دو چاه بد رسید حسین شربت دار که بمین النفات پادشاه پسندیده اطوار زمین طهارت بدو خبارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته نیم شبی بر این خوگاه میرزا پیر محمد افروخت و آنجناب شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو سه رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر در آمد و هم از راه بخانهٔ امیر تیمور خواجه که از قتل پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال با نمود تیمور خواجه و سایر اعیان شیراز نخست گمان بردند که آن حرکت از امیرزاده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از راه دو بشهر رسیدند حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی مرا و اشراف دست بیعت بامیرزاده اسکندر دادند با حسین شربت دار بعد از آنکه بقتل شاه شهید شهادت دو کام جان میرزا پیر محمد چکانیده برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را بشما میدان زهر قاتل مبتلا گردانده و حال آنکه و همعنان با دو بشیراز رفته بود و امیر عبد الصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت و باقی امراطیع حسین شدند و آن ملعون بچملی از حاطهٔ دایرهٔ خیال بیرون بطاهر شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته دیگر روز از صبح تا شام از جانبین بایدا حسن تیر و تنگ و افروختن نایره حرب و جنگ پرداخته و بنهنگام طلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری شتافتند و روز دیگر آغاز بیداد خبر بطرف کریان کرده بخشید و از شاه راه بامرا میرزا پیر محمد که برسم مغلمای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده بازخوزدو امیر صدقی را گرفته بشیراز آورد و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بدکیش را تراشیده و حنجرهٔ او را غازه کرده و کلاه بخجت بر سرش نهاده گاوی را مرکبش گردانیدند و بدین هیات آن خوطبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاه زاده از وی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که اگر او را بقتل آورد م تو را خواهد بنیاد و نابود عضب اسکندری از این جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست املعون را از حدقه بیرون کشیده و فرمود تا بر جسم مجازی آن سیر قدر اهل شقاق و نفاق را بهلاکت ساختند و سر بریده او را بملکت اصفهان فرستاده بدان جمعیش تا بعد از دور و نزدیک چشمه

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست برادر لشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت

ولایت اصفهان گرت دیگر و در آن اوقات که صاحبقران عالی گیتی ستان سلطان زین العابدین بن شاه عباس ماضی طاب ثراه بمحمد مظفر را از فارس بمازندران طلبیده بود پسرش سلطان محتشم بطرف شام گریخت و در خلال این احوال مذکوره از آن ولایت باذربایجان شتافته بخدمت امیر قرا یوسف رسید و بعد چند روزی که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانیدند باتفاق امیر بسطام حاکم تبریز و بدلالت قاضی صدر صاعدی عازم اصفهان شدند میرزا علیشیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس امیر جلایر نشاه که در آن بلده بود ندپس ایشان چون این خبر بعرض رسید فقال از شهر بیرون خزیدند آبائی که قدم در میدان جلادت نهاده باشند عنان بصوب یزد تافتند زیرا که دارو دفه اتحاد و اتفاق با امیر قرا یوسف و امیر فاضل از میرزا علیشیخ مفارقت کرده و در تصرف و کفایت حادثه بعرض میرزا اسکندر رسیده و انجناب که عزیمت یزد داشت بورش اصفهان ما اولی دانسته عنان عزیمت بدان طرف تافت و امیر صدیق و امیر کبورش و امیر بیان را از عقب تعیین علیشیخ و اتباع او فرستاد و آنده طایفه در حدود و یزد بیکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلایر نشاه با یاران بهزیمت و دیگران راه فرار پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم با لشکر یکه نموده تا حضرت خاقان سعید اجازت جلادت یافته متوجه اصفهان گردند تا میرزا اسکندر چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی تنگاب آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیده آتش حرب اشتعال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بدان جنبه اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قمل میرزا اسکندر را ندند تا آخر الامر سیم نصرت و ظفر بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان دود مان سلطنتی روی بوادی فرار آورده و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان دستگیر شده سلطان معتصم مهزم مکبا و چولی سید و خواست که سپاه آذربایجان بهمراهی و جوانی عظیم الجثه بوجود آمده توانست کاری بدانست و بر قفا آمده یکی از لشکریان شیراز بوی رسیده و هم در کنار آب شلگر حیاتش از آب تیغ فرو نشانید و بوجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصبانیه عصبانیا بر پشتبانی شتابته بعد از ابواب شهر اصفهان بر روی میرزا اسکندر بگشادند یاران خرابی تمام در نظام آن بلده روی نموده و در آن اثنا میرزا رستم بجدود آن شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران دارالملک عراق بانجناب را استقبال کردند و بشهر در آورده میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت و معاودت آن اخبال مرا ما او که بطرف یزد رفته بود ند و بحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نموده و انجناب امیر یوسف خلیل را بحکومت آن مملکت فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که ایزدان هر کرا صلاح دانند بدینجانب فرستند تا معهد و معاون یکدیگر باشیم الحضرت الجی در انوارش فرموده میرزا یقوب را میرزا علیشیخ را با جمیل و علم و جمیل و چشم نزد امیر قرا یوسف و امیر اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت که با همدیگر متحد باشید و بر ما ملاحظه فرموده برادر تر اکه آنا بجانب و اقبال پناهیده جوان بخته باش لاجرم است بجانب فرستادیم لایق آنکه نسبت بما لوازم اخوت و مودت بجای آورید و بر ما عقد الفت انتظام پذیرد و جهات انجائی بر وفق مرام همت السنام گردد والسلام والاکرام و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام

گفتار در بیان ترجمه احوال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیدادی

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا امیر اشاه کوركان و فرار میرزا اما بکر بجانب کرمان تا مملکت آذربایجان را بتخت متصرف گردانده و رد و شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود پیر بداق را بجهاز انکه سلطان احمد جلایر بکر سلطنت آذربایجان را تا گذاشته باتفاق بوی دست داده و را فرزند خوانده پسر بر پدر باد شاهی نشانده و در جمیع علم و خوطبه و سکه باسم موتیح ساخت و فرمود که خطوانی تمام و احکام چنین نویسند که پیر بداق بهادر خان پسر ارشد ما ابو النصر یوسف بهادر سوز میرزا و برکا پیر بداق بخلص و آمدی قرا یوسف رست اورا بر تخت نشانده و خود در پایان بدورا نوی ادب نشستی چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید بجهان بانجناب و بلاکات بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال داشته مراسم تهنیت با قامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی قبول نموده بودند ما را نیز فرزند را بر تخت سلطنت نشانیدیم و خود در مقام لشکر کشی و دفع ستمکاران کرد جهان در میان بستیم تا برای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهة پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چند گاهی میان سلطان احمد و امیر قرا یوسف صفائی و صمیمیت بود تا بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد عادل الدوله اشتهر قصد نجات یافته باذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را ملحوظ عین عنایت گردانیده آخر الامر اجازت

که پیش پدر رود و علاء الدوله بنابر انکه خیال فضولی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که امیرزا ابو یوسف در خوی بود به تبریز زود آمده و طایفه اهل شر را جمع آورد و چون امیرزا ابو یوسف اخبر شنود که کس فرستاد تا حاجی کوچک را بگیرد که از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعه عادل جز محبوس ساخت و چون اخبر سلطان احمد بسمع برج و باره بغداد رسانیدند تا عظیم نزد امیرزا ابو یوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطه ضعف مزاج و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در النکات همدان ییلاق کرده خواهد شد و از باب قید علاء الدوله لیس بهیچ کلفت و فترا ابو یوسف ازان پیغام وازین مدعا التفات ننموده تشنه خیدان توجهی بالمجیان سلطان نکرد و در فصل ربیع به ییلاق آلاتاق شتافته ضبط احوالیات اشتغال نمود و تا حدود داوجیس و عادل جز رفت و ازان طرف سلطان احمد با غلبه و ازدحام تمام به ییلاق همدان جز امید و محاشکان سلطام حاکم که در آنولایت بود زده و هم نموده در قلعه محصن شدند و سلطان احمد تا بستان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه شد و در اردو سلطام حاکم که موسوم بمعصوم بود از آن بلده حکومت مینمود اطراف شهر را مضبوط ساخت و سلطان شهزاده رو در القلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد آنگاه شوذکر اویس نامی در بغداد دعوی فرمانروائی و میکند و جمعی از اوباش گرد وش درآمده اند لاجرم خان اطراف دارالسلام بالعطاف داد و بعد از وصول اویس باکرفته و طایفه از معتمدان التفصیل سایند و در آن زمستان امیرزا ابو یوسف در سر زنشلاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض کرجیخان بولایت آذربایجان و استغاثه ولد طهرتن که حاکم آنجا بود بدانجانب توجه و سیر خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری کردون شکوه در ماه محرم سنه ثلث عشر و ثمانمائه از بغداد متوجه تبریز کشت و شاه محمد بخوی که رحله سلطان در عرفه ربیع الاول بخیل چشمی بیرحمه تمامتر بدارالملک تبریز درآمد و امیرزا یوسف بعد از انکه از زنجان رایت مصالحه نخفوق گردانید و نایب خود پیر عمر را بحکومت والی ساخت خبر وصول موکب سلطانی به تبریز استماع نموده عنان مراجعت بالعطاف داد و چون سلطان خبر معاودت او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و پنجم ربیع الآخر سال مذکور بنواحی شب غازان پیش الجانبین مقاتله صعب روی نمود امیرزا ابو یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته در کمالی ما دانسته دو ضربت بروی زد تا از اسب در افتاد و کاه جامه و اسلحه را کرفته بگذاشت و سلطان از آنجا ب بباغی در رفته پیری کفش دوز را دیده کفت ای پیر کفش دوز امروز ما را بخانه خود راه ده پیر کفش دوز کفت سلطانی عالمیان این چه حالت است سلطان کفت که خاموش باش و سر ما فاش مکن که مردم ما درین شهر بسیارند چون شب شود رویم رز و اسب و آنچه خواهیم از ایشان بستانیم و تو را عاقبت کنیم و همکاه بغداد رسیم بلوکت یعقوبه را نیز بتو مسلم داریم و پیر کفش دوز بسخن او اقبال کرده بخانه رفت و حال آنکه او را مجروح بود که فال بیکفت و از امور مغیبه خبر نمیداد پیر صورت واقعه را بازن خود زد و میان نهاد و کفت صلاح چیست عجوزه کفت فال الله کرد و چون آنان کار را فارغ شده با شوهر کفت میان ما و یعقوبه مسافتی بعید است و آنان موقفی ما نخواهد رسید و بیشتر آنست که چون شب در آید و آنقدار مردم پیش سلطان جمع آیند که تو را با او مجال ملاقات نماند چنین صعبدی از دوام پیرون رود مصلحت آنست که در ساعت پیش امیرزا ابو یوسف رفت و او را سلطان نشان داد و امیرزا ابو یوسف چون این معتمدان خود را ارسال داشت آنان با دشنه عالیجاه را کرفتند و بنا کهنه در برش کردند و طاقیه پاره بسرش بسته همانه بسیار کاه در آورده نزد امیرزا ابو یوسف بتعظیم تمام بردند و او را بهلوی خویش نشانده سخنان در شت کفت و بعتاب بنیان عهد و پیمان ملامت نمود آنکاه پادشاهی را که سر بکریبان فرو برده دانی آورده و او را بهلوی خویش بصف نعال فرستاد و از روی هزل او را بعداد روانه نمود تا بحضرت خویش در باب تعویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی با آب زر نوشت و ملتمس دیکر طلبی کرد که حکومت بعداد تعلق بشاه محمد میداد و شاه محمد از انجا بمجلس روی بدارالسلام نهاد و قرا یوسف نمیخواست که بجان سلطان تعرض رساند تا امرا و بغداد در باب اندام مقتضیات جناب سلطانی مبالغه کردند و بالاخره امیرزا یوسف نیز آن امر مجدد استان شده سلیمش سلطان احمد را بدر سنه قاضی شیخ علی برد و خواجه جعفر از سنا کان طریق خونریزی او را بانجمه هلاک ساخته ند و در پایان بای برادرش سلطان حسین که بشمشیر جد او کشته کشته بود و فن کردند بعضی از فرزندان سلطان احمد که در مصر کرا سیر شده بودند و علاء الدوله که در قلعه عادل خرجرد محبوس و مقید او قات میکذرانیدند بهمان شربت چشیدند بالجمله که چون خبر شهادت سلطان احمد در هرات بشیوع یافت میرزا شاه رخ خواجه عبد اللطاف دامغانی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که برای دوست خود چه کفته خواجه عبد اللطاف دامغانی این رباعی را در جواب عرض کرده بعرض سایند که رباعی عبد اللطاف در زیده هردم خونریز باد و در سپهر نشست جایش

پیش از امیرزا ابو یوسف روی دولت و اقبال را بازبرده و او را در شده کان از بیکانی بیرکی و کس نیافتی عجوزه معتمد الاقتدار ۳

تبریزی و جمعی دیکر ۳

کوینده متخلص

جای تغیر گان مهر بهر سروری را نگاه ماتیخ وفات کشت قصد تبریز اتا شاه محمد ولد قرا یوسف جون بغداد و سید اولاد و صغار سلطان احمد در شهر محصور شدند و او آغاز محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در کشتیها نشستند و بگریختند و شاه محمد دار السلام بغداد را گرفته بر تمامت عراق عرب مستولی شد و خطبه و سکه بنام خود کرده دیگر پیش پدر رفت و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت **ذکر سمه از وقایع ماوراء النهر و در آمدن آن مملکت بحوزه تسخیر خاقان سعادت بهر** در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسر حد زوال نهاد و میان انتخاب و خداداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد و خداداد در حدود ترکستان غلبه جمع آورده همت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر بست و این اخبار در دار السلطنه هرات شایع شده داعیه فتح سمرقند در خاطر خاقان سعادتمند رسوخ یافت و بچهم دیقعده سنه احدی عشر و ثمانمائه رایت آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان نیز با لشکر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامید و در نواحی کش منزل کرند و آنجا خبر یافت که خداداد حسینی بکنار آب مجدد رسیده بنابران میرزا خلیل سلطان با سه هزار سوار نامزد نظر نمود و هر دو لشکر در حدود دیزک سیاهی بلکدیگر دیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امرا را یلغار از میرزا خلیل سلطان گو بگ طلبیده شاه زاده جلایت شعار با چهار هزار سوار بدانجانب روانشد و آنچه قندگذشته بقریه شیر غرد آمد خداداد از قرب وصول شاه زاده آگاه گشته بی ماند باد بجانب شیر غر نهضت نمود و در دیزک با پیشین میرزا خلیل سلطان رسیده آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل سلطان بناه بقلعه و یران شیر غر بردند خداداد فی الحال احصار اگرفته بر شاه زاده مسوی شد و نشانها نوشته او را میفرستاد که مهر کند و هر جا بخواست می فرستاد و تمامت ماوراء النهر بتصرف در آمد و کرشمای میرزا خلیل سلطان بر دست خداداد و در سیزدهم ذیقعده بسنه احدی عشر و ثمانمائه روی نمود و چون خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود در ۲۱ ماه مذکور اعلام منصور بدانجانب نهضت نمود و در ششم ذی الحجه کنار آب مسکر خطر آب گشت و امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود بواخواهی حضرت پادشاهی خود را بخدا رسانید تا امیر خداداد از عقب او ایلغار کرده جمعیتش امتفرق گردانید و موکب شاه رخی بفیروزی و فرخی بچون گذشته میرزا میرک محمد و سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند ملازمت مبارزت نمودند و بعواطف خسروانه سرافراز گشتند و چون هوای حزار زغنا موکب ظفر مآب عبور بدانجا شروع یافت که خداداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان با مقدمه همراه برده و یتیم ذهی تحفه سمرقند را بر زوال خاقان سعادتمند فرود ماندگشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب عمایم بلکه عامهٔ اصاغر و اعاظم شرف ملازمت دریافته جوانبخش الطاف پادشاه نشانه سرافرازگردیده سراسر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانیدند در آن اثنا دیناز خان با موجب فرمان خاقان گیتی ستان پیش میرخداداد رفته او را بالصحبت کرده بغرر ملازمت رسانید میرخداداد چون با گفت که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت منست اتا ظاهر اشیخ نور الدین فساد کرده مانع خواهد بود اگر اتحضرت بجوابد که عن صمیم القلب کمر اخلاص بر میان بندم باید که او را بعقیده بدانجانب فرستند میرزا شاه رخ بهادر از استماع این خواب دور از صواب بر انگیخته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمائه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را بر سم منغلای از پیش روان ساخت در بن اثنا صورتی بدیع که در آینه خیال هیچکس مصور نگشته بود روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او برادر خود شیخ جهان را با معاونت نامزد فرموده چون خداداد از قرب وصول شیخ جهان آگاهی یافت باضمار ساخت چراغ دولت امید و ار گشته بانتقال شافت و بعد از آنکه میان آنجناب ملاقات واقع شد شیخ جهان با جواجع و مقربان مشورت نموده گفت خداداد مردی حق ناشناس و بیوفا است زیرا که با وجود وجدان عواطف و اشفاق که از امیر تیمور گورکان در باره او بوقوع انجامید طریقهٔ گمراهان بغت مسلوک داشته سلبت با دلاش این نوع سلوک میکند آنگاه خاطر قتل او قرار داده تعلقهٔ تیغ تیز خونریز حیاتش را بموحشت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منغلای مراجعت نموده سر خداداد و سر سپر شش الله داد را که در شاهرخیه سمرقند بود همایون ساختند و نوازش بیکران اختصاص یافتند بعد ازان امیر شیخ نور الدین عرضه داشت نمود که مغولان بکستان در آمده غارتی میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجانب شتافته دفع شر آنیان را پیش نهاد همت گردانم حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که فی الحال مراجعت نماید و در خلال آن احوال امیرزا امیرک احمد بن میرزا شیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده بایالت و ولایت اوزجند فرستاد و بهو میدی ایل پسل الرشاد **ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت**

حضرت خاقان سعید وتفویض مافیض ایالت ولایات بشاه زادگان صاحب تائید میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خدا
موکلان باباخواجه متحقق ساخت وبطرف آلان قلعه رفت وبا امیر عبد الخالق ولد امیر خدا داد کرد آن حصار بود بحکمی شده وبتخیر پیوست حضرت خاقانی رسیده
امیر شاه ملک را باهمی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت وبفیض نفیس ایالت بهفت صوب بسر فرنده برافراخت وامیر شاه ملک بمقصد فتح
قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان با وخبر فرستاد که راه مرا باز گذار تا از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاه رخ روم وامیر شاه
ملک بمصلحت وترک محاصره دیده عازم اردوی همایون گشت دران اثنا خبران معلوم شد که امیر شیخ نور الدین جنایل عصیان وارد وبنا بران خاقان
عالیشان مولانا قطب الدین قروینی توکل قرقرا پیش وفرستاد تا استفسار نماید که بچه سبب از ملازمت تخلف مجوید و مشار الیه هاباوی ملاقات نمود و
انجواب شنود ند که الطاف خاقانی در باره من بسیار است وانقصیری که تا غایت در خدمت ازمن صدور نیافته انغفال ارم طمئن آنکه مرا علی التکلیف
ملازمت نفرماینده تا بهرکاه رایات نظفر پناه از اوداز الهم معاودت نماید باستان بوسی شتابم ومعاندان بخیال میرزا خلیل سلطان از آلان قلعه بار آن
بامیر شیخ نور الدین پیوست وچون مولانا قطب الدین وتوکل بازگشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض سانیدند خاقان سعید از شنیدن آن کلمات رایحه تملق
نمود وعنان عزیمت بدانجانب معطوف ساخت ودر آقوالات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی نام آمده در باب اخلاص ونیازمندی شاه زاده
سخنان بهروضداشت ومشعول الطاف بیکران گشته مقضی الزام مراجعت نمود و میرزا خلیل بازیحی کار افرستاد که حضرت خاقانی بعهد وپیمان در میان آمده
هرکس از نو تمکین اصلاح دانند بفرستند تا بجذبت شتابم وحضرت خاقان سعید در حضور یحیی گاشتم باز کرد که مدة الحیوة قصد جان فرزندی میرزا خلیل سلطان
نکنم واورا معزز ومحترم گردانم وامیر شاه ملک وامیر حسین صوفی قرخان وامیر علیکه کوتکلتاش مصحوب یحیی کاروان ساخت تا شاه زاده را بپایه سریر اعلی
آورند وچون امرا نزدیک بازرنگ مسکن میرزا خلیل سلطان وامیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر
حسین صوفی وامیر علیکه بازرنگ فرستاده امیرزاده خلیل سلطان را بغایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب لشکر ظفر مآب شتافتند
ودر موضع اوزن آق شاه زاده مقابل اردوی ظفر اقتران سر فرازگشته بحریف مجلس انس ومجلسیان بساط قرب شده آگاه خاقان جمجاه غفران پکران مصوب خواسان
الطاف داده ایالت مملکت سمرقند وتوابع ولواحق امیرزا الغ بیک کورکان ارزانی فرمود وامیر شاه ملک را در خدمتش بازداشت وولایت
حصار شادمان بامیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود وچون موکب همایون بجیحون رسید شصت قبضه الاسلام بلخ بامیرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان
داد وامیرزا ابقاه در ولایت کابل وغزنین وقندهار فرستاده ولایات نظر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ۱۲ اشعبان سنه ۸۱۳ کامیاب وکامران
بمستقر دولت واقبال رسیده امیرزاده خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتو قوره بیک پولاد وخضر سپاهی وصدر جهان
وخواجکی بارا بقرب ده هزار نفر لشکر ملازم شاه زاده گردانیده فرمود که بعراق عجم رفته از حالی که تعلق بامیرزا میرانشاه ومیرزا عمر میداشته آنچه تواند
درخیر تسخیر آورد ومیرزا خلیل سلطان باطاعت فرمان نموده بتاریخ سلخ محرم ذی الحجه سال مذکور بدار الخلافه هرات رسیده بانجذاب بهضت فرمود

ذکر عصیان وطغیان امیر شیخ نور الدین وکیفیت کشته شدن وبمن توجه خاطر خطیر خاقان مظفر قرین

چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را
بمیرزا الغ بیک ارزانی داشت وامیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاه زاده گذاشته مقضی نفیس ایالت عنایت بصوب دار السلطنه هرات
برافراشت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم ولجن لشکر گرد آورده بهم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته بمقابله و
مقاتله مقدم نموده ناچار مهزم یافت وخود را در کوه کمر قرق که در میان کش وسمرقند است محکم کرد و امیر فاروق را بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار
عقیده گشت وجناب امارت مآبی بخیال در آمد ان شهر بر وجه ششم ذی حجه سنه ثمانی عشر وثمانمائه بدروازه شهر شافت واکابر سمرقند چون خواجه عصام الدین
وخواجه عبد الغفار وخواجه عبد الاول قاضی صلاح الدین بخارا وساغرجی آن بلده المصنوع ساخته بودند وول بمحاصره نهاده شیخ نور الدین بقلعه
نایس وچون مراجعت نموده بسمرقند رفت وحاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را بدرجه وفنون بخود ملحق گردانید و میرزا فاروق بقبل سانیده حضرت خاقان سعید
خبر عصیان امیر شیخ نور الدین شنوده میرزا بایسنغر را بحکومت هرات باز داشته در چهار دهم محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود بعد از
طی منازل مراحل بکذر کلف رسیده میرزا الغ بیک کورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون میکشید بسعادت دست بوس مشرف کردید

مشرف گردید و در روز جمعه ۱۰ صفر اعلام خنجر سپاه از جیحون عبور نموده میرزا میرکا احمد و امیرشاه ملک سیرابدوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نورالدین بقدر
جهار ساعت پیش آمده و رحالی قرل باده و آب بام و برابر خاقان کردون خشم صف آرائی کشت و در آخرین نسبت امیر شیرین بهادر کمان شده کار بش آخر ساخت
آنگاه ولاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و تیر و خنجر بردند و آغاز کرد و فرمود و دند و عنایت مالک الملک اکبر سهم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان داد و کوکبه
امیر شیخ نورالدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ماه ربیع الاول سال مذکور روی نمود و دوشنبه یازدهم ماه مذکور بهمای چتر همایون بال
در دارالسلطنه سمرقند بال اقبال گشود و حضرت خاقان سعید کامکار آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عواطف
گردانیدند و امیرشاه ملک ما با لشکری چرار از عقب امیر شیخ نورالدین بازرار فرستاد تا هیچ نفس عاقل تمام متعرض سریر جاه و جلال نشده و اوایل ربیع الاخر در
دارالسلطنه سمرقند نزول اجلال و حلول عز و اقبال فرمود و چهار دهم سال مذکور در درون بلده فاخره هراه گماذی قلعه اختیار الدین را قلعت
بنا کرد و باندک زمانی در غایت تکلف و زیبائی تمارت باتمام رسید و چهار دان باغ سعید ان آن بلغ سعید که در میان شرق و شمال هراه و اقعست طرح انداخت
و در اوایل سنه اربع عشره ثمانمائه میرزا پیر محمد بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ باجناب عراق رسیده در سلک سایر شاه زادگان عظام منتظم مراتب بعد
از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیرشاه ملک با دجمعه فراوان بسمرقند مراجعت نموده اتفاقا امیر شیخ نورالدین از حاکم مغولستان محمد خان بد و طلبیده و
میان میرزا نامبرده با ملک و امیرشاه ملک اندک نقاری واقع شده و امیر مشارالیه گرفتار پنجه صرصر شیخ متوجه ترکستان گردیده و معلوم میشد که حال
بکجا بخواهد شد بنابراین مقدمات خاقان جنت صفات دفعة غیر منتظر طریق مقاطعه راه داده با یکجانب ماوراء النهر روان شده و پس از قطع منازل
و مسالک در ۱۱ جمادی الاولی سال مذکور از آب آموی عبور فرمود و عنان گیران تا موضع شقاقا نکشیدند و در آن مقام میرزا نامبرده با یک کورکان و اشراف
و اعیان هم قدمشرف بعتبات بوسی در یافته بنوازش و عواطف خاقانی مفتخر گشتند و منزل کان کل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر
شاه ملک از ترکستان بملازمت رسید و سرامیر شیخ نورالدین را بار دوی همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نورالدین چنان بود که در گرت
اخیر که امیرشاه ملک ترکستان رفته نزدیک بقلعه صوران که در آن موضع متحصن امیر شیخ نورالدین بود رسیده امیر مشارالیه مضطرب گشته بعضی از امرا
پیغام داد که نوعی سازند که میان ایشان و امیرشاه ملک صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیرشاه ملک سخن گفتند مقرر شد که آن دو امیر بموضعی
با یکدیگر گفت و شنود نمایند و فرود دیگر نزدیک بقلعه صوران این صورت روی داد اما چون امیرشاه ملک امیر شیخ نورالدین را بصحبت کردن از مقام
مخالفت در گذرد و بملازمت درگاه عالمپناه مشتاب بجائی رسید و حرارت بر هوا استیلا یافته امیرشاه ملک میل مراجعت نمود و امیر شیخ نورالدین
گفت که از برای ما شما سیانه و مقداری طعام فرستاد تا لحظه در بن نواحی پاسا نیم و از قلعه دور تر رفته توقف کرد و امیر شیخ نورالدین همچنان سوار بر دهنه ایستاده بود و امیرشاه ملک امیر موسی کاه امیر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این بی دولت رو، دیده و او را نصیحت کنید که اگر خود نزدیک حضرت خاقان
سعید نمی آید باری یکی از فرزندان یا برادران خود را فرستد تا ما بآن بهانه مراجعت نمائیم و امرا نزدیک امیر شیخ نورالدین رفته اقاقیل و قال کردند
و در آن حال امیرشاه ملک بهرقداق را که دوست قدیم شیخ نورالدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرات پیش نهاده آنچنان را تعلیم نمائی بتقدیم
رسانی امیدست که بهمین فتح و فیروزی از پرده غیب جلوه گر آید و ذمام مخالفت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار ربانی و پایدار ماند بهرقداق جواب داد که بهر چه
اشارت عالی نفاذ یابد بمنت و اشته بجای آورم امیرشاه ملک گفت صلاح در آنست که چون امرا از نزد شیخ نورالدین باز گردند تو نزدیک او روی و
پیچ شبهه نیست که چون او را بهیبت پیش طلبیده و در آغوش کشد باید که در آن وقت او را از اسب پایان کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام این مهم باتمام پردازیم
بهرقداق این جسارت را بطیب نفس قبول نمود و بعد از مراجعت امرا رخود را بنظر امیر شیخ نورالدین رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت مآبی او را
برآورد که بهرقداق آقاچیری و سپهرقداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نورالدین زمانی بالای سر او ایستاده بعد از آن بر اسب حکم کشت و او را در بغل گرفت و همچنین که بهرقداق
بهرقداق بر پشت امیر شیخ نورالدین بهم رسید بهرقداق فرود آمد و از اسب فرو کشید و بر زمین انداخت و زانو بر سینه او نهاد و کلیچ از غلاف بیرون
آورد و نزدیک بود که امیر شیخ نورالدین که بر در قلعه صوران ایستاده بود بر سر بهرقداق تاخته دست بکمشیری انداخت و بهرقداق ضربت بلهبای آن رسانید
و امیرشاه ملک تحمل نیاورده گرد زمانیانه بر اسب زده و با جمعی از مردم کاری بدانجانب شتافت بهرقداق چون دید که کمک رسید جرئت و بیکدو ضربت

شمشیر امیر شیخ نورالدین را برخاک نشاند اخت و انجمین امرای بدیع بطوعت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده امیر شاه ملک هرقدق را نوازش بسیار نمود و در حق او انعامات فراوان فرمود و دوستکام و قضی المرام بازگشته در کنار کل بشرف ملازمت خاقان رفیع مکرمت استسعاد یافت و پرتو عنایات و التفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت **ذکر معاودت رایات ظفرآیات از ماوراءالنهر بدارالسلطنه هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات** چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از امر امیر شیخ نورالدین و انتظام مهام توران و ماوراءالنهر فارغ شد امیر شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بسریر دولت روز افزون آورد و بعد از وصول بلدهٔ فاخرهٔ هرات بعهد علیا تا آن آخاکه بعد فوت هفتمان محفوف بجمال ارکان دولت امیر شیخ نورالدین در آمده بود مقاسات انصوران بدارالسلطنه هرات رسید و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام بجای آورد و قصهٔ کوسیه رسمور خال و گردانیدن و ما خایت آثار خیر آن بانوی عفتی در قصبهٔ مذکوره با غیبت و در نهم ذیقعده سنهٔ مذکوره خاقان سعادت انتظام عزم طواف آستان ملک آشیان مثبت خاک خراسان امام غریب و طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر بسته بقدم نیاز و اخلاص بآن جهت کعبهٔ اخصاص شتافت و قضایا کرامو سایر اوطان عظام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را بصاف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده بجانب دارالسلطنه هرات بازگشت و در روز جمعه غاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه بسای چتر همایون فال سایه وصول بر باغ خاقان انداخت و متعاقب آن اکمال الجیبان خان حنای دامنکت خان سیده مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنهٔ مختلفه نوشته بودند همه مشتمل بر سال سلام و تحیت و نشان محبت و معارش میرانخلیل سلطان بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید الجیبان مهمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاه زاد گان و امرا و ارکان دولت ایشان را طوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقا با میرزا اباکر طرح دوستی انداخته بود و در هیچ حال عساکر خاقان عالیمقدار رایت فیروزافراخته اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت و زبان عجز و انکسار بمهید قواعد اعتذار و استعفا گشاده باج و خراج نقود و پاد شاه پوزش پذیر بنظر عنایت و التفات درویش مکرر سیرا یالت و ولایت سیستان را بدو بخشید و بر نوازش و عنایت او افزود و ایلچیان جغتای را بکفایت اقتران داده شیخ محمد خنی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد **ذکر تمهید احوال ولایت خوارزم و درآمدن آن مملکت بحوزه دیوان حضرت خاقان سعید** بی اتکاب حرب و رزم از مطالع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صحایف اوراق علیا بادکه در وقت وفات امیر تیمور کورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی گاو داشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمائه امیر اباکر که امیر الامرا بادشاه دشت قپچاق بود لوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت و امیر موسی گاو ماوراءالنهر گریخته باید کوا امیر بکار انجا حاکم ساخت و بطرف دشت بازگشت و در شهور سنه که شاد بخان فوت شده پسلطنت دیار اورنبک نقولاد خان رسید امیر اباکر با لشکر اطلسیه بتعقیب ایلچیان فرستاد و نقولاد خان در سنه ۸۱۳ بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتلق فرمانفرمای دشت قپچاق گشت و قصد اباکر کرده او بخوارزم گریخته و او اوایل سنه ۸۱۴ دکنه و غازان بحوالی آن شهر آمده باید کوا محاصره نمودند و بعد از شش ماه که در کار خوارزم شش تنه جز متوا نشد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور خان را بکشت داده بر تخت پادشاهی تمکن گشت و معاندان انتهاز آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدکنه و غازان پیوست و غازان دکنه را بشراب مشغول ساخت و یکی از نوکران خود را که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان بنشت دار شده نشان فرستاد که غازان از بخارا بخصوصان بلاست باید که امرای خوارزم از فرمود هٔ او بجا نیاورند و غازان باید که صلح کرده متوجه دشت گشت و در اثنای راه قاجولی بها در در موضع بلوقیا با و رسیده و زبان تشنیع گفت که خوارزم را بتحیه گرده چرا مراجعت نمود یدجواب داد که ما باده هزار مرد مهمت ماه اید کوا محاصره نمودیم و کاری پیش نتوانستیم برد لاجرم باز گشتیم مصلحت آنست که تو نیز باز گردی میرا که باین جمله سپاه هزار کس را همراه داری آن بلده را فتح نمی توان کرد قاجولی گفت تمن تنها باید کوفایق نمی آیم و بعزم تمام متوجه خوارزم رفت و اید کوا و را استقبال نموده بمن الجانبین چنگی سخت دست داد و از دست برد بشمشیر قضا قاجولی بخاک هلاک افتاد و در سنه ۸۱۵ حضرت خاقان سعید علیه امیر علیکه که کلتاش و امیر الباس خواجه و امیر موسی گاو را بفتح خوارزم نامزد فرمود و در آنزمان پسر اید کو مبارکشاه نام پادشاه بابا بود و چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند بمن صلح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بپرون فرستادند و در آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه بطرفی از اطراف آن خطه شافته فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند ازین جهته اهل خوارزم خاطر بجنگ و رزم قرار داده خاص و عام از شهر بیرون

قبول

شاه دیخان

بیرون آمده بگرو تهٔ شب جنگهای مردانه کردند و شب تقارهٔ شاه بانه زده آوازه در انداختند که امیر اید کور سید بنابران بعضی از امرا احمال و اثقال را گذاشته سرخوش گرفتند و راه خراسان و پیش حضرت خاقانی را متاع بخیر پیشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علیخان و امیر شاه ملک استخبار آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان بجوانی خوارزم نزول نمودند بسیار بطلبی که برپا کرده بود از اعیان و اشراف انجا متوهم شده بگریختند و سادات و علما و اکابر امیر شاه ملک را استقبال نموده مقالید شهر تسلیم نمودند و انتخاب بخارزم در آمده چندروز در جهت ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرده بعد از فراغ از آن بهم روی بتوجه بدار السلطنه هراة آورد و بهمدران اوقات خاقان سعید ایلات خوارزم و توابع آباء امیر عدهٔ انتما تفویض فرموده تا اخر ایام حیات شاه رحمان آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود

ذکر بعضی حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالک الملک اکبر

در آن اوان که میرزا اسکندر از صفحهٔ مملکت فارس و عراق عجم فرار نموده بکاشان و اصفهان رفته بود و تا اخر ایام حیات شاه رحمان آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود فراغت یافت فروغ همت بلند نهضتش را بدیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بورزنه رفته قلعهٔ آن را بحصن ضبط کردند و میرزا رستم بظاهر شهر اصفهان شتافته محاصره مشغول شد و میرزا اسکندر را بمعنی خبر یافته امیر قولاق و امیر یوسف حلیس را با طایفهٔ از لشکریان بدد و حصون روان فرمود و میرزا رستم توجه شیراز نیان را دانسته عنان باستقبال ایشان تافت بگفاعت چون قوت مقاومت ندانشتند بنا بعلفه دیجور بر دند و در آن اثنا میرزا با یقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را باخود متفق گردانید و هر دو براه بروجرد موافقت یکدیگر در پیوستند ناگاه خبر موثر رسید که میرزا اسکندر بقصد رزم رسید و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان بانعطاف داده میرزا اسکندر از عقب او بنهضت مودود رسیده فرسخی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از تسویه صفوف میرزا رستم روی بگریز بجانب اصفهان آورد و میرزا اسکندر در تعاقب آن لشکر تا چمنی که خرگاه فرا فراشته میرزا رستم از میرزا خلیل سلطان که در آن اوان بری آمده بود اتحاد نموده و آنجا متوجه اصفهان شده هر چند فاصله ان تر دو میرزا اسکندر قرب از روی التماس کرد که باوی مصالحه نماید بجایی نرسید لاجرم از روی نومیدی گشته ناگهان باصفهان در آمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نموده و در اصفهان قحط و غلاء در جهٔ قصوی یافته میرزا رستم شهر را بنا گذاشته علم عزیمت بصوب اردوی قزلباش برافراشت و میرزا خلیل سلطان چند روز بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفهٔ از لشکر گرد و سؤال بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز روان آمدند و چناب با سکندری نیز رک محاصره داده به بابا حوشی شاه گشت و در اصفهان ملاح و جع و عسرت بمرتبه رسید که میرزا خلیل سلطان بمحافظت آنشهر نیارسیده و امیر زا رستم چون بحوالی شیراز نیز منزل گزیده امیر قزلباش یوسف قرب ده فرسخ انجناب را استقبال کرده بلوا بهای پادشاهانه داده آنچه وظایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانیده و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشید و آن دو پادشاه در خلوت باهم صحبتها داشته در باب انتظام امور مملکت سخنان در میان آورده و خاطر امیر قزلباش مایل بآن بود که یکی از ولایات آذربایجان را سیورغال میرزا رستم کرداند تا از آن همراق بهم رسانیده فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم بعضی را قبول ننمود و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود ناچار امیر قزلباش یوسف اشارت کرد تا خوانین از سپاه تراکمه ملازمت میرزا رستم با اصفهان بروند و آن جناب بدانجانب در حرکت آمده در اثنار راه تراکمه باز گشتند و میرزا رستم باخواصان خویش بگجدو داصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نموده بانجناب بشهر در آمده مدت دو ماه بفراغ بال گذرانیده چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش مهمات انجائی را تحصیل میرسانید معروض تیغ سیاست میرزا رستم گردید ناچار اعیان اصفهان از خوش صحبت شاه زاده را از لوح دل محو کردند و بانجناب مصلحت توقف ندیده و هر افقت عزائم خراسان شده و در اواخر شهور سنهٔ اربع عشر و تسعمائة بدار السعادت و مستقر خاقان سعید رسید و بعد از ان میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دار الملک گردانید و درین اثنا میرزا خلیل سلطان از مملکت ری دو سه روزی پهلو بپهلو توانی نهاده تا بیخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون انخبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متالم شد و هنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والدهٔ میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدسهٔ رضویه علیها ما قد با تحف السلام و التحیه بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضهٔ بهشت آثار مدفون گشت ع داغی گشته نیک که داغ دگر بسوخت

گفتار در بیان نهضت رایات اقبال بشراق بطرف ممالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و ناسازگری ملازمان جناب اسکندری

آوان زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا معز الدین میرانشاه در جنبک امیر قزلباش یوسف ترکمان بسعادت شهادت

رسید حضرت خاقان سعید چون تفحص مقام مخالفان بطوع خاطر حقیقت پذیر منتقش و مترسخ دانست اما از جهة حدوث وقایع عزیمت اخیر قرین اقبال نیامد تا سنة ۸۱۶ که خاطر عالی مأثر را تحریر ولایات ماوراء النهر و خراسان و غدغه نماند و جز استیلا بر قراقویونلو بر آذربایجان و ارّان و عراق عرب و توابع و لواحق مکرر بسمع همایون رسید عزم توجه بدان جانب مصمم فرمود و چون بهرام دولت جهة اجتماع لشکر با رحال ممالک محروسه بأطراف بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهای بعد و قطرات معلة بمرتع رزن و میزه کده رجع گشته بالتمام اعلام نصرت شعلم جبل اندر دارالسلطنة همراه بطرف مازندران نهضت نمودند چون بر تو وصول بر نواحی هنیاپوز انداخت حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر را نامزد فرمود و بر مقدمه ان لشکر روانه گردانید تا ولایات عالیات جهة دفع فتنه قرایوسف زنگان متوجه آذربایجان شده بیاید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یگانگی مسلوک داشته باعساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد و ابوسعید ملک جهة رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمد و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران و هزارجریب و کیلان را که بشرف ملازمت رسیده بودند بحرّ انعام و احسان بساخته حضرت معاودت فرمود و ابوسعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت خاقان سعید را میرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری همان بر دو که آنحضرت مصمم ملکت او دار و در قفن آذربایجان بر حجب مصلحت وقت بر زبان می آرد نیاران از مضمون کلمه ان بعض الظن اثم غافل مانده ابوسعید اجوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او کرد و اینده اجازت مراجعت داد و ابوسعید در قشلاق مازندران نوکر میرزا اسکندر را بسیاست خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان پیغامان چندان التفات نکرد و فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بهوش آذربایجان نیامد آنرا مسلم فرستد و نوکر او را حضرت فرمود تا میرزا اسکندر بعد از معاودت نوکر مذکور خلاف پادشاه سوده و اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاه رخی را در قلمرو خویش انخفیه عنید انخت و بنام خود سکه زده نشانها مصوب الیهان باطراف و جوانب ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام انجا را بانقیاد و اطاعت دعوت کرد و مضمون احکام او باین عبارت بود که انا قائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر بن امیر المطاع و حاکم سیستان ملک قطب الدین ایلچی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت مقید ساخته بالکتوبی که بانو نوشته بود نزد میرزا اسکندر فرستاد و میرزا اسکندر چون از مضمون آن مکتوب اطلاع یافت ایلچی میرزا اسکندر را بکشت و میرزا اسکندر چون از ماجرا مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوست حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ فرمود و در اوایل بهار میرزا بایسنقر را بدار السلطنة هرات روان گردانید و پس از چهار دیم محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه روی توجه بملکت ری آورده چون خواری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر که بخدمت پدر کاه عالم پناه رسیده بودند بعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر فوجی از امراء و لشکریان مازندرانی مزدحماصره ساوه فرموده بصورت واقعه انکه در آن اوان که موکب عزیمت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت نصرالله ساوه قاصدی بدرکاه عالمیان فرستاده التماس دارو غه و موذن بامس عرض قبول یافته یکی از امرای آستان شاه رخی ساوه رفت و اخبار بعرض میرزا اسکندر رسانید امیر یوسف و خلیل و علیشاه بر لاس و بیان قوچین و عبدالله پروانچی و سعدالله را نامزد فرمود شاه و چون بکیفیت توجه آن مردم از اجناد نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی برخان دولتخواجه و امیر جهانشاه یاساق و امیر چاپشلو را با ده هزار سوار بحضرت نصرالله دور غایی ساوه مامور گردانیدند امرا بر میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده دفعة مقهورة جهان میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهاده بقدم اخلاص در دولتخواهی بامرا و الیغار خاقان عالی مقدار پیوستند و باتفاق متوجه آذربایجان شدند و در نواحی صفحه شهریار بیان قوچین و عبدالله پروانچی و سعدالله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون ساوه را شائقه در انقام امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امرای میرزا اسکندر را بملازمت خاقان مغفور دیدن فرمودند و آنحضرت در بارگاه اضافت عواطف و مراحم مبذول داشت و در فضای دلگشای ساوه بهوای نگارفرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت

ذکر وصول موکب گیتی ستان بخطه صفاهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود در آن اوان

چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از سر نگاه بازپرداخت شعاع تهمت عالی همت در هوای تسخیر ملک پرور داده یورش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رستم که در دو فرسخی آن بلده باست از پیش مقدم آن پادشاه عالم رشک فرمای گلستان ارم گردید و شیخ محمد قرابت امیر عباس و شیخ علی قرابت امیر سید علی

سوار از میرزا اسکندر گریخته و در آن منزل سعادت بساط بوسی دست داده و بعضی از احشام و محال شیان را که در نزدیک دوی کهبان بوی شناخته بود بملک سیار سپرده کان آستان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر از مشاهده این صورت دلخسته اندیشه افتاده با امراء و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت و خواطر صغار و کبار برافروختن آتش خبث و پیکار قرار یافته ایلشکری چون فیض سحاب و مانند خطرات مطار از شمار از دروازه اصفهان بمیدان مردان خرامیده و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان بمقابله و مقاتله دشمنان صادر گشته لشکر بحر جوش عدو خروش روی باصفهان آورده بعد از تسویه صفوف و پیش از استعمال سیوف میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی گهر را بعین البصیرت مشاهده نموده دانست که نه بمقابله و مدت مکان خصمت از خیر قدرت او سپرون است لاجرم عنان اقتدار سواران فارس و عراق بگشت بر معرکه کرده روی گریز باصفهان آورده و دلاوران موکب نصرت نشان شاه رخی بشارت اعقاب نموده جمعی کثیر را بتیغ تیز گذرانیده میرزا اسکندر بهزار حیله خود را بشهر انداخته خاقان سعید در ۱۴ ماه ربیع الاول سال مذکور در ظاهر اصفهان نزول جلال فرموده امراء و لشکریان را بمحاصره و محاربه بر اهم نمود و چون خبر شیراز بر سید رؤسا و کلانتران بادا روغه میرزا اسکندر شیخ محمد ساوجی متفق شده قلعه و سکه بنام و لقب همایون شاه رخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر را و اولاد میرزا عبد الصمد و شیخ بیسای او یوسف قوچی و داراب کرا جمله معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نکو خدمتی عرضه داشتند بسدد کان پایه سریر سلطنت مسیر گردانیدند حضرت خاقان سعید چون از خبر شکست و شیخ و مسرور گشته بگنبه بخشی و لطف الله بیان تمودند اموال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی زمان و جلیا نشاه را بر لباس اهتمام آورده و له میرزا اسکندر را و آقا آبید الصمد را سال نمود و بعد از چند روز بگنبه بخشی از شیراز باز آمده خبر آورد که امیر لطف الله معتمد را که امیر جلیا نشاه را بر لباس خروج خواهد کرد را و بالفعل سایند الحضرت لطف الله مادان و بگنبه بخشی مادان را از منصب معزول ساخت و سید علی زمان را بجای ایشان فرستاد و فرمود که سبب قتل جلیا نشاه را بتواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه بجایه روز بجاه صره اصفهان بگذرانیده و هر چند مدارا نمود میرزا اسکندر باطاعت مایل نگردید در دوم جمادی الاولی سنه تسع عشر و ثمانمائة خیمگاه سلطانی در اندخت و دلیران معسکر ظفر اثر زره پوش و جوشن در گذشته آواز نفیر و نای زرین غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد و بمثابت خیان شد رخم گوس و نعره و جوش که گردون پنجه محکم کرد در گوش و از شهر نیز سپاهی بسیار با ساز و سلاح بشمار بسیر دن آمدند و از طرفین دست بتیر و کمان و سیف و سنان برده تا بآخر روز بهم بدست و گریبان رسیده و سرهای سروران بسان گوی در میدان غلطان گردید ملت سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک و آنروز را وقت طلوع چهشید خورشید بر بام حصار فیروزه کار کردون تابنده کواکب زنگی شب در عالم بوقلمون هر دو لشکر با استعمال تیغ و خنجر قیام نمودند و جام تلخ مذاق بر یکدیگر پیمودند فضای دشت و صحرا آغشته و گشته حکم کوه و پشته گرفت و از خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق بذیرفت عاقبت عافیت مصطب ملازمان موکب همایون خاقان بیع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و بگنبه بخت بر پرچم علم میرزا اسکندر وزیده سپاه او منهزم گردیده و میرزا اسکندر با جمعی از خاصان و امراء و اعیان بقلعه اصفهان در آمده چند نصرت در دو نزد با بانها بر دیوار بانشهرها نهاده و بعد از فرار ترک رومی روی بجانب دیار مغرب مشعلها بر زبر جدان بر افروخته رومی فیصل آورده و دران اثنا امیر عبد الصمد از شهر گریخته بلاذنت خاقان سعید رسید و زان جهت میرزا اسکندر عنان تمالک و تمامک از دست داده رومی بوادی فرار نهاد علی الصباح که نفوذ شهر شای آسمان بحجب در حصول موکب آفتاب تابان بعائت و تراجع رفت عساکر نصرت مآثر در اصفهان بخیمه افاغنب و تالان کردند و چندان زر و جواهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت بسکامه از درد لها بر سکشت و غایت نفاست آن عفیفت ابواب نیاز بر خاطر باغرور بست و میرزا شاه رخ فوجی از لشکر ظفر اثر بگاه علی میرزا اسکندر فرستاد و آنجماعت او را گرفته سیاه سر بر او علی آوردند و حسب الحکم میرزا شاه رخ سر بر دند و سر میرزا اسکندر را بتیم خاک بمرو فرستادند تا مسافت باشد و سیل آشیان در چشم جهان بین در کشید بلیت بگنبه کشتن و کریبودن آرزو مندست زبان دگوش کسی کین حدیث گفت و شنید بفضل الله مایشاء و یحکم مایرید **ذکر تفویض حکومت و ولایات بشاه زاد گان حجسته صفات و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة** چون تیر فتح و فیروزی از اوج مراد و طلوع نمود بخطه اصفهان بحر تحیر خاقان عالمیان در آمد بنجاح امن و امان بر سفارق متوطنان امکان گستره مبلغ صد هزار دینار نقدی که نذر مزارات کرده بود بفقراء و مستحقان

رسانیده وثلث اقالیم را برعایا و اتولایت بخشیده و میرزاده سیم را حاکم دارالملک عراق گردانیده ایالت همدان و توابع را بدو مفوض گردانید و میرزا رستم را بامیر زاده بایسنغر اعنایت کرده و میرزا الغبیگ بن میرزا میرانشاه حسب الحکم روی بدارالملکت نهاده چون بقم آمد بتوابع و لواحق بجانب میرزا سعد وقاص تعلق گرفت و کوش هوش شاه زاده کان از زر در مصاریع خاقان بلند مکان صفحه آرایش پذیرفته خاطر آفتاب اشراق از ضبط مهمات عراق فراغت یافت اعلام نصرت اعلام در عین اهتباط و امتیاز دارالملک شیراز شافت و حکومت بمکانی پسلیمانی نامزد امیر مضراب شده و در ان ایام بحکم تقدیم مفتح الابواب جناب امارت مآب راحار رضه دست داد که اطباء از معالجه آن عاجز آمدند و مزاج روح شریفش از تمکنای مقتضای قالب بفضای عالم ارواح طیران نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را بتحمل عنایت بمهنیات کرد و آلیه سلطنت مملکت فارس را در حضرت شاه زاده والا مدار و خلاصه تتایج خواقین بضعفت دثار میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهان بانی را بانهیه مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و وارد فارس بدار الصفا گردیده امیر ان را بجاریه بیابان دستان نهضت نمود و در ۲۳ رجب سنه مذکوره ببلده ظاهره هراة در آمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن دیار برگشود و حکام شراف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و انصاف بدارالسلطنه مانند دولت و اقبال آستان دولت آشیان شتافتند و باضعاف الطاف اختصاص یافته دعا گو و ثنا خوان آن بساز ایخویش ما فتند و امیر سطام جاگیر کرا نقرا و یوسف روی گردان شده بود توجه الدوله برادر امیر کبیر مرشت سمنداری و نضارت قدح صهبای ساده از انجا که بود و بهمدان تا یام تشیید الملک گلشن بزاد در سید عبد اللطیف از کمه بسار کرد نا دعا بالله تعظیما و تکریما بلقب کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعه متبرکه را که معنی ازاظهار محبت و مودت بود در سایند و من الله العون و التایید ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک کورکان بآستان خاقان عالی شان و در آن اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک کورکان را بسمرقند ایلچی نزد گیرکت احمد که در اوا خر حکومت تیمور فرستاده او را بطلب فرمود و میرزا میرکت احمد را طاعت فرمان بعادت دیرینه لبیک حسبت جناب الغ بیکی میسپارید پروانچی را که در سلک خواص مقربان انتظام داشت بهمان مهم روانه گردانید و امیر یزید برلاس را بایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیک عازم اندکان شد و میرزا میرکت احمد طغای الخدود را بحکم ساخته خود بپناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک قلعه حصنی را مستحکم کرده و به پایه بکاول سپرد و از انجا بجانب اندکان در حرکت آمده بعد از وصول تحقیق پیوست که میرزا میرکت احمد بقری پیدا ساخته که بدست آورد و دشمن مستقر است لاجرم میرزا الغ بیک رایت مراجعت برافراخت و امیر موسیکا و امیر محمد تایان و امیر علی قوچین را با تنگی چه علاوت تایین در آنولایت گذاشت و میرزا میرکت احمد از مراجعت جناب الغ بیکی خاطر جمع شده از کوه پایان بدامنه ارغرم رفته و از اندکان بقصبای صحرا شتافته تا گاه میرزا میرکت احمد بر ایشان تاخت و اکثر سپاه ایشان را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط گردانیده و میرزا میرکت احمد روزی چند بمحاصره پرداخت و چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد ازان که خبر وصول رایات عالیات بدارالسلطنه هرات و ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیک بهیئت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود در دوازدهم ماه مبارک رمضان آبستان سلطنت ایشان رسیده باضافت عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شده و روزی چند بفراغ بال و دماغ حال گذرانیده بحضرت معاودت یافت و همدران ایام پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاه زاده پسنوده و خصال میرزا بایسنغر تا فته ایالت و ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و سبزوار و جوین و جوشان و نساء و یازر و استراباد و دشت سان و کبود جامه مع توابع و مضافات و ملحوقات بتعلق بنواب کامیابش گرفت و در سنه ثمان و عشره و ثمانمائه خاقان مبرور مغفور طاب ثراه بعزم غزا و جهاد متوجه ممالک قبچاق گردیده و بعد از عبور از رود سیحون و فتح اترار و بارچلیغ و بناکت و شهر سبز و تسخیر سمرقند و بخارا و توقف در آن حدود و تنظیم امور آن سرحد و ثغور بعزیمت مراجعت بدارالملک شیراز در اصفهان مصانع بلاد و عباد از جمله حالات که پیش از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق و فارس

نسخه عبد الکریم

و فارس می‌نمود یکی آنکه میرزا ابوبکر که بالمآل مملکت را می‌تعلق بوی گرفته بود چون بسیار توانی نهاد و در اواخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانمائه این عالم انتقال فرمود و چون
آنخبر بدارالسلطنه هرات رسید و حضرت خاقان سعید میرزا الغبیگ را بنظر غائر ملاحظت کرد دانسته که با میرزا یوسف خواجه امیر غیاث الدین وعجب نیست بحکومت
رسی و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت باهتزاز داشت و امیر سطام چون آگاه گردد آن اولی
بحکم خاقان کشور گیر در انتضای فرمان فرمانی سپکسار کرده بلده قم با میرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزاده سادهٔ امیر سطام را بنهاد و بصورت واقعه را
عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی فرمود خاقان اعلی سمیرزا قید سطام چاکر موفق مزاج شریف بنعطا و اطلاق او فرمان داده بستمالت نامه فرستاد لیکن میرزا
سعد وقاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتلق خواجه زر قم را سراغرق گذاشته و سطام محبوب خویش را گذاشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را
بتعظیم و تکریم بسیار گرده و در تسخیر عراق عجم طمع فرمود امیر سطام را از بند مجازات داده بدو توشیح تربیت فرمود و پسر او را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمان
بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص آقا چکی بنت میرزا میرانشاه را با ذریه یکجا بایل نماید و چون اخی فرخ بقم رسید سیاه آقا چکی که عورتی عاقله بود باو گفت که سعد
وقاص بدگرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ گردان بپیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت و لیکن که قرا یوسف عنقریب قصد ما نماید و
حال ما در میان ترکمانان بسیری انجامد اگر ما نوکران خود را مسلح و مکمل ساخته همه را گسیل دارد رفت و ایشان را بتکاپو تیغ و قتلق خواجه و تیغ علی زنده که تحرک میرزا
سعد وقاص بجانب قرا یوسف بود ندکشته سرهای ایشان را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داده میرزا شاهرخ را بحکمان مرد آن دیار
زن بعقد آورده فرستادگان او را بر عایت فرمود و استمالت نامها در قلم آورده بقم روان کرد شعر ولو کانت النساء کمثل هذا لفضلت النساء علی الرجال
واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلالت انتمای میرزا بابقرا که در همدان و نهاوند و مرجع حکومت بسیکرد بحرکات بزرگ برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از نیل کشیدن در
قلع عاقبتش سر بسر بیاخی شده خیال تسخیر شیراز فرمود و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدان جانب در حرکت آمد و میرزا اسکندر که کیفیت حال را شنید و قوت یاغی
جمعی از سپاه اصفهان و بزرادران فرستاد و انضافه ده هزار سوار بدیشان پیوسته اقتضا کرد که پیش از حکم میرزا اسکندر بدست الوس بهبهان
واصل گردند و بشارت الهما او را نزد میرزا رقم بزودند تا محجوس گردانند بدین سبب میرزا بابقرا تیز قصد توقف و تیغ سعی در خلاف مخلف نامه
و روزی چند در کشمکش ماندند و چون مخالفت میرزا بابقرا بشیراز رسید میرزا ابراهیم سلطان زمره امنوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مثل جنغ
خواجه وارد وان و مرید بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان کردانیدند و بدیشان در مجلس خانه خواجه کل جوز قفل سایه که بدمان شاه فتد و نزد میرزا بابقرا
مجال سخن ماند نه مکفت مدعی جهان گیری توقف بر تتابد بناچار با میرزا بابقرا بصوب شیراز در بهر آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه از اسنه
بشقبل آمده در نواحی بیضا بانجا لقان رسید و از طرفین قلب و میمنه و میسره بر سبت داده آغاز کارزار کرده بدان نقاره و جاها نقاره میزد ابراهیم در حمله اول دست
چپ و دست راست میرزا بابقرا را پیش برگرفته تا امیر ابوسعید جنبک که ضبط میمنه متعلق بوی بود در آشار کرز عنان بگردان بطرف خوال انعطاف داد و
بشاه زاده پیوست و میرزا بابقرا از غایت بیهوده و بیدولی بانفاق امیر میشا الیه سپ جلادت بر انگیخته بر قلب سپاه شیرانیان تاخت و میرزا ابراهیم
سلطان را زده آن حمله عاجز گشته دگر باره سپاه را بر دور میرزا بابقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پدر خویش مراجعت نمود و در اواخر ربیع الاول سنه ثمان
عشر و ثمانمائه کامران و سرافراز شیراز در آمد و لوای عشرت مرتفع گردانیده جاهای می‌توانی از نو دست ساختن گلعذار در کشیده و میرزا اسکندر
بعد از شنیدن اخبار میرزا اسکندر را که چیره بایه آن فتنه بود و بقتل رسانید و چون حضرت خاقان سعید قضایا، فارس و عراق را شنید رای عالم آرای جهان
اقتضا فرمود که قبل از انکه میرزا بابقرا بمزید قوت و مکنت اختصاص یابد قلع فارس از بخت مقرر فرض انتزاع نماید بنابران با جتماع لشکر بافر مانند و شانزدهم
جمادی الآخر سنه مذکور نهضت لوای اقبال افراخته و صیت موکب همایون در حرم طاق کسند کردون پیچید و چون بدشت چنار سرا میرزا بابقرا کیفیت حرکت موکب
حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند تا از شرب مدام و مباشرت با خوبان صیم ایام جلتاب بوده تیر تیپ اسباب کارزار و تدبیر حصانت
قلعه و حصار پرداز د کما ینبغی رسیده و چون خاقان سعید پادشاه حیثیت جلالت بخته و تسخیر شیراز خود بدیهی بجانب لشکر نخواهد کشید و هر کس را مراد شاه دانسته
را که ارسال نماید بمجرد مشاهده اشعهٔ بیضهٔ شاه ما منهزم خواهد گردید تا انکه ما چم علم ظفر پیکر خاقان هفت کشور در سیقای مبارک رمضان از فوق پشته اقطاع
طالع شده لاجرم میرزا بابقرا سراسیمه شده بعد از تامل و اندیشه میرزا ابوسعید جنبک را نزد میرزا بابقرا بسینه قرستاد و التماس نمود که از حضرت خاقانی

رشته خنک

درخواست فرماید که از سر جرایم آن ناتمام او درگذرد و چون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاهزاده وفور محبت بسیار داشت متقبل این معنی شده فی الحال امیر ابوسعید را ببارگاه عالمپناه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظه خاطر میرزا بایسنقر رقم عفو بر جریده جریمه میرزا بایقرا کشیده میر ابوسعید را منظور نظر عاطفت گردانید و بتبسم یاد فرمود که چون شاهزاده بیرون آید درباره وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابوسعید مقضی المرام از پایه سریر اعلی برخواسته و تا دربارگاه رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع چنانست که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام باشند نخست بنده را بیاسا رسانند و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر سخنان شفقت آمیز بر زبان آورده میر ابوسعید را مطمئن خاطر باز گردانید و جناب امارت مآبی از مجلس همایون بیرون رفت حضرت خاقانی فرمود که هر کس را که مثل این مردک ده نوکر باشد چرا خیال استقلال نکند القصه میرزا بایقرا بعد از مراجعت میر ابوسعید در شب شنبه پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل میرزا بایسنقر شتافت و میرزا بایسنقر روز دیگر او را بالعتبة علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود متعرض عرض و جان شاهزاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقندهار فرستاد تا در قید میرزا قیدو بسر برد و بار دیگر بمحض عنایت مهیمن کارساز دار الملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلده جنت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول عواطف لطف و اشفاق گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد و بمنصب حکومت قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود جیلان امیر الیاس خواجه بهادر را داد و امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار الامان کرمان برافراشت

ذکر نهضت خاقان عالیشان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبه سیرجان بصوب خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و شمول عاطفت خدام بلند مکان خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یافت والی کرمان سلطان اویس بن ایدکو برلاس بملازمت پایه سریر اعلی شتابد و خود را ذره وار منظور نظر آفتاب کردار گردانیده در ارسال تحف و هدایا و قبول باج و خراج طریق اهمال و اغفال مسلوک ندارد و چون او بخلاف طریقه اخلاص عمل نموده درین مدت خدمتی پسندیده بتقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب او رفتند اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاورد حمیت خسروانه و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سعید را بر آن داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق بدان جانب نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام ظفر اعلام وقوف یافته مرتضی ممالک اسلام و قدوه اولاد امجاد خیر الانام سید شمس الدین علی بمی را جهت تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبه سیرجان باستان اقبال آشیان رسید و زبان شفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنه هرات شتابد سلطان اویس را بپایه سریر سلطنت مصیر رساند و حضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داد و آنجناب را راضی و شاکر بطرف کرمان باز گردانیده روی توجه بخراسان نهاد کامیاب و کامران از ولایت قهستان عبور نموده در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه در بلده فاخره هرات نزول اجلال فرمود عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ و معین و عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

ذکر مآل حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر بر مسند امارت دیوان

در آن اوان که خاقان عالی مکان از یورش فارس باز گشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا میرک احمد که سابقا با میرزا الغ بیگ گورکان مخالفت نموده در اندکان جمعی از نوئینان را کشته بود و بعد بر کرم خلق عدالت نهاد کرده بدار السلطنه هرات شتافت و منظور نظر عنایت بی نهایت شده با میرزا ایلنکر بن میرزا ابابکر آغاز مصاحبت کرد و آن دو شاهزاده موافقت یکدیگر خاطر بر مخالفت حضرت خاقان سعید قرار دادند و منهیی این معنی بعرض رسانید مقارن آن حال ایلچی از پیش میرزا قیدو بدرگاه عالمپناه رسید و عریضه معروض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم مفسد متفق شده قصد این مخلص نمود بنابر آن او را گرفته مضبوط ساخته ام تا هرچه اشارت فرمایند قیام نمایم حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو میرزا بایقرا را از آب سند بگذراند تا هر جا خواهد برود و میرزا میرک احمد بکعبه معظمه رود و میرزا ایلنکر در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده شدند تا ایشان را بر انقیاد فرمان واجب الاذعان تکلیف کنند و مشار الیهما ع رفتند چنانکه آمدن غیبت ذکر اما میرزا قیدو بجهت ملاحظه خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب نگذرانید و در سنه ۸۲۰ که خاقان عالی بعد از توجه قندهار گشت او را بار دیگر همایون فرستاد و حضرت خاقانی امیرزاده را با فوجی از اهل اعتماد بصوب سمرقند

سمرقند فرستاد و دیگر از روی جبن پیدا نشد و چون رای ملک آرای خاقان کشورگشای کلک سلطنت را از اغیار و خاشاک فساد اصحاب عناد به پیراست و مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة والدنیا والدین میرزا بانبقر بیاراست، اشارت علیه صدور یافت که آن نونهاد و بالغ بادشاهی هر روز در دیوان نشسته قضایا و فرق برایا را برنهج عدالت بتفصیل رساند و مضمون همایون حاکم بین الناس بالحق را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند غیبت بفریاد و فریاد خواهان رسد بدروی دادخواهان رسد و میرزا با فیقر موجب فرمودهٔ میرزا شاه رخ بهادر عمل نموده از نخشات سحاب معدلتش سایهٔ امن و دولت نفحات از سر کرفت و از لمعات انوار مرحمتش بنهال ملک و ملت بنازکی صفت حضرت پذیرفت ع ریاض ملک شد از فیض دلنشین جرم ذکر آمدن سلطان اویس بن ایدکو بر لاس باستان اقبال اشیان سپهر اساس اختار العزة الظاهرة سید تاش الدین علی که سالک طریق مروی گشته تشبث بتهم کرمان بامقول فرموده بود چون امیر جان زد سلطان اویس رفت هر چند او را بر توجه بپایهٔ سریر اعلی ترغیب نمود کجائی رسید بنیاز آن جناب مقصوری صفات بدار السلطنه هرات شتافت که کیفیت امر و سلطان اویس را بعرض رسانید و از تهنیز نعیم بخیر نازه غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه برلاس و امیر حسین صوفی زخان و امیر قربان شیخ بآنفاق حکام ولایت فرزه و سیستان و چهل هزار سپاه بصوب تسخیر کرمان شوند و امرا موجب فرموده روی براه آورده بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر محصن بود و سپاه بصوب آغاز محاصره و محاربه کرده پس از انقضای رمضان و در سلطان اویس سؤال نزد امرا فرستاد و پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید کناه بنده را بخشند و شما مراجعت نمائید قدم از سر ساخته بلازمت آستان رفیع الشان سما دولت نمایم و امرا کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کرده التخضرت جواب دادند که اگر سلطان اویس در قول خویش صادقست باید که یکی از معتمدان خود را بدیشجانب فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند و الا امرا تا کرمان از هیچ نوع باز نگردند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را که از جملهٔ ارکان دولت مقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان اظهار کرمان برخواسته عازم خراسان گشته و راه اخراجب شیخ حسن را بعزت باط سعید ۲۰ بوس خاقان زمن رسانیدند و امرا بزبان تضرع و نیاز کنان سلطان اویس را درخواست نمود و التماس نگاشتند عواقب عهد و میثاق کرد حضرت خاقان گیتی ستان شیخ حسن را بخلعت قبول اقتران داده تسلم باو فرمود که در حق سلطان اویس بد نیندیشد و رقم عفو بر جرایم و زلات کشد آنگاه شیخ حسن بکرمان باز گشته خاطر سلطان اویس را مطمئن گردانید تا احرام عتبهٔ کعبه مرتبه بسته در روز دهم شوال سال بدکور متوجه شد و بعد از طی منازل راه سپر سریر سلطنت صدور سپه بصنایف الطاف پادشاه زمانه و اعطاف خسرو زمانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنه عشرین و ثمانمائه بحسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اواخر سال که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی سنه ۸۱۹ خاقان والا شکوه پسر ارجمند خویش را بایالت و ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غرة جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه میرزا رکن الدین علاء الدوله ولیعهد میرزا بانبقر اتفاق اقامت و عیش در جهان او ملک آرا قتاب پرور کرد بدین بشارت خوش صبح چون زبان کشاد ذکر سمة ۶ از حال سید فخر الدین وزیر و کرفتار شدن او و غضب خاقان صاحبقران میرزا شاه رخ بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق سید فخر الدین سید داشت و چون جناب سیادت مآب دو سه سال علم اقبال او را در دارالملک خواجه غیاث الدین سالار که در سلک عالم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود و در ارتفاع پرو نیاکرده بتمام و وسعت بسنده بسلیقهٔ شایسته قناعت ورزیده عشر وثمانمائه بر سید فخر الدین تقریر نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از شروع در آن کار بسنت برعایا و زیردستان مراسم عدل و احسان بکاری آورد تا بمرور ایام کار دولت بتغیر و تغیر مضایقه و مناقشه کردن یاران کنرخواص و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون مستعلی آب زلال مایل کشته و پس از آنکه کمیال از شروع او در امر و زارت در کذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بروی تقریر نمود و در سر خواجهٔ حمایت و حیانت برخواجه غیاث الدین و کارکنان او ثابت شده امرا بانتظام امر انجام برآورد ند و آن وزیر بی مدبر را بعالم آخرت روان کردند آنگاه سید فخر الدین از روی استقلال بر مسند وزارت نشسته بتمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود و سید اگرچه بحلو حمیت و تمو دبتعدیت انصاف داشت و در قضایا خواطر سادات و علماء و اکابر بکرم لطف و احسان میکاشت، اما جبلتش بر صفت عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن داری و مردم آزاری مجبول و مفطور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار سیصد تومان بتکلیف عنیف و تعذیب شکنجهٔ اثقال دیوان حاصل نمود و در وزیر وزیر پایه قدر و منزلت ارتفاع ۲۰ می یافت تا بنهایت حتی یار و اقتدار رسید و فرمان او در اطراف و اقطار ممالک خاقان عالمیان بسان احکام قضا و قدر نافذ کردید و در کاه او

امید کامگاران و کبار بهر بلاد و دیار شده و آستانش مرجع اخیار و اشرار بلدان و امصار آمد بتبت نا ایوان قدرش فلک منظری بدرگاه جاهش ملک چاکری اعیان زمان و اشراف جهان که بحار حشمش میرفتند پیشانیه مقار همچکس را بار نمیداد و چون حضرت شدی بعد از آنکه دو سه روز در گذشتندی خبر مفقودی کس نام نبردی کسی را مجال دخول خود نبودی و اکثر طلاقات ناکرده باز گشتندی و پس از آنکه قریب ده سال خباب سعادت مآب در غایت حشمت و عظمت بروزگار گذرانید آنکه بهر سیزده کا چنانکه عادت اوست در استراحت و مواهب عطای خویش کوشید در شهور سنه سبع عشر و ثمانمائه میرزا بایسنقر بعضی از اطوار ناپسندیده او معلوم نموده خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را شربتی ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بحدت طبع و لطافت ذهن انصاف داشت با مدارک زمانی رنگهای مهمات و معالات سید فخر الدین و وقوف بادشاه گاهی بحیله و احیانا بعدل تبیان غریب و کلمات عجیب بسید میرداد و دست سید از دور بقلب کوتاه گشته از عضدیت این قضیه بی آرام شد مع ذلک عملهٔ دیوان کبر بر معایب سید فخر الدین صاحب دیوان وقوف داشتند از بیم سیاستش مانند برگ بید از تندباد می لرزیدند و محال اظهار خلاف او محال سید استند اما چون تغییر مزاج میرزا بایسنقر نزد نکهبان بوضوح انجامید امیر علی شاهی در مقام معارضه آمده خط سپرد که مبلغ دویست تومان بکیکی برسید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنقر از پرسش این قضیه نموده امیر علی بخشت بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغ کلی تصرف کرده است و سید بر این سخن انکار نموده حکم شد که عرض خزانه کنند و خزانه را بصیر و قرار رشته جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت و جوهی که از من گرفته اید باز آرید و الا همه سر سوا خواهید شد از آنجمله خواجه پیر علی بن خواجه محمد بازید را که محرم اسرار سید بود و مشکات نیام خود بخزانه چی زاده و مبلغها ستانده بسید تسلیم کرده بود تقاضی کشته زجر طلب نمود و او هر روز وعده میکفت تا هم بگفتوشنود رسید و کار از پرده بیرونی بجاوز کرد و بدیهیست آن بخشت معروض خاقان سعید کشته پادشاه بفضل و مقام تفتیش آمد و سید را بانکار اصرار نموده پیر علی بموجب شکایت خویش اقرار کرد و میرزا شاهرخ کلمه بخن محکم بالتماس مفوض داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزانه چی گرفته باز دهد بعد ازان هر کس هر چه بر سید موجه سازد و بشاندیار بن خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید گشتند و سید فخر الدین باین غایت متظهر شده بهمچنان بر مسند وزارت متمکن بود لیکن خواجه پیر علی و دیگر بندیان شخنانی را که تا غایت از دهم سیاست آسیب باو خود می توانستند کفت باو از بلند در سر دیوان بزبان می آوردند بحیث وقت ضرورت خواهند گریز دست بکرد شیر نر و جمعی دیگر که رشوتها بسید داده بودند اورا بهر طرف بفریاد و فغان آمدند و سید فخر الدین در بحر اندیشه فرو رفته صلاح چنان دانست که مبلغ دویست تومان بتحویل نماید و خود را در معرض معارضه مقرران نیاورد و خط سپرد که دویست تومان کیکی در عرض یکسال بقسط فرود آورد آنگاه دیوانیان بحسب فرمان بندی گران بر پای سید نهاده و او را بدست محصلان داده و کار سید فخر الدین باضطرار انجامیده عریضه نزد میرزا بایسنقر فرستاده و رعایت حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وسلم شفیع ساخته این بیت را در آن عرضه داشت ثبت نمود بیت

چکد در تاب دل در موج خونت ‌ ‌ ‌ گر آری رحمتی بر قتل کنونت

شاه زاده جوانبخت یکچشمک میست که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوات الله وسلامه علیه باین افعال ناپسندیده او راضی میست و انچنان بود میرسید نتیجه کردار نا هموار او ست بحیث ظلم کردی عدل میداری طلع امنیت مجال شریتی دادی بردم هم از ان شربت بنوش سید چون این جواب که حکم سهم قاتل داشت بسماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید شده پناه بولاده او مهد علیا گوهر شاد آغا بردد انجناب حشمت آیاب برتضرع و ابتهال و ترحم فرموده نزد فرزند زبان شفاعت بکشود و بنابران حکم برداشتن بندها و رشته او مخصوصا بدستور بهر روز بملازمت عتبه سیادت و زارت رسیده و علی الکرات دویست تومان بعنوان طلب می نمودند و سید آن وجوه را از طرایات ایام رسانیده بانواع حیل تزویر از نردم نقد و جنس قرض میکرد و هر دو دی آورد و با وجود اینحال شب و روز در جیال و زارت بهبود و کوش هوش را بدینه غفلت مسدود و ساخته مرغ دلش در هوای جاه پروازی نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین تومان بتوان گذشت و از همان چنین و چنان حاصل بتوان کرد بحیث خوی بد بطبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست و در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده بوجه استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطبار ما هر از دامن معالجه قاصر آمد و سید با سینه پر کینه و دلی در کوره انتقام گرم پهلو بر بستر بلا توانی نهاد و از حسرت وزارت آه سردی کشید تا در اواخر جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از بیم او ساکت

مانند عطارد در اضطراب بود و مزاج بحیات خویش واثق نگشته در مجلس تعزیت برمزاد اشارت او داد و تهنیت نمود و نوید امن و امان خواص و عام
میداد و ند **گفتار در بیان یورش کردن میرو قندهار و نشستن خواجه سید احمد حوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار**
در سنه عشرین و ثمانمائه از جانب کرمسیر سرحدی قرتمیر سیاپیسر یاخاقان کشور گیر آمده عرضه داشت نمود که پس از فتح قندهاری و ملک محمد که هر یک حسب الحکم
حاکم ناحیه از نواحی آن ولایت بود ند بوسیله بایکدیگر نزاع خصومت میکنند و بدان جهته رعایا در زحمت و محنت می افتند بنابران رای ملک آرای
خاقان گیتی گشای چنان اقتضا فرمود که آن دستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرماید و معتمدان را بسر رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی مستولیان
اطراف و ولایات گرمسیر و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنه هراة نهضت نمود و چهار دهم شعبان سایه ورود بر
بورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیورغتمش و امرای بدخشان بموکب حضرت نشان پیوست و حضرت خاقانی سعید از آنجا که چه لغتی که از اوضاع
و احوال میرزا فیدو تعرض فرمود موجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور اقلام حضور از رفاقت آن دیار طالع شده سیم ماه مبارک رمضان اشراق اعیان
غزنین بار دوی ظفر قرین آمدند و مخصوص بقبول میرزا فیدو رسیده بعرض رسانیدند که شاه زاده فرار بر قرار اختیار کرد و آنحضرت فرمود که نرسیده باشد و هیچ
کس بنگامی نفرستاد و نهم ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا فیدو اثر نماند آنگاه خاقان عالیجاه میرزا ابراهیم جهانشاه را روانه
آنصوب گردانیده فرمود که اگر فیدو پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد و الا آن مملکت را تنگ در حیطه ضبط آورد در خلال این احوال مولانا صدر الدین
ابراهیم که بمنصب جلیله الماراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بیان میرزاده شائعات ناایشان را بصلاح سود مند و مواعظ دل پسند
از مقام سرکشی گذرانیده بجاده فرمان بری رسانید و همین انفاس شریفه جناب صدارت مآبی روسیاه اقوام اظهار انقیاد و اطاعت نموده ایشان جمعیار ضمار
و شتران بار بردار بایشان سپرده اقمشه را رسال داشتند و باج و خراج قبول کردند و چتر ظفر کار از حدود و نواحی قندهار بلشکر قشلاق معاودت فرمود و در آن
بورت روزی بر همند کیتی نور سوار گشته فرار و شغب شیخ کوه می پیمود که بیک ناگاه اسپ سر در آمده و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاد و بدست
همایون که بوسه جای حکام ربع مسکون بود کسری راه یافت پیچ چهره یافت که ایکاش راه کم کردی و همان لحظه انجمان برق سرعت جنده آوردند و استاد
میرو می نجار که در قلعه شکسته بندی پدیدنمای نمود بجانب دار السلطنه هراة تاخته و علی السرع الحال استادرا بپایه سریر علی رسانیدند تا بجران کسر پرداخت
و چون دستاس شرف حضرت خاقانی از تحقیق علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد میرو را بروجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر
خیال الفقر و فاقه بخاطر نگذرانیده و در بورت قشلاق رای صواب نمای خاقان باستحقاق چنان اقتضا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیری آرایش دهد که نگین
ناقص بر سیاق آصف بن برخیا جهام ملک و مال او در سلک نظام منتظم گردانده و مدبر صایب تدبیر بستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال او تحصیل رسانده
و بعد از تاج و اندیشه خلعت وزارت بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیر احمد حوافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات صدارت
دیوانی را بکف کفایتش داد و خواجه پیر احمد در آن مرتبه علیه بنوعی شروع نمود که بهم رعایت تمشیت امری بود و بهم در اموال سلطانی خوئی واقع نمیشد و مدت سی سال
پیشتر ممالک عالم بحسن تدبیر آن وزیر رزین حلم طراوت بهشت برین و لطافت کارخانه چین داشت و آن خواجه تا واز نفرد ایام دولت آن پادشاه صفت
نهاد امتداد یافت تا خیر ابراق روزگار نگاشت که عقل در پرده حکایات عدل و احسان وزرا سابق را خواب و خیال پنداشت **ذکر تتمه وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق** چون رایات آفتاب
اشراق از حدود قندهار بمراجعت فرمود و در پانزدهم رمضان سایه وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در آخر شعبان ماه میرزا ابراهیم جهانشاه از جانب
کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا فیدو بمجرد سعادت بساط بوس مشرف نگردید و در آن اثنا میرشیخ لقمان بر لاس جهته تحصیل احوالی که میرزاده تحمیل
نموده بودند بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آنجماعت در ادار مال همال نیایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی کاوامیر توقتمیش
فرمان واجب الاذعان بر سر هزاره تاخته و مهم ایشان را برحسب دلخواه ساخته تابع تسلیم و نفیقه ها کرایم غنایم مازاد مندرو و اوایل فصل بهار خاقان
رفیع مکان مانند خسرو ثوابت و سیار عازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا فیدو و میرزا شجر و میرزا دکار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز
شاه را در آن دیار باز داشت و فرمود که هر کاه فیدو بیاید او را بهراة آورند و الا مردم مکحله ساخته و او را پیاده ساخته بدرگاه عالمیان و رسانند

و در منصف دیگجه که فضای دشت و کوهسار را سبزه و لاله عزت فزای بساط بسیط کردون بود رایات ظفر آیات بجانب دارالسلطنه هراة در حرکت آمد غیبت ایام کام و اخبران فرمان بر اطراف نهاده بخط فرمان سر و موکب همایون معزه و محترم در دو روم شهر محترم مستقر سریر سلطنت را همین مقدم مکرم رشک گلستان ارم گردانید و در اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمائه مسامع علیه رسید که میرزا سعد وقاص که قرار گذاشته پیش امیر قرا یوسف رفته بود از عالم حلت نموده درین اثنا امرا از جانب قندهار بازآمده میرزا احمد را همراه آورده و منظور نظر التفات شده و مقاصد آنجا خبر موثر گشت کرشاپان بدخشان لوا عصیان و طغیان برافراشته اند و خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشته خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروز شاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بغلان و اندخود و سایر امرا جمع آورده در خلافت شاه زاده منظور او سیورغتمش میرزا متوجه بدخشان شوند و چون شاه زاده نزدیک کشم فرود آمد و شماله تخبر بشما بدخشانیان رسید پسر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود حضرت ولایت شعار خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه سپهر جاه عالی مقدار فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرد و الحضرت شفاعت خواجه حسن را بحسن قبول تلقی فرموده رقم عفو بر جرایم جرایم شان کشیده شاه زاده و امرا بازگشته حکومت بدخشان بر شاپان قرار یافت و در ماه جمادی الاول مذکور میرزا فیروز حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نادیده و انگاشته با جمعی از اهل قشیم بشی روی بجانب قندهار نهاده و میرزا با نیشتر بار بره از نیشتران بیشه سوز بگاه مشی دران شده در قریه سبز میرزا رسیده و او را گرفته و معتقد کردانیده بدرگاه عالمپناه رسانیده و حسب الحکم در حصار اغتیا الدین محبوس و بی اختیار ساخت انگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را میرزا سیورغتمش داده کوشش بوش و را بدرقه و اصحاب کران را بکردانیده بدارالخلافه فرستاده و در اوایل شعبان همین سال خاقان سعید عزم حضار طواف مرقد عاطر سالار و شهید جنت آثار امام الحق و الدین ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیه السلام علیها بسته بدان روضه منوره دستر شریف بر دوش و راه حجاز را مطواف بجای آورد و قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند و بسبیل نذر بمرقد کسنید معبره و را آویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه در شیراز توقف نمود چون سنه عشرین و ثمانمائه بخجستای رفته بود همراه ایلچیان دایمنگ خان و خان چین و غیره بدرگاه عالم پناه رسیده و تبرکات پادشاه بانگه گذرانیده و مکاتیب دایمنگ خان را که مبنی بر اظهار محبت و یکانگی بود بعرض رسانیده و حضرت خاقان سعید ایلچیان را چین و ایلچی خان چین را باصناف الطاف نوازش فرموده ایشان انعامات فراوان فرمودند و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان فرستاده بودند و در آنجا ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بجوار رحمت آورده در سنه ثلث و عشرین همه بهم پیوسته بودند و میرزا الغ بیک گورکان ایشان را طوعا و اکرها بطرف خنای کیل فرمود و حضرت خاقان سعید امیر شادی خواجه میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان قاچی مرجن و پهلوان جمال و میرزا سیورغتمش رعدان و امیر شاه ملک اردوان و شاپان بدخشان و خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بخنای رفته دار سفارت نمایند و غرایب حالاتی که این جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند نثار الله تعالی در خانه کتاب مبین خواهد شد و بعد ازین سال یعنی سنه ثلث و عشرین خاقان مظفر قرین در بلده مرو قشلاق کرده و در اوایل بهار بعضای جانغرای بادغیس شتافته از آنجا مدار السلطنه هراة عزیمت و عزم یورش آذربایجان مصمم گردانیده

ذکر مجاهده و مصالحه امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر باز زدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد بلایر غالب گشته شقه حیاتش را بشمشیر قاطع فضل داد از امرا و حکام حدود و عراق عرب و آذربایجان و ارمن هر کس که در هر جا بود در رسم فرمان امیر قرا یوسف نهاد و مکرر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتماد نکرده بشرط اطاعت بجای بنا و در سلب توهم شروانشاه از دیار آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود ملک کیومرث را بحمله مدد او بهمسکر بعیدا دیان روان ساخته بود تا بقضیه چون حوادث نزاع بین الجانبین در میان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم گشته از کرجیان گذشته بود و کوشتدیل باد و بیرام سوار متکل بوی پیوست و امیر قرا یوسف از خیال مجال شروانشاه و وقوف یافته با سپاه آذربایجان و ارمن و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب خلخال در حرکت آمده در کنار آب کرمیان آن دو سردار پرهنور آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از کرجیان بقتل رسیده امیر شیخ ابراهیم گریزپا عنقریب گردد و در اثنای فرار خواست که اسب از خندق بگذراند در گرداب شکر گاه مانده بود بچابندگان گاه از پشت زین بر روی زمین افتاده و دستش شکست و تمکنی مجهول

مجهول بوی رسید لباس و جامه‌اش بستاند و او را بگذاشت و بطرف دیگر راند و حال امیر شیخ ابراهیم بصعوبت در دست باضطرار انجامیده خود را بگیلان تا رکه‌طا برساخت و آن شخص خوطه در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و چنین گوید که چون او را بیاوردند جمعی کثیر از یلان گرجستان و پنجاه تفنگ‌چی با سپر و دستکیر شدند و امیر قرا یوسف گرجستان را بانجام عرضه شیخ ابراهیم مقید به تبریز رسید و چون به تبریز بان بواسطه حسن معاش پادشاه مشروان هوا خواه او بود ندبهر کس از یشان گزند و مجلس امیر قرا یوسف محال نیافت تحفه از افعال حمیده و اعمال پسندیده و لطف کفار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم عرض میداشتند یاران امیر قرا یوسف رقم مغفور جرایم جرایم شروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و چنین از باب صباحت و ملاحت سر الفت تا امیر شیخ ابراهیم کاسه داشتندی و چون بخار باده خوشگوار در دماغ پادشاه مشروان تاثیر نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض امیر قرا یوسف رسانید که شفیع‌وی گردید و بند از پایش برداشته او را بر پهلوی خویش جای داد و بهمدان محفل اخ صحاب و ارباب بتر تبار با او در دوستی امیر قرا یوسف رسانیدند که هر سبلی که امیر شیخ ابراهیم از نواب دیوان عالی قبول نماید ما ضامن می‌شویم که در تبریز فرود آوریم مشروط بانکه محصلان در عوض در مجلس بر دارند و امیر قرا یوسف این ملتمس را بشرف اجابت اقتران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار دو دویست تومان عراقی قبول فرمود و انگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان او را زانی داشت و شروان دار و عکان بلاد و قلاع مملکت خویش فرستاده آن زمستان حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بود و دیوانیان آذربایجان بر و استقبال او را بنام اخی صحاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می‌نوشتند و ایشان بخوت و افشنه برات دار و داده ایز امیر شیخ ابراهیم عوض بر ال شروانات برات می‌ستاندند و باندک زمانی مهم هزار و دویست تومان از هم گذشته و اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بقصر غوز دشافت و چون طنطنه کوس استقلال و خورشوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان سعید خاقان اخی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق از عاکم آذربایجان جوابهای پریشان نوشته و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی بپایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابران خاقان عالمیان ستان اظفر نشان بقصد تسخیر آذربایجان بر مرتفع گردانید کفشار

در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره بر سر انجام عظایم امور کیتی ستانی مقصور بوده و عزایم ارجمنده بمدد دولت صاحبقرانی پیوسته چنده وصول اهالی مراتب کامرانی روی نمود و چون آن بانی مبانی جهانبانی در ممالک خراسان و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی و تشیید مهام طبقات انسانی غرضی نداشت بر طرف گردانیدن شورش جنود و دولت و اقبال و منزل آمال بر اسم استقبال موکب مجسته فال بجانبی می‌آورد و بقلم اندیشه صورت همت تمثال که بر لوح خاطر خطیر نقش می‌بست پیش از ترتیب اسباب حصول بمنصه ظهور نمایان شده در نظر انور شان جمن وجهی جلوه گر میگردید نظم چو آن زنینده او زنگ شاهی نگردی منتی و خرچو خواهی بهر بو روی آوردی لوایش شده بخت خلافت خاک پایش بهر کشور که برافراختی سر عدایش ساختی جان صاحب الخبر مصداق این بیان حکایت نهضت آنحضرت است بدین محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف و تسخیر شدن ممالک آذربایجان بتفصیل این اجمال آنکه چون حضرت خاقان سعید تسخیر ممالک آذربایجان را جزو مگردانیدند فرمان بجاوین نفاذ یافت که امراء و نوچی سال عساکر ظفر مآثر بانظلبند و سپاه ممالک محروسه را از اقصای گرکستان تا سرحد هندوستان هر جا که بسعادت دولت ملازمت حضرت از مجتمع گردند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشتغال فرمودند و امرا بانظام عرض کردند که سی هزار دست چیره در حوزه خانه جاوین موجود است حضرت گفت که ده هزار دیگر سرانجام بباید کرد و بدین مقصود میرزا الغ بیک کورکان بحفاظت ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سلیمان غیاث بضبط کابل و غزنین و زمستان و تعیین یافتند میرزا محمد حیدر خان بحکومت دار السلطنه هرات مقرر گشت و همای چتر همایون فال در بازدهم ماه شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از ربع نزاخان در حرکت آمده بر غزاری جنبت اتار نزول اجلال دست داد و چنان شدت حرارت بود که صلحت اجتماع لشکر باجندروز توقف افتاد و در آن منزل امیر غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم بارد وی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گردید و در مراقفت مرحمت صوفی ترخان متعلقان لشکر نصرت نشان شده از پیش روان گردید و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و در سیوم ماه مبارک شکار کنان بود ولایت قیشلاق پوغور کرده میرزا بانسقر مقدمه عساکر پیروز گشته و در بیست و پنجم

حضیضه بحرآباد از فر وصول موکب پادشاه والانژاد غیرت افزای فضای سبع شداد شد و حضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فریضه و سنت عید فطر
پرداخت آنگاه از آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم ماه شوال بدولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آن مقام خبر انضمام لشکرهای سیستان
و فراه و قهستان و گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین بضمیمه سپاه ظفر قرین شد و همچنین میر الیاس خواجه با اشراف و اعیان قم و کاشان باستان سلطنت
آشیان شتافت و ماهچه رایت منصور بیستم ماه مذکور از دره تمک عبور نموده و در اراضی ری بیمن مقدم خجسته عرصه مرغزار فلک ساخت و در آن مقام
میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بشرف دست بوس والد بزرگوار مشرف گشت و برین قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان و امیر غیاث
الدین که بعد از عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسیدند امرا و تواجی چند روز احتیاط سان لشکریان کرده دویست هزار
سوار بحر بیشمار در آمد رباعی لشکری بحر جوش و موج شکوه ثابت و پایدار همچون کوه همه بهرام طبع و کیوان هوش همه پولاد ترک و آهن پوش و از آنجا که
امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد بیشمار در مقام عناد و استکبار ثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بخطه اوجان آمده در خلال
این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان سخندان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاه
رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران گیتی ستان مغفرت شعار بنابران مناسب چنان می‌نماید که ایشان زبان باعتذار و استغفار گشاده از اموری که سابقاً
بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند و قلعه سلطانیه و بلده قزوین را بگماشتگان اعلی بازگذارند تا ما حضرت خاقانی را از مقام انتقام گذرانیده
نشان ایالت آذربایجان و اران و بغداد را تا حدود روم و شام بنام آنجناب ارسال داریم امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان و انصار و قوت بازوی
شجاعت آبا مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت و فرستاده را محبوس و مقید ساخته مضمون این مقال بر زبان راند نظم به بینیم تا اسب اسفندیار
سوی آخور آید همی بی سوار و یا باره رستم جنگجوی بمیدان بهدلی خداوند روی و چون وفور جرات و جسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب
ظاهری را از نظر اعتبار انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه پروردگار عز اسمه آورد و در مظان اجابت دعوات از حضرت واهب العطیات ظفر و نصرت
مسالت نمود و جماعتی از قرا و حفاظ را فرمود که دوازده هزار بار سوره انا فتحنا ختم نمایند و بعد از آنکه گوش هوش آن پادشاه دین دار از سروش غیب مژده
فتح و فیروزی شنید امیر یوسف خواجه را با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاد و قاسم نامی که از قبل امیر قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته بسلطانیه
شتافت و میرزا جهانشاه ولد امیر قرا یوسف را که بضبط آنحصار قیام می‌نمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف خواجه بقزوین در آمده متوطنان
آنجا را در ظلال امن و امان جای داد و طایفه از اشراف و اعیان را باستان اقبال آشیان فرستاد و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول لوای آفتاب
اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و باره قلعه کمر اهتمام در میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز
از تبریز در رسید و بعرض رسانید که امیر قرا یوسف در اوجان جان شیرین بملک الموت سپرده وداع تخت و تاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه
گشته سلطانیه را گذاشته روی بتبریز نهاد و همدران ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل آق خواجه بود در حرکت آمده یازدهم ذیقعده
بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل معروض گردانید و حضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید
و میرزا بایسنقر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الامر نموده روی بمراغه آورد و ماهچه طوق جهانگشای در
پانزدهم ذیقعده پرتو وصول بر ظاهر سلطانیه انداخته رعایای بیچاره از خوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی باستقبال نمودند و آنحضرت بر حال
آنجماعت ترحم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که باید هیچ آفریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که تمامی جرایک منصور بگذرند و امیر موسی کار بمحافظت سلطانیه
مامور گشت و خاقان کشورگشا باردبیل تشریف برده بشرف زیارت عتبه علیه حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین
قدس الله سره العزیز دریافته بعز ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی فایز شد و از آنجا براه موغان نهضت فرمود در بیست و ششم ذی حجه مذکوره از آب ارس
عبور نمود روز دیگر در قراباغ اران فرود آمده طرح قشلاق انداخت بیت بهر مقام که اعلام او قرار گرفت معین و حافظ او گشت لطف سبحانی والحمد لله علی
حصول الامال و الامانی **ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پر ستیز و رسیدن میرزا بایسنقر بدار الملک تبریز** چون امیر قرا یوسف
افسر غرور و پندار بر سر نهاده از روی عجب و انانیت خطه اوجان را معسکر گردانید و سپاهی چون ذرات آفتاب وافر و مانند قطرات سحاب بیکران همه

سکان همه جوانان نوخاسته و سرا سر بحسب و کبر آراسته مجمع ساخته ناگاه به یک اجمال رسیده و مرضی مهلک بر ذاتش طاری گردیده و مدت بستر علت و دست و پا گیر بودن بدن کوتاه کرده در روز پنجشنبه نهم شهر ذیقعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه ایام حیاتش با اتمام انجامید نظم بجاه جلالت کبر ورزید و مالی هیچ فرصت ندادش حیات چنین طرفه مشهور که کس ندید زنیکوی شوخ زنیکوی مات و چون از اولاد امیر قرایوسف در آن زمان یکچه ام دیار نمانده بود ندا مراتب کمان بعد از ان واقعه ها بلیه پریشان شده هر یک روی بطرفی آورد و مدتست راهجان در جرگه یکدا شکسته آحاد الناس دست بغارت و تاراج دراز کرده کوش قرا یوسف با جمله علقمای طلا بیرید و در جمعه بیستم ماه مذکور سید محمد کجکانی و باقی اعیان پیر پرنوکران امیر شاه ملک را بمجلس پرور آورده لوازم عزت و استعفا بتقدیم رسانیدند و جثه امیر قرا یوسف را بطرف ارجیس فرستاده ندا در مقبره پدرش دفن کردند و میرزا با بیشقو و منصف ذیقعده دو تخانه تبریز بمین مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه و سکه باسم و لقب والد بزرگوار خویش زیب و زینت داده رایت عدالت برافراخت و در آن اوان امیر علی بیک بن امیر قراعثمان که در اردوی امیر قرا یوسف معتقد بود از محصل خویش امیر قرا اجازت یافته کلیک پوش ملازمت شاه زاده رسیده باصناف مراحم و الطاف مفتخر و سرافراز گشته بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت اجازه نموده رخت بدیار خود رفت چون میرزا بایسنقر از تمرکز تهمت تبریز فارغ شد فرمان حضرت خاقان سعید بوی رسید که بطرف کاور و در رفته امیر بابا حاجی را که نهایت بپای اخلاص مساحت اردوی همایون پیموده و در وی نیاز بدرگاه جهانپناه نموده بدستآویز و شرح این سخن آنکه امیر بابا حاجی چون از قرا یوسف و اقران امثال گمناز و دستنبی نبود و در زمان میرزا میرانشاه امیر جهانشاه جاگو گشته بود و ابعضاص پدر امیر جهانشاه را بقتل رسانیده و در زمان پسندیده ایام امیر قرا یوسف میان او قرا که چندین مخالفات و محاربات بوقوع انجامیده و بالاخره خود نزد امیر قرا یوسف رفته و با لیاقت کاردان و عنایات دیگر سرافراز گشته بتاریخ مذکور بدار دین ولایه ما بجا اعلام خاقان گردون غلام برقو وصول برشحات فراغ اندماخت امیر بابا حاجی دیم کرده برادر خود را با کف لایقه باسمان خلافت نشان رسال نمود و بعضی خویش های در وی مکتوبی نوشته کشیده و این معنی را بخاطر خاقان سعید آورده مأمور بسیر میرزا بایسنقر بسوی کاور و در شد و مأمور گردید و در قلب ننشاکه مقلوب آن مضمون سپرد و نابود باخود ظفر در و دبطا هر طلعه کاور و در که موضع مخصص بابا حاجی بود شناخت و ایلچی مذکور را در او فرستاد و بخان مظفر مزبور کلمات عنایت آمیز و خاتم آزو خاصت عاطفت مخالفت تحذیر نمود و امیر بابا حاجی چار مختصر در موافقت دانسته با قدام در میان از طلعه بیرون خرامیده و شاه زاده را در راه و با اضعاف تجدد کرده بود انعام و احسان فرمود و امیر بابا حاجی در رکاب سعادت شتاب شاه زاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی حجه به مقصد رسیده بعواطف حضرت خاقان سعید مفتخر و سرافراز گردیده و در سلک سایر امراء عظام انتظام یافت

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرن و تسخیر قلعه بایزید چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق و تائید در نهم ذیحجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بقراباغ ارّان رسیده جهت قشلاق آن منزل را اختیار کرده شبنه باركه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید ملوک اطراف و حکام اکناف باصناف تحفوات و انواع سلامات مقارب و تواتر بار دوی همایون پیوسته شرف زمین بوس دریافتند و بر تواتر التفات خاقان جمجمه صفات بر وجنات حالات همگنان تافته سرا شجار و میاهات باوج سموات برافراخته از انجمله میرعلی الله شکر اوای که بعد از فوت پدر جوینی امیر شیخ ابراهیم سر و انشا شده بود و آثار نجابت و جلالت از ناصیه احوالش هویدا و در وش و هوبدای نمود در چهاردهم ماه مذکور بعز ملاقات خاقان مؤید منصور سرافراز گشته بلحظ عین عنایت شد و سوابق اخلاص پدر و مادر خود را بلواحق اختصاص مواده خاقان گردون غلام صبیه میرزا بابا بگم را که در رحم مهر قرا یوسف بسر میبرد باوی در سلک ازدواج کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمائه میرزا ابراهیم سلطان که سابقا بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته بود بمقتضی الرام بمعسکر نصرت انجام رسیده مشرف و منوبس بدیدار عالم مفتخر و مباهی گردید و معاندان این احوال قصدی از دل آمده تموقات هند و ستان بر سم پیشکش گذرانیده از زبان خضر خان که در آن دیار حاکم شده بود بخان نیاز نمودند که بعرض رسانیده چون ایام استیلا جهود زمستانی گذشته سلطان سریر فیروزه فام مهر توجه بجنگاه بهرام کشت خاقان عالی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شده در بیست و دوم ماه مذکور بقلعه نزول جلال فرمود و از انجا نیز نهضت همایون اتفاق افتاده در موضع قراکو ملک بعرض رسید که بابا احمد قراماران حدود دیجه و برزع را تاخته و لوای فتنه و فساد برافراخته و فارس اصفهان متوجه عنبات الستلطنه میرزا بایسنقر بدفع شتافته بابا احمد بطرف دیار کرخستان کریخت و بنا بقلعه سرخاب

که در اصل نسخه بیاض است و در وقت تحریر اضافه شده است

برادر میرزا بایسنقر بطاعت او گردن ننهاده سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه نمودند و یا احمد دو سه روزی بشتاب بلا مدافعه پرداخته بپای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمد و روی نیاز بر خاک درگاه شاهزاده عالیجاه نهاده امان طلبید و میرزا بایسنقر از سر جرم و گناه یا احمد گذشته او را همراه داشته مراجعت فرمود و در نزل حسن خانی کردن بستر بپای تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت یا احمد را گفت که خود را بی التماس و ساختی و بی میر جهانشه بپیرده آنگاه موکب همایون از آن موضع در حرکت آمد سیم ماه جمادی الاولی از آب ارس عبور فرمود و چون جلگه اردزاب مضرب خیام سپاه ظفر اکتساب گشت اسامع علیه رسید که در نواحی حصار سوم قلعه بایزید در غایت رفعت و تحکیم و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفر آیات نفایس پیشکار و ذخیره بسیار با خانه فرستاده بود و بعد از حرکت وی فرزندش میر سلیمان قلعه را مصحف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا محفوظ گرده حضرت خاقان سعید کشته بهمت بر تسخیر قلعه بایزید انداخت سیزدهم جمادی الاولی در حوالی الحصار نزول اجلال فرمود و کس فرستاد و گفت تو لان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و آمد دم از تسلیم قلعه سر باز زد و لشکر قیامت اثر آغاز غرو حتن نیران جنگ و اندا ختن تیر و سنگ کردند و محصوران از هم مفارقت و محاربت پیش آمده زمان کوشش و کشش ارصباح تا نماز دیگر برداشت و در آخر همان روز که در حقیقت وقت غروب آفتاب دولت مخالفان بود جنود ظفر ورود در خندق و دیوار حصار بایزید انداخته شبانه آهنگ سپکر قلعه و ظفر جلوه کرگشت و غنایم بسیار نصیب جریک ظفر شعار شده رایات آفتاب اشراق بصوب ییلاق آلاتاق در حرکت آمد و بعد از وصول حضرت خاقان سعید آغرق همایون را در دامن کوه زرنجی توقف نمود و بعض لشکر با چاه هزار سوار نامدار با خلاط تشریف بردو در آنمقام حاکم قلعه آوشک امیرزاده لدای و والی وان سلطان ملک محمد ولد ملک عزالدین شیرو امیر علی بن قراعثمان آبسان سلطنت آبسان ساخته بتقبیل اعتاب میمنت مشرف شدند و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الآخر خاقان مظفر لوا از اخلاط با چمیشگزک آق ییلاق تشریف بردند و در آق ییلاق امیر قرا عثمان با موکب همایون بپوسته شرف دست بوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده با انعام خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و همان خاقان عالیشان بجانب تبریز روانشد **ذکر محاربه خاقان عالی مکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان** چون رایات آفتاب اشراق خسروآفاق از آق ییلاق متوجه تبریز گشت در اثنار راه بسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپنه با سپاهی افزون از حد و چند چندان ستیزکرده بجدود و اعمال جزو اخلاط آمده اند بنا بران خاقان سعود خصال عزم استیصال دشمنان مکوبیده فضال فرمود و عنان مکرا بصوب میمنه ان معطوف داشت و امیر قرا عثمان و امیرالیاس خواجه مقدمه سپاه فیروزی نشان گشته شبیز روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمائه تقارب فریقین بمثابتی انجامیده از جانبین هنگامه صفوف پرداخته و غریو تهور و سوران و آوای کوس کرنای زلزله در زمین و زمان انداخته دلیران روزکار در میدان کارزار تاخته و در آن روز تا وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار تا نمای که اطراف فضای سپهر دوار از عکس خون کشتگان معرکه یکسان گلگون گشته آن لشکر کینه ور در هم آویخته بودند و باستعمال شمشیر خنجر در افتاده اعدام یکدیگر را استهام تمام مینمودند طلیعه چوشب لشکر خود را بهمان گذشته همه دامن چرخ در خون کشیده هر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند روز دیگر که خاقان مشرق انتساب آفتاب بعزم جنبش موکب از نقره خنک فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت مآب آورد و بر اقران و جوانغار سپاه ظفر شعار ترتیب داده روی بجانقران نهاد و از جانب امیرزاده اسکندر و امیرزاده اسپنه نیز بیاراستن لشکر قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر خضر آغاز جوش و خروش نمودند و بصرصر شمشیر تران و سنان عابان جهان در سینه و پهلوی یکدیگر شکافتند و در آن روز امیرزاده اسکندر عرض لشکر داده امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بخاطرها نیار روزگار فراموش گشت و پیرچین سعد اکه در سلک شجعان لشکر ترکمان انتظام داشت سیر کردند و چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید و علام لیل بوز باصره را از رویت اشباح معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند و میان نظاره گیان میدان آسمان تا وقت طلوع آفتاب طلیعه صبح صادق دمیده بر سیم زد صباح روز سیم که غره شعبان و هنگام نوال آفتاب اقبال ترکمان بود سپاه ظفر آیین بجهت اجتماع عازم معرکه قتال شدند و ازان جانب نیز گردان جلادت نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح دلاوران آشیانه گمان آغاز پرواز نمود و پیکان خارا شکاف جهته گریز جانها اهل مصاف روزنها در قصر اجسام ایشان گشوده و بعد از آمد شد مهام

حین الشام

سهام آن دو لشکر بهرام انتقام حسام آبدیده یکدیگر بنیاد نهاده در آن روز و شبخاقان بر کمان حملات متواتر کرد و خواجه محمد شرف همانی با چند نفر از مردم خراسانی غرقه تیغ تیز گردانیده نزدیک بود که چشم زخمی بلازمان موکب همایون رسد در آن شاخاقان دیدار که شجاعت بیقیاس یار با عبارت ملکث دنیا چیره دست قرار داده و در میان میدان خرگاه و عمارت خانه برافراخته و بعزم قمار چاشت که مدت العمر از آن تخلف فوت نشده بود فرود آمده بتمکین و فراغ تمام وضو ساخته و دو رکعت نماز بدو توار اوقات فراغت و اهتمام شرایط تعدیل ارکان بجای آورده پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاد و از درگاه پادشاهی انباز ظفر و نصرت مسالت فرمود و چون اثر اجابت دعا بحسب همایون ظاهر شد از خلوتگه راز بیرون خرامیده بر زین ملک ستانی نشست و عنان بگیر اقبال بجانب قلب لشکر انعطاف داده بجای خویش بایستاد و در میان محل امیر غیاث الدین شاه ملک را بمقتضای الحرب خدعة تدبیری بکار فرموده تا نقاره پشادیانه و کوس بشارت فرو کوفتند و آوازه در انداختند که امیر اراده سپیدم دمیان جنبک به بنداشتاد اسکند از شقیده ان بیچه تحریک کرده که عنان اصف سیرت بوادی گریز دانیدند و لشکر منصور دلیر کشته بیکبار از قول و جوانغار و جانغار بر مخالفان تاخته و اقدام ثبات و قرار او لا تحرموا تزلزل پذیرفته اصناف تحسر و تاسف عنان از هم گسسته و سپاه ظفر شعار تیغ فتح و تیر و زی آخته ایشان را تعاقب نموده و غنیمت بیهایت گرفته معسکر پادشاه بهفت کشور را جعبت فرمودند و حضرت خاقان سعید بر اسم محامد آلهی و شکر گذاری نعم نامتناهی پادشاهی پرداخته فتحنا لهم با طراف ممالک محروسه روان گردانیدند و از راه خوی بجانب تبریز روانشده در منصف شعبان آن مکان را بمقدم همایون عزیمت کارگاه گردون ساخت و اهالی آذربایجان را بالباس امن و امان پوشانیده لواء عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت

ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنه هراة و ایراد بعضی از حوادث و حالات و ولایات

چون خاقان سعید از تبریز بدار السلطنه هراة معاودت فرمود و از آذربایجان بجانب خراسان عزیمت رایات ظفر آیات از تبریز در حرکت آمد و در اوائل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه انداخته اکثر حکام و داروغگان و ولایت را اجازت انصراف ارزانی داشت و از انجا نیز نهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم رخص گشته بجانب شیراز و اصفهان متثاقفتند و موکب ظفرنشان مملکت خراسان در آمده میرغیاث الدین شاه ملک نیز رخصت یافته و از راه استراباد روی بخوارزم نهاد و نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون ظل قرین سعادت و اقبال سایغ از اغان سپیده آن منزل باطراف رضوان بخشیده و در چهارم ماه شهر محمد او غلان و ساروق او غلان و صدر الاسلام از مغولستان با بتان سلطنت آشیان میرزا الغ بیک کورکان آمده نوازش بسیار یافتند و بعد از چند روز شهر محمد او غلان و ساروق او غلان تومچی یکجا بکجوزه رفته و داده باگروهی ابوه از ایل چتر فرار نموده و جناب الغ بیکی ایشان را تعاقب فرموده گنجکته یلاق بگرمکیان رسیده شهر محمد و ساروق او غلان را اسیر و دستگیر کرده باز گشت و بعد از دصول ایشان میرزا رستم حضور پر نور حضرت گرفتاران را کشیده و شهر محمد را اسباب پادشاهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانیدند و در بیست و چهارم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت خاقان العطا یا میرزا بایسنقر را بسپهر سعادت استقرار است فرمود و خواتین عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بار بنام نهاده با بوالقاسم کنیت دادند و در سنه ست و عشرین و ثمانمائه خاقان ظفر قرین در سنوات دولت و ولایت خراسان در رعایت دولت و اقبال گذرانیده و بساط عدل و انصاف مبسوط ساخته حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانیده و در سنه ثمان و عشرین شهر محمد او غلان بحقوق رعایت میرزا الغ بیک کورکان را مأوی بوده نگاشته رایت طلاق خان برافراشت بنابران شهریار کامکار از ره دلدار کوه رخود اجازت طلبیده و در بیست و هفتم ربیع الاول موافق هشتم حوت با سپاه فراوان و فتح شعار دان متوجه مغولستان شده و بعد از قطع منازل حتی مراحل در موضع قتو تپه با شهر محمد او غلان بخود دار شده و در بازدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی در روی آورده سوران تاخته و از غریو کوس و کرنای کوش گردون را کر ساخته و دلیران طرفین دست به تیر نگون و سیف و سنان بازیده و فضای میدان شتافتند و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده ترجم شیشه و خنجر علیه و فرق سر یکدیگر شکافتند در آن اثنا رای شهر محمد او غلان چنان اقتضا کرد که دست چپ و دست راست را با قول مقدم ساخته یکبار بر جوانغار لشکر چتر تاخته حمله فرمود امیر ارسلان خواجه کرد را بآنجانب بود چون کوه ثبات قدم نموده بعد از نصب اعداء پرداخت چنانچه هر چند مغولان اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک کورکان توامانت بر اول ابعد جوانغار را رسال داشته شکست بر لشکر چتر افتاد و شهر محمد او غلان عنان بگردان بصوب فرار تافته عساکر نصرت مآثر دشمنان را تعاقب نموده در

کنجکته نسخه

اکثر نواحی خراسان رایت استبداد و اقتدار برافراخته بسیاری از مخالفان را تبع سیف بگذرانیدند و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیک مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته ایلچی امیر بدرگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقانی را از این فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوایل شعبان بدارالسلطنه هرات رسید و کیفیت حال بعرض رسانید و الحضرت بلوازم شکر الهی قیام نمود و بمشاهده و مسرور گردید و در اواخر همین سال میرزا الغ بیک عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در بازند بهم دیگر دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن ساخت و لطایف عنایت خصائص یافته روزی چند در دارالملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانیدند آنگاه میرزا محمد جوکی مصحوب خویش گردانید و بهر قصد باز گردید و در عرض کمتر هفته از میرآه خود را بدارالنهر رسانید و چند ماه آن دو برادر یک اختر و یک رفت بهشت نعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاخری سنه ۸۰۳ میرزا محمد جوکی از جانب الغ بیکی اجازت یافته بدارالسلطنه هرات بازگشت و در شب دوشنبه پانزدهم ربیع الاول سال امیر کبیر سوده خصال غیاث الدین شاه ملک در ملک خوارزم وفات یافت و او بعظم شان و علو مکان در فوز اعتبار و کمال اقتدار از سایر امرا امیر تیمور کورکان و اولاد سلاطین ممتاز و مستثنی بود و بپیوسته در تربیت و رعایت اهالی علم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و در اطراف و بلاد خراسان و ماوراءالنهر خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و رباط و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان سعید مملکت خوارزم را بوی عنایت فرمود سرکشان آفاق و اشراف دشت قپچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و عزیمت پروری برافراشت و چون خبر واقعه میرغیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید نگذاشت که شاه اظهار جزع و ملال فرموده پسر ارشدش امیرزاده ابراهیم سلطان را نوازش کرده بحکومت مملکت خوارزم بوی تفویض فرمود و مولانا شهاب الدین عبدالرحمن لسان که در سلک معتمدان بارگاه حضرت خاقانی عالیجاه منتظم داشت در تاریخ وفات امیرشاه ملک این قطعه برلوح جهان نگاشت قطعه ایدل خسته چه حالیست که هیچ کس همه در گریه زارند برین هفت اورنگ دامن چرخ چو شد چون من پرخون چهره مهر چرا گشت چنین پرآژنگ مگر آمد خبر نعزیت میر کبیر آنکه در خبث بکیشش چو گور بود دلپلنگ شهملک میرجوان بخت جهان بخش که بود پیش جودش گهر و لعل چو بجاده و سنگ رحمة الله علیه مدة تاریخ وفات یافت و در روضه مصاحب همه باشاد بخسبد شنگ مدفن میرشاه ملک مشهد مقدس است در جوار مزار فایض الانوار امام برزگوار ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیه السلام الله علیهما و همدرین سال پادشاه کیهان و سلطان نیکخواه جود و احسان امیرسید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطا بخشش طبس گیم و رزم آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم بخلد انتقال فرمود و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه شاهزاده دانشور میرزا اسپوغش بهادر در کابل بجهان جاودان انتقال فرمود و هم درین سال صفرغیجک بحکومت اثر بهراه رسیده خاقان سعید در مصلیت قرة العین سلطنت محزون شده لوازم تعزیت بکما ینبغی آورده اقامت مملکت را کبیر غازان شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق امیرزاده سلطان احمد عنایت فرمود و ع لقاها حذایت املاک ملک خدا

ذکر توجه میرزا الغ بیک کورکان بجانب سمرقند و انهزام یافتن از دست برلشکر قپچاق اثر ایراق

ایراق اولغان که از بنایاران وسمخان بود در سنه ۸۰۳ از دشت قپچاق سمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیکی نمود و شاهزاده او را بمنظور نظر تربیت و رعایت گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت مازفرستاد و ایراق همین طاقت انتخاب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود قیام کرده بقدم بر مسند سلطنت نهاده و در اوایل سنه ثلثین و ثمانمائه مجدد و منقاق در آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک ارسال نمود و پیغام فرمود که درین ایام که بهمت صدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بغنایت میغامت شهریاری مستظهر بود و باین عدد و شمار فهم جناب الغ بیکی چون شنیده بود که براق اولغان کیفیته که علف خوار منقاق شده و عرفاً تعلق بمن همیدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن انحال رسلان خواجه خان که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند ناچار میرزا الغ بیک کورکان براق را فرموده جنبک را بقصد استیصال او بدانصوب فرستاد و حضرت خاقانی از تزلزل بخصومت که موجب وبرانیست منع نمود اما لشکری مقرر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراءالنهر گردند و شاهزاده در بهمین ایام ربیع الاخر از هرات متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیک بطرف منقاق نهضت کرد و میرزا محمد جوکی از سرعت آن عزیمت خبر یافته

خبر یافت و بیشتابیه توقف اعقاب برادر عالی قهر در حرکت آمده خود را بوی رسانیده و شاه زادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده بهر نوع که تمامتر عزم رزم برای جزم کردند و از نیر قدم مقابله و مقاتله پیش آمده چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند برای تباع خود را در قول مجتمع ساخت و بکنار سپاه ماوراء النهر تاخت و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کاری غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت و هامون روان شد و غرقوبوکوس و کورکه از سهر سنگون در گذشت بحیث ان اسپ و سر از تن سرکون شد زمین در یا ملک صحرای خون شد میرزا الغ بیک با کور کان که بوجود جنود نا محدود و معزز بودند بر طبق کلمه یوم یحشرون الی جهنم کثیرا از لشکر او مقتول و اسیر گشتند و بقیه السیف بی اختیار و بی قرار روی بفرار نهادند و بعضی از امرا مانع آمده بدان سیاه اندک مخالف انتفاع نیافتند و ناچار عنان عزیمت را بمقتضای آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة بصوب حضرت روی مؤدوبی لشکر ماوراء النهر بدست مضطر عنان بوادی فرار نامقرحیرت و بحضرت میرزا الغ بیک و میرزا احمد که غالب شده بودند که بفضل قدم در آن معرکه مهلک نهادند تا بعضی از امرا مانع آمده ایشان را بجبلگه تواشتند از آن دریای دمار بساحل نجات رسانند

وشاه زاده کامران میرزا قندهار را مسخر ساخته و قلعه داری آن حدود را بقراول بیگ جوان جرار مستحکم ساخته بکابل مراجعت نموده و از آنجا بسیار کرده قلعه

بیت چنین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین پشت

ذکر کار خوردن میرزا شاه رخ بهادر در مسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در اداء واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات مخصوصه ساعات را صرف اصناف طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جمعیات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوازم مناجات و عرض حاجات می افراشت و در روز جمعه بیست و یکم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که مسجد جامع در دون بلده فاخره هرات نمازگذارده بعزم سواری از محل بر خود واله کشتک پوشی احمد لر نام که مرید مولانا فصل الله سترابادی بود بصورت زوار خود را بان کاقد در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از ندیمان را گفت که سخن این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافت و لی ندیده پیش ۞ کاری بر سکم تا حضرت رسانیده ما چون حمایت قادر بیچون عاقبت ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کار کار کر تیقظا و دوکات زخم باحشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین جهت قتل آن لعین حاصل نموده در ساعت اورا بکشت و امیر علیکه و امیر فیروز شاه بر در مسجد سوار ما بسیار ده بودند و فقاره چیان بدستور یکه در آن زمان معهود بود فقاره زدن گرفتند ناگاه آن بحر قیامت اثر شور دند و دست ایشان از کار باز مانده این جمله حیرت بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید میرزا فیروز شاه را طلب فرمود او بمجان سوار بمسجد در آمد و چون دانست که زخم کاری هست زبان بشکر همین بتوان گویا کرد اینده و حضرت خاقانی که در مخفه نشسته امیر فیروز شاه را مانع آمده گفت که اگر مردم حضرت را سواره نه بینند بر حیات و حمایت او تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد ناچار آن خاقان عالی مکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت و اقبال سوار شده فقاره در غایت مهابت فرو کوفته بحضرت آرام بازار بیاغ خاقان تشریف بردند و اطبا و جراحان بمعالجه آن زخم پرداخته در عرض چهار روز زخمها کاملا بحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید

قطعه سال تاریخ همین قصه دوسی بود روز جمعه پس ادای صلوات قصه این عجیب واقع شد در خراسان ولی شهر هراة کجروی در بساط چون فزون خواست تا شه رخی نمند شد مات القصه بعد از وقوع این قضیه عجیبه میرزا باسنقر او امر تفحص احوال احمد لر مشغول گشته از گفتن او پیشمان شده و میدانست که رفت آن مرد رک کلیه می فتیله که در خانه نتوان یافت و مرد هم نگفته که شخصی موصوف باین صفت در این خانه طایفه سیه دخت و بسیاری از معارف پیش او می آمد و او را بخفیه یکی مولانا معروف خطاب است باین مولانا معروف فضلا او هم بنوعی موصوف و کمی خط و لطف طبع مشهور و معروف نهایت خوش محاوره و شیرین کلام بود بواسطه وفور استعداد مرجع فضلا را نام برد و مندی علی پوستینی و طاقیه بلند هم از آن جمله بشمار و الف عذری بر کردان بچیدی در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرده در اواخر ذوی متصفه شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن زمان حاکم آن دیار بود بحساب مولوی مرقوم نظر اعتبار ساخته در کتاب خانه خاصه کتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرده بود که هر روز پانصد بیت کتابت نماید و در آن اوقات در روز نکتابت نموده و چون آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شده بود قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده و از نسبت بعقیل کتابت پرسید جواب داد که چون هر کس فرمایش بصد بیت بنویسم میرزا اسکندر مسرور شده مرحمتی و تازه بموضعی مناسب مرحمتی و شاهیا نها را فراموش شده و مولانا معروف آنجا نشسته فارغ کتابت کرده یکی از شاگردان خود را بقلم آشنا دن بقیمین فرموده تا نماز دیگر مشغولی نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشته و میرزا اسکندر او را باانعام و احسان چنین محظوظ و بهره ور گردانیده و حضرت خاقان سعید

در آن زمان
میل فرسخ

بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهراه گوچانیده و رکنا بخانه همایون کتابت فرمود و مستعفیان خراسان یعنی جنید بغلیم خط و نزهه برای مصاحبت صحبت دوستی مایل گشتند و او التماس به خویشتن دار و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنقر را که جنید کتابت حمدی شیخ نظامی بوی داده بود زیاده بر یکبار نگاه نداشته نانوشته بازفرستاد و باین سبب صورت که در وقت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و درین وقت که انجناب بادوستی احمد لر متهم گشت اورا حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار آورد و باز آورد و احوال امر در چاه بلغه اضطرابا لدین مجوس کرد و ازین مطلع از جمله منظورات اوست که بیت نرگس چشم تو هر تیر غمزه کاندراست درون سینه نیست الجنان که دل میخواست اما خواجه عضد الدین که دختر زاده مولانا فضل الله استرابادی بود و جمعی دیگر از موالفان احمد لر معقول بلکه محروق شدند و درآن اثنا عرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر کاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس الله سره العزیز میرفته تکلم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر قاسم عازم ماوراء النهر گشته عرضه لی گفت که مطلق امنیت نیست نمیدانم چه اقتضا داست همت ارفع ما را کزین درگاه میرانند دایم در بدر مارا و چون حضرت سیادت پناهی قرین تائیدات الهی بلده سمرقند رسید میرزا الغ بیک کورکان مقدم شریفش را معظم و السنه لوام تعظیم و تبجیل تلقی نمایند و التوفیق من الله الکریم المجید

گفتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در ضمان حمایت حضرت

خداوند چون بخلاف دستور معهود و رجنبک براق اعلان سپاه بحضرت شتابان میرزا الغ بیک کورکان را شکستی زدی نمود درین فرصت که ذات فرخنده صفات خاقانی از رحمی که احمد لر زده بود صحت یافت جهة مدارک آن احتمال بجانب سمرقند نهضت فرمود و عرضه شتابان سه تلثین و ثمانمائه از دامغان براه در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب سراد قات سلطنت گشت میرزا بایسنقر گفته انجا اقبال آسا ملازم موکب همایون بود و بموجب التماس میرزا الغ بیک و فرمان خاقانی همان بصوب بلده فاخره براق مراجعت فرمود و در شب بازدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قنبر کربلی را در ادوی شاه زاده بقبول سانیده و قائل معلوم نشده و میرزا بایسنقر بعد از قطع منازل و طی مراحل بمیمنت و میمن ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال فرمود و خاقانی بعد از حضول بعد از خصت میرزا بایسنقر از آب اموی عبور کرده کابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند آنحضرت چون بدان بلده جنت صفت رسید از کیفیت محاربه براق تفتیش فرمود و در مرغزار مراد سرسنگان را چوب یاساق زده میرزا الغ بیک چند روز از حد اعتبار و اختیار افتاد تا آخر الامر عرق ثبوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاه زاده هوا طف خاقانی و ولایت دار الملک صاحبقرانی مصحوب و مبارکی گشت و براق از وصول خاقان اقبال سمرقند خبر یافته دل از مکلمت سخن بر گرفت و فرار را مقرار اختیار کرد و چون فتنه و فتور کرتان بصفت انطفا پذیرفت و پس از یکچند خاطر همایون فرمان روا بتنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت در ضمان عنایت و اهب العطیات عنان عزیمت بصوب هراة تافت و در یازدهم محرم سنه ۸۳۱ بمقصد رسید و باغ زاغان را بمقدم شریف غیرت افزای فضای ریاض جنان گردانید و در آن اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را بسعی گرامی فرمود و آن مولود سعادت محمود میرزا ابابکر موسوم شده چند روز بساط عیش و سور و عشرت و سرور مهتد بود

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی

در اوایل محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه سمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف بار دیگر باشعال میزان عصیان پرداخته و براق آمده سلطانیه را مخر ساخته نبار آن خاقان عالمیان باجتماع لشکر عالم مآب اراده آنجا نمود و در کنار سلطانیه و خلخال و حصار شاه دمان و قشلاق و بلاق و بدخشان و خلجستان و غزنین و کابلستان فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم جب همای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب آذربایجان در حرکت آمد و بیست و پنج منزل طی نموده چون کوه لشکر جای و غیاث الساطنة و الخلافة میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش رسم منقیای پیش رو انشدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد بهر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزار مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیا را از عایدهٔ انعام و احسان تخلی و فر محظوظ و بهره مند ساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج سپهر فیروزه فام بر افراخت جهة اجتماع سپاه بطرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاده در آنولایت میرزا ابوبکر سلطان را شیراز و میرزا رستم را اصفهان و امیر جقماق شاملی را یزد و امیر تمرخان را ابرقوه و امیر غیاث الدین ابرکمان را بدومی حضرت نشان سپرده بعزم زیارت خانه آن جنبه عزت فائز گشتند آنگاه لوای ظفر کار را از آن مملکت نهضت نموده بیست و یکم ماه رمضان سایه وصول بر جوانی سلطانیه تنهاد

انداخت و قبل از رسیدن خبر نصرت پیکر گجاستگان اسکندر آنقلعه را گذاشته گریخته بودند و حضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را بپایان سایه
با آداب روز عید قیام نمود و از آنجا به تبریز شتافته شب غازان را بمن نزول همایون عزت روضه رضوان گشت و از تبریز بآنچه خونخوار شید اقتباس سلطان
رفته در آن بورت خبر وصول سکندر بلد لشکر و قیامت از تواتر پیوست و حضرت خاقان نصرت آئین بعتبیه پایه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم
سلطان را بآنجا نب فارس و میرزا بایسنقر را بآنصوب مقرر ساخت که نزدیک بقلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف که ملک محتاج افتد شرط معاونت بجای
دارند و از آنجانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمانی را بنوعی بیاراست ع که حیره مانده در آن دیده الوالابصار و صباح روز شنبه هجدهم
حجه حجه مذکوره بثبت دو هیئت کمینه و ارتباطی فرق جوانبای جملهٔ روحش شده غوغ میدان قتال رسید نده دلاوران طرفین بیاد حملهٔ نیران مقابلهٔ آتش تقا
مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان آتش بنفس ما بالغه از مردان آتشه زن بلکه گردان لشکر شکن برجوانغار مخالفان تاخت و برادر اسکندر میرجهانشاه
بدافعه پیش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرار شمت تزلزل پذیرفته و اسکندر با بداو برد رمکرب بر لگنجه خن بسیاری از پرده دلان
بر خاک هلاکان ریخت و از آنجانب نیز جهی از نجاحان بمعاونت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون بر رو
چاودانا بمید گریخت ضرب شمشیر رجسم جوانان دلیران حل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد و بثبت چنین
بود حال ملان تا سپهر بخون شفق لاله گون گردچهر آنگاه بهر دو لشکر عنان تعشکر خود تافته آنشب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظه از اندیشهٔ آنکه فردا مآل
کجا نجخواهد شد نغنودند و روز دیگر که چرخ اخضر سپر آبنوسی و از آفتاب بر سر کشید و از رماح خطوط شعاع چتر گوا کب را مهنم کرد اسید بثبت برآمد بهر
صدای نفیر سلامت شد از مردمان گوشه گیر خاقان سکندر شکوه سکندر رستم توان و بر ابر بر یکدیگر بتوصیف لشکر پرداخته عزیمت کردکه و سورن را
در کوه و دشت انداخت و حملهٔ مبارزان بهتمتن تشکاف در صف اعدا افکند و ابی بکوی عدم ظاهر ساخت و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت
بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید تا چون سعادت بکوشش بسیار چیره بود و بوقت اسوه گرخاقان منظر لوا را از دار نما
و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسپ کوه پیکر سوار شده روی بسوی عدا آورد بتیر فتح و فیروزی از مطلع تائیدات ربانی طلوع
نمود و همای نصرت و ظفر رفرق خاقان عالی گهر خلع اقبال گسترد و اسکندر چون حال بران منوال دید دست از تیغ و آویز باز داشته پای در وادی گریز نهاد
و حضرت خاقان سعید بر تسییر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین دوران الا قدر تواند بود شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها بأطراف ممالک محرو
فرستاد و میرزا محمد جوکی بها در بموجب فرمان واجب الأذعان بر تکاپوی تهنان بتوجه نمود تا آنروز و م صحرای موش رفته و آنرا بتسلط ظاهر کرده مراجعت
فرمود و از اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی که دران یورش بظفر آیت ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بود نقل است
که نوبتی میفرموده اند که آنچه از کمال شجاعت و سبالت و وفور مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر بسلماس برای العین مشاهده افتاده
اگر عشر عشیر آن مسموع میشد البته عقل معقول آن بتقل بیان نمی گشاد و بای زآنبان شاه الغیب بجنبک خویشتن رحمت برو زبیجاد ل سنگ انجال
کوهپایان و زید و دای جهان سزای او واجب دید ارتباع ابوالفتح چوگر بخت رجنبک تابع شد از قدر ابوالفتح بدید در خلال این احوال قصیدهٔ
الغ بیک کورکان از جانب ماوراء النهر از ترکستان رسید و چون عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان
محاربه اتفاق افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و همدران ایام از جزایر سان بلجی آمده معروض داشت که شاه زادگان عالیشان میرزا منظر و میرزا
بایقرا و میرزا بیسنغر محمد کابلی و میرزا علیشیر بن میرزا بایسنغر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمود و خاقان بهمال از استماع خبر فوت دارای بهزاد مدار اظهار ملال
فرموده جهة ترویح روح ایشان بتجلات کلام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراء النهر سمرعی رسید خبر رسانید که محمد خان
سلطان محمود اغلان باغی شده بود بجنان جاودان فرشتاد بیت کسی تو کشته شد تو را بهر کافات تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت ذکر
نهضت رایت ظفر اقتباس از طاهر سلماس بصوب قلعه النجق و مراجعت فرمودن از لواحق آنحضار در ضمان

عنایت مالک الملک مطلق چون خاطر خطیر خاقان گیتی گیر از جانب اسکندر فراغت یافت در شهر محرم الحرام سنه ثلث وثلثین وثمانمائة
طاهر سلماس کوچ فرمود و عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعهٔ الموت منعطف گردانید و پس از وصول بمقصد متعلقان اسکندر که در آن حصن حصین بودند بصوب تبریز شتافت
و پیشکش سزاوار فرستاده و چون آن قلعه در مسافت بسیط اسکندر بود برای استحکام خاقان والا کهر جهان قدر از مستقبلان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ
معاودت فرمود و در نوزدهم صفر آن منزل سید همتقال امیر ابو سعید بن امیر یوسف بارودی همایون پیوست و بسعادت بساطبوسی استعلا و نهایت
عنایت خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ آران بپایان رسانیده حکومت مملکت آذربایجان را بامیر ابو سعید
مفوض گردانیده و در پانزدهم ماه مذکور بایل بیت همین طالع مسعود و بخت همیمون فال نهاد روی سوی تسخیر عزم جلال و در غرهٔ رمضان سلطانیه را بنزول
اجلال فرموده ماه صیام در آن مقام گذرانیدند و چون هلال شوال سعادت و اقبال جمال نمود بآداب روز عید پرداخته حکام و ولایات فارس و
عراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر غیاث الدین جهانگیر شاهی حضرت انصراف ارزانی داشت و دوم شوال چتر ظفر آل ایلخانی
بجانب دار السلطنه تبریز روانه و در حرکت آمد و هشتم ماه محرم الحرام سنه اربع وثلثین وثمانمائة بآن حدود رسیده همایون عزیمت افزای مرغزار جنان گشت
بیت خسرو عادل همیشه دولتش پاینده باد هیچو نوشیروان نوشین لب اشرف خویش رسید اکابر ممالک محروسه عموماً و اعاظم خراسان خصوصاً مراسم پیشکش
و نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و زبان حال قال مضمون این مقال مؤدی گردانیدند رباعی

بخشنده پادشاها تا بتابد ایزد بتو مستقبال وصول رایت شاهی مبارک و میمون باد

ذکر رفتن غیاث السلطنة والخلافة میرزا بایسنقر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالک آرای خاقان گیتی ستانی بصوب قشلاق استراباد انصراف فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنقر بهادری سنه خمس وثلثین وثمانمائة در
ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوتکتاش و امیر محمد صوفی ترخان را بجهتی از نوعیان مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب همایون
شاهزاده باشند و میرزا بایسنقر در منتصف صفر سنه مذکوره عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطهٔ جرجان معطوف ساخته بعد از قطع منازل و طی مراحل
بدار الفتح استراباد در آمد و ما اطراف آن مملکت را بمهن معدلت آرایش داد طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر حرکت
دیگر لشکر کشانه را بمیان کشیده و برای خود امیر ابو سعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتا در گذشت میرزا بایسنقر متوجه خراسان شده بجوس بدر
برزکوار مشرف گشت و در سنهٔ ۸۳۶ پسر اسکندر را امیرزاده پیر علی از پدر کرخچه نزد امیر خلیل الله سرخوانی رفت و شروانشاه امیرزاده را بسند فرستاده
بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر رتبت ارتکز دانیده در حرکه شاه زاد گان جای داد و در آن اثنا روزی آنحضرت
جهة نظاره گهان بعد گه استاد فرخ رخچه گرسانخته بود و نشانه چهار صد من بدعوی می انداخت سوار شد و در شمال کوه بارلیکاه که محل نشانه
انداختن بود علیه خواص و قدم از شهر بیرون آمده بود ند خاقان سعید نیز بر پشته سوار ایستاده تماشا میکرد و ناگاه امیرزاده پیر علی بدان مجمع رسید
و چون او جوانی بود در غایت حسن و صباحت و نهایت جمال و ملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظاره گهان رعد داده سر دربی او نهادند
و حضرت خاقانی را مشاهده بصورت متغیر گشته پس انگه بیارگاه جهان پناه خزمیده اشارت فرمود تا امیرزاده پیر علی را بند کرده بجانب اسفرائن
برند و در ین سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شده و میرزا عبد الله بموسم گشت و در همین سال میرزا محمد
جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور کورکان که بغیر مصاهرت خاقان عالی مکان مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضاً امیر محمد درویش
که باتحفیت و عوی خویشی میکرد و دار و غه هرات بود راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابو سعید بمت تعلق پذیرفت

ذکر شمهٔ از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب و اوان جوانی

میرزا بایسنقر با و شاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو
مکانش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن افتخار کردندی و وفعت شانش بمثابه که تخت سلیمان علیه السلام
در کتاب سعادت مشتاقش فاخته چاکری بردوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی بحمی عدل مرحمت گسترش در هوای فضای جهان چنان پروان

پر و بال اقبال گشود و فتری در آشیانهٔ بالین بهزاد عشت های عنود و خام دست تحادث پرورش جان سان کوهر بار گشت که شعشعهٔ حسن زمین را شعشعهٔ مهر برین مرایت
و رکه شت لمعهٔ ازرای ملک آرای او اگر به پیکر قمر رسید سرمایهٔ نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تاثیرش چون در شب دیجور حوادث تالع
گردیدی ظلمت مصایب نوایب را مادت صفارت حصول امن او در مآرب میذول گردانیدی با وجود فر جاه و جلال و کثرت حشمت و اجلال بحالیست ارباب علم
و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و تجلیل اصحاب فضایل همزه بسیج و قتی از اوقات باهمال اشتغال نمینمود و حرز مندان کامل از اطراف و اکناف ایران
و توران بهرآه آمده در آستان کرمت آشیانش مجتمع میبودند و بلغار و افر فراست و فصحا رصاحب کیاست از اقطار مصار عراق و فارس و آذربایجان
بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزاده عالیجناب در تربیت و رعایت هاتمی انطایفه گرامی گوشیده همه را بفوز انعام و احسان
مسرور و شادمان میساخت و هر کس از خوش نویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کارخویش ترقی میکرد به تمکی همت بحالش میپرداخت بحیث بود که
شه چو سلطان باشد بعقل و عدل و احسان و هنور * آن شاهزاده عالیجناب در عنفوان ایام شباب بشراب بشغف تمام داشت و مجلس
گامرانی و اوقات رندگانی را بی باح رکهانی و بادهٔ ارغوانی حرام می پنداشت هرصباح که جاوزگار مهر در رزم سپهر لامع شدی از ساحتیان حوزه شید عذار
سے خوشگوار اطلب میدی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیارگردش در آمدی از دست خورویان ماه دیدار جام بادهٔ گلگون
و رکشتی چون این معنی از عنداللیحاذ و رمود حرارت شراب لطیف و مزاج شریف بتصرفی تمام کرده اسباب مرض قوی کشته اسقامت ذات بخجسته صفات
روی بخلاف آورد و اطبا حاذق و حکما رقیق هرچند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و الحسرة و حشمت این در صبح شنبه هفدهم جمادی الاولی سنه تسع و ثلثین و ثمانمایة
از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید این حادثه نابایله گاهی یافت در غایت اندوه و حسرت ابواع خاقان مشایع عقیده که مسکن
شاهزاده مرحوم بود شتافته بعد از تقدیم شرایط تعزیه و تکفین برنهج سنت سنیه امیر سلیمان علیه السلام نعش مشایخ ران باغ بهشت مغفرت مآب نثار کرده حضرت
خاقانی با بجانی توقف نموده امرا عظام و اکابر ایام را بموت رایرد اشتند و بعد سه شبانه روز محمد علیا کوهرشاد آغا برده بخاک سپرده و در آن روز جمیع امرا
و وزرا و سادات و علما و عامهٔ خاقانیه را بلباس کبود و سیاه بوشیده بودند و از کمال انکه از اندوه او نه فارغ اکبر و صغیر صحیح محشر ظاهر مینمود تا چهل روز هر روز
جماعهٔ آیات قرانی در آن مدرسه شریفه مجتمع تختمات کلام ملک علام میشدند و امرا عظام و خدام بارگاه بهرا ستماع خواص و عوام امام را بمقطوعات و حلاوا
محظوظ و بهره مند میساختند بعد ازان پادشاه والاجاه خلایق را از جامگبود و سیاه و سوگواری بیرون آورده بتغییر لباس امر فرموده دست در حبل متین
صبر و شکیبایی زده چون تجربت کبیر قند رسید میرزا الغ بیک گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهة اقامت مراسم تعزیت بدارالسلطنه هرات
شافت و سعادت دیدبوس پدر بزرگوار در یافته چراحت آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و نفیر میرمورزیده صغیر و کبیر از اوج فلک شور در گذرانیدند
و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان شکیبان یافته بسیاط تعزیت را در نوشتند و حکام و ولایات مقرر خود شافته بعیش و عشرت مشغول گشتند
ع آئین جهان همیشه بود است چنین * مدت حیات میرزا بیستمین شعبان سال چهار ماه بود و بکی از فضلای وقت این باعی در تاریخ وفاتش نظم
نمود نظم سلطان سعید بالنقر محرم * کفتا که کجا بابل عالم جرم من رفتم و تاریخ وفاتم این است * بابا بجهان عمر دراز ندرم از میرزا بالنقر سریر
یادگار ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابوالقاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید سنت صاحب
او را امیرزا علاء الدوله تفویض نموده جهة میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب و مرسوم معین فرمود **کفتار در بیان نهضت لوای ظفر**
پیکر بجانب آذربیجان جهة دفع شر سکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانه غدار و مصایب بهرمکار در اوایل سنه
ثمان و ثلثین و ثمانمایة از اتفاقات امیر خلیل الله شروانی مسامع علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف از ضبط آذربایجان فارغ گردیده و
بتخریب قلاع و بلاد شروان را پیش نهاد همت گردانیده بنابران خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود اکثر امرا این یورش را
موافق مصلحت دولت ندیده و خاقان بلند مرتبت را نصیحت آن عزیمت مینمودند اما امیر جلال الدین فیروز شاه در خلوتی معروض داشت
که چون سال امیرزا بالنقر از عالم انتقال نموده بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که بدان جهة صوری بحال عساکر منصوره راه یافته مناسب آنست که سفر
آذربایجان بامضاء رسد و این سخن در ضمیر خسرو کشور کیر جای کرفته فرمان جاریان باحضار خود و ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر قرا شیخ بحکومت دارالسلطنه

هراة مقر گشته امیر علی شغانی و خواجه رمضان تونی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام در دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی از مستقر سریر دولت و جهانبانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مراقد اولیا و اهل الله مبادرت می‌نمود و مجاوران مزارات و فقرا را بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عباد و زهاد استمداد همت می‌نمود و هر روز بزرگان و حکام و سرداران بارگاه همایون می‌پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می‌یافتند و چون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف و باران بمرتبه انجامید که حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و ارکان دولت بوریا باف ساختند و در آن ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان بازگذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه شهریار فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی بشرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت و مقارن آن حال امیر جهانشاه بن قرا یوسف برهنمونی سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر التفات و عنایت بی‌نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان را در شیراز عارضه دست داد که هر چند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاهزاده سعید از قفس قالب بآشیانه قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان دانشور از سایر سلاطین دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می‌افراشت و کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خامه عکس از اهل عمامه هر گز چنان تألیفی در سلک انشا نکشیده بمیمن التفات آن خسرو فرخنده صفات بعرصه ظهور رسید و اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی را بسبب تصنیف آن نسخه شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن اطراف آفاق مشهور گردید القصه چون خبر وفات آن شاهزاده صاحب تأیید بحضرت خاقان سعید رسید بار اندوه خرمن صبر و شکیبائی آن مهر سپهر کشورگشائی را محترق گردانیده قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بمقتضای ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس را بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبدالله نوشته سرانجام امور ملکی و مالی آن ولایت را بشیخ محب الدین ابوالخیر تفویض نمود و هم در این اوقات امیر ناصر الدین خاوندشاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بعالم آخرت انتقال نمود و در این سال در بلده و بلوکات هراة طیبه وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت آن حال بمرتبه بود که در یکروز ده هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و این خبر صعوبت اثر چه تمام متعاقب متواتر بار دوی همایون میرسید و موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر میگردید بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت تا که هر مکتوبی که از خراسان باردو رسید کسی آن را مطالعه ننماید و همچنان سربسته بنواب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قصبه اذکان بنابر عرض مرض از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تأسف خورده داد کان را بپسرش سید یوسف خواجه برسم سیورغال عنایت فرمود

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر باذربایجان

چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستان خانه حوت ملول شد متوجه منزل بهرام گردید و لشکرها از طلیعه سپاه ربیع عزیمت هزیمت نموده نسیم فروردین روحی تازه بقالب نباتات بنات داد و میمنه حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمده و فارس مضمار تهور میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون با کمال طی مسافت فرموده مرغزار و جای از میمن مقدم خجسته صفات نضارت ریاض جنان داد و در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف خسروانه همه را نوازش و رعایت فرمود و آنحضرت تابستان و تیرماه در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده در آن زمستان بصوب قراباغ اران توجه نمود اما امیرزاده محمد جوکی بهادر در جست و جوی اسکندر تا آذربیجان عنان بگردان باز نکشید و چون از وی نشان نیافت روزی چند در آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی میل مصاهرت انجناب کرده کریمه از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرا عثمان ملتمس را اجابت نموده زهره برج امارت قرین دری سپهر سلطنت گردید

نسخه چهاردهم

گردید و در دوازدهم ربیع الاول ۸۳۳ طیها عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون بخبر بعرض حضرت خاقان سعید رسید و لد رشید ارجمند بسایر فرمود و برا حتمت مرحمود شاه زاده بحضرت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس سلطان مستعد یافت و بهمدران ایام خاقان فلک اقتدار عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و بیستم ربیع الثانی بورت قشلاق برمود و چون راجه رایت خاقانی رفعت بروج آسمانی یافت و از آن منزل حسرو عادل شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید کارروی برا برسم رسالت بروم فرستاد و بپادشاه آمد یار سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرا یوسف پیوسته در عبیت موکب همایون معترض مملکت آذربایجان می شود و چون جریمهٔ معصور تمرد او می کردند فرار در قرار اختیار مینماید لاجرم اگر التجا بآستان نماید طلاز مان او را گرفته بسند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند یا تر خایار آذربایجان را فتنه و فساد او امان بایند

ذکر آمدن امیر جهانشاه بآذربایجان و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان بامیر جهانشاه

نظم چون باد بهار بآذر جوانست ازسبزه و گل جهان بیارایست شد برج حمل چو صحن گلشن ازپرتو آفتاب روشن

خاقان سعید فصال در بازدهم شوال بمقصد وسیع نه فرسخ از آن بصوب وان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرح انجام زمام حکومت تمام ولایت آذربایجان را در قبضهٔ قدرت امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف نهاده و او را بپیشکشهای پادشاهانه گشته بشهای خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشور گیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان همت جهان نورد بجانب دارالسلطنه هرات معطوف ساخت و دوم ربیع الآخر سنهٔ اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال بمستقر جاه و جلال سید اکابر و اعیان خراسان که مدتی دوسال و پنجاه ایام قدم بارگاه سلطنت و استقلال گذر ازینده بودند از عنبار موکب همایون دیده انتظار کشیده را منور گردانیدند و بلوازم تهنیت و ثنا رقیام نمودند و تخصت همه را بنوا جبی نوخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت عامهٔ رعایا و رفاهیت کافهٔ برایا مرتبهٔ مبالغه نمود که مزیدی بر آن بتصور نتوان کرد و بهمدران ایام شیخ نورالدین محمد مرشدی را بعزم باز گردیدن بخدمات آستان سلطان مراد شفیده بود بعرض رسانید و بعد ازین وقایع چند سال خاقان سعید فصال در شرفات و ولایات خراسان بسعادت و اقبال وقات شریف مصروف داشت و بهموار ه در انتظام مهام ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب آمال و آمانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده بهمای همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهان بانی طایر و سماغ مالا مال طرب و شادمانی در بر حیات و زندگانی دارید و محمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر برادر خود

از ثقات روات مرویست که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود دقبا نام و مقبول و محبوب ترین فرزندان بدر که مسمات بخان سلطان بود و لیلی لقب داشت تعلق و تعشق مهور زید و دران اوان که خاقان عالمیان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بلقعهٔ الجق رفت و با قبا دولیلی آغاز خوشوقتی و بد مزاجی کرد بنگاه شماچه جهت ساوری و پیشکش برای مولانا تاج الدین میرزا شاه رخ فرستاده بود ید قبا دولیلی هر چند با قامت عذار بای معقول بان سیکشود نمعقول بی افتاد و ایشان بقتل رسید ید ما دنیا بران قبا دولیلی تصور نمود که اسکندر بی تعشق ایشان برده با یکدیگر شرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر کین بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده بود بر بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود زنبار با بالا کشید و قبا دیام بالا رفته خنجری بپدر رسانید اسکندر از خواب در آمده مقهور انکه مقتدی قتل او پسکانه نایست زبان بسعادت قبا در آراز داد و آن پسر را خنجر تیز مراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد

ذکر آمدن الملک جیکه و قانام از زوالی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع مشهور عوام

در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف کرده بود سبب آنکه جقماق بیک بسا سعادت بخت بیدار بشی در خواب بدید که حضرت شاه زنجی او را بر داشته بر سر ریاد شاهی نشاند از غایت نشاط و انبساط بحالت غبطه و اغتباط آمده چون کل از تنبیه نسیم سحری متبسم شود و با یالت مملکت مصر امید وار گشته خاطر بران قرار داد که بر گاه خنجر مراد او در چین امل از پرتو انوار یزدان عز و جل بشکفد با حضرت خاقان سعید طریق وفا مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظما را مر جقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود نبود که میر آخور قایم مقام پادشاه گردد او را بر سریر پادشاهی و سروری نشانده الملک الظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آورده دل سلطنتش نهادند چون جقماق بیک در ملکت داری شکم گشت نیاز بعقد مدکور چیگلو قا را کرد در سلک خواص مرتبهٔ معظم بود با تبرکات لایقه و منوقات فاخره

جهة تمهید بساط وداد و وفاق و رفع شیوهٔ خلاف و نفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد و چیچکتو قا در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ثمانمائه بدار السلطنهٔ هراة رسیده بعد از
سه روز بوسیلهٔ امرای عظام سعادت تقبیل انامل خاقان گردون غلام یافت و آنحضرت بزبان لطف و مرحمت احوال ملک ظاهر ازوی پرسیده و اظهار محبت و وداد
فرمود و جهة او در دست راست در جرگهٔ نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نموده و در آن روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر ظروف و اوانی که در مجلس همایون
در آورده بودند مجسم از طلای احمر بود و بدر و گوهر ترصیع داشت و چیچکتو قا بعد از اکل طعام مستوفی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته شاهزادگان عظام
و امرای ذوی الاحترام نوبت او را طوی دادند و اسپان تازی نژاد با زینهای زرکار و خلع شاهوار جهة او فرستادند و در آن ایام چیچکتو قا بموقف عرض رسانید
چقماق پنج کتاب معتبر از کتابخانهٔ پادشاه هفت کشور طلب داشته تا ولایت جهة اهل سنت و جماعت مؤلف شیخ ابو منصور ماتریدی تفسیر کبیر علامهٔ رازی شرح که سلطان
تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانهٔ همایون موجود نبود
حضرت خاقان سعید فرمود که هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم چیچکتو قا نمودند و در وقتی که چیچکتو قا اجازت مراجعت طلبید خاقان
سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهة سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه و سلاکات خسروانه تعیین فرموده مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بایلچی انعام نمود
و هر یک از پنجاه نوکر او را اسپ و جامه و هزار دینار عنایت فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی
بمصر رود و در دهم رجب سنهٔ مذکور چیچکتو قا مرخص گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که براه اصفهان و شیراز و
یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید سرعان بآن بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت درآمدن ایلچی شهر را آیین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی
باو رسانند و درین سال واهب متعال میرزا علاء الدوله را در شب سیوم ماه شعبان پسری کرامت فرمود و آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت
و جهة ضبط تاریخ ولادت این مصراع که ع تاریخ شود شب سیم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و هم درین سال امیر قربان شیخ که در آستان
سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و از آثار خیر او در خیابان هراة مدرسهٔ بتکلف
موجود است و بسیر شوده تا زمان تحریر این اجزاء ضیاء الدین محمود رزقه الله علماً نافعاً در آن بقعه بلوازم تدریس اشتغال دارد و در سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه
امیر خسرو عادل علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود در گنبد مدرسه که در سر خیابان هراة ساخته و پرداخته
معمار همت اوست مدفون گشت از آثار خیر امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هراة بجانب شمال آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که بنا فرموده
سنین هجری بسنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رسیده اکثر بیوتات العمارت رباطست القصه حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را بولد
ارشدش امیر ابو الفضل تفویض فرمود و یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود قطعه میر دریا دل علیکه آنکه او در سلطنت منتظم شد در زمان
شاهرخ سلطان لدیک رحمت حق بر روان تست در تدبیر ملک زان شود تاریخ فوتت رحمة الله علیک و هم در سنهٔ مذکوره خبر بدار السلطنه
هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته در عقبه که از اعمال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب چیچکتو قا نزد سلطان
چقماق رفته و پرتو عنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکه آغا بنت خضر اوغلان
که در اوایل حال بحبالهٔ نکاح میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بود و میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ
خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمد از عالم فانی بریاض جاودانی انتقال نمود از آثار ملکه آغا در قبة الاسلام
بلخ مدرسهٔ رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزیین موجود است و مدفن آن خاتون محتشمه گنبد همان بقعهٔ شریفه است و در بلدهٔ فاخرهٔ هراة ملکت آغا خانقاه
و دار الحدیث و دار الشفا و دو حمام ساخت و در نیم فرسخی هراة در میان دره زنگی و چهل دختران رباطی وسیع طرح انداخت درین سنوات بواسطهٔ تواتر
فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل بتجدید عمارت نکرده والتوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء

گفتار در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشابور بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعراق جهة تشیید قواعد سلطنت و شهریاری

در سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائه ملک کیومرث رستمداری
که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامکاری در طریق چاکری و فرمانبرداری سلوک می‌نمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاده جمعی از سپاه

از سپاه بسیار را تا حدود دریای هندوان فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک را تفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان جنت
کنتو با سپاهی قیامت اثر در اوایل سنه ۸۰۶ متوجه دفع شر مخالفان بداخر گشت و چون فواحی نیشاپور از فر مقدم خاقان مصور برتبت ارم چهر و گردیده
سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را از میان برداشته قاصدان بخشندگان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و زبان عجز و نیاز بعرضه داشت گشود
که مراجه زهره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه و مخالفت بر خاطر گذارم و مقابله فوجی از سپاه حضرت پناه را پیش نهاد همت گردانم اگر عرض جانبوان بغنای
و متابعت است بنده و خدمتگارم و اگر میل و ولایت و مملکت بهر کس فرمان شود میسپارم مرا از انتظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بزبان
حسن مقال پایه چشم خاقان سعادت همایون را منظفی گردانیدند و در باب تعیین عمالی که ضبط بلاد و عوان تواند نمود دستور لایق صورت بتقدیم رسانیدند و در آن
اثنا امیر جلال الدین فیروز شاه بکعبه امید و آمال کشیده عزم حجاز بدار السلطنه هراه رسیده فرمود که در باب خطبه قرآن بر سر تربت حضرت
زبدة السالکین شیخ احمد غزالی قدس سره برخاطر گردیده کار اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بسلطنت عراق رو داشتند و علم دولت آن
شاه زاده جوان بخت را در آن ممالک برافراشتند بنا علی هذا خاقان مطلق لوا حکومت و ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم تا آبان و زمی ریح کشور ستانی
ارزانی فرمود و گوش شاه زاده را بدر یافتاج سودمند زینت داده شرف حضت عنایت خود امیر جلال الدین فیروز شاه در ملازمت میرزا سلطان
محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام رخت عزیمت و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بقصبه رسید لوای عدل و احسان برافراشت مردم بسیار از
اطراف بلاد و اصقاع روی بدرگاه شاه زاده آوردند و سرداران گردن کش و لشکر کشان رستم وش در سلک سایر خدام شرف انتظام یافته خاک قدم
همایونش را توتیای بصر کردند لاجرم در دخل شاه زاده بخرج وفا کرده دست تصرف بخطه بعضی از اهل قتول دراز فرمود و این خبر بدار السلطنه هراه رسیده خاقان جنت
پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سپورغال امیرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق عمل نماید و خواجه شمس الدین محمد کجانی بضبط و لایاتی که ارشاه
زاده بازستدند معین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متأثر گشته مهم بدان انجامید که بخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن
داستان را بمرغ کریمه بود قلمی بیان خواهد کرد

ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروز شاه و مرض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروز شاه بن ارغونشاه بنعایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید
میمون و روز بروز مهم او را غنیمت روا عتبار شمرده تا من حیث الاستقلال بنام تمام مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار آورد و دولتی شایسته تکلف
و سخنوری آن دودمان همچون سروری در ایام دولت و اقبال بعیشه سر انجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و در عایا و مساکین را بر ذمه همت خود واجب
و لازم شمرده سعادت احوال کافه برایا و اشاعت خیرات و مبرات خاطر خطیر الله تعالی را بوسیله همت عالی نعمت مصروف میداشت و در درون
و بیرون دار السلطنه هراه و سایر ممالک و ولایات تفاخ خیر از مدارس و مساجد و خوانق و ربطه و حیاض بنیاد نهاده بانام رسانید و با قامت تفاخ
و قری بسیار را تفاخ آن تفاخ را معمور آباد ان کرد اینه هر کس از خطار و زگار و اسیب زمانه تمکن یافته دست امید بدر دامن عاطفتش زد اگر چه مانند
چنار تهی از زر و دینار بود چون پای در دولت سرای او نهاد مانند گل جیب و دامن او از زر تمام عیار پر نقد بیت در بار اگر دست تو یک خانه صیت
نهند دست سخی بر دن نکند هر گز از چنار و بعد از فوت میر خلیفه که گلستان اعتبار و غنیمت ار جلال الدین فیروز شاه از پیشتر شتافته سایر امرا
و ارکان دولت را در پیچ امر از امور ملک و مال غنیمت نگذاشته و هر کس را آنچنان بمهمی تعیین می نمود بیچ آفریده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود و همچنین
بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد تا چون از تونمنیان دیگری بود که بمصالح امور مملکت پرداز د تفاخل یا دشاه نامدار روزگار بمایون آثار
می ساخت و در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه امیر جلال الدین فیروز شاه را میرعلاء الدین محمود جنابذی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بضبط
اموال تبع مقرر گردانیده و بسیار بقبول آن عمل استقصا جسته هر چند در آن باب مبالغه نمود بجایی نرسید و بکراهت تمام بموجب فرموده امیر سعید عالی مقام
متوجه قلعه الاسلام گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق باید کرد که اموالی را که در آنولا از دیلی از راه تبع بهراه آورده بتوفیر
چه مبلغ و مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروز شاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند و ایضاً شنیده بعضی از آن
بافراغ محاسبات سه ساله سرکار تبع مأمور گشت و چون در آنسال بسبب اتفاق میرزا محمد جوکی بهادر در حدود دیبالپور حضرت خاقان سعید میدانست

که در اموال آن ولایت قوت و فروکه نشت بسیار واقع است و اگر تعلق بنواب امیر فیروزشاه دارد دستبرد علیوا نمی‌تواند کرد بی مدد آن مهم را فیصل داده و فوان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بلخ بحضور دلشور فرزندی میرزا محمد جوکی تحقیق نماید و حال آنکه شاه‌زاده را نسبت باحوالات منقلبت سوء مزاج تمام بموج وای بر حال کسی کشش غم کند غمخوار کی العقصه چون سید عادل الدین محمود بحضرت رسید باتفاق نواب میرزا محمد جوکی بهادر بتحقیق معاملات و فراغ محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد همت کردانیدند و بتصرف و تقریر سیاست متوجه و کلا امیر فیروزشاه شده و دران باب دفتری منقح ترتیب داد و قبل از آنکه سید ابن بلخ مراجعت نماید در سهور سنه مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جاده اعتدال منحرف شده بسبب ضعف قوت کرشه قوی بغایت ضعیف گشت و بخبر در اطراف بهجت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصا خراسان چنان آشفته و پریشان گشت که شرح آن در تحریر بیان و امداد تقریر بیان نیست و امیر جلال الدین فیروزشاه اطباء حاذق و حکماء متفرقه را جمع آورده در ازالهٔ علت و استراحت و تقویت ادویه ترکیب اشربه و اغذیه تشاغل مینمودند و در درمان او کوشیده نشان و دست تصرف و نیاز بر آورده و از درگاه حکیم علی الاطلاق شفا را دائما بالبرکات حسرو آفاق را مسالت مینمودند و عاقبت خیاتیه ارزی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و دایره و مرض روی در انحطاط نهاده مزاج هو الاحتیاج روی بسر حد اعتدال آورد و الحمد لله العلی الکبیر و الصلوة علی النبی البشیر النذیر

ذکر جامه پوشیدن خانه کعبه مقصد را دام تعظیمها و تکریما و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد تعالی

درسال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد رضوی را بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر سلطان چقماق استجازه نماید که خانه کعبه را جامه پوشانده و بدیار و ولایت شتافته و از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود و دیار ایران و درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفا خانه لطف سبحانی شربت صحت چشیده تصمیم تقریب فرمود شیخ نورالدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مامور گردانید که عازم طیبت الله شده بلوازم تکاپو پردازند حضرت شیخ الاسلامی و جناب مولوی جامهائی را که در دارالعبادة یزد تقریب افتاده بود بر داشته روی براه نهادند و چون مملکت شام و آمد و شد امراء و اعیان آن بلدان بسبب بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت تقدیم رسانیدند و بعد از وصول بحدود مصر سلطان چقماق جمعی از معتمدان و مخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن دو بزرگوار را باعزاز و احترام تمام بشهر رسانیدند و در وثاقی بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را بایده منظور نظر التفات گردانیده از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر محمل غایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف حضور ارزانی داشت و چون ایشان بمکه رسیدند سعادت طواف رکن و مقام استسعاد یافته باهتمام شریف حکام و مقدم الطوائف طوایف انام خانه حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه و اهتمام خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از آنکه از مناسک و آداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده در دارالسلطنه هراة بملازمت خاقان سعید سرافراز یافتند و کیفیت حالات بعرض رسانیدند و در سنه مذکوره یعنی ثمان و ثلاثین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بسپاه بسیار علی مدد سید عادل الدین محمود و جنابی را همراه آورد و تا کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که اول وجهات آنکه از سیلهای کلی سمرقند کرسیان قرار بود و کلا امیر فیروزشاه برطی آورد و بالجمله انجناب را مخاطب ساخته پیرامون جواب سخنان پرداخت امیر فیروزشاه را کجا بخاطر میرسید که امثال این مقال با وی توان گفت بنابران تغیر گشته برخواست و دست بدامن زده از مجلس بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پرداچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که ارادتی که موجب ملال خاطر امیر باشد و واقع شده و در خاطر جانبو ثوق حضور نکرده بود که جنبه تصرف سوال بلخ و وکلای منتسبان او را باز خواستی کنیم اگر بودن چنین است که پادشاه را در سیاه بلخ گذاشته از مجلس بیرون روند مبادا کژدل باد و الا باید که از عضب پادشاهی پرهیز نماید و امیر فیروزشاه ازین مقام استشمام رائحهٔ انتقام نموده از حرکت ناسنجیده پشیمان گشت و غم افزوده مغرور دولت شتابزدگی استیلا یافته بمبارشد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او نرفته تغافل و غفلت بسیار اظهار کرد تا مفید بیفتاد و در روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود مدفنش کنبد سبز است که در ظاهر دارالسلطنه هراة نزدیک بعمارات مهد علیا که مرشد و اقتدا بناهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تائید بسیار متاسف گردید

میرزا محمد جوکی بهادر ۲

سکته ۳

گردید و منصب او را باولد ارشدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و هم درین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقان سعید مهر زد و در
غایت اختیار در آن کار دخل کرد **ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر** ۲ پسر کهتر خاقان سعید فریدون فر بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت
و فرزانگی در جبین مبین او معاینه می‌نمود و سفیر تیرش خون از دیدهٔ سپهر گشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب همیشه در خدمت
والد بزرگوار بسر میبرد و آنحضرت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای می‌آورد اما نواب عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را بجانب خود می‌گذاشت و بسو
در باب قبح اعمال شاه زاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم پادشاه حشیم میرزا محمد جوکی را از امور ملک و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادر زادگانش میرزا علاء
الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات می‌گذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاه زاده تاختن آورد
و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود انحلال از غایت غیرت خود را نمی‌انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان سیر می‌نمود تا
شهور سنه ۸۴۸ بنواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد حضرت خاقان سعید از استماع آن واقعه بغایت
مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان شکیبائی زده کلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بر زبانش گذشت و نعش شاه زاده را از سرخس بهراة آورده در
گنبد مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن نمودند و امرا عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی که بسیورغال او بود در
میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا بابکر قسمت نمودند **گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بفرمانفرمای آفاق**
و نهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس و عراق مورخان پسندیده اخلاق و مخبران صواب اتفاق صحایف اوراق
باین نقوش آراسته‌اند که چون فارس مضمار بهور سلطان محمد بن بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه
شاه زادهٔ عالی مقدار جمع آمدند و مدخل آنخسرو دریادل بخرجش وفا نکرد بنابران بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخت بر مزاج همایون حضرت
خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبهٔ ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلدهٔ صفهان و شیراز را تحت تصرف در آورد
و حال آنکه در آن زمان حکومت اصفهان تعلق بامیر سعادت خاوندشاه میداشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می‌افراشت
القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیکناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت و اموال
بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبد الله چون قوت محاربت نداشت دروازه
شیراز را مضبوط و محفوظ کرده قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده کیفیت حادثه در قلم در آورد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالی گهر
رسید با وجود آمارات نحافت و وفور ضعف شیخوخیت بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی و مبالغهٔ جناب عفت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور
هشتصد و پنجاه لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق بر افراشت و میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هراة قایم مقام گذاشت چون مملکت ری
مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم رسم
منقلای پیشتر روان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصرهٔ شیراز داده روی توجه بجانب لرستان
نهاد و خاقان سرافراز فرار شاه زاده را معلوم نموده از منزل گندمان عنان انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال
فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مؤاخذه و معاتب گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک
رمضان اکثر آن قوم عالیشان را بیاسا رسانید و جناب اشرف فضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی که جهت مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار
گشت و بنا بر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاه زاده میخواند که بیت چرخست پیر و اختر بختت تو نوجوان آن به که پیر دولت
خود با جوان دهد و میگفته که حضرت خاقان سعید متوجه آنجانب نخواهد گردید آنجناب را طلبیده پرسید که تو از کجا می‌گفتی که من باینجانب نخواهم آمد
مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نگفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم زیرا که شاه زاده نهالی است خجسته ظلال بر جویبار دولت و اقبال
بالا کشیده و آفتابی است فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالی گهر از پای در نیاید و در برج
عاطفت خاقان بحر و بر از وصمت زوال و عقده کسوف ایمن ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنابر مصلحت وقت

معارض انتخاب شده سخنان خوشوقت آمیز بزبان رانده حضرت خاقان سعید عدت اشرف الفضلا را بشاهزاده سپرد و آنحضرت خبایث را به تخفیف بجانب دار السلطنه هرات گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمستان در نساپور قشلاق کرده بعد از انقضاء فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امراء عظام سلطانی شاهرا بالاس شیخ ابوالفضل و میرزا احمد فیروز شاهزاده میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم اعتذار و استغفار بدرگاه جهانپناه رایه و اگر اضطراب ایشان را سمع قبول اصغا نماید او را زجر و تشکیف بلازمت رسانند و امراء مقاقت بکلی بر جانب روان شده بشیخ ابوالفضل بپیوندند و بمجازمت میرزا سلطان محمد رسیده و بخشایش شفقانه بعرض رسانیده آنحضرت را بلازمت موکب خاقانی مایل گردانیدند تا در آن اثنا صورتی دست داد که هر کس را در دو دوی همایون بود در دوی بطری نهاد

**وقایع اردوی ظفرقرین حکم نافذ کل من علیها فان قضا میشت مبرم و قضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم خجسته خورشیده که سپهر جهاندم منصه جاه و جلال است ع از پیم زوال رعشه دار است ترا بی خورشید که هست سر و چرخ برین دارد همه روی زمین زیر نگین هر روز گردش او روا لست قرین هیوسته چنین بود جهان را آئین تقریب این تشبیب آنکه در آنولا که بهین دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید مظفر لوا اکثر معمورهٔ ربع مسکون عزیمت کارکاه گردون بود نا کاه بتقدیر یزدان معال صورت عین الکمال جلوه نمود ناخدنک بلازمت شتافت و بشمین نوید بخشایش و تفضیل حادثه محنت اندوز انکه در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحبقران بود کاهی از زرد دهده و ضعف مزبوره بشکایت میفرمود در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه ثمان و ثمانمائه موافق اول نوروز شراب محلصه نشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت زیارت مرقد شیخ طبرک نموده عنان بکیران بدار ظرف الطاف داد و در اثنای سیر سرتری که مرکوب آن شهریار میدان مداری بود اغاز سرکشی کرده قوت ماسکه با مساک عنان و خاتمود نهار آن از سر فرود آمده محفه نشست و همان لحظه در دو معده بدرجه مستولی ذات فایض البرکات گشت که کار بتدبیر صغیر و کبیر و بزرا و میرزکشت بموجب آنکه فیما اذا طلحهم الاستحرة ان ساعة و لا یستقدمون بادشاه ربع مسکون قبل از وصول اجل بارکاه ملک اشباه علام سفر آخرت کردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رنین مسافران آن جهانی شنوده در حظایر قدس و دیار خلد مأوی کزید شنوی دلا لیست دایم البقا و حیات که عالم بدار دو فرا نبات ع سخت بخت آنکه ارباد رح کمال چو خورشید تابنده باید زوال بنا با بکویم با دانی که چیست کی بود و کاهی بود و در آن روز محنت اندوز شاه زادکان کیتی فروز عنی میرزا ابو القاسم بابر و لد میرزا بایسنغر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانکیر و میرزه و خترزادکان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و از مراعظام نیز بجز لعان بر لاس کسی تشریف نداشت بزرا کر تو لیان زرد میرزا سلطان محمد رفته نبود ند لقیه آن روز و آن شب حقیقت نوا قعه را بعرض تحقی نا نه محمد علیا کوهر شاد آغا جه حاضر خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیک کورکان مغفرتی میرزا عبد اللطیف فرستاده و پیغام داد که فرا نفرمای بلاد و عباد از جهان رفت و ایل و الوس را سر هری نا نده مناسب انکه تو خلایق و مشکری نمودی نکذاری که پریشانی باحوال اردوی ظفرقرین راه یابد و میرزا عبد اللطیف ملتمس او نبوده ولد اشته از بر انغار بیای حلوی ظفرقرین شتافت صباح روز دیکر که از جهان آفرین آفتاب مخشت از خنجر خاور کر سپان فلک روز دجهته سکونای حضرت شهریاری لباس نیلکون کردن در بر افکنده ع چ افغان جهانیان بر آمد صبح صبح بخشروفرخ اکبر در عالم اضطراب هر کشت و ندیه نوا فیر امیر و زیر و صغیر و کبیر از فوج فلک اثیر در کذشت ماه و رویان بلاس شبرنک پوشیده و روزان بود و سلسله مویان جشن خورشید آسا حرز شیده و مناسب چنان نمود و در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از اصحاب مقرر کرده او بود ند بدایت عزیمت بصوب خراسان را فراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم اطرف شده ملازمت موکب باری را پیش نهاد همت ساخت و ملازمان آن دو شاه زاده در اردو و بازار که در بکدر واقع بود دست بغارت بر آورده و غبا فته در جهان آمد و غوغای عام برخاست و میرزا عبد اللطیف سوار کشته و در کرد اردو تا خته چند کس را سیاست فرمود و آب تیغ آفتاب کردار آن شوب را فرو نشانید و در آن روز در رعایت سمی و اهتمام مادرانی غیبت و سیاهی پرداخته قاصدی جهة اعلام انوا قعه بصوب سمرقند نزد پدر بزرکوار فرستاد و در دستم نفس مغفرت مآب را در محفه نهاده و ایلوم قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد و بعد از قطع یکدو منزل جمعی از مردم شریر ما هل لیع شاه زاده رسانیدند که مهد علیا کوهر شاد آغا با امرا ترحانی اتفاق نموده قصد غدری دارند و شاهزاده ارشاد جنون بهره تمام داشت و وفور محبت جده را نسبت بامیرزا علاء الدوله امید داشت چون

وسپهبد بهرام که حصار شکون بنخ عنانه غرت و وفا ل اوست ع زدوتیم و بال بهزار زیست ۱۲

انتشین مژده کرده بمیان خواری همسان دسپلوذی مجمع مذکوره جهات عهد علیا و رخانیان را بباد غارت و تاراج داده و از هر گرسن امین بخود و اوراینده فرمود از
جناب معرب حضرت سلطانی امیرنظام الدین علیشیر استماع افتاده که میرزا عبداللطیف در هنگام سیاست حشمت عهد عصمت مآب بر بنیه بالغه خود که چون موج و تعشته
انجناب الاغی نیافت که سوار شود و بعصائی بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد و در اثنای کل از نوکران امراء بر الاغی بدانجا رسیده بسی خویش کشیده یا
عهد عفت شعار سوار شده و چون میرزا عبداللطیف بدامغان رسید دارو غه آنشهر بخصوص جسته اظهار مخالفت نموده پشاه زاده بعد از محاربه وی حضرت قهرمان شهر
گرفته در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبداللطیف از دامغان بسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر بابسنقر و کبک جان
شاقه بر سر پدر شاهی تمکن یافته لاجرم عازم الصوب شده و بازنجع عزیمت نموده اردوی مغفرت شعار بصوب سبزوار در حرکت آمد در اثنای راه خبر رسید
که میرسلطان شاه بر لاس با دیگر امراکه یار و وی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت گردیده شیخ ابوالفضل که بهم آنجا توقف
فرموده و امیر نظام الدین احمد فیروز شاه که از راه ترشیز همراه شاقه روز دیگر امیرسلطان شاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبداللطیف از سبزوار بنیشابور
حرامید و در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و وزرا و افر بلشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بمشهد مقدسه آمده اند شاه
زاده از غایت غرور بدان خبر التفات نفرموده و در نهایت غفلت سلوک می کرد تا مصورت گرفتاری وروی نمود تفصیل این اجمال آنکه چهاردان
روز که در مملکت ری واقعه بالا بحضرت خاقان سعید اتفاق افتاد عهد علیا که هرشا و آغا خاصه می همراه شمال و صبا هرشا فرستاد و کیفیت حال اعلام
داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از غوایه دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت و امراء و ارکان دولت را
در خلوتی طلبیده قرعه مشورت در میان انداخت بعد از تبادل و قال خاطر بران قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیگ را مستلزم کلی سمرقند را سبال نماید و
بوسیله فرستادن تحف گرانمایه ستر رضا خاطر شریف عالم مزبور را فراهم آید تا بعد از آنکه رخانیان اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبداللطیف بسبب
عهد علیا که هرشا و آغا شوه بچه منی ورزیده میرزا علاء الدوله را شقته بخیال استقلال افتاده خلاف نموده قلعه عنبار الدین هراسیده ابواب خزاین گشوده
چندان زر و جواهر بلشکر بخشید که پیش ازان در کمان امکان نمیگنجید آنگاه میرزا صالح و لد کبک پیر محمد شیرازی را با امیر اویس خان و احمد خرخان جمعی از مشاهیر سیستان
بدفع میرزا عبداللطیف نامزد فرمود و میرزا صالح را بر قامت عهد مقدسه شاقه خز میانی اردوی شاه زاده را بتوار تموذ لاجرم لفیح و ظفر امید وار گشته بصوب
نیشاپور ایلغار کردند و صبح شنبه ۱۳ ماه صفر هبکبا گاه در قول میرزا عبداللطیف تاخته عهد علیا و امراء ترخانی را از میان اعدا بیرون آورد و در موضعی
مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار گشته آواز سوران هاوج این تلکون لکن رسانیدند میرزا عبداللطیف آن وقت را مانند بخت خود در خواب
بود چون صدای نفیر و آوای سوران استماع نمود مشتبه گشته استبسار استراحت برخواست و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست بنفس نفیس در صف اعدا تاخته
حملهای پیاپی کرد و سر کردن کشان را چون گوی در پای اسپ چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد و در آن اثنا شدید ترین ضارب تیر در آمد و از پشت
زین بروی زمین افتاد و مرد مخالفان بر آمد همی از سپاهیان خراسان اورا گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت اقتدار بلند کرد اینده قول شاه زاده را عازمت
کردند بهیئت همگی بگردابی انگشتری جهان را دگرگون شود و وی بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نفس معدلت اتحاد و مراقبت عهد علیا کوشیدند و
آغا عازم همراه گشته و میرزا علاء الدوله تا سعد آباد جاجرم باستقبال آمده در آن مقام دیده بدیدار جده گشت و شاه زاده و وزرا و مجلس نخبه و
گرفتاری میرزا عبداللطیف لوازم محامد الهی تقدیم رسانیده و بر تخت بخت و دولتگاهی نشسته و اطراف بارگاه را بخوبرویان آراسته با حضار میرزا عبداللطیف
فرمان فرمود و فرمان بران شاه زاده را مانند گناه کاران گرفتار میان کشاده از جانب چپ و راست در دند و بپایه سریر سلطنت میبردند میرزا علاء الدوله
بعروز موفور او را مخاطب ساخته گفت بسبب والده خود چرا اجحی کردی میرزا عبداللطیف جوابداد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفایی
میرزا علاء الدوله جریده ذخیره غمزاده را برقم عفو مرقوم گردانیده و فرمانهای خاص جهة او عنایت نموده و برای حراستش معتمدان یقین مرخص نمود انگاه بدار السلطنه
هراة شاقه شاه زاده را در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس ساخت و خدمتگاران عالی گهر را در مدرسه عهد علیا که هرشا و آغا کماکان سپرده چندروز
بمجامات کلام و اطعام خاص و عوام فخر او اتیام پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیگ کورکان میرزا ابراهیم
سلطان میرزا بابا سنقر میرزا اسپوغمش میرزا محمد جوکی جان اوغلان باردی جان اوغلان باردی و صفدر روی بعالم آخرت آوردند میرزا ابراهیم سلطان

ومیرزا ابوسعید و میرزا ابوالقاسم و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کردند از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر ماند و بود میرزا عبدالله نام و شاه زاده در وقت وفات جدّ بزرگوار در شیراز بحکومت میمند و میرزا ابوسعید پسر دوم بکدخدائی کدابستهٔ تُرُبَر میرزا سلطان محمود و میرزا قوچقار با میرزا ابراهیم بسیر رفت میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا باقر و از حرّان خاقان مغفرت نشان دو دختر بودند یکی از آنها در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان پسر میرزا محمد و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد

ذکر صدور حضرت خاقان مغفور

عبدالمجید الشیخ

جلال الدین

عبدالمجید بن مولانا مقطب الدین قزوینی و مولانا کمال الدین محمد بن مولانا صدرالدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان جنّت مکان صدارت رسیدند و در باب مشیّت مهام سادات و علما و فضلا و ارباب و رود و توقّع اجراء ابواب البرّ لوازم سعی و اهتمام تقدیم رسانیدند مولانا لطف الله بر سائر ترک رتبه تقدّم داشت و همواره در کثیر موقوفات و ترتیب افاضل جهت صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت و وفات مولانا لطف الله در شهور سنهٔ اثنی و ثلاثین و ثمانمائه اتفاق افتاد و آثار تصدّر فضیلت شعار مدرسهٔ ایست که در ظاهر میانه نزدیک هزار بیر محرّر خواجه ابوالولید احمد بنا نمود و هست

مولانا صدرالدین ابراهیم بعلوّ نسب و تمکّن مکتسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان عهد قدیم و عیانی تمام داشت و در اوایل ایام دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت همواره همّت عالی بتفقّد رعایت علما و افاضل و تربیت اکابر و اماثل مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظهٔ شروط و اقتضای شریعت مطهره اصلا بکار نمی فرمود لاجرم آنچه از میمنهٔ آن عاید حیات شایسته نصیبان بکمال جاه و جلالش رسانید و وزیر وزیر نواز عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از پیشتر روحانیات احوال آنجناب انتقال مولانا صدرالدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم ستار در شهور سنهٔ ثنتی و ثلثین و ثمانمائه روی نمود و مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود مولانا عبدالمجید و لد مولانا مقطب الدین قزوینی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و مولانا عبدالمجید در زمان سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سر انجام مهام ارباب عمایم را صاحب و اعاظم شرایط اهتمام بجای می آورد و مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا صدرالدین ابراهیم بمنصب صدارت بایفت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در غایت اعتبار و اعتماد بر احکام آن مرجع ضایع نمیفرمود و چون حضرت خاقانی بعالم جاودانی انتقال فرمود و سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از غایت علوّ همّت دیگر بسر این درگاه سلاطین علیجاه نگردید و پسر چند میرزا ابوالقاسم و میرزا سلطان ابوسعید آنجناب را تکلیف قبول منصب مورد ثنی فرمودند بجائی نرسید نقاش حمیدآیات سعیدانی منشور سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه مدت حیاتش هفتاد و هفت سال بود آثار آنجناب مسجدیست که در درون بلده سراه گرد واست تعمیر فرمود و بفضل الله تعالی تا حال در ارجاء خاقان مظفر لوا بر این موجب است که مسطور میگردد و من الله الاعانة والمدد

ذکر شمّه از احوال وزراء خاقان مغفرت نشان

از سیاق اوراق سابقه و فروغ ابواب متناسقه خاطر آگاهیابان یافته و پرتو شعور بر این معنی واقف که در اوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد خواجه نظام الدین احمد بن داود کابی بشغلان کابی بشرکت بمنصب وزارت سر افراز بودند و در اواخر سنهٔ عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تشتیت امور ملک و مال بیضا موذخوان دو وزیر صاحب تدبیر پیوسته بسیاط مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاح میکردند و بصقیل کلمات ظرافت آمیز نمک ملال از لوح خاطری مستوفر و چون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال گذرانیده انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اطراف بلاد و عرض خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف و ولایات تلغ تلغ سایهای دلگشای مستغلات مرغوبه و قفی مودند ابواب خیرات بروی مبذولان و ساکنان باز کشاد و بعد از واقعهٔ ناگزیر خاقان گردون سریر در قضای همایون اللهم اغفر بدار السلطنه هرات شتافته بغمخواری میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر مقصدی مرور ارت کرده و تا زمان استیلای میرزا الغ بیک گورکان بهمراه میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اعتماد روزگار میگذرانید و سایر احوال آنخواجه و فضال آن ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت الاجر من

سیاه‌نامه‌ی ذوالفقار بیگ جانی‌بیگ ترکمان که در وقایع سال ۹۸۴ ه‍.ق در قزلباش گرفتاری دولت شاه

وزین مقام خائره خواهم اسر بتفصیل آن در گذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی مبناهیت ذکر و علو قدر و شرف
خاندان و رفعت منزلت پدران را مثال اقران امتیاز و تمثل داشت آنجناب در ماه صفر ۸۳۵ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد
شریک شده رایت تصفت برافراشت در روضه الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بخانه مولانا مصیح خوانی که
وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی فرمود و حباب مولانا چند طبق تمام بدست کشیده خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن آش نگریست و روی به
مولانا مصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند در آن اثنا دست خواجه طبعی خورده مقداری شوربا بر دستار خوان ریخت
روز دیگر مولانا در سر دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانه ما آمده بود و دستار خوان
چرب ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنود گفت مولانا خاطر مشوش مدار که دران آش آنقدر روغن نبود که بریشین آن دستار خوان چرب شود وفات
خواجه سیدی احمد در پنجم شعبان ۸۳۹ در قراباغ ارزان اتفاق افتاد و فرزندش خواجه شمس الدین محمد عرش او را بدرجه اعلی نقل کرده در جوار مرقد فیض
آثار پیر مرشد خواجه ابو الولید احمد بخاک سپرد امیر علاء الدین شعائی در زمان فرخنده نشان حضرت خاقان سعید چند سال در امر وزارت با خواجه
غیاث الدین پیر احمد شریک و نوبتی میان میان مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر بخن بصرف و مقصد شریک خود را بعرض صاحب تاج و سریر
رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی نیز در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام فرماید بحال
اگر خواجه غیاث الدین پیر احمد قریه یحیی آباد را که از توابع هراة است و هر سال مبلغ کلی حاصل داشت بحرفی چیزی بصفی الدین ولد خواجه عبد القادر گوینده
که مردی مزاح کننده بود و در مجلس همایون بسبب با مزاحات کار دولت مطاعیب نمود اجاره داده بود و امیر علی کیفیت تزویر آن را دانسته بگفت
تحقیق محصول قریه یحیی آباد پرداخته در قریه مذکور صفی الدین آن وزیر زمان را بخانه خود فرود آورد و آغاز طبخ کرد چهل سفره که یکیا بسیاق آن بسکرات
و محمدات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیر علی از تناول آن ترکیب با فرموده گفت لکین که نبک داشته باشد صفی الدین سوگند گران نبک
و بیچ محمدی ندارد و اشارت بطرفی کرد که نداشت و موازی یک دو جوان آن برگرفت مجوز و بنا برین خاطر امیر علی اطمینان یافته قرب چهار میزان
معجون بکار برد و در ساعت فرو رفته همانجا سر بر زمین نهاد صفی الدین سوار گشته خود را بنظر میرزا شاه رخ رسانید و معروض گردانید که وزیری با
تحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده بود اول بمزرعه که من بقریه مناجرام آمده مقدار نبک تناول نموده که اگر عضوی از اعضای او را میسر بدی منقلبه
گشتی و پادشاه با دین و داد را وقوع این معنی معتقد گردید و محمدی بدانجانب فرستاد تا مشاهده حال میرزا علی نماید و آن شخص یحیی آباد شتافته و امیر علی را بشیوه
یافته بازگشت و آنچه بعین الیقین دیده بود عرض نمود لاجرم بار دیگر بضرب پادشاه بانه اشتمال یافته احتجاجی بطلب او را رسال داشت و احتاجی در
قریه یحیی آباد در حالتی که کلمه لا ثبوت فیها و لا یحیی بر امیر علی صادق می آمد او را بر اسپ نشانده بپایه سریر علی رسانیدند و امیر علی مخاطب و معاتبت
گشته و سلبی بر تمام جرمانه جواب گفته بغایت بی اعتنا رشد و بعد ازین واقعه در فصول جمیع مهمات مشاورت خواجه غیاث الدین پیر احمد را
پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک مخالفت نپرداخت از لمعات مصباح صفات مطلع سعد بن فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان درمی آید که در
روز چهار شنبه آخر صفر سنه مذکور بقصد وصول پنج خواجه پیر احمد و امیر علی از جمیع و خروج ولایت جام یحیی نعرس خاقان عالمیان عالم سیرسانیدند خواجه شمس الدین علی را بجهت
کرد ضبط اموال ولایت مذکور مطلع داشت پیش آمد و همانا از آن معنی عرض کرد و میرزا شاه رخ تمامی احوال او را موافق رسم قضا فرموده خواجه شمس الدین
علی تقریر دلپذیر کیفیت وقایع که معلوم فرموده بود باز گفت و عرض نمود که با امیر علی شعائی سخن دارم میرزا شاه رخ حکم کرد که امیر علاء الدین فیروز شاه تحقیق
مهمات دیوانیان بردارد و این حکم را خواجه پیر احمد شاق آمد و در بحر اندیشه فتاد و خواجه شمس الدین علی در یک دو مجلس انواع تقصیر را بر امیر علی شعائی
ثابت کرد و کیفیت قضیه مسامع علیه رسیده حضرت خاقانی رقم غزل بر ورق حال میر علی کشیده خواجه شمس الدین علی عالیجه بعد از غزل امیر علی شعائی در رشته
برسته وزارت حضرت خاقانی نشست و او را بر دیگ زادگان یمکان بود و بفنون فضایل و کمالات اتصاف داشت و بموسوسه تهمت بر تربیت و
رعایت اهل علم و درایت می گماشت و چون نصب خواجه شمس الدین علی بمنصب مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود بغایت متأثر گشت و سه چهار روز
در خانه خزیده بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب شیراز عرضه داشتها بپایه سریر اعلی آمده خواجه شمس الدین علی بی حضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون

آن کتابها بعرض سانید و در جواب احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه میر احمد فرستاد و بعد چند وقوع ایمالت ضمیمه گردوت خاطر جناب وزارت مآب گشت آما از عنفوان حضرت شاه رحی رسیده آن نشانها را محو نمود و نزد کمتر بوان تشریف فرمود و خواجه شمس الدین علی سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی بر مسند وزارت متمکن بود و چون واقعه نابایدا تحضرت اتفاق افتاد و از ردوی همایون کریخته بوطن جوش رفت مکمل عالش موضوع نه بوست

کشمار در ذکر بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بودند با خاقان عابد عادل رضمیر اولی النصاری مخفی و مستتر نخواهد بود که بنا بر استدا ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت و انصاف آن پادشاه صاحب تائید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند و در ظلال رحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بشر فضایل و کمالات اشتغال مینمودند و بیان حالات مجموع الطائفه موجب طنابست و تطویل لاجرم خامه نکته دان صحایف این اوراق بآنرا بکر کمجالی از حال مشاهیر این طبقه عظیم الشان می آراید و بر کنکاش عالم فانی نجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می نماید **خواجه محمد پارسا** ولد خواجه محمد داعظ بخاری در دوران سلطنت عالم پناه خاقان

خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره

سعید بهاء الدین نقشبند نظام دولت و اجداد و اولاد امجاد بود رضی الله عنهم خواجه گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام گشته بآب آبرو بحضور مود و آن سفر بهتر بشهر و قصبه که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام ملقی میشدند و خواجه محمد بعد از وصول بمکه مبارکه در فواغ از مناسک حج مرضی صعب مبتلا شد چنانکه متوانست که پای از کنار در محاری نشیب طواف و دواع بکاهی آورد و در غایت ضعف و ناتوانی بجانب مدینه طیبه طیبه در حرکت آمده در اثنار راه روی اصحاب را طلبیده و وصیتی ایشان را فرموده تا این کلمات را علی گرداند که بسم الله الرحمن الرحیم عاجز سید الطائفه المجنید قدس سره فی صحوه یوم السبت التاسع عشر من ذی الحجه سنه ثنتی وعشرین و ثمانمائه عند الصراط فیما بین مکه المبارکه و مدینه طیبه طیبه و نحن نسیر علی الرکب و انا بین النوم و الیقظه فقال لی فی زیاره و بشاره القضیه تقول حفظت هذا الکلمه و سرت بها ثم استیقظت من الحالت و الواقعه بین النوم و الیقظه و الحمد لله علی ذلک و انجناب در روز چهارشنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین قماری و اهل قافله دو نماز گذارده شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه حبه ش را بخاک سپرده مزار مولفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب است و در ان نسخه بسیاری از مناقب و مفاخر ائمه ثنی عشر سلام الله علیهم طلعت الشمس القمر اندراج یافته آما چون بخانی که مخالف مذهب شیعه است نیز در فصل الخطاب مکتوبه نگشته علمای شیعه آن کتاب را منظور نظر التفات نکرده اند و بعضی از فضلا لفظ فصل خطابی را چه تاریخ وفاتش مستفاد شده اند و بعد از فوت خواجه محمد پارسا شجره وی خواجه حافظ الدین **ابو نصر پارسا** که بصفت علم و عمل موصوف بود قائم مقام پدر خود شده و رفیق وجود و مدل موجود کار زوی در گذرانیده و فاتش در سنه خمس و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در قبه الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید نظم خواجه اعظم بو نصر الحق که کمتبه کاهش مسند دار البقا سزا و چون باحه بیوسته بود زین سبب تاریخ شد سر خدا **خواجه لطف الله** بن خواجه عزیز داعظی عالم و متبرز بود و سالها در مقصوره جامع هراه به نصیحت خلایق مشغولی مینمود و فاتش در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بوقوع پیوست و در جنبان هراه در جوار مزار علامه رازی مدفون

امیر غیاث الدین محمد عمده سالکان طریق یقین و عمده ناظمان مناظم تمکین و باطن تخمه میاسی مهبط انوار معرفت الهی و صمیر فیض پذیرش مظهر انواع کمالات ناسناهی و انتخاب در ایام جوانی و عنفوان از ان نکامی چنیده گاه در خدمت اصحاب طریقه و ابتدا مصروف به اصناف ریاضات و عبادات اوقات خجسته ساعات مصروف گردانیده و چون به حجه محال ترقی کرد بساط نشاط دین محل که حالا لشکر مقدسه انجنابست رحل اقامت انداخت و بانزک زمانی در ان منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته آن مقدار زراعت و عمارت سه طبقه مصر جامع کرفت و عظم شان و علو مکان امیر غیاث الدین مرتبه رسید که حضرت هدایت مکارت و ولایت آثار امیر قاسم انوار کاهی با قدام نیاز در ایام سلطنت بهراه تجشه ملاقات آن مجسمه صفات بلشکر معدسه میتافتند و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلشکر تشریف برده یکدو روز انجا بوده بسعادت بجناب سیادت منقبت لوازم ارادت بجای آورده مقبول پوسته که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرمود انجناب از غایت علو همت امیر جلال الدین فیروز شاه را طلبیده مقالید ابناء و حجبانه لشکر را بایشان و دهاد و فرمود که در دیشان را از عهده تقسیم خرمنانی که درین خانهاست بیرون بگذارند آمد امید انکه شما لطف نموده آنچه لایق بحال هر کس دانید آنرا بجا سامان کرده بلوی رسانید و امیر فیروز شاه در رجوع این خدمت مباهی گشته بحسب الفرمود بتقدیم

تقدیم رسانیده بناء علی هذا در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بموجب فرمان والا امیر فیروز شاه دعوی مولویت لشکر میکرده و بدین واسطه چنبه گاه امیر عبد الخالق فیروز شاه صاحب عمدهٔ آن امر بود وفات او در شهور سنهٔ اربع وعشرین وثمانمائه وی مولد خواجه حسن عطار و لد خواجه علاء الدین عطاست و تنظم در سلک مشایخ کبار نوشته و تاریخ وفات او را بعضی در سنهٔ ست وعشرین وثمانمائه در بلدهٔ بشیر زرد می نویسند و اصحاب تتبع گویند و ازان ولایت بصفاهان نقل کرده بخاک سپرده اند شیخ محی الدین محمد الغزالی الطوسی نقابت عالم و زاهد و متورع بود با سلاطین و امرا در کمال مهابت و استغنا ملاقات مینمود چندین نوبت بکذارد ان حج اسلام وفا گزشت و در کرت اخیر که بحج رفت در حدود حلب فی منتصف رمضان سنهٔ ثلثین وثمانمائه در گذشت یکی از فضلاء زمان باب کوید بعبث وفات طنطنهٔ جهان شیخ محی طوسی میانه عجلست و میانه رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوهی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی تحصیل فرموده مهارتش در فنون معقول و علوم منقول بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازاتی که برای انجناب بقلم کرم رقم فرموده کرد در تالیفات بنجانب برهوسیان اطلاع یابد بعد از تامل و احتیاط بتغییر بیانی و تغییر نشانی اصلاح فرماید در سنهٔ ۷۱۳ که عمارت مدرسهٔ شریفه و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید کبرد در دون بلده فاخره مهراه در محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت بخشت قدم مدرّس بر وجنات حال جناب مولانا کشیده و در روز اجلاس بعض نفیس مجلس درس شریف حضور شریف ازرانی داشت و قامت قابلیت انجناب را بخلع فاخره سیاراست و ایضاً حضرت خاقانی چهارده آن روز مرجع العلماء و الاتابی مولانا جلال الدین یوسف حلاج دعاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم یا احمد و جناب افادت پناه خواجه ناصر الدین الطف الله خواجه عزیز الله بیا در آن مدرسه منصب تدریس تعیین فرمود و امر شیخی خانقاه بانجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین علی لختی تفویض فرمود از ثقات استماع افتاده که بعد از ینکه از منصب علماء استعفا الیهم مولانا شمس الدین محمد حاجری قایم مقام کی از ایشان گشته و در روز اجلاس اکابر علماء شیخ شمس الدین محمد حرزی و امرا امیر علیکه و امیر فیروز شاه بدان بقعهٔ شریفه تشریف آورده و مولانا محمد از کشاف تفسیر آیه شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط درس گفته و فرمود که بر حاشیه مولانا سعد الدین التفتازانی که بر ین بحث نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ عجزی فارسی فهم بود گفت اعتراضات خود بلغت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف اوهی که یکی از حضار مجلس بود فرموده که تو نی و دیگر شبهات مذکوره را بفارسی تقریر نمائید تا امرا و سایر حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد حاجری این التماس را بر نهج قبول حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال الدین یوسف در مقام معارضه و جواب آمده پیش اعتراض اول را وجهی مندفع کرد و اینکه حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح کرد پس وی امر آورده که گفت جهار سخن دیگر را بر ین قیاس نمائید و بدانید که اگر مولانا سعد الدین همچنان کسی بودی که بر یک حاشیه او ده اعتراض دارد شدی تصفیه تاش مشرق و غرب عالم را فرو نمی گرفت و امیر فیروز شاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی که چنین کسی مولانا سعد الدین در دز ته تو داشت او را یافت و انجناب جواب داد که حقوق تربیت انحضرت در باره من بر تبه ایست که اگر صد سال آستانه او را بمژگان بروبم کمی از ادای آن ادا نمی شود و مولانا جلال الدین یوسف اوهی را بحضرت ثقافت منقبت و ولایت شعار میرسیده عزم دارالاداوت تمام مو دفوش ببلده میراه در شب شنبه پنجم شعبان سنهٔ ثلث و ثلثین وثمانمائه روی نمود خواجه معز الدین خلیل الله جامی و لد خواجه جلال الدین محمود علیه بود و از سایر ابناء حضرت شیخ الاسلام احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و متشخص می بود و فائض در ماه شوال سنهٔ تسعه و ثلثین و ثمانمائه اقتفا دو مشایخ عظام خراسان را از هر فرقه که انجا حضرت عالیشان جون بگذارد یده بکشاد کاشف اسرار ازلی امیر نور الدین نعمت الله ولی متعدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات اجریق مشایخ صاحب سعادات کوی سبقت همی ربود سلاطین زمان و حکام فائده فرمان سر ارادت بر آستان هدایت نشانش نهاده و علماء اعلام و فضلاء کرام و سایر ارکاب و معارف آیات در رکاب کعبه مشیتبا بش رها قبله حاجات می پنداشتند دیوان اشعار حقایق سمات آن آیت ولایت دثار مشهور است و در آن کتاب اقامت ایات ایاتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور نقال آن فصاحت کمال از رودبار جال نهاوند بهشت خیز سرشت و در قریهٔ ماهان کرمان در بیست و پنجم ماه رجب سنهٔ اربع وثلثین وثمانمائه دست داده چون طبع شکر افشانش نظم این ابیات لطائف آیات زبان بیان کشاد قطعه لعمت الله جان کجانان داد و در فت بر در دمخانه مست افتاد و در فت کل شیء هالک الا وجهه

۱۴۳

حضرت خواجه جهاء الدین محمد کی حکایتست

یا ماهان ۱۲

اعاظم

ناصر الدین

و در رفت

حکایات

خواند بر دنیای بی بنیاد ورفت چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل در عشق او جان داد و رفت نعمت الله دوستان یادش کنید تا بپنداری که
که رفت از یاد رفت **مولانا نور الدین لطف الله** المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا و تالیف
منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار
داشت و همواره او را در مجالس خاص طلبیده بهمت عالی نهمت براستر ضاء خاطرش میگماشت وجناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سدهٔ
سنیهٔ شاهرخیه شتافت و پرتو التفات شاهزادهٔ پسندیده صفات میرزا بایسنغر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنغری را
که مشتملست بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون را بر
سبیل تفصیل تا شهور سنهٔ ۸۲۹ در آن کتاب افادت آیاب درج فرمود بیت چو حافظ سخن را بدینجا رساند سپهرش بساط سخن بر فشاند تاریخ وفات
و موضع انتقال حافظ ابرو از دار ملال درین بیت که نوشته میشود مذکورست بیت بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر
زنجان بود **مولانا رکن الدین محمد الخوافی** جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنهٔ هراة بتدریس و افاده قیام
و اقدام مینمود و علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف
آن وحید زمان تیمن و تبرک میجستند وجناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم گذاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید
و روزی چند در شیراز که در آن زمان مقر اعزاز پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع که در آن اوان فرمانفرمای
شیراز بود بملاقات آنجناب بسیار میل کرد و چند نوبت استدعا حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد و مولانا بلطایف الحیل رخصت حاصل نموده
بحجاز شتافت و بکرات حج اسلام گذارده شرف زیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافت چون از آن سفر مبارک
بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس هیچیک از سلاطین نپسندید وفات آنجناب در ۲۲ شوال سنهٔ اربع وثلثین وثمانمایه روی نمود و مدفونش
در ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقریهٔ عوزه دروازه واقع بود **خواجه ابو الوفا خوارزمی** بتکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته و از مبادی
ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود و از نتایج طبع شریفش در علم توحید چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات بلاغت
آیاتش بر السنه و افواه مذکور و این رباعی از آن جمله است که رباعی من از تو جدا نبوده‌ام تا بودم این است دلیل طالع مسعودم در ذات تو ناپدیدم
از معدومم وز نور تو ظاهرم اگر موجودم وخواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنهٔ خمس و ثلثین و ثمانمایه درگذشت و همدر آن ولایت مدفون گشت
مولانا کمال الدین حسین خوارزمی در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهر
مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت ای در همه
عالم نهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو و طایفهٔ از اجلاف فقهاء حنفیه معنی بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسائل
فقهی تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت العرض نواب پایهٔ سریر اعلی رسانیده خدمت مولوی را جهة پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند
و هر چند سعی نمودند مدعای خویش را بثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بروجه صواب جواب گفته از آن بلیه خلاص
گردید مقصد اقصی در ترجمهٔ مستقصی از جملهٔ مؤلفات مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع آن کتاب بلاغت ایاب در غایت فصاحت و بلاغت نوشته شده
اما بعضی از حکایات آن از خلل خالی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آن جناب است شهادت مولانا
حسین در خوارزم بر زخم طایفهٔ از سپاه اوزبک که بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه و ثلثین و ثمانمایه بوقوع انجامید قبرش در پایان
پای پیرش شیخ خواجه ابو الوفاست **سید صدر الدین یونس الحسینی** از جملهٔ اجلهٔ سادات خراسان بود و همواره در طریق زهد و تقوی سالک
میبود و از جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی چنان استماع افتاده که امیر فخر الدین وزیر شبی حضرت رسالت را صلی الله
علیه وسلم بخواب دید و پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شماست یا نی آنحضرت فرمود که بلی فرزند منست و وزیر دیگر در تعظیم و
احترام آن زبدهٔ اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سرکار وزارت در قبضهٔ اقتدار او بود نگذاشت که تکلیف از

هیچکس از اکابر خراسان بر آنجناب تقدیم نماید و سید صدر الدین یونس در شهور سنه ببلدهٔ فاخرهٔ هرات وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام و سید معین الدین مرتضی در سنه از عالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین عبد الاول نام علیهما الرحمة والرضوان من الله العلام خواجه صاین الدین علی اصفهانی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مؤلفات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیدهٔ ابن فارض از آن جمله است وفات آنجناب بدار السلطنهٔ هراة در چهاردهم ذی الحجهٔ سنهٔ ۸۳۵ بوقوع پیوست مولانا جمال الدین عبد الغفار ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بود در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق و سابق نمود وفاتش در ۱۱ ذی حجهٔ مذکوره اتفاق افتاد حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار عظم شان آن سرور از بالای نقابت عرفان از آن زیاده است که قلم دو زبان شمهٔ از آن درین اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان نه در آن مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن بسالها فراوان در حیز تحریر تواند آورد رباعی عالی گهری که قدوهٔ احرار است در نور ضمیر کاشف اسرار است خورشید جمال مشتری اطوار است بی شبهه امیر قاسم انوار است از نفحات فوایح این نسیمات بمشام جان سالکان طریق ایقان میرسید که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود و بعد از چند گاه بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسیده نسبت بدان جناب نیز در شیوهٔ اخلاص سلوک نمود و امیر قاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد و منشا آن خدام عالی مقامش بود بدار السلطنهٔ هراة تشریف برده بارشاد فرق عباد مشغولی فرموده در اندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند و درگاه قبلهٔ اشتباهش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت خادمانش شتافتند و چون آنحضرت با میرزا شاهرخ و اولاد عظامش در غایت استغنا ملاقات مینمود و از کمال علو شان چنانچه طمع میداشتند ایشان را تعظیم و احترام نمی نمود از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیهٔ ضمیر میرزا بایسنغر نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی و اهتمام بر میان جان بست اما نتوانست که بی مشکلی بهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در سنهٔ ۸۳۰ احمد لر حضرت خاقان سعید را کارد زد بوضوح پیوست که مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت و دری برج امامت میرفته میرزا بایسنغر کیفیت حال بعرض پدر رسانید و رخصت اخراج امیر قاسم انوار حاصل گردانیده این معنی را بخدام عتبهٔ علیه اش پیغام داد لاجرم آنحضرت عزم سفر ما وراء النهر جزم کرده در آن ایام غزلی در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد که از جهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و مقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان و چون امیر قاسم انوار نور الله مرقده بانوار المراحم طی منازل و مراحل فرموده ببلدهٔ فاخرهٔ سمرقند رسید امرا و صدور میرزا الغ بیک در اندیشه افتادند که آیا از حضرت نقابت منقبت التماس نمایند که جهة ملاقات پادشاه خجسته صفات ببارگاه سلطنت تشریف آورند یا آنکه میرزا الغ بیک را بملازمت آن سدهٔ سنیهٔ امامت برند و چون حضرت میر بشهر سمرقند در آمدند بحسب اتفاق گذر ایشان بر در ارک افتاده دانستند که میرزا الغ بیک اینجا است بی تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب ملاقات فرمودند و میرزا الغ بیک بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار علیه الصلوة والسلام من الله الملک الغفار فایز گردیده از زبان گوهر بار شیخ سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقهٔ ارادت در گوش کشید و غاشیهٔ حسن عقیدت بر دوش افگند و چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر خراسان را بنور حضور منور گردانید و در شهور سنهٔ سبع و ثلثین و ثمانمائه وفات یافته در قصبهٔ خرجرد از ولایت جام مدفون گردید از آثار قلم درر نثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و ایضاً مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جملهٔ منظومات آن قدوهٔ اولاد خیر الانام است علیه الرحمة والرضوان من الله الرحیم المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن علا بوفور علم و دینداری و مزید فضل و پرهیزکاری از سایر اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خواطر طلبهٔ علوم می نگاشت و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلاً بتکفل امری از آن امور راضی نشد و بعهده نفرمود مع ذلک حضرت

شاه حتی اگر قضایا بر شرعیه را بصواب آن فاضل افادت آیا فضل میبرد و ما دام که از آن جناب استفسار نمی نمود تبعاً دخلی از احکام و دیعت بیان نمی کشود و مولانا مصلح الدین در وقتی که عزیمت بیشتا و تجاوز ببلده فاخره هراة نموده متصف بجاوی الاخری سمیع و شکیبا و غمامه در گذشت و در کنار گاه و در پایان مرقد معطر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادر زاده مولانا مصلح الدین خواجه ابو الفتح خواجه علاء الملک خازن دیوان الملک علت خازن ده علاء الملک تربتی بود که از بقعه تر مذبذ جاه و جلال ممتاز و مستثنی مینمود و خواجه ابو الفتح با وجود علو نسب بوفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام ملکزاده اکثر اکابر و صنادید آن ایام امتیاز تمام داشت و بجود و دست طبع نفاذ و حدت ذهن و قاد موصوف بوده تعلیم بلاغت رقم از سیات و نکات فصاحت آیات براوراق روزگار می نگاشت بجود و سخا دست مشهور بود و بحسن اخلاق و کرم اطوار بر السنه و افواه مذکور و انتخاب راحفاظ سعید میرزا شاه رخ در اوا خر ایام حیات بر سالت بکاله مامور گردانید و خواجه ابو الفتح حسب الفرمان بدان خطه که اقصی ممالک هندوستان است شتافت و مضمون رسالت را بابلغ عبارتی بعرض سلطان مجموده که مامال آمده بود بر سانید بر طبق آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وفات آنحا چنین صفات بمدران ولایت دست داد و چون تاریخ آن واقعه را هم بحروف دلالت معلوم نبود خامه سخن گذار بتحریر آن زبان بگشود از خواجه ابو المکارم سد پسر ماند خواجه ابو الفتح و خواجه ابو الوفا و خواجه ابو القاسم در شهر بکاله در ملازمت پدر حالی که بودند و بمدران ولایت توطن نموده دیگر بوطن مالوف مراجعت نفرمودند اما خواجه ابو الفتح در ولایت جام قایم مقام پدر روی الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی او از فرق فرقدی در گذشت خواجه محمد اصغر که از خورشید مادر در اطراف آفاق اشهر ست پسر بزرگتر خواجه ابو الفتح است و انتخاب در ایام شباب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین بعضی دیگر از علما، افادت تا تحصیل علوم محسوس و معهوم قیام نموده و باندک زمانی بدرجه کمال مترقی شده منصب تدریس را مثال اقران در ربوده و خواجه محمد اصغر اگرچه بشرف قدم بوسی و فوز علم فضل حسب انصاف داشت اما در سخت کوهی و مزاج دوست بود و همواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح گردانیده از بخشش ایشان اندیشه نمی نمود در اوایل ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا در اکثر مجالس زبان بمنقبت امیر علیشیر میگشا و و بواسطه آن خاقان منصور مجلا و وطن بخانب فرمان روا و نباء علی بذا از جانب خراسان آمده بایکان شتافت و منظور نظر بعقوب سلطان شده التفات در عایت بسیار یافت و در شهور سنه تسع و تسعمائه بعد از فوت یعقوب پادشاه خبر فوت امیر علیشیر موجب حدیث حب الوطن عنان بصوب خراسان منعطف گردانید بعد از وصول روزی چند در دار السلطنة هراة رحل اقامت انداخت و در اوا خر ایام حیات بتربیت مقدسه جام شتافته در محرم سنه ۹۱۱ الوداع جهان بعالم آخرت بر افراخت خواجه شهاب الدین ابو المکارم بسبب شریف آن عمده اکابر و اعاظم شیبان واسطه بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی قدس سره اتصال پیدا بود والد ماجده مولانا حمید الدین صدیق الله بن مولانا یحیی نیز در سلک اکابر فضیلت انتظم بود و در آن زمان فرخنده نشان چند سال در بلده هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود در شهور سنه ۹۶۳ در صباحی که بادار نعما بادا مشغولی میکرد داعی حق را لبیک اجابت گفته در حین سجده روی بجنات عدن آورد و چون یک شعبده از بسبب مولانا موصی الیه اتصال پیدا بد خانه مشکین نما مه در تعریف خداوند زاده این مبالغه نمایند شیخ زین الدین ابو بکر الخوافی علیه الرحمة من الله الوافی از جمله اولیا، و اعاظم بزرگان عشق بوده علیه الصلوة و السلام امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در ظاهر هراة رتبت بخش محراب بود و بهمت عالی بهمت برادشا دامت میگماشت و علماء

شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری بود و در سلوک طریق راضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی فرمود حضرت خاقان سعید و امرا و ارکان دولت آن پادشاه صاحب تائید همواره بقدم ارادت ملازمتش میکردند و بصحبت حسب الفرمش همن جبته لوام اتفاقا بخانقاهی که در وقف و فانش در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و تسعمائه بعلت طاعون انتقال فرمود و بخشت در قریه مالین مدفون شد و از آنجا او را بمدرسه اش آباد نقل کردند و از در و دیوارش آثار بجوار عبد گاه هراة برند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزارش عمارت عالی ساخت و منهور آثار آن بنا ماند است از حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاده که چون در سال مذکور بلاء وبا در بلده فاخره هراة شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر فتند و التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از حضرت مجیب الدعوات مسالت نماید شیخ

منع جوابداد که منعم خیانت بر بنده در خواست که هر کس دست بد عاری آورد بر دستش نهیزند و اگر زبان بشفاعت کردن زبانش از کام می افتد و انجماعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین رشته جان بحق در میان آورد و مدتی شیخ زین الدین دعا کرده طاعون بزبانش آمد و بآن علت وفات یافت قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله الاماسی بعد از فوت پدر بزرگوار خویش مدتی مدید در دار السلطنه هراة دو توابع و مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام مینمود و در فصیل قضا بارفق و مدارا طریق امانت و دیانت مسلوک داشته اصاغر و مداهنه نمیفرمود بحدوت طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا اشعار و لطایف نظم کرده بر لوح بیان میگاشت در ششم شوال سنه ۹۳۰ بعلت طاعون در گذشت و در کاریز کاه بخطیره قضات اماسی مدفون گشت مولانا ضیاء الدین نور الله خوارزمی عالمی تحریر فاضلی روشن ضمیر بوده سالها در مسجد جامع بلده هراة بامر تدریس مامور و بخطابت مشغولی مینمود و مشهور است که فوت عجیب و بلاغت انتخاب بر تبه بود که هر جمعه در راه مسجد جامع خطبه غیر مکرر انشا کرده مسجع طلایی میبسافت و او نیز در سنه مذکوره بمرض طاعون کرفتار گشته جان شیرین را فشانده قبرش در کاریز کاه است و در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبد الله قضائی متصل مقبره جناب مغفرت انتما مولانا مفتح الدین محمد علا الله تعالی جهانهما الله تعالی **مولانا جلال الدین محمد فانی** داعظی متورع و قاضی متدین بود و چند گاه در بلده فاخره هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود و در حضت حدیث از شیخ محمد هروی داشت و همواره نقش افاده بر الواح خواطر طلبه بیت میگاشت و در سنه مذکوره چون مردم او باکریزان گشته از شهر بیرون میرفتند انجناب بنظافه امانع میکرد و بالاخره علت طاعون بروی مستولی شده روی بعالم آخرت آورد و در قریه غجغارستان و آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع هرات مشهور بمدرسه شیش در **مولانا شمس الدین محمد** او حد مدرس مدرسه سبزه میدان و پیش نماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا کوهر شاد آغا بود و در سنه مذکور بمرض طاعون از عالم جان شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الاماسی برادر زاده قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنه مذکور بعلت مسطوره از جهان فانی رحلت فرمود **خواجه عبد القادر کویندہ** در انواع فضایل بنصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و اوزان تکمیل انبساز روزکار بادی خیال مساوات پیرامن خاطر نمیگذاشت و در علم قرائت و شعر و خط نهایت ماهر بود و در نوشتن کتابه لطایع جدید بیضا مینمود و در اوایل حال بدار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان ازوی بسیار عزیز بعتبر میبود و چون سنه اثنتی عشر و ثمانمائه بسیار اطفا میگرد و چون فرمانفرمای قضا و قدر شاه دروان سلطنه سلطان احمد جلایر را در نوشتند خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافته بود برتو انوار عاطفت شاهزاده عالی تبار لیت بروجنات احوالش تا فت از مجالس انفاس خویش معلوم میشود که در آن اوقات که میرزا میرانشاه جهت ضبط مرکز عمولایتی میشد و حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان مؤدب اورا پیش نهاد همت ساخته بقتل نامدار شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر در مجالی فقه کریخت و بعد از چند گاه در لباس قلندران نزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحبقران بروی افتاد و با و از بلند خواندن قرآن آغاز کرد و از مشاهده و استماع حسن خوشخوانی مسرت تمام کشته این مصرع بر زبان رانده که ع ابدال بیم چشک در مصحف زد آنگاه مشمول عاطفت خواجه را بلطف عفو و احسان آرایش داده ابواب تربیت و رعایت بروی روزکار بکشود و خواجه عبد القادر بعد از فوت صاحبقران کیتی ستان در ملازمت پادشاه عالمیکان شاهرخ سلطان بسر میبرد تا در شهور سنه ۸۳۰ بواسطه غارضه طاعون آبستک عقوبت کرد **سید نور الدین محمد** بن الامیر الکبیر السید شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه در خطه شیراز بمسرات حیات تعدی انتقال فرمود **مولانا شمس الدین محمد** بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزکاری اتصاف تمام داشت و پیوسته بسر انجام امور اهل اسلام قیام مینمود نقش خیر خواهی بر صحیفه ضمیر صغیر و کبیر میگاشت در مطلع سعد بن مذکور که مولانا محمد شیخ علی بوتیمی بعرض خاقان سعید رسانیده که احداث صابون خانه بدعتست و منع مسلمانان از آن امر مشروع آنحضرت و ران باب صدری بزبان آورد خدمت مولانا در حضور پادشاه روی آسمان کرده گفت خدایا می بینی که کلمه تو میرسانم و این معول بچه عشیره و خاقان سعید مغفور را شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون خانه را برانداز نده و جهت تخفیف صابون عیت را موافقه نسازند و مولانا محمد در روز جمعه ربیع الاول سنه ۸۳۱ از عالم انتقال نمود و اوقات حیاتش صد و بیست و هفت سال بود **استاد خواجه الدین محمد شیرازی** مدة و بمنتهای

نسخه صد و بیست سال

زمان و مرجع معماران دوران بود و از جمله آثار آن استاد نادره کار در دارالسلطنه هرات عمارات عالیات عهد علیا که هر بنا و آفاست حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید سپهبد غازی از استاد قوام الدین رنجیده مدت یکسال او را حضرت در آمدن بسیار کاه الهناه از آن مدار نشانید و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود و تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت آن را پیش بر حضرت خاقان سعید نهاد و مفهوم این بیت بروی خواند که بیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی اندام تمام بارحیات استاد قوام الدین در غره شعبان سنه ۸۳۳ اتفاق افتاد **مولانا خواجه علاء الدین عبد الغفور ابهری** سرآمد علما روزگار و اعلم فضلا نظام بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم کعبه رفتن حج اسلام و دریافت سعادت زیارت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه فرمود و بعد از ادراک آمد دولت عظمی مراجعت از نیشابور بطخار نزدیک به ولایت شادم در قریه علا بتاریخ ۱۸ رجب سنه ۸۳۳ رخت بعالم بقا کشید **مولانا یحیی سعید** در سلک افاضل و اعاظم انتظام داشت و همواره بتعلیم کوهر کانفیش مشغول تالیف و تصنیف پر ورق روزگار یادگاری گذاشت مشهورات بلاغت صفائش در غایت خیالی انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش در نهایت رنگ آمیزی چنانچه در مجالس انفاس مسطورست مولانا یحیی بخست تخلص میکرد و بعد از ان تقاضای رابقضای مبدل ساخت و معماری و اسراری نیز تخلصهای انتخاب است از غزلی که مطلع موده این بیت بخاطر بود و بیت افتاد پنهان دیده دور لاله ساغر خالی ازی مکنی رفت عمران داغ حسرت را دوا کی میکنی همچو بلبل تا می چوئی کی نوا خوانی پدید مرغ روح از شاخسار عمر تا می مکنی و از جمله غزلهای که در تتبع خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست بیت ازه برگ گلاب کلک بین تر ان تیر شه تا بر دیچ نهال عقل و ایمان شما و از جمله رسایل منظومه مولانا یحیی یکی بتعبیر خواب و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده بیت ای برون وصفت بتعبیر و کلام داور سیدار وحی تا نیام و از مولفات نثر آن فاضل پسندیده و صفات شبستان خیال حسن دل اسهوراست و بسیاری از نکات غریب در آن دو نسخه مسطور و فاتش در سنه ثلاث و ثلثین و ثمانمائة اتفاق افتاد **مولانا شرف الدین علی الیزدی** اشرف فضلا ایران و الطف علما دوران بود بکمال دانش و سخنوری علم کشته و بجمال طبعت و هنر پروری زامثال و اقران در گذشته عقود منثور دانش گا مثال اللئالی المکنون فرح بخش خاطر و در منظوم دانش در نظر دیده وران منحصر بهتر از عقود جواهر بیت روشن روان تیز زبان و بلند قدر محفل فروز انجمن آرای و سرفراز و مولانا شرف الدین علی همواره در خدمت عزاز و سلاطین عظام معزز و محترم میبود و بتعلیم لطایف نکات مولفات بدایع آثار و صحایف رموز کار و اوراق لیل و نهار تحریر میفرمود از انجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه است که باتمام رسانید و حروف و فق تاریخ لطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه کوب نیست و آن کتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائة باتمام رسیده چنانچه کلام مصنف فی شیراز بحساب جمل زان سال خبر میدهد و حل مطرز و منتخب آن در فتح معتمد لغز و شرح قصیده هُرده دکنه المراد در علم و فق اعداد از جمله تالیفات اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و فاتش در تفت یزد در شهور سنه ۸۳۳ اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد **مولانا شهاب الدین عبد الرحمن** لسان دلدار مولانا عبد الله بود و بنشئ اجداد و بلده وارد و بتحریر فخر الملة و الدین الزاری می پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار و احترام ملازمت حضرت خاقان سعید میبود و همین خاطفت انتخاب حضرت را چنان مقبول حاصل گشت که میزاعلام زر خرید داشت باقی اشیا بر این قیاس باید کرد از جمله آثار مولانا شهاب الدین حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و کاروان سرای که در بازار فیروز آباد طرح انداخته از نفقات استماع افتاده که در روزیکه حمام مذکور بانجام رسید و مولانا بانجا در آمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مسئله مخرج شده است جواب داد که هشت دینار گفت شخص عجب بوده از حقیقت این سخن آشکاف نمود مولانا گفت غلامان من بنامی این حمام را ساخته اند و سایر حمامیکه بنشیه و مصالح آن را ترتیب نموده و بنا را نکه غلام طمعی کرد ندارم دی روز هشت دینار داده ام گر بنجیر از جواب این عمارت را طعمی کرده اند و فات مولانا شهاب الدین در روز سنه ۲۰ جمادی الاخری ۸۳۵ اتفاق افتاد و مدت مرض شصت و سه سال بود **مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر** را اجدادی مولانا شهاب الدین بوده در غایت عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و از فنون فضایل و کمالات بهره تمام داشت و هیئة نقش ترتیبت و رعایت افاضل و علما بر صحیفه ضمیر نگاشت و چون مولانا جلال الدین رکت روش آباد اجداد گفته شروع ملازمت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله بجای آورد

سنه ۸۳۵

می آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده در غایت تجمل و حشمت سلوک می کرد میرزا الغ بیک تصور فرمود که جمال حالش بحلیهٔ علم و دانش محلی نیست بنابران طریقهٔ خدمت اختیار نموده از جهت نسبت بجناب صدارت منقبت بد مزاج شده روزی بملاحظه آنکه او را امتحانی سازد صحیفهٔ مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی و هیأت بوی داده گفت مرا درین سخن دغدغه ایست و این فن موروثی تست لایق آنکه بمطالعه نموده رفع آن شبهه نمائی و مولانا ملاحظه در آن صحیفه نکرده و سخن او را معلوم فرموده از میرزا الغ بیک پرسید نزدی که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل نخست تا وقتی بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیک آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت چنانچه میرزا الغ بیک بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید و وفات جنابش مانند پدر و برادر در شصت و سه سالگی بود **مرتضی صحاف** در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی بتعهد منصب احتساب نمود و پادشاه شریعت پرور دست تصدی او را بتمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سبوی و خمها را بر انداخت و چون نوبت بشرابخانهٔ شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی از کشته شدن اندیشیده در شهور سنه ۸۴۴ بعرض حضرت خاقانی رسانیدند که بیمن معدلت و شریعت پروری خدام آستان شهریاری مستی عربده جوی ترک مشکین خطان ختائی مشاهده نمی توان کرد اما خمخانهای شاهزادگان سعادتمند میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامالست و اندیشهٔ وصول بآنجا جهت ریختن شراب مرد محال است ع آنجا که شمال و نزد یا صبا نارسد پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدر شرابخانهٔ آن دو شاهزاده تشریف برد و سید مرتضی و مولانا عبد الجلیل را فرمود تا با محتسبان خود باندرون رفته تمامی شرابها را ریختند و بسیاری بادهٔ حمرا در آن خمخانها بمثابهٔ بود که از شراب ناب جوی از یاقوت مذاب در میان کوچه روان گشت و رندان می پرست از استشمام رایحهٔ آن از دست رفته در غایت حسرت کلمهٔ یا لیتنی کنت ترابا بر زبان ایشان گذشت نقلست که بعد از این واقعه بچند گاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر در قریهٔ از بلوکات هراة سوچخانه طرح انداخت و صباحی که شاهزاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان داعیه دارند که در بلوکات شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس برین امر اقدام نماید بعرض مایم تا دیدهٔ او را از چشمخانه بیرون کشند میرزا محمد که این تهدید شنید از سر آن اندیشه در گذشت و پس از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هری رود لحظهٔ بتجرع بادهٔ خوشگوار مشغول گشت در آن اثنا بر ملازمان غضب فرموده بدست قهر شمشیر از نیام برکشید و آن جماعت گریزان شده شاهزاده از عقب ایشان اسب برانگیخت قضا را در آنوقت سید مرتضی جهت مهمی متوجه پل مالان بود ناگاه چشمش بر میرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست متوجه اوست لاجرم بر هلاک خویش متیقن شده و از مرکب فرود آمده کلمهٔ توحید بر زبان رانده بایستاد اما میرزا محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرد و از اسب پیاده شده زبان باداء سلام بگشاد گفت سید تو می پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا و مرا تعزیر کن سید آنحضرت را دعای خیر گفته فرمود که تعزیر شما همین بس است که از اسب فرود آمدید طریقهٔ انقیاد و تسلیم بجای آوردید غرض از این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان بدین مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا می کوشیدند یوماً فیوماً ساحت مملکت سمت وسعت می گرفت و ساعةً فساعةً ریاض دولت صفت خضرت و نضارت می پذیرفت رباعی سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک بی شحنهٔ عیون شرایع طمع مدار لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان بی یاری سیاست شاهان کامکار **مولانا کاتبی** نیشابوری محمد بن عبد الله نام داشت و از جمیع شعرای زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدت ذهن ممتاز و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج می نمود و بتخصیص در قصاید دیوان غزلیاتش بغایت مشهور است و در اکثر قصاید کثیرة الفوایدش مدح و ثنای میرزا بایسنقر مسطور رسالهٔ تجنیسات و ذو البحرین و ذو القافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جملهٔ مثنویات آن شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات این رسائل در غایت لطافت و انتظام مولانا کاتبی در شهور سنه ۸۹۳ در ولایت استراباد بمرض وبا مبتلا گشته بر بستر ناتوانی افتاد و در حال سکرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد قطعه ز آتش قهر و با گردید ناگاه خراب استرابادی که خاکش بود خوشبوتر ز مشک اندرو از پیر و برنا هیچکس باقی نماند آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک **بابا سودائی** از ولایت

وفات مولانا مذکور در سنه ۸۴۹ دست داد

ابیورد بود و بخست خاوری تخلص مینمود ناگاه عندلیب سیده دم مدتی سر و پای رهینه در کوه و صحرا می گردیده چون نوبت دیگر بکمال خویش آمد سودای تخلص
گرد و پیوسته زمزمه میرزا بایسنغر قضا یذعر آنظهیری آورد و گاهی تخلص غزل تیز سیر میبود و زبان باد اوستخوان میزد آنسیری گشود چون عمرش انتهنا دیجاوز
گشت درسته بابیورد درگذشت این مطلع از اشعار اوست که بمثابت عزت خال بخت و رد و حفظ ریحانست دبهجت غنچه و دندان در و لب
مرجانست **مولانا محمود عارفی** گزارشها بیرعزار زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بسلمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در آن
اوراق مسطور که بمثابت عهد کرده م که نیایم بدر از میخانه تا بمان دم که مرا برنشود پیمانه و از جمله مثنویات مولانا عارفی کوی و چوگان نظمی است در مجال
جودت و این شعر بمثابت و اعتراف اسپ ازان کتابست نظم چون کوی بهر گیسوی میدان میدان چو کوی بهر گاه که در عرق شدی غرق باران
بوی و در میان برق آوبخته صرصر از دم او بگریخته آذر از سم او و فاتش در سنه بدار السلطنه هراه اتفاق افتاد **امیرشاهی موسوم**
بالملک بود و چون بنشست بسر داران سپرد امی پیوست و مذهب شیعه داشت شاهی تخلص مینمود نوبتی میرزا بایسنغر او را طلبیده فرمود که مناسبت
گرا این تخلص یا گذاری و تو اشعار خود را بتخلص دیگر مرسل سازی امیرشاهی امتثال قبول کرد و بازاران حضرت بایسنغری آن بهر سه سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد
گویند که روزی امیرشاهی باتفاق جمعی از ندما جلس بدرگاه آن پادشاه چالیجا رفت و میرزا بایسنغر آن همه طلبیده امیرشاهی با او زداد امیرشاهی
در آن باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد و غزل دیگر در رزم و طرب جام دما دم میزنی خون دل خورده چند از عاشقی دم میزنی حیف از ان ماه
که با اهل ستم میکنی ضایع آن پری که بر دلهای سیم میزنی بازگن از خوبان آن نرگس عناکه عمر میرود چون دور گل با چشم بر هم میزنی میکشائی
طره و دلها بغارت میبری مینمائی چهره و آتش بعالم میزنی میکنی محو و امانی در شاهی در مانده را دست رد بر سینه باران محرم میزنی از تفاق
استماع افتاد که امیرشاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم کشیده و از انجمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان
ساخته تمنا با بآب اطال نشست و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمع افاضل عالم بحقیقت اصابت تمامی اکابر فضلای بنی آدم افتاده تا غایت بکرس
بطالع آن اشعار بدایع آثار فایز شده بآن تعریف و تحسین گشاده تعال امیرشاهی بحوار معرفت آلهی در ولایت هرات بادی سنه ۸۵۷ روی نمود و بعضی
اورا بسبزوار برده در حضیره آباد جا دادش دفن کردند خواجه اوحد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخن گذاری مرثیه گفته که یکبیت ازان اینست
بیت کو بشور نیز و نیز انا شک و آه هم سبزوار زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار **مولانا شمس الدین الهروی** شاگرد مولانا معروف خطاط
بود و همین ترتیب میرزا بایسنغر در حسن خط مرتبه ترقی نمود که مبادی خطوط خویش را بنام او بقوت مستعصمی کرد و مهمران نکته دان این معنی را قبول فرمودند
مولانا جعفر تبریزی در تحریر انواع خطوط در درجه کمال حاصل داشت بخصوص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبد الله شیرازی و
مولانا شیخ محمود که آنچنان مقاله صیرفی وقت و یاقوت زمان بودند در شاگردی مولانا جعفر آن مرتبه را تمام حروف گویند که چون تتمه اوائل
افاضل زمان گشته نشان خاقان جمجاه زمان سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت نشد که خامه سخندان در تحریر و تقریر وقایع ایام
پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید و ذیل این جزو را بذکر مجملی از احوال سایر سلاطین آن دودمان بیارایند و من الله الاعانة
والتوفیق **ذکر رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله** اختر نوبخش برج نامداری و کوکب شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله
که اسن اولاد میرزا بایسنغر بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاه زادگان تیموری ممتاز و متخلق مینمود و
ذات حمیده صفاتش بعدالت انصاف مایل و وجود فایض الجودش موصوف بحسن کردار و لطف شمایل اما انجناب بتمهید اساس عیش و عشرت و انبساط
لهو و مسرت شغف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلادت و جهانگیری عاری بوده خیر خیال شرب می کلرنگ و استماع آواز دف
و چنگ نقشی بلوح ضمیر منیرش نگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنغر او را با مارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک
و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدارش نهاد و شاه زاده بموجب کلمه ایوالد الحقیقی بایدالعزعمل نموده ابواب لطف و احسان بر روی
رعایا و طبقات انسان بگشاد و در وقتی که حضرت خاقان سعید رایت نصرت آیت جهة دفع طغیان میرزا سلطان محمد بصوب عراق برافراشت
میرزا علاء الدوله را مامور نظر شفقت کرد اینده در بلده فاخره هراة گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان فانی

فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله بخیال استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خوانین بروی مراد و لشکریان بگشود و بذل و بخشش بنواخت بدامن زر و سیم و گوهر فشاند و بعد از انکه آن شاهزاده مدت بکمال دولت و کامرانی اوقات گذرانیده در شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۴۳ از منزل برزخ آباد دست برد سپاه میرزا الغ بیک گورکان منهزم شد و باستر آباد و حدود چند ماه در ظل حمایت برادر خود رستم میرزا بسر برد و در اواخر سنه مذکوره که میرزا با برادر استطاعه همراه آستخیر نمود میرزا علاء الدوله را با سپرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود و بعد از چند گاه انجناب را محبوس گردانیده بعراق نزد میرزا سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در چاران کشته گشت میرزا با برخورد که میرزا علاء الدوله را سیل کشته اما بعضی گویند با شاهرخ آن فضل شفیع بود وسیل آستین بر وجهی در دیده جهان بین آن قرة العین سلطنت کشید که دیگر بقوت بصرش نرسید لاجرم بعد از چند روزی برادر بکر بخت و مقدمی بدیده در اطراف عالم گردان بوده چند نوبت دیگر با برادران و اقربا مقابله و مقاتله قیام نموده اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اوائل سنه خمس و ثلثین و الف نام بر کنار دریا و تلزم در خانه مملکت پستون بستداری عنان عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمان عتبش او را بهراة برده در تربت المغفرة مهد علیا کوهر شاد آغا بخاک سپرده نصب و ارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت می افراشت **ذکر میرزا الغ بیک گورکان** میرزا الغ بیک که محمد تراغای نام داشت پادشاهی بکمال درجه فضیلت و هنر پروری از سایر اولاد حضرت خاقان سعید مغفور و بفر عدالت و داد گستری از تمامی اشال و اقران منفرد دانش جالینوس حشمت کیکاوس جمع فرمود و در سایر فنون حضوصاً علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود قرآن مجید را باقرارت سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال میگماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران سعود تحصیل سبق کرامیت و لادت با سعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز دیشنبه نوزدهم شهر جمادی الاولی سنه ۹۰۹ در قلعه سلطانیه روی نمود و چون آن شرفش یازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود و جناب الغ بیگی در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنه ۹۱۱ با یالت و ولایت ماوراء النهر سرافراز گشت و همین معدلت و رعیت پروری با ملک رمانی آن مملکت را در معموری هر بقعه رسانید که بر ثلث از شهرین در گذشت و در سنه ۹۳۲ انخسرو ولی نامند در وسط بلده فاخره سمرقند مدرسه رفیع و خانقاهی منیع بنا نموده باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قریه و مستغلات خود را تمامیان بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد که تمامی کاروانسرا در ظاهر آن بلده فردوس نشان بر صدری مبنا و نهاده اند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن بنا اهتمام داده و از نتایج آن رصد یحیی مرتب گشت که آن را زیج جدید کورکانی گویند و الحق اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند و میرزا الغ بیک گورکان در ایام ایالت پدر بزرگوار در کمال اقتدار و فر کار فرخنده آثار بیکدیگر رسانید و بعد از انتماع حضرت آنحضرت از معتقدی امر جهانبانی گشته لوای جهان کشا بصوب خراسان برافراشت اگر چه میرزا علاء الدوله علمه کرده خراسان را فتح نمود و تا نگاه نتوانست داشت و چون ایام حیات و اوان کامرانی جناب الغ بیگی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید و بر انجناب غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیک در سنه ۸۵۳ و حسین و ثمانمائه بحکم فرزند ناخلف شهادت چشیده بر ریاض عقبی شتافت خواجه ناصر الدین عبد الله خوافی و سید حسام الدین بن سید زین العابدین جنابانی در سلک وزراء میرزا الغ بیک انتظام داشتند و بقدر امکان نقش کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار می نگاشتند

کفتار در بیان عبور میرزا الغ بیک گورکان از آب آمویه و بتاخت یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس پسر میرزا علاء الدوله میرزا الغ بیک چون در سمرقند فرمان روا گشت و مدت خاقان سعادت مند خبر یافت روزی چند بر اسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و تجمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرمود و بنا بر انکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیگی تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود میپنداشت لاجرم بعد از اقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراء النهر و گستهان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان بهضبت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته و در آن منزل شنید که میرزا عبد اللطیف با پسر خود میرزا محمد جوکی که ولایت ارسنک و سالی سرای و ختلانات بسور غال و بود و خود را قطعه بایله خاقانی را شنوده است تو خیال نا استقلال عدد در دماغ و شیخ خان و قندز و بغلان را ضبط فرموده بنا بر آن طریقه رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیک رسل و سائل متعاقب

وتواتر نزد شاهزاده فرستاده او را بجزر مصاهرت خویش وعده داد تا از مقام سمرقند روی بار دوی عزیمت نزد کوار نهاد پس از وصول برودی چند آماده
قدر وقریب از ناصیه حالش لایح گردید و میرزا الغ بیک او را گرفته مقید بسمرقند رسانید اشکاه بدولت واقبال نائب آمویه گذشته در حدود بلخ
رایتا استقلال برافراشت در آن اثنا قصه شیخون نیشاپور وکرفتاری میرزا عبد اللطیف انتهار یافت و میرزا الغ بیک در باب حرکت وسکون مابرا
وتوقیفان قرعه مشورت در میان انداخت پس ازیقل وقال ارای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که میرزا علاء الدوله از در صلح وصفا در آیند تا کوهکان
پادشاهی رقعه هراة مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آید ومولانا بیرک محمود را که بعالی منصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده
ارسال نمود و در باب منتهد اساس وفاق وقطع شقاق مضمون شیع پیغام فرمود و دران ولا میرزا علاء الدوله باعساکر ظفر مآب بعزم رزم سپاه
سمرقند ناکنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت ایاب خبر نهضت میرزا ابو القاسم بار از ظرف جرجان بصوب خراسان در
اردوی میرزا علاء الدوله بسمت وقوع پذیرفت وشاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دیده بخشان بیرک محمود را بعزم قول اقران داد
وبدار السلطنه هرات بازگشته میرزا عبد اللطیف را مقرر و محترم نزد عزم بزکوار کسیل فرمود و او در حدود بلخ ملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته
میرزا الغ بیک فرزند پیوند یگانه دشمن جان کسیل را در آغوش مهربانی کشیده و زبان بستایش خاطرش گشاده بلخ را بر سم سور عال بدو وانهاد و خود بجانب
مراجعت بصوب سمرقند برافراشت **ذکر شمهٔ از احوال میرزا ابو القاسم بابر و لقب او غیاث السلطنة والدین میرزا**
بالنسبة میرزا ابو القاسم بابر پادشاهی بود بلطف طبع وحسن خلق موصوف وبضبط بساط عیش ونشاط نهایت مشغوف از غایت تواضع وکسر نفس در
مدت سلطنت بر تخت نشست واز کمال مکارم اخلاق ولطافت طینت هرگز بنجی درشت خاطر بگیتی نباخت ودر میدان رزم هژبری بود وخنجر
گذار و در مجلس بزم ابری که هزار شاراز و فور سخاوت زر تمام عیار و مجوهر بیقدار در نظرش یکسان بود و بواسطه علو همت حاصل بحر و کان بخشش گردونه او وفا کان
رباعی دید در یا بخشش پیوسته او ز دو کف تخلیت بردی از دست او با کفش کو بحر در دعوی هیچ ز انکه نبود در کفش جز ها و هیچ و میرزا ابو القاسم
بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت برادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد نهایت بی اعتنا بود و بجز دو اهی که جهة او تعیین کرده
بودند او قات گذرانیده روزهای ایام صبر بسر میبرد و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب به
همراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون ببسطام رسید قاصدان میرسند که که در آن سال بموجب فرمان
خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود و بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشته و او را بسلطنت مملکت مازندران نوید داده بدیار انجانب
برند و او میرسد و که لوازم استقبال بجای آورده جنیبه و رکاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد و محسن و معقول افتاده آن مملکت
در قصهٔ قصد میرزا بابر قرار یافت و در سنهٔ ثلث وثمنین وثمانمائه میرزا بابر خراسان را بعزم فتوح ساخته با چهار رایت دولتش بر و جنات احوال متوطنان
دار السلطنه هرات مائف و در سنهٔ خمس وثمنین وثمانمائه در موضع چهاریار او را در حوالی میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و مهر اخوت و محبت
از لوح دل بآب خشم شسته بنیاد حیاتش بباد انداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته الوایات را نیز در خیر تحریر کشید و حکام منصب کرده بخراسان بازگردید و بعد از وفات میرزا بابر بر چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاخر سنه ستین وثمانمائه در مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها الصلوة والتحیه
روی نمود و از بدایت حیات بنائی او تا آخر ایام زندگانی دو سال بود و در امور وزارت میرزا ابو القاسم بابر خواجه وجیه الدین بسمعیل سمنانی و
خواجه قطب الدین طاوس و صال اشتغال میداشتند و در ایام دولتش تحریر داده بپرتو اهتمام الدین و مولانا محمد بخاری معماری رایت صدارت می افراشتند

محمود شیخ

کفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر و ذکر قبیه سازی و تولد میرزا شاه محمود
چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت غایت سهو عنان بکران بطرف ولایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان بولایت
خوشان رسیده مستعد حرب و پیکار ایستاد و میرزا علاء الدوله انخبر شنوده و با میرزا الغ بیک کورکان جنانچه مذکور شد صلح نموده بردی مشهد نهاد
بعد از وصول آن مقام مبشرک نفس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بحمایت برادر سال داشت و چون آنشاه زرخواه در برابر جوانظفر و او
میرزا با بر صف آرای کشته نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده از بهر و جانب امرا در میدان فرود آمدند و مهم صلح را بر انجله قرار دادند

قرار دادند که فاصله میان مملکت برادران ولایت جنوبشان باشد و برین موجب عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت و میرزا ابوالقاسم بارغنان بگران بجانب مازندران بعطاف داود و چون ماستر باد و سید خیان شنید که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ساری بود کردن از ربقهٔ طاعت خدام آستان سپهریاری می پیچد و سر بحلقهٔ فرمان برداری در نمی آرد بنیاد آن در آورد آخر سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمائه با لشکری هر یک از ایشان چون شیر ژیان و پیل دمان از بیشهٔ جرجان بصوب جنگل مازندران روانشد و از آنجانب سید محمد نیز از ساری و توابع سپاه بسیار بهمه مازندرنیان دیوسار درهم آورده بعزم جرأت موکب همایون استقبال فرمود و در منزلی کنار تشابک اشجار و تداخل اوراق و ازهار نسیم صبا با وجود لطافت بسیار آمد شد دشوار بود و رویت نور آفتاب جهان تاب در ضیق آن بیشهٔ پرپیچ و تاب محال مینمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی در غایت صعوبت دست داده انامل عنبا ستان آلهی ابواب نصرت و پیروزی بروی میرزا بار گشاد و سید محمد بجنگل صعب المسالک گریخته موکب شهریاری در زمان حمایت حضرت باری بساری شتافت و از پرتو ماتجنه علم کشور کشای آن مهر سپهر کامگاری اطراف آن مملکت اضاءت یافت لکن سید محمد از در تضرع و زاری در آمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابوالقاسم بارغنتش جنایت تاب را مبذول داشته از سر جریمه او درگذشت و مقرر شد که دیگر سلطنت ساری را بر و مسلم داشت و یکی از بنات آن سیه موده صفات را در حبالهٔ نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت و در شب شانزدهم محرم الحرام سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه و با سپاهی شصت و عطارد بخش فی منت میرزا ابوالقاسم بابر دا مولوی عاقبت محمود گرات فرمود و میرزا ابوالقاسم بارغنتیج و مسرور گشته نام خجسته فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر نمود و طوبای پادشاهانه و بخشهای خسروانه ترتیب داده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای ارغوانی کشیده صلای عیش و خرمی و ندای مسرت و شادکامی بر سکان ماهید رسانیدند طبیت بوستان دوستان افشاندند بین بهجت نشاء آسمان بر آسمان انداخت زمین شادی کلاه فکر

مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا الغ بیک کوران از آب اموبه بنیت کشورستانی

دران اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد و ذکر زهره از نوکران تراکمه در وادی قصهٔ نیشاپور رکرشکشته اند مطلق العنان خواهم ساخت و از خزاین حضرت خاقان سعید مغفور آنچه لایق تا بشد نزد عم گرامی ارسال خواهم داشت اما باین مواعید و فرامین و پند چند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرده ملازمان حضور را طلب فرمود و بجای نرسید بلکه میرزا علاء الدوله بتعجیل تعرض بولایت اندخود و شیرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبد اللطیف ازین جهته برافتضته بیک ناکاه بر سر میرزا صالح تاخت و او هم بمریت عنیمت شمرده بهزاد حیله خود را در میرزا علاء الدوله انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانیدند و در میان ستان غنان غنیمت بصوب بلخ و شیرغان معطوف گردانیدند بعد از وصول بحدود خود ایلچی از نزد میرزا الغ بیک آمده معروض داشت که اگر عبد اللطیف حرکتی نمایند سر بر زنند مناسب آن بود که فرزندان ما را اعلام کردی تا بتدارک پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را از ویرانی منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جای داده و روی بصوب هراة نهاد تا لشکریانش در اندخود و شیرغان غارت عام کردند و در هر جا هر چه یافتند بردند و چون میرزا علاء الدوله بستر سریر اقبال رسید و فصل ستان بپایان آمده سلطان ربیع فضای مسایین را با انواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید میرزا دستان بصد زبان صلای عیش و عشرت در داد و کل جلوه کنان براورنگ فیروزه رنگ نشسته رکس فتح زرین برگف نهاد میرزا علاء الدوله جهته سنت خان پسر نیک اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان هر تب اسباب طوی اشارت نمود و بساغ زاغان راکه باعتدال هوا و رابت فضا و طراوت گلزار و نضارت اشجار شهره دارد جهته انگار یعقین فرمود و فراشان چابکدست در آن ساحت دلگشا قبه خیمه و خرگاه با اوج مهر و ماه برافراختند و مهندسان شترن کار چهار طاقهای سپهر آسا را بر تن تکلفات بسیار معد و جهتها ساخلته پیشه وران هر هنر مند هر یک بمناسب حرفه خویش بقدیه و رغایت غرابت برروی کار آورده و حکم ترخانی صدور یافته صغیر و کبیر بر نا و پیر مربط بساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا رکن الدین علاء الدوله را و ایلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف بردو از دست ساقیان هر چه سیمین شتر ابی صافی تر از آب معین در کشیده بفرش

غم از لوح دل بستر و از تاب آفتاب شراب کلزار عارض ساقی پرالاله سیراب میبود و اقداح بلورین از لطافت باده گلگون در نظر بلنبیده مجتمع از قوة
نایبای بود و مغنیان بنغمه ساز و سازندگان خوش آواز از الحان دلکشای و نغمات فرح افزای سپهر کبود را رقص آور و رندان خوان سالاران بارگاه
سلطنت آشیان با انواع اطعمهٔ گوناگون از بره چه در حوصلهٔ جنبان گنجد فربه و مهیا و آماده کردند و آن آثار و نگارسازی کارعادت و دیرینه خویش مطهور ساخته
و صرصر فتنه و را هنر از آمده آسوده ایام و سرور را نغم و الم مبدل گردانیدند ع ای دای نغم لا یکد الدهر و در روزیکه معرب بود که طوی عام و هنده و صحیح
و شریف در آن انجمن لب بر لب جام فرح انجام نهند منهی بسیان برق باد از جانب اندخود در سید و خبر رسانید که میرزا الغ بیک بعزم رزم ده قاضی
را کحد رود و صحنی بلدهٔ مذکور است مخیم اقبال گردانیده آرمی خاک عالم را بعزم برشته اند و قم ثبات و عزم را صیقه عالمگیر نوشته اند راحت و دنیالی
جراحت میست و رافت بهرخضر ابی مخافت فی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی هم اند

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا الغ بیک و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب چون چنین
عالیشان میرزا الغ بیک کوکان را بدید و سپاه خراسان در ولایت اندخود و بشیرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده با لشکری چون امواج دریا
بی پایان آب موجزن گردیده ده قاضی را معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورده و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی این حال واقف گشته
بساط بزم در هم پیچیده و با همه تمام جرگه ترزره و سلاح لبسها بخشیده موجه میدان رزم گردید میرمحمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید دارغه
بحکومت و دارغگی همراه باز گذاشت و مولانا احمد بسالول را که از جمله معتمدان او بود بخصوصیت امتیاز داشت بطلقه عادگ خان نعوذ نامعهود بود
ارسال داشت و گولوای حصار اختیار الدین باقاجای بیک تفویض فرمود آنگاه رایت حضرت آیت بکنار آب مرغاب برافراشت و چون از
کوتل نیخاب بگذشت همچنین در خاطرش گذشت که نوبت دیگر با هم نزدکوار طرح مصالحه اندازند و باره آن فتنه را آب تدبیر منطفی سازند و نمازان
جمعی از مخصوصان را شهریار گردانیده تا شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و نزد میرزا الغ بیک رفته ابواب صلح و صفا باز کشایند
و شیخ این معنی را سمع رضا شنوده بعزیمت فرمود آ قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ
بیک کوکان را پس پشت آن میرزا علاء الدوله وقوف یافت بخوم آسا آسایش و حرکت بوحی وطی منازل شتافت و مانند برق و باد از آب مرغاب
گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت از انجانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش رفته از سر دو طرف متصوبه صفوف و تهیهٔ اسباب قتال
سیوف قیام نمودند و مهیئه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب خبک و پیکار بروی روزگار یکدیگر کشودند و قول لشکر همه قلب طلعت ع
میرزا الغ بیک کوکان را پیش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار برافراشت و در برانغار علم زنگار میرزا عبد العزیز با موج سپهر
دوتا رسید و در قلب چند قوشون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب و منکل گردید که در هر طرف بمدد احتیاج افتد معتمد کوکبا شنبه و جنود
خراسان را از طرف قول حسین امید بهزاد بیچه لوا و میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فرشکوه میرزا اصالح منکلی میبود و جوانغار از لعان تیغ و سنان
میرزا خلیل رئیس داشت و در قلب چند امیر بوتان همه سوران کوکبا علم شجاعت برافراشت نهیب همه سر از خشم و دل پر از کین بارودی مردی
برافکنده چون آن دو سپاه کینه خواه با این ترتیب آئین نبرد بکار ساز سپاه دشمنان کرنای و سورنای و غریو کوس کرده و شوتان از دره نه منزل بهرام
در گذرانیدند بهیئت چنان آمد از هر دو لشکر غریو کزان هول دیوانه شد ژنده دیو درانحال میرزا عبد اللطیف شیرازی صف سپاه خراسان ویران
کرده عنان باو پای تازی بجانب لشکر سمرقند انعطاف داد و آنهنگی برخاطر میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان دل لشکسته کشتند تیغ دلکت
شات قدم نموده بیاد چمله تنش گذاران تیر ساختند و سمر قندیان بشمشیر پای آبداران بنام انتقام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند غنیمت بسی
کشته افتاد و بر یکدگر ریخته یلان هلاکت اثر میرزا علاء الدوله در آن معرکه بهولناک بعقد معقود و لوای صبر و تحمل مرعی داشت اما
چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیک کوکان است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان زنان و مردان و مهراسان
از هم فرو ریختند و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی که رخ نهاد میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدسه در هیچ مکان توقف ننمود و از انجا نظم
اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در جنوشان بابرادر ملاقات فرمود و میرزا ابو القاسم بابر بهادر انجناب را در آغوش مهربانی کشیده خاطر خویش را عیبت

سلطان ۱

بیکیار ۲

تلطف

بمواعید دلپسند تسلی داد و باظهار عقده دلجوئی کرده ابواب تلطف بر روی او بگشاد و چون چند روز اقامت نمود بداد التفاته میرزا رسید عهد علیا که پرنیان آغا با تفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابوسعید دارغه و غیره بر سبیل تعجیل آمبنگ راه عراق سازداده و سلطان ابوسعید را در راه کرمانشاه دیکران بسلامت بپیوندد و میرزا الغ بیک کورکان چون بصورت فتح و ظفر در آئینه مراد مشاهده نمود لشکر منصور را قرین فتح و ظفر مقهور منع فرمود و شکر نعم الهی بجای آورد و همتها بما طراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان کرد تا باوجود آنکه در آن جنبت میرزا عبد اللطیف غایت پرولی و جهلوانی تقدیم رسانیده بود جلدوی فتح تمام و لدخود ترخود میرزا عبد الغریز را قرم فرمود دیان واسطه بغداد بقاشیه صمیر شاه زاده نشست و انمنعی بجز بان شده که ماحر مجا لفت بدیر برگردانگرده مکر عداوتش بمیان بست القصه میرزا الغ بیک کورکان کامران و کامیاب از منزل ترناب بجانب دار الملک خافان مغفرت مآب در حرکت آمد و در منزل چهل حران سیاه همه قشیخ بهاء الدین عمر که جمله بتهدید بساط مصالحه متوجه گشته بود رسیده بود هرچه داشت عرضه نهب و تاراج کرانیده و میرزا الغ بیک همه آن منزل با شیخ ملاقات کرده تعظیمی تمام میرزا یاری آورد و فرمود تا با خافان مخده آنجناب را بازدهند و چون بوادی نواحی هراة از اغبار موکب آن شهریار عدالت شعار عنبر بیز گشت سادات و قضات و موالی و اهالی هراة استقبال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی و ثناخوانی قیام فرمودند و میرزا الغ بیک نظر تفقد براحوال اطایفه انداخت و همه را مشمول الطاف حسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت معاودت الکمال کوتوال قلعه تیرتو مقالیه قلعه و ذخایر سال بسته اظهار اطاعت کرد و ایضاً اقاجی بیک که در قلعه اختیار الدین بود طریقه متابعت تقدیم رسانیده مشار الیها و شاد بجای آورد و میرزا الغ بیک از اظهر الرالسلطنه هراة میرزا یار علی و لد اسکندر بن قرا یوسف را که در ملازمتش بمبعود و سلطان ابوسعید دارو غه رابند کرده بقلعه تیرتو فرستاد تا گاه بگاه قرع شوکت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف استرابا دانعطاف داد

گشادن رویان توجه میرزا الغ بیک بجانب جرجان و خروج سلطان ابوسعید دارو غه و میرزا یار علی بگمان

چون میرزا علاء الدوله در ولایت جنوشان بمیرزا ابوالقاسم بابر بهادر پیوست اکثر بگمان که ترناب عنان توجه بدانطرف تافته از دعای عظیم در پای علم برادران روی نمود و میرزا الغ بیک ناچیز نموده خواست که بنگاه تعرض در شیشه جمعیت ایشان اندازد بنابر آن بدانجانب نهضت فرمود و بعد از وصول بمشهد مقدسه سزاوار زیارت و طواف روضه منوره رضویه علی صاحبها تحف الصلوة والتحیه بجای آورده صلات و نذورات بمجاوران آن عتبه کعبه مرتبه رسانیده از انجا بالنگ راه گمان رفته چند روز در چهار باغ آن مرغزار و لغور در ولایت اقامت برافراشت و در آن منزل یکی میرزا بابر بدرگاه عالمپناه رسیده تحف و هدایا گذرانیده و بقبول خلعه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام جهار گردانید و میرزا الغ بیک اظهار غایت و شفقت فرموده فرستاد تا مشمول انعام و احسان اجازت معاودت داد و بمعاقب کوچ کرده تا ولایت سفران عنان بگران بازگشید و مدت بیست روز در ظاهر آن قصبه بیاسود و عشرت را فراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی کثیر از شیران بیشه سپهر افروز بطرف بسطام روان ساخت و خود نفس بایل ارشیم رفته بی جهتی عنان اجازت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر طریق آن قرار داده بودند که هرگاه باجمعیت رایت میرزا الغ بیک برقوصول بالنگ بسطام اندازد دست از ملک و مال بشسته ولایت عراق را گذارند و بتوجه و هجوم و اضطرار در دامن متابعت میرزا سلطان محمد آویزند القصه میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سرحد بسطام از مراجعت مجمل میرزا الغ بیک خبر یافته ایشان نیز باز گشته و میرزا عبد اللطیف در اثنا راه مریض شده در مشهد مقدس موکب بمایلون پیوست و بسبب تبرض آن منزل اقامت صحت کامل شمایل شهریان بدنش گشته چنود مرض حدت اقامت بر است آنکیفیت خروج میرزا یار علی و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از رونی چند در قلعه تیرتو معتمد و محجوب بسر برند بعضی از بعواد اران سلطان ابوسعید بسوباتی در میان کوه باج عتبه کرده نزد او فرستاد و آن دو غریز بوسیله آن سوبان بند بار اسوده و دو دانه اخته حمیل از قلعه را با خود متفق ساخته و بعضی از محفظان را کشته زمره را مطیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یار علی ابوالفتح خان و ذخایر کشاده اظهار جود و سخاوت فرمود و نقد و جنس بسیار بمردم بخشیده لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یار علی باستظهار آن مردم عازم تسخیر ولایت سلطانیه هراة گشته از قلعه بیرون خرامید و میرزا بایزید پر واچی که بحکم جناب الغ بیکی در هراة بحکومت متحلی میبود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی بهمدان شمال صبا بار دوی علی فرستاد و چون میرزا یار علی بولایت گرج در آمد میرزا بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هراة هرکس الاعی

داشته باشد باوی همراهی نماید وجمعی ازروستائیان هرجائی بلکه یاریان سودائی همعنان او بجانب کرج روان گشتند وچون میرزا یار علی براثیان تاخت عامی یراق ترکت وتاجیک اکثر قت وهرومان شهر کریخته میرزا یار علی درخطاب آن بلده منزل گزیده واغاز محاصره کرد وبعد ازانکه مدت هفده روز در تضییق و تشدید بروبان لوازم تهام بجای آورد ومیرزا الغ بیک ازجانب مشهد مقدسه بحدود بسطام رسید میرزا یار علی هزیمت را غنیمت دانسته بقلعه نیره توبان گردیده ومیرزا الغ بیک دارالسلطنه هراة نزول اجلال فرموده امیرزا یزید بعرض رسانیدند که اگر مردم بیرون شهر با یار علی موافقت نمی نمودند او را محاصره این بلده متیسر نمیشد وچندان اغوا نمود که بباد خیانت آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت ومیرزا الغ بیک حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و لشکریان دراواخر رمضان سنه ۸۵۲ مدت سه شبانروز بنهب وتاراج اشتغال نمودند جمیع ساکنان وسکوتان بلوکات را بر هنه وعریان ساخته بلکه هرچه اسم شئی بر آن طلاق توان کرد در ربوده بدست پرچمی آتش بیدا فروختند گویند که در روز عید فطر کی که هرچه داشت بباد غارت وتاراج برداده بود برهنه وگرسنه عیش بس سپ میرزا الغ بیک میدید ویدد میگفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی بمسلمانان دادی خدای عزوجل برکت کند و در خلال این احوال اوازه توجه میرزا ابوالقاسم بابر بایسنغر بسمتهور ودارالسلطنه هراة شایع گشت ومیرزا الغ بیک عزم متوجه بجانب ماوراءالنهر جزم کرده حکومت هراة را که بشرف زوال وصدانتقال بود بامیرزا عبداللطیف تفویض نمود وفرمود تا بعض حضرت خاقان سعید اارجیت المغفرة که تو شاه افاده داشته بماوراءالنهر برند ودر دارالملک سمرقند مقبره صاحبقران مغفور بخاک سپرند وبعض بفضل راه مرو رایت نهضت برافراشت واز آب آمویه عبور فرموده دست ازولایات خراسان بازداشت

ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر بجانب دارالسلطنه هراة وبیان حال امیرزا یار علی ودیگر حالات وحکایات

میرزا ابوالقاسم بابر چون درحدود بسطام ودامغان رسیدند که میرزا الغ بیک کورکان ازسر پل ابریشم عنان مراجعت معطف گردانید مستخیر ولایات خراسان امیدوار گشته لوای توجه بعقب علم برکوار مرتفع ساخت وبسرعت تمام درحرکت آمده امیر بندوکه رابا فوجی ازسپاهیان عشیره بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه بیرحمه گرفته دست بردی نمایند وامیر جلیل بندوکه وبانجوا جه چون بقصبه فوشنج نزول نمودند میرزا عبداللطیف بعد ازانکه بارزه روز در هراة حکومت کرده بود نیم شبی بهزیمت غنیمت شمرده روی بماوراءالنهر آورد وامرا میرزا بابر بهراة آمده دست تظلم وبیداد برکشادند ودر آن اثنا میرزا یار علی کرت دیگر هوس جهان گیری کرده بطاهر شقاقت وچون سه روز بشهر هراة احاطه نمود نرمه انا کاران هراة که از جور وطغیان یاریان بجان رسیده بودند در سحر جمعه از جانب دروازه عراق یار علی را بشهر درآوردند وامرا میرزا بابر از روی اضطرار پناه بحصار اختیار آلدین برده روز دیگر بعهد وپیمان بیرون آمدند وبا شب بقلعه رفته وخزانه را برگرفته فرار نمودند ناگاه یار علی خود را پادشاهی باستقلال خیال کرده از محال عقول دانش بساط نشاط بگسترد وبشرب می گلرنگ وسماع آواز دف وچنگ اشتغال نموده اصلا بحفظ دروازها واطراف شهر نپرداخت تا بدان حد رسید که ارحدود ولایت باخبر باشد وچون قرب بیست روز در غایت غفلت بگذرانیدند دراواخر ذی حجه سنه ثمان وخمسین وثمانمائه بناگاه فوجی ازسپاه ظفرپناه میرزا بابر مشتمل بر متجاوز از ده هزار ملک در شهر آمده بعلو ریزباغ شهر شافته یار علی را شوله مست بدست آورده ودر رسن کوچه چنبان بپاچوبس میرزا بابر رسانیدند وآن پادشاه عالیجاه در باغ سعید نزول اجلال فرموده فرمود تا یار علی را بحجاوی همراه برده وبزخم تیغ تیز نفس وجود او را از لوح زندگانی مستردند

بیت چنین بود وتا گردون سپهر کهنه بانوش وبراست وباکینه مهر مقارن آن حال امیر بندوکه ازجانب مرو رسیده وامیر ابراهیم ایلچی تیموری را بامیرزا یعقوب اعلی رسانیده وزبان تضرع گشاده خون او را طلبید ابن التماس بعز اجابت مقرون گشت ومیرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش از شرق فرقدین در گذشت خطبه وسکه درجمیع ولایات خراسان باسم ولقب شریفش متمشی گردید گرکه روئین برسم سیورغال بخدام میرزا علاءالدوله صفت تعلق پذیرفت وانجناب خسرو میرزا ابراهیم را بدانجانب فرستاده بنفس نفیس در هراة توقف نمود وهمدران ایام میرزا بابر ناخوانی طایفه ازاهل غدر وسعایت میرزا علاءالدوله را مجلس فرمود وچنگی زاده محمد جان بتو روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدارالسلطنه هراة رسانید انگاه پادشاه

پادشاه جمجاه بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستانند وصبوح وعبوق با یکدیگر اتصال داده از حال اعلا که وقایع حضرت خاقانی البرا یا ند غافل نباشد مقدار اظهار علم وسخن و به تحیلات نامعدود وجمهور سخنوطنان بلده بهراه و توابع را بسازند بخلاف امید هندو که از آن سوخته ناستوده احتساب نمود و امیرزا بابر اجازت طلبیده با امیرابراهیم اکبو تیمور غربت باد جلس فرمود و در سنه ۹۵۳ بسمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین ارغون اطاعت احکاف جنبه سالک طریق تخالفت گشته ست بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملک مذکور افراخت وچون قصبه سبزوار را مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه بر سم منغلای پیشتر روان شدند شاه حسین چون از تخبر شنید دانست که از عهده مقابله و مقاتله آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایه سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استغفار بر کشاد و ادراج وخراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جرایم اعمال کشیده روی بدار السلطنه هراة آورد در خلال این احوال امیر منیر و کرا بواب مخالفت باز گشود و امیرابراهیم اکبو تیمور را بسمر قند فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود امیرزا ابو القاسم بابر چون از این حادثه وقوف یافت سلطان ابو سعید را و شیخ علی بها در ابدفع او نامزد کرد و امیشان در حدود دشت خوشان رسیده دست بسیف و سنان و تیر کمان یازیده بخست سکست بر جانب بابریان افتادند و سلطان ابو سعید رخت بسی بیا دفنا داد اما آخر الامر میر منیر هندو که مغلوب گشت و شیخ علی بها در بدست شجاعت طوطا جیاتش در نوشت و بعد ازین سال حلقه نماند که گوید آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا لم یحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد و لا آمین البیت الحرام الآیه بحلس به پیر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری منظم داشت مفتوح شد و دخائر او فر و نقود نامعدود و بدست میرزا بابر افتاده اکثر بها نادیده بامرا و ارکان دولت بخشید و معاندان اتحال بسی مخالفان میرزا علاء الدوله را حمل تخلص عاقل گشتند و از بحلس که بخیانت زاده غرور و حسد بر به سیستان رفت و از انجا بمنصوب عراق شتافته داعیه نمود که میرزا محمد بهوند دا آمد انجناب بگریز ملاقات نفرموده فرمود که باید که آن برادر در سفاهت زیر توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد **گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیک کورکان و میرزا عبد اللطیف با یکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر ناخلف و ارث اختر** بعضی از همره عالم عظیم بعد از معاندان نظر در زیچه طالع میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بود ند که پدر را از عمر بسر آمده خواهد رسید و چون میرزا الغ بیک نیز در ان فن مهارت کامل حاصل داشت آهنگی را دانسته بود و خضر خان والی هندوستان که کیفیت احوال از جوکیان معلوم کرده بود نوبتی رقعه مبنی بر پیشنهاد فرستاده بمضمون این مرید بدیع در آن کتابت درج فرموده و مولانا محمد اروستائی که از علم طالع مسلم دور مل و قوفی تمام داشت و پیوسته رضمایای تخفیف جزو میداد در مجلسی که میرزا الغ بیک بر زبان میراند که عفریت قائمی محاکمات حضرت خاقان سعید ادر جزو تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف ملکا ز بنابرین مقدمات میرزا الغ بیک کورکان بهموار یسنبت میرزا عبد اللطیف طریق بیضایی تسلوک میداشت و بهمت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میکوشید عبد العزیزی محاشت و از آن جهته میرزا عبد اللطیف کینه پدر بر دل گوار در سینه جای میداد و بالاخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی روزگار خویش بر کشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنه هراة را بازگذاشته روی بتوجه سمرقند نهاد و بعد از عبور از آب آمویه قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیک نشانی رسالت مضمون آنکه پسر نالایق اوست باید که بازگردد و بضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور اتوالیات اهتمام فرمود و خاطر بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق تخار انگشته فرمود تا منادی کرد ند که هر کس از آنچه متعرض مردم نگردد باعث برین خیر آن بود که میرزا الغ بیک در باب حصول دو جه تخار و کوته مبالغه بسیار داشت العصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیک متوجه گشت و میرزا عبد العزیز او را در آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف نیز از آن جانب خرامیده انجنان را بعبور مانع آمد و چند روز بر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالا آب و پایان آب لشکریان کذشتند و با شتعال نایره قتال اشتعال نموده اکثر اوقات سپاه میرزا عبد اللطیف غالب می گشتند و در یکی از ان محاربات میرزا عبد الله شیرازی کرفتار شده و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داده و در خلال این احوال از سمرقند بارد وی میرزا الغ بیک خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال اطفال امرا و رعایا دراز میکند

و میرزا الغ بیک این سخن شنیده تبسم نموده گفت ای مهتاب پسر فرستاده ایم خایده نداد و امرا آغاز بطاقتی کرده نزدیک آن رسید که میرزا الغ بیک ناگزیر بجانب میرزا عبد اللطیف سپارند در این اثنا پس پرده غیب صورتی روی نموده که بر صفحه خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیک روزگار میگذرانید نقش ایالت و کشورستانی بلوح ضمیر و صفحه خاطر مرتسم و منقش میگردانید و آن اوقات که پسر و پدر بر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را باغوا و تحقیق ساخت و رایت کشورکشائی و جهانداری بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود در دروازه شهر مضبوط ساخته خود با میرزا الغ بیک پس از آنکه اخیر محبت فرسنده مضطر شده عنان بگردان بطرف دار الملک کردانید میرزا سلطان ابو سعید در ظاهر سمرقند بر قرب و وصول اخبار اطلاع یافت ترک محاصره کرده میان ایل ارغون شتافت و میرزا عبد اللطیف همدران ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیک روی بسپسر آورده در قریه دشت ملاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیک بر فرازنشته قرار گرفته آن دو لشکر خون ریز دو آن دو طایفه فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و تیغ و خنجر و سنان چشم برق سر بگدیگر کوفته حلقی را بر خاک هلاک انداختند و بنهب و تقاتل مشغول بودند که قاید تقدیر ملک قدر خان بگریز میرزا الغ بیک را کرفته با طرف پشته پایان بردوان پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورد و بحصن محکم مسافت میجوزد و چون بدروازه شهر رسید میرزا عبد العزیز از قوچین که محاشیه انجناب بود در دروب قلعه مسدود ساخته از دخول مانع کردید و میرزا الغ بیک باچهل پنجاه کس از اتباع میرزا عبد العزیز و معدودی از محضوصان بطرف شاهرخیه رفت نا روزی چند دران حصن حصین اقامت فرماید و از تعب دوران و محنت روزکار بآسایش مان برآسایند و بعد از وصول کوتوال انحصار ابراهیم پولاد که مملوک انجناب بود از غایت شقاوت قصد جانی صحت کرد و میرزا الغ بیک برین حال اطلاع یافته مانند صیدی کبابی خونش بدام صیاد در دو نزد میرزا عبد اللطیف رفت و او در آزمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته بود میان پدر و پسر ملاقات و اقع شده میرزا عبد اللطیف از کمال سعادت قلب و قلت حیا از روی تحریت و استهزا بواسطه دشنام خاموش بسمع پدر رسانیدند و در آن باب امر آن ناجوانمرد تقلید حضرت صاحبقران کردن غلوی از اندازه بیرون شمرد و عباس نامی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیک کشته شده بود فرمود تا پیش خان زاده گفت میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که هر چه مقتضای شرع باشد بقدیم رسانند مجموع فقهای هم قدم فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کشند مکرر قاضی مسکین رحمه الله که آن ایام همدستان نشد بعد ازان میرزا عبد اللطیف جناب الغ بیکی را با میرجانی محمد حسین و سپر کلیچ بر خصت محمود نوری مرخص کردانید و ضمنا الصاق امر میرشاه الیه تعلل نموده اند که وقت هنکام شام در رکاب میرزا الغ بیک انبر قند روان شدیم و انجناب مهتر و مسرع اسپ میراند و از هر باب حکایات بامن میگفت چون اندک مسافتی معطوی گشت ماکاه شخصی از عقب رسیده دست مراکشیده بازپس نگریستم کی از قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف را بخن داشت گفتم چرا ست گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی باشد فرود آیند و چندان توقف نمایند که یراق ایشان کرده شود و میرزا الغ بیک چون انخبر شنید زبانش از گفتار باز ماند و آثار ملال بر شمایل و جانش طاهر گشته در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و میرزا الغ بیک نماز پیشین ادا کرد و تا دیر وقت او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب فرمود عمل نمود و ناکاه شراره از آتش برداری پادشاه رسید و دانست که ازان سوخت میرزا الغ بیک بدست خویش آتش بمطبخی ساخته بزبان راند که سخن هم چاره نیک یعنی تو هم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس نام شخصی دیگر بآن خانه در آمد چون چشم انجناب بر ایشان افتاد دیگ و انه از جای برجست و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود بیرون الاتی جناب پادشاهی از دوش او بر داشت و عباس جنه آورد و من و سلمان از خانه بیرون رفته من در راستم تا میرزا الغ بیک عمل فرمود تا کاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و قریب بیک ساعت نشاند بعضر سپرده آبدار شمع حیاتش را انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش ازین واقعه بدو سه روز برادر خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شاه زاده بعاقبت نابه عجلت سلطنت شتافتن پدر را که در فضایل انصافی نظیر نداشت و برادری را که دعوی ایام شباب و جوانی قبل نموده بود تا چند سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیک کوید قطعه الغ بیک آنشاه جم اقتدار که دین نبی را زور بود پشت ز عباس شهد شهادت چشید شد شش سال تاریخ عباس کشت ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیک کورکان چون پادشاه عالیجاه

مباحث

عالیجاه میرزا الغ بیک بود فرط علم و فضل از سایر اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان اعتبار تمام داشت و همواره همت عالی همت بر تربیت و رعایت علما و فضلای گماشت و در زمان دولتش جمعی کثیر از اطراف بلاد بسمرقند مجتمع گشته بودند و در علل ادولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می غنودند و از آنجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیأت و ریاضی فن نجوم صدیق نظیر نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیک رصد بساخت آنجناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی بمثابت آن همت میبرداخت مولانا علاء الدین سمرقندی و مولانا افضل الدین سمرقندی که هر یک در علم هیأت و محاسبات شهرهٔ آفاق بودند و مولانا قطب الدین محمد معاصر میرزا الغ بیک که در علم هیأت و ریاضی و تاریخ و سیر و حکایات و لغات و ادبیات و علم عروض و قافیه و غیره از اقران ممتاز بود و مولانا فضل طبیب افضل اطبای زمان بود و در معالجه مرضی مساعدتی تمام داشت و مولانا طاهر علیمند و از جمله مؤلفات آنجناب شرح موجز و شرح اسباب و علامات مشهور است و در دیباچه شرح اسباب و علامات مدح و ثنای میرزا الغ بیک مسطور و مولانا محمد عالم در سلک علمای سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیک کورکان همسبق تیمور و در مجالس التفاتی تمام کورکان مذکور است که مولانا محمد عالم بواسطهٔ لطف طبع و حدت ذهن با میرزا الغ بیک بغایت یگانه خانه بحیث میکرد و در رعایت آداب مرتبهٔ پادشاهی بجای می آورد و بارآن میرزا الغ بیک آنجناب را بسمرقند اخراج فرمود و او بدارالسلطنه هرات آمده در آن بلده ساکن گشت و وفتی که در گذشت این مطلع از منظومات اوست

که بیت ما بیتیم و بدرویم و اخر و خته شمع محضودی بدست خود بشی نفر و خته خواجه عصام الدین به مزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر علما ممتاز و ورای اقران و اماثل امتیاز تمام داشت و قدتی مدید در اتوالیات منصب شیخ الاسلامی سمرقند بود و همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت خواجه فضل الدین کشی از جملهٔ افاضل دانشمندان سمرقند بود و چیسته بلوازم افاده تمام میسمود سید عاشق بصفت زهد و دینداری و علوم و پیشه کاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر بسا بلغ تمام میفرمود و بارآن میرزا الغ بیک منصب احتساب حضرت را بدانجناب عنایت کرد و بدین گماشتن آن مرلوازم امانت و دیانت بجای می آورد و از اقامهٔ شعائر اسلامیه و اشاعهٔ دقایق شرعیه دقیقه نامرعی نمیگذاشت و در وقتی که میرزا الغ بیک جهت سلطنت حستان میرزا عبد اللطیف رکاب کل طوی فرمود و مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام بشرب بدام مشغول گشته بر علانیه ظروف شراب بهر سوی میبردند و در رو بیکدیگر میدادند و اشیان سمرقند در مجلس بادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت غلظت بآن محفل در آمده روی میرزا الغ بیک آورده گفت دین محمدی را بر اندا حتی و عظاً گفتار ظاهر ساختی جناب الغ بیک از این خطاب بغایت متحیر گشته و بعد از تامل جواب داد که تو مشرف بسادات و دانش اتصاف داری و چنین رسیده ظاهر امیخواهی که بعرض تهمت فاجر تو هی بارآنی مثال این بخشان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من تو را باین مطلوب نخوانم رسانید و بعد از چند روز از این قبیل وقایع تا می که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود بانجام رسید و در شبی که آن جمعام را گردان میساختند زنان مطربه بسر جمام رفته در میان مردان نشسته و آغاز نغمی کردند و سید عاشق را بصورت مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت شیخ الاسلام بی اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته رو در دیگر زد میرزا الغ بیک رفت و بزبان داد خواهی آنچه سید عاشق گفته بود معروض داشت چون میرزا الغ بیک بواسطهٔ استماع سخنان کان محل رنجیده آزرده دل بود فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمایم و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمایم و روز دیگر آن عمدهٔ علیم نشان بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار سیر و آمدن بادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح ذوبابه که مردی بذله گو و مضحکی بود و میرزا الغ بیک او را اجازت داده بود که هر گاه خواهد بمجلس بیاید و هر سخن در آید و بواسطهٔ بعرض رسانیدن بادشاه نشود بدرآمد و پیش از اکابر بر زمین میرزا الغ بیک رفت و از سبب اجتماع انظار بپرسید پادشاه جواب داد که مدتی شد که سید عاشق بای از حد خود فراتر می نهد چنانچه در روز نوروزی کان محل مارا گفت که احکام شرع نبوی را بر اندا حتی و شعار گفتار ظاهر ساختی و دیروز خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و فتوی سرآمد اشراف علما ست شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنابر آن قضاة و فضلا را طلبیده ایم تا مرافعهٔ این قضایا بانجام رسانیم و انچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آورد مولانا ابو الفتح فرمود که سید عاشق نکرده که بصفت بیشمار شیخ الاسلامی این نوع سخنان بر زبان آورده بزرگان را کشاده و رحال عدالت و رعیت پروری سلوک مینماید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام میفرماید و شیخ الاسلامی نیز بصفت علم و عمل اتصاف دارد و در اثنای این قیل و قال بیاسی را نوزده عرضه داشت که برادر مرحوم شاه از وی دو فرزند مانده که هیچ یک از ایشان را در ایجاد لیاقت خویش نیافته ام که زن برادر را بحبالهٔ نکاح خویش درآورم تا برادرزاده های من

ضایع نشوند اما آن زن نجواهد که بعد از انقضاء عدت بنکاح برادری در آید و ازو نفقه می ستاند میرزا الغ بیک بسیاول را فرمود که برود و آن صغیفه را بنکاح کرد برادر شوهر خود دهد و برادر از عهدهٔ منع کس مولانا ابو اللیث از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت آنچه تو عاشق سنت شما کفت بود دوازکاه بیست پادشاه پرسید که چون گفت بحجه انکه زنی که حامله باشد شرعاً اعتباری دارد که بعقد هر کس خواهد درآید شما کجا دارم مذهب او را تکلیف مینمائید کرزن برادر شوهر و بهمنا محکمتان معمول نصاحبه مصرت شاه ازین سخن غایت متاثر کشت و بسیاول از آن کار مانع آمد و فرمود که اکابر و اشراف را جایز نیست و بهیچ کدام زنان خود رو ندارد زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که تو عاشق در آنچه میکفتی محق بوده لاجرم انجماعت مایوس باز کشتند و بساط مناظرت جناب سیادت مآب درنوشتند مولانا محمد ارد شتانی انجا بزمان و مادره دوران بود و در علم معقول طالع مسلم و مهارت کامل حاصل کرده احکامش اصلا تکلف نمی نمود و در آن باب از آنجناب حکایات بسیار منقولست و قبول این حکایت کرامولانا علاء الدین علی قوچی رحمة الله از مطالعه کنندکان این اوراق مامول حضرت محمد دی مرحومی در روضة الصفا آورده که مولانا علی قوچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیک بهرهٔ نسیه کمر مولانا محمد در آمد جناب الغ بیکی او را کفت ر ملکش را آنچه در ضمیر منست اعلام نمای مولانا ملاحظ طالع وقت نموده و رملی کشیده کفت سؤال از حرم ماست و خاموش کرد پادشاه فرمود که علی قوچی محرم ماست آنچه که بجا طرتو رسیده بی محابا کوی مولانا کفت که پادشاه از دو حالتون که در حبالهٔ نکاح دارد یکی را میکشد و دیکری را که دختر خانست طلاق میدهد بمیرزا الغ بیک از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و دوا و اسباب دولت میداشت استنکاف نمود و چند روز خاتونی را که مولانا محمد بکشتن او حکم کرده بود بعالم تعریف فرستاد و دختر خان را در وقوع اینحادثه شماتان شده چندان فرمود که میرزا الغ بیک در غضب رفته و او را طلاق داد قاضی محمد سکبن علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی بدیار رحمانی توبانیت بلوازم منصب قضا سرفرا قدام میبرد و اجناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاد که میرزا الغ بیک کورکان دنیا تمام سلطنت و کامرانی مسلم کرد بنکاح او تمایل تسلیم نمود و تا حریر و فروخت کرده مراجعه از انجرا نه عازم رسانند بعد از چند کاه بغیبت حیات آن ناجر غریق بحر فنا شده جناب الغ بیکی بر تربه کاتش طلع فرمود و فرمود که از نفایس خزانه عالمی کران بهاپیش آن بازرکان بوده موافق مدعا کوا و ان آماده و مهیا شاید و جون قاضی بصیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد سکین سید بکی از خوب در کاه رطلبیده بسیاد شاه پیغام فرمود که مراضه و کذا بدان کواه قضیه چندان بعینی نماید زیرا که حقیقت حال برمن ظاهر است و اکر چنانچه کفته شنیده تو باشد حکم کنم در یوقت که هوا در غایت برودت است مرا دست و پای بسته در آب سرد چندان غوطه دهید که بطاقت کشته اشارت نمایم که جهات بازرکان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن بازرکان این سخنان را بعرض میرزا الغ بیک کورکان رسانیده پادشاه بادین و داد در وقت فرمود و بجمال دایانت جناب قضوی آفرین کرده از سران دعوی دست کشید و بجبین در آلوده که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس بناحق مسلمانی را بکشد بقصاص بردی واجبست قاضی محمد سکین آن فتوی را جواب نکرد و فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف از این فتوی تجارت کشتن میرزا الغ بیکست و حال آنکه اکر پادشاه بهر مصلحت ملک بکی را باحاد الناس تا قبل سازد بروی قصاص نیست و هر چند میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب قضوی را از آن منا قشه در کذراند بر آن فتوی خط ننهد بجائی نرسید والتوفیق والتایید من الله المجید المجید خواجه فضل الله ابو اللیثی از اولاد دفقیه ابو اللیث بود کرکتاب بوستان تصنیف اوست و جمال حال خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آراسته و بهموار اوقات شریف را بدرس و افاده صرف میکرد و کاهی بشعر و شاعری مشغولی مینمود و این مطلع از منظومات اوست طبیت قدچون سرو تو جانست مرا ملکه روان سویم اسیرو دران شوکه فدا سازم عالم مولانا علاء الدین علی قوچی اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران بود و در صغرسن منظور نظر عنفت میرزا الغ بیک شده همین تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات علیه تصاعد نمود و میرزا الغ بیک او را فخر زمان خود میخواند و جهة کمال خصوصیت کاهی جانور بدستش میفرستاند نیاز آن بقوچی شهرتها یافت از تصنیفات مولانا علی مشرح مجرید خواجه نصیر الدین طوسی است و محشی طباع جمهور علماء از نیک و دور مولانا علی را مراتب حیات بدیار روم افتاد و در آن مملکت بمرض موت کرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد خواجه عبد المؤمن ندیم مجلس خاص و امین مرام خصاص میرزا الغ بیک بود و بلطف طبع و حدت ذهن از مظر فا و فضلای بیمقدار ممتاز و مستثنی میبود از ثقات استماع افتاده که در زمان سلطنت نشان آن پادشاه عالیشان قاضی عزیزی کیی قضاء شرعیه طرفیه

شمات
شمس الدین

طریقه مداهنه بکاری آورد و در این معنی بتزویر امیرزا الغ بیک اظهار کشت حکم فرمود که رئیس قاضی را تراشیده بشهر گردانند و قاضی رجوع بخواجه عبد المومن کرد و
خجاب در پایه سریر سلطنت منتصب زمان شجاعت بگشاد و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بست سر اسپ سلیم عاید تا دست از ریش او باز دارند
آنگاه قاضی خلاص شده اسپان را بخواجه عبد المومن سپرد و خواجه انها را بگله خود فرستاد تا بعد از چند گاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر کردد
شاید که پادشاه بر وغضب نماید ناچار آن روزی قاضی را فرمود که مناسب نست که تو فردا از دور خود را بحضرت میرزا غائی تا اگر از همراه آن مهم عبارتی
بر خاطرش مانده باشد رفع سازم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیک بروی افتاد خواجه عبد المومن را طلبیده گفت
که بست سر اسپ که قاضی قبول کرده بود چرا تسلیم میرزا خوان نمی نماید خواجه عبد المومن جواب داد که قاضی را سر انجام اسپان عاجز گشته است و حالا آمده
که ریش او را تراشیده بشهر گردانند میرزا الغ بیک از شنیدن این سخن در خنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد **مولانا حیالی** در سلک شعرا منتظم
بود و بسبب بخواجه عصمة الله در طریق تلمذ سلوک مینمود این دو بیت از اشعار او بخاطر خطور نمود بیت افتاد نظم ای پیر عشق را دل عشاق نشانه خلقی بجستجوی
و تو غایب زمیانه که معتکف درم و که ساکن مسجد یعنی که تو را می طلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** در زمان میرزا الغ بیک سر آمد شعرا شهر بود
این مطلع از جمله منظومات اوست بیت ای لعل شب مثال تو در برج آفتاب از شب که دیده سایه که افتد بر آفتاب **ذکر میرزا سلطان**
محمد بن میرزا بایسنقر میرزا سلطان محمد سروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در
معارک هولناک بنفس نفیس معاشر امر قتال کردیدی و هر چند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از ان ندیشیدی در جود و سخاوت بطریق
اعتدال سلوک نمودی و از اسراف احتراز نمودی نوبتی بکی از مخصوصان بتقریبی کثرت بخشش میرزا را بر البعرض رسانید و پرسید که چون است
که شما در این امر قلیل تعجب نمی نمائید میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست که او کشیده عنان باشد این کسته
مهار و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان جنت بصفات مدت بچنبال در مملکت عراق بدولت و اقبال کذرانید و در آنوقت که آنحضرت
در ولایت ری عازم سفر آخرت کردید آن شاه زاده صاحب تایید از جزم آباد لرستان بری شتافت و در بیورت جدید بزکوار فرود آمده
از آنجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلده جنت نشان عنان کیران بطرف شیراز تافت و میرزا عبد الله بقدم مقابله و مقاتله از دار الملک فارس
بیرون آمده پای لجاجت چوبین در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته بقلعه اصطخر برد و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت
کرفته میرزا سلطان محمد مقرون بفیروزی در آمد و از اشراف تولایت سید نظام الدین احمد را بنیابت خود بشیراز فرستاد و جناب میرزا عبد الله باصطخر فرستاد و جناب
مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاه زاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن کردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد
او را منظور نظر مرحمت ساخته فرمود که بهر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و اکر خواهد بخراسان رود و میرزا عبد الله با میعاد بیست میرزا الغ بیک
سفر خراسان اختیار کرد و چون بهراه رسید چند روز در منزل خاطفت میرزا علاء الدوله کذرانید اما در روز دوازدهم ترتاب چنانچه بتوی ذکر یافت صف
سپاه خراسان و ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیک آورد و میرزا سلطان محمد در فارس دعوای تمکن کشته کز دکمشان آغاز سر اطاعت برخط فرمان
او نهاذند مکر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف در آورد و میرزا سلطان محمد از طغیان او
برکشان جنبر یافته با سعداد سپاه متوکل کشت و نشان همایون بهمون حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه و رقمی در همین حوالی که شهریار اعظم مهر
جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص کشته بداند که چنان استماع افتاد که کماشتکان او مخالف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این
صورت بقاعده واقع نشده میباید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز کذارد و بملکی که حضرت خاقان سعید مغفور جنت او معین فرموده قناعت
نماید والا بمیدان قتال شتابد تا مقتضای قضای ایزد تعالی ظهور آید و مهر بروی نشان زده در صحبت قاصدی سخندان ارسال نمود بعد از نفیر لشکری
بیقیاس و رعب طبل چی روانه شد چون امیرجهانشاه را چشم بران نشان افتاد و مضمونش معلوم فرمود مخجل کشته تکلف این شخص در مجال شهور و شجاعت باز
نشناخت جنون بهره تمام دارد که مثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت
نزدیک شد رسل و رسایل از طرفین در میان آمد و مناصحت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا سلطان محمد میرزا بابا کشت

امیر جهانشاه بنان لطف آذر بایجان معطوف ساخت و آن شاه زاده بعد از فوت جد بزرگوار بحسبان دیگر در سلطنت و استقلال سر برد و در سنه ثمن و ثمانمائه در خنک چیلان بدست میرزا بابر گرفتار گشت و بقدیه مالک الملک قادر بساط زندگانی در نوشت چنانچه بعضی سمت تسطیر خواهد یافت و اما بتهام بر تفصیل احوال این اجمال خواهد یافت **کفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات** چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بمالک فارس و عراق مضبوط گردانید و شنید که تهمتاسپ میرزا الوس یکه بچه بایماید از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر ممالک خراسان افکند و با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدان جانب توجه فرمود و میرزا بابر نیز خود را مجمع ساخته دار السلطنه هراة با استقبال او بر نهضت مودود نواحی جام آن پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند و کرکان بر دو کشور و مردان میدان دلیری بر هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت ظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن کرفت و میرزا بابر شکسته فاحش یافته عنان اجتیاز راسعادت سپلتاکیر نرفت و میرزا بابر با بعضی نفرات اهل حرم جان از آن خراب بسلامت حیل نجات کشیده خود را بقلعه غار رسانیده و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هراة آمده رایت عظمت بر قلع کرد اینده افراشته و بمبانی سلطنت روزی چند بسیط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را در قید میرزا بابر اطلاق فرموده میرزا علاء الدوله که مصحوف خویش آورده بود در روان ساخت و آن شاه زاده بعد از ملاقات اعظم موقع و اجلال مرتبه چنانچه بهای یکدیگر خود را کنده مراسم چهار صد دینار کیکی رسیده و امیر حاجی محمد غنا شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان دار و نکه کرمان بود و در آن اوان بر سفارت امراء میرزا سلطان محمد نزد اقدا و اعتبار تمام میزیست و بمودت آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تاجیک را مصدع و مطالبه سیار زر و سیم چند خواه غیاث الدین پیر احمد خوافی که در دیوان میرزا احمد در حرکه امراء عظام مهر میزد جناب عمارت مآب را از اشتمال ناریه جور و سیاست منع فرموده بجای او سید اجرم احتمال باجوال ملک و مال پرداخت و هر کس نوانست از دار السلطنه هراة کریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابو القاسم بابر نافت و چون میرزا بابر چند روز دقلعه غار و بسر برد بدستور سابق آنحضار را با میر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باستر آباد آورد و محافظان میرزا احمد را از آلوالیت سپردن کرده بار دیکر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون از تجرید بهم میرزا سلطان محمد سپاه استقبال میرزا بابر در تنکه تمت کردانیده میرزا علاء الدوله بحکومت کرمسیر روان کرده و با سپاه غضنفر نهاد متوجه استر آباد کشت و امیر حاجی محمد غنا شیرین با سایر امراء اجلاد ستاقرین بهم منعطای عنیمت روان ساخت و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده در مشهد آنها مراغ رسیده و جانبین طالبان مرموز نبرد و میدان جنگ کاه حیدر بتیغ خونفشان ادیم زمین را رنگ لعل حسان داده و بر نیزه نقشبان نشان روز نها را در سینه یکدیگر کشادند و در نوبت غلبه آهی شاه طلبان میرزا ابو القاسم بار کشت و سپاه عراق نهزام یافته دست تطاول بمال و جهات امیر حاجی محمد غنا شیرین و دیکر امراء و تولیان در نوشت از انجانب میرزا سلطان محمد چون خبر شنود امیر حاجی محمد را در ولایت طوس ضبط عراق را بعهده خواجه پیر احمد خوافی کذاشته از عقب امراء طاغیه فرود آمد و در آشتاباد بکرکنکان مصادف کردید رسیده صورت حادثه را عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت سارعت کرد چنانچه زیاده از سه صد سوار در موکب همایون نماند چون بار دوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جرجان بر پاکنده کشتند و میرزا بابر بار دیکر بقلعه غار رفت و میرزا محمد منصور کنکو شاید محافظان کیمیای اندیشیده باشند جان شب خان مراجعت بطرف طوس معطف کردانیدند و در راه خبر یافت که اغرق و یران شده و مردم سپاه خویش کرفته اند و راه کریز پیش کرفته اند خیال چنان بود که بعد از اطلاع میرزا سلطان محمد خبر قتل امراء دار و روی بهمایون مشهور شد و شورشی در میان لشکریان افتاد و بهر چند که خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی مؤثر بکار برد نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد لشکر بحضرت اشرف خالی دیده متحیر بود و یکدو روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله بهراة شتافته و کماشتکان آنجناب را از شهر عذر خواسته و بر مسند فرمانروائی نشسته آنکاه میرزا سلطان محمد با خاص خویش قرعه مشورت در میان انداخت و کفت که مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و لهذا لوای سلطنت مرتفع کردانیده و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت چنان مینماید که بعراق مراجعت نمائیم و مردم خود را جمع آورده بار دیکر متوجه خراسان نهضت فرمائیم و سخن بر ین قرار یافته میرزا سلطان محمد بنهک راه عراق سازد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه هراة کشته میرزا علاء الدوله

قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد بسپارد و در وی بجانب قبهٔ الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنه سمرقند رسانید تحت الحفاظ قلعهٔ اختیار الدین مقصور گردانیده و مدت چهل و دو آن حصن حصین را محاصره کرده بصورت فتح و نصرت روی نمود آنگاه مولانا احمد پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده این قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر صاحب الدین قریش سوگند خورند که هیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی نماید میرزا بابر بر حسب تقدیم رسانیده مولانا احمد با متابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نمود همچنین را تعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و عدالت ذهن موصوف بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بمحبت در دویشان و کوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدون انوی ادب نشسته تحت رعایت ایشان میگذاشت اما سودائی مزاج و تند خوی و درشت گوی بود و بکناه اندک عقوبت بسیار مینمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و بحضرت پادشاه زاده تعلق محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را شهادت چشانیده بر بالین بهشت فرستاد و در سمرقند بپای برهنه استقلال نهاده رایت دولت و اقبال برافراخت و تقلید خلعت کرده در ایام جمعه نفس نفیس خویش بقرائت خطبه و امامت نماز پرداخت و در رعایت عیت سنن لطف اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف مبسوط ساخت اما چون از برادران و ترخانیان را مثل میرزا محمود و پادشاه و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان که در ملازمت او جان سپار بها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده و بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیک اسحاق عت میرسلطان شاه بر لاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که بلا میرزا عبد اللطیف می آمدند کشته بودند تعصب بسیار بقتل ایشان ظاهر گردانید و چون از ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام توکل میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز رباب بیقبال نهال اقبال او با یکدیگر نسخوان در میان آوردند و بجد تمام جهت قلع و قمع او عزم جزم نمودند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و ستین و ثمانمائه که خدا نشسته بود و فی گه آن شهریار دیوانه سار از نخجوانیا بطرف شهری آمد میری بموی او افتاده و آن تیر بر بدن مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسپ زده فریاد برآورد که تیر رسید لاجرم جمعی که ملازم رکاب سلطنت مآب بودند متفرق گشته و دشمنان خود را با و رسانیده سر شش زبدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیک آویختند مدت یازده سال پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه و دو ازده روز بود و بعد از قتل پدر بپوسته این بیت را تکرار مینمود بیت بدرکش بادشاهی را نشاید و گر شاید بحرکش مه نیاید از عجایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بدست باباحسین ناحی گشته شد و بطبق تاریخ قتل پدرش کلک فصاحت تاریخ کشتن باباحسین گفت شب جمعه اش متبع تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت ۸۶۴ و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله شهریار پسر علم سلطنت مجازی مرتفع گردانیدند

ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان واقعه‌ها تا بیرون رفتن او از ممالک خراسان

سابقا خامهٔ مشکین شمامه بتحریر مشام جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر شنید از السلطنه هرات بازگذاشته عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعد از وصول بمقصد فی الجمله مردمی در ظل رایتش جمع آمدند و میرزا بابر بتحریر استماع نموده با لشکری جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا ابو القاسم بابر پس از آنکه بقلعهٔ الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله بمضمت فرهود و اسباب جمعیت او را از هیا و برانده اخته بلخ مراجعت نمود آنگاه مکومت بلخ و قندز و بقلان را بمیر پیر ویش هزاراسپی و برادرش امیر علی که بصفت انصاف و تحاشی و شجاعت موصوف و معروف بود نداده ای داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هرات برافراشت چون بجعادت و اقبال در مستقر عزت و جلال نزول نمود دید که در عزیمت موکب همایون صوری در غایت غرابت دست داده و دست قضا ابواب شداد و فساد دیگر را بر روی کشاده شرح این حال و طبیعت این مقال آنکه میرزا ابو القاسم بابر در وقت احتشام بر طرف بلخ قلعهٔ اختیار الدین را باز پس بیک میرزا داده پس چند روزی بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او اشیرین نموده بخارسه کشی و عزم بکلج و مانع راه داده بخیال استقلال باسباب حصاری مرتب

ساخت و بدست بی‌سری علم شوم و شاه و ظلم و خونخواه و برافراخت کاهی از قلعه بابان آمده بطبقات تمام بر در حصار می‌نشست و شراب بخورد و بعضی از ارباب حسن و ملاح را رجوع تکلیف زمیان بازار کشیده بحصار میبرد و تا آنکه میرزا ابو القاسم را بر نظفر و منصور از یورش بیم مارکشته و رباع مفسد نزول اجلال فرمود او بدین همیان در مقام عصیان و طغیان بود و اصلا از مرتبه تحوت و سرکشی تنزل نمود و چون انحضار در مسافت باقلعه نمیرسیدند و در آن وقت به ذخایر سپاه و اسلحه مشحون بود میرزا بابر را اشتغال بحاصره و محاربه مناسب نمود و رای جهان کشای بر حل آن واقعه مکلف گماشته یکی از محرمان را زد او فرستاد و پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد پادشاه بجاه شبی بشهر شریف آورد و جمعی از اهل سازد او آنرا بقلعه فرستاد و فرمود که مانیز معاتب میریم و طایفه از اصحاب جلادت را نیز از عقب روان ساخت و قلعه در قلعه افتاد که حضرت میرزا تواند بلیس حصار بامتثال آمده و از بهاران بابری تیغ مصقول و رد بای مخیت و اویس سپک سپک زخم خنجر او را بلاک ساخته و لاوران دیگر خود را باویس رسانیدند و بضربت پی در پی روح خبیثش را بدوزخ روان کردانیدند بعد از دو سه روز میرزا و اویس بوصف شاه و مراد گورکان که مقرب او بود بجای مضطر از حصار اخفا آلدین بیرون آمدند و مقالید قلعه بجواب درگاه پادشاه و الاجناب سپرده ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری بزرگ بشهر رسیده و در دامن کوه کاذکاه از نظر من غایب شد جمعی از غلامان آسمان سلطنت آشیان فی الحال تفحص متعول گشتند و میرزا اعلاء الدوله را از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیده چسبکم یعنی از اهل اعتماد سپردند و در ششه میرزا ابو القاسم بابر بنا برد غدغه گر از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم استقبال استرابادرایت عزیمت برافراشت و چون سلطان میدان کمیت جهان نورد بالصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام حل اقامت انداخت

گفتار در بیان محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر در منزل چنار ان کرت ثانی و از پای در آمدن آن سرور یاص کامرانی بصرصر قضا

قدر جناب سبحانی در سنه شصت و شش و ثمانمائه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر کرت لشکری پر سهو از دلایات فارس و عراق فراهم کشیده بعزم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان عنان بگران معطوف گردانیده و میرزا ابو القاسم بابر در ولایت بسطام انجیر توده خبا شیخ الاسلام خواجه مولانا کمه در آنولایت بسلطان سلیمان میرزا سلطان ابو سعید از ماوراء النهر آمده بود بر سم رسالت نزد میرزا محمد فرستاد و التماس صلح نمود و آنجناب بدرگاه سلطنت مآب شافته و شرایط سفارت بجای آورده و کیفیت حال بابر و خواجه مولانا سر رضا جلی بنا نهاده و مهم بخیر و خوبی قرار یافت که محمد و لایتی مملکت خراسان و داخل دیوان عراق باشد و در قامی قلمرو میرزا باز خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد شیخ و مزین گردد و میرزا بابر پس از مراجعت خواجه مولانا اهتمام در صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قتالی انداخت در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد فرقه عهد و پیمان را رطاق نسیان نهاده و از بسطام بمازندران رفت و بصرصر حمله میرزا بابر انشقیدند این سخن بر آنحضرت و مانند شیر دلیران مازندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر بجزافت از ولایت اسفراین عنان بگران بجانب استرابادتافت و در موضع چنار دان دو سپاه شوکت و دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصرصر حمله میرزایان مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته و نفس نفیس را بسپاه خواسان خته غیبت بهره کوکبه تیغ و سنان بر افراخت سرو سلیقه خصم را خورد ساخت و میرزا ابو القاسم بابر نیز صفای کیرو دار در معرکه کارزار انداخته غیبت بهره کمان و شمشیر تیز برآورد از دشمنان بستخیر و در آن اثنا امیر ابو سعید میرم امیر میرزا سلطان محمد کریخته نزد میرزا ابو القاسم بابر رفت و گفت میرزا سلطان محمد قول بزرگ دارد مناسب آنکه لشکریان کوچ بازدهند تا او همیان صفوف ذی آید آنگاه از اطراف و جوانبش در آمده نگذارند که بیرون رود امیران آنحال آن شهریار شجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت منم محمد بن بایسنقر و سپاه میرزا بابر موجب تعلیم امیر ابو سعید کار بند شده انخناب را در میان گرفته و نگذاشتند که عراقیان موکب همایون بپوشند و زمانی کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمد و جنود عراق روی بگریز آورده میرزا سلطان محمد بی‌نصیب تقدیر اسیر و دستگیر گشت و بهنر فرمان فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را بپیش برند و میرزا بابر بزرگوار انخناب را مخاطب ساخته زمان سرزنش گشاده از جانب ماجه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان گشته و دو نوبت لشکر بخراسان کشیده و جود او را بران رهگذر کار گر شمار کرده و اینمعنی

جلادت ۲۱

میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان اسیر میرزا بابر بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر ۵

میرزا سلطان محمد جوابداد که همواره در تشتیت امور مملکت امثال این قضایا بارد می نموده میرزا ابا بر عنوای بعضی از مردم که تا اندیش بقبل برادری چنان کرده
بشجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و سوگلان انتخاب اسوار ساخته بطرفی روان
شدند تا حسب الحکم تقدیم رسانند در اثنای راه میرزا سلطان محمد رومالی طلبیده که رحمی را که بدستش رسیده بود به بند و سوگلان گفتند مهم این در گذشتست
انتخاب فرمود که با برمروت نگرد و جواب داد دیگر نی گفت پس مرا بمیرید و بیا تاخر فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سوگلان میرزا ابا بر یکضرب
شمشیر کار آن شهریار عالی مقدار را آخر ساخت رباعی در وا که اساس چرخ را متینست قرار از دایره زمانه دور است مدار رنجها را مان زود بهر
امید مدار کز تیغ ستم کسی نیابد رنجها پس یکزخم الهی بجای آورد فتح نامها با طراف ممالک محروسه
فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گهر را بدارالسلطنه هراه برده نزدیک پدر ش میرزا منیعقوب دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از هم یک برادر جمع
ساخت همان روز بتفصیل کار بر دیگر برداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را بسیل آتشین از خلیه وحیت عاری گردانند اشخصی که
مباشر این فعل شنیع بود در آنجا سب رحم کرده گفت که آب در چشم او رده میل بار و جهی در پلکهایش کشید که بمردمک دیده اش رسید بر خنه نمانده
مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا ابوالقاسم بابر آن بود که جواید جرایم برادران را بر قلم لاتثریب علیکم الیوم موشح گردانیده
و از ایشان عفو فرموده مضمون کلمه العفو عند القدرة من حلوا الاقدار بخطور رسانیدی آنا چون سررشته اختیار و قبضه قدرت کارفرمای قدرت
و فتح خیر و شر محض تقدیر مالک الملک اکبر یافته توفیق از ارجال روزگار ش نیافت و امثال آن افعال نپسندد از آن پادشاه خردمند صدور
یافت و ذلک تقدیر العزیز العلیم کشاد رو بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بهادر الملک شیراز و مراجعت فرمودن
بر مسنند حکومت بهمین کار سیاه از چون مساعدت دولت و اقبال میرزا بابر را بر جانب بر اوران فراغبال حاصل گردروی توجه بممالک فارس
عراق آورد و چنان آنکه بسبب عبور سپاه میرزا سلطان محمد نعضا از تمام بلوکات مملکت ری راه یافته بود در ایات بصرت آیات از راه ترشیز بصوب
یزد توجه فرمود و بعد از نزول در حدود و انولایت از امرا میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد را میر غیاث الدین سلطان حسین ابناء امیر فیروز شاه
بعادت زمین بوس مستعد یا فقند و بامارت دیوان اعلی متعلق گشتند و همچنین جوانبه بر درگاه عالیپناه رسید و منظور نظر عنایت گردانیده
و موکب ظفر قرین از دار العبادة یزد بمفتوح و سرافراز شهر بهر شیراز نهضت فرمود و در قدم از زم استعداد بار گاه سلطنت نهاد و در آن اثنا جزء استیلا بسپاه
ترکمان بر بلده ساوه بهشتاد یافت و میرزا بابر بسا طبزم در نور دیده عنان عزیمت بصوب ساوه تافت کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از
فتح خبایان میرزا بابر بهر یک از ولایات فارس و عراق راه مذکور یکی از ارکان دولت فرمود از انجمله حکومت ساوه را بامیر شیخ علی بهادر و ایالت
قم را بامیر درویش علی تفویض فرمود ایشان زراه ری بسلاد مذکور جزا میدند و از رعایا مطالبات کرده موظفان آن ولایت را در مصادره و مواخذه
کشیدند و چون شیخ علی در بشتغال نامزد ظلم و ستم بیشتر میکوشید طایفه از اعیان ساوه بحضور از تراکمه که در آن حدود بود ند ملتجا شدند و ترکمانان یکبارگی
بر سر امیر شیخ علی ریخته و او را گرفته پیش امیر جهان شاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است را یکبارگی بتصرف امیر جهانشاه
ترکمان در آمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفه از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و باره شهر را مضبوط ساخته
تحصن نمود و بعد از انقضاء چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانیده از ایالت فارس با امیر معز الدین بخر عوض در گذشت
و نهضت همایون براست عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و در اثناء راه یکی از حاسبان خراسان باده دوی بحضرت نشان رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا
علاء الدوله در خراسان عزوج کرده است و خلق بسیار در ظل امتثال جمع آمده اند بنابر آن میرزا بابر بتوقف در مملکت عراق مصلحت ندیده و در بیدرنگ عنان
شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمائه انکوشک رزد عنان کمیت کیتی نورد بصوب دارالسلطنه هراه معطف گردانید و در بیست و دوم ماه مذکور بتقدیم
یزد رسیده حکومت آن ولایت را میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر از آن داشت و از انجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان
سرزمین امیر سلطان حسین الحکومت منصب نموده و موکب همایون از تون بصوب هراه در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال در تقرجاه

وجلال زوال احوال فرمود و بوضوح پیوست که تا هم میرزا علاء الدوله بمن بیچاره امیرپرور و پیش هر زاده بی فضیلت و انجناب از راه سیستان بطرف ری شتافته چنانچه مشروح سیکرد و کیفیت این احوال بتفصیل می پیوندد **ذکر خروج میرزا علاء الدوله بابداد و قوم ارلات و بیان بعضی از وقایع و حالات** درآن دوران که دیده تحقیق میرزا علاء الدوله مثیل آنشین محفوظ مانده بالطایف الحیل از اردوی میرزا بابر جدا در امشهد مقدسه رسانیده و از آنجا به مینمه و فاریاب پیش گرفت بعد از وصول بدان ولایت میرسلطان محمود بن امیرباد یکه ارلات که خود همراه و در حرم آن پادشاه عالی گهر بسر میبرد با سیاه ارلاتیان که در آنحدود و توطن داشتند بموکب جلالی پیوستند و بر سلطنت انتخاب اتفاق کرده کمر خدمتگاری رمیانی جان بستند و میرزا علاء الدوله بامداد انجماعت متحکم گشته با سپاهی آراسته متوجه یخ شد و امیرپرویش و امیرحاجی با لشکر طخارستان در بهار ارلاتیان آمدند پس از انجا بین جرگی صعب دست داده و امیرسلطان محمود نرخم تیری از پای درافتاده و میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاده از راه لنگر مقدسه غیاثیه متوجه دارالسلطنه هرات گشته بضاعت قنعه آسوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرا میرزا بابر از علاء الدوله شده پیش از همه میرزا علاء الدوله شده پیش از همه میرپرویش در نواحی هرات رود و آن بهزار بیطالع رسید و بیکبت مجتمع ملک مفرق گردانیده و میرزا علاء الدوله از هراه و سیستان گذر کنیده از انجا بری شتافت و با میرزا جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر وجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدارالسلطنه تبریز رسید و دست گرد حال میرزا علاء الدوله یکجا انجامیده نوبت دیگر در روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانیده دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران خورشید قرین جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید اما شهریار آذربایجان امیرجهانشاه ترکمان چون اندراجعت میرزا ابوالقاسم بابر خبر یافت عنان باز کرده بهمت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس شافت و حکام و کماشتگان بابری را بقهر و قوت آن پادشاه و آخر شت عاجز کشته روی بطرف خراسان آورد و در شهور سنه ثمان میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر داروگیران آن بلدان سپاه سریر اعلی شیخ که کیفیت حال عرض کرده و بهمدین سال میرزا بابر خواجه میرخواجگی را بایلچی گری نزد وی در خاطر داشت مواعد کرده بود چون خواجه بموقف تبلیغ و دوستی توفان لیکی آورده گرفته دیگر چیزی مطلبیده تا انجناب بواسطه اغراض نفسانی و دیگر اسباب نامتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی بملجزات انجنابی آورد و در عمارت میرزا شیخ زین الدین جوانی که بنا کرده معاجلش بوده مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون **ذکر پادشاه صاحب تائید میرزا سلطان ابوسعید** میرزا سلطان ابوسعید بطهمتن و همتو نصرت و نصیحت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت کستری نقطه سبقت ربوده بحیثیکه از آن مرتبه تصور نمیشود و فروغ رای جهانگشایش شاخت ملک و ملت را منور داشت و مانیچ چترگردون سایش نور ماه و خورشید مفقود و نابود دیده داشت و فیض قضایا از جاده شریعت جوئی هرگز نیچا و نمی کرد و در رتبت سادات و علما و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای می آورد و دور ایام دولتش ولایات کرستان و ماوراءالنهر و چشتان و طخارستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری رسید و از حسن معدلتش علفهای چندین ساله تدارک یافته تاج امن و امان و لوای انعام و احسان بر عارق متوطنان بلدان آن ممالک چنت انتظام محمد و مبسوط گردید نظم عدلش بست بهر خوش گردن دزد کرکت بیک موی میش تا در عدلش بجهان برگشاد بید نلرزید طوطیان میرزا سلطان ابوسعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیرتیمور کورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه سطوت فضت میرزا الغ بیک کورکان مینمود و بواسطه رفعت همت از ابتدای ورود بدان صبا وصبی و افتتاح اشغال ارثوذوکا پیوسته تعلیم اندیشه نقش جهان کیری بر صحیفه ضمیر میگاشت و متهز فرصت بوده خود را بانبار زمان تحمل امر کشورستانی سزاوار دری پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر اقتاب حرش لحظه وانتباه استمداد و همت مینمود و بزبان حال لسان مقال سعادت و اقبال را بازبان فرخنده بیان ایشان استدعا مینمود و چنانچه مذکور شد در شهور سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه که میرزا الغ بیک کورکان میرزا عبداللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر جمعیت فاتحه برافراشته بودند آنحضرت بسبب مظاهرت ارغونیان جزوج کرده بسمرقند احاصره نمود و چون میرزا الغ بیک از خبر توجه او از راه میرسر جوانسته روی بسمرقند آورد و میرزا سلطان ابوسعید از ظاهر آن شهر منهزما ن بل ارغون رفت و روزی چند بر دامان کیمیابی بچپ و راست انتظار لطیفه غیبی میکشید و پس از انکه میرزا

میرزا عبداللطیف و میرزا کشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاد و بخشایش بدامغان فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید را محبوس گردانید بخارا شافت و بحسب اتفاق در همان شب که میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله بقتل رسید و میرزا عبدالله بشیرازی پادشاه گردید میرزا سلطان ابوسعید که بعد ازین ذکر او وقایع اورا بسلطان سعید تغییر کرده خواهد شد بجانب بخارا حرکت نموده و ارو غه بخارا آنحضرت را کرفته در مضیقی شکست از خوصله بخیلان بازداشت و روز دیکر خبر قتل میرزا عبداللطیف بآن دیار رسیده امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد سلطان سعید رفته و زبان باستغفار کشاده آنحضرت را از محبس بیرون آوردند و بر مسند سلطنت نشانده فقد اخلاص و نیاز بر سم نثار بر افشاندند بیت عزیز مصر غم را دران عنبر نهفت چاه را آمد بوجع ماه رسید و ازانجا که اخلاص و محبت آنحضرت عالی مرتبت بود با وجود بدایت آیاده کاری و افتتاح هنکام شهریاری بسلطنت و ولایت بخارا قناعت نمود و کمتر همت بر کشکر کشی و تسخیر ممالک غنده و میرزا عبدالله از خیال استقلال آن نقطه دایره مرکز جاه و جلال آکاه شده بر اسم استقلال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند قائم کشته سلطان سعید عنان اهتمام بصوب ترکستان معطف کردانیده و شهر سبز را تخت تصرف درآورده روزی چند در آن بلده بفراغت بکذرانید میرزا عبدالله چون برین حال وقوف یافت سپاهی بریاق کرده همرا بعضی از مزاحمت پناه بداغ بخارا فرستاد و آنطایفه در طلب ترکستان عازم بسی کشته سلطان سعید در شهر متحصن کردید و امرا آغاز محاصره و محاربه کرده در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود را بطریق نهانی از شهر بیرون فرستاد تا از دره رسپاهی بخالفان نموده آوازه در اندازند که لشکر اوزبک رسیده و در شهر نعاره شادیانه زده بنا بران ترکمانان ثبات و قرار لشکریان میرزا عبدالله را یافته سر بخویش کرفتند و طریق تمرد پیش کرفته و بهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری را قتل و اسر کردند و بقیه السیف بغنیمت کرفتند و چون لشکریان بدار السلطنه سمرقند رسید میرزا عبدالله با بعضی امرا بجانب ترکستان کشاده زر و فراخ دستکاه یان داد و بجمع مردم و تهیه اسباب مقاتله و تکمیل آلات مقاتله اشاعت نمود و از آنجانب سلطان سعید عنان بزد ابوالخیرخان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان بود فرستاده مدد طلبید و ابوالخیرخان آن ملتمس را بمقتضای قرآن داده با سپاه فراوان در نواحی بنی سلطان ابوسعید پیوست و آن دو پادشاه متناصر تائید عنایت ملک بخش تعالی شانه موافق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبدالله از اتفاق اعدا کاه شد با لشکری بعدد قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون آب کوبک بکذشت سپاهی سپاه ابوالخیرخان و سلطان سعید ظاهر کشت و آن دو پادشاه عالی کهر صفوف قتال آراسته ساخته از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر هاضر در یکدیکر افتاده تا سه نوبت در هیکر تواناتی داشتند و در پهلوی میمنه و میسره آن دو بحر از خون کشتکان رنکش شفق کرفت و فضا همواره از صعود غبار معرکه هیجا بمثابه یدیرفت آخر الامر تائید ملک مجید شامل حال سلطان سعید کشت و میرزا عبدالله عنان بصوب فرار معطف کردانیده در اثنار راه با کیراو در لای فرو رفت و شاه زاده اسیر پنجه قدر کشته در شب سیم و دوم جمادی الاولی سنه خمسین و ثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابوسعید بهادران در کشتند و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار بلوازم محامد حضرت پروردکار پرداخته لوای همت و عظمت بر افراخت و بنا را نکه میدانست که اکر اوزبکان بسمرقند درآیند ابواب ظلم و بیداد بروی خلق عباد خواهند کشود و دفع ایشان را پیش نهاد همت ساخت و چون نزدیک بشهر رسید امرا را بوالخیرخان را که مصحوب موکب اعلی بود نه غافل کردانیده یکسواره بدروازه تاخت و محفظان را پیش طلبیده کفت منم سلطان ابوسعید در دروازه بکشایید تا از عرض و زبکان سالم مانید آن مردم علی الفور بر موجب فرمود عمل نمودند و سلطان سعید بسمرقند درآمده بر تخت جهانبانی متمکن کشت و بروج و بارباء شهر را مصحون و محکم کردانیده به تهیه کارکات لایقه و منقوشات رایقه زر ابوالخیرخان و امرا و مقربان او فرستاد و پیغام داد که چون بمدد حضرت ایشان دار السلطنه آباد و اجداد تخت تصرف بیکانه درآمد مناسب چنانست که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیکر دربن باب اقامت نفرمایند که فایده بر آن مترتب نخواهد یافت بوالخیرخان چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن تقاضا است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قپچاق شافت و سلطان سعید از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته کماینبغی برفع ظلم و انصاف و فصل و ایصال جور و اعتساف قیام نمود و در قلب نواصی و اذانی و اقاصی را در ربقهٔ اطاعت کشیده قاطبان میرزا عبداللطیف را سیاست فرمود بعد از آنکه مدت چهار سال بر تواتر اخبار معدلتش را اطراف دیار ما وراء النهر را فرا کرفت بجانب خراسان شتافته تا سر حد عراق در تخت تصرف ملازمان آستان سعادت آشیانش قرار یافته و یازده سال دیکر اقصی ترکستان تا حدود و ادی کلان

در حضر سخیر آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معهود می تولایات بجای رسید که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسمت جدی زوال انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی وسبعین وثمانمائه روی بجانب عراق آذربایجان آورد و در حدود و قراباغ آران ویران شده در ماه رجب سنه ثلاث وسبعین وثمانمائه امیر برهم نقد بر گشت و دو سه روزی معتقد بوده دست سیاست امیر حسن بیک بساط حیاتش در نوشت چنانچه تفصیل این حکایات عنقریب بسمت تحریر خواهد پذیرفت و بحکای حالات آن سلطان صاحب سعادات در ضمن داستانهای آینده بصفت وضوح خواهد پذیرفت و خواجه سمس الدین محمد بن خواجه سید علی احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین فرجی و مولانا امیر سمرقندی و خواجه تقی الدین تهتانی و خواجه عبد الله الخطیب در سلک وزراء سلطان سعید بنظام دار السلطنه دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی و شرف جهان بیرک عبد الرحیم بایت صدارت می افراشتند کشکار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابو القاسم بابر بهادر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن از جهة آمدن سلطان سعید بجدود و مملکت خراسان پادشاه بهرام مهر میرزا ابو القاسم بابر در اواسط سنه تسع وسبعین وثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرموده رایت اقتدار باشراق برافراخت و در روز دوشنبه ۲۳ رجب از دار السلطنه هرات روی بجانب گرگستان نهاده بقطع منازل و مراحل علم نفاذ بر افراخت و عنان همت بدان مصروف ساخت در آن منزل که از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا میانه حلال سایه گستر شاه زاده با فوجی از امرای دیوان اتفاق کرده قصد غدری دارد و در فرمان واجب الاذعان تحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امرا و عظام دولت بتفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن شخص مطوع بوضوح انجامید بدار آنوران میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند و شاه زاده چند روزی معتقد بوده در ۲۲ ماه رمضان سنه اثنی و ثمانمائه سوی ملک عدم گشت روان و میرزا ابو القاسم بابر در آن مقام بآداب عید صیام قیام نموده در اوایل شوال السعادت و الاقبال عزیمت قشلاق جرجان فرمود و در بازار دهم ذیقعده سلطان آباد سرایا دلربا بمقدم همایون مقدم مبارک بادین و وداد غیرت ساحت ایوان سبع سنادگشت و آن زمستان در آن مکان توقف افتاد و چون فصل شتا بانجام انجامید و سیاه سبزه و ریاحین بعزم تزیین باغ و صحرا بایران در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین دستور قشلاق بدین منوال مضمون یافت عراق در حرکت آمد و در آن اثنا از جانب بلخ بلچی رسید بموقف عرض سانید که میرزا سلطان ابو سعید بحوالی تخچوان ولایات خراسان را بآب آموی بسیاست برق و باد و عبور نمود و امیر سیر درویش و امیر علی اجلاد رحلادت کرده تا اندخود پیش رفته و بعد از مقاتله بسیار و برادر بر جم تیغ و تیر بیکدیگر از پای در آمدند و حالا از اندخود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف آن سلطان مشهریار کامیابست و عنبا فتنه و آشوب در تمام ولایات خراسان بسمت ارتفاع یافته میرزا ابو القاسم بابر چون تخچیر اسماع نمود و رفع انگاشته را از تسخیر عراق و فارس اولی و اهم شناخت و عنان مراجعت بمعطاف داده فتح دار السلطنه هرات پیش نهاد همت عالی همت ساخت و در طی مسافت مسارعت فرمود پس از آنکه موکب منصور آب مرغاب عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العهود احمد خوانده بدار الملک خود باز گشت و مملکت طخارستان باز گذاشته آب آموی بگذشت تا میرزا ابو القاسم بابر بدستور معهود در سرعت سیر هم مبالغه نمایی آورد و در غره ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه از سر آب قندوز بقلان عبور کرد و روزی چند در آن حدود بانتظار لشکر اقامت نمود آخر الامر عظام و کبرای دولت رسیدند و امر بمسیر عام صادر شد

ذکر رفتن میرزا ابو القاسم بابر بطخارستان سمرقند و مصالحه کردن با سلطان خلیل شان سعادتمند

چون امرا از مرغاب عبور نمودند و بفرسنگی بلخ رسیدند بموجب اشارت حضرت وفیروز جنگ چند کشتی در معبر بهنگ جمع آورده بودند و آن کشتی شکسته بادبان دین دار او لشکریان نمره میان طایفه کشتی آب گذشته چند روز سالی سرای محل نصب اعلام کشور گشائی گشت اگاه شاه و سپاه را از آب و خشکی گذرانیده بولایت حصار شادمان شتافتند و از انجا جویدار اک رفته عنبت شده و لشکر از نهج فرمود کی رسیده لختی تا سبود کی و در تو ندار اک خواجه نظام الدین مودود کرا زاده لاد صاحب هدایه بود به مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحبقران رسیدند با امرا و ارکان دولت در باب تمهید صلح و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند زود آخر مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ المبین ماند و مراسوگند داده اند که بعرض سانم پرسیدند که آن کدامست گفت میرزا سلطان ابو سعید میگوید که من این ولایت را کهنک پوش کرده ام آسان آسان بار نخواهم گذاشت و از هر چیزی نخواهم رسید و ما تو انم های ثبات و قرار استوار خواهم کرد امرا از استماع این سخن سخت خوئی و درشت گوئی بمثابه از پیشتر مبالغه نمودند و بلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند و در سلخ ماه مبارک رمضان میرزا ابو القاسم بابر بعرض سپاه

وفات سلطان سعید

چهارم ۴

سپاه و ملاحظه یراق امراء علیجاه پرداخته و دیگر شرایط آداب عید صیام مقدم رسانیده آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دارالسلطنه سمرقند گردیده و در روز چهارشنبه شوال بعادت و اقبال در یک فرسخی بلده مذکور نزول اجلال فرموده قبه سرایرده بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت از آنجا سپهر سریر سلطان ابوسعید بابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بتخصص قرار داده و رعیت پیرون شهر را در آورده برج و باره را بمرتبهٔ محکم ساخت که شرح آن گفتن و نوشتن را بست نیاید و چون میرزا ابو القاسم بابر در قریهٔ چشمهٔ نرمل کرنیاران سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا احمد سیاوشی و سید بیاده و قدم کابلی و ملک محمد امان تیغ علالت آخته و اسباب محاربت مهیا ساخته بطرف مرو تاخته و سورن اوغلان را هم بر دارالسلطنه هرات فرستاده بشهر پیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداخته و خراسانیان سکشت یافته بر حلیل و مولانا احمد سیاوشی اجمعی کثیر سپر شدند و جمعی ضعیف و تیر کشته و چون سمرقندیان را سپهر اثر و سلطان سعید بر دند آنجا باز امیر خلیل و مولانا احمد را پیش طلبیده نخان عتاب آمیز بزبان گذرانیدند مولانا احمد سیاوشی گفت امید است که بواسطهٔ ما گرفتاران میان شمارا دران صلح واقع نشود و دران سخن موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمانداد و روز دیگر میرزا ابو القاسم فرستاده شیرینی خشمناک با آنها دران هیاهو روی بتجهیز آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کار و دلیران روزگار قدم از دروازه بیرون نهاده دست باندا ختن تیر و راندن تیغ دراز کرده و دراز زده و ازمرا و بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده طلیعهٔ لشکر قتلغ را بضرب قبضهٔ یاره بر خاک هلاک انداخت و چون سلطان سعید از کوچک از نظاره آن معرکه هولناک ملول گشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان باز کشیده نبرد کرخ شتاب ساختند و درین هنگام قرب چهل و دو ساعت بر دو دیار به قتال الهاب علیا فشت و صرار قتل و اسیر صفحات رخسار مردم اندرون و بیرون علیا فت و دران ایام امرا سلطان سعید امیر عبد العلی برخان و امیر احمد فضل با جمعی دیگر از سرداران و درست بابریان کرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند بعد ازان لشکر بر دو سپاه برآورده دست بردی نمودکه اعضای جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از هر دو جانب مایل بصلح و صفا گشته مقرر شد که آغاز کفت و شنید کردند و مهم بآن قرار یافت که هر دو پادشاه عالیجاه سپهر سریر از یکدیگر اند و سلطان سعید مملکت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات خراسان نگردد و میرزا ابو القاسم عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابو سعید امیر خلیل و مولانا احمد سیاوشی و سایر کرفتاران را خلع فاخره پوشانیده بحضرت او و میرزا ابو القاسم باز نیز خواجه نظام الدین مورود و مولانا فتح الله تبریزی و امرا بهمر قند را لباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد و رایات نصرت آیات بجانب دارالسلطنه هرات در حرکت آمده در اوایل ذی الحجه مذکوره باتمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نمود و میرزا بابر جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب درخور عنایت فرمود و ایالت قلعهٔ الاسلاغ را با میرشیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی بر لباس حکومت و ولایت کاشان و جاریک شتافت و حقه اند خود با میرشیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شیرغان او را دولت امیر بابا کوکلتاش بسمت ارتفاع بدرقت و پادشاه ملک آسا کش قندز و بقلان را با میر سلطان برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهار محرم محرم مغز و مکرم بلدهٔ فاخره هراة رسیده و زبان حال و مقال متوطنان آنجا بمضمون انعموا علی کویا کرد که بیت هزار شکر که یار کرد بصد اقبال

ذکر فتح مملکت سیستان و فتنه انگیزی سیستانیان در قلعه غاز و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد

در اوایل سنهٔ تسع و ثمانمائه بعرض میرزا ابو القاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین و ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام تحقیقی مرعی نمیدارد و بخلاف آباء و اجداد خود در طریق تمرد و نخوت سلوک مینمود نقش استقلال صحیفهٔ ضمیر منکار و بنیاد آن بادشاه عالی مکان امیر خلیل هندو کهٔ باطلهٔ ازاله تراک بیباک بفتح سیستان نامزد فرمود و امیر خلیل بعنایت الهی و اثق بوده و بمرقوت و دولت بادشاهی اعتماد کرده بدان جانب نهضت نمود و شاه حسین چون طاقت و تاب آن شیرنیستان نداشت و در خیر نکفت خویش ندید و غائمت ملک بهرور را بنا کذاشته عنان بصوب فراز دانید و امیر خلیل مظفر و منصور سیستان در آمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و خزینهٔ عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت و چون آن سال شاه حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل کشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته بیکبار کی از سر حکومت و مدکذشت و بدست کی از نوکران

جمعی کیرتراز ۴

خود گشته سرش از تن امیر خلیل ببریدند و او بدار السلطنه هراة فرستادند تا بر دار العلیا آویزان کردند و در همین سال میرزا ابو القاسم بابر بتجدید نظر التفات
بر حال میرزا معز الدین سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابق تیول امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت در خلال این احوال جمعی از
دیو ساران مازندران که بفرمان امیر باباحسن در قلعه عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استراباد بود دیگری از نوکران او را با خود موافق ساخته خروج
نمودند و ناگاه بر سردار و داروغه قلعه که در سلک نوکران باباحسن انتظام داشت تاخته او را بقتل رسانیدند و بر هر کس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کرده
اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید غضب عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار نفرموده چند گاه قلعه در تصرف
مازندرانیان ماند آخر الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر باباحسن بحوالی آن حصار شتافت بامید آنکه قوت دولت روز افزون لطیفه ساز
وسعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد در حرم ایوان سبع شداد اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و سلحور و سایر اسباب قلعه
گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از طاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهة تمهید بساط مصالحه بپای قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی
از نوکران امیر باباحسن پیش رفته و دو مازندرانی از میان یاران خویش نزدیک ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستها دراز
کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر باباحسن رسانیده قاعده عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته
بپایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند و آن طایفه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز
آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان بتنگ آمده بود معتمدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج قلعه محلی هست
که بده روز سوراخ میتوان کرد و حالا هفت روزست که من آنجا کار میکنم باید که سه روز دیگر بدین منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج به بینید بعد
بپای قلعه آیید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بودند چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان از مطلع مراد
طالع گردید و نردبانها نهاده مانند دعوات مستجابه عزم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمند را فرو گذاشته قریب صد کس را بدان برج در آوردند
و مازندرانیان واقف شده بعضی جان تنک پا بیرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را
بهراة فرستاده میرزا ابو القاسم بابر مسرور گردید و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه
بدستور معهود بامیر باباحسن مفوض گشت و طنطنه آن فتح مبین بسبب آن لطیفه غیبی از ایوان کیوان درگذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمایه مزاج
اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات حمیده صفات استیلا یافت و اطبای مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند
بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود و در خلال آن احوال ذو ذوابه در غایت عظمت و مهابت در محاذی برج ثور مسکون گشت و چون آن برج طالع
دار السلطنه هراتست و هشتم خانه طالع میرزا بابر بود انواع گفت و شنود در میان ارباب نجوم پیدا شده و از آن جهة دغدغه تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج
و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن باندک زمانی انواع بلیات متوجه مردم آن گشته نایره اصناف نکبات بر وجنات روزگار همگنان
تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد**
و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت
کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در ۵ شعبان سنه ستین و ثمانمایه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر علی الرضا ابن موسی جعفر علیهم السلام از باغ امام عالی
سفید بباغ مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام باداء طاعات و قضاء واجبات گذرانیده و روز عید بعد از ادای نماز جشنی پادشاهانه ترتیب
فرموده ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده در اوایل ذی قعده الحرام عنان ابرش گردون خرام بصوب مشهد مقدسه انعطاف داد و چهاردهم
ماه مذکور چهارباغ مشهد بمیمن مقدم همایون غیرت فرمای فضای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زیارت روضه
منوره رضویه قیام نمود و سده سنیه آن عتبه کعبه مرتبه را بصلات و نذورات نوازش کرد و در باب نظام مهام رعایا و غور رسی ضعفا و فقرا شرایط
سعی و اهتمام بجای آورد و در آن زمستان یراق قشلاق در همان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار
امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش برگشاد در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان

وارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و امنعی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملاست میفرمود
لاجرم امرا بظاهر مطیع و منقاد شده از کیفر میرحسین داد و امیر شیخ علی و دیگر امیر حاجی و دیگر امیر بایزید و امیر حسین علی
خواجه و جمال الدین سمنانی بروضه منوره شتافته و خاندان پیغمبر اخر الزمانی در آمدند و لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که مدت العمر بسلطنت یکدیگر بدنهند
و در مقام خلاف و نفاق نباشند و هر کدام که آشتی همه حال بهتر از جنگست و میرزا بایسنغر مصالحا مرا بتمهید و مسرور گشته زبان بمعذرت و پشیمانی
ایشان بگشاد و هر یک را مراعلیحده مرهم آشتی خوارهٔ جنسی ترتیب کرده پادشاه را طلبیدند و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ترجیح
شراب تائب بود اکثر اوقات ارباب ساز و گوینده کان خوش آواز همراه داشته در متبرکات مشهد میمنت بود در آن آثار و رسوم در محافل و مجالس و مجامع
روح افزا فرو آمده بود که ناگاه درویشی دولیده موی تیکور روی نزدیک پادشاه و امرا برخاسته سلام پادشاه بدین رنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و
آن ترجیع برشرح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بندان بود که هیئت این همه طراق کن فیکون نزده هیئت پیش دل جنون
مآب حاضران صاغر و کبار از ملاحظه معانی آن ترجیع که عبد و اساسش محکم نیست بجای خود میرسید محزون گردیده و درویش بعد از اتمام آن شعر هدایت نظام از نظرها
غایب شده چنانچه ملازمان آستان سلطنت نشان هر چند او را در کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون اکثر فصل شتا بسر آمد و ایام بهجت و نشاط بیع
بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابو القاسم با برز میرزا در ربیع الآخر سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عزم
الملک راد کان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بجا و نوز پراینده پرداخته ماکاه ناخن آق سنقار که شهریار عالیمقدار را بحال و با هتمام سیاه
بود شکست و امنعی صعب فرض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را که هیئت تو بزمی گردم و آمد بهار شتا
تو پنداشتم آرزوست برزبان محبت بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را بمبسط بساط عیش و انبساط مامور گردانیده و جا بجا بادهٔ ارغوانی
و اقداح راح ریحانی از دست گلعذاران سرو رفتار در گشیده و در صباح شنبه ۲۰ ربیع الثانی در عالی نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد
در محفه نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ماکاه مزاج موفور الابتهاج بسمت تغیر پذیرفت و بر بعضی از اعضب
گرده برخواست و بحکم در آمده در چاشتگاه بجانب قرار روز چهارشنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی از بلاد مغرب خاوری و بلاد مغرب خاوری آسمان سلطنت
و استقلال الوجوه عزت و اقبال السیر جدّ زوال القل فرمود و از مشاهده احوال امیر و وزیر صغیر و کبیر و نزدیک و دور آمد سلاب خون از خواره دیده با
چون رود چون روان کرد و در آن روز نحاب هوا نقاب اصحاب تعزیت طوفان بابان عیان گردانید هیبت برآمد اری از بابان بدوده فرو
بارید سیل انگوه تا کوه روز دیگر امرا و اعالی کهتر و مهتر و کفیس پادشاه مغفرت قرین پرداخته و جمعه مظهرش را کبندی که در جنب روضهٔ منوره مقدسه
علیه التحیة والتحیة واقعست بدفن ساخته اطبا را و احباس تمامی آنموم میکردند و اذکیا فراست تمام قریب جوار امام همام علیه السلام
برین مدعا دلیل می آوردند جناب بلاغت نصاب مولانا عبد الغفار در تاریخ وفات آن پادشاه جمجاه احوال گوید نظم آفتاب ملک بار جهان تمام
کی چنان خورشید جهان در خواست در ربیع ثانی فصل ربیع لاله را ساغر خون دل بر است چرخ را کعثم جگر با چاک شد دیده باز
اشک و دامن پر درهست این چه حالست چه تابستست گفت موت سلطان مؤید بارست و میرزا ابو القاسم بابر را غیر از میرزا شاهرخ
فرزندی نبود و ذکر او بعد از تعداد اسامی کابران زمان مطبوع خواهد کرد بدانشاء الله وحده العزیز **ذکر قسمه از احوال مشایخ و افاضل**
که معاصر بودند بایشان پادشاه بادل از جمله اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابو القاسم بابر از جهان فانی بعالم باقی انتقال
نمودند یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و وی خواهر زادهٔ شیخ نجم شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از جانشی در وشتی حظی تمام داشته در وقتی که از راه
هرموز بمکه مبارکه میرفته در منزل موجان نقد جان بقابض ارواح سپرده شیخ بهاء الدین عمر و صغیر سن مجذوب کشته و آثار جذبه بروی ظاهر بوده چنانچه
پیوسته در وقت اداء نماز کسی را زهره یارای نیست که خود را نماز صلوة تنبیه نموده سلسلهٔ شیخ بهاء الدین عمر بسلسلهٔ مقرب بارگاه
سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می پیوندد و ظاهرا زو تا شیخ علاء الدوله مانند او کسی بر سجادهٔ تفوق نشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان
خاقان والا گهر میرزا شاهرخ فی سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه بعزیمت گذاردن حج اسلام و طواف تربت حضرت خیر الانام صلی الله علیه

بقایت
م

والسلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمده بهمی گشتر از اعیان زمان مانند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسعد و خواجه زین الدین حاجی مولانا قطب الدین نهیری و مولانا شرف الدین عبد الغفار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرخ و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت شیخ بجانب بخارا روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد عطر ساحی پیغمبر علیه الصلوة و السلام مشرف شده مراجعت نمود ند حضرت حقایق پناهی افضل الاسلامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیهٔ مکه مرضی عارض شده وجون آنجناب صایم الدهر بود اصحاب جهت عارضه مذکوره تکلیف افطار کردند قبول نمود ناگاه جماعتی از اهل غیب رسیدند که بجانب مخصوص رفتند وجون بدر مخفه سید مدثر گفتند من آن قصه با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی در راه وقت که بدر مخفه آمدند پای در رکاب کرده بودم از آنجمله زود بر فتند بعد از آنکه من پای خود کرد کردم مراجعت نموده پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در بغداد یوم الاثنین سابع ربیع الاول سنه سبع و ثلثین و ستمایه در قریهٔ جعاره از بلوکات دار السلطنه هراة وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر بهمان رو نرکه آنجا شنود بجزئیه مذکوره رفته و له الحضرت شیخ نور الدین محمد را پرسش فرمود و بشیر از بر داشتن جنازه باکشته بجانبان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخ را بدار السلام سپارند آنگاه آن پادشاه عالیجاه را بزیارهٔ کوه بکرفرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت و اتفاق اشراف آفاق جدا علی شیخ این اوراق سید برهان الدین الحسنی خاوند شاه پیش رفته برخبار و شیخ نماز گذارد مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است و میرزا ابو القاسم بابر بر سر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانیدند و هم در راه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب ملاذ الانام قاضی قطب الدین محمد الاماسی بجهان جاودانی انتقال فرمود و مولانا شرف الدین عبد الغفار در تاریخ فوت این قطعه نظم نموده نظم پناه شریعت سر قاضیان محمد یعقوب اماسی امام زمانه و فات بنی زوار القضا شد بدار السلام بجای بنی بود و تاریخ اوست وفات النبی علیه السلام مولانا سعد الدین الکاشغری دراوایل حال بتحصیل علوم مشغول بوده اکثر کتب متداوله را مطالعه فرموده ثانیا بسلوک راه زهد و تقوی پرداخته و رسلک مریدان و خلفا مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت و پرتو انوار ریاضت بر وجنات احوالش تافت شعشعهٔ لوامع معرفت باطن فرخنده میامنش را روشن گردانیده و بریخاوه ارشاد و نشسته بسیاری رسالکان را بمرتبهٔ ولایت رسانیدند و در حلل سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخری سنه ستین و ستمایه مولانا سعد الدین مریض شده صاحب فراش گشت و در خلال بیماری مرض و شدت ضعف واقعه بر سرش گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن و نبودن مخیر ساختند من بنا بر آنکه اطفال خود را بی تعهد نگذارم و خیال بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بدو روز نی یوم الاربعاء رابع عشر جمادی الاخری سنه ستین و ستمایه وفات یافت و در سرخیابان مدفون شد مولانا شمس الدین محمد عرب در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی درویش و خوش سینه و با اخلاق بود و دامن عرض خود را با غراض دنیویه نیالوده و از ریاست دوست میداشت و چون میرزا بابر بوی التفاتی کرد و پیوسته بخان مرجعیه و تقرب محبت میرزا علاء الدوله صحیفهٔ خاطر مردم می گماشت بلکه مردم را بسلطنت او در خوشنامیدن و از متابعت میرزا بابر منع مینمود و در سنه ستین و ستمایه بعد الله ناهی از جانب ارستان در شیوهٔ سپاهیان بدار السلطنه هراة رسید و با جناب مولوی در بیوادای میرزا علاء الدوله بهداستان گردید و معاندان آنحال را دریافته و نگذاشتند که مولانا شمس الدین محمد عرب بخدمت میرزا علاء الدوله برسد و نگذاشتند که بطریق تحکیم از نزد میرزا بابر آمده بود بخدمت میرزا علاء الدوله آمده بود و بجد تمام مولانا محمد عرب و سید عبد الله نکاتب آورده میرزا بابر رسیدند خود فرستاد و جناب مولوی را بسیستان گسیل گردانید و آنجا بگشت و مولانا محمد در سیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که بیت کسی محرم شه خجسته نهاد نه احوال شه خجسته کاه است قاضی عبد الوهاب مشهدی از اصناف فضایل و کمالات بهره بر بود و در انشاء نظم و نثر بدیع میمنود و گویند نوعی کی اظرفا را و صنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطر رسیده که مرادی دارم و بعرض قاضی رسانیده انجناب اندک تأملی کرده بجان صنعت جواب داد و گفت رسید یا رب این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی گذار نسازد و میرزا بابر اعتبار شیوه داشت از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب این نظم و نثر بری گزارای مسند ش زید که هر روزی قضای فرخ دیوانگی تو خورشید غالیچه اگر مقدار کرد مکبش داند ملک سازد زناه چهارده زین مسند شاهنشاهی غالیچه مدار مملکت دارای دوران صف ثانی وجیه الملک مهین ابن محمود یا لیچه مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی پیوسته با دراعی ظرایف

وظائف طاعات و روایب عبادات قیام و اقدام نمودو بواسطهٔ رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه بمقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی و اجتهاد مرعی داشتی و مهر کس اهل استعداد در آن باب رجوع بایشان کردی بفضل حق تعالی و توفیقات نمودی و نفس شریفش بکمالات صوری و معنوی آراسته و پیراسته گشت و بجهت آینده و رونده طعامی لذیذ ترتیب دادی و در نصاب مسطور است که مولانا جلال الدین ابویزید را بحسب ظاهر پیری نبوده بجای او وصی بوده است و چنین گفته اند که هر گاه مرا مشکلی پیش می آید از روحانیت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رفع میکنم تا آن مشکل آسان میشود و خانش در شب دوشنبه هم نقعده سنه اثنی وستین و ثمانمائه الفاق افتاد و در قریه پوران مدفون گشت و پادشاه نیک اعتقاد و ملک السلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر مزارش عمارتی عالی بنا نمود اوقات حیات مولانا ابویزید را نود سال انجاز بود خواجه شمس الدین محمد کوسوی از اولاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی التمامی بود قدس سره و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود و اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد و اما صحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار میرفت و سلسلت بانتساب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد در مسجد جامع دار السلطنه هرات بموعظه و نصیحت خلائق مشغول میشد و بر سر منبر بیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگشود و مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا جلال الدین یزید پوری و مولانا شمس الدین محمد سکلیسی وعظ و می بر قعد و انچه از وی می شنیدند بحد تعریف و تحسین مقابل میکردند و سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بوی ارادت تمام داشت و پیوسته تفقد احوال و اخلاص او در ضمیر منیر میگماشت اتفاقات اتفاق افتاده که سلطان ابوسعید در جمعهٔ اول ایام سلطنت بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در آن اثنا که انجا سخن میگفت یکی از حاضران بی تقریب صحیح رو سلطان سعید ایلان باتک بی هنگام تعبیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورد و گفت که ما هنوز سخنان سنجی نگفته ایم که موجب وجد و حال شود طاهر را دل این عزیز از جای دیگر است وفات انجناب در چاشتگاه روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ثلث وستین و ثمانمائه روی نمود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم فرمود نظم شیخ اکمل عمدهٔ کمل که بود اهل صورت را معنی همچون خواجه شمس الدین محمد کرغش آسمان پوشیده رائق میلکون ساخت حادر ساحت قدس قدیم حمیدرا خطه امکان برون چرخ دون چون پایه قدرش بود سال تاریخش سر این چرخ دون مولانا شمس الدین محمد بجودت طبع و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت و در اوایل حال چند گاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات علمی گماشت و در سلک اصحاب مولانا زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمود و در شب جمعه غرهٔ ماه رمضان سنه اثنی و ثمانمائه از عالم انتقال فرمود قبرش در کازرگاه در پایان قبر حضرت حضرت سیاری خواجه عبد الله انصاری واقعست شیخ آذری از مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت طریق دروغ بشان مایل شده از اسفراین بحجاز شتافت و بعد از گذاردن حج اسلام و طواف مرقد منور حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آنجا بشیخ رعایت بسیار نمودند و در مقر خود مسکوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند بدین ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان وطن در آنولایت اختیار کرد و این بیت در سلک نظم آورد بیت من ترک هند و چه هندوستان بدرود بروت جونه بیکجو نخرم و از انجا بعراق شتافته بادای طاعات و عبادات مشغول گردید و خانش در سنه ست وستین و ثمانمائه واقع بود و لفظ حسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخذ نمود و کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار از منشئات شیخ آذریست و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان انبار روزگار یادگار مانده و بعد سال مذکور مزار روح مولانا خوطی که در سلک شعرا از منسلک نظام داشت مقفل قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و مولانا خوطی از شیرازیان الاصل بود و میرزا بایسنقر با او التفات و عنایات بسیار مینمود این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست بیت جهان که چون خط و خالت ندارد درست نخواهد درست و مولانا خوطی لعبا و ان جوانی جهان جاودانی نداشت و مهذب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر چهره ضبط تاریخ وفاتش لفظ خروس یافت نظم فصیح زمان خوطی آن شاعری که بود دشن کرمعانی خروس چو خوطی رفت این عجب طرفه بود که تاریخ شد فوت او را خروس سید غیاث الدین فضل الله را وکالتی نبود فضایل و محاسن خصایل او را قران و اماثل ممتاز و مستثنی بود و بطلاقت طبع و طلاقت لسان سرآمد افاضل دوران میبود

وخطوط را در غایت خوبی نوشتی و بجوشه بزیادا نعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرفراز گشتی و فائض در روز پنجشنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۰۱۸ در هراة رومی مذکور ستان مصرح در جوار امیر حسینی بدرفوان شد **میرا سلام غزالی** از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی ابو و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نمود و کاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در مضامین کمال فصاحت و بلاغت بکار می آورد در مجالس التفاتی مخصوص داشت که غایت قدرت میرا سلام را در نظم بیات از آن قصیده که بطلع نوری کرم چون راه خویشتن را ملک دی کردم قیاس کفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده یکصد و بیست بر مدح میرا علا الدوله و مطلعش مشیت ثبت شاد بدا جلال ای ملک اوبنود لباس ملک اجلال از جلال او کند مجد التماس و میرا سلام در زمان حکومت امرا و بزرکان هندوستان بسیار مسلم بود و بعد از ان باعالم انتقال نمود مولانا سحابی از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و در یکرد و هزار و بیست نظم کرده نوشت بنا بران این بیت را در کشتی خود کاشت که بیت یکرد و پنج شاه پاکیزه سرشت سهی دو هزار و بیست کفت و نوشت و مولانا سحابی نیشاپوری الاصل بود و بواسطه علت جوع طعام بسیار میخورد این حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی کفت که مولانا سحابی بیست من جرما بتوانا خورد و دیکری باین معنی اعتراض نمود کفت چون سبب آمدن آن دو عزیز امعلوم کرد کفت جرما را از زیرک بپرسش من بهتر نتواند کفت که هم یکجا میرسد و چون موجب فرموده علما بود دست از زیر بالا پوش بیرون می آورد و مشت مشت جرما بسکر فت و میخورد تا هیچ نماند کاه از آن دو کس پرسید که با وا بشرط بسته بود یا بی وا نه کفتند هیچکس جرما با دانه نمیخورد کفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود **درویش باعلی** خوشنویسان درویشی پاکیزه روش لطیف کفتار بود و بجد ران سنان کرد میرزا ابو القاسم بابر در مشهد فسقلان نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و بالتفات نشانها یافت درویش منصور بصفت فقری و پرهیزکاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات کذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بصحیفه خاطر میکاشت در فن عروض و صنایع شعری شاکرد مولانا یحیی سیلک بود و در علم تصوف سند بخانقاه علی جامی درست نمود و در علم عروض در سالهای تالیف کرد و در جواب قصیده مصنوع جواب سلمان ساوجی را بتمام بکار آورد و مطلع آن قصیده درویش این است که بیت بس دو دیدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای این مثل کار از مجلد مظومات درویش مصنوعین را بعضی نیز مشهور است که رباعی موجود چه دره بخود نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ایجاد چون قبول ممکن نبود آن را کفتوکو نتوان کرد و در نتوان کرد

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود درجهان فانی که آفتاب زندکانی میرزا ابو القاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر سلیمان علی موتحه بلده و جراة کشته را در برزکرش میرزا ابو سعید جهة بعضی از فصال حکمت بطرف مرو شتافت و شیخ زاده پیر قوام که بعلی مصنف سمت سرافرازی نمود بصحبت استدعای میرزا اصر الدین بحرراه مرو پیش کرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بکاسب همراه مصنف مرحوم و در اثنای راه از هجر آباد مرور سیده بعرض سانید که میرزا شجر اغیه کرد کشی دارد و سر حلقه مطاوعت کسی در نمی آرد و اثر عرفا قصد میرزا علی آمده عزیمت داشت نمود که در روزی که خبر واقعه محنت اندوز پادشاه مرحوم شهرت رسید میرزا شجر اغیه را بر اتهام مخالفت میرزا ابراهیم غافل کشته و شاه زاده ارجمند بیرون جسته و بخانه احمد خان رفته و بالتجا بجناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته و چون خبر توجه کوسیکالی را از مشهد شنیده بکنار آب هری رسیده و لشکر فراوان بروی جمع کردیده القصه اجتماع این اخبار موجب دفعه غلظ صغار و کبار کشت و میرزا شاه محمود در رطی مسافت سرعت نموده بیست و ششم جمادی الاولی در باغ محتار نزول اجلال فرمود سادات و اعیان علما در ملازمت شتافته مراسم پرسش و تقدیم رسانیدند و در باغ آن مصیبت عالم سوز را تازه کردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ محتار بباغ زاغان شتافت و بمدران ایام میرزا ابو سعید از طرف سرخس سیده غارت ظلم و عدوان بروجهات حال بردیان نهضت متیقن میکال آنکه میرزا ابو سعید که بشهرات نفس و هیجا کی موصوف بود و از سایر امرا بابری برخاسته و کمتر ممتاز و مستثنی بنمود و بعد از انکه از سرخس بهرات رسید جهة محبت صمیم و در مصلحت چنان دید که برسم سرخاب مبلغی کلی از متوطنان اندیار بستاند تا هر دار و کیر کرده بخصومات نپردازند یک قسم بخصلی علاء نان میرزا ابو سعید و قسمی دیکر با هتمام نوکران میرزا شاه جامی مقرر شد و در قسم جامی الاخری بخصلان بنا و در کرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا و ستند بحصول پیوست مقارن آنحال خواجه کمال برکش و خواجه علی امیر خواجه در دیوان میرزا شاه

میرزا شاهرخ محمود مهرزند دوان دو وزیر شریر آغاز کفایه کرده اولا از محصولات موقوفات را تمام متصرف شدند ثانیاً انچه رسم سرشمار گرفته بودند دنیا میرا
ده دنیا جمع نموده بحصیلات درقلم آوردند محصلان غلاظ شداد دعایا بیچاره اگر ثبت نبشتند دیر چه تاخیر زر تطلبیدند وچون سرانجام آنوجه معتد بها بر دوش مردم بنوا
ودود جان سوز انرود دنیا نهاد بر آمد بنایه وجود تعدی در خانه ها نهاد افتاده علامت قرع اگر بظاهر بصورت ابیضیت مانند غبار روی دیوار ده نمایان گشته صفحات
رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کافصلا ما یه بدکرد بسیاری از فقرا ترک اهل عیالی گفته منهزم گشتند و خلقی کثیر از بیم شکنجه گشته شده از سرلقعه جان
در گذشتند عورات سوگوارات سیر باگشاده و مویا بباد داده برسر دیوان شتافتند و بزبان عجز و زاری داد خواهی میدادند تیغ ابوسعید بی تأیید از فرباد
و فغان آن بیچارگان اصلا متاثر نگردید اما قدر ان ایام بر طبق کلام مجیر نظام آن یحسب الضمآن اذا دعاه ویکتفی السوء باد شاه عطا بخش دستگیری در
ماندگان کرده و از مظلومان داده کرد از وجود میشوم امیر شیخ ابوسعید برآورد و شرح انحوا قعه انگاه امیر شیخ حاجی بر دفع شیخ ابوسعید بداخل سه و در ۲
جمادی الاخری میرزا شاهرخ محمود را از ینا ع زاغان بدرون شهر برده فرمود تا مشاوری کردند که از وجه سرشمار پیچ آفریده ملک دنیا بکسی ندهد و هر چه واده شاه
بازستاند و فوکران تیغ ابوسعید را بر جا بایند غارت کنند لابد مع سالکان طریق ظلوم ستم پای در وادی فرار نهاد ند و سایر را میر شیخ حاجی متفق
گشته شب باش داشتند و روز دیگر امیر تیغ ابوسعید که در بیرون شهر بود بمراقبت برادر خود امیر حسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف
و امیر شیخ حاجی خلقی بسیار از مرد لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سر دیوانها نهادند و صحرا را که در میان کوه و تشار و تقوز باد و اسطه است
تیغ ابوسعید رسیده نایره محاربه ملتهب گردید چون من زنده کانی تیغ ابوسعید از ضرب شمشیر تیغ فشان سوخته گردیدند کی از ستادیان امیر شیخ حاجی سرش را از تن
جدا کرده بدروازه ملک برده عبرة للناظرین بیاویخت و برادر و نوکران آن بداختر بهزیمت علمیت هزده سلک جمعیت ایشان از هم گسیخت
ع خاصیت ظلم اینچنین هست مدام و راشتاران احوال خلال این اهوال اخبر متواتر شد که از جام تمام در خلال اعلام نظر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته
و شاهزاده با تفاق امرا و نوئینان همت عالی نهضت بالبخیر دار السلطنة هرات نبشته بنابران امیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه و پهلوان حسین و دیو
و امرا ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته مخلوطرا ان قرار دادند که نوئی سازند که میان میرزا شاهرخ محمود و میرزا ابراهیم قواعد صلاح مهتد بانه تا انوار
فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تابد و باستصواب مهد علیا کوهر شاد آغا رکان شاه را که در سلک نوکران علیه آن عنصر
انتظام داشت جهة مشیت آن مهم بار دوی میرزا ابراهیم فرستاد نداقبل از مراجعت رکاب شاه و زمره ارمردم قلعه جوی خاطر شان امیر حاجی گردد
که شدت مودت مهد علیا میرزا علاء الدوله و فرزندان او میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و وفور اخلاص و
دولتخواهی امرا ترخانی نسبت بآن عنصر عظیم امری مقرر و معین لابد مر پدری میبایدا ندیشید که سر رشته اقتضای از قضیه قدمد ار سیرون نرود بنابران امیر
شیر حاجی از روبه بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرا ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی بهانه جانقی نشان را بکوشک
باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بخود فراست دانست که حال عیبت و بهانه جوذ از باغ بیرون انداخته متوجه توان گشت
زیرا که برادر و نوئی امیر سلطان حسین حاکم آنولایت بود و بهمان لحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند امیر اویس که
کاروی در آشتی و کوشش ریزه میکرد و بلطایف الحیل خود را بامیر حاجی رسانیده کارد بر تکمش زد و امیر شیر حاجی بروی در افتاده ملازمان
اویس ترخان را بپاسبرش یوسف ترخان و حسنقر ترخان همان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه از محمد ترخان را با انکه پناه بوی برده بود بقتل آورده بهمان
روز بطرف خواف که سپور غال او بود در حرکت آمده در اثنا راه با امیر احمد فیروزشاه دوچار خورد بقتل انسلام و کلام آن دو سردار تیغ انتقام از
نیام کشیده در هم بستند و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروزشاه که مکارم اخلاق را قتضاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث
الدین ترخان و مولانا احمد سیاوشانی ترخان بکنار کشیده رو بلب آب مرغاب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم سانیدند و انچه دیده بود نقل نمودند
و امیر شیر حاجی چون مرکب اینچنین امری ملاحظه کرد پیغام میرزا شاهرخ محمود را در ارباع زاغان بشهر آورده و بحضایا قیات الدین منزل کرده و مهد علیا کوهر شاد آغا
فرمود که در مدرسه حضرت خاقان سعید که در برابر القلعه ست ساکن گردد و بعد از روزی چند که جراحت شکم امیر حاجی التیام یافت جزر سید که میرزا
ابراهیم با غلبه و اقتدار عازم رزم خرم فرمود و متوجه دار السلطنه هرات ست بنابران امیر شیر حاجی میرزا شاهرخ محمود و ارباع محمد ترخان و مهراه از دحوا

امراء ارکان دولت باری عاری نمانده قاضی قطب الدین احمد الاماسی بمصواب مهد علیا کوبرشاد آغا علقه شهر را محصور ساخت و محفظان بر دروازها
گماشت و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر ننهد و غارت نتابیم که من بعد چیزخواهد بود و ان

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی چون مشیت حضرت احدیت
عظم سلطانه مقتضی آن شد که بر طبق کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله تعالی بادبار روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و شباب و اراییش یابد و برقع
انوار جلت و اختیار از مطلع و اتحاد دولت میرزا سلطان ابراهیم عیان بر وجنات احوالش تابد بنوا سطه محن مذکوره و فتن مزبوره در کنار آب مرغاب سپاهی بسیار
در ظل لوای جهان کشای نکسر و صاحب رای جمع آمدند لاجرم بدین لشکر فتح و ظفر امید و در کشته متوجه دارالسلطنه هراة شده و بعد از طی منازل و
قطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنه احدی و ثلثین و ثمانمائه نزدیک باغ محمدی رسیده و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار از دست داد
و درونی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد امیر شیرحاجی بصوب قلعه سرخه تورد روان گشت و اقتضا و اقتضا و اهدیت بساط جمعیت بار یافتا
در نوشت در نصف النهار بهمان نزول میرزا سلطان ابراهیم در باغ محمدی روی نمود و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را بهمان مشی اعداء روان فرمود و زمره از آن
طایفه که از عقب میرزا شاه محمود در فتنه ملک قاسم و اولاد اسکندر قراپوسف و دولت کیلدی عطای و قرامان ترکمان و حاجی خلیل و برادرش حاجی عبدالله
را دست گیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا کوبرشاد آغا خلاص شده و سایر امرای بزرگان بقتل رسیدند و فرقه
کثیر حاجی را تعاقب نمودند باو نرسیده و دست تیغ و سنان بازیده غالب کشتند و امیر شیرحاجی خود را از معرکه بیرون برده و بحصار زرقه
درآمده و میرزا سلطان ابراهیم بتسخیر ولایت خوف حضرت و اهب العطیات را شکر گفته بواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان گشاده و قدم در سریر
سلطنت آبا و اجداد نهاد و کل اقتضا این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی شاهی که بعدل شکیبی ملکست چون دولت بخت ما کر نیکست
چون سر سریر پادشاهی مایخ جلوس بر سریر ملکست و میرزا سلطان ابراهیم بهمت عالی بهمت بر تنظیم مهام و دولت و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت
را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه سعد الدین محمد غایت نمود و دوار و علی سهر را با میرقرا بهادر که از جمله مخصوصان میرزا علاء الدوله بود و تفویض فرمود و
بعد از انتظامی زر و لشکر و مال و جبایت بایخ او اسط سعبان سنه مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعه اختیار الدین را بمولانا
احمد سیاول که از اعتماد کلی بر جانب او داشت سپرده از انجانب شاه محمود در مشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دارالسلطنه
هراة معطوف داشت و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه تصفیه دل بمقابله و مقاتله نهاد و پیش از لقای فریقین خواجه جمیل الدین سمنانی که سالها وزارت
میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابوالقاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود دلگرم شده بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست و مقید و مؤاخذ شده در
ولایت فوشنج رخت سفر آخرت بربست و ایضا میرحسب که در زمان میرزا بابر داماد و عمده هراة بود و میرزا ابراهیم را محبوس میداشت بنوا سطه تقصیری که
در آن وقت نموده و علم عمیت بعالم جاودانی برافراشت القصه در میان رباط شاه ملک و قضیه که سوبه ان دو شاهزاده زرمجوی بهم رسیده
بتوجیهوف بر دخته و افواج لشکر مانند بحر خضم در جوش و خروش آمده با تیغ و سنان در فضای میدان تاخته و بخت سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته
مهزمه و میسره مخالف را گریزانیدند و عاقبت الامر امیر احمد تربان با برولان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند و
میرزا سلطان ابراهیم بعد از انکه منهزم کشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم لشکر موسیت الهی بهمای آورده غنیمت
غیر نهایت که فته دشمنان را کاه مشی کرد از غرایب انکه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان جاشکاه جزء دارالسلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود
فتح و نصرت مخصوص کردیده و بعد از لحظه هی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدین لشکر ظفر اختصاص مانیت و میرزا شاه محمود بدولادی فرار شافت بوقت
نصف النهار یمون الهی میرزا سلطان ابوسعید نشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون انکه فردا صباح بفور و بیجاب موکب همایون
در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست حرمت بادشاهانه بواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات انسان خواهد کشود

کفتار
در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدارالسلطنه هراة و ذکر بعضی دیکر از وقایع و حادثات سلطان ابوسعید

ابتدایت جلوس بر تخت سمرقند بواسطه همت بلند همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران بر لوح خاطر عاطر میکاشت و بعد از شنیدن خبر

سلطان

جزو سیم از جلد سیم

خبر فوت میرزا ابوالقاسم بابر آنداعیه ممات او دیدار فت و دران اثنا حاکم بلخ میرشیخ حاجی فاضلی بدرگاه آن پادشاه گیتی پناه فرستاده و عرضه داشت کرد که عرضه عز رسان از وجود نامقدر فرمان عالیست اگر رایات ظفر آیات بدانجانب نهضت فرماید صورت نصرت در آئینه ضمیر انور جهد گشوده بنده کمر خدمت بر میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی همچون موج بیکران و مانند آب آموی بگذر کرد و بسرعت برق و باد بر روی توجه بدار السلطنه هرات آورد و در روز دوشنبه بست و پنجم شعبان به پشت قریه ساقسلمان رسیده قبه نیمه دیباگاه باوج مهر و ماه برافراخته طالب ملاقات اکابر هرات گشت بعد از استقبال پادشاه جمجاه استقبال نمودند شرایط نیاز و مراسم تقدیم رسانیده بدعا و ثنا کشادند کوتوال قلعه خجسته بنیاد الدین مولانا احمد سیاوی با دو سه برادر و غیره راه قرابها در گذشته بودند که شهر را مضبوط و محافظت بجا آورند دعا گفته بسیار متاسف شدند و از آنجا که شهر را از ایزد تعالی و تقدس امانی مشهور است آسمان در آمده قدم بر اوج نکبت فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازه فتح بداراسلطنه هرات فرا رسیده باغ بهشت نشان معظم همایون نزیب و زینت داده و بر تخت سلطنت و جهانبانی برآمده بشارت امن و امان بگوش طوائف انسان رسانیده و بتمهید بساط عدل و عیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و تعدی مرتفع گردانیدند و همان روز جمعی از معتبران را نزد مولانا احمد سیاوی فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمودند و عده عنایت و رعایت فرمود مولانا چون از کردار این خانه زاد بی نعمت من بسیار دیده و در محافظتش شرایط مبالغه بجای آورده بجا لست که گفتار این نعمت جاوید دارم و سالک طریق حیانت گشته قلعه را بکسی سپارم و اگر فی المثل آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین زرو بین و شیر و دیو برآید هرآس بخود راه ندهم آنها هم دادوا بواب حصار بر روی همچم نگشادند و سلطان سعید از شنیدن این جواب عضلناک شده روز دیگر از شهر بیرون رفت و با عهد علیا کوهرشاد آغا علافات فرموده باغ زاغان محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعه خجسته بنیاد الدین برافراخت و خواجه یحیی الدین محمد وزیر جمعی دیگر از ایلچیان و کان پایه سریر سلطنت مصیر آغای محاصره و محاربه مقدر و لوازم کوشش و خونریزی بتقدیم رسانیدند اما چون بحصار از کمال استواری عزت طلعت سپهر و اراست و در آن زمان بمردان کاری و اسباب آلات حصار داری موصوف بود فایده بر شتاب مترتب نگشت و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام مدافعه و مقاتله در نگذشت درین اثنا جمعی از معتمدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پوسته بقلعه علیه جهد علیا کوهرشاد آغای آنجا در تحقیق نموده باز میگردند و ایضاً ایلچی که از نزد سلطان سعید جهة آوردن امیر شیر حاجی بقلعه تیرزه تو رفته بود باز آمده عرض نمود که امیر مشارالیه میگوید که ما وجود قتل مراد تر خانی تا دام که کوهرشاد آغا در سلک احیا انتظام داشته باشد من ملازمت نمیتوانم رسید بنابرین دو معتمد به میرزا سلطان ابوسعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن بلهقتیل زمان فرمان داده و او نیز قلعه شیشه عالی بود که بر دیده دولت آن پادشاه بود و جهان را بکوهرشاد آغا بصفت عفت و بعفت انصاف داشت و همواره بهمت عالی بهمت بر تعمیر قلاع و اشاعه عمارات میگماشت آثار او در شمال ولایت سلطنت هرات مدرسه و مسجد جامعیست در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدسه رضویه نیز مسجد جمعه در محال مذکور ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب برین انتفاع وقف نموده بقتل الله تعالی منها القضیه بعد از حادثه مهد مغفرت پناه امیر شیر حاجی قلعه تیرزه تو را یکی از معتمدان خود بسپرده بدار السلطنه هرات فرستاد و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و همدران ایام در آن حصار امری در غایت غرابت روی نموده کیفیت واقعه آنکه کیسانی مجهول بر که نام روزی نماز دیگر کوسفندی چند بدر قلعه برده و با دربانان گفت و گو نموده که شب آنجا باشد و علمش میدان اضافه به تیره تو در آمده و چون پاسی از شب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی را بیاران خود بر بارو قلعه بالا کشیده و باتفاق ایشان تیغ جرات کشانیده بلائی کهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده فرار کرد و میر که قلعه مضبوط ساخته نام بهلوانی برآورد سلطان سعید بمجرد آنکه شرح این حقیقه شنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبداللطیف رسید مصلحت توقف در خراسان ندید و در نهم شوال عنان عزم صوب ماوراء النهر گردانید جمعی از امرا و لشکریان را جهة دفع فتنه اعداء پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ میرزا احمد ولد میرزا عبداللطیف که سپ نخالفت در میدان جلادت میتاخت باز خورده و از جانبین دست باستعمال آلات حرب بر بردند و میرزا احمد در معرکه کشته گشته بر دوش میرزا محمد حوکی فرار نمود و میرزا سلطان ابوسعید در ضمان حمایت ملک محمد بقیه الاسلام بلخ رسیده آن ولایت را در آن بلده مستقلاً و امیرزا ابراهیم که در زمان اقامت

سلطان سعید و بهراه بولایت خواف و باخرز او قات میگذرانید چون از معاودت انجناب خبر یافت چند شبانه روز نقاره شادیانه زده امیر محمد ترخان بمملکوت آن بلدهٔ فاخره روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا کمال همت و معدلت تقدیم رسانیده دوحهٔ آمانی و آمال که اضر صرصر حوادث نزدیک باستیصال رسید بود بزلال لطف و احسان صیقت اصلها ثابته و فرعها فی السماء بخشید و علیه صحی تهنیه ترویج مهد علیا بانجناب کلام واطعام فقرا و ایتام مرقوم و مقام و اقدام موفور انبساط بغرتیت مهد گردانیدند **ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه ترخان** ازارقام عنبرین خام فضلاء عظام تحایم تسخیر مشام طوایف انام را معطر داشته که چون میرزا ترخان محمود از معرکه میرزا ابراهیم منهزم یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان معطوف داشت و حاکم آنجا را میرزا باجسن بسنت بشاه زاده خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتی مرتب ساخت و میرزا ابراهیم جمعیت و بهمن مطلع شده از راه فسا و یزد راه بیابان بتعجیل بطرف عراق رفت و میرزا شاه محمود با جوانان استرباد با استقبال شهزاده عزم رزم باخود جزم کردانیده اما در اثنا راه راه پیش گرفتند که میرزا جهانشاه با سپاه عراق از دنبال یاجان بعقب ایشان دوان شکست بر لشکر کشیدن میرزا جهانشاه بدان صوب انکه حاکم ساری میرزا نظام الدین عبد الکریم از هنگامی که میرزا باجسن بتنبکت آمده بود و پیوسته رسولان بدرگاه شهریار آفاق بایجان ارسال داشته پیغام مغفرت مرقوم بود که چون در عرصهٔ سان بادشاهی بافذ فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع بسر میبرند اگر لوا جهانگشا سایهٔ وصول بر حدود این ولایات اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد باسن وجهی طالع گردد و میرزا جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو و ساحت تسخیر آن ممالک می پیمود بمجرد استماع این خبر عزیمت قول جاداده بعزیمت زرمی بادشاه جمجاه قرین شتابنده شد سوی جرجان زمین و چون ازعقیدهٔ صندوق سینهٔ آن خبر زد میرزا شاه محمود محقق گشت با تفاق امیر باجسن عثمان بگرجان بصوب فرار انعطاف داد ولیکن میرزا ابراهیم شوق آن حکایات را بار مکرر قریب الحصول موده بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت مینمود تا بیک فرسخی استرباد رسیده و هر چند امرا از نزدیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف مباید کرد که خبر میرزا جهانشاه بتحقیق پیوندد و بسمع رضا نرسیده و از انجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران را بترتیم مغلغای پیش فرستاد و چون آن مردم در میان جنگل ولای اندک ماهی فرسنده جمعی از فرقاولان سیاه ترخان از میان درختان پیدا شده و هراسانیان سپید رنگ عزم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر سر ایشان ریخته و بسرعتی قدرت سلکت جمعیت هراسانیان را بتراکم نگسیخته نظم خود بدرون ترخان انگیخته بمرتبه از احوال ایشان زمین قرار و اثر جمع کردون شتاب رسیده چون سایه از آفتاب در آن اثنا میرزا ابراهیم با دلی از بیم و دو نیم و منغلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا بایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد بدست اضطرار عنان به بیابان فرار انعطاف داده و دلیران سپاه او را بایجان جراسانیان را تعاقب موده جمعی کثیر بر تیغ تیز بگذرانیدند و فوجی از هلوانان اسیر گردانیدند و امیر سید یوسف و لدا امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین و لدا امیر فیروز شاه و امیر سعادت خاوند شاه از جمله مردمی بودند که در آن تنگنای آشته گشتند و امیر ابو سعید میرم سیر و دیگر امیر خیر خواجه را رانده نزد امیر جهانشاه بردند و حسب الحکم او را بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه بیست و ششم محرم الحرام سنه ثلثی و ستین و ثمانمائه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نمود تا سنه قمر در وقت سرعت سیر لطف در پنج منزل بنا سود تا در روز گشنبه هفتم ماه صفر بعد از دو دی از عمارتان خود باهواز رسانیدند از ثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز بجنابان در آمد قلندری از در گاه بخدمت پادشاه جهانیان عزت دارا باد که اگر تویوسش دیگر سکیلی بخشم تعالی از عالم بری فعدهٔ العصفه امیر محمد ترخان که حاکم همراه بود چون از قرب وصول شاه زاده خبر یافت بلوازم استقبال استعجال موده بفوق تا معدود و اسپان بادرفتار و استر آن بقطار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اشتر تفنگچیه و خرسهای سپند پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان خراسان مترتیب نیازه و شایگانی و رده نوبت دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا احمد بسیاوال خصوصا بالدین سرون آمد بقبیل اتعال فیاض مستعان یافت و چون خدمت مولانا بابا و شاهی مانند میرزا سلطان بوسعید مقاومت نموده و محافظت قلعه تجال اخلاص مظهر و رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع از زیاده الطاف و عنایات میداشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بحالش نپرداخت و از غایت غفلت آن همه جلادت را نابوده پنداشت سنایران مولانا احمد بلقعه رفته اظهار خلاف نمود و هر چند احمد ترخان جهت خواهی کسان پیش و فرستاده خواست که بوعده دانه انعام و احسان باز دیگر آن صید وحشی را رام گردانیده بجای

بجای زید و دیگر مولانا احمد مقلعه پیرون بخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض از کرمان طلب او باز داشت و حصار نطنز را که در وی متحصن بود بتصرف آورد و بار گذاشت **ذکر تحریک جمعی از محاذیم غفلت بر سیم رسالت نزد سلطان سعید و نیان بازآمدن میرزا علاء الدوله به بلاد السلطنة میراه بعد از مدت مدید** چون میرزا سلطان ابراهیم در بلده هراه رونق چندین فراغت بگذرانید بنیاد بر اضطراب و مرادوکان دولت مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان بوسعید اساس موافقت را محکم سازد و حصلت موده نیاد مخالفت برانداز و در برای سرانجام این کار قرعهٔ اختیار بنام سه برزگوار برانداخت اول شیخ نورالدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم خواجگی شمس الدین محمد الکوسوی الحاجی سیم امیر بیان الدین خاوندشاه جد علی مؤید اوغانی ست و امیر غیاث الدین بجکینه را که پدر معرف حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر ست مقرر ساخته که در آن سفر محمد منشکاری آن سته نزدیک عالی که قیام و اقدام نظام چون آن فرقه بمجلس سلطان سعید رسید نه چنان باید و شاید در باب صلحیت و مصالحت سخنان بعرض سانیدند و سلطان سعید الکلمات را سمع قبول جای داده خرد و که در باب تعهد قواعد موافقت و تمهید مبانی صلحیت و مرافقت هر التماس که میرزا ابراهیم کند سبدولت مشروط باشد که از السلطنة هراه متصرف انجانب باز گذارد و دیگر ولایات ارسابر ولایات خراسان که خواهد بر عوض متصرف گردد و در مدافعهٔ لشکر کرمان هر قوی که تواند بسکوار و دیگر سخن برین قرار یافته مجامع عظام متوسل باغراز و احترام و انعام و اکرام اجعت نمودند و آنچه میرزا سلطان ابوسعید شنیده بود بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف ولایات و قلاع خراسان چندان طاعون و وبا عالم را نابود فرمان بود که بجکیدام اطاعت دیگری نمی نمودند میرزا جهانشاه را از سبزوار تا سبزوار بقصبهٔ تمدن آورده بود و میرزا سلطان ابوسعید در قریهٔ الاسلام بیخ حکومت نمیمود و میرزا سلطان ابراهیم در دارالسلطنة هراه نشسته سر بدیگری فرو نمی آورد و مولانا احمد سیاوشانی قلعهٔ اختیار الدین بمضبوط ساخته تمامی سلاطین را معدومی شمرد و سلطان سنجر در مرو افاضت داشت و میرزا شاهرخ در طوس نقش استقلال بر لوح خیال منگاشت پیرکرت معول قلعه میرزا مضبوط ساخته بود و امیر عبدالله پیرزاده محافظت حصار سرخس مینمود ذکر ملک قاسم و لد امیر اسکندر قرا یوسف با تفاق امیر جلیر ملکت سیستان را تاخته و اسفزار ضبط کرده و در قلعهٔ جوین حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد قلعهٔ طبس در تصرف امیر اویس بن خاوندشاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال رونشت بجان تازه روزی چند رسل و رسایل سپرد و جمعیت قاصت نصف فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله را مطالع مطلع سعد برین وجه مبین می گردد که در آن اوان که از دست برد سپاه میرزا با بر ولایت نیخ بار گذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سر کردان می بود که آخر الامر بدشت قپچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه خواندمیر بولایت رسید و با جمعی دولتخواهان و قاصدی چند بشارت بوصول مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاه زاده اظهار اشتیاق و ابتهاج نموده پیشکش مجبت آمیز بپیام داد و تحف سایسته بایل نمود تا بحکم املاک عقیم تمامًا از آمدن باز نماند چون میرزا علاء الدوله این معنی بسمع قبول رسانید عزم توجه بلده هراه گشته چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم با استقبال شتافته بجانب میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرخ و سرور محتشم و تمهید مبانی صلحیت و تمکین کرده مضمون این مقال بر زبان آورد که **واجب التعظیم** مقدم تو در دیده بدیدار تو باد و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور خود ظاهر ساخته بدیافت ملاقات بچخته صفات نوازش کرم واجب العظیم تقدیم رسانید بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم عید چه شکر کویمت ای کار سازنده نواز و بدیده پیرزادی صالح ملک و دولت سخنان درمیان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر در سخت توقف نماید و میرزا علاء الدوله با همراه رفته روزی چند اوزبک را دفع و دوران را بسایه انجناب بجانب هراه در حرکت آمده روز جمعه هفتم جمادی الاخری سنهٔ ثمانی و تسعین و ثمانمائه بقریهٔ سیاسنگان رسید سادات و فضلا و معوالی اوایل استقبال موکب همایون نموده سنن ریشه نثار بجای آورد نده و از سوقیه و عوام الناس در آن روز جمعه تماشا آنقدار کس نه شهر هرات و نه قشه که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی مشاهده نموده بود بیت در آن روز از کثرت خاص و عام جود بجای کسی را مجال حرام و میرزا علاء الدوله که کوچه خیابان دیده بود سنه مجدد سنه مجهد علیا کوهر شاد آغا تشریف برد و مراسم زیارت جدهٔ بزرگوار بجای آورده اند بجانب باغ رفت و تمهید مبانی عیش و نشاط اشارت فرمود بیت محفل آرایان بساط عیش و طرب خواستند نزم عیش و طرب را استند و آن پادشاه کیتی افروز مساعدت بخت فیروز را بهدم جام مدام و همنفسی حریفان کامل ندم بسر برد و خطی عام از زنده کانی بروانت داخته بود که چون وصول سپاه میرزا جهانشاه شنیده

رایت هزیمت برافراشت حلبیت بهر جام مراد راکه بر دست بهی کردون زحسد حسنی وران انداز د **ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه**
بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردیده وچندگاه ولایت اسفراین را محل نصب سرادقات
سلطنت گردانید با لشکر قیامت اثر مانند بحر اخضر جوشش ور متوجه دار السلطنه هراة گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته
عنان هزیمت بصوب کوهستان غور تافت و مسرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت آنحضرت در بلده هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا
علاء الدوله بصدد وداع وداع سلطنت کرده درغره شعبان سنه اثنین وثمانمائه روی باردوی میرزا آورد و پس از فرار آنجناب کافه ساکنان بلده وستين
هراة از سادات وعلما تا فقرا وضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه وپریشان شدند که بنان بیان از عهده شرح آن بیرون نمی تواند آمد ورنود و
اوباش هر بته دست بغارت وتاراج برآوردند که قلم دوزبان متکفل تقریر آن نمیتواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بقصبه کوسویه رسید وخبر
تفرقه وفرار کبار وصغار هراة راشنیده بنابر آن استمالت نامها بنام اشراف واعیان فرستاد و امیر پیر بوداق بخاری را بداروغکی تعیین کرده مردم را
بعدل وداد نوید داد و بنفس نفیس در پانزدهم شعبان سایه وصول بر باغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت
مولانا احمد یساول روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت الامر بامان سر در آمد و ملحوظ عین عاطفت خسروانه ومنظور نظر پادشاهانه گردید مرمت
و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم وتکریم سادات وقضاة وعلما واشراف واعیان کماینبغی قیام نمود و بامضاء امثله واحکام
خاقان سعید مغفور فرمان فرمود روزی چند الکای کهدستان که در شرقی هراتست مخیم سرادقات اقبال او گشت وصیت مکنت وشوکت آن خسرو
صاحب حشمت از ایوان کیوان درگذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با**
ولد پسندیده صفات ورفتن آنجناب بموجب استدعاء میرزا جهانشاه بدار السلطنه هراة در اوان که میرزا
علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق وآذربایجان بولایت غور شتافتند پدر درغور پایان منزل گزیده وپسر درغور بالا خیمه اقامت منصوب گردانید
دران اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل شبیخون بر سر قراهها درگه تعلق بمیرزا سلطان ابراهیم بود بردند و تمامی جهات او را
درعرصه نهب وتاراج آوردند و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده سخنان شکایت آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قراهها درگه غلام
نیست غبار نقار بر حاشیه ضمیر انور نشسته بود بنابراین سبب بمدد ورسید و بدین جهت میان پدر و پسر صورت کدورت روی نمود ومحبت و یگانگی به
عداوت وبیگانگی مبدل گردید واز جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال امراء ترخانی از میرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاء الدوله
پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن آن حال امیر عبدالله خواجه ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم جهت رسالت
پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز آمد و از حبس شاهزاده متغیر گشته طایفه از ترخانیان را با خود متفق ساخت وشبی نقب کشیده و میرزا ابراهیم را از
قید نجات داده علم توجه بصوب ساغر و تولک برافراشت وچون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بغور فرستاده میرزا علاء الدوله را
بحضور طلبید و میرزا علاء الدوله آنمعنی را از مقدمات اسباب دولت واقبال پنداشته بسرعت برق وباد باردوی پادشاه ترکمان رفت و میرزا
جهانشاه در روز رسیدن مجلسی در غایت ابهت وعظمت ترتیب داده امراء عظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آنجناب را
تعظیم نموده در موضع مناسب نشاندند و زبان بتلطف وتفقد واستمالت داده دقیقه از دقایق الطاف واعطاف نامرعی نگذاشت و در بیستم همان
ماه میرزا پیر بداق که ولد ارشد میرزا جهانشاه بود و در مملکت فارس حکومت مینمود بملازمت پدر رسید سبب آنکه میرزا جهانشاه بواسطه دغدغه که
از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزند ارجمند را طلبید **گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم**
میرزا جهانشاه وذکر بسط بساط مصالحه واتفاق میان آن دو پادشاه عالیجاه چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام
بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هراة وقوف یافت با لشکری که مناسب وهم وخیال از شمار اعداد ابطال رجال آن عاجز
آید وکتیبه تیز رفتار قلم از طی مساحت بیان کمیت آن بعجز وقصور اعتراف نماید متوجه میدان قتال گشت و روزی چند در کنار آب مرغاب قبه بارگاه جهان
پناهش از اوج مهر و ماه درگذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر وکثرت عدد آن سپاه جوشش ور میرزا جهانشاه را در دغدغه انداخت واغا

و آخازمائل نموده ساعی فکر خبکت میکرد و لحظه خیال صلح پیش نهاد همت میساخت در آن اثنا در رعایت معنی مولانا یحیی آذین عمر و مولانا یوسف عطار
از نزد سلطان سعید بر سالت رسیده و از زبان بختیار و صاحب تایید خان صلح امیز عرض رسانیده ند میرزا جهانشاه بموجب ان سلاطین ذوی الفتنه را
بالطاف ملاقات نموده و جناب وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید مساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرموده سید عاشور بعد از وصول معسکر منصور
شرف تقبیل جوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده و رباب صبح و صفا خان و بلند پر عرض رسانیده و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز
بزبان رانده بمثل میر قشاب تاثیر بموافقت و اتحاد ظاهر گردانیده و سید عاشور مقتضی المرام مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده و از انکه
کهدستان کوچ کرده در دامن کوه بخشا رلوا رطفر اتمار تفاع داد در تقاعیف نجالات احمد خان با تفاق بعضی از قرا تبان از میرزا ابراهیم روی
گردانیده علامت میرزا جهانشاه شناخته و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافته و میرزا جهانشاه داعیه داشت
که آن زمستان در خراسان فشلاق نماید و تخته گاه پادشاهی میرزا شاه رخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه
لشکر میر غیاث بولایت هراة رود در آمده و میرزا جهانشاه در حجر حیرت افتاده بس عنبرت اندیشیده و از بانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال
گشته میرزا پیر بداق ماکه ارشد اولادش بود بر سم منغلای پیش روان فرموده خود نیز بر عقب شتافته در قریه یحیی آباد نزول نمود و میرزا پیر بداق با قراولان
لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه اندک سر کشان سپاه ترکمان اسیر پنجه تقدیر شده نوشاذ اده پای در دادی گریز نهاده پریشان حال پایه سریر
پدر رسیده کیفیت حال العرض رسانیده مقارن ان حال ایلچیان جانب آذربایجان آمده ضراوت دکه میرزا حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس
بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بخزاین و ذرا کره لشکر جمع نموده بود بنابر ان میرزا جهانشاه بهمکی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور
جهت تفصیل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهان شاه قواعد صلح وفق تا کید مجدد بدانکه مملکت آذربایجان
که میرزا شاه رخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را متصرف نواب دیوان اعلی بازگذارد بعد از گفت و شنید بسیار و آمد شد
رسولان چند بار مصالحه بدین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ملک خراسان و حوالی مازندران بازدارد و دوبی انکه خرابی کند روی
توجه بصوب سریر آورد و دیگر در میان کوه عهد و پیمان در میان آمده میرزا جهانشاه از قریه یحیی آباد عنان مراجعت بآذربایجان انعطاف داد و در اوایل ماه
صفر سنه ۸۴۳ از جانب جنوب بلده فاخره هراة و پایان قریه مرغاب و زیارت گاه روان شده و روز پنجشنبه گاه مذکور امیر سید اصیل الاخوان و پهلوان
حسین دوانه از اردوی سلطان ابوسعید دار السلطنه هراة رسیده شهر و قلعه را مستعرف گردیدند و رعایا و عجزه را در پناه امن و امان جای داده اعلام
عدل و انصاف مرتفع گردانیدند

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة کرت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالک جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده دیده دولت میرزا سلطان ابوسعید روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب ولایات
عراق و آذربایجان برافراخت موکب همایون از حدود هرات روز دیگر بمضمار جود و ظفر در آمده روز چهارشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر و الظفر
در دامن کوه بخشا اختیار نزول فرموده و سادات و قضات و علماء و اکابر و اعیان لشکر اسلام استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف و
اعطاف نوازش نمود و روز دیگر بباغ شهرآرا فروغ طلعت سلطان سعید سعادت بخش تجدید فرمود و فضای ریاض جنت کشت و قدم رسنه عدالت
و رعیت پروری نهاد و صیت حشمت و مکنت آن جهانبان بمثابه خلافت انوشیروان در گذشت از غایت عرض باد خاکبوسان اهوری و کمال استقامت
بتقویت شریعت حضرت نبوی همانروز به مسجد جامع تشریف برد و بعد ادای نماز و عرض نیاز مجلس وعظ حضرت شیخ الاسلامی خواجه کمش الدین
محمد کوسوی را بمن مقدم شریف مشرف گردانید و خطبه زمین القاب آن خسرو عالیجناب بنامی بلند آوازه شد و سکه زر شرف نام همایون آن فرمانروا
کامیاب پر نسیب و زینت آمد نظم تا همایون نام او در سکه بدل نقش کرد مهر خورشید جهان سکه پرور میکند

مبنی کرد خطبه القاب او زینت گرفت مشتری کوبه نثار فرق تبر میکند

و چون او را بسال ایواسطه عبور لشکر قیامت اثر ترکمان بعضی دیگر از وقایع حوادث دوران فضائی فراوان بعلات و جوبات ولایت خراسان راه یافته بود در زمستان سنه مذکوره در بلده هراة بتوابع و مضافات خطی در غایت صعوبت

روی نمود چنانچه خلق بیشمار را نقدان نان جان داد و بسیاری از صغار و کبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاودان نهادند و سلطان سعید حال بران منوال دیده رفاهیت خلایق بمنظر عدالت اثر نگر دانیده بتسخیر لشکر ایجانب ماوراءالنهر فرستاد و بدست لطف و امتنان ابواب انعام و احسان بروی روزگار فقرا و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم و میرزا اسنجر از قلعت سیاه سلطان داد کرخبر یافتند رسل و رسایل بکدیگر ارسال داشته طرح موافقت و یگانگی انداختند و بعزم مخالفت و محاربت سلطان سعید در نواحی سمرقند بهم پیوستند و راه اسطحامدی لالولی میان مروه سرخس طلیعه لشکر میرزا علاءالدوله و میرزا اسنجر طالع شده از جانبین جنگیان صفوف برداختند و مدتران ملک و دولت در میدان جنگ و مقاتلت بصفوف شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و در آن نزدیکی زیر انغار و جوانغار سپاه سلطان بشجاعت شعار از دست برد مبارزان همینه و میسره محالفان مغلوب گشته روی بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ماوراءالنهر عنان نگران باز نکشیدند و خبر انهزام بادشاه فلک احتشام در آندیار شایع گردانیدند و سلطان سعید بعد از گریز انغار و جوانغار باد لاوران قول غرم میدان فرمود و حسام خون آشام را از نیام اقتحام برکشیده و شبدیز کردون شتاب را بمهمیز پهلوانی تیز ساخته آثار و رستخیز بظهور رسانید تیغ از شراب خون ناب سرمست گشته آغاز کردن و تیره تیغ چوبالا بلندان بهر جم دل رسوم نقاوت بجای آورد نظم بخون ریزی روانشد تیز دلرد ولی صحبت و جانی می سند مرد مبارز نشته شمشیر گشته بخون آشامی از خود میرگشته و نهنوز ساغری نگذشته بود که خورشید تیغ و خنجر با پیکولوای کشورگشای سلطان سعید متعانقه نمود میرزا علاءالدوله با تفاق سپهسالار عنان مراجعت دانیده و میرزا اسنجر گرفتار گشته از دست تخته قهر شربت شهادت چشیده و سلطان سعید بالطاف نامتناهی الهی مراسم محامد تجدید رسانیده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ماوراءالنهر فرستاد و امیر علی دامکی امیر سید اصیل را بکاشغر فرستاد و ولد او میرزا ابراهیم که بطرف مزنیان سپروار گریخته بود نامور گردانیده بجنبش نفیس وی بییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امرا را بمخالفت رغبت گریختگان مراجعت نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم از مزنیان بطرف بلخ و دامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در فضای عنایت قادر کن فیکون بمستقر دولت و اقبال تشریف برد و عنبه گاه دارالسلطنه هراة را بطرح انداخته دمار تمام آن بناء راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد **ذکر تسخیر حصار تیره و فتح قلعه عمار و بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد** از ریاض حکایات سابقه شمایم انجم نسیم مهمان استقبال اخبار سالفه میرساند که پیرکه بچه تدبیر حصار تیره تو گفته مزید متانت و حصانت از قاعی قلاع سپهر ارتفاع اعتیاز داده سلیلا بافت و مدت دو سال بواسطه مدوش اضیاف فترات و ظهور انواع حادثات پرتوانداشته یکیک از ملوک و حکام بتسخیر آنقلعه شتافت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر از هموار ساختن ملک خراسان فارغ ساخته کمندهمت بر بام تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیر سید فرید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد حسب الحکم بنواحی تیره تو رفته و مداخل و مخارج آن حصن حصین را بنظر اعتیاط درآورده فوجی از امراء و سپاه را بساختن مقابل کوب و محاصره آن جمیع منکوب بازو استنده و چون دانستند که بی دستیاری مخالفین عنایت مفتح الابواب آن مراد بتسخیر پذیرست و بر استعمال تیغ و تیرخانه مشرف بنشو و علم مراجعت برافراشته و آنجماعت که بحصار پناه برده بودند و امید برمرصد انتظار نهاده که فوت و دولت روز افزون بشعده انگیزد و دست غیبی گنبد خاک اثیر بر مفارق پرگه غدار پرزده همدران ایام بمقتضای کلام مفحم نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه امید بتقاعد شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و بیرکه سلبت همتا بعان بدگمان شده طایفه را تقبل رسانیدند و بقیه السیف از روی توهم شده و صحبی تیغ آخته بر سر آن کهنه بی دولت تاخته و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهراة فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث وسبعین و ثمانمایه دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد و تعیین بتفاصیل آنکه چون میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم از معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته بمرو رود دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از نواحی ولایت سیاهی بهم رسانیده و عنان

چنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه معطوف گردانیدند آنرا راه نشناسد راه مرض گشته هرچند اطباء مداوا نمودند فایده نداد و آن شاه زاده جلالت نهاد روی بعالم جاودانی نهاد بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار را بهراة آورده در شوال مذکور در بقعهٔ المغفرت گوهرشاد آغا بخاک سپرد و سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم تعزیت کما هو الواقع مرعی داشتند و بهمدرین سال تخمهٔ متعال سلطان سعید را بسپری عنایت فرمود و چون آن مولود سعادت نمود دختر رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد میرزا شاه رخ موسوم شد و در همین سال موجب فرمان سودهٔ خصال میر علی فارسی متوجه تسخیر قلعهٔ غماد گشت و بعد از وصول نواحی آنحصار را محمد دیوانه که از قبل امیرزا باسنغر متعهد ضبط آن بود بدون مقاومت اطاعت و انقیاد پیش آمد و میر علی فارسی حسب الحکم برج و بارهٔ قلعهٔ غماد را مابین قهرود و ران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بایسنغر بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان او و امیر خلیل هند و که حاکم کابل امیرزا بابا روی نمود شربت شهادت چشید و همدران معرکه شجاع الدوله پهلوان که در سلک اعاظم صدور بارگاه منتظم بود شهید گردید

گفتار در بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندو در وادی عصیان

فروع تفصیل این حکایت از انطماس صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنهٔ ۸۶۲ فوجی از سپاه پادشاه مظفر لواء ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و استقلا ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان گشت و ابوالغازی سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله و مقاتله ندیده بستر اباد را بانگذاشت و راه عزیمت بصوب اوالق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطهٔ جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده ولایت آن مملکت را بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرده روی بتقریر سریر سلطنت و گرامت آورد و در غرهٔ موکب همایون بمنزل میر خلیل هندو که سردار جلادت شعار بود و از اوایل جهانبانی میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان بحکومت میمند و نیابت در عتبهٔ سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه انبوه عزیمت بصوب هرات برافراشت و در ۱۲ ماه مبارک رمضان بغطا شهر رسیده با مر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد بدر لاس که از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود به سپه نظیر زاویه غلبه و اتفاق سادات و قضاة و اکابر برج و بارهٔ هراة را مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سیستانیان کمال اهتمام و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل سردار از صباح تا ارواح بمحاربه و پیکار اشتغال نمود و از درون و بیرون تیر و سنگ مانند قطار امطار بر اوعیهٔ مردم میبارید کار بالا بط صعب و چون الفیل یکموی بر سر نداشت در آن اوقات مولانا محسن شاه قطعه گفته برکاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته بجانب عسکر او انداخت و مطلع آن ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس او را بغایت مستحسن افتاد قطعه اینست قطعه یاران بیام ما بر سانید با خلیل کو نید اگر ترا سر ما بجنگ بود هرروزه رد سر ما خود بده عیدی بیا که وقت قوی تا خن بود القصه صباح روز جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت بتسخیر هراة اورد و مردم او بکمال سعی و کوشش بتقدیم پیشانیده از خندق بگذشتند و خنجر کردن برج و بارهٔ مشغول گشتند و نزدیک آن رسیده که بر شهر استیلا یابند و هروبان بعد از ادای نماز جمعه بهیات اجتماعی از دروازهٔ شهر بیرون ریختند و متوجه سیستانیان شده خون بسیاری از ایشان را بخاک راه برانگیختند و آوازه در انداختند و فقاره شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابران اقدام ثبات و قرار لشکریان سیستان متزلزل شده امیر خلیل با اتباع از مقام کرتین هراة در گذشت و عنان بصوب فراز کردانیدند عازم ملک سیستان گشت و سلطان سعید در وقت مراجعت از استراباد خبر جرات امیر خلیل را شنوده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نمود اما پس از گریز سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان بمقر عز و جلال رسید و در بار جمعی که در دفع اعدا شرایط مردانگی بجای آورده بودند اصناف الطاف بقدیم رسانید آنگاه فوجی سپاه بحضرت و سکاه را بتعاقب امیر خلیل روانه ساخت و فرمود تا او را اسیر و ذلیل نگردانند باز نگردند و امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و آنچه جواهر و اکسار و اصفهات احوالش لایح شده عفو و عنایت سلطان عالی همت درکوش کشیده و روی نیاز بآستان خلافت نشان آورده در نواحی هرات با میرکر بعداد که متوجه دفع او شده بود دو چار خورد و امیر کریم داد بنابر سبق محبتی که با امیر خلیل داشت و در طریق رفق و مدارا با وی سلوک نمود او را همراه ببارگاه جهان پناه برده سلطان سعید رقم عفو و بخشش بر جرایم پیش کشیده و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال نشان سوده

در سلک سایر مرتبطین کرده بدانگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان بر شاهپسی که از جمله ملک زادگان آن دیار بود تفویض گرفت و انتخاب عساکر مامور او خود شافته امور دولت و اقبالش سمت استقامت پذیرفت **ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد و بقبل سیدن امیر خلیل در بلدهٔ اسفراباد** در اوایل سنهٔ شصت و شصت و پنج میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از معرکهٔ سلطان ابوسعید در اطراف کوه و بیابان بسیر و سیاحت میگذشت بگیلان در پای قلزم در خانه ملک بیستون بسمساری در گذشت و شب جمعه ۲۱ ماه صفر نعش او را بهراة آورده در بقعهٔ حضرت سید علیا که بر شاه آفاق ملک سیرند وصیهٔ آن پادشاه مرحوم رقیهٔ سلطان بیگم که عرم محترم سلطان ابوسعید بود بلوازم مبرات او اطعام مساکین و فقرا قیام نمود و متعاقب آن اشغال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبداللطیف بمعاونت امیر تیمور سعید که از جملهٔ تربیت یافتگان سلطان ابوسعید بود در ایت مخالفت افراخته و اتش غارت و تاراج در اطراف آن ولایات انداخته بنابر آن سلطان سعادت لشان در پنجم جمادی الاولی بجانب ماوراء النهر روانه شد میرزا محمد جوکی چون سلیمان توجه لوای کشورکشای سلوک طریق فرار اختیار کرد و بخیابان شاه رخیه رفته تعرض نمود و سلطان سعید بهمان نصرت و تائید ازجیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از انجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت بعد از وصول بنواحی مخصار اسوار علاء الدین موکب نصرت شعار با فروخ فتح آئین بکنار اشغال نمود و مدتی از وقت دسیسهٔ قلق ناهنگام پدید آمدن تفرق بتیر اندا خلق و کار دشمن ساخت مشغول بود چون نزدیک آن رسید که صورت فتح بنصرت برطبق مرام بادشاه مظفر لوا جلوه گر شود از اطراف خراسان بخبی آمد و عرض رسانید که سلطان حسین میرزا خطهٔ جهان رافیح نموده بقصد تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان سعید از استماع این خبر بغایت متاثر گشت و امیر سید اسمعیل ارغون و امیر سید مراد را جهت ضبط حدود و ان مملکت روان فرمود و امرا بهرسعت برق و باد از آب تموبه گذشته خراسان در آمده بجانب نیشاپور و سبزوار شتافتند و در آن ولایات از تخلیت عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هراة تافتند و مردم ملوکات را بشهر در آورده اسباب قلعه داری بالکمل مهیا ساختند میرزا سلطان حسین بمعاقب در ظاهر ان بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت برافراخته نایرهٔ قتال جدال را کالتوان درون مردم بیرون و در بیرون آفت درون میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصرهٔ هراة شنیده با میرزا محمد جوکی صلح کونه در هم بسته و از جیحون گذشته با قصد ممنیه و طاریاب عنان بگیلان بار گشیده و میرزا سلطان حسین چون خبر وصول آنحضرت استماع نموده از راه چغرابه بر خاسته و با میرزا سلطان حسین بادپای سوده و چصال رفته از آن مقام براه سرخس عزیمت سترآباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید از عقب محروجان شافته میرزا سلطان حسین را خواص خانه نعیش آمده و از آن منزل در شبی که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و باران فراوان میبارید عنان بگیلان معطوف داشته و سلطان سعید کامل افشان استرآباد در امین مقدم شریف عزیمت فرای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط او قات مصروف داشت و در آن ولا امیر خلیل سمند کوه بکوه بجزایر اعمال سیته خویش گرد غارتگشته سلطان سعید وجود وحدتش را کیسان انگاشت بیان آنکه اگرچه امیر خلیل ترک خدمت سیستان داده لیکن بواسطهٔ بعضی مراسم که با سلطان سعید داشت همواره بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت مینمود و پیوسته در خیال اشغال بود در کار بیکدیر افتاده و استیصال نهال اقبال سلطان سعادت مآل را با خود مخمر گردانیده انتظار وقت آن کار میکشید چند نوبت بصورت از حرکات و سکنات او بلوغ وجهی حاصل نمود و سلطان سعید بهمان خطه انگه شاید از باد نفاق بکاهد بمقتضی وفاق آید و در پیش گرفته و اهمی موجب مزید ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که اکثر شجعان موکب همایون را عقب میرزا سلطان حسین شافته قصد کردند که یکمشت صعیر خود را بطور رسانده بنابر آن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما نیز عنان عزیمت باغی نهضت فرمایید آنحضرت بنور فراست بمراد دیشهٔ آن عذار اطلاع یافته و فرمود که خلیل بیک دستور بغیا شده که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایند العقیده ترین اسباب سلطان کامیاب در بستر اباد امرا بحفظ عام را باخذ و قتل امیر خلیل مامور گردانیده و ایشان را بهمانه گشایش باگی جانون برده همانجا بقتل آورند و پسرانش را نیز در میان روز از عقب بدرروانه کردند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت و ولایت جرجان میرزا سلطان محمود تفویض نموده و در ایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرمود و در ۲۲ ربیع الاخری شصت باغ سفیدار بمقدم همایون عزیمت فرای سپهر کوکب گردانیده و بمدران ایام سلطان آفتاب احتشام پرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه عزالدین وزیر در غیبت موکب عالی بهمانه اخراج در لشکر و نامبرده را حاضر ایساخته بصفعا رو کنار دریای خراسان رسانیده نایرهٔ غضب پادشاه بانه اشتعال یافته مثال لازم الامتثال صادر شد که خواجه

جناب وزارت مآب راست و پابسته دو دیگ آب جوشان انداخته شعلهٔ حیاتش را خطا پذیرد و فرمان یزدان بموجب فرمان واجب الاذعان قیام نمود و بادشاه عدالت پناه بر تخت سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارعان را نضارت داده حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده را در لشکر و نامبردار از متوطنان میراث و ولایات طلبیده و نشانده و در ین باب نشانی بر سنگ نقش کرده اشکنک را در مسجد جامع هراة منصوب سازند و همدران آوان خواجه قطب الدین طاوس همسایگی و خواجه اسمعیل کرک و نیز شده خواجه مظفر محتشما بواسطهٔ تقصیر توقف بیاید از ان منصب معزول گشت گوید چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از ریاست سلطانی رمیده از بهوش رفت همولانا حسن شاه شاعر دران باب این بیت گفت بیت چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت خواجه شمس الدین محمد دریان غش نکنه کشار و دربیان بهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران چون میرزا سلطان ابوسعید از بورش مانده دران بازگشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بسعادت و اقبال بگذرانید معاقب و متواتر ایلچیان از ماوراء النهر بدرگاه عالمپناه آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان مینماید بنابران رای جهان گشای استقبال بهمال اقبال شاه زاده رفیع نظیر تهمت کردانیدند و ۲۴ جمادی الاولی از دولت سلطنت هراة بصوب ماوراء النهر بهضت نمود و چون قبة الاسلام بلخ از فرخ نزول موکب عالی آرایش مایهٔ رونق چند اتفاق توقف افتاد و در ایات ظفر سلب و نهم رجب انجیق عبور کرده سایهٔ وصول بسمرقند انداخته و از بخارا شاه رخیه فتنه برج و باره آن قلعه در نظر انور نهایت تحکم نمود بنابر آن جمعی از مراد لشکریان باستصواب حضرت گوی بامیوم ساخته بسمرقند معاودت فرمود و دران اوقات که آن پادشاه جمجاه صفات در ماوراء النهر تشریف داشت در بلدان خراسان خصوصا در هراة و ملوکات علت طاعون شایع گشت و بلاء وبا طوایف انام را در اضطراب انداخته خلقی کثیر معمورهٔ خاک را هکن ساخت و در اوایل سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بقصد حصار شاهرخیه عزیمت فرمود و عساکر نصرت شعار اغار محاصره و محاربه کرده مترصد اقبال فتح میسر شدند بعد ازان کار با حصار جا نظر بالجا میده ذخیرهٔ ایشان بانجام رسید میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبید الله قدس سره فرستاد که قدم در میان مصالحه نهاده چریدهٔ اورا از سلطان سعادت تمام درخواست نماید و خواجه علیشاه زاده را بمیدان فرستاد دوی سلطان سعید تشریف برد و جمله متوطنان قلعه امان طلبیده و میرزا سلطان ابوسعید شفاعت انجناب را مسموع قبول جای داده حضرت خواجه شاه رخیه رفته و در روز جمعه نهم محرم سنهٔ ثمان و ثمانین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانیدند و انحضرت درباره شاه زاده انجام لطف و مرحمت فرمود بجانب سمرقند بازگشت و از انجا متوجه تسخیر سرپرده دولت و اقبال شده در بیست و دوم ربیع الثانی در عین گرمانی در باغ سفید رحل اجلال فرمود و انگاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اخیتار الدین محبوس کرد و شاه زاده در انحضار روزگار بسر برد تا وقتی که روی بلاکت جهتی آورد چون مدت این بورش زیاده بر سیال بود دران اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود نبض جاپان بتوجه تحقیق معالات دیوانیان گشت و صاحب اعظم خواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل و خواجه نصرت الله و مولانا بیرقداری که مکمل کرده بود ند عرض فرمود ند سلطان سعید مهمات و زراء عظام را نپسندیده دورقم عزل بر ورق حال خواجه طاوس کشیده و خواجه اسمعیل معتمد گشته چون نوبت بپیش هم خواجه نصرت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد تحقیق تقریر میرزا معروض گردانیدند و انجناب عرضه داشت کرد که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسان بر سم حد متابعت چیزی گرفته ام اما از اموال خاصهٔ سلطانی مقرری ندارم سلطان سعید فرمود که هر چه از هر کس ستانده تو بخشیده ام و تو را از منصب وزارت معزول گردانیدم زیرا که کاهی و وزارت بعضب من کرفتار میکردند و بسبب کوهه متهما کار نمیصدور یافته نمیخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این بشنید زانو زده و انگشت بدین نهاده پیرون کرده پیش برد و بر کوشهٔ تخت نهاده بازگشت و محای خود بایستاد و ظاهرا بهر کرنجیدن و نرمی باین سهولت معزول نشده است و در سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه رای جهانپوی سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلدهٔ فاخرهٔ مرو شاهجان نماید و تواچیان بموجب فرمان جاپان را و لشکریان را سایسته رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الاخری بجانب مقصد نهضت کرد و شاه زاده احمد میرزا سلطان محمد در دولتخانهٔ هراة حاکم گشته روی بتهیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روز در بیضویخ ده توقف نموده در اوایل جمادی الاولی در ضحیان عنایت

مقابلها ۳

ایزد تعالی بهورث فتشلاق رسید و آن نشان در غایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهار روز مان سوا اللیل و النهار مانند خورشید فایض الانوار
بحجاب بیت الشرف خویش هشصت فرمود و در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در نهم حمل و در برج سنبله رسیده بجدید ابواب عدل و عشرت
پردوری رکشود و در سنه سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از شعار اعتدال مقام اعتلال شدت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق اعظم شفا تحت
مال سر درخت زد و رعای مملکت خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه دو دست امل و آمال ظوایف السنه الکنجه طیبته صلحا نامه و فرغانه
فی التمام بنصارت یافته سر باوج ثریا کشید و بعد ازین سال فیض سحاب غایت و باب متعال در چمن دولت و اقبال گلی بی شکفت و عقد مراد
پادشاه بتوده خصال از دریگر اینها صفت زیب و زینت پذیرفت و در اوایل شوال سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نموده میرزا بایسنقر موسوم
گشت و نشاط و ابتساط حضرت از دیاد آن قرة العین سلطنت در حد کمال یافته حکم جاهون بر بستن چهار طاق شرف نفاذ یافت تا آن تقریب
در باره سایر رشاه زادگان سلطنت حسنان بتقدیم رسانند و رعایا و مزارعان بر حسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغاز بر افراختن چهار
طاق کرده آن روضه بهشت آئین را بانجمهای رفیع و ایوانهای منیع که فرین لوو بدیع بارگاه روم و زینت چین آرایش داده و بر طایفه مناسب حرفه
خود بتقدیم بدیع ترتیب کرده بعد بهزه خویش بر طبق عرض نهادند و در آن سال جمعه سان جهان در دارالملک خراسان حاضر بودند و بهمه بقوت و زین
و وقت جمیع امور عجیبه ظاهر بمیوند از انجمله جواجه علی آزرده کر اصفهانی در یک نشستی سی و دو صناعت مختلفه پیشه راکه در کارخانه فرنیش موجود است
بخیر بظهور آورد چنانچه سی و دو دکان و کارخانه گشوده بهر پیشه دری بهمی که مخصوص او بود و بعضی از ان صورت کرده در صنعت بحرکت احتیاج داشتند
مثل خیاط و نساف و بخار و حداد و بهمانی آنچنان اشیا را مرقوم قلم تصویر کرده بود که در اینه خیال صورتی از آن زیبا تر نمی نمود سلطان سعید چون
آن بقعه بی نظیر را مشاهده فرمود بغایت معجب گشته در باره آن نادره دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شد
شراب فرح بخش از اغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نوا های روح افزای طربان نغمه ساز پرده انده و از روی دل خاص و عام بر کشاد
ساقیان سیمین ساق مجالس انس از تاب عارض چون آفتاب رشک گلزار ارم گردانیدند و بساغر بای مالا مال پیران چنبک پشت را سرست ساخته
لباس ایام جوانی بوشانیدند چون انسانان صنعت علیه همایون اعلیحضرت گوناگون از هر چه در حوصله خیال گنجد افزون هر روز چندین نوبت ترتیب میدهند
و از اوایل شوال آن روز جمعه تخمیر می لحجه ایام حسن و سور استداد یافته پادشاه و گدا پیرو برنا و عیش و نشاط بود و دران روز خطوی بزرگ بوقوع
انجامیده شاه زاده کان عظام مرآئین دین اسلام محزون گشتند انگاه پادشاه بجاه پرتو اهتمام بر سر انجام عظام امور سلطنت انداخته مدام عالی
مقام بساط امور طرب توشتند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دارالسلطنه هراه اوقات
همایون بحال یکدیگر بودند و نوبت دیگر بر تو التفات بر تدارک احوال اخواجه قطب الدین طاوس انداخته امر اشراف دیوان اعلی را بوی مفوض گردانیدند
و در سنه ثلاث و سبعین بسر سعادت قرین بهشتاق مروشانه بساط نشاط و کامرانی و شادمانی در دوران عظمت و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساخت و بنوعی
در بورت فشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه بتواتر پیوسته علم غربت بصوب آذربایجان برافراخت ع ورد اکه در کربابه بخواهد آمد کشار

در بیان بیمثه از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیر بداق و ذکر کشته شدن پدر و پسر بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

از مطلع انوار سلاطین آذربایجان و عراق بر تابان اخبار عرصه آفاق با منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا محمد بن بایسنقر
ازاوج کمال بحضیض زوال انتقال کرد و تمنه بادا اجل روضه رمنه کانی آن مهر تابان را در منزل خیابان ارباب وفا در آورد ماهیچه لوای جهانگشای میرزا
مظفر الدین جهانشاه بر برج شرف رسید و تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و امن و کرجستان آن پادشاه نافذ
فرمان را تسخیر کردید و جمیع سرداران اطراف و کرد نشان اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرایط فرمان برداری و لوازم خراج گذاری بجای
آورده بالتفات و عنایتش مفتخر و مباهی بودند مگر میرحسن پسر بایندر امیر علی بن امیر قرا عثمان که بعضی از قلاع دیار بکر بر ضبط داشت نسبت بمیرزا جهان
شاه طریق اطاعت مسلوک نمیداشت و بهواره بظلم و تعدی قلمرو تصرف استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر صحیفه خیال نمیگاشت و نمیخواهی رخ
میرزا جهانشاه کران آماده پیوسته در فکر تدارک آن مهم بود و بواسطه کمال شجاعت و حصانت قلاع و دیار امیرحسن پسر بایندر آن مراد بر وجه

مدتها چه می‌گشود در خلال آن احوال و پس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گر گشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت و امنیت از مملکت جهانشاهی درنوشت
تفصیل این اجمال باطوطی مکالمت شیرین مقال همیتوان فهم نمود میفرماید که میرزا ابوبکر چون از شیخ وارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و بمنایت پدر در ولایت فارس
در غایت اقتدار حکومت مینمود و در وقتی که حکم سلطان سعید و میرزا جهان شاه ع در خراسان بصلح انجامید ازداد طلبی و برد بشیراز بازگشت و بخیالات
باطل تصورات بیحاصل از مقام اخلاص و مشایعت پدر در گذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاد و او را باصلاح سود مند فرمود
و بسلوک طریق رشد و رشاد مأمور گردانیده از و خامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود تا میرزا ابوبکر آن بخشان را بسمع رضا جای نداد و مطلقا پای از
طریق عناد بکنار نهاد و صلاح و سداد نهاد و آخر الامر جرم محترم میرزا جهانشاه که والده میرزا ابوبکر بود بشیراز فرستاد و او را بصلاح و صوابدید پدر
گذاشته روی بمملکت بعداد آورد و میرزا جهانشاه از آن ممر فراغ بال حاصل نموده ایالت و ولایت شیراز را بپسر دیگر خود امیرزاده یوسف عنایت
فرمود و میرزا ابوبکر در دارالسلام اساس جهان بانی طرح انداخته بادنک زمانی اعراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال ملک شیراز را اصلا از دل
بیرون نمیرفت و از غایت غصه پیوسته متعرض جوانی مملکت جهان شاهی میگردید و انواع ظلم و تعدی متقدم میرسانید و هر چند میرزا جهانشاه تغافل و اغماض
شعار خود میساخت و بوسیله رسل و رسایل نصیحت فرزندانه میپرداخت بجائی نمیرسید و آن شاه زاده خونشتن دار خود را از مقام خلاف و عناد
نمیکشید تا لاجرم میرزا جهانشاه خاطر بتسخیل اقبال پسر قرار داده در شهور سنه تسعین و ثمانمائه با لشکر بسیار بقصد دارالسلام بغداد شتافت و میرزا
ابوبکر چون این واقعه بشهرزاد اتحکم ساخته در مقام تحصن و نزاع ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آنجا را محاصره کرده بنا برمتانت دارالسلام و شجاعت اتباع
شاه زاده بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح نمیپذیرفت و در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان بشقاوت فرا رسیده از حد و اندازه متجاوز شده بود
بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح نمیپذیرفت و در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان بشقاوت فرا رسیده از حد و اندازه متجاوز شده بود
پریدان و بغداد دیار بعد از امکان در مخالفت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیده غایت صورت عاصیت از بغداد دیار و فتح قلعه
و فتح و ظفر نهائی عظیم روی نموده بلا جوع شیوع یافت جمعی که کوشت بره می‌خوردند پوست پوسیده را جوشانیده بکار میبردند و علانیه که از روی
تکلف دست بگلوی نبات در انگیخته در جنبه تقدی در گذشتن سکت و گریه سر طوعا بهتمام مجازی می آوردند لاجرم کار بغداد دیار بجائی رسید که بگیان پرداز
و فغان از اوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از خطوت خویش امین ساخته اهالی
دارالسلام در دروازه باز گشادند و کرسکان محصور بفرج و سرور بموطن روی باز دوی میرزا جهانشاه نهادند تا بپریدان میرزا بابای در دامان تمکن و
وقار پیچیده در روشای خویش نشسته بود که کمان میبرد که پدر در باره او قصدی ندیشد و همدران ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمد را با جمعی از امرا
بگماشتن میرزا بپریدان مامور گردانیدند و ایشان بگیاکاه باره بهای بسته بسر شاه زاده رسیده دست براندن تیغ گشادند و محمدی بالقصه تمشیر زده بر دوازده دیگران بهم اورا فصیل دادند و تحرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طباع خلایق از شاه تعیش منقبض شد و چون آن بادشاه بهرام انتقام طاقت از تحمل بسر جمع ساخت بهمگی همت متوجه دفع امیرحسن بیک گشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت و امیرحسن بیک از توجه بهرام آگاه شده بنا بر عدم استطاعت مقابله در عقبه که نهایت تحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش رسیده و مشاهده نمود که امیرحسن بیک جمله طاقت نصب فرموده و امیرحسن بیک از کمال کیاست و کیاه دانی سوالان عرب زبان را بدربار پادشاه آذربایجان فرستاده بخشان نیاز مندانه پیغام داده
میرزا جهانشاه بهمین بارگیر و ضعف انتخاب حمل کرده تا بستان و سرماه در همان موضع اوقات گذرانیده و بعد از انجوم جنود و شتا و فتح شدت سرما
لشکریان را توقف در تصحرا و بیابان نا ملوم نموده رخصت انصراف طلبیدند و حسرو رکسان آنطایفه از شرف اجازت ارزانی داشته با خوص و مغربان
روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت مشغول گردانید و امیرحسن بیک از غفلت دشمن و پریشانی سپاه و شمن شکن آگاه شده باره و هزار سوار کل جرار
بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمد و صباحی نا گهان بحوالی اردو رسیده طایفه از مردم شهریار بر گلان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول باغی اطلاع
یافته مانند ماهی در شکار آغاز اضطراب کردند و میرزا محمد بیک پیش رفته تا بیک حمله نیاوردند و بعسکر بازگشته بدربار آمان واقعه بایاده اتف ساختند
و میرزا جهانشاه چیره پوشیده یک نا توبند بدست نو رکه آن خبر شنود و فی الحال نا توبند دیگر محکم ساز دسوار شده عنان بصوب فرار گردانیده
و امیرحسن بیک همان لحظه با دو سه آمده محمدی و یوسف را امیر ساخت و بنیا و حیات جمعی از سردران آذربایجان بر انداخت و در وقتی که

عود ۲۵ خمس ۳

دیسنبر ۲۵ ۳

میرزا جهانشاه بگریخت مجهولی از لشکریان امیر حسن بیک اسکندر نام بوی باز خورد و بطمع اسپ و جامه او را کشته باز دو بازگشت و هیچکس برین قضیه مطلع نشد و امیر حسن بیک تفحص حال خصم پرداخته بعد از آن اشاره سر قورمشی را که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه است امیر حسن بیک آن سر را نزد میرزا محمدی و یوسف بیک عم شاهزاده که این سر کیست جواب دادند که سر قورمشی است که شبیه پدر ما بود امیر حسن بیک از آن اضطراب جست و جوی نموده شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامهای پادشاهانه دربر دارد ممکن که از میرزا جهانشاه خبری داشته باشد امیر حسن بیک اسکندر را بحضور طلبیده پرسید که این اثواب از کجا بدست تو افتاده جواب داد که شخصی را که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهای اوست و امیر حسن بیک فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تا سر قتیل را از تن جدا ساخته بنظر آوردند و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیر حسن بیک بلوازم شکر و ثنای الهی پرداخت و محمدی را به تیر کشته میرزا یوسف را بمیل آتشین نابینا ساخت بیت چو دولت ازان خاندان درگذشت یکی کشته شد دیگری کور گشت

گفتار در بیان وصول خبر واقعه میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالی مکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان

چون آفتاب اقبال ابوالنصر امیر حسن بیک از مطلع فتح و ظفر طالع گشت و مهم میرزا جهانشاه بر نهجی که مسطور شد بهم بگذشت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه میرزاده حسین علی که اکبر اولاد جهانشاهی بود آوردند و او ابواب خزاین و دفاین گشاده صد و هشتاد هزار سوار را مواجب داد و ظاهراً هرگز هیچ شاهزاده را همچنین میسر نگشته و بر زبان قلم هیچ مورخی نامده این قضیه نگذشته و امیرزاده حسینعلی با آن سپاه آراسته ساز مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را بدرگاه عالمپناه سلطان سعید پیغام فرمود و التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تا او کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مقالید ممالک و مفاتیح قلاع و بلاد بخدام آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجنات حال سلطان سعید تافت و حکم همایون باجتماع لشکرهای ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت حضرت ولایت پناه حقایق آگاه خواجه ناصر الدین عبید الله بتفصیل میداد جهت طلب ملاقات آن جناب میرک کمال الدین عبد الرحیم صدر را بسمرقند فرستاد و خواجه ملتمس حضرت سلطانی را مبذول داشته بمرو خرامید و میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربایجان با آن حضرت شرط مشورت بتقدیم رسانید بعد از گفت و شنید بسیار خاطر بر مضای آن عزیمت قرار یافته خواجه عبید الله بماوراء النهر عود نمود و میرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت و یراق بسیار در اواخر حوت و اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرمود در هر شهر و ولایت که میرسید بطواف مزارات اولیا و مشایخ رفته شرایط ارادت بتقدیم میرسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ و بهره ور میگردانید و در وقتی که جمشید خورشید بتحویل التفات بدرجه شرف انداخت و نقشبند نامیه صحرا و دشت را از شکفتن گلها و ریاحین نگارستان افزای نگارخانه چین ساخت با نیجه توق ظفر نگار در رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانیده از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال اکثر از اطراف ممالک فارس و عراق صناید عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه خسرو باستحقاق می آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت رسیده نیاز و ثنا بعرض میرسانیدند و در کالپوش پادشاه با فرهنگ و هوش زمره از امرا و معتمدان از بهر ضبط آن ولایات نامزد فرمود بلکه همه را فرامین مطاع ارزانی داشته روان فرمود از آنجمله صاحب السیف و القلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارسی را به شیراز رفت و امیر جلال الدین محمود برلاس ساز حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد را در امیر سید مراد ایالت قزوین و سلطانیه پیش نهاد همت ساخت همدان و دیگر نیابا امیر حسین علی قوچین تعلق گرفت و یزد با میر قرمان شیخ صفت اختصاص پذیرفت و هر کس از نامبردگان بهر ولایت که عنان عزیمت انعطاف داد عنایت خالق بلاد و عباد نقد آن مقصود در آستین مراد ایشان نهاد تا اکثر ممالک عراق در قبضه اقتدار ملازمان آستان سلطان کامگار قرار یافت و از نور آفتاب معدلت آثار سایه مرحمت آنحضرت بر اقطار آن امصار تافت و آنگاه توقف که امیر حسن بیک خاطر از مهم میرزا جهانشاه فارغ گردانیده تا زمانیکه موکب سلطانی در ییلاق کالپوش قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیر حسن بیک بدرگاه عالمپناه رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کرده هدیه بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف هرگز نسبت بدودمان عالیشان خصمی

فضائی

حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان عن صمیم القلب در مقام هواداری ثابت قدم خواهد بود و بخلاف این بنده گذا با وجود طریق مخالصت مسلوک میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نمیگذارد و سلطان سعید در کالپوش ایلچیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهت امیرحسن بیگ دگله نمدوزی و کلاه توره وزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید که امیرحسن بیگ با سپاه خود از تعرّف عزیمت نماید که عساکر منصوره از یمین جانب متوجه اند تا بیکبار مواد فساد اهل عناد اندفاع یابد و همچنین ایلچیان میرزاده حسینعلی با تحف و تبرکات بسیار بعز خود و جواهر ثنا با آستان آسمان مقدار آمده اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند و از زبان آن شاهزاده معروض داشتند که مملکت عراق و آذربایجان و فارس و توابع آن تا اکنون فراوان در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک یمین آن پادشاه ظفر قرین میداند ع ما از آن توایم و هر چه داریم امید آنکه نظر عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی نهمت بر دفع مخالفان که بشمشیر غدر پدر مرا شهید کرده اند گمارند و سلطان سعید ایلچیان اورا نیز مشمول شفقت و احسان گردانیده رخصت فرمود و فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و هم در آن ایام موکب همایون از کالپوش در حرکت آمده بعد از قطع مفاوز و مسالک مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و از آنجا امیر مزید با طایفه از امرا برسم منغلای از پیش روان شدند و عنان عزیمت بتبریز درآمدند و مقارن آن حال امیرزاده حسینعلی ویران گردید والحکم لله العلی المجید

ذکر ویران شدن امیرزاده حسینعلی در موضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان عالی مکان سعادتمند

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسینعلی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند اقامت داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیرحسن بیگ بر لوح خاطر مینگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیرشاه علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امرا [illegible] برسم قراولی ارسال فرمود و آن جماعت سوابق حقوق جهانشاهی را نابوده تصور نموده بملازمت امیرحسن بیگ رفتند و خبر وفای امرا و [illegible] سپاه سلطان سعید به تبریز در اردوی امیرزاده حسینعلی شیوع یافته گروه گروه نوعی بهم برآمدند که ضبط ایشان میسر نشد بعضی از لشکریان باردوی امیرحسن بیگ پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیه تسخیر آذربایجان منتشر از پیشتر در ضمیر آن حضرت متمکن گشت و داعیه سلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون بآن بلده عرضه داشت امیر مزید و سایر امرا که به تبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیرحسن بیگ [illegible] بقدم اطاعت پیچیده و بنام این بندگان نشان نوشته که امرا جغتای باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را به پسر خود داده ام لاجرم انسب آنست که رایات نصرت آیات علی اسرع الحال پرتو التفات برین دیار اندازد تا صورت بهبود در آیینه مقصود چهره گشاید اتفاقاً امیرحسن بیگ چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانید از هشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز ارسال داشته از سلطانیه بمیانه شتافت و در آن موضع امیرزاده حسینعلی و ولد او سلطان علی و برادرش امیرزاده یوسف بالحول جمعی کثیر از امرا که با قرب پنجاه هزار نفر از لشکر باردوی همایون رسیدند و سلطان [illegible] ولد میرزا جهانشاه از شرف تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید دلپسند مستظهر و امیدوار گردانید درین اثنا امیرحسن بیگ برادرزاده خود یوسف بیگ را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت بیاراسته امرا عظام بآیین تمام یوسف بیگ را پیش بردند و او بموجب فرموده بیست و هفت جا زانو زده تا بشرف دستبوس سلطنت استسعاد یافت و یوسف بیگ بوسیله امرا از زبان عم خود معروض داشت که قرب صد سالست که آباء ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته اند و حالا این مخلص نیز همان طریقه را رعایت نموده ولایات فارس و عراق را از مخالفان انتزاع کردم و بگماشتگان آن آستان گذاشتم امید آنکه درین زمستان مرا چندان مهلت دهید که زمستان بپایان رسد و برف از راه برخاسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضاً امیرحسن بیگ مصحوب یوسف بیگ عرضه داشتی مبنی برهمین سخنان ارسال داشته بود و در آن عرضه این بیت را مندرج گردانیده که بیت گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سررشته تا نگهدارد القصه چون سلطان سعید پیغام امیرحسن بیگ را شنید جواب داد که موکب همایون عازم آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عمه خود میرزا محمود خواجه لاق را مصحوب یوسف بیگ فرستاد و چون میرزا محمود باردوی

امیر حسن بیک رسید بحضرت میرزا بکاهی پادشاهانه بیارامست و نخستین ندیمی منصب کرده میرزا بابکا محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را بانجا نشانده و خود بعظمتی هر چه تمامتر بر جانب سیار قرار گرفت و امرا و سران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هر یک بجای خویش بایستادند آنگاه میرزا را بیاورد او در رعایت و هشت آن مجلس در آمد چند نوبت زانو زد و باشارت امیر حسن بیک بخدمت میرزا بابکا محمد را دریافت بعد از ان بفرمان او بر جای خود بنشست و سخنی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز عنان مراجعت معطف گردانید

کفتار در بیان انتزاز صرصر تفرقه و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرو نشستن چراغ فراغ خراسانیان در حدود و قراباغ اران

اقبال دولت چنان مینماید که آفتاب سریع الزوالست و آفتاب جاه و جلال مثال سایه غمام بر شرف انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطانی تعلق گیرد و ثبات آن بر بسیاری سپاه و جرار متعذر نماید در دم بکاره اراده مالک الملک ذوالجلال بتفرق جنود گیتی ستان متعلق گردد و جمعیت او با صابت تدبیر عقلا رکیاست آثار بوقوع نپیوندد شعر اذا ما اراد الله تغییر دولة فان قضاء الحق لابد واقع تکلیف بقاء الملک من دون حکمة ولا نفع التدبیر والحکمة قاطع

بنظیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه عدیم النظیر سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید متعلق بود با وجود وفور اجمال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال انجناب را در آذربایجان دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید متعلق بود با وجود وفور اجمال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال انجناب را در آذربایجان صورت نصرت روی نمود و بیمن فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر شقه لوای جهانگشای ابو النصر حسن بیک وزیده دست عنایت ربانی بواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی برگشود و شرح اجمال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل سیانه مضرب خیام سلطان زمانه بود و معسکر از کثرت لشکر نشانه دشت محشر ظاهر همیمنه و میسره با برو در عرصه عالم دست بتاراج و یغما برآورد و خسرو سیارگان سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از عرکاه لاجوردی بیرون نمی کرد و بنا بران سلطان سعید امرا و نوئینان را طلبیده در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای همگنان بر آن قرار گرفت که امیر حسن بیک را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بجای آن پادشاه عالی امکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون بمضجع قرنجی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند که بطرف محمود آباد و روند تا شروانشاه که دم از بنوا خواهی میرزا بابا دوحی علی مخی سود و باین عزیمت کوچ کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهر دار بود و هر چهارپائی که خورد از چنگ کرکس اجل جان سپرد و بعد از انکه جلگا محمود آباد معسکر خسرو عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبه انجامید که بهار یک من غله بده دینار یکی رسید و امیر حسن بیک شوارع مضبوط ساخته می گذاشت که از طرف خراسان و عراق و فارس کسی بار دوی همایون رود و آثار روزی چند از جانب شروان بکشتی اطعمه فراوان بار دوی میرود و در آن اوقات اسپان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بودند زیرا که الاغان آسوده و فربه داشتند چه بیشه نواحی اردو را مبتلا خشته و هر کس را که میافتند بعالم آخرت روان میساختند و چون روزی چند حال بدین منوال بگذشت شروانشاه بواسطه وعیده و بندیه امیر حسن بیک باغی گشت و بمعنی موجب آنشد که موکب همایون انجمود آباد بجانب اردبیل حرکت آمد در اثنار راه بمحلی رسیدند و چهارپای بسیار در لای اجل گرفتار شد و سپاه مطلقا فیل از انجا که شته و موضع تا بستان منزل گزیده در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه امیر سید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیر حسن بیک روانشد در اثنار راه چهار صد سوار را راسته بوی دو چار خورند و مقدم ایشان که امیر بیک ترکمان بود پیش رانده سید مراد را گفت که میرزا سلطان ابو سعید دشمن صد سال ما را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی اذنا که جنگ یا صلح کنند بجا میرود و باید که فردا امرا و بزرگان از انجانب بیایند که امیر حسن بیک نیز جهة تثبیت مهم مصالحه خواص و معتمدان خود را خواهد فرستاد و سید مراد باز گشته روز دیگر امیر سید مزید باجمعی کثیر از امرا رفیع مقدار بسروان رفتند و در همان موضع نزگمانان روز گذشته پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم خود را از آنکه زیاده دید بغرور بر فور بر یشان تاخت و اساس جمعیت انها بیفتد پریشان گشتند هر چند امیر سلطان اغلن گفت که این جماعت کوبک دارند توقف بباید نمود امیر مزید بخن او را بقبول نفرمود و چند فرسخ قفاهای گریختگان را ماند در آن اثنا امیر حسن بیک با ده و سه هزار سوار از راسته زمیکسکاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان حسین و جهانشاه حسین و یوانه حسین علی ارلات و شیر محمد بعد از دی و پیر محمد قوچی با آنچه

با مرقب با بعضد نفر از معتمدان قبول آورده امیر سید مزید کرد فرستاده تقی السیف روی بازدوی سلطان سعید آورد و نزد امیرزاده سلطان علی ولد سلطان حسین میرزا بطرف هندوستان گریخته آنجا کشته شد و پدرش در زمان در تبریز بود و القصه چون از خبر محنت اثر دردناک روی نمود مؤلف سلطان سعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین سعید ثانی با پسر امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که در سلک ولایت ماندران انتظام داشت جهة تمهید بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیک فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والده خود را مصحوب سید صدر الدین ابراهیم قمی بجهان بهم رسال امیر حسن بیک نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده با خود قرار داد که آنچه در باب تشیید اساس موافقت و مصالحت گویند بعرایجابت اقتران دیده کار گاه میثاق و سیعی گردد از این امیر حسن بیک ایلچی نزد امیر علی فرستاده بود و باز آمده و معروض داشت که خراسانیان بغایت بد حال و پریشان روزگار ند اصلا بصلح و صفا راضی نمایند شه که ایشان عنقریب با قبح وجهی فرار نمایند بنابر آن امیر حسن بیک عهد علیا و سید صدر الدین ابراهیم را نومید باز گردانید و امیر غیاث الدین محمد اسفزاری نظر بر محنت ساخته دشمن ایالت ساری ارادای فرمود

واقعه بابا سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد علیا سیاه سیر را علی معاودت فرمودند منهوز نخجوان تمام نگرفته بودند که طلیعه سپاه بنظر شاه بیک سپاهی مؤدی بعضی از امرا خراسان مورچلهای خود کذاشته بادامو هوائی بدشمن پیوستند سپاه سلطان سعید دیگر باره شکست یافته بجانب مغان رفتند و بعد از دو روز امیر حسن بیک بکمال تشنگی رسیده و نخجوان را گرفته شبیخون بار دوی پدر خود رسانیدند و نخجوانیان هنوز بسپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیک بر تخت بخت و فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبیده و چون نزدیک بار گاه رسید شرایط تعظیم و احترام تمهید یافته و در موضعی که مدعا داشت نشانده تحائف لایقه پیشکش نمود و سلطان سعید جوانی که مناسب وقت بود داد فرمود تا بمجلس مراجعت نمود و امیر حسن بیک نخواست که بجان آن جسور عالیشان سهلی رساند بلکه داعیه داشت که او را بایران داده بطرف خراسان باز گردانند تا بعد از قتل قال فرار او ان بادغوای قاضی شتروان و مستصوب جمعی از امرا تمکان خاطر بران قرار دادکه آن مظهر عدل و احسان را بازیای دوزر دو در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را بدین میرزاباد کا محمد مرند و شاه شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه بگذر گاه در آغوش کشیده و میرزاباد کا محمد بحکم گاه در آورده محفلان سلطان سعید را باز گردانیده و بجانخا شربت شهادت چشانیدند نظم در بیعا که آنشاه عالی نژاد که در عدل شکش یکی نزاد بنیع تم لعد جان بافشاند از و غیر افسانه چیزی نماند بجز خاک خوبان در بن دشت نیست بجز شاهان در بن دشت نیست جهان با همه عزت و زیب او بسر زد بان رنج و آسیب او گشا ر

در بیان ثمة آنچه بعد از فرار پادشاه سعید شهید نسبت با مراو سپاه خراسان بوقوع انجامید در آن زمان که میرزا سلطان ابو سعید غیاث عزیمت بصوب هرات فرمود حوادث و آفات روز بسیار در معسکر گیتی اثر متحمل و هی طور یافت صورت یوم عبوس قمطریر من جبهه واسته و اسبها و صحا جته و بنیه جلوه گر گشته و افغان و فغیر صغیر و کبیر امیر و وزیر و برنا و پیر را بنوای کیوان در گذشت نهیب فرو ماندگان را در آن سحر نا نه روی رهائی نه زای گریز بهما ساعت دلیران لشکر امیر حسن بیک هر یک سنان جان ستان در دست و خدنگ جوان افشان در دست بلشکر گاه ناغفته و اغاز غارت و تاراج کرده نیا جمعیت ترک و تاریک را ارمنیاد را نداخته اما نبو جمعیه و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاه برجای بود که ابو النصر ظفر الدین امیر حسن بیک تشریف حضور ارزانی فرمود و سوار به بر سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب محارم شالیست منع نمود و خواجه سرایان و محفظان حرم را بدستور معهود بحفظ ناطق حرم منصب کرده خزاین و نفایس امتعه ساخته بعد از آن روی بسر انجام سایر مهمات آورد و دفن مبارک منبع طایفه سیاهیان که در نهب و اسر خراسانیان افراط نمیمودند مشغول گردیده چیزکس را از آن مردم نیرزیده بقبل رسانیده و حکم فرمود که تراکمه از زنای بجان و بسای خراسان از معسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید در ظل حمایت میرزا یادگار محمد محتمی گردند و اکثر متعینان را در سایه عنایت بعنایت خویش مأوی داد و ابواب مرحمت و عاطفت بر روی روزگار آن بیچارگان گشاد ارا مرا عظام و صدور عالی مقام امیر سید مزید ارغون و امیر محمود سوسیکه و امیر احمد یاره و میرک عبد الکریم و میرک عبد الرحیم و امیر سید عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طیب چند گاه بصلاح و اقبال معتقد بودند و عاقبت میرک عبد الرحیم بواسطه بعضی از خمان فتنه انگیز که گفته بود

با عین سه

گشته گشته سایر بندیان نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد جسته یار کرده طایفه روی بخراسان نهادند و بیشتر سپاهیان راه شیروان و گیلان لازم او طان خود گشتند و از نوروز با سلطان سعید خواجه برهان الدین عبید الله که در اردو بود بملازمت میرحسن بیک رفته منصب اشراف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در صفاهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع اخبار بدر کاه پادشاه ظفر شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاؤس که بعضی از عهود و عراق بضبط اموال مشغول مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود

ذکر اولاد و احفاد سلطان سعود حصار بسبیل ایجاز و اجمال

در وقتی که دیوان قضا بر شور زندگانی سلطان سعید رقم ختم تحریر نمود انجناب بازده پسر نیک اختر بود بترتیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا اسلطان محمد میرزا شاه رخ میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان جلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و ازین بازده شاه زاده چهار نفر بمرتبهٔ سلطنت و فرمان روائی رسیدند و اسامی ایشان بنهج میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا عمر شیخ میرزا الغ بیک و چون تفاصیل وقایع این چهار پسر سعود حصار و سایر اولاد سلطان سعید را قلم چهره فرسا بعلوم خود خامه دو زبان بر نتابد تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و بر یک را که سلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم میرساند

معرکهٔ السلطنة و الخلافة میرزا سلطان احمد

اسن اولاد امجاد سلطان سعید بود تولدش در سنهٔ خمس و ثمانین و ثمانمائه در دار السلطنة سمرقند از دختر اردو بوغا خان که بحسب شریعت عمر از عقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود روی نمود و سلطان سعید بعد از چند سال ایالت دار الملک حضرت صاحبقران را بدان قرة العین مفوض ساخت و جانی بیک دولدای براد خورد تر سلطان بیک کاشغریرا باتابکی شاه زاده مقرر کرده رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید انخسرو صاحب تائید در ماوراء النهر بر مسند سرافرازی متمکن بود و با رعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکو خواهی سلوک مینمود بعد از واقعهٔ قرا باغ بعزم تسخیر ولایات خراسان راه آب موبه بگذشت و چون بحدود اندخود رسید خبر استیلای حاقان منصور سلطان حسین میرزا بمسموعش گشت بنابران عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف گردانید و کلمهٔ العود احمد و صف الحال با پشاه سوده خصال او محمد را در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل علافت محاربت اتفاق افتاد و اول بار در خورد در شیخ جمال اعیان که بعضت نام داشت در نواحی اراس و در آن سمر که سلطان احمد میرزا ظفر یافت و بعضت بگفران بعضت گرفتار شده بوادی نیزیت شتافت و دیگر بار در خورد خرد عمر شیخ میرزا در میان شاه خیمه و اراضیه نواحی قرة خواص و در راز نیز بتوقیع و فیروزی بر پرچم علم انحضرت تافت سیم انکه نوبتی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان انجا بنیکی مشهور است قصد سمرقند فرموده تا تاشکنت را معسکر گردانید و لشکر مغول در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر دست بغارت و تاراج برآورد و سلطان احمد میرزا از بلدهٔ سمرقند بعزم استمال ایشان بکار اعلام نصرت آثار از قفاع راه متوجه اعداشد و بر نهل بعضی مغولان جابتوبخی را گرفته چون بکنار آب چرکیه محل نزول جریک سلطان محمود خان بود رسید مردو لشکر از یکدیگر بی آنکه بمسامحت آلت قتال بردارند هر طایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند چهارم انکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی خلاف نهاده سبب جلادت در میدان غلجا و مغولان در آورد و سلطان احمد میرزا بار دیگر ازانطایفه رجال و مع او را پیش نهاد همت ساخت و عنان گیران بصوب معسکر ش انعطاف داده در نواحی بایسیلاق ملاقی فریقین روی نمود و چند شکست یافته میرزا سلطان احمد ظفر و ظهور یدالملک خود معاودت فرمود و در سنهٔ ۸۹۹ سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که از سلوک میرزا با عمر شیخ کورکان بغایت متضرر بودند با یکدیگر اتفاق کرده قصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایرهٔ سلطنت و اقبال نمودند و سلطان محمود خان از جانب تمتال آب انجیجه و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند در آن اثنا واقعه در غایت غرابت دست داد و عقاب اجل بهوای صید مرغ روح عمر شیخ میرزا در پرواز آمده انحضرت در روز دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنهٔ ۸۹۹ از بام کبوتر خانه احصی پریده شاه باز جان نازنینش در تنگنای هشت بهشت بدین هیئت ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه بجد تر شده او را تتبه و تجنید در مرغینان را گرفته در بهار فرخی اندجان منزل گزید اما فتح آن ولایت او را میسر نشد چنانچه درین اوراق نشانه الله سلکایت تحریر خواهد یافت و با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح کونه کرده مراجعت فرمود و بعد انقطع

قطع دوسه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال الی الصوب انحلال مایل شده مرتب محرق قوی محرک آن پادشاه عدالت پناه مزاج ضعیف ساخت و در اواسط شوال سال مذکور سواحی اماسیه در کنار آب قزل اوزن حلول حیات شریفش بزوال اجل محتوم منتظمی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار سال دین و دار بر ملل و دولت گذرانیده و سلطان احمد میرزا الصفهانی باعتقاد و سلوک طریق رشد و شاد موصوف بود و در ادا و صلوة مکونه شرایط اهتمام تقدیم مینمود و در هیچ وقتی راه وقات ترک نمیفرمود و از هیچون آسیب اوقوا بالعقود را مطمح نظر عالی اثر داشت و در کرنجیان اتکا بدین امری که مکلف الوان نعمت و پیمان بود میرا من خاطر عاطر منکدر نداشت و اگرچه در معارک بفنس نفیس و مکتب استعمال آلات قتال نمیکرد آثار شجاعت و دلاوری و پهلوانی از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی ظهور میرسید در فن تیراندازی حتی وقتی تا حلق برادر اکبر خود را تیراندازان رستم مانند بود و تیر کریش در اکثر اوقات بر هدف مقصود رسیده خطائی کرد و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی مدت یکشبانه روز در مجلس نشسته قداح باده خوشگوار از کف ساقیان گلعذار درکشیدی و در محفل بزم و رعناستا لسانیت بسر برده هرگز مرئی ناپسند از آن خسرو خرد مند بظهور نرسیدی پیوسته خوانی گلعذار من صمت نجی نصب العین ضمیر منیرش بودی و در سخن گفتن خطاب و اکتساب نکو نمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات بخش آن بحجال نکاح در آورد و از او نرینه و مخایله و تعالی نفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن رفیده بخت و تاج بدین ترتیب است که مسطور میگردد اول مهر کابین حاکم بنت یونس عمانی دوم تمر خان بیگم که سلیمش مراد ترخانی چوپیست سیم قوتی بیگم که کولکتاش ترخان بیگم پوتم عمان زاده بیگم که سلیمش بحان زاده کان تذ نصاب می یافت بنجم لطیف بیگم بنت میرا احمد جانی ششم حبیبه سلطان بیگم را در زاده سلطان اعوان تا او لاد دکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و سرد و وجود سال انتقال نمودند و از جمله دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر اند قبل بیگم در وجود آمده بودند و یک نفر از حبیبه سلطان بیگم و پرزکرتن بنات قبل بیگم را بعهده سلطان بیگم که او را قرا کوز بیگم نیز میگفتند و قرا کوز بیگم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحباله نکاح سلطان محمود خان در آمده و بعد از سهادت سلطان محمود خان جای بشیک سلطان آنحضرت را در سلک ازدواج کشیده دوم صالحه سلطان بیگم که او را قبل بیگم هم میگفتند و آق بیگم بعد از فوت پدر بحباله نکاح سپهر غم خود سلطان محمود میرزا در آمد سیم عائشه سلطان بیگم که چندگاه در عهد پادشاه جمجاه ظهیر الدین محمد بابر بسر برد و چهارم سلطان بیگم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت بهمرقند او را بعقد خویش در آورد و آنا دختر سیم که از حبیبه سلطان بیگم تولد نموده بود و معصومه سلطان بیگم نام داشت در فراش حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه یافت و بعد از چند گاه دختر از وی در وجود آمد و مادر بهمدران ایام وفات یافت و دختر بامیمار مادر موسوم گشت **سلطان محمود میرزا** ولادت با سعادتش در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت ارشد اولاد امجاد سلطان سعید در ایام حیات سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی معروف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و امتساخ قواعد ظلم و اعتساف سرامد اساطین سلاطین بود و بمجرد تیزش در وقت سیر قاطع نهال اقبال اعدا و دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای اولیا ملک و ملت بیزدانی عالم آرایش خورشید صفت از مشرق صبوریت طالع و فروغ مدبر صوابنمایش چون ماه چهارده در شب دیجور حوادث لامع طبع بابش در ادراک حقایق معانی و دوهن در کاوش جامع دقایق نکته دانی کف بادلش کامل مصالح اقاضل و مغانم انعامش شامل شرایف امائل نظم کشت ملکت از عدالتش معمور ظلم شد از نیاستش مستور ذات او بود در زیب تخت و سریر نور رایش چو مهر عالم گیر کف جود ش چو ابر گهربار جوهر طبع او نگوآثار و آن شاه زاده عالی گهر در روز رکفتاری بدر و ضمان حمایت حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرمود و در سلامت صحت و سلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان سنه ثلاث و تسعین و ثمانمائه بدار السلطنه هرات رسیده بدارائی سپاهی و عیت اشتغال نمود و در روز جمعه سیم ماه مذکور در مسجد جامع آن بلده فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران میمنت قرین کورکان و میرزا سلطان ابو سعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه حیرانی تمام بجنود سلطان سعید تحقق پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری باوج افلاک رسانیدند نسبت بکرویدگی عالم آرائی خویش کرده مشغل صعب پیش و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعه اختیار الدین باغی گشت و مردم جوق جوق بهواداری سلطان حسین میرزا ظاهر گردیده کار از خیر بدر برد و در وقت سوار سلطان محمود میرزا بالعفا

امیر یارمحمد و امیر قنبر علی و همچنین دیگر رسالکان طریق یکه ای از دروازهٔ خویش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بدان بلده فرخنده
میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی او و یکشبانه روزی میان ایشان طریق موافقت مسلوک بوده آنحضرت سلطان محمود
روزی بهانه شکار از شهر بیرون رفت و با غواء احمد مشتاق و سید بدر و خسرو شاه و بعضی دیگر از مقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت بعد از
وصول بمقصد امیر قنبر علی که در آنوقت حاکم آنولایت بود میرزا سلطان محمود از سلطنت برداشت و آنحضرت در ولایات ترمذ و چغانیان
و حصار و خلم و قندز و بلخان و بدخشان تا کوتل هندوکش تمام سلطنت برافراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمانفرمائی چند نوبت
سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آویزان و از مغزا و جبا دیجای آورد و لاجرم عقب بغارتی کشت و طغرای فرامین خود را سلطان
محمود غازی نوشت و آنحضرت را در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا اگر بجانبی تفاق افتاد و چنانچه در اثنای وقایع آتیه حامه دوربان
تقریر آنحالات زبان خواهد کشود و چون در سنهٔ سال مشتمله و نود و نه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطان محمود میرزا نیابت عظمی
اعاظم امرا را خصا بسمرقند شتافت و کوکبهٔ اقبالش بدرجهٔ کمال رسیده و در دارالملک حضرت صاحبقرانی قدم برمسند کامرانی نهاد و ابواب انعام
امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب عیش و عشرت بر کشاد و میرزا ملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر ارد بزرگتر سلطان سعید میرزا بود چون
بود و حیال استقلال داشت با دیگری از شاهزادگان همپوری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایتپناهی شیخ الاسلام الدین عبید الله که پیوسته
در ظلال حمایت ایشان فرق انسان از خاکیان در ضمان امان بودند آغاز درشتی کرد چنانچه اثر تعدی او باولاد امجاد حضرت خواجه شیرین
و چون سلطان محمود میرزا در ارکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خوشرو خشا جسارت مینمود
ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می گشتند و دست ظلم و تعدی بهبنین و بنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس را درهم
نوشتند بمرتبه که قرب مسیت بچنبال در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بفراغ بال گذرانیده نوبتی دیگر مشابه این امور مضطرب شده
زوال آفتاب اقبال آن پادشاه بیتعقل را از حضرت ذوالجلال سئوال نموده بتوجه دعا بهدف اجابت رسید و در ماه ربیع الآخر سنهٔ تسعمائه سلطان
محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر و اجهل و سه سال در دارالوفات گذرانیده و بام صدارت آنحضرت عالیجناب دست بیاهی
عمدة العلمائی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود و در زمان سلطنت سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای صوابنمای والد مسدود او
خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی معوض بود و سلطان محمود در پنج سیزده دختر داشت پسر
نخست آن پادشاه کامران سلطان محمود میرزا بود که مادرش جان زاده بیگم دختر امیر رزق ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که از نشئت بیگم
تولد نمود سیوم سلطان علی میرزا که مادرش نیره بیگی آغاست از نوکر چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود پنجم بیگم میرزا که
مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بجوار رحمت حضرت حی اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که نجان میرزا اشتهار یافت و والدهٔ میرزا
سلطان نگار خانم میرزا عمر شیخ تولد آن شاه زاده سعادت مند در دارالسلطنه سمرقند در شهور سنهٔ ۸۵۶ اتفاق افتاد و سلطان ابوسعید از دیدن
آن قرة العین سلطنت مسرت و سرور روی نموده ابواب بخشش و سور برگشاد و آن مولود عافیت محمود در عهد خلافت و کامرانی و مجرهٔ عطوفت و مهربانی
پرورش یافته چون بسن تمیز رسید و میرزا بایسنقر تفویض ایالت و ولایت کابل و غزنین مقرر و مبا هی گردیده والده بزرگوار را وداع کرده روی براه آورد و چون منزل
دره گز مرکز ولایت انصرت آمیش گشت قاصدی نزد پایه سریر اعلی بار روی عالی رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه در دین و آئین جهانیان
سلطنت فرزندان عالیشان طوطی وشی بوقوع خواهد انجامید و چون میرزا نور توحه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سعود و صحبت جنت
رتبت باشد بنابر علی هذا عم شیخ میرزا بسده سنیه و الامر اجبت فرمود و بعد از انقضای ایام نشاط و انبساط بمناسبت مشارکت اسمی بنجا طراز شرف
اعلی چنان خطور نمود که بجنانکه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان و نوا بع آن بپسر دوم خود
عمر شیخ میرزا عنایت فرموده بود لایق آنکه ما نیز ایالت و ولایت را بعم شیخ میرزا مفوض گردانیم و بنیوجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب
اتابکی آن در درج کشورستانی با میرخداوندی روی نمود تا مش متعلق گشت و شاه زاده صاحب سعادت بمعاونت دولت و اقبال بمملکت فرغانه که محل

که مثل است بر هفت قصبه محمود آشنا فته خیمک را که ظاهر امانش در سوابق ایام اخی ملک بوده و بنا بر تخفیف و ترخیم حالا بر خی قرار یافته دار الملکت ساخت و چنانچه از نشوه و نمود نواب کامیابیش متصور بود اعلام عدالت و رعیت پروری بر افراخت و در هر قصبه دار و غه مستوفی تعیین کرد و در ایجاد علمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد تبعیت رحمت چاره بچارگان شد مراد خاطر آوارگان شد و میرزا غیم شیخ کورکان بعد از انقراض ایام حیات و الدتبعیت مکان بواسطه عوبیت بجا صل ولایت اندجان قناعت نموده و چهار سنه بجال کشور ستانی متعرض مملکت سلطان احمد میرزا شده ابواب نزاع میگشود و بر بن قیاس احیانا بطرف مغولستان لشکر می کشید و مراجم اوقات متوطنان آن دیار بدین جهته میان انحضرت و یونس خان عناد تقاضا رتفاع میافت و نایره خلاف و عناد کانون درون مغولان زمی قدمت مع ذلک نوبت یونس خان بملاحظه حقوق پدر فرزندی سبی میرزا غیم شیخ کورکان باز نزد خود طلبیده و مراسم انسانیت مرعی داشته چند جایگاه اضافت اولکه مهوری انحضرت کرد اینده ا تا چون مدار غمر شیخ میرزا از آن زیاده بود بزوال انعام بخشش آتش خبیک و خونریزش صفحات اطفا گرفت و انحضرت راسته نوبت باقاب و اجانب مقابل و معاقبت وقوع پذیرفت اول باو اله علیشان جرم محترش یونس خان در جانب شمال قصبه اندجان کنار دریاچون در آن معرکه با انکه غیم شیخ میرزا غایت جلادت و بهادری تقدیم رسید آما بحسب مشیت ی قدیم نسیم فتح و ظفر بپرچم علم یونس خان وزید و بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را گرفته نزد خان بردند انحضرت را عرق شفقت اقتو سبی در حرکت آمده طریق عطوفت و مروت سلوک داشت و میرزا غیم شیخ کورکان را مشمول التفات و عنایت بولایتش باز فرستاد دیگر انکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر او زبک نواحی سمرقند را تاخته با مالی افزون از چون و چند بطرف منازل خود مراجعت کردند و از خبر سمع سخنور سیر رسیده با فوجی از سخنان کمینه گوش و بها دران جوشن پوش بگاه شی او زبکان توجه فرمود و آنان سا مرش بر روی بیخ گذشته بحالحان نزدیک رسیده و آنجماعت چون گرد مهیب عالی را دیدند عنان امید ان کار از کف رها نکرده و رکنار آب سیحون آتش قتال اشتعال یافته بها جمله صرصر اثر شکل قامت بسیاری از مردان دلاور بر خاک هلاک افتاد و نوک سنان جان ستان و پیکان خدنگ مرگ آهنگ ناپر هجون اندیده و دل پهلوانان گسسته و آنقدر الامر میم عنبر شیم ظفر و فیروزی بر شقه پیرق آن مهر سپهر سروری در اهتزاز آمد و اوزبکان منهزم گشته طارمان موکب حضرت نشان تا می موا ضع قرق باز کرده اینده زد و پیشا پیه بقصبان اصحابش سا ینده تیم انکه نوبتی میرزا سلطان احمد با سپاه بار ان عدد از نیمه قندجانب فرغانه متوجه گشت و میرزا عمر شیخ نیز با لشکر عزم ستیزه او در راستقبال فرموده در قریه خواص کنار میان شاهرخیه او را دیده واقع است تلاقی فریقین روی نمود بعد از تلاقین جناحین جنبک و شنین با نجه قوتی میرزا سلطان احمد را با کوکب سعادت از ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ کورکان عنان مراجعت بدار الملکت خویش انعطاف داد و بحیث چنین ست آئین گردون سپهر کهی کینه ور و کهی کاه مهر و بر روی که سا بقا مذکور گشت طایر روح فتوح عمر شیخ میرزا بواسطه سقوط از بام کبوتر خانه اخی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۹۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود و مدت عمر بش سی و نه سال بود و از انحضرت سه پسر عالی گهر و پنج دختر شک اختر یادگار ماند اما از پسران بزرگ تر پادشاه بحر و بر ظهیر الدین محمد بابر غازیست که از متفق کار خاتم بعنت یونس خان تولد نمود و دوم معز الدین جهانگیر میرزا که دو سال استقلال خود در ترو دو ما درش در سلک بنات بعضی از امرا و لوتان مغولستان انتظام داشت فاطمه سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده اش از اندجان بود و سمات ما میده و دختر دیگر میرزا عمر شیخ خانزاده یکم است که همیشه اعیانی حضرت کشور ستانی محمد بابر پادشاه بست و دختر دوم مهر بانو بیگم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهر بانو بیگم که او نیز بعقد سلطان ناصر میرزا است چهارم بادگار سلطان بیگم که مادرش قتلغ نگار خانم سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نمود ند و میرزا عمر شیخ بعد از آنچه مذکور شد و مسکوحه و یک سریت داشت از جمله زوجات یک زوجه الوس آخا نیت خواجه بیک بود و دیگری قزاقوز بیگم که ادعوی فخر زندی میرزا مینمود چه بیگ زوجه دوم خانون سلطان بود از نسل سعولان و علی الله الاعتماد و التکلان

میرزا الغ بیگ کورکان

در زمان حیات و الد ما مدار جوینی سلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مخصوص میرزا بود و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال عدالت و رعیت پروری در ان ولایت بایالت تحولی نمود و چون سنین تاریخ هجری از نصف قرن گذشت انحضرت بعزیمت آنکه متوجه ریاض جنت گشته و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر نشست اما بسبب تصرین و اختلاف آرای امرا و ارکان دولت از عهده ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا

شجاعت

ازبادشاه

معظم ولد شجاع الدین میرزا خان اغلان را قشلاق بارلشکر بسرکابل کشیده وشاه زاده را گرفته بسیاری از مردم چندان بلده را جولان گاه جولش کرده وبالاخره
حضرت سلطنت پناهی ظهیر الدین والخلافه محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادر خان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بعنایت اقبال وتائید بخت
کابل شاقت والحظ را بصبح از میرزا معظم گرفته پرتو انوار معدلتش را طراف ولایات سلطان محمود وغزنوی تافت بیت ملک محمود وغزنوی بموی شده
زعدلش چو پرسب بموی وتاغایت که تاریخ بجوی یا واخره مبارک رمضان سنه تسع وعشرین وتسعمائه رسیده آنخسرو معدلت آئین در آن مملکت برمسند دولت
واستقلال تمکن دارد واز غایت خیر اندیشی سنت بخدام درگاه سلاطین پناهی لوازم اخلاص ودولتخواهی بجای می آرد وچنانچه میرزا معز الدین جهانگیر
وسلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر بکلان تر بودند میرزا سلطان محمد ومیرزا شاه رخ در روزگار ولایت حضرت سلطانی بدست علاز مان بسر
حسن بیک گرفتار شده ومدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت بنجات یافتند تا بدحال آبدیده پریشان روزگار اوقات میگذرانیدند ودر
شهور سنه تسع وتسعین وتسعمائه میرزا شاه رخ عازم دار السلطنه هرات گشته چون بولایت ساری رسید بجوار رحمت حضرت باری منتقل گردید وسلطان
حسین میرزا باستقبال اوکس فرستاد تا نعش اورا بهراه آورد وبآئین سلاطین بلند مرتبه عهد علیا کوهر شاد آغا بردند وبطریقه سنت نجاک سپرد ومیرزا
سلطان محمد بعد از مفارقت برادر بعهد ران مملکت میبود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود میرزا بابکر اشجع اولاد سلطان سعید بود ودر زمان حیات
پدر در مملکت بدخشان بامر فرمان فرمائی قیام مینمود وبعد از شهادت آنحضرت بخدمت میرزا سلطان حسین طریق مخالصت مسلوک داشت و
بالاخره لوای مخالفت برافراشت چندگاه کوه لوازم تسخیر وگرفتن بقدم رسانید ودر اواخر جنگ رباط مالین وتاغانه جدود واسترآباد گرفتار کشته دست سیاست
بساط حیاتش در نوردید بتفصیل اجمالی حکایت دشمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرقوم قلم گلفت بلاغت اتمام خواهد گذشت میرزا سلطان مراد
در زمان بابا سلطان پدر در ولایت کرمسیر وقندهار قدم بر مسند حکومت نهاد واو امیر نظام الدین احمد بر لاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت
شاه زاده گرسته بواب عبودیت وانخلاص برگشاد ودر آن کرمسیر سلطان ابوسعید بولایت آذربایجان ودر آمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا مراد
متوجه کرمان گردد وشاه زاده بدانجانب نهضت فرموده در اثنای راه چنروا قعه بایله پدید گشته وآبی سرد گشیده عنان بصوب کرمسیر بانگردانیدند
ودر کنار آب میرزا یوسف زمان یاغی شده بعضی از اعمال وانفال میرزا سلطان مراد را بباد غارت وتاراج بردادلاجرم شاه زاده بهراه رفته
روزی چند در ملازمت معز السلطنه والخلافه سلطان حسین میرزا اقامت نمود بعد از آن سلطان عالیشان اورا بهمراه آنحضرت بدربار آن فرستاد ومیرزا
سلطان مراد با اخوان بی شفقتی مهم کرده بار دیگر روی بکرسیر آوردومیرزا سلطان حسین شاه زاده را در صفر سنه ثمانین وتسعمائه بقلعه تیره تودفرستاد
ج دیگر خبری از و بر درم نرسید میرزا سلطان خلیل در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود در بلده مهراه قائم مقام پدر بود
وچون آن بلده در خیر تحریر پادشاه کشور گیر میرزا سلطان حسین در آمد اورا بهمراه فرستاد وشاه زاده در آنولایت عزوج کرده بردست یکی از امرا سلطان
احمد میرزا بقتل رسید میرزا سلطان ولد بموجب فرمان پدر در میان امرا رادلات اوقات میگذرانید وبعد از واقعه سلطان سعید بامانت
زمانی بشربت ناخوشگوار هلاکت چشید میرزا سلطان عم در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود وچون چند گاه از ان قضیه در گذشت
میرزا سلطان احمد از حرکات وسکنات برادر آثار مخالفت لقرس نموده باجرای حکم فرمود وشاه زاده بمیرزا بابکر میرسید تا بحملگی که میرزا بابکر
در نواحی مرو از قهر حقیقت بر دسپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا انگشت یافت میرزا سلطان عم بجدود نسا واپورد افتاد ودر آن ولایت
یکی از امرا اورا گرفته بهراه فرستاد وسلطان حسین میرزا شاه زاده را نخست در قلعه اختیار الدین محبوس کرده در رجب سنه ۸۹۳ بقلعه تیره تود سپرد وچند سال در آنجا
ج دیگر خبری از و بنیامد ذکر بعضی از اعاظم سادات ومشایخ وعلماکه معاصر بودند با سلطان سعید مغفرت انتما
در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید کوکبان بسیاری از این طایفه عالیشان در ولایات ماوراء النهر وخراسان توطن داشتند واعلام
دین داری ورایات پرهیزگاری می افراشتند وذکر مجموع ایشان موجب تطویلست لاجرم بر بیان شمه از احوال زبده مردم ایشان اختصار کرده خواهد شد و
من الله الاعانه والتوفیق مولانا فتح الله تبریزی در صنوف علوم محسوس ومنقول ماهر بود ومدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بلوانگ
منصب صدارت قیام می نمود باوجود اشتغال بامور عقلی کابی ابراهیم ورسی وافاده میپرداخت وطالب علمان را از تاریخ طبع نقاد وخوش محفوظ وبهره ور

و بهرور مباحث و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه که سلطان سعید تربت پرتو شاهرخیه بگاشنه علم غزیمت بدار الخلافه هرات افراشت مولانا فتح الله به بستان تجمه
ولایت همراه رود و باز داشت و مولانا محمد لبیبی آن هم را فضیل داده بدار السلطنه هرات شتافت و در سیم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره وفات یافت **مولانا**
محمد جامی برادر فضیل الاماثی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و در بعضی از علماء ازمان در مطالعه از علوم بر انتخاب فایق میبود مع ذلک بر عایت
تواضع و کسر نفس اوقات میگذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید و در سنه اثنتی و اثنی عشر و ثمانمائه جناب فضیل الاماثی مرثیه در غایت بلاغت در
سلک نظم انتظام داده دو بیت از آن لیست نظم من بود م از جهان و گرامی برادری در حسرت اهل فضل کرا نامه کوهری نا انسان برادری که در اطوار
علم و فضل چون او نزاد ما و را یتام در نگری **مولانا شریف الدین عبد الله** ... علوم معقول و منقول و شروع و جامع بسوال فروع بود و در نظم
اشعار از سایر اقران و کار در میدان سبق می بود انتخاب در فنون انشا و علم سیاق بسر تجارت داشت و گاهی تمتع بر ترتیب اکسیر و تلفیق
اسباب کیمیا می گماشت بشرف گذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة و السلام مشرف و معزز گشته بود و در سنه ثمان
در بلده طاهره هرات از اعلام رحلت نمود چنانچه برادر خود ترش مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس انشریف دین از اتباع
وفاتش چیزها داد و فیض در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا معین الدین لونی** از اکابر علماء زمان سلطان سعید پزید علوم و انش امتیاز
تمام داشت و بمهوار ه اعلام افاده و استفاده علوم و عیبیه می افراشت و جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس انتخاب سینمودند و از مآثر طبع شریفش مخطوط و هر
عیبود و فاتش در شهور سنه نوع کشت و فیض در مزار جهل کرتی بوقوع پیوست **شیخ صدر الدین رواسی** از خلفای شیخ بن الدین حوافی و از
علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوایل حال چندین سال در مدینه طیبه اوقات گذرانیده و در ولایت مصر و شام از بعضیات برآورد و چون از
غربتیان مراجعت نمود در ولایت اسفرائن که مقتاء و مولدش بود ساکن شد و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفرائن بدار السلطنه
هرات خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب تائید انتخاب را بنظر عاطفت و احسان ساخت و فاتش در هاشر ماه رمضان
سنه احدی و سبعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید مشایعت جنازه فرموده بر و نمازگذارده و پسرش شیخ قطب الدین محمد رضا از غربت رسانیده
و شیخ قطب الدین مولد مرحوم خود را بچنین پرده در خانه قاضی که ساخته او بود مدفون گردانیدند **مولانا جلال الدین لطف الله** از اصناف علوم
بهرور بود و سالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام مینمود و فاتش در سیم دیگر سنه احدی و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنه هرات اتفاق افتاد
و اولاد و عطاش شرف جهان مولانا جمال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبد الوهاب هر اسم عزتیت و اری اقدام
فرمودند و سلطان سعید بمجلس عز تشریف برد و ایشان را پرسش مودد خلع فاخره پوشانیده پرسش مولانا لطف الله را در همراه بخارا نفل کرد و در دیوان
مناسب بخاک سپردند **شیخ کمال گربی** سرآمد ظرفا و خوش طبعان و ولایات خراسان بود و از فن شعر و معما توفی تمام داشت و در آواخر اوقات
حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذارد ن حج اسلام و طواف روضه منوره رسول علیه السلام فایز شده و چون از سفر مراجعت نمود بقصبه تربت
که مولدش بود وفات یافت **سید کمال کجکولی** در شعر بر تبه مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفه روزگار نگاشت و او را
قصیده ایست که دوازده بیت مصنوع انا بیات آن تخرج میتوان نمود مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم
قلم گشته رقم کرد اینده که از بدایع اشعار سید کمال انچه مشاهده من شده اینست که در مرثیه خواجه ابو نصر پارسا قصیده ... نظم کشته که
بیت آن قصیده این قبیل بود که از بهر غم آن تاریخ فوت خواجه متفاهد شده و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چندین دیگر آن صنعت داشت
که از بهر هیچ سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود از این مطلع از جمله منظومات سید کمال است بیت
ای روشنی از نور رحمت دیده جان را ... بر خاک نشانده قد تو سرو روان را و سید کمال در بلخ ساکن بود و همدران ولایت از عالم انتقال نمود
مولانا فاضل در سلک فاضل علما بهر قدم منظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود **خواجه مؤید دیوانه** در سلک اولاد عظام
شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید بود الخیر انتظام داشت و بواسطه نشاء جنون بهوسیه تغلب سلطنت بتقلم جنان صحیفه
صفیر میگاشت و نزد خویشان و مریدان بمعنی اظهار سخاوت و ولایت خراسان را برایشان بخشی میکرد و در آن اوقات که میان جسرو منصور

سائل

ابو الغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابو سعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع نظم آورد و بتبیت چشم و دریم ازان تیغ سعادت پرتو که جهانی بدو پرتوی از نور تو و این معانی بعرض سلطان رسیده فرمود تا بطریقه نهانی خواجه را شهید کردانیدند خواجه مؤید مهمنه بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر مزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی میبود همواره بوعظ و ارشاد و فرق عباد مشغولی میکرد و سلطان سعید بسبب شرط بتعظیم و احترام مجالی آورده و استقبال خواجه مؤید در شهور سنه اتفاق افتاد و از منظوماتش مطلعی بخاطر بود خاتمه تقریر آن زبان کشاد و بیت از مرد و بیتوا آئینه جهان ساخته اند و اندران آئینه جان را نگران ساخته اند خواجه یوسف برهان در سلک اعلام شیخ الاسلام احمد جام منظم بود و در طریق فقر و تجرد سلوک مینمود از فرقه موسومه فوقی نام داشت و کاهی نقش تألیف و نظم اشعار بر لوح خاطر میگاشت از مصنفاتش رسالتی مشتمل بر مشتات اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از مقامات این بیت در مجالس النفایس مسطور بیت رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب اگر کدا امراد دلی رسد چه عجب خواجه مولانا محمد قندی ولد ارشد خواجه عصام الدین بود و مانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر متصدی مهمنه و دارکسب علوم بهره تمام داشت و در تحصیل همات شریفه نفس امانت پرور بر سجل خواطر میگاشت چون از انتخاب و زیر اوزبک طریق مسافرت میرزا عبد الله شیرازی میسر نشد بتمام مهمنه در وقتی که سلطان سعید محکمت سمرقند استقلال یافت متوجه شد و چنان مرغوب خراسان افتاد و میرزا ابو القاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده الوان لطف و انعام بر روی روزگار خویش گشاد و بعد از چند سال انتخاب در بلده میرانه مغفور و محترم اوقات گذرانید سایر احوال سلطان سعید عنان مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد و در راه اخر اوقات حیات گرت دیگر بدار السلطنه هراة آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین و ثمانمائه در مدرسه امیر حقاق شامی وفات یافت سید برهان الدین خاوندشاه نسب شریف الحضرت بهمدان و واسطه نجابت سید اجل نجابتی که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال میابد و سلسله آباء و اجداد و سید اجل برید بن امام زین العابدین علیهما السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوندشاه محمد نام داشت و چون سید محمود در ریاض رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه در صغر سن بود و بواسطه نوایب روزگار روطن مألوف سفر کرده در تتبع الاسلام بخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و معنوم آورد و بانداک زمانی در سلک اعاظم و اشتهار دران مقام منتظم یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ عظام هراة رسانید و شیخ بهاء الدین عمر بسبب ارادت بحضرت محبت نهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوندشاه را بر من نماز گذارد و چهار تن از ایام رو زی بحضرت را محاطب ساخته گفت که سید میخواهیم که با هم باشیم اما سلطان احمد خضر و به گریبان شما را گرفته بجانب خود کشید و انتخاب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر براه بلخ راجعت فرمود و در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد حضرویه مدفون شد و از الحضرت سه پسر ماند امیر خواند محمد که والد بزرگوار و والده محمود او را قست و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمة الله که محمد ذی متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور مینمود و شیخ نور الدین محمد و لد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم انتخاب مبالغه بسیار مینمود و فاتش در صبح جمعه بیست و نهم رمضان سنه ثمانی و ثلثین و ثمانمائه و خالش شیخ جلال الدین محمود شاه بروی نماز گذارد و در حظیره والد خود مدفون شد قاضی قطب الدین احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الاماسی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علمای افاضل جهان بود از اوان دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة بلوازم مرضات اشتغال داشت و در تحصیل قضایای میرزا بدیع الزمان میرزا بتوراتا و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود و مع ذلک با مدرس دقوقی و نشر علوم و بدیعه میپرداخت و همواره طلبه را از فواید ذهن وقاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره مند میساخت و فاتش در عشر اول سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بخطیره والده سلطان حسین میرزا در محل طعام خورد و بین بعلت نجاة اتفاق افتاد و در مزار علامه رازی مدفون گشت مولانا قطب الدین یحیی بلده مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعید الدین مسعود بتفتازانی بود و از اکابر زمان اقبال خاقان سکندر حشمت شاه میرزا تا اوان انتقال حسنه و حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ

بقیه حاشیه صفحه

روی نمود

شیخ الاسلامی متعلق میبود از علوم دینیه بهره تمام داشت و همواره نقش فاده بر لوح خاطر طلبه میگذاشت قضایا بر شرعیه را در کمال دیانت بتفصیل میرسانید و هرگز خیال مداهنه و ملاحظه بخاطر نمیگذرانید و فاتش در رور دوشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار مقبره حضرت باری خواجه عبد الصمد انصاری مدفون شد سید صدر الدین ابراهیم ثانی اینجانب فاتم سادات صاحب سعادات بود و همواره بان سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید مصاحبت مینمود گویند در روزی که سلطان سعید به قتل میرزا ابراهیم فرمان داد سید ابراهیم در پایه سریر سلطنت مصیر سر بسته کرده خون آن پادشاه را طلبید و سلطان بانگ بر انجناب زده آن التماس را بسمع قبول نشنید و در روز دیگر در خلوتی سید را طلب نموده زمان عذر خواهی بر گشاد و گفت میرزا ابراهیم لشکر جمع کرده با تفاق جمعی دیگر از نخالفان متوجه پایتخت ما بود و چون ایزد تعالی او را دفع نمود اتفاقا بار ما گران ساخت اطلاع سبب فتنه و فسادی نمود بنابران دیر وزود خواست شما را بسمع رضا نشنود م سید ابراهیم بنا بر آنکه در خاطر داشت جواب داد که موجب شتن میرزا ابراهیم بوضوح پیوست اما سید ابراهیم که آن میرزا را فقط بصفی که هر شاه دانا گزیده بود که در ماه مبارک رمضان او را قبل سایند سلطان سعید از شنیدن این سخن کفایت میرزا متغیر و متاثر گشته از مجلس بر خواست انتقال سید ابراهیم بجنان در اوایل دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود ۷

مولانا شمس الدین علی الفارسی علم فضلا در زمان و افضل علما در دوران بود و سلطان سعید بنسبت با انجناب انتقاد و عنایت بسیار میفرمود و چون بیشتر بمولف کشف کشاف میرسید بصاحب کشف مشهور گردید سالها در بلده هراة در مدرسه شریفه مجاهدیه تدریس و افاده اشتغال داشت و تقویش و اقبال طبع نقاد و ذهن وقاد را در محاریف علمیه بکار میداشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا احباب مولوی جنید کاهی بهوشتن تاریخ وقایع انحضرت متعلق میکرد و بالاخره از خداوند بار گاه سلطنت رتبه بعصاحبی شاه دین و پرتو انوار عواطف محمدیه و جنبات احوالش فائض و همدران ولایت ساکن بود تا آن زمان که از جهان گذران جلت نمود **مولانا عصام الدین داود حوافی** در علوم و کمال کفایه زمانه بود و مدتی در دار السلطنه هراة بفواید و فیام معروف و بنا بر آنکه بعضا مباحث بیان و طلاقت لسان انصاف داشت و مسائل دقیقه را بعبارتی فریب الفهم صحیفه تحریر طلبه میگذاشت در مجلس درس انجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید و انجمعی موجب رشک و حسد سایر علماء خراسان گردید دران اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین حسین پرسید که از فضلای خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابو سعید مولانا داود را بنا بر مناسبتی قرة العین سلطنت نامزد نمود و بهر تقدیر جناب افادت مآب از محفل آن امرا بمنزل بجائی رسید لاجرم بنا کام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت منصوب شد و تا آخر ایام حیات در عزت سلطان محمود میرزا میبود و فاتش در سنه نو لایت حصار شادمان روی نمود از مولفاتش حاشیه شرح چغمینی در میان طلبه مشهور است **مولانا قطب الدین النیشاپوری** در علم طبابت از اکثر اطبای زمان مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بود و علم تقرب می افراشت مدتی بشغل مهرداری قیام مینمود و جهة مهر کردن فرامین بمطاع پیش از اکثر ارکان دولت بانحضرت میرفت و بعد از ساعادت خدمت و اضافه سعادت چند گاه در مجلس میرحسن بیک او قات گذرانیده و چون از آن قید نجات یافت بروم رفته محط عنایت سلطان محمد گردید و بمدت در آستان دولت و اقبال بسر برد و چون متقاضی اجل در سید لعه حیات بقا بصر اوراح سپرد **مولانا لطفی** بلطف طبع و حسن خلق آراسته و بحسن آراسته و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب نظم مینمود و در مجالس انفاس مذکر است که مولانا لطفی در سن سی و سه درویشانه اتفاق در سلک نظم کشید و شعرا در زمان او قصیده بمنوال مطلع آن قصیده جواب گفته اند مطلع آن قصیده اینست ۸

سایه پروردا فتاب شاهم ز دولت با بجای ماه و در برآفتاب ۹ مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که بیت کرکاس دل عاشق با کاغذ چین افتاده بود را که سید خوانی بمهر چنین قصیده منظوم ساخته نزد حضرت حقایق پناهی افضل الاماجی نور الدین عبد الرحمن الجامی برده التماس نمود که آن را غزل ساخته در دیوان خود درج نماید انجناب باین ملتمس را سبد ذول داشت و مولانا لطفی در جوانی بخدمت تحصیل علوم قیام مینمود بعد از ان روی بسلوک طریق درویشان آورد و در آن روش ثبات قدم میبود تا وقتیکه از عالم رحلت نمود **مولانا شمس الدین محمد بخاری** مولانا محمد متخلص مشهور بود و سالها در خانقاه صدارت میرزا بابا میبود و در ملازمت سلطان ابو سعید نیز اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ هزل آمیز بخندان فرح انگیز بر لوح خاطر

میکاشت در وقتی که میرزا ابوالقاسم بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و کمی از ظرفای شیراز بر دیوار آنخانه نوشت که بیت
اگر چه جمله اوقاف شهر عمارت کرد خدایش خیر دهاد اگه این عمارت کرد و در روزیکه خدمت صدارت آبای میرزا بابر بآن منزل برده ضیافت می کرد
چشم پادشاه بران نوشته افتاده بمولانا مطایبه بسیار فرمود و در آن میان که سلطان سعید بولایت عراق آمد بآذربایجان در آمد سمولانا محمد را جهت
تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که رم از مخالفت میزد ارسال داشت و در اثنای راه جمعی از سپاه برکان او را گرفته نزد امیر حسن بیک بردند و بادشاه بنا
بر شفاعت مولانا صدرالدین محمد طبیب خون مولوی را بخشیده او را معتقد نگاه میداشت تا زمانی که خاطر امیر میرزا سلطان ابوسعید فارغ گردانید
انگاه بشرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد همراه آمده بمقرب حضرت سلطانی میرنظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت حسن و حضور سلطان
حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات صحبت محمد سلطان میرزا که خواهرزاده حسن و محضور بود و بکپک میرزا اشتهار داشت کما
رفت و بشرف گذارده ن حج اسلام فایز شده و در وقت مراجعت بحج از حضرت حضرت ایزدی بپیوست مولانا عبدالحی المخلصی درخط تعلیق بسیار
خوش نویسان معتقدین و متاخرین بود و در زمان سلطان سعید مدتی بدیده صاحب دیوان نشانا بود و نوشتن مناشیر مطاعه عنایم میبود و بعد از واقعه
قراباغ منظور نظر رتبت میرحسن سیاک شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آق قویلو بهمان منصب اشتغال داشت و همواره در رایت نیابت و نقابت
می افراشت مولانا کمال الدین شیخ حسین اشتهار آن افتخا علما عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار مصار برتبه است که احتیاج بشرح و
بیان ندارد و اعتبار آن بستظهار قصار بلاغت دثار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که قلم دو زبان بتبیین آن از کما ینبغی محال مینمود و در آن ایام
حجته آغاز فرخنده انجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال تعلق بانجناب داشت و در تثبیت آن مرد وجهی آثار
اقتدار ظاهر ساخته بود که بحکیکه از اعیان روزگار جیال اکتساب شراب در حوالی حمیر میکذاشت و سلطان سعید در سایر امور شرعیه بوسیله مولانا
کمال الدین شیخ حسین مؤثر میفرمود و در اکثر احوال از سخن و صواب دید آن عمده اهل کمال تجاوز نمیفرمود و حساب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان
دایم الاوقات همت بر تکشاف حالات صناع و محرفات میکاشت و امیر توقان دار السلطنه هرات در استخلاص معتبر ریات جماعات و حوالهٔ
احتیاجات مطلق العنان میکذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که بروات بمثبت انتخاب نرسد بحکیکس از بازاریان چیزی نفروشد و این قاعده تا آخر
ایام حیات سلطان سعید مستمر بافت و ایضا مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابوالغازی سلطان حسین میرزا چندگاه محتسب بوده میرزا بحکیکه
جمله مقدمین بر انتخاب می شناخت امابد ستور پیشتر اعتبار و اقتدار نداشت در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراخت
خواجه ناصرالدین عبیدالله از نعای مشایخ کرکستان و از کبار ماوراء النهر بدیعه و جلالت و افرقی اتباع و اموال ممتاز و منتشی بود در
جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی نمود تا بدرک زمانی برتوانوار عنایت الهی باطن فرخنده
میانش را باشعشعهٔ ضیاء نمایی روشن ساخته چراغ ولایت را فراخت و بهدایت سرکشکان بادیه غوایت پرداخته حرمتی و ارباب
بدعت را بشعشعهٔ لوامع شریعت بسوخت علقه کعبه مرتبه اشش طاقه سالکان مسالک دین پروری گشت و آسمان کرامت آشیانش تاجی
مشایخ سروری شد سلاطین زمان و خواتین دوران از هدایت بلاد ترکستان تا نهایت مصاعراق و آذربایجان بسعت باب انجناب ارادت
و اخلاص تمامی مینمودند و هر سخنی که از دوی می شنوند مانند دُر مکنون دیب کوش هوش ساخته خلاف رای صوابنمایش را محال میپنداشتند بتخصیص
سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید که در تمشیت امور ملکت و مهمات پیوسته بحضرت خواجه مشورت می کرد و از غایت بنا بر سنگی
گاهی پیاده برابر پیش رفته لوازم کمال ارادت بجای می آورد و اولاد امجاد انحضرت نیز اقصی الغایت پدر بزرگوار خود نموده از جاده متابعت
حضرت خواجه بجا و زجایز نمیدانستند و پیوسته بهم عالیه بر عظم شان و تعمم کمالش می گماشتند حکایت مشهور است و برالسنه و افواه ثقاه مذکور
که نوبتی عزیمت میرزا و سلطان محمود میرزا با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند کشیدند سلطان احمد میرزا از شهر برون رفته مقابله و مقاتله را در ازا
پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر بصف قتال بایستادند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصرالدین عبیدالله بدان
معرکه تشریف می آورند آن سه پادشاه جهته حرمت انحضرت عنان کشیده دست باستعمال آلات قتال نبردند نامعلوم نمود که بسبب آن

آمدن خواجه جهیست و همان لحظه خواجه عبید الله بدار بجا رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ قتال و جدال را انطفا داد و بهر ستة یاد شاه را بصلح و صفا دعوت ساخت فرمود تا در میان میدان شامیانه زر افشانده و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا غریب را بعفو لشکر جویش جدا شده در آن جا رفته و بر یک زیلو چنشسته و در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آورند که من بعد با یکدیگر مقام و فاق نموده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک بسپاه خود پیوسته بولایات خویش فرستند و تا آخر ایام حیات بر جادهٔ موافقت ثابت بوده و فات حضرت خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور سنة ستة و تسعین و ثمانمائة است و دو بعد از خویش بابندک زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته صوف محنت و بیمانی روی بدیشان نهاد مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مآثر و فات خواجه عبید الله گوید قطعه خواجه خواجگان عبید الله مرشد سالکان راه یقین شد بخلد برین که در خویش سال تاریخ گشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر بیادگار ماند خواجه محمد عبید الله که بخواجه کاشتهار دارد و خواجه قطب الدین یحیی و ممکن است که اگر خامهٔ سخن گذاره توفیق یابد در آثار و اخبار سلاطین ماوراء النهر از احوال آن دو بزرگوار حمیده خصال شمه بر سبیل اختصار رقم نگارد **تتمیم** چون قلم سوده رقم بدینجا رسید در تتبعات عداد احوال میرزا سلطان ابو سعید و اولاد امجاد آن خسرو شهید را بدقت کما ینبغی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مترجم گردانیدند وقت آن در رسید که از شمایم نکهت آثار خاقان منصور گلزار اخبار خاقان مغفور گلکار و سلطان سعید دوات قدحا حشمت فرمان روا اسکندر هیبت کسری عطا معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا مشام مستشقان ریاض فضل و کمال معطر گرداند و از نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه عدالت دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت و صفا بساحت فردوس بضارت سپهر اعلی سامانه غیبت کند تجوز ادراک پر چو فیروزه فیروزه دری چو در و بنا بر آنکه بحر زخار نام نامی آن خاقان کرامی در اثنا و تحریر حکایات بی تصدیر بالقاب و اصاف و القاب از رعایت حسن ادب دور بود و در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد مقصود بر اوصاف و القاب مقتضی تطویل و اطناب نیست و بخاطر فاتر خویش رسید که در اکثر محال از آنجا که سوده فضال آن خاقان منصور تغییر عاید تا بتکرار ایراد مدح و ثنا مطالعه کنندگان را کلال و ملال نخیزاید و سبب اعتیاد لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبة آنکه پدر عالی گهر آن پادشاه عالیجاه موسوم بمنصور بود و ایضاً در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت بحضرت اختصاص یافته دست عنایت همین بچون ابواب ظفر و فیروزی بروی روزگار همایون آنحضرت گشود چنانچه در تضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات بتشریح و معروض خواهد گردید و التوفیق من الله تعالی **اکنون لفظ منصور در علی الاشعار ذکر مجملی از احوال و اوصاف خاقان منصور مظفر لوا مقر السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا** مشاهد حضار با کار سخن و پیرایه بندد عذار حکایات نو و کهن جوا هر مفاخر خاقان منصور را بر این منوال مرصع گرداند خورشید آسا در دکان سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتائیدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا مصراع چو خورشید تابنده و افر عطا و در آسمانی دهر و دولتش چون ماه بهار دلکش و خوش بهار ایام بهار خرم و خوی سکام سایهٔ طوبی نشان نسیم سکام خرمی و دولت زایم از نشاط عالم عدل و احسانش گلشن مملکت از فیض سلسبیل ناضر و ریان و از نسمات نکهت افضال و امتنانش منال امتیال شمال طوبی ازهار نشاط آب کوثر سرسبز و سایه گستر از نسایم مکارم اخلاقش دماغ آمالی عطر سای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای و مرهر گز شجاعت و دلاوری از محال اهلادت و میدان داری روح رستم محمل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری صعوبت سیمرغ خونریز بنیاد دخته **نمنده یاره تو نمرا** برانداختی از هم کز کران بشکن کیوان بر پهر مقدم اصطرلاب سودی و زنیم پیکان تیر مدکش چشم مریخ بشی بر بستر فراغت غنودی بمشیر دار بارش فرود آمای همچو همه وقت بگردن حشم سر سپه و شعلهٔ سنان خونبارش در صحرای وغا مدام خرمن حیات اعدا محترق میکرد انید بزم عیش و نشاط طی نشدی بجوانان حورا عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش بمجون گلستان ارم از رنگ خار آزار پیراسته طبع نقاد و شش در صفا و حدت عبرت افضای آب و آتش و تاریخ ذهن وقاد و شش حسن بلاغت بیان بنحوان مطبوع و دلکش **بیت** پیش طبع پاکش آب افسرده ۴ پیش فهم تیزش آتش مرده ۴ و در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بکامی آورده نقش وجود اهل کفر و فتنه ی بتیغ سیاست از لوح هستی سترده و بهنگام اظهار تواضع و فروتنی قدة السبت سبحه خرد لبریز نموده بر طبق آگاه از بسر شکم خود را با ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان بمزه ی در تقویت ارکان شریعت غرا

چون بهشت

وشیمت جهانبانی بقدر امکان لوازم سعی واهتمام مرعی داشتی وهموارہ بمهمات عالی همت برا نهادی قواعد بدعت وسئیات اهل ظلم وضلالت
کماشتی در رعایت جانب سادات عظام وعلماء اسلام وفضلاء روزگار وشعرا بلاغت شعار بمرکز اتفاق اهالی نمودی ودر انجاح ملتمسات ووصول
سیور غالات وانعامات این زمره گرمیه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی در هفته دو نوبت بروز دوشنبه وپنجشنبه قضاة وعلماء مجلس شرف اعلی
طلبیدی ومتکلمی کرمانی نمودی بمقتضای قوی امید دین بفضیل سایبدی بصحبت درویشان وگوشه نشینان ومجالس وعظ بسیار بشریف بردی وتعظیم واحترام
مشایخ سلام ووعاظ شیرین کلام را بر زمت همت عالی واجب ولازم شمردی بسیار بقاع خیر از مساجد ومدارس وخوانق وارباطه بعنایت بیدریغ
راعب بودی ودلصفات معموره ومستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی در تعمیر تصور دلگشای وعمارات فرح افزای سیار سعی
واستمام کردی در طرح باغات وبساتین ونضارت اشجار ورویاحین بنفوس نفیس لوازم جد واجتهاد بجای آوردی از اوایل تمیم تمیم صباوجمی ومبادی
احوال تشوق تمام بدیشه تعلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی واز غایت علو همت در صغر سن سلاطین دنیا وشوکت وخواتین صاحب حشمت را
معدوم ونابود انگاشتی بسیار علی الدوام بمشهد اقدس وسنین وثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نامدار فرمان بودند مرزبان بلده
مرو بر زبن ملک ستانی نشسته خروج کرد ودر وزی چند ان بلده فاخره را ضبط نمود بواسطه بعوفائی بعضی از امراء وی بصحرا وبیابان آورد ودر وزی چند
سنه ۸۶۲ دار الفتح هرات را گرفت وسلطان حسین بعد از آنکه خویش میرزا جهانشاه را بود انتزاع نمود وچون سلطان سعید متوجه آنجانب گشت بمصلحت در مقابله ومقاتله
ندیده بصوب اوراق توجه فرمود ودر سنه ۸۷۳ که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید بمعاونی ظفر وتائید بدار السلطنه هراة شتافته متحصن بلده
فاخره علاء الدین را بسهل وجهی مسیر گردید ودر روز جمعه غاشر شهر رمضان سال مذکور خطبه وسکه بنام نامی والقاب گرامی خاقان منصور زینت ونزهت
گرفت وبرتبهات سحاب معدلت آنحضرت نایره فتنه وفساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود بصفحات شکستین پذیرفت ودر سنه اربع
وسبعین وثمانمائه میان خاقان منصور ومیرزا یادگار محمد در موضع چغان مقابله ومقاتله بوقوع پیوست وتیغ نصرت بر چرخ علم آنحضرت درخشیده سپاه
میرزا یادگار محمد را منصدمه عظیمه بسیار دران هوکب همایون در هم شکست آنار واطوار همین سال میرزا یادگار محمد بدامن حسن تدبیر آنحضرت منظم شده وی بدارالسلطنه
هراة نهاده ودر محرم الحرام سنه خمس وسبعین بران بلده کاسه تسلط یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف بیمنه وفاریاب معطوف داشته وبعد از انقضای چهل روز
باز دیگر بر اعتقاد فتح وظفر مستقر دولت واقبال بعاجز نمود ودر شب سیزدهم شهر صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار محمد را
بهمان جاودان روان فرمود در اواخر همین سال در موضع کمکین میان خاقان ودشمن لشکن وسلطان محمود میرزا مقاتله دست داد وآفتاب فتح ونصرت
از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد وپس از ان کنار آب مرو تا ولایت کمتان ودیگت بتصرف خاقان منصور در آمد
گرفته تا شهور سنه اثنین وثمانمائه در غایت دولت واقبال ونهایت جاه وجلال اوقات بخجسته سیاحات بعیش ونشاط مصروف داشته ودر خلال
آن اوقات بتجهیز عارضه فاصل عالم پایهای پادشاه گردون غلام از ره فتاد باز مانده هر یک را ولایتی داده آنحضرت جبال استقلال بر لوح خاطر نگاشته
در شعبان سال مذکور در سنجرال بل چراغ میان آن چشم وچراغ دودمان صاحبقرانی ونور بصر گرشمیرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافته و
سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندز بار شتافت وبرین قیاس چند کرت دیگر میان پدر وپسر گرد خلاف افشانده
بالاخره صورت [illegible] نمود وبدیع الزمان میرزا بر حکومت مملکت بلخ وتوابع آنجا مکنار آب مرغاب قانع گشته بعد ازان بطریق مخالفت نپیمود ودر سنه ۹۱۱
خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هراة نهضت نمود وبعد از وصول بمنزل
بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر شاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه حجه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود وآنحضرت نزدیک
هفتاد سال بدار طال اقامت داشت وبر سبیل استقلال در خراسان وماوراء النهر وسیستان وقندهار سنان وقندهار ومازندران سی وهشت سال آیت دولت
واقبال برافراشت خواجه عبید الله خطیب وخواجه شمس الدین محمد مروارید وخواجه علاء الدین علی الصاغانی وخواجه سیف الدین مظفر شاکر وبرادرش
خواجه غیاث الدین منصور وخواجه معز الدین حسین وخواجه قوام الدین نظام الملک خوافی وخواجه حماد الاسلام وخواجه فضل الدین محمد کرمانی
وبرادرش خواجه امین الدین محمود وخواجه علاء الدین علی سیکال وخواجه عطاء الله وخواجه جمال الدین عطاء الله وخواجه نعمة الله سرخ وسید زین العابدین وخواجه جلال الدین

باندک

جلال الدین قاسم نخودی در سلک وزرا خاقان مظفر لو منتظم بود و سید نظام الدین محمد نامه خودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد لنوانی و خواجه کمال الدین حسین کرمکی و سید شمس الدین محمد نامجانی و خواجه غیاث الدین عادلشاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبد الله المرواریدی و قاضی برهان الدین محمد مروزی و میرک جلال الدین قاسم و لد مولانا شمس الدین محمد ابن سید غیاث الدین محمد مهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلایر و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم ابنی نوبت بدرجه منصب صدارت الحضرت مصعود نمودند و چون بسیرت ده خاقان منصور همت بتحریر یافت خامه بیخن گذار جنان بیان بصوب تفصیل کلیات و قایع امور الحضرت مائنت و من الله الاعانة و التوفیق

گفتار در بیان نهمه از غلو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا

نعماء و جسایم آلاکه ایزد دعوة علا بعضی از سلاطین عظام را بدان خصائص گشته بعلت مستلزم مکارم اخلاق و موجب محامی آداب سنا علی هذا در نهای ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت حسب منسب مینمودند و بعظم شان و تمکن مکان آباء و اجداد مفاخره و مباهی مینموده اند و پیشانیه اشتهار خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان صاحبقران بود و نقاوه خاندان خوانین کیقباد شان زیرا که والده جنت آرامگاه بدیه اطوار الحسنو و کامکار سلطان علیشاه قدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور کورکان و والده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بود و بدر قتلق سلطان بیگم امیرزاده اسکندر بود نه قوم الجکای که تشبث و واسطه بخنکیر خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم کی فاطمه بود بنت امیر کجنیر و بن جغتل بن سودون بن بایسنکر بن توشه خان و والده بولی بی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایشتمور خان که از اولاد کیک خانست و مادر قتلق خانم نگینه خاتون بود که او را بابی بی توشی میگفتند و بولی بی توشی و خرقه دوه التسالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب ولد شیخ عبد الواحد و شیخ عبد الواحد پسر خواجه عبد الصمد بست و انجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری هروی قدس الله سره العزیز

اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیک بن امیر موسی کما نقوم ناکوت بود و امیرزاده سلطان حسین بسر عهد علیا آکه بیگم است بنت امیرتیمور کورکان و مادر بانو علی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود بنت میرزا امیر انشاه و مادر قتلق سلطان بیگم او در قتلق سلطان بود بنت سوینجشن خان بن دانشمند چوغان بن فیدوخان بن نوروز خان بن اوکدای قاآن ع کس نبود چنین نسب در عالم و در ولادت با سعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه ثلثین و اربعین و ثمانمائه در میان شرق و شمال در السلطنه هیرات نزدیک بسر پل تولکی در سرای که بدو لخانه اشتهار دارد آفتاب و شعشعه شباب طلعت دولت همایون و انوار کوکب طالع روز افزونش تمامی ربع مسکون را صفت اصابت و نضارت داد و ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش را دید و دیگر باره خورشید اقتباس نور نکرد و دختری صافی ضمیر تا از فروغ عاطفیه بحبت فرزندیش بهره گردید سرمایه سعادت جاوید بدست آورد و بنور آن گنجینه نکوکاری از تیمم صبا بهمی تمام مشغفته بود که شمایم فرمانفرمائی از اطوار و اقوالش مشام جان میرسید و بنور آن مثالی جویبار نامداری از لوامع انوار شکوه و ناسر نگشته بود که دلایل آثار جلالت بخش کشورکشائی از حرکات و سکنات ظاهر میگردید نظم همانه که کل پر فروزد و بباغ ۔۔۔ شود بوی او عطر بخش دماغ همانا که خاور ز مشرق تهمر کند عرب را رانوش از نور چهر و خاقان منصور در ایام صغار و اوان طفولیت در عهد سعادت و حجور تربیت والدین جوین اوقات مجتمعه ساعات میگذرانید و بهر کس از ابنای ملوک بیشتر بمکرمت میرسید

امارت جاه و جلال و امارات سعادت و اقبال از صفحات احوال و وجنات اطوارش ظاهر بمیگردید و هر کس را با او بدیده فراست در جبین آن آفتاب طلعت ملکی میدانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش راستاده میمیزود بخاطر میگذرانید که علی السرح الحال بمفاتیح اقبال ابواب آمانی و آمال بروی روزگارش خواهد گشود و بعلت آنرا که نشان ضرب اصابت بر چهره او چون پدیدار بود گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور و عنفوان جوانی و مشرف شدن الحضرت بمصاهبت میرزا بسنغر در عین نشاط و کامرانی چون مدت هفت سال زمن شریفه خاقان منصور سپری شد و در سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن در یتیم صدف شرف بعلت سیل دیگر مقیم دولخانه خویش بوده در وقتی که ماند ماه تمام چهارده منزل از منازل زمستان کانی طی نموده از زیادی اقبال منصور بن اقبال تمامی ربع

النظم ای چاره ده ساله قره العین بالغ نظر علوم کونین فارغ نشین نه وقت بازیست وقت تماشا نه روزگار بازیست نه وان الله ماجده خویش طریق سلوک داشت و بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر پیشانی رفته تفحص مصاحبت انتخاب بر لوح ضمیر نگاشت و میرزا ابوالقاسم بابر بمنظور نظر اتفاق و مکرمت کرایند و مواجب مناسب تعیین فرمود و بهرور لطفی محمد و تفقدی مهد بظهور پیوست و در سنه ۸۵۵ که میرزا ابوالقاسم بابر بهادر در سمرقند بامیرزا سلطان ابوسعید مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات میرزا سلطان ابوسعید میل فرمود و از میرزا ابوالقاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند بر تو انوار عاطفت سلطان سعید بر وجنات احوالش تافت معاودت نمود و از اویس بن میرزا محمد بن ابقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سر ایشان رفت و خاقان منصور را بمشورت کس از امرای خان در قلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت و ندانست که یوسف مطلعی را که عزیز مصر سلطنت میباید شد از کید اخوان و قید زندان مضرت و زیان نرسد و سلیمان حشمتی مالکه بر تخت ربت جبت سلکا فرمان فرمائی باید بود از عذر دیو سیرتان و مکر مانندشان متاثر نگردد و بثبات و استقامت مانند شکن اگر بندش کنی در صد حصار سوی جان پرواز جوید طیب جان فزای او القصه چون از خبر محنت اثر دود از استطلعه بر اه بعرض مهد علیا فیروزه کیوان رسید مصوب فائد عزم را نموده و همراه حریف مآله و آه متوجه سمرقند گردیده و بعد از وصول بمقصد از سلطان سعید التماس مخلص و الدر شاکر گردید تا اتفاق و آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون آمده خسان غربت بصوب خراسان بعطف داد و بهیئت سعد عدای را که بهمایون کاسیاب از عقده کسوف برون آمد آفتاب و خاقان منصور در الاحباب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر رسیدند و یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس ضمار ملازم رکاب همراه و شاهجهان ثانی شافت میرزا معز الدین خنجر بدیه بصیرت فرد دولت و اقبال را بر عصیه حال آن خاقان سعود ه خصال شاهده فرمود و مقدم شریفش را مغتنم شمرده و نهایت اشتیاق و مواظبت بظاهر ساخته جبلیه صلبیه خویش را که بر دوشش حمله عقت بود و بیک سلطان بیگم نام داشت بحباله کاحش درآورد و چند روز انوار جشن و سور و مراسم لهو و سرور مرعی بوده بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق بار دیگر چون آفتاب جامهای شراب در گردش آورد و صیت آن و صلت همایون مثل مبه و عشر نگاه خورشید درگه نشت از فروغ چهره ساقیان بزم طرب گلزاری بود پر آب و تاب و از تاب شراب رخسار خوبان لاله زاری نمود نهایت سیراب معنیان زهره وش نغمات دلکش و نواهای روح افزا بسیار خنیاگر پشت با بقانون جوانان چنگ زن لعاب رقص را آورد و سازندگان نوازنده کان پرده ساز مضراب نشاط در راه بساط هر دم آهنگی دیگر و نوای غیر مکرر دلهای مجلسیان را با و تار خوش محبت معقد کردند نظم خوش ساز و خوش آواز همه خوبی آواز همه و هر کی بلبلها دل چون شود جمع هر دو در یکجا کار صاحب دلان شود مشکل و در روزیکه طوی بزرگ بوضع انجامید میرزا سلطان بخنجر قضا و اعیان مراد نومیدان را قلع فاخره پوشانیده و میان خاقان منصور و آن عصمت قرانی بری و دو عقد الفت و دوستی استحکام یافته بادبک زنانی از تحت انتخاب عروسان خاقانی صندوق جواهر بلقیس ثانی بدر دانا بستان گشت و چون آن گوهر شب افروز از کنم عدم بعالم ظهور رسانا و بسلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح و نشاط از ایوان کیوان در گذشت و چند گاهی میرزا معز الدین خنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر و فرزندی میزیسته بالاخره بین الطایفین صورت محالفت مرتفع شده چنانچه حامنه شکیبان عمامه بر شرح زبان خواهد کشود ذکر اغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت با میرزا معز الدین خنجر چون عنایت و یاب بی منتهی عرشانیه مقتضی آن بود که خاقان منصور را بی منت غیر از روی استقلال بر تخت سلطنت بنشاند و تاج و تاج خلافت را بفرق فرخ فرمانروای او سزا قرار کرداند در اوائل که در مرو شاهجان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت میرزا خنجر پیمانه شهد بر زبان ملک ستانی نشست صورت حال انکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاهرخ بن میرزا بایسنغر بدست برده سپاه میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله نهاده مایلت میرزا خنجر خاقان منصور را در مرو به نیابت خویش معین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد مقدس تافت و در عقبش میرزا خنجر میان خاقان فریدون فر و حسن ۱ لاقت که از برگشیدگان دولت بخترى بود غبار نفاق بر افته حسن مقدمه حسن انجامید و دشمنی خیال اتحاد آن جا بدل رسانیده خاقان بدول بایغ سوار و جلادت آثار را بتهیه سپردن فرامید و مقاتلت مقتضت موکب کردون مراتب جان علیها و شهامت

میرزا ابوالقاسم بابر — میرزا سلطان ابوسعید — میرزا سلطان ابوسعید — میرزا معز الدین — مقدسه

بسیاول با شصت سوار از مردمان جرار بدان حضرت تحفی گردیده خاقان عالی که بدیدن پسر فرخ و خطر آینده روزگار گشته شادمان گردیده بصوب شهر انعطاف روی
دولت و عظمت مرور آورده امیر حسن بسعید ساخته پی فتنت و کامرانی بر بسته جهانبانی نهاد و بتبت زمین مقدم شاه جوان بخت بر تبت برگذشت اما تمکان
و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا بحضر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امرا بیل اوغلی با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهانبانی از
از شهر بیرون رفته بود یکبارگی بتمشیر غدر از نیام انتقام کشیده و جوانهای شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خاقان عالی مکان را در سر دیوان شربت شهادت
چشانیده و علم یغی و طغیان بر افراخته بهواداری میرزا بحضر در دروازه بار امصبوط ساختند و در مقام محکم برج و باره شده و صمدی عصیان در
خاقان فیروزه فام آسمان احترام نداشتند ولی براده جانفشانی بحمایت گرد او در آمدند و از شهر بگریخت و خود را بلارستاق خاقان منصور رسانیده با چند دیگر
داشت همان لحظه آن نزینده تاج و سریر مانده خورشید جهانگیر که از برای دفع حشر ظلام بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع محالفان گشته با شصت
نفر از نهادران بر برجی که بطرف کاخگانست برآمد و مردمی را که دران طرف تحصیل بود نادر جم پیکان دیده دوزخ مهم ساخت ناچار در شهر غبار
فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام گمراهت خاقان آفتاب احتشام بر میان بسته جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پایان
آن برج ایستاده بودند چون هجوم مردمان را دانستند خاک بوفائی بر فرق دولت خود بیخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو
ثوابت و سیارا را عالی فرج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج بایوان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان
منزل حسن جرکس و مردم ایراچی امراق علارنست مبادرت نموده قرب دویست سوار در ظل رایت جمع گشته و مقارن اتصال میرزا بحضر مستقر عزوجوش
رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکریان را در عقب موکب همایون روان ساخت و همان مرود تحمان میران شمال اشعال یافته بخدمت خاقان منصور بصرب تیغ
و سنان پردویان غالب گشت اما حاقبت الامر اعدا بهیأت اجتماعی بر عقب سپاه جمله کرده جانعلی سباول با جمعی از شهادت رسانیدند
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دلشکسته گشته میدان کارزار بمخالفان گذاشتند چنانکه باخاقان کامکار نهاده و بتعجیل تمام
کس نماند مهم دلکت آن هنر پیشه مردانگی بدستور آنانرا شجاعت و فراکمی ظاهر مساحت و مهم خون آشام از نیام انتقام آخته بهر لحظه بر صف مخالفان
میتاخت و چون لشکر سلطان بحضر بسیار بود بحمد جهان و قتل احمد از اصابت عین الملک اندیشیده بدست اخلاص عنان اتوس همایون را گرفتند
و لمعان لمعه تمام الحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر بازگشتند
و خاقان بستحقاق بجانب مرو جانی شتافته پانزده روز در میان نجبه و برکناش رحل اقامت انداخت آنگاه از آن منزل لوح فرموده موضع چشمه
آهوزد را غیرت نیم همدان جهان پیما مشکبیر ساخت و چون در اثنا وقت میرزا سلطان ابوسعید در قبه الاسلام نیز اقامت داشت و از آخته آهوز
امیر سلطان بر لاش با فوجی از عدد اردم آستان اساس بدانجانب کرخیت بنابران توقف مناسب نمود و خاقان منصور از آخته آهوز پای مبارک
در رکاب سعادت انتساب در آورده بمنزل بابا قبر شتافت و از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده چند ماه هم چنین روز در بیابانی بسر برده
و بر سندت آلام و ایام مرافجام مصابرت نموده با مید عنایت الهی نفس غم از لوح خاطری ستره و در آن اوقات چند نوبت میرزا بحضر بسیل
الغار لشکر بسر انحضرت فرستاد اما کاری پیش نتوانست برد و مطلقا او را صورت استیلا بر خاقان منظفر لوا دست نداد و انحضرت در فصل
شتا در بیابانی که در میان خیوق و مرو است اوقات میگذرانیدند پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید و در بیان
توجه خاقان دشمن شکن بجانب طرآن و ظفر یافتن بر امیر بابا جسن چون سلطان بدیع آئین ربیع کردار سطوت هجوم سپاه شتا
در مبارزه تحقانا پیدا بود بحضت گاه ظهور خواهید و حسرو ثوابت و سیار از منزل گربت غربت در حرکت آمده بر قرار گذشته حضرت ایشان
خویش را محل نزول همایون گردانیدند خاقان منصور با حمیت و وفور از ملازمان که اگر پیاده بودند از بورت قشلاق بجانب کوک گذشته و
بنهضت فرمود و از آنجا خاجر بردی بیابانرا بجهاز دیگر جهت طلب سپه بیابان روان فرمود و ایشان از آنجا رفته و بدست سرسپه رانده بنظر
آن بهشوار کامکاری آورده و در انحضرت اسپان بار جداد قسمت کرده بطرف طرآن روان شدند و بعد از وصول بدان موضع از سی خواجه
که با فوجی از لشکریان سلطان بحضر کرخیت بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور انجناعت را بنظر رعایت ملحوظ کرده از سیده لوای

جهان گشا بصوب بسابر افراخت و در اثنار راه بمصور میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بود ند در سلک سایر ملازمان موکب
حضرت نشان منتظم شده عنایت و التفات یافتند و چون منزل کچلی کولی محل نزول آن شیر بیشه پردلی گشت خبر رسید که امیرزا احسن بواسطه هجوم سپاه منصور
جهانشاه ترکمان از جرجان کرخه و اطراف ابورد در عقب موکب همایون می آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با معدودی نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر
پیکر جمع آمده بودند عنان بگردان بگذاشت چون جهان الطاف داد و صباحی که پادشاه روز برسیاه شب ظفر آور و لشکر انجم از مغلوب و منهزم
گردانید در منزل انبو با امیرزا احسن رسید و آن هیکوان صف شکن یورش بارو می خود مغرور شده مرکب مقاومت در میدان صلابت راند و صف قتال
آراسته آغاز کار زار نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بعنایات موفور امیدوار ساخته و حسام هر امرء انتقام از نیام شجاعت آخته صف اعدا را خاک
و بنوک خشیر خونریز در خسم سنان فشته انگیز جمعی از لشکر امیرزا احسن را مجروح و بسیر و ح گردانیده بر خاک ادبار انداخت بناء علیه دلیران میزان
حرب فروخته گشت و به تیر دلدوز نوک سخنان از عصبه سلامت بر دوخته شد کوه هیکر شیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیز
آتشبار از سوزدل سرکشتگان کوه لعل بدخشانی بدیرفت هیبت لمعان تیغ و خنجر خونبار بر فروخت که در چشمه چرخ ماهی بسوخت عاقبت الامر آب بحمله
خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقه ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب حضرت نشان امیرزا احسن را گرفته بقتل و حیاتش آب تیغ
آتش فشان تلطف دارند و طایفه از نهادران که ملازم ابورد بودند التجا بدرگاه عالمپناه آورده بلطف پادشاه بانه شفیع جرایم خود گردند و از دست
عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بحضرت آوردند و این فتح که بمقدمه فتوحات خاقان مخصوص صفحات بود در رجب سنه اثنی و
ثلثین و ثمانمائه روی نمود و الحضرت از انبو بولایت بسارفته و یلاق پس یل آنولایت را گرفته برامرا و سپاه همان قسمت فرمود و التوفیق من الله الملک المعبود

ذکر توجه خاقان منصور بدار الفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایات افریننده بلاد و عباد

درآن ایام که ولایت بسارا بامیر ذوالقدر عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبد الله قرا لاجین و عبد الرحمن اغون از سلطان بختیار روی کردان شده موکب
همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظه حقوق پدر و فرزندی کرده محمود ترکستانی را که باجی قران مشهور است جهت تاکید قواعد موافقت و اتحاد به برخی از
امیرزا نجرلی مامل محمود و حسن شیخ بیتوز و شیخ دوالفون با لشکری بجانب لسارا بابورد روان فرمود و از استماع این خبر آتش غضب خاقانی مشتعل شده
خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت بالطاف و بدا آدران اشار قریب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاه بیمان صد و چهار جرجان
بآستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استرابادرا در نظر آن حضرت جلوه دادند و زبان اخلاص و دولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعد
لوکه را از عنفوان امراء ترکمان بمنت تفوق و رجحان دارد و حالا در خطه جرجان لوای حکومت برافراشته عنیری از رستم دری از دیمه یان توجه خاطر خاقانی
مغلوب گردد و سایر ترکمانرا که در خراسان مجال اقامت نمانده و کفار حمالک موروث از خاطر جلیلان خاقان پیوسته گشته بر کس از امرا الوس جغتای و رحم
جا باشد درگاه عالمپناه را ملاذ و مرجع خویش دانند تقدیر این سخن بر محک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار بوده و از بسابجانب استراباد نهضت فرمود
مقارن وصول بفیروزنشد محمد عدایدا که از سلک امرا میرزا بایسنقر انتظام داشت با جمعی کثیر موکب همایون ملحق گشت و بغایت عنایت
پادشاه بانه سرافراز شده و بسایانش از فرق فرقدین در گذشت و در زبر زبان امرا و مردم دولتخواه و سپاه پوش سپاهیان پرجوش و خروش
بحارنصرت موج شادمانی و نشاط تقدیم رسانیده موکب ظفر مآب سرمنزله دیه بخت بیدار می گردانید مدار ای بجانب حسین سعد لوچون از
خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده سلطان میدان از لشکر ساخت و در صباح دوشنبه اعشر اول نجبه سنه ۶۶۲ خاقان منصور انند سلطان
انجم در میدان آسمان بنوای سلطانی میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بعجله شکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و بتهیه مقدمات
مقابله و مقاتله گرده ابواب قتال و جدال بروی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعد لو با نکبتین عیاد جنگ و شین پرداخته از دور
گذشتند و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مقدمه استقبال آلت پیکار گشته خاقان منصور بفرش نفیس پیش رانده از سر چشمه تیغ آبداری تشنگان
ایشان را بشربت هلاکت چشانیده و دیگری را پیش نداخته و نیزه ناچار قدح جرعه ناخوشگوار در کشیده بعد ازان بهادران طرفین دست بتهور از آستین
جلادت بیرون آورده بر یکدیگر تاختند و اندیم زمین را از خون کشتگان سپهان گلگون ساخته نظم برآمد و رستین کبرد و اندر

منصور

شاید که

درآمد بر منهاران آن روزگار زخون طلان خاک آغشته شد تو گفتی زمین با غوان آغشته شد حسین سعید لو سپاه ترکمان چون دست برد خاقان منصور و دولتیان
موکب ظفرنشان مشاهده کردند بیکبار پشت بر معرکه کرده اینده روی بوادی فرار اوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ایشان را
تبع بیدریغ کردانیدند و حسین سعید لو جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بر تیسر این فتح نامدار لوازم محامد شکر و زرد گاز عظم
سلطانه بجای آورد و جمعی را که در آن معرکه بچنگ ان جلادت کوی سبقت بوده بو دند باضاف الطاف نوازش فرمود و عورات متوات تراکمه را از ایماق
دسخط لشکریان امین گردانیده برقتن وطن مالوف اجازت فرمود نظم چو از غایت لطف پروردگار عدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر
ماند زسیاه مخالف اثر براطفال و نسوان جنبل عدو بجهی که بودند لی راه رو زمحض عدالت ترحم نمود طرق سلامت براشان گشود لوای شریعت
رویی برفراشت سپه را زاضرارشان باز داشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان زود سوی وطن کشاورزیان جلوس خاقان منصور
بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن چون آفتاب عنایت سبحانی از مطلع
آمال آن برگزیده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان هیچ رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان برافراخ فتح و ظفر چهره کشود کلاز
مملکت جرجان زاغار جور و طغیان سپاه ترکمان بپرداخته گشت و سپهر تکاور از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار بدر رفت خاقان منصور بمعنان دولت
و اقبال کلفشان سترا در اهمن مقدم شریف عشرت افزای مکتسبان ارم ساخت و قدم در مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اعیان
و اشراف را بموایدانعام و اکرام نواخت مرخص ساخت سحاب مجاسن چشم نوازیم فرو نشاند و ملجات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از
ظلمات ظلم بازرهانید حمیه غمایش غایا بجاره را از آسیب خدنک جواذب حوادث گردون کار برکنار تر محان نماده بود بخانات داد و
وطنان عاطفتش مطلوبان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت بروی ایشان برگشاد بیت گشاد خشت او دست امید
عالم گشاده بیت او پای ظلم در زنجیر و چون این معنی بامهای عشر اول ذی الحجه که عشر اعداد و عشرت مانر عید بود روی نمود محمد خدابنده با دستان
امرا و الاتبار اد بعرض خاقان نامدار رسانیدند که نسب چنان مقتضا میدهد که خطبه عید بنام سلطان سعید مقرن گردد تا بین الجانبین طریق پسندیده
موافقت و اتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام محتشم فرجام آنحضرت خوانده شود و روی سرزنش الفاظ خطاب فرمود
آفتاب سبکروح قبول سایه ندهد تیغ خورشید در غلاف نمیخوابد عین باشد تا سکه خسیس سلطان حسین باشد معاندان آنحال قلق در دلش آنچنان
از رز دسلطان سعید بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانید و ایضاً
معروضداشت که سلطان سعید گوشزد آن برادر بادیه گردد رفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعداء مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجا
آرد و در سلوک مسالک انعام طریق مخالفت و معاضدت اجانب خود را معاضد و معضد و مددکار مقرر انگارد هیرولایت که از تصرف آنجماعت انتخلاص حاصل
بر طبق رای آنحضرت مسلم نوذ تکیل ابواب عرض گشاید خاقان منصور قتلق و رویش را بانعام موفور نوازش نموده حضرت انصراف ارزانی فرمود و جهت سلطان
سعید تبرکات لایقه و تنوقات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید را بیتا استقلال در ممالک خراسان برافراخت و خاطر خاطر از محمد میرزا جهانشاه
ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد شاق از جانب سیاه و جمعیتی که بتصرف محمد تو چین از بندگان خاقان مغفرت قرین بود ادر سال سود و محمد
تو چین بقهر دولت قاهره بر محمد شاق غالب آمده او را مقید و ماسور نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بمقتضای کرم حبی
و خلعت نوازش کرده مصحوب میرسید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که باوجود انکه محمد شاق ملاحظه عهد و میثاق ننموده بولایتی
که بحضرت بیشتر از خاقان پرستیز ساده بود یم در آمد و از تحمل لطف و عنایت ما سر باز زده در مقام مخالفت بر آمد و ما بحکم رشته ایم و مشرب مسرت تحمل نموده
و مصادقت را کمکذ نگذاشتیم و چون محمد شاق و امیر سید بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید اصلا برعایت جانب خاقان منصور نپرداخت
و امیر سید را کرفته مقید و محبوس ساخت و از آن زمان با بیان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمید و روز بروز
بآب یاری باغبان تقدیر شورنامی یافت تا نزه آن در فضای روزگار بعاقب لیل و نهار بثمر گردید ذکر طلوع آفتاب دولت
سلطان سعید از افق دار الفتح استرباد و محروم شدن امالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد در اوایل سنه

اربع وستین وثمانمائه بمسامع همایون خاقانی حضور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از حشام عرب که در حدود دیار وبلخند اقامت دارند بموارده متعرض متوطنان آن ولایت شده بسبب ماینه وروندهٔ نیز طریق سرایی بجایی می آورند بنابران عبدالعلی ترخان را با فوجی ازسپاه بصوب آن جماعت مامور ساخت وعبدالعلی بعد ازسرانجام مهام اعراب با نوادی نشینان پورد وسبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون بسمع عرض سلطان سعید رسید امیر علی فارسی برلاس وحسن شیخ تیموری وامیر نورسعید وامیر سیدمزید را بدانجانب روانه گردانیدند وعبدالعلی ترخان از توجه امرا وخراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود وچنانکه سمت عرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور برو غضب فرمود و امرا سلطان سعید بعد از وصول بالنگ را دکان عرضه داشتی بهراه ارسال داشتند مضمون انکه عبدالعلی ترخان بمجرد استماع توجه خجستهٔ کان عنان بجانب استراباد انعطاف داده امیرزا سلطان حسین بپوست والحضرت در غایت حشمت وعظمت دران مملکت برمسند اقبال متمکن وارد ولوای استقلال افراشته غیر ازاستراباد شهر یاری نمی شمارد وسلطان سعید پس ازوقوف برمضمون آن عریضه بورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت وبا تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت آنا خاقان منصور چون خبر وصول امرا سلطان سعید بالنگ را دکان استماع نمود با فوجی از بهادران خنجرگذار بسرایشان اتلیغار فرمود وبعد ازانکه نزدیک مخالفان رسیدند که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابران رعایت حزم کرده باستراباد بازگشت بخیال آنکه بهتر اسباب کارزا مهیا ومنضبط سازد واز سر نو قاعدهٔ صلابت ومحاربت تصمیم پرداز ودر آن اثنا احمد وبابا بقوت باتوم جلایر بشبت بر دولت کرده ازموکب همایون روی گردان شدند واز آن هر فتوری تمام بحال عساکر ظفرانجام راه یافت وقصوری در قواعد ثبات جنود نصرت ورود پیدا گشت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله ومقاتله ندیده مملکت استراباد بازگذاشت ورایات آفتاب اشراق بصوب اعز بخت وخطهٔ آباق برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان دافر نصیبت محروم مانده سیل سرشک از دیدهٔ خون افشان روان ساختند واز سبزه زاران دیار بی سروقامت یار شاه کامکار خاصیت زبرکیا ظاهر گشته اشجار مخیر وار سر بهوا برافراختند ودران شب بموافقت بازماندگان جرجان اشکباران از دیده بخام روان گردیده وچشم زمانه مانند مردم آن ولایت سیل سرشک از فواره سحاب باران گردانیده تا مدت سه شبانه روز حال برین منوال جاری بود ودران ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال نمود نبابران لشکر سلطان سعید را عنان نرشد که موکب نصرت را تعاقب نمایند واز ابواب تعرض برروی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفرمآب متوجه بودند بگشایند وخاقان منصور چون بهفت روزطی مسافت فرمود وبا پانصد کس کنار آب مویه رسید بگشتی ودیگر عبور نمود وسلطان سعید بعد ازانکه خبر نهضت اعلیحضرت شنود بهمان نصرت وافبال باستراباد شتافت واین ولایت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود وعنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکر شمهٔ از موافقت ومخالفت خاقان منصور با پیر بداق ومصطفی خان وبیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بمملکت جرجان

چون خسرو منصور مظفر ابوالغازی سلطان حسین میرزا کنار آب مویه را زیر قرار گرفت موکب ظفر غطیه بغیرت افرای گلستان ارم ساخت مردم میرشاد وسلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند ازقدوم همایون شادمان وخرم شده عز بساط بوسی حاصل نمودند ودر آن منزل نجا طر خاقان منصور مانرگذشت که عبدالرحمن جادو را بشهر ورز نزد مصطفی خان فرستاده واظهار اتحاد نموده بدینوسیله مصطفی خان ودران زمان در سلک خواهران منتظم داشت ودر بعضی از بلاد خوارزم رایت اقبالت برمی افراشت لهذا قبل ازانکه عبدالرحمن جادو روی براه آورد مصطفی خان آوردگاه قزاولان سپاه نصرت نشان رسیدند وخبر رسیدن یاغی رسانیدند ونه کس ازانجماعت اگر قشه پایهٔ سریر سلطنت مصیر آورند چون بر تحقیق راستگفتاری احوال شاه وبوضوح پیوست که پیر بداق سلطان را از مصطفی خان که در آن نواحی منزل گزیده بنابران خاقان منصور آن مرد مراکه اشتهار به پیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز بپیغام داد وسخن صلح درمیان آورده عقد اتحاد انعقاد یافت درخلال آن احوال پیر بداق سلطان را داعیهٔ دولت بخاقان بلندمنزلت در خاطر گذشت وخواست که بنیاد مظاهرت را بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند ودختر حجر پادشاهی را که همیشه در آن مغفر لطف رحمت الهی بود بکابین ازدواج خویش برساند وچون قبل ازین مصطفی خان قاصدی باستراباد فرستاده از خاقان منصور والتماس نموده بود که اگر مشیت حضرت عزت مقتضی این امر نباشد بوقوع خواهد انجامید بدینجهت مطمئن بود

پیر بداق سلطان را قبول فرمود تا بعد از الحاح و مبالغه امرا سر رضا جنبانیده درّهٔ اتاج سلطنت باکوهر کان خلافت عقد ازدواج یافت و در ثانی برج دولت باکوکب اوج سعادت اقتران نمود و زمرهٔ امرا مصطفی خان کبرا و پیر بداق سلطان بود و پس از انکه حال بر این منوال دیدند از وی جدا گشته بخدمت خان شاقه و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابر آن همه از یکدیگر ان مواد نزاع در میان آمده خاقان منصور به پیر بداق سلطان پیوست و از طایفهٔ مقابل مصطفی خان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره کشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر و زیرکه دار الملک شوشتر مختص شد و خاقان منصور با قبال پیر بداق سلطان آن بلدهٔ را محاصره فرمود و مدت چهل و یکروز سپاه دشمن سوز بر ایمن شهر و زیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت مخاصمت و محاربت بپیمود و همت بر افنا و اعدام یکدیگری گماشتند و در آن ایام عسیت و هیج نوبت مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طایفهٔ از اهل بسالت را انهزام نمودند کافی دست داده عاقبت بمصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را برانداخته و از در مصالحه در آمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده التضرع خویش پیغام کرد و التحضرت علیمش را بالجا جابت مقرون گردانیده شرایط انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان باکمال یدرفته مصطفی خان مشتاق خاصهٔ خود جهة خاقان منصور روانه گردانید و التحضرت توجیهی بهبود نام راکه نظیر آن بارگیری در عرصهٔ جهان بگردان در نیامده بود مصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشور گیر از محاصرهٔ شوشتر فراغت یافت بنابر سهو و اتفاق صوفی نصوب آذاق شافت و بعد از انکه روزی چند در آن منزل بنشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنهٔ ۸۶۵ مسامع علیه سید که سلطان سعید از جهة مخالفت میرزا احمد جوکی لشکر بترکستان کشیده و بمحاصرهٔ قلعهٔ شاه رخیه اشتغال دارد بنابر آن خاقان منصور فرصت غنیمت شمرده پای مبارکت در رکاب ظفر انتساب آورده با کروهی اندک و امید بسیار بجانب استرابا نهضت کرد میرزا سلطان محمود که از قبل سلطان حاکم آنولایت بود با خود هفت صد دویست قتال اقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آخر الامر فتح و نصرت از مطلع اقبال خاقان منصور طلوع نمود و از ما رسلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی و لد امیر حسن جاندار و امیر الله بردی و بعضی دیگر از سران آن لشکر کشته شاه زادگان عثمان بوادی فرار انعطاف داده و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد در آمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاد و خطهٔ جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشور ستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت و خطبه کرهٔ بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از زرده منبر نه پایه گردون در گذشت و التحضرو والا از در تسخیر ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند در غایت فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید و بعد از ان ضبط آن مملکت را بعبد الرحمن بایغون باز گذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة معطوف گردانید **طیب** سعادت همرکاب و بخت همراه طراز آئین نصرت من الله **ذکر محاصرهٔ بلدهٔ فاخرهٔ هراة و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن اوقات** صاحب حبشی که عرصهٔ بعنایت قدیم در نظر تفحص حقیر تراز حلقهٔ میم نماید بجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت نماید و عالی همتی که فضای وسعت نامی نه بهر دو بدیهٔ بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید بجزایالت بکاء عظایم امور ابواب دولت و سرور بروی روزگار خود چه سان گشاید بنا بر علی هذا چون خاقان منصور مظفر لواخاطر اقدس را بسیاری از ضبط خطهٔ جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرموده کمر همت بر کمر تسخیر ولایات انداخت و انجر بمسامع امرا رسلطان سعید رسید که امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود مشهد و سبزوار بود ند عنان بر زخود را بدار السلطنه هراة رسانیده ند و در شوال سنهٔ ۸۶۵ مردم بلوکات را بشهر در آورده اسباب غله و علوفه و جهی مرتب گردانیده ند امیر ولی نظیر که دار و غهٔ آن بلدهٔ شت نظیر بود ضبط دروازه ملک را تعهد نمود و امیر عبد النصیر دروازه عراق را تکفل فرمود و دروازه فیروز آباد بکاکم آن بلدهٔ امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازهٔ فجاق با میر احمد بایمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش بدارائی امیر سلطان حسین ارتبکی مقرر گشت و شهابر مزار برج و باره فریاد و فغان حاضر باش از منزل کوتوال حصار پچم در گذشت سید اصیل ارغون و سید مراد بطریق کومکت مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تا همی خفتان در وب و برج را بهنگام احتیاج معاونت نمودند و خاقان منصور بخت بجانب سرخس رفته آنخطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهدهٔ یکی از اهل اعتماد کرده عنان بارهٔ جهان نورد بجانب مرو رد و شنبه ۲۴ ذیقعده از راه کوه مخمل بکوچه چناران در آمده باغ زاغان را منزل گاه

اوج سلطنت ساخت و مقصود انکه شاید مردم همراه بی انکتاب جنگ و پیکار روزگار بآرامش رسانید چند روز اشتغال آنرا تاخیر انداخت حال انکه میرویان بهواداری سلطان سعید ازین اندیشه غافیت دور بودند و زبردست بر زبردست حکم مرج و بادیه و بهتیه سباب طمعه داری و معاندی فراهم

بهرام جام

درآن آثار روزی خاقان منصور باجمعی ازخواص خدم بی ارد حام جمل وحشم برآمد کرد و زخم سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی درکمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته انجبر بامرا رسانید ایشان بمعنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاه بازقله دولت و اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر بهم غرق در جوشن تیغ و تیر ازشهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیارات بهار بسرخیمگاه فلک سوار شده تیغ زرنگار برکشاد ازاردو حام لشکر ظلام مینماید و شیر نریان هرچند تهاماند پنجه و آهو را کله کله بهر سو دواند نظم اگرچند بسیار باشد گوزن ندارد در شیر یکپنجه و زن همانی که بر اوج عزت پرد کجا شکار بسیار کی بدرد و چون خاقان منصور بتجرم میرویان اطلاع یافت دست باعتصام در عروة وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بحرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام بر انتقام کشیده مفلسین را چون خشکه ران تاخت و در حملهٔ اول جمعی کثیر را پایمال ذلال کرده باخاک راه یکسان ساخت بقیة السیف پشت بهزیمت نموده روی بشهر آورد و مدد جهز از جیلدوز بیرج و بارهٔ رسانیده و دست به تیر و کمان برد و بعد از انکه یارد و روز حال بر این منوال بگذشت و ساکنان میراه را خیال اطاعت و انقیاد در دل نگذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرمود و در الیک کهدستان قبّه بارگاه یاوج مهر و ماه برافراخت و دو سه نوبت باعساکر نصرت مآثر نزدیک بدروازهٔ خوش رانده جنگ در انداخت اما بنا بر کمال استحکام شهر و فور مخالفان میرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر پناه از کهدستان در حرکت آمده و در خنجه بادزوال حلال امور و انگاه میارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام شمال مشاعل ثوابت و سیار بر بوج سپهر دوار زاغب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداخته و زخم تیر و له و زوبین و خدنگ سینه سوز بهره یار و اجحوج و مرو ج گردانیده که آثار دلاوری ظاهر بر ساختند و مردم میرانه نیز در اکثر آن ایام در دروازه بارگرده جنگ پیش میبردند و امیر سید مراد و امیر حسن شیخ تیمور مانند شیران و پلنگان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت تهجای می آوردند و از ملازمان موکب همایون هرکس بدست همراه میرویان گرفتار میشد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهریان نیز هرکس در پنجهٔ تقدیر اسیر میگشت لشکریان جمعه و جماعه را و از ایشان شربت حرعهٔ مرگ میدادند و درین اثنا بعرض خاقان مظفر رسید که سلطان سعید بامیرزا محمد جوکی صلح کرده از آب آموی عبور فرموده بسمانجان و ترکمانان بصوب کنار آب مرغاب نهضت نمود و چون در ولایت بادغیس منزل بودن از قرب نزول خاقان دشمن شکن عزیمت اقوای این سمت گشتن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در آنجا بود حسب الحکم جهة تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود رسید و بشرف عرض رسانید که امیر سید مزید و خلیل سیستانی با جمعی کثیر از سپاهیان بلیشه قدر و دلیران کشور ما در آن شهر بهمت همه تندخوی و جنگجوی به تندی و جنگ آوری گرده خوی بعزم قتال خاقان منصور جهت منزل گزینی آمده و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان منصور بعد از استماع انخبر با مراد سران لشکر سلامت شورت بجای آورده صواب چنان دید که بر سبیل ایلغار بر آن قرار یافت که بر سر جملهٔ ابطال رجال جنگ جدال برفروزند و چون حیات دشمنان را بشعلهٔ سنان جان سپاران خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از موضع نوتان کوچ واقع شده در منزل مرغاب امیر سید مزید با موکب سپهر اساس پیوست و خاقان مظفر باب از مرغاب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند گشت و با دیگر موکب سپهر مرتبت آثار بگرفت و مرغاب شاقه در دامن دولت امرا و سلطان سعید آویخت و چون منزل سترکی بفرزند خاقان فرخنده پی مسترقف گشت و آوازهٔ اختلاف در رای امرا و ارکان دولت سید امد که کار را زیاد سعد و مقابله و مقاتله در کدشت لاجرم در پنجم محرم سنهٔ ۸۶۶ علم ظفر پرچم منصور سر خرمی و حرکت آمده بعد از وصول خاقان منصور انقطعه با میر سید آقا سپرد و موکب کیتی نورد براه ابورد عازم استرآباد گشت و باجمعی از ملازمان کیدل طی منازل و مراحل فرموده قرین سعادت و عافیت مدار الملک جرجان رسید و عبد الرحمن ارغون که مالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای رسوخ نهاده حکومت مینمود طریقه ثبات و رزیده جشنی پادشاهانه و ضیافتی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خاص و زمره از اهل اختصاص و مجلس برنشست ابواب فرح و نشاط برگشاده بادهٔ کلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمهٔ عود و چنگ از سازطربیان خوش آهنگ بلند شد و مغنیان

خاقان منصور بر زم آن پادشاه عالیجاه کشیده

فشونی بگردش درآمدی لاله گون تا بهنگ خیشک دنی واغخون گرفته بگیف ساقی گلعذار شتر بلی برانعام نوشین بار مغنی تا بجان مردم غزو بیت
بردار دل علل مجلس شکیب زلبس خوردن طلمای گران لبشد بوش دوداز سرسروران شعشعت اندیش صاحب کرم گرام سپاه و سران حشم بقانون
جمشید وآئین کی بنوذ یکه فقه غافل زمی درغلال این حوال خبر تواز انجا میدکه سلطان سعید ثانی توجه موکب همایون بجانب آجرا فتنه تخت بقلعه حسن
شاقه وامیر سید آقا را شهید کرده بجان بگران بدین طرف نافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش وانبساط بدست حزم واحتیاط درنوردیده امرا
وارکان دولت طریق تشوت مسلوک داشت غافی انجا عت تحقق اللفظ والمعنی معروض کردانیدند که اعادی درغایت کثرت اند وسپاه نصرت
پناه درغایت قلت مناسب چنان نماید که نوبت دیگر مملکت ستر ادبار گذاریم ودست درحبل متین شکیبائی زده مهم حرب وجنگ را چند
گاهی درتوقف داریم وخواهر اکابر واصاغر بتوجه آوازی فرآریم قبه چون پرده شکفام شام صبح نگاه فوری زآیام را مانند خال جشمان خوبان که اندام
رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت را فراشت ودرآن شب تیره بحر ه ارزوبیت اشیا عاطل وبراه غلط شده عبور متعذر فتاد
افتاد که بواسطه مجاورت دریا وفور کل ولای انواع تعب ومحن بخاقان عالمیان وملازمان حضرت ایاب رسید ودر وقتی که ملاحان قصد توقف
کشتی زراندند وآفتاب را درحجاب افلاک اندحشمت آن مهر سپهر سلطنت آثاب بگذشت وساعتی درسنزلی توقف کرده چون جمعی کثیر از امرا سلطان
سعید از عقب متوجه بودند مارد یگر عازم مقصد گشت وسه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت وعافیت درآوازی نزول اجلال نمود وظل
عاطفت برمفارق ساکنان آنحدود مبسوط داشته تمکنان را بوفور انعام واحسان نوازش فرمود ذکر فتح شهر وزیر وبعضی دیگر از
سوانح چون خواجه اشیر چون خاقان کشور گیر دعمان امان پادشاه مقدر در موضع آوازی لوای آفتاب اشراق برافراخت وابالی اطراف آنرا در سایه
علم بلند پایه مجتمع گردانید بعضی اعاطف ومکارم ساخت دولتخواجه اوزبک را که از زمره ابال اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت باطراف تحف
وتبرکات نازه مصطفی خان شرایط ضیافت بقدیم رسانیده ودر جواب حدیث ملاقات برزبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند
ارجمند درین سفر بدایات بلند ترقی فرمود وبهره ولایت ارولایات خراسان رسید خطبه بنام همایون نشر یافته وسکه بتصدیر
درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت مارا یافته لاجرم دماغ عشوه که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند چنانکه باید وشاید از عهده
خدمت وضیافت بیرون نتوانیم آمد ودآنچنین موجب طعن عیب جویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی تفحصات بعقوب اوغلان را بتقبال موکب
همایون مقرر ساخت ووصیت نمود که لوازم خدمت گاری بقدیم رسانند ودولتخواجه اوزبک را حضرت داد وبفرش خویش روی متعلقان مهما
ودولتخواجه بیاسه سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دید وبود وشنیده بعرض کردانیدند وبرایت اقتضا بالشراق آزاوی درحرکت آمده کنارا
جیحون محل نزول موکب همایون گشت ودرآن منزل تحقیق پیوست که عثمان وتفرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیه غدر کار حضرت شهریاری مدارد
بلکه گرد عصیان برمیان بسته خیال قتال برلوح ضمیر منیر نگار دبنابران خاقان منصور ازجیحون عبور فرموده کنار آب آصف اوکزی ضرب خیام عساکر
نصرت انجام گشت وچون امارات وصول رایات منصور منصور بایالی شهر وزیر رسید جمعی کثیر از اصحاب دولت از آن بلده به [illegible] درمیان بنابای
قنا نه شهر مختص بود آنشب بقدم محاربت پیش نیامد ندرو دیگر کشور عرصه شهر درمیع مصقول صبح در پوشید ولوای خطوط شعاع افراخته
حصار نشینان کردوان تحیر کردانیدند محمد علی برادر عثمان وتفرات که بمبرزا ایاق مشهور بود ازدیوار پست ظاهر شهر تضمای صحرا خزامیده صف کارزار
بیاراست وخاقان منصور متوجه دفع آن معتور شده ازجانبین آوازه نفیر وشور بر خاست ازصدر کمین بردان جلادت آئین آتش محاربت افروخته
گرفت وازیزان قتال الطال جان من حیات دلیران صف نبرد آخراق پذیرفت درآن اثنا محمد علی ازعقب جوان غار که سرکرده آن زمره بود
اوزبک بود درآمد واورا دست گیر کرده بقلعه درآورد واتا سنجقلان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریخته
ودروازه بارا بانحکام داده برزبرج وباره برآمده آغاز انداختن تیر وسنگ کردند ومبارزان موکب همایون سپرها وتوتها برسر کشیده

ل
یا جوج یا معدود

بپای مردانگی از خشک گذشته مانند کبک دری بخاک تیرهٔ صعوه انموده و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما انصر الا من عند الله وزیدن آغاز نهاد و رایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از کفار فرخنده آثار بالنصر للناس من جمته طلا مشک لها دمیدن گرفت و عساکر قهرمانی بتمامی اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار را قرار اختیار نموده شهر و زیر و بالا را گذاشته و بندگان موکب همایون بتهنیهٔ فتح الابواب آن بلده در آمده رایت تسلط و اقتدار برافراشته اشراف اعیان و رعایا و مزارعان را از طلال عدل و احسان جای داده و بر بساتین خرم و ریاض مملکت را مضرب رایان گردانیده رسوم ظلم و عدوان از میان رعایا برطرف و تعرضات نیر لطف خسروانه را شفیع جرایم و آثام خود گردانیده بعقبهٔ سهر اهتشام آمده و عموماً و شاملانه سائل خاطر گشت و در خلال این احوال مالی شهر و زیر بعرض آن رسانیده تاج و سریر رسانیدند که وطن مالوف حافظ آورام است و مصطفی خان حیف و تعدی جایز داشته مارا باین دیار آورده امید آنکه این بیچارگان بجان و مال ایمن عنایت خاقان عالمیان ممکن مهود و معاودت نمایند این جمله در رتبهٔ قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و بندگ زمانی معاودت عدالت انحضرت جرجانیه را معمور و آباد ان ساخت و بعد از چند گاه زمام ایالت آن مملکت در قبضهٔ عنایت رسید نرین العابدین چونی همانا تهیهٔ مصحت پورش خراسان بارد یگر بالا گرفته خراسید و مقارن اشغال متوطنان حوزق هوادار ی مدآم آستان خاقانی باشتق در ویش الهی که افتیل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده بسرش رکشتند و کیفیت حال عرض داشت ایشان بپایهٔ سریر دولت و اقبال کردند و موکب همایون بدانجانب شتافته و پرتو انوار معدلتش بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطهٔ خوارزم از لمعات مایحیچ رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور آغوش همایون بانجا گذاشته کرت دیگر عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون بحدود مرو رسید و بوضوح انجامید که سید اجل اغون و حسن شیخ هموژ و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آنولایات را بضبط دارند عنان مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت اکنون در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امراء سلطان سعید در ولایت ریشیز در شهور سنهٔ ۸۶۵ که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراء النهر با سپاهی چون یم و نهم مراجعت کرده بیلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود ابوالغازی سلطان حسین میرزا از حظهٔ خوارزم عزم انکبین عنان رزم جزم فرمود و عنان بارهٔ جهان نورد بجانب خراسان معطوف داد و مانند قرصهٔ سریع السیر و هیچ منزل نیاسوده از راه بیابان بی پایان و بیابور مجدد و سبزوار و نیشاپور و تربت شیخ احمد بغما گرفت عساکر نصرت مآثر بر سر ولایت که عبور نمودند بلوازم مهب و مآرب اقدام فرمودند و از محالفان هر کس دید بقتل رسانیدند سلطان سعید بعد از استماع این خبر از ییلاق بادغیس بولایت فتوح شتافت و از امرا سید احمد یار را با چند نفر از سپاه جرار بدفع طلایه موکب ظفر آثار نامزد فرمود و امرا برسیاق استعجال بدانجانب ایلغار نموده فوجی کثیر از یاغیان فتنه انگیز و اوباش شر ستیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از آنستا و سوار بیرق گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و انحضرت دست در عروه توکل و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مصمون کلم کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گذرانیده و با انجماعت اندک در برابر سه چهار هزار اشوار دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه رسیدند شیرمان از کلهٔ اتهوان عنید و شید و بسان بانگ بلند پروازی که بیک بیضه بر اطراف تهت در نیاورد و بر پریشان حمله کرد و تیغ صیادت مانک را چون اجل نامرتک کوته بازوی قوت رمانی داده بمثال مردانگی بجای آورد و همت برآق مانندش سمند رستم و میدان حملهٔ معرکه پیکار در جولان بود و همیشه از دو بالا همنشکن همچون نهنگ در دریای بحانشان گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق نمود و موکب پیکان جوشان دیده و دول مخالفان را چون لعل جهان می ساخت و از طعن سنان جان ستان دوحهٔ زندگانی سالکان طریق عصیان را از بنیاد بر انداخت لاجرم کوه دبار سپاط عبر بارج کشیده انحضرت سپید و سمر باد سران تهتا و لاوران خاک راه برابر کردید بثبت سر بای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک سمّ اوران هوا سطر تهتری را لفظ کوهر بار انحضرت باتحقاق استماع نموده که فرمود که در روز محاربه ترشیز نایزده کس از دشمنان پرستیز بضرب شمشیر خون ریز من مجروح و سر و بر کشته و در ان معرکه سایر سپاهیان موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده و بساط تعبیت اعدا را در نوشته امرا و سلطان سعید چون حال بران

۱ خاقان منصور مظفر آوا

۲ عنان تابک از دست او

۳ بان شیر ستیز همایون

بیان مقوال ایدیقشان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت خسته و کشته صحرا پاشته برابر شده و خوش وطیور را مائده مقوی مقرر گشت نظم درصحاییکه اندران دولشن تیغ را باکشن قران بودی صدقران وحش طیر ایلبران فلک انگشته بیران بودی وخاقان منصور بعد از اختصاص نصرت وظفر اعنان عزم بنیشاپور و مشهد کذشته صحرای ماخان از فرق رؤسای همایون عزت روضه رضوان گشت و از آنجا بنا بر آنصوب رایت امر و اشاعه مسافر منصور بعضی جهه سرانجام مهمات خود بشهر دراندند و طایفه بی مصلحت غارت و تاراج در قری و قصبات متفرق شدند در آن اثنا امرا و سلطان سعید که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته بکنار هشتی و کلب همایون می آمدند سپاهی نمودند و چون بنا بر تفرق سپاه صلاح تو قف نبود خاقان منصور بر اسپ ارلاقی که از سایر اسپان طویله خاصه برتری و جودت رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نو روی بصوب بیابان مذکور نهاد و بعد از وصول هزار رئیس نجا طر همایون جهت گذر بر سر راه خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر گشته زیرا که در غیبت حضرت خاقانی سلوطنان آن مکان با نهاد مخالفت مبادرت جسته بسنت بغرابت امیر نوروز سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری بجای آورده بودند و چون لشکر خاقان صف شکن کرکیخه نخجیر ق رفت و مردم آنجا خبر از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم حنوفیان قلعه را محبوط ساخته شادمان را بیت مدافعت و ممانعت بر افراخت پس را صواب انجای چنان اقتضا فرمود که چند کس را از آنجا بن بر بالای حبیبه جاهای کهنه پوشانده و بر دراز کوشان سوار ساخته قلعه فرستند و چون از آنسان بحصار در آیند بعضی نعلین بظاهر آن بلده شتافته جنبک در اندازند تا بدین تدبیر فتح و ظفر عنیه بدر دو باین خیال بعضه نفرا را مراجوش در مثل امیر ظفر بلاس و امیر ولی بیک و عبد الرحمن اغرن و حیدر علی کوکلتاش و دیکر مشایخ و بیک امیر علی مرکاخورد و قلعی چهره و شاه قلی بکاول و اقاجان قطاس و یوسف طنبوچی و داؤد و دیکر کاروغیرهم بهمایی که مذکور شده متوجه قلعه شدند و شبلی جاروچی را خاقان مظفر لوا مقابلت آنجماعت ارسال داشت تا بمکان ایشان بخیوق در آیند بارکشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسیده دید که امرا در آمده اند و او نیز بی توقف بشهر خیوق در آمد شادمانی مؤید از شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحبقران شتافت و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی باین صیاحت بخیوق در آمدند لاجرم آنحضرت بظرف شهر روان شد و چون امرا بدیشان قلعه رسیدند فی الحال ایشان را در شادمان راکه آنجا بود بقتل رسانیدند و بالای قصیل خرامیدند و بهمان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بانداختن تیر و سنگ بر آوردند و عبد الرحمن اغرن را دو زخم زده از زیر قصیل بزیر انداختند و پس از انکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسیده پیری چند بکاب و دشمنان فکنده صلاح توقف ندید و فرمود که عبد الرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آورند و همچنین از پیادکان خیوق حمله نموده خواستند که او را بازستانند و جوارث آنجماعت مشاهده حضرت خاقانی کشته بنفس نفیس بر ایشان تاخت و عبد الرحمن را بر شتر خود بازپس گذارده متوجه شد و روزد یکر عبد الرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشارت فرمود که برادرش قادر بردی او را در جائی مناسب بدفن سازد و اثر قرحش را ظاهر نکرد اند کاه موکب همایون بهزار اسپ شتابانه از آنجا بقلعه تر شک خرامید و آن را بجد ید عمارت کرده محل توقف بعضی از متعلقان کردانید کفتار در رسیدن رفتن خاقان عالی مکان جهه استمداد نزد ابوالخیرخان چون خاقان منصور چند کاهی دیکر بار روز کار را ساز کار در ساخته در صحاری خوارزم وحدود بکار اکلد از [illegible] خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیرخان که در آن زمان قآن دشت قپچاق و عمدهٔ خوانین آفاق بود و [illegible] نصرت استمداد نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و باجمعی از خواص و فرقه ازابل باهی مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از قرب وصول بدشت ابوالخیرخان از توجه موکب ظفر نشان واقف کشت جمعی از شاه زادکان جوجی نژاد و تومنیان جلادت نهاد با ستقبال خاقان کیتی کشا روانه کردانید و ایشان در غایت تعظیم و حرمت بآن نقطه دایره حشمت ملاقات نمودند و لوازم مخافه بجای آورده تهنه نزول همایون منزلی مناسب تعیین فرمودند و روز دیکر که خسرو خاور بار کاه ملک انصر از بحر طلعت همایون آرایش داد ابوالخیرخان شاه زادکان و تومنیان و اشراف و اعیان را بپایه سریر خانی طلبیده مقدم بر سنه جهانبانی نهاد اکاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را بسار کاه در آورند و مدهای خان و نواب تومنیان چنان بود که آنحضرت تهنه تعظیم خان تا بوغ نماید و با صطلاح اوزکان تا بوغ نامند که در برابر سریر خانی نیستاده کلاه از سر

اختصاص ۳

بر دارند و یک گوش را بدست نیازمندی گرفته مانند را گفتند حکم کنند خاقان منصور تبسم نمود و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر ابو الخیر خان بدان رضی گشت که آنحضرت را نوازنده او را دریابد بعد ازان خاقان عالیشان بساز گاه سپهر اشتباه درآمد و چون چشم ابو الخیر خان بر شوکت همایون و اسره سعود خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامگاری و آثار استقلال ذات در تقلد امور شهریاری مشاهده نمود از روی شفقت و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشید و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده به ترتیب مجلس نظم اشارت فرمود و فرمان بران موجب فرستاده عمل نموده جامهای شراب و مال و نقد نزد کرد و شش آمد و بعد از انکه ایاغ ابو الخیر خان از بجاده خوشگوار کرم گشت جمله متحان از مداح مالا مال بر کف خاقان سعود چضمال نهاد آنحضرت بجرع شراب بسیار قیام نمود و صلا لعادت در اقوال و افعالش ظاهر شد و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان تحسین خاقان مظفر قرین کشاد و بسیاغه تمام آنحضرت را بخود نزدیک تر میکشید تا سر دوش بتوانش بتوانش خان رسید و بنا بر آن که در آن اوان ابو الخیر خان بمرض فالج مبتلا بود در ساعتی که زانوهای خاقان سعادت انتما بسنش رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال است و عنقریب با علی مراتب دولت و اقبال ترقی خواهد نمود امید است که بمن همقدم همایون تو مرحمتی که فارض ذات مقدست تبدیل نماید و در آن مجلس بر لحظه اظهار دلجوئی و غریب نوازی منظور تا انکه طغیان از سر کرده شده و خاقان منصور را تابوغ کرده گفت او هر چند مارا در وقت ملاقات تابوغ کردی ما چنانچه احترام تو بان کار قیام نمودیم و حضرت خاقانی از بین التفات خان انفعال یافته فی الحال رجست و رستم تابوغ بجای آورد العصه خاقان منصور بکیفیت دار دوی ابو الخیر خان معرض و محترم اوقات گذرانیده و ابو الخیر خان داعیه داشت که لشکر بسیار صحوب موکب نصرت شعار شهریار خراسان نامزد نماید اما بحسب تقدیر چند روز بانام اوقات حیات خان بانقضا رسید و بعلت فجاة مدبر طبیعتش دست از مشیت امور بدن کوتاه کرد و ایل و اولوس او در یک مرتبه پریشان شد که خاقان با استحقاق را در دشت بیجاق مجال اقامت محال نمود و هو الغفور الودود **گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از دشت قپچاق و مسخر شدن خراسان بمحض عنایت پادشاه علی الاطلاق** نظم سلاطین را تائید الهی مدد میشود اسباب شاهی رسد امداد شان از عالم غیب مدد از غیر یزدان نیابد و عیب اگر از محض تقدیر خداوند کامگار شان در نبندد کجا چو فضل ایزدی یاری نماید در دولت بر ایشان گشاید بهر جانب عنان عزم تابند ز فیروزی و نصرت کام یابند نظیر این تقریر و شبیه این تصویر حال خاقان منصور جهان گیر سلطان معز دین و دنیا هنر فرین ابو الغازی سلطان حسین تواند بود که چون اراوت الهی و مشیت ایزدی مقتضای آن گشت که بلی امداد غیبی بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابو الخیر خان پیش ازانکه جمله مدد آنحضرت بتعاقب نمایه فوت شد و بخدمت حضرت برکت ازاد سپاه پرعناد او زبک قطع کرده باسی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر بسان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان فرمود و بمقتضای کلمه فاذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروه وثقی توکل سوار کرده دیدن پیکر فتح و فیروزی را از غایت حضرت پروردگار دانست نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی سعداء حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود بالتف غیب این مژده گوش هوش رسانید بیت بهر جانب که روآری بتقدیر رکابت را بود دولت عنان گیر و از بهر مرحله که بنهضت آمد و بشتر اقبال با بتقبال موکب فرخنده فال مبادرت مینمود (ق) ال معروض گردانید بهر منزل که گرد جلوه گاهت سود و بیم شاهی خاک راهت طوطی شیرین مقال کلک فصاحت حال بدین سان رقم همایون که چون حدود ابیورد از نزول موکب گیتی نورد عزت افزای منزل مهر عالم گردد شحنه جهروبرانی سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید در قرا باغ آران را بسنه و الوا طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور سپهر غدغه با بیورد در آمده اشرف و اعیان آن ولایت بلوازم نیاز و شایسته قیام نمودند با ظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال و قال گشودند و اتجربدار السلطنه هراة رسیده امیر تاج الدین حسن علکی و امیر بی نظیر که در لشکر هار حکومت و اداره علی استقلال داشتند بضبط برج و باره پرداخته و صورت و واقعه البهمه عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه بادران عدد بهزم رزم خاقان منصور انجیجون عبور نموده و ابو الغازی سلطان حسین میرزا با بایا بصدد جلادت انتما که در انولا در سایه لوای کشور کشای جمع آمده بودند از امیور د بجانب مرو نهضت کرد و امیر سیف الدین ولی سیک را بطرف

بطرف مشهد پور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از کرشماری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جزو جام با میرولی بیک رسیده و از آنجا بین
صورت مقاتله روی نمود و شاه زاده منهزم بهراة شتافت و حدیث واقعه ما گر بر سلطان سعید زر زبر و یان تحقیق انجامید چنانچه شتافتن
مسطور گشت اکثر خلایق بتقاضای هواداری خاقان مغفور ظاهر گردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالمپناه بحضرت آوردند یاران میرزا سلطان
محمود بطرف ماوراءالنهر در حرکت آمد و چون خاقان مغفور را مرده گذشته بقصبهٔ مجدد رسیده شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار
از نیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد و بعضی از امرا را نوزده رخصت طلبیدند که مقدم جلادت پیش گرفته سر راه بر ان شاه زاده گیرند خاقان مغفور از حاقت
کرم جبلی بتجویز همچو امور فرمود و قبیحت چه گیرم سر را بر گشته بدگشته بخت بر گشته و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اندخود
میرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال از گفته برادران بواقعت و مرافقت یکدیگر تسخیر خراسان دانند و از آب آمویه گذشته روی توجه
بصمرقند نهادند اما خاقان مغفور مظفر لواجون از قصبهٔ مجدد بکوچ فرمود بعد از طی یکدو مرحلهٔ سلطان ابراهیم با جمعی کثیر از دار السلطنه هراة بموکب
همایون رسید و بعد از دست تقبیل کاب بالصرت انتساب فایز گردید مضمون این مقال بعرض رسانید که بیت بخت جمشید و تاج فریدون آرزو
منه باو تا رکاب ست انگاه خاقان مظفر شاه امیر شیخ ابو سعید خان درمیان را بدار و غلی همراه ارسال داشت و چون شارالیه بدان بلده فاخره
در آمد جمعی از اهالی قشه و امرا که معترض عرض و عال فرق عباد میشدند تادیب بلیغ فرمود بساط عدل و داد مهمد کرد انیده فرمود تا منادی کردند
که هیچ آفریده هیچ جنده مزاحم و معترض کسی نشود و همین نصفت و رافت انتخاب هیروان را چون وطنیان اوبائی مضمون نجات یافتند و روز بها شنبهٔ
رمضان سنهٔ ۸۷۳ موکب همایون خاقان مغفور بخت و دولت همعنان اتصال و نصرت در رکاب استقبال گوه بولیشاه رسید سادات و قضات
واکابر و اشراف که آوازهٔ حسن سیرت و اثر شوند بر سم استقبال فنون و انواع التفاتها و اصطناع سراز افراشته زبان بدعا و ثنا گشودند و بخت
حاجی بیک ارغون را چون رشک افزای سپهر و محسود گشت روز پنجشنبه نهم مکرر میرزا زلین ولی بیک ارغایب مشهد مقدسه رسید و بعد از
زمین بوس شرف گردید روز جمعه عاشر در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان گیهان پذیرفته زر سیار بر سم نثار
پاشیدند و صدا ران بقعهٔ مبرکه خلعت همیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب منبر نهاده گردون رسانیدند نظم خسرو کامران عدل طراز شاه
عالی مکان بنده نواز چون قدم در سوی سواد هراة کشت ظاهر نقدش کاکات روی زر شد مزین از ناش نقش سکه کوتاه گاهش
یافت از نام شاه دین پرور سر بسر همه روی زر زیور آب تیغ عدل او تشنه نشاند آتش ظلم فتنه جوی ماند از سحاب عدل او عالم گشت چون
گلشن ارم خرم والحمد لله علی انعم والصلوة والسلام علی النبی الاکرم محمد المبعوث بمکارم الاخلاق و محاسن الشیم ذکر وصول ان شاهنشاه
اوج سلطنت و سرافرازی بساغ زاغان و مبسوط ساختن بساط عدل و بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلدان
خراسان رونق بخش بازار اهم و صدق تواند اخبار عالم بیت شایسته افسر کیانی ز دیده و بخت خسروانی سعادت مندی تواند بود کچون
میر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید کر شمگان وادی نامرادی در سایهٔ لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب قهر
و اعتساف بر بانند و تشنه لبان مسالک بیدادی را از زلال عدل احسان سیراب ساخته قضای راحت فزای تر و امان رساند کلاه ریاست
و سرافرازی ازان در رون آید که بدست حرمت و دلنوازی خارا زار ابای تمکنده بیرون آرد و در جویبار مالیت و کامگار
اقبال ازان نشاند که سایهٔ گستریت و ولداری بر مفارق گستراند معما تحقیق مضمون جهانبانی بآن مقتدر مشید سازد که مصور بقواعد مبانی سریعت آخرزمانی
راه نیابد و انوار بخش رائق کشور ستانی بآن بیت لامع گردد که سرشار سرشر و حیات روزگار سالکان مسالک مسلمانی نتابد نظم بود مضمون گیتی ستانی
رواج ملت آخرزمانی چو اعلام ولایت برفرازد رعیت پروری را پیشه سازد پی آسایش اشراف انسان کند تعمیر قصر عدل
و احسان و چون دران اوان که مهم میرزا سلطان ابو سعید کورکان در قراباغ ازان بتفصیل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران میر تیمور
گورکان مغفر خاقان عالی مکان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان گیتی ستان که ماصدق این مضمون تواند بود موجود بود پادشاه ولی اقبالی که کلام معجز
طراز له مقالید السموات و الارض محجز الطول و عرض مملکت و وسعت مفاتیح سلطنت و ولایات خراسان را بر طبق و الله یؤتی ملکه من یشاء بقبضهٔ اقتدار

۲۵ هشتم شاه مبارکرکاب ۱۵ استقبال ۱۸

ان خسرو کامکار داد تا در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه از تختگاه حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد
و تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای اوج فلک فیروزه رنگ مهر و ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از
رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه در نضارت از فلک هفتم درگذشت و آنحضرت پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بدلی قوی و
املی فسیح روی بتمشیت مهام جهانبانی آورد و پرتو عواطف و اشفاق بر تنظیم امور جمهور نزدیک و دور افکنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف
انسان بگسترد و در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد احکام ملت بیضا فرامین مطاعه بنفاذ انجامید و در باب رعایت سادات
و قضاة و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید نظم شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیض مقدمش گیتی چو گلشن
ز فتنه اهل عالم را امان داد بعهدش عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از عیشش متین شد دعا گویش همه روی زمین شد و چون خاقان منصور
مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و برگزیدگان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت
و دعیه نقش محبت و مودت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین صورتی بر خاتم دل می نگاشت در آن ایام که بر سریر سلطنت خراسان
تمکن یافت و تشعشع انوار دین پروری آنحضرت بر اطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی القاب
ائمه معصومین مزین گرداند و صیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشمی از ایوان کیوان بگذراند اما
جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دار السلطنه هراة بغایت معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل
سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس الجماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور مستمر زبان بقرات خطبه
گشود و هم در آن اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیه عقد ازدواج با دره التاج سلطنه شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر
همایون سر بر زد و مجلس شرف را بوجود سادات و قضاة و علما و اشراف زیب و زینت داده مهد عصمت پناه را بآیین شریعت غرا در حباله نکاح در آورد
و محفل صحبت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهان دیده عقود جواهر زواهر که سالها در جیب و دامن پرورده بود در صورت نثار کرد و در وقتی
که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالیجاه با طلعتی چون آفتاب بحجره مهد عفت
آیاب خرامیده مقارنه برجیس کامکاری با ناهید اوج نامداری سمت وقوع پذیرفت اما حسب اقتضا قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا صورت
الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چندگاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهر آن پاینده بیگم را در حباله نکاح کشید و سلطان
بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و هم در آن ایام که دیده انتظار دیده پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس ابکار مراد و مرام روشن
بود باحداث باغ مراد که بعد از چندگاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صد و چهل
جریب و قصری رفیع در غایت زینت و زیب طرح انداخته استادان بنا و عمله توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و متانت و نظافت لطافت
آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشای از
باغ زاغان بدانجا نقل نمود و مادام الحیوة در باب تزیین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل میفرمود لاجرم فضای دل
گشایش چون [illegible]ت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض خضرت
انگیزش سبزه زار سپهر مساری برد و از لطافت آب عذوبت تابش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد نظم لطیف و دلگشا آب و هوای
مبارک منزلی فرخنده جایی درختان چون بتان قد برکشیده ز یکدیگر بخوبی سر کشیده نهال سرو گر جنت خبر داشت خط طوبی لهم بر سرو
کاشت کنگره عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرد و قصور رفیعش از هشت گنبد سپهر مستدیر گوی تفوق بربود بیت از عمارات قصور خلل
اوست در تشویر فتنه نه سپهر و قصر سدیر والحمد لله والشکر لله العلی الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر ذکر وصول زمره از

امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان سرانجام بعضی دیگر از امهات مهمات و عظایم امور

هم در آن اوقات که دار السلطنه هراة بیمن جلوس همایون ع شد غیرت کارگاه گردون امیر صاحب حشمت صایب تدبیر مرجع و ملاذ اعاظم فضلا

فضلا رونق تمیز نظام الدوله والدین امیر علیشیر از اوده وی سلطان احمد میرزا جد اکشته بملازمت حضرت اعلی رسیده و باصناف الطاف واعطاف سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردیده صورت حال بسبیل اجمال آنکه آبا و اجداد عظام آن امیر آفتاب احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کوران منتظم و منسلک بوده اند و نقش منقبت کوکبه ی تقلم غبار بر رخ نداشته اولو الابصار می کاشته اند و الحق باب و آداب مخلوقیت و مبادی ایمان و صبی بموارده در خدمت خاقان مغفور لواء نصیر میرزا بوده و وقتی که الحضرت بابر میرزا ابوالقاسم بابر بصاحبقران امیر علیشیر نزد ملازمت آن پادشاه عالیجاه جهت یاری کردن و چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور از مشهد مقدسه بهرو شتافت آن امیر صافی ضمیر همدران ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرموده و در زمان دولت سلطان سعید بدار السلطنه هرات نه قصه روزی چند در ملازمت آستان اقبال نشان گذرانیده اما فراخور حال ترتیب و رعایت نیافت ناچار از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابوالليثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش محمد خان و امیر احمد حاجی که صاحب جمعیتی بسیار کار ما وراء النهر بوده اختلاط مینمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان اراب آمویه یکذشت امیر علیشیر نیز هم از دوران شده و بعد از تحقیق جزوا قعه سلطان سعید و استیلاء خاقان مغفور لوا بر بلده فاخره هرات از امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی براه آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تأیید دریافت و بعد از اندک مدتی مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بنهایت شامل حالش شده و در روز عید از سایر طبع نغز قصیده بلالیه که بر بدیهت ازان رشک لولو آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود و بمعنی موجب آزردگی و اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار او بمرتبه ی فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجایی رسید که سر انجام عامی عظایم امور جمهور بر زیک و دو بر رای صواب نمای او تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله تعالی و بعد از اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید احمد نوغلاجی که از معتمدان دولت سلطان سعید بود با جمعی از فرقتیان و مولانا قطب الدین الحوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه سیف الدین منظر شاکر اه از جانب عراق آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سید احمد از منصب امارت شرف گشته خواجه قطب الدین طاوس بمشرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین بامر مهمات خصوص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و معاندان اکثال امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کچیک بلقب دشمن با والد و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کوران از طرف قراباغ اران بدار السلطنه هرات رسیدند و خاقان منصور ایشان را منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده میرزا کچیک را بعنایت طبل و علم و خیل و خشم مفتخر و محترم ساخت و عنان اختیار ملک و مال را بقبضه اقتدار او داده کما ینبغی بتمشیت پرداخت و بمدران ولا شاه یحیی والی استیان و امیر حسن شیخ محمود بدرگاه عالم پناه رسیده و بلحظه عین عاطفت و مرحمت گردیده و بمدران اوقات میرزین العابدین ارلات بملازمت خاقان بخشنده صفات رسیده بمنصب ولایت بلخ و شیرخان مأمور گشت و باتفاق عم خود امیر محمد بن امیر بابه کار شاه ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان و امیر بابه علی معقول که از قبل سلطان محمود میرزا در انجا بود و مقاتله روی نموده و بار علی گرفتار شده امیرزین العابدین اولا با نصرف در آورده بار علی معقول را مغلول بشهر فرستاده شخنه میاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانیده و بمدران ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاهد طاوسی را مامور ولایت استراباد و سر افراز ساخت و او بدانجانب رفته چنان شنود که میرزا مذکور برادر کلان سلطان سعید بود بعد از فرار اتباع خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت بلند کرده و امیر شیخ زاهد طاوسی آن حدود را بتصرف در آورده بتخت و جود دور انداخته و بالی حیات بازپر داخت و چون سلطنت سلیمه ی ذوالجلال و لن تجد لسنة الله تبدیلا بدان سامان جریان دارد که هر کرا بصحیح دولت و اقبال مطلع انوار امانی و آمال را بدیده ی اقتباس جاه و جلال بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوایب نگذارد و شب ظلمت انجام مصایب چهره کشاید در آن اوقات که نیر سلطنت و استقلال خاقان سعید ذو فضایل ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان

اطراف ولایات خراسان مشهور ساخت و مایحتوای کشور کشای حضرت سایهٔ حشمت بر مفارق متوطنان آن بلدان انداخت والدهٔ آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهارم محرم الحرام سنهٔ ۸۷۳ در گذشت و در بهشت برین بازمرهٔ حور عین همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نمود چند روز بمجلات کلام و اطعام طعام اشارت نمود و جمعی مرقد معطر مهد مرحومه در کوچهٔ خیابان حظیره در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و الحق بونیاد آن بهشتستان حشمت نشان معهود است و زینت گاه جمهور مردم نزدیک و دور اتبعوها الغفور گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن امیرتیمور گورکان باشارت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم که مکلمهٔ فاضلهٔ عاقلهٔ بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ معهود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چندگاه در ظل رایت نصرت شعلش در غایت رفاهیت اوقات گذرانیده و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر امیر حسن بیک در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر خطیر امر سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امرای خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده کرده او را بتسخیر مملکت مورث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بعزم و نور علم جهان کیری افراشته بخت بلند اختر و امیر شیخ چاپارمی الخوت لشکر او را بانهزام یافت چون این خبر بعرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروز شاه و امیر مبارز الدین ولی بیک را بجمع اطغا با فوجی از سپاه پیمان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان کردانیده و ایشان از نشاپور بسملقان رفته روزی چند رحل اقامت انداخته و خاقان منصور میرزا یکیبک را بتعقب ارسال داشته شاهزاده در سملقان بامرا ایلغار پیوست ناگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دهنهٔ شتربار بدر آمده بود نهادند بعد از وصول منزل شورابستان مقتضای نشانی که از پایهٔ سریر اعلی بدیشان رسیده غان از نهیدان قتال بعیده بکوه خرو سیلانی که رفعت و متانت رشک فلک اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصن نمودند و میرزا یادگار محمد سپاهی انبوه کرد و ن شکوه روانه چون سنبادگمان برده که مبادا که کمند اندیشه بگیبک و تسخیر آن نرسد دامن قتلی برافشانده و بارکیه قرب میر اطرف اخران را بدار انجانب خاقان کواکب و الکب تاریخ چهارم ربیع الاول سنهٔ ۸۷۳ از دار الاستقامهٔ هرات اظفر آیات افراخته مشهد مقدس محل نزول همایون ساخت و از هم طواف مرقد عطر سادر و صحبت آثار امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة و الثنا عاکفی آورده و خدام و مجاوران آن سده سنیه را بصلات و الطافات نواخت و چون میرزا یکیبک و امرا و ایلغار جرقرب وصول موکب حضرت شعاع شنو ندار کوه خروس سیلانی پایین خرامیده در غضب میرزا یادگار محمد لولایت اسفزار و توقف یافته عزم تلوتوجه میدان نرم جرم فرمود و بر اثر لشکر او را شکار کرده از خلکان جوشان و بلغر یغاج شعب کوهی که در میان جوشان و اسفزار جاملیست در آمده و میرزا یکیبک و امرا و ایلغار در آن منزل بار دوی همایون رسیدند و چون سیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان و سایر سپاه خاقان منصور چون از حال دشمنان معهود خبر یافت سید مراد اوغلاقچی و میر علی میرغور و شیخیم بیل و علی را با هزار سوار جرار بر سم منغلای از پیش روان ساخت و آن شب بهنیهٔ سباب بیکار و استمالت بسیار زان شجر کذار پرداخت امرا ایلغار با امیر علی جلایر دوده چار خود آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته بسیدی مراد بفضل سید و دیگران روی بار دوی همایون آوردند

ذکر محاربهٔ خاقان منصور مؤید در منزل چناران با میرزا یادگار محمد صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب و جنگ لوای بیضا در فضای سپهر جعفر بر افراخت و از شعاع تیغ عالم قطاع موکب کواکب را نهزام مراد و هیبت فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بدان ولی بدبل الجوشن حمایت عنایت الهی بپوشید و بر بارگیر تائید نامتناهی سوار گشته در بقعهٔ شاه چراغ ظفر طلیعه لوازم اهتمام بتقدیم رسانیده سرداری معینه را بمین جلادت آئین مبارز الدین ولی بیک مفوض داشت و ریاست میسرهٔ را بسر پنجهٔ شهامت میرزا یکیبک و امیر عبد الخالق بازگذاشت امیر شیخ محمود و امیر معتوق و امیر شیخ ابوسعید خان در میان را بهراولی مقرر نمود و خود با قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود سپاهی آراسته شد که بهرامن تیر چنبک براوج سماک بیکان خون افشان شان سپهر زرین قاب بر سر کشید و نهنگ سیدگشت دریا از خوف سنان جان ستان ایشان چون پشت

پوش گردند نظم صدیوجهان گیر دشمن شکن سپاهی بیارا ستند پولادتن همه سندخوی وهمه تیزچنگ بصحرا چوشیر و بدریا نهنگ گرفته بکف تیغ خون‌ریز
ربوده بنیزه سر سرکشان وازانجانب ابوالمظفر میرزا یادگار محمد بشیرغم مهمیز بهلوانی تیز کرده بمیدان تیز خرامید و در دنبی تعبیه لشکر آورده خود در
قول منزل گزید امیر علی جلایر را در برانغار جای داده و امیر احمد علی فارسی بر بالای و امیر سلطان حسن ارنبکی بجرانغار فرستاد امیر قوچی جلایر و محمد کولکان را
با براول ساخت و بکثرت عدد و وفور عدد بوده رایت نخوت برافراخت و الحق سپاه عالم‌پناه زاده دران روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بودند و بقول
ارزشم و اسفندیار یکوی تفوق میبودند نظم همه تیرخشم همه کینه کوش همه تیغ دریا بجوش و خروش گرفته بکف تیغ بران همه گرز گران همه
و بصد آراستن صف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و سوران انداخته با تعال آتش فتال فرماندادند میرزا سلطان حسین چون آفتاب
جهان تاب تیغ زراندود و اریشم مهور برکشید و مانند بهرام خون آشام در مقام استقام ثبات قدم ورزید و میرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بر بهر قهرآب داد
و خدنگ چابک پرنده گمان کیانی نهاد فغان کرنای و کوس بلوش نظارگیان آسمان رسید و بخار سم ستوران نقاب کلی بروی آفتاب عالمتاب پوشید
تا بره حرب آتش فشان در خرمن جانها فکند و تند باد حمله نهالی بقا از جا بیاورد و جود برکند نظم دلیران بکین راست افراختند بقصد سر یکدیگر تاختند
چنان ریخت خون تیغ خارا نگداف که شد لاله گون خاک دشت مصاف درآن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور امیر سیار از آلین ولی بیک
بیک حمله جوانغار خاقان را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان آخته بسیاه حیاتیه فوجی از دشمنان را برانداخت میرزا
یادگار محمد چون آن شیرنیشه تهور یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار ندید بر اطراف حمله آورده آثار اقتدار ظاهر ساخته بر عقب سپاه ظفرمآل کشت و
خاقان رستم اقبال اکحال شاهد بوده بهادران موکب همایون را فرمود تا شبه کردند و عقابان سهم خون آشام را از آشیانه کمان در پرواز آوردند
نظم دلیران دشمن کش تیرخیک سوی ترکش و تیر بردند چنگ بهر تیر کز شست انداختند یکی را زتن سرکون ساختند و باوجود وفور باران تیر
مرگ نایره فوجی از شجعان سپاه ترکمان بحملات متواتر حود را بر یک یک موکب ظفرمآثر سایندند و دست باستعمال تیغ و سنان برده میدان کارزار
مشتعل گردانیدند دران محل خاقان پرول بقوت شجاعت کامل و همت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حمله و قیامت سطوت زلزل در ارکان
جمعیت و شکیب ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت و باقی هر چند که تخیر نمودند و تلبر فی الحال گریزان شود از حمله شیر تهمتن منصاف
نماند یکریز رود آبو سپر بشر بی کی ماند دیر شجاعتی که در تاب و توان خود را از سنان دستان زیاده می پنداشتند در حرارت و حلادت اعتقاد بارد
روئین تن را غاشیه کش خویش می انگاشتند مانند پشه ضعیف نهاد که باتشه بادستیزه و مثال مواکب کواکب که از اشعه انوار آفتاب بگریزد از آنجا که
صرصر قهر پادشاه شجاعت سپاه و لمعان تیغ و سنان خاقان بصرت دستگاه روی توجه بجوانبی مزار نهاده و بیشتران تاب دیدار کهی و کارسازان تقدیر
شاه بفشای بی صیبت روح افزای فتح و فیروزی و بشارت و گشایش ظفر و بهروزی در داده و خاقان منصور گردیکان را لقاب قبه نموده و رمزه از دشمنان
بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند و فرقه امیر سر بخشنط و اقتدار گردیدند بهلوان کاشانی و تیغ سعید طغان و محمد کولکان و امیر قوچی
و امیر احمد علی فارسی و سلطان حسن ارنبکی از جمله سران بودند امیر قوچی و امیر احمد و سلطان حسن بشجاعت محضوصان آستان سلطنت آشیان
بخت یافته بعقبه نام بردگان راه بیابان عدم پیمودند و خاقان منصور بعد از اختصاص فتح و ظفر لوای مجد مهمین مغفور تجدد سایه امیر حسن
شیخ تیمور را با بایلتای ستراباد فرستاد و بعضی بعضی عنان عزیمت مستقر سریر عزت و کرامت لطف داد و آن مسافت بعیده بیت استعجال و
سرعت طی فرمود چنانچه از مشهد مقدسه در عرض سه روز بدار السلطنه هراة در تخت حاجی سبک نزول نمود و منتظران نوازهای خدمتکاری و
مقدمکان جنابهای امیدواری دیده انتظار کشیده از عنبار موکب سپهر اثبات روشن ساختند و لوازم شکروستایش بر دستجار و تعالی بجای آورده بالتماس
ندور و صدقات پرداختند و خاقان عالمیان در آن زمستان بساغ سفید براق قشلاق نمود و ظل ظلیل حاطفت و رافت بر مفارق متوطنان بلدان
جزایشان بسوط فرمود و الحمد لله الشکور المعبود ذکر وصول بعضی از امرا میرزا جهانشاه بدرگاه خلایق پناه خاقان آفاق
و ارتفاع رایت دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربایجان و عراق درآن زمستان که خاقان وافر مهمت
ابوالغازی سلطان حسین بهادر در باغ سفید رویی تهمید بساط عیش و نشاط اورد و در بحر ع اقداح افراح پرداخته عنبار شدا یذهر و ساغر عجب

دخطر ارواح دل میشتر و یار علی نگان قوشچیان محمد علی لشکر که از اعاظم امرا آذربایجان بودند بهزار مردمشجاعت پناه با قتاغ میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی بن میرزا جهانشاه از میرحسن بیک روی گردانشته عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داوند و بگرباس گردون اساس خاقانی سپرده باضاف الطاف سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه ۸۷۳ قاضی علی که از جمله مقربان میرحسن بیک بود و برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه عالیشان مسمع شرف خاتمان عالمی مکان رسانیده که همواره میان آبا عظام و اجداد کرام ما اساس مودت و بنا محبت و ارتباط استحکام داشته چون بعضی فاد محتاج را بخیانت راه فتنه و میرزا جهانشاه میسر گشت میرزا سلطان ابوسعید از شوه سوء اسلاف بخاطر نموده لشکر بآذربایجان کشید و هر چند از هر طرف تواضع و نیاز مندی بوقوع انجامید فایده بران مترتب نگردید عاقبت عنقریب خبار بتاخت و تعدی و صولتی که در پرده غیب مستور بود ظهور فرمود اکنون بدعا آنست که رابطه اتحاد و مودت مرعی باشد و جاده مراسله مسلوک پناه بدان درگاه برده اند بجانب فرمنشد خاقان منصور قاضی علی را بعنایت مخصوص گردانیده روز پنجشنبه اجازت مراجعت داده و فرستادن امرا جهانشاهی را مقتضای مروت مستبعد نمیشمرده جهت جواب آن سخنان قاصدی نزد امیرحسن بیک روان ساخت و دران زمستان امیر مهول بایالت و ولایت بلخ سرافراز گشته مدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم سیستان شده زمام حکومت مقتدران و قبضه اختیار امیر شیخ زاهد بطاری قرار یافت امامیرزا یادگار محمد چون از معرکه جنابان بجسته و دامعان بیرون رسیده کیفیت واقعه را بامیرحسن بیک نوشته مدد طلبید و امیرحسن بیک در مقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیک و امیرحسن بیک را که در سلک خویشان او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قراقوینلو و دو هزار کمکل مسلح بکومک میرزا یادگار محمد مامور گردانیدند و ماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داده و در ولایات خراسان ظلم و بیداد آغاز نهاده و همدران اوان جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطه منازعتی که با قران خود داشتند بکرمان رفتند و امیرزاده زنیل بیک بن امیرحسن بیک را ملازمت کرده متحمل تسخیر قهستان گشتند و شاهزاده هزار سوار صحرا بیان بدانجانب روان ساخت تا بجنبر بر سر شیخ زاده تاخته اساس حیاتش را برانند حسنه و این اخبار بسمع سلطان رسیده بصوب ابیورد نهضت فرمود و در راه بعضی از امرا مثل امیر یوسف بیک شیخی جلایر و بعضی از خواتین و بعضی از امرا مثل امیر یادگار محمد برلاس و بعضی از امرا مثل امیر سیدی بیگ و امیر عبدالخالق فیروزشاه و امیر ابراهیم ترکمان و یار علی نگان با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار روان فرمود و چون این طایفه متهدد مقدمه سیدند بعضی از جنود و امیرزاده یادگار محمد که در نیشاپور بظلم و بیداد اشتغال داشته که رخنه در اطراف و اکناف شاهزاده پیوندند و امرا را بایلغار بالنک راد کان رفته جمعیت غافل ایشان برافراشته و امیرزاده یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید و چون این خبر بسمع خاقان عالمیان رسید فرمان واجب الاذعان صادر شد که تا منهض همایون متوجه دفع اعداء دولت نروند از فرمان نگردد آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنابران در غره ماه مبارک رمضان با سپاه فراوان ازبلده فاخره هراة نهضت فرموده در النک راد کان امرا ایلغار را بخود ملحق گردانیده عازم سبزوار شده میرزا یادگار محمد چون از خبر شکست سبزوار را بمقتضی وقت دانست سپر و رومی توجه بطرف بسطام و دامغان آورد و بعد از انکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانکشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر آثار بتعاقب رفتافی آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی علی با فقدان وقت رسالتان مقید و مغلول گردانیدند و قاضی سیک زنده مانده سایر اسیران بزندان فرستاده و از راه آبه ولایت سبد نصرت الله کسکی و خواجه [illegible] کرد هم بجواداری خدام کاب حضرت مهتر باری رزه بوسه دند باضاف الطاف اختصاص یافته و موکب نصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون بموضع بیخ و بیه پایان ولایات بحرآباد بعسکر خاقان ولی نژاد گشت قراولان سپاه شاهزاده سیار علی نگان و شیخم ایل او علی که بر سم ایلغار از راه دوری خطر آثار بیرون رفته بودند و چار خرو ند و در سپیل جاجرم بتعلیم تیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند و قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امراء عظام نصرت خوازرمی و عبدالله جلایر و قاسم دولت ملک را با طایفه دیگر امیر ساعتچی و سپاه پیشه علی آور دند و از جمله امیران شخصی که نوکر خاصه امیرحسن بیک بود و ملحوظ عین مرحمت گشته سیاه را بنظایف سیاست شحنه قهر اختصاص یافته از انکاه باجمعیت علم اشاب عظمه را آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر فضیه جاجرم انداخت و در آن موضع ملک سعیده کایوه را سایر کارپرداز ساخت ع کار ملک بچنین بود بوسه کفار در بنیاش بعنیز با فین بلنبت رزم و معاودت رایت خاقانی از جاجرم جهته رعایت

وبیرام [illegible]

روایت حزم و دران ایام که جاجرم از قرر نزول خاقان منصور بسیار کاستان ارم ماضر حزم بود رعایتی نشرم و بهره‌ای از رزم نیافت لشکری کرد و بتخیر
در معسکر ظفر اشیوع یافت که میرزا باید کار محمد سلاک جمعیت امیر حسن شیخ تیمور را که در دیه استرآباد بنشسته بود بسیج شجاعت از هم گسیخت و حسن بقیه شما سان
گریخته بعد از چند روز بیرون آمد و بدست بازماندی در ایمن دولت شاه زاده آویخت و بجز و انتشار انیخ فوج فوج از سر داران صف شکن از موکب
خاقان متحقق فرار نموده روی بار دوی دشمن آورند لاجرم انحضرت بر ساحل مرابی اعتماد کشت و جهت رعایت حزم روزی چند از اقبال میدان رزم
در گذشت و از جاجرم کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل بمشهد مقدسه رضویه شتافت الحق بقیه علیه السلام و اجب الاحترام افتخار آل حیدر الرتبه
علی ابن موسی الرضا علیهما السلام و الثنیه موده اداب طواف آن قبله عرش مطاف بجای آورده بضارت ریاض دولت را از بارگاه و اهب
العطایا سالت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول اعروق همایون بود روان شد و بعد از وصول ایان منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنه
هراة غوغای عظیم دست داده و تقدیر ملاکت قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار کشاده و متغلبان نمکدان که در خلال احوال گذشته خواجه عبد الله
اخطب بسنت بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی تخمی تقدیر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانیده و خواجه طاوس مواعید و مقیده شده مبلغ معتد بهرا
دنبال کرده فرود آورد و خواجه عبد الله بجای خود در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرد و در ین اوقات که هر دوبان از سایه چتر عدالت خاقان منصور
دور مانده بود خواجه عبد الله که با تفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در همراه بسر بخام مهام دیوانی اشتغال داشت بزرگ و رعایا را بدست
حوالت کرد و بآتش بیداد دود آه ازسینه مظلومان برآورد و کار رعایا بمضطرار رسید و هم بدانجا انجامید که عوام الناس بجوم مفوده خواجه عبد الله را
بوقتی که در دار العداله میرزا شاه رخ نشسته بود بجواب انصاف بر روی خلایق بسته سکاف باران کرده و بیکی از خانها، مدرسه که بخیه بنا
هزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل پل خاتون بتخیر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب
الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبد الله را بند کرده بار دوی همایون رسانید و متعاقب بتحال خاقان سعود بخصال امیر نظام الدین علیشیر را جهت
بساط عدل الانصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هراة ارسال داشت و نشانی در باب تمالت متوطنان آن دیار بشرف اصدار یافت
و امیر علیشیر بدان بلده فاخره شتافت بمقتضای عادت جمیل خویش بجراحات جارحات ایام بمراهم مسند مال ساخت و بقدر مقدور با تمالت
مظلومان و تسدید کان و استیصال بنال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود که تا آن نشان فتنه نشان را در روضه بر سر خواندند لاجرم خلایق
متحن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و از دیاد جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی گشودند و چون امیر نظام الدین علیشیر
بار دوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار بعقوبتی اختیار کشت و خواجه قطب الدین طاوس گرت دیگر بر مسند اشراف دیوان نشست
بعد از آن اعروق همایون از پل خاتون بصوب قلعه بیرجند روان شد خاقان منصور بطرف دار السلطنه هراة نهضت نمود و بتاریخ یازدهم ذی حجه بحجه بکوه
سباغ نظر کاه نزول فرموده و بعد چهار ماه از انجا بالشکر مشروکه در برابر پل سالار است شتافت از انجانب میرزا بابا کار محمد چون از مراجعت موکب
ظفر اثر وقوف یافت بوصال اعروس مملکت خراسان امید وار گشته تا مشهد مقدسه غنان بگیران بازگشیده و بعد ران ایام میرزا سلطان محمود
از آب مرو گذشته در حدود بلخ و خان طغیان باوج آسمان رسانیده و این اخبار در ادوی خاطر آثار شهریار پذیرفته طایفه که در دشت و بصحرا
ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان فرار نهاده و بعد از تمعنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنین
و مقابله اعدا تحامل فرمود و از انکه مشروبه دشت ساقسلمان نقل فرموده و در ین منزل نیز بسیاری از مردم همایت از موکب همایون تخلف جسته عنان
بصوب فرار انعطاف داده و بپریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام حضرت فرجام از دشت ساقسلمان براه
تقرر باط متوجه بیرجند لوگشت بمصلحت انکه روزی چند اعروق همایون را در انحضار که مانند قلعه سپهر تواند کشید نوایب روزگار مصون و محروس
مصنون طاسازد و تحقیق نفیس که همایون بهر جانب مناسب داند رایت توجه برافرازد بعد از وصول بمقدمه موضع احمد تو بچی که از خاک برگزیده
انحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی با یکدو نوکر تشریف می آورند در قلعه را میکشایم و الا لاظر فی اطاعت سلوک نمی نایم خاقان سعادت
اتحاد از شنیدن این سخن بر اشفته عنان بگیران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داده و چون بمقصد رسید از انکه میرزا ابراهیم و پیر علی و بایزید علی قاپوچی

واز مردم ماوراء النهر سلطان بایزید اغلان و سلطان اغون دون و شیخ درویش قوچین سالک طریق فرار گشته لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهان طاری شد و بیمناک است که مبادا جانب توجه نماید دران اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر بلاس بدرگاه کردون اساس رسید و عرضه داشتی ساینده مضمون آنکه فوجی ازبکان خدمتگار و محلصان اختصاص آثار چون امیر محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی قیصاریه بهوادری میکوشند نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع پرتو علم اعلم حشمت میکشند امید واری آنکه بمجرد این مژده بر اثر این مبشر مسعود بر اشرف مقصود و نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته بهوای قیصاریه از عنان همت پادشاه کامگار عنان گشت اما از گذشت و امیر مظفر بلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سر افکندگی بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض آمالش وزیده بکمال وبمقصود و محصول ثمره بهره امید وار گشت از فضای حضرت همایون بمنازل ارلاتیان انطلاق افتاده امیر محمد با اولاد و اقربا به تقبیل قوایم سریر سده اتحاد قیام نمودند و بلوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال اقران ممتاز و سنا یافته و از انجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجا میده چهار باغ قصبه همینه اطلاق کوس نزول همایون بلند آوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از ابدال اخلاص بملازمت سده بلند مرتبت رسیده بمکارم خسروانی همه را بمزید مرحمت و التفات سرافراز گردانیده و حضرت خاقانی در همان منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب مقر سریر سلطنت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان همّهٔ آنحیف و تعدّی امراء عراق و آذربایجان در ان اوان

که خاقان عالیشان ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان از انگاشتن سر بتصویب قلعه هرات توکوچ فرمود شهزاده یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود آنحضرت شهزاده بایسنغر سلطان بیکم مخدرهٔ بیک امیر قربان دون بر لاس و سلطان احمد چاپشنبه را در پی او روانه داشت بشهر در آمده آن بلده فاخره را ضبط نمودند تقاره شادیانه زده و در جمعه ششم محرم الحرام سنه ثمان وسبعین و ثمانمائه خطبه بنام ابوالمظفر میرزا یادگار محمد خواندند و دران ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیده در مدح بایسنغر سلطان بیکم در سلک نظم کشید که مطلعش اینست

بیت همچنان کز فضل حق خاتم سلیمان را رسید ... ملک جاوید زمان بایسنغر سلطان را رسید

و چون میرزا یادگار محمد بولایت جام خراسید باسم کامگاری بر اشرف بلده مبارکه استقامت نهاده روان گردانید و از استماع این خبر شاه غازی سلطان حسین میرزا ناگزیر رایت مراجعت بصوب رفعت و امیر حسن بیگ تیموری را بضبط آنحدود و تعیین نمود و رایت عزیمت مستقر دولت و عظمت برافراخته و از راه باجسناب بلوا و هراة در آمد سادات و قضاة و اکابر و اعیان بر رسم استقبال استجلال نمودند و شاه زاده بتعظیم ایشان قیام مزبور و همه را نوازش بسزا برنج سرافراز ساخت و از انجا که قدر طریقه محرقه بود با لتفات کمه سنان مسترل گردید و در روز دوشنبه نهم محرم که دیگر روز تربیع تحسین بود بساط پادشاهانه گسترده و سریر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از فروغ طلعت او لاد آنحضرت عاطل مانده بود از پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانید و امراء از دیار یکان که قزاقیان ابوالنصر میرزا بیک و ملک شاه زاده بودند در خراسان سهل انگاشته نمودند و انجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین و منازل جنت آئین فرود آورد و غایت رعایت و درباره ایشان تقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه یکشنبه دعای دوام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد نام فرزند و میرزا یادگار محمد بعد از ان بر سریر جهانبانی متمکن گشت و دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سپرد و زمام سر انجام امور ملک و مال را بقبضهٔ اقتدار پادشاه بیکم بازگذاشت و چون آن شاه زاده مساوده بعیش و عشرت بسیار مشغوف بود و اکثر اوقات را بخرج باده گلرنگ و استماع نغمه عود و چنگ مصروف مینمود و اصلا بروای ضبط امور مملکت نمی کرد و از هر کس طلبی همدا و میشد شرط باز خواست بجای نمی آورد امراء ترکمان در اطراف و ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان کشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل و امیر حسن بیک در انگشت را دکان شیمه اقامت افراشته معترض متوطنان الحدود شکیبت و ظلم و تعدی امراء بدرجه رسید که در ولایت قهستان بود ند از حد اعتدال در گذشت در خلال این احوال امیر حسن بیک تیموری که جهت ضبط کنار اب مرغاب معین بود بواسطه گذرد قی گذار امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه مرحمت بجانب تلقان و جرمغان که بمهود خال او بود توجه نمود و جمهور این امور موجب انشد که گرت و دیگر آفتاب دولت

حیته برادر زاده

دولت خاقان منصور انارالله برهانه طلوع فرمود گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقدیم مشورت با امرای صایب رای و افر حشمت دران ایام که بقعه مینه ایمنیت مهدا معدا

معز السلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا عزت ثراه قضای فرمود بس علی بود علی المقاعد والتوالی مسامع جاه و جلالت میرسید که میرزا یادگار محمد از نشأ باده غرور رعایت بیشعور است و از تواتر تجرع شراب الکور کاهی مست و گاهی مخمور چه گرخیال ضبط ملک و مال در دماغ نمیگذارد و در هیچ وقت نقش لشکر کشی و کشور کشائی بر لوح دل نمی نگارد از بطالت اعیان حضرت او صورت فراغت در بلاد خراسان مشهور گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف با بهدام و انعدام مبدل رسیده بنا بر علی هذا احسن و مصور منتظر لوا بدیدن بیکر قبح و فجور فی واثق گشته رای جهانگشای بران قرار داد که بیکبار ناگاه بجانب دار السلطنة هراة تازد و بصرصر حمله حیاتمت اثر مهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد بر اندازد پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بروی غیر بسته بود با میر نظام الدین علیشیر ایواب مشورت بگشاد و همه را از مخمور خاطر خطیر آن میر صایب تدبیر سیمان نهاد و در انتخاب شرایط تحسین و آفرین بجای آورده در انتهای آن سر و صیت گشود و فرمود که اگر این سخن با من نیز گفته شدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه و الحاح در بن باب چیست امیر علیشیر جواب داد که عدم افشای این راز از جمله واجبات است زیرا که مردم یکدیگر را بکوکب علی که بخته نزد میرزا یادگار محمد میروند اگر این داعیه وقوف یابند بی شبهه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و بهرگاه پرتو رشد او بر کنون صمیر آفتاب تاثیر افتد سالک طریق حزم و احتیاط گردد و آنچه مقصود و مامول بحصول نپیوندد و المقصد نادرا کید میرسد و چون شهریار یهمال بی از انکه این خبال از پرده ضمایر مرآطه بسازد و رایت نصرت را فراخته از همینه کوچ فرمود و در طرف کنار آب مرغاب روان شده در بین قطع منازل و طی مراحل بموکب گردون نزول نمود و اکناف و اطراف را مضرب خیام اقبال و مطرح سرادقات اجلال گردانید و از مقام عالی مقام مومنیان چم خشام را در مجلس جاه لقبی نشانده مالی الضمیر خویش ظاهر ساخت و مقتضای کلیه کرایه و دستاویم فی الام با مرشورت پرداخت تا می اجماعت یتحقق اللفظ و المعنی عزیمتی را که در خاطر عالی مقرر یافته بود بتحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار اطاعت و انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان گیتی ستان بموجب مشورت تمام و اعتضاد ولا کلام از بوکس روان شده سر پل تابان را بقدوم همایون عزت سریر و قلمون گشته و در آن مرحله میر محمد ارلات و امیر سار بان را بقید مضمون فرمان واجب الاذعان جهة حراست و محافظت اغروق همایون توقف فرمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت مصاحبت تصمیم عزیمت فرمودند

ذکر نهضت رایت ظفر مآل بجانب دار السلطنة هراة بر سبیل استجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد تابع تقدیر مالک الملک متعال

مثنوی سلاطین که کشورکشائی کنند بتوفیق حق پادشاهی کنند چو تائید یابند از لطف حق شود حال ایشان بدیگرسبق باشد چو دیگر کسان کار ایشان بود بوالعجب جمله کردار ایشان ز رهش کسی نیست خواه ندانند باک از جهان سپاه چو ساز اند علم بهمت بلند بهند خلقی بحکم کنند و گر فکر تسخیر کشور کنند یکایک همه ملکی مسخر کنند مؤید باین معنی و مصدق این دعوی انکه دران ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنة هراة در غایت عظمت و احتشام مقام و آرام فرموده بود چند هزار مدوی سوار بهرام انتقام صبحی و شام ملازمتش مصمود و مذور خراسان تا بحدود اکو مایک پی در پی داشت و بحکم چنین اتفاق اندولت پیرامن خاطر منکدانست ابوالغازی سلطان حسین صلاد ر انکرشت عدد و عدد مخالفان نمیدید و مالدکی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب با لغار فرموده عنان بکران بدان صوب معطف گردانید مانند ملک الافلاک در شبانه روزی عالمی طی نموده بیک ناگاه بحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود قطعه شنیده ام که شه مشتری چنین بهرام که داشت رایت او بر فلک سراپرده زنی رسانده بر خاقان چین سنجر خانی که تابع او بسر حکم کرد سر بازی هزار بار ازان قصه این عجیب تر است که ساخت دولت سلطان ابوالغازی شرح ابن واقعه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی جهور ملازمان موکب آن مهر سپهر کامرانی بدین مضمون آن عزیمت قرار یافت در کنار آب مرغاب خیمه قیمت کرده با هشتصد و پنجاه سوار جرار که بتوک نیزه خار اشکاف کلف از روی ماه رو بودندی و نرخ سپکبار دو

بجای آورده

خون ارشه زبان شهاب ثاقب کشور ندی ثبت شیخ آهنگان پاک عصر بر تیغ نوشته یارب الضرر غایت استحال اجتناب مقرر بر جاه و جلال
اعلی فرمود و بعد از طی منازل یم شتی در رباط زباد فرود آمده چاشت گاه روز دیگر از آنجا راه لشکر بایاخای تجنبود و از حمله موجبات فتح
و ظفر که در اشعار راه موجب مزید قوت شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوه اهل جذبه بایاخای که از ایام شباب تا زمان ظهور آثار
شیب ابدا اختلاط شیخ و شباب اختیار نکرده در دامن کوهی معتکف عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشورکشای
همایون بشنود بخلاف معهود و مایل ملاقات خاقان رحمت صفات گشته خود را منظور نظر انحضرت گرداند و بگوشه علمی و کوشه ای و کوه
فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بحضور منور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته آن معتقد در خانقاه درویش نشست که
ناحصری کشیدند گاه روی براه آورد بایاخای قاتلگوی که حرم عبور سپاه ظفر اثر بود مراقبت کرد و نیزه خود را بدست خاقان منصور
داده در غایت غضب اطرف همراه سه نوبت بدست اشاره فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سوران انداخته بازگشت و خاقان منصور
باستظهار قوت صوری و معنوی عنان همت عالم پوز در براه هوا و تشنگ الطاف داده چون شب در آمد شرم قرار ابر سم گرفتن پیش
فرستاد و در صحرائی دشتگ منتظر شد که در غار دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود و موکب همایون رسیده را نصرت و فتوحی
جویست که ممالک دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پیما خبر ندارند لاجرم خاقان مظفر شتم در طی مسافت شبیز سپهر سرعت فرمود
همان لحظه از زد شیرم قرار ول معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمه خیر دوک رفتم و غیر غفلت و عدم شعور از هیچ دیان خبری نشنود و در آن
سه شنبه ۲۲ صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نموده ماهیچه علم آفتاب شیم پرتو وصول بر چشمه خیر دوک انداخت و دران موضع سیاه نصرت پیاده
جیبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید خان در میان و ابراهیم برلاس و درویش
علی ارلات با صد و پنجاه مرد جنگاوت صفات حمله کشادن در وارد بر رکاب یاغی رانان عنیز روان کشتند و حاجی محمد حسرو بمصلحت
زبان گیری از عقب امرا الطعار در حرکت آمده تا نزدیک باغ رانان رفته و با گشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت مانند
بخت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه کوچه خیابان بسان سیل شتابان روی براه آورد و بعد از
وصول امرا علامه رازی میرزا یکیک را امیر مظفر با رسال مژده و در لشکر او بتاخت و سلطان خواجه او بتاخت را با جماعتی آوزکان
بدان در دروازه باغ که متصل مدرسه مهد مرحومه که هر شاد آغاست روانه کردانیده و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه
که بطرف مزار پیر محمد خواجه ابوالولید احمد است روان ساخت و امیر ناصر الدین عبد الخالق و امیر ولی بیک را بکاخانه امیر فیروز شاه
که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و خویش نفیس با شتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در آن زمان میرزا یادگار
میرزا خود را پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرا عظام دروازه باغ رانان را بسان همالی دولت دشمنان در هم شکسته در آمدند لاجرم
انحضرت با تنی چند شاه بازتیز پرواز باغ رانان شتافته باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان بگردان بازکشیده در رکابی
در نواحی قصر آن باغ مرکبی گشته بعضی از مخصوصان را شارت کرد که بآن حرکاه در آیند و هر کس بجا باشد ملازمت رساند عرب حضرت
سلطانی امیر علی شیر قدم ملازمت پیش نهاد و امیر یادگار علی که در آن مکان توقف کرده بود بدرون حرکاه فرستاد و او بعد از احتیاط بازآمده
عرض کرد که درین حرکا پنجاه و سی نفر از لشکر خاقان منصور کوشش را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را چنین مود ما مرفرمود ما آنها را بیرون
کس جوابی نشنود زیرا که هم بر ضمایر اجتماعت استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر احادیث طلیعه را بسب خود زنانیده یادگار علی
سپر و همشیر از نیام کشیده مانند عصابر دست گرفت و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد بعد از آن خاقان مظفر نشان امیر فتحعلی را نیز
بآن مهم مامور گردانید معاودان اتحال حضرت اسمعیل فراش از باغ بیرون آخته دسته سمنی بدست آورده روش ساخت و باغ را در آورد
و بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته لبوحتی چون زنده کانی دشمنان واثق گشتند و از محال متعدده بران
قصر آمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر دوش برده بنهم و نیم فرسخی دشت سیکرد و امیر فتحعلی شاه زاده را از روی ستانده از راه

از راهی که میر علیشیر صعوه سیمرغ بیابان بردوگشتن کشتان نظر پادشاه عالیشان آورد نبیت نوزاکه گفت که در باغ عیش و مستی نازمی شاید خواجه سنجکاهی کن خاقان منصور بواسطه مرتبتی که جبلت همایونش بران مطبوع بود با میرزا یاد کار محمد آغاز کلم کرده سنجیست که از سرخون او در گذرد تا مرا از عظام که بقای شاه زاده را مستلزم فنای خود میداند تجویز سنجا و زاین معنی نمودند لاجرم همان لحظه مشتوی اجل خانه تن به پرداختش پس از تخت برخاسته اند آختش جهان کاران زین کوتاه بسیار کرد زمانه بخشتین نه این کار کرد همان است این چرخ فیروزه فام که گردید کرد سرجام و سام همانست این نال زیبا نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه میرزا یاد کار محمد گوید ثبت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال بشمار دیدم باز خبر و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بسامع امراء و ترا کمه که طایفه در باغ نوروزه در باغ زیبده اقامت داشتند رسید همان شب عنان ضبط از دست فایده طریق فرار دادند مضمون سپهر هم الجمع و بولون الله بر وصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه چرا یکجهی را که از خلال بوادی خاقان کشورگشای گریخته به میرزا یاد کار محمد پیوسته بودند موجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید و امام علی جلایر که رتق و فتق مهمات شاه زاده بود در روز دیگر بسیاست رسید والعظمة والکبریاء لله العلی المجید کشتار در بیان جلوس خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مروجهة مخالفت بعضی از سالکان طریق جنگ و جدال نظم روز دیگر کز سر نو آفتاب برگرفت از چهره زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فکند بر سریر سروری شد کامیاب خاقان والاجناب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهان بانی را از قرطلعت خود شید سیما عزت افزای سپهر حضرت گردانید و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف فرامین مطاع بنفاذ رسانید عالم شهریاری که دست بدست بیقرار میگشت در کشت اقتدار خسرو کامگار قرار گرفت و روزگار ناسازگار که خار آزار در زمین دل صغار و کبار میکشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضاة اسلام و علماء روزگار و فضلاء روزگار معتقد گردانیدن که در انتظار روزی چنین شب بیدار بوده اند اقبال آسا بیار گاه شده اتمام شافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند و سوختگان نایره بیدادی و خاک شدگان وادی مرادی باضافه عنایت و لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار گشته مضمون آیه همایون فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و ولی شایسته تکلف و تخوفی و غایله تصلف و سوسه کسری مردم سراپرده را آن روز مانند عید سعید بود و سیمان آیام نوروز خرم و فیروزی نمود نظم جهان کهنه از نو زنده گی یافت زمانه طراوت دیگر بنا یافت شد از برج شرف خور عالم افروز زمستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور همان روز متوجه تدارک اختلال احوال مظلومان شکسته بال در حضور قاضی قطب الدین احمد الاماسی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمود که رعایا و زراعان و محترفات و پیشه وران بلده و بلوکات هراة مدت دو سال از وجوه خارجی و زر لشکر معاف و مسلم باشند عمال و دیوانیان جهة طلب آن وجه نمک بر ریش ارباب جور و عدوان نپاشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه ۲۵ ماه جمادی الاخر سنه ۹۰۶ جهة زیارت حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه شریف برود روی نیاز و اخلاص بران سده سنیه سوده سنت مجاوران بجای آورد و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزد یک پسند سلطنت طلبیده گفت که در السلطنة هراة رایت سروری زمان سلطان سعید ضبط میباید نمود و اگر نفس من یاری ندهد من بافرزندم حد شرعی متوجه تو و در اجرای آن تاخیر نمیباید نمود و بر این قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید ارکان دین قویم و تمهید قواعد ملت تقویم ساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پروری مبسوط گردانید و بمدد ران اوقات بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابو سعید میرزا که از کابل بحدود بلخ آمده بود باتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا احکام آن بلده همیمنه دارد بجانب مرو تاخته و مشعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع انجبر صدر عضب خاقان

و ۱۱ الکوز در امیرزاده در ایات خطر طراز جهة استیصال بقال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود و چون بند چرکس از فرزول
بمایون رشک افزای سپهر فیروزه مقرش شد بوضوح پیوست که اعداء دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته
عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر از همان معبر بامنه باد از آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا بایع بیک
و اجتماع او تاب مقاومت با آنحضرت در خود ندیده بسان چل الجم که قبل از طلوع خورشید گریز پستیزا اختیار
نمایند عنان بصحرای فرار گردانیدند بیت همو خسرو خورشید روی تموده ستارگان نگذارند جای و بگزیدند
و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی به مرو در آمده آن ولایت را در آن جا طرح استلاق انداخت و اکثر اوقات
حجسته ساعات را بتعمیر بلاد و ترفیه عباد و تربیت امور مسلمانی و تربیت سالکان مسالک پهلوانی مصروف میداشت

ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ به تیول میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در یورت قشلاق روی نمود

از ریاض صفحات سابقه و نگارستان حکایات منتقه شمایم این جزیره مشام جان مطالعه کنندگان میرساند که در آن
اوقات که میرزا یادگار محمد ثانیا بعد از میرحسن بیک مستحسن گشته روی به تسخیر خراسان آورد بسبب اتفاق
میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده قلع بلخ را پیش نهاد همت گردانیدند و سلطان علی لکلیه
که بموجب فرمان خاقان غفران مکان در آن بلده بود دخیره بسیار جمع کردانیدند و سلطان محمود میرزا را آغانجاق
فرموده چند گاه از بیرد و جانب غایت جلادت و مردانگی به ظهور رسانیدند در آن اثنا احمد اشتاق که
پرورده حجر تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع نوزا فروز از شاه زاده روی
گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مراد بش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع
اصطناع اختصاص یافت اما از سر دلبری بلخ سلطان علی لکلیه بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی
شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و با ظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نمود در دروازه خواجه عکاشه را
بروی سپاه شاه زاده بکشاد و لاجرم میرزا سلطان محمود در فتح بلخ سیر گشته امیر معول را دست گیر و مصلوب
یاد گار آنکه که از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یادگار آنکه در آثار راه بابل همت خاقان
عالیجاه شده دفتر حقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاد و بمرافقت امیر معول عنان عزیمت به
صوب مرو انعطاف داد بیت هر که باشد زهوای مرکویت خبرش نتوان برد بزنجیر بسوی دگرش از
بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جدی در مرو به مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و
مذماران بارگاه اختصاص از هر جائی سخنی در پیوسته در آن اثنا صورت عبس و کرفتاری امیر معول بر خاطر انور خطور نمود
و اظهار آن نموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر بر بدیهه مخلص او فاتحه قرائت نمود و همان لحظه
امیر معول و یادگار آنکه بدرگاه عالم پناه رسیدند و از آن حسن اتفاق خصاصا صحبت جنت بهجت صحبت گردیدند
و در آن زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک با ایالت مشهد مقدسه نامزد گشته رخصت یورت یافت و سر رشته
سلطانی بر وجنبات احوال محمد معین و عبد الهادی که دو عمل دار سر شارت نهاد بود و ند تافت در اوایل جوت
سماع جلال رسید که فوجی از امراء سلطان محمود میرزا با لشکری از سپاه جلادت انتما بر سم الیغار بکنار
آب مرغاب تاخته اند و برادر امیر بیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کریمداد که انجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده
پیر محمد را از خم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر کریمداد را امیر سر پنجه قدرت کردانیده نابران آتش غضب

آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان بطرف مرغاب تافت کشتار و بیان
نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چکمن چون چنسرو خاوری با برزه
درجوار رساتیل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید وجود و شوی و رسمی درهم آمیخته سلطان عتدالی آثار بهادر غالب گردیده بتک
تجشاعت و فرهنگ معز السلطنه والخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا در برپای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورد و دراروخ
ماه مبارک رمضان اقبال دولت همعنان از نیورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد و در وقتی که بلال عید انگشت نما
لب تشنگان رمضان کشت آن ماه فلک سراورازی بمنزل سارقتاری رسیده و در آن مقام فرخ انجام با داب عید صیام قیام نمود
نموده دو سه روز بلوازم خسن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم را درهم نوردیده روی عدا رولت و جه همت
عالی بهمت کشت و مقارن نهضت سپاه رعد خروش صاعقه با سلطان یامیه جود نزاهت آثار ریاحین وار بالفضای دشت
و کهسار رکشیده و خیر لعل سکر لاله را فراخته بساط زمرد آثار سبزه مبسوط گردانید نظم سلطان ربیع رایت افراخت ارلاله علم کل سپاه
افواج سپاه سبزه و کل شد عازم سیر گاه بلبل و چون منزل بجبده از فرزول همایون نضارت مرغزار هفتم سهر یافت قاضی علی که در
اوایل جلوس همایون بسمع رسالت از نزد امیر حسین بایکت بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلا امیر زا دکار محمد مزار
نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بود بر تحیات محبت نشان بموقف عرض رسانیده و
باصناف الطاف خسروانه مفتخر و مباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از بجبده بموضع کل باغان
نشانیده از انجا بچچکتو خرامید و چند روز در همه اجتماع جنود عالم سوز در چچکتو توقف اتفاق افتاد و ازان مرحله خیز همایون بمنزل
المالیق نقل نمود و خاقان سپهال در المالیق خیمه بخش گردیده زوی بولایت اندخود آورد و در موضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن گشته
خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامعدود از حدود بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل حراج گذشته میمنه منزل گزیده
چنانش انگاز عقب مواکب کوکب طلعته در آید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اضارت کستر
چنان اقتضا کرد که اردوی همایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب عبور بر جوادی که از آب و آبادانی دور است
نگشت باید ناچار آن از منزل چکمن کوچ واقع شده خواجه دوکه معسکر ظفر اثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در
اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در خیز توقف انداخت
و عنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را وجه همت بلند ساخت و از خواجه دوکه کوچ کرده نماز شامی بدو فرسخی چکمن
رسیده و بنا بر قرب جوار یاغی اشارت علیه بنفاذ انجامید که آن شب تا روز خدم موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی تقدیم
رسانیده و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را تهشم معرکه کارزار کردانند صباح روز دیگر که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم چشم بعزم رزم
جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشید و قدم در فضای معرکه کارزار نهاده سپاه ظلمت سلب شب را مغلوب و منهزم گردانید
نظم صباحی کاقتاب افراخت رایت رسانده اوفات ظلمت را بغایت بمیدان راند نوازانی مواکب بجیح مانند سرمای گاه
طنطنه کوره و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر سور ان کره زمین را متزلزل ساخت نظم غریو دین کوس درنده غرب سپای
تکش در اورد لغرد و در پای حزین در آمد بجوش بدرید مغز سران زان خروش خاقان منصور مغفر ظفر بر سر نهاد و جوشن حراست
الهی در پوشید و بر بارگیر قمر مسیر شته متوجه تعقیب سپاه کشور گیر گردید در برابر لغار خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا کبرا در برزه گزیده
بود و رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تمور باگهی کثیر از اهل تهور معاونت انحضرت را پیش نهاد و تهمت ساخت و جوانغا
بوخورشوکت میرزا سلطان احمد بهمت انحکام پذیرفت و شیخ عبد الله عباسی و امیر عبد الخالق امیر فیروز شاه با بسیاری از سپاه
بهراول یقین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابو سعید خان در میان و میر معقول و التون اشق بهراولی

مقرر گشته و از انجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر بر آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان جنگ گذار و شیران بیشه کارزار مستحکم ساخت و به فضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقاتله و مقاتله برافراخت تعلم و نمای روئین برآمد باوج دود دریای لشکر درآمد بموج طلان فرقهٔ جنبک اندر هشتند بمردانگی تیغ کین اختند سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب بتیغ خون افشان همچو شیر بهلوان و لشکر سلطان حالیشان محمود و حاقت خدنگ خارا گذار بدل همچو شیر بیشه کارزار میرسانیدند تیشیر الماس گون آن رک تارک اعدا لگاف و تیر مرگ تاثیر آن صفدر جل سوی جا بجا میشکافت و در آن اثنا قنبر علی میرآخور بهمعنانی فوجی از سالکان طریق تهور از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاد و بر امیر حسن بیمور حمله کردند و مرغان تیر پرواز تیر از آشیان کمان رم داده بتیغ درشبه مبالغه فرمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زنگار آفتاب بر سر کشیده نظم بلان همچو بهرام چنبک کشاد ندانست تیر خدنگ چنان کشت لشکر بباران تیر که گفتی کمان کشته ابر مطیر و در آن حمل امیر حسن بیمور از غایت بدبرامدم خود سپر باد و تبر باد پیش رو نگاه داشته اصلا و در برابر احد را بتصمل الت قتال نمیپرداخت و این معنی چون بر غازی مظفر لوا ظاهر گشته چنان کمان بر دو کار امیر حسن باد دشمن زبان کی دارد و کی تیغ کین از نیام انتقام بیرون می آرد و زبانها ران برادر امیر نظام الدین علیشیر امیر درویش علی کتابدار و امیر بهبود و محمد علی انگ و نخبشکه و شاه و لی امیجاق و دوست محمد چهره و امیر قطعی و علیشکر تش را با سعید غفار بهادران رستم اثر بسم قشون تو تمه بجانب حسن فرستاد تا اگر او را عجله قرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار جوشن حیاتش سبوز تر چون قنبر علی میرآخور و معاقلان او بهر نیزه کر در رکش جلادت داشتند اندانستند و اسپان را بگشرت جولان داده ساقه حسن شیخ تیمور با نفاق فارسان عضا بهور و زره پوشان را از سر دور انداخته شمشیر تارک شکاف از غلاف برکشید و بسان شیر ژیان که رو بگله حیوان آورد بر دشمنان حمله عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانیدند بیت بیک حمله آن شیر مردم شکار برآورد از چنبل دشمن دمار و بدین قیاس از جوانغار لشکر نصرت آثار سلطان احمد میرزا امیر شیخ عبد الله و امیر عبد الخالق و ملیک بداغ سلطان و دولتخواجه اورنبک و از هراول امیر مظفر لار با سایر بهادران مظفر اقتباس بر صف اعدا حمله آورده آثار و رز تسخیر ظاهر کردند و آن بلیکان قلعه جلادت و مردانگی و نهنگان لجه سالت و فرزانگی در آن معرکه انچه امکان پذیر دهن ریز بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود و میرزا نیز بپای ثبات افشرده دست بهور از آستین پهلوانی بیرون کرده چنگی در پیوستند که هشتم بسبعه از شدت صدمت سم ستوران بصفت هباء منثورا آسمان گرد آلود و نقاب نعال مراکب هوا لعب آن مقدار گرد بهوا انگیخت که آفتاب جهان تاب در نقاب اغبر مستور گشته چهره نکشود و لمعان سنان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی میسوخت و بیکان پیکان آن شام برق کردار آتش جان سوز در کانون درون می افروخت و شمشیر آبدار از رنگین خون بسیاغیان صحرای پیکار دی نشانه و گریبان شفک کردن گردان نرم ساخته ایشان را از پشت زین بر روی زمین میرساند نظم چنان شعله زد آتش کارزار که دل سوخت مریخ را در ان شرار چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت فتبشه اقبال مژده و نصرت الله نصیر غریز الوقوع غازی مظفر لوا رسانید و علامات فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته و اسیر گردانیدند نا بهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنبک قرب دو لیست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا مسرقت با بقرا میرزا که با سی کس در برابر لشکر فیروزی شعار ایستاده بود رسیدند و میرزا با بقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بار یکریش بسر و رآمد و انچنان از پشت زین بر روی زمین افتاد و بیک لکشت پا پیش نگذشت و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آخسر و حالی را دراگرفته میرزا را گردانیده بودند و چون قدمی چند بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه شان بتحقیق انجامید دست از میرزا با بقرا بازداشته نامی در طریق فرار نهادند و انجناب خود را بنظر برادر کامیاب رسانیده و خاطر اشرف اعلی از ان دغدغه فارغ گردید لقد جاءکم نصر من الله و فتح و ظفر و فرار دشمنان و اژدون انعقر در منزل اجلال فرمود و امرا و اعیان را بمراتب عالیه سرافراز گردانید

میرزا سلطان محمود و میرزا با بقرا بر صوب انجانب جنود ظفر ورود غازی را بدایت صبح

رستم گردار که در آن معرکه غایت تجابت و پهلوانی بجای آورده بود ذبا صناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مخصوص و مستثنی گردانیده و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلتشان از افرق فرقدین برسانید از آنجمله احمد مشتاق را که پای جرات در میدان عبارت نهاده چند زخم خورده بود و بایالت قتبه الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در اصفهان عنایت فرمود و بچندین منزل همچون نواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت و الحمد لله المنعم المتعال و الصلوة علی محمد و آله خیر آل ذکر وصول میرزا ابابکر و لد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب قرانی و بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجامیده که میرزا ابابکر شاهزاده شجاع بلندهمت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در ممالک ماوراء النهر حکومت مینمود بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون سبد خشان رفته فاتحه متابعت شاهزاده برروی کار گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده جهات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع مکمن بضایعت پادشاه دولتمند خاقان و مکن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر مایه شعشعه پایچه نصرت آیت بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد مضافت میرزا ابابکر داعیه فرمود تا خاقان منصور طرح اخلاص و محبت انداخته و دم از موافقت و اتحاد زده که بیمه از روی دهان پادشاهی در عقد ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و سخنان مهمیز سنج تواب در گاه عالمپناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور بر این صورت افتاد و بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر گردانید که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر مخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که ملازمت سده سدره مرتبت شاهزاده میرزا علیشیر بحسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالمیان رفته چنانچه از کمال فراست و وفور کیاست انتخاب منصور بود ادای رسالت نموده و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن پادشاه سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که شاهزاده با تفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شده و از آب جیحون گذشته در ده قاضی مشرف علاقی در یافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بخشن و سور و عیش و سرور پرداخت و جمله نشین تخت عفت و عصمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را فرخناک و خرم ساخت و بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهان بانی گشته میرزا ابابکر را که گرهٔ بعد اخری بپوشیدن جلع طلا و زر و بخشیدن سپاه ان گردون توان مفتخر و مباهی گردانیده و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را بانعام جامه و زر و اجناس بفلیشه گرانمایه سرافراز ساخته حضت الصراف ازدای داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید از امیر مزید برنجید و با غوای جمعی از انگیجان که اختیار و اقتدار جناب امارت مآثار موافق مزاج ایشان نبود او را بدین رخصت شهادت رسانیده لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بغراغت گذرانیده و در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح انشاء الله تعالی و تقدس ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور و آن اوان که بواسطه استیلای میرزا یادگار محمد بعضی از بلاخواسان مردم گونه اندیش انه سوکب همایون خاقان معدلت کیش گشته نموده طریق فراری پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور گورکان با تفاق یوسف خان و فوجی از سرداران در نوروز بهم دنی تجمه سنه ۸۷۴ از دشت سلطانیان ارادهٔ دولت همایون روی گریز بجانب گرگ و قندهار آورد و بعد از وصول بکندوز ولایت امیر نظام الدین احمد بن نوکل برلاس که از عظما و امرای سلطان سعید بود و در قندهار حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و الفت دعوت نموده داد و میرزا محمد عمر مقدمه بارخواسیده پای در بند سرو دلجوی

نهاد و در آن اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزا اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بقصد تسخیر
شافت و آثار اقتدار ظاهر کرده ستم ظلم لشکرش بر کابلیان در دوران متوطنان آن ولایت تافت و در وقتیکه خاقان منصور از ماوراء النهر
کرده میرزا الماس بیگ را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و منظر و منصور بیگ پیغام فرستاده رایت اقامت برافراشت خبر طغیان
میرزا محمد عمر موثر افتاده میرزا از انجا مراجعت نموده بجانب قندهار شتافت خاقان منصور بسیاهی اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل
آخته آخور عنایت ملک و تاب خاقان بلند جناب را بسری شایسته افسر فرمان روائی و فرزندی دلبندی عنایت فرمود و ابوالغوارس شاه عرب میرزا از مهد علیا خدیجه بیگم آغا که موجب عزت و سعادت انجمار گاه خاقان سعادت انتما در آمده بود تولد نمود
و این معنی موجب فرح و ابتهاج خاطر همایون شده چند روز بتهنیت بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مرهم حسن و طوی فراغت
یافت از انجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بفراه دلجوی محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آنجا بموضع اسپنج
که داخل ولایت قائنیست شتافته خبر قرب وصول فرا و لان بمخالفان استماع فرمود و فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان
فرستاد تا همه کس را اسیر ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر آورند و آنحضرت از آنجا عزیمت تقتیل غال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست
که شاهزاده در ظاهر قصبهٔ قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد و آنگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت
شعار برگزیده بر سبیل الغار متوجه مخالفان گشت و امیر میرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی غنما کر نصرت مآثر او را
تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانسته که شاهزاده نهتوانند رسید عنان مراجعت بمعطف داده در شهان غنیمت
بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هراة خزیده آن نشستان در آن بلدهٔ جنت نشان در کمال دولت و اقبال
بگذرانیدند و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان بسوط گردانیدند امیر محمد عمر بعد از وصول بقندهار بتوهمات
دیگر لشکر جرار فراهم کشیده بطرف قصبهٔ فراه تاخت و انجا نیز بسمع خاقانی رسید امیر مظفر برلاس و دیگر امرای ظفر اقتباس با فوجی از
سپاه بنصرت اعتماد بجانب فراه و پیش الجائین مهم بمقاتله نخامیده در اشنار کرو فریز بقتل شاهزاده جوره و مملکت قندهار
تحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمده آتش آن فتنه بآب یاری تیغ فرو نشست ذکر سر افراشتن بعضی ارکان دولت
بر خلاف رضا و کشته شدن حسن بیگ تیموری بسبب مسامحت و اغتفاد و سوء رعیت چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر بمهمات متوجه آن
بود که امیر علیشیر را که در مهد اساس حشمت و مهمات و لطافت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال
رساند در اوایل طلوع بشاشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر برگ همایون را در عهدهٔ انجناب گردانید امیر نظام الدین علیشیر
بعد از چند گاهی که بلوازم مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد
و خاقان منصور این ملتمس را بغرا جابت اقتران داده در شعبان سنهٔ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را
بمنصب عالی مرتبت امارت دیوان اعلی سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر بخدمت ارفع قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من
حالا در جرگه پنج صد ده سده مقام انتظام دارم و صاحب منصبی نمیخواهم جمیع امرا و حکام بر سریر سپهر احتشام نزد یکتر می ایستند و
هر کاه مقتدی منصب امارت کردم معذورست که بحسب توره بعضی از امراء برلاس و ارلات بر من تقدیم جویند و من کمتر از امیر مظفر برلاس نیستم
دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت و حکم همایون از عنفوان عنایت بجایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچ
کس از امرا حالی ساس بر امیر علیشیر مقدم مهردار ندیس مقرب حضرت سلطانی بحق دعاء خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت تومان
اعلی گشته به پوشیدن جبهٔ طلا دوزی و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز شد و بصدور فرق انام جهان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان
واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد تا چون در آن روز نشانی بدست انجناب داد و دانه که علی الرسم بسابقی نیک
مهر نماید غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که انسان بدان نرسیده چکس بر اجائی نماند بنابر نقش برارد زمانه بنود یکی چنانکه

شرف حضرت

کی چنانکه در آینه تصور است و این معنی موجب تحسین خاص و عام گشته سبب ارادت و اعتقاد پادشاه اسلام شده و شرف اکمو صح از نشان که مهر شریف آن میر صافی ضمیر نقش پذیرآمد بجائی رسید که بعد ازان هر کس را مهر دادند تلاش نمود و استدعا کرد که انجا مهر زند و حقیقت کلمه شرف المکان بالمکین بوضوح انجامید خیاب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطا الله الرازی در تاریخ امارت نظام الدین علیشیر گوید قطعه میر فلک جناب علیشیر کز شرف حاجز بود ذرک کمالات او حرف دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل از لطف شاه عادی والحق چنین سزد چون مهر زد بدولت سلطان روزگار تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد و بعد آن روز که امیر نظام الدین علیشیر مسند امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب سرافراز گشت و بعد دین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب وزارت داخل قسم مود و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و انتخاب مدتی بعضا بعضی از قصبات تا آخواف قیام مینمود و در اواخر همین سال خاقان بهمال خواجه محمد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین میر احمد خوافی را منظور نظر عنایت و افی اثر گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه افاضل مآثر مقتدای منصب پروانه و رسالت بوده در جمیع ره و انجا مملکی و مالی مهر زند و هر گاه پادشاه در دیوان نشیند انتخاب در پایه سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و قایع سخن داد خواهان و احکامی که در ان باب مهم آنسان صدور یابد ملتمس کرد اند و بر رومی فرامین مطاعه در برابر مهر زرک همایون اطلع علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان میرزا سلطان ابو سعید چند گاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبد الحی منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا کچیک قیام مینمود و چون وفور عاطفت و کمال صلاحیتش بضمیر انور همایون واضح گردید او را ارتشاه زاده طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و همام رعیت و سپاهی بنازکی صفت نظام و انتظام پذیرفت نظم سلک آن سپهر نکو سیر زمان تازمان ملک معمور تر زند بر انخواجه پاک دین اساس ایالت بغایت متین و مقارن تربیت و رعایت انخواجه حسن شیخ تیمور تجزا اعمال سلیقه خویش گرشاکشت و دست سیاست خاقانی روزنامه زندگانی آن شیر بیشه پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ تیمور در زمان میرزا ابو القاسم بابر بسیاول بود و بواسطه وفور قوت شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در ترتیبش می افزود و حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امرا عظام انتظام یافت و او اگرچه بصفت جلادت و بهلوانی از اکثر سخنگان زمان ممتاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیا نعم مقصور بود و پیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر میکاشت در زمان سلطنه سلطان سعید روزی چند غاشیه خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با انکه انحضرت در ترتیبش غایت تشفقت بجای آورد بهیچوجی قرار برقرار اختیار نکرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعه قراقوینلو باز بآستان خاقان کیتی ستان شتافته کمال عاطفت خسروانه در حقش مبذول گشته و ایالت استراباد را بوی مفوض گردانید و او بار دیگر طریق بیوفائی مسلوک داشته میرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز بحیله از کنار آب مرغاب بولایت سلقان و جرمقان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید و رقمشلاق مرو ملازمت حضرت خاقانی را دریافته بمحوطین رعایت و تربیت گردید و باوجود این همه مراحم و اشفاق غشاوه کفران نعمت دیده بصیرتش را پوشیده نادر خلال احوال گذشته بخیال انکه چون عنایت نامه خجسته خویشان را که تعلق تا بوسید است بصحیح ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داد و با معدودی چند خویش متقر ساخت که بتی از نظر بلده فاخره هراة قدم در وادی فرار نهد زبان داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه فرمود و شخصی از نوکرانش مرد انشاه نام حقیقت ایخیال را بوسیله یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانیده لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعه اختیار الدین بعقید و بی اعتنائی سد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرا و کبار بمشاورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبد الخالق گفت تیغ رخنه کرملک سر افکنده به و در روزیکه حسن بسوبانی که یکی از دوستان

بدور سایندہ بود بنده خود را سود وہ داعیه داشت که بمبند حیله از بالای قلعه پایان کریزد بتیغ قاطع سیاست رشته حیاتش بگسیخت وخویش
از شریان در سریان آمده با خاک راه برسخیت نظم فلکت کرد بر مهرو زود کین است درین عرصان سر اکاروی امنیت یکی را بر کشد
چون خود بر افلاک یکی را افگند چون سایه بر خاک کفشار در بیان بهضت رایات اقبال شتاب اشراق جهره دفع فتنه وفساد
احمد مشتاق چون احمد مشتاق در قبضه الاسلام بلخ چند گاهی بامر ایالت پرداخت بگاه بخوت وغرور بگاه دماغ راه داده طرح اساس
استقلال انداخت بتجدد تمام وجهد مالا کلام اسباب خلاف وعناد بهم رسانیده قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان بلنظم کردانید چون این اخبار در دار السلطنه هرات شیوع یافت رای جهان کشا جهانبانی مقتضا
نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورد و زیاده ازین عنان اختیار نماند یار را در قبضه اقتدار او نگذارد بنا بران امیر عبد الخالق
را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبضه الاسلام بلخ فرستاد و ایشان را گفت که چون بآن بلده در رسند با احمد مشتاق خان بر سازند که
ما را جهه مدد بایشان سر حد روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید در دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق
بایشان در آمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت گاه داشته او را مقید و محبوس گردانند امیر عبد الخالق بعد از قطع مراحل و منازل
ببلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات و سکنات قوم فهم کرد که سبب آمدنش هیبت لاجرم او را بتکلیف نمود که از شهر بیرون رود
و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا آنچه اهل فتنه وفساد عرض کرده اند او را برادرانه تمام چون میر عبد الخالق بنیابت
سر برا علی رسید و آنچه از احمد مشتاق شنود و مشنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار براه داشت که شاید احمد مشتاق
بدلالت هادی توفیق از ساده خلاف و نفاق بجاده مستقیمه وفاق آید و بعد از انکه از ری بروعده سرتاب نکشت ما دیب او را بر
خاطر عالی ما ثر مقرر داده بر آیات ظفر آیات بفرمیت فتح قبضه الاسلام بلخ را فرستاد و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان
را بحکومت دار السلطنه هراه معین گردانید میر معقول را در ملازمت شاه زاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان باتفاق وفوق
مائده برج و باره بلخ را مضبوط و محکم گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده اعیان قرمیسر زد سلطان احمد و سلطان محمود میرزا را ارسال داشت
و مدد و طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بجمال استخلاص بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا لیکن نفس عازم کنار آب شد و
سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما قوجی از امرا و لشکریان سمرقند را مدد روانه فرمود و چون مایحتاج علم نصرت
شیم خاقانی حدود بلخ را بنورانی ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق تحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چین مهر حسین میمن افگنده به
ترتیب آلات محاصره و ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر را مرا لقسیم یافته هر کس بموجب حکم خود نزول نمود در فرا لصبا
خاقانیان در برابر برج شاه حسین منزل گزید و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر در دروازه شیر خوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان
دولت و عساکر مریخ صولت اقتضا بسهر کردن در امر گزوار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته لسیانان جهته بمواز
ساحتان آن آغاز کفتند در حفت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با سپاه
از سپاه جلاد بتخاکبنا از آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت بلند ساخته کرد ایسنده بنا بر آن فرمان
همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس با فوجی از جوق و ظفر اقتباس بمعبر تذرغنه در برابر مخالفان دولت قاهره جمعیت اقامت بر رفع
ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله بر افراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود
میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و بهر روز بسیاهی بخوت و غرور تش خشک
و جدال فروخته نهایت بشجاعت پهلوانی بظهور میرسانید و از شجاعت هر صباح که مشهور نیز گذار آفتاب کمند همت بر شجره معالی
سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کردار را پیش نهاد خاطر اقبال آثار میساخت صدای
نقاره و نفیر هر دوه کره اثیر میرسید و غریو کرنای رویسون ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپاه چیره

وچهار بر سر کشیده پای در میدان قتال مینهادند و بدست جلادت و هراست تعابان تیر مرگ نا شهریار از آشیانه کمان در پرواز آورده
از معشر سرو تنمان طعمه سباع نمودند در آن شمار روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلکت مردانگی بود و هزار قوت و جرات از پهلوانان رستم
نشان همتاز و مستثنی مینمود با فوجی از دلیران معسکر ظفر از خیک پیش برده نوک پیکان دلدوز جمعی را که برز تفصیل باید انداخت تیر و سنان
سپیر را خفته منهزم ساخت که ازان صندق تیر نگذرد و کمینه بخاعت هرج شاه حسین برآید حمد مشتاق چون حال ایران منوال زبده جمعی از
دلیران لشکر خود را از ماره پایان فرستاد و بالجمله امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و از انجمله گرگانی شاملی در دست با امیر سید
بدر آغاز مقاتله کرد و آن سید علیقدر سپر بخته پهلوانی تیره اورا گرفته جنان از پش خود کشید که آن شخص بروی در افتاد آنگاه بر زیر او نشسته
خواست که شمشیر قاطع سرش ازتن جدا سازد گرماکاه دیگری می رسد به نیزه حمله کرد و او انجنان بجنان نشسته دست دراز کرد و نیزه
این شخص را بگرفته بدستور سابق بکشید تا از پای در آمد و بر دور او گشته و سر پای ایشان را بریده بنظر خاقان فرستادند ان فرمانروا
حضرت آن زبده آولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود و باتعام اسپ و زر
و خلع فاخره و اشیاء دیگر سرافراز گردانید و در علو قدر و تمرکش افزود القصه بنا بر کمال متانت و حصانت شهر و تطویل ملال و بسیاری
ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام قتال مشتعل بوده از شام تا بام بعضی
حاضر باش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن لیالی ترکمانی که مشهور بلقرا جاچی هر شب بر برج شاه حسین برآمده و بر بالای آن بیخانه
همایون می نشستند و بزبان بخشش و بدیان کردان میساخت خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر اثر شاهنشاه و سپاه او
و آنحضرت را تحسین و آفرین میکردند و بدعای شر آن بداختر گاه شبانه روز سه چهار کس از قزلباشان را فرمود که در مقابل آن برج بروند
یکی بایستد و دو سهام خود آن شام بر زده کمان نهاده و چون قراجاچی آغاز سب و شتم کرد بیخبر آواز بیکمان بنشست و دست
گشاده و این بنده موافق تقدیر افتاده یک تیر جلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای در آمد و بگذشت
الترمی هیچ جا قرار نگرفت و آنهمچنین موجب دلشکستگی جمعه مشتاق و سایر اهل نفاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود و سفارش احوال
امیر مظفر بر لاس را در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آنحادثه متغیر گشته بر اجعت اوامر
فرمود شرح واقعه انکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لواء مظفر آب ارتفاع داده و لشکر ماوراء آب را از عبور مانع می آمد
گاهی بعضی از تراب او در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از انجانب نیز محصوصان امیر نجاح الدین محمد بن امیر علی بن امیر یزدنقل
بن امیر جهانشاه بن امیر جاکو بر لاس میآمده در باب صلح و جنگ سخن همیگردند و روزی جمعی بر آن قرار یافت که از انجانب امیر مظفر
بر لاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهانگیر بر لاس در کشتی نشسته و میان آب رفته هواسطه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را
مؤکد سازند و بدین موجب تقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر بر لاس را
بطرف مخالفان برد و چنانچه بر چند ملاحان یعنی نمودند فایده نداشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار
آب بودند غلغله فرح و انبساط باوج سموات رسانیده سورنا ندا دادند و امیر مظفر در بحر اضطراب سر بسر شده چاره منحصر
در آن دانست که خود را در آب انداخته شناه کنان روی بار دوی خویش آورد و مخالفان آغاز شبه کرده هر تیر که در ترکش
تدبیر داشتند و بنا بر انکه مشیت ایزدی مقتضی انطفار اشتی حیات جناب امارت مآب نشده بود بهیچیک از یکان اهداف نیامد
اعدا بوی رسید و بوسیله ایسی که از انجانب یکی از نوکران او آب افکنده بساحل نجات خرامید نظم کرا زگردون بیار دفخر و تیر
نیاید کار کز حکم قدر و کر عالم سر آرآب کیرد یکی حکم نیرزانی نمیرد و امیر مظفر اگرچه کشتی عاطفت نجاتی و فوت دولت خاقانی
ازان غرقاب بلا خلاص نیافت اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشته
و اختلال تمام باحوالش راه یافته کیفیت واقعه را باستیاء دکان پایه سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید

واحدث بتفصیل گشته
پای تهور پیش نهاده
بنجاحدث فی شیخ
که در میان خاک
برابر است رسید و
خواست
احدث گشته

وچون پرتو شعور خاقان منصور بر مضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر موکب گردون مراتب بپیوندد و درین اثنا توقف
امتداد ایام محاصره محیط و خلائق عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان را بجهة عدم وجدان قوت بیکار مقعود
شده و هر کس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از وصول امیر
مظفر بر اس موکب ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هراة رفته بقدر
امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشد و بار دو فرستد و انتخاب حسب الفرموده عملنموده دو سه هزار خروار از جنس حبوبات
حاصل ساخت و شتران احتشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کرد و در آن ایام که امیر علیشیر در شهر
بود میرزا ابو القاسم که در سلک شاه زادگان بموری منتظم داشت یاغی شده از هراة بکرخیت و مقرب حضرت سلطانی او را تقاعد
نموده توفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب غلغا
و گرختن میرزا ابا بکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب ظفر نشان را تا موضع گرماب
بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر نیمرمق بسلطان محمود میرزا بپیوست و هر دو برادر در اغوا کردن
که بر افقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشور
کشای بعد از تحقیق این اخبار مقتضای رای صواب نمای تواچیان قرمسیر بدار السلطنه هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشت
تا حکام و داروغگان را کویند که جنود و اتحمد و در اجتماع ساخته علی سرع الحال موکب ظفر مال بپیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا
چون دید که از سپاه ظفر مآب در کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر چنین
برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که بهای جلادت از نهر شتافی بگذرد و بار دوی همایون در آمده دست باستعمال تیغ و تیر
برآرد و بحسب اتفاق روزی بوقت نماز دیگر خاقان عالی گهر بر مارة کوه سیگر نشسته گرد امور جلها رمی آمد در آن اثنا نظرش بر پل نهر
شتافی افتاده بتعجب آن امر فرمود و همان شب امیر ایوب با هزار کس بکنار آن نهر رسیده چون دید که پل ویرانست چنانکه
گروه بود بطهور نتوانست آورد و از همان جا سوران انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت به نگاهبانی
او فرستاده تا بعضی از پرتلهای سپاهش را بار گردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرات احداث وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد
و پس از اجتماع جنود ظفر ورود عنان بگردان بجرب مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه دره کرسان روی بجانب
خواسید و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابا بکر در آن منزل قم بطلان بر حقوق ترفت
خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بگرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان
احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب شهر بروی میدان گشاده
نگشود و برادران از آنجا نیز نهضت فرموده بدان بلده مأیوس گشته بقصد دست برداز عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم
خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جیبه پوشانیده از گرماب بچکلتو رفت و از آنجا متوجه سر پل تابان شده در اثنای
راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب هراة رسیده موجب مزید اضطرار شاه و سپاه
گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فرازیشته های کنار آب را معسکر ظفر مآب ساخت و در آن منزل و یماقات ولایات
مروچاق و باغلیش در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و کوسفند و سایر احتیاجات که مطلوب خدام موکب گردون مناقب
بود بغایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا تخصیب و رفاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب هیرمند فوج
فوج از عساکر ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مصیر میرسیدند و زبان بدعا و ثنا کردن

گردان ساخته متوجه جنگ و پیکار دیدند تظلم زنبر کشوری لشکری تیغ زنان یلان سرافراز دشمن شکن پی خدمت شاه بسته بتقبیل کشاده بمدح و ثنایش زبان بدرگاه عالی سپیدند شاه سپه شد زیکت بیابان زیاد و ازانجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون منزل گرباب رسیدند و براجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند موتمی عظیم رضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن آنحال از جانب ماوراء النهر چنان آمد که میرزا ابابکر کیا خان منصور طریق فرار گزیده چون بیدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت بلند گردانیده بنابران برادران از آنجا موکب نصرت نشان بشتاب کشته عنان از معرکه شمال طرف ماوراء النهر معطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان بصحت پیوسته امیر مظفر برلاس با بسیاری از سپاه که از اکابر سپاس ثقاب اعداد مامور ساخت و امیر مظفر موجب فرموده عمل نموده تا طاهر باغ عنان بازگشیده و اگرچه میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمد در رسیدن اثر تعلل بعضی از لشکریان ایشان متصرف گردیدند آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاد و او را بصحبت کردکه زیاده ازین راه خلاف و شقاق نپیماید و بجاده حقیقت وفاق و اتفاق آید و بنابرانکه احمد مشتاق از آن عناد و انکسار نهایت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرارت و جسارت آن بود که بضمیر منیر همایون واضح گردد که از دست من کاری نمی آید و اگر نه آنچنان نیست که مرا بطریق نسیب و تزویر رشته بلا انداز و آنگاه بدین الجانبین عهد و پیمان در میان آید. احمد مشتاق قبله الاسلام خان را مظفر سپهر دوری توجه بجانب اردوی همایون او را و رؤسای امیر مظفر بکیفیت حال اعرضه داشت لیکن بنابر مصلحت وقت چون این معنی را در کنار آب مرغاب نطق انور همایون رسید خاقان کامیاب بیاغ ظفر همان نصرت اندر رکاب بجانب مقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرمود و مقارن وصول به بلده فاخره هراة احمد مشتاق تاج و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده کرد انفعال بر جمال حالش نشسته و بلطف و مرحمت آن مهر سپهر دل گشته از حرکات ناپسندیده شرسار و بعنایت بیدریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم و عاطفت غوری دیده عفو و بخشش بر جرایم او پوشید. و از جامه خانه رحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید

بیت

کسی کو بدانش بآست ز مجرم گشی چرم بخشی بآست

عرض بعضی احوال بر سبیل اجمال چون خاطر عاطر خاقان سنوده صفات متصف بجمیع محامد و مکارم و مکمل بجمیع فضایل و مآثر بود و در غضون مدت مافات زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاده و از انجانب بداجانب شتافته امیر مظفر برلاس بآستان آسمان ساس باز آمد. و بعد از چند گاه بواسطه حلول اجل طبیعی مریض گشته در گذشت و در خلال این احوال امیر شجاع الدین برلاس بالتماق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردانیده بدار السلطنه هراة حرامیدند و بلحظ عنایت خاقانی مخصوص گردیدند و امیر محمد منصب امیر الامرائی مائیه در دیوان تواچی و مال مقدم بر جمیع امرا مبهز و مفاخر و مقارن وقایع مذکور همیم اشعاب تاثیر خاقان گیتی گیر مایل بآن شده که خانم سکیم بنت امیر زا سلطان ابو سعید را که والده ماجد رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود در سلک ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام بنابران تهیب سباب طوی و دستبن چهار طاق فرماند و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده رعایا و صناع باغ را فان را بساختن چهار طاق مامی رضعت نشان عشرت افزای ریاض رضوان گردانیدند و بهر صنف از اصناف تحف بقیمتی مناسب حرفه خود لظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر سامان حکمت اقتباس بمطرلاب فکرت اختیار نمودند. سادات و قضات و علما در مجلس شرف اعلی مجتمع گشته ع مه را ستاره عقد بستند آنگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی بر بزم عشق و عشرت نشستند ساقیان حور اعذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش در آوردند و مغنیان خوش نوا از خسن سازو آواز نشاط طرب پرستان را زیاده کردند و خوانندگان از انواع اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه آنمقدار معده و مهتما ساختند که رسم جوع از میان فرق نام را فنا و ایام جشن و سور و لهو و سرور بکام مقتدا و یافته بعد از آن خاقان عالمیان روی توجه بسوی معظمات ممالک و مال نهاد و در رهگذر خواجه فضل الدین محمد که از وزیر زادگان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام مینمود و ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بهوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده با ندک زمانی او را ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک سخنان از نهایت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین محمد بعرض خاقان کشور گیر رسانید و آن کلمات مآثر افتاده خواجه مجد الدین محمد را خوشنود

وامیر بدرالدین بمجلسی و مقرر شد و بعد ازان ایام خاقان منصور بپرسش القصیده پرداخت و خواجه نظام الملک و خواجه فضل در پایه سریر بمقدار
یکدیگر با خواجه محمد الدین محمد در مقام تقریر آمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یکدیگر
را دشمن نگویند و باتفاق تغلب نورزید و خواجه محمد الدین محمد بان عنایت مستظهر گشته بر خواست و زانو زد بعضی از مقرران چون منصوبت
نشنیده بودند خاموشی گزیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه محمد الدین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافته
چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار یکی بر سم شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد علیه الرحمه آنکه پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل تمام
و تا شهور سنه ۸۹۲ حال خواجه محمد الدین محمد بهمنوال جریان داشت بعد ازان نوبت دیگر تربیت یافته اعلام و اعتبار برافراشت چنانچه
مرقوم قلم عجزه شیم خواهد گشت و مفصل این مجمل بر زبان خامه بدیع البیان خواهد نگاشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر شمه از کرو
فر میرزا مظفر الدین ابابکر و کشته شدن او و از دست برد زمانه بر ابکر میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل فاریاب از کاب ظفر
آیاب خاقان کامیاب تخلف جست بحدود و حصار شادمان شتافته معترض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت میرزا
سلطان محمود از عقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از انجا لشکری فراهم کشیده متوجه
خراسان گردید و بنواحی مرو شاهجهان آمد چون اینخبر بعرض خاقان گیتی ستوده سیر رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروز شاه و معز الدین بسایل
و امیر احمد یاری را بامیرارکس از مردم کاراری بدفع شاه زاده مامور گردانیده و میرزا ابابکر از ان لشکر گشته یافته از فرجاب بلخ آمده
و از انجا براه کابل بسیستان شتافت و از سیستان عنان بکرمان بطرف کرمان تافت و بیک ناگاه ظاهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف
شهر تغیر و کرنای در دمیده غریو صور ان باوج فلک نیلگون رسانید و علیخان میرزا که داروغه کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرده
میرزا ابابکر بشهر در آمد و چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانیده بارعیت معاش پسندیده گردیا دشاه عراقین و آذربایجان پس از
اطلاع بر این واقعه یکی از امراء خود را با بسیاری از اهل تهور با تخلص کرمان نامزد فرمود و شاه زاده مقابله و مقاتله با آن سپاه درخور نگشت
خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس در وجود حضرت خاقان منصور مستولی
و اندیشه بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس در وجود حضرت خاقان منصور مستولی
و اندیشه بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس در وجود حضرت خاقان منصور مستولی
و دار و بنا بر این با تفاق میرزا شیک و پیر علی ترکمان و سایر امراء لشکر بان رجناح بیجگال متوجه دارالسلطنه هرات گشت چنان انگلند که
بیچگان که خاقان منصور از میمنه و فاریاب الغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کنند گرد ایشان نگذشته گرد ایشان نیز انحضرت را بسر پنجه بسط و
اقتدار بهند رنج و عنا مبتلا گردانند و مدانستند که شهریاران بگذارند روباه ما توان از پای در نیاید و شاهباز فلک معالی را قصد صعوه
ضعیف نهاد نکرو بهی روی ننماید نیست غصه گار می نشود دام باز چین کاینجا نیشته باد بدست دام را القصه بعنایت مهیمن
غفور خاقان منصور از خیال محال شاه زاده و وقوف یافته باوجود شدت مرض در محفه نشسته و با یصد سوار جلادت آثار کردن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بود ناز ده بروز چون انخبر از حال حضرت خاقانی سؤال فرمود و بالهام مهیمن غیب جواب داد که در ین
ایام انحضرت از کیفیت اندیشه حدام موکب عالی خبر یافته ده پانزده هزار کس در نواحی بلده هراه در کمین نشانده تا هر گاه علم نصرت
شیم سایه و وصول بر آن حدود اندازد و پای جلادت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان سعید در ذمه این بنده
بسیار است از شهر کرخه باستقبال شتافتم تا حقیقت مقصد مخالفان را با بابکر میرزا مطابق واقع تصور کرده جان احمد
چولی را با انعام اسپ و جامه نوازش فرمود و عنیمت هراه انگیزد اده روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد شب باشاه زاده

شاه زاده همراه بوده بوقت نماز بامداد اجمال فرار یافت و در نواحی قریهٔ بهره بملازمت خاقان خلفبهره رسیده شرح واقعه را معروض گردانید
آنحضرت لوازم تحسین و احسان در باره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر
بر توجه موکب همایون وقوع یافته از خواف در غایت خوف روی باستراباد نهاد و در هر منزل جمعی از انجناب میگریختند و در هر مرحله
فوجی از سپاه شیرول بار دوی خاقان عادل می پیوستند و آنحضرت در طی مسافت شبانه روز مسارعت مینمود که میان آنحضرت و میرزا
ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف بسبب
ماندگی و کثرت باران که فرود آمده بود شب را بآسودن اختیار کرد خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب و میمنه و میسره را آهسته
راه می نمود و علی الصباح که ملاحان تعدیه گشتی نرانده بودند و خبر رسید که اکثر ممالک مغلان سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده
سخت امیر علی میرآخور و ملک پوشه بهادر و شیخ اجل اولغلی و یار محمد سارق چولی از آب گذشته و مقاتله موکب کردون مراتب
عبور نمود و میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در حوالی آوازه نفیر و شور آن سپاه را نشنیده و بگوش اعتبار نیوشیده بود بمجرد وصول خبر از آنها
موکب نصرت نشان بگاه شتابی و مامور گشتند از آنجمله امیر احمد یاری سبقت گرفته نزدیک امیرزا ابابکر رسید و شاه زاده چون او را
تنها دید عنان باز کرد و اینده تیری بر حلقش زد و امیر حمید نیز خود را بانجناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد و چون بدان مغلوب شد و
میرزا ابابکر بدیهستان شتافت و در خانه یکی از کلانتران آن موضع فرود آمده اسپی طلبید که خود را از کرداب بلا باسبا حل نجات رساند
اشخص الکشت قول بریده بهاء الدین انجناب را مطمئن گردانید و همچو در خدمتش باز ایستاد و در ساعت متوجه پایه سریر علی گشت
و بدیه از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلادر را با فوجی از تجناق ان جلادت نهاد دیگر فتن میرزا
ابابکر مامور ساخت و آن طایفه بدیهستان شتافته بکنا کاه بر کردخانه که محل نزول شاه زاده بود محیط گشتند و در آخر رجب سنه اربع
وثمانین وثمانمائه انجناب را کرفته رشتهٔ حیاتش را بقیغ تیز انقطاع دادند و آن دیهستانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده
طریق غدر سلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبد العزیز بهراه برده خواطر اکابر و اصاغر ان
دیار را که دغدغهٔ تمام داشت از اندیشه فارغ گردانیدند و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آنخبر متهیج و مسرور شده مذود
و صدقات مستحقان رسانیدند و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از ان خطه کیسه عنان بمراجعت منتشر سریر سلطنت معطف ساخت و در
ضمان صحت و عافیت بساط جهان آرا رسیده بدستور معهود باحلام عدل و انصاف برافراخت ذکر مجملی از احوال امیر شجاع الدین
ذوالقرنین ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت قادر بیچون امیر ذوالقرنین ولد حسن بصری که بصفت شجاعت
و بهادری از اکثر جنجان الوس سمرقند ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب ریاضت مستثنی مینمود در زمان
سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان منسلک گردید و بهنگام کیرودار و ایام رزم و پیکار بتقبال
سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانکی بجای می آورد و بنا بر آن منظور نظر عنایت و ملحوظ عین رعایت گشت و به
اصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده مرتبه او از مراتب اخرما و اخوان در گذشت و بعد از واقعه فتح امیر ذوالقرنین
بهراه نگاشته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانیدند تا چنانچه طلع سعادت ترتیب نیافت بنا بران خاطر فرا
قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغ لطاج خونشان عنان بکران بصوب دیار خاور تافتند
منعطف گردانیدند و سمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آنجا بسر برده بعد از
بسبب منازعتی که در میان امرا و ترخانی او بوقوع پیوست نوبتی دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدار السلطنه هرات
رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صفا شعار شده ایالت و ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال آنکه در آنولا بهراه
همراه و نکو دری برآخذ و استیلا تمام داشتند بکلک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر نمیکاشتند و امیر ذوالقرنین

فی شهور سنه اربع وثمانین وثمانمائه بالشکر مذکور وامید بسیار متوجه خصوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با انجغاث محاربت فرمود و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی بجای معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را دستخیر نظم اگرچند بودی همنگام کار ازو یک سوار از هزاره هزار به پیکان خونریز و شمشیر تیز برآوردی از همشان رستخیز اقوام هزاره و مکوری چون این معنی را کرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بخط اخلاص و فرمان برداری نهاده و دیگر سر از ربقه مخالفت گشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار در گذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان سنده نوازرتبه رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه غور و ساخر توابع و وزیری و اورادر قبضهٔ اقتدار او نهاد و اما چند سال بعضی از شاهزادگان بنوبت حکومت قندهار میرفتند و بالاخره امیر ذوالنون در ولایت آنولایت استقلال یافت و لوای مهابت و شوکت افراخته رتق انوار عدالتش سر ولایت شمال و مستون سیوی و توابع و لواحق تا فت و بعنایت بیکتلف و عنایت بتصلف انجنان بخاطبی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می افراشت از صبح تا شام در اشاعت انصاف و احقاق گذاردن نوافل و قرارت قرآن بسر بردی در میدان مصاف و قتال روح استفتدیار و رستم و فرخزاد و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین بجای آوردی نظم بروش همه عدلت کاربود شب از بهر طاعات بیدار بود ز شمشیر خونریز او روز جنگ همه روی صحرا شدی لاله رنگ و چون امیر ذوالنون تخم نفاق میان اموال و فروغی بطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور نموده در ادای مال مقرر ایلچی تعلل و اهمال بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع سایک تفویض فرمود و داروغگی ساخر و توابع را بعبد العلی ترخان عنایت نمود و بریاست غور را بامیر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن شده و در آن دیار عمارات عالیه برافراخت و اهل غور و سعایت فرصت یافته چند کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که امیر ذوالنون بوفور خزاین و نفوذ امر فروغی اتباع و جنود معمور و کشیده است و خوت و عظمت و کبر و حشمت او از حد اعتدال در گذشته لائق دولت ابد پیوند چنان مینماید که قبل از انکه کفران نعمت و سلوک در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از شاه زادگان عظام بالت آنولایت منصوب شده با قوجی از سپاه بهرام اقتدام متوجه گردد دیار انکه در اکثر مواضع امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور بموکب فیروزی اثری هویت خاقان منصور مدتی بحسن ایل عرض التفات منظور نمود تا آخر الامر بحکم من لم یسع بکل قصته کرد که بموجب تصواب انجماعت عمل نماید در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نموده و امیر ذوالنون که از ملاطم در یای عنایت خاقانی بغایت هراسان بود دهشتی موافقت شاه زاده انجا گرفته جان مباحل نجات کشید چنانچه کیفیت انحکایت در محل خود بسطور خواهد گردید انشاء الله تعالی

ذکر طهور مزاری بهشت نشان که منسوبست بحضرت شاه مردان در قریهٔ خواجه حیران

در شهور سنه خمس وثمانین وثمانمائه که معین السلطنه والخلافه میرزا بایقرا در قبهٔ الاسلام بلخ لواء ایالت و رعیت را روی مناقع گردانیده بود از ورای استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود شرح حال بر سبیل اجمال انکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش بحضرت رسالت و اولیاء کرام و عمدهٔ صفیا بخاطر سلطان ابو سعید بهادر قدس سره اتصال می یافت در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبهٔ الاسلام بلخ شتافت و شرط ملازمت میرزا بایقرا در یافته تاریخی ظاهر ساخت که آن را در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمدهٔ اصفیا محیط انوار عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیه در قریه خواجه حیران در فلان موضع است بنابران میرزا سادات و قضاة و اعیان و اشراف بلخ را جمع آورده و با لسنهٔ مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافتست تشریف فرمود و در آن موضع که در کتاب معین یافته بود کلبندی دیدند که قبری در میان آن موجود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد

پیدا شده که بر آنجا مقبور بود که بدا قبر سید الدعاة رسول الله صلی الله علیه و آله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران با یوان کیوان رسیده همگنان
بر وی بنیاز بر آن خاک پاک سوده بدرود راست مستحفظان سایسنده ابواب نیاز و اخلاص بر گشوده بدو این خبر در اطراف ولایات انتشار یافته
اصحاب امراض مزمنه و بلی مبتلایان آستان حضرت ایشان آورده بدو بدایت زمره از مجاوران انجای بسیاری از انظار لیفه صحت عاجل
یافته مقتضی الزام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص عوام در آن سده بمقام برتبه واقع شد که مزیدی بر آن متصور نتوان بود
و کثرت نقود و اجناسی که بسبیل نذری آورند بدرجه انجامید که عقول از وجود آن مقدار زر و جوهر مرتجب فرمود میرزا با یقرا چون حال بر آن منوال دید
قاصدی بمعنان برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاد و صورت واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی گردحاقان منصور بعد از
اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبله آمالی و آمال بست باوجی از امرا و خواص بدانجانب منصب فرخ
پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و قبه در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاده در اطراف آن ایوانها و
بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاده یکی از آنها بنیج را که حالا بنهر شاهی موسوم است بران مزار
فیض آثار وقف ساخت امر نقابت آستانه علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که از جمله اقربا رسیده بود و بعلو قبت و تمور تبلغ اقتضا
داشت تفویض نمود و مهمات آنرا بشیخ زاده بطای عنایت کرده جهة ضبط موقوفات و مدورات علمه امین تعیین فرمود و اگاه خاقان عالیجاه
عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داده در ضمان صحت و عافیت ببلده فاخره هراة شتافته ابواب لطف
و مرحمت بر روی روزگار رسیایان و رعیت برگشاد القصه جلوس مرقد پرنور شاهی بواسطه رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفا
در اطراف آفاق اشتهار یافته هرکس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدانجانب برافراشت و چند گاه آمد شد خلایق بآن عتبه کعبه مرتبه
همثابه بود که هر سال قرب صد تومان کیکی از نقد و جنس نذر بدانجای آورند و نقیب و شیخ و علمه آن فرخنده مقام تمامی آن اموال را صرف ضیافت
صلحا و واردوا و رابته و عمارات می کردند و قریه جوجیران از کثرت عمارت و وزراعت صفت مصر جامع گرفته بادک زمانی انمقدار جمعیت
در نواحی آن سده مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنیاد آن یکی از ابل مکرمت آن یکی از بیوتات عالیه در سلک عمارات آنجیان انتظام
هراة انتظام داشت باخود خیال نمود که واقعه ساخته مردم را فریب داده بوسیله آزاری مزور زر و جوهر بدست آورده بای
بر مدارج عزت نهند نامه شاهی در کارگاه نزدیک باستانه انصار یه آغاز صحیفه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بروی جمع
شده پرسیدند جوابداد که حالا چهار تخمل بصورت اعراب براسپان تازی سوار دریمن بحر ابرین ظاهر شده و گفته که روضه فیض بخش کیفیت حال
حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام و التحیه در فلان موضع است و اشارت بجنبتی کرد که نزدیک بخطیره شمس الدین کلک
مزارش بود و مردم بموافقت عرآنجی بآن سخت رفته فی الحال جمع کثیر از قلندران و هراتیان بر وجمع آمده بصورت قبری ساخته آغاز ذکر
و غوغا کردند و دیگر که از خبر در بلده هراة اشتهار یافت خواص و عوام از رجال و نساء روی بکاشانه کاه اورده و خاک قدم عرآنجی
را مانند توتیا در دیده کشیده و سبابای آب جیوان فرو برده آنچه توانستند بردی شار کردند و آن مزور از موضع آن قبر خاک برگرفته
هر کس میخواست اندکی عنایت میفرمود و در عوض نذر و جوهر بسیار خدمی نمود و جلوس قبر امام در میان طوایف انام بمشهور گشته هر روز
خلقی بنهایت خصوصا معلولان و مرضی بدان موضع می آمدند و مدورات کذایینده روی بنیاد بر زمین میسودند چون لنگی بکوری بسر
آن قبر رسیدی و خود را بر خاک افکندی قلندران و نوایح عرآنجی از وی می پرسیدند مرض تو بصحت مبدل شد یا نی اگر میگفت بلی
صلوة فرستاده اورا برداشته فریاد و افغان بارج آسمان میرسانیدند اگر زبان می آورد که علت تن بر حال خود است آنجا
در زیر لگد نرم میساختند که سگ کاست و منافق و ملحد است و حرمتی نمیخواهد القصه غرآنجی نه شرعرض کرد یا زده روز بدین وسیله
زر و جوهر و اجناس نقدیه دیگر زیاده از آنچه در خیال کنجد بسبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام انام شده و جمعی دیگر از مردم همیرا تیرین
هوس در سر افتاده امثال این اعانت دروغ ساخته و بهر یک در محلی از محلات در دون و بیرون هراة بعضی از ولایات قصد

ظهور امام در اندک مدتی عزیمت آن چون حال بران منوال دید از رسوائی ترسیده منهزم گردید و بطلان انجماعت نزد خاقان منصور و علما و اعیان
براه طاغ برگشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامور شده آنجناب لشکر آن فرقه را گرفته و الزام کرده تا زیانه زد و جمعی را
حبس فرمود تا آن خوفا و اشوب ساکن یافت و دیگر شر آن اندیشه باطله بر کائنون در وهن نیج بوالهوسی نیافت اما آستانه علیه خواجه
تا غایت معمور است و معاف طواف جمهور خلایق بدو دیک و دور و الله اعلم بحقایق الامور گفتار پیوسته از احوال میرزا محمد سلطان
که مشهور است بکیچیکایت میرزا و ذکر انتقال آن شاه زاده فضیلت انتما از تحت سرای دنیا بتخت اعلی شاه زاده
محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نقاوت سریرت موصوف و بحلاوت کفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا مغایت مایل و همکی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم متعارفه و در تکمیل فنون معقول و
منقول متفرد و شرح فضایل عقلا سنت بکمالات بسیارش رسمی از عنان و وصف مقالات بلغا حیا تا بالفاظ آبدارش مطرة از بحر سکیران نظم
روشن اندر دل چو صبا حش کشف کشاف و فتح مفتاحش عقلیش از قیاس عقل بروں نقلیش از مقام نقل فزوں و آن دری برج کامل
با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول براحت کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین حسین شیرازی مطالعه
کتب متداوله بجای می آورد و از باطن خورشید میامن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابق مذکور شد بعد از واقعه
قرا باغ مصحوب والده ماجده خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گیهر بود از قرا باغ آران بهزاه آمده در ظلال عواطف خال مستوده حصال
ارام یافته بر توعنایت الحضرت بر وجنات حالش تافت و زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت
و اجتمال بهمین توجه خاطر خطیرش صعبت انتظام پذیرفت و چون چند سال برین منوال بگذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست خویش معروف و مشهور شد
آثار جمال استقلال از افعال و افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنابر ملاحظه خاطر همیشه عزیزه روزی چند تغافل و پوشانه تغافل
روزگار همایون ساخت و مصور انکه شاید میرزا کیچیک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از جاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید پیش
نیرزاخت بیت بر شاخ پایدار که از نست سر بلند مشکن بدست خویش که انهم شکست تست درمان اثار و نخشنده خاقان منصور بالقاب
آن شاه زاده مغرور بکارگاه شقاوت و لوازم طواف فروفیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره بجای آورد
و عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت در آن راه شاه زاده جلادت پناه چون فرع حرارت جوانی خود شد برفع خیر عبارت نمود و حال
انکه خاقان کامیاب نزدیک باو در آفتاب طی مسافت میفرمود از مشابه آن ترک ادب نایره غضب قیامت لهب مشتعل گشته
و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون باخذ میرزا کیچیک فرمان داده کار از مدار در گذشت امرا و عظام در ساعت
شاه زاده را گرفته بقلعه اختیار الدین بردند و در یکی از برج سپهر عروج محبوس کردند بجاطفان هیچ یار سپر زدند عظم چنین است رسم سپهر
بلند قرینست اقبال او را کزند کل دولت از باغ دنیا گه چید که اسیب از خار نگیرد نه بید و چون میرزا کیچیک چند گاه مانند
لعل در صمیم کان و در در جوف صدف عمان او قات گذرانید عرق شقاقت اصلی و مرجت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق
العنان گردانید بعد ازان شاه زاده در رعایت افعال ملازمت درگاه جاه و جلال میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم مبوده لوازم
اعتذار و استغفار بجای می آورد و چون اگر گناه بخشنده شرمساری هست عاقبت الامر رغبت گذاردن تاج اسلام و ادراک شرف
زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة و السلام در ضمیر منیرش پیدا شد و بهمان لغه تمام و الحاح لا کلام اجازت حاصل کرده با
حاشیه از خاصیل انام روی بدان مقام نهض انجام آورد و قافله توفیق یار شاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقه تایید ملایک
الملکوت لازال همدان بدا ک کرا بی خاتمه بیت نزدیک بین بجز بهمراه اقتبال بدرم گاه و بگاه و چون میرزا از عبارت سیم میرزا
آن جسرو صافی ضمیر پرشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا معدم شر بغیش را عزیز و محترم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات
بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی بروجهی که فراخور تهمت عالی منقش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود و میرزا کیچیک

میرزا کچیک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته ام و زبان حال و قال با دا این کلمه لبیک اللهم لبیک گشاده مناسب میدانم که درین سفر بملازمت هیچ مخلوق قیام ننمایم و دامن عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی میالایم اگر آنحضرت لطف نموده غریب نوازی فرمایند و میسر این صعیف شریف آورده بقتضای حدیث خیر الزاد التقوی عنایت ازلی را ظرف پذیرد کمال و افتخار و فخر شرف روزگار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این التماس مستغنی بقبول نگشت و میرزا کچیک نیز راهی در دادن استغنا نجسته چند روز درین کفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بران قرار یافت که میرزا کچیک روزی بزیارت یکی از مزارات شریفه رود و سلطان یعقوب میرزا نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی دارد و در روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده بحرم طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کچیک را در آغوش لطف و مرحمت کشیده باصناف اشفاق و اعطاف طاهر گردانید و آن شاهزاده صاحب توفیق را بغایت عزت و احترام از تبریز بلا و شام رفته از انجا بمصر شتافت و میان آنجناب سلطان ملک قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات و وقوع یافت و میرزا کچیک از مصر متوجه و سراسر متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضه طیبه رسول علیه السلام عنان بازگشته حرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هراة رسید دکوش هوش میرزا سلطان احمد و اگر سکم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند شنیده دوحهٔ امید ایشان را بباری سحاب عنایت حضرت باری بثمره سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای او معتکف زاویه فراق بمنسم مژده وصال کلهای آمانی و آمال شگفته مصمون این مقال بزبان حال و قال ایشان گذشت نظم بازآن مه طلعت خورشید سیما میرسد چشم روشن شد که نور دیده ما میرسد تا ابد باد اینسرا روز کار و دلبش دولتی کز حضرت ارتقالی میرسد سلطان احمد در عهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام استقبال نموده عنوانی را که در بیت الاحزان هجران بصفت واهبیت عنایه من الحزن کرفته دار تسلیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات تحفه صفات شاهزاده عالی مقام و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علما و موالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی باستقبال پرداختند و بشرایط تهنیات و شادیها قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند و خاقان مغفور نیز خبر قدوم میرزا کچیک را استقبال نموده آن مقدار عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بران متصور نبود و میرزا کچیک در غایت فرح و سرور بوطن مالوف و مسکن معهود در آمده همواره در مسرات بسر برد تا بحوجی از علما حجته صفات بقدر عزت صحبت میداشت و بشیرات اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی میکماشت نظم نشئی بار باب دانش بدام ز کسب کمالات جستی مرام * نمودی حظ جز ذاموز کار بحشمتش از خطر حسنا یار و چون مجلس کیهر علاء پایدار ارباب وفا آسوده و برقرار کذارد و در شهور سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزاده بلند مرتبه کشت و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در کذشت داعی الله بدیه عوالی دار السلام ندای یا ایتها النفس المطمئنه بکوش هوش میرزا کچیک رسانید و شاهزاده عاطر تعلقات دنیویه فارغ کردانیده بجنان خانه فنا تشتافت الا نفس تلذ الاعین جراید نهال گلبخش کلزار اقبال الصبر صفر انار پای در افتاد و دوری آفتاب در خشیدن برج سعادتش روی بحضیض زوال نهاد نظم خورشید سپهر عدل و اقبال حمید * سرو چمن فضل و افضال برید روح کمال یافت نقصان از دیده بحبت کشت پنهان والد بزرگوار و والده عفت شعار آن شاهزاده عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره کردانیدند خود را بر خاک راه افکنده سیلاب اشک محبت اثری و دود آه جانسوز را بسپهر رسانیدند نظم بدست غم گریبان چاک کردند * ز دیده خاک را نمناک کردند ز خون دل زمین کردند کلکون * ز دود آه ایشان تیره کردون و خاقان مغفور بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا را همیشه عزیزه را پرسش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و نوئینان و ایستادکان پایه سریر آسمان

استان بایس سلاطین نگشت ایمن ملکه بحمل وحشتی که خامهٔ مبالغت قرین از تحریر آن عجز و قصور بر اعتراف دارد جنازهٔ مغفرت اندازهٔ شاه زاده در محفهٔ نهاده بر داشتند جمعی سادات و قضاة و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات استقبال نموده و نشانه از زاده کوچ جیان بان بعبد گاه شتافتند و بر تابوت مغفرت حق لایموت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی را بخطیرهٔ که در کازرگاه جنه پیش صلحت بنا یافته بود در بندو بطرز بقیه سنت سنیه حضرت خیر البریه علیه الصلوة والتحیه بخاز خاک سپردند رباعی

ایحرج جهان خراب اگر کنید ست بیداد گری عادت دیرینه ست ایخاک اگر سینه بشگافند بس کو هر حبتی که در سینهٔ تست

اصحاب آن مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه مهود و آئین روز با طعام فقرا و مساکین و ضعفا و خیرات کلام مجید نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند و روح مغفرت شاه زاده را با اصناف صلات و صدقات شاد گردانیدند مقبرهٔ منوره را باضافت تکلفات زیب و زینت افزودند و حضرت حقایق پناهی افضل الاماثل مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده و رآن ایام برای کتابهٔ آن کبیده قصیده در سلک نظم انتظام داد و طلعش بر خاطر و مثبت افتاد و بلیت رخشنده جرم خور که برین سپر طارم است قندیل کور خانهٔ شاهان عالم است و بعضا جهة نقش سنگ شاه زاده امیر نظام الدین احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانیدند رباعی

ایداشته از سلطنت عالم تنگ وی آمده از محنت ایام بتنگ

بیرون زده زین جهان فانی اورنگ بر روی زمانه بر نیاورده بسنگ

ذکر وصول بدیع الجمال بسیکم

بدار السلطنه هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد و میگردد بدیع الجمال بیکم که همشیرهٔ خاقان منصور بود و در آن سال که بحضرت ولایت جرجان رایتوآب سلطان بوسعید گذاشته رحطه آویق رایت افتاب اثر براحت در سلک ازدواج سریر ابداع سلطان انتظام یافت و بعد از فوت سریر ابداع سلطان احمد خان که از جملهٔ خواتین و شجاتین مزید شوکت و مکنت بنیاد داشت آن درة التاج سلطنت را بحباله نکاح خویش در آورد و بدیع الجمال بیکم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت انکاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بر بسته جهد علیا جهة ملاقات براد رصوب خراسان در حرکت آمد سریر کلاه ش سلطان محمد خان در مستقر سلطنت آباء و اجداد توقف کرده عمد خود تر تهیا در سلطان وخواهر ش خانزاده خانم موافقت والده احتیار فرمودند و چون محفه زرنگار آن بلقیس عفت بشهار بجد و د سراة رسید خاقان منصور مجلهٔ صفیان تخت خلافت و شاه زادگان و امراء و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیکم را بحرمت هر چه تمامتر بمستقر عز و کرامت رسانیدند و لوازم ساچقی نثار و شارسجای آورند و سیصد طغی دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته پیشکشهای لایق گذرانید و حضرت خاقانی بمقتضی عطوفت و مهربانی در همیشهٔ عزیزه و اولاد ش کمر بسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای همایون خاقان مسموع و مقبول چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا را از بلخ بدرگاه عالمیان طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ درایت امیر نظام الدین درویش علی کوتکناش نهند و بعد از وصول بایقرا میرزا بجهة خان شاه زاده عالی مکان مظفر حسین میرزا بترتیب اسباب طوی و برافراختن چهار طاق فرمانداد و باغ راغان جهة آن کار تعین یافت هر یک از شاهزادگان و امراء و نوئینان در گرد حوض آن باغ که گوئی مثال آب عذوبت مآب مالامال بود چهار طاقی که از غایت زیب و زینت عبرت روای سپهر مختصر امیمود براه راحت نظم مهر سوا آن حوض کوثر اثر شده فراخته چهار طاقی دلکر مزین بدیبای رومی و فرنگ زاجناس نرد و زری هفت رنگ هر یک نشسته بهی مرجین چو در تصر باغ خیان حور عین زهر دم ربوده دل او دین همه فرخ بخش جانهای نگین همه وضاع و محترفات راست کوچه در باغ را تا کنار حوض راست ساختن چهار طاقهای پر تزئین دکاکین غرابت آئین عبرت نگار خانهٔ چین و رشک افزای بروج چرخ برین کرده بودند بلبت بهر سو دکانی شده آراسته جهتها در آن هر چه روا خواسته و خاقان منصور از باغ جهان آرای بدان منزل دلکشای نقل فرموده قرب دو ماه هر روز نماز پیشین باز مرة از مقربان بارگاه بهشت آئین در چهار طاق خاقانی همایون که بطلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امراء و شاهزادگان در چهار طاقهای خود قرار

قرار گرفته بجمع مراج یکانی و اجتماع اخوان و اخافی تمام میمود و در آن ایام فرح و سرور در خواطر جمهور نزدیک و دور سرایت کرده مهند سامان
هر باشیه و صناع بیکران بیشه انواع تعبیهای غریب و اصناف موجب بعرصهٔ ظهور رسانیدند و هر طایفه متناسب حرفه خود صورتی مانند
و پیکری بدیع مانند آن ربط ظاهر گردانیدند و در آن اوقات مازیار باب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صباحت هر روز و هر شب در محافل
ارباب عیش و عشرت جمعی کثیر حاضر بودند و نسمات دلکشای و ترنمات فرح افزای نشاط بزا و پیر و صغیر و کبیر می انگیزد و فروغ جامهای لعل فام
که از شراب ناب عالمان و در بزمی پرستان را نور و صفای بخشید و تاب حارض ساقیان زهره جبین که با نور آفتاب برابری مینمود محفل مستان
چون فضای سپهر برین روشن میگردانید نظم پریکیران نغمه پرداز کهی از ساز دلکش گه از آواز نوای عیش و عشرت می سرودند نشاط
باده نوشان میفزودند و در آن ایام بحسب انجام مکاولان آستان فلک احتشام هر ساعت مایده های مطعام بعد دگر کواکب چرخ فیروزفام
مصدو و مهیا میساختند و از فوز اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه رسم از وجوه از عرصه عالم برچیده اند خشد مثنوی بزم خسروی هر دم مکرر
شدی جوانهای نعمت پرور بهر جوانی نعمتهای شاهی مهیا بود هر چند انکه خواهی و در روزیکه طوی برزک بوقوع پیوست در سال
که اصحاب تنجم و اکابر ارباب تعویم اعتبار نمودند بمطلع حسین میرزا سلطنت خسان تقدیم رسید و دست عنایت حضرت خاقانی
امرا و ارکان دولت و نوئینان و معتمدان سده مرتبت را طلع نفیسه پوشانیده بعد از انقضای اندک زمانی از آن جشن سور و وصول
مظفر حسین میرزا بجد و بلوغ خاطر هما یون خاقانی مصور گردانید که خان زاده خانم و دختر ربیع الجمال بیکم را باوی در سلک ازدواج کشند
و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته گردت دیگر بدستور مذکور در باغ راغان امر بستن چهار طاق و سایر موجبات سرور بوقوع
پیوست و در اوایل شهر شعبان المعظم بمقدم رسید و بعد از آن لیالی میمان ابو منصور مظفر حسین کورکان و خانزاده خانم امر نخاف بوقوع انجامید
چو جان و تن بهم پیوستند از هستان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سلطنت ایزد تعالی و تقدس بحکمت الله بتبدیلها بموارهٔ قضای آن
بود که در روزگار ناپایدار دنیا هیچ راحتی مقارن جراحتی نباشد و هیچ عیشی مستلزم مخلی بسروری قرین غمانی و هیچ سروری متصل بغم جان گزائی در خلال این
احوال پادشاه حمیده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار رحمت حق عز و علا انتقال نمود و این معنی موجب
ملال خاطر سترده و مکاثر خاقان بمجال شده چنانچه در مقدمه راست چندین روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا
و ایتام و ختمات کلام ودود الجلال الاکرام اولا و اجلا و سلطان مرحوم سلطان ابوسعید میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان منتسبان بحضرت
خلع گرانمایه پوشانیده بالباس تعزیت بیرون آورد و در زمستان آنسال التقبالاق مرور فتنه در باب تهدید سیاط عدل و داد و تشیید اساس
صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد **ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی و تربیت یافتن**
خواجه مجد الدین محمد کرت ثانی در زمستان سنهٔ ثمانی و ستین و تسعمائه که خاقان عالی مکان در مرو شاهجهان طرح استقلال انداخته
بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نمود که امیر مقرن که بعد از فوت امیر ولی بسبک والی جرجان شده بود از آن مملکت با ایمان اقبال آشیان
آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر بتقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد و چون بکنوس صهبای
با امیر صفایی ندیم در میان نهاد و بنیاد برد و خورد میلان خاطر عاطر بعدم تحمل تهمات خاقانی و کثرت تشعف بسلوک طریق حصول رضای سبحانی
بخست بقبول آن امر مبادرت نمود و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورد و در نظر زمان بارگاه عالمپناه امیر
نظام الدین بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برده و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مقرن شهر بانه گذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت
و کلفشان ستراباد را فرمان داد که امیر عدالت پناه و عفیرت افزای گلستان ارم ذات المعاد گشته سادات و علماء و اشراف مفخر و مباهی
شده در عایا و مزارعان بمین انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنوده

حکام و ولایات مازندران و استمدار و کیلان چون از خبر حکومت آنجناب استماع نمودند رقیه بر لقه اطاعت در آورده رسل و رسایل بایشان فرستادند و تحف لایقه و تبرکات را لقه ارسال داشته چوا هر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که حضرت اسکندر ثانی امیر تیمور گورکان بدولت و سعادت بظهور رسایند و مقرب حضرت سلطانی ایلچیان تمامی سالکان ممالک جهانبانی را با انعام اسپ و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند همت خویش جهة سلطان یعقوب میرزا و حکام کیلان و مستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و مسرانجامی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن مملکت تمکن فرمود جناب نقابت قباب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید قطعه آن امیر عدلشیعه که دارد اوصاف برون زحد تقریر چون کرد قبول بار امارت تاریخ شد اش امارت میر و بهمدران زمستان که خاقان منصور ولایت مرو را بخود حضور فایض السرور مخصوص داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار و اختیار بر افراشت مفصل این مجمل اگر آنرا نویسد باز که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کسان را نگفتند که بالجمله بخواجه مجد الدین محمد سخنان تقریر آمیز بر زبان آورند و انتخاب از اکثر مناصب عزل کشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود و در سایر مهمات سلطانی مدخل نمیبود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجه بلند مرتبت شده اما چون سر علیشیر بجوزه آن معنی نمیبود و زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل میبود و پس از انکه متوجه حضرت سلطانی از ملازمت خاقانی دور افتاده روی بسترآباد نهاد و خاقان بنده نوازش خاطر او را بر زبان قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را بمراسم بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از انکه این اندیشه را بخیر وقت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایه سریر جهانبانی نیسته بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مهلع دولت آن کسی جهة همتی که روی نموده سر انجام میباید کرد از دو وزیر چنانچه میباید این سخن را جواب گفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بزلو در آمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه را که بهر سال مبلغهای کلی از اموال دیوان تصرف مینمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان چیزی رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متبسم گشته بکلی همت بر تربیت آن مهر سپهر کرامت مقصور گردانیدند و روز دیگر قامت قابلیتش را بخلعه گرانمایه آراسته فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان بایشان و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات داد و خاطر خواجه مجد الدین محمد باشد و بیچکیک از امرا صدور و روزراء انجکیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی را بی وقوف و دستور انجناب عرض نرسانند و رای صواب نمای او را در فیصل مهمات سلطانی و سر انجام جمیع امور سرکار دیوانی عمده دانند و مقرر شده که میشان آستان سلطنت آشیان در فرامین مطاعه انچه خواجه والا تبار در اعتمادات سلطنه و توطن الملک نویسند القصه مهم خواجه مجد الدین محمد در تکلیفه ارباب تواریخ و اطراف حکایات شهرت تمام دارد و مفصل انحکایت را بعضی از مورخان بنظم و نثر آورده اند و بعضی بتخمیس رفته صلحکشان بازآمده خواجه زبان حال او را بدای مضمون ترجمان گشته شعر

شب بلدای مراد شاد صبح بدیدم ۵ یافت فضل غم از فاتحه صبح کلیدم دل گرفته چو دیدم حدا راست گلستان و خدا راز گل بخت بدیدم

و چون خاقان منصور فضل گستران در مرو شاهجهان بپایان رسانیده مانند آفتاب مایل بمغیب الشرف خویش گشته به صوب دار السلطنه هرات میدوران شتافت خواجه افضل الدین محمد بنور فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بالقید مصادره و مؤاخذه بمقتضا خواهد کرد اینه جهة مخلص خود تدبیری اندیشیده به آن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده پسر کار آزموده رقیه محی سیات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانه عامره رسانم خواجه مجد الدین محمد بنابر ملاحظه انکه هر گاه خواجه افضل غایب باشد معایب او را آسان تر خاطر نشان خاقان عالی گهر سازد او را اجازت داد و خواجه

تمامی

۵ بهره ۳

وخواجه فضل الدین محمد مانند شیر از خانه کان بیرون جسته با ستر اباد شتافت و در علیت اخوه جه بلند مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجه کمال تصاعد موده جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا کمر خدمت اخوه جه عالی گهر بستند و رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران از دست تغلب و تطاول دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و منصفت فارغ البال آسوده و خواجه مجد الدین محمد بکمال و مسعدیان استغلال را بمضاعف رسانیده کشیده بهر کس در وقت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه فضل در امری از امور پادشاهی دخلی داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت و بهر چه دست قدرت بدان میرسید فرود آورد. لاجرم در اندک مدتی قریب دو هزار تومان کپکی از ثابت و ورزا و عملهٔ دیوان اعلی و بقایا بتحویلداران در خزانه عامره محفوظ شد و اکثر نویسندگان بیتاهی آن محتاج گشته کار ایشان بجان رسید از فرط حماقتش هیچ عملدار بر یارا بخود که کمین بار و یکدینار از رعیتی برشوت ستاند و از کمال سیاستش هیچ عوانی را زهره مدت نبود که بمقدار سر سوزنی آزاری بسازاری رساند نظم پاس عدلش رسید تا حدی که بروی درشت هیچ عوان خوره از دست کس نیازد برد مگر از دست زر گران سوبان و خواجه مجد الدین محمد بهر روز از صباح تا وقت پیشین بهمت بر تحصیل مهمات سلطانی و سر انجام امور دیوانی میگماشت بعد از ان تا نزدیک نیمشب با طایفه از افاضل روزگار و علماء رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هرگس دیرین تا بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبول تر میگشت در دو سخن خواجه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بود می و انجناب در ترتیب اطعمهٔ گوناگون و فاکهه تمام تجرون و لحم طیر تمام تشهون مبالغه فرمودی و معتمدان سلطنت با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تند خوی و درشت کوی بود و بادنک چیزی غضب بر نهاد چش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام می گشود. امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات شتی میرنجانید و اثر بد بانی او با کثیر از لجگیان و مقربان آستان خلافت انشیان میرسید از مضمون کلام سنجر نظام و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت عاقل بود و بمقتضای مخواهی و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس بهیچ حد و حال متوسل و بنار علی بداالاکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان بسته و در کمینگاه بکره و غدر منتظر فرصت نشسته و انجنان ساب بعد از انکه سه سال و کمال اختیار و اعتبار و استقلال و قوت گذرانید متواتر و معاقب شده از خراسان فرار نمود و در راه نگه بیمار گه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه ازضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون والتائید

ذکر فوت بیکه سلطان بیگم و بعضی از احوال عاطفت و والدهٔ بدیع الزمان میرزا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان محمد

ملکه تند خوی درشت کوی بود و بواسطه علو نسب خود را برسایر زوجات طاهرات خاقان مغفور فایق تصور می نمود و بمرکاه که آن پادشاه عالیجاه بصحبت بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتری کرد یکی از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت بنسبت بجنات و افر نکبت بجامی آورد و چون همچنین از حد اعتدال تجاوز کرد شت انحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر ملاقاتش در گذشت بنا علی هذا آن ملکه حشمت اتما در غایت حزن و ملال روزگاری گذرانیده تا در شهور سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت انتقال گزید سلطان بدیع الزمان میرزا جمیع شاه زادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده بجنازه رحمت اندازه اش بانتظمی هر چه تمامتر برداشتند و در کبنه بدر سنه بدیعه که بنا کرده معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده با طعام طعام و خلعت کلام قیام و اقدام فرمودند و بعد از ین سال پهلوان محمد گیر ولست که دار و غهٔ میراه و کوتوال قلعه اختیار الدین بود و با فرق عایا و عامه برایا بر نهج رافت و منصفت سلوک مینمود عالم را وداع کرد و نزدیک بهزار سادات مصرح مدفون گشت عمارتیکه بر سر آن مزار فیض آثار ساخته و پرداخته پهلوان محمد است بتقبل الله ذکر رفتن خواجه فضل الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان

چون خواجه فضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و فاغیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که بتعرف و تلقیب میخواهد از جانب او خاطر نشان خاقان منصور گردد بود فرا میطلبد

در باب جلبش بدار الفتح استراباد روانه گردانیده و خواجه افضل دانست که اگر پایهٔ سریر علی معاودت نماید نایرهٔ غضب خاقانی که بسبب دیگر خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تأمل و اندیشه بنا بر سابقهٔ اسباب امیر علیشیر متوجه عراق و آذربایجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل شرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب را دریافته مشمول انعام و احسان بیکران گردید و امارت قافلهٔ حجاج برای صوابنمایش مفوض گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منوره خیر الانام علیه الصلوة و السلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در حظیرهٔ جرجان بضبط امور ملک و مال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان والا فرمگیرست همینش غلبه کرد بعد از استخارهٔ امیر بدار الملک را در استراباد قایم مقام گذاشته بدالسلطنهٔ هرات خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس کرد که ایالت اولایت بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا آن جناب پیش از این بشرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا نشنود و پس از روزی چند معرب حضرت سلطانی را حضرت معاودت فرمود و آنجناب چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانیده و در آن اثنا امیر حیدر را جهت عرض بعضی از مهام پایهٔ سریر بهر استشام ارسال داشت و چون امیر حیدر را از نشاط وجودی بهره تمام بود در وقتیکه کیفیت شراب آن نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکلی کاکلی را تقطیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد او و بدین لاجرم تو بتعظیم او را و بتعلیم تدبیر اندیشه مخالفت بر صفحهٔ ضمیر منگار و خاقان منصور از شنیدن این سخن مضطرب شده بلحنی همچنان برق و باد باستراباد فرستاد و نشان همایون در باب مهمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته در آن نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و اینچنین در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده چون آن قاصد شرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاد و امیر را که ازان قضیه صلاحیت نداشت و احترام بارگاه عالم پناه بسته در عرض ده دوازده روز از استراباد بدرگاه شتافت و بعد از تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرد بهیچوسطه عرضه داشت ننموده که اینچنین امیر حیدر عرض کرده که ذکر محض و بهتان صریحست و هرگز این نوع سخن بگوش من نرسیده بنا بران امیر حیدر را فرمود تا مقید گشت و امیر علیشیر از حکومت استراباد و تحویل امارات بمبالغه تمام مستعفا نموده الحاح از حد گذرانید و خاقان منصور ملاحظهٔ رضای خاطر امیر نموده مأثر فرموده آن ملتمس را بعرض قبول مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی بعز اقبال و وطن مألوف و مسکن معهود مراجعت فرموده بواسطهٔ ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجایی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب مینوشت و القاب آنجناب را بموجب در قلم می آورد که جناب هدایت مآب معالی ایاب زبدهٔ ارباب دین و دولت قدوهٔ اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق البرکات رکن السلطنة عمدة المملکة اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرت السلطانی نظام الحق و الحقیقة و الدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه الفقره بعد از انکه امیر علیشیر از حکومت استراباد مستعفا نمود بدار دیگر امیر مرخص جهة ایالت آن مملکت توجه نمود گفتار در بیان ترویج شاه زاده محمد معصوم با دختر الغ بیک میرزا و اذین سبب مخاصمت از پل مالان تا باغ جهان آرا در خلال احوال گذشته بسامع جاه و جلال سید که پادشاه سعید میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید در پس پردهٔ عصمت خجستهٔ دارد که از مهر و دیدار عارض فتحانش کردش سپهر دوار همه آن چشم کرده و از شرم عارض لالهٔ نوازش مهر سپر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک رفتار قامت خوشخرامش پای در گل و نفشه مشکین از غیرت زلف سمنسانش بغایت مخجل نظم دو چشمش دو آهوی مردم شکار دو ابرو دو تیر فتنه روزگار زمین سا دو گیسوی عنبر بیز دو آهو بچهٔ فتانی دو شب لیلش رشته رشتهٔ جان کشته زه دمانش بران رشته بسته گره و خاطر همایون مایل بآن شده که آن پری چهره را بعجبا از ازدواج شاه زاده محمد معصوم رساند و بواسطهٔ آن وصلت بنیان مودت با میرزا الغ بیک تحکم کرداند بنا بران قاصدان بسمرقند ان بانحف فراوان جهة تمشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیک فرستاد و ایشان

والیشان بعد از طی منازل قطع مراحل در حضرت کاپل شرف ملازمت پادشاه عالمیان دریافته بعد از ایالت و رسالت نمودن و زبره و ج سلطنت و جهانبانی را برای وی توج خلافت و کشورستانی جوانبخت کامگار می نمودند میرزا الغ بیک آن همه را اغراب جابت مقرون گردانیده و بیراق همه علیا اشارت علیه مبذول داشته در باره یکیان اصناف انعام و احسان فراوان تقدیم رسانیدند و اوایل سنه خمس و تسعین و ثمانمائه محمد بیگ دارغا بخشی که دیده کردون پیر در نظاره آن حیران ماند و نظری مکر بیسی و فن صنیعه چنه نصاحت عین الکمال آنست و آن کاه الدین کهروا برزبان راند بجانب خراسان روان ساخته و چون خبر قرب وصول آن دختر قرمیگ بدار السلطنه هراة رسید خاقان والا کهر بترتیب طوی و آئین سپاس شهر و کوی فرمان نفوذ امراء و ارکان دولت بسر انجام اسباب جشن و سرور و ضرور یات ایام نشاط و سرور مشغول میبودند و در باغ جهان آرا میراق آن کار کرده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشوده بودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از سافل تا عالی جهان را کوچه و بازار ها آئین بسته و چهار طاقها را فراخته تا حدران و دکاکین را مدیان و چین و مخمل پوشانیده و طلسمات و اطلس خطائی و تا چه مفت زلک بیاراسته و انواع اطعمها بصور تی پیرسته که در تقریر و تحریر کجا گنجد آن از استطاعت قلم دوربان و از حیطه تحریر بیرون و اگر حیطه تحریر بیان توقف علاقت و جهانبانی نیارد تا ترتیب کرده و در محفلهای کوکبه نشسته بامتقبال استقبال نشافته و در روز دوازدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره در سرمالان ما آن نامبرده شهریار می طلاقات مفوده و از جانبین شرائط کشش پیگیش بشارت تقدیم رسانیده و امقدار زر و گوهر سپاچق کرده که قافله نیارد از مرحله جهان خت بر بسته و دست عنایت بخشنده کار سازا بواب غنا بر روی مساکین و فقرا کشاده همان روز در سرمالان عوتبه باغ جهان آرا کشته و تماشای آرایه ریده بر یک فرسخیت از دو طرف معلیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز بنوای رود و سرود صدای چنگ و عود را دای منبت میسنوده و در سر چشمه قدم امراء و ارکان دولت خاقان منصور و شاه زاده محتشم مقصوم مفوده و اجناس ماحصور نثار عاری زبره اوج نامداری میفرموده و مین ترتیب و آئین اورا بباغ جهان آرا رسانیده قضاة و علماء و اشراف و فضلاء در مجلس همایون نشسته و بمقتضای شریعت غراء آن دو شاه زاده چشمه قرین را بایکدیگر عقد بسته و چون مناطق تقدیر پرده زر دوزی روز را پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه مشتری در مجلس نیلوفری اعانت دلبری کرده مقارنه ایشان صفت بتسیر پذیرفت شاه زاده محتشم مقصوم بمجلوتخانه خاص خرامیده و آن قمر پیکر زبره جبین را در برگشیده کام دل از و حاصل گردانید بلبت بلماس تجلد کوهری صفت که نتواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانه زرنگار آفتاب در فضای زنگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید و شید عرصه ربع مسکون را منور و مزین ساختند بلبت روز دیگر که بر نگاه سپهر کشت روشن تر طلعت مهر حاقان منصور در نرنگاه پهر اشتباه طوی خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و رزم نشاط بنوجهین خورشید قرین شاه زاده کان عطیت آئین آرایش مایقت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعه رطلهای راح ریحانی بصحاف شفق گلگون نامت تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق اطراف آن محفل انور و صفا گشته و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور سرور باده پرستان را زیاده کردانیده نظم چو گلگون گشت از می روی ساقی نماند از هوش مستان هیچ باقی معنی از نوای روح پرور برقص آورد و کردون مدور مطربیان چرب دست و خوانسالاران شیرین زبان بهرخان نغمه لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصله خیال گنجد فرون و از انچه باحاطه دایره احتمال درآید بیرون و فاکهه مما تخیرون و لحم طیر مما یشتهون می کشیدند و قافله جوع را از معده خواص و عوام اناما هر روجیکه جوعی مگس هوا می که جایند نه بقیه خوش خورد و نهاد هر چه خواهی زمرغ اورد حاضر با ماهی دریا بن نهج چیدن روز بساط نشاط مبسوط بود حاقان منصور در بزم عرفی و دوستگانی نشسته بلوازم جشن و نیاز مشغول بودند و چون ازان کار طالبت دست داد بلطف تحاط ما هی دستمالی اشارت کرده ابواب تقویت سرعت حضرت رسالت پناهی برکشاد ذکر سلوک امیر معزول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او باشارت صوفی خلیل و مملکت عراق سابقا خامه واسطی نژاد بتقریر این راز زبان کشاد که چون امیر علیشیر از ولایت اسرار اباد استعفا نمود حاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت با میر معزول رجوع فرمود و از انکه امیر معزول در جرجان بفرمان روائی اشتغال داشت در شهور سنه ۸۹۵ حکم همایون صادر شد که جناب اعالی آبا ب فخار الاعاظم والاعیان خواجه فخر الملة والدین خواجه مجد الدین تنکچی که مرجع و ملاذ اکابر ولایت مازندران بود بدیار یه سر بر جلافت مصیر

شتابد و چون سایر ایله بر حسب مثال الزام الامتثال باستظهره براه رسید بنا بر سعایت بعضی از اهل شرارت در قلعه اختیار الدین معتقد و محبوس گردید آنگاه فرمان خان عالیجاه لفاظ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد چاکنجی و امیر درویش محمد سوجی با ستره باشی فتنه ضبط جهات خواجه محمد الدین پردازند و اولاد و امراد او را کلا بانتخاب رانند و معتمد سازند و امرا بانتظام مهمات مشغول دو سه روزی در تشییعت آن مهم با ایشان موافقت نمود و آخر الامر بواسطه تخیلات لفظی و تسویلات شیطانی عصیان نصیبان و فرمانی بر پشیمانی بسته با خواجه شمس الدین محمد کنجی و بعضی دیگر از قربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و کرفتاران را از بند کرفتن رها ساخته بدست بشیری ابواب فتنه و فساد بر کشاد و خالی بجناب سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین اجل اکرم بطعن نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بکذار دین حج اسلام فایز شده بستاد و چهار مرحله از مراحل بندکانی طی نموده بود بدرجه علیه شهادت رسانیدند و خواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان میرنظام الدین علیشیر بود و در آنولایت بضبط سرکار خاصه خجسته آثار اشتغال داشت از عقب سید اجل پا بسته و ام محمد بن و رفقا چون این حال مشاهده نمودند زمام استرا باد متوجه دار السلطنه هرات کشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر معزول عتب نمود زمام سلطنت استرا باد را در قبضه اقتدار شاه زاده کامکار ربیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر معزول بجانب عراق و آذربایجان کریخت و در رشت ستت و تعین وفا نامه که سلطان یعقوب بیک فرمانده آنجا بدو نوشته بود و پیش از پیش میرزا بر تخت سلطنت نشسته به تبریز رسید و میرزا یعقوب بیک بنظور نظر عنایت و التفات کردانیده در سلک امرا بعظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر معزول چند ماه در ظل حمایت میرزا یعقوب بسر برد در روز یکه شاه زاده با بعضی از امرا عدار دولت متقابله و متقاتله اتفاق افتاد و قصد کرد که قدم در طریق بیوفائی نهاده بخاقان پیوندد اما در وقت توجه صیقوب مخالفت نعمت شامل حال آن نکوسیده افعال کشته بصوبی رحیل کرد که قاسم خان مهمات میرزا یعقوب کیفیت عزیمت او را استماع نمود و در ساعت آن ملک حرام را بین خود و طلبیده بضرب خنجر فرمان فرموع رخته کرد که ملک را کشته ذکر مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او با دیگر برتبه وزارت خاقان کشور کیر در آن اوقات که خواجه محمد الدین محمد در کمال اقتدار مستقیت مهمات ملک و مال میپرداخت اکرچه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت مزل کرده اما از درجه اختیار و اعتبار ساقط نساخت و خواجه نظام الملک چند کاه در مقابل عتش در کار کذاری نه آخر الامر مانند ماهی در شبکه اضطراب آغاز نهاد و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه محمد الدین محمد زد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بنا بر وفور التفات و عنایت الفریضه را بخش تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون بتوشور خواجه محمد الدین محمد بر کردید و بر خواجه نظام الملک افتاد کی بحمیت بر دفع شر او مقصور داشته جمعی از سر اشغال را بر قرار و اخواهر نمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشتیاق پادشاه مدد علت شده خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع مقید و مواخذ کشت و محصلان بهرام صولت بخانه بیت راه و شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را چهره مزید اذال و اهانت بکرور در سر چهار سوق بلده هرات فتین کردند و چون بدار و اضرار خواجه اعتراف نمود اموال و کذشت و قای جهات و متعلقات او و اتباع تخواه و وجوه برآمد ران کشت خواجه محمد الدین محمد رحم فرموده اشارت نمود تا بسایر اتباع خواجه نظام الملک برداشته و او را مطلق العنان کذاشته معتمدان بخانه او فرستاده و شک و حسد در کانون سینه او امراو ارکان دولت آغاز اشتعال کرده باهم اتفاق نموده قوا عهد و پیمان را بلفظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه محمد الدین محمد را در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه رسیده بخاطر شان مخطور نمود که چون دست از سر انجام مهام سلطانی بازدارد مجملت که نوسیان بعطا و معقربان بارکاه بپردازد اعتشام نوبت دیکر خواهد نظام الملک را بر سر وزارت نشانند خواجه کرد مخالفت برسیان بسته بمقام دریده بنابران خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده کفت که من کرت دیکر تراز سند وزارت متمکن میکردانم تو زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضه درایت قوی همم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من سر باز زنی و بر جاده خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من بطرح موافقت و یکانکی پیش آئی خواجه نظام الملک بمعنی را خوش عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه محمد الدین محمد بیعت کرد و

بیعت کرد و باساس معاهده رهسپار گشت و روی بسر انجام مهمات و راست آورد و بعد از آن با موضوع پوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه محمد الدین محمد نسبت برادر او امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوک میدارد بوقت مجال و هنگام فرصت در مجلس اشرف همایون زبان بغیبتش گشاده و محاسن احوال او را نزد میرصاحبی صمیم بتوده تا حصال او را بصورت مهالج اعمال بر لوح خاطر پادشاه دیندار خیال عصیان نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بنا علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست که خواجه محمد الدین محمد جنید کاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل ننماید تا پیش از آنکه مهم اضطرار انجامد از روی حسن اختیار از اشغال ملک و مال استعفا نماید و مهم بر ذمه قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافراز را از مناصبی که داشت معزول گردانیده و در روز غرل مبلغ شصت هزار دینار کیکی انعام فرموده خلعت طلا دوز پوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملک باستقلال در سر انجام امور ملک و مال دخل کرده خاقان منصور روی توجه بقبّة الاسلام بلخ آورد گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از صحیفه احوال امیر نظام الدین و پیش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ در ضمان تأیید حضرت پروردگار چون امیر درویش علی بمکرمت و مرات از نقلت استماع نمود که اختیار و عنان اختیار خواجه محمد الدین محمد بحضرت رسیده که اصلا سخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات ننماید بلکه در هر مهمی که مقرب الحضرت دخل میکنند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید که اگر چند گاهی حال چنین جاری باشد شاید که تنزل نماید امیر علیشیر با و سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه محمد الدین محمد را زدامان عرض و جاه امرا و سلوک دستگاه کوتاه نکرد اند مهم بخیر بسلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در اولا در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا مهتر همایون را کشنده و نشانی در باب طلب شاه زاده در حکم آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد حضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین بصدور فرمود که آن نشان را در مکمن غیبت خاقان منصور رسیده و یافته بنا بران عنان گران بطرف دارالسلطنه هرات تافت و بعد ازان میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش علی رسائل و سایل آغاز آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد جمعی بلخ را فصیل بدلاجرم فرمان فرمود که امرا عظام بیراق شغر و فراهم آورده لشکر شغال نامیه در آن شمار و در از محمر خلاف امیر درویش علی خزن و لال کجا طراشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتی است که با وجود این همه حقوق تربیت و عنایت که ما را در زمره درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد و چون بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان امیر درویش علی مبنی بر خوف بر اوست امیر علیشیر عزیمت خاقان منصور از مقرب الحضرت نیز در آن مجلس اندک سخنی ظاهر ساخت در آن حین بجناب بپایه سریر اعلی رسید کیفیت گفت و شنود امر معلوم نموده بغایت متغیر و متاثر گردیده و منهاران بحال خواجه غیاث الدین محمد بدار که بعرض دادند که چگونه است و کمال مهم و مرست بی نظیر روزگار بود و چون چنین بعرض رسید که امیر علیشیر بزنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزداید پیش آمده گفت سلطان ما شاهجهه بی ادبی این علامات کتابدار اینقدر از ما کجا خاطر مبارک را رنجیده میشود شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی سبیل الحال او را باسلام اول اقبال بحضرت رسانم خاقان منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاد و خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرمود و او همان روز بر رتبه استعجال متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از اندک زمانی با یارات حضرت آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و کوچ بکوچ مرعاب شتافته از آنجا متوجه تخت خواتین شد و خواجه غیاث الدین چون بلخ رسید امیر نظام الدین و درویش علی را برادر اندیشه که کرده بود ملاحظه نمود و از دهامت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار کردانیده و آنجا از اظهار خلاف بدامت بنهایت دست داده در صحبت خواجه غیاث الدین با عقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه دیدار پیشه بملازمت شهریار عالم مقدار شتافته عرض کرد که غلامک کتابدار را از نزدیک بپایه سریر اعلی و روم اما در راه آنچنان که عمل و زبیر تواند ساخت نیافتم اکنون

ذکا

اگر حکم شود از اردو بازار حدادی برده و او را عمل کرده علامت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشغول عطاف حسرو انه ساخته فرمود که تم عفور جراید جرایم درویش علی کشیده ام باید که بیدغدغه متوجه خدمت گردد و خواجه دیدار روزدیگر در تخت خانون میرزا درویش علی را بسایگاه همایون درآورده تا شرف تقبیل اناملش دریافت و بقاعده معهود در سلک اعاظم مرائ منظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و بعضی از نفعالی که از کلام اعلام پادشاه فرو نشست التماس کرد که خاقان منصور مرخص را در بنو حضور همایون مقرر گرداند تا حاسن وجهی واضح صورتی تواند نمود اخلاص و خدمتگاری بظهور رساند و پادشاه بنده نواز این ملتمس را بغیر اجابت مقرون گردانیدند دران روز امیر نظام الدین درویش علی و اردوی خود سه هزار کاه که پوشش آنها از سولات ملون بود در اواخر شت و اکثر خیام منقش رنگین و بارگاهای پرنیب و تزیین آن منزل عشرت سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت و در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفای لذات گماشت و رنجلی از اسباب مجمل مقدار حاضر کردانید که دیده و شنیده کان از نظاره آن خیره گردید و از خامه و اشرپه و فاکه تا جزون و لحم طیر حاجت مهمان دران مجلس چندان موجود بود که کیفیت و کمیت را شرح نتوان نمود و جناب امارت مآب در آخر صحبت نعوت و نظر در آورده تا حی جیمه و خرگاه و جته و بارگاه و اسباب مجلس بارها فرستهای پرنشین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد این نکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی منت آن جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد و آنگاه خاقان جهان کوچ کوچ منزل بمنزل کشت و بعد از وصول در جهار باغ امیر میرزا غرغون که در نظام آن بلده است از من مقدم همایون مزید حضرت و نضارت یافت و آن بستان متصلاق دران مکان انتقاق افتاد خیال عیش حصار رود خاطر آفتاب آثار پسند آمد لاجرم الجیجای فرمود جهة اجتماع لشکر بارکاب امیر ذوالنون و سایر امرا و ولایات روان گشتند و بارک رمانی سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند بعیت سپه شد بدرگاه شاه بحق کریم ما کهر بود و بیم تعزن

ذکر توجه خاقان منصور به عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر اقتضاء قضاء ایزد تعالی

دران اوایل فصل بهار که سپاه و رایحین و از بار روی با طراف اسباتین و کنار رجو بار نهاد و بسیل بی تحمل عشق سلطان کل کرشاکشته رخت بکشیدن آبادی و فضا داد خاقان منصور لوا عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا برفرمود و امیر نظام الدین علیشیر از بلخ گذاشته بایساه و فورا بهت منصور نهضت نمود و در منزل بابا شاه بجو عرض سپاه بخضر دسگاه متولی گردید و در آن روز بنابر رضای اهل فضا امیر درویش علی مواخذ شده و خاقان منصور او را بمحبوب جمیع اهل عناد بجانب بلخ باز گردانیده تا در قلعه آن بلده بعقیدگاه دارند گاه رایات نصرت پناه عازم ارتبک گشت و افغانان روادو و عنا مرکب تیز دو را بدوان در کشت و چون سلطان محمود میرزا بمعنی موقوف یافت بالشکر تیغ گذار جوشن دران حصار شادمان بیرون آمده بکمال جانبازی تحصین جنبت چسرو شاه را قصد پیش خود طلبید و را دانش امیر و لی و پیر و لی را بحفظ آن بلده مقرر ساخت و چون قصبه ارتبک از فرزول خسرو جمشید فرمانبک رشک فرای بهر فیروزه رنگ گشت سلطان ولیس میرزا و امیر جهانگیر برلاس با فوجی از خود بظفر اقتباس از آب که گذشته تا خوش عنان بگردان باز گشتند و اموال متوطنان بجای را عرضه نهب و تاراج کردند و سالما غانما بازگردیدند آنگاه خاقان ایام بالجمله خواست که از آب عبور فرماید و بجانب لشکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده که قدم در میدان آن غالب و مغالبه نهد خواتین شام ارسیاه شیده احدار دولت قاهره را از جا مقام هر عقده دیدار تا چون آنحضرت بسبب تعرض و وجع المفاصل مجال سواری نداشت و امیر ولی در قلعه قندز رایت خلاف و عناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد بندق برلاس مانع نهضت همایون شد گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود رخصت یاغی سلطان محمود میرزا آسان پنداشتن از رعایت طریقه حزم مستبعد است زیرا که بر رایات ظفر نشان بدیدار آب شناید دران هنگام که در قندز متحصن شده اند گذر نیابد آب آمویه را محافظت خواهند نمود و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بود و بنابران خاقان منصور در بابت آن تعریف مزید و گشته ماکاه امری دست داد که اصابت رای میر محمد بوضوح پیوسته حرکت رایت نصرت آیت بجانب قندز اتفاق افتاد تبیین آنکه امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون که بموجب فرمان همایون از نظر فرمان دران دیار متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت آنحضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیز خنک با

او رنگ ۳

امیرزا القون ۳

بآن بلده رسیده وار غایت غرور و پیش آنکه تمامی سپاه هزاره و نکودری ما و پیوند و با شصت الغار ذوالیران سپاه جلادت اثر روی بارتهنگ نهاده و قبه بر قلت لشکر قندز رسیده با مقصد مرد مکمل متابع سر راه بر انتخاب گرفت امیرزا القون بعد از وصول آن موضع از کثرت عدد و عدم بخش مفید شنیده مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از رؤسای آن موضع داشته که چون دوم ما در غایت قلت اند بآن سپاه رزمخواه قدم در میدان قتال نهاد و مقتضای الغرار تمالا بطاق عمل کرده بآن طرف بلیغ الاعطاف عنان بازگشت بجانب سپاه رسید و آن بیشه بیشه شجاعت تیغ تیز آزمای را مقام ساخته بر قلب لشکر امیرزا لی تاخت و در حمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک هلاک انداخت آما چون احد اسباء ربوده ملازمان امیرزا تهم نشان فرار بر نگاه غنیم گردند و سپاه قندز انتخاب را در میان گرفته متهوری رخی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان بهجوم مزوده او را از میکه گردند و امیرزا لی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان صوب قندز گردانیده و چون حال بطلیعه بمعالجه رحم امیرزا القون بشارت مقصود چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بران قرار یافت که نخست بقلع قندز شافته مهم برادران امیر حسرو شاه را فیصل و بدانگاه روی بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از انجا بشک کوچ کرده متوجه قندز گشت و بعد از طی مسافل بقرب آن بلده رسیده کنار آب بکی منصب سراد قات سلطنت و اقبال شده و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه متقابل کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که تیغ عالم افروز بر فراز حصار سیکلوان کردون تیغ زنگار را بنام فتح میکشید تا وقتیکه پرتو سپهر جلال بر سپهر اجلال ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزد یک بخندق قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر بر برج و باره از سهم جان که متاعیست بس گران بمحبوان نعمت پدر و ولد و ترک برادر کشان سر کشان سیه دخت و پیکان خارا گداز عساکر اجل سوز و قضای جواهی افروز بهمان عزم صدای مرگ بگوش هوش پردلان میرسانیدند و تیغ خونخوار در شریان سریان کرده جان از آن میرش آن میرباند لکم زیادیدن تیر جوان مرگ بهر کوشه رجوع داشت قاف مرگ زعنیدن گوش خالی از باغ نهان گشت از دیده بروی فراغ و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از ارتهنگ معلوم نمود و قصد محاربه و محاصره قندز را داشت هزار سوار از دلیران رو فرد بکار انتخاب کرده سردار ی آن سپاه را بمحمد علیچی بوغا که از سایر امرا حصار بدید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانیده و او امر فرمود که برسم ظفر آثار خاقان منصور شتابان رود دست بردی نماید و محمد علیچی بوغا غافل ناگهانی گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب گذشته و مزوده بنیم شبی کنار اردوی همایون رسید و بنا بر آنکه لشکریان هوا کب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان مرید دون فرزند یک دیگر فرد آمده بودند و چون همه را اطناب بطناب رسانیده محمد علیچی بوغا نتوانست که بعسکر فیروزی اثر درآید و بخیال آنکه بر کاه سودان اندازد شاید که جمعی انگشت حضرت تأثر قدم در میدان مقاتله نهند و بدین جمعیت شتوه دار دو وقوع یابد آغاز غارتیدن و نهبان کرده چون آوازه سودان بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که قوا چیان جابر امرا و بهادران رسانند که اصلا از نیام خویش سر دان نیاید و بغارتیدن و نهبان عنان ندادن توجه نمایند و چون محمد علیچی بوغا دید که فایده بران مترتب نمیشود و دم در کشید و عنان از بصوب کنار آب گردانیده بعد از آن خاقان منصور شاه زادگان و امرا و سردران را مجتمع ساخته نظر بالتفات بجانب ابوالحسن میرزا انداخت و آن شاه زاده سعادتمند را بانعام اسپ کوه پیکر یامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که بایله هزار سوار تیغ گذار عقب محمد علیچی بوغا بهشت نماید و ابوالحسن میرزا بر حسب فرموده روی براه اورده و بدو پاد شاه عالیجاه معاقب سه چهار هزار سوار دیگر بدو رسانیدند و ابوالحسن میرزا در کنار آب مجالغان عنان عزیمت بجانب دلیران موکب عالی بباد حمله آتش قتال لهناب داده و محمد علیچی بوغا تاب مقاومت در خویشتن ندیده عنان بجوادی قرار داده و قصد کرده که در کشتی نشسته خود را در یامی سیحان رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیری غمرسا از پشت قفا گذشته و یا فته روزگار حیات او را غرق لجه فنا گردانید و چون فتح و ظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالحسن میرزا وزیده او را تابع محمد علیچی بوغا قرب شمرده و نظر در کنار آب سپاه دادند جمعی دیگر را تهم یکان عاقبت از لاور در میان رو آموده روی بعالم عقبی نهادند و جمعی از خون گشتگان رنگ لعل بخشان گرفت و ریگ یامون از سیاهی گشتگان رنگ زر بر گشتگان یافته بصوب سمت شتاوی پذیرفت و شاه زاده مظفر لوا حرس زنده کانی دشمنان را باقش قهر سوخت و حسب الحکم جهانیان مطاع فیروزی پیرا فروخته معسکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور

تبع و مسرور گشته ابواب عاطفت و التفات بر روی روزگارش بگشود و چون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا را که در رتبه تقدیر اسیر و دستگیر شده او دیدند بخشید و از کنار آب نیلکی کوچ فرموده در چهار باغ خسرو شاه که در بیرون قندز است منزل گزید ذکر مصالحهٔ خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت آیت در ضمان عنایت ملک معبود چون کریختگان معرکهٔ محمد ایلچی بوغا بارد وی سلطان محمود میرزا رسیدند و کیفیت کشته شدن او را بعرض رسانیدند مجدداً نزد آن پادشاه معادت انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست بیت هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد بنا بر آن طالب صلح و صفا گشته جهت بسط بساط موافقت و رفع غبار مخالفت علیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خان را دکان ترمذ بر جاه و جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملکت و ملت مضمون کلمهٔ همایون و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا و اصلحوا بینهما عمل موده پایهٔ سریر اعلی شناخت و خاقان منصور مقدم شریفش را مغتنم و محترم داشته جناب مرصوفی القاب شریف بار سالت باو را سپاس و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانیدند و خاقان منصور بنا بر مجال ارادت منبعثان دودمان سیادت اشتمال اربع قبول اصغا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا اصلیهٔ صلبیهٔ خود را که در پرتو خلافت مستور دارد و در سلک ازدواج خواهرزاده خود جیده محمد میرزا کشیده بدار السلطنه هرات فرستد و عجالة الوقت امرا و قندز آنچه دست قدرت ایشان بدان رسد در پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذوالنون را رقیدهٔ عدم نجات داده تحمل و کرم بدرگاه عالمپناه رسانند تا که موالک گردون مراتب روی بمنظر سریر جاه و جلال آورد و سلطنت مملکت حصار شادمان و قرندز و خلمان و بدخشان و قندز و بغلان را بدستور محمود میرزا سلطان محمود گذارد و چون انچه بحسب از سران امیر خسرو شاه رسیده طنطنهٔ کوس بشارت بعشرت گاه رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین ذوالنون را از مجلس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بر اسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب ساخته و مصحوب جناب امارت مآب و امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسرو شاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر مرحمت گردانیده پرسش فرمود و آنجناب بتقبیل انامل همایون مفتخر شده زبان بشکایت گشود و ملتمس مقبول افتاد و امیر محمد باقر ازا فعال اقربا شرمنده و سر انفعال بر پیش افکنده و عزیمت سلطانیوسی در رفاقت و پیشکش کشیده پرتو انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست عنایت خسرو نوازش پذیر صلحت عفو و امان و قابلیت امیر محمد باقر بوشانیده جهة امیر ولی و پیروان خلع طلا دوزی فرستاد و او امیر محمد باقر را بکیفیت خاص و اضعر مرضع اختصاص داده حضرت مراجعت ارزانی داشت و همدران ایام امیر بزرگ ترمذی با نعام اسپ و زر و نقایس ثوب و تبرکات دیگر مبالغی و فخر گشته بمقتضی الامر مرو دی بار دوی میرزا سلطان محمود آورد و بنا بر انکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت و نقابت پناه را مامول انعام و احسان بسیار گردانید چون خاطر خطیر خاقان منصور ازین وقایع مهم فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار را ضمیمهٔ قبض آثار سر بر زده امرا و لشکریان تمام صحرای حلم و حزم و سیاه را احاطه نمودند و بجرگه در آمده چند شبانه روز جانوران شکاری را اندوده در منزل بابا شاه بوهر که بهم رسیده ده پانزده هزار آهو و پنجیر جمع گشتند و شاه زادگان عظام و امرا و مرتبخ اقتدام بر حسب اشارت خاقان گردون غلام نوبت در آن مقور قاتا خته ازدحام تیر بر تیر و شمشیر چون ریزگاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد ازان سایر لشکر بانان مرر دریافته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند و خاقان منصور بقیة الاسلام ملجا شافته حکومت آن بلده را بدری بیرج کامکاری حیده محمد میرزا ارزانی داشت و امیر محمد ولی بیک را جهة مباشرت مهمات انجائی در ملازمت شاه زاده گذاشت انگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنه شده گامران و کامیاب از آب مرغاب عبور نموده و از نیخ دره و تراب گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان ارا نزول اجلال فرمود و بعد ازان با بدک زمانی انامل تقدیر ایزد متعال اکلیل ملال بر جناح اقبال خاقان مهیا ل کشید و سلطان وپس میرزا چند ماه بهپور بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متالم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداخته و روح شریف شاه زاده را باطعام طعام و ختمات

مبارزالدین ۳

خفیات کلام ملک علام مشاهده ساخته و از سلطان ویس میرزا یک پسر ماند میرزا محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان منصور و خال آن شاهزاده باوالده خود در وقت حیات حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر میبرد **ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذ شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی** چون بسبب اتفاق امرا بواقعه سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل و امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک باعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت برتر نهاد و روز بروز بر منصب اشراف دیوان اعلی مشرف بود بعد ازان درحرکه امرا عظام مهر زود دست تصدی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات مملکت محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و معتبران و انجکیان طوعا و کرها مراسم اطاعتش بجا می آوردند و روز از روز در تخت امرش بسر برده نشان او فرامین مطاعه بتعیش را این الدوله القاهره قلمی میکردند و پیشانیه تکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر میبود و هرگز حاجب و دربان بر در خانه خود نگذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد هر گاه که میخواست نزد خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت و اولاد و احفاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و بهال و جوانیشان اوصافات حمیده و سمات و نیه پیراسته خواجه کمال الدین حسین بحدت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهی گری کوی مسابقت از امثال اقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک انجکیان و معتمدان خاقان عالی مکان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام را عرض کرده مهمات خاص و عام را سرانجام مینمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش در رجه کمال یافت بنا بر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خواطر داشتند دقیقه عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایه سریر علی کاهی زبان تعیش میکشادند و محاسن افعال انحا خواجه بوده حصال را وصورت مقابح بار نموده کثرت تمول او را شرح میدادند تکلم من سمیع بحل بعضی از ان در خاطر خاقان عالی مکان جایی گرفت و قواعد عقاید سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد تمشیت احتمال پذیرفت و در ان زمستان که خاقان منصور در بلغ قشلاق مینمود از روی بیحالی و بیکیفیتی تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد ظلمی نمود و انجناب نوتم گشته در گوشه احتجاب نشست و بعد از انکه پایچه علم ستاره چشم از ان مقر امجعت کرده بر توجال برمستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد خفته را برداشته امیر شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جسته تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد و بر لاسیان در مقام معاونت و مظاهرت انجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک از ین معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تهور بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش قندز امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان ویس میرزا معیت نموده بودند که بر گاه احتمال ابهای قصر زندگانی خاقانی را به باد و ابسلطنه بر داده و سایه دولتداری سپهر خلافت و کامرانی را کان لم یکن انگارند و حال انکه خاقان منصور از امیر محمد برندق سبکسخنان و درشت که در اثنای یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیه مذکوره صمیمه رنجش گشته کرتش امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود بر سر برد انیدند و چون ان دو امیر مهم خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمودند اما خواجه مجد الدین محمد از غایت دوراندیشی بحسابات امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سریر قانع نگشته بحضرت حقایق پناهی متوسل الامامی مولانا نورالدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرد و انجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده عبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاه مستقل مهموری ملک و خشونتی رعیت و سپاهیست البته اورا تربیت علیا باید نمود و سخنان اصحاب غرض را در بارگاه اوسمیع رضا علیا نباید شنود و خاقان منصور زبان بقبول کشاده حضرت مولوی انچه گفته بود و شنیده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینان تام یافته روی دیگر از منزل انقطاع بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیله امرا و برلاس بغرسباط بوس سرا فراز شده بیست هزار دینار پیکی پیشکش گذرانید

بهبود فراست در مجلس اول سوء مزاج شهریاری را بسنجید بخود فهم نموده از سیروان آمدن پشیمان گشت اما آن تقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور بعضی از امرا و ارکان دولت را بملازمت میمنو و همدران نهضت در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک کرد حوض بزرگ باغ جهان آرا در بزم عیش نشاط نشسته بود امیر محمد بزندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد را طلب فرمود و امرا عظام را بموافقه و مصادقه ایشان امر نمود و امیر محمد علی آنکه کهتصلی خواجه مجد الدین محمد مقرر شده بود انجناب را که رفته بخانه خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت آشیان امیر محمد بزندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعه غلیار الدین مقید و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید رسخت یافته بار دیگر بتوسط نهایت خاقان منصور برو جنایت احوالش مالفت و امیر محمد بزندق مدت یکسال در حبس مانده بعد ازان خاقان عالی مکان او را نیز بمقتول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده با نعام جامه و جبه زردوزی و اضافه نوروزی سرافراز گردانید و بدستور پیشتر بمنصب امیر الامرائی عنایت کرده در بارهٔ آن امیر عالی کهر لوازم التفات و مرحمت تقدیم رسانید اما خواجه مجد الدین محمد پس از روزی چند که در خانه امیر محمد علی آنکه در بند بود خاقان منصور بپرسش تکلم فرمود و میر اسلطان احمد و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروز شاه و امیر احمد علی فارسی بر لباس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان و انجکیان در دیوانخانه باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی خواجه مجد الدین محمد را بپندی گران حاضر ساخت بعضی از نوشتهٔ کان مدلس بانجوانی خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعدد معایب خواجه مجد الدین محمد کردند و انجناب به دلی قوی و اعتماد صحیح تمامی بخشان بدیشان را جوابهای نیک گفت و هر چند اعدا سعی نمودند یکدیگر بار و نمکین بار بروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملک عاجز گشته آخر الامر محمد عمر و آبادی را که شعله داری سابقا بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجد الدین محمد نشست و انجناب روی بمرآورده گفت کسی را معارض من مسازید که تمامی من حواله بخود میکند تا اگر در شتی کوید از روی تحمل تواند کرد محمد عمر و آبادی در زبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه من اصالت من زیاده است زیرا که من خواجه اصل و مادر تو مملوک خواجه محمد بوده خواجه مجد الدین محمد از استماع این سخن شنیع بر خود پیچیده روی بامرا و ارکان دولت که همه با و در مقام عداوت بودند آورده گفت با بچه اعتراف مینمایم مرا از معارضه محمد عمر و آبادی معاف دارید تا کار بنا برا شارت اعدا سطری چند بنوشت مضمون آنکه بچه دراینام اختیار از من صدور یافته نیکت واقع نشده و نیکخواه خود افرار دارم و امیر محمد علی آنکه او را بمجلس باز برده خواجه نظام الملک بالتماق امرا و وزرا بپایهٔ سریر علی شتافت و کیفیت حقی را که از خواجه مجد الدین محمد شنیده بود عرض نمود و حکم حاصل کرد که تحقیق جهات و تمشکات آنخواجه حمیده صفات پردازد و تواب و خواص او را در شکنجه و تعذیب کشیده آنچه از زر و جواهر و کتب نفیسه و اجناس نفیسه و قماش حیوانی و اوانی و ظروف چینی و گلیمهای ارمنی و پرنیان و جامهای فاخر نکین ظاهر شده که هر کدام عشر آن در خزانه خیال بگنجیده نبود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه مجد الدین محمد چنان بود که هرگاه که بخدمتش میرسیدیم او را قدمی بالای قدمها مینهاد و بر تبرکات ما مینشست و الحال چنین معلوم میشود که با ما همه را امتی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن بشنود بعرض رسانید که با وجود انکه غایت خواجه مجد الدین محمد را بانجنحه کرده ایم این مقدار مستوفات و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر او را تعذیب نمایند دیگر بسیار ظاهر شود خاقان منصور بحسب این امر همدستان نشده و آخر الامر بر طبق مدعای خواجه نظام الملک حکم فرمود که باید ملاحظه نمایند که بسببی بجان او رسند و جوهر دانند که هر کس در قطع رشتهٔ حیات خواجه مجد الدین محمد سعی کند گشته خواهد شد خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجد الدین محمد این سخن مهم گردانیدند که ای تا یوان متوجه است که نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد را تربیت نمایم لاجرم حیلهٔ اندیشیدند که او را در خراسان مجال تواطن نماند بکیفیت واقعه انکه چون مدعیان خواجه مجد الدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند و زر و اشیان بوضوح پیوست که دیگر چیزی از وی حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند که اگر تو مستقبل شوی که در عرض چند ماه مبلغ گذاینوان اعلی و دواوری مانوتر اطلق العنان میسازیم انگاه در باب سر انجام آنوجه طریقه امداد و معاونت مرعی میداریم و چون خواجه مجد الدین محمد مخلص خود را منحصر در قبول این سخن دید بر طبق مدعای اعادی تقدیم رسانید و از بند بخلاص یافت آنها سم دران هفته نظام الملک وجه مقبل را

وجه تقبل را التحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلطاء اتراک و شاگرد پیشگان حواله نمودند و بنابر آنکه سرانجام آن وجه مقدور خواجه نبود وجههم به بی ناموسی سیرت میکرد کرت دیگر در گوشهٔ مختفی گشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفهٔ از مردم فرنگ براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روان شد و هم درین سال امیر نظام الدین درویشعلی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود اما خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل تبوک رسید فی ذیقعدهٔ سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویشعلی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة باز آمد و نوبت دیگر بر مسند امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم حقیقت رقم خواهد گشت انشاء الله تعالی **ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استراباد و بیان شمهٔ از وقایعی که در آن اوقات اتفاق افتاد** چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاه زاده معظم بهرچه تمامتر باستراباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران و رستمدار رسل و رسایل با پیشکشهای لایق باستان سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان میرزا ببسط بساط نصفت و رافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نمود و بدست معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا بل جمهور برایا بگشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایه سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی و اختیار ملکی و مالی و جزئی و کلّی را بوی داد و زمام امر وزارت و امور دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین جاوندشاه مفوض گشت و چون هرج و مرج بامور دولت سلاطین آق قویلوق راه یافته بود و بسیاری از امرا ترکمان التجا بشاه زاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا بنابر تحریض امرا آذربیجان فی شهور سنهٔ ۸۹۹ قصد تسخیر آن ولایت کرد و از استراباد بری شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد ارجوفهٔ که استماع نمود بجانب دار الملک جرجان مراجعت فرمود و از جملهٔ عظایم اموری که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد دست داد یکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخر الدین محمد بلخی که از حبس قلعهٔ اختیار الدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدین محمد بحکم شاه زاده که بنابر اغوای امیر شمس الدین محمد امین عباسی و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین صدور یافت مواخذ گشته گردیدند و چون خلقی کثیر از مردم جرجان بآن دو خواجهٔ عالیشان وابسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه فخر الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلک امرای عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان را بدآموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت مینماید و بترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده به درگاه عالم پناه فرستد و شاه زاده در امتثال آن مثال یکدو روز اهمال و امهال نموده آخر الامر بموجب استصواب زمرهٔ از امرا و خواص که اعتبار و اختیار امیر محمد امین منافی مزاج ایشان بود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود و امیر حسین قلی جفاکش موجب فرموده عمل نموده بند گران بر پای محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنهٔ هراة گشت و چون خاقان منصور خبر آوردن محمد امین را شنود نشانی بنام امیر حسین قلی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایهٔ سریر اعلی فرستند و این نشان در رادکان بامیر حسین قلی رسیده حسب الحکم بتقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهراة این بیت در سلک نظم کشید بیت ظالمی را کشته سوی شهر آوردند سر آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود و چون خبر قتل امیر محمد امین باستراباد رسید خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین بنابر وفور اتحاد که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندهار برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من حیث الاستقلال بصاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت و مقارن انتقال رایات همایون فال خاقان بیهمال بجانب حصار شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب آمویه شد **گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند**

وحصار و بهضمت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن حصار نظم دران نوبت که صورت پرستی نه بدین نوبت که سستی رخشان
از چمن رخت ار بندد و نه مایه بهاران کل بخنده و کبر از کردون نگردد و نور خورشید نکیرد و رعاقی بازار انجم مصداق این سیاق انگه میرزا سلطان احمد که پسر زبدهٔ
سلطان ابوسعید بود و دود بلدهٔ خاجه یکه قند سلطنت علم بود و در غرهٔ دیقعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه رایت غرور و بسرای راحت و سرور انتقال کرد و انجکه به
نیز از سلطان محمود و سید میرزا سلطان مسعود را حصار قایم مقام خود کرده روی بهمدان آورد و بعد از وصول در آن بلده فاخره بر مسند سلطنت نشسته
بحکومت بخارا و توابع را بولد ارشد خود بایسنغر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الآخر سنه تسع مایه آن پادشاه عالیجاه مریض شده علم توجه بعالم عقبی افراشت
آنگاه بایسنغر میرزا با تفاق کابر دولت را بسمرقند رفته فرمانفرما گشت و بتشیید قواعد عدل و احسان پرداخته بساط ظلم و عدوان در نوشت
و معاندان علوس میرزا بایسنغر سلطان محمود و خان بن یونس خان بن اغیه تسخیر ماوراء النهر شکر بسمرقند کشید و بایسنغر میرزا او را استقبال نموده در نواحی کتای
ملاقی فریقین بوقوع انجامید و نایرهٔ حرب و غلغلهٔ طعن و ضرب اشتعال یافته دران اثناء خبر رسید که کوکلتاش که از اعاظم ارکان دولت سلطان محمود خان
بود با بعضی از جوانان براول در میدان مردان آمده شیبک میرزا در غایت جاه و جلال بقرغ خود خرامیده و بدلاسای عیت و سپاه مشغول گشته لوای سیر و فرار
مرتفع گردانیده و برا در خود و سلطان علی را که دایهٔ مخالفت داشت گرفته میل کشیده تا بسبب مداهنه بعضی که مباشران ارتفیع بودند سلمی
بوده دیده شاه زاده بر رسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمود که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت واقف
یافت در ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر حسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید
مزید اعتبار و انتظام داشت و بمین رعایت سلطان محمود و میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده و در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بغلان
اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت وی بعضی دایهٔ اشتغال پیدا کردند اگرچه در زمان چند سنت سلطان محمود میرزا مراسم اطاعت بجای آورد
اما آخر الامر بسیاری ابطال رجال و افروزی سباب جمعیت و استقلال معروض گشت و از حکم و فرمان سلطان محمود میرزا گردن پیچیده بنخوت و جبروت
و عظمت و مباهات روی آوار حمد و عد در گذاشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آنولایت گردید و بعد از اجتماع
آنا آخر الامر بسیاری ابطال رجال و افروزی سباب جمعیت و استقلال معروض گشت و از حکم و فرمان سلطان محمود میرزا گردن پیچیده بنخوت و جبروت
و عظمت و مباهات روی آوار حمد و عد در گذاشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آنولایت گردید و بعد از اجتماع
سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند در صولت با شیر ژیان و پیل دمان دشمنی مقاومت مینمودند بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمائه
عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داده و بسرعتی همعنان برق و باد منصوب استاد در قریب دو سه منزلی آن بدیع الزمان میرزا پیغام
فرمود که با سپاه جرار عازم کنار آب آمو گشته بموکب همایون پیوندد و با تفاق سایر شاه زادگان در دفع اعدا دولت قاهره کمر همی
و اهتمام بر میان جان بندد چون الچی بدرگاه شاه زاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بخدمت دراطاعت
فرمان واجب الاذعان تغافل و زیدند و از اغراض ملاحظه رعایت حقوق قوت مودة موجبه از روی همایون کردیده زمام امور و ولایت
جرجان را در قبضهٔ قدرت شاه زاده گاه سکان محمد مومن میرزا نهاده و بسلاحی معهود از استراباد بیرون آمده عنان عزیمت بکران بطرف آب آمو معطوف
داده تا خاقان منصور چون منازل و مراحل فرموده بحدود قبة الاسلام بلخ رسید شاه زاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد
ولی بیک ملوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و تعظیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه
و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز النفات آسیار یگانگت کرده در یک فرسخی دلخت معسکر نصرت اثر گشته از روی کیهان
پوی از انجا عزیمت عبور از آب و مرور بر ولایت حصار شادمان معطوف ریزه رفت و در آن منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسرو شاه با لشکری جلادت
اثر بملکه حشری غریب منظر فراهم آورده و اعزم کرده که بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب کذر بنا بر ما مضبوط ساز د و بقصد نهب و تاراج ممالک
محروسه اعلام اقتدار برافراز د بنا بر آن خاقان عالی مکان با امرا و اعالیشان بمشورت فرموده بصلاح دولت در آن دیدند که بعضی از شاه
زادگان رستم توان را با فوجی از جنود مظفر لوا جهت دفع شر خسرو شاه بجانب قندز ارسال دارد آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان

شادمان با گنجینه و زر آورده و در ین اندیشه بود که اگر خدمت را که آن زاده و اجداد او رجوع نمایه که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا بارد و دی علیه
رسیده و بشرف بساط بوس والد بزرگوار استعلا یافته موجب مزید اعتضاد شاه و سپاه گردیده و خاقان مغفور آن نور دیده سلطنت و جهان بانی
سردار فوجی را مامور ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس کرد اینده جهت مقابله و مقاتله خسرو شاه بکاخ قندز روانه ساخت و چون
همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود دقریه بیالا علامه اقتدار برافراخت و مردم ایلخانی هوادار سلطان سعود میرزا از ملازمت باز کا
اعلی تخلف ورزیده بسرانجام پیشکش و ساوری قیام نمودند لاجرم رایه غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه بنصرت نشان انچه در آن قریه یافت
بباد غارت و تاراج بردادند و از انجانب سلطان سعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را میر محمد باقر و
بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی سارمان سپرد و خود در نفس شهر توقف کرده بنا بر صغر سن و عدم تجربه در رعایت غفلت
اوقات میکذرانید و حیرت ولی سامانی شاه زاده بعرض حضرت خاقانی رسیده از سیاه رجناح استقبال بجانب حصار اشعار فرمود و پس از
قطع منازل در صحبح که لوا فتح شاب در فضای سپهر خضرا رقم گشت مانجه رایت ظفر تاب بر لنگ جوزی گرا از انجا تا حصار یکد و فرسخ مسافت
پر تو وصول انداخت و سلطان سعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان بطرف دره و زراب گریخت و خاقان منصور بر قرار شاه
زاده اطلاع یافته ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا با جمعی از امرا و انگلیان و فوجی از عساکر نصرت نشان بگاشتی شتابان روان کرد و شاه
زادگان الیغار نموده سلطان محمد میر آخور کرد را دل لشکان بود در دره و زراب بچنبد اول جنود سلطان سعود میرزا رسیده بین الجانبین جنگ
و ستیز ان ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بصف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت تا مکتب تقدیر رجم
شمشیر یکی از اعدا را بپای در آمده بسپرش نیرو شکیر شد و معاقب آنواقعه شاه زادگان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار
گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان سعود میرزا با نواع لطایف الحیل بذروه چبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری مینماید صعود نموده
و چون در ان کوه برف بسیار بوده از جنس نمد و پلاس هر چه همراه داشته بزیر برف گسترده و از ان جانب کوه پایان شافته و عنان میزا
بطرف شهر سبز عازم شده بنا بر علی بذا ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا بصلاح دید مراجعت دانسته روز چهار شنبه بیست و پنجم جمادی الاخری بار دو
اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میر آخور تاسف خورده اقربا و اتباعش را پرسش و نوازش سرافراز و مفتخر گردانیده و
همانروز امیر عمر بیک و سلیمان بکان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة استمالت متوقفان آن حدود توجه نمود خواطر دور و نزدیک و
ترک و تازیک را بعواطف بیدریغ سلطانی بخشیدند و بغایت عنایت و عدالت خسرو انا امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت
حصار شادمان جرم و شادمان عنان عزیمت بار دوی همایون تافتند و الحق بسده انتظام کرده در ظلال لطف و احسان بیکران زا
تاب آفتاب حوادث بخانت یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که تکچیک از عالی و ادانی سپاه انجم جاه بیکدیگر جسارت
کاه متعرض و مزاحم نیمیج آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر پشیزی سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت
و در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مزبور نصرت یرک از لنگ جوزی کوچ فرموده موضع محمک محل نصب سرادقات سلطنت
و استقلال شده همانروز حکم همایون نفاذ یافت که از لشکریان منظر حسین میرزا سه هزار مرد در سایه علم شاه زاده فریدون حسین میرزا و امیر
مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید ارغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و الحضرت از
انجانب آب و منظر حسین میرزا از این طرف توجه قندز را وجه همت سازند و با طغارا یرهٔ مخالفت و غاما امیر خسرو شاه پردازند ورود
شنبه بیست و ششم یکی از نوکران میرزا منظر حسین کورکان چکله نام بپایه سریر کردون احتشام رسیده عرضه داشت شاه زاده را با
مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون انکه خسرو شاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده و خاطر
بر مقابله و مقاتله سپاه ظفر و سکاه قرار داده اکنون هر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انحفاظ رایت شوکت و طریق اهتمام
مسلوک دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بر ان صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که منظر حسین میرزا نیز از آب گذشته سلطان بدیع الزمان

بهوند و مهر و شاه زاده باتفاق ملک بیکر بر سر خسرو شاه رونده و صورت حقیقت او را به پریشانی مبدل گردانند و در روز یکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان و لد سیدک خان که از اعاظم خوانین دشت قپچاق و اکابر سلاطین عصر آفاق بود اقبال و ارادت بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید و بتقبیل انامل فیاض سرعزت افراخته در سلک سایر شاه زادگان منظم گردید و در همین روز امیر مظفر بلاس ولد امیر شیخ عبد الله که در دولت امارت سلطان محمود میرزا همه میزد با سنان سلطنت آشیان شناخت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش انتظام یافت و در روز سه شنبه بیست و نهم موکب همایون استجمک نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و دران منزل تحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان پیوسته خسرو شاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بلکه بر نیت بجانب حصار قندز آورده پشتگان و نوکیان او را تعاقب نموده آن قلعه را محکم وار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه مشغول دارند امادر میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین کورکان اندک نقاری و اختلافی که چون خسرو شاه بعد از پیوستن مظفر حسین میرزا ببدیع الزمان عنان از همرکاب قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت نماید و تجاوزی که در حین سواری نقاره زده باو برادر کلانتر ابواب مساوات برگشاید چون برتو شعور خاقان منصور بر ین صورت افتاد و هم حصار بالصلح فیصل داده روی توجه بتقدیر نهاد و چنانچه مرقوم کلک بیان می گردد و من الله الاعانة والمدد ذکر محاصرهٔ قلعهٔ حصار و بعضی دیگر از وقایع روزگار درین اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن دید که اخبار فتوحات و انتصارات خاقان منصور را که بمیامن اقبال و بمساعدت دولت بیزوال بر لشکریان و سپاهیان مخالف و مقابل و بر اعادی و معاندان ملت و دولت ظاهر و لائح گشته بود بر لوح روزگار ثبت نماید تا آیندگان را مایهٔ عبرت و بینندگان را سرمایهٔ بصیرت باشد لهذا بعد از استقرار رایات عالیات در بقعهٔ دلگشای شادمان و استراحت موکب همایون و ارتفاع غبار تعب و عنا از چهرهٔ روزگار و استظهار بمعاونت و مظاهرت حضرت پروردگار بر ذمهٔ همت عالی نهمت و عزیمت بی نظیر خاقان گیتی ستان که بر تارک سریر خلافت و جهانبانی و بر مفرق اورنگ سلطنت و کامرانی افسر شاهنشاهی و تاج فرمانروائی می درخشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان اشراع و اجراء الاتباع نفاذ یافت که امرا و اعاظم سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی بیگ و شاه حسین جلایر و عبد اللطیف جان نثار و حسن علی قراق و یوسف اوغلان و امیر بیک ترکمان و تنکری بردی تمامجی و سلیمان ترکمان و دوستی تمجی بخشی و همره که قرار دادند با غلبه سپاه از پیاده و سوار گرد قلعهٔ حصار را بحیل محل تهدف خندق از زمین در مغاک دو چندان که از چرخ تا روی خاک القصه سپاه نصرت پناه آن قلعه رفعت دستگاه را مرکز وار در میان گرفته و اسباب حصار گیری ترتیب داده عزاده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست باز خنجر و شمشیر و شکست کشاده لوازم محاصره و محاربه بجای آوردند گاهی نهار رعد در عرش آمده آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب شرار آشیانه گمان بر پرواز نموده در کاخ دماغ جوانان کمین ساخت چون چند روز حال بر ین منوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید تا صدری بر دولتخواه عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبدهٔ مشائخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در جهانیان بر سداد و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید و خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم فرموده بار دوی همایون فرا رسید و بوسیلهٔ صدور عظام بمجلس سامون خاقان گردون غلام در آمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید و کنایان محصور ان را درخواست نمود و خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بکمین قبول معزز ساخت و خواجه بطلعهٔ رفعته مژدهٔ امن و امان و عفو و احسان رسانیده و متوقعان حصار فرخناک را سرور گشته و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه در مکنت ایشان بدان میرسید بر سم پیشکش و شایسته محبوب تیز محمود بر لاس از قلعه بیرون فرستادند و او بگریبان کردن اساس شناخته لعبر لباس بوسا

سایر حصارها را

بساط بوس معزز گشت و بچوگان فلک گوی دولت از میدان همت در ربود و دست در جام بادشاه یافته خلعت عیش و خیالش پوشاند و زلال مکارم خسروانه غبار کاره و عناد از آلوده را فرو نشاند و قوای صلح و صفا موکد گشته و چون اهتمام حسن اصناف الطاف سدید رای احصا عن الاحاطه و امیر محمود در اثنای خدمت اصراف حاصل کرد عقبی المرام قلعه ثنا فات بیت منهی اقبال و دین گشته در علقه اندماخت که الصلح خیر و امرا حصار بتول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار محمد زده سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد حمید محمد میرزا کرده بود ویران نموده بدار السلطنه هراه فرستند و میرزا سلطان مسعود را بسلوک طریق طاعت و انقیاد باز خواند و چون شنیده و از قایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ابو سعد که از اعاظم ارکان دولت سلطان سنجر و امیر الجیوش سده اتخاذ کرده شرایط نیازمندی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور را مستظهر نعد لطف و اعتماد ساخته در دیوان مارت جهود داد و مراجعت بسایشگاه نمود و دیگر آنکه قدوة القصدور والاعاظم مبرک جلال الدین قاسم ولده مولانا شمس الدین محمد حسین که آبا عن جد متصدی منصب صدارت سلاطین چغتای بوده بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق حضرت آنجناب برفتوش متاسف گشته ثنات علیه افاضت که چون سر نعشش را برنج علت سیاه السلسل صلی الله علیه آله الهادین بگیرند و تکفین کردند دسی هزار مثقال بنظر تحدق اهدا فرمود و نعش او را برده در مزار خواجه ابو نصر پارسا قدس سره حضرت قدوه اولیا نجاک سپردند مدت حیات میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و کیاسی بعد و تاریخ وفاتش این بیت مظلم مود بیت چو رفت روی برات از جهان دعا خوانان بماند سال او فاتش دعای روی برات و ذکر نهضت موکب حضرت نشان ارتفاعات حصار شادمان بکاشانه قندز و بقلان چنانچه سابقا خامه تحریر بشکافت چون خسرو شاه قوت مقاومت با پادشاه زادگان در خویشتن خویش ندید و چهار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاه زادگان و نویینان باعساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین سنگهای عذاب آتش افروز بقلعه بر دوار رسانیده دست ماندن و خستن و دلدوز کشادند و نثار بحال اهتمام آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار باتاجی محمد و مرادگان و امرا عساکر نصرت مدار متوجه بلاد و بلوای تخار یان از رهنمای موکب نصرت نشان عطاف عنان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب سپر حصار شده و امرا و رعیتی کشتیهای که برای آب هموار جمع کرده بودند و تجاران از رودی بمایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در بحری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن چسر کردند در آن اثنا بحکم کشتی موضع بستن پل رسید و بشدت هر چه تمامتر بر کشتیهای چسر خورده الکرآنها را در هم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند و آن همایون نفاذ یافت که مهری پیدا کنند که از هزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست مانده بود این کنار آب تا هزیره چسر بسته کنند و گرنی دیگر از هزیره تا آن لب آب چسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی و تک و پوی مثل این جائی یافته چسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شافته بخیال آنکه شب بگذارند و روز دیگر چسر را بدان طرف کشیده از آب بگذرند و در آخر همان روز بشتری در آب افتاد و بسهولت با جانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله چسر از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالی مکان با تمامی لشکر از آنجا عبور فرمود و شاه زادگان و امرا و لشکریان نیز بهمین نهج از آب عبور نمودند چنانچه در وقت گذاشتن چسر هیچکس در جزیره نماند و در یک پاسگاه شب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و گمان نرا معلوم شد که افتادن آن کشتی در آب محض عنایت ملک وهاب و اکمال توفیق و دولت خاقان گیتی ستان بوده والا در آن شب در جزیره مذکور توقف واقع میگشت همه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت و لا عجب نبیت بود و سبب لطف حق را بهر رطوفان دوران نیاید ضرر القصه چون دریای لشکر از مست اثر خاقانی در ظاهر قندز بتلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسرو شاه را از اندراس داده از مقام غرور و پندار بجاز نمود و علی العاقب والتوالی قاصدان بخشندان باستان خلافت آشیان ارسال داشته زبان بعجز و نیاز و مسندی بپیغام دادکه قدر بنده و ازان نازاست که با خدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله توانم آمد و جهارت کرده تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه و ذاقر دلات این بیچاره را از آب عفو و امان فرو شوید بهر اینه قلعه چاکری و ابنیا و در گوش کشیده ها دام الجوه قدم از جاده خدمتکاری فرا تر نهم و چون موکب همایون از نخجوان مراجعت فرمود

در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیده رمد دیده را از خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهم خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی ونهایت عاطفت اصلی بر عجز وبیچارگی خسرو شاه ترحم نموده فرستادگان اورا بخلع فاخره نوازش کرده بخنان عنایت آمیز پیغام فرمود که اگر خواهی خطبه وسکه باسم ولقب همایون موشح ومزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصان ایشان بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد واو بوسیله امرا عظام تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار واستغفار برگشاد وبانعام خلع طلا دوزی مفتخر ومباهی گشته خاقان منصور جهة امیر خسرو شاه وبرادران او نیز اثواب خاصه ارسال فرمود واز کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بخسرو شاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوه بخشایش جرایم وآثام او گردانید وچون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقضی المرام بقلعه قندز بازگشت فرق تفاخر ومباهات خسرو شاه از ایوان کیوان درگذشت ومهر خود را بقطب الدین محمد کاول سپرده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود وچون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر آمیز گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع وضمایم از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت وعازم دار السلطنه هراة شده بر جناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول بمستقر سریر حشمت وعظمت وتمهید بساط عدالت ومکرمت سلطان مسعود میرزا حسب المقرر همشیره خود را که نامزد حیدر محمد میرزا بود درراق نموده بجانب دار السلطنه هراة کسیل فرمود وخاقان منصور امرا عظام ووزراء کرام را بترتیب اسباب سور وتهیه موجبات جشن وسرور مأمور گردانید وبدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده بعضها بعرصه ظهور آمده دو سه ماه روزگار صغار وکبار بعیش وطرب بگذشت وزهره برج سلطنت با برجیس سپهر خلافت بمقتضاء شریعت غرا مقارنه کرده بین الجانبین طریقه محبت مرعی گشت وچون برحسب تقدیر ایزد سبحانه وتعالی در دار ناپایدار فنا هر سوری را ماتمی در عقب است وهر سروری را المی متعاقب هر نهاری را لیلی در پی وهر بهاری را آبستن بفصل دی همدران سال که تاریخ هجری بهشتصد ودو رسیده بود شاهزاده جلالت انتما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع وحدت ذهن ووفور فراست وکیاست از سایر اخوان امتیاز داشت وهمواره با افاضل شعرا واعاظم فضلا صحبت نموده همت بر تربیت این طایفه میگماشت بعلت فجاة درگذشت وموجب کلمه محبتش ولادتا ارکاب دنا رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان شود چه خصال شاه چنانچه معهود است لوازم سوگواری ومراسم تعزیت داری مرعی گشت **گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان وطغیان وظهور آثار فتنه وفساد در اطراف بلاد خراسان** چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار ولد ارشد خود محمد مؤمن میرزا نهاد وچنان طمع میداشت که خاقان منصور همان دستور آن مملکت را بر آن نبیره سعادتمند مسلم دارد واندیشه عزل او را پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف متصور آنحضرت در روزی که میرزا بدیع الزمان را خلعت عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید وبنابر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود وعزل ولد ارشد المتصور منسوب دارین معنی بغایت متغیر گشت وبا مرا ومخصوصان خود طریق مشورت سلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت وبعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هراة شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق وباد بدار الفتح استراباد فرستاد وبمحمد مؤمن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده بترتیب اسباب کارزار پردازد وچون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد امر حکومت را باز نگذارد واگر ضرورت شود مقاتله او را پیش نهاد همت سازد وهمچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه وامیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از ما فی الضمیر خویش آگاه ساخت وآن دو امیر صایب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده سر یک بنای اطاعت خداوندگاری طرح انداخت وحقیقت این اخبار در دار السلطنه هراة اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل ورسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فائده نداد لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که باوجود

که باوجود ضعف مزاج وفقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بجد و در بلخ رسانیده بدیع الزمان میرزا را تادیب بلیغ نموده از سلوک طریق عقوق منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده به بلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیه دلآزاری بشارع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را معتنم شمرد و در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رافت و ضیافت بجای آورد و امیر هدایت تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داده از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار و استرضاء خاطر خاقان کامکار تحریض فرمود و آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان مأثر افتاده بهجو است که سرکار بلخ را به مظفر حسین میرزا بازگذارد و مقرب حضرت سلطانی را بحصول آمال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه حسب تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه یکبارگی درگذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ نقار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه بسعی امیر علیشیر صورت پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال بلخ بود نشانی ارسال فرمود مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون رود باید که دروازه را بر کشیده نگذاری که دیگر بآن بلده درآید تا بمزید عنایت و التفات ما اختصاص یابی و این نشان بنابر اقتضاء قضا بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت و مقرب حضرت سلطانی در تخت سفر بپایه سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین و ازهار از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا انجمن شوده ابواب انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان بازگشود و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را بحکومت و محافظت شهر و قلعه بلخ مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمائه باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه جوزجانان بالنگ یکی شتافته در دهانه دره پل چراغ قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانید و از آنجانب مواکب گردون مراتب خاقان نیز از میمنه گذشته از طرف دره مذکوره را معسکر همایون گردانید و در آن شب پر تعب پدر و پسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشه کارزار بودند و دلیران جانبین بتهیه اسباب مصاف پرداخته بتسلی و اطمینان خواطر لب میگشودند **ذکر واقعه پایه پل چراغ و فرو نشستن چراغ امنیت و فراغ** صباحی که از اهتزاز صرصر قضا و قدر چراغ نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه نام و ننگ فرستاد و بنفس همایون متعاقب ایشان بر سبیل تانی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز بتعبیه لشکر فتنه انگیز قیام نموده بشدید عزم مهم ستیز نیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت در میان دره پل چراغ تقابل فریقین بتلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید و باد حمله یلان چراغ زندگانی پردلان فرو نشاند و شعله سنان پهلوانان خرمن حیات شجاعان بسر حد احتراق رسانید که هر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحه خنجر الماس اثر از حلق افتادگان گونه لعل بدخشانی پذیرفت نظم ز خون یلان سنگ شد لعل گون روان شد بروی زمین جوی خون ز هر سو سر سرور نامجوی بمیدان درافتاده مانند گوی در اثنای آن احوال و خلال آن اهوال همای چتر همایون فال خاقان شکوه ظل بال اقبال سایه بر آن معرکه انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچه لوای کشورگشا افتاد عنان تمالک و تماسک از دست داده توقف در برابر رایات پدری را مقتضای رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار یا اضطرار پشت بر میدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار آورد و لاجرم دلاوران موکب نصرت

نسان از سر اقتدار آغاز سرکشی کرده شاهی عرب را با فوجی از خصوصان شاه زاده بتعاقب بدیع الزمان میرزا نامزد فرمود و ایشان بمجرد رسیدن بمرو بدیع الزمان میرزا را بسیری گرفته حسب الحکم اکثر ایشان را نیز شربت هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا بطریق معهود و غلط قلی مساخت فرهود ناگاه بر قرار کوهی یک اندار سیده که از پیچ عرف آن پیاده را نزول ممکن نبود ناچار سواره چون رسید و حال آنکه ابوالمحسن میرزا بحکم خاقان منتظر او بالقصد گرفتن او را در پرزکوه از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا تحیر کشته پیاده شده و ملازمان را که پای عالی خنده بود و دستار بر سر نداشتند شاه زاده دست در آن زده بپایان رفت و راقم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمواضع رسیده و بجهت نزول حضرت را بسواسطه از لفظ کوبر افشانش شنیده القصه چون شاه زاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بدامنه و پل چراغ پایان آمد کپک خوارزمی که در سلک خدام عالی منتظم داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسب خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا بای در کاسا و رده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که بر پرزان کوه در خدمت شاه زاده بودند بسلامت پایان آمده از عقبش روان شدند تا بآب اسپ و استر گذران از انجا پایان انداخته چراکاه عدم را مضرب اساخت و خاقان منصور بعد از دو سه یکروز بصفت نظم فتحها مهاما طراف بلاد و حدود سان ارسال داشته بمایون فال بجانب قبته الاسلام بلخ پرافراشت از خواندن و قایع آنکه شکست میرزا بدیع الزمان در پل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه ثلثین و ثمانمائه و دست دادن مرو بکلی بحیطه تصرف او در همان ماه و سال و پیوستن محمد مومن میرزا و میران تاشکر بدو و مهزم گشتن و مقهور شدن مظفر حسین میرزا اضطراب چنانچه بتحریر پیوست و پرتو اهتمام بر تفصیل آنوا قعه خواهد یافت انشاء الله

ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت کرمسیر و قندهار

چون امیر نظام الدین شیخعلی طغائی که حاکم قلعه آلاسلام بلخ بود از واقعه پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانیده و خاطر بحصن قرار داده مستعد فرو حصن آویش جنگ و پیکار گردید و روایات ظفر آیات خاقان پسندیده مصفات از پل چراغ منهضت فرموده چون سایه وصول بر طاهر آن بلده انداخت حریکت صعود آثار محاصره و محاربه کردند و مردم شهر نیز باندا ختن تیر و سنگ و افر و خلق میزان حرب و جنگ پر داخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز بعلیک بخشی که امیر شیخ علی ضبط برج چهل حجره را بعهده او کرده بود بقتش دولتخواهی میرزا بدیع الزمان بآب جیحون از لوح دل بشست و بملازمت خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاد و پیغام داد که باید در خلال شب علما کر طرف سلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آرند تا من از این برج فوجی ایلغار بمایلار مهوباحسن و وجهی بلوازم عدم سکالی حضرت شهریاری بجای آرم و امیر عبد اللطیف کیفیت حال را عرض خاقان منصور رسانیده اعتضرت در غایه دیگر شب موعود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر فرمود و همان ساعت یکی از امرا که کینه امیر عبد اللطیف در سینه داشت و منجانست که تسخیر بلخ بوساطت او میسر پذیرد بصورت مواضعه را بریزی نوشته بنظر امیر شیخعلی رسیده و فی الحال فوجی از ابطال رجال عازم گردیدن علیک بخشی گردید و او دل بنیال مقاومت نموده اخرالامر خود را بزیر برج چهل حجره در خندق شیخ عالی انداخت و پشت او بر زمین خورده بشکست و چنان بخط امیر شیخعلی حقیقت حال اطلاع یافته کسی بایان فرستاد تا سرش از تن جدا کرده از نوکران علیک بخشی اگر کشته بقیه السیف خود را از باره در خندق انداخته و بار دوی همایون شافته صورت حادثه را معروضداشته لاجرم شب جنگ در خیز تا خیز افتاد و چون مدت محاصره بلخ از چهل روز در گذشت و در شهر قحط و غلای عظیم واقع شد امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور توان زد و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از البلاء غلا بسعت معیشت رساند و میان آشنا و بیگانه از مطلع خلق زردی ناکامی نمود فروغ روی زیبا ماهی شد سرور اهل بلخ علیجاهی فی فی زعدم بعالم آمد شاهی یعنی پیر وجود فایض الجود شاه زاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین پیش بینش دیده دولت و اقبال

واقبال وشن شده طنطنه کوس بشارت ارواح سموات در گذشت و امیر شیخ علی آن قره‌ی کاکاری را در قماط عزت و برگواری پیچیده بر شتر محفه نزد جد نامدارش فرستاد و خاقان منصور را در شایبه جمال آن قره العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی او بگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی برلاس را در امیر شیخ علی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیام فرمود و امیر شیخ علی از استماع آنگاهیات قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب مشار الیهما بدرگاه عالمپناه شتافت و بعادت بتقبیل بساط خلافت مباهات مشرف شده در تواتر الوفاق خاقان بر وجهات احوالش واقف و چون امیر شیخعلی در حوالی شوش روز در ظل عنایت بیدریغ بسر برد و حضرت خاقان منصور شاه زاده نوسیده و والده او که حقیقتا صلبیه متهمش بیکباک بود و سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز فرمود و خاقان منصور را بالتماس قبة الاسلام بخ و توابع را با برادر ابراهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و آنا بدیع الزمان میرزا از معرکه پیل جراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان بگردان بصوب قندز الطاف داده و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر خسرو شاه بخشخشه خسروانه و تبرکات پادشاهانه از چمیر و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان تازی را هوار و استران رکابی و قطار و نفایس اقمشه و ظرایف امتعه و نقود نامعدود و مصحوب جمعی از خواص حضرت بمقابل شاه زاده فرستاده خود نیز مستعد بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت اگاه اکسخر و عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایر امرا مراسم استقبال بموقع بپا و در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورده چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندز با شتافته امیر ذوالنون را بخود ملحق گرداند و سپاه آن ولایات را فراهم آورده از انجانب بحدود خراسان در آید و امیر خسرو شاه از این طرف با لشکریان قندز و بقلان و ختلان و بدخشان معرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا بنجه مدعاست بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده و در می اوج سلطنت را بباركاه پهر اشتباه رسانیده و انحضرت دیده بدیدار شاه زاده روشن کرده چند روز بساط نشاط بسوط گردانید بعد ازان فرزندارجمند را بحجله نشینان تق عصمه و قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب کرمسیر قندز بار برافراشت و پس از وصول آن مملکت امیر شیخعلی الدین خواجه او اولاد او شجاع بیک و محمد معصوم برام استقبال موفور نیاز و ثنا پرداخته و بعد از امکان در استرضای خاطر همایون کوشیده بهمکی همت انتظام مهام انحضرت و علای مقام او پیش نهاد همت عالی آمد تا رسانیدن فرزندارجمند را بحجله بخت و اقبال و ورود موکب همایون بدارالسلطنة بلخ و اندخود و شبرغان و سمنگان و بقلان و ختلان و بدخشان و تسخیر آن ولایات و بسط بساط عدالت و رفاه رعیت و سپاه و تنظیم امور ملک و ملت و تدبیر مهمات سلطنت و جهانداری بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون را که نابهید اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نمود و بآئین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید و چند روز بساط سور و سرور بسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و باین وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او نسبت بانحضرت بمحکم گردید و قواعد مصافات مابین شاه زاده و صفت رحمت و متانت پذیرفت انا در آن او ان جهت دفع اصابت عین الکمال امیری از غایت غرابت دست داد و دوبان واسطه امیر شیخعلی طغائی در بند گردنداد فتاد و صورت حال آنکه در روز نگاه امیر ذوالنون بطواف یکی از مزارات اندرین اوان اشتغال داشت فدائی بطریق داد و خواهان پیش آمده کاردی بجانبه انجناب رسانیدند و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده انحضرت را از اکنیز امیر شیخعلی دانستند و امیر ذوالنون و اولاد و مقصد قتل آن بیگانه نموده امیر شیخعلی بسراپرده سلطان بدیع الزمان میرزا که بحدود ارغنیان با دو سه هزار سوار سراپرده عالی را مرکز اردو میان کرفتند و کس نزد انحضرت فرستاده امیر شیخعلی را طلبیدند و هر چند بدیع الزمان میرزا در ابراز دوستی امیر شیخعلی سخنان بپیغام و فرمود بسمع قبول نشنودند آنا عهده و پیمان را بایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را کشته بعد ازان بدیع الزمان میرزا بجناب امارت مآب را با امیر ذوالنون تسلیم نمود و بار دیگر از انحضرت راضی گشته که مدت بر میان بست امیر شیخعلی را چند گاهی در یکی از قلاع کرمسیر محبوس گردانیده آنگاه او را مرخص گردانید که بهر طرف خواهد رود و انجناب بدرگاه عالم پناه خاقان منصور شتافته در سلک سایر امرا عظام منتظم شد و همدران ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثه محنت اثر محمد مؤمن میرزا اشتهار یافت و شرار آتش محمد و اندیشه کانون درون همکنان را فروتافت چنانچه مشروح میکردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن تازه

نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعال سلطان محمد مومن میرزا شاهزاده بکر آفتاب طلعت همایونش ضیا بخش سپاهیان پادشاهی وظلال معدلت روزافزونش آرامگاه وفرق رعیت وسپاهی فرق فرقدسایش شایسته افسر خوشنک ودولت محبته تعفاتش نبنده دیهیم وادرنگ درمیدان رزم چون شیر ژیان سپر پنجه پهلوانی لباس حمایت دشمنان ازبیم دریدی وودر الیوان بزم بسان ارمغنیان از رعشات دست کوهر بارگشن آمال دوستان را حضرت بخشندگی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور خیر خواهی وصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی مثنوی کل باغ دولت ودرج شاهی فروزنده همتی بود از آلهی نه انصاف وعدلش رعیت مرفه بیخود وعطاش سپاهی سپاهی چو آئینه مرآت طلعتش منور معمور ودر صورت خیر خواهی وچون زمانه ممکن روسپهر مودم آزار نمیخواست که طوایف انام در ظلال معدلت آن دری آسمان جلالت بیاسایند ودر پناه مرحمت آن کوهر کان عدالت آسایش نمایند در عنفوان جوانی نهال زندگانی او تنند باد اجل زیاری در افتاد ودر میدان ریاض حیات شباب آفتاب حیاتش تعدیر ایزد غروب کمال روی بسر تعدر زوال نهاد صورت حال بسبیل اجمال آنکه چون آن شاهزاده سعادت انتما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که تعدی اطاعت عمم بزرگوار بسعتقبال نماید وملک ومال بوتنی گذاشته بجانب قبله الاسلام بلنج توجه فرماید لیکن متعاقب ومتواتر فرمانین بدیع الزمان میرزا بوی رسید یعنی برانکه به هیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد وسپاه جرار جمع آورده قدم در میدان مقابله مظفر حسین میرزا نهد بنابران محمد مومن میرزا با لشکری جرار از استراباد بسرون خرامید وعنان بگیران بصوب مصر کوبکی معطف گردانید از اطراف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر چقاق الدین محمد بندق رسالس چون مظفر قبقاس با پادشاهی کرد وور چهارشنبه غره ماه مبارک رمضان در میان لشکر برلاس دهر بخون تلاقی فریقین روی نمود واز آبشون ونفیر صور ان بلند گشته سپر پنجه دلاوران توسن وضرب برگستوان نظم دولشکر نمود وندا بجنگ جنگ کشیدند شمشیر الماس رنگ زاریزان ریخت باران خون زخون طلان شد زمین لاله گون در خلال این احوال امیر عزیز بیک وفادار از جوانغار مظفر حسین میرزا بر جوانغار محمد مومن میرزا حمله کرد ودست راست شاهزاده را پیش برد شته از پس پشت انحضرت در آمد محمد مومن میرزا چون حال بران منوال دید با سپاه زار آن قوال بانند سیلی که از قرار دوه سیب آورد بجانب قلب سپاه عالم عالیجاه تاخت وعلامت روز قیامت ظاهر ساخته فوجی ازشجعان را بر خاک هلاک انداخت اما در اثنای گرد وغبار سیب کج روی آسمان سپهر بدمهر تنگ بار گیران زمینه تاج وسریر از هم بگسیخت وار پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان خراسان در روی آویخت ومیرزا مظفر حسین بمشاهده این حال فتح وظفر سر از فرار گشته محمد مومن میرزا را بسپر پنجه تقدیر سپرده بپایه سریر پیش رسید وشاهزاده برادر زاده دائی را دعوت عطوفت کشیده گاه با ستقبال در آمده او را به بندقه مقید ساخت وبعد از چند روز مصحوب امیر محمد بندق بجانب هرات گسیل فرمود وامیر محمد سرخی وامیر محمد مومن را در ماضغر نشانه تلف وتعمانه مقصد رسانیده وطبقه اختیار الدین حبس نمود وروی به ملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف لبا طبوس مشرف گشت وکیفیت حال عرض کرد ودر مظفر حسین میرزا ندیجه یکی آغا بتعاقب شاهزاده را مستکر خم فضا سپر خود تصور فرموده بیکی همت متوجه آنشد که تازه نهال ریاض دولت واقبال بصرصر قهر از پای در اندازد وسه چشمه عدالت واحسان بیمر دلی ابناشته نابود سازد وخواجه نظام الملک واولاد او را که در زمان صاحب اختیار ملک ومال بودند باخود متفق گردانیده درپی گرفتن خاقان منصور از شرب شراب انگوری متشعوف بود حکم قتل آنشاهزاده حمید صفات حاصل کرده یار علی بخشی وعبد الواحد سیاول وچند دیگر را تعهد آن مهم نامزد فرمود صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب مشار الیهم ارسال داشت ونشان بیمان فرستاد که بجان نگرند العواد سلطنت وقرة العین خلافت آسیبی نرساند اتا آن جماعه ناکاه بنابر تاکید ندیجه یکی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده بشبی باندیهای بسته در محلی که محمد مومن میرزا بتلاوت کلام الله اشتغال داشت پیش او در آمدند وشاهزاده کیفیت حال را دانسته بر جست وبا ایشان آغاز تلاش کرد وآن بدبختان بعاقبت آنچنان جوانی نداکه در رودتان میتوز کوکان نظیر نداشت فتحه بلاک ساخته وجثه مطلسه مردم از برج طلعت خاک ریزانده جستند کل حنا از آن سرو ریاض پادشاهی که تسلیم عنایت الهی شکفته بود بر خاک افتاد وبخل فاتحت

خاست آن اخراج سلطانی که بر جویبار کامرانی بگلال اعتدال سیده بود او را ق بقایا و فضا داد و بهیت هزار سر و که بر صدا عتدال بر آید بقایش رسد که هزار سال بر آید و ناجوامردانی که مرکب آن مرشیخ بود نه همان شب بجانب اردو توجه نمودند و در سرخابان نجی که نشان تخمیش می آورد بایشان دو چار خورده چون قضا کار خود کرده بود غیر تاسف و تحسر فایده روی نمود علی الصباح که خسرو خاوری جیب نیلوفری چاک زده فطرات کواکب را بجای مشک از دیده فرو ریخت و از مهابت انگاه شه خاوره اش صفت صعرت گرفته با دل اضطراب عقد پروین از هم گسیخت متوطنان هیرا که کیفیت واقعه و قوع یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیده سیلاب چون از فواره عیون روان ساخته از غایت بطاقتی در خاک و خون غلطیدند و والده معصومه شاه زاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید و همشیره بیچاره اش مذهای سیاه در گردن انداخته و بجای گریبان جامه جان چاک کرده از فغان و شیون علامت قیامت ظاهر ساختند رباعی

در ماتم تو دهر بر سی شون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد
کل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری ند سیاه در گردن کرد و بیشیانیه تکلف و تحوزی اگر از حیرت آنواقعه بایل بهتر گرد از رفتار بازی بنیاد جای آن بود و اگر از صعوبت انحاد ثه شامل ماه عالم نور بر خاک می افتاد لایق نمود آفتاب را مهر نشاید خواند که بعداز وطالع گشت و بهرام باشد یدالانتقام نیاید گفت که از سر خون قاتلش در گذشت عجب انچنین حادثه هائله بنور چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انور امیر سار بان جنبید که در شهر ابو تجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغولی کرده در مدرسه شرفیه بدیعیه مدفون ساخت و چند روز با طعام طعام و حمامات کلام مهیج نظام فوالجلال والاکرام پرداخت و پس از سه روز این مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضه منوره رضویه رفته بود بشهر رسید و از استماع آن خبر بحت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانیدند دران ایام چند نوبت حروف از زبان الهام بیان آن امیر عالیشان استماع نمود که گفت واقعه محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجدالدین بغدادی دارد زیرا که انجا نچه در آرامگاه جمیع ولایات ماوراءالنهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل عام یافته ویران گشت درین اوقات نیز بواسطه شناعت انجا و فظاعت عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس ازان باندک زمانی سیاه اوزبک بر خراسان مستولی یافته رئوس بلایا و حلول زرایا بر ایشان سوا تراکم نمود چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر خواهد گردید و چون خبر شهادت ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحملی آغاز نهاده عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکر بافرمان داد ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن بمغرب بسیار چون خاطر خطیر خاقان کشور گیر از ضبط مملکت فارغ و توابع فارغ گشت و مهم شاه زاده سعید محمد مومن میرزا بشرح مسطور انجامید گذشت بسان جریده خورشید که در اول برج بره بهیت اشرف خویش جلوه نماید در اوایل ربیع الاول سنه عان و تسعمائه بمستقر کرامت الطاف داد و مقرب حضرت سلطانی همعنان سادات و قضاه و اشراف و اعیان هرات بارباط دره زنگی باستقبال قندهار شتافته بهکنان پرسش و نوازش بسیار ان اختصاص یافته خاقان منصور مانند روح که بجسد در آید بباغ جهان اخرامیده و قرب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانیده و دران اثنا بسامع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرا و ارغون لشکری زیاده از حد و چون فراهم آورده و اعیه دارد که باستقام محمد مومن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد نیارد علی هذا در اوایل جمادی الاولی لواء کشور کشا بجانب کرمسیر و قندهار در حرکت آمد میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون چون بر نهضت آنحضرت اطلاع یافتند عیال و مزارعان مملکت قراء و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس جوبات انچه حصار ابو دلقلاع در آورده و مجموع حصون آن ولایت را بردران کاری استوار کردانیدند و امیر ذوالنون در قلعه باشلنک که از امور برای حصون و نمودمی باشد لنگ شده می منزل گزیده بدیع الزمان میرزا در دیگر قلاع سپهر اتساع جوزا بمضبوط کردانید شجاع بیک در حصار قندهار باسکن کرده محمد حکیم بر ضبط قلعه زمین داور بشرایط اهتمام بجای آورده چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشلنک رود بدیع الزمان میرزا بآنجانب جنبک از عقب عسکر ظفر اثر در آید و اگر حضرت خاقان صوب قندهار بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون موکب همایون را تعاقب نموده رایت

محاربت برافراز والقصه چون خاقان منصور بر ولایت فراغ عبور فرمود و بزمین داور درآمد بواسطهٔ عدم وجدان قوت صورت تحفظ و غارد
از دو سوی علی دست داد و اخصوصیت اتفاقات نزدیک بآن رسید که بساط نظم و نسق متفرق و پریشان گشته بقدم مشاقعت نزد مخالفان روند لهذا
اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعهٔ ثبست که ضبط آن در عهدهٔ عبد الرحیم بارغو نست غلهٔ بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت
میسر میشود و نیا یران موکب نصرت شعار بقصد تسخیر آن حصار شتافت و بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خونی بر ضمیر عبد الرحیم
ارغون مستولی یافته قبل ازانکه کسی دست بالات زرم و پیکار برد بساط اطاعت بجاریت بارگاه سلطنت شتافت و مفاتیح قلعه تسلیم
نمود و فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روز قدم در میدان مخالفت نهاده بر اسم قلعه داری میپرداخت مهم اکثر کالی تمام پیدا میکرد و اندا بعد از
اطاعت اوعساکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از بست غله برگرفته از نقمت همت رسیدهٔ خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از
همان منزل بجانب دار السلطنهٔ هرات بازگشت و در اثنای راه مرض مفاصل عارض ذات آفتاب تشعشع بود و طغیان کرده دست
و پا روی نمود و دیگی از مشائل امیر نظام الدین احمد و له میر علی فارسی بر لاس که بکار مراعلاق التفات داشت مریض شده علم علیت بصوب عالم
آخرت برافراشت و موکب همایون در راسط رجب بباغ جهان آرا رسیده عارضهٔ مذکوره را شتداد یافت اطبا میسکفتند اگر معالجه ماه آبانی
و مداوا کرده در تربیت اعذیه و استراحت مبالغه نماید جهانی و اهتمام بجایی آورد بعد از چند روز بفضل عنایت رب العالمین انه
وارالشفا و از امرضت فوشفین صحت کامل شامل وجود حسرو عادل گشته سقم بشفا تبدیل یافت و روزگار ناسکار از سراصرار صغار گرفته
درگذشت طبیت بازاعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد بگذشت شام غم

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بخدمت و خراسان

محمد حسن میرزا که از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بر خوردار و جوارت ممتاز بود قبل ازین تاریخ بچند سال در وقتیکه خاقان بی همال بهلو بستر ناتوانی داشت الصعصی اخوان
توهم نموده با تفاق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدتی مدید در آن ولایات شکسته حال و
پریشان حال بسر برد و قتی که اختلال باحوال سلاطین و حکام عراق قویلق راه یافت و در مملکت عراق و آذربایجان
نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش بحضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال جلال اعلام همایون فال الیحاق کرده آنحضرت
باتجاعت مستظهر گشت و روی بوطن مالوف آورده بعد از وصول بحدود و ولایات خراسان بخدمات آستان سلطنت آشیان خاقان
عالی مکان فرستاد و تمنای اشتیاق خویش سعادت بساط بوس عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجه و لدر شید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت
نامهای ارسال فرمود و در آن اثنا بعضی از مهمانان بپایهٔ سریر اعلی رسیده عرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست
بلکه بخیال عذر و بهانه جوئی بدیجانب توجه نماید نیا یران خاقان منصور امیر مهنا زاده امیر محمد ولی بیک و امیر غرغر بیک ذوالقدر با جمعی
سوار با ستقبال شاه زاده روانه گردانیده و با یشان گفت که اگر فرصت یابید و رایی اختیار ساخته بدرگاه بپهر اقتدا رسانیده و چون
امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل مبتر گشته نزول اجلال فرمود و بعضی مردم شود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم با زیده بیش
اشتعال یافته بنیت دست برد بای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بیک و رفقا در چهار باغ مشهد و مدرسهٔ امیر تیموری خود را مضبوط ساخته
شاه زاده را استیلا بار ایشان متیسر نیامد یزید و از سیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون بخبر مرور ایشان خاقان والا گهر
شد حکم همایون نفاذ یافت که امرا با آن دو برادر عازم سترآباد گشته با تفاق حضرت مظفر حسین کورکان بپیوندند و در ملازمت شاه زاده بسر
محمد حسین میرزا روند و ایشان برحسب فرمان متعدیم رسانیده میرزا مظفر حسین با تفاق آن لشکر جرار مقابله و مقاتله را در راکه در حدود آنولایت
خرابی میکرد پیش نهاد همت ساخت و از استرآباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین محمد حسین میرزا بزاویهٔ فرار
شده و بسیان ترکمانان کناره آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا با مظفره منصور با سترآباد مراجعت فرموده امیر محمد ولی بیک و امیر غرغر بیک
و امیر بابا علی مهتر اول انعام و احسان اجازت انصراف داده و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاده ذکر فرار میرزا

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایهٔ سریر حضرت خاقانی و ذکر فرار شدن خواجه اظهام الملک و اولاد بغضب آن بانی خانمان بانی و دشمن احوال سابقه ست اندراج یافته و پرتوانشارت برتبیین این حکایت انداخته که خواجه افضل الدین محمد در سهور سنه اثنی و ستین و ثمانمائه از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از انجا آذربایجان رفته با مارت قافله حجاز سرفراز شده چون از سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بهر اعمال و ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرمود تا شود که خاقان منصور کاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش تعهد میرساند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شش فرش در غایت حزن و اوقات میگذراند و خاطر انجناب با اهل و وطن مالوف گشته بصحبت محمد نقاش نمود و در سطر اول از صفحهٔ این آیت برآمد که و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه در آن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار دولت اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه درجهٔ کمال داشت و نقش بهر مهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلا اعدا و انقطاع یرغایت ایزد متبارک و تعالی کرده در غایت سرعت ملی مسافت میپیمود تا در اواسط ماه رمضان سنه ثلث و سبعمائه بکنجای صباحی جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت بدندان تحیر گزیدند و خاقان صافی ضمیر از وصول فرخ صاحب مدد بپایهٔ سریر خلافت مصیر غایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطهٔ سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مومن میرزا از وی کدورتی تمام در خاطر داشت و همدر آن ایام اعلام نصرت اعلام خازم میلاق باباخانی شایهٔ اقبال برتخت سفر انداخت و در آن منزل ترتیب خواجه افضل در ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشور گیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان بانفاذ وقیه خواجه عمادالاسلام که از خال خسار حال اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود بسمت نفاذ بدیرفت و این اول خواهی بود که در سر کار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون النگ باباخانی از فرود صولی آن مهر سپهر شرفنای عزیمت کارکاه کردون سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال بر امور ملک و مال و حل و عقد بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند و رنحا نفشش با خواجه افضل موافقت مینمودند و خواجه در مقام تفتیش و تفحص معایب ایشان الدوله و اسباعش در آمده بهر وزارتی که متضمن تصرف یا تقصیر ایشان بود از پس پرده اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بعرض رکنایت بعرض رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل باباخانی بسر برد روی توجه بجانب النگ نشین آورد و در آن موضع بساط جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا با قاق شجاع بیک و اولاد امیر دولتون ارغون بیاق افرون از حد و چون مجتمع ساخته ولایت هفت طرف معسکر همایون برافراخته تبارا ن حسب الحکم فرمودند حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بکجکی و خواجه عمید الملک با جمعی کثیر از سپاه بحضرت آثار روی بمقابله سفراز آورده و در مقام اتصال بعضی از رکاب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر عبد اللطیف طریق مشورت مسلوک داشت رای بر حال کسی کشم غم کند غمخوار کی و خواطر بر مصادره و مواخذه انجماعت قرار یافته مسرعی بهمعنان برق و باد نزد امیر عبد اللطیف شتافته نشان رسانید که در فلان روز خواجه عمید الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان بموشمند بارد وی همایون ارسال نماید و معترف حضرت سلطانی اجازت یافته براه رفت و در صباح روز مزبور حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز و فاتح لوک را که خواهر زاده خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرد که ایضا در سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در همراه بودند گرفته بندکند و در اواسط شوال همگی روز مشار الیهم در همراه و خواجه عمید الملک در بسفر او و خواجه نظام الملک و نظام الدین کرد در النگ نشین مقید گشته و خواجه افضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات متملکات انظبقه شده چندان زر و جوهر و کتب شریفه و اقمشهٔ نفیسه و پسران و اشتران بارکش از خانه و کاشانه و سرای پرده و بارگاه و کلیه‌ها و نیلوچهار ابریشمین و اجناس صوف روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بتحریر نیاید و خانه و دربان میسر نیست و تمامی انجماعت در رقعهٔ اعتبار الدین معتقد و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین

حسین وخواجه عبید الملک بتی از حصار فرار نموده در وزد یکر عسمان بی بهره ایشان برده توشه دیگران دود دری اوج وزارت ساده یک
برج مانده کوهر در درج محبوس ساخته چون کیفیت کرفتن وکرفتن ایشان بعرض خاقان زمن رسید آتش غضب قیامت لهب سر بفلک کشیده وحکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا واسر عبد الخالق که او نیز در شهر بود صدور یافت
جناب سلطنه پناهی وخدمت امارت دستگاهی در وزد وصول فشان که داخل ایام وسط ذیقعده سنه مذکوره سوار شده در قلعه ایستاده حلاوی
بالا فرستاده تا مکنت خواجه کمال الدین حسین وخواجه عبید الملک را در نظر پدر کردن نزد خواجه نظام الملک رابد قلعه آورده پوست کنده
وبهمدران روز خواجه عماد الاسلام وخواجه عبد العزیز نظام الدین کرد وخواجه محمود شاه فراهی که نسبت بدیع الزمان میرزا طریقه دولتخواهی
بظهور رسانیده بودند بمنصب حضرت پادشاهی مخصوص کردیدند نظم بود ایوان قرب شاه والا بران ایوان مرو بسیار بالا که رسم چون
ازان ایوان در افتی ز بهر افتادن محکم تر افتی اما خواجه فضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در
ازدیاد معموری خزانه عامره کوشید وعنایت خاقانی شامل حال حشمتیه مآلش کشته منصب اشراف وزارت الحق بوی کرفت وچون روزی چند بین
الامرا والوزرا مهرزده بشتر از پیشتر سر شار طیش وکستاخی بجای آورد ودر طبق کلمه کریه لئن شکرتم لازیدنکم کمریته دیکر تی نموده منصب امارت وديوان
اعلی بدیکران تفویض یافت ودر سلک امرا عظام وتومانیان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاشتغال مقصدی سراسر بانجام امور ملک ومال
کشت وپای بر سند رفعت وحشمت نهاده رایت حدة وشرش از ایوان کیوان در کذشت فشان در کاه عالم پناه وطغرا نویسان بارکاه فلک
اشتباه در مناشیر مطاعه بجناب رایها بین عبارات سزاوار مینا ختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنت والخلافة معتمد الملک صلاح اندیش
خواجه فضل الدین محمد وفا کیش وخواجه فضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار واقتدار روزی چند باهم ببارزالدین محمد دلی یک که در آن
ایام از اکثر امرا تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت واتحاد سلوک نمودند آخر الامر بسبب فساد دایل خباثت میان ایشان مخالفت و
منازعت دست داد وخواجه فضل جناب امارت مآب رابای اختیار وبی اعتبار ساخت وسایر امرا وارکان دولت در مشابعت انحواجه
وافر شوکت تا نهروم وثابت قدم بودند وبی استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از کلی وجزوی شروع نمی نمودند در زمان عظام علیه
علیه الرحمه وغلاه خود دمید انتشف وبهر رو کر ملازمتش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند وخواجه فضل الدین محمد را صحیح تا شام
در باغ جهان آرا مقام فرموده بانتظام مهام انام پرداختی واحق قضایا ومدعیات خواص وعوام بمقتضای انصفت وعدالت کفایت فرمودی
ساختی ودر هفته دو شب در باغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی باعلما وفضلا ومولانی صحبت داشتی وبساط انبساط کسترده تجمل تمام تر
در فضای دل انکیز باشاعه خیرات وساختن عمارات بغایت مایل وراغب بود در ایام اعتبار بقاع خیر مانند مسجد جامع ومدرسه و
خانقاه وغیرها فرمود لاجرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش باعث نوزاقتاب باوج حضور رسانید واسم شریفش در پیکونی بر کتابهای
روزکار باقی وپاینده ماند حبیب در خیر کوش زانکه براوراق روزکار باقی بذکر خیر بود نام آدمی وکر جنبت النساک نشین وظفر
یافتن خاقان اورنک نشین دیر بنظیر دانش مآثر از کیتی ناهید بود خواهد بود که چون سایقه عنایت ازلی بدیع الزمان میرزا اقبال مساعدی
سازد مطلع فتح وفیروزی طالع کردانده زمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود وهر کاه رابطه ارادت لم یزلی باینجه رایت
صاحب سعادتی باوج نصرت وبهروزی رساند تراجم غبار نوایب نقاب اشعه صورت مقصودش نکردد وبه نهنکام هجوم خصوم بر طبق مضمون
وایده بنا هم بجنود لم تروها انعطاف عنایت مدد یابد ودر ایام از دحام اعادی بروفق منطوق وانه یوید بصره من یشاء افتاح عاطفت
ایزدی بروجنات روزکارش نماید نظم زلطف ازل هر که یابد مدد ز سهم حوادث نه بیند خطر بباید فضل آلهی مدد نفیدیشد از لشکر
بسیار بوقت ضرورت زاوج سپهر رسد سپهر اعدا داو ماه ومهر چو فرمان برد مدار زمین پیرو دار به بیند بخدمت کمر بنده وار حکایتی
خامه مسکین شمامه پرتبیین آن زبان میکشاید نظیر این تقریر است وظفر یافتن خاقان صف شکن در النساک نشین بدیع الزمان میرزا شبیه این تحریر
کیفیت حال بر سبیل اجمال انکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در النساک نشین بدولت واقبال نشسته بود به

از آخر ثانیه بعد

بوده و محصار ده خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او مشغول میشود و خبر تعرض و پریشانی عساکر حضرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک و اولاد امیر ذوالقرنین ارغون که در ولایت کرمسیر اقامت داشتند رسید و صحت اهتمامت تمرده خواطر بران قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون اغلغار نمایند و بیک ماکاه خود را بعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت برباد پای قرمیشتگه و مانند ملک الافلاک ساعتی زمین نمایسوده و در عوض پنج شش مرتبه خواهی نخواهی سر فرو رسیدند و فرید و حسین میرزا و امرا را بغلغار خود را در قلعه محصور کرده اینده مسرعی بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند چون [illegible] آگاهی جمعه بیست و چهارم شوال انجنبر الملک نشین رسیده بارطلعت سپاه منصور [illegible] اما آنحضرت بکمال کرم پروانی که همواره شامل حالش بود اغماض فرموده مسرحان برق و باد را استقبال نموده بجناب مقربت حضرت سلطانی بغش نفیس سوار شده گروه گروه محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر نصرت مآثر هر کس که باشد بار دوش ساخته و امیر نظام الدین علیشیر بعد از نماز جمعه بموجب فرمود عمل نموده در آخر همان روز بحسب اتفاق امیر مبارز الدین محمد و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استرآباد رسیدند و بموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند از وصول ایشان فراوان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمجاصره متعلقه اسفراز التفات کرده و از هر باطراف لشکر آشوب بسرعت برق و باد علی مسافت میتابد لاجرم اضطراب فوق تصور کامیاب روی در زیاده نهاد و فی الواقع میرزا بدیع الزمان اگر همان طریق را که بعسکر منصور رسید هم آنحضرت را بی اکتساب تعب تفصیل میرسانید تا نائید نیافت و در سر کوچه اغفار نماند بخت خوش بخواب رفت علی الصباح که انوار جود و فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعه لوا بیضا آفتاب بتاب شده روی بجوادی فرار اورده سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاهی بکبدل و مبارزان جوشن گسل عجب سپاهی همه یکدل و جنگجوی چون دیوان بوقت غضب سند خوی تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و کمتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند و آنحضرت تائید ربانی و امداد صمدانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان برآمد طبیت سلیمان صفت بر صهیل نهاد برآمد تخت سلیمان چو باد و عنان بکران همت معیوب بعزیمه سیاه لطاف داد و مانند کوه راسخ و میدان مقابله و مقاتله را بپای استقامت بسند کان دولتخواه و معتمدان بارگاه فلک اشتباه درین تامل و تفکر که آیا وقت طالع همایون چیست بعثه نگیزد که خار آن اندیشه از شاه راه اقبال برخیزد و بیاری عنایت ملک معبود کدام کوکب معود از اوج سعود طالع گردانند که سیره گی غبار آن دغدغه را بره نشینی فراغت سازد درین همین نیز سعادت تاثیر عنایتی از مطلع مرحمت لایزالی طلوع نمود و عسکر ظفر اثر منصور گشت و بایچه رایت فیروزی آیت کوکب سعادت طالع ظفر اثر موکب سپهر راحت پرتو انداخت طنطنه کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت تیمنا بین امثال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان بجسرو شاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور با آستان لشکر و حشم بلشکر مشغول خفته و با اکثر بیشتر قضاع همه سنگ فرسای و آهن شکاف بیک ماکاه با مردی همایون رسیده بمین مقدم آن شاه زاده بظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خواطر همگنان جزم گردید و همان لحظه امیر سیاه آرای محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی استرابادی و فرید و حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بختی و سایر امرا بلغار از طرف سپهر و اعسکر فیروزی مآثر رسیدند و تمر خنبک و پیکار کشته صف کاندار مرتب کردانیدند نظم چو آن زنیده دیهیم و اورنگ بمیدان دلیران کرد آهنگ ز هر جانب سپاهی در رسیدند بقصد دشمنان صف بر کشیدند بلی هر که جنود بخت سرمد کند مدد و سلطان مؤید هزاران عقده گر افتد گشاید با آسانی گشاید کرد کارش و از انجانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک و جوانی لشکر نشین رسیدند بخلاف مقصود اردوی همایون را از پیاده و سوار بسیار بخون دیدند و در غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند و صدای نفیر و سورن در دم طاق نیلگون کردون انگنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان با قدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی بر افروختند

گردن هر جنگجو گذار بر گذشتگان دیگر که بهوست چشمه نوبخش گشتاب از شمار سم بادپایان تیره شده چشمهای کواکب تواقب از شعلهٔ تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت نظم تیغ جوشن سواران در آن حیست که ناگاه شد تنگ بر عافیت زخون و لیران کلکون عذار الشکن نشین گشت چون لاله زاره بگوش جوانان پولاد ترکت زنان سنان گفت پیغام مرگ و بنور نصفی اند ذرنگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار در صفحات احوال لشکر زبون و او رو قندهار ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا از معاودت عاجز شده از راه بر سیستان طرف جبال غور توجه فرمود فوجی از امرای لشکر خاقان مظفر اوا تعاقب مشی شاه زاده عثمان عزیمت الطاف داده و تیغ خونریز بدست گرفته در پی مواکب او افتادند از جمله امیر عمر بیک بدو نحضرت نزدیک رسید و هر چند ملازمان رکاب سعادت ایاب باز گشته بر حمله میکردند باز نمی گردید حاقت شیر شیشه پیکار امیر یوسف اسفندیار نیز که در دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود دشانده بی از انکه روی بطرف خصم آرد چنان بر دوش امیر عمر بیک زد که چند قدم گشته از پشت زین سرنگون شد و شاه زاده از شر او این گشته در خان سلامت پرون رفت و همچنین که علی میرآخور از مردم مغول خاقان خود را بشجاع بیک رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب و صول پشمن گاه شده عنان گاه توقف ساخت و شمشیری بر دوش زد که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوازم حمد پادشاه عطا بخش بجای آورد و منهزمان و صدمات بتحقان رسانیده جلدوی فتح نام سلطان محمود میرزا رقم فرمود اکنون سیاق چنان اقتضا کرد که مجملی از حالات و لایات ماوراء النهر و حیز بیان آید و خامهٔ دوزبان صحایف این اوراق بذکر وفاق و خلاف اولاد و اولاد امیر تیمور سلطان محمود بیارآید و من الله تکون العصمة و العون

ذکر شمهٔ از احوال اولاد امجاد امیر تیمور سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امراء ترخانی روی نمود

چون خاتمی مضمار تفاخر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر چند گاه در بخارا و سمرقند پادشاه بود و بدولت و اقبال روزگار گذرانیدند و بتشیید قواعد السنت و رعیت پروری پرداخت اطراف آن مملکت محفوظ و معمور گردانیدند تا گاه چشم بد روزگار در کار آمده سپهر تجدد زمانه عهد را بوسیله قهر قدر بر روی روزگار آن شاه زاده کامکار بر گشاد و امرای ترخانی که رخنهٔ لفت آن بانی مبانی جهان بانی بر سیان بسته انواع پریشانی دست داد و کلک بدیع مثال بتفصیل این اجمال بتبیین این احوال پرتوان شروع نماید که بایسنغر میرزا در ایام فرمانفرمائی امرا رحصار و نوکران قدیمی خود را بشیراز و دیگر ایران بمنظور نظر عنایت و مرحمت میگردانید و نسبت بارتخانیان و سایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و مکرمت بتقدیم میرسانید و همچنین برضمایر امرا ترخانی گران آمد و والی بخارا درویش محمد ترخان که بمزید جاه و جلال از اقران و امثال می ممتاز و انگشت داشت خاطر بر سلطنت سلطان علی میرزا نهاد و آنحضرت را از قرشی سمرقند طلبیده بساغر نوله موصوف جلوس بایسنغر میرزا بود برده ملازمان آستان پادشاهی را متحقق ساخت و هر دو شاه زاده را بارکاب سمرقند در آورد و مکنون ضمیر غدار پیش انکه چون خورشید عالم تاب بنهانخانهٔ مغرب شتابد و لباس نورانی روز بکسوت ظلمانی شب بدل آید میرزا بایسنغر را در کوکه سرا صفید ساز د و میرزا سلطان علی را بر سریر سروری بنشاند و لوا و اقتدار بر افراز د و بایسنغر میرزا بحقیقت حال اطلاع یافته بهانه بجانه بدو صنوا مجلس خواست و در خانه که در شرقی شمالی بستان سرا بود در آمد بسبب اتفاق نخانه دری راست بطرف بیرون که آن بایسنغر کشیده بودند و بایسنغر میرزا آن تبعیه را از آن جهت بانجمله علی قوچین و حسن شربت و از کاه در حضرتش بود بدین طریق فرار پیش گرفت و بکنار خندق رفته و از خندق جسته بخانه حضرت هدایت انتما خواجه کاکه در خواجه کفشگر پور رفت و بهمان لحظه جمعی از ترخانیان که بر در انخانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنغر را دانسته بر وزیکر بهایت ازدحامی متوجه عتبهٔ کعبه مرتبه خواجه کاکه گشته و شاه زاده اطلبیده ند خادم دونی الاحترام انخواجه عالی مقام با مدن میرزا بایسنغر بانجا معترف گردیده ند ترخانیان ادب نگاه داشته نومید مراجعت نمودند و میرزا سلطان علی را بر تخت شاهی نشانده در مسئلت آن مهم خطیر فکر میکردند بعد از دو سه روز علیجاه هدایت پناه افتخار الاکابر والاعاظم خواجه ابوالمکارم که همه کس بعظیم و حرمت انتخاب بجای او مرد و انتخاب را زاده و لاد و صاحب مدت بیشمار دو اباعن جد ملازم عتبهٔ علیه و آستان و اشرف ماوراء النهر بود و منصب شیخ الاسلامی آن مملکت متعلق بآن خاندان عالیشان میداشت بموافقت امیر احمد حاجی و بعضی دیگر از سنجقان سپاهی و جمعی کثیر از سکان مسالک و دوتخواهی جهة مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان بکاخ مقدمه توجه نمودند

نمودند و اکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنقر را به خانه خواجه کاپرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بنابران ترخانیان احتشام
عالم کشته محمد مزید ترخان از راه دروازهٔ چهارباغ متوجه بخارا شده و سلطان علی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر سپر تخته تقدیر گشته و در وقتی که
بایسنقر میرزا خانه امیر احمد حاجی را بجهت وجود فایض الجود زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان پیش آورد ند عرق حمالت بر جبین شان نشسته
و از غایت دهشت لب از گفت و گوی فرو بسته میرزا بایسنقر او را بگذاشت و سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشنید اگاه فرمان واجب الاذعان
بقتلش نافذ گشت و همان ساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت و چون نوبت تادیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهان
بین شاه زاده را بیل کشند فرمان بران آنحضرت را از کوکه سر بیرون آورده مخصی که مباشر آن امر بود به اختیار با غیر اختیار بر روی بیل آستین
بدیده آن قرة العین سلطنت و اورنگ کشید و سلطان علی میرزا از اظهار تحاشی ساکت بود و در خانه حضرت
ولایت پناه خواجه قطب الدین یحیی منزل گزید و بعد از دو سه روز باستصواب آنجناب بصوب بخارا کرخت و بدین سبب میان مخادیم عظام
زبدة الاولیا خواجه کا و خواجه یحیی رشته لوازم اخوت گسیخت زیرا که خواجه کا در مقام اتمام مهام بایسنقر میرزا و خواجه یحیی سلطان علی میرزا
تقویت و ربیت میفرمود و الفصه بعد از فتن سلطان علی میرزا ببلدهٔ بخارا بایسنقر میرزا لشکر بدان صوب کشید و میرزا سلطان علی سپاه
بخارا و حدود و اترار فراهم آورده بالتقاء امرا در خارج متوجه میدان قتال گردیدند چون تلاقی فریقین روی نمود دست قضا ابواب جنگ
و شین بر گشود و سلطان علی میرزا بدین پیکره نظر امید وار گشته بایسنقر میرزا بصوب سمرقند گریخت و امیر احمد با بسیاری لشکر قندیان کرچنار
گردیده و بخارا رسیدند اکثر کرفاران امعوض تیغ سیاست گردانیدند بعد ازان سلطان علی میرزا لشکر بمحاربت بلند برلشکر تخت سمرقند فکنده از غفلت
برادر بتوجه ممود و دار جانب حصار سلطان محمود میرزا نیز بهوس فتح آن بلده فاخره نهضت کرده در شهر سبزوار دل فرمود و در شوال سال مذکور نه
قضیه ناگهان کیفیت بیوفایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه جهانبان محمد بابر میرزا رسید انحضرت نیز بداعیهٔ گرفتن دارالملک آباواجداد
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورد و معتمدان بدولت و اقبال طی منازل نمود و حدود آن شهر بمهابت بهرام مصرف سراد قات ساخت
گردانیده بر ضمیر هوشمندان سخندان پوشیده و پنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که درین مقام خامهٔ عنبرین نام بمحنت ارشحامه مبادی احوال
پادشاه سعود جمشاه الدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطر گرداند تا نکته حالات اولاد امیر زا سلطان محمود را مسامع مستمعان
وقایع رساند و من الله الاعانة والتوفیق **کفتار در بیان مجملی از نوادر واقعات احوال پادشاه سعادتمند از وقت ولادت**
تا زمان نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند در ششم شهر محرم الحرام سنهٔ ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن عدالت پادشاه فرزانه عرصهٔ تسخ
گورکان عشرت فزای ریاض رضوان بود دری نو بخش در عقد سلطنت و مداری فرخنده و دری خورشید در خرش از افق خلافت و کامکاری
طلوع نمود بلکه آفتابی از سپهر صاحبقرانی بروجات احوال طبقات انسانی تافت که دیدهٔ امید صاحدان مصاعد کشورستانی را روشن ساخت
و کامیابی از کتم عدم بسیر ستان وجود قدم نهاد که سایهٔ لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم انداخت نظم نفیس کردگار لایزالی در حق
افروز دد عقد لالی پدید آمد عجب فرخنده فالی جمالش آفتاب پیروزی وجودش نوبخش چشم امید ظهورش چرخ اقبال جاوید یعنی
میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران تیموری ستان امیر تیمور کورکان انحضرت واهب العطایا
از تعلق کار خانم بنت یونس خان بسیری کرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی انوار دولت و اقبال از جمال حالش مشید بخشید و هم از سیمای
احوال نشو و نما آثار شوکت و استقلال از جبین فرخنده فالش لایح می گردید ضیا بخشه مهر تنویرش مانند تاشیر صبح صادق خبر میداد که عنقریب
آفتاب دولت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصهٔ دودمان صاحبقرانی بصفحات روزگار فرق انسانی خواهد تافت و صفا رچهره جوانی
تابشش بیان لوامع ستاره سحری مستعرو بیان معنی گیر پرده شب ظلمانی مظلومان عالم را فروغ امن نقاوهٔ گیهان خلافت و جهان بانی بروز
بهجت و شادمانی بتبدیل خواهد یافت نظم هنوز صبح کجی فروز بود مجمر از روشنائی فروز شود ظاهر ازنور اقبال مهر که سازد منور تمام سپهر
و چون بنا بر تنسیم عنایت الهی عجز ریاض پادشاهی و گلشن امید میرزا عمر شیخ کورکان شکفته و منشر اقبال خرمیت اثر تو آن سپهر عالی گهر را

در کوش جانش لذت و در غایت مسرت و سرور بتهیهٔ اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط داشته اقداح باده خوشگوار از کف ساقیان لاله عذار مجمع نمود و نام و لقب آن فرزند دلبند بظهیر الدین محمد بابر قرار گرفت و چند قابله زهره جبین جهة ارضاع و تعهد آن مولود سعادت قرین تعیین پذیرفت و شاه زاده در مهد عزت و مهربانی و حجر عطوفت و کامرانی پرورش مییافت تا بمبادی سن رشد و تمیز رسید آنگاه بایالت حضهٔ اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاه زاده عالیشان در عین جزمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بود و در وقتی که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی نموده خبر حادثه شاملهٔ و مصیبت کاملهٔ میرزا عمر شیخ را استماع فرمود و آنگاه امراء ارکان دولت و ارکابر و اعیان ولایت انحضرت را بپادشاهی برداشتند و سر عبودیت بخط فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری برافراشتند و بنابر انکه در آن ایام که سابقاً مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان احمد میرزا متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند و اعلام مخالف و مزاحم ارتفاع داده و در فتح قلاع آن بقاع بقدر مقدور سعی و اهتمام مینمودند امیر شیرم طغائی آن دوری موج کشور کشائی را سوار ساخته قصد کرد که انحضرت را بدامنهٔ جبال اوزکند برد تا اگر بکام و ولایات طریق تبوغائی مسلوک داشته شفاعیوا داری میرزا سلطان احمد ظاهر سازند و رقم نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ کورکان کشیده لوای مخالفت برافرازند حضرت پادشاهی در پناه حمایت حضرت الهی از مضرت سالکان مسالک تباهی محروس مانده و خواجه مولانا زاهدی که نسبش از طرف پدر بشیخ بهاء الدین قلیچ میرسد و از جانب مادر بسلطان اویس بکت ماضی متصل میگردد و از سوانح ایام اکابر انحضرت در اندجان شیخ الاسلام میبوده اند و اشراف و اعیان و فضیل قضایا بدیشان جمع کرده بسر انجام مهام فرق انام قیام مینموده اند از داعیهٔ امیر شیرم و وقوف یافته خواجه محمد حسن را که اناملش عنایت شیخ میرزا بدو و حسن کیوت تربیت او پرداخته بود و علامت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغائی فرستاد و از امضاء آن عزیمت منع نمود و سخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی را عید گاه مراجعت فرمود و حصار اندجان از یمن قدوم آن پادشاه عالیشان رشک ریاض جنان شده امراء و اعیان بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخته و مقاران انحال حسن یعقوب و امیر قاسم قوچین بمعضی دیگر از امرا که بزم الغ بیک بجانب مرغینان رفته بودند باندجان باز آمده در ردو لخواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهر ساخته و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر اقتیه و مجنده و مرغینان بکجا فرسخی اندجان شافت و چند ایام اقامت برافراخت و در مقام محمد تابت قدم بوده عزم مناخت مرتفع ساخت در آن اثنا پادشاه بعاوت انتالیق از ریاب ولایت اندجان را که موسوم و ملقب به درویش گاه بود بسبب سخن مجال لفت میرزا کرازدی سر بر زد قتل فرمود و این بساست موجب توهم سایر امرا اندجانیان گشته تمامی خواص و عوام آن بلده خواطر مجامع فطنت شهر و قلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا فاضی و او زون حسن خواجه بر سم سالت نزد میرزا سلطان احمد فرستاد و در رعایت طریقهٔ ادب بوده پیغام داد که چون بعنایت ملاذ است که انحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان تاخت نخواهند آورد لایق دولت چنان مینماید که حکومت اینولایت را بنا بجانب تفویض فرمایند و لبته در روب نفاق و مخالفت اشارت ننموده ابواب وفاق و موافقت بر کشایند تا این مخلص که نواب کامیاب را بمثابهٔ فرزند است مدت العمر بر شارع مستقیم نوکری و اطاعت بوده پیرامن خلاف و نزاع نگردد سلطان احمد میرزا که جبلت بی حقیقتش بصفت مروت و انسانیت مخطور بود از استماع این پیغام متاثر گشت و خیال صلح فرموده انامیر گردید و در جواب سخنان سخیفهٔ ایلچیان کلمات پریشان بزبان آورد و کوچ کرده در نزدیکی شهر منزل گزیده و در آن اثنا بعضی مسئلیت انیز و سخانه و تعالی صوتی چند روی نمود که وقوع آن مستلزم قوت دولت پادشاهی و متوجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود اول انکه در زمانیکه سپاه سمرقند در حینی که از سیبه آب که نزدیک باندجان و اهست میگذشتند بواسطه ازدحام خواص و عوام اسب و شتر بسیار در سیبه آب افتاده روی بگریز آنگاه عدم آورد و دویکرا آنهمدران ایام در معسکر سمرقندیان وبا و اسپ وقوع یافته طویله طویله یکبار لشکریان سقط شده دیگر انکه یونا فیونا اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد و کلان نسبت بحضرت پادشاهی بمشیر بمشیر میکشت و هر کس از ایشان اندک جراتی در است پای در میدان محاربه مینمود فضیلت سمرقندیان نهاده از سمرقند در میگذشت بنابران سلطان احمد میرزا طاقت

بر وجهی مع از دود طرف

طالب صاحبقه گشت و درویش محمد ترخان را که خال حسنا جالش بود از یک فرسخی اندجان جهة تشفیت آن همراه فرستود و امیر درویش محمد تصیده
گاه شناخت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب را بلاقات او امر فرمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده سخنی چند در باب مواضعت عم
بزرگوار و برادر زاده عالیمقدار مذکور کردیده بهر یک بجای خود مراجعت کردند و بعد ازان سلطان احمد میرزا المعروف بمیرقتبه بازگشت
چنانچه نوشته شد در اثناء راه بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت امّا سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بود بجانب اخسی شتافته
خیال محاصره فرمود و در آنوقت جهانگیر میرزا در قلعهٔ اخسی تشریف داشت اوزبک اعلی درویش و میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبد الله بیگ
و ویس لاغری و میر غیاث طغائی در ملازمت آن دری بیرج فرمان فرمائی بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بدان نزدیکی سیلاب رعب
و هراس اساس ثبات امرا و نوئینان را از جا بر انداخت چنانچه اکثری از ایشان که اولکاء ویس لاغری بود رفته و در آن زمان سلطان ناصر میرزا
بمناسبت آنکه ویس اتکه او بود در آن حصار روزکار بسر میبرد و خان از همه خبر یافته بدان جانب شتافت و جماعت مذکوره با نها راه مخالفت
سپرده و درت نموده کاسان را بتوآب کامیاب و درگاه خان سپرده و میر غیاث طغائی حلقهٔ ملازمت آن آستان در گوش کشیده و ویس لاغری
در خدمت سلطان ناصر میرزا بار دوی سلطان احمد میرزا رفت و الحضرت محمد فرید ترخان را بالحاظ شاه زاده امر فرمود و سلطان محمود
خان بعد از تسخیر کاسان بقلعهٔ اخسی خزیده چند نوبت باشغال میدان محاربت اشتغال نمود و اما کار بپیش نرفت و بنا بر عارضه که در دست
و در راه ولایت خویش پیش گرفت و مقارن ایّام با بکر کاشغری که داعیهٔ سروری داشت و سر از دو هیچ صاحب افسری فرو نمی آورد
و در کاشغر و ختن چکماق مست میکرد لشکر بحدود او در کشیده و قلعه طرح انداخته تعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول کردیده و خواجه قاضی و
اکثر امرا بدفع او مامور گشته اما بکر دانست که مردم میدان ایشان نیستند و خواجه قاضی را واسطه کردانیده با نواع تحف و تبرکات و هدایا
سپاه را بمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امتثال این امور فراغت یافت
متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان و منصب سر انجام مهام ملکی و مالی بالحسن یعقوب داد و زمام ایالت و ولایت اوش را
در قبضهٔ اقتدار امیر قاسم قوچین نهاده با مارت اخسی و مرغینان او زون حسن و علی دوست طغائی متعیّن شدند و برین قیاس سایر امرا
و انجکیان بمناصب مفتخر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدار الملک سمرقند آمده بود
و دختر سلطان احمد میرزا را بحبالهٔ نکاح درآورده بود سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا کشیده شد صحبوب عبد القدوس مرحوم و اتا ساچق نظر بادشاه عالم
گیر فرستاد و خان بعطوفت آمیز مودت انگیز مغایم و چون میان او و حسن یعقوب قرابتی واقع بود عبد القدوس خفیه حسن یعقوب را بلطف
و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار گردانیده راه و راه دوستخواهی حضرت پادشاهی در گذرانیده و پس از مراجعت عبد القدوس
پنج شش ماه حسن اطوار سخن تغییر داده با ظهار بیکارگی افغان بهت مبادرت نمود و قصد کرد که میرزا جهان گیر را بسلطنت موسوم ساخته نوآب
کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنا بران خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و او زون
حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه ممن بهصوتاب پس دولت یکدم که جده آنحضرت خواهد بران قرار دادند که حسن یعقوب را بی اعتنا
ساخته بهر وجه که ممکن باشد در دفع شر او کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالمیان متوجه ارک گردند که مسکن حسن بود و گشتند حسن در آنوقت صحرا
رفته بجانور پراندن اشتغال داشت آنکیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روانه شد و چون بکمند بار ام رسید بخیال فاسد آنکه شبخون
غان عزیمت بطرف احسی انعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امرا با فوجی اعاظم کرمطفر لوا متوجه استیصال او
گشتند و زمره از ایشان بر سم منغلای پیشتر روان شدند و حسن بر توجه مقدمه سپاه صف شکن و قوف یافته تمکین پیش برسر ایشان تاخت و لوکزات
او آغاز شبه کرده تیر بکی از ایشان بر مقتل حسن خورد و بجزاء اعمال سیّئه خود گرفتار گشته از آن رخم جان سپرد و مقارن وقایع مذکوره
ابراهیم سارو که از قوم منکلنج بود و از عمّ شیخ میرزا تربیت یافته بواسطه صدور جریمه مردود شده بود بقلعه اشپره در آمده خطبه بنام منصور میرزا
خوانده و حضرت پادشاهی بر تمکین اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب منصور بجانب اشپره مناخت و ابراهیم ساروی آنجا کار برچ

باره پرداخته عساکر ظفر مآثر را بمحاصره و محاربه قیام مینمودند و دست باستعمال آلت قتال برده بواب کشش و کوشش بر روی روزگار محصوران گشودند چون مدت چهل روز حال بر این منوال بگذشت آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال ابلهیم ساروطاغیه کشت لاجرم خواجه قاضی لشفیع جرایم خود ساخته امان طلبیده و پادشاه کناه او را عفو کرده ابلهیم تشبث بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون خرامیده بگاه اعلام ظفر شعار بجانب تخت بهشت مرتبت مزبور و امیر معقول الوباب بشفاعت دل که در انحصار ممکن بود بعد از تقرب و وصول موکب پادشاهی ملوازم استقبال استعجال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیهٔ اطاعت بر دوش انکنده مقالید شهر و حصار بجواب پادشاه کامکار سپرد انگاه پادشاه اسلام سپاه را استماع مود که سلطان محمود خان شاهرخیه را بغرزول همایون مشرف ساخته و خاطر عاطر جهة رفع کدورات سابقه مایل بملاقات حال بزرگوار گشته بشاهرخیه رفت و خان از قرب و وصول آنفرقه العین خواطین علیشان جزم و شادمان شد و چون پادشاه بارگاه درآمد لوازم تعظیم و تبجیل مرعی داشته برجوانست و انحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده زانوزد انگاه خان عالیجاه پادشاه اسلام سپاه را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطرجوئی دقیقه نامرعی نگذاشت و پادشاه جمجاه در سه روز دوصحبت حال و خساک و خوشحال بسر برد و پس زان بصوب مستقر دولت رایت عزیمت برافراشت و بعد ازین سال آن برج خلافت و استقلال ما جولانگاه ابطال جلال گشته بخیر و اقبال گذشت چنانچه از سیاق حکایات سابقه بوضوح می پیوندد و راقیمه سالها اهل دیوان میرزا عمر شیخ گورکان بوده در سفرات مذکوره بمصرف خاکستان بایغر میرزا درآمده سلطان علی میرزا در ابتدای حکومت محمود و چون سلطان علی از توجه بولای گشتاسای پادشاهی جهرا فتح و ذوالنون را بمحافظت قلعه مامور ساخته بعضی بقیض بجانب کوهستان بلخ و بجاشاقت و پادشاه سعادتمند بعد از قطع منازل از تخند گذشته و از کرکین سلطان علی میرزا واقف گشته بمضرب حضرت سلطانی میرنظام الدین علی خلیفه و میرعثمان را برسم رسالت نزد فتح و ذوالنون فرستاد و فتح بنا بر اقتضای بخت گون و طالع وارون امیر خلیفه را گرفته قصد اهدام اساس حیات بنیاد نمود و ان امیر عقوده خصال بعنایت حضرت ملک متعال فرار یافته بعد از دو سه روز پیاده خود را بمعسکر ظفر اثمار سانید و چون در ظاهر دربیته بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت و معلوم شد که در آن حدود غلهٔ مایحتاج امرا و ارکان دولت صلاح در مراجعت دانسته و حضرت پادشاهی بصواب سالکان طریق دولتخواهی عنانعطوف عنان گردانیده و بعد از آن او ان سلطان محمود خان لشکر فراوان با دو راسته فرستاده فتح و ذوالنون بگریختند و او را بیته بمصرف غلامان خان در آمد نگوستان بیته بعلیق محمد حسین کورکان گرفت و از ان آبریخ تا شهور سنه ثمان و ثمانمائه ایام سرداری او در او را بیته بهمت مستولی و پذیرفت و در سنه ۹۰۱ همره سلطان و پسران کرام سلطان مهدی سلطان و محمد دو غلات که در وقت وصول سلطان حسین میرزا بولایت حصار از سلطان محمود میرزا جدا گشته بودند در ماه مبارک رمضان در قصبهٔ اندجان بآستان اقبال آشیان پادشاه جهانبان رسیده و انحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده از توشک پایان آمده لوازم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و در شوال همین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و محاصره کردن سلطان محمود میرزا و سلطان علی میرزا دار السلطنه سمرقند را باندجان رسید و پادشاه عالیجاه نیز بداعیهٔ تسخیر آن خطه لوا نصرت عطیه برافراخت و بعد از وصول بنواحی دار الملک آباد اجداد و سپاه شجاعت نهاد در انحاصره و محاربه مامور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن سه در دوج شرف و ضیق سمرقندیان میکوشیدند و ایشان نیز در محافظت شهر بجد معتد و رستخام نموده در مدافعه مدعیان نهایت مردانگی بظهور میرسانیدند دران اثنا عالیجناب هدایت انتماخواجه یحیی ارزد سلطان علی میرزا انحضرت پادشاه مظفر اشتافته و ربابطاق و اتحاد سخنان معروض داشت و آن کلمات مستحقانه بسمع قبول یافته موکب عالی پادشاه بنا بر التماس جناب ارشاد پناهی از نظاه سمرقند بسمت سغد و سه فرسخ پایان تر رفته نزول اجلال فرمود و از انطرف میرزا سلطان علی نیز بدان نواحی آمد و سپاه را در موضعی مناسب بکنار آب کوبک فرود آورد و با چهار پنج نفر از خواص عزم ملاقات پادشاه کرد و انحضرت با چهار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوبک گذشته بر بالای اسپ همین الجانبین بصورت تلاقی روی نمود و در باب تدبیر و تسخیر ملک سخنان در میان آمده چنان مقرر شد که آن سلطان بزرگ

سرکیت ایشان روشناس ایلیشان معتبر عزور نمودند و در اوائل فصل بهار که موسم نشو و نمای ریاحین و ازهار است بار دیگر متوجه سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه روی بصوب اندجان آورد و سلطان علی میرزا بتجارت رفت و آنجا فسلاق کرد و میرزا سلطان محمود که علاقات دختر امیر شیخ عبدالله برلاس متوف بود او را در حبالهٔ نکاح کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود و چون مایحتاج علم کشورکشای پادشاه بنزل کسای رسید مهدی سلطان از راه دوری نصرت نشان کرده بسمرقند رفت و حمزه سلطان اجازت طلبیده براه همان بلده پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن دو سلطان سمو اقبال عاطفت و مکرمت میرزا را بشعور یافتند از حضرت بیرون کردان شده التجا بسایهٔ لواء محمد خان شیبانی نمودند

ذکر توجه و اقامی سپهر کشورستانی بجانب سمرقند ثانی و در آمدن آن بلده بتسخیر حضرت پادشاه سلیمان مکانی

در اوائل فصل بهار که خسرو ممالک عالمی از طول مکث و بریج ستوی ملول گشته بجانب حمل متیمناً لشرف خویش مقصد کرد و در تضییق محصوران حصار فیروزه کار کوشیده شرایط کیستی ستانی بجای آورد و سلطان علی میرزا از بلدهٔ فاخرهٔ بخارا بلواء نصرت انتصاب سمرقند برافراخت و علی منازل و مراحل مؤونه موضع خواجه کاروان را معسکر سیاحت میرزا بایسنقر نیز با لشکری از اهل ستیز از شهر بیرون خرامیده و سر پل لشکرگاه کرده در برابر برادر قبّه بارگاه برافراخته و حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در راه مبارکت مضمان از بلدهٔ اندجان بدار الصفو روان گشت و با سپاهی پر دل علی منازل و مراحل کرده در نیاز بیلاق قبّه بارگاه بهزار آثار ایوان کیوان در گذشت و در آن مقام بیرون آمدن بایسنقر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بدین وجه عرض رسید و تو لون خواجه معول با مارقرب بسعید نفراز مردم فراتی دلاور بپیشتر روان گردانیده و پس از شیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنقر میرزا راه یافت و ویران شده بصوب سمرقند شتافت و تو لون خواجه با متابعان در شب بیگاه که معسکر آنحضرت رسیده بسیاری از سمرقندیان را بزخم سهام مرگ انجام مجروح و بریش ساختند و غنیمت فراوان گرفته سالماً غانماً بلواء مراجعت برافراختند و حضرت پادشاهی آن سالکان طریق دو تخواهی را بنوازش و انعام مفتخر و مباهی گردانیده روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز پیشتر رسید مقصد تسخیر قلعهٔ آن قصبه کرد و در آن وقت شیر زاوکاء قاسم دولدی بود و یکی از نوکران او بحفاظت حصار آنجا بر قیام مینمود و در روز آخر ماه مذکور بایچه لوای فلکسای پرتو وصول بجوالی شیر زا انداخت و کاشتکاء قاسم دولدی از محافظت قلعه عاجز گشته شاخ عبودیت پادشاه صافی طویت ظاهر ساخت و قلعه حصار بتوالب درگاه سپهر اقتدار سپرده امان طلبید و بلطف پادشاه شامل حال او گشته کوتوالی شیر ز بر سم سابق بوی مفوض گردید و پادشاه صاحب تائید روز دیگر بدار الامارت غزیده و سایر اوجاقات و سکنهٔ آن نواحی سعید قیام نمود آنگاه بنواحی سمرقند رفت و در قرقوق بنزول جلال فرمود و در آن روز قاسم دولدی و پیش لاغری و حسن بیزه سلطان محمد تیغلی و سلطان محمد و پس از قرب چهار صد کس از جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه در وقتی که بایسنقر میرزا از سر پل کوچ کرده روی شهر آورد و بادهٔ دلتخواهی حضرت پادشاهی از اندازه دو جاسه بدیجانب آمده بایم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که انجماعت بهوای محافظت شیر زا بایسنقر میرزا اجازت طلبیده بدار الصفو شتافته اند و چون استماع نموده اند که قلعه بتسخیر پادشاه کشورگیر درآمده بقدم اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار کرده اند القصه پادشاه آفاق از منزل زیبا بقرا بولاق هزاره و بعد از یکدو روز از آن جا کوچ کرد و از آب هموار گذشت بام مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردید و در آن روز جمعی از اهل بغور در سر خیابان بقوجی از لشکریان میرزا بایسنقر با خورده اسب جلادت در رسیدان مبارزت تاخته و بساد حمله آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر خاک معرکه را گل ساخته و در آن اثنا تیری جان گزا بگردن خواجگی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیک بود رسید چنانچه همان ساعت از پای درآمده متوجه ریاض جنت گردید و او مدتی بطلب علم پرداخته از فرق لغت و استیفا صاحب وقوف خوب و مکاتیب را نیکو انشا میکرد و بدیهی مهرداری خیر تخ میرزا میبود اما سلطان علی میرزا که در منزل خواجه کاروان منزل گزیده قصد دشمن داشت یکدو نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت بنزدیک سمرقند شتافت و میان آنحضرت و بهادرانی که از شهر بیرون آمده بودند زیاده از مقاتله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه میباید بهتمی از پیش نرفت و سلطان علی میرزا را از طول مکث در ظاهر آن بلدهٔ فردوس آئین ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روز نی چند در باغ مولی بحاصرهٔ سمرقند پرداخت و پس امان از آن منزل کوچ کرده یورت خان را که از آنجا تا شهر بحسب تخمین یک فرسخ مسافت مضرب سراپرده اقامت ساخت

و قرب نجاه روز در آن موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر بابری و نجکان سپاه بالنسبتی مجاربه دست داد
و بعضی از آن مجاربات میرزا ابراهیم بیگ پیک و ابو القاسم کوه بر و میر شاه قوچین غایت شجاعت و مبارزی ظاهر ساختند و جمعی از ابدال سمرقند انجروح
بر روح گردانیده لواء تفوق برافراختند و روزیکه در سر خیابان در میدان مردان جولان مینمودند رحمی بروی میرزا ابراهیم بیگ پیک رسید و جویدان
جبه بابر بهیم جلو تیغ مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه مؤید منصور نهائی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاد و ایشان را باطاعت و التقا دعوت
کرده بخان عنایت آمیز پیغام داد و آنجماعت بقبول آن کلمات زبان کشاده گفتند که باید موکب پادشاهی در شب از حوالی غار عاشقان متوجه
شهر گردد تا کار خدمت بر سبیل جلد بسته انچه مقصود است بحصول پیوندد بنابران شبی پادشاه کامران پای مبارک در رکاب آورده پل مهاک شتافت
و چند پیاده و سوار جلادت آثار اسپیشر فرستاد و مردم شهر ازین معنی موقوف یافته بیکبار فوجی از لشکریان چرار سپای ممانعت پیش آمدند
و حاجی پاده را که مقدمتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تائید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم
پادشاه نجسته شیم بعسکر ظفر اثر بازگشت و در آن اوان که بیورت خان ارغوغ ماهچه رایات نصرت نشان روشن رآذر مرغزار جان بود تمام مردم
قلاع و بقاع اندخود و قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمودند و پیشکشهای لایقه ارسال داشته ابواب امن
و امان بروی روزگار خود گشودند و همچنین از تخارخه و پشه وران و سوداگران سمرقند خلق بسیار بارد وی نصرت شعار آمدند و در دو بازار بشهر معمور و
آباد و ان شده که حکم مصراع یافت و دران اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شاد و ار قلعه ایست که آن را از کلیت کوینده و جمعی القلعه را
محکم کرده کردن بطوق عبودیت پادشاهی در نیاورده خدام درگاه جهانستان متوجه تادیب انجماعت گشته چون نواحی انحصار مطلع اجتماع ظفر شعار شد متوطنان قلعه از در تضرع و نیازمندی در آمدند و خواجه قاضی را وسیله ساخته ازجرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند و
عفو پادشاه از شامل حال آنطایفه گشته رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود و در الانک قبله که در نواحی باغ میدانست نزول اجلال
واقع شد و دران حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک لشکرگاه پادشاه بود عنان بازکشیدند
و حال آنکه طلازان موکب پادشاهی در آزمان غافل بودند و متعرض استمال الت پیکار نگشته بودند لاجرم اندک شکستی روی نموده سمرقندیان
سلطان علی بابا علی را اسیر گرفته بقلعه بردند و روز دیگر پادشاه متوجه سیر از آن منزل گشته بمنزلی فرمود سر الانک قبله نزدیک آب کوپک محل
نصب خیام سپاه ظفر پناه گشت و سمرقندیان بصوب نمودند که پادشاه وافر متوجه پایمال راحت آن منزل اند یعتبا فرموده بنابران مردم فراوان
از دروازه شیخزاده بیرون آمده متوجه اردوی بصرت نشان شدند و تا پل محمد چپ رانده صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز بجمعیت
ستیز مرکب جلادت تیز ساخته بر مخالفان تاختند و زخم سنان فتنه انگیز و سهام خون ریز آثار رو در شکست ظاهر ساختند گرد میدان نبرد
باوج هلکت تیز گرد رسید و خار و خوزنیشه را تیره کردانید شعاع تیغ و تشیر چهر جهادران جوشن در اخیره ساخته معنی آیت کاد سنا
برقه یذهب بالابصار بظهور رسانید و عاقبت شمایم فتح و نصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر گردانید و لشکر سمرقند عنان
بصوب شهر تافتند و جمعی کثیر از ایشان اسیر گشته گرفتند و بقیه بطلایع الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران کی محمد مسکین و لد حافظ
دولدای و دیگری برادر خورد تر محمد قاسم بنیره حسین بیر بود و ایضا دیوانه جامه باف و کل قاشون که از جمله متمولان سمرقند و سرداران لونه
بودند دران روز اسیر پنجه تقدیر شدند و بعضی حاجی پاده و محمود پیاده گشته کشته شدند و بعد ازین شکست و بیکار لشکر سمرقند از دو بدست
شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه ظفر نشان تا کنار خندق سمرقند و غلامان و کنیزکان شهریان را و لجوجی گرفتند و در آن اثنا آفتاب
عالم آرا از برج میزان تحویل کرد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان برآورد پادشاه با امرا و سپاه
دریاب یورت متفاق اوامر مشورت تقدیم رسانیده خواطر نکهبان بران قرار یافت که آن نرستان در قلعه خواجه دیدار و بکار کنند
گذرانند و در اوایل فصل بهار باز دیگر بسمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانند آنگاه کوچ کرده الانکی که متصل قلعه مذکوره بود از زمین نزل
همایون عزیمت سیر ارزانی داشت و فرمان واجب الاذعان بسیاهیان جوره و باباوکتیها در دروازه جهارباغ در دروازه جهارباغ در دروازه جهارباغ در دروازه جهارباغ

پادشاه و امراو سپاه بدان قلعه در آمدند و در همان روز که مایحتاج رایت عالم افروز از منزل مذکور برسیج حصار خواجه دیدار انتقال نمود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک بیلغار بالنیقر میرزا از ترکستان اغیار کرده بودند ان النکات رسید چون دانست که حضرت پادشاه سلیمان مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصار در آمده اند متحیر و متاسف گردید و با انکه در آن زمان در ملازمت پادشاه جهانیان اندک مردی بودند تهیئه اسباب عصیان کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان را اقبال میدان قتال مصلحت ننمود و از انجا کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون انچه بالنیقر میرزا از خان مدعا داشت بحصول نپیوست کالنبی بحالش نپرداخت و شیبانی خان نومید و حیران بصوب ترکستان علم معاودت برافراخت انگاه بالنیقر میرزا که مدت هفت ماه در تعاقب جهات حصار تعویق بسیار اوقات گذرانیده بود و از خان شیبانی ابواب کامرانی بر رویش نگشود با دویست سیصد کس از خود متوجه ملاقات حضرت شاه گشت و چون در معبر ترمذ نزول نمود سید حسین اکبر که منسلک بسلطان مسعود میرزا قرابت قریبه داشت و در ان ولایت رایت ایالت می افراشت بغریب دست برد و می خواست میرزا بالنیقر را دستگیر کرده نزد او اندک پرتلی گرفته مراجعت کرد و چون موکب عالی بالنیقری حوالی قندز نزول اجلال فرمود جنگوتمور اسم استقبال و لوازم نثار بجای آورده پیش الجا سپرد و باحسن وجهی علاقات روی نمود و همدران اوان که بالنیقر میرزا مرکز دولت خالی گذاشت پادشاه سعادت اثار از کیفیت حال وقوف یافته علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی چون از قرب وصول موکب عالی خبر یافتند فوج فوج علی التعاقب و التوالی باستقبال شتافتند و بعد از ادراک شرف لبسا طبوسی تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرده بانواع اصطناع و التفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و حضرت در اواخر ربیع الاخر سنه ثلاث و تسعمائه دار الملک اباد و عهد دار ان فرخلعت همایون عزت افزای گلشن گردون ساید و در بستان سرای قلعه نزول اجلال فرمود و تحکما صاحبقران مغفرت پناه را از امن مقدم میمنت شیم بستان ارم حضرت و نضارت بخشیده و تمامی اشراف و اعیان را در ظلال کرمت لایزال ارتاب آفتاب حوادث امین و مطمئن گردانیدند رعایا و پیچاره را که پایمال فتن و دست خوش انواع محن بودند بپادشاه عدل و داد نوید داده بسیر نجف تقدیمی ظلمه و متغلبه از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امراء بابری را نیز بقدر مقدور در رعایت گرده علم اقتدار در سمرکه کارنداز برافراخت و مدت صد روز بلده سمرقند از غمام عدل و احسان پادشاه معادتمند فردوس مانند بود و بعد ازان بنابر امور یکه مذکور خواهد شد سمرقندیان از آن دولت محروم گشته موکب نصرت نشان بصوب اندخان بجهة نوبو و چنانچه عنقریب کیفیت انگاهیت بعرض خواهد رسید و خانه شیرین مقال در باب تفصیل این اجمال لوازم اهتمام تقدیم خواهد رسانید

ذکر لشکر کشیدن میرزا بالنیقر و امیر خسرو شاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان محمود میرزا از غایت اضطرار بصوب خراسان

چون میرزا بالنیقر و نوئی چند در قندز سر برد و امیر خسرو شاه با سپاه باران عده موجود افرصه در ملازمت آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور بر اب آمویه و حصول انجا خبر ان بسمعان زود سلطان محمود میرزا فرستاده بزبان عذر و عزیمت پیغام داد که لایق دولت چنان نماید که آنحضرت از قلعه بیرون آمده بدیدن تشریف آورند و با تفاق برادر خود متوجه تسخیر اوزبک شوند تا بعد از انکه پس از تسخیر آنجا دلبند یکدیگر را در میان گرفته بر سر آن بلده فرخنده بنگمان بود و دیگری در حصار علم مخالفت برافراز و سلطان مسعود میرزا این سخنان را شنیده همان روز قبول نمود و بود و زکرو فریب او غافل گشته و مال حال تامل نمیود و در آن اثنا امراء و لشکریان آنشاه زاده بمیان کدورت و عناد امیر شیخ عبد الله برلاس آمده خواطر او بندیکدیگر دو دو بار دو دوی میرزا بالنیقر توجه نمودند لاجرم آنحضرت باوراک فتح و ظفر واثق شده همعنان امیر خسرو شاه از چغانیان بطرف حصار ایلغار کرده و در وقت نظاره بشهر گردان قلعه فرود گرفته روی محاصره آورده و حال آنکه در آن شب سلطان محمود میرزا در عمارتی که پدرش ساخته و بدولت سرا موسوم گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن حال وقوف یافت با پدر مرحوم خویش امیر شیخ عبد الله قرار بر قرار اختیار کرده از کذر اوباج برآب آمویه گذشت چنانچه مذکور شد که در وقت محاربه سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا بالنکات نیشن رسید بخطوط عین شفقت گشت و خسرو شاه میرزا بالنیقر را و حصار بر منسلطت نشانده خسلان را بسرا در خود امیر ولی داده و بعد از چند روز بخیال استخلاص [illegible]

در رکاب آورده نظر بهادر را بر رسم منغای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **ذکر تزویج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان بنت خاقان منصور و تمهید بساط نشاط و سور و جشن و سرور چون خاقان منصور در اثنای تهیئ فتح و ظفر گشت بدیع الزمان میرزا بجانب جبال غور کریخته بساط قتال و جدال در نوشت و حضرت خاقانی او را گفت این سعادت را از بین عمو و سلطان مسعود میرزا دانست و بر عنایت و ترحیب او پرداخت آنقدر که توانست و در روز دوشنبه بیست و نهم ماه شعبان مجلس در غایت حشمت و عظمت آراسته شاه زاده را با سپاه گاه جهان پناه طلبیده و باستخلاص ممالک موروثی خاطر خویش را آسوده باز دوراج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانیده و قامت قابلیتش را بخلعت طلا دوز زیب و زینت داده و با انعام اسپ و زر و یراق حاجت دیگر نهاد مراد در آستین علاء ناشش نهاده در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر حرمهٔ نشینان تخت عصمت جهت یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صغیرهٔ صلبیهٔ حضرت خاقانی بود و از ستر عالیه بابا اعجم زر و جواهر آمده بود از راه رودی بماچوین به آب سلطقه همراه رفتند و در روز جمعه غرهٔ ذی القعده شاه زاده نیز آن بلده خراسید بیت مسند آرایان دولت خواستند مجلس عقد و نکاح آراستند و در روز شنبه سیوم همان ماه سادات و قضاة و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة و الدین التفتازانی در ساعتی که ماننده نام شاه زاده مسعود بود اخترسعادت ازدواج سلطنت را با ناهید برج خلافت عقد بست و چند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن محمدهٔ سده اپرده خاقانی رخاف فرمود و بولوند دست ساقیان کلعذار جاهای باده خوشگوار بحرج کرده در تتمهٔ ایام عشرت همراه زاده نوشداب ناب کلنار بطرب را آب داده منعمان دل شاه زاده باغ باغ میشگفت و معنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش شاهد نغمه ساز رسانیده بزبان حال میگفت نظم ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما مادر پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما و سلطان مسعود میرزا چند گاه در ظلال دولت و اقبال خاقان سعادت همال در غایت جاه و جلال بگذرانید بعد ازان یاد وطن مالوف کرده باغوای نسناسان نظر نیاکان عزمت بطرف ماوراء النهر معطوف گردانید چون بکدوقدز رسید امیر چغرو شاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاه زاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده حضرت را السلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطان مسعود بگفتار ناهنجار مغرور شده قدم بکسیل خرمود تا در نهاد دولت سلطان علی میرزا سپرد و او سلطان مسعود میرزا نیابر اعتقادی که بمکر و حیلهٔ خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلدهٔ فاخرهٔ هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایات خراسان را تسخیر کرده چون آن خان گیتی ستان عنان عزیمت بصوب کوکان معطوف داشت سلطان مسعود میرزا با مادر و با ماش میرزا که داماد حضرت بود و با ماش را شهید ساخته بیگم سلطان را بعقد حبالهٔ خویش درآورد و اما خسرو شاه همدران سال که دیده میرزا سلطان مسعود را بمیخ سرمه فلائی از حدقهٔ بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت قلب قتل میرزا را بانیشتر اکه از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهراة آنان را در حصار حکومت بهبود دیش نهاد تمکت کرده بود بطایف الحیل انشاء زاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنهٔ حمس و تسعمائة بشهادت رسانید آنگاه در دی استقلال در ولایات قندز و خلتان و بدخشان و توابع و حصار شادمان بحکومت مشغول گشته مآل حالش در ضمن حکایات آینده بزبان خامه خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مصالحهٔ حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا** در آنولا که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک ارغون و قنبر بیجاب الملک نشین بالغار مواضع میرزا و التون ارغون در بیلاق و علایت عزور بود بنا بران بدیع الزمان میرزا از الملک نشین بطرف پرسین شتافت و از آن جا عنان عزیمت بصوب معسکر میرزا و التون تافت و آنجناب شاه زاده را استقبال نموده بر صحت ذات خجسته صفات لوازم حمد و ثنا متعالی تقدیم و جهت تدارک آن اختلال باجتماع بساط قند بار و زمین داور و غور و سامور و توابع مسرحان باطراف و جوانب روان گردانیده و بانداک زمانی لشکر بسیار از دیل غوری و خلج و پرانی مردم

هزاره و کوره و فجاق و غیر ذلک ایشان را بدیع الزمان و امیرزاده القنون متفق شده و متعدد رزم و پیکار شده که خدمتکاری و جان نثاری رسیان جان بشمند چون تخم بعرض خاقان مرحوم رسید بحیال انکه گرت دیگر و نداشته اکوشالی دید عازم همراه رود گردید اما بهمران ایام جناب خاقانی پناهی شیخ جلال الدین ابوسعید پوراتی از رند بدیع الزمان میرزا امیرزاده القنون بازروی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان معظم صلاح دید جوئی شاهزاده ایشی نهاد و بهمت ساخت تا بین المقال انکه قبل از وقوع خلک نشین روزی چند خاقان معظم و متمند جناب شیخ الاسلامی ضیاء الملة و الدین مولانا احمد النقاری و شیخ جلال الدین ابوسعید پوراتی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب کرمیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را مصحبت نموده از ایاده مخالفت بجاده موافقت آورند و ایشان چون بحدود و فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان بپایتخل العظام لشکر بسیار برزگوار کشیده است بناران شیخ الاسلام غمان مراجعت بدار السلطنه هراة الغطاف و اما شیخ جلال الدین ابوسعید و سید غیاث الدین زود امیرزا القنون عبور رفته و هنوز انجا نیاسوده بودند که بدیع الزمان میرزا در النک نشین بگشت پادشه بامیرزا القنون پیوست و شیخ ابوسعید در باب تمهید اساس مصالحه با شاهزاده مکالمت و شنود نمود آنجناب جوابداد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی درآمده از ممالک محروسه متعدد امنیت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرد من نیز طریق طاعت و فرمان برداری مسلوک داشته غاشیهٔ عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت والا طلاع شیخ اجازت یافته روز چهارشنبه نیم ذی القعده که هنوز خاقان مظفر قرین در النک نشین بود بیارگاه حشمت آئین رسید و چنان میرزا بدیع الزمان را بشرف ملازمت رسانید و جهة تاکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آنوقت در ملازمت سده سره مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نمود و در اواسط الحجه جناب هدایت پناهی و خدمت امارت دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت و ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد و دیگر برادرمین مخالفت نکرده در آنحضرت این ممتنی الجمع قبول القنون و در النک نشین گوچ نموده بجانب هراة روان نهضت فرمود و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا براه رود شافت و از انجا خاقان بگریان طرف ولایت غور خواهد شافت مقرب حضرت سلطانی کلمهٔ کریمهٔ اصبح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده در روز شنبه دهم محرم الحرام سنه اربع و تسعمائه بدیعیت مشیت مصالحه عازم اردوی گیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمه کویان بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آن حضرت را بارستر ضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون این سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی رسیده و اقامه و حکم همایون صادر شد که نشان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان را نام میرزا بدیع الزمان در قلم آورند و چون این حکم همایون بهر رکاب مشتمل گشت خاقان معظم امیر شیخ علی را اجازت داد که منشور عالیش السیر در را نزد بدیع الزمان میرزا برده مدتی سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت و مناغشت در گذرد و آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم محرم بجانب سریر سلطنت متقهر در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم بر تو وصول بر باغ جهان آراء انداخته انوار معدلت روزافزون اطراف آن سلطنت سرا را روشن ساخت و در خلال احوال که شته امیر نظام الدین درویش علی که بعد از مواخذه و مصادره بمکه مبارکه و مدینه طیبه زاد هما الله تشریفا تکریما رفته بگذار دون حج اسلام عازم گشته بود معضی المرام باز آمده نوبت دیگر بمنظور نظر عنایت خاقان والا گهر شده و منصب دیوان اعلی و قبیله سهلوی امیر ناصر الدین عبد الحالی مهر زد اتا بدیع الزمان میرزا بعد از وصول ایشان همایون از عزیمت سیستان شافت و محمد معصوم میرزا که والی آنولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنه هراة تافت

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و یکشت یافتن مظفر حسین کوركان بتقدیر فرخنده ٔ عباد

و در اواخر سنه ثلث و تسعمائه محمد حسین میرزا گرت دیگر لشکر مظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت و ابو المنصور مظفر حسین کورکان از توجه او واقف گشته با سپاه جرجان بتقبال پیرون خرامید و در روز جمعه بیست و دوم ذیقعده بسنه مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران ناموس گردنبرد باوج کیوان رسانیدند و اثر اشتعال آتش قتال بواسطه ضعفی که در لشکر روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود انجناب باغنی عظیم روی نمود و شدت آنحالت بمثابه رسانید که لشکریان را دست از کار باز مانده از معرکه روی بوادی فرار آورند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدار الفتح استراباد در آمده ابو المنصور مظفر حسین کورکان تا ولایت سبزوار عنان بگیران

بارگشته و چون اخبر در بلده فاخره هرات بعرض خاقان منصور رسید در اواخر سنه ۹۰۷ امیر محمد بن درویش علی امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی توجه بسر وارادت آورده نذرها بموکب عالی مظفری پیوسته در رباب مدارک اختلال آخال مساعی جمیله ذاردند و مکنون ضمیر همایون چنان بود که نفوس نفیس شهزادگان المنصوب کردوا تا سبب مخالفت ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در تحیر تا خیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمرو شاهجان نهاد و التقا

در بیان سلوک ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب مرو شاهجان

و آن اوان که خبر شهادت محمد مؤمن میرزا در اطراف آفاق انتشار یافت و از شرر شناعت آن آتش اندوه و الم در کانون درون دور و نزدیک و ترک و تازیک تافت هر یک از شاه زادگان که در ناحیه از نواحی خراسان حکومت مینمود در اندیشه و خدعت بیخ یکدیگر افتاده مسند کشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو ابوالحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد و سلطنت میکرد طرح اتحاد دو یگانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمدند و مراسم عهد و پیمان در میان آورده خواطر بمخالفت پدر زبکوار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال ۹۰۸ بدار السلطنه هرات رسیده خاقان کامکار جناب نقابت قباب سلطنة شعاری امیر قوام الدین حسن ساری را در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو با رسال داشت تا رسالل موعظه و نصیحت مایه و عدوان میرزا ابوالحسن را مقرون شناند و شاه زاده را بران دارد که کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان درگذراند و امیر قوام الدین حسب الفرموده تعجیل رسانیده غایة در رسالت او مترتب نگشت و ابوالحسن میرزا بمعاذیر نا دلپذیر تمسک جسته از سر عصیان و خلاف در نگذشت بنابران خاقان منصور عازم تادیب شاه زادگان شده بعد از اجتماع جنود و حشایان در روز چهار شنبه پنجم جمادی الاولی از ینابع جهان آباد نهضت نمود و در تخت سفر زول اجلال فرمود و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان محمد حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال برحسب استدعای ایشان روانه مرو شاهجان گشت و آنحضرت از پی ایشان قاصدی مشهد تقدسه فرستاده محمد میرزا را نوازش و پیغام داد که با تفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود انبوه و در اجتماع ساخته جهة دفع محمد محسن میرزا که بگمان خود شهریار دارو متوجه ابیورد گردد آنگاه لوای ظفر پناه از زاه دیانه کوتل سنجاب بصوب مرو در حرکت آمد و چون ابوالحسن میرزا از توجه موالب او کردون مراسلت خبر یافت برج و باره مرو را مرمت فرموده خاطر بتحصن قرار داده و ما تحکم علم الجم خشم بعد از طی منازل پر بود وصول بر ظاهر آن بلده انداخته شما آنحضرت مانند آفتاب آفاق محاصره و محاربه کرده و لشکریان ابوالحسن میرزا سر مخالفت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بکار آوردند از طرفین بسفیر تیر آغاز آمد شد نموده شیر پیکان خون از رگ شریان پر و نیان و در و نیان بگشود گاهی صد گونه سنگ رعد رجی از بروج القلعه لازم ساخته صفحه هیاکل و صفوف رجال و خیول را بضربه آتش در معرکه ظفر آرا انداخته جان بزلال احتراق میگردانیدند مدت سه چهار ماه حال بدینوال جاری بود و بعد ازان پدر و پسر ملول ایام مخبث و جدال ملول گشته بین الجانبین صلح کونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر نهضت مقرب حضرت سلطانی به نیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود

و در آن ایام امیر صائی سمیر نظام الدین علیشیه بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیه داشت که مدام از سر ساخته و آن را سر مایه همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و بشرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضه مقدسه حضرت رسول علیه السلام دریابد اما هر گاه که احرام آنصوب صواب بسته در پایه سریر سلطنة مآب لب بطلب نهضت میگشاد خاقان منصور بنا بر کمال میلان خاطر بصحبت شریف انجنات شرف حضرت ازدانی میفرمود و تا درین ایام که آن پادشاه بهرام احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود و بمحاصره ابوالحسن میرزا اقدام می نمود که آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و ملازمان سده سدره اقتدار کامیاب سمت قدمت و صوبه علی را مه با تحف السلام و التحیه روان گشت و مولانا عبد الحی طبیب زیده نگاهی را که در رکاب حضرت پادشاهی

پادشاهی را بخود داشت جمله ستجاره پیشتر بر خلافت مصیر فرستاد و چون میر صیادی صمیر مشهد رسید جمعی از صول مولانا عبد الحی رونوی چند در آن مقام متبرک ساکن گردید و در آن ایام حمید محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهة سرکشی میرزا بهوبر در رفته بودند مهم مازندران جنا معرب حضرت سلطانی ماتمالت شاه زاده و امیر شیخ آمده اسیان را هموار و نفایس اجناس را رسال نمود و ابواب اعطاف مهوبت بر روی سایر حاضران آن معرکه گشود مقارن آنحال مولانا عبد الحی ازارد وی همایون بازآمده از نزد خاقان مغفور گذشتی آورد مضمون آنکه از خرضه داشتی که مولانا عبد الحی نظر بتوآب کاسیاب رسانید حیال توجه الخالیجنا سبب هدایت آب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این خدمت را بقرا جات مقرون دارم اما چون در اثنای این سفر مبارک اسیت طریق شرط همت و چنانچه برا حقایق نمائی واضح خواهد بود و درین اوقات بواسطه توآثر قرارت غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان بمرتبه در جهان است که مزید بیان متصور نیست اگر توفیق دیگر ملاحظه رضای خاطر اشرف اعلی این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف آورند ناهد ملاقات مجتمعه ساعات تازه گردد و سرکاه چنر اهیت طریق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از مکال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب مرغوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقبا و سهند افتخار آل عباوا عزة اصحاب سعادت انتظار طریق مشورت مسلوک مجموع انجاعت تفق اللفظ و المعنی صلاح دین و دولت دران دانستند که انتخاب بصوب اردو بنظر آب توجه فرماید و نوعی سازد که سیان خاقان مغفور و ابوالحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالی مقدار بجانب هرات روان شد و بعد از وصول بجدود سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از طاق هریرود بهضت کرده توجه آنقطعه است صوفت آنکه چون مدت محاصره بلده مرو سه چهار ماه امتداد یافت و بگرفتن و فیروزی در آنجا نه امید میرفت خاقان مغفور کینه حضرت خاقانی مایل مصالحه گشته ابوالحسن میرزا نیز از طول ایام متقدار داری ملول شده قاصدی زود بدرگاه فرستاد و امیر نظام الدین درویش علی را طلب نمود و حساب امارت ماب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده ماوی گفت که اگر خاقان مغفور از سر جریده آن درگذشته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هرات انعطاف دهد من مرتب پیشکش گرده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویش علی بدرگاه عالم پناه بازگشته بخدمت ابوالحسن میرزا العرض رسانید و ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس درحرکت آمد و در منزل مازگان توفیق مقرب الحضرت سلطانی بساط جلالت بنما سر افراز داشته بعد از الطاف خصوصانیت و بعد از دو سه روز توقف منصب جلیل و پیشکش مزار فاخر لایق الاوا مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره گردانیده رخصت انصراف بطرف دار السلطنه هرات تقلیدند خاقان مغفور فرمود تا دام که مملکت من توطن داشته باشید هرات التماس فرمایند اجابت مقرون نخواهد یافت بالجمله حضرت آنجناب را بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر بمکین معهود و شایسته خاطر ساوات و اکابر مشایخ و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان دار السلطنه هرات را در سر مزار فیض آثار گاه جمع ساخت و ضیافتی عظیم ترتیب نموده بدین نیت استقامت بر جاده درویشی و کوشه نشینی از میان استقامت جست و کلی همت بر ترویج و تعمیر بقعه متبرکه انصار معروف داشته ارباب وظایف و خدام انجام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش نمود و در رابته درویشان و مجاوران آن روضه بهشت نشان را فزود و در خلال آنکه سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دار السلطنه هرات حکومت و دار و علی نمود و امیر مظفر الدین عبد الحالق ابن امیر محمد امیر فیروز شاه علم عزیمت بسفر آخرت برافراشته و اصحاب آن مصایب جانگداز رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداخته

ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و بیان کشته شدن او بظر بها در و حید قلعه

بدان رستمان که خاقان علی مکان در ظاهر نوشته بمجاهره ابوالحسن میرزا قیام نمود امیر خسرو شاه فرصت غنیمت دانسته بسیاهی بیهایت بجدود قبته الاسلام یلغ توجه فرمود و ابراهیم حسین میرزا نیز بار عزت لشکر طریقه خرم رعایت کرده در شهر سخص گشت و همین موجب مزید جسارت خسرو شاه شده جنود قندز در ولایت اندخود و شیرغان دست بغارت و تاراج برآورده و در گرد قبته الاسلام یلغ خیمه قامت افراشته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر میازان بهرام قهر ابواب حنگ و جدال بروی یکدیگر گشوده و بانداختن

تیر برکت تأثیر او سنگ رعد پرداخته و اما و اعدام بکلی برسی میمونه و احیاناً بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا پای جلادت از قلعه پیرون نهاده و نصب
تیغ و سنان روز عرصه زیان بر شام جل میرسانیده از آنجمله روزی از جانب میرحسرو شاه نظر بهادر که بوفور زهد از سایر غجغان قندز و بقلان نشانهٔ مشتی بود
جلت پیش آورده نزدیک بکنار خندق رسید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر سنگری بردی سماچی نهر پیرون رفته متعهد دفع دشمنان گردید و چون الجانبین جمعی را در حالت
صعوبت دست داده و امیر سنگری بردی ظفر افت و نظر بهادر مهزم شده عثمان معسکر حسرو شاه وقت و امیر سنگری بردی او را تعاقب نموده تنها نظر بهادر
رسیده او با نکشته و شمشیر کین از نیام بر کشیده بدان پهلوان رستم توان حمله کرد و امیر سنگری بردی بایندیزی تیغ خصم را بسپر دفع نموده بیک ضرب
حسام نظر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت و رخم دیگر متهم او را با تمام رسانیده و دست کام عثمان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف شتافت
از وقوع این واقعه لشکر حسرو شاه دل شکسته شدند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت بامیر سنگری بردی صناعات الطاف بتقدیم رسانیده
و با نعام اسپ و زر و خلع فاخره آن زبدهٔ شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه چون قوای حضرت خاقان مغفور از مرو مراجعت فرموده در حدود جرجستان
بود خبر طغیان حسرو شاه و محاصرهٔ بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم میرزا با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن تیزه گذار بر سبیل ایغار متوجه بلخ گردانید
و موکب عظمت نشان معاقب ایشان در حرکت آمد چون حسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و فرار از مسلک اشتباه
بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را بایچگنه عرضه داشت گردو فرمان واجب الاذعان بسمت نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین
عمر بیک بلخ رفته کومک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا با موکب همایون بپوندد و بعد ازان رایات عالیات بسهلاق پادشاه غیبی خواهیده منزل
بابا خاکی معسکر نظر گشته ازین مقدم بمامون عزیمت سپر موقعون گردیده و درین اثنا امیر حسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسیده و دست سیاست
خاقانی بساط ارادتکانی او را در نوردیده بعضی از احوال امیر حیدر را که او سپر امیر سیتا خاقان بود که سلطان سعید در سرخس او را قتل نموده و امیر سیتا خاقان امیر
علیشیر ست و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و فور شجاعت از سایر امرا دکان جزء سان ممتاز تمام داشت لاجرم خاقان مغفور در
اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانیده در سلک اخلکیان آستان خلافت آشیان انتظام داده و در آن اوقات که امیر علیشیر بامارت و ولایت استقلال
سر افراز شده او را همراه برده مجوا ست که منصب حکومت آن مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقاً مسطور گشت در وقتی که رسالت از
جرجان همراه رفته بود بواسطهٔ نشاء جنون نحتی غیر واقع بعرض حضرت خاقانی رسانیده مواخذه و معاقبه شده و چون ازان ورطه بنجات یافت ازمه
عارضت استعفا نموده عباس قلندری در آمد و چهل کتیرا ازان طایفه سر در پی او نهاده امیر حیدر در عمارت سه حجیره بامیان کمر یک بعید گاه شتافته
و اهلیت منزل گزیده و توطین بازار بادان بلده فاخره را دوران چند زده و اجناس بسیار از کسار و صعفا رروزگار افتاده نموده و همه را
صرف قلندران و صاحبان خود فرموده تا گاه بقبضهٔ الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بانظار اتفاق در روی کار آمده امیر حیدر در آستانهٔ علیه بساط
متوطن شده جمیع تحفات آن بقعه را از پیش خود گرفت در آن روزی در ویش لی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت باو
ارادتی تمام داشت جهة طواف آن روضهٔ بهشت آثار قدم رنجه فرموده لی از انکه با امیر حیدر علاقات نماید بزاره فایض الانوار شتافت و همچنین
خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانهٔ علیه را فرموده تا در ویش لی را گرفته دو لیت کف پای او زده و بحبست مطلع بازداشته بنا بر علی هذا ابراهیم
حسین میرزا قصد او کرده او را بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر حسرو شاه بسنت باو لوازم تعظیم و تکریم تقدیم رسانیده و در وقتی که از
ظاهر بلخ بر خواسته بقندز رفت او را بهمراهی آستان خلافت آشیان گردانیده و بنا بر انکه بعرض خاقان مغفور رسانیده بودند که حیدر قلندر
در مجلس حسرو شاه پیوسته غیبت علمای دین و علما مینموده و او را بر سلوک طریق مخالفت ترغیب مینموده در بارگاه سپهر شتا راه نیافت و چند
روز معتقد بود تا بقتل سید امیر نظام الدین علیشیر در سراچهٔ بخجیر شتافته بغایت متغیر و متأثر گردیده و کس فرستاده حسد او را از منزل بابا خاکی جهت
ماهیان منقل نموده و او لا و ثانیاً متعلقانش را بقندز مکان رعایت فرموده تا حسرو شاه در او اخر سنهٔ ۹۱۲ از میرزا بایسنغر توهم گشت و بهانه پورش بلخ آن شاه
زادهٔ صاحب سعادت را مصحوب خود گردانیده علم نهضت برافراخت و چون باو بلخ رسید در اواسط محرم سنهٔ ۹۱۳ آن جسرو صاحب کرم را بدرجهٔ شهادت
رسانیده ولادت میرزا بایسنغر در سنهٔ ۸۹۹ در حصار واقع شده بود و آنحضرت در عدل و نصفت و تفضل رافت سرآمد اقران زمان میبود و خطوط نسخ و تعلیق را نیکو

نیکو منوشت و از ترقاشی و فوتی تمام داشت و از غایت لطف طبع کاهی نظم اشعار میپرداخت و از نتایج ذهن وقاد او اصحاب فضیلت و مخطوظ میساخت قطعه
چون حسرو شاکار و نعمت بر همچنان امری خطیر اقدام نمود و از روی استقلال در ولایت قندز و بغلان و حسلان و بدخشان و حصار شادمان با مر جهانبانی قیام فرمود
مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و گشته شدن سیزده تن از اعقاب تیمور گورکان بدست شاه طهماسب رضی الله تعالی عنه گفتار دوم
بیان پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بایکدیگر جهة مخالفت خاقان و اهم خشمة و انهزام یافتن ایشان از دست
برد ملازمان موکب ظفر نشان در موضع حلوا چشمه درآن اوان که خاقان منصور از نظاهر بمرو کوچ فرموده بمرغزار حسن علیخان
عزیمت بکنار آب مرغاب توقف ابوالمحسن میرزا که از امتداد ایام طمعه داری نیک بتنگ آمده بود آن بلده را بایکی از امرای محمد سپرد و نفوس مفسد و جمعی
از ابطال رجال هر یک را بشهر زم و قتال روی توجه بلاقات کیک میرزا آورد و بعد از وصول بکمد و اسپورد و کیک میرزا مقدم برادر را بگرمی استقبال کرده مراتب احترام بتقدیم رسانید چون وجهی بجایی نبرد و آن دو دزدی سپهر سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقام نه روی نمود و در نشئت امور
جهانگیری و فرمانروری مشورت در میان انداختند و خواطر بر محاربه برادر برزگوار قرار داده و بیخ شش هزار سوار جرار و مجمع ساخته و ایشان را در مقدمه روانه
سمع اشرف آن آفتاب برج شهریاری رسیده میرزا علاء الدین محمد ولی بیک را با علاء الدوله حاکیه و مرتبت رسانید و بمنصب حکومت دار السلطنه
هرات سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعد از آن موکب ظفر نشان جهة اعطاء میدان طغیان شاهزادگان بجانب اسپورد توجه نمود
و خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت و رحمته نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابوالمحسن میرزا چون از قرب وصول
لواء جهانکشا خبر یافتند از اسپورد بیرون رفته عنان باز گسیخته عزم ولایت بلخاب نمودند و خاقان منصور در اثنار راه خبر توجه فرزندان را
استماع نموده بصوب مرو که داعیه مقابله و مقاتله ندارند بلکه گریز بر ستیز اختیار کرده نقش کلمه الفرار مما لا یطاق بر صحیفه خاطر نگارند بنابر آن
مظفر حسین گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر خواجه الدین محمد ندق برلاس با اکثر لشکر ظفر اقتباس بکامشی ایشان روانه ساخت و
بنفس نفیس در حرکت ثانی فرموده با بستگی رایت منصفت می افراخت و چون شاهزادگان نزدیک بحلوا چشمه رسیده بودند مخالف منصور شنیدند که
ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بغدر و مکر و غوغا رایت عصیان برافراخته و بقتل و غارت مردم مرو پرداخته اند و بعضی از ایشان بمظفر حسین گورکان اتفاق قتل طلوع نموده و در مرغزار حیدر محمد میرزا توقف کرده
جوانان را بوجود این حسین میرزا استحکام افزوده و از بخارا بجانب ابوالمحسن میرزا در حرکت لشکرهای دشت و کیک میرزا در مرغزار رایت شوکت برافراشت
و اینهم ترکمانان در مرغزار با ایشان دو بدو بایکدیگر رتیب هر دو سپاه روی بزدگاه نهاده و در دشت حلوا چشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و دلیران
روز پیکار در هم آویخته کام جان همچی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز چشمه خون از خواره دلها روان ساخت
و شعله سنان سینه سوز جان همیوشان را در محاق احتراق نداخت شعشعه بدار از خون جوانان شیرین کعنا جوئی جاری گردانید و نیزه بعنان گردان گل حیات
و ایران کبک رفتار را در پای در آورده بر خاک هلاک خوابانید نظم تیغ خونفشان و خنجر تیز ریز پیکان مذنک فتنه انگیز چنان خون نخجیران اجل میریخت
که حلوا چشمه شد جوی از خون پر و در آن زمین هولناک از جوانان شاهزادگان ابراهیم ترخان بر مرغزار سیاه بنصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا
تاب آن صدمه نیاورده و عنان گریزان بوادی فرار تافت و کیک میرزا با نیمه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده را بهزیمت انهزام یافت
مظفر حسین گورکان که در قول بود و چون حال بر آن منوال دید خواست که او نیز اقتدا بسران نموده پشت بر معرکه کرداند اما امیر سلطان علی
قرابقل عثمان بارکیشاه زاده را که گرفته از تحرک مانع گشت و کلفت اگر قضای معرکه را موکلان الهی کرد و مخالفان دلیر شه شکایت این بزیست
بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده بثبات قدم در زیده خاقان منصور در دزنه که منهی بصحرای حلوا چشمه میشود فشنگیه را
علامت موکب همایون غیر خواجه شمس الدین محمد صفی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میرآخوران و اختاچیان
و شاکردیکان کسی نبود و از کمین برآمده بر جناح سپاه ضرورت آثار جزع و فزع غایت و وفور جمعی غایت و نوش نهایت از آنی مخصر پرون آمده با وجود ضعف
مزاج جامه جنگ در پوشید و مظفر حسین زاده را بر اسپ دلدل نشانده آتش آسیب خواهد کرد به عنان گیران بسرعت باد و زان بجانب معرکه بیکبار انعطاف داد

فرمود نا نقاره و کوس کیهانبون را بلند آوازه ساختند و سورن ندا خته رایات نصرت آیات برافراختند و باین طریقه ازان دره سیرون آمده چون خبر
ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا را بآنچه علم ظفر شیم افتاد یقین دانستند که خاقان سنجر حشم ربانه کوه پیکر نشسته و میان همت بعزم رزم و پیکار چست
بسته در نزول بامکان قصد ایشان را مانده و نسیم ظفر پرچم علم خاقانی وزیده بریکبار آزان دو شاه زاده عنان فرار بطرفی تافت ابوالمحسن میرزا
بجانب مرو رفت و کیک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون کر بخکان سپاه خاقان جهان کیفیت واقعه شنودند تیغ انتقام از نیام کشیده
بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاه زادگان را تعاقب نمودند و سالما غانما مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاهی مفهوم مرعی داشته
صدقات دادند و مستحقان رسانیدند و در باره جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرمودند فقهاء ما باطراف بلاد
خراسان روان گردانیدند **ذکر رهنضت همایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت**
بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان ازآن جمله آن بود که محمد حسین میرزا استراباد را از حضور حسین کوركان انتزاع نموده بتوقع بدآموزی
صواب نگون ضمیر همایون بود آنا بواسطه موانع متنوعه که در بلاد خراسان وقوع می یافت آنداعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربه حسنه حسینیه
که کیک میرزا با استراباد و شنافت و میان برادران لباس محبت و اتحاد و اتحاد و اتحاد بر تن مقصود نظر لوای عزیمت را تصمیم داده و روی توجه
باستراباد نهاد و اخبر محمد حسین میرزا رسیده شاه زاده اسیال اضطراب از سر گذشت و با کیک میرزا در فوجی از خواص از طریق مشاورت
مسلوک داشته متوجه گذار آب ارتک و میان ترکمانه آنسر حد گذشت و در اثنای راه کیک میرزا را رد و بازار برادر اخبار نیده بطرف خراسان
عنیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بجدود آنولایات در آمد **کیفیت حال ابوالمحسن میرزا و اعلام فرمودن** چون این اخبار بعرض خاقان
جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن میرزا نویسانیده نزد شاه زاده فرستاد و بزبان الطف و مرحمت پیغام داد که بهر جنبه
توفیق اثبوت را بحقوق مخالفت مبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقاتله و مقاتله در آمدی بخلعم شفقت اصلی و عطوفت تبلی تم
عفو و جریده ایجریمه کشیدیم و ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق بدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم میباید که از زنگاب اغفال سابقه بادو
پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتگاری تقدیم رسانی و آن مملکت را بامن معدلت و رعیت پروری معمور و آباد ان گردانی و بعد از انکه بمقام خاقان
منصور و مظفر مذکور محمد حسین میرزا رسیده متهی و مسرور گشته مشهد مقدسه شتافت و مدتم در وادی فرمان برداری نهاده و دیگر از روی امری که موجب انتظام مهام
خاقان فلک احتشام باشد صدور نیافت و خاقان منصور پس از طی منازل در مراحل خطه استراباد آذربن معدم همایون عزیمت افروز گلستان ارم ذات العماد
ساخته و ده پانزده روز بفراغ مرتفع مرتفع بر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم عیش پروری پرداخت و در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه
هراة آمد و از میرزا الدین محمد ولی بیک سپاه سپهر غلاف مصیر سید و بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بجانب هراة تشریف
آورده و دعای طغیان مرتفع گردانیده و اکنون در ظاهر آن بلده قبه خیمه و خرگاه بارج مهر و ماه بر افراشته و با تفاق امیر ذوالنون ارغون همت بر
تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر شنود نشان حکومت استراباد در صحب مولانا شمس الدین علیشاه سنبلی منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال
داشت و مکتوبی مبنی بر نصایح سود مند و مواعظ دل پسند بنام شاه زاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراشت
بعد از وصول باطراف آن ولایات را تصرف اقتدار میر بدیع الزمان نهاده و کوچ بر کوچ بسر حد راشته حکومت آن بلده را بتابع خود مظفر
بمظفر حسین میرزا داده و مولانا شمس الدین علی پس از انکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را بشاه زاده نمود و لوازم تبلیغ رسالت
بتقدیم رسانید انحضرت باردو گراستراباد در امعقر سلطنت ساخت و لشکر جهان را جمع گردانیده رایت نخوت و عظمت برافراخت **ذکر**
نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هراة و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات
ظفر آیات در آن اوقات که خاقان والا فر مقهور ابواللغازی سلطان حسین نهاد و جهته دفع محمد حسین میرزا عنان گیران بصوب استراباد انعطاف
داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون داور بیسیلاق غور خزامیده نه و حبال تسخیر ولایات خراسان
گروه سپاه هزاره و نوکر و وقتجاق را مجتمع گردانیده و بعد از تقدیم مؤسرت علم نهضت افراخته با جنود نامعدود و بسالاری ولایت هراة رود

هراه بوده و شبانه فتنه و از مراعی و مواشی امراء و ارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کرده گاهی غنیمت بصوب لشکر متفرقه عنایت نموده و از طرق سرکار زیره کوشیده بسیار غنیمت گرفته متوجه دارالسلطنه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر سیف الدین محمد ولی بیک و سایر امراکه در آن بلده فاخره بودند بحر اضطراب افتاده دندو برج و باره شهر را بمضبوط ساخته و مردم ملوکات را در آورده خاطر بحصن قرار دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبهٔ اوبه رسید امیر ذوالنون ارسلم شهریار متوجه گردید و بعضی از مردم ملوکات که در باغات حومهٔ ماندند بودند امیر ذوالنون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده و امیر ذوالنون بی مدد الحضرت خیال محاصرهٔ هراة نموده لاجرم بشهر آمدند گفتند که امیر ذوالنون با لشکر اندک و غور بسیار نزدیک رسیده است و اگر امرا بخنک او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابند و مقاران اخال محمد معصوم میرزا نیز راجانب چغچکتو بهراة آمده و امیر محمد ولی بیک منهزم گشته دو سه هزار سوار آراسته گاهی باحت و در رکاب معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا بقوم زم از دیوار بست بیرون رفت و در عقب سپاه بدیع الزمان میرزا را نواخت و خود در کمینگاه بایستاد و محمد میره را بعهده سید عبدالله میرزا و امرا باعلی گذاشت و از آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی باغ لنگ خانه با امیر ذوالنون چپاوست و در تحقق که این کشاکش قزاولان خبر رسانیدند که سپاه باغی نمودار شده و همان ساعت امیر ذوالنون لشکر از عقب باغی در رکاب آورده چون شیر غران متوجه بیشه نبرد گشت و در نواحی لنگ خانه تقارب فریقین تلاقی انجامید و آوازغیر و سور از ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف شیران بیشه هنر و نهنگان آخته تیر بحمله یکدیگر تاختند و کر و فر قضای معرکه هیجا باوج هلاک تیز کرد و در سایه ده عذار آفتاب را در زیر قاب عنبر مشکبو ساختند و ران سنان پیام اجل در گوش جوانان میکفت و تیر مرگ تا پر دلاوران را بسان لعل بدخشان بصفت شمشیر آبدار کتاب بیک ضربت از فرق سر تا بناف بشگافت و جانهای پردلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت میشتافت نظم تیر آمد خان از زمین و زمان در آمد زلزل کون و مکان تیغ سر اندازه تیر خدنگ هوا خون فشان شد زمین لاله رنگ و از آن شاهوای کشورکشای سلطان بدیع الزمان میرزا بر تو وصول یرمعرکه انداخت و بقیهٔ از شاه آن تخت دست از کار و دل از جای رفته تخت سید عبدالله میرزا و امیر باعلی فرار نمودند بعد ازان محمد معصوم میرزا و امیر سیف الدین محمد ولی بیک نیز کرز بر تیغ اختیار کرده محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا بصحت و در آمدن بشهر مذبذب روی بار دوی همایون آوردند تا امیر محمد باسایه کرکیان بشهر در آمد و در روز بار بکشیده بروج را بمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا منتظر و منصور در انک نشین نزول اجلال فرمود و چند روز از آن جایل لان نقل کرد و جمع میداشت که پی از انکه بساشر خبنک و پیکار کرد هر دو یان شهر بدو بند بار ان بدارا و مواسا کند و اینده سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال بر انمیوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از انعقاد مواد و مقاله بدیه تر سانید و التماس فرمود که ظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر میزان فتنه و آشوب اشتعال نیابد و شاه مراد مصلحت وقت در یکباب آن نمیدانسته از پل لان پل سالاشافت و از انجا خان عزیمت بطرف آب مرغاب شافت و پس از سه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی بر تو وصول پیوست و امیر نظام الدین علیشیر سران و اکابر دولت را ملوزم رکاب اقبال قیام و اقدام نمودند خاقان منصور بهمکنان نزاپرسش و نوازش فرمود و امیر محمد بیک و جماعتی که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای اورده بودند بمزید عنایت و التفات سرافراز کردانیدند و بدولت و اقبال بباغ جهان آرا نزول اجلال فرموده بنوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانیدند **ذکر تفویض سلطنت هرات بسلطان بدیع الزمان میرزا و بازگشتن ابراهیم حسین میرزا بسایهٔ سریر خاقان مظفر لوا** چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر قلعهٔ هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شافت تمامی لشکر با عیش و شکوه و رظل رایت فتح آیت صبح کشتند و بشعاع یک نیزه از قلعه بار بلا رنست رسیده و راه و دمی عالی جمعیتی عظیم دست داد و بر بدیه بینی که از قبل خاقان منصور در قلعه مرو جاق جلوس نمودند از تسلیم حصار اباکرده بشعاع یک روی بتسخیر القلعه آورد و سپاه هزاره و کلو در و سایر افواج لشکر ظفر اثر تو بر تو و چپر بار بر سر کشیده دو دست به تیر و کمان برده بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بر دیده از صباح تا نیم روز بدان قلعه متوقف نموده بالاخره از تعاقب عاجز گشت و شعاع یک قدم قلعه را محصور و جاق را مسخر گردانیده امیر بر دیده باگردن نهاده و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آن حضرت مجرد ایراد

فرمودن ۳

بعفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمانداد و خاقان منصور در بلدهٔ هراة از ظهور سپاه و کثرت استعداد فرزندان و امرا دقوف یافته بغایت مضطرب شد بر آنکه در آن اوان سپاه بحضرت استقرار یورش استراباد مراجعت نموده بودند و سپاهیان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بودند و نمیتوانستند که کوبی از آنگونه جنبه کاهی آسایش نمایند مرکب سفر در مرکشته بادیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله نگشایند لاجرم خاقان منصور بامقرب حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح بناء مصالحه پرداخت و معولا نامصبح الدین صاحب دارالانشای مشارالیه را جهة تثبیت آن مهم مکتوب مرغاب روان ساخت و حاجی درویش مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخوبترین عبارتی ادای رسالت فرمود و شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود و آنحضرت بلاحظهٔ حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از یکروز آمد شد سفرا مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت هرج و تواابع آن از کنار آب آمویه تا مرغاب بر حسب الاستقلال متعلق ببدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام و خطبهٔ آن شاهزاده کرامی دارد و خطبه و سکهٔ اسم همایون حضرت خاقانی کردانند و دیگر بهیچیک از دو پدر و پسر طریقه نامتوه مخالفت و عناد و بطغیان نسازند و بنا بر آنکه برای ابراهیم حسین میرزا در هرج ممکن بود و چند گاه باحمه و شاه محاوست کرده آن ولایت را در تصرف آورده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده بخطهٔ را بهراد و بر زبر کند تسلیم نماید در این جزئیه نکته دیگر حادث گردد و بنا بر آن خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید را مامور کرد که بر سبیل استعجال بمرغاب شتابد و بتمهید مقدمات مناسبه شتابد سفارش کرد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده بر سر من مناقشه نکرده و بجانب هراة منهضت نموده بپدر بزرگوار بپیوندد و عبد الله بر حسب فرمان کارسنده شد و قبل از وصول بدیع الزمان میرزا بدان حدود بشرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت پدر بزرگوار مایل گردانیده از مرغاب بیرون آورد و در راه شاهزاده آن دو قدری بر یکدیگر ملاقات فرموده و ابراهیم حسین میرزا طوعا و رغما شاهزاده را پیش پدر روانه کرد و بدیع الزمان میرزا را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و لطوفی نواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بتقبیل اسلام بحضور سلطان و امیر ذوالنون بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا طلارنت خاقان منصور را پیش نهاد همت کرده دانست و چون باتفاق رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا در اوج آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و لطوفی نواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بتقبیل اسلام بحضور سلطان و امیر ذوالنون بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا طلارنت خاقان منصور را پیش نهاد همت کرده دانست و چون باتفاق رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از آنجا بولایت طلوع کرد و جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق قاطنان بلدان خاوران سایه گستر شد و سپهر خسرو شاه در سایل و سایلان بکف شایسته و تسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاده اظهار مطاوعت و مخالفت نموده و ممالک قندز و بغلان و ترمذ و حصار شادمان و قباديان و خلمان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آنحضرت تزئین داده بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنوازشت و با انعام مرصع فاخره و اسپ بر نژاد و نقاپس و دیگر تحف و سوغاوات ساخته امیر شجاع الدین ذوالنون و دو لداو شجاع بیک را مصحوب و محترم بحضرت اشرف ارزانی داشت و حکومت سیستان را بامیر ذوالنون میرسلطان علی اعتمون عنایت کرده در غایت عظمت علم فرمانروایی برافراشت **گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و تاختن و توجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد و نوبت ثانی** چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد بمکن تمام پیدا کرد و اکثر تواابع و لواحق آن ولایت را بتحریص و تحریک دیگر وادیات تسخیر و تکروادیات خراسان در خاطرش افتاد و در اواخر سنهٔ خمس و تسعمایه با سپاهی بسیار نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیک ناگاه دایره کردار منزل امیر بدر الدین را فرو گرفت و کسی را زهره آن نبود که از شیشه بیجا فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نماید امیر بدر الدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر بکلیه مطاوعت شاهزاده در نیاورد و بالاتفاق مردمیکه در ملازمتش بودند بدست بدیر و کمان و سیف و سنان بر دو سپاه استراباد آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین مانند شیر عرین بر شیران حمله مینمود و بزخم ناوک و لدوز و ضرب سنان جانشور روز نهاد در سینهٔ بهادران میشکوفت و چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او در میان گرفته از طرف و جوانب علی التعاقب و التوالی سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و در آن اثنا عرض ایلان کرده او را بوطاعت شاهزاده امیدوار گردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را هدف و معرض هلاکت نپندارد امیر بدر الدین اصلا آن نخواست و حرب بسکر و تا وقتی که از ضربت تیغ آبدار شربت نهاوت نچشید و چون مظفر حسین میرزا و سنبر وار از طغیان محمد حسین میرزا آگاه شدند امیر بدر الدین خبر یافت عزم حرب برادر جزم کرده از سبزوار بیرون خزامید محمد قاسم برلاس لدایر بحر شجاع الدین محمد بدندل را با فوجی کثیر از سپاه جلادت آثار بر سم منغلای پیشرو روانه گردانید و میان امیر محمد قاسم و محمد شکر استراباد

استرآباد که سردار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود محمد بردی نموده آن امیرزاده پسندیده اخلاق که خلاصهٔ اولاد امیر چاکو بود و دشمنان شجاعان پایه فتنان چشم سیری از پای در افتاده و درویش محمد کوکلتاش بلطف و مرحمت خصائص مأثره بسیاری از جود و میرزا مظفر حسین را تمجید پذیرفته بگذارنده و زمرهٔ را اسیر کردانیده چون کریختگان بمعسکر شاه زاده رسیده ذکر کیفیت حال العرض ساینده مردم شبانه بهم برآمده که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده روی بطرف ولایت ساوه آورده تا قصبهٔ قمشه و عنان گیران بازگشته و کپک میرزا نیز بعد از استماع اخبار موحشه مقدمهٔ راه ساوه گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت ساوه و بیدرافراشت و از آنجانب محمد حسین میرزا بملکت خراسان راه خالی یافته استرابادرا و تمامی پایه سریر خلافت و سلطنت را بتصرف درآورده بعزم تسخیر عراق و تخریب شهر و ولایت پرداخت و چون این اخبار در دارالسلطنه هرات شیوع یافت و پرتو شعوخاقان منصور کیفیت آن وقایع تألفت با وجود ضعف تن و استیلای لوازم پیری بر شهریاران بدان رغایت عزیمت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفهٔ مخصوص با نوای فتح و فیروزی برآمده امیر نظام الدین علیشیر امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را دو سه راه گذاشت و در ماه محرم الحرام سنهٔ ست و ستمائه روی براه آورده علم عزیمت بجانب استرابادبرافراشت و در آنشاراه مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته ماکو خاقان بمقدمهٔ مستند و چون حضرت رایت آیت محمد حسین میرزا رسید مصلای توقف نهاده گرت دیگر عنان گیران بنواحی فرار کردانیده و حضرت خاقانی بعد از منازل و قطع مراحل وارد استرابادالجبر زوال همایون آرایش داده چناح حرمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت چرخان مبسوط ساخت و تمهید بساط عدالت و انصاف و امتناع رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بدستور معهود باساس سرفرازی و دعیت نوازی پرداخت و در آن اثنا محمد حسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان بخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاده از تصمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور از نهایت تهیج و مسرت شده فرستادگان شاه زاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانیده مصحوب ایشان استمالت نامها ارسال داشت و ملاقات فرزند چندان خطاء شتیاق نمود و محمد محسن میرزا بعد از مطالعهٔ مکاتیب مطاعه بکمال طاعت و ادب روی بحرکت آورد و خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاه زاده نامزد کرده بزبان الهام بیان گذرانیده که باید در هیچ منزل طریق جزم و احتیاط نامرعی ندارد زیرا که محمد حسین میرزا بغایت زرنگیست مبادا از آنکه نا گهان حضور از کپک میرزا رسانده دست بردی ناید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاه زاده پیوسته پیش کشیده از زبان خاقان منصور بخشایش عطوفت آمیز مرهون داشت انکه زمره اش نامزد منسلت بجناب امارت مرتبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته بمحمد خان اولاد رایت عزیمت بصوب ساوه روی اعلی برافراشت و در غایت عزور و غفلت قطع منازل نمودند و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریق حزم رعایت نسپرده و محمد حسین میرزا از معنی وقوف یافته بدان جناب ایلغار کرده در یکی از مراحل که اکثر سپاه و کپک میرزا بالطبع گاه و جو پریشان شده بودند بکنار رودی برآمد و رسید و محمد محسن میرزا سپاهی سپاه محمد حسین میرزا دیده دانست که بمجال توقف محالست باتفاق امیر محمد برندق و امراء ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی سپاه و شتران و خیمه و خرگاه و اموال و اثقال اردوی محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب ترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع نمود که آنچه پیشتر بهمایون گذشته بود فرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امراء عظام و قورچیان اصفهان مشام براق میرزا کپک را از خاصهٔ همایون سرانجام نموده باستقبال او فرستند و هر یک از ارکان دولت جهتی را مراجعت حواص شاه زاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بران حسب الحکم تقدیم رسانیده صاحبقران بخت محمد حسین میرزا را که فشه بود و بکپک سعادت دریافت و تمامی همایون سامان یافت و امراء عظام آن شیار را نزد شاه زاده فرستاده بعد از ان مراسم استقبال بجای آورده و کپک میرزا در سرپل سنگین بسعادت دستبوس خاقان مظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نموده و بانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشته پایهٔ قدر و منزلتش را فزود و بفرمان خاقان منصور لوا منصب امارت دیوان اعلی شاه زاده عالمگیر تعلق گرفت و فرمان مطاعه بمهر عالی آن در تمی اوج کارگاه صنعت زیب و زینت پذیرفت و درین اثنا بلطایف لطف غیب و ارشاد بالطاف قضای لاریب محمد حسین میرزا از مسلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داده و جهة عذر خواهی حضرت پادشاهی قاصدان بخندان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاد خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند را نیز بحسن قبول تلقی نمود و عرق شفقت ابوت و در حرکت آمده مکرت دیگر سلطنت جرجانات بوی تفویض فرمود و بعد از آمد شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان محمد خانان ایالت آن مملکت را نزد شاهزاده فرستاد

و عزم مراجعت مستقیما و جلال جرم کرده عنان گیران بصوب خراسان انعطاف داده در اثنار راه فاقت تابانیت میرزا محمد محسن بالمعلم طلاوه و کمر تجربت
بست و ولایت بخشید و خود با ایالت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و بازوار و دامغان و بسطام مستقل گردانید و او ما شرف حضرت
در ثانی داشت و با وجود وفور سرما و بارندگی در رهگی مسافت علیقه ساعت بعد یوم رسانید ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل
فانی بسرای جاودانی و نزول ایات حضرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی انطلع ضیاء فضایل و مشرق انظار
مناظم بخشندگی سپهر علم و فروغ این معانی طالع است که شباب جلال سحابی از اشراف طبقات انسانی را بشرف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و دیعه
خطاب یا بنی آدم انتم اعلم بالملک و متعلقات ما حولی فرق مباهات ایشان را باوج سموات رسانیده پس نتواند بود که دار قرار و فضای اقدار
آن نوع گرامی عیار این مرحله بی اعتبار و سرای ناپایدار بحالی باشد ثبت دنیا به نزد اهل خرد بس محقر است یا اقناب قدر توانر فته کمتر است بلکه مثابه
علوشان و رفعت مکان طایفه که خلعت فخار شان بطراز و فضلنا بعضهم علی بعض خلعا تفصیلا مطرز شاهد آنست که پیش از چند سال درین منزل پر طال
نپایند و چون نداء انا جاعلون فی الارض خلیفة بگوش هوش برخاص و لکشای خلد برین انتقال نمایند قدم همت از صحن رحمت و بنای بسعت نامتناهی جنان
و بدیده بصیرت نظاره عالم ملکوت نمود فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند فبئست برین سرای فنا دل بسته که جای دگر برای سکن تو برگزیده اند حضور
بیرخنه عارف بصیر داند که غرض از ترتیب این ترکیب چیست و مقصود از تمهید این تقریر و التحاف تا کر بر کیست خانه نشینان عمامه کیوت سوداری بوشیده
کیفیت آن مصیبت را بان عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه پنجم جمادی الاخری قاصدی قرسیر از رسید و ای علی عباد السلطنة سپهر اه رسید و این بشارت
سایه که موکب کوکب مراتب برجناح سعی ان موجه متقر سریر سلطنت و استقلال است و ازا همتاز مسایم این خبر بهجت قرین طرب رسان بافق
امانی و آمال موفقان آن دیار جلوه ظهور یافته حواضر و عوالی بفرق انام مرافرح و انبساط تمام دست داد و در سه شنبه غازیشین بموکب دولت
خاقان مظفر قرین سایه نظام یافت و بهمان اندک مدت بحضور بوده و بعد از ملی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت مستاب اپیش
رسیده تا قبل از مغارب بمنزل سرخس رسیدند و در وضعی که سپهر دولت بکوکب سعادت مقرون بود بحضرت مخفه تشرف یافتند و اقبال خاقان تا دو چندان از
دور و نزدیک بمعاینه جناب سپهر جاه خواجه شهاب الدین عبد الله مشیر رانده و مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی
کشیده و مراسم پرسش قدیم بجا رسانیده و بحوار بخش فارغ گشته بود که تغییر مقام محال آن امیر عالی مقام را یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبد الله
از من واقف است و معمار ان بخش محفه حضرت خاقانی بر دیک رسیده مقرب حضرت سلطانی را سپه فرود آمد نامبش فرقه بتعریف مطالعه دشاه
عالمیان معرف گردد و چون بامهای جناب را خوت رفعت نامزده بود یکدست بر دوش خواجه عبد الله و دستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم
هوا مد امرا نشسته بلطایف الحیل خود را بر دیک محفه رسانید و بقبل انامل فیاض قیام نموده بواسطه استیلاء ضعف تمامی نشست و بر خنه خاقان
سعادتمند زبان بلطف و دلجوئی آن پیر صفای سپهر اخلاص مخاطب ساخته احوال پرسیدن گرفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی
شده فرمود که جناب را در محفه خاصه که کوتل بود خواباننده و همان شب بشهر رسانند و خواجه عبد الله را بتعهد حال آن مهر سپهر فضل و کمال بر گماشتند
همین فقیر و چند راه بر دن گشت اگاه علامات سکته در نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شد چنانچه کس از خلص و وقوف داشتند مرجو
گشت اهتمام بفرض ا مضمه بیاید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبد الحی تونی که او نیز در طریق طبابت میزد در طریق خلاف سلوک نمود گفت
که بعد از وصول امراه و اجتماع اطباء و علاج شروع بیاید کرد تا خطائی واقع نشود و خواجه شهاب الدین عبد الله رسالی ثانی را مصحوب بمحرره و مقرر
حضرت سلطانی را در محفه خواباینده روی براه اورد بنده رو نخود که غریق بحر نعم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته تعریض خواجه عبد الله رسانید
که شدت مرض مشابه بیست که اگر در ام فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و انجناب در ترده افاده سرعی نرود خاقان منصور فرمود بحضرت

وکیفیت حال باستیام داد و حضرت فرمود که موجب اقتضای رای این ضعیف عمل نموده مرک بکشاید تا مادران بازآمدن خاصه و بیدا شدن خطا دسته فرسخ مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از مضی زیاده پنج شش سیر خون چران بیافت و مرض شدت و یافته در شب جمعه انجا تمیش رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا جمع گشته نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نبود و همان شب خاقان منصور بسر بالین سریر دایت قرین تشریف آورد و در ابتدای بیهوشی پردا قعه ناگزیر جماده قطرات اشک از گوشه دیده فرو بارید و در شبنه چهارم آن عارضه بر بنیه شریفش مستولی شد و صبح یکشنبه مزاج روح مشعش قالب گشت و از شکنای شکل حیاتی متنسلات ریاض جاودانی پرواز نمود و باعی در دا که بالکنا جهان از جهان رفت باک آنچنان کرا آمده بود آنچنان برفت روحش که شاه بازعارف شکار بود آواز اصل شنا بشنید و روان بر فت علی الصباح که خورشید عالمگیر از بالین بلوفرمای مانند مشعله افروخته از درون ماتم زده کان طاهر شد انجیر محنت اثر در دارالسلطنه هرات انتشار یافت و ناریه حزن و اندوه کانون در دون خواص و عوام را فروگرفت آواز ناله و نفیر میرو وزیر و برنا و پیر صدا در کنبد منیر بلند و در اندخت و بهر خبر هوا فقت اصحاب آن تعزیت کوت نیلگون سحاب در بر فکنده بجای مشک قطرات باران بر زمان ساخت علما و اعلام و عامه عزت انسر افراخته تحیر شدند که دیگر ترتیب ازکه باینه و فضلا دلازم الاحترام را خلعت کفنهای چاک گشته بدانشتند که من بعد بجلس که شتابند زی نکله کی که از رحمت ایکلت متزازل گردد و بوجهی بهر جمعی بهر که از الم انحادثه جهل خود را بسان اشک غمزدگان فرو نبارید بظلم چرا خون نبارد چشم بهر چرا گشت روشن و کریاه و مهر چرا سلک آبا مهر نشد چرا ماه و سال جهان که نشد خاقان منصور و مهد علیا مهد علیا مهد کجا بکجا غا با سایر خواتین عظمی بجان لطفه قبل مقرب حضرت سلطانی تشریف آورند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن لی پلیش را بطریقه شریعت غرا غسل دادند و جنازه رحمت امداد را بعید گاه میرانیدند و بخاک سپردند و در شمال مدرسه اصناف خیرات همین مصلحت ساخته شده بود سایبان و مقبضاء سنت سنیه خیر البریه علیه السلام و تتمه مدفون گردانیدند ع اینکه بت چه دانی که چه در پرده دارد و حضرت خاقانی بسرعت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر امرا بمصاب این مصیبت مشارکت نمود و مراسم و اظهار قت آن امیر صایب تدبیر صاحب همت غمناک بود و مدتها آن گاه بترتیب آش مختم اشارت فرمود امرا و اعیان و خوانین سالاران آن مملکت طعام مرتب ساخته که در شهری بدین عظمت متعذر فنا که گنجایش کنند آن طعمه داشته باشد یافتند ناچار مکه بابون آغاز یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی مردم برابا در روز پنجم آن مصیبت عظمی در محوطی حوض ماهیان که در شمال عیدگاه و دارالسلطنه هرات است جمع آمدند و خاقان منصور در تتمه دوازده پایه همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته تجلیسی دست در سم داد که در آن مدینه سابقه و قرون ماضیه بر گز چشم بیچ دیده وری بر چنان جمعیتی نیفتاده بود امرا و اعیان سوگوار لوازم چاوشی بر داشته تواچیان و خوانسالاران آنچه گذشته بود بعد از خوردن طعام خاقان خوش الحان بتلاوت آیات کلام مجید بانغام اقدام نمود خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را سبب سوت تعزیت ماموز گردانیدند لباسهای فاخره پوشانیدند و حضرت اکثر آنچه عادت رانگ بایه بر یه علاقت صغیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات و صیت فرمود شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت اثمار باعبارات مختلفه در سلک نظم کشیده بودند در مرثیه آن ذات بهجته صفات قصاید مقطعات منظوم گردانیدند از جمله امیر صدرالدین سلطان ابراهیم یعنی این مقطعه بر لوح جهان نگاشت که مقطعه میرین پر در علیشیر که بود عقل و رایش ملک و ملت پناه در هدایت هادی راه بدی در ولایت والی دین آله عاقبت بین نکنا آمد تبنک شد سوی فردوس تا صدر و جاه درجنان پر تو از تاریخ فوت گفت رضوانش ولایت انتباه و رائم حروف را در تاریخ آن مصیبت شامله این مقطعه بخاطر رسید بود که مقطعه جناب امیر هدایت پناهی که ظاهر از گشت آثار رحمت سند از خدا رحمان سوی باغی که انجا نگفته است کلک رحمت چو نازل شد انوار رحمت بر وحش بجو سال فوتش زانوار رحمت و بنا بر آنکه قلم دو زبان در بیان مکارم اخلاق امام در سلک تحریر کشیده است و آن تحفه در میان فرق انام اشتهار تمام دارد در این مقام در ذکر آن مرثیه شروع نمود و ابواب متبنیه بسایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور بر گشود گفتار در بیان آمدن ابوالمحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاه زادگان بحوار مغفرت حضرت رحیم غفور

آن ایام

شاه زاده فرخنده سیر سیف الدین ابوالمحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار سلطنت مدار عالی مقدارش محمد تحسن میرزا بکمال عظمت و مهربانی بتقدیم رسانیده والیت والایت طوس و مشهد مقدسه و نشاپور و بیارد و دامغان را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانیده احرام مطاوعت قبله اقبال و کعبه آمالی و آمال بستدر جهان و وقایع گردانیده میرزا علیشیر وقت یافت بازبانی عذر خواه و دلی محزون جلاجل پادشاه بدار السلطنه هرات شتافت و خاقان منصور بهین مرتبه سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع الطاف بیکجای آورده دو شاه زاده دوسه ماه در ظل عنایت و پناه عطوفت والد ماجد خویش معیش عشرت اتفاق گذرانیده در خدمت مضاف حاصل نمود و راضی و شاکر بجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاعلی سنه تسع و تسعمائیه شاه زاده سعادت انتماء محمد معصوم میرزا در قلعه مرغاب بمرض سهال مبتلا گشته در گذشت و چون آن خبر بحضرت اثر بعرض خاقان عالمگیر رسید بغایت ملول شده باطراف و نواحی ممالک محروسه همایون چنین مکتوبی نگاشت و بعد از اقامت مراسم تعزیت و والیت قلعه مرو را بسوگواری آن شاه زاده مرحوم بود بهرام خان و امرای دیگر تعیین فرمود و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته که دست زمانه ستم آئین نهال عالی دیگر چون سرو آزاد از بوستان حیات بیرون انداخت و خاقان منصور بهین میرزا را بیکبار از پای در آورد و آن خبر بحضرت اثر رسید که شاه زاده عالیان میرزا حیدر بگ در سنه ثمان و تسعمائه وقت طلوع اجل حتمی در رسیده ترک عالم فانی گفته و از آن سلطنت و جهانداری و ملک و مملکت داری هیچ بدست نیاورده و بدار البقا شتافته و چون این خبر بحضرت اثر رسید که شاه زاده سعادت انتماء محمد معصوم میرزا در قلعه مرو بمرض سهال مبتلا گشته در گذشت و چون آن خبر بحضرت اثر بعرض خاقان عالمگیر رسید که شاه زاده عالیان میرزا حیدر بگ در سنه ثمان و تسعمائه وقت طلوع اجل حتمی در رسیده ترک عالم فانی گفته و از آن سلطنت و جهانداری و ملک و مملکت داری هیچ بدست نیاورده و بدار البقا شتافته و چون این خبر بحضرت اثر رسید که شاه زاده سعادت انتماء محمد معصوم میرزا در قلعه مرو بمرض سهال مبتلا گشته در گذشت و چون آن خبر بحضرت اثر بعرض خاقان عالمگیر رسید که شاه زاده عالیان میرزا حیدر بگ در سنه ثمان و تسعمائه وقت طلوع اجل حتمی در رسیده ترک عالم فانی گفته و از آن سلطنت و جهانداری و ملک و مملکت داری هیچ بدست نیاورده و بدار البقا شتافته و چون این خبر بحضرت اثر رسید که شاه زاده سعادت انتماء محمد معصوم میرزا در قلعه مرو بمرض سهال مبتلا گشته در گذشت و چون آن خبر بحضرت اثر بعرض خاقان عالمگیر رسید که شاه زاده عالیان میرزا حیدر بگ در سنه ثمان و تسعمائه وقت طلوع اجل حتمی در رسیده ترک عالم فانی گفته و از آن سلطنت و جهانداری و ملک و مملکت داری هیچ بدست نیاورده و بدار البقا شتافته

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان

چون استماع حاجی لاله که کوتوال قلعه بلاش بود بهواخواهی خاقان منصور بنا بحکم امیر علی سلطان علی اغلو شده و عرضه داشتی بپایه سریر علی فرستاد مضمون آنکه کرایت حضرت نشان یکی از شاه زادگان سایه وصول بدین حدود و انداز فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنابران خاقان عالیشان ابن حسین میرزا را بادویست سوار تسخیر والیت نیمروز نامزد فرمود و بحضرت بابا قولی ایشک آقاسی و صدر سیستان را نامزد رکاب سعادت انتساب او گردانید و چون ابن حسین میرزا بدولت و اقبال و بیمن و فر استقبال امیر ذوالنون رسید بالتفاق و اتحاد بیکدیگر شتافته و صدر سیستان را بتاخت و تاراج و قتل و اسر گرفته و بسیاری از ولایت را بتصرف در آورده و بعد از آن بقصد تسخیر قلعه بست و زمین داور و شاهرود و بخضرت بابا قولی ایشک آقاسی و صدر سیستان را نامزد رکاب سعادت انتساب او گردانید و چون ابن حسین میرزا بدولت و اقبال و بیمن و فر استقبال امیر ذوالنون رسید بالتفاق و اتحاد بیکدیگر شتافته و صدر سیستان را بتاخت و تاراج و قتل و اسر گرفته و بسیاری از ولایت را بتصرف در آورده و بعد از آن بقصد تسخیر قلعه بست و زمین داور و شاهرود و بخضرت بابا قولی ایشک آقاسی و صدر سیستان را نامزد رکاب سعادت انتساب او گردانید و چون ابن حسین میرزا بدولت و اقبال و بیمن و فر استقبال امیر ذوالنون رسید بالتفاق و اتحاد بیکدیگر شتافته و صدر سیستان را بتاخت و تاراج و قتل و اسر گرفته و بسیاری از ولایت را بتصرف در آورده و بعد از آن بقصد تسخیر قلعه بست و زمین داور و شاهرود و بخضرت بابا قولی ایشک آقاسی و صدر سیستان را نامزد رکاب سعادت انتساب او گردانید و چون ابن حسین میرزا بدولت و اقبال و بیمن و فر استقبال امیر ذوالنون رسید بالتفاق و اتحاد بیکدیگر شتافته و صدر سیستان را بتاخت و تاراج و قتل و اسر گرفته و بسیاری از ولایت را بتصرف در آورده و بعد از آن بقصد تسخیر قلعه بست و زمین داور و شاهرود

۲ دیوان ۳

پیرون رفت و ماه ستارا پیش گرفت بعد از وصول بمحدوده آنولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده در باره برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر گردو بحسب تقدیر ملک قدیر بعد از آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا شده و رگذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت چیت چو مرگ افگند قضا بر سری ۔۔۔ نهند آسمان بر سر دیگری

ذکر پیرون رفتن سمرقند از حوزه تصرف ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر با اغوای بعضی از امرا در گاه

سلاطینی که کشور گشایند و راخوان کوی دولت میپیمایند بنا شد از خلاف ظلم کیشان یک سوال ایام حال ایشان بیک منوال نیست گهی ملکی بتاخت گهی در کار خود حیران بتاخت فرو نشست گاهی عرصه قلمرو زمانی فرو بتاخت قسمت چنین باشد در اقوال حال ایشان بود و در اقبال ایشان ولی بتاخت آخر سر فرازی چو سلطان جهان خاقان غازی ظهیر الدین محمد پادشاهی که مانند ش نبوده دین پناهی که هندیو کامران پرتو نور علا و دولت شاه بابر و کعبیت حال مخدومه آل آن پادشاه سعادتمند بعد از فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه و مضاطره سمرقندیان غایت مغلوک و بی بضاعت شده بودند چنانچه اگر ایشان جهت زراعت تخم و نقاوی مسافت میفرمودند لاجرم انبسه رعایا و مزارعان تخطئه شان مراد و لشکریان پادشاه نافذ فرمان را چیزی نرسید و چزی که از هر طرف بلجگر گشته بودند در اندک زمانی خرج شده هرچی بگمان نایام بخاسید و افزون حسن که در احسی بموجب فرمان واجب الاذعان حاکم بود و پیوسته از غایت سرارت نفس فتنه انگیزی بصحیفه ضمیر بحریر میمود از احتلال احوال ملازمان موکب ظفر آل خبر یافته نهانی قاصدان بسمرقند فرستاده امرا و سپاهیان را بسلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مکر و تزویر بر گشاد چون کوچ و معلقان آن طایفه در فرغانه رود و بواسطه اطلاس توقف در سمرقند موافق مزاج ایشان نمیبود رشته اخلاص را با نامل عدم وفا گسیخته و یکبیک و دو دو رو باندجان آورده از سمرقند بگریختند و خان علی و بیان علی و ابراهیم یکبیک و سلطان احمد تنبل آن زمره بودند بلکه گاهی معدولان بحوالت ایجاعت فرار بر قرار اختیار نمودند پادشاه سعود خصال چون احوال بران منوال دید خواجه قاضی را که معتقد او بود بحسن بود بصوب اجنی روان گردانید تا بالتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نماید و گر تحکیم کار بسمرقند باز فرستاده بعضی از لشکریان را تادیب فرمایند چون خواجه قاضی بمقصد رسیده سبب آمدن را با جمع و زبون حسن رسانید باجتماع آن مردم فرمان فرمود و بعد از آنکه اکثر ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار مخالف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسلطنت نامزد کرده قاصدی بپایه سریر اعلی فرستاده و زبان بجسارت بپغام دادند که چون در السنه فتنه سمرقند بتحریر تسخیر پادشاه معادتمند در آمده لابق چنان نماید که ولایت اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد پادشاه خورده دان این ملتمس نا بعد جهته اجابت نفرمود اول آنکه در آنولا سلطان محمود خان بمین توقع گروه بود و معقول نمینماید و دیگر آنکه در آن محل که سلطان احمد تنبل و اکثر ملازمان در گاه بپهر شتابند نا ایمن قتنه باندجان گریخته خود بدار التماس نمانند از درجه قبول بمیافت مردم دور و نزدیک و مرکث و تاریک محل بر ضعف حال نواب بار گاه سلطنت و استقلال نمیبودند و چون قاصد امرا و فرغانه مژده جعیت گرد و جهانی که شنیده بود و بر زبان آورد و تمامی مخالفان در احسی که مقرر خواجه جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شیوه بغی و عصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان شتابیده اطعاری بسمرقند فرستادند مشعر بر آنکه خواجه اندجان بود ارسال نموده آنطایفه باغیه در میان دو آب ماکه بسمرقند تولون خواجه رسیده و او را و لشکر گروه نزد او زبون حسن بر زبان نا گشته شد القصه چون ظاهر اندجان بضرب خیام مذاهم جهانگیر میرزا و متابعان شد علی دوست طغائی که بفرمان حضرت پادشاه گشور گشای حاکم آنخطه بود با تفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه مضبوط ساخته در سستی خواطر دم کاری و ترتیب اسباب حصار داری سعی نمود و خواجه مولانا در آنولا موانعی هر دو نهزار کوشیده از خاصه خود در میان لشکریان و معلقان ایشان تفرقه فرمود و چون ایام محاصره بمدت امتداد پذیرفت و آتش فتنه او زبون حسن و سلطان احمد تنبل آب ندامت و پشیمانی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والده و جده حضرت پادشاهی متعاقب و متواتر رسل و رسایل بسمرقند فرستادند و مبالغه و الحاح تمام التماس حضور لوا منصور کرده غایت عجز و بیچارگی خود را بپیغام دادند دران اثنا مواد فاسده جسم بدن پادشاه دین را حاطه نمود و اعتدال مزاج صاحب تخت و تاج باختلال انجامیده مرضی صعب او را دست داد و گشود و سلطان حبیبت در مقام مداخلت ثبات قدم نموده بعد از پنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت نا پرهیزی اقتضا مرض عکس کرد و بدین کرت شدت حالت بمثابه انجامید که آن نوزدیده مدر مراجعال تکلم نماند و هر کس بمار او راه نبود بر تربت تخت آب بر اسب حضرت

چگاندار کان دولت ابد پیوند صلات و صدقات بفقرا و مستمندان رسانیدند و اطبا را میخادم در ترتیب اشربه و اغذیه و ترکیب ادویه کوشیدند و صلحا حضر مقدم ازروی تضرع و زاری صحت ذات تحفه صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیده بدعا و اذکار لایزال لاصلاح لاصناف البریه مشاهل و همدمان چند روز از دار الشفا و اوراد مرضت فهو شفیه صحت کامل قرین مزاج اعتدال آئین پادشاه روی زمین گشت و الم سموم اجسم لطیف آن مظهر لطف و کرم روی بحضه مغفرت شاه و مالی مقرب بارگاه حضرت کشور ستانی از ایوان کیوان در گذشت و در آن ایام کرت دیگر مکاتیب جلی و دوست طغای و مخواجه قاضی منی از حضیت مخالفان و منبی بر استماع و اطلاع ظفر نشان و وصول بیعت نیاران پادشاه کامران بعد از آنکه صدور خطه سمرقند بر تمکین طلعت عالم آرا محرم تر از فصل نوروز داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرد و در روز و شنبهی که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بود اعلام نصرت اعلام برافراشت و روز سه شنبه قصبه مخنه از فر حضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافت و همان ساعت قاصدی از اندجان رسید و بشرف عرض رسانید که قبل از هفت روز علی طغای با محالفان موافقت نموده و در حوالی اندجان با برروی ایشان کشوده کیفیت ایخال برین منوال بود که در آن اوان که مرض موت پادشاه جهانیان بصوری تمام داشت یکی از نوکران او زون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود امرا و ارکان دولت قبل از انکه حضرت پادشاه از حضیت مراجعت دارند آن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمن را با و زون حسن رسانیده او زون حسن او را نزد علی دوست طغای فرستاد و تا کیفیت انحالات را شرح داد بنابران تزلزل بارکان دولت راه یافت و میل بعصیان کرده بعضی از محالفان بابر وانه شاه کابل طلبیده و بعد از انکه عهد و میثاق محکم گشت قلعه و شهر تسلیم نمودند چون میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت از اندجان نا میسیدند بر یافت و خبر وصول چریر خطر بسمع پادشاهی رسید بحضرت شتافتند و قاضی بالاکه موسوم بعبد الله بود و متوجه مهود در و دولتخواهی حضرت پادشاهی می نمود و بر درک شهید ساعتمند و تمامی متعلقان و محقیان آنجناب را غارت و تاراج کرده رایت اسیاکی افراختند و حال آنکه خواجه مولانا از جمله بیت یاران حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله بود و بوسیله بر دوقی که بر عنایت جناب جلال حدیت داشت در معارکت مخوفه محال جرات ظاهر میساخت القصه چون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالمیان رسید از ناسپاسکاری زمانه غدار و شهادت جناب شریعت شعار دلوی مستاصف گشته میرزا قاسم قوچین را بشتاب روان گردانید تا از سلطان محمود خان استمداد نماید بلکه خان را بران آرد که با سپاهی بسکران بصوب اندجان نهضت فرماید و چون امیر قاسم بملازمت سلطان محمود خان شرف گشت و التماس حضرت را معروض داشت خان ملتمس را بشرف اجابت اقتران داده موجه رفع محالفان شده و حضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب عالی خان وقوف یافته از اندجنه برامد سبقا ایخال بمود و در حال آنهنگران نزل کنه و لیک قران السعدین واقع شده از جانبین بشرایط اتحاد و محبت تقید نمود و چون محالفان ایخبر را شنیدند در احیای جمع نموده رسل و رسایل بسایر سرحدی فرستادند و تعلل نمودند تا شایسته طالب حاصله شدند و خان از ملکگاه ایلغار بطرف احسی کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم و برادر کلانتر سلطان احمد تنبل یکبار برسم رسالت نزد او زون حسن رسال داشت و ایشان را بسلوک طریق موافقت و دعوت کرد و مشار الیهما اظهار اخلاص نموده بخان و قریب میرزا بان آورد ند و التماس مراجعت لواء خانی کردند و بابر انکه سلطان محمود خان بغایت زیاده مزاج بود و کلمات روی نداد و محالفان الرغم قول خانی دادود در محلی که از کریاب منزل و دیگر بجانب احسی میرفت قریب میشد روی بتاخت آورد و لاجرم علاز مان موکب علی پادشاهی که کوچ و متعلقان ایشان در اندجان بود و انچه آنولایت یا بوس گشته قرب شصت نفر مخارقت آنحضرت اختیار کرده و علی بروش سابق علی بزیده قوچین و محمد باقر و قوچ عبد الله شکاک آقاسی و میرم لاغری از انجمله بودند و امیر قاسم قوچین و وبیس لاغری و ابراهیم سارو و شیر طغای و سید قرا اوجه شاه قوچین و سید قاسم شکاک آقا و قاسم عجب و محمد دوست و ولد علی دوست طغای و محمد علی مشیر و حاد بردی قوچی محمول و بارک طغای و سلطان علی بابا و پیر درویش و شیخ ویس و بابا علی بلال و قاسم میرآخور و حمید در رکاب بابا بیشتر از دولت کس در ملازمت پادشاه بحکم ثبات قدم نمودند و حضرت با آن سپاه کان کجکه بصوب خجند بازگشت و روزی چند او قات در کال پریشانی گذشت و در سنه اربع و تسعمائه حضرت پادشاهی قاصدی نزد محمد حسین کورکان که حاکم آوزابیه بود فرستاده پیغام داد که چون در خجند که جاییست بغایت ضیق و تشویش نخواهد آمد موکب عالی میرسد داعیه چنانست که این زمستان در مقر تبه ساغر قشلاق کرده شود محمد حسین بخویشان همی نموده رایت نظر بگریز تو و منوال بر ساغر انداخت و پس از روزی چند از آمد ساره و وبیس لاغری و میرم طغای با نوچی از لشکریان چون این اخبار نوچه یاغی شدند بخیال انکه بهره و جه گردانند طلاع آمدند بر آنحضرت گردانند و در آن اوان

اوان برآورد و سید یوسف اولغ محمد خویش والی آن حوالی بود القصه مراسپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در دیار ییلاق عجالت سعی و اهتمام نمایان آورد و بعضی از قلاع را بضرب تیغ و تیر مفتوح گردانیدند و چون این خبر بمسامع قدسیه میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت پادشاهی بخجند بر آن بلده فردوس مانند استیلا یافته بود بعضو دکور سید یوسف ضمنا در سلک دولتخواهان پادشاه ماضی خرمان منتظم دارد لاجرم او بزنجان خراسان کسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید و حقیقت آیت انظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ظاهر گردید سلطان علی میرزا از جناب هدایت انتساب خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب سمرقند و از پادشاه بیکو سیر طلب صلح نماید و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته و بهمت عالی بر تاکید مواعید مصالحه گذاشته بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن مقدس اصحاب رشد و ارشاد را مغتنم دانسته مقدم مبارکش را بعد من بدا القبول قیام نمود و آنچه خواجه در باب صلح و صفا مسامع اشرف اعلی رسانید بقبول مقرون گردانید و خواجه یحیی مقتضی الزام همت قدسه مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در ییلاقی که بجانب جنوب آوا قتیه بود منزل گزید و در تدبیر تسخیر ممالک تخیر گشته توجه طرفی که مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر خطور مینمود و از سکون در آن نواحی نتایج ابواب وصول مرام بروی روزگار خدام ذوی الاحترام مسدود میشمرد بعضی از رای معتبر کردن رونی اقامت و در آن اثنا افتخا بالا عاظم خواجه ابوالمکارم که در سلک دولتخواهان پادشاهی منتظم بود بحضرت رسید و شرف ملاقات پادشاه و الاگهر حاصل کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال کرد ملال بر وجنات روزگارش نشست و بهنیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحه خلافیه بر زبان رانده حضت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست طغائی بموکب کشورگشائی رسیده بوسیله تراب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت بازمرة دشمن و مخالفت پادشاه مهتمن تعالت نشان است و التماس نمود که خدام بارگاه سپهر اساس با میل الطاف بقیاس رقم عفو بر جرایم او کشند و بجانب مرغینان نهضت نمایند تا بقدم خدمتگاری خود بپیشگاه سپهر اریسی استقبال نموده من بعد از جاده عبودیت سر برون ننهند و ایشان سمع پادشاه نجندان راه یافته در وقت غروب آفتاب در غایت عشرت و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قریب بیست و پنج فرسخ است در دو شب و یکروز طی کرده صبحی که علم جهانگیر آفتاب از افق مشرق هویدا گشته شب محنت منظران نزدیک را بروز بهجت و شادکامی مبدل گرداند بحومه مرغینان رسیده بمجرد لمعان برق ظفر و لوامع بارقه اقبال پادشاهی بر قلوب اهل آن حدود و اصول بر ساحت وجود مرغینان فکندند و علی دوست که بر در دروازه انتظار مقدم همایون میکشید بعد از تاکید مواعید و پیمان دوکازه راسمان ابواب دولت و اقبال بر روی ملازمان موکب جاه و جلال باز گشاده شرف بتقبیل رکاب خلافت منتاب حاصل کرده عنایت پادشاهی شامل حال او شد و چون پادشاه و امرا و سپاه از معبت راه برآسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم قوچین با فوجی از لشکریان ظفر آئین متوجه کوهستان جنوبی آن جا شدند تا مردم انجائی را از باد یه خلاف بشاه راه وفاق آورند و ابراهیم ساوه و ویس لاغری و سیدی قراجه جمعی دیگر از لشکر بجانب جنوبی روان شدند بمصلحت آنکه از آب مجنه که گذشته مردم حوالی آن مطیع ساخته سر گذارند گذارند و بعد از فتن امرا بجانب مرو و از دون حسن و سلطان احمد تبل قرمحلیت متمرده و لشکر ندجان و اخی جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان گیران بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بکفر بحی آن قصبه رسیدند در قریه سپیان که در شرقی مرغینان و اقعست منزل گزیدند و اسباب طلعه گیری ترتیب کرده پس از نیکه و رو زر و قلعه او رد و بادشاه شجاعت پناه فوجی از دلیران نامدار تعالی نامزد فرمود و ایشان شتافته و دست باندا ختن تیر و راندن شمشیر بر آورده معاندان را تکذا که بحصار نزدیک آمده اما امیر قاسم قوچین و جمعی که بکوهستان جنوبی اندجان رفته بودند اقوام آنجائی را بتمام اهل و متعلقا ساخته و ابراهیم ساوه و رفقا را و کهطرف اخی توجه کرده بودند قلعه باب ویکد و حصار دیگر را گرفته رایت عزت برافراخته و چون مردم ولایت مرغینان خواه آشنا و خواه بیگانه از حکومت اوزون حسن و سلطان احمد تبل که دو خالم کافر کیش بد اندیش بودند تنفری تمام داشتند و دران ایام که امرا و غلام پادشاه بگردون غلام در حدود اخی اعلام نصرت احکام را تقاع داده بتسخیر قلاع و بقلع و قمع مفسدان مشغول بودند کیکی از کلانتران اخی حسن و تکچه نام فوجی را راه نمایش و اتباع جمع آورده بقلعه کوه اخی را محصور ساخته و ابراهیم ساوه و ویس لاغری و سیدی قراجه بتسخیر قلاع سپاه پادشاه را بدان جا در آورده دروازه قلعه حسنه انگرد دران اوقات بنده علی ولد حیدر علی کوکلتاش و حاجی غازی بمعیت بالشکری که سلطان محمود خان خجندی که بملکت پادشاه جهانیان تقرب نموده

بنواحی احسی رسیده دو این اخبار در اردوی میرزا جانکیر شیوع یافته و زمن حسن قرین این حزن گشته و فوجی از معتمدان بجماعت بیشه و دلیران حرب اندیشه بکومک عمده احسی ارسال داشت و بجماعت مصحبی که بحقیقت شام کبت ایشان بود بکنار دریا رسیده از چگونگی احوال امرا و سپاه پادشاه و خونتیان و لشکریان خان عالی جاه آگاه شدند و سراسیمه گشته فوجی از ایشان بخیال عبور از آن آب بر اسپان برق مانند نشستند و فوجی بشفیدر و آمدند اما سکان دریای بجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر لوا فرصت ندادند که کشتی را بالا کشیده از آب بگذرند بلکه آن جمع ظفر ورد و بر اسپان برهنه سوار کشتند و فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه جماعت مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه استقبال ایشان نتوانستند گشت عاقبت الامر قاسم بیوغ بحکمی بطریقه فریب بکی از اولاد امرا معمول بدست آورده بگشت و بسبب این حرکت مغولان در سست عنصری آن سر دفتر شیر معنی بمودند اکثر نوکران او رو بخون حسن بیلاد قتل محکم شدند چنانچه از قرب پنجاه نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات نیافت و این خبر با وزون حسن رسیده در ساعت از ظاهر خونیان کوچ کرد و روی بصوب اندجان آورد و ناصر بیک که بحکم جهانگیر میرزا والی آنجا بود چون کیفیت اتفاقات را مشاهده دانست که بنای آنجماعت بر آزار عکبوت بی بنیاد تراست و اساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از تند سکندر سنوار تر لاجرم مقاصد عبودیت آنحضرت ظاهر کرده قلعه اندجان را مضبوط ساخت و قاصدی جهت اعلام احوال بدرگاه عالم پناه فرستاد و از خبر مخالفان که رسیده او را و زون حسن بطرف احسی در حرکت آمده و سلطان احمد تنبل بصوب اوس که اولکاه او بود کوچ نموده و میرزا جانکیر بهمان جانب روان شده و بعد از وصول اینخبر ناصر بیک بپایه سریر سپهر شکوه پادشاه عالیجاه صباحی که همیشه بعضا علم یعنی خورشید انجم حشم از افق سرتی متوجه دریا غربی گردید از مرغنیان عنان بگردان بجانب اندجان انعطاف داده تا پیشتر بمقصد رسید ناصر بیک و اولاد اظفام او دست بیک و میرم بیک بلوازم استقبال مشغول نمودند و از مراسم نیاز و نثار دقیقه مرعی نگذاشته مخاصه انعطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار و مباهات باوج سعادات افراشتند دار الملک و ولایت فرغانه که مدتی انجا تخت سلطنت پادشاه فرزانه بیروان رفته بود و بار دیگر در حوزه تصرف و دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در دقیقه شمار بیع و سنه مائه و اثنی عشر هجریه صفت تسخیر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جانکیر عازم اوس گشته بود چون بدان حدود رسید مردم قرل سباغ بجوم نمود و ایشان را بقلعه نکذاشتند لاجرم خایب و خاسر مراجعت کرده بحصار اوزکند در آمدند و اوزون حسن جوذر را در قلعه احسی مضبوط کردانیده و پادشاه مظفر لشکر بدانجا کشید و اوزون حسن از مقاومت ناچار و دشمن بسکن عاجز شده بوسیله امرا تهمتن زبان بطلبیدن و التماس و شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه بملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چندروز او را حسب التوقف نموده و مهمات آن قصبه بتسکان را بسرانجام قرآن داده، امرا و معول را بشمول انعام و احسان حضرت اشراف ارزانی داشت آنگاه قاسم مجیب را بدارو کلی احسی نصب کرده و جمع ظفر همعنان بصرت ایل روان علم هفت صوب اندجان برافراشت و اوزون حسن حضرت یافته باکوچ و متعلقان بجانب حصار شاه مان توجه کرد و اکثر نوکران او بموجب این بیت که بیت

ز بید دولت گریزان باش چون تیر وطن در کوی صاحبدولتان گیر

علم نمود و در کوی صاحبدولتان گیر

از امرا و لشکریان بعرض پادشاه جهانیان رسانیدند که مردی که درین فترات خواجه مولانا فاضی را تبع پیدا کرده اند و اموال او جهات مخصوصه پادشاه را عمده منصب و تاراج کرده اند همین جماعت حرام نمکند و ایشان را غایت بهر کس انجیه اند سر رشته وفا و عهد نامانده اند بنکام مجال پای عدم مکالمت در میان نهاده بکر نخیته اند ایشان چشم اخلاص داشتن خلافت شیوه اولو الالباب نیست و در زمین دل ایشان تخم اخلاص نشاید کاشتن مثنای شیخ سعدی صحاب آداب غیبت زبد عهد چشم بهی داشتن بود خاک در دیده ابناء شتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده و حضرت نفرمایند که این طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب نیست که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس از نجات خود در تصرف هر که هر چه یابد بستانند و چون چنین حکم شد همعنان که از کیفیت قضیه و قوف یافته بودند گرت و دیگر سالکان طریق غوایت گشته از منزل باطل بطرف اوزکند شتافته و قاصدی نزد قتل فرستاده او را از بغی و عصیان خود بعذر آورده و پادشاه سعادت انتماء بعد از تلطف آنچنین میسر و با استصواب عالم مرا میرزا قاسم قوچین را با فوجی از سپاه منصور آراسته او را از آب گذرانیده و قتل از آنکه میرزا قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست و روز دیگر و لشکر او گذشتن آب بگذار رسیده نایره حرب و ضرب التهاب یافت و تقدیر چنین بود چون سلطان احمد تنبل علیه کرده امیر قاسم قوچین و صی و دوست طغای او را ابراهیم سارو و دویس لاغری و بندی فراوان چون نیچ

وجهانیخه نقد و دیگر از تجملیان و امرا آن همه که بطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر سر چشمه تقدیر شدند و علی درویش بیک و میرم لاغری و امیر توقه و طغای بیک و محمد دوست و علی دوست و امیر شاه قوچین و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مهر رسیده در خدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در اثنای که متصل است بر شیه عیش از آنجا تا شهر بک فرسخ مسافت میش نیست فرود آمده و یکدیگر را بوصف یکدیگر آراسته و در دامنه عیش آغاز طیش کرده بجدال جوانان بمود و دلیران اندجان بقصد قطع رشته جان دشمنان از کوچه باغها و محلات بیرون شهر بفضای صحرا جزیره و لشکر بکنار نگذاشتند که زره دیبک مدار الملک بلاد فرغانه آیند و قبل قرب بگاه در آن نواحی بوده از امرا گرفتار توقه و میرم لاغری را بضیعت حیات بری ساخته لواء توجه بجانب اوش برافراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم سارو والی بود و آن شخص از استماع خبر توجه خانخان در آنجا مقدمه بهی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در میرزم میرم محرم الحرام شهر خمس و تسعمائه اندجان معسکر کرده جهار باغ حافظ بیک از مفرد قدوم مکرم عزت افزای گلستان ارم گشت و یکدو روز اتفاق توقف افتاده قول و برانغار و جوانغار خود را بحضرت سفارش پیشروان عشیره گاه زار استحکام مایقه اهلام نظر اعلام مصوب اوش مهضت فرمود و بعد از قطع منزلی از هیجر کوش سعادت نوش رسیده که خانخان بمقر کوش از جهاز اوش بحضرت نموده آهنگ رباط سرشنک کرده اند پادشاه دادفر جوشن پوش با جهادران جوشن پوش از قریه لات که در حدود اوش واقعست عنان تنگل عزمی و شمشیر انعطاف داد و در اثنار راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم اندجان گشته اند رایات نصرت نشان بجانب مذکور بحرکت آمده و کنار شاخه جریبات حضور بهر جه دران حدود و دیدند غارت نمودند آنگاه پادشاه ناهجور و بجانب قلعه ماداود و آن حضار بیست بهایت متانت و استواری مشهور و بکمال مناعت محکمی برالسنه و افواه مذکور طایر و سهم تیز پرواز از غوج بر بر و حش عاجز و کند خیال تیز جنگال از وصول بلنگر قصیلش قاصر مرغان هوای فضا بش از لشکر طایر سیمرغ و ماهیان خندان عمیقش با کاه زمین و مسار نظم حصاری در بلندی رشک افلاک بهای مثلی مثل در حلقه خاک رنان لشکرش همراز انجم در زوایا قاصر گشته و هم مردم و در آن ایام برادر خورد سلطان احمد تنبل که موسوم بود بخلیل اقرب دولت و بیگانه نفراز مردان بلی عدیل در اقلعه ثابت داشت و اسباب حصار داری آنچه ضرور بست فراهم آورده القصه چون طایر قلعه ماداود و ضرب حیام سپاه خبکجو کشت حصاریان از بالای برج و باره آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپر بسر کشیده روی بخندق مقاکر نهاده و ندانیا بجانب مغیرتیه چون دعا مستجاب بلعالم مأمول و از اطراف تفنگ مرگ آهنگ لسان کار مخالفان پادشاه فیروز جنگ روی بتشیب آورده معنی القارعة ما القارعة بیان فرمود علی بلال جمحی نکیسا از ابطال رجال زجم تفنگ پایمال حریف اجل گشته و طایفه از مردم حصار نیز صندوق سینه هدف تیر تقدیر گردیده از سر جان درگذشته و در صباح که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار گردون بود تا وقتی که نظاره کنیان انجم از پس پرده ازرق فام حال آنمعرکه را مشاهده نمودند نایره محاربه و صوره الملتهاب داشته و روز دیگر خلیل و متابعان بدیه بصیرت آثار عجز و انکسار بر وجنات روزگار خود دیده امان طلبیدند و پادشاه دریست بیمان بشکستگی ایشان ترحم فرموده از سر تحقیق خون محصوران درگذشتند و طایفه از مردم بخشت و نفراز مردم شجاعت اثر در عرض طایفه از خدام موکب ظفر پیکر که مخالفان معقید داشتند بند کرده بصحوب جمعی از معتمدان باندجان فرستاد و تا باحتیاط گاه دارند آنگاه اینجا توجه بقریه ایست انتهی اوش مضرب خیام عساکر پرخروش گشت و سلطان احمد تنبل که بصوب اندجان رفته بود و مقدمه نمود که بشی بطریق دزدان فرود بر فصیل شهر نهاده بکمند حیله بدان بلده در آید و اندجانیان از اندیشه جانبان و وقوف یافته سپاهی مجانعت پیش آمدند و تنبل قرین یاس و حرمان از اندجان بازگشته منزل آب خارز که از ارا ضی قرى رباط سرشنک معسکر ساخت و آب خان در یک فرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و مدت چهل روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد مگر آنکه گاهی سپاهیان که بطلب علوفه گاه و جو و سیکر دند بهم ما بخورد و دست بجدال اسباب قتال بر دند و روزی سپیدی بیک طغای در مثل این معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شده و غیر از وکسی را از متعلقان او سیبی نرسید و در اثنای این امیر سلطان احمد فرار اول که بدر قوچ بیک و بعد از واقعه میرزا بانیقه بابران و کوچ و متعلقان از قرا کلتین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود بعد بساط بوسی استعفا دیافت و مقارن آنحال امیر قنبر علی نیز که جمعی عرضی بوش رفته بود باز آمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر بشجاعت پناه قوی شده و صباحی که خورشید خاوری بعقده تعرض نواب کواکب آسمانیک فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان

ولخواه میباید ساخت ویس لاعلی وبعضی از امرا مرا وحشی گردانیده که روزی بگاه است انشاء الله صباح رایت اجلال افراخیم ودر بیقپال نهال بقا احداث اکمال اهی وابتهام مظاهر سازیم وپادشاه بیمن آن مژده گیتخواه را بمنصب وقبول اه داده اتا چهار شب بقبل بصوب بلغه رخیان کرخیت ورزیدیگر پادشاه شجاعت سیه اورا بعاقب فرستاده در یک فرسخی ارتیان چتراغ عمه عمکین را معسکر گردانید وهرب چهار م آن منزل صف شاه در دوان پادشاهی بود وقبل دراحیان ثبات قدم موده ابواب بعطاوعت بر روی روزگار خود بگشود ودر آن آثاشید یوسف که مقدم مردم مجم بود وبواسطه وفور خیل وحشم وکثرت دربار ودرم از عهده تکلف شتری القوم پای بر سیر سروری نهاده داعیه امارت وسروری داشت قاصدی نزد قبل فرستاده اورا بسلوک طریق موافقت وحرکت بجانب رخیان نوید داد وپادشاه باین وداد برین مراسله اطلاع یافته متوجه منزل اسفه یوسف گشت تاورا از امداد قبل مانع آید واز یک فرسخی ارتیان شب درمیان بیشتاران رفته خاطر انور متوجه تسخیر آنحضرت شد اما قبل از انکه آن مهم سامان یابد سلطان احمد قبل در خدمت میرزا جهانگیر آن قلعه در آمد وپادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داد ودر آن اثنا علی دوست وقنبر علی سلاح که کاح تقبل ایشان از خاک آب عذر ونفاق قلعه یافته بخلاف رضاء پادشاه منظور او اقصد ان بقلعه فرستاده سخن مصالحه میان انداخته ومیرزا جهانگیر وقبل از ایشان ممنون گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداخته چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر تمه پرآن آن دو امیر افتاد باطنا انکار منهوم داه بحسب ظاهر متمسل ایشان باشرف اجابت داد وزاکه علی دوست وقنبر علی الفقار اعتبار واقتدار یافته بودند که در آستان پادشاه را حول مقتضای رای ایشان ضرورت بود دقوا عد مصالحه برین نهج موکد شد که از آب خنجند تا احسی متعلق بجهانگیر میرزا باشد وولایات اندجان توابع ومضافات مخصوص بدیوان پادشاه جنبه مصافات کرده وقبل واتباع او هر کاه که چهای خود از اوزکند بیرون برند آنولایت را نیز متصرف نواب پادشاه کامیاب گذارند وبعد از قرار مهمات فرغانه واستمالت خویش وبیکانه هر دو برادر بهوا فقت یکدیگر لشکر بسمرقند کشند وهر کاه آن بلده فردوس مانند بتسخیر مانیده پادشاه کشور گیر آنجا بسریر خلافت حضرت تیموری وولایات فرغانه را میرزا جهانگیر مسلم دارد وانگاه میرزا جهانگیر وقبل از قلعه بیرون شافته ملازمت پادشاه بلند محل دریافته وباصناف الطاف وانواع اعطاف مفتخر ومباهی گشته غلبان توجه بجانب احسی قاصد وپادشاه مانند جوهر جان که بدرج قالب در آید باندجان خرامیده قبل برادر قبل وسایر کرشاران را از قلعه بیجات داده وضع فاخره پوشانیده نزد جهانگیر میرزا فرستاد وجهانگیر میرزا بر خلعتی بیک ومحمد دوست وعلی دوست وباقی خدام موکب پادشاهی را کل قلعه داشت جاها عنایت نموده وشرف حضور ارزانی فرموده بعد ازان علی دوست بوفور خیل وحشم وکثرت نوکر وخدم مغرور شده علم مخوت وحیرت مرتفع کردانیده بغلظت وبادبروت او از حد وعد گذشته مهمات سرکار پادشاهی را بی وقوف نواب فیصل مینمودند بلکه بقرب الحضرت را بخلاف رضاء پادشاه پسوده او اصناف اجازت داد که بهر طرف خواهد توجه نماید وابراهیم سارو دلیل لغزی را بسیجتی نوازنده ومصادره نموده حکم کرد که ایشان نیز در آستان خلافت نشان باشند واین معانی بر ضمیر نورانی مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان مقتضای مدارا میکرد بدوست بود چند روزی صبر وشکیبائی فرمود وتظلم بی صبر کشا وکار کم جوی هر کار بصبر میکشاید مقصود کم نخ مقتضای رضای حق رضا بصبر میکشاید

ذکر مخالفت محمد مزید تر خان با سلطان علی میرزا او توجه سلطان علی بسوی سمرقند وبخارا

بسبب مخالفت او زون حسن وسلطان احمد تنبل دست از محفوظ بلده محفوظ سمرقند باز داشته لواء جهانکشا بصوب اندجان افراشت سلطان علی میرزا که در بخارا متخفا چنین وزنی میگذرانید محمد مزید تر خان را بایالت آنحضرت منتخب گردانیده توجه سمرقند کردید وچون بدار الملک آباد احداد رسید زمام مهام سلطنت در قبضه اقتدار محمد مزید تر خان نهاده دوا مدار امور را بمقتضای کلام مجز نظام سجای خویش قرار داد علی من قتل ان الانسان لیطغی ان راه استغنی در غایت استقلال وعظمت برسند حکومت قرار کرفته مخالفان را از اطراف جهات بخارا دعوت نموده کاکیه بیارو دیکیه بدیوان سلطان علی میرزا امیدوار کردانید محمد مزید تر خان سمرقند تمامی امور ملکی ومالی وجزئی وکلی را پیش خود کرفته دست تسلط بر انکیار از تصرف جهات سرکار سلطانی کوتاه کرد اینه بلکه در اصل بخارا بر تبه ضرور میرزا سلطان علی تعیین نموده اموال اکثر ولایات توابع سمرقند را باداره قراتیان مسلم داشت لاجرم سلطان علی میرزا بالبعضی از لشکریان انتفاق نموده قصد مزید تر خان کرد وجناب امارت مآبی برین معنی اطلاع یافته بجانب سلطان حسین اغون برادر خود اورزن حسن بیرحمه وقرابلاس جمعی کثیر تابع وی بودند شتافته بسمرقند رفت ومقارن آنحال سلطان محمود خان محمد حسین

وه علات و احمد بیگ ابابکا بی از معولان بگوش میرزا سلطان ویس که سخن میرزا انتهار یافته یقین کرده بطرف سمرقند کوچ نمود و محمد مزید ترخان با توجه خان میرزا مطلع شده وقوع آنصورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهت اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نموده عرضه داشت کرد که مناسب چنان نمیاید که بسرعت هر چه تمامتر رایت ظفر پیکر سایه عنایت بر حوالی این دیار اندازد تا آنچه مطلوب نواب کامیاب است بحصول پیوندد و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون نواحی سمرقند و محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورد بتقبیل اناملش اختصاص یافت و امرا معول چنانچه میباید بجایش میرزا داشتند بلکه مواضعه و مصادره او را با خود محمد ساختند و منهی کیفیت این اندیشه را بگوش هوش امیر محمد مزید رسانیده آنجناب با سایر امرای سمرقند و متابعان از خان میرزا جدا شده بنابر آن معولان از مقام تسخیر سمرقند گذشته بیلاق رفتند و چنین اقامت نصف کرده ناگاه سیاهی سپاه سلطان علی میرزا که از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود بمولدار گشت و خان میرزا و معولان از نشأ به واقعه که در خزانه خیال نگذرانیده بودند سراسیمه شده بر طایفه بطرقی که گفته

ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی

چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خائف بود و از ملازمت خانخانان میرزا ابواب مراد بر روی خود مسدود معول عبد الوتاب را که سابقا در سلک خدام سدده مقام پادشاهی انتظام داشت بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده عرضه داشت کرد که اگر چتر شکوهی سایه وصول بر بین مدد و اندازد بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته در قرقه سمرقند سعی مینمایم و حلقه عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیه ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر آل می آسایم و معول عبد الوتاب بعد از تقبیل اناملش نواب کامیاب سرافراز شده بکیفیت اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید ترخان را بعرض سایه نشان یاران پادشاه عالیجناب عزم توجه بجانب سمرقند جزم کرده معول عبد الوتاب را نزد جهانگیر میرزا یعنی فرستاد تا آنحضرت را بتصمیم عزیمت مطلع گردانیده بر سلوک طریق موافقت ترغیب نماید و مولکب کواکب مراتب پادشاهی مخصوص با نوار عنایات نامتناهی الهی در رسانه زمی القعده شنبه سمنی و متعاقبه روی بمقصد آورد و چون حوالی مرغینان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت فوج بیگ بابا دران بارد و دوی کهیان پوی رسیده بتعرض اسباط بوس سرافراز گردید و لوای ملکتسای از مرغینان با پیشه رفته قریه مجن محل نزول سپاه مصفف شکوه شد و دران منزل قاسم بیگ قوچین و علی دوست و سید قاسم با طایفه دیگر از اعاظم بدرگاه عالمپناه رسیده بدولت پادشاه عالیجاه از انجا براه دشت خشتان طی مسافت کرده و از پل چوبان گذشته دراوایل قبه بارگاه بپادشاه گیتی ستان پیوستند و دران منزل انجیر شروع یافت که محمد خان شیبانی بعنایت قدوسی محمد باقر ترخان را در نواحی قلعه دوسی گذاشته و دروسی بصوب بخارا نهاده و پادشاه عالیمقدار از اوایل قبه بکنار رفته دارو غگان موضع قلعه سلیم دو امیر قنبر علی حسب الحکم دران حصار توقف کرده موکب پادشاهی در بیورت خان منزل گرفته و دران مقام امیر محمد مزید با بعضی از امرا و سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیده و بمزید لطف و مکرمت سرافراز گردیدند و پادشاه دوست نواز در باب فتح سمرقند بانجاعت مشورت فرموده ایشان معروض گردانیدند که تمام اقالیم آن بلد محفوظ در قبضه اقتدار خانصاحبقران سعادتقرین قطب الدین محمد خان است و انجناب خود را از جمله احباب نواب کامیاب بشمار داشته صدی جهت استمالت این مهم بملازمت آن آستان بدایت آشیان رود تمکین کی صورت مطلوب و آرائیه مقصود چهره کشاید بنابر آن پادشاه کامران چنین نوبت قاصد آن سخندان جهت آن مهم خطیر روانه خواجه یحیی فرستاده و بهر کرت آنحضرت میان حوف و جاجواب دادوعلم نصرت تیم از بیورت خان بهضت تودو در موضع دغم بادل شاد نزول فرمود و از آن منزل مقرب درگاه و فلک اقتدار خواجه محمد علی کتابدار بهمان مرز و خباب بدایت رفتار رفت و چنانچه در خور مناسب آنگاه بود بایلچی بدایت حضرت آیت ظل الله شهریار تو وصول اندازد و آداب مجد و رفیع الباب کو شیده امری را که مطلوب نواب کامیاب است مقرون سازد و پادشاه فلک احتشام نزدیک بوقت شام از دغم متوجه سمرقند گشته در انجمن سلطان محمود دولدای مولکب فرخنده پی قرار نمود و بشهر رفته کیفیت این مواضعه بعرض نواب میرزا سلطان علی رسانید لاجرم صورتیکه در آئینه ضمیر عکس پذیر گشته بود چهره گشود و در خلال این احوال برایم سارو بعضی دیگر از امرا از آنجمله که بشامت علی دوست بدرگاه رفته بودند یکیک دو دو مانند سعادت و اقبال مولکب ظفر آل پیوستند و بخط عین عنایت شده که عداوت علی دوست برمیان نباشد و علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب آسمان خلافت آشیان حضرت طلیعه مسئول اعتصام یافته او را بحوزه محمد دوست بملازمت سلطان

منازل

سلطان احمد را شناخت و میان ایشان قواعد دوستی بمهد پدر شده از آن پدر و پسر بزارت سر بر زده بعد از یکدیگر سال علی دوست بجزا اعمال سلیمه کرشمار گشته دست قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دوست بعضی از سلاطین اوزبک انجا گرده اندک رعایتی یافت و عاقبت از آنطایفه بزیر بخت و خود را بکوه پاره اند جان در سایه آغاز اشغال ایران فتنه و فساد نمود و جمعی از اوزبکان را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه مظفر لوا علی دوست و محمد دوست را که بحقیقت هر دو دشمن بود ند خدمت و او غوری بر لاس ما چنیکس از جنود بی مراس حسب الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبار آمد یا معلوم نماید و خود بی بردی با گشته خبر آورد که محمد خان شیبانی از شنیدن بخارا انحاط فارغ گردیده متوجه سمرقند گردیده ناچار توقف دران مکان مصلحت نمود و ما بچه توقی خورشید بکاب کش حرکت فرمود زیرا که گوی دولت ازان یکه تاز میدان سلطنت است و محمد بدیه غافله عهود یت پادشاه صفای طویت بر دوش کرفته بود ند در انجا اقامت داشتند ناگاه خبر رسید که سلطانعلی میرزا بله محفوظه بسمرقند رسیده محمد خان شیبانی اندای داشت و بملازمت آستان جانی شافته اخبر کرد ند یا موجب زیاد یا سیاق است کنون سیاق بین مقتضی آنست که شمه از احوال محمد خان شیبانی در جریان آید تا بگاه خانه نگته گذار بر تمامه اخبار پادشاه کامکار زمان کشاید و الاغانه التوفیق من الله و بوالله

ذکر محملی از مبادی احوال و الغ محمد خان شیبانی تا زمان در آمدن بخارا و بسمرقند تسخیر آن

بانی مبانی جهانبانی خاه دیان فضایل نشانی و نامدان مناقب عنوانی از تواتر اخبار و توافر آثار چنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بداغ سلطان بن ابو الخیر خان از سایر خواتین اولوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و دایم الجبوحه در کمال دولت و اقبال بر اریکه سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقاً مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بامین امداد آستان عالی شان فتح سمرقند دست داد و چون بملکی که خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا از روی استداد نموده و خانش انفاق افتاده و ما و محمد خان شیبانی آن قوزی بی حکم بود و تولد شش در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه روی نمود و چنان آورده اند که پدرش بداغ سلطان فوت شده بر بستر خاک غنود جدش ابو الخیر خان بهمت بر تربیتش گماشته منصب اتابکی او را بسیا غور ما می سپرد که اگر بداغ سلطان پسر بود و مفوض کرد انید چون ابو الخیر خان را اجل موعود بعالم آخرت رسانید فرا چین بیک که در سلک اعاظم امرا و نزک منتظم بود و حافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را التهمد فرمود و دران دو شاه زاده را بعد از خلیه یاق خان بسپرد خدر خان نزد قاسم سلطان کرد چه اعاظم امرا سلاطین دشت مزید شوکت امتیاز داشت بر دو قاسم سلطان ایشان را چون بآن حدود نامعدود قوت مقاومت نبود در قلعه حاجی رمضان بحصن حصین پناه بردند ایباق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون بکمین اکمسترین در میان گرفته و محمد خان و برادرش محمود سلطان بهمان فرا چین بیک و چهل نفر از ملازمان قدیمی شی خود را بر سپاه محاصران زدند و تا وقت سحر بشمال تسخیر و نیزه و خنجر پرداخته بطرفی بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی واقعه هایله که بر کوشه سلطانی داشت بعد از واقعه مذکوره طایفه ازبک را مدار و لشکریان ازبک را باخود متفق گردانیده و در مدت چند روز فراهم آورده [illegible] موقوف نیشته تا آنکه در حدود صبران رحالم کما ایرانچی خان چانی بیک خان لشکری خاص مایقه بخارا شافت و عبد العلی برخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را تعظیم نموده تحفه لایقه و تبرکات را لقه پیشکش کرد و قضیه واقعی سمرقند از سلطان احمد خان ارسال نمود سلطان احمد خان کیفیت آمدن آنجناب را شنیده در جواب آنعریضه نشانی نوشته ملاقات خان اظهار اشتیاق فرموده باحسن وجهی او را ملاقات کرد و مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلده فردوس مانند بفراغت گذرانیده نوبت دیگر بیل بخارا آمود و مصحوب عبد العلی برخان بدالخطه مودت طرفین و مودود زمان توقف او در بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه متوجه وطن مالوف گشت و چون بحدود طوق حاجی پرتو وصول بر حدود قلعه ارتوق انداخت قاضی یکی یک که بر سایر قاطعان آنحضار رتبه تقدم داشت خانشه باطاعت پردوش کرفته با کلیه قلعه و فوجی از ارباب آن بقعه بحدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان از ارتوق بسغناق رفته و آن قلعه را نیز کرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که برنده ترین مراد دشت محاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر بواکشور کشاد خانی سایه و صول بر ین دیار اندازد بنده در مقام خدمت کاری آیم آنحضرت را بر سریر خانی نشانم و کمال اخلاص و عبودیت چنانچه لایق آن عهد تواند بود ظاهر سازم لهذا رحم شیبانی خان تصمیم عزیمت

بدخشان

نمود و بعضی مقصد روان شده و چون بدشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال مبادرت نموده و بلوازم اعزاز و تعظیم دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت و مقارن
اتصال فرمانفرمای دشت قبچاق بر بندق خان با لشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فرخ فتح و فیروزی
بر صفحه رایت محمد خان تافت و بر بندق خان بعضی بساط خود شناخت بعد ازان موسی میرزا طلب و فا بوعده که کرده بود نموده دو
میرزا را بنا بر عدم رضای امراء موثقت از قبول خانی محمد شیبانی سر باز زده انجناب بسغناق مراجعت نمود و یکدیگر و نوبت میان او و حاکم سوران سلطان
محمود خان جانی بیک خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و در کرت آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب شقاق انعطاف داد و از منقلاب
راه خوارزم متوجه بخارا گشت و پس از وصول بنواحی خوارزم امیر ناصر الدین عبد الغانی فرمانروای شده که از قبل خاقان منصور والی آنولایت بود و ساوری
و پیشکش مرتب داشته در طریق خدمتگاری مسلوک میدود شیبانی خان از خوارزم بقراربیع کول او از قراربیع کول اجبارا راستافته امیر عبد الغنی خان پیشتر
موثب اقل شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورده و انجناب را مصحوب خویش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا معظم خانی را موجب ازدیاد
اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بروی روزگار کارش مفتوح گردانیدند و عزیمت تسخیر ممالک توران شده بعنان آن خان کیتی ستان متوجه
تاشکنت گردید بعد از وصول بکوالی اشبار خنیشیبانی خان که براول سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت و با سلطان
محمود خان ملاقات نموده و در دامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا و یران شده عنان بکران بصوب سمرقند تافت و شیبانی خان
اندک زمانی در تاشکنت بوده از انجا بقلعه ارقوی شتافت و قلاع اتحدود را باحکام داده بسغناق رفت بعد ازان یکدو نوبت بر بندق خان تاخت
و غره از سر داران سغناق و بعضی دیگر از قلاع و تلاع مرکشان کشیده قاصد اتصال بنوال شیبانی خان گشت اگرچه چون مقدر چنان بود که شیبانی
خان چندگاه فرمان فرمای بلاد ماوراء النهر و خراسان گردد مطلوب بر بندق خان بحصول نپیوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد
چه در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبد الغانی فیروز شاه بدرگاه خاقان جانجاه رفته بود و یکی از ملازمان خود را در خوارزم گذاشته و چون شیبانی خان
بنواحی آن بلده رسید روزی چند لوازم محاصره تقدیم رسانیده خبر قرب وصول امیر عبد الغانی و امیر محمد ولی بیک و امیر بیرم بود که بفرمان خاقان منصور
متوجه کومک خوارزمیان بودند شود از انجا کوچ کرده بقلعا بر حصار بولدم رفت و با بالی القلص صلح نموده از انجا پیشکشی انفرد نموده متوجه شهر و بر شد
و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکدو روز در مقام مقابله و مقاتله ثبات قدم نمود اما کاری از پیش نتوانست و از انجا عازم
رفت و از آنجا دامن کوه استرابادش گرفت و بعضی از حدود و آنولایت را تاخته بصوب قلعه ترساک که در تصرف ملازمانش بود رایت توجه برافراخت
بعد ازان با سید علی محمد خان سلطان محمود خان از را بتصرف شیبانی خان بازگذاشته بنفس نفیس عنان بصوب تاشکنت تافت و مقارن انحال مردم صبران
هواخواه شیبانی خان قتل محمد ترخان و ولد محمد مزید ترخان را که وارد و قلعه ایشان بود غدر خوسته کلیه شهر و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و انجناب
بحصار صبران در آمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل بر متابعت آن دو برادر نهاده و آماده ایشان و لابر بندق خان باجوای امیر محمد مزید ترخان لشکر
کشیده و ساکنان صبران مانند صبران عنان بگریبانی ارزوست داده و بیک ناگاه جمعی کثیر از کلانتران ایشان بهجوم موده محمود سلطان را دستگیر کرده
و قلعه را بر بندق خان داده محمود سلطان را بعضی از اعاظم سلطانیکه معتبرترین سلاطین آنزمان بود و سپر بندق و قاسم سلطان او را مقید کرده اسیر مصحوب جمعی
از مردم معتمد مصحوب حصار سوزاق ارسال داشت و محمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت و خود را باد کوزه تاتی رسانیده جهة اعلام انحال قاصدی
براور فرستاد و شیبانی خان بدان کوه رفته و با مراء و ملاقات کرده اخوین بمعنان یکدیگر باز آشنا قفته و بعد از آن او ان بر بندق خان و محمد مزید
ترخان باز از خواسته شیبانی خان در حصار از محصن شده و چند شبانه روز میان محصوران و لشکر و شت ابواب مقابله و مقاتله مفتوح بوده
نعره و ناله از بوان حصار غیور و کار آسمان در گذشت عاقبت بخجله گونگی گرایده از جانب سلطان محمود خان باز زار رسید بر بندق خان بصلح راضی گردید
و از ظاهر از ار کوچ کرده روی بدیار خود آورد و چون بشهر خود رسید و شهر یار خود باشد و بعد از انکه کلزار و لایت از زار خار انزار سیاه بر بندق
خان بسر آسته شد شیبانی خان بجانب سبی که مقر محمد مزید ترخان بود لشکر کشید و امیر محمد مزید موکب خانی را استقبال نموده بر دست محمود سلطان
گریبان گشت و او را باز ار برده محبوس گردانیدند و سلطان محمود خان ازین حال و قوف یافته باز از شتافت و امیر محمد مزید را از شیبانی خان

ذکر لوتوجه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و فتوح شدن آن دو بلده بتایید مشیت ایزد سبحانه و تعالی

درسنه خمس وستمائه که اخبار مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و پریشانی احوال ایشان بمرو و بخارا بگوش محمد خان شیبانی رسید جمیع درتسخیر بلاد ماوراءالنهر گرده باقوجی از ابطال و هیرو سپاهی سرانشم و قهرمان گیران بدانجانب منعطف گردانید سلطان علی میرزا چون طاقت محاربه نداشت و در شهر محصن شده بتمت بر استحکام برج و باره کاشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه بلند ساخته قریب ده روز بگشن و زید آنگاه باجمعی کثیر از دلیران نزدیک بدروازه شیخزاده رفته درکمین گاهی خزید و جوقی از اصحاب بسالت را بشهر فرستاده از سمرقند طایفه از بل بخدمت وباس از سپاهی و عوام الناس بیرون شتافتند و برافور بکان حمله کردند و ایشان از میدان تسخیر بفریب خان گریزنمودند و سمرقندیان را از کوچه باغها بقضای صحرا کشیدند و بعد ازان هماران موکب شیبانی خان از کمینگاه بیرون آمده برگاقان تاختند و مهمه سپاه ازایشان برخسته الله عاساختند و شیبانی خان چون بجماعت ما بگریزانید و مراسم قتل و نهب در دروازه شیخزاده بتقدیم رسانید بطرف دروازه چهارباغ رانده شافت و در آن مقام نیز بلوازم تهنیت و تسخیر پرداخته بر بالسمرقند ظفر یافت و مظفر و منصور رخان بعجب باردوی خود واقف مقامات اشغال امیر محمد صالح و لد امیر نوروز سعید بملکبوت بدرگاه خانی رسید و پس ازدراک سعادت بساطبوسی بعرض رسانید که حاکم بخارا محمد باقر خان قرابت ده هزار پیاده و سوار مجتمع ساخته و مصلحت امداد سلطان علی میرزا راست نهضت بدینجانب افراخته تا بر آن محمد خان از طاهر سمرقند کوچ کرده روی بطرف عسکر امیر محمد باقر آورد و در نواحی قلعه دبوسی بین الجانبین حربی صعب و قوع یافت و بعنایت حضرت قدوسی شیبانی خان را نصرت و ظفر مخصوص گردانید محمد باقر ازدست گردش چرخ آبنوسی تهتم و بحصار دبوسی درآمد و اوزبکان طلبیت قراولان گرفته محمد خان متوجه بخارا گشت و بعد از دو یوم با آغاز محاصره و محاربه بخود بخاریان سه روز شهر را نگاهداشته روز چهارم مولانا محمد علی خوارزمی را با پیشکش شایسته و پرون فرستاده و باظهار اطاعت و انقیاد زبان گشاده امان طلبیدند و شفاعت جناب مولوی عز قبول یافت و شیبانی خان از سر مقام بخاریان درگذشت و سادات و قضاة و موالی و علماء و اشراف و اباطی شهر بیرون شافته و بشرف دستبوس سلطانی فایز گشتند و محمد خان منصب حکومت آن بلده را بامیر محمد صالح تفویض کرده روی توجه بسمرقند آورد و چون از وصول بقریه ناکنده حاصله امیر محمد صالح از بخارا رسیده و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقر از قلعه دبوسی بقریه تشی شافته و عطف بخارا رسول و رسایل بقریه تشی فرستاده و اوزبکیه شهر و قلعه نوشته و داده اند لاجرم متوجه بخارا شود رای عالی چه اقتضا فرماید شیبانی خان بعد از استماع این خبر عنان مراجعت بخارا منعطف گردانیده و امیر محمد باقر نزدیک بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی باز گردید و خان شیبانی ظاهر شهر را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تا حدود ولایت ما وراءالنهر بتاراج و غارت مشغول باشند و بدان اشتغال بیداد اشتغال نموده دود از دود ما بها بر اورند و خان عدو ان با وج آسمان رسانیده اکثر بخاریان را تالان کردند پس شیبانی خان بخریب شهر بند بخارا فرمان داد و نام حکومت آنحضرت را در قبضه اقتدار اورا در حق وجود سلطان نهاد آنگاه مکنت بلند همت بر لشکر که بتسخیر سمرقند بگماشته و بازمره سلاطین و امرا رشجاعت آئین و فرقه از سپاه اوزبک و مغولان مقهور بطاهر آن بلده فاخره خوابید و شهر را مرکز اردو میان گرفته قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با یوان کیوان رسانید و چون میدانست که تسخیر سمرقند بکنک مقتدر است بنا بر آن بهم را مرکوز ضمیر وحیله و تزویر نهاد و در خلال آن احوال نبیره یکی اغا در سلطان علی میرزا بسبب غلبت عقل و غرور و کثرت میل بوصال شوهری مجده بطریق نهانی نگاه نزد خان شیبانی فرستاد و بزبان محبت و اتحاد پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه بالعقد از دواج در آرد من گرمندت برسیان جان بسته در وازه سمرقند امیکشایم و پسر خود میرزا سلطان علی را بلازمت آنحضرت ارسال مینمایم معهذا بر گاه خان سایر دلالات راجحه تسخیر دارند سمرقند السلطان علی میرزا مسلم دارند شیبانی خان را شنیدن این سخن دانست که عنقریب عروس فتح و ظفر در آغوش خواهد پرید سیمه وصال معشوق سمرقند او را بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق انگیز مرقوم زبر دست بیکی اغا فرستاده او را بوعده جمیل و تقریب مغرور گردانیده تا آغاز اغوا نمود و میرزا سلطان علی را از مقام مخالفت شیبانی خان درگذرانید و حال آنکه در آن اوان میرزا سلطان علی کان برده بود که عالیجاه اولایت انتخواجه قطب الدین یحیی خاطر بران قرار داده اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند درآورده بر مسند سروری بنشانند و در ظل اعدلت

آنحضرت متوطنان آن مملکت را از تاب آفتاب حوادث بربایند لاجرم بعد از افسانه‌ها افسونی که از دو اله بشنود عزیمت ملاقات خان شیبانی را تصمیم فرمود و کیفیت این قیل و قال و توهم میرزا سلطان علی از خدام خواجه بدایت حصال بعرض شیبانی خان رسید سید جلال الدین خاوند بخاری را با مفاوضات نصیحت آمیز و مراسلات عنایت انگیز بشهر فرستاد و تا بهر نوع که تواند خواجه قطب الدین یحیی را بمتابعتش راغب گرداند و میرزا سلطان علی را بتقبل ابیات امید وار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رساند و خباب سیادت مآب بحسب التماس عالیجاه هدایت آیاب ملاقات فرموده هرچند سعی نمود که آنحضرت بجانب شیبانی خان میل فرماید بجائی نرسید آنگاه در خلوتی خود را بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد که حضرت خان میفرماید که درین ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی بر امور ملکی و مالی این حوالی و عدم اختیار تو در مهمات شهریاری بوضوح انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغبال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاه راه موافقت ببارگاه عالم پناه آئی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یافته در سایه مرحمت و عاطفت بدریغ فراغت فرمائی و آن شاهزاده ساده باین سخنان واهی مفتخر و مباهی گشت و از جناب سیادت پناهی قبول نمود که بهنگام مجال باقدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته فاشیه اطاعت خان شیبانی بر دوش اندازد و تقبیل انامل یاغی مبانی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت برافرازد آنگاه جناب سیادت پناه از عالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی خان بازگشت و آنچه گفته بود و شنوده معروض داشت و سلطان علی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت انتما بدو سه روز در روز جمعه که خواجه قطب الدین یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع با دای نماز اشتغال داشتند با طایفه از مخصوصان دروازه چهار راه را گشاده عنان تکاور بصوب عسکر شیبانی خان که در باغ میدان بود انعطاف داده مرغ را چون اجل آید سوی صیاد رود و چون ببارگاه سپهر اشتباه در آمد بملاحظه توره چنگیزخانی زانو زده خان شیبانی را دریافت و او بمقتضای عطوفت و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش کشید و حکم شد که آنجناب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار کند و در حرکت و سکون تابع بوده از جاده موافقت تجاوز ننماید اما خواجه قطب الدین یحیی چون بر فرار سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارک در رکاب آورده بمیان شهر شتافت و مردم را بمحافظت برج و باره و استحکام فصیل و دروازه تحریض و ترغیب فرمود اما امرا مانند ابراهیم جانی و سلیمت تومین و سلطان حسین ارغون و عبدالوهاب شغاول و غیرهم مایل بملازمت شیبانی خان شده هیچ آفریده سخنان خواجه یحیی را بسمع قبول نشنود لاجرم خواجه خجسته شیم تابع قضاء زمانه شده با تعلقان خویش و بیگانه متوجه بارگاه خانی گشت و بعد از وصول بسدهٔ سلطنت انتما الاموت و لاتحی بمجلس عالی در آمده خان بواسطه آزاری که از آن هدایت شعار در دل داشت بتعظیمش نپرداخت و سخنان عتاب آمیز بر زبان آورد اما در وقتی که خواجه از آن محفل قصد بیرون آمدن فرمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که بعضی ناشی ماز کنکه کدورت شعار الصیقل ارادت از لوح خاطر سترده‌ایم باید که شما نیز بعد ازین از روش آبا و اجداد تجاوز جایز نداریده و خواجه سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبانی خان بیرون از انکه از قوم نایان بوده باده و تمکین سمرقند بتعیین نمود و فرمود که دروازه‌های شهر را محفوظ و مضبوط گردانیده هیچ آفریده را بی سند معتبر نگذارد که بدان بلده در آید و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت تمامی جهات خواص و عوام سمرقند عرضه نهب و تاراج می شد بعد از آن شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده در مرغزار کان کل منزل گزید و پس از دو سه روز بقریه فراشان که در کنار آب کوهک است نقل نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت و جلال برافراشتند و امیر جان علی والد خواجه علی بابای که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند برباط خواجه رفته بود که ملازمان خود را جمع ساخته و یراق کرده به شهر در آید چون از کیفیت احوال وقوف یافت پیشکشهای لایق مرتب گردانیده در منزل مذکور بخدمت خان شتافت و برین قیاس افتخار الاشراف والاعاظم خواجه ابو المکارم و سایر علماء و اکابر سمرقند و بخارا بسدهٔ سلطنت انتما خرامیدند و بغایت عنایت خانی مستظهر و امیدوار گردیدند

ذکر شهادت سلطان علی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و بیان شمهٔ از ظلم و تعدی اوزبکان ناحق شناس در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند

چون محمد خان شیبانی در مملکت سمرقند بر سریر جهانبانی قرار یافت و اکثر اکابر و اشراف ماوراء النهر در پایهٔ سریر خانی جمع آمده مهمات آنجا بر حسب مدعا بسر انجام پذیرفت بهمگی همت متوجه آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت متصور باشد بنا حیاتش را منهدم گرداند تا آنکه از آب آمویه بصوب خراسان بگذرانند و نخست

وکمست میرزا سلطان علی را با جماعتی از پای در آورد چنانچه بحثی بتفریع بعد مذکور خواهد شد و چون نکوچوی را از صحیفه هستی سترده آنگاه فوجی از عسکر را بمحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه حرد فاضی نامور کردانیده و در باب مآل و اجات احوال و جهات طایفه ارکایه که در امور ملکی دخل داشتند احکام مطاعه نفاذ رسانیده مولانا عبد الرحیم ترکستانی که منصب صدارت بمحبوب بود و از غایت تقرب در تمامی امور ملکی و مالی انجرنی و کلی دخل مینمود ضبط متعلقات جناب هدایت صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد امجاد ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد صدر تحقیق جهات خواجه حرد فاضی پیش نهاد همت بزرگ ساخت بیک آقا اموال عبد الباسط را تحت تصرف در آورد و برین قیاس هر یک از اعیان حضرت را باخذ اموال یکی از اشراف امر کرد و چون بگوش هوش محمد خان شیبانی رسید که اولاد عظام خواجه عبید الله را از دخل در امور و مهمات احکام معاف میدانستند انظار طایفه را منظور نظر اعتنا ساخته منصب شیخ الاسلامی همرقند بانجا خواجه حاوند محمود داده و خواجه عبد اللطیف را بتفویض مرتبه قضا اختصاص بخشیده و بنابر وفور غیرت که از جانب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابو النکاره داشت فرمان داد که انتخاب پوسته در هر دو حضر ملازم او بوده باشد و عالیجناب هدایت انتماء خواجه قطب الدین یحیی را اجازت توجه بطرف مکه مبارکه از رای دولت دریافت و وقتی که انتخاب بهنیه اسباب سفر تهیه مینمود یکی از سپاهیان علویه خاصه را که بقوت بنیه و سرعت رفتار موصوف بود نزد ملازمان ایشان فرستاده و پیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ قاصد طی مینماید و مولانا عبد الرحیم بعرض آن مقدوی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان شهرت بایشان معنی که شمار اسپ دران فرزندان و متعلقان مقید نمیباید بود و بسرعت هر چه تمامتر آنرا بمویه عبور میباید نمود زیرا که مقصود است که بعضی از اولاد کلان با قدام اهتمام خدام دولتی الاحترام لقب کامیه و بابر بکاب امری که تدارک پذیر نباشد دست کشایند خواجه جواب داد که اولاد و صغار و امیران انچنین طایفه که داشتن و سلامتی بعض خود اختیار کرده قرار بر لوح خاطر نگاشتن از طریق مروتی و دولت و از قاعده فرزانگی مهجور آنچه مقتضاء قدر و قضاست بظهور خواهد آمد از اقتضی الله امرا کان مقصود لا خجر هدایت پناه روی براه آورد و چون در نواحی منزل خواجه کاردان بنزول اجلال فرمود جمعی از سپاه اوزبک معاقب رسیده آنحضرت را باد و پسر نیک اختر خواجه محمد زکریا و خواجه محمد باقی بسعادت شهادت رسانیدند و جز نیاتی که همراه داشتند غرضه نهب و غارت کردانیدند آفتاب سپهر هدایت که از افق عنایت لایزال طالع شده بلاد ماوراء النهر و ملکه اقتدار بر وبا و شهریار صفت اضاءت بخشیده بود از جهای لاام ایام روی مغرب فنا نهاد و دوحه گلشن ولایت که در جوار فضل و کمال آبا لا کشیده سایه لطف و مکرمت بر مفارق ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر پیدا و ناپیدای درافتاد و نظم دوران دیرفنائی که آرام دید که بود دائمه جاوید ارکام دید کسی تحت این خانه بیرون نبرد که تیر بلائی نگردون نخورد چه گویم نگردون با پاکباز کرد و نه با پاکباز ان کند رگ تاز فغان از بیسپهر شرارت اثر گرد عالمی گشت زیر و زبر و بیشایبه تکلف نشیان سخنور بعد از آن حادثه منکر نکله قوم اوزبک در اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر مقصور صادر بلده محفوظ سمرقند آغاز نظم و نسق نموده دست تسلط باخذ اموال عیال و چهارپایان دراز کردند از هیرافریده که حصول یکدینار و یکمن بار متصور بود و ابهانه گرفته لوازم تعذیب و شکنجه بجای آوردند اکثر قری و بلدان را آتش قتا صفصفا گلاری فهنا عوجا و لا امتا و صف الحال گردید و بیشتر قاطنان بنیاز اقلاعم اموج غموم و تراکم افواج هموم غریق گردانید اضطراب کردانید نظم سر رشته از خواب بیدار گشت بساط فراغت قضا در نوشت ممالک شاه از جور غارت گران پریشان روزگار از لف مرپیچان زسیل بلا شده عیان تخیر نه روی قاعت نه راه گریز نه در خانه بودی کسی را قرار نه در کوچه دیدی طریق فرار کس از خانه گرپای ماندی بدر نه دستار برجای ماندی بسر لاجرم تکلفان مجامع سعادت و صدر نشینان مجامع عبادت روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان از بارگاه مهیمن توان نجات طوایف انسان را از ظلمات ظلم و عدوان طلبیدند و بطلوع آفتاب امن و امان را از مشرق عنایت یاد شاه یاد شایان سالمت فرمودند و بهمداران اوان تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده مایحه لوای کشور کشای پادشاه گیتی آرای از رافق تفضیل سمرقند طالع گشت و شب غم اندوز سمرقندیان بروز راحت اندوز تبدیل یافته زمانه از سر آزار اصغار گردید

ذکر نهضت حضرت پادشاهی از شهرکش بسبب وقوع بعضی از امور فاحش

چند گاهی در گذشت چنانچه سمت تحریر یافت چون اخبار مذکور بسمع مزید ترخان و جمعی از سمرقندیان که سابق او بودند از موکب پادشاهی جدا نادره رعد غرنده اندیشه کانون درون بعضی از امراء مملکت پیشه را فرو تافت محمد مزید ترخان و جمعی از سمرقندیان که سابق او بودند از موکب پادشاهی جدا

شده ملازمت میرسود و شاه اختیار نمود و پادشاه وافر مقدور بحر تحیر افتاده بجا طر اقبال فرخنده فال که زاده قرائن و دلالی تزلزل بخشیده بود و در شهر کش کوچ کرده روی توکل براه آورده پیغمبر راضد و مملکت حسرو شاه بجور فرمود و آمدن بطریق قرائین تسخیر پذیرفت و از بالای کرود علی مسافت مذوره را سرعه تاق پیش گرفت و چون بوادی نوانداک مضرب خیام پادشاه شرفناک گشت قاصد میرسرو شاه بدرگاه عالمپناه رسید و یک قطوسپ و یک قطوقماش پیشکش آورد و از انجا نداک آسنور اهل و اراک و درحرکت آمده در روز وصول بدبانه کرد و شیر علی چهره فرار نموده و از بالای کرود علی قلعه تو کریشد و در دیگر قوچ بیک نیز بطرف حصار کریخت و موکب پادشاهی بدره کرود در آمد و بیای توکل سربالا قطع مسافت میکرد و در راههای شاک و کوههای پرسنگ اسپ و شتر بسیار بازرفتار ماند و سه روز از صبح تا شام مشقت تمام برین منوال راه و نوردیده روز چهارم بسرچاق رسیده زنوکوتلی دیدند دانش یا قلعه الوند بر ابرو قلعه اش رقعه سپهر بلند برتر از راه او بغایت تنگ و پرسنگ و پای برید و هم از اندیشه صعود بران کوتل کوه پایه او بوه بصوی شده نواحی خان محل نزول لشکر مصرت نشان گشت و ملک خان بواسطه ثقاوت ازلی از ملازمت آستان خلافت آشیان تکلف حبت و بالانکه بوفور سعادت انتهاء راست بسبب همت پست زیده از کمیر اسپ پیشکش نصرشاه و پادشاه جهانیان خان را بردست راست گذاشته بصوب قلعه کمتوه توجه نمود و از کمتوه بکنار آب کوبک رفته نزول اجلال فرمود و از معبر بابی آب کوبک گذشته بازییلاق مضرب خیام عساکر ظفر شعار گشت مقارن ایخال امیر قنبر علی اسکار و ابو القاسم که بردو ابراهیم ترخان بعزتبا طلبوبی رسیده بودند و نوازش بیکران خوشدل و شادمان گردیده بودند و علم ظفر توام از ییلاق بقلعه یفه کت شتافت و از انجا عنان توسن همت بلند بصوب فتح قلعه مذکور تافت ذکر خوابی که پادشاه کامیاب دید و ازین جهته بدیدن صورت فتح در اثنیه امید متیقن گردید از جمله اشارات غیبی و بشارات لاریبی که بهوشمندان آن آگاه بدیده بصیرت دیده اند و اصحاب یقظه و انبیا بگوش هوش شنیده اند یکی رویا صالحه است که یک جزو از چهل و شش جزو نبوت است چنانچه نبی آخر زمان صلی الله علیه و علی آله افضل الصلوة و اکمل التحیات میفرماید که الرویا الصالحة جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة و این کلمه جامعه مصراست باینکه در اقوال بعثت مدة شش ماه وحی بطریقه رویا صالحه بود چنانچه هر جواب که حضرت رسالت پناه از آن وقت سمید دیده بتایید تقدیر آن ماه صبح صادق از مطلع امید سمید دیده و خواب دیدن یوسف صدیق علیه السلام پدر وجهی که کلام معجز نظام او دار بیداد روحی لا ینام بذکر آن ناطق است مشهور و بحقیقت خواب یکه آیت واقعه غایت لقد صدق الله رسوله الرویا رباعی آن جناب بلیغ بر السنه و افواه عسران فضیلت پناه مذکور نظم خوش آن گزیده صورت بازرسته زسحر چشمبندان چشم بسته دلش بیدار و بیش و بسکر خواب ندیده کس چنین بیدار و خواب بچو شیده زنا پاینده دیده ولی بوده از آینده دیده و ازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجاه حامی دین حنیف تجارتی ظهیر الدین محمد بابر غازی دیده و بآن بشارت مستبشر گشته همکی همت موجز قصد کرد بکیفیت واقعه آنکه دران ایام که پادشاه کردون غلام در نواحی یاز ییلاق و قلعه یفه اقامت داشت و نقش تدبیر تسخیر قصد صحیفه ضمیر فیض پذیر یکانگشت بشی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله موجه بارگاه سپهر اشتباه اند و آن آفتاب اوج سلطنت و استقلال بر اسم استقبال کلاهی آورده خواجه بنشست و در پیش نشان و ستاد خوانی مناسب انداخته شد و ازین جمله خاطر مبارک آنحضرت تغییری پیدا کرد و معولا بتغییر مزاج بدایت رواج راقم کرده و در پادشاه نگریسته بتبسمی اشارت و ایما نمود و حضرت خواجه جواب فرمود که مراد وقوع این امر کنایتی هست کسی که دستار خوان گسترده تغییر کرده و حقیقت این سوال و جواب بر رای حقایق نمای حضرت خواجه مکشف گشته تعذر استموع و استشعار مجلس بر خواسته و انشنده پادشاه مراسم شایعه بجای آورده خواجه در دالان عمارتخانه یکی از دو بازدهی پادشاه را گرفته و بهمان بر داشته گریبای حضرت از جای بر داشته شد آنگاه این عبارت بر زبان آن ناظم مناظم هدایت گردشگر شیخ مصلحت پیروی و جوان پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد و دانست که عنقریب بتیسیر عنایت ملک ملک بخش عنقریب اسعیلت و زمین مراد خواهد بگشت و علی سرع الحال از طلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار برستر اقتدار بر افراخت خواهد و صبح فتح و فیروزی از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید نظم یا لطاف الهی صبح امید دمد از مطلع اقبال جاوید برآمد مهر از برج عنایت نهان کرد و شب غم را نهایت از غرایب اتفاقات بخندان اوقات روزی پادشاه

پادشاه فرخنده صفات با جمعی انگلیان در بارگاه مهر اشتباه نشسته بود سخن از هر جانبی در پیوسته در آن اثنا حضرت فرمود که آیا چند روز دیگر باز فتح سمرقند میسر شود هر کس از حاضران در آن باب سخنی گفتند پرسش نوایان کوکلتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح سمرقند میسر شود و این امر مشکل بعونت و دولت پادشاه عادل صعب سهولت می گیرد و چنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضاء چهارده روز اتفاق افتاد و هو الهادی الی سبیل الرشد و الرشاد ذکر فتح بلده محفوظه سمرقند به محض عنایت سبحانی و افضال محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی مالک الملک علی الاطلاق و آفریننده انفس و آفاق که زمام انتظام مهام دو دیده مدت اوست و اختیار امور طوایف بنی آدم در قبضه مشیت اوست چون در بارگاه کبریا و تخت گاه بی زوال آسمان شکوه که منشور فایض النور توقیع الملک تشاء را بنجاشرف صدور یافت و خزاین و ذخایر المشهور و مفاتیح الله للناس من جمیع ما تمسک لها و ما یمسک از آنجا صنعت ظهور گردید فرق فرقدسا کشور کشای را با فر و زیور تاج جاعل فی الارض خلیفة قامت قابلیت عالم الجعلت ما بجعت آیه الملک مزین ساخته بیرایه مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را بوی عطا نمایند و کارپردازان ایوان ربوبیت ابواب اقبال مکاشات حاجات بروی روزگار کشایند لاجرم او را صعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات مطالب سنیه علی ابلغ المقال مقدر گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم نظم سریر آرای ملک پادشاهی مدد یابد چو از فضل الهی مراد آتش شود دودی حاصل بر و آسمان شود هر کار مشکل اگر جیش عدد باشد چو انجم نباشد هیچ چو او انجم بلی هر کرا یابد مهر انور بود اختر بش از روز چو کرد در بایت عالم فروز شود بر قبه فلاک پیروز و از اشتباه این تشبیب و انظار این ترتیب حال عروس بامقبال و پشاه بخت کبود آن زمان که شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پیاده جرار و نواحی قلعه دیدار شاد و روان عظمت و اقتدار بارج فلک بر آورده بود و جانوفا میرزا با قرب شش هفت هزار کس که هر یک رستم و اسفندیار را غاشیه کش خویش میدانستند در رود و ن سمرقند اقامت داشت و حمزه سلطان و مهدی سلطان با همی کثیر از سلطان در قرق بودیه که نزدیک اشتراست معین بودند ناگه گرد و غبار عساکر و اسلیلا آن بدیده بینندگان و کلام محیر العقول و من یتوکل علی الله فهو حسبه مطمح نظر عالی اثر گردانید و باد و دست و چهل نفر از مردان دلاور و رستم قدر را بیش بنهاد تا مهمت ساخت و بشتابی میدان بلده محفوظه در آمده غلغله در عالم انداخت خانه سکنان عالمه شاه را بخبر دادن باغ جهانیان را بین وجه مطلع گردانیدند و آن فرصت گم کرده را بشتاب بزرگ همت نواحی قلعه سفید کت را مضرب خیام عساکر ظفر مدیک گردانیده بود که عاطر اقبال آثار بدان فرو دایت کند و فی الحال که غلغله شبیانیان بسواد و جعفا اللیل لباسا و اجام فرق نام موشیاند و پرده تیرگون موت باصره را از احساس صور اشیا معزول گردانیده بود پنهان و پوشیده نماند که سمرقند در آید و شاه تور فیضیل بهاده و بالا رفته فضای محفظه را بطرح وجود فایض الجود بیاراید و بدین خیال روزی بعد ادای فریضه پیشین فتح و دولت در رکاب عزو نصرت همنشین از بیرون یلاق متوجه آمد یار گشت و نیشب منزل خان از فروغ مایحتم علم فیروزی نشان روشن و پوستان جنان قلعه حیات معلوم شد که او زبکان سمرقند شوده اند که پادشاه سعادتمند کنکه بهبت بلند مستجیر الحضار افکنده متوجه است شیبانیه اسباب کار زار بموده اند لاجرم عنان مراجعت بطرف یازیلاق العطاف داد و ع این کار بر نیاید بکردن چون دو سه روز برین آمد شد گذشت بار دیگر پادشاه عالی کرم عازم آن همم خطیر گشت و از یازیلاق بنواحی حصار سمند شافقه بمقتضای فرمان عالیشان واذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر عنایت بعنایت ملک بخش نموده نماز پیشین هایی مبارک در رکاب همتی توسن آورده بصوب سمرقند توجه فرمود و در بین شب قدوة الاعاظم خواجه ابو البقا رحم کرد بیان فتح و مظهر آثار یا شیبانی خان عبد الله به پادشاه سلیمان مکان پیوسته بود و در موکب حضرت نشان تشریف داشت همعنان پادشاه عالمیان حتی مسافت کرده نقش کمال دولت خواهی بر صحیفه روزگار نگاشت و در ایات سته فتاک بعد از انقضای نصف شب بسر پل مغاک رسیده پادشاه صاحب تائید قرب شش هفتاد نفر از جوانان سته اثر شیشه فرشتا و فرمانداد که در همواری غار شقاق جماران عنان بیشه بی تامل و اندیشه بر زبان فیضیل جاده خود را در شهر افکنند و در دروازه فیروزه مانند ابواب سعادت بر روی سایر کرنشکان کشاده بینند نشان بگذارند و خویش را بقلعه دلیران شجاعت اثر آهسته تر بصوب دروازه مذکور روانه شدند و آنجا مان شیر دل زمان بمجرد وقوع کار پادشاه عادل

فرموده بود بر بارهٔ صحو و نموده خود را در شهر انگنده بهوشیار باکیشه و بدروازهٔ قرغه رسیده دیدند که فاضل کوکه داخل سوداگران ترکستان بود و بموجب
نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه مینمود و باجمعی از ملازمان بر تیمور سرعت رفته بود و در ساعت آنجماعت را بشهر شان عدم
فرستاده دروازه بکشادند شعر یارا قد اللیل مسرورا باتوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا و همان زمان پادشاه کامران ظهیر صاحبقران
حضرت انزلی مدوان بواجبار رسیده مانند حیاتی جاوید که بیدن در آید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را بیارآید قدم در آن بلدهٔ محفوظه نهاد و زبان حال
لب بگشود این نکته بگشا و که سلطان البلاد کالروح للجسد و از مردم دیده بخت هر کس در آن وقت بیدار بود و بچشم سر شاه بدهٔ آفتاب طلعت آنحضرت
نمود بی اختیار غلغله دعا و ثنا باوج سپهر خضرا رسانید و بلوازم محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه در
خانقاه معارف پناه بمنزل جلال فرموده بمطرقه العینی تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت
بیهوش و از خانه بیرون دویده بلازمت شتافتند حقیقت کلمه و افرحتنی ان لذا الطافا خفیة نزد همگنان ظاهر گشت و زبان دولت خواهان
لشکر همین بیان کردان شد هفت تهنیت و مبارکباد از ایوان سپهر شداد در گذشت نظم و شب غم کوکب سعود نا که رو نمود * خلق را شام
تو نوید می عجب صبحی دمید حال این جمع پریشان روز جمعیت نهاد باز نشتند اهل بلدت از عقوبات شدیده طلعت ظلم از فضای مملکت نابود شد
جهچهٔ اعلام شاهی چون بدین منزل سید اورکان یکان یکان و رکابوی افتاده مانند یک دیوانه خانه بخانه کرزان گشتند و لیران میدان تهلکت
و بر خاش اسنام و اوباش آن روز بر کستان را انقلابت نموده رخم چوب و تنک میکشتند جانوخانه بر اکه در خانه خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت
و مولانا عبد الرحیم برکستانی و بعضی دیگر از مقربان آستان محمد خان شیبانی بلطایف الحیل بحال قرار یافتند و سایر اورکان و ملازمان شیبان که در قوت
با بضد نفر بود ند گشته پیش المهاد شافتند و آنشب تا وقتی که مؤذنان ندای صبح دوشنبه خان آفاق آوازه شیون و غوغا بلند ساختند
کنب حضرت امیر سید و هر کس از هر قبیله و دیار بود است درکش و اورکان که سوده اموال ایشان را عرضهٔ نهب و تاراج همگنان دیده بود پادشاه عالیجاه در
پشت طاق خانقاه منزل گزیده ارباب حرفه و کلانتران هر محله یکیک بشرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال تحفه و پیشکش نمود و چون خبر
نوابت و سیاه ربیه خشک خلک دوآر سوار گشت و خیل ایلم ماکه بر در دروازهٔ اوق پای قرار سوار دداشتند از دیده صغار و کبار پنهان کردند
خبر بادشاه عالی گهر که طایفهٔ ارلشکر اوزبک میان بر در دروازهٔ آهنین آسیاب مواوه بخیال جدال ایستاده اند و حال آنکه در آنزمان در ملازمان
آنحضرت زیاده از بشت کس نبود ند زیرا که سایر ملازمان جهة حفظ غنیمت و تفحص احوال رعیت بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنحضرت وافر بتوجه
پای مبارک در رکاب نظفر انتساب آورده بتوجه در دروازهٔ آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازهٔ آهنین همان بود و فرو ریختن
سلسلهٔ جمعیت مخالفان همان و در آن اثنا شیبانی خان که از آن حادثه خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار پولاد پوش تیغ گذار نزدیک بدروازهٔ
آهنین آمد و چون در آنزمان در ملازمت پادشاه ملایمت زیاده از بیست کس نبود بمقابلهٔ خصم شتافتن مصلحت ننمود و شیبانی خان ساعتی
ایستاده دانست که همتی پیش نمیتواند برد لاجرم روی بادروی خود آورد و پادشاه ظفر قرین از در دروازهٔ آهنین بهوشیان همرای رکاب رفته
ساعت آن منزل را از قدوم سعادت لزوم رشک رضوان و خوبان جنان و رشک بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که جهة مراسم
تهنیت آمده بودند بار داد و ایشان بجماعت و دعا گوئی و ثنا خوانی پایهٔ سریر سلطنت مصیر سیدند و بنوازش پادشاه اختصاص یافته بمضمون انتقال کو
کویان کردیدند نظم که شاها بکام تو باد اجهان * مرتفه بدورت کهان و مهان * ز عدلت سمرقند معمور باد * ازین ملک ظلم عدو دور باد
نه تنها سمرقند شد زان تو * تمام جهان شد بفرمان تو * ز انصاف تو عالم آباد باد * ز الطاف تو خلق دلشاد باد * بچشم تیمور خان دلش
پذیرفتنی نخواهد بود که تسخیر سمرقند بدین منوال که پادشاه معاد الیه تسخیر کرد تا بیت مشابه است بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان باد ویت و چهل کس شب بقرشی و گرفتن آن بلده در خیال نخوشی چنانچه نمقه از ان قضیه در ضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته و کیفیت
عزایت آن نخبهٔ مضاحت بیان گذشته اما اگر هوشمند رسیده اوصاف این دو حکایت از مطالعهٔ ما یقین داند که این جرارت و تهور که
در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحبقران کشور گیر قرشی را نخندد و بصعف مزیت دارد اول آنکه در آنشب که

در آنشب که صاحبقران عالی حسب موعود قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی نبود و از امراء امیر حسین بن امیر مسلا و امیر موسی و ملک بهادر در بیرون بودند و پسر امیر موسی محمد بیک که در صغر سن بود در آن بلده اقامت داشت و درویشی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار و اصقاع جهان را مملکت مورثی خودی پنداشت و پیوسته بتصرف اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک رنج مسکون را بر صحیفه خاطری کاشت با جمعی کثیر از سلاطین شجاعت آئین در خطه سمرقند خیمه و خرگاه با اوج چرخ برین برافراشته بود و جان و مایملک را که از طریقه حزم و احتیاط و محافظت شهر و قلعه و قوقی تمام داشت و در میدان جلادت و پهلوانی گوی تفوق از سایر یونانیان محمد خان شیبانی می ربود و با قرب شصت هزار بک دیو سیرت در شهر بود و دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنه بلاد ماوراء النهر است بشهریت در غایت بزرگی بود و از ستانت و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام مرجع و باره برالسنه و افواه مذکور بر کنار پنج دشاه دو شوکت راهصورت تخیه آن بر سبیل علمیه و قهر بر خاطر گذشته و در میان خواص و عوام انا و بلده محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعی است مختصر که پوسته دار و غله نشین بوده و در مستانت و محکمی برج و فتی با سمرقند دعوی همسری نموده بع بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا القصه چون خبر فرخ اثر فتح سمرقند و اطراف دیار ماوراء النهر بمسامع متوطنان تاج وار و سغد و توابع و سایر قلاع و بقاع لوایت شعار و لوحوانحی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیده بود و ارکان اوزبک قرار بر قرار اعتبار نگرده خود را بار دوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران روی بصوب بخارا آورد و مقاران آنحال محمد طاهر خان قرشی در آمده آنحصار و قلعه را محکم کرده و پادشاه عدالت پناه از استماع این اخبار شاد و فرحناک و مسرور گشت و در تمهید مبانی راحت و احسان تا کید اساس بصفت و امتنان مبالغه نمود و در ترتیب علماء اعلام و رعایت شعراء عظام بر لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و خطاب زبدة المتصلاً بمولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن آرائی بجوکان نظم و نثر گوی تفوق از شعراء زمان می ربود و در زمان سلیقه شیبانی خان بر حلقه سمرقند در ملازمتش بسر میبرد و چون پادشاه فاضل نوازدان فتح میسر شده قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه نیامد اما میرقاسم قوچین رعایت طریق محرم نموده آنجناب را بشهر سبز فرستاد و بعد از چند گاه پادشاه فضایل پناه او را باز دیگر بسمرقند طلبیده و منظور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان بروی روزگار ش مفتوح گردانیده و مولانا بنائی در آن ایام بهام آخته فرحام پادشاه عالیجاه علمای سبعه این رباعی را در آن درج گردد که رباعی نی غله مزارگران تو انم بوشید نی محمل غله تا توانم بوشید آزار که نه خود دست و نی پوشیدن در محلم و هنر کجا توانم کوشید و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر این رباعی مذکوره جواب این کلام ملاءمت نظام را در سلک بیان کشیده که رباعی اشتمال بارمی کو مکول کی دریک بولغو سیدور و انعام و مضیقه بارمی بولیرو لغو سیدور اول غله و محمل که دیت آمد نیک بیلدیم محمل غله نوی و غله دین اودی تولغو سیدور و مولانا بنائی قافیه مصراع اول این رباعی را ردیف گردانیده و دو بیتی در سلک بیان کشیده که یک بیت آن اینست و خطاب پادشاه بانکته دان رسانیده بیت میرنام که شاعر بجرور بولغو سیدور بیت محمل او چون موجه غنایت بولغو سیدور در آن اثنا خواجه ابوالبرکه که از فرانی مخلص مینمود بمصحبت جنت رتبت پادشاهی رسیده و رباعیات مذکوره را شنیده و ترتیع نظم کوهر بار پادشاه در رشتار دریائی گفت که یک فردش بجا طراست بیت بوجود که فضلیدی دوکر تولغو سیدور سلطان کرم نوغدنی تولغو سیدور القصه در آن مرسلتا پادشاه کیتی ستان در سمرقند فروکش مانده که در سه سراپرده زمکن داشت و همواره بلوازم رعیت پروری و دوست نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر میگاشت شیبانی خان ز سخن رانی قلعه دبوسی که والی آن برادر ابراهیم ترخان احمد ترخان بود لشکر کشید و آن حصار را قهرا مسخر گردانیده لوازم قتل عام بتقدیم رسانیده و علم تلد محمد بیحیه و منه الاعانة والتائید

ذکر محاربه پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کاردزن و بیان تحصن نخست در بلده محفوظه سمرقند و وقوع خلط و خلا بتقدیر خداوند

پادشاه صف شکن چون بناء بهتمکن بعد از فتح سمرقند پیوسته بنظم اندیشه مشغول مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بصحیفه ضمیر انوارش میگاشت و چون بشنید که بنا بر تقدیر بی تغییر حضرت عدو سوز شیبانی خان بقلعه دبوسی سلیقا یا فته و قاعای متوطنان آن با قبال سایه آن عزیمت صفت بصمیم پذیرفت آنا و قرآن اوان در آسان خلافت آشیان آسیا میان زیاده از دویست و چهل کس احدی نبود و در موکب خانی پنج شش هزار پیاده و سوار بود و هر یک از ایشان در میدان جنگ و معرکه نام مردانگ ثالث رستم و اسفندیار نمیبود و در روزی چند معدودی عزم رزم در پیش آخیار افتاد و در این اثنا سلطان محمود خان پوتو بیکچیک و قشقه محمود را با قرب پانصد نفر مرد و لاور بکومک پادشاه و لالا گهر فرستاد و ایضا از نزد جهانگیر میرزا را در سلطان احمد تنبل جغتای با دویست سوار بسنجاعت آثار با مداد رسید بعد از آن پادشاه عالیشان در رساله متوالی شدند؟

بحمال ق آل محمد خان شیبانی براق سالکان مسالک بهلوانی گرده از نهر جیحون بگذشته و بنواع نوازشها چنانچه علم سعادت پرتو حضرت و نصارت بافتیح بخشش بر دوش آنجا
توقف واقع شده و چون سپاه او بسر انجام اسباب راه فارغ گشته موکب نصرت پناه به کوچ بر کوچ بطرف اعدا نهضت فرموده و از سر پل گذشته منزلی را
که نسبت مقابله و مقاتله بود معسکر ساخت و از آنجا نصب شیبانی خان با بعتبال پادشاه قوة دوصد مال آمده در نواحی خواجه کاردون که از آنجا تا لشکرگاه دشمن
یک فرسخ مسافت بود ولایات عالیات را فراخت و بیخ بخش روزان دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بجنبک سلطانی پیردا خته تا گاهی جمعی از دلیران طرفین
بهلوانی در میدان مردان بجولان در آورده گرد سر بر باد سپهر تیز گرد میر سانیدند و باستعمال آلت قتال پرداخته گاه از جلادت طلا بر سپر و اسپند
و در آن اوقات بنی شیبانی خان را سم شتوان کمابیش رو دی پادشاه ربیع مسکون آمد اما چون گرد معسکر تخسه اثر تجنبهای درد دیوار و چپر سپاه تمام نداشت
کاری نتوانست کرد و کلمة الجهاد احمد بر زبان رانده بر روی معسکر جوانان آورد گاه عاطر خطیر پادشاه کشور گیر متوجه آنشد که بر زودی مقاتله مصمم توجه خرما بره محمد
ادیم زمین را از خون عدو گلگون ساخته طرح بخشی ثانی بنجان شیبانی مایه و امیر قنبر علی نیز آنحضرت را ترغیب و تحریص نمود و مکیفت دشمنان دون را پیش این
مهلت نمی باید داد و علی السرع الحال ارجم تسخیر قلعه جرخها در دیوار قصبه وجود ایشان هویدا بگذاشتند اما چون از انولا خبر رسیده بود که محمد باقر خان دو
هزار سوار آراسته بشهر کش آمده و عنقریب بار دوی عالی می پیوندد و ایضا میرزا محمد دوغلات بقرغان سلطان محمود خان با هزار یا صد نفر مرد دلاور از
دو سه روز هوا کلب کردن مراجعت بلخ نمیکردند و سایر امرا سرعت در محاربت صلحت نمیدانستند و میگفتند تا زمان وصول آن دو لشکر با حریف دست و در کمین بیا
رود حضرت پادشاهی بنا بر اقتضای قضا الهی رای امیر قنبر علی بالصواب اقرب بصواب قرار داد و بصباح که خیمه خورشید لوا و بیضاء شهپر خضرا برافراخت
او موا کب اکلیل آرای زمانه و دیوشانه دفع خنوطلمت و رو در اپیش نهاد تهمت ساخت پادشاه بلکه در جاه تیمور تبغیبه سپاه متوکت دستگاه متوجه گردید
مقرر شده که امیر قنبر علی و سنه علی با برادر خود ش میر شاه قوچین و سیه قاسم الشکنک آقا و فوج حیدر سپر امیر قاسم قوچین با فوجی دیگر از بهادران چشم و گین
در پیرامون بایست تو گل افراخته و برابر اسپهبد جانی و با القاسم کوه بر و جوئی دیگر از اهل تهور در برابر لغار یکدیگر را محل نظر تهمت سازند و زبر دست
ارخان و سلطان حسین ارغون و قزاقرلاس و برلاس جوجه جوجه حسین با جمعی دیگر از اهل خبک و تهین از جوانغار روی بمعرکه کارزار آورند و امیر قاسم قوچین با زمره
از بکیان در سایه علم ملک پایه پادشاهی در مقابل توقف نموده و محمد سلطان را در برابر لغار باز داشته صفحه جوانغار را بجمزه سلطان و مهدی سلطان تعویض
فرمود و آن دو پادشاه چیکوی پرخاش جوی بدین ترتیب و آیین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته هادران برد ل هوکت بیکان جان گسل بازه بر زیر
و بم سپر تیغ گشاده و دلیران رستم توان بضرب شمشیر آبدار خسته و جان خونبار انداخته حرمن لغار ایشان را بباد فنا برداد تعلیم عام گاهان را بران تیر نا
رسانیده طوفان بحر تاثیر حسام دلیران چوجیحون خونبار گشت خون رو جیحون پدیدار گشت در آن شبار لغار سپاه احمد آورده بجانب قلب موکب
خان ما تقدم نموده پادشاه سلیمان مکان خان گران رکاب مخالفان افتنه جوانان هر اول که هر یک بشجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند در آن توقف دوش بدوش
آخسرو جنگجوی کسی نمود باد و جوانان جلال نژاد محله اوزبکان قیام نمود و زخم سنان و ضرب پیکان ایشان را بار کرد انیده تهیت هر کرشمه که محمود است
از بی سعتیش بر کمان باشد و آن دشمنان همزه سر از ضرب تیغ و خنجر خان بصوب فرار کرد انیده تا پیش شیبانی خان محل توقف محال انتشته هراس بعتباس
اساس ثبات بعضی از زبده بکیان شیبانی خان را متزلزل گردانیده با وی گفتند که بر لغار لشکر ما زیر و زبر گشت و مهم از استعمال این مقال در گذشت لاجرم
مصمون الفرار فی وقته خطه عاقل تابع و از مقتضای نحوای الفرار مما یطلق من الکلام سلیمان تجار نفر تابع شیبانی خان این سخنان را سمع قبول نشود و جهود را استماع
داده پنجه بخار مرهم دار دیگر او زبکان را پشت و روشته حمله کرده هر لغار و بر لغار سپاه بصرت آثار در پیش رو انشته و از پس قول در آمده و
پادشاه عالی گهر گرت دیگر شان بکران طرف دشمنان گردانیده دست باستعمال تیغ خنجر گذار و در آنا جون در ملازمت رکاب سعادت آیات کسی نمانده
بود و جهود از یک از اطراف و جوانب در آمده شبه کردند ایشان را استیلا تمیز شده و از امراء عظام ابراهیم ترخان و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی
بعد از مقاومت حسن جلال جلادت و بهلوانی بتقدیر بی تغییر خناب جلال سبحانی مجهان جاودانی شتافتند و ایضا در آن روز حاجی سلطان ابوالقاسم کوه بر
و حیدر قاسم پسر کلان تر قاسم بیک قوچین و خدا وردی قوچی و خلیل برادر سلطان احمد تنبل بقضا حتی عزوجل شربت شهادت یافتند و در آن ساعت
که از زد سلطان محمود خان بگوبک آمده بود و نمانده اشتر اراد ربک تاراج لشکر نصرت پرتک استعمال نمود ند پادشاه بشجاعت پناه تا وقتی که اشکا

داشت در آن معرکه بوناک نوقف نموده بدفع آنقوم ناپاک بپردازد خان مزبور ایلان جلالک سطح خاک را کمین میساخت و چون پیاده از دوازده نفر در موکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و عناد بعلام فیروزی اعلام رسید از آن مغرب بالا عنان عزیمت بطرف دریای کوبک معطوف گردانیده و چهیچیم اسپ در آب رانده بقشونش میپیوندد رفت و کجیم را بدیده بطرف شمال توجه نمود و در حدود الکساک قلیه بار دیگر آب بند کور عبور کرده میان دو تنگنا از دروازه شیخزاده بشهر در آمد و از ادراک نزول جلال فرمود و در مرتفعات اطراف بمراتب و پنگیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت و هم و هراس هر طایفه بطرفی توجه نمودند از آنجمله قنبر علی سلاح را قبضه بر داشت و کرکیدا و خداداد ترکمان و جانک که کوکلتاش و مولانا بابا ساعوی بطرف قزاق رفته و در رودر او مراد آباد نه مشکر خواجه بوالمکارم و ده تمم بیک قوچین و بعضی دیگر مردم متعینه که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند در محلس اشرف علی صحیح گشته شرایط مسرت تقدیم نمودند و خواطر بر تخصص قرار یافته ضبط دروازه سوبکران بقرا یلاس و بعضی دیگر از جوانان بیرلاس تعلق گرفت و دروازه کارستان بمین شهامت سپهر مطلعان و قتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و قاسم قوچین و زمره از مقربان درگاه بهرقرین کوتاک باشند و در بعضی نقاط بیک گرد بیمان شهر است ساکن گردند تا سلطنت ایشان بصحیح رود و چون شهر علی السویه باشد و در هر طرف که مدد احتیاج شود زودی توانند رسید و پادشاه بر بام آن بقعه متبرکه گاه بوج طلعت مهر وماه برافراشت و علازمان در بیوتات آن مدرسه منزل مختار گردند و در روز دیگر شیبانی خان و اجی بلده بحضوط سمرقند آمده و در ترفرو آمد و آیتام و اوباش بعزم جنبک و پرخاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خزامیده بدر مدرسه قتلق و بعد از ادای دعاوی دولت پادشاهی آنجا نموده از دروازه میرقند میرفتند و بیادجراءت و جسارت ایران جنبک و محاربت ملتهب و مشتعل میکردانیدند و اوزبکان جنبک کریزکرده نزدیک شهر می آمدند تا آنکه شهریان دلیر مرشاه نا نوای اردوی خان شیبانی فشیدند و سیر نجه بتهوعات میکردند آنچه میبایست فشیدند در آن اثنا روزی شیبانی خان از طرف دروازه آهنین جنبک پیش آورد و جمعی از سپاه او در کمین گاه بار داشتند و بیادگان که بدستور سابق پیش رفته بودند و قتی از فریب او بزکان واقف شده نزدیک سوراخ لشکر دشمن از عقب ایشان هجوم آوردند و همین چنین جمعی عظیم در پیوسته نوبان کوکلتاش و قل نظر طغایی و مزید و بعضی دیگر از دلیران لشکر جسر و جلادت نمودند بحمایت سپاه بادگان عنان بگریز از محرب او بزکان لطاف داده و قل نظر بکی از محافظان اسکیشیر رسانیده اما چون سپاه او بزک بسیار بود پیادگان را مغلوب گردانیده بضرب تیغ بولا تا دروازه آهنین دویدند و بطرف مسجد جامع خضرا فتند و در آن مقام فوج بیک جنبکهای نیک کرده پیشتر عالمپناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای آن دروازه ماندا فتی مدنک مرکب آهنبک پرداختند لاجرم اعدا از بیم سنجاب بارگشته و بر و بگریز شیبانی خان با سپاه بولا پوش رعد خروش بمیان دروازه آهنین و دروازه شیخزاده آمده با آماده مقابله و مقاتله شده با پادشاه عالیجاه و با جوانان صاحب سعادت بیشت دروازه شیخزاده شتافته بدستور معهود حق پرست به تیر و کمان بر دو ارنشست درست پادشاهی تیر مرکنا تیر گشاده یافته برا سپ بود که یکی را از بزکان سوار بود و هر دو را چنانکه از پای در آمده جان سپرد و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورد جمعی از بیشتران و نواحی برج ستر گردن خود را سپاریان تحصیل سایه ندند و روزه دیگر کمان بر زدند که اگر شجعان موکب عالی بدروازه آهنین و دروازه شیخزاده جمع آمده اند و در بارهٔ دروازه کارستان و دروازه سوبکران کسی نمانده که توک یکان سوزن مثال قطع رشته حیات ابطال حال تواند کرد بجانب آن دو دروازه رانده و شصت چرخ بزرگ را که ترتیب نموده بمراه داشتند بتحصیل مهام مقصد صعود نمودند و فوج بیک و محمد قلی قوچین و شاه سلطان و بعضی دیگر از همان رستم سیر سپهر مجانعت در روی کشیده سپاه بدافعت متوجه آنجماعت گشته و در وقتی که بعضی از ایشان سپاه به برآمده زمره بر زدبان بود ند که آن بدلیران فیروز جنبک خود را بدار سایبان ساخته و از آثار روز سخت ظاهر گردانیده تمامه اگر نیایند و فوج بیک از سایه زمره چتر دست بشمشیر و خنجر برده نقش وجود جمعی را از صفحه هستی سترد و قرا یلاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیز و مالک خونریز مورچل خود را از تعرض اعدا محافظت نمودند و روز دیگر امیر قاسم قوچین با جمعی از سواران جلادت آئین از شهر بیرون رفته و با او زبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند میدان بدست در گرفته ایشان را تا خواجه گشکر اندند و چند نفر مشهور را از مرکب حیات پیاده ساخته رؤس ایشان را بنظر اولیا پادشاه چاپان انداخته سایندند و برین منوال چهار ماه میان آن دو سپاه نایرهٔ جنبک و حرب و غلا و قحط و غرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه

عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی نمودند و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم محاصره از خود تقصیر نمی کردید در آن اثنا بلاء قحط و غلا شیوع مالیفت و آتش جوع کاکلون در دون مردم سمرقند را فرو تافت چندکاه جز قرص مسنده خورشید که هر صباح از تنور آسمان برمی آمد چشم مهربان بر کرده نمی افتاد و در هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود دکر در حجرهٔ سنبله و حصول آن هم دست نمیداد کوشت و روغن تا سه کبریت احمر و عنقا عزیز لوجود و نایاب کشت و حصی از مردم محتاج از کوشت سک و کربه بدل ما یحلل حاصل کرده کاه از ملاحظه حرمت در کذشت زمرهٔ از امرا و کلانتران از برک درختان علیق الاغان بهم میرسانیدند و طایفه چوبهای خشک را ریزه کرده و تراشیده چوب را ساعتی در آب کذاشته غذای سپاه میکردانیدند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه همکنان رعیت نزد حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بغلان و سغولستان الجیان فرستاده کومک طلبیده و لوتالیات مذکوره در اسرسال مدد و امداد اهمال نمود و هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان کیکیت و دو حوض را از بیخ و بار انداخته بار و وی شیبانی خان می بستند و از هیچ مردم شهر را و انسته در نواحی خاکاه شتران نزل کزیده و پادشاه صاحبقران ما بدر برآمده در کوی پایان قبه بارکاه مرتفع کردانیده ذکر بازکذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی بار و دیکر سمرقند را بابوالفتح محمد خان شیبانی چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیکر در محنت محاصره صابرت نمود و معلوم فرمود که بواسطه شدت قحط و غلا و عدم وجدان بدل ما یتحلل و غذا سمرقندیان تحمل بسیار ندارند و بحسب ضرورت نقض متابعت اهد امحیط غیر میکزیند مصلحت چنان نمود که چند کاه دیکر بار و زکار سیزه کار در سازد و آن بلده را بار کذاشته علم نهضت بجانب تاشکند برافرازد و در اوایل سنه سبع و تسعمائه در شبی که از غایت ظلمت آوازها کاح مصالح علمهای نمود و هیچ دیده روشنان فلک چشم هیچ پاسبان بازنبود پادشاه عاقبت محمود همعنان خواجه ابوالمکارم و بعضی دیکر از اعاظم و اقرب صدر نفر کز سعادتمند از دروازه سمرقند بیرون رفته روی بتوجه باندجان آورد و در اثنای راه جهانکیر میرزا که سعادت ازلی در مفارقت سلطان احمد تبدل و مرافقت پادشاه کردون مجال دانسته بود از جانب اندجان رسیده شرف تقبیل انامل برادر بزرکوار دریافت و او را قام آثامش بزلات عفو پادشاه سپهر احتشام از صفحهٔ ایام محو شده انوار لطفت و عطوفت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه با استحقاق در ضمان حمایت مالک الملک علی الاطلاق روز دیکر باندجان رسید بوضوح انجامید که بواسطهٔ وفور عصیان و طغیان سلطان احمد تنبل و خول در آن بلده مقصور نیست نبا بران عنان کران بجانب تاشکند کردانید سلطان محمود خان و الغ خان که احوال آن مهر سپهر دولت و اقبال بود ند مقدم شریفش را بقدوم اغزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان را کرهٔ بعد اخری فتح سمرقند میسر کشته در اکثر بلاد ماوراء النهر رایات استقلال و استبداد برافراشت چنانچه الستیصال اهمال اقبال امیر خسرو شاه و تخیر حصار شادمان و خلمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان بر لوح خاطر کاشت علی التعاقب و التوالی سپاه بیکران او ربک را بغارت و تاراج آخذود ما موریکردانیدند و بساط عمل اطلال جبال نیران قتل و اسر افروخته آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید کفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بتخیر تسخیر امیر محمد مقیم ارغون چون بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ کل شیء هالک الا وجهه لا الحکم و الیه ترجعون و دوام خاصهٔ ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال در دنیا دون لازم وجود محنت فرسود جمیع موجودات ربیع سکون در سنه سبع و تسعمائه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار رحمت حضرت خداوند جهان و کل بیوست و پیش ازو میرزا عبد الرزاق حاکم آنجا دیار کذشته بجای پدر بر مسند فرمانروایی نشست و بسبب صغر سن شاه زاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد شیرم ذکر سه اخی مهتمات جزوی و کلی را بر خویش خود کرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیکر از امرا از شهر بیرون رفته فرصت کاه داشتند و صباح عید اضحی که شیرم ذکر در دیوان خانهٔ سلطانی نشسته آش میکشیدند یا سید مرد مکل بخیر کابل در آمده بر سر آش تاختند و بیخبران را بنام کشته و بی الحال هنیا و جیاش را بباد غفلت دادند و ازین جهته پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در کرمسیر سمع ولد خود تر امیرزا و الغون محمد مقیم ارغون رسید و در حال سنه ثمان و تسعمائه لشکر هزاره و مکور در هم کشته بتخیر کابل پیش نهاد همت کردانید و بدانجانب نهضت نموده میرزا عبد الرزاق قرار برفرار اختیار کرد و محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیک را بحبالهٔ نکاح در آورد و ازین اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون در کنار آب مویه بودند بدیشان رسید و موجب فرح و ابتهاج مزاج همکنان کردید ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم زدن خان

خان علیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر سنجاع الدین سنبر شاه چون بصیت کیتی ستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و دولت سپاه او در یک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند اتفاق نموده مسدل گردانیدند خاقان منصور سلطان حسین میرزا را مصحوب نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را برمقابله و مقاتله خان مرغوب فرمود و امیر جسرو شاه نیز طیجیان رسائل داشته از بیدادی و ناکسان بدنهاد آنجا نمود و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی بکنار آب آمویه رسد سنبده با جنود حصار شادمان و حصاران و بدخشان و قندز و بغلان بارودی کیهان پوی همراهی پیوسته و درین بورش اقبال او را ملازم رکاب ظفر مآب خواهیم بود بنابران میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل بقندز و بارزین و اورزنه ساخته امثله واجب الاذعان بنام امیرزادگان و اولاد و اخوان و ترکمان و ازبک اورد مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آسخده و در اجمع ساخته بقشلاق لاسلام بلخ آینده تا در ملازمت موکب عالی بدیع لشکر و فتح ماوراء النهر قیام نمایند و امیرزادگان نوازم اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار و هزار پیاده بجانب بلخ خرامیده و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت یار را بالطاف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق بر رخ کار کارش برگشاد و امیر جسرو شاه نیز تحف شایسته و هدایای بایسته بنظر امیرزادگان فرستاده و در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن سپاه بیایان رسید و سپاه سبزه و دریا جان در کنار جویبار و اطراف دشت و کهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم مویرش سمرقند جزم کرد و در اواخر سنه ثمان و تسعمائه یاد داده هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبه لاسلام بلخ بجانب جبرغدان روان شد و امیر محمد بیک را بدار السلطنه هراه فرستاد و از پدر نگوارا سمتاد نمود و چون بکنار آب رسیده و در ازدیاد منزلت اجلال فرمود و طلعه کوس حربی باوج هلک سپای رسانیده حاکم ترمذ امیر محمد باقر کمیر یاقی داشته فی الحال پیغام داد که بعد از استقبال بساط سلطنت بآب پرداخت و پیشکش کشیده عنان والتفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیرزادگان و عبد الله قرا قولاغ را نزد امیر جسرو شاه بحصار شادمان فرستاد و او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داد و فرمود که بزودی بمعسکر ظفر اثر بپیوندد تا علی اسرع الحال دفع اعادی ملک و دولت نماید کرد و امیر سلطان حسین و امیرزادگان و عبد الله قرا قولاغ با امیر جسرو شاه و برادران و امیر ولی و پیر ولی ملاقات کرده قرار بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیرزادگان را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه ارد وی عالی ترغیب و تحریض نمودند امیر جسرو شاه بنابر عدم مساعدت توفیق را طاعت فرمان کردن پسندیده و بکار کردند که هرگاه بدیع الزمان میرزا از تهم محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بقلع مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذری بمضمون بر زبان آورد و ایلچیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان بارد وی بدیع الزمان میرزا باز گشتند خلف وعده امیر جسرو شاه را معروض داشتند شاه اراده در باب عبور از آب آمویه مترد شده و معاندان آنخیال امیر ناصر الدین عمر بیک از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف معسکر لشکر بدیع نخواهد رسید لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیرزادگان طریق مشورت مسلوک داشته بصلاح مجمع مراجعت فرود و بعد از وصول اطراف قبه لاسلام بلخ و رحیل باغ ابراهیم سلطان میرزا منزل گزیده و امیر سنجاع الدین و امیرزادگان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آنجناب علم نهضت بسمت عزم عود برافراشت بعضائی تمام سلوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتن و روی نمود و محمد شیبانی خان قبچاق بلاد خراسان سمید وار گشته از آب آمویه عبور فرمود

ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بسبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید

در خلال احوال که نشئه سیم خواجه که در سلک سادات دشت قپچاق منتظم بود و نسبت بخواجگان اوزبک در غایت محبت و اخلاص سلوکت مینمود از دیار ماوراء النهر بقبه لاسلام بلخ شتافته شرف ملتمس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی از روی ناگزیر دانسته و بالتجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام و مادام الحیوة لوازم دولتخواهی تقدیم مینمایم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بران سیه مرو اعتماد فرموده او را بتمهول انعام و احسان دلگران گردانید و خواجه شباب سیادت انتماضمنا با امراء و معارف آن شاه راد بطریق اختلاط مسلوک داشته در خلوت و جلوت زبان بمدح و ثنا محمد خان شیبانی میگشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد و از جمله امراء خواص بدیع الزمان میرزا از آنجمله سلطان برلاس و جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و قرا بیجه و تینک کیلدی اوزبک اهم اتفاق نموده با سید مغفور خواجه بیعت کردند

که بهنگام فرصت دست بردی نمایند و بپای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب غدر و مکاری خان بر روی روزگار خویش گشایند
و در آن اثنا ارجمند قرقرخان که سابقاً بواسطهٔ استیلای محمود سلطان بر بخارا از آن حضرت پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده
و را نده خود و مکومت سمیونه آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که بهر گاه موکب همایون
عالی از آب آمویه عبور نماید بقلعه اندخود را بحدائم آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان کیتی ستان بدین
وعده امیدوار گشته از همدیگر متوجه کنار آب آمویه شده و بنا بر علی هذا اجماعت مذکوره با عصواب سید جعفر خواجه خواهر زاده قرار دادند که بهر گاه
بدیع الزمان میرزا جهت دفع فتنهٔ محمد باقر بمحمد و داند خود رو د بخارا مخالف ظاهر ساخته نوعی سازند که الحضرت کرفتار کردد و در آن ایام امیر محمد باقر
ارغون از بدیع الزمان میرزا برنجنید و چندروز در خانه نشسته از ملازمت بار کاه سلطنت تقاعد ورزید بنا بر آن آفتاب ترخان و بعضی دیکر از نه
عاصیان در مطمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند و بوی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان
ایشان را بگوش قبول نلقی فرمود و کفت مناسب آنست که فردا دسر مزار خواجه ابو نصر پارسا جمع شده و پیمان در میان آریم که طریق مخالفت مسلوک
نداریم و این مهم مستلزم بذل و بخشش بسیار یافته هر یک بخانهٔ خویش رفتند اما امیر محمد باقر را رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا
دامن کیر شده همان شب بچاپاق میرزا ابراهیم سلطان بخارا مت شتافت و کیفیت خیالات بدانندیشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان
میرزا چون بسنت باطنجاعت انواع شفقت و عنایت تقدیم رسانیده بود این سخن را بر عرض حمل نمود و چنانچه میباید بسمع قبول نشنود انجماعت
عرض کردند که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابو نصر پارسا فرستید تا حقیقت این سخن برای انور همایون
واضح کردد آنحضرت این ملتمس را بعرض اجابت اقتران داد و مقرر شد که پهلوان حسن علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و انجناب سحری پهلوان
حسن علی را در یکی از حجره های جماعت خانه آن عمارت نشانده در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار نشست و همان لحظه آن
جماعت بدان مقام رسیده و بان جماعت خانه رفته و قضیهٔ مذکوره آغاز کفت و شنود نمودند سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و میثاق کنند
داده متفرق کشتند آنکاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیکر فرمان
عالی بقاذیان صادر کشت که تمامی امرا و ارکان دولت جهة مشورت مهم محمد باقر خان در خرکاه دیوان خانه مجتمع کردند بعد از اجتماع انجماعت سلطان
بدیع الزمان میرزا امراء عظام عمر بیک و فتح علی طغائی و عاشق محمد ارغون و یادکار ابو سعید و چنانچه میباید بسمع قبول نشنود امجمله امر
کردانید و امرا همان ساعت آن زمره ملک حرام را مأخوذ و معتقد کردانیده هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپرده بند و زندانی و حبات ایشان را بحفظ ضبط
در آورده و از جکر کرفتاران شاه محمد بر لاس و آفتاب ترخان و تیک کیلدی بسیاست رسیدند و عفو و پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و جهانکیر
بر لاس و قرا محمد سید جعفر خواجه کشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شده اما میرشاه منصور که مقصل سید جعفر خواجه بود بوکالت که چون خمیر مایهٔ این فتنه جنبانی
سیادت پناهی است کذاشتن او مصلحت دولت ندیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را بحلق بر کشیده و مقاران آنحال خان کیتی ستان
از معبر کرکی عبور نموده و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ ابراهیم سلطان عنان بکران طرف جیحان کرزوان معطوف کردانیده **ذکر طلوع ماهچهٔ رایت**
نصرت آیت خانی از افق مملکت بلخ و ذکر فرار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشکوار و محنت بلخ در اوایل پائیز سنهٔ تسع و تسعمائة
محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنا بر استدعای امیر محمد باقر خان از معبر کرکی عبور نموده نواحی اندخود را مضرب سرادقات سلطنت ساخت
و محمد باقر موکب عالی سپوسته پیشکش شایسته تا مقرون نظر انعطاف نشده و محمد خان در آن طرف آب کوچانیده خبر عبور خان کیتی ستان در چهار باغ میرزا
ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید بنا بر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزمخواه مصلحت توقف ندیده و فورا حدقهٔ سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان را در بیخ کذاشته امیر سلطان قلیچان را در ملازمت شاه زاده باز داشت و معتمد رشد که صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین بیک
و امیر شیخ ابو سعید عراقی و قرا حسن العوت بردر آن بلده باشند و امیر علیجان و لد عمر بیک بکوماک قبا بیک که دار و غهٔ شهر غان بود رفته در محافظت
آن بلده طریقهٔ اتمام بجای آورد و بعد از ان رایات سلطانی از اه دره کرسیان و چهار بیک رفته از آنجا بقراغ شافت و از قراغ عنان عزیمت

عزیمت بکاب جیال جزوان یافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود در فصیل او در وی توجه تمام آورد و فوجی از لشکر قیامت اثر او ازبک را بتاخت شیرغان نامزد کرد و چون اجتماعت بمحمد و داد ولایت رسید ندا امیر غرشیک باصد نفر از سپاهیان و لار و اعزم رزم او طلعه پیروزی میان انجمن و او زبکان مقاتله بوقوع انجامیده در آن ساعت تیغ و آویزش با سپاه امیر علیخان رسید و لشکر او زبک او را دستگیر کرده بندی کران پیش نهاد و بارد و خان رد و ما وجه ولایات ظفر آیات خانی در حال حشمت و کامرانی از اتراق ظاهر بلخ مفتوح بود با سیر سلطان علیخان و سایر امراء اعیان که در آن مکان بودند خواطر بتحقیق قرار دادند و بحفظ دروازه عراق تعلق بپهلوان حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران حاجه محمد امیر سلطان قرار گرفت و دروازه عکاشه بمیر جلالت و پهلوانی امیر عاقلی و جان احمد قتلغان و امیر درویش محمد کتابدار بحمت استحکام پذیرفت صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی دروازه شتر خوار ا بضبط بمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابو سعید عراقی و قراحسن العوت در ارک متوطن بود امیر سلطان علیخان در سجد جامع شهر حل قاضات انداخت و مدد کاری خان طغان جمیع بروج و دروب را پیش نهاد همت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازه شتر خوار منزل گزید و حای برا در خود محمود سلطان را در دروازه عراق معین گردانید و جمعی دیگر از سلطانین چوچی نژاد را بدروازه عکاشه حای داد و در برابر تمامی بروج لجم امرا و نوئینان فرستاد و مخست ایلچی بشهر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امیر زادیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و چون آن سخن مسموع قبول اعیان حای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چیره و قوت بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه بجانک زیر مرتب گردانیدند حکم بجنگ سلطانی نفاذ یافت و سیاه اوزبک اجمع جوانب شهر را از سوران و گزمای رصدای که در کوس درخم طاق حصار آنجا مقتدر و مانده بود و بلخ آورده آثار رو سخیر ظاهر ساختند و محمد خان در آن صباح جوشنی شبرنگ پوشیده پراسپی کوه پیکر سوار گردیده قریب ده هزار اوزبک جیبه پوش سپاره پیش و روان گشته و چیره بادو تر بادو سر کشیده بخندق دروازه شتر خوار در آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست بتیر و شنک بردند و آنچنان بارانی آن زمان که اوزبکان بجانک ریز بالا رفته نزدیک بخندق شیخ حاجی رسیده از اندرون تیر و شنک منع فرمود آنگاه بخست خود و شمکی طرف و دشمنان افکنده و آن مجرر چیره ی جوزه بر دارنده آن را بخندق غلطانیده بعد ازان سایر و لاورانی که بران برج بودند دست باندا ختن ناوک دیده و دوزه شنک مرگ آهنگ بگشود و سپاه خان چار بخضر و فرار و انشته بسیاری از ایشان در آن خندق جریح و قتیل بر یکدیگر افتادند و بهمچنین از جمیع بروج شهر مجاهدان بهرام قهر عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانه کمان پرواز دادند و گاهای رعد انگیز در آورده ابواب محاربت و مدافعت برکشادند و علم سپاه زاله از بر بهاران نفرج او زبکان شد تیر باران سهام مخش ارذل گشت بر خون زشک عدشه گر کوش کردون و اگر چه در آن روز از جانب امیر علیخان حمایت جلادت و مردانگی بجای آورد و جمعی از شهریان را بزخم هلاک مجروح ساختند اما چون کر فتن شهر بسهیل قهر و قتیل محال بلکه مستحیل مینمود انهزام یافتند و در آن خبک قریب بالصد نفر از جود و خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب شنک رعد انگیز عالم فانی روی بکیهان جاودانی آوردند و چون قیاس دو نوبت دیگر حریک او زبک در بلخ بجنگ سلطانی و اندا حستند و مانند روز اول بی انکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعد ازان خان از ضایع شدن لشکریان اندیشناک شده امرا و بهادران را بایشعال نیران قتال مامور نکردانیده اما بقلد اسکان در تحصین محصور ا میکوشید و در آن اثنا شاهی امیر علیخان فرصت یافته بندبر پا بگریخت و بکنار خندق در دروازه شتر خوار ستاده قریاد برکشید و نام خویش ظاهر کرد انیدند باجمعی از نوکران خواجه میر کی بایان دویده او را بالا بردند و بر مخلص او لوارم محامدت آلهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست که تسخیر آن بلده بجنگ بسیار بذیرنیست خواست که ابواب صلح و صفا باز کشاید و بآن وسیله آنحضرت بتصرف در آورد و بنا بران میر درویش علی را که بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریه فیض آباد بسر میبرد و در آن اوان که با پچه رایت خانی بر تو وصول برحدود بلخ انداخت بخست از یا اضطراب سلوک طریق ملازمت عتبه بوس دشمن فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین چغتای بسمتی بسر حد زوال سیده و سلطنت ازان خاندان نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را دخیره نمانده مناسب انکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده بسد ابواب لجاج و عناد قیام نمایند و بدستاویز بعثت و نوازش ما رسهریار را کشایند و چون میر درویش علی امیر سلطان و سایر امراء اعیان بلخ ملاقات کرد و لوازم اداء

رسالت بجای آورد و خواجه جلال الدین میر کی مشکل جواب آن بخشان گشته گفت قرب یکصد و پنجاه سالست که ما آبا عجد در ظلال عاطفت و عنایت آلا و اجداد پرتو نور کوکبان نفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده ایم حالا بجز آنکه میرزا بدیع الزمان را سکتنی واقع شده نتوانست که عجالة الوقت بآن حضرت خان در مقام مقابله و مقاتله درآید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاه عظیم الشان را نابود انگاریم و شهریار که بر سبیل امانت ما سپرده باشند مانند اهل خیانت تحت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاه زادگان و سپاه جرار سلطان اقبال بر این حدود خواهد بارد باحت و بامداد تائیدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق خواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده اند که ذخیره و ما با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر با غیر مقرر خود نمی سازیم بهر بکسیاله ذخیره دایم و مشتاق بخشان آن بود که در این ایام مرا در کوش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بچراگاه عدم آورد و قصه امیر درویش چون بخشان استماع نموده دانست که بر سلطانی او کسی را اعتراض نیست بمحمد خان نگوارید و بازگشود و آنچه دیده بود و شنوده بعرض خان رسانید و خان در راه سلطان رستمان طبل مراجعت کوفته و آب آمویه گذشته سمرقند شافت و نور فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ نمایان آمد و مدت محمدی المقدار مرا بی از سیاه او بک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد بنابر آن در باب تاریخ آنحادثه خامه سخن گذار این قطعه در سلک تحریر آورد قطعه محمد خان چو از آمویه بگذشت شراب عیش اهل بلخ شد تلخ تمام شهر ویران گشت از خبث ایشان تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمه از احوال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعده و عشرات باران میسانی بحدود هرات قبة الاسلام بلخ قیام نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت جرزوان بدون جوز بخشان نشسته بود و چند نوبت رسل و رسایل پایه سریر اعلی فرستاده و کیفیت بیداد لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد کرد و خاقان منصور چون از ارسال یاری آنحضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد و مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما امیر عبد اللطیف جانکار و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو رود بسر پل امان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را بضبط و تسخر سازند و میرزا بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بجنگیچه شافته بعزم امان از مسکان بجانب پایان رسانیده و چون سلطان بدیع آئین فرود دین سپاه بنهرو و ریه حدود غیاث دشت و سلیمان کشید از آنجا کوچ فرمود و صحرای جوزجانان را محل نصب لوا و اظهر انتخاب کرد و ایلچیان نزد امیر حسین و شاه فرستاده کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب مدد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود امیر حسین و شاه بار دیگر اظهار انقیاد کرد و برادر خود امیر ولی را بملازمت شاه زاده روانه ساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که بسلطنت بدیع قصری نشیند شاه زاده با لشکر بارجحصار و خلان و قندز و بغلان بخدمت شتابد و در معاونه و معاضدت محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بحضور سلطان بدیع الزمان میرزا معرز گردد امیر عمر بیک حیائی با طبل گردونیکی و علامات نمود و او را از سیاست شاه زاده بترسانید تا فی الحال طبل کوچ فرو کوفته بجانان و بشیر خان شافت و عمر بیک در آن بلده که در تصرف خواهر زاده اش بیک بود توقف نمود و امیر ولی عنان گران بقندز تافت و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ اوتوابع رایت دولت و اقبال بمعسکر گردانیده خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین محمود را که خواهرزاده شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانیده زمام اعنیای امور ملکی و مالی بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا و نوکیان در دیوان امارت مقرر داد و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام و مقتضای رای خود سر انجام میکردند و ارسایر امرا و وزرا چندان حسابی بر نمیگرفتند و بنابر آنکه در آن اوقات از افعال و اقوال امیر عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور نمیبود و مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جوزجانان خیمها قامت برافراشته بود امیر سلطان بزید ولد امیر جهانگیر برلاس با برتبت تربیت سرافراز ساخت و در دیوان نوا چی معدد بر تمامی امرا معتاز گردد و مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و بعد از آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب استرف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد از دخل میرسلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اعتنای امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان

تجلاب بشیر بعضی از رعیات را بمشورت ایشان تحصیل نمود و بنا بر آن امیر عمر بیک شعار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در آن شب که سپاه باطل اهل وفاق را بیک بوار میرود ولی نعمت اطلاع کرده علم نهضت بجانب بشیر خان برافراخت و بمسافت کوچ بکوچ روی بمرو بدیع الزمان میرزا و امرا و ارکان دولت راجع ساخته در باب حرکت و سکون بمشورت فرمود اکثر امرا مخالفت تهمر بیک را در شب دیجور لگر گاه بشمرده و رو در دیگر جواجه اکبر الدین عبد الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه احمد پارسارا که در اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیک بشیر خان روان کردند اما فایده بر آن مترتب نگشت و امیر عمر بیک در مقام خلاف ثبات قدم ورزیده از شهر عنبار در نگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی زبردست و اورزو امیر ذوالنون فرستاد و پیغام داد که چون سریع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب نظر مآل گردد تا موضع امیر عمر بیک و فتح بشیر خان بوقوع پیوندد و نفس نفیس از آن منزل کوچ کرده عنان بطرف چغچکپو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیک در آن ایام مهمات تمام بسپاه انجام داده بانجا رسیده بود و احتمال قریب داشت که چون محمد خان کیفیت حال اطلاع یابد از آب کشته معبر گذشتن شتابد **ذکر نهضت خاقان منصور بجنگ کرفتن شاه زاده عالیجناب و مراجعت فرمودن بسبب عرض مرض از منزل ترناب** چون خبر نهضت امیر عمر بیک در بشیر خان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چغچکپو در سراچه شهار یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید آن حصیده وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن بیسر سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل مرحله ترناب را معسکر ظفر مآب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت بدن روی در بعضان نهاده کار از مداوا آن عزیمت در گذشت حکام مسیحا انفاس و اطبای حکمت قیاس آغاز ترتیب ادویه و اشربه بنسبه کردند و بحکمی تمت در ابرار آنچه رضه طریقه بتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواجتین با عتبین الیمن و شاه زادگان با یمکین و امرا و نویینان و خواص و مقربان صلات و صدقات مستحقان داده و در روشن و کوشه نشینان بحقت ذات ملکی صفات را از حضرت واهب العطیات مسالت نموده زبان بدعا گشادند پس از روزی چند مسالت اصحاب عبادت بقرا جابت رسید و از دار الشفا و منزل من القرآن ما هو شفا و رحمة للمؤمنین شفا عاجل شامل خاقان عادل گردید و دعا گو اهل عبادت بلا کرداند از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه آله تور رسید و مهضت و مرض پدر بزرگوار نزد او بوضوح انجامید داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بلازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده با دیگر شرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنا بر آن امیر سلطان بایزید بر لباس را بگرماس کردون اساس فرستاد و جناب بارگاه سپهر التباس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی دفتر جرایم و آثام این سالک مسالک سرکردانی را بباب عفو و مرحمت فرو شویند و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه هراة لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نیندیشد علقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر اعلی میآیم و غاشیه طاعت بر دوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال می آسایم و چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان اعلجاه رسید و پیمان میرزا بدیع الزمان را بعرض سانید اکثر حضرت متهیج و مسرور گشته مسرعی بهراة فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را بار دوی همایون رسانند تا الماس شاه زاده را بشرف اجابت معزز و مکرم گردانند و در آنمدت یحیی بیگ افغان و بعضی از امرا و نواب را چنان اطمینان رسید که اگر در این محل که تیمور تمر اشعف مزاج اشرف اعلی بافیست و مظفر حسین میرزا در اردو دولت بدیع الزمان میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید محتمل است که اکثر لشکر بسایه لوای کشور گشای التجا برند و کم مدکاری بر سیان بسته موافقت و متابعت را لازم شمرند و آنچه بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت هراة و دعوت ازرانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را در یخ تاخیر انداخت آنگاه از روی همایون بطرف بلده هراة کوچ کرد و خاقان صاحبقران صحت قرین صحت و سلامت متوجه سریر سلطنت رسیده لوازم مهضت و مرحمت بجای آورد **ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از آله تور بظاهر بشیر خان و باز آمدن میرزا عمر بیک بآستان اقبال آشیان** در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باز روی بدیع الزمان میرزا را مراجعت نمود و بسبب عدم اجابت ملتمس ملاقات را عرض فرمود شاه زاده در بحر اندیشه فرو رفت که اگر بکرار مملکت را از خاطر خطیر معاندان بدسکالی که دام افساد بان پاک گردانده و امیر عمر بیک را که اظهار شعار خلاف کرده در حلقه بشیر خان منهمک گشته بود بچه طریق از عهده بر آید و کذا بنده بجاده اتحاد رسانده مقاران آنحال بشمشیر تجربه مقال از زور امیر ذوالنون رسیده و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد و سپاه و نیز

و فراء بخور و ساخر و تولک را جمع آورد و بر نهاج استحکام عثمان توجه بصوب شیرخان انعطاف داد و لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایون بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان بفضل مایده دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بروی ملازمان آستان پادشاهی برگشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدین جهد وقتی و ظفر واثق گردیده از آله متوردر حرکت آمده عثمان بکران بصوب شیرخان منعطف گردانیده و چون مایحتاج علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر تکیه شبانه بازار انداخت امیر ذوالنون از اجانب رسیده اکثر اهل فیاض را بلب آب فضل و علوم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بحصن قرار داد و برج و باره شیرخان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر را فراخته و امیر شجاع الدین ذوالنون سپاه و جلادت از حد اکمل ساخته صبح روز یکشنبه بود از تکیه شبانه بازار لطابر شیرخان خرامیدند و صدای نقاره و نفیر و آوای سور و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرمود امیر ذوالنون در مرتبه سیدی احمد میرزا فرود آمد و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب و دانه بطرفی دیگر اگندند و جنبر پساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل بآن بود که بهمان اجانبش مصالحه واقع شود و امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوکران سلطان بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و حصت انداختن تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جمعه مهتدیرا بصلح و صفا قاصدان بسخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد بعد از تکرار آمد شد عرضه امیر عمر بیک با امیر ذوالنون پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان بدیلیر قلعه تشریف آورند و خاطر مرا بتاکید قوی عهد و پیمان اطمینان بخشند و دروازه های شیرخان را بسان ابواب دولت و اقبال بروی بدیع الزمان میرزا گشاده بدستور شیربلا بازمت شتافته در طریق خدمتگاری و جان سپاری سلوک مینمایم امیر ذوالنون باین التماس با بعضی از اجانب مقرون گردانیده صباحی عازم درون شهر شیرخان گردید و قبل از انکه پای در رکاب آورد میرزا بدیع الزمان منزل جناب امارت پناهی مشرف بود و قرآن آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدوم عنایت و بنده نوازی تعلقه بوجود اسعاد امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض سیدوار گردانند بمراتب زیاده حصول مقصود از دخل خرابه بود و توهمی را بعرض رسانیده و بدیع الزمان میرزا رخصت داده امیر صاحب دیدار نگذاشت و همعنان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر شیرخان گشت امیر عمر بیک چون از خبر نشئه طنطنه نقاره بشارت باوج حصار سپهر مدار رسانید و پل رواز انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بعلقه ثنا فتنده و امیر عمر بیک لختی بگردن و شمشیر بند دست سعادت بساط بوسی دریافت و زبان عقده را استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا از قرارات و عثرات و عثرانش را باب عفو و اغماض فروگشت و او را بمزید تربیت و احسان مخصوص و مباهی گردانیده سایر مردمی را که در آن بلده بودند بغایت عنایت مظهر و مطمئن خواطر ساخت و بار دوم عالی معاودت نموده همان روز از اطراف شیرخان کوچ فرمود و نواحی سه شبانه بازار معسکر شهریاری گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک سلامت شناخته از مقام مخالفت و عناد و بیکباری در گذشت

ذکر توجه امرای عظام بعزم ملاقات امیر حسرو شاه و بیان افتادن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی

چون مهتم شیرخان برنهج مسطور فصیل یافت سلطان بدیع الزمان میرزا با اعاظم امرا در باب حراست ممالک خراسان از دخل بوالفتح محمد شیبانی خان شرایط مشورت تقدیم رسانیده و بار حضور اصحاب رای و تدبیر خاطر بر آن قرار داد که امرا عظام شجاع الدین ذوالنون ارغون و ناصر الدین عمر بیک و علیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور و امیر حسرو شاه رفته بهر نوع که توانند او را مستمال و مطمئن گردانند و بار و دی عالی رسانند تا باستظهار سپاه و مالکی که در تصرف اوست دفع لشکر ازبک نتیسه پرداز و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته مسعود او راق نیز حسب الحکم در مراقعت ایشان روانشده و بهمدران ایام حسرو و رامدیش سید حسین ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود با پایه سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال را بعرض خاقان سعید رسانیده طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بحدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت و رعایت بایدانگاه موکب عالی از نشئه شبانه بازار بجانب دره جزه در حرکت آمده امرا عظام کم متوجه قندز بودند چون بکید و منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را بپیشتر فرستادند که امیر حسرو شاه را ملازمت کرده استعلام نماید که موعد ملاقات کجا خواهد بود و پس از انکه امیر شاه منصور بقندز رسید و حسرو شاه را بر توجه امرا عظام مطلع گردانید حسرو شاه بجانب تقدیر و یران گشت

گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت در گذشت تبیین این مقال آن که در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی باجمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسرو شاه جزم کرد و روی تعبد آورد و امیر خسرو شاه از کیفیت حادثه موقوف یافته عبد الرحمن بیک راک و سلک قزاقیانش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال باغی فرستاد و عبد الرحمن بیک در عدوه سالمی سرای آب کدشته محمود سلطان رسید و آتش قتال مشتعل مانیه تیری بر کتف عبد الرحمن بیک خورد و روی بصوب انهزام آورد و چون گرنجکان آنمعرکه در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود شهره در آمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت و اقبال سر بر تعدکشت و زوال انتقال کرد و بوبا وجود دیر بسیار و قرب وصول امرا و کبار عنان تمالک و تماسک از دست داد و قندز را بازگذاشته باطایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد و بامیر شاه حضور مراجعت فرموده در منزل خلم با مراء عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون بکمال عزیمت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و از این موضع رایت معاودت افراشتن شیوه مردان مرد و پیشه دلیران صف نبرد نیست بلکه اسب آهسته کردن بقندز رویم و آن بلده مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز گذاریم یا مقاتلا و کریما در اثنای مصاف این عزیمت با امیر ذوالنون القاق نموده آن شیر بیشه وغا همان ساعت عنیه بکشش کرد و آغوز خود را بطرف اردوی عالی باز گردانیده را قم حروف را فرمود که بسرعت هرچه تمامتر خود را بحلاوت حضرت سلطانی رساند و خبر ویران شدن خسرو شاه و رفتن آنجناب را بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف در دره جز بعز ملازمت مشرف کشته کیفیت ویرانی آنمکان و خسرو شاه و همدمش امیر ذوالنون را عرضه داشت نماید و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن ما بقندز مسموع شود به انتخاب فتح خواهد شد و چون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول نمود تحقیق پیوست که مولانا محمد رکستانی که در قندز بغایت معتبر بود و خواطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میکشید تا شهر بده و بهادر و امیر ذوالنون قاصدان بخندان نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده از وصول پادشاه از یک تخویف نمود و پیغام فرمود که مناسب آنست که در واز با بکشایند تا من با سایر امراء عظام بشهر در آمده اطراف و جوانب آن را محصون گردانم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان کمال شهامت و صرامت بتقدیم رسانم مولانا محمد این سخن بسمع قبول جای نداد و در مقام مدارا و مواری محمد خان برآمد و بنا بر آن امیر ذوالنون با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نمود و در دره جز بعز ملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده و هنا و قندزیان را عرض فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا چاره کار منحصر در استمداد خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هرات جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا نزخ امیر و ون آورد و بدستور معهود محافظت آن بلده را به بیرزوی شجاعت و پهلوانی امیر سلطانعلی خان باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعد از وصول بجوار جانان زمام حکومت آنولایت را بکف جلادت امیر عنجان و ولد امیر عمر بیک داده و او را بلقلقه شیرغان فرستاده از راه ایکه بالک نیکی شتافت و در آن منزل امیر حسین بارلاس را بپایه سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی که از رحمانقلی مخصوص نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود معروض گردانید و آنچنی موجب از دیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده فضای هیمنه را از این مقدم سامی بضارت ریاض رضوان رسانید و در آن منزل امیر خسرو شاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفیا لاختلالش تافت چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربه محمد شیبانی خان با سلطان محمود بیان برزبان خامه خندان خواهد گذشت **ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الجه خان جهة معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندخان و بیان وقوع محاربه میان آن خوانین عالیشان و فرمان فرمای بلاد ماوراء النهر ابو الفتح محمد شیبانی خان** دران اوان که پادشاه موئید کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ کورکان متوجه دار السلطنه سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل با شتمال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان بر کشود و با آنکه جهانگیر میرزا بلسان دولت و اقبال از وی جدا شده بود او سودای چشیدن زهر در سر داشته بر علی بداچون پادشاه اسلام پناه بسمرقند از شیبانی خان باز گذاشت و استیلا بر مملکت مورروث میسر نشد بتاشکند شتافت

وچند گاهی متمول خاطفت سلطان محمود خان بوده و بحضرت محاصره و محاربه برآسوده سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد خان که بالجه خان مشهور است همت بران گماشت که لشکر مانده جان گشته و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان مطاع سپارد و این عزیمت را از چند قوت بفعل آورد و تاریخ سنه ست وستمائه یافتند و آن بدان منصوب روانشدند تا قبل از انکه بمقصد رسد و دست در کردن عروس مقصود حایل سازد شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران در رسید و در همان منزل تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانیکه و الجه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانیان عنان نگران بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داد و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته قاصدی بهمان برق و باد بتاشکند فرستاد تا مغولان انجا را بچنگ آرد که خانیکه و الجه خان در دست ما گرفتار شده و ظهیر الدین محمد بابر بپادشاه روی براه فرار آورده اگر شتاب نماید غضب قیامت لهب خرمن حیات گرفتاران را محترق نگرداند باید که او را از گریبان نیافته و خواجه ابو المکارم را هر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانیده و مردم تاشکند خواجه ابو المکارم را گرفته محبوس نمودند و شیبانی خان آن روز خان عالی مکان را دو سه روزی نگاه داشته بعد ازان حضرت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند اما خواجه ابو المکارم بعد از دو سه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته بکریخت و بپیاده از تاشکند بیرون آمده محاسن شیخ زاده رشید لیکن بواسطه کبر سن و فقدان قوت رفتار نتوانست که خود را بانجای رساند که از شر اعدا ایمن ماند بهم در نواحی آن شهر بپاره یکی از مردم انجای برد و آن بیروت یکدو روز خواجه را نگاه داشته بعد ازان بعضی از بواداران شیبانی خان را بصورت حال مطلع گردانیدند و آن مردم خواجه ابو المکارم را گرفته نزد پادشاه بردند چون چشم خان کامیاب بر خواجه خالی جناب افتاد و پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت خواند که عیبت چراغی را که ایزد برفروزد * هر انکس پف کند ریشش بسوزد و ازین لطیفه هیچ فایده نداد و همان لحظه فرمان سیاست انخواجه جاهی نفاذ عالم آخرت فرستاد و بعد ازین وقایع رایت شوکت شیبانی خان شبتر از پیشتر مرتفع گشته بهمت قدر اقتدار الملک ساخت و برادرش سلطان محمود بسیاق سابق لوا حکومت و بخارا را فراخت ایالت ماکشته و ولایات سلطان محمود خان و الجه خان باعلام کوچ کوچکی خان و سوگجک سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک کورکان است تعلق گرفت و منصب دار و فکی شاهرخیه با میر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت همت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه و جانب امیر بابر و بیان سبب وصول میرخسرو شاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون پادشاه اسلام پناه از سمرقند بسلطان محمود خان و الجه خان عنان گران بصوب مغولستان گردانیدند و یکدو روز درحی مسافت او قات گذرانیدند بوضوح انجامید که فوج از معاندان در میانه در بارگذر آن راه واقع است مضبوط ساخته اند و بجبال دست برد پای جلادت محکم کرده تیغ عناد آخته اند بنابر آن حضرت پادشاهی از سلوک انطریق احتراز واجب دانسته براه خجند عبور و بجانب جعفر شاه و دهان شاشت و از انجا عنان توجه بطرف مدینة الرحال سمرقند افت حاکم آنولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه او در یک شبی بقدر غلت بر بستر استراحت نمی غنود و صول موکب همایون باری را فوزی عظیم دانسته با سواری و پیشکش بسیار شتافت و انحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صاحب تدبیر معروض داشت که از زمینه تاج و سریر سیاست که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شرذمه تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی یافته مناسب انست که چند روزی بارور کار ستیزه گاه در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از خدمه و مملکت او یک دو رانداخته یم نظم مهمات کرده بعد ازان بزور جنگ طریق مدارا گزین بیدریک ملکش بچنگ آریم انتقال کلیه چند ایمن شوی ازقتال پادشاه عالیجاه این رای را مستصوب نیفتاد و در شهور سنه عشر و تسعمائه روی توجه بکابل آورد و بحسب اتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شده که امیر خسرو شاه در حدود آن بود لاجرم بجناب امارت مآب بالتحف لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و عقیدتمکاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت و بنابر روزی چند که در اردوی عالی بسا کن بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال بملازمت آستان خلافت آشیان حضرت پادشاه باستقلال منسلک و حلقه عبودیت در گوش کشیده خانه عدمت بر دوش گرفتند و جناب امارت مآب چون حال بر آن منوال دید نهایت متوهم گردید و شبی عالی

تامی براق وجهات خود را برجای نگذاشت و با دو سه نوکر فرار برقرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی سلطان بدیع الزمان میرزا برافراشت و زاکر او را دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود حیث آئی برم اندم که شوی از همه طارع آن لحظه اکسیر سیمائی نگذیند کس و در قصبه خمینه خبر وصول میرزا حسرو شاه بعرض اکسرو علیجاه رسیده نثار کمال مکارم اخلاق جوایم سابقه او را نابوده بصور نموده و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر شیخه فرود آمد و شاه زاده و امیر ذوالنون میرزا حسرو شاه را در آن موضع بسعادت دست بوس رسانیدند و حالا ای که او را در خدمت حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود معروض گردانیدند و همان روز سلطان بدیع الزمان میرزا بهمت برسر انجام اسباب گذشت امیر حسرو شاه مصروف داشته خمینه و خرکاه و اسپان رهوار و اشتران بار بردار و استران رکابی و مقطار و فرش و اوانی و نقود نامعدود و انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و تحفات رائقه نزد امیر حسرو شاه ارسال نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر حسرو شاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات حضرت صفات مصحم گردانیده و از خمینه کوچ کرده در اینک چکچو قبه خمینه و خرکاه بنده وه ملاک مهر و ماه رسانید **ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه بنظاهر بلدهٔ کابل و مفتوح شدن آنحطه بحض عنایت حضرت خداوند جزو کل** چون سعادت پادشاه بابر و توأل و اراده ست شهنشاه منعم در استقبال مستقبل بود که افضیل انعام عدل و احسان خسرو افرمتو ظهیر الدین محمد بابر را بیاض امید لیث تشنگان جوادی ظلوع عدوان صفحت حضرت و نصاحت یابد و آفتاب دولت و اقبال آن در درج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بروجنات احوال سرکشان گشته آل آن حضرت را در معرکه جان ستان خواهین معرکه ستان و شیبانی خان در میانه جنبه لطف و کرمت خویش را شرد دشمنان بدانديش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بخت یار را عطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشور ستانی از تمر بارق وجهات امیر حسرو شاه قوی گردانیدند آنگاه پادشاه عالیجاه با معصوب امرا و نوئینان در گاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه تولا پیش گرفت و بسرعت تمام مسافت موده ظاهر آن بلده از مین مقدم همایونش فضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت نداشت در شهر محصن گشت و بعد از چند روز که چریک منصور کابل احاصره نمودند سوقطان ایلخانی علازمت حضرت کشور گشائی مایل شده کار محمد اصبر به سکیبائی در کذشت و قاصدان بدرگاه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسالت عهد و پیمان نمودند تا خدمت شاه و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب کرمسیر قلعه ها تابد و حضرت پادشاهی تمش محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگندان برزبان آورد که چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود دگر دانیده در و از ما دشهر کشایا چنانچه باید و شاید او را رعایت فرمایم محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساط بوسی دریافته پیشکش گذیده و محمد بابر میرزا بحسب وعده او را بعواطف خسروانه و عواطف پادشاهانه نوازش ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و تجمل او فراوان حشمت و طنطنه او را نگذاشت و حضرت پادشاهی موافقت تائیدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی حضه کابل و توابع و ضاعات و مضامین و محققات راحبت تصرف درآورده معمور و آبادان گردانیده و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دست خونریز ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانیده نظم علم عدل و داد ساخت بلند پرتو لطف بر جهان افکند بس که در ملک ستم احسان گشت گشت حرم چو عزا زبهشت باغ امید اهل فضل و هنر شد فیض عطای او بابر گشتای

در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر امام را باستقبال آن اخر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر و در عین نشاط و کامرانی چون امیر حسرو شاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسیده شاه زاده و اعیه ملاقات حضرت خاقانی را باو اظهار کردانید امیر حسرو شاه مضمار آن عزیمت را مضمن مصلاح دین و دولت شمرده و زبان حال و قال مصون این مقال بیان کرد که عجب چو عاشقان بود خاقان و مهند در پایش امید هست که ما نیز در قدم مابتیم لاجرم بدیع الزمان میرزا از خمینه های مبارک گذشت بمنتهای استعجال در رده از زاد سنبر پل تا آن بجانب لنگر مقدسه غیاثیه در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر حسرو شاه بصوب بلدهٔ کابل بسمع اشرف خاقان منصور رسانیده عنایت منتهج و مسرور گردید عنیت رشادی برافروخت رویش روان چو گل در بهاران بخندید از آن و جنبه

مقیم ۵

۵ در رکاب ۳

مزید اطمینان میرزا بدیع الزمان و امرای عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید نظام الدین سلطان علی سبزواری که مشهور بود بخواجه پس و سید غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الاماسی را که علما و صلحای مشایخ و سادات و قضات مملکت خراسان بودند به مجلس فیض تحریس مطلب فرمود و در حضور ایشان دست بر کلام مجد نظام مجاهی نهاد و قواعد عهد و پیمان را بغلظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون بدرستی و راستی سلوک نماید و در باره ایشان غایت شفقت و عنایت تقدیم رساند و اکابر و بزرگ را حضت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت حاقانی را خاطر نشان ایشان گردانید و عهد غدغه عزیمت ملازمت را امضا رسانند و کار بعظام روی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردیدند غلام کشته در لشکر مقدسه غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک بشکیبی لایق کیفیت سوگند و میثاق حاقان آفاق را مشروح معروض گردانیدند بدیع الزمان میرزا بنسبت آن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام تقدیم رسانیده بوفاق ایشان تشریف پردوز و همدم را بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی معتقد آورد چون در منزل جلال دست داد ابتدا بمنظور حسین میرزا باو اله خود عهد علیا حضرت یکی آنکه برسم استقبال از بهراه توجه کرده بودند و حضرت عالی ملاقات نمودند و عنان رکاب همدیگر حایل بود و رکاب بالفت و موانست فرو نشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و دیگر که داخل ایام جلالی آن حضرت گشته مکرر ملازمت نموده خاقان منصور از ابناع جهان را متوجه ملاقات فرزند مقبول و مصاحبت کشته بدیع الزمان میرزا نیز از باد ام تو درحرکت آمده بوقت نماز پیشین نواحی خارجاس که نیم فرسخ از قریه گرج پایان تراست از مقار نه آن دو نیر بر یع سلطنت عزت افزای فضای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع الزمان را چون چشم بر تخت والد عالیشان افتاد خواست که بشیوه ارباب رسوم و آداب کردن اندازد و سه نوبت را نو زده شرف پایبوس دریابد خاقان منصور ارشاد فرمود که تکلف نکند و بهمدیگر را در آغوش گیرند و بعد از معانقه دست و کنار یکدیگر گرفته بخیمه که بجهت ایشان مهیا کرده بودند در آیند و بر تخت نشینند نظم

کابی پسر از سر تواضع بر خاست ۔۔۔ بنگاشت براه موی و همدم را راست

و بعد از ان مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا محشون بود امرا و کبرا میر شجاع الدین محمود و امیر حسن و شاه را بشرف دستبوس خاقان جلیلجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت ابتهال و خجالت زبان بمدایح حضرت مقبول و ملتجی گشوده بعبودیت ظاهر گردانیدند خاقان منصور ایشان را بنوازش مفتخر و سرافراز ساخت و مضمون کلمه همایون لاتثریب علیکم الیوم مژده زبان الهام ایشان گردانده مشعل خاطر ایشان پرداخت و آتش حضرت خاقانی و جناب سلطانی در دل تاریک و تیره ایشان موجی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح گردانیده و بجرح راح ریحانی داغ سیدن باده اغوانی خطی تمام آرزند کانی بر کشیده راست بشاهزادگی موسوم گردانیدند و بحکم که مهم سازان قضا و قدر محقق زدن بکیر چون شیخ خاقانی بجناب مهرشان سپهر خضر کشیده و از ظلمت شب مفارقت متوطنان سریع مکون را بضارت روز وصلت رسانیدند خاقانی منصور برتخت روان نشسته مانند باد و دران روی مقهر سریر کامرانی نهاد و شاه و کان مظفر حسین میرزا و ابو المنصور مظفر حسین کور کان پیش پیش حضرت روان گشته و امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر حسن شاه بطرف دست چپ درحرکت آمدند و در آن روز از اصناف خرق انام غلبه کام منشاط و سرور لاکلام از شهر بیرون شناقته دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در صحرای طرق بمرتبه بود که در هیچ عید و نوروز مانند آن کسی شاهد نبود نظم در آن روز از کثرت خاص و عام زمین سیاری از خام عوام در آن راه بدان نمیرسید بود دخل خلایق زمین خشت بود و خاقان منصور در عین فرح و سرور باین ترتیب و آئین از راه خیابان بدارس سرپل الحق که بنا کرده معجابیت الحضرت ست رسیده شاه زاده کان عظام و نوجوانان دوی الاحترام پیاده گشته و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کور کان دو پایه پیش تخت روان الحضرت را برده و ش کرفته و امیر ذوالنون و امیر حسن و شاه دو پایه پس آن تخت فیرو زبخت را برداشته و بدرسته شتر نفیر در آوردند و عبت سرای عاکر سپاه و شتابان چون بحکم به سرایی شاهانه خلایق که در آن مقام حاضر بودند در حال تحیت آل خاقان منصور را طراز نشانیده بحضورت فرمایرا در آورده لوازم دعا و ثنا را در سانیدند و جهت رفع اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد بر زبان کذرانیدند تا کاه خاقان جلیلجاه بباغ جهان آرا شتافت و منزل میمنت حاصل مقدم سلطان بدیع الزمان

میرزا عبارت بسیر خضر نایت و هر یک از امرا در نزلی بحسب قرار که جهة ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند روزی چند در غایت فراغت بسر برده از تبریز راه پرسودند **ذکر بعضی از وقایع که روی نمود و او تا آنکه بدیع الزمان میرزا در هراة بود** دران ایام که بدیع الزمان میرزا و مظفر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ولد ارشد را طوی داده در مجلس انواع انعام و احسان در باره شاه زاده عالمیان یکجا بود و امرا صدور و رؤسا را بحوض آنحضرت راطع فاخره بوشانیده نوازشها کرد و ایضا ابوالمنصور مظفر حسین کورکان جهة برادر بزرگوار امرا بحضرت سریر حشمی خسروانه ترتیب نمود و لوازم کیشان پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مسعود را الدین محمد روز افزون تبریزی در غایت عظمت مرتبت حشمت میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برده و اسپان نازی راه وار و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمت کاری بجای آورد و درین فیاس سایر امرا وارکان دولت مراسم اخلاص تقدیم رسانیدند و جوا هر دلخواهی و هوا داری بر طبق عرض نهاده سرتا پا طیه نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذوالنون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد تا بامیرزا با پسرش محمد تقی عذری اندیشیده او را حضرت ندهد و بعد از ضبط کابلستان سر بطرف قندهار فرو نهد پس از ده یازده روز که در هراة بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بکامیاب ولایت خویش مراجعت نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هراة تشریف داشت صبیهٔ میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمهٔ خویش یافته بسلطان بیگم بسر میبرد بحباله نکاح در آورد و در روز عقد سادات و قضات عساکر گذشته قاضی اختیار الدین حسن تقین کلمات بکاب و هوال اقدام فرمود و باین بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت و فروغ جام باده گلفام بر وجنات حال شاه زادگان عظام و امراء عالیمقام تافت و بعد ازان اوقات خجسته صفات خواجه فضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار او در پایهٔ سریر حضرت خاقانی سابقا مذکور افتاده بود در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازهٔ آنخواجه عالی را در امشایعه کردند و بکنارگاه برده در بقعه که جهة همین مصلحت ساخته بودند بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور سبا را خواند امیر مسعود را الدین محمد ولی بیک بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و متعلقان انخواجه را خدا گذشته ازان همه اموال موفور و نفایس غیر محصور بحصول رسانید و خواجه شهاب الدین یحیی که با خواجه فضل نسبت قرابت سببی داشت و همین اهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جمال الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب ترتیب انخواجه بر ریاضچه وزارت نشسته سر کار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط نمود و در بند بلا افتاد و چون انچه داشتند فرو آورده مقصلان حسب الحکم ایشان را فرو گذاشتند دادند **ذکر مضحت بدیع الزمان میرزا بغرم رزم خان جمجاه و بیان مآل حال امیر شجاع الدین خسرو شاه** چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در طارمت خاقان عالمیان بسر برد و خسرو ثوابت و سیار از منزل برجیس عادت جلیس جلت کرده روی بحرم خانه نهاد شدید الانتقام آورد و دریای عالم آرای خاقان منصور جریان اقتضا فرمود که آن شاه زادهٔ عالیجناب با اتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرا کمر اتاب مرغاب را معسکر ظفر اعراب گردانده و اگر محمد خان شیبانی به تسخیر کشور ستانی آباب آبویه عجوز نکاید بعد از استقرار قدام فرماید سپاهان سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائة از منزل مغرب حضرت سلطانی سفر کرده در حظیرهٔ جیحون کلکتاش که در دامان کوه بخارا است اختیار نزول فرمود و معاندان کمال از رزد ظهیر السلطنة الخلافة بخارا بمیرزا ایلچیان پایهٔ سریر اعلی رسیده مکاتیب انحضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض سانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته بازگردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز اخطر علیه کوچ کرده بچل دختران شتافت و از انجا بصوب کنار آب مرغاب روانه شد چون منزل سوری از فرقدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین کورکان و امیر محمد بردی اغ عقب رسیده بموکب اعلی پیوستند انگاه برادران کامران همعنان یکدیگر اندا و پنج ده مرغاب رفتند و ازان مرحله بنا بر فرمانی که از پایهٔ سریر اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنة مراجعت باز گردید و امیر خسرو شاه عنان بصوب قندز و بقلان منعطف گردانید و جناب امارت مآبی بعد از طی منازل و مراحل بکندز و آن مملکت رسید جمعی کثیر از مردم هر جائی بر و جمع گشته و او نیز بی که دار و گیر قندز و باموجهی از جیحون گذشته روی بتسخیر سرخه شاه نهاد استقبال او در بین راه تعیین یافته بسیاری از بندگان خسرو شاه بر چشم تیغ و تیر اوزبکان کشته گشتند و تقیه السیف روی بانهزام آورده انجناب سیر سرخه بقدم رشد و سرداری سپاه او را بر یک اوزبک او را بر دارانکوه

نشانده بقندز برود و فرمود که بکر و شهرکرد را نیز آنجا ضبط نمایند که علم کامرانی می افراخت بقتل رسانیدند نظم همین بود و سپهر و مهر کرش که میبرد
کین گذاری میست شرش بهرش دل کسی چون شفق بخون صبح کم بست که در خون چون شفق هر شام نشست و امیر خسرو شاه با میرعادل عزیمت پرو بود و مدت ده
پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا نیابت دو قندز حکومت نمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و خلمان
و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال ریاست فرمانده ی استقلال می افراشت و آن
جناب از ارتکاب شراب و سایر منهیات و ملاهی محترز و مجتنب بوده و همواره با وراد و وظایف طاعات و روایب عبادات و قرائت کلام مجید
رطب و تلاوت آیات بینات تجافی مینمود و اقدام میفرمود و آما با وجود این صفات حمیده بصفات موت متلب و قت رحم التفات داشت بمجرد توهم
انتقال ملک و دولت بفرزندان بعنت بر لوح خاطر نگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه علی از محمد نوم زاد گان خود را منتشر عصیان بود رشاند
و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد بر انداخت لاجرم بانذک زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سرانجام مقام
دو الجلال و الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت نظم جور از لوح دل شست نقش وفا بصفحه دل بست و در دشمنه مبتلا و فاکس بهر کس وفا نیافت است
که در بیوفائی سی زحمت است و در همین سال یعنی سنه عشر و ثمانمائه شاه زاده منظور نوا ابراهیم حسین میرزا بسبب مشرب بدرام و صبوحی رو دوام بر صاحب
صعب گرفتار گردیده بمعالجه و مداوای اطبا فایده نداده در آخر شوال ایام حیاتش نهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه نهایت محزون شده
قطرات عبرات از حواشه دیده بگشود و تا آلاخر دست از جدل متین شکیبائی نداشته بکلمه انا لله و انا الیه راجعون اقتصار بر دن اجر بهم بغیر حساب تمسک نمود و دولت
خاقانی را که سپهر غلام شاه زاده مرحوم بود بمراد اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدالصوب شتافته روی بمعتمد بساط سعادت آورد
ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب بلخاب بلخاب کوهستانیست که آب دره هزو مرغاب و هیرا ده رود از آنجا
منشعب میشود و بنا بر عقبات تحت و عیشهای پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کالمعتاد بی اطاعت بحکام بجالی نمی آورند و در
سنه ثمان و ثمانمائه که بدیع الزمان میرزا در قبضه الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر خان را با فوجی از سپاه جلادت
انتما تادیب متوطنان بلخاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و بلخابیان میزان عاقبت اشتعال یافته جناب امارت مآبی مهزم آمده
و چون در آنوقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود نتوانست که از انطاکیه انتقام کشد لاجرم در بنولا که لب آب مرغاب معسکر ظفر آب
بود انداخته تخت بلخابیان در خاطر عاطر خطور نمود و رایت ظفر آیات فراخته بدانجانب یغار فرمود و بیک ناگاه باطراف و جوانب آن کوهستان
فرو گرفته از ارباب طغیان جائی نگذاشت که بقدم اطاعت و انقیاد آن درطلال عدل و احسان جای نداده و در مقام عناد و عصیان ثبات قدم
ورزیدند غارت و تاراج فرمود و بهنوز حد وه بلخاب معسکر ظفر آب بود که از نزد امیر زوالنون معاقب و متواتر الحلبان رسیدند و از زبان آنجناب
معروض داشتند که حضرت پادشاهی جلیل القدر و الاقبال با امیر زاده سپاهی بلا انتها لواء جهانگشا نصب قندهار و زمین داور برافراشته
و نقش تسخیر اینولایات را بلوح همت و تدبیر بر لوح ضمیر نگاشته مامول چنین داشت که آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب معطوف داده و
دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت گردانند و در سایه چتر همایون اقبال ریاض این مملکت از آب آفتاب حوادث و نوائب مجدد سرسبز و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا
بمصلحت دولت و مدارجناب آن همت دانست و فرستادگان امیر زوالنون را مقضی المرام باز گردانید و مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار
در حرکت آمد گفتار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روز گار و حوادث
لیل و نهار چون مایحتاج ایالت حضرت شاهزاده گانکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید میرشجاع الدین و الموالی و الاولا
شجاع هیبک و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریفه مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون
در آن ایام حرم محترمه حضرت پادشاهی محمد باقر میرزا علی التعاقب و التوالی بادوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمانداد که تا می لشکر و حشر سیتان و غور و ساحل
و توابع و اوداق و قطعه گاه و فراه و خشک رود و زمین داور از معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امراء عظام جبته رسانیدن عمارت و جهان و طرق و ولایات مذکوره روان شدند
امیر سلطان علی الملقب بساه سیتان و سایر سرداران آن ولایات با جنود نامعدود متوجه قندهار شتافته و چون محمد باقر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع لشکر

حضرت شاه وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان با بدوه می حضرت نشان فرستاده اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر تهمتان موقت آمده پیغام مرغوب و مواثقه مصالحه بسمت تهنیه پذیرفت و موکب عالی رقمه بارده رابین راه پیش گرفت در خلال این احوال صفیه صلبیه میرزا الغ بیگ که در سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عزم فی خیر داعی عاد له بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون از وقوع این واقعه صعبت که در عرض مسافت اندک اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت تزیع روح ایشان بطعمه و اوان بفقرا و تصدقات داده و نهمات کلام الهی بکاهای آورده نداکاه در باب تعیین یورت قشلاق مشورت مرعی داشته خواطر بران قرار یافت که زمستان در قصبه فراه گذرانند و بعد از انقضای آفتاب از برج حوت بی تفطه اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند جنبش همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بقراه شتافته چون از بیخ راه برآسوده ندرای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی را بخون را باتا بکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاه زاده با مبتنیان برده بکی همت بر بعثه حال گمشته مائل مصروف دارد و امیر سلطان علی باین التفات مفتخر و متبع شده خطها ی پادشاهانه ترتیب کرد و در روز یکه شاه زاده را بوی سپرد نداسپ چهارا کشیده لوازم نیاز و شکر بجای آورد

ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی و توجه بدیع الزمان میرزا بجهة طلب حضرت خاقانی

در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت فراه با تشریف داشت و حمالک یله و توابع حاکی صاحب وجود که بدار ائی سپاهی و رعیت قیام توانند بود و جمعیت عالی بهمتش سپاه اکثر امور کشورستانی مقصور بود و متعاقب و متوالا خود حلاوت مآثر بدیع بجانب جیحون بمخیر شاد و انوار مرقع غارت و تعریب شهر و ولایت ظاهر بسکیر ایندند و در میدان خالی بچوگان اقتدار کوی مراد بهوا گان مقصود میر سانیدند و در پایر سنه مذکوره همچی گیر بی تدبیر ترتیب ولایت سمنه و فاریاب تاخته بهتاج فرق عباد پرداخته و اموال بسیار غنیمت گرفته رایات استیلا و تسلط برافراخته و لوا میر ابوالقاسم میرزا که بسبش از جانب مادر میرزا یانیقری پیوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیرم جایر و امیر ابا جان و له خواجه جلال الدین میر کی که در احمد و آفاقت داشتند متوجه دفع انجماعت گشتند و چون از تقاطع با قشه او کان بصورت ظفر و نصرت روی مودود آنسه سر از جیحون تهاد و فاریشه و لشکریان ایشان روی مصوب فرار آورد ند بنا علی بذا امور خوقان آلوغ نایمانیکه بار کی محل گشت و تمامی صحرا النشینان جلاء و طن اختیار کرده دو دآه تمام رسید کان را نوان کیوان در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراه رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرا ندیده بباغ شهر در آمد رحل اقامت انداخت بعد از اندیشه و تامل زمان اجمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده با امرا و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بران قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هراه طلبیده و مراسم دلجوئی بجای آورد و آنحضرت را برسم متعارفی آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقابله و مقاتله ناید بعد ازان بخباب عالی باب خواجه شمس الدین محمد منشی که از سایر نواب درگاه عالیناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز تمام داشت برسم رسالت نزد شاه زاده فرستاد و در باب عنایت میرزا رسالی فرموده بخان معظم الیه گیسوی پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در طلب شتابیده سه روز به آنجا رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانیده و بعبارات دلفریب اداء رسالت نموده صحیفه آن رشته تاج و سریر را بخلافات بدیع الزمان میرزا گلکات ارسم قبول اجابی داده عازم سریر اعلی شد و خواجه شمس الدین محمد را تهدید رسانیدند آن جزیره شیر هراه فرستاد و امیر ذوالنون را شرف حضرت ارزانی داشت که زمین دار و تمامی سپاه ممالک گرسیر و غور و سا خرو تولک و جمع ساخته در اوایل بهار عنان بکران کنار آب مرغاب تابد و موکب عالی سلطانی در ماه مذکور همه توجه بتسخیر سریر خلافت و جهان بانی گشته چون بارباط دشمن رسید امرا عظام و الکارانام که بر سم استقبال از هرات بیرون آمده بودند ملاقات و ملازمت دریافته لوازم نیاز و ثنا بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا بمعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سر پل فراملاقات حضرت علی تبار گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاه زاده کامکار روشن ساخته غایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا شکیب کشیده بپوزش و عذر خواهی مشغول شد و از منزل میر علیشیر نزول فرمود و کفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا اشتیر از مضمون حضرت بکنار آب مرغاب همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر تردد عبا و تغیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت تا

پادشاه شامل مملکت بوسیله رفع فساد و رفع عناد اهل ظلم و بیداد بمعنوف نظم خود بوجهی کیفر الاثر داد شه کامران عدالت نهاد چو اعلام کجخیسروی برافراشت بجزم و حسم بیداد کاملی بازداشت سیاه علی بداد را آنولا که خبر اسر و قتل و نهب و تاراج که در حدود بلخ و اندخود و شه غان و میمنه و فاریاب ارغسر کرجلادت مآثر او یک وقوع می یافت بدارالسلطنه هرات رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آنولایات کرد بعد اخری بوضوح انجامید خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت متحرکه در دست و پا از کمال جسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی جزم فرمود و امرا عظام و وزرا عظام و اعتشام میرانق سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه را مرتب و مهیا و میرزا بدیع الزمان را زیاده از بیست روز در دارالسلطنه هرات نگاه نداشت و بر عزم کنار آب مرغاب مامور گردانید و شاه را حسب الحکم رایت نهضت برافراخت و در اواسط ماه رمضان و اوائل خرجوت روی براه آورد و چهار شدت بود و ت هوار و زی چند در منزل چهل و خران منزل گزیده و تتمه آن ماه متبرک را در آن مقام گذرانیده چون هلال شوال سوی مهود آداب روز عید تقدیم رسانید گاه از انجا بعزیمت مرو و در قصبه مرو و حاق علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علیجان را بنیابت آنکه پدر شش عمر بمک از ملازمت تخلف جسته در هرات توقف کرده بود از ایالت شهر عالم معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مقوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مرو حاق بسر پل بابان جزا نیده در انحفار و وصول چتر همایون حضرت خاقانی روزی چند در آن منزل دل پسند ساکن گردید اما خاقان منصور بی در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل تو گل عنایت صنایع جزه گل کرد و دوازده هزار سوار تجرگذار راه گلکار و مواجب داده باصناف حشمت و تجمل روی براه آورد نظم چون خسرو مهر از سر توبرج حمل گذید پرتو افراخت برای کجخواهی دراوج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی مخفوف بلعنایات حجاب جلال سبحانی بازاغ شهر نرم مورش ماورا النهر منضت فرمود و سپاه ظفر و سکاه و سپان عساکر پیره و لالا اطراف دشت و کوه را فروگرفته تزلزل در زمین و زمان ظهور نمود نظم سپاه خدیو مظفر لوا بجنبید چون بحر خضر خارا ز سر تا بپای آهن همه دل و جان پر آکین و تمکین همه و در آثنا علی سمنانی از مقتضی مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت و نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول منزل بابا آبی ضعف بر تبه سیه کاه را منضاف آن نشیب دار خراب و بیمار گردانید و غایه کل تبه سکون و نهایه کل کاین ان لایکون کل شی ما لک لا وجهه لله الحکم و الیه ترجعون ذکر انتقال حاجان منصور از دار عرور بسرای سرور عاجبه علما عالم را معلوم و طایفه فضلا بنی آدم را مفهوم گرحکمت شناسازلی قدیم و قدرت بخلاف پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه بوسیله مقتضی آن بوده که سر بر سریر گردکره در نخجگاه آماکنا کم فی الارض ما فسرنا پرتو تولی الممالک من شاء آرا سته گردد عاقبت دست اندیشه مو مملکت را بوی باز داشته بمقام عاقبت انجام حوز منصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق تعو علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا بیدا بهموار و برآن موال جریان پذیرد لهذا قدم همت انجام بر ذوا اعتشامی که در دارالممالک بدیع مسکون و بساط بسیط بوقلمون بخت خفته و جهان کرخفته فی الارض مشرف شود آحرا ما رانگاه می سیاکل جهانی طول و عرض گشته ساحت وسعت آماجات بحری من بحتها لانهار توجه فرماید نظم ولا عیب فیه غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب انتقال سپاه و انتقال است سپاه نه سروی در دو جهان جاوید و فاز ملک و نیابت امید چه شد جمشید دارا را گجا رفت سکندر سوی آنعالم چرا رفت کجا شد شاه کیکاوس و شاپور گجا شد شیر و اپرج و تور گجا رفتند بهرام و موجهر فریدون چون اقبال نگذید بر جهر چرا کسری درایوان همت برتخت بانعالم چرا زد اورجان حشت همه تنگچیر زندگی نیست بدنیا تعلقت مپاید کی نیست هرچند بر ضمیر عارف هویدا و بر شمه ظاهر است که از رشحات مقدمه مسلمه محصور و نیست و غرض این تشبیب و اقعه ناگزیر کیست خامه و پیر کیفیت حال را بر تحویل در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا آبی محل نزول اجلال مهر سپهر پادشاهی شد غرض مرض مزاج آن جوهر پاک صفت آسیب گرفت و الم سقم بآن ذات همیت صفات همت نداد عمل بر رفت هرچند اطبا در معالجه وی میکوشیدند مکس مطلوب نجیب میدود و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تصاعف و ازدیاد مینهاد شاه زادگان عظام و امرا و دولتیان احترام انتظار طبا حاذق و حکما مشفق داشتند که اطراف نشاندند و آنواقعه نا پایدار بگمان الله پیرانی نیاوران نیاوردند که اگر آنحالت در وقوع و قوع یابد که سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد مگر این کرنوا فتنه و فساد در جهان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید از خاقان مستجار و منوه شانی زد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده بموجرد رکاه عالم پناه بگردد و آن فرمان واجب الاذعان

وداوایل ذی‌الحجه در سرپل ناران نظر میرزا بدیع الزمان رسیده و بعد از اطلاع بر مضمون آن عزم ایشان بمندران منزل گذاشته با سیصد کس از امراء و خواص عنان عزیمت بصوب بابا آبی معطف گردانیده و صباح روز سیم ماه مذکور بلطف و کرم پروردگار موصول بر یک فرسخی اردوی همایون اندا خته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و امراء عالی مقام سجاع الدین محمد بن برلاس و مظفر علی بیک و ناصر علی بیک و عمر بیک و خداداد و نظام الدین عبد اللطیف جان نثار و غیرهم مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند و بلوازم دعا و ثنا و نیاز و ثنا قیام نمودند و بدیع الزمان میرزا از نور بیمدان موضع توقف کرده از صعوبت مرض خاقانی و وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را سخت مست و قوی ضعیف و بدیعات حزین و مغموم دیده و جهت رعایت حزم در اردو توقف کرده و بطرف مزار شریف بازگشت و کس بسرپل تا بان فرستاد تا آغر ق موکب عالی بخی کرده بعد از ان امراء و ارکان دولت و خواص حشمت طریق مشورت مسلوک داشته بمصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت مخصوص دران دانستند که قبل از حدوث و فهم ناگزیر صاحب تاج و سریر سلطان بدیع الزمان میرزا و او بهمنظر حسین کورکان قواعد عهد و پیمان بلحاظ ایمان ارتباط و استحکام یابد تا امراء دیگر رقبه از ربقهٔ اطاعت و انقیاد نپیچند و بشارع مستقیم وفاق آمده با تصال لجهٔ خلاف اقدام ننمایند و در روز سیم ماه مذکور میرزا بدیع الزمان محمد بن برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی بیه بمعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفته و بمجلس عالی در آمده از امراء آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان بایزید و لد امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغائی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا امیر علی بیک و امیر محمد جعفر اینا و امیر محمد بن بابا آن محفل عظیم آنگاه شاهزادگان بصدر بزرگان جمید مجید سجانی نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آورده که مدة العمر بر جاده یکدیگر اتفاق و اتحاد را سخ قدم و ثابت قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امراء صمیم القلب قسم بزبان آورده که در رد و قبول خواهی و خدمتگاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خواطر صغار و کبار اطمینان یافته و انوار امنیت و عافیت بر دقایق روزگار امراء و لشکریان تافت و بیعت ارکان مصر ملکت خراسان مدار یافت زان جمله اتفاق خاطر قرار یافت و در آنروز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقانی بحدی صعوبت انجامید بود و ساعت بساعت شدت انحالت می فرمود و صباح روز عید صحیح بدیع الزمان میرزا مادر دوم همایون با تحف و هدایا که از سایر شاهزادگان و امراء بحرکاه دیلوا خانه جهت او و امرای عید جمع کشته بودند در وقت خواندن خطبه چون نام همیشه فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاده بحدی که واقفان اینشان سیلاب اشک از دیده بمژگان عالم بالا را معتمان عالم بالا را اعلی بگشاد و در روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی‌حجه سنه احدی عشر و تسعمایه بود در ذیک وقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامگاری مغرب فنا انتقال نمود و دست بسبار روح مقدس آن پادشاه عالم پناه دنیا و انتهای النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه شتابنده بخطایر اینش پرواز فرمود و انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی از فروغ عظمتش بهره یافته بودند در مغرب نیستی گرائیدن الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید عظمتی که جهانی از فرمود معدلتش مرفوه الحال زندگانی مینمودند توقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازه کوس شاهی که هر شام و سحر شارات فتح و نصرت در بر شهر و کشور میدادند فرو نشست و آواز افغان رعیت و سپاهی که درین مدت کمی نشنوده بود و اصعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان هویت رسانید لطف حضرت سبحانی که نسیم رحمتش بود فلک ترانی افسوس کنان فرو نشاند و آتش فریاد که رفت از جهان فانی و در آنشب پرتعب خواص شتابان بسلطنت برنهج سنت سید المرسلین بلوازم غسل و تجهیز و تکفین سید مظهرش قیام نمودند و در کنار حزن و غم و غایت عظمت و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده بر نمگشودند بحیث علم زدائش از دلهای محزون زمرگان شد روان جوئی از خون و ذکر فضل و نعمت و مغفرت مآل مستغرق سر بر جاه و جلال صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر محفه جمشید خورشید را در شعاع نیلگون سوگ کرده بودند و برابر کرده دون بار کرده از افق مشرق بموی نهاد نخانه مغرب دوانیدند امراء و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفه مخوف بحرمت رب العالمین نهاده و آن محفه را در لباس مسکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلده ٔ هراة معطوف داشته و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر از دامن کوه غلغله تپه بمحل نصب سراپرده عزت گشت و کوتوال انجا از سوا رسالک الممالک بایلغار بکیلی امیر زین الدین علی پایان آمده مقالید قلعه با فصال و خایر بعرض رسانید و بمنظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردیده و آنشب دران منزل توقف نمود

میرزا ۳

بیکبار ۳

اقتا دو علی الصباح که خسرو نوابت و سیار حصار سنابت آثار کردون راجولانگاه جوشن ساخت و نفوذ نجوم راعبت تصرف در آورده رایت حشمت برافراخت
بتزین بزم سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان با فوجی از نواب و خواص بطلعه پرتو صعود نمودند و آنحضرترا بمکان مخصوص آوردند و بعنایات خسروانه مستظر گشته بدستور معهود منصب کوتوالی
آنقلعه بدانجناب متعلق گردید و همان زمان شاه زادگان بارودی همایون مراجعت نموده روز دیگر رخت سعادت متوجه تفرج سیر سلطنت و استقبال شدند
و بعد از وصول بالبنک کهدستان خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات و نقبا و مشایخ و علما
و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس عصیبت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک رکابداری رسانیده مشرف ملازمت شاه زادگان جمشید حشمت
دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده بادا بود و رود دیگر که آب چمنیه قتاب عنبا طلعت از ساحت سپهر حشمت منشته شد بدان بی بدیل خاقان کی از تعشر
و تعفن مصون و محفوظ بود بکرت دیگر غسل اوده بصحرای عیدگاه و دارالسلطنه هرات آورده بدوران فرخنده مقام جنازه بحشمت اندازه مانند کرده ماتم محقق
رحمت حق لامیوت را بکمند مدد سنه شریفه که تحته بهمین مصلحت ساکرده بنظر تقدیر شریعت مطهره وفق نمودند و اولاد و احفاد و امرا و ارکان دولت پادشاه دین
بکیفیه متصل باطعام و خیرات کلام ذوالجلال الاکرام قیام و اقدام نموده روز دیگر فهم چنانچه آئین سلاطین حشمت قرین تواند گشت آتش بزرگ برداخته
و خلایق را بلباس تعزیت سرد آورده سر انجام مهمات سلطنت رایش نهاد همت بلند نهمت ساختند ذکر اعداد اولاد امجاد خاقان
منصور عالی نژاد بخشنده بی منت و واهب المواهب بی صنت خاقان منصور مغفرت اتمام مغفر السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا را
چهارده پسر و بازده دختر کرامت فرموده بود و این موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از محمد علیا بیکه بیکه سلطان بیکم بنت میرزا مغفر الدین نجم سلطان بیکم
که در اوایل حال منکوحه سلطان ویس میرزا بود و آخر در حبالهٔ عبد الباقی میرزا زندگانی نمیود از چولی بیکم که قبل از خلوص همایون بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود
حیدر محمد میرزا آق بیکم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا و له ابو المقاسم ارلات انتظام داشت بیکه بیکم که در عقد سید مولانا خواجه روزکار بیکه زینب
آغا بیکم که پیش ازوصول بحد بلوغ فوت شد کچیک بیکم که زوجهٔ میرزا بابر و له محمد قاسم میرزا از میر عفی پاینده سلطان بیکم بنت میرزا سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا
مظفر حسین میرزا از محمد علیا خنده بیکه بیکی ابو الحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپاک میرزا از لطیفه سلطان آغا که پسین مادرا چهار شهی می پیوست فرخ حسین
محمد معصوم میرزا از ابراهیم حسین میرزا ان حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیکم که مشهور بود به بیکم سلطان و در سلک زوجیت سلطان محمود میرزا انتظام
داشت سلطان نژاد بیکم که حرم سلطان سکندر میرزا بود و بمنور سلطان بیکم که شیبان بیکی از ابا میرزا نام بیک را که بشرف سیادت مشرف بود از شیخ جمال صوت
داشت اسیر علیه پاینده آغا چه ابو تراب میرزا فرید و ن حسین میرزا مریم سلطان بیکم که صاحب دیده عبد الله میرزا بود و فاطمه سلطان بیکم که زوجیت پادگار
فرخ میرزا شاه بود از محمد علیا شکلی بی آغا چه که ترکیه بود محمله که شهر بانو بیکم بنت سلطان ابو سعید میرزا و شهر بانو بیکم بنت سلطان ابو سعید میرزا بود و شهر بانو
بیکم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود و از آنحضرت بخشیده بود عائشه سلطان بیکم که در حرم سرای قاسم سلطان رونق کار میکده زایندهٔ ازین عقده
آغا جلایر و از اولاد و کور خانان منصور جنت نفور و ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کرد زندگانی ایشان بعشرت فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا
محمد معصوم میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا ابو تراب میرزا و اولاد اناث پنج مستور و نیز در زمان حیات آن پادشاه چمچته صفات تعالی
تراب بر روی کشیده و ما همالی ایشان از جنت آق بیکم بیکه بیکم آغا بیکم کچیک بیکم فاطمه سلطان بیکم از زوجات طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیکم و چولی بیکم و پنج
آغا جلایر و لطیفه سلطان آغا چه در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کرد و بدو برادر اعجاد و اقعه آنحضرت بادنک رفانی مبتلا
بکبتوری فتاده اگر دو رخت روی بملکات آخرت آورد و بمکارم اخلاق غایت رغبت و رفیده حیاتست ذکر صدور خاقان منصور حین در زمان حیات
نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان بر شته رسیده بود که یک کس را عهدهٔ ضبط آن بیرون نمی توانست آمد پوسته آن پادشاهان جاه و
سه کس از اعاظم سادات و فضلا را منصب صدارت سر افرازی ساخت بنابران در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم بسر انجام مهام
آن منصب شغولی نمودند و این چهار دو کس از اسامی ایشان مذکور شده و از انجمله بود سید جلال الدین حمزه الله خودی که در سلک اشراف سادات
حسینی منظم بود و بازیده آل عباسیه بر که نسبت خویشی داشت و انتخاب در میادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم

و مقدم بر تمامی بعهد و رعطا مرتبع گشید تا سبب عدم وقوف و کثرت تعلق بار کتاب شراب آن معمر از پیش نتوانست برد و در کمال بی اعتنائی سلوک میکرد تا زمانیکه معزول شده روی بکوشه انزوا آورد مولانا قطب الدین محمد الخوافی بصفت فقاهت و فضیلت موصوف بود و بوفور فراست و کیاست معروف و در انشاء مکاتیب و فرامین و پرداختن مهمات تمام داشت و در فصول و معالجات موقوفات بر مشائخ قرآن رایت اتحاد می افراشت و انحاء و رزمان سلطان ابوسعید نائب شرف جهان مولانا عبد الرحیم صدر بود و بعد از انقراض بساط السلطنه مبرا نشانه حاقان مغفور منصب صدارت بوی تفویض نمود چون جناب مولوی چندی کاملوارم آن مهم پرداخت و بعزیمت و تیقظ مخرم سنه اربع و سبعین و ثمانمایه بسبب انشاء و اهل انشا دعوت نموده معتقد گشت و در عرض سیت روز نسخ مکمله و بیاض بهزار دینار یکی فروخت و در عاشر صفر نوبت دیگر بیست بانه تعلق صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال امور موقوفات و حاجات ارباب عمائم بکفایت معروف میگردانید و فاضل روزگار و متعلق بساط السلطنه خواجه محمد الدین محمد فی شهور سنه ثمن و ثمانین و ثمانمایه روی بوی و چون مولانا قطب الدین خویش بصلبی معتمد السلطنه بود و انتخاب بلوازم مصلحت اقدام فرمود و سه چهار روز بمجلس و شاغل عاظم و امور رزم و سداد اشتغال و اقتضاء و علما و سایر اشراف و اعیان دار السلطنه هراه دران نهضت سر رجع شدند و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خواستند لالان خواجه محمد الدین محمد چلپاوا و اطعمه فراوان کشیدند و چون ایام سوگواری نهایت انجامید حاقان منصور شاه رخ و خواتین معتبر بگاه خطبه و عقد و اقران و اعیان دولت و سایر اصحاب مصلحت فرستاده و خواهر ایشان را باصناف پرسش نوازش مستثنی داشتند حافظ معین الدین خلیفه مدتی منصب صدارت حاقان منصور معزز بود بسبب ارتکاب امور نامناسب مؤاخذ گشته در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمایه در سرخاب بالا کشته شد خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین قمر کیمکی عمده اکابر دولت و اعاظم و لایت ابیورد و غریدگیست و تمت و اقرو فی جاه و تملو تمت از سایر اعیان خراسان ممتاز و دستگاهی عمیق و جیدگاه و در غایت اعتقاد و اقتدار بلوازم منصب صدارت حاقان منصور شاه رخ اشتغال داشت و در ان اوقات که دیار و بلکین بار از سنه صدارت طمع نکرده رایت بیکناهی برافراشت مع درایت بعضی از اهل بعض و حسد انحوا جه مجد الدین تعلب و تصرف تمام داشته زد تواب حضرت حاقانی بدان عمر و معاونت گشاده و الحق ان در مزاج همایون تاثیر کرده خواجه حسین از ان منصب معزول گشت و مبلغ کلی بدیوان فرود آورده بقیه او قات حیات را بفراغت گذرانید و در ماه رمضان سنه سبع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسه که در جانب شمالی مسجد جامع هراة ساخته و پرداخته اوست مدفون گردید

سید شمس الدین محمد امدجانی ملقب امیر سریر بهنه بود و بسبب اطلاق این لقب بر انتخاب آنکه در اواخر اوقات جوانی سلطان مهر و محبت لشکر لیسی را در شهرستان زال جاجی دادو بطول قلمدرانی که تابع آن سریر بود در آمده سر در پی نشان نهاد و گاهی سریر بهنه با آن علیفه که چه و بار دادو میکرد و پیش صلوة شده رباعیات معظم می آورد و این رباعی از انجمله است رباعی آنانکه ریشته خوشدیده و مهند از چشم تو در آرزوی یک لبخند کشکر اگر اینست که من می بینم خوبان دیگر بتیک تعلیم کنند و سریر بهنه بکسن گرداند و لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از خصلتهای زمان و ظرفا دوران است فراوان داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و لوح سیان میگذاشت و چون جانب رکن السلطنه بدار السلطنه شرف آورد و مخطوظ نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شده بمنصب بیگی و تولیت اوقات حضرت تفویض الحقان تاج بر سده قدس اقدره مخصوص گشته مدت بیست سال در آن مقام فخیم بانجام مضایقت صادر و وارد پرداخت و بهر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار بیکی که از موقوفات آن مزار حاصل میشد بمصرف رسانیده بعد از ان بعضی از اهل حسد آن سید امجد را بامر اف و الاف منسوب ساخته روز حاقان منصور زمان بعتبش گشت و در آخر بسبب عزل سادات و قاضی بنده میر سریر بهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در سعادت او دخلی بوده بباران در جواب این مطلع آنچنان به که بمیت ایکه خاکستر گلخن شده آرام گیرد شاد و خوانگی عشق بخاک بهم این مطلع در سلک نظم کشید بمیت آنهی مهر و کم در سایه خود دارد بهم گر دخانی و منشاند بخاک بهم و سریر علیشیر بن کنایت بگنجینه چند گاه غبار اعتبار بدامن اعتماد نشانید و الحق الا مرحوم مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت مآب غیبت در مقام مکرمت آورده منصب صدارت حاقان منصور بوی تفویض مایقیت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین که بکی از مقدمه تاخیر صورت نزاع روی نمود و سریر بهنه بعرض سریر علیشیر سایه که باوجود شرف سیادت و کبر سن و انتظام در سلک خدام این دستان عالی مقام مکه بنده را حاصلست خواجه حسین را علیه تقدیم داده و امید آنکه من التفات شما مرا بروی تعوق میسر گردد در خیال امیر توده و خصال ایا نام کدائی سوال جناب سیادت مآب آمده بر زبان راند که بمیت در مقامیکه صدارت بگذارد بایان نشیند

چشم دارم که بجاه و اقبال فرمان مالکی و کوکب آمال میر بر سپهر مراد جوانبخت حسین توقیع کشیده بعد از چند گاه که بموازم آن مرد را خدمتها مفوده کاشانه عزلت را مسکن ساخت و یقین دانم که از حیات راضی است اگر مقدر بقضای الهی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر یکدیگر را دیده و در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه مرض کشنده در عالم آخرت منزل گزید خواجه غیاث الدین جامی و لشاه در سلک اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود و چند سال با مصدرات خاقان منصور قیام مفوده بعد از زوال آن منصب و ولایت قفنیا پور محل اقامت انداخت و تمه ایام حیات را بر زراعت مصروف ساخت طلا الاعاظم میرک جلال الدین قاسم در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه قایم مقام آباء اجداد برکوار خویش گشته سه چهار سال بر کمال اختیار و استقلال بر اسم منصب صدارت قیام مفود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد تصنف متعلقان سنه احدی و تسعمائه در حصار شادمان از اعالم جلت فرمود قاضی برهان الدین محمد مروی در اوایل حال منصب قضاء ولایت مرو و صدارت ابو الحسن میرزا متعلق بود بعد ازان بواسطه صور اخلاق شاه زاده با نسبت بکتاب پیدا شده ازمره بهراه شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بدرجه بلند صدارت صعود مفود و در اواخر سنه تسع و تسعمائه میل وطن اصلی کرده مرخص شده بمرو شتافت و ابو الحسن میرزا بنا بر وجوهی که از جناب صدارت مآب در خاطر داشت او را مواخذه و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بمزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمائه در گذشت سید غیاث الدین مشهدی از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت عاری نبود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع مفود و تا وقتی که خواجه نظام الملک بر درگاه خاقان منصور لوا اختیار و اعتبار می افراشت سید در آن منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلاث و تسعمائه که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسر حد زوال رسید در خدمت مشایخ عظام بر رسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون تاز مذکوشت و بهنوز از ان سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مواخذه شده و بقتل آمد و سید غیاث الدین ازین خبر شنیده و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف مفود و بجناب امارت مآبی او را بالسلطان بدیع الزمان میرزا سیر دو سید چند گاه در ملازمت آنحضرت بسر برد تا بواسطه غرابت صورت و روایات سیرت بمنظور نظر التفات گشت و پس از چند وقت مقرر شده که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی با بو الحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت مصاحبت و صحبت بجانب بلخ مرخص گرداند و او امیر کاه مشهور است بمردم از آن بلده عذر خواسته و الشان سید بویسه در کوشه انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و تسعمائه که بواسطه شهادت امیر بیخم ثانی سلاطین ماوراء النهر بمجدد و مشهد مقدسه رضویه آمد مذکور مخدوم از دار السلطنه هراة بار دوی همایون سلطان و جلبه الله خان شتافت و الشان را برتوجه بجانب دار الملک خراسان ترغیب و تحریص نمود دیار علی بداجون نوبت ثانی بانجو ای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لازال ظل معدلته مبسوطة علی صفحة الثقلین پرتو وصول بلده فاخره هراة انداخت سید با اولاد و متعلقان بسیلغ کلی فرود آورد بعد از انکه از جنبک محصل غلاص گشت فرار برقرار اختیار کرده کاورا النهر شتافت و در آنولایت فی شهور سنه مذکوره وفات یافت مولانا غیاث الدین جمشید قاینی پدر شیخ مولانا سلطان بخت کاتب دار القضاة بجناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد لاماری بود و نسب مادرش جمشید قارن که در زمان امیر تیمور گورکان و بعضی از بلدان مازندران حکومت همیود و مولانا غیاث الدین جمشید از رسائل شرعیه و کتابت صکوک و سجلات و فوائی تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه مکاتبات خاصه آنحضرت را بکیفیه شرعیه آراسته بمرحمت بسرحد علیت میرسانید بنابران بجلالی ملقب شد و آخر الامر قرب و منصب صدارت رسید و در زمان حیات خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علیشیر زبان بغیبت آنحضرت گشاد و مواخذه و معاقبت گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت آنگاه بعد از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر اعتبار کرده باز دیگر بجناب مولوی منصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید و فاتش در شهر رجب سنه تسع عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و در مقبره آباء و اجداد خویش بدفون گشت خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد برادر زاده و داماد مولانا قطب الدین جوانی بود و از بعضی فضایل محظوظ و بهره وری نمود در زمان وزارت و امارت خواجه فضل الله محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین بود چند سالی بمقام عمر برگزار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در رو زفوت خواجه مشار الیه کشته مبلغ کلی فرود آورد و بعد از انکه

نظام الدین

اگلمز رخبث محصل نجات یافت در زاویهٔ غربت تمتع ایام حیات با یاران بسر میبرد امیر کمال الدین حسین مدرس مولانا شهاب الدین اسمعیل اصبهانی و مادرش در سلک بنات سادات عظام منتظم پیوسته و اشتغال بفنون علوم متداوله محفوظ و بهره مند بود و در علم حفر و تصوف دعوی مهارت مینمود و نظم اشعار را بهتر تحولات میکرد و در ابداع مواقعات لوازم مصاحبت بجای می آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس مادر با یجان شافعه چندگاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانید و چون آن مملکت بهراج آمد خاقان منصور امر شجی و تولیت موقوفات حضرت باری خواجه عبد الله انصاری را بانتخاب او تفویض کردانید و در سنهٔ اربع و تسعمائه منصب صدارت و پرسیدن مهمات و خواباندن و نشر براهی همواره تمایش تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آنحضرت عالی قدر این رباعی نظم نمود رباعی ای آنکه زیاده شد قدر قرنش بر اوج صدارت ز مه بدر قرنش الصدر قرنش لقب عالی قدر تاریخ صدارت تو شد صدر قرنش شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مؤلفات امیر کمال الدین حسین منتظم دارد و از اشعار انتخاب خانه سخن گذاریک بیت بر لوح بیان نگارد و بیت از این باغ جهان آرا احسان آرم قدم بیرون که باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مرو رید و در مکارم اخلاق و محاسن اوراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابناء روزگار میبود طبع بلکش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور و ذهن درا کش لطایف و دقایق علوم و منثورات کوتاه قریحش مشکل سخنان بیان بر یور جوابرا راسته و محظوظات مشاشش مانند لالی بحر عمان از شوائب عیب و منقصت پیراسته نکات حاشیه بدایع نگارش سبحان خط خوبان گلعذار و لعبت وار و ابرات کلکت لطایف آثارش همچون عقود جواهر گلوبن پریغبت و رغبت در تدوین موقعی داد و ادراک حرفه براستادان بلهر گرفته و بدستیاری عنایت پرور دگار با تباع و پیروی ملت بهی تجارتی را پذیرفته نظم فضل و نوبت تو آئین رود چنانک دولت بدامن دین رود جز بقانون علم لب نکشاد یای ازراه دین بیرون ننهاد و آن دو خواجه جویبار فضل و افضال در چمن دولت و اقبال خاقان منصور شیبانی و غایه در ریعان جوانی منصب صدارت منصوب گشت و مقدم او اگر صدر توقیع کشید چند سال در رعایت اعتبار بلوازم آن مربر دولت و در آن دوران کرایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبد الله را زوی سود مزاجی صعبت بخود فهم کرده از آن منصب استعفا فرمود و دو سه سال بی آنکه منصبی یابد ملازمت سدهٔ سلطنت مینمود و بعد از مواخذه و حصادهٔ خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب آمال و آمانی آن عالی فضایل انسانی باوج شرف رسید و برجوع منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین مبرور ی از اجلال مناصب سر کار سلطنت بود سراوازگردید و پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در حرکه امراء عظام مهرزده جامی میر علیشیر خاتم آئین زرین داد و تا آخر ایام حیات خاقان مغفرت پناه صفات روز بروز تقرب و منابت آن خواجه فضیلت نقابت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشهٔ انزوا منزل گزیده اکثر اوقات حجتهٔ ساعات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و فارش در حب سنهٔ ثلثی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان را بر اهیم میرزا در تعزیه آنحضرت علیه الرحمة در غایت جودت در سلک نظم منتظم داد که مطلع آن قصیده این است مطلع کردون که مرکز سم و نقطه بلاست بگذار که هستی همه افسانه ماست در گجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن حجتهٔ صفاست در مرثیه مذکوره بهمت اندراج دارد قطعه محمد مؤمن اهل علم و دیانه جهان فضل و دانه کوکب شرعش در وبال رفت آمد زراح عرصهٔ قدم بحجر روح قدس در عالم امثال و امثال رفت رحلت دل نوشت یعنی بود داه تاریخ انکه عدهٔ اهل کمال رفت از تتاع طبع نقاد خواجه عبد الله دیوان قصاید و غزلیات و خمسه و شنبرین و رباعیاتی که موسوم است بموسن الاحباب و تسلی که مجموعی است بر مکاتیب و مناشیر در میان فرق انام مشهور و کمال بلاغت و فصاحت آن منثورات و نظومات بر السنه و افواه مصاحب نمط و انتباه مذکور و بوفور الحظوظ امیر صدر الدین سلطان ابراهیم لاعلی والد عالی مدرش مبرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب مولانا ابراهیم با کابر و اجاب بتعظیم ماوراء النهر مثل صاحب الهدایه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شانش در میان علما کالشمس وسط السماء بوده است ثبوت پیوسته دیگ نسبه لنسب صاحب هدایه شیخ ابو العلا محمد ث الصقال بیاید آنا پدر والده سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبد الرحمان بن مولانا عبد الله لسنان بود که سالها صدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و نسب مادر آن حجتیه منتبه از یکجانب بقندهاری اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید بهادر قدس الله روحه العزیز می پیوندد و از یکطرف با میر عبد الحی برکت که از نقبای دسمند مقدسه رضویه بوده و سید کمال الدین عبد الله بشاه بسر و اری نیز در سلک اجداد

عالیجاه

مادهٔ آن مسوده و انتظام و نشئه و جمال امیر سلطان بر بیاض آنچنانست بود و فضل و ادب و کمالات موروث و مکتسب امیر نشئه بهست و حسن سیرت و تقاضای تربیت دست پرورد عنایات سبحانیت و بحور ذات طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل انسانی و زین بسایش و ادراک اشام علوم بدیع کمال ترقی نموده و طبع تقویش بر میدان کتساب فنون قصب السبق از امثال و اقران ربوده در پیشوا نظم و نثر قصیف عبارت موصوف و در نکته جده و هزل بلاغت ملاحت معروف جواهر رموز و بدر غموض آنش کامثال اللوء لؤ المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و لوء لوء منظومه نثارش کامثال یاقوت و المرجان مزین رخسار اسکار ایراد کلام رباعی الطبع تو مشاطه ایکار سخن ارد سخنه ملکات تو جهانی گلشن از نظم تو ما و فضایل طاهر و نثر تو انوار بلاغت روشن و انتخاب دراوایل جوانی چند سال علازمت شاه زاده موده فضایل ابوالمنصور سلطان حسین میرزا اتمام نمود و در سنه عشر و تسعمائه کمال قابلیت و صلاحیتش را چنین مشهود خاطر منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصه همایون را بدانی تفویض فرمود و امیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه مجسمه صفات و در غایت اعتبار بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت پر توعنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوال آنحشمت آلش افتاده بار دیگر علم صدارت برافراشت و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان با بوالفتح محمد شیبانی خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند بموافقه مولانا عبد الرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن فتنه در گوشهٔ انزوا و عزلت منزل گزیده و در سنه ست عشر و تسعمائه که پادشاه گیتی گشای شاهی پر تو مدلت بر مملکت خراسان انداخت آنجناب مظفر انظار عنایات نواب کامیاب گشته با بعامات و صور خالات مفخر و مباهی شده و در سنه ست و عشرین و تسعمائه از دار السلطنه هراة مار دو می همایون رتبه مجدد از اصناف الطاف اختصاص یافته و تالیف تاریخ فتوحات شاهی برای هوا خواهش تعلق گرفت و حالا بحمد تمام و جهد مالا کلام آن امر اشتغال نمایانده و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته ارجمن عبارت و لطف استعارت دقیقه نامرعی نگذارد و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل والا نژاد رباعیاتیست که در ترجمه دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای سخنوران و معارف پناه امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام الوهاب در سلک نظم کشیده و معانی بدایت آئین آن اشعار گرامت آثار را که مانند احسان در سواد حروف نهان بود بلباس و جهی ظاهر گردانیده و از جمله مؤلفات حجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در معارضه هجو و مکتوب بعبارات خوب و اسلوب مرغوب مرقوم قلمکات لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و نحوری و لوا ر براعت و فضل کستری برافراخته ع طبع لطیف تو بهمه فکر تو کند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال کرمت کردگاری آنکه ع تا جهان را بقا بود ممکن آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال آنانی در غایت عافیت و کامرانی بوده گرد حجسته آثار نگذارند و همواره از رسائح آفات ملکات کوهپایه خطرات غمام خامه کوهپایه ریاض فضل و کمال و کثر ارجاء و جبال ارا ناضر و ریان گرداند بمنه و فضله و هو خیر مأموله

ذکر شمهٔ از احوال بعضی از مشاهیر وزراء ابو الغازی سلطان حسین میرزا

از جمله عادات حاقان صاحب سعادات یکی آن بود که روز دهم هر نصف و زراء دیوانیان میرداخت و همواره چهار کس از ارکان نصب مایکد یگر شریک میساخت یکی علی بداد ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر منصب وزارت مشرف گشته و ذکر بعضی از آنطایفه در اثنار حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمهٔ از احوال مزده دیگر امیست که مسطور میگردد

خواجه قطب الدین طاوس سمنانی

بمنسوب و علو نسب و عظم شان و قدم و دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از مضمون حکایات سابقه مستفاد میگردد در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابو سعید مدت مدید بامر وزارت قیام نمود و پس از واقعه هراة بداد السلطنه هراة مشاقته بنا بر اتفاقات حاقان منصور در منصب اشراف وزراء عظام و حل نمود و اختیار روا اعتبار بسیار یافت و در وقت اسفندیار بیگ محمد میرزا جرگه امرا و ارکان دولت قدرش از پیشتر بیشتر شده و بعد از شهادت بیگ محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی از آنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال در ظلال معدلت حاقانی در غایت فراغت بر مسند کامکاری نشسته و در تکثیر زراعت و عمارت سعی فرمود و در آن اوان که خواجه محمد الدین محمد خوافی قدم بر مسند جاه و جلال نهاده بتمامی امور السلطنت بخواجه طاوس و ابو سعید مراجع گشتند و خواجه طاوس از ارادهٔ غرض و ناموس اندیشیده عنان عزم بصوب عراق و آذربایجان منعطف گردانید و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده تا وقات حیات بپایان آورد و در سنه ثمان و تسعمائه که من شیئش انبعثا و دو سال سید کوش هوش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفص قالب شکسته قصد بام خلد برین نمود تاریخ طاوسی هنید جهان از فرگاه وی پرداخت خواجه

الدین

خواجه شمس محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان منظم داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهراه آمده در خدمت میرزا علطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در استمالت کماشتگان سلطان سعید غیرت قبیح عراق و آذربایجان نمود و خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب سمرقند لوجه فرود در وقتی که خاقان منصور در بهراه بر مسند سلطنت نشست از مادر الشهر هرات آمده عازم درگاه گردید سر میان بست و بادبدک رهائی مخوطه عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استقامت خواطر کابر و اصاغر سعی موفور بجهد ا بمحضور بکار آورد و غایت عاطفت طلب شده آداب سخنگاری و سلوک طریق فقره و درویشی استعمال فرمود و خاقان منصور منصب مشیخی و نقابت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری هرتی سرخه را مفوض برای صواب نمایش گردانیده و انتخاب جهة کاه در ترویج و تعمیر آن قضیه سمر کرد که شهره در زمان آمده و زنده ابهتمام تمام تجدید رسانیده و خانش در دهم شهر ربیع الاول سنه ۹۰۰ در سالی که حروف بهمین کلمات بحساب جمل تاریخ آن خبر مید هد برده سی نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد تبادکانی مدفون شده و خاقان منصور منتسبی خواطر اولاد امجادش پرداخت و دولدار شدش خواجه عالیجاه خواجه شهاب الدین عبدالله را بپرسش و انعام خلعه فاخره نواخت خواجه علاء الدین علی الصابغی در سلک اشراف ولایت باخر تمت انتظام داشت و بواسطه انتساب باهل برکت بهواره رایت مفاخرت می افراشت بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و انشا در مرو دنیا بموصوف و معروف بود و در سیاهی وقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امور وزارت شروع نمود و بنابر آنکه رعیت کفایت ظاهر شده هر عجزه و رعایا تحیف و تعدی جایز نمیدانست و نسبت بسایر وزراء قدم تقرر و وزیر پرداران صغیر میکاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر بوی متغیر گردیده و در آن اوقات از قندی هرات روزی خواجه صابغی این بیت در سلک نظم کشیده بحضرت فرستاد که شود معرکه ضربت شمشیر معلوم شود قوت بازوی علیشیر و اتفاقی سبب اردیاد که دولت شده دیگر اسباب بدولت گشت و خواجه صابغی صباحی که در پایه سریر اعلی در حرکه وزراء ایستاده بود یکی از سیاه و لالای موجب فرمان واجب الاذعان خواجه را گفت غایت بزرگ بود از سر تراشیدن در گردنش نکشند و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند که ع چو بسر سبک کردی سبک کن مدار گردن هم القصه در آن روز خواجه صابغی خواجه را خواند و معاتب گشته بعد از انکه هر چه داشت فرو داشت و در بالاخانه زندان محبوس شد و زمان حبس و تشویش سال امتداد یافته در آن ایام غزلی اغراض منظوم کرده اند و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست مطلع انکه هر گز نشنود کوش تو فریاد منست و انکه هر گز نکند در خاطرت یاد منست اما هیچ فایده بر آن مراسله مترتب نیامد امیر علیشیر زبان لایه را دور نگذاشت و خواجه صابغی در مدت حبس اکثر اوقات را بتصنیف مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرد و کتب مبسوطه را بمختصر تلخیص نظر مطالعه در آورد و قصیده بمطلع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر ابیات اشعری را بقلم پروی در آن قصیده درج فرمود و حال احاسش عبرت مطرح خواهد گشت انشاء الله تعالی خواجه سیف الدین مظفر شباکاره از رکن ارکان مملکت فارس بود و در اوایل جلوس خاقان منصور از قراباغ ایران بهراه آمده در منصب وزارت دخل مؤید بعد از چند کاه بمی امرود میرزا و اوصنوف تصرف و تقصیر متهم گردانید ند بنابران منصور خاقان منصور گشته در زندان بلده هراه محبوس شد و سه چهار روز در حبس میبرد ناگاه شحنه قهر تقبل و فرمان فرمود و جان استاع افتاده و العهدة علی الراوی که در آن وقت که بار غضب خاقانی متحمل بود و نکشتن خواجه مظفر حکم فرمود یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صابغی تا کی در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت که او را نیز مرور سیاست کشنده و در آورز که داخل ایام محرم الحرام سنه احدی و تسعین و تسعمائه بود خواجه صابغی را از طاق چهار سوق هراه و خواجه مظفر را بر در دروازه ملک تحکی کشیده بدنها از قضا در آن باب گویند رباعی ایدیده سمرکانگیر درخواجگی جهان خونخواره مکر از حالت صابغی پرو بجز بکن در حال مظفر شباکاره نگر

خواجه امین الدین محمود برادر خواجه فضل الدین محمد بود و بسر شرب شراب روح افزا و مصاحبت مابروایان مایسیار منعطف تمام طاهر و بخش خلق و وفور کرم از امثال و اقران ممتاز داشت و بهمواره خیال تهیئی و محالست اهل طبع و اصحاب فضل برلوح خاطر نگاشت و در سنه تسع و تسعمائه و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان منصور رسیده و قریب پنج سال در تشیید آن کارروکار کرد بنابر آن اوقات که برادرش خواجه فضل الله محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید بعد از چند گاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل مؤید

خواجه خواجام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار رکرت دیگر او را مواخذه و معتقد کرد ایند و خواجه امین الدین محمود پس از یک دو سال وفات یافته در ده
عورات از بالاخانه زندان بگریخت و مازمان بهمراهی خواجه فضل الدین محمد بهراه در گوشه مختفی بود و چون انتخاب مناصب علیه و مراتب سنیه بر اقرار گشت جناب
امین الدین محمود الکج از راه برون آمده بکلانرست مظفر حسین میرزا اشتغال نموده بواسطه خدمات سابقه و وسایل لاحقه مرتبه بلند و رتبه ارجمند یافت چون
بتقاضای اجل در سنه بیست و اوایل سنه عشر و ثمانمایه بجهان جاودان شتافت خواجه علاء الدین علی میکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور
و معروف سالها در دیوان خاقان منصور منصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدت دیگر
بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و درستی و کوتاه دستی هر گز بمحبت مواخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود در رسید
داعی حق را لبیک اجابت گفته در گذشت خواجه نعمت الله سرخ در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی
بسر انجام اعمال برزگ و اشغال خطیر اشتغال مینمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله را
مواخذه کرده آنچه داشت اولی بستد تا گاه او را وزیر پادشاه عالمیان ساخت و خواجه بعد از چند گاه که بلوازم آن مهم پرداخت معزول گشته
در بعضی مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین محمد گشاد و خواجه مجد الدین محمد بالبدیه و فی الحال خواجه نعمت الله فرمان داد و محمود جمال کهکی را اشارت اعمال او در بری تقریر نمود
و خطاب وزارت مآب را بصفت و لقب معظم و منسوب گردانید و در سنخوه و تعذیب کشید کو بند که در آن وقت که خواجه نعمت الله سنخه میکردند قرار نمود
که چند صندوق از نفایس اجناس در خانان موضع نهاده امر محمود و جمال او را گفت کسی بیدا کن که صادق باشد تا بحضور آرد و خواجه نعمت الله در حال آغاز گفتن
لطیفه کرده فرمود که مردک جمال تو ئی مراجعت صورت است که جزو عمل صندوق کس بیدا کنم لقمه چون خواجه مجد الدین محمد بلکه اکثر وزراء و ارکان دولت
از شرارت نفس خواجه نعمت الله ایمن نبودند و او چندان شکنجه نمودند که جنت سفر اخرت بر بست و ناچار رخ بغله جهان نگس مهر سپل بان نهنی
دل بنیاستی غافل بس لطف چو مشک از و نوست در نافه گل بس روی چو گل از و نوست در پرده گل سید زین العابدین علی بدیش سید زین الدین
محمود مدتی معتمد در مهمات دیوانی مدخل داشت و مادرش بنهال سیادت از دودمان سادات ارجمند می افراشت و الحق جناب مجد میرزا محسن
شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل حال بوزارت امیر محمد بندق رلاس قیام مینمود و پس از آن که انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش بر سکنه حضرت خاقانی پرتو افاضت
حضرت خاقانی بر تواند احت منصب وزارت خاصه همایون را بوی مفوض ساخت و در آن ایام که خواجه نظام الملک پای بر رسند اختیار و اقتدار
نهاد سید را از آن منزل معزول گردانید و در سنه ثلث و ستمانه که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور
گردید و بعد از چند گاه خواجه فضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب اشتمام رائحه مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات
خواجه فضل خاقان بلند محل کره بعد اخری سید زین العابدین را تقلد منصب وزارت امر کرد و الحق جناب مستطاب نموده مهم بر آن قرار یافت که وزراء عظام
بی استصواب جناب سیادت مآب بفیصل مهام دیوانی نپردازند و فرامین مطاعه را تا ام توقیع او نرسد بمهر برزگ همایون نرسانند آنگاه سید زین
العابدین آن عشیره شیرازیان را جمع آورد جمیع امرا معظم می نشست و بر قمام مطالع علیه ریشت نشان توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع
الزمان میرزا نیز انتخاب را منظور نظر الفات ساخت و بعقول منصب تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند ایام کل اندک بقا بود و بهیچ معنی
دخل نمود و چون ما بحر روایت حضرت آیت محمد خان شیبانی از اراق دیار خراسان طالع گشت سید زین العابدین قرار بر قرار اختیار کرد و در اشاعت کریمه
با فوجی از رکبان بر شتر دو چار خورده بهم بکبک و جدال سرایت نمود و بیتری جان گذار بقتل سید زین العابدین رسید و مانند اجداد بر زگوار خویش
در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید نظم چنین است کردار ای سپهر کهش زهر قهاست و کو نوش مهر نثار کسی پرور و در کنار کجا کشد
آخرش خوار و زار خواجه معز الدین حسین را در جزو ترخواجه سیف الدین مظفر شیا کاره بود و متعاقب بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و
تولیت موقوفات همایون قیام مینمود و الحق جناب بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی انصاف داشت و در اواوقات متروح و برامر صاحب
دیوانی رایت کفایت و عبقریت پروری بر افراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه چمنیه صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت انحضرت
کرملانست سلطان بدیع الزمان میرزا بر میان بسته در امر اشراف دیوان شروع مود و محمد خان شیبانی نیز بعد از فتح خراسان انجناب را وزیر ساخت

ساخت و کام نفسی تربیت و رعایتش پرداخت و در روز گار محمد خان در نواحی مرو شاه جهان بضرب تیغ سپاه بحضرت پناه شاهی گشتند همدران سفر
دست قضا لباس حیات خواجه معز الدین را در نوشت ع لقای جاودانی هیچ ممکن خواجه جمال الدین عطاء الله در زهد و تقوی در جرگه
علما داشت و همواره همت بر اوراد و وظایف طاعات و عبادات میگماشت در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانیست از رکاب سلطانی
و ملاهی بکناری در گذشت و روی بمحراب دین داری و پرهیزگاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود تقصیرها میکشت در علم میان
و فضل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت حافظان حضور در امور وزارت شروع نمود و بواسطهٔ وفور فراست و کمال کیاست
روز بروز مهم او ترقی میکرد تا قدم ارشد وزارت بر تر نهاده زمام منصب اشراف دیوان بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطاع علیه
توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاردانی بسرانجام معروف میگردانید و با وجود اشتغال باشغال این دخل در
مهام ملک و مال از اداء فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح سر دست گرفته در اثنای تهلیل و قال اصحاب جاه و جلال بود
که داشت معقولی نمیبود او را خراوقات حیات حافظان حقیقت صفات منصب پرواز نه علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و علم عاطفت
خاقان وافر افت بلکه بر اوراعین عطاء عمدة الصلحا نوشت و بعد از فوت آنحضرت آنخواجه صاحب سعادت از اولاد اجداد پادشاه ولی نعمت
و محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد و ایضا در ایام سلاطین اولاد ظفر قرین شاهی در هلاد خراسان روی بتجمل تهمیا نبود و اما در دین زینهٔ محکمه و انتقالات
متوقعه امرا و وزرا را از اسلطه هراة هر کرنیج تهمی بابی و وقوف و استصواب آنجناب فیصل میدادند و در توجیهات و تحصیلات و قرارحقوق مزارعان
و مخرفات رای صواب انجامش را عمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمائه که حکومت ماوراء النهر بنواب آستان
ملایک آشیان پادشاه عالمیان متعلق گردید امیر خان حاکم صلصله بیدشت خواجه عطاء الله مرض موت مبتلا گشت و چون آثار فضه قوت کرفت خواجه دانست
که کار از مداوا در گذشت خاطر جلوالی واقعه ناگزیر نهاده بنابر انکه وفور طمع امیر خان و ارکان دولتش معلوم داشت تمامی جهات و تمسکات خود را
مفصل کرده معرر ساخت که از انجمله چهل سلخ و مقدار پنجاه تومان نماینده و بهریک از امرا و نوابش را چه چیز دهند و فرمود تا ربط نفقه سنت اسباب
تجهیز و تکفین او را مرتب نموده نظر آورده تدکفین بریده دوخته سه آنکاه نویسنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرده از روز اول وفاتش تا روز
تقسیم سر روز چند کو سفند چند من نان و حلوا و سایر ما یحتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که هریک از اشغال و حفاظ و موذن و معرف را چه چیز دهند
بعد از ان آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربا خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت همچی از درویشان را
پیش خود طلبیده ذکر مکیفت تا در روز پنجشنبه دوم ربیع الاولی سنه مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان
بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازه آنجناب را مشایعه کرده در پیشگاه مدرسه شریفه خاقان منصور رئیس آنخواجه مغفور نماز کذارند و چنانچه
در مراتیح صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه خواجه سالک
عطاء الله که دلش داشت میل سوی جنان جانب خلد رفت و شد تاریخ میل خواجه عطا بگوی جنان ذکر بعضی از سادات و نقبا
و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با معز السلطنة و الخلافة سلطان حسین میرزا مقدم این طبقه عالی شان و اشرف اصفیا
معالی مکان سادات عظام و نقبا کرام رضوان الله علیهم اجمعین چون از ممالک محروسه رضوی بیرون آمده و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه مجتمع صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر
غیاث الدین غریب امیر علاء الملک در آن مقام حشمت انجام منصب جلیله المراتب نقابت منصوب بودند و چنانچه سزاوار علو مرتبت و تمکن
ایشان بود بدراهم آن مرتبه و مقام مبعوث بودند و این منصب واجب الترجیب از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجماع اسباب سعادت
صوری و معنوی امتیاز تمام داشته و همواره هم عالیه بر ترویج آن مزار مقدس آثار و ضیافت صادر و وارد میکماشته تقوق و تقدم ایشان بر صادر و
اطراف جهان مقرر و قدم دود مان و رفعت حاندان ایشان از آفتاب زر وسط السما طاهر تر و علا تر است امر نقابت آن سده سنیه و عتبه علیه تعلق
با ولاد امجاد آن سه زر کوار میدارد و هیچ آفریده از سادات روز کار با ایشان نفس مساهمت در آن کلوخ خاطر نمی کارد سید غیاث الدین
افضل بن سید حسن ابن سید علم و نقابت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالها بر اوران در آنولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی

و فضل قضایا بشرعیه امر مشهور سید کاظمی بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در ریشه سپاهی گری سلوک نموده رایت جلادت می افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در بلاشت درگاه عالم پناه سپهسپر و بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رسالت خواجه غیاث الدین محمود کاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بکابت کلکر آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز محل اقامت اختیار ساخت و بجوار رحمت حق پیوست و مطلع آن قصیده بهیئت مطلع شکر خدا که قاضی شهر بری نیم در سلک آدمی مصنفان حری نیم امیر سید اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت و فور جلالت و نباهت شان و قدم و دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و دین داری و غایت دیانت و پرهیزگاری از اکثر علما عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی بعلو همت و زبان گهرفشانش مفتح حقایق صحف آسمانی و مبانی بلاغت مبین و دقایق کتب سبحانی باطن مجسمه سیاستش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و در فن شاهنامه خوانی کستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشاء تالیف بشیه و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید ارد وار الملک شیراز که دار اصلی انجا بنا است بهراه تشریف آورده رایت اقامت برافراشت بهمه گونه بدر سده عالیه مهد علیا کوهر شاه آغا بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و در هر ماه ربیع الاول بریان میلاد با سعاد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره ور میساخت از مولفات آن سید سترده صفات کتاب افادت اثر درج الدرر که محتویست بر سیر سید بشر و رساله مزارات هراة در میان افاضل انام مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه بر السنه و افواه خلایق مذکور انتقال میر سید جلیل الدین از جهان محنت آئین بریاض جنت برین در هفدهم ربیع الاخری سنه ثلث و ثمانین و ثمانمایه روی نمود و خاقان منصور بمشکی خواطر اولاد و احفاد انجناب توجه کرده سیورغالات سید مرحوم مرا بایشان عنایت فرمود مولانا شمس الدین محمد بتسدا دکانی در سلک خلفای شیخ زین الدین جوانی انتظام داشت و همواره بهمت بلند نسبت بر اوراد و وظایف طاعات و عبادات اشتغال داشت سالکان طریق رشد و تقوی و طالبان ریاضت و هدایت بآستان آسمانجناب در غایت ارادت انتساب سلوک مینمودند و در فروع بطایفه فرخنده سیاستش افتخار انوار سعادت کرده باوامر و نواهی حمایی تماسش مفتخر و مباهی بودند آثار اماثل فیاض جناب مولوی محسن قصیده برده و شرح مسائل استادیرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در محاسن الفایس مسطور بیت آنها کاکه بحر خاست سروت نکر است کر راست کوئی همه کوته نظر است و مولانا شمس الدین محمد سنه احدی و سبعین و ثمانمایه وفات یافته در خیابان هراة مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضای خاطر عاطر اولاد رشید ش مولانا حمید الدین کوشید و مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک مینمود و در سنه سبع عشر و ثمانمایه از عالم انتقال فرمود مولانا کمال الدین عبد الرزاق ولد مولانا جلال الدین انجی سمرقندی بود و مولانا دستش در دوازدهم شعبان سنه ستة عشر و ثمانمایه در هراة روی نمود و مولانا نجی سالها در اردوی همایون خاقان سعید منصب قضا و امر پرسش نماز می او قات شریف مصروف میداشت و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتصحیح مسایل و قرارات رسایل میپرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر در سنه احدی و اربعین و ثمانمایه رساله را که قاضی عضد الدین ایجی در صغری حروف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آن انشا مفتخر آرا باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده بآن وسیله شرف و مخصوص حضرت خاقانی دریافت و در اخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه بجانکه مامور گشته بکابت سفر شتافت و در انسفر خجسته مولوی راه وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نموده اخر الامر صحت و سلامت بجزایران بازآمد و بعد از فوت خاقان سعید بر سبیل نوبت بعز ملازمت میرزا عبید الله الطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بار معتز شده و در زمان سلطان سعید فی جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و ثمانمایه بمنصب شیخی خانقاه پیرزاشاه مرخ منصوب گشت و تا اخر ایام حیات بدان مرشد متعلق داشت و فاتش در ماه جمادی الاخری سنه سبع و ثمانمایه و ثمانمایه روی نموده آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب افادت ایاب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف معظم وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطان ابو سعید بهادر خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابو سعید کورکان مسطور و الله اعلم بحقایق الاحوال

الاحوال والامور امیر محمد بن امیر ماشم شریف ذات وحائز صفات واخلاق حمیده واطوار پسندیده وموصوف بود در زمان سلطنت
سادات خاقان مغفور مدتی به منصب نقابت منصوب بود و بوالی آن امر قیام مینمود و نسب شریفش بسید اشرف بن موسی کاظم میرسد که در سلک اشراف و نقبا و حسان نظام
داشت می پیوندد و سلسلهٔ آباء سید اشرف باامام عالی مقام ابی عبدالله الحسین بن امیرالمؤمنین علی علیهما السلام منتهی میگردد **قاضی نورالدین محمد الاماسی**
ولد ارشد قاضی صدرالدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان مغفور گشته بلوازم منصب مورد
قیام مینمود و در فصل قضایا بشرع غایت امانت و دیانتداری و نهایت دیانت و پرهیزگاری ظاهر ساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اختیار و استقلال تفحص
و تفصل مهمات دینیه پرداخت و مصونین بسایون فاکهین الناس بالحق بموازین مطمح نظر عالی ارش بود و در ترجیح قضیه بر قضایا بر فرق انام از مقتضای فتوی علما و اسلام
تکاوزی نمود و بعد از مدت مدید سال آن شمال اشغال بملوه برسیر انوالی نهاده در سیوم جمادی الاخری سنهٔ احدی وسبعین و مائه بدست قضا عجل حیاتش ربوده شد
و در کار کاه بخطیره که تهیه صلحت ساخته بودند مدفون گشت و از قاضی نورالدین دو پسر ماند عالیجناب سعالی آداب شیخ الاسلامی علما و الاماجی صدر الشریعة
نورالدین محمد و جناب فضایل پناه نباهت و سکاه جلال الدین محمود مدظلهما الی یوم الموعود و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر
اشفاق خاقان مغفور گشته بسیور غالات و معاملات حضرت قضوی مدیشان متعلق گردند و پسر کلانتر که بین الانام بنجکی قاضی اشتهار یافته منصب قضا مفوض
شده و در فصل قضایا باقتدا و اهتداء بعظام و اجداد کرام موفق گردید و چون سلطنت خراسان از ذروهٔ امیر مقور کوکان بمجد سلطانی خان متعال رافعت
یدبیضا معهود و آن امر جلیل القدر متعلق بنجکی بود و بعد از انکه بر عرصهٔ ممالک خراسان از فروغ مایچه لوای جهانکشای شاهی صفحات اصادت بدیرفت و قدم قاهرین
و عظم دوران و کمال اسلام و دیانتداری و وفور دیانت و پرهیزگاری خدام خواجکی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی
دارالسلطنه هراة و مضافات مفوض برای صوابنمایش شد و چون نظام الیجناب دو سه سال بلوازم آن بهم قیام مینمود بواسطه سلامت باطن و عدم میلان
خاطر سر انجام اشغال دیوانی از شیخ الاسلامی استعفا فرمود دست از انکار باز داشت و مضمون این بیت را که بهیت مرصع وی زینت بیضا گرفته
هر منصبی که مطمح نظر همت عالی نهمت بود آنرا مشوبات احزوی کاشت و حالا الی الیجناب و برادر مخبته سیرش شرف عتبات عالیات
و احترام و نهایت اجلال اکرام و رود عالی ملوف و مکنف محمود و بعینی از السلطنه هراة حسب الاستعراض دارند از حوض و عوا و بوجود فایض
الجود ایشان مطمح نظر مطمئن طایر بوده بلوازم حسن انتقاد و ارادت بجای می آرند **مولانا محمد بن حسام الدین** در میان فرق انام با بن حسام مشتهار دارد
و او را در نظم اشعار قوت لایموت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیه و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم مینمود و این
ابیات بلاغت آیات مشهور است و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور و از جمله مثنویات ابن حسام کتاب خاور نامه است که بر وزن شاهنامه
در سلک نظم کشیده و در آن السنهٔ نکال بجناعت و کرامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده و وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنهٔ ثلث
و ثمانین و ثمانمایه در قصبه جوشف که از مضافات هشتاد است بوقوع پیوست **قاضی مسعود فتی** از جمله اعیان عراق بود و در زمان خاقان مغفور زر و طن
مالوف بهراة آمده بلازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقان اعظم احوال مخبته آل خود را بوی رجوع
کرد و خواجه دوران باب نزدیک بدو میزارید در سلک بیان آورد و قصه یوسف زلیخا و مناظره عشق و فروتریج و علم نیز از جمله مخطوطات اوست و
این مطلع در دیوان غزلیاتش انتظام دارد که بهیت بی قوچون در گریه جانم میرود خواب بی منم گر آید چشم میرود وفات خواجه مسعود در بلده فاخره هراة
روی نمود و در مزار پیر سعد ساله مدفون شد **قاضی شمس الدین عبدالله** خلف صدق مولانا جلال الدین ابوسعید بن مولانا شمس الدین
عبدالله بن قاضی جلال الدین محمود الاماسی بود و در زمان خاقان مغفور چند گاه در بلده هراة بلوازم مرتضی قضایا قیام مینمود و مدتی دیگر در مدرسه شریفه
سلطانیه بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در سیه فی شهور سنه علم غربت بعالم آخرت برافراشت **مولانا یوسف بدیعی**
از ولایت اندجان بود و در صغر سن از انجا بسرقند شتافته از اکابر فضایل آنجا بود و در زمان فرخنده نشان خاقان مغفور از وراء النهر بهراة تشریف
آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی ارام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد معمای اثنا
مفصله تالیف فرمود این مطلع از جمله منظومات اوست که بهیت کریدین آب وهوا کویت بود منزلکم فی زلال خضرا بدی دم روح اللهم وفاتش

طراز الغانام

محمد تقی شوشتری

در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمایه در سرخس اتفاق افتاده و در اواخر فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** مدتی ارباب علوم و عرفان و عمدهٔ محدثان زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالهای متوفر در بلدهٔ مزبوره اقامت نموده قاضی در سنه تسع و تسعین و ثمانمایه اتفاق افتاده و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی** لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب بتوسط عرصه ربع مسکون در ساعات اقلیم فیض انتباه این زمان زبانزد و شاه لسان ناطقات سحاب حضرت بخش قضای جهان و مقبول از جواهر نظم شش صدف افلاک پر دُر شب افروز و از لآلی سنش عرصهٔ عالم خاک جواهر اندوز تصانیف آنحضرت در اقسام علوم متجدد و در هر تصنیف خزاین معانی بعدد لآلی مرجان بیست که خامهٔ دُر زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شرع نماید و با تامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب دانش بر طالبان برگشاید نظم چه حاجت که فلک بالحاجت تاب نوسید که عاجست پیش سحاب چه حاجت که کو بیند از نور مهر متوتر بود عرصه نه سپهر ولادت باسعادت آنجناب در شب بیست و پنجم شعبان سنه تسع و عشرین و ثمانمایه بقصبه خرجرد جام اتفاق افتاد و پس از وصول این پسر شد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج رشد و تقوی نهاد و با طلعه مناسبت اصلی و ملایمت جبلی در ریاضی متنسم صبا صبی از نفحات انفاس قدسیان ریاض نظم حضرت و نضارت تخییل و مهارتش در آن فن بمرتبه رسید که دیوان غزلیات و مثنویات را در زمان قلیل ضبط کرد و در زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی آن پادشاه والا مقام طلیه جلیل در فن مجامع قوم قلم بدیع آثار ساخت و سایر مؤلفات و مخطوطات لطافت اثرش در زمان خاقان منصور بحریر بافت و لوایح آن کتب افادت آثار در سایل اعجاز کردار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار ثابت و مبین جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قدس الله سره و دولت و ادارت ارتباط و انتظام مالا کلام داشت لاجرم آنجناب را در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکو کیش را بروح بیان گاشت و مصنفات مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف و توصیف آنحلوی کمالات انسانی مشتمل دارد و هر کس مطالعهٔ کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را در بین دعوی راست گوی شمار دو وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن در روز چهار شنبه هفدهم محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه روی نمود مدت حیات آنجناب شصت و کسال بود و صباح روز غلبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان مملکت و ملت بمنزل شریف آنجناب تشریف آورده در اقامت لوازم تجهیز و تکفین برنهج سنن سید المرسلین سعی نمودند و پس آن افاضل آب را بعید گاه برده و نماز گذارده بتخت مولانا سعد الدین کاشغری بازآورده و در پیش روضهٔ منوره دفن کردند حضرت خاقانی و جناب منقرب سلطانی منقارب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علما اطراف را در عید گاه بر اه جمع ساخته تهنیت بترویج روح خدمت مولوی باطلاع طلعه علوم و حشمت کلام و قیام و اقدام فرمودند و امیر علیشیر در مرثیه مولانا نور الدین عبد الرحمن بر کسی غزا در سلک انشا کشیده مطلعش بر خاطر بود بشهادت گردید مطلع بردم از انجمن چرخ حبابی دگر است هر یک از هیچ و داع جای دگر است و تاریخ وفات مولانا عبد الرحمن را فاضل آوان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام دادند از جمله مولانا انوری گشاده ی ایوان هوش بود و نظم دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان گاشت قطعه جامی که بود مایل جنت مقیم گشت فی روضه مخلده ارصها اسما ککلمات قضا نوشت روان بر دو بهشت تاریخ و سن وفات آن مناسب **خواجه رضی الدین احمد جامی** متقدای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی النامقی قدس الله سره السامی بود و از سایر اشراف مشایخ حرمان بزیده علو قدر و نباهت شان ممتاز و منتفی نمود و سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه متعلق بوی بود و همواره خان احسان گستر در تربت عالی همت بر ضیافت صادر و وارد میگاشت و چون آنجناب از جهان گذران در سنه ثمان و ثمانمایه فضلای جهان انتقال مؤود و لدار شدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت و اعتبار و اقتدار آنجناب از اماثل و اقران در گذشت اتا بود سعت مشرب کابای بشاه زاد گان عالی مکان مصاحبت میفرمود و بجلایف طلیعه آباء و اجداد بتجمع شراب ناب قیام مینمود و در صفحت جود و سخاوت و سلوک طریق بذل و مروت حد بدیل و نظیر نداشت و ما دام الحیوة انجاز هر جهته حاصل میکرد و هرف آسوده و ورود نموده مخم محبت و اخلاص در زمین دل الجنان میگاشت و در سنه شهور سنه عشرین و ثمانمایه علم عزیمت بصوب آخرت برافراشت **خواجه ناصر الدین عبد الغفور جامی** بصفت علم عمل موصوف بود و اکثر اوقات مجتمعه ساعات را بامداد، و ظایف طاعات و عبادات صرف مینمود و در سلوک طریق ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میکرد و همواره بر تجارت کاری و دینداری نشسته شرایط اداره علوم ظاهری و

اشاره به سلطان حسین میرزا

اشاره به سلطان ابو سعید میرزا

اشاره به سلطان ابو القاسم بابر میرزا

در آن ولایت

و باطنی بجایی می‌آورد و در شهور سنهٔ عشرین و ستمائه روی بریاض رضوان آورد مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی والد مولانا جمال الدین مطهر باجزری بود و اکثر اوقات ایام شباب را بکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس خاقان منصور چند کاه بمدت پرتألیف وقایع و حالات آنحضرت کماشت اما چون در اثنای کذارش حکایات و درایر و تشبیهات و استعارات مبالغه مینمود خاقان منصور تصنیف او را نپسندید و آن امر را برای صواب نمای دیکری از افاضل مفوض کردانید خواجه محمد الدین محمد المعجب مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون بخدمت مولوی از شنیدن سخنان مزاح آمیز او و متعذر میشد پیوسته بادی بمنزل میبود و آنجناب با خواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان رسائل تألیف کرده یادکار کذاشت و در دیباچهٔ یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده و الحق در بن ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر کردانیده و قطعه او برادر با هم را زمانی کز ارقد آمدند آن وزارت را بآب و این امارت را بمال آن کمال دین و دولت در همه بلاد رشید وین رشید ملک و ملت در نهایات کمال هم بود از ذمی آن صبح سعادت را فروغ هم بود از وی این خورشید دولت را جمال بر سر نهاد از عهد و میان بر علاوین در علاو بر تر نهاد از بحر و کان آن در سخا این در نوال از خجاب آن بحر بدر کرد و دولت اجتناب و در رکاب این بحر یافت اقبال انتقال آن بود خورشید منظر این بود چه سیر قدر آن بود محمود و طالع این بود مسعود فال ماه جاه چشمت آن باد فارغ از خسوف آفات دولت این باد ایمن از زوال **قاضی نظام الدین محمد** ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهاء زمان میرزا بود القاسم بار بنظام داشت اما قاضی نظام الدین بزرکوار بد و تقوی و صلاحات و دقایق مردمی و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدت مدید در مدرسهٔ عضدیه بمدرسهٔ اعظمیه بمراسم تصنیف تدریس قیام مینمود و چون از تصنیف باز ایستاد خاقان منصور انجناب را بتکلیف موفور قاضی و در السلطنه هراة کردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی بقطع و فصل قضایا پرداخت جهانیان مسلوک داشت که قصهٔ امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شده و وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم سنهٔ ثمانمائه دست داد و در قسم حروف الظاء این رباعی در تاریخ او نوشته اتفاق افتاد رباعی افسوس که شرع بنظام دارونی شد از حکم قضا سجل عمرش طی شد از صفحهٔ دل چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فالی کی شد **مولانا معین الدین اللغزابی** مراد ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار و قوت مینمود و در زهد و تقوی و در جمله علمیات و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفه تحریر میکاشت و در ایام جمعه بعد از اداء نماز در مقصورهٔ مسجد جامع هراة وظیفی در کمال شیرینی و سلیقت و در غرر معانی آیات و احادیث را بالمام طبع لطیف بیانی عالم مراد نوشتن که در مجلس وعظ کمتر شنیده میشد و در وقت تصحیح آنطایفه سخنان درشت بر زبانش میکذشت و آنجناب بعد از غوث پرا و بموجب بکلیف خاقان والا کهرمدت یکسال صاحب منصب قضا بود آنکاه ترک آن امر داده مهر جدید دیکر مبالغه نمود زهی قبول لغزو از آثار علم لطایف کلک مولانا معین الدین مصابح النبوة در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور و مولانا معین الدین در شهور سنهٔ تسع و ستمائه مریض شده در کذشت و در مزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون کشت **مولانا شمس الدین محمد اصفرانی** در ایام جوانی بتحصیل علوم مایل کشته فنون محسوس و معقوم قیام مینمود و در میدان درس و افاده و انا ماتوا قران منصب بس در بود و انجناب بحسن تقاوه و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسهٔ شرفیهٔ سلطانی و بعضی دیکر از مدارس هراة بمدت بر نشر فواید علمی میکاشت و در ماه جمادی الاخری سنهٔ ستمائه مهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بعرض حصبه لبوان تجابا رفت و داد **مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان** در جمیع اقسام علوم معقول و قامی فنون معقوم و منقول سرآمد علماء دار آنروزکار بلکه عقد ای فضلای هر شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سفر قند متوجه کرد و در موسم حج اسلام شده بدار السلطنه هراة رسید و مظهر نظر عنایت خاقانی و محظوظ عین رعایت جناب مقرب حضرت سلطانی کشته غرض آنکه بمصاحبت بامصاحب سایه بعد از مراجعت از دار السلطنه هراة توطن نمود و سالها در مدرسهٔ شرفیهٔ سلطانیه و مدرسهٔ اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی میفرمود و انجناب که مولانا زاده مولانا عثمان شهید دار دباوجود کمال و تمشیدی و کبرسن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه

قصیدهٔ استفراری

ربیع الاولی سنهٔ احدی و ثمانمائه رایت جلت تعالم آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی** بوفور علوم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلاء دانشور ممتاز و مشخص بود و بسعت مشرب و میل بصحبت اهل طرب و عدم تعین بر نهجی طرفه بسر می‌برد و مدتی بمدینه بتدریس مدرسهٔ خانقاه سعید مغفور و خانقاه خاصهٔ مقرب الحضرة السلطانیه تعلق تمام بخویش داشت و بقلم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف تعالیف نموده و ریاست علوم متداوله بدو منتهی گشت و مولانا برهان الدین را حجاب حشمت آئین مجلد بسین در ماه رمضان سنهٔ ثانی و ثمانمائه بوقوع انجامید و از تتایج طبع او رساله ایست که در فرض محال بودن انتقال بار سپیدن را مرقوم کلک بلاغت انتما کرده اند **حضرت مخدوم امیر خواند محمد** از یاران و اولاد اکابر خاوند شاه بلکه از اکثر علما و فضلای پایه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم ممتاز تمام داشته و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده و در علوم متعقول و منقول مهارت بر لوح خاطر نگاشته و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت و تحریر حکایات و تقریر روایات در حجهٔ داشت که بیان فصاحت توضیح آن را کافیست از جملهٔ کمالات متداوله تالیف کتاب اخبار ایات روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست متین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع انجامی دلیلیست مبین و در اقلام حروف نسبت بآنحضرت علاقهٔ قرب زندهٔ ثابت دارد و زبان کستاخی خود را در سلک شاگردان متداول سبحان الله غلط کفتم انتساب نظره مدیر یا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید و الا غایت بوالهوسی تعلم چه نسبت ذره را با مهر انور نخیثا باید حرف درعقد کوهر اگر خواهم که باشد آبرویم همی کویم که من شاگرد اویم نه شاگرد من بلکه در حرمن او خوشه چیستم غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلمات سخن کذار در بین مقام عیش این درد کرم کار م اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم جویای نسبت مذکور بسوء ظن حمل نکنند و کفتار این بمقدار را داخل لاف و کزاف دانسته زبان باعتراض نکشایند لاجرم از طناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میکرداند که حضرت مخدومی را در اوا خر حیات میل بانقطاع و انزوا شده از اختلاط خلایق تا من بمیت بر چیده مدت یکسال در کار زکار کاه روزکار کذرانیده و اکثر اوقات بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف کردانیده روز دوم ماه رمضان سنهٔ ثلث و ثمانمائه بوا سطهٔ عرض عرض سود العقبه ازان مقام بشهر احجت نموده بر بستر ناتوانی افتاد و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی قعده سنهٔ ثلث و ثمانمائه آنحضرت را باد جهان پیما رحلت فرای جنان تعالی و تقدس منصوب کردانیده وفات آنحضرت در شش ساکی دست داد و فش در مزار شیخ بهاء الدین عطا تفاق افتاد **مولانا قطب الدین محمد آدم** اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود و در معالجهٔ مرضی و ازاله علل بر ایمنیت انفاس مسیحا مظاهر میمنود و آنا بصفت حسن خلق متصف نداشت و در اوایل سنهٔ اربع و ثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **مولانا نظام الدین عبد الحی الطبیب** در بدایت احوال بعلاج مرضی دلالت اشفاء امیر مداومت انتما مشغول بود و چون حضرت ولایت پناه خواجه علیه الله تطاب نژاده بوا سطهٔ عرض مرض کس بهزاد فرستاده او را بجانب مقرب السلطانی طبیب طلبیده خباب حکمت مآبی حسب الحکم بطرف سمرقند توجه نمود و بعد از آنکه زمان بعزو دستکاه مازندیده عنایت و فور ایشان اختصاص مایقه در برو پایه قدر و منزلتش بالا کرفته و ساعت بساعت کوکب بخت و طالعش سمت استعلا پذیرفته ناکاه بکالی رسید که مغبوط نظر التفات خاقان منصور کردیده صفات شده و در حرم سرور آمده محرم اسرار صفدار کشته و تا آخر حیات در اوج جاه و جلال بود **مولانا شمس الدین محمد بروجردی** مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و در قرب بخدا و سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه السلام و التحیه سعی نمود و جمعی کثیر از عباد و زهاد و دیان و طالبان طریقهٔ ایشان هر روز بآستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن فرخنده مباطنش اقتباس انوار سعادات کرده براه ارادت طایفه میکردیدند و انجناب در اوایل ماه رمضان سنهٔ اربع و ثمانمائه مریض کشت و در ایام ناتوانی بنا بر حسن اعتقادی که نسبت بحضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آرند و در همین موضع که صلاح دانند جسد مرا بخاک دانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت کفت امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان هراة نعش حضرت صفاتش را بعیدکاه هراة برده و نماز کذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ایشان بود دفن کردند اما پس از روزی چند بعضی از مریدان همتی بآن بقعه رفته و آن پیشوا را از قبر بیرون کشیده بکاریز کاه نقل نمودند و نزدیک مزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری تحتی ساخته دفن فرمودند این قطعه را که نوشته موئید امیر ابراهیم است در تاریخ آن واقعه منظوم کردانیده و روز و ماه و سال آنکاه دته را در یک مصراع بسر حد ظهور رسانیده

رسانیده و مطلع آن بیرکه تیر شوق بود را از عین شهود بود مشهود منسوب بروح و در حقیقت زو نسبت بهر دو گوان مقصود شده سوی جنان و گشت تاریخ مشتمله که رصوص شاعر زاده بود مولانا میر حسین معمائی و ترکیب نفس نفیس و تصفیه طبع شریف و سیر رضیه و سیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسلب کمال اوصاف حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای صدر خصیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسه شریفیه اخلاصیه ساکن بود و بطلب علم معنوی مینمود و اکثر ستدا و آلات فنون معقول و منقول را مطالعه فرمود و مهارتش در فنون متعارفه بجائی رسید که رقم نسخ بر کفار حمزه آن صنعت کشید و در سنه اربع و تسعمائه بمرض استهال در گذشت و در کنبد مدرسه مذکوره مدفون گشت از تاریخ طبع نفاذ آن سید پاک اعتقاد در سالیست که در فن متعارف و سلک انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده و مسوده اوراق را در تاریخ وفات آن مفخر روزگار مرا خلاق قطعه کما طرسیده بود و ثبت آن در این مقام مناسب نمود

قطعه مظهر خلق حسن میر حسین سید فاضل خجسته صفات
کرد رحلت بسوی خلد برین یافت ارخا ز دشه بهر نجات
نور رحمت چو برو تابان شد نور رحمت شود دش سال وفات

مولانا کمال الدین مسعود شروانی در علم کلام و حقایق و نکتیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال قدرت و لطف طبع ظاهر مینمود سالها در مدرسه مهد علیا که مهر شاه آنرا وقف مدرسه اخلاصیه مقرب حضرت السلطانیه بدرس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت فاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسه کوهر شاد بیگم داده و در مدرسه غیاثیه علم اعانت را فراشت و در روز یکشنبه انجناب را در آن مدرسه اجلاس میکرد امیر نظام الدین جلشیر و تمامی سادات و علما و ارباب السنطنه همرا مجتمع گشته و چون کل از شروط و قفنامه آن مدرسه گشت که اعلم علمای خراسان در انجا تدریس نمایند در آن روز مولانا کمال الدین مسعود قصد تعارض دانشمندان خراسان کرده آیت آنی اعلم بالمعلومون را درس گفت و آن عذار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین آفرین همکنان گشت آثار علم اعانت قرش حاشیه شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسایل در میان علمیه مشهور است و از اشعار بلاغت آثارش این مطلع در مجالس النفایس بطور مطلع بسوء سینه مستان برقت می ناب که سبت سوز مرا سازگار غیر شراب انتقال مولانا مسعود شروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود و در مزار پیر سعید شاه مدفون شد

مولانا خلیل الله ولد مولانا فاضل سمرقندی بود در اوایل حال بملازمت حضرت میرزا ابا بکر بن میرزا سلطان ابو سعید قیام مینمود و بعد از واقعه شاه زاده بدار السلطنه هرات ثقافت و اعاده درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسه شریفیه کوهر شاد و آخا و خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و الحق در آن اوقات طلبه علوم را در تاریخ طبع نفاذ خویش مستفید ساخته بعضی از رسائل و اقران را تلمذ و افراشت اما چون بشرب مدام مبتلا شده مینمود و خاطر امیر علیشیر از وی متغیر شد بفرمان حکم فرمود و انجناب از هرات بسلیمان رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برد و در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندهار آورد و در ظل عاطفت میرحسن و شاه بیگ روزگار گذرانید تا زمانیکه از عالم انتقال نمود

مولانا مسیح الدین حبیب الله برادر زاده مولانا غیاث الدین حبیب بود که در زمان میرزا ابو القاسم بابر میرزا سلطان ابو سعید از سایر اطبا در زمان در میدان خلافت گوی سابقت میربود و مولانا حبیب الله نیز در معالجه مرضی و ازالهٔ علل بر آیات نفس مسیحا ظاهر میکرد و از معماری ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول التقرب بر درگاه خلافت پناه و فوز سایه تکیه و جاه بطیب نفس و منشرح تکلفت بر سالین فقرا و مساکین بتشریف میرود و از روی طوع و رغبت بتکلیف در معالجه درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد و در سنه شهور سنه خمس و تسعمائه بفنون اعتذال انحراف جست و بمرض استهال کمدی مبتلا شده بجوار رحمت الهی پیوست

مولانا محسن شاه شاعری بود بلیغ و شیرین کلام و در قابلیت قوت بدیهه بر جمیل فاضل شعرا انام همواره بایات طرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان نگاشت و در مجلسی از مجالس بر نکته از دقایق ندمی و ملکته پروازی نامزدی نمیکذاشت و پیشانیه بتکلف در آن شیوه بر مثال خود بود چنانچه در آن باب این بیت مطلع مودت در شعر و در قطعه از فضل و براعت فی درعجم کمی چو هست و نه در عرب و مولانا محسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد حسن میرزا بایقرا سبقت میربود و بطبع طبع حسن تقریر نکات علل از مرآت ضمیر آن شهریار یکسو گیری ستر و در آن آثار روزی سخن بدان گرمی بایب ملوک رسید و مولانا محسن شاه بر یکایک از سلاطین ماضیه را بعینی منسوب گردانید میرزا محمد حسن از آنجا که مجلس دوی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جوابداد که عیب کلی هیچ مقتضی در ذات شما نمی بینم اما شما گفت که کمالات ما را از کجا دانستی گفت از انجا که هنوز نشنیده گفت که ده هزار دینار مولانا محسن شاه و بیست و نه هزار دینار میرزا محمد حسن شنیدند این سخن در حق او

چهار روز بیمار بود مولانا حسن شاه عنایت کرد و مولانا گفت از غایت که باهل و در میان راه ماند و مولانا حسن شاه بعد از شهادت میرزا محمد در دارالسلطنه هرات بمرتبه
کشت و بهواره با سلاطین و حکام هر طریق احتیاط مسلوک داشته بعد از فوت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بکامران میرزا منتقل گردید پرتو توجهات
عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی بهویه مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات جهة تشحیذ خاطر عاطر
ابیات بسلک نظم در می آورد تا آنکه قوتی دارو فرقه هراة موجب فرمان خاقان نجم صفات و مشکبو در اکه ضعیفه بدکردار بود از شهر اخراج کرده و خواجه ظهیر
عودی بجهت امیر علیشیر نامه منزل در اکه دیوانی شده بود طلب نمود و مدتی معدول افتاده بهمان زمان مولانا حسن شاه مجلس در آمد و میان التماس کرد تا حضرت سلطانی جوابداد که آنخانه تعلق بخواجه مظهر گرفت و مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد و رباعی در شهر اکر مظهر عودی هست بر خود و رفیق
کس نیاید و بر است هر فحشه که از شهر برونش کردند این شهر زنان آمد و بکابین نشست دیگر اینکه بعد از فوت امیر سلطان حسین بایکی مقرب حضرت سلطانی جهة
تزویج روح و ترتیب آشتی عظیم شارت فرمود و فرمان بران آغاز سر انجام سباح مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدر دولتخانه انتخاب می آمد و چند
میگرفت که آش بکار بسیه و مقتدا و در روز یکه آش میکشیدند او را مهمی روی نمود و در وقتی علاوت امیر علیشیر بدکر طعام او تمام بوسیله بود و الاحرم متاسف
گشته این رباعی بر زبانش گذشت رباعی دیر آمدم از عصه مخور دون دانم یقین که جان نخواهم بردن یک آش دکر برای من فکر کنید که عصه آن نیز نخواهم خوردن
وفات مولانا حسن شاه در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نموده مدت عمرش زیاده بر صد سال بود میر حاج بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت متصف
داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیة قصاید غرا بر لوح بیان میکاشت مختصرش در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیاتش السنی بود و قصیده
مجنون رنظم آورده باین بیت افتتاح مینود حبذا اجهال طفلی مجنون تو صد مزار لیلی مولانا کمال الدین حسین الواعظ در علم نجوم و السنه
جمیل نشان خود بود و در سایر علوم میزانا امثال او قران و عوی برابری همیزد باواز خوش و صوت دلکش ما بر وعظ و نصیحت میپرداخت و عبارات لایقه و اشارات
رائقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را چنین میساخت صباح روز جمعه در دارالسیاده سلطانی که در جوار
سوق بلده هراة واقع است وعظ منعقد میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر کوازم آنکار شرائط اهتمام بجای می آورد و در سنه شانزده در مدرسه
سلطانی وعظ منعقد و چهار شنبه در سرای امیر محمد خواجه ابو الولید احمد و ایضا در اوائل اوقات حیات چند کاه در حظیره سلطان محمد میرزا روز پنجشنبه آنجا
پرداخت و چون تقاضای اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمائه بهر سکوت برلب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و
آثار خامه بلاغت فرسایش بیشمار از انجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه در وضة الشهداء و انوار سهیلی و مخزن الانشاء و اخلاق المحسنین و اختیارات در میان مردم
مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس التماس مسطور مطلع سر خط مشک تر غالیه بر سمن مزن سنبل تاب داده در بار کل نسترن مزن و در ین
تاریخ یعنی سنه سبع و عشرین و تسعمائه که این اوراق بسیاه فرسود احمد مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرکوار
خویش بود و صبح روز جمعه در مسجد جامع هرات که جامع اصناف خوبان است بتصحیح و ارشاد فرزندان عباد میپردازند و الحق در ان مراحس و جهی از وجوه صوری
و غایت تحقق بر مکارم اخلاق فاضل می افرازند و در سایر اقسام فضایل بهره تمام دارند و همواره نغز تتبع سخن سنیه مصطفویه بر لوح خاطر خطیر نکار نده منظومات
مولانا فخر الدین علی محمود و ایاد کبر بودن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهور است و بسیاری رسعانی دقیقه در آن رساله بسمریج
و مذکور مولانا عبد الجلیل در سلک دانشمندان متقن نظام داشت و چند کاه در دارالسیاده سلطانی بقلم دانش نقش فایده صحیفه خواطر طلبه میکاشت
و فات در سنه احدی عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و جمله ضبط تاریخ مذکور کلک سخن کذار امیر سلطان ابراهیم مینی تحریر این مقطعه زبان کشاد و قطعه اقوال آن میرزا نقش
کش بود جواب نوشته اتفاق زبان عبد جمیل کشت ناش کداشته شد بحسن اخلاق تاریخ وفات او جزد کفت ملا مه شیدا آفاق مولانا نظام الدین
عبد الحق از اکابر مفتیان دارالسلطنه هراة بمزید فطانت ممتاز بود و چند کاهی منصب قضا سر افراز شده بتفصیل قضایا شرعیه قیام مینمود مولانا سکاکی
رنده مان خاقان منصور را بخارا که وطن اوف و مسکن معهود ابو بود بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته
و حیاتا ملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان روی بمادر آنجا آورد و بشرف ملازمت
شاه مرحوم سعید بابنیقر میرزا مشرف کشته دو سه سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون میرزا بایسنقر از جام انتقام میر خسرو شاه بشربت شهادت چشید

چشمه مولانا یعقوبی در بخارا ساکن گشت تا آخر زمان که دست قضا محل حیاتش در نوشت و انجناب را اشعار دلغریب و معانی خاص بسیار است از انجمله این بیت بخاطر بود بیت انما و همین ای نزاجون دل عشاق پریشان کاکل طاقت فتنه و سر فتنه دوران کاکل همچو وی دیست که بر کرد سر شمع بود حلقه حلقه سیران مه تابان کاکل و ایضا مولانا یعقوبی در بیان صفات و حالات و اوانی آخر عمر خود و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرمود و از جمله آن بیات این مطلع نهایت مشهور است مطلع تا بقد جان بت خیاز من جان میدید عاشق بیچاره نامان میکوید و جان میدید مولانا ماریاضی از شاه بیرقرار خراسان بود و بظلم فتوحات و حالات خاقان منصور مشغول میبود چنانکه وقتی از اوقات که بشکار بود بیت زاده و ولایت زاده و محبوبات که مشار و مولد و موطن او بود بواسطه شکایت کلانتران ولایت از آن امر معاف شده بکلی همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که مطلع ملک شسته آب خضر اکر دامان من بودی همه عمر دو دو راز داس جهان بین من بودی شیخ صوفی علی در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین لحانی انتظام داشت و از اوایل تا صبی تا نهایت اوقات شب همواره همت عالی همت بر اوراد و وظایف طاعات و عبادات میکماشت جمعی کثیر از دوستان در خانقاه انجناب ساکن میبودند اوقات شبانروز مستغرق ذکر الهی کردانیده از جلالش اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی در اوایل عمر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته در گذشت و در حظیره که خواجه جمال الدین عطا رحمه الله در سرخهابان ساخته است دفن کشت خواجه منصور تکجی مدتی بدیوانی در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر میبرد و حسب الحکم کچر سیه جم را دجوانان مشغولی همیکرد از نظم اشعار و قوافی تمام داشت و همواره غزلهای دلغریب بروح میان میکاشت ان مطلع از جمله ابیات اوست که مطلع پرده لاله نمی دیدم و آغشته بخون یاد ما آمد که مرا رفته دل ز پرده بردن مولانا نظام الدین استرابادی مرآت قصیده که بابای زمان خود بود و کاهی بطلب علم میرفت و مشغولی همیود این مطلع از منظومات اوست که مطلع بیاغ دل درین بستان سرای عالم فانی بسان آزاد نشان کبار آزاد دیشمانی مولانا محمد بدخشی بحلاوت کفتار و ملاحت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن میکماشت مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات کذرانیده و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انما کردانید از جمله تحفیات انجناب این معما هم حسب بحا طرح شده کشت معما ترا نجاله بر لبهای خندان حبابی شه بطرف آب جوان مولانا نورالدین محمد زیارتکاهی از جانب پدر میرزا مولانا جلال الدین محمد تکابی بود و از طرف مادر دختر زاده مولانا شرف الدین عبد الله یزدی و او در ایام جوانی در مدرسه اخلاصیه بتحصیل علوم مونق کشت و در مدرسه شریفیه سلطانیه بمنصب مدرسی رسید آنا سبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه زمان از مرحوم کردیده بنا بران فی سنه ثمان و ستمائه از بلده فاخره هراة بعقبة الاسلام مرو رفت و بمنظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا کشته در مسجد جمعه آن بلده آغاز درس و افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان بغته دو نوبت بآن درس شریف میرود و بسبب بجناب مولوی غایت التعظیم و تکریم کاهی میاورد و در آن اثنا مولانا نورالدین محمد بواسطه حب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بدو مفوض کردد و میرزا بدیع الزمان این ملتمس را بغیر اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن جناب مولوی را تشریفی تمام دست داد و کاهی بسیار میرسید که از بلخ مضطر کرده بعقبه ها رفت و تمتع اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر دولت آن بیابان رسانیده وفاتش در شهور سنه ثلث عشر و سبعمائه در قندهار واقع یافت و همانجا مدفون کردید مولانا معین الدین محمد اسفزاری عمده مترسلان زمان خود بود و در نظم اشعار نیز مشغولی همیود اخرس خط تعلیق بهره تمام داشت اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میکماشت از جمله مولفاتش مقامات مشار و مکتوبات و مناشیر و مکاتبات در میان مردمان مشهور است و در اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور مطلع زنم مراست اکنه می تا بخیم بر پری پیکر که از غوغای جنبش میکند خاک سیه بر سر مولانا حاجی محمد نقاش در فنون زمان خود بود و پیوسته بتعلیم اندیشه صور غریبه و صنع عجیبه بر صحایف روزکار بکجر میبود در فن تصویر و ترسیم جهارت تمام داشت و چند کاه همت بر تعلیم خوشنویسی کماشت بعد از سیاحت بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جمع طروف و اوانی که میسا خت با جمعی بغایت شکیفته کشت آثار نیک و صفات فایض خیابکه علیا بدو و از جمله مخترعات مولانا حاجی محمد صنعه دق ساعتی است که در لکنا کنا امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوقی صورتی تعبیه کرده بود که چون در دست داشت و چون یکساعت از روز میکذشت آن پیکر چوب را لکنوبت بر آن قاره کوفته و بدین نهج بعد از کذشتن ساعت دوم دق نوبت آخر کفت میکوفت و علی هذا القیاس مدت مولوی مذکور الحق بدارا امیر علیشیر بود تا اخوا لام انا لانجناب بحضرته در شهور سنه اربع و سبعمائه جهت تدریج آن

علامت ۳

محاصره بلده هراة اشتغال داشت بکمر بخت و بشاه زاده پوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان ستیلا، ابوالفتح محمد خان شیبانی در گذشت خواجه میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن کتاب نویسی رایت تمیلی برافراشت اکثر کتابهای عمارت هراة بخط اوست و خاتمش در زمان تسلط محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوضع پوست مولانا بتاتی ولد استاد محمد سبزه‌وار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود از علم موسیقی و فوق تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر بخجسته‌یه بغراق رفت و مدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا پرداخت آخر الامر به مقتضای مدینت حب الوطن بخراسان بازآمده چندگاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود و کرّة بعد اخری از آن میرصفای همیشه غبار نقار رحاطر شکسته بمرهف شماتت در آنولایت برتو انوار التفات سلطان علی میرزا بروحیات احوالش تافت و چون آن ملک بحیز تسخیر محمد خان شیبانی در آمد بلازم رکاب او پیوسته در سلک خواص بارگاه سلطنت منتظم گردید بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه با ولادش پیوسته در سایهٔ کرامت میزیست و بعد از وفات او بخدمت مولانا بتاتی بهرات مراجعت نمود و در سنهٔ ثلث و عشرین و تسعمائة در گذشت

وفات خواجه میرک نقاش

الاز غان حضرت پادشاه دین پناه شکر عاو را از قهر کشید و فرش را گرفته در آن بلد قتل عام بوقوع انجامید بنا بر احیات مولانا بتاتی بنیم غارتیان عظم صفحت امهدام مایفت دیوان استغاش در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار آبدارش را لسنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بتاتی در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرمود

شیخ الاسلام امجد مولانا سیف الدین احمد علقهٔ عرصهٔ عالم و علمای بی آدم بود و بغایت امانت و دیانتی موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزگاری معروف و در علم تفسیر و حدیث و فقه فی شبه و بدل و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علمای زمان فضل و امتیاز داشت و الد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی در اوایل الاسلامی داخل گردد و قریب سی سال در نظر خراسان لوازم تقویت شریعت مطهر بجای آورد و در ماه رمضان سنهٔ ست عشر و تسعمائة بوا سطهٔ عداوت اصحاب غرض و زبان همایون نواب کامیاب شاهی بموا خذه و مصادره انجناب صدور یافت و بهمدان آمده بیاری پادشاه قدیر گشته بعلم آخرت اشتغال مدرسهٔ کرزنک مسجد جامع ملیفر بهمدان بر نوانی در سب خلفای راشدین و اهانت آنار شیخ الاسلامی بعضی از رسایل خواجگی انجناب که در اصناف علوم تالیف یافته در میان جلیه مشهور است و تحسان آن رسایل بالواح خاطر مسطور امیر مرتاض در علم حکمت و ریاضی فی شبه و نظیر نبود و در سایر علوم بر سیاری از دانشمندان زمان دعوی تفوق می نمود و بالصیام و قیام روزگار میگذرانید و همواره در تالیف طاعات و عبادات موفق میگردانید و در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در مدرسهٔ سلطانی نیز بهمین خدمت قیام مینمود و در زمان خاقان مغفور بهمدان رفت و بملازمت نواب کامیاب شاهی پیوست و بعد از وصول بولایت خراسان بمدرسهٔ میرمرتاض منصب تعقب و تدریس داشت و در اواخر اوقات بملازمت نواب کامیاب شاهی پیوسته در سنهٔ ثلث و اربعین و تسعمائة در گذشت

خواجه عماد الدین عبد الغفور مولانا زاده الهروی عالمی محرر و در علم حدیث و فقه شخصی و شاعری اظهار مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مسکوک را شرح نوشت آنا میتوانا که آن کتاب مهذب یابد دست زانه ورق آبدولت را در نوشت و سالها در مدرسهٔ خاقان سعید شاه رخ میرزا و مدرسهٔ سلطانی و خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده پشت اشتغال داشت و در همان سال که امیر مرتاض از هراة بسجاب قندهار رفت مولانا زاده نیز راه ولایت پیش گرفت و دیگر از وی خبر نیامد و در ولایت سنه فوت شد

مولانا فصیح الدین صاحب دارا انجمت طبع وجودت ذهن و بکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته فضلاء استراباد بود و در فن علم بیخ خواه کبیر و خواجه صغیر چه عنایت و چه عنایت بمهارت تمام ظاهر مینمود و در نظم قصاید و مطایبات نهایت بلاغت بکار می آورد و اکثر اوقات سفر بعتبهٔ امیر نظام الدین علیشیر مصروف میکرد و بعد از فوت انجناب بملازمت استان عدلت آشیان خاقان منصور پرداخت و در اواخر بخانه نشینی مشغول بود

مولانا محمد طالب طالب علمی خوش طبع بود و در فن معما از اقران ممتاز دست داد و در معمایات خویش این بیاعی بنام جیب برجاطر طبع دقیقت افتاد و بیاعی آن ترک پری پیکر چو رشید لقا باشد پی تاراج دل عشوه نما بنگر دل ویران و اکان عیار در واز نهفت و بنارش آورد و بجا

ممتاز و مستثنی می‌نمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالمپناه
حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب برافراشت در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه که میان عبیدالله خان و آن پادشاه عالیشان در
ماوراءالنهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در آن معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله‌ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت
و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است که معما خور روی خوب تو دیدم برفت از دل من محبت همه اشیا بغیر وجه حسن
امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک افاضل سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان ایام جوانی از ابیورد بهراة آمده و بتحصیل علوم مشغول
نمود و در آن اثنا بمجلس شریف کیچیک میرزا افتاد و شاه زاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش گشاد و وقتیکه میرزا
کیچیک عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی مرافقت نمود و بعد از رفتن شاه زاده از توقف پشیمان شده از عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر
بملکه دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند
سال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مالوف باز آمد و بخدمت امیر علیشیر پیوسته ملحوظ عین التفات شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد
یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر می‌نمود آنجناب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود و مقرر کرد که کلیات مولانا عبدالرحمن جامی با دیگر
کتب نفیسه از کتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و نواب آن درگاه برد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبدالکریم کتابدار میستاند
خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات مولانا عبدالرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتب را احتیاط نموده با دیگر
تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسیده بر زبان
مبارک گذرانید که درین سفر بواسطه بعد مسافت ملول شده باشی امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطر نمیگذاشت
سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نمود جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهة ملازمان قاضی
فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می‌انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده
نمائیم و امیر حسین کس فرستاد تا آن مجلد را بمجلس آوردند و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادت مآبی از چند حیثیت
منفعل گشت و ازین جهة دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشده در اواخر اوقات حیات خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را
بشیخی آستانه علیه شاهیه نصب کرد و در سنه ثمان و تسعمائه آن منصب را با امر صدارت مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در هراة
بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانیده در سنه اربع عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه
درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود
و در وطن مالوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله معمیات آنجناب
این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود ثبت افتاد معما شاهبازی که طرح عدل افکند نام خود در نگین دولت کند **خواجه ناصر الدین ابو نصر**
پهنه باصناف سیر ستوده و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب
بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی می‌نمود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه مؤید مهنه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت
سلطان سعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابوسعید ابی الخیر قدس سره بواسطه
وفور علم و فضیلت رایت تفوق می‌افراشت و چون آنجناب را زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید داروغه مهنه که از اشرار قزلباشیه بود بطمع جهات
و متملکات خواجه مواعد و معذب گردانید و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده توجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت
آثارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد مطلع نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم از آن چون شعله بنشینم دمی صد بار و برخیزم **مولانا سلطان**
علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ و تعلیق آنمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متاخرین را
منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت و گاهی بنظم اشعار نیز زبان

میکشاد از انجمله این مطلع مبتنی افتاد مطلع کل در بهار زان رخ گلگون نمونه ایست عیان شد شک من کز دل برخون نمونه ایست و انتخاب فی سنه تسع عشر وسبعمائه در مشهد مقدسه در گذشت و بهمدان بقعه متبرکه مدفون گشت امیر صدر الدین یونس الحسینی ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که تتمه از علو شان او در اثنا مکسور اللسان در آثار و ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نمود و امیر صدر الدین یونس با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسه شهر بیز بامان و مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه تقلیم دانش تعشق افادت بر صحایف خواطر طلبه میگماشت و در زمان سلطان محمد خان شیبانی ره دیار خراسان بمنصب احتساب متعلق آن سیاه تاب گشت و میگذرد سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر بمعروف اشتغال مینمود بالاخره بطیب نفس از آن منصب در گذشت و بعد از آن بموجب استه عاد قهر پیر از اکه حاکم نیک بود با بخانه توجه نمود و قهر پیر از منصب شیخ الاسلامی علم را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبضه الاسلام نیز بحضرت ایالت منقبت دیو سلطان تعلق گرد در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل سرارت نزد آنحضرت زبان بتعلیش گشادند و حسن تدبیر آن سید عزیز را مایک پرسرش سید ابو الوفا نام بهاد فرستادند و اکنون دو پسر دیگر از جناب امیر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلده فاخره هراة تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی بهمت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون معقول و منقول مشغول اند امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی عمده علماء زمان و قدوه سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالها بمولفه در مدرسه شهر بیز سلطانی و مدرسه بدیعیه و خانقاه اخلاصیه بامر درس افاده قیام مینمود در شهور سنه تسع عشر و سبعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر حجته سپرد یکی امیر محمد امین و امیر محمد حسین و هر دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی اتصاف دارند و بهمواره همت بر افاده و استفاده مگمارند و امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال مینماید و امیر محمد حسین در مدرسه حجالیه باده قیام مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علمای معظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال بامر احتساب اشتغال مینمود مولانا فصیح الدین محمد النطاحی جمال العالم بالمعقول و المنقول از راسته بود و در زمان ریاضی حکمیات سر آمد اماثل و اصاغر دوران خویش طبع سلیمش مدرک تحقیقات مولفات علماء متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات فضلاء متاخرین و محبوب حضرت سلطانی اکثر مدد اوقات را در شاکری مولانا فصیح الدین مطالعه کرد و از انجناب بامتحانه بتعبیر موده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد مدرس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه گاهی بمطالعه و احیانا فرادی تعلق باجواند میداشت و انجناب در شهور سنه تسع عشر و سبعمائه بواسطه بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست علوک طریق مسافرت اختیار کرده از بهراة رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت و چند سال در آنولایت در صحابت امیر صدر الدین یونس گذرانید و بعد از آن بسمرقند و از آنجا بهراة و در سنه تسع عشر و سبعمائه روی بعالم آخرت آورد از تصانیف شریفش صحیح بلاغت آئین مولانا فصیح الدین حاشیه بدایه حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح ماته عوامل و حواشی مختصر و مطول و غیرها بسا بقا و میان فضلا مشهور بود و طلبه را در مطالعه آن رسایل فایده تمام روی مینمود امیر بر هان الدین عطاء الله در شهور سنه اثنی و ثلاثین و سبعمائه در گذشت و مولدش بود بدار السلطنه هراة آمد بتحصیل علوم مشغول و بمانند ک زمانی بتکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود در علوم عربیه و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه شریفیه سلطانیه و مدرسه رفیعه اخلاصیه بمهمت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رساله قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این مقطعه در صنایع و بدایع و صنعت تسمیط مذکور مقطعه تسمیط که در حاصل جهان بار و نوائی کامل ز فقر اتفاق شامل ز عدل خسرو عادل شه غازی که در سیجاء جوشید پیدا هزار اسما شود از نام او اعدا چو در وی خائف و بیدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل و امیر عطاء الله را در اواخر اوقات حیات دیده ظاهری از رویت اشیا عاطل گشت و از بلده فاخره هراة بمشهد مقدسه رضویه علی ساکنها بالتحیه رفته در اواسط شوال سنه تسع عشر و سبعمائه در گذشت شیخ جلال الدین بو سعید پورانی بنبیره مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بمتعلقین خاطر عاطر تر بگانه نفس از سایر شایخ زمان ممتاز و مستثنی مینمود جود و سخاوت انجناب نهایت نداشت و بهمواره در رعایت خوشنودی همت بر صیانت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور بصفت باتجناب بطریق ارادت و اعتقاد سلوک مینمود و هر سال بگید و نوبت بهورا ان رفته در باده وی سیر نظط

شرف الدین احسان کامی می آورد و با محمد خان شیبانی حضرت شیخ را مصادره و مواخذه نمود و چنانچه دیگر در دار السلطنه هراة نتوانست بود و بولایت قندهار شافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی وعشرین وستمائه بدنیا نام افتاده در گذشت **سید نظام الدین سلطانعلی الموسوی** باظهار زهد وتقوی وارشاد فرق زیادا بغایت مشغوف بود و پیوسته جمعیت سوانح جمعی از مردم آنجا را گرده و واقعات تقریر مینمود و بنا برین بخواب بین مشهور گشت و در زمان خاقان منصور بواسطه وفور التفات آنحضرت پایهٔ قدر و منزلتش را مثال و قران صد گذشت و پسرش سید فضل بصفت فضل و وقوف در نظم شعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چند گاه بحمایت پرسش رخوت میکاشت وفات سید سلطانعلی در شهور سنه احدی وعشرین وستمائه دست داد و انتقال سید فضل بعد از پدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم یعنی در تاریخ فوت سید سلطانعلی فرزند قطعه سید عالی نسب سلطانعلی آنکه کلفتش خرد زنان اهل یقین را میر ابراهیم جوان خواب بینی شوه بود سال فوت اوست میر خواب بین **خواجه صفی** ولد خواجه نعمت الله قوستانی بود که چند گاه بوزارت سلطان بعید قیام مینمود و انجناب باصفاء ذهن سلیم و ذکاء طبع مستقیم از سایر شعرا رتبه و مقدم و ممتاز بود و در سنه ثلث وعشرین وستمائه بدیع الزمان میرزا میکاشت و دیوان غزلیات انجناب مشهور است و این مطلع و دو آن دیوان مسطور که مطلع لبسی خود را دراب دیده چون ماهی وطن دیدم که تا مهتاب لغزش بگام خونشتن دیدم وفات خواجه صفی در شعبان سنه احدی وعشرین وستمائه اتفاق افتاد و جنازه بمقبره ماه وسال بدگو بسیل طبع امیر سلطان ابراهیم یعنی این ترکم آغاز نهاد قطعه چون صفی آن حکیم خرد را مردم دیدار اجل کشت نهان چون انجم پرسید دل ازمن که چه آمد تاریخ گفتم زبرات آمده رو زد دوم **شیخ فصیح الدین محمد** ارشد اولاد تاریخ زین غلطین جوانی بود و مدتی مدید در سرخس بحد خویش ریحان و بقوی نشسته بصیانت صدر و وار و قیام مینمود و در سنه ثلث وعشرین وستمائه که سن شریفش قریب بهژده بود در گذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین بمدران مزار مدفون گشت **امیر نظام الدین عبد القادر** در سلک اجلهٔ سادات و علماء و اعاظم افاضل و نبقاء انظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیهٔ نفش اعاده بر حاشیهٔ صغیر طلبه میگاشت منصب جلیل القدر نقابت و امر قضا بملکت مزاسان مدتی مدید متعلق بانجناب بود و در تحمل این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود و فات در سنهٔ خمس وعشرین وستمائه اتفاق افتاد و قطعه تاریخ آنوا قطعه باین رباعی زبان برگشاد رباعی عالمی بسی که بود در دین فاخر درعلم یگانه و در فضیلت نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر سید القادر **مولانا باقی** از فرقهٔ حضرت اشرف الاماجی مولانا عبد الرحمن الجامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعرا در زمان کوی تقوق میربود اکثر کتب خمسهٔ شیخ نظامی را مانند لیلی ومجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرد و در برابر سکندر نامه نظم نامهٔ مثنوی نظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نمود اما توفیق اتمام نیافت و گذشت سنه سبع وعشرین وستمائه بعالم آخرت شافت مولانا حبیب الله معرف که فصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات انجناب گوید قطعه از باغ دهر باقی خوش کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش وصد طرب جان داد در برو ضهٔ پاک رسول گفت روحی فداک الضیم العجلی لقب رفت ازجهان کسی که بود لطف سخنوران و آشوب ترک وسوز تجم قدیمهٔ عرب تاریخ فوت او طلبیدم بعقل گفت ارثناء شهان شه شاعران طلب **امیر رضی الدین عبد الاول** مدبر رکوار ش میر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والدهٔ ماجدهاش در سلک بنات کرمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق منوج انظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و عفاف تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در غنفوان اوان شباب از تحصیل فارغ گشت و در سنه ثلث شریعه عشرین و ستمائه بمدرسهٔ بدیعیه مدرس شده پایهٔ قدر و منزلتش را مثال او قران در گذشت و چون جمل سنه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب سه شنبه نوزدهم دی حجه سبع وعشرین وستمائه از عالم فنا بدار بقا رحلت نمود پدر عالی گهر میر نور الدین محمد امین که سن شریفش ربعها و عجا و بود وا رشاد به انجوانمرد حامل نور و حارث محنت اندوز اتفاق کرده بوزاری و نالهٔ و اشک باری ماوج فلک رکاری رسانید و یعقوب مثال بر فراق آن عزیز مصر فضل و کمال در کوشهٔ بیت الاحزان مکان و ظلال نشسته زبان حال و قال مجنون مقال الاصفهانی یوسف کو یا کرد اینه و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مغارقت فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه او قات شریفه مصروف داشت مرقبش گشته در اوائل ربیع الاخری سنهٔ تسع وعشرین وستمائه رایت عزیمت بجوار

خواهرزاده

مغفرت حضرت عزت برافراشت این قطعه که نوشته میشود بخطاب جمل عمر است بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول قطعه سید فاضل رضی الدین که بود
زبده اولاد امجاد بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبده آل رسول و این راعی
مخزن اسرار شاه رسال انتقال امیر نور الدین محمد امین راعی از حکم قضاء حضرت سبحانی چون میر محمد امین شد فانی از سال و سه واقعه پرسید کسی گفتم که
اوایل بیع الثانی قاضی اختیار الدین حسن والد قاضی غیاث الدین بر حق بود و بود فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و بستی می نمود و در راه قابلیت
جوانی از مولانا زاده و محو کمالات پدر السلطنة هراة آمده بتحصیل علوم دین پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات
ماموریش بها اهمیت ساخت و در فن انشا بشهرت و تمامی صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور منصب قضا سر افراز شده پایه قدر و منزلتش از امثال
و اقران در گذشت بواسطه کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی قضاة دار السلطنة هراة اختیار و اعتبار بیشتر یافت و پرتو
التفات و عنایت حضرت خاقانی بمحاسب و منبعی پرتوجهات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت سپیدار ابو الفتح محمد خان سلیمانی تیز زبان منصوب
بود و بعد از گشته شدن آن بادشاه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمائه در مرض سوء القنیه در گذشت و در مقبره
ترتیب بقعه آباء اجداد خود مدفون گشت از نتایج اقلام مفتاحت ارقام قاضی احمد یار الدین اقتباسات و مختار الاختیار در همیان فضلاء روزگار مسطور است
و در تاریخ منهری که از نساک مرام امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور قطعه اهمیت برنگی شد منبر نیکی مشکل کز غایت ترفع عرش
سر کشیده هر کز کسی ندیده منبر نیک مرد تاریخ شد همان کو هر گز کسی ندیده شیخ نور الدین محمد در سلک اتحاد و قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین
خوافی منتظم بود و مشار الیه بر بدایت قوی و فضول کمال از علما زمانه و متمنی می نمود از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب تحصیل
علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار گزینش پذیرش بمصنفات احوال طلبه علوم مرافقت کوشش جوش ملا مذه از نتایج بحر خاطر فضایل
مآثرش علمای نکات و دقیقه جو اهر دقایق انیقه گرانبار گشت و پایه قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تحرز و فنون درس و فتوی از امثال اقران
در گذشت و اکتساب مدتی بعد در زمان محمد شیبانی خان صفوی سمت شیبانی خان در بقاع نفاع بلده فاخره هراة به منصب تدریس منصوب بود و در اوان
دولت شاهی بنا بر تعصب مذهب بستن زبان طاعنان بسیار فضال حال بسبب ابواب سفر بر روی روزگار بها بیات آثار گشود و در اوایل سنه ثمان و عشرین
و تسعمائه از وطن مالوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنة هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نمود و بمنصب ولایت کرمسیر و قندهار شتافت و شرف
ملازمت حضرت خلافت پناه ظل السلطنة و الخلافة محمد بابر بادشاه در یافت و چند گاه در ظل عاطفت آن بادشاه عالیجاه بوجب دلخواه اوقات
گذرانیده و فی جمادی الاخری سنه ثمان و عشرین و تسعمائه در بلده کابل بعالم آخرت خرامیده و علما را بداغ سوگش نشانید شیخ زین کرا اقسام فنون بهره مندیست
و اخیرا بمثابت لطف طبع و حسن خلق و لطافت گفتار و محاسن کردار بی شبه و مانند دران آستان معدلت آشیان سریر دولت و منظور نظر الطاف بادشاه بانه بوده در سر انجام
مهام فرق نامرعی و اهتمام مبدع ال سپدار دود در ابتهاج عمیمات خواص و عوام لوازم احتشام و اظهار ساخته تخم محبت در فضاء خواطر میکار و عظمه
کلف بادلش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شباب و کنجینه دل گوهر بارش مخزن دقایق موثقات او لو الالباب بلبت شیخ ابو الوجد قادری
خال جمال این دودمان و صاحب کمالست و بوفور فضل و عرفان سمر آمد ارباب وجد و حال و انتساب ولد شیخ وجیه الدین است که مضمون آیت عنایت
آمین وجهها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین بر وزارت خجسته صفاتش صادق می آید و مدتها در دار السلطنة هراة در تجاوزه بلده و نعوق می متمکن بوده و هر گز دم
از جاده سنن سنیه نبویه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیه بیرون نمی نهاد و شیخ ابو الوجد غایت درویش دوستی و وفاداری مشرب است و کاهی بعلم اشعار لطافت آثار
اشتغال نمایاد این مطلع از نتایج طبع شریف اوست مطلع چو بر خود کشی از سینه ام کلدار بیکان را مرا دل داده کرتا مردانه در راهت دهم جان را و انجمان
حالا در سنه ۹۴۲ سمرقند است تا حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولت خواهی بجای می آورد و انواع مواید کثیر الفوایده نواب درگاه خلایق پناه بهره تمام دارد
مولانا صدر الدین محمد در سلک فضلاء زمان و اکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزگاری موصوف بوده همواره بمحبت راسخه
علوم مسکار دو در علوم شرعیه سیما فقه حنفی غایت مهارت و در سایر فنون عقلی و نقلی سمر آمد اقاضل زمانه ان سنوده مآثر و تحصیل انتخاب در درس مولانا معز الدین شیخ
حسین و مولانا زاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود سرشوقی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی التقاء افتاده در این

اچم بسنه دی حدا و حلی شیخ زاده
زمان اولاد و بیا مرحوم و ع

و درین اوقات در مدرسهٔ غیاثیهٔ و مدرسهٔ اسلامیهٔ بواب و درس و افاده مرکشا و مولانا صدرالدین محمد برادر است **مولانا زین الدین محمود** و مولانا زین الدین محمود در ایام دولت شاهی بواسطهٔ بعضی اغراض جاه و وطن اختیار کرده انه دارالسلطنه هراة قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت سیستان و قندهار آورد و حالا در قندهار بامشغول عبادت اوقات میگذراند و طلبه را از ینابیع طبع نقاد خویش مستفید ساخته مرام افاده و نظم پیرساند عارف صاحب کمال **شیخ جلال** بواسطهٔ هدایت ازلی در صغر سن از روش والده ماجده خواجه محمد بن عبدالملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده بهمت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بحباب هدایت مغفت مولانا شمس الدین محمد روحی روحه الله داده بعد قدم اخلاص تتبع طریقه مرضیه نقشبندیه پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضلاء باطن خرقه و مباشش از انوار شوحات الهی صفحات اضاءت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ نعماء الدین فضل الله ابوسعیدی که در آزمان در سایهٔ سپهر اجوردی مثل و مسالک نبود بدارالسلطنه هراة تشریف آورد شیخ جلال با جماعتی شوق بجناب خود کشیده و با ابوسعید در دوشیخ جلال هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانیده و بعد ازان بوطن مالوف مراجعت فرمود و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هرات مسجد جامع مقابلهٔ مکتوبت بوضع و تصحیح خلایق مشغول و بنیاد بر دلستان نموده و رشاد و نشر سبای رشته لبان بادیهٔ ضلالت را بآب حیات هدایت میرساند مولانا **قاسم علی** از جملهٔ علماء کرام است و بکرم ذاتی و سخاوت جبلی اعتبار تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل نشو و نما بموازره همت بر اکتساب علوم محمودهٔ و مفهوم میگمارد اصنعت زرگری بر زرگری میرغایت صاحب و قوفست و بصفت زیرد رشاد و صلاح و صدا د موصوف و معروف بلکه ازدان حج الاسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام فایز گشته و از کمال سلامت بعض تعلم اندیشه عیر نقش خیر خواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و انجناب در زمان امیر خان موصلو در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بحکومت مشغول بود و بنیاد رسته عار ملک سلطان محمود از وطن سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود و تا غایت در آنولایت ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و مدرسی متمکن **مولانا شمس الدین بردعی** در زمان خاقان منصور از وطن اصلی هراة آمده آغاز بتحصیل علوم نموده و در اندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرموده و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری منصب تدریس منصوب شده و در شهور سنهٔ ستة و عشر و سبعمائة از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شروان باقاده قیام مینماید **مولانا اسمعیل تبریزی** در علم و کمال از اقران مولانا شمس الدین بردعیست و نیز در سنهٔ مذکوره از هراة بجانب آذربایجان رفت **مولانا حاجی محمد تبریزی** در سلک علما محقق و فضلاء مدقق انتظام دارد و در سنهٔ مذکوره از دارالسلطنه هراة بجانب ماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبیدالله خان شده منصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چندگاه دست از کفالت آن شغل باز داشت و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید **مولانا عصام الدین ابراهیم** والد مولانا عیسای اسفرایی است و نبذه از حالش عصام الدین او دو خوانی که صدر سلاطین محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین را بر اهم منبطف طبع و حدت ذهن و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون مفهوم و منقول سرآمد علماء عالیشان است و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده مایهٔ ترقی فرموده و در مدرسهٔ شریفهٔ شاه رخ میرزا مدتی کشته ابواب افاده بروی مردم گشاده و در ماه رجب سنهٔ ستة و عشرین و سبعمائة بواسطهٔ حدوث بعضی از امور که تحریر آن مناسب بسیاق تاریخ نیست از دارالسلطنه هراة بتجارا شاقت و حالا در آنولایت متوطن است و از فوز انعام و احسان عبیدالله خان محظوظ و بهره ور میگردد **امیر کمال الدین عطا** الله سلسله الله و الفاسه عیسویه اش ملازم طوایف اکابر و اشراف ایام است و عبقه علیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد و خیر الانام ملوح صفحه مهر منویش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش هبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ علیه اش بجواهر و انواع علوم مشحون و معمور و در کلمات در مخزن باطل محتشمه میاسش مخزون سرتحایل سوی ارشادش و جمال کمال طالع و شعشعهٔ آفتاب فضایل مضوی ارتفاع خصایص علوم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار عالم تنزیل طبع مشکل گشای دلایل جلال معضلات موقف مأویل نظم رزانش مظهر اسرار تحقیق ضمیرش مظهر انوار توفیق جمال دین مزین راهنمایش علوم شرع واضح ارکانش توضیح سایش گشته روشن رایان علم مشکل پسرفتن و انحضرت مانند عمر زکوا خویش امیر سید جمال الدین در علم حدیث فی نظیر آفاق گشته و الحق در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون یقینیه از همگنان بامتیاز و تفوق در گذشته سنهٔ اثنتین و ثمانین و سبعمائة در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه در گذشت حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در بقعهٔ مکنونیت در مسجد جامع دارالسلطنه هراة بتعلم هدایت ازلی نفوس ارشاد و تصحیح را لوح خواطر اعاظم اشراف و اکابر میگماشتند اما حالا بنا بر حدث غربت و کوشه نشینی بامتثال این

امور التفات نمی نمایند و تا می وقات مجلسه ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته مآثر و مکرمات اخروی منظور میدارند سلاطین انام و حکام اسلام با قدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر وفق همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغبال مقدم عالی مقامش طرق تقوی و اتقا مسلوک میدارند بدانچه متبادر اندیشه مولفات و مصنفات صفحات حضرت نقابت منقبت رضوانه الله تعالی و آل و اصحاب و اقطار آفاق شهادت تمام دارد و بی شایبه عمل و ادراک تغیر آن کتاب اغلاط ناصواب را در آئینه خیال ارباب محال شمار دو اولاد امجاد آنحضرت امیر سنبم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده اند ایضا در تحصیل علوم و فنون تتمیم علوم حدیث بکار زمانه اند و موجب یقین حضرت واقف اند ارادت بربانه در حضرت مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم و رسوم اقامه قیام نمایند و زمره از طلبه علازمت آن درس نموده از نتایج طبع نفاذ و انجناب مستفید و بهره ور میگردند خواجه عبد الرحمن والد ماجدش قاضی خواجه کلان سالها فرمانروای در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بنا بر فرمان خاقان منصور بفصل قضایا اشتغالیه میپرداخت و قاضی فاذا لحکم بود حسنات قوی علما و اسلام بسر انجام عمر و آن مباحث و حساب خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال منصب قضا مضبوط گشته قائم مقام پدر بزرگوار خود بود و در مدرسه کوهرشاد آغا بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از فضلا م علوم و انواع فضایل بهره تام دارد و با توسط تحمل حلم و تواضع و عدم مساعدت بخبث و طباع و درین ایام در نکال پریشانی و میسانی اوقات میگذراند مولانا شمس الدین محمد الخفی بمناسبت طبع و لطافت ذهن بتحقیق مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و مفهوم تمثیل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار میگذراند و از شرایط امانت و دین داری دقیقه تمام نمیگذارد و تدریس یک صفه از مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه متعلق بانجناب است و اکثر طلبهٔ السلطنه هراة بآن درس تردد مینمود و از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند خواجه ضیاء الدین میرم پدر عالی گهر خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه فضل الدین محمد گرمانی بود و سالها بوزارت بعضی از حکام و سلاطین قیام مینمود و انجناب از جانب مادر برادر امیر سلطان ابراهیم متولی است و بلطف طبع و حدت ذهن ناظم مناظم فضیلت و حروفی در علم سیاق تمهارت تمام دارد و همواره بثبت و ضبط مهام دیوانی مکارم و مهال فراغ نهایت مشغوفست و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف اشعار آبدار خواجه میرم بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیتش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته شده بر السنه و افواه مذکور و ثبت بالرحت العقش ماه را مطلع خورشید سحر کاه را مولانا کمال الدین شاه حسین کاهی در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل مشغول گشت و بپایهٔ قدر و منزلتش در نظم نثر و متمام فضایل روزگار آراسته گشت امیر نظام الدین علیشیر با انسبت با نجناب بسیار بود و همواره با ابواب انعام و احسان بروی سرور گارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبهٔ وبه توطن دارد و از تمرز راحت بمنت برکسب و جه معاش میگذارد این مطلع از منظومات اوست که مطلع چه سان بود شب غم روز من چنان باشد مدرک روشن است شب چنان باشد ایضا این بیت هم با هم شباهتی از نتایج طبع بلاغت سمات انجناب است تمام زنده از انشاء ندای یا صنم عاقبت از نیشوی بار جای هم مولانا جلال الدین گاهی از جانب پدر بنیهٔ مولانا جلال الدین محمد کاهی است و از طرف مادر در سلک اخفاد خواجه زین الدین جوانی انتظام دارد و انجناب در اوایل حال بملازمت شاه غریب میرزا میگذرد و از موالید انعام و احسانش بهره و میگیشت و بعضی از اسباب که محرر آن لایق مسیاق کتاب نیست شاه زاده بوده از مرحمت معاف داشته جناب مولوی خیده کاه در اطراف بلاد خراسان بسر کردان و بیسامان و قات میگذرانید و چون آن مملکت در حوزه تسخیر نواب کامیاب عتبهٔ جنیه شاهی در آمد مولانا گاهی بهراة شتافته ساکن شد آقای بجالش پرداخت بنابران در شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه قصیده شهر آشوب در مدحت قاهی حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و اعیان هراة در سلک نظم کشید و آن ابیات بعرض امیر خان که در آنزمان والی خراسان بود رسید بسبب بعضی از نواب بقطع دست و زبان مولانا گاهی حکم شد از غرایب آنکه با وجود وقوع احکام جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق بزبان نظم اشعار حده و بنزل میگذراند از ابیات قصیده مذکوره بیت اولش بخوانطر و بثبت افتاد و بیت عرصهٔ شهر بری خوش بهر خضرت درگاش باشمئه خورشید کلیز راست حافظ علی والد مولانا نورالدین محمد گویاتی است که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و اسناد ی ابوتراب میرزا منصوب بوده حافظ علی نیز بحدت ذهن و جودت شعر موصوف و اگر خطوط را خوش مینوشت و در علوم عروض و صنایع انشاء مهارت بسیار دارد چنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید است که مطلع حریم حرمت کوی تو جنت ابرار سمیم گلشت موی تو راحت احرار و در صنعت مطلب

مقطوعیست که سکندر این صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده که مطلع داد ما را درد و درد آرام او و درم آرامی و وی ما را مراد و در صنعت مقطوع و موصول بده حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحه بیان کاشته که رباعی ای در دل آرام رزه درد ت آذر حالت برخت برگل نامه تر حضت بلب شکر کشن شک متن حشمت عهر شیم کیسو عنبر و این رباعی و دیگر نیز از جمله منظومات حافظ علی است رباعی در وقت تحریر که زنگ و لاله شکفت مرغ تحریر نالهٔ کمان این سکیفت می نوش که بی نشئه بسی خواهی بود پرخیر که در خاک بسی خواهی خفت **مولانا حسنعلی** در سلک فضلاء فصیح زبان و مطارح بیان انتظام دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار سلیس هموار بنظم فرموده و از انجمله این رباعیست که جنه انعقاش برآتش رک دان کفته رباعی تا آتش عشقت بدل افروخته ام چون شمع همه سوختن آموخته ام ای آنکه دلی چو سنگ داری میکن حذر از درد دل سوخته ام **مولانا شهاب الدین احمد الحقیری** مطبع طبع و صفا در ذهن موصوفست و مهارت در فن شعر و معما معروف اکثر معما و لوات را باشتقاق مطالعه نموده و در تتبع و تصحیح معما رساله در غایت بلاغت بنظم فرموده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و درین اوقات همواره در مدح و ثنا حضرت مملکت پناهی حسب الالهی اشعار غرا بر لبوس بیان میکذارد و این غزل از انجمله است که غزل نازا غم تو بهم جان حزین بس است در تو موس دل اندوه کین بس است کر با توام نماند کمان وفا چه باک شد قسل من بتیغ جفا بیت این بس است کر بملکت تو دور شوم زار زار بیش توام بزمین بس است کو در حرم مباش ز آزادکی نشان داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است در سلک بندکان کمین بندکان خویش ره داده مرا شرف من همین بس است مارا چه حد انکه بکوییم جهت بسیم با سکان درش همنشین بس است زانشوب روزکار حقیری پناه تو ظل ظلیل جوار تو دین بس است و ایضاً این مقام با هم ملک از جمله ممتنعات انتخابست رباعی در بحر توست ای برج مطلع نور صد داغ بجان عاشقان بکور تمام ماه خویش نکاکی بنشه ران زلف کلاله داغداران مجور ک

مولانا نور الدین ملالی زیده شعراء زمان و عمده بلغاء دوران و فضلا بده و ادبیات و اکثر اوقات در کمال سلامت و طاعت بر صفحه ظهور می آید پرتو اهتمام انتخاب بر رساله مطلع مصفی از مسئولات نیز افتاده و بخود طبع و حدت ذهن در میان فرق تمام مشهار تمام یافته از تتبع اشعار او شاه و درویش و صفات العاشقین و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات بمشهور است و این مطلع کر نوشته میشود بر آنست و اخوان مذکور مطلع اینکه بیرسی سخن کان ماه را منزل کجاست منزل او در دلست آنرا بکو دل کجاست و این رباعی نیز از جمله منظومات انتخابست که رباعی آنی کر تمامت زنکت ریخته اند ذرات وجودت زنکت بخیته اند باشیشهٔ جانها نمات آمیخته اند ناهیچ تو صورتی بر انکیخته اند **مولانا لالی** بفصاحت و بلاغت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف و میان اشعار او نامه همکارم اخلاق و محاسن آداب معروف پیوسته از حریم ضمیر صافی لالی اشعار لطافت آثار تتبع مسیار و بتتبع قصیده و غزل مشتمل از سایر اقسام شعر جریان پرداز و بخلاف سایر اهل سخنان الدلی مع المطبع از منظوم داشته از انجمله طبع پیوسته اصحاب متمایز و طبعش از نظم شعری که شعر با تمنی باشد متحد بوده بر کزیده بطلب بکشاید قصیده بال مرصع ابتدا نموده و الحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و بصنعت اقوال قصیده نه لؤلؤ نیست کر ابیات خوزد بسی رنج و تاب دلو بلمع من ما بدر آمد چاه یوسف کلبه بزین کرد در ایجای صبح پیر بن صبر جاک راز دلش فاش کشت بر سر بر بخمن داد بزلال سپهر طرفه ترکی زهر طرفه که شد هم تیغ بر کف او نیز این مطلع نیز از جمله منظومات اوست مطلع کجا بی کرد با دور خار خار سعیئ جا کم مکر روزیکه کیرد دامنت خار سر خارکم **مولانا مجنون** ولد مولانا کمال الدین محمود فقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت در ویش و بیک و فانی منسوب و اشعار سلیس هموار ما اتفاق می افتاده این مطلع غزل از انجمله است که مطلع سوخا نودی من اول شب خاتم حسن او خاتی کرد دنبال ضایع ساختم و این مطلع قصیده نیز از جمله منظومات اوست که مطلع فیروزه سپهر از نکشترین دست روی زمین تمام بزیر نکین دست **استاد کمال الدین بهزاد** مظهر ابداع صورت و مظهر نوادر هنر طرفه مانی فرشی نامج آثار مصوران عالم و بنان مخمر نمش حاکی صنوران بنی آدم بغیب موی قلمش را و استادی جان داده بصورت جمادی و جناب استادی همین بر تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر این مرتبه ترقی نموده و حضرت خاقان منصور را نیز بانجناب انتفات و عنایت بسیار بوده حالا نیز آن مادر العصر صانعی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و همواره از عاطفت بی نهایت حکام اسلام ع بی نهایت نهایت میخواهد بود **مولانا سلطان محمد بن مولانا نور الله** عدیم النظیر در نسخ تعلیق نویسان زمانست و بحسن کردار و لطف کفتار زبده اعیان دوران **مولانا سلطان محمد خندان** ماه وجود حسن خط لطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب معروف و حالا در بلده فاخره هراة توطن دارد و کاهی بهمت بر کتابت نسخ شریفه بکار دیج توفیق می

شوق ۲۵

حال و باد پوشیده نماند که در زمان خاقان مغفور از طبقه فضلا و اهل هنر و طایفه شعرا و مردم دانشور در دارالسلطنه هرات و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن و بنده و در سایه تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت میگذرانند و ذکر مجموع ایشان موجب بطوالت و اطناب و امتناب ازین معنی شیوه ستوده اولوالالباب لاجرم خامه سخن گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمه از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد بالطاف عطوفت استعطاف نموده دولت محمد خان سپهسالار را در ولایات خراسان بر طبق عرض عهد متوفی کار سپاه است در پیش قلم گشته لکن قوت تحریر کم باد الطاف الهی بر هم خامه توفیق یاد یاور هم نادیم این داستان را باختتام رسانیم و بگیر حسب المرام

گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا کورکان در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

بر مرآت ضمیر انور عقلاء و انور حقیقت آیین متصور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که همچو در کارخانه لوهیت صفت وضع می پذیرد نمونه آن در سر کار سلطنت صورت وجود پیکر دلیل همچنانکه ذات بی مانند حضرت حداوند جل جلاله از همه جهت مشارکت منزه و مبراست همچنانکه ذلیل همت پادشاه نیز عجب مساهمت یابد و معرا باشد ماسایه وجود فائض الجود جهانی تواند بود و کما یجب و ینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی سزد چو خدای جهان یکی است و اگر بخلاف این معنی رود مثل دو شهر و دو کشور در دارائی غیرت و لشکر خواهند کرد شریک باشد هر آینه بطبق آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسبق الحال اهم ملک و مال اختلال یابد و سر از رقعه فساد بر و جنات احوال فرق عباد و اطراف بلاد مابدیع عوغا بود و پادشاه بنده و ولایتی تحقیق تصلح سلطان فی غمد واحد و این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان مغفور مختصر انما شاء الله این دعوی شرح واقعه آنکه چون شاه ولایت پناه خاقان علی مکرمت و اکرام ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان مغفور باز پرداخت مشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را مستقلا مصدر منصب سلطنت نماید یا آنکه میرزا مظفر حسین را در این امر با آنحضرت شریک گرداند انجمنها ساخته بعضی از عقلا که مزید فراست و کیاست از امثال و اقران میبایست داشتند بالقلم لطف تقریر بر لوح خاطر تمکین نگاشته اند که سلطان بدیع الزمان میرزا اگر اس و اثاث ولادا مجاد خاقان مغفور است و جبلت بی حمیتش ریشه اساس نکرست و احسان مغفور باتفاق اما پادشاه پادشاه و سلطنت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را ماوسلم دار و ماسایر شاه زادگان که در اطراف ولایات با ایالت اشتغال ارند بقدم اطاعت پیش آمده حیال استقلال از سر بین خواطر نگذارند و در مرو از مرد مکوته نظر این رای را نپسندیده و جانب تفویض گزینه گفته مناسب چنان نمایند که هر دو برادر و بموافقت یکدیگر متصدی امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا بین الجانبین بمعایبت اهل جنابت صورت مخالفت روی ننماید یکی از ممالک محال بدو مملکت نماند مصراع آسی باتفاق جهان بتوان گرفت و درین باب قال و قیل بسیار خواند طویل الخ همیده مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والده مظفر حسین میرزا بود و اعتبار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد بدق بر لباس حضور ضمانت میرزا علی بیک اصلا با همدیگر راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا مستقلا مصدر منصب پادشاهی باشد و چون دران وقت اکثر لشکریان مهد علیا مشار الیها و امرا بر لباس بودند جانب شرکت ترجیح یافته و در مرو جمعه از جمعات اواخر ذی حجه سنه احدی عشر و سبعمائه در مسجد جامع دارالسلطنه هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده شد و اصدار یک سکه اسامی ایشان را نقش کرده و جهت تکلفات بدان تزئین گشت و بوکالت و محرمات آن بلده فاخره رالحب جمیع بقبیله موده بعضی تعلق بمیرزا بدیع الزمان میرزا گرفت و بعضی بدیوان مظفر حسین میرزا بعضی خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در بخشت تصرف داشتند بر همین قیاس قبوض و ضبط بعضی از موقوفات ممالک محروسه در جریده صدور بدیع الزمان میرزا شد بعضی دیگر در حیطه تصرف صدور مظفر حسین میرزا در آمد منصب حکومت و وزارت و حکمی دارالسلطنه هرات از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا بامیر نظام الدین تحقیق طغای تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوتکناس حکم مظفر حسین میرزا در آن منصب باوی شارکت جست و محمد کلوبنیات امیر تحقیق محمود مرتبک باشارت امیر یوسف علی بامیر تحقیق منصوب گشتند و امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک امراء بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین شد و نام اختیار حصار بتوزبان مظفر حسین کورکان در قصبه دایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امراء و وزراء خاقان مغفور انتظام سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین کورکان شتافتند و طاعه هر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه حاجی محمد قصابی و خواجه ملک ناصر الدین قوتی در دیوان بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان خواجه معز الدین حسین خواجه

حاشیه ۳

و خواجه کمال الدین محمد مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعده مستمره بمسود اوراق و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد فایض دخل کردند و جهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنه هراة بمدارائی رعیت و سپاهی قیام نمودند و بموافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق کشودند اما چون این خبر بمسامع شاه زادگان دیگر رسید بزبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات بر ما رتبه تقدم دارد باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت ما را بغیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا درین امر با آنحضرت شریک و سهیم شده متابعتش ما را ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که بود خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضه اقتدار بیگانگان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر گرفتاری و بی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیک در قلعه اختیار الدین و فرار نمودن آنجناب بعنایت حضرت دلیل المتحیرین

خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را بوفور لطف و عنایت نواخته بود و بکمال مرحمت و تربیت سرافراز ساخته هم در دیوان مال و هم در دیوان تواجی مهر داده بود و مهم حکومت و داروغگی هراة را علاوه آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را روز افزون می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدار آنجناب بود و چون در بارگاه خاقان عالی تبار بجز وی کسی را بود اختیار بنا بر علی بدا آتش رشک و حسد که لازمه ذات اکثر ارباب جاه و جلالست در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امیر محمد برندق برلاس اشتعال داشت و بکلی همت متوجه آن بود که بصرصر غمز و سعایت نهال کامرانی بلکه شجره زندگانی او را پژمرده و بی طراوت گردانند و جویبار اعتبار و اختیار او را بخاشاک مذلت و ادبار انباشته زمام سرانجام مهام ملک و مال بقبضه اقتدار در آورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوائل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت عصبیت زبان طعنش گشادند و درین نوبت سخن ایشان تاثیر اقتضا داشت بسبب اقرب در تاثیر آن تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امراء شاهزادگان در باب قرار امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قائم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان بتقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امراء برلاس مدد علت شده شاه زاده باتفاق امراء مشار الیهم و سایر مردمی که کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیک از روی اخلاص خدمت نمی نماید و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزدیک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هر چند حقیقت حال میدانست نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظه رضای برادر و بر التماس بآن امر همداستان شد و همدران هفته که بر تخت پادشاهی نشسته بود بگرفتن او فرمان فرمود و در باغ جهان آرا در مجلس کنکاش امیر مشار الیه مؤاخذ گشته از روز دیگر در یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون مهمسازان تقدیر میرزا از قصر سپهر مستدیر بنهانخانه مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرا بقلعه اختیار الدین بردند و بامیر درویش بیک سپردند و همدران روز امرا و دیوانیان هر دو سرکار نواب جناب امارت مآب را مؤاخذه و مصادره کرده بتحقیق یراق و جهات او مشغول شدند و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیک اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادگان را روی نمود زیرا که آنجناب از حیثیت یراق و استعداد و نوکران شجاعت نهاد از اکثر امرا و ارکان دولت امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او صفت هباء منثورا گرفته ملازمانش که عدد ایشان با پانصد میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بنشست بکلی همت بر تخلص خود بست و در آن باب فکری بصواب اندیشیده یکی از دوستان پیغام کرد که طبقی حلوای قند بخته مخدرات در آن تعبیه کند و بقلعه فرستد و آن شخص بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن حلوا را بزمره جمعی که متوکل او بودند فرستاد و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم تیقظ و انتباه نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در نیمشب با یک رکابدار یوسف نام خود را از دروازه قلعه که بجانب بیرون شهر متصل بازار است رسانیده و بطناب پایان رفته بر اسپی در رفتار که بعضی از ملازمان او تیار نموده بودند سوار شده و از برق سرعت سیر سبقت ربوده روی توجه بمشهد مقدسه رضویه آورد و صباح

روز دیگر که محافظان قلعهٔ اختیار الدین چشم از خواب باز کرده از امیر محمد ولی بیک اثری نیافتند و خبری نشنیدند در بحر حیرت افتادند و امیر درویش بیک بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قایم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود پیموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت و اقبال تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسپان گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور همت آن شاهزادهٔ مظفر لوا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در هر دو دیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که امرا و دیوان توابی و مالی بی وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد بفراغ بال بنوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید و زبان حال و قال بشکر قادر ذو الجلال گویا گردانید **ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون و شکست یافتن بضرب تیغ امیر شجاع الدین ذو النون** ارغون در آن اوان که خبر انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالهای فراوان انتظار آنچنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بغارت و نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود در از مرو رود گذرانیده در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنهٔ اثنی عشر و تسعمائه کیفیت اینحال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دار السلطنه هراة است بنابران خوفی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بر آن گماشتند که بعضی از امرای عظام را با فوجی از لشکریان بدفع شر ایل امان نامزد فرمایند و قبل از آنکه از ارکان دولت کسی متکفل آن خدمت گردد شیر بیشهٔ هیجا امیر شجاع الدین ذو النون ارغون با ده دوازده هزار نفر از سپاه غور و ساغر و قندهار و زمین داور در اواسط ماه مذکور از طریق هراة رود بظاهر هراة رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت انتما قاصدی بمعسکر شمال و صبا نزد امیر ذو النون فرستاده بود و او را بر توجه بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذو النون بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا دریافت و کیفیت آمدن ایل امان و اوزبکان را بکنار آب مرغاب معلوم نمود بیش از آنکه چند روز از رنج راه برآساید میرزا سلطان بایزید برلاس را بخود ملحق گردانیده بجانب مروچاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول آن امیر بهرام قهر وقوف یافته براه چول زرد علم عزیمت برافراشتند و امیر ذو النون متعاقب بدان بیابان در آمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قرب صد نفر را از آن جماعت بر خاک هلاک انداخت و شصت هفتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایهٔ سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود مقارن آن حال اولاد امجاد آنجناب شجاع بیک و امیر محمد مقیم از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساطبوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند **ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقابله و مقاتلهٔ شیبانی خان** چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملک جاودانی وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع بر کیفیت حالات آن ولایات شخصی را که مولانا ختائی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه هراة فرستاد و مولانا ختائی در النگ باغ جهان آرا تقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان نموده پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصهٔ سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرایط اطاعت و بجای می آورده اند مناسب آنکه شما نیز بسنت سنیهٔ پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزید تا عرصهٔ مملکت معمور و آباد ماند و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان چون میدانستند که غرض شیبانی خان ازین مراسله چیست جواب آنخان و رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان قلیجاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود در رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلدهٔ مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایا شهر را ذخیره نمانده و فقدان قوت قوت سپاهیان را بسرحد عدم رسانیده امید آنکه حضرت باتفاق متوجه این حدود گردند تا شر لشکر اوزبک اندفاع یابد

یابد بر پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمظفر منظر حسین میرزا بعد از استماع این خبر با مراوا رکان دولت طریق شورت مسلوک داشته خواطر بر مقابله و مقاتله پشیانی خان قرار دادند و محمد قاقا صد ان جهت اجتماع شاه زاد کان با طراف دیار خراسان فرستاده و اوایل ربیع الثانی سنه مذکوره از دارالسلطنه هرات بر ایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ براه افتاده واز کرد مراکب مواکب چهره مهر و ماه را ستره ساخته و روشنان سپهر را خیره ساخته نظم روان گشتند شاهان کوکبش سپاهی بهایت از پس و پیش شاهید آهی کشته زخم ظفر در خدمت و اقبال بدم و چنان نواخی جهان و خران از عقب مواکب کواکب مراتب ایشان همگی گشت انبوه لهجس میرزا با لشکر بصرت اثر متصل سپاهی بکثرت چو اعداد اخر از بلده فاخره و مرو شهجان آورد و دیده و دیدار سلطان بدیع الزمان میرزا را کرا زیجه جشتی از وی بر کرد بود جوزه را نوره و ابوالمظفر حسین میرزا بر جنه در سلطنت دارالملک با سلطان بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از ابوالحسن میرزا خورد تر بود او را بتعظیم نمود و بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم مبانات و شاد و فتوح بافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول بر کنار آب مرغاب ابن جهن میرزا از قاین و امیر سلطان علی ارغون از زمستان و سایر امرا و لشکریان ممالک خراسان معاقب و متواتر بمعسکر جاه این پیوستند نظم رسیدند به طرف سروری بهر یک طارم شده لشکری بگون حد و تنگ بسته میان کشاده بجمع سلاطین زمان و بعد ران تا م کنار مرو رود و بمضرب جیحون نظم فرود و دیو و زیر و زیاشاید همین میان جهت سلاطین خراسان بطلیعه و اخوان و ستان می آورد و ناگاه دستگر جمعیه مقال بدیه گاه اقبال آل سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و بشارت طلوع اختر جاه و جلال آن فاتح عنایت ایزد متعال رسانید نعیق جغد نشر ضعف عدو و مهمیت جوم حضرت علاقت نیا و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان ممالک جهانبانی و امرا و ارکان دولت تافت نظم مژده اجمال کرسیحا نفسی می آید کز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد رسی می آید کفشار عقد پیشانی پادشاه عالیجناب لبسلاطین خراسان و رکنار آب مرغاب دران اوقات که لفظه کوس شوکت و سرافرازی و طنطنه پرده دولت و برز مسازی و سپاه محاس شاهزاده مؤیده غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق مشهور گردیده کیفیت محاربات و محاسن صفات آن پادشاه فرخنده صفات باستیصالی خان اهل عرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید بود فرو کیاست دانست که بضرب کوکب جاه و جلال اکسیر و ریاض سلطنت و اقبال را علی در جه کشور کشائی و استقلال طلوع خواهد نمود سر نجه عنایت ایزد متعال ابواب جمعول انواع امانی و آمال بروی روزگار فرخنده آثار او خواهد گشود بنا علی هذا بتاسید فضل و لطف سبحانی و تایید صمدانی بر آن نظام داشت بر تهم سالمت بگلال فرستاد و بزبان مودت و حسن اتحاد پیغام داد که تسخیر ممالک ماوراء النهر و آمانی بقوت بازوی مصادمت و مراقبت شمشیرات و تسخیر مطالب و مقاصد دو جهانی باستظهار مظاهرت و مواقعت مقرر و حضرت پادشاهی مرا شاه فرزند دلبسند و برادر یار و یاران جمجمه است باید که در رفع هیبا و مخالفان طاغی و دفع غواة و فساد و شنان باغی طریق اتفاق مسلوک دارد و طریقه کاکی و وفاق مرعی نگذارد تا بیگانگان مجال مداخلت در ممالک محروسه نیابند و پیش ازین در بلاد ما و مصارف ما و سرا النهر بخت اهبت و جهانبانی دخل نیابند و چون سنه اصفهان پیام پادشاه عظیمه محل رسید و این سخنان سنجیده را بموقف عرض رسانید آنحضرت بمضمون کلام انجاز انتظام او آن صمیم تحیه مجیبه باحسن مهما علی موده سنه اصفهان را بانعطاف و انصال بالتفات پادشاهانه مخطوظ و بهره و رساخته بمزید عنایت سلطان حسین میرزا افزود و در آن شاهجا کیر میرزا بانعطاف پادشاه مظهر لطف و عنایت گشته از کابل بیرون رفته کابت آیماقی که در انجا بود بتوجه فرمود و بدان نوجه خاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که گلتران آیماقات سپه پیچند بطاعت جهانگیر میرزا در آورند و از مطاوعت ایشان بازدد بگر خیال استقلال نماید و ابواب خلاف و نزاع بر کشاید لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لواء عزائم و عساکر ظفر مآثر بجانب هرات بر خاست آید و چون شاه زاده بلوکب عالی پیوندد عزیمت سفر خراسان مصمم گردد انگاه پادشاه عالیجاه خاطر از اندیشه کابل بگلیه فارغ ساخته بمضاعفت نهاد و بود و بنده سروه ایشان بالطاف و عنایت پروری و مصنیت نموده بتاریخ شنبه احدی عشر و سبعمائه پای مبارکت در رکاب جاه و کرد و ان شتاب آورده بهضت فرمود و نظم باقبال شاه فرزون صفات رکابل و اندر سوی میرات مظفر بر این نصرت اندر سیار رفیق سفر لطف پرور دکار و چون گلتران آیماق باستماع اخبار نهضت موکب سپهر احتشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافته پراکنده بجانبی گریخته و بکلی باشاره و پشکش کلابنت پادشاه پیوندند و شاهزاده و میرزا جهانگیر میرزا جدید غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشینیان باصناف اعطاف و انواع الطاف مفتخر و سرافراز گشت و چون هوای حدود و مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه و افراحسان مشک فشان شد خبر نهضت

خاقان منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید بر ضمیر الهام پذیر گذشت که بکمین کمون میان اولاد آنحضرت مغفرت نشان صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی از ممالک ایشان بحیطهٔ تصرف ملازمان آستان سلطنت آشیان درآید بنا بر آن رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بدان صوب در حرکت آمده طی منازل و مراحل مینمود و بعد از وصول بولایات خاپوران کیفیت جمعیت شاهزادگان و امراء عالیشان در کنار آب مرغاب بتحقیق پیوست و خاطر عاطر آن پادشاه خیراندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان ایشان نماید و همت عالی بر آن سازد و بموافقت و مرافقت ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان ایلغار بطرف مرو و دامعطوف داشته جهت رسانیدن این خبر بهجت اثر ایلچی قرشتاب بر مرغاب فرستاد و چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر و اقبال از افق امانی و آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و نثار استعجال نمودند نظم بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فضل و کرامت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید و بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان میر محمد برندق برلاس و امیر ذو النون باستقبال موکب ظفر مآل پادشاه حمیده خصال شتافتند و در منزل درمام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق امتیاز و اختصاص یافتند و باعث تاکید قواعد عهد و پیمان آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته با معدودی از اخوان برسم استقبال از مرو جاق نهضت نمود در منزل گلباغان مشام جان سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آنحضرت ریاض خلافت سمت عطر گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل بتقدیم رسید و بس صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المحسن میرزا و سایر اولاد امجاد خاقان فردوس مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاهی را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمتگذاری سعی و اهتمام تمام نمودند آنقدر که توانستند قواعد اتفاق و یگانگی را باستیاری وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعداء ملک و ملت مشورتها کرده غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بیمن مقدم آن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجرد تحریک بنان متیسر نیست و تفصیل آن بسعی خامهٔ دو زبان ممکن التحریر نی و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آیین آن عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایات خراسان از تعرض اوزبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه و اتفاق آن مقدار امرا و سپاه فایده روی نمود نظم چو دولت عطائیست از کردگار نیاید ز بسیاری حیل کار بتدبیر دولت نیاید بدست ز تقدیر دان در جهان هرچه هست خدا در ازل هرچه تقدیر کرد بتدبیر نتوانش تغییر کرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه کریم حمید مجید

ذکر درآمدن بلخ بحیز تسخیر محمد شیبانی خان و بیان مراجعت سلاطین و حکام خراسان

چنانچه از فحوای داستان گذشته و حکایات مسطور گشته معلوم میشود که محمد محسن بنا بر عدم مساعدت توفیق در دفع طغیان شیبانی خان با برادران سلوک موافقت نداشت و در مقر خود یعنی مشهد مقدس معلی رضویه علیه السلام و التحیه ساکن بود و هیچکس از ارکان دولت و امرا را بمدد و نصرت فرستاد از این جهة فتوری تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان راه یافت و بار دیگر آغاز مشورت نموده امیر شجاع الدین ذو النون که شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی و امل فسیح بمیدان حرب و معرکهٔ طعن و ضرب میباید شتافت و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت مسألت میباید کرد تا پیکر مطلوب از پس پردهٔ غیب جلوه گر شود و امیر محمد برندق برلاس فرمود که هرگاه ما بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بداعیهٔ تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقهٔ اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة خواهد کشید و بنا بر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک اند امیر شیخ علی طغائی و امیر یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را بحیطهٔ تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع این صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از ما روی گردان شده بهراة خواهند رفت انسب و اولی آنکه درین زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علیق چهارپایان بسیار خواهد بود از روی جمعیت خاطر بقتال (؟) سپاه اوزبک ادبار مال (؟) ایم در اثنای این گفتگوی خبر رسید که امیر سلطان قلنجاق و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت محافظت شهر قوت (؟) شده از محمد شیبانی خان بجان امان طلبیده اند و خان ایشان را بمواعید دلپسند فریب داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است و بموکب گردون مراتب خان پیوسته و سپاه اوزبک بکار و بار غارت و تاراج بلدهٔ فاخرهٔ بلخ را پاک ساخته اند و پس از آنکه بمسامع محمد خان رسید که اکثر حکام و سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب مجتمع گشته خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار

انتشار یافته و فی الواقع در آن نشان عبور از آب جیحون و مقاتله با محمد خان شیبانی ما فوق طاقت انسانی بود رای میرزا محمد بدیع ترجیح یافت و در ماه رجب سال مذکور سنگ اقامت در شیشه خانه جنت خراسانیان فضا و ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر پادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و این حین میرزا الغ قاین رفته ابو الحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذوالنون و امیر سلطان علی ارغون روی بلوا و کر میسپارند و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بمشقر سلطنت خرامیدند و چندان چند روز بنا بر مصلحت و فصل مهم محمد محسن میرزا ابو المنصور مظفر حسین کورکان بعقبه کوه سویه تشریف برده و دران مکان طرح قشلاق انداخت و امیر محمد بدیع بر لاس و بعضی دیگر را مراد مظفر اقتباس کمر ملازمتش بر میان بستند و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون و سایر تومنیان آن زمستان در دار السلطنه هرات ساکن بوده و در ماه مبارک رمضان بقامت صیام و اداء فرائض و نوافل قیام و اقدام نمود و در قریب بعید جهة ترویح روح مظهر حضرت خاقانی حضور ترتیب آش عظیم فرمان مزموده چون طالع فرخ فال شوال بر قیاس اجمالی برداشت آن کوکب اوج عزت و جلال بعید گاه تشریف برده از روی نیاز بادا نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسهٔ شرقی سلطانی را از فرزول همایون عزت افزای فضای کردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنه هرات از سادات و علما و قضاة بمجلس شرف اعلی حاضر گشته خوان سالاران طعمهٔ لذیذه زیاده از اندیشه و چون وعلوا از هر جهة در حوصلهٔ خیال گنجد افزون حاضر آورند و اصناف خلایق را از آن مایده پر فایده بقطعی و افر و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردند و سلطان کردون احتشام بعد از طعام و ختم کلام ذوالجلال والاکرام بر بارگی زرنگار سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برد و بعد بساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط متوعلی کرد نیت هر وقت خوش کردست و بدستم نثار کس را وقوف نیست که پایان کار چیست کشاکش و بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا ببیلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی تغمده الله برحمته عز و جل چون دوران سپهر اضمحلال شتابیست و انتظام سپاه و سلطان بدیع آثار بهر دیار سپاه و یاجین و نایبان بقضای سابقین صحرا گنبد جنود در دست و سر ما بانجوم لشکر فرو دین نهدم گشت و خاقان شرق اقتناب اقتاب خانه بهرام اسخر ساخته رایت تحوش از اوج منهم در گذشت نظم سلطان جهان نور دایام ز خیمه تخگاه بهرام افراخت علم لاله در دشت عالم رسپا بسبزه پرگشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخلی طغای را و همراه گذاشته رایات عالیات کاب سیلاق باد غیس برافراخت و روزی چند در منزل مرل که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت دران والا مظفر حسین میرزا میل ملاقات برادر کرده نموده از نیورت قشلاق در حرکت آمده و در اوا خر ذی حجهٔ سنهٔ اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و تعانقه بهترین دست داده و برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن گردانیدند و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و بنا بر انکه مقصود چنان بود که در ان ایام محمد خان شیبانی بقصد مملکت ماوراء النهر بجانب زمستان رود شاه اردوکان و امراء عالیشان مرشاه و بجمع آمدن ایشان فرمان دادند انجمله جنه طلب شجاع بیک این ورقه بقید اردا نامزد سفر قندهار شده بود و در اثنای عبور بر لب رود هرو و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از منزل همراه شافت تا بران کرده متوجه مقصد گردد و دین اثنا که بروج عقرب توجهت جوجک یکم که صبیهٔ صبیهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه هرات از جهان برافات رحلت سفر آخرت برگزید و امیر ذوالنون و امیر شجاعی آئین سلاطین عظام بتجهیز و تکفین جهه عالیه مزبوره جد عظیم شتافته و بعد از تروح روح پر فتوحش با طعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنهٔ ثلث عشر و تسعمائه از مشرق دولت و اقبال طالع شده بر بحر حضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از سمرقند کی و توجه خراسان شنوا تر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخلی طغای را بار دوی همایون طلبیده و ایشان در سه روز دو شبانه چهار ماه مذکور از بلده هرات بدرگاه علایق پناه شتافته و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و پند اشتند که بر تقدیر السپر بر سند قبل تواند نشست و سیلاب مثبت بسبب الاسباب را بمشت حزم و خاشاک بازنتوانند داشت بهمات بهمات ع واقع نیز تقاضا نمود سپر چون اراده مالک الملک علی الاطلاق متقضی آن بود که ولایت خراسان بحوزه تصرف محمد خان شیبانی در آید و مدت دولت اولاد خاقان مغفور بسر آید بر اجتماع جنود بلا انتهاء و تدبیر امراء صایب رای هیچ فایده مترتب نگشت و بمجرد ان شیبان بهرام قهر ماوراء النهر سیلی که از فراز رو بنشیب او کوه آب آسیا گیرد بنا زاد طوفان بلا از سر در گذشت نظم چو تقدیر بالایی بود در میان کز گرد و بتعقل ملکت خراسان نیامد کار از دست فرو ماند نه از تدبیر و ایامان کشور شتابیدم

این سخن از کودک و پیر که تقدیر الهی را چه مقدر است کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه از دار الملک سمرقند بر زین ملکت ستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بحدود اندخود شتافت امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت دولت خانی واقف شد اقبال مثال بابر کار سلطنت و استقلال خرامید و غاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت آنگاه خان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول بمرچاق کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمان برداری افتاد اشتها منصور گرد و تا آن غایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه بصحت نپیوسته بود و پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب بنای ثبات سلاطین و امرای خراسان را منهدم ساخته غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذو النون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق را تحصن در بلده فاخره هراة مصلحت نمود و قبل از آنکه خواطر بر یکی ازین دو صورت قرار دهند صباح روز پنجشنبه هفتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه ظفر لوا که سرکرده ایشان ولد محمد خان تیمور سلطان و عبید الله خان بن محمود سلطان بودند برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بمشت خار و خاشاک از رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند بیت دو لشکر رو بروی صف برکشیدند بقصد یکدگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران تهمتن و آواز نقاره و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر لمعان برگستوان و جوشن بمضمون آیه سنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت بیت در گرد سپاه شعله تیغ نمود بسان برق در میغ عقاب تیر جهت طعمه حیات برنا و پیر دهان باز کرد و اژدهای سنان بطعن زمره صغیر و کبیر زبان دراز گردانید نظم در آن میدان سنان آتش انگیز زبهر طعن گردان شد زبان تیز عقاب تیر آمد سرخ منقار زخون پردلان روز پیکار از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمائی در آن روز در معرکه ستیز آثار رستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنگ و زخم تیر مرگ تاثیر ورق زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در عرصه فنا انداختند اما چون عساکر نصرت ترک اوزبک با اضعاف مضاعف خراسانیان بودند و نیز لشکریان دریای پر موج فوج فوج از عقب بکومک میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند و پریشان و بیسامان هر طایفه بطرفی از اطراف و ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذو النون که زبان حال و قالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که بیت نه بیند زمین و نمین بدگمان بجز روی شمشیر و پشت کمان مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجای می آورد آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسپ پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن بسته نزد خان برند امیر ذو النون تن بعجز در نداد و بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخعلی طغائی با جمعی دیگر از متعینان خراسان اسیر سرپنجه تقدیر گشت و سپاه قضا قدرت اوزبک تا حدود تقوز رباط گریختگان را تعاقب نموده بمقدار غنیمت گرفتند که نان بیان از احاطه کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان از تعداد آن که آن قاصر مصراع عاجز است از شرح آن اشیا قلم والله تعالی بحقایق الامور اعلم

گفتار در بیان کیفیت تفرقه و پریشانی حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالکای کهدستان

چون از مهب عنایت حق عز و جل در میان رباط امیر علیشیر و منزل پل نسیم فتح و ظفر بر شقه علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردیدند سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس در حدود دستجرد با ابن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزیده و لحظه غنوده چون سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة در آمده بباغ شهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هراة از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد اهتمام ما فایده مترتب نمیگردد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر باین بلده در نیامده اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنابر آن آن شاهزاده عالیشان بصد هزار درد و داغ

وداع ملکت و مال و مادر و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص و ملازمان از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و از راه ریگستان روی توجه باسترآباد آورد و صباح روز جمعه سلخ محرم الحرام بسادات و قضاة و اکابر و اعیان میرزا در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده بود قرعه مشورت در میان انداختند خواطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته را قم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی مشعر باینمعنی رقم آورده روان نوشته امصحوب برادرزاده و مولانازاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانازاده متوجه گشته در سرخیابان عاقبت دیبا زده و عریان نزدیک تجوز باز خورده بمحمد تیمور سلطان رسانیده و کیفیت حال عرض کرد محمد تیمور او را نزد پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بمضمون عریضه بروجان در آخر همان روز از ملک کهستان با مضرب خیام دولت و اقبال عازم سلطنت مملکت خراسان قرار داده بر اثبت و کامرانی براه افتاد سبحان من لا یجری شیء فی ملکه الا ما یشاء و هو مولی الملک من یشاء و ینزع الملک ممن یشاء

ذکر وصول اکابر و اشراف هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی

در روز جمعه مذکور که جمهور متوطنان هراة از بیم سیاست محمد خان در وها و بامهای شهر امانده ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال حزن و اندوه بودند و لشکر قیامت اثر او نزدیک در محلات سیرون آن بلده فاخره علم اقتدار افراخته غارت و تاراج مجهود نهادی در غایت عزابت دست داده و قتل طائفه از سپاه ما در ارا تهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین بشاگاه دولتخانه که در آن ایام محل نزول امرا بود آمده بعضی دیگر از ملازمان دودمان خانی فردوس مکان کرا از معرکه مرل کرده نخبه شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند در چاشتگاه آواز و غریو خیال فرار نموده جهة محافظ خود حیله اندیشیده نیمشبی با چند سوار کشته آواز بر آورند که دولت دولت کیک میرزا است و هر کس که دوچار خود یافتند گفتند که انیک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار در رسید و بعزم رزم و پیکار متوجه ما و دشمنان گردید رفته و اوباش همراه که از تخبه شبانه مانده بودند بیکدیگر رسانیدند ازدروازه های شهر بیرون جسته و از شکر مانیکه در ملک ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قریب صد کس متصل رسانیدند بعد از ساعتی که نسبت آن جمعیت بیوسته جمعه گشته شد از کثافت و دغدغه خواطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد و تماد و طاری و رنجه حیرت افتاده خواطر جمع و امده و در فضای مصلی مزار پیر یکدیگر را ساوات و قضاة و علما و عامه رعایا و کافه برایا آنشب در کمال الم و ملال بسر بردند و در قلعه تحیر و تفکر سر کردان بوده برای مخلص جمعیتی از دست نمیدیدند صباح روز یکشنبه برادر و مولانا بنای از اردوی آسمانک طریق جانگدازی براه گرفته بمشیان آستان سلطنت آشیان سلام شیخ الاسلام و قاضی القضاة الدین حسین تحی کرده بودند رسانیدند مضمون آنکه چون بایات حضرت آیات بجدود باغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشور ستانی منهزم گردیده و امیر ذوالنون ارغون کشته شیخ علی طغائی اسیر پنجه تقدیر شده و ما الملک کهستان را مضرب خیام عزت ساخته همت بلند بر تسخیر قلعه حال عاشقه بلاد خراسان گاشته نمیباید که چون نشان بر سد منتظر و مستعد خواطر بوده بدرگاه عالمیان و شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان صلحت دانند همراه آورند اکابر و اصاغر بعد از وقوف بمضمون آن فرمان قاضد را بانعامها و احسان خوشدل و شادمان گردانیده همان زمان شیخ الاسلام و عمده اولاد امجاد حیدر الانام امیر کمال الدین عطار الله لحیه و امیر عبد الباقی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین پونینی و قاضی ضیاء الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الاعامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه الملک کهستان گشته و چون نزدیک لشکر حضرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه حسبا و نسبا رعایت داشت و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که با مراشراف و دیوان مشرف بود آن فرقه واجب التعظیم را استقبال نموده در یکی از خیام فرود آورده پاسبان گاهی دادند محمد خان حکم فرمود که محفت کیت مال امان و چگین و ساوری بسر و بدن اکابر و اشراف رانیده بمجلس شرف اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عاشقه رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنکچه کلیفالی که هر تنکچه از آن دران ایام بیست دینار رکنی جایی بود سراسجام نمایند و اکابر عظام و سپور خال داران تمام مبلغ سیت هزار تنکچه بپیشکش خاصه خان فرود آورند و هزار تنکچه هزار تنکچه مولانا عبد الرحیم را خدامت کنند بعد ازان محمد خان شیبانی بار گاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلطانین عظام و امرا کرام مثل محمد تیمور سلطان و علیدا الله سلطان و عمر شیخ سلطان و مهدی سلطان و جهان و قاسم میرزا ارسته اکابر و اشراف را بار داد و اکثر عاشقه نه کوره میان خوف و آجابدان حرکاه سپهر نمادر آمده سفاطین و امرا بستعظم ایشان قیام نمودند و خان حضرت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بعاودت اشارت فرمود و جهان و قاسم میرزا منصب حکومت و دارندگی هرات

ساخت
۳

متحمر و سرافراز گشته همراه اکابر متوجه گشته و جهت سر انجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجه کرده وجان و فامیر را در منزل اولاد امیر عنایت فرود آمده و مولانا عبد الرحیم در خانه‌ای دلاری در واژه خوش رو نزول نمود

کفتار در بیان در آمدن وزرا عظام بملبده فاخره همراه و ذکر سمه ارشده مطلبات و صعوبت وقایع و حالات چون بازیر شیت سبب الاسباب آفتاب دولت واقبال از مطلع آمالی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نموده و ارالملک بلاد خراسان را کهموار محل جلوس سلاطین عالیشان بوده بدست تسخیر فرموده و کلام حکمت انجام ملک الملوکی را بامال رجال الدولگی بامال امطمح نظر داشته تکی تمت بر تحصیل اموال و جهات غنایی و انچه اکابر دولت محمود نموده بودند کاشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خرد مشهور است باطایفه از تحصیل داران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام مدار السلطنه هراه در آمده و تحصیلات نوشته تبشد و تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نموده و در عرض یکهفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و تملکات طاهری از نواب طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان را تمام کرفته انجماعت را بارد وی همایون فرستادند و ایشان بعز ملاقات خافی فایز شده مهد علیا خان زاده خانم عفت احمد خان که خواهر زاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین کورکان بود در نظر محمد خان محترم بوده و جویای احوالست گشته خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا اصل ایرین تاریخ به وسال امر اطلاق داده بود و جمعی از اهل ولایت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا باین شرعیت عزا در سلک ازدواج خان انتظام یابد و هر اکینر یکم که حقیقه صلبیه مظفر حسین میرزا بود و اشیه عظمی مشار الیها در وجود آمده بود عبید الله سلطان بحباله نکاح در آورد و محمد خان بقیه حلقه شیبانی تنق عصمت را بارد شهر فرستاد و جهت مطالبه و خاربه و نفایس اجناس ایشان محصلان معین کرد و آنها در آلای آباد و در رشاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر و امتعه و آلات بمحصول موصوف که عشر عشیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاه و باستقلال امکینچه از جهات امراء و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز منعقد و افسانه فراوان بدست آمده و شکر و حیرت از زبان یک بیک سر کرده آن سوختگان خراسان را بهانه کرفته در تعذیب و شکنجه کشیده و آنچه توانستند از ایشان بمحصول موصول کردانیده مضمون آیه ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا اعزة اهلها او قله بالفعل و جهی ظاهر کشت و بسیاری از اهل جاه و جلال و عیال حقارت و ادلال شده نالهٔ و نعره صغیر و کبیر از ملکت اشیر در کذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان پر حمل تیر کشته در تعذیب بودند و در جهنمیان جمله عفت از عفت معذولان بهرام صولت در کوچه و بازار سر کردان شده ساعتی نمی آسودند نظم علم دولتش ظلم اندران بوم جهان تاریک شد از آه مظلوم برآمد نالهٔ پرشون ز مردم نبود الفقوم را صلا تزحم بالاخره چون محمد خان و آنشقه لشکریان بافت و انوار ان و امان بر وجنات روزکار طوایف انسان تافت و در روز جمعه یازدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنه هراه خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خوانده شد و چون محمد خان حکم فرمود لبقش الامام زمان و خلیفة الرحمن بر زبان رانده شد و آن خان کیتی ستان بمقتضای علو همت فرمان داد که سکه و نکاح بر نکجات سابقه اضافه نمایند و چون بسکه همایون زیب و زینت یابد بر یک از آنش دنیا کیکی جاری دانند و نکجی که سابقا بر آن هیچ دنیا ستانی در خلال این احوال بعضی از روزنامه مردم تاریک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بوده اند ترجمه حیف و نعدی اوزبکان و در جمال حدود و هراه بخصوص جنبه از غایت خشیت لحظ بغرعت نمی نمودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیده اند و فرامین سطاعه و رایات عالیات انجماعت صادر شده بکمال اشرف بساط بوسی رسیده اند و اکثر منظور نظر تربیت و رعایت کشته مناصب مناسب یافته اند انجمله خواجه صدر الدین حسین نثار که و مولانا حاجی محمد قشانی پرسنده وزارت نشسته و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواندامیر دیوان اعلاک و اسباب عالی شده اند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد با غیاث امیر جلال الدین محمود ملازمت سده سلطنت اختیار کرده و امیر سلطان محمود روی بتکفل مهمات جان و فامیر آورد

ذکر تسخیر قلعه اختیار الدین و حصار یکه لو چنانچه از فحص حکایات سابقه بوضوح می پیوندد که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار ختیار الدین را بامیر عاشق محمد کوکلتاش ولد امیر سارمان جنبه تفویض کرده اینده بود و در وقت توجه بدل جرم محترم خود کابلی بیکم دختر میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید را بار قیه اغا که بعد لیب تشهار داشت در انقلعه کذاشت و از سمرقند امیر عاشق محمد ارغون و شیخ عبید الله بکاول و بعضی از افراد احباد که بحال فرار یافته بودند بخدمات انقلعه التجا نموده و ایضا صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی با بعضی از رفته بود و مهد علیا خدیجه بیکی از نیز از تشنه و محصلان که بحیطه در آن منزل تحصن نموده و چون انجماعت از سطوت اوزبکان بهرام

برام صولت بنایت هراسان بودند با وجود آنکه مهم شهر آن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت آن قلعه از خود تقصیر راضی نمیشدند و محمد خان بهکی همت موجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد گلکاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت رسانیده دارغه بیوتات خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده پایمان آورند و چون نتیجه برآمد شده ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و ایلچیان آهنین چنگ آهازکندن نقب کردند و چون چهار روز بآن کار پرداختند قوانچی که بجانب باغ شرافت مجوف گشته سیل بهندام خود را نشانه داد آن انگسار ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی بدرگاه خلافت پناه فرستادند و جان امان طلبیدند و حسب الحکم سلطانی عبد الرحیم بدر قلعه رفته هر دو عاشق محمد و شیخ عبد الله و خواجه میر کی پایمان آمده و مولانا عبد الرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیده واز قبل خان سوگندان برزبان آورد که چون قلعه را تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان تعرض نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی بانعنیار و زمرهٔ باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده هر دو عاشق محمد و شیخ عبد الله سوا خذ گشتند و اموال و جهات خود را فرو گذاشته و آورده بجان امان یافتند و عاشق محمد گلکاش از خراسان آمده گرد و عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله بلاول روی بآستان میر آوردند و خواجه جلال الدین میکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود کدا قرابتاش بود بی شایبهٔ تعرض بجانب یافت و از روی پشیمانی سر بره بخصمت کابل بیگم را قدیمزاد گلکاش میکی نکاح درآورده عندلیب رامیو رسلطان بحرمسرای خویش فرستاد و کوتوالی قلعه اختیار الدین بپهلوان درویش محمد تعلق گرفته جان و امیر زادگان را در ب خوش انجا نقل کرد و متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه تیره تورا که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخته و با اعاظم امرا و ارکان دولت قرعه مشورت درمیان انداخت و بنا را بآنکه تا حصار اندراب صافی آنگاه روی بآن حدود آرد گذاشتند و کرخ زین الدین علی را بلوک ذوی الاقتدار رای یکان بران قرار یافت که بارسال سل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت درآورد و خواجه شمس الدین محمد متی که با آنجناب رابطهٔ محبت و اتحاد دستگیر داشت متکفل آن خدمت شده همان غریبت بجانب حصار تیره تو منعطف گردانید و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی باحلاف ایمان و تأکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و چون بارگاه اقبال مضاف قلعه و دشت تسلیم خدام پایه سریر سلطنت مصیر گردید اموال خاصه خود را نیز بر سم پیشکش فرو آورده و از سایر تعرضات این گذشت

ذکر بعضی از احوال مولانا عبد الرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدد و پیوست نسبت بصدور و سپاهیان اوقاف

مولد و منشا مولانا عبد الرحیم صیانت که داخل قصبات ولایت ترکستان است و او در اوقات شباب و ایام جوانی چند گاهی بسمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرده و از آنجا بهراه آمده در درس بعضی از اکابر علما روی بکسب کمال آورد و آنچون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از مطرح شریف سلوب نبود دست عنایت علیم علی الاطلاق بانواع علوم و دانش بر روی روزگارش نگشوده دفنونی که حاصل کند یکبارگی بر ور بسرعه که بینا کند چشم کور توان پاک کردن زنگ آینه و لیکن نشاید زسنگ آینه طرفه تر آنکه بحرد انکه مسئله که از نهر جا مولانا عبد الرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان بترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلدهٔ فاخره هراة بدرس هر کس از علما نشسته فهم خود را از وی دانا تر یافتم بعضی از رکستانیان این سخن را مقرون بصدق پنداشتند و چمعی که عقل داشتند منشا آن دعوی را حمل بر خبط دماغ کردند و در وقتیکه محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته بجد و ترکستان سپرد مولانا عبد الرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان فرقه تنظیم و نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گشته پایهٔ قدر و منزلت بشغت ارتفاع پذیرفت و در روز بروز عنایت خانی نسبت با پیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی عمل کردن گرفت و او شخصی لو دنایت منقلب الاحوال و مختلف الاقوال علامات بیهوده دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردار شش پیدا و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا نظم دماغی نداشت از افون شوش ازان و قول و فعلش بو د نا خوش زعقل عقل فعلش و ربودی ز قولش راستی مهجور بودی ناقم حروف بگذار ازو می استماع نموده که کسیکه از عقول تام عقلا بسخنه بر بهه فایق می آید و دانش من بر تبه است که اگر شیخ بوعلی سینا زنده شود در حین مباحثه او را الزام نماید گاهی بر سند حکومت و عظت نشسته اصلا اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیانا جهت تشبیه جزئی بهمی توی پیلپن سوار شده در بازار با سیر و سودی و مجلس شریفا گاه بدو اشراف بید هشت پیراهن و تبان پوشیدی و بحرد انکه سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش زبان

گوزانیده می‌ماند پیش خان چکیس اغیث کردی و در سنه آزار کتاب ظفرنامه لازم سمتی بجای آورده می القصه چون بتخت دارالملک خراسان متمکن گشت سادات و مشایخ و قضاة و علما و سایر ارباب عمایم را طوعا او کرها در سر انجام مهام خود رجوع بمولانا عبدالرحیم میبایست نمود و جناب مولوی در سر تاول چنانچه مذکور شد پارچه از کیفیتی که بکفایت او انجماعت طمع کرده آنوجه را بحصول موصول گردانیده بعد از ان هرکس از دیوانی التماس مهتی مینمود و مبلغی دیگر طلب میفرمود و مشکلترین امور که دران اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بطبیعت سولانا عبدالرحیم شامه غلبه داشت که اگر ای الشل عزیزی در روز ملاقات او را ملازمت کردی هر روز تحفه لایق و تبرک مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وجه کس است و مولانا عبدالرحیم او را ملازمت کردی هر روز تحفه لایق و تبرک مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وجه کس است و مولانا عبدالرحیم او را اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر ارکان دولت نمیبود اما چون آن زمره در مجلس خانی آغاز آمد شد و نمود و راه سخن مایقدنسبت بهدایان فاخره قدر و منزلتی که داشته شرایط تعظیم بجای آورده مناصب مناسب جهة هریک تعین کرده و بمقتضا باستارت خانی از جناب شیخ الاسلامی التماس مینمود که بدستور سوابق ایام سابقه منصب مورثی خود را قبول نماید و امر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبدالقادر تفویض فرموده و اقصی القضاتی ممالک خراسان علاوه آن منصب گردانیده و قاضی صدیقا را قاضی صدرالدین محمد لاما یزال بعد از منتصدی فصل قضایا شرعیه ساخته و امر احتساب را بالشارکت غیری به سید صدرالدین یونس مفوض داشته و تدریس مدارس خاقان منصور را بامیر برهان الدین عطاالله و سید صدرالدین ابراهیم و سید زین العابدین مراض و خواجه عادالدین عبدالعزیز اهری متعلق گردانیده و رقم عزل بر صحیفه احوال دیگر مدرسان آن بقاع که در زمان واقف منصوب گشته بود نکشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر همین عمل کما آورده و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکانزاد و ملازمت خویش باز داشته قرار داد که بدستور سوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت قرآن دهند اما اجماعت را تکلیفات نالایق کرده بر خلاف سعادتمندان زمان خویش چیزی مطالبه مینمود و با وجود آنکه بواسطه کفت و شنود بعضی از مخادیم داشته بود که امیر سلطان ابراهیم الا یعنی مسوده اوراق را بقلم و اقران معیار تمام دارند در ان اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن نوشتن و گفتن راست نیاید جز آنکه در مبادی احوال که مولانا عبدالرحیم از پشت دروازه خوش بایان آمده در منازل جان مزید میرآخور نزدیک دروازه مذکور راست منزل گزیده و نزد امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی اوصوف کاز کوسفندانی که نوکران ما الحق کرفته اند شصت سر ستانده در وجه بهای هر کوسفندی مبلغ بیست تنکچه خانی که شش صد دینار تبریزی باشد جواب گوید و ما نکفت قبول بر دیده ننهاده چون روز دیگاه بود دواز جلس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که سفندان را بهمین دو لتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم و قسمت کرده بهاء جواب کوییم این ملتمس بحز قبول نیافت و ما ناکام و عرض عصا نا تیکه تکلف در ایام صدارت بدست میکرفتیم چوپانی بر داشته کوسفندان را پیش انداختیم و متوجه منازل خود کشتیم چون مردم بازار خوش کل از ان بچند روز ما را در کسوت تجمل و اعتبار بر مرکب راهوار سوار دیده بودند تا بحال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم این ضعیف را دیده کرفته مولانا غیاث الدین جمشید کریان شد و چون از وی پرسیدیم که سبب کریه چیست جواب داد که ما خاطر بران قرار داده بودیم که در زمان اورنکزیب شاهی کیهم ما نمیانیم که در میان بازار خوش باین امر ما مورخواهیم کشت لنظم روزکار همین عالم پسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک در کذر دیدم بر این صحیفه بیاض خواهد رسید نکاشته سخنی خوش آب زر دیدم که ای دولت ده روزه کذشته مستظر سباش غره که از تحرک تردیدم و بعد از آنکه هریک را صدور و مباشران اوقاف مولانا عبدالرحیم را بدانچه توانستند از نقد و جنس خدمتکاری نمودند امیر صدرالدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را مواخذه نموده مبلغ بیست هزار تنکچه شش دینار می طلب فرمود پس از کفت و شنود بسیار و تضرع و زاری بسیار مهم بران قرار یافت که سیزده هزار تنکچه از خاصه ما و کس و جهات سایر صور و مباشران امور اوقاف کرفته زیاده بر تفاوت نرساند و حال آنکه دازمان بواسطه غارت و تاراج هیچیک از ما کاسچ تنکه نقد نبود یم و مع ذلک بنیابت الهی در عرض پنج شبانه آن مهم بفصل رسید و جناب مولوی دران اوقات موقوفات ممالک خراسان را و ما و خود را مسخر و قاسم و یوسف تقسیم نموده و فرمود که از حاصل آن ده دوجه رسم الصدارة کیرند و یک رسم التحصیل و با وجود این ظلم در بهر چند روز جاها پیدا کرده براه اوقاف حوالات میفرمود و از واقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم راتبه و صادر و وارد از خوانین و ارباطات و زارات هرکه بر افتاد و چون بخلاف قاعده زمان تمور یان دران اوان ال وجهات و اخراجات را بموقوفات حواله کرده ندفعتا آن تمام بحاصل وقف راه یافته تقاع خیر وی بویرانی نمی

نهاده و بنا بر اقتضاء حکمت الهی تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع وعشرین وتسعمائه رسیده هیچ صاحب دولتی توفیق فوق نگشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع و مشاهد و آبادانی اوقاف سعی نماید انشاء الله تعالی من بعد بعین کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث بر ایقان این اجرا توجه خاطر ستوده مآثر او شود این مراد بر روی اسید اهل فضل و دانش بگشاید و التوفیق من الله تعالی و هو الفعال علی ما یشاء. ذکر پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر و شهید شدن آن دو برادر بنا بر اقتضاء قضا، مالک الملک اکبر فریدون فراسکندر تهور معین الدین ابوالمحسن جهاندار پادشاهی بود بصفت نصفت و بالصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور را نوار عنایت ازلی از لقای مشرق سیمای ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیه عالم آرایش و فرش و هویدا رای مشکل گشایش در سرانجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صواب اندیشش در تشیید قواعد سلطنت و دستور العمل سلاطین کامیاب بیت زرای و دشش کیتی پر از نور ز تدبیرش تمام ملک معمور و چون آن پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مرو شاهجهان پرداخت بواسطه وفور سعدت و احسان بادک رتانی آن مملکت را معمور و آباد ان ساخت و دران اوان که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت ماوراءالنهر را مسخر گردانید ابوالمحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه مرغینان را بکمال عمارت باز آورده بعضی از ذخایر و نفایس اموال را بدانجا رسانید و در اوایل سنه ثلث عشر و تسعمائه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت او رق خود را در انحصار استوار مضبوط ساخته لواء توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه برافراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگ را بقدوم تعظیم و اجلال استقبال نمود و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته بمضاجع انوار ائمه اطهار علیهم السلام زیارت نمود و بلطائف اشارات و لطایف عبارات دلگشت و نوا سنجیان طرب ساز و الحان سطربان خوشآواز را بهیدر گذاشت نظم شکلب سطربان نغمه پرداز کهی زمین ساز و که زآواز هر مجلس نوائی می سرودند نشاط می پرستان بیفزودند دران اثنا که بخیکان سعرکه مرل متاقب و متواتر بلازمت رسیدند و کیفیت واقعه را بشروح معروض گردانیدند و میرزا ابوالمحسن و کیک میرزا بعد از شنیدن این خبر جهت از جمع آوردن لشکر و استمالت جادران صفحات بشغولی کردند و الیجان قوم سیه جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند بدک زمانی جمعیت تمام در سایه علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاهی جنگجوی درشت خوی بایراق بسیار و سلاح بیشمار آماده جنگ و پیکار گردید چون محمد خان شیبانی از ناصعی خبر یافت عنان گیران بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان باین خدمت نامور گشته باجنود نامحدود و عساکر نصرت مآثر بیت سپاهی همه پرول و کلیجوی بیدان مردانگی رزم جوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة والسلام برافراختند و بر سبیل الغار و جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا شنودند برای عظام را طلبیده در باب مدافعه آن حادثه مشورت نمودند امیر بهاء الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اگر شاه لگان سالک پهلوایزاد ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان مدیجناب فرستاده و بنفس خود با اندک مردمی در الک کهدستان ایستاده بنای علی الصباح چنان مینماید که ما جمعی از اهل جلادت و مردانگی زاه عبور باده و اسپ اینار نامیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته بیاد حمله آتش جنگ برافروزیم و تلاش آب روی خویش کرده خرمن حمیت او زبکان را بسوزیم زمرهٔ دیگر بر زبان آورند که رعایت طریقهٔ حزم مقتضی آنست که ابوالمحسن میرزا با اوردی و طایفهٔ از سپاه بحصار لاله رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیهٔ لشکر و اسپ بعضی از جبال رفیع و حصانت متین را مسکن و ملجا ساخته بطریق خدعه بمقاتله اعدا پردازند تا ببینیم که از غیب چه سانح گردد و چه بروز کند از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننائیم و باستقبال او زبکان شتافته ابواب جنگ و جدال بر گشائیم ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دو دمان بسر حد زوال رسیده بود از موضع سنگ بست بیحت مراجعت فرمودند و خاطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل ستبرک بدفع سپاه اوزبک پردازند از انجا که تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بعرصه جام رسیدند و خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند آن عرصتی که در حرکت میبودند بازایستاده بتاراج مضارب کردند تا گاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده بار دیگر رجاع استعجال دران شدند و

صباحی که ابوالمحسن میرزا و کیک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار خیال مجلسی دیگر بر لوح ضمیر مینگاشتند که مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراء النهر با لشکری بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و متحمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان یکران بطرف طرق انعطاف دادند و در ازمان محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار را بمردان روز کار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و تشمر حرب و جنگ و آماده طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف سور بر انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیو خوی و پردلان رزمجوی اسپ جلادت را انگیخته در میدان کین تاختند از فور صعود گرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبه سپرهای زرنگار و لمعان سرنیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده دیده مردان خیره گردید **نظم** بپوست بچرخ گرد لشکر دربست نقاب مهر انور از پهن سپری لیک آن روز شد قبه چو مهر عالم افروز تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده مرغ روح انسانیرا از تنگنای قفص بدن فانی بر پرانید و عقاب تیر تیز پر از آشیان کمان پرواز نموده مغز سر گردان و سروران را طعمه گردانید تیره خطی خط کل سر علیهافان بر ناصیه احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زمردینگ از خون پردلان برنگ یاقوت احمر زاده ریگ بیابان را گونه لعل و مرجان کرامت فرمود **نظم** از شعله شمع هر سنانی شد سوخته جان پهلوانی از عکس زمین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از وفور شجاعت و دلاوری داستان اسفندیار راستیر ندانستی و بوقت پیکار و تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان متفاوت نولستی در آن روز با طایفه از خواص خود که هر یک شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله مبارزی را بر خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که با آن خسرو سلیل در آویخت اگر خود کوه آهن بود از هم فرو ریخت و بهر صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد سکندر بود از اجرایش از یکدیگر بگسیخت **نظم** چو آن شیر دل سوی میدان رسید بهر حمله سیلی زهم بر درید بهر صف که آن سلیل رو نهاد ز خون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فایده بران کشش و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده مهم از حیز تدبیر برآمد و پدر گذشت امیر بابا محمود ولد امیر بابا حسن که سالها در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از رؤسای لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر او زبکان بر خاک هلاک افتاد و بقیة السیف روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراء النهر روی تنگیز و قهر شاهزادگان را در میان گرفته تبر دور را اسیر پنجه تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن دو خسرو مشتری ماهیت را از پای در انداختند **نظم** فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت بپرورد کس را که آخر نکشت که در مهر زیست و در کین درشت

ذکر شمه از ستیز و آویز میرزا ابن حسین و التجا کردن او بدرگاه فرمان فرمای مشرقین شاهزاده سعادت نشان ابن حسین میرزا اگرچه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان منصور خوردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع واقعه خبر مرل بخیال تخت آرای و نیت کشورگشائی بر زمین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشابور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد بر ندق برلاس و عبد الباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام در ظل رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبد الله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان جهانبانی آن شاهزاده مظفر لوا وقوف یافتند کیفیت حال را بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا از توجه اعدا مطلع شده موضع یکدر را معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس حرب نمونه صور اسرافیل در قالب جهان دمید و صوت کره نای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست بتیر و کمان و سیف و سنان برده خروش بر آوردند سهام جهار پر از آشیانه کمان گردان صفدر چهان و چیدان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسار آفتاب بست و پیکانها آبدار نشست دلاوران خنجر گذار در درع جبه ملمع پیکر پر دل جوانان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقه ساطع نایره بیداد می افروخت ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می غرید و بر زخم شمشیر خون افشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت اثر او زبکان شال پلنگ زده آهنگ بصرصر جلادت آتش جنگ می افروختند و بخدنگ خارا گذار عقده ثریا بر گریبند جوزا میدوختند و دران روز نبادی احوال

بیت هفت خوان
۴

نشست شعله سنان لمعان

احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبید الله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان جمع آمدند و بیکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان بغارت مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دل از ملک و مال بر گرفته عنان بوادی فرار تافت عبد الباقی میرزا و سید عبد الله میرزا با بسیاری از اعیان امرای خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی دیگر از روسای سپاه بسیاری اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه چون بخواطر ثقلین ملهم غیب الهام علی لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح علیهم و دشمنی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا از طوفان نوائب روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل شویم و بمقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایهٔ عنایت مهر سپهر فتوت پناه میباید جست تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بغایت عافیت فایز گردیم و این معنی را با بعضی از خواص که همعنان شاهزاده فریدون فر از معرکه بیرون آمده بودند در میان نهاد همگنان جواب دادند که چاره کار منحصر در امضای این عزیمت است و استظلال بظلال رایات همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه بشرف پابوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشا همان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب شاهی مفتخر و مباهی شد و بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسپان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیهٔ ایام زندگانی در دولت و کامرانی بسر میبرد و لاعجب **نظم**

برین آستان هر که ساید جبین ... باقبال و دولت شود همنشین

که آمد برین در بروی نیاز ... که در هر دو عالم نشد سرفراز

ذکر بعضی از حوادث خراسان که تعرض بدان واجب است نزد مورخان

چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عز شانه صنعت باهجت و الله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و بصرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد و الا نژاد خاقان منصور را پریشان کردانید هر یک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک ملک بخش پرداخته هر یک از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود و درباره محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان که در معرکه شاهزادگان عالی مکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقاً مسطور گشت منصب حکومت و داروغگی هرات بجان وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آن خطه بخواجه ابو الوفا که او را خواجه خرد نیز گویند بسمت تفویض پذیرفت نجم چهره روی بدار و غکی ولایت فوشنج آورد و سید هادی خواجه که پسر عمه خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کرد و لایت سبزوار متعلق بزمش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی در مرو شاهجهان از ایوان کیوان در گذشت میر محمد صالح در جام و رای بی در باخرز لفرمانفرمائی قیام نمود و ایل امان در ترشیز ابواب دارائی بر روی خود گشود زمام حکومت بلخ بقبضه اقتدار خرم شاه سلطان که خواهرزاده ظهیر الدین محمد بابر میرزا بود در آمد و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در آن ولایت در خدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام مملکت و مال قیام نماید و سلطنت ما وراء النهر بمحمد تیمور سلطان شد و عبید الله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیر خانی از امثال این امور فراغت یافت خیال تسخیر قندهار نموده عنان تکاور بدان طرف تافت بعد از وصول بحدود آن ولایت اولاد امیر ذو النون شجاع بیگ و محمد مقیم ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه را بنام و القاب خسرو کامیاب مزین ساخته بادراک شرف ملازمت وعده فرمودند و محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد و در خلال این احوال امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ روی بدرگاه خان عالیجاه آورد و شرح این سخن آنکه قلعه طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیگ میبود و در آن حصار استوار از قبل جناب امارت مآب امیر بردی بابا که در سلک نوابش انتظام داشت حکومت مینمود و چون در نواحی مشهد مقدسه ابو المحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت در کشیدند و از دست برد سپاه ماوراء النهر جنود خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیگ عنان فرار بصوب حصار طبس انعطاف داد و تا بعد از وصول بخلاف معقول امیر بردی بابا اظهار عبودیت نواب

سمرقند

کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتگاری بر رویش گشاد لاجرم امیر محمد مؤمن و حیران روی بصوب خراسان آورده و بخدمت محمد خان رسیده حسب الحکم بطرف هرات آنشهر کوچ کرده و همدران ایام امیرزا صدرالدین عمر بیک و امیرزین الدین علی و بعضی دیگر از نقبا را امرا خراسان بسفر هرات نامزد کردند و تمامی ایشان در ضمان صحت و سلامت بآنولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و همدران اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه گیر و دار سپر کشته بود و با جل طبیعی از عالم انتقال نموده و امیر سلطان علی اغون از ستان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد فرمود و چون آفتاب عالمتاب از طول کمث در منازل ضعیفی طول کشته رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت و حریف خریف ساحت باغ و بستان را از برگ و بر عریان کرده مقدمهٔ سپاه دی و موسم سردی ظاهر ساخت محمد خان شیبانی روی توجه بجانب اوزبک آورده از اشراف و اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدرالدین محمد الاماسی و سید صدرالدین یونس و قاضی اختیار الدین حسین را همراه خویش برده و دران سفر بنسبت باقی خدمت طریق انعام و احسان مسلوک داشته در استرضای خواطر تمکنان سعی و اهتمام کرد و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که خود در زمرهٔ اولاد خاقان منصور و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود از معرکه بگذر بطرف ولایت دروین و نسا گریخته بود لشکری و برهم کشیده بجانب مشهد مقدسه خزامیده و سید بادی خواجه بنا بر عدم قوت مقاومت مرکز دولت خالی گذاشته علم عزیمت بطرف مرو برافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کرد و محمد خان چون بر جرارت شاه زاده واقف شد بصید الله سلطان را بدفع آنحاد شه مامور گردانیده و الحضرت با سپاه بجاز از گذر چهار جوی عبور نموده بمرو شتافت و قنبر بی و سید بادی خواجه با خود طوعی ساخته رایت اجتماع بر وی مشهد مقدسه آورد و بعد از وصول بدان منزل متبرک محمد قاسم میرزا در دیوار بست شهر آغاز جنگ و حرب کرده مغلوب شد و بعضی زاوزبکان شاه زاده رسیده و او را گرفته بعالم دیگر فرستادند و در مشهد مقدسهٔ رضویه دست تعدی براورده خزاین جمعیت مجاوران روضهٔ امام عالی مقام را بباد غارت و تاراج برداده و چند سال خلیدالسلطنة والخلافة محمد بابر میرزا از کابل عزیمت بآسپاه ظفر قرین آنحضرت آمین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور براه افتاد و بشجاع بیک باجمعیتم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بیاد حمله شجعان بازیه معرکه جنگ تعلل ساخت پس از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم بابری وزیده و بشجاع بیک شکست یافته باتفاق محمد تقیم منهزم گردیده و تمامی مملکت قندهار و زمین داور تحت تصرف حضرت پادشاهی درآمده خزاین امیرزاده اوزبکان را که مدتی مدید اندوخته بود برامرا و سپاهیان بخشیده و مهمات مملکت قندهار و زمین داور را در قبضهٔ اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت بالعطاف داد اما بعد از چند ماه بشجاع بیک و محمد تقیم با لشکر علاوت اثر قندهار باز گشته آن مملکت را از سلطان ناصر میرزا انتزاع کرده و شاه زاده را بکابل رانده هر یک از برادران نوزاده اوزبکان روی بسر انجام مهام و ولایت خود آورده ندمقاران اهمال محمد تقیم را مقتضی اجل طبیعی در رسیده و مریض بسته از عالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید مصراع آنکه بایسته و باشایسته چند خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوره کان بولایت جرجان و انتقال حباب مظفری از مسند سروری بجوار مغفرت مهمین مبنان

در سحر جمعه چهارم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوره کان از صولت محمد خان دار السلطنه هراة رو داع کردند از یک از باغ نو و این یک از شهر بر اسپان باد رفتار نشسته روی بوادی فرار آورده ندسلطان بدیع الزمان میرزا بشجاع بیک که در ولایت کرمسیر و وقتها رفرمانفرما بود بانجانب توجه نمود و بعد از وصول محمد وقتها را بشجاع بیک طریقهٔ نامرضیه پیوعای مشاهده فرمود رایت عزیمت بصوب مملکت میمنه برافراخت و کس نزد امیر سلطان علی اغون فرستاده اخترتیج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطان علی ممتثل فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاه زاده را با یراق مناسب بارد وی عالی روان کرد تا گاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه بر جان شد و مظفر حسین میرزا امیرزاده را رنشیه همان جانب عزیمت مؤود بود لاجرم در دار الفتح استراباد بنوبت دیگر ملتقی سعدین دست داد و آن دو برادر یک اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فرمودند حسین میرزا اگر پیش ازفوت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراخته بود با یالت و ولایت دامغان فرستادند و چون خبر انتقاست احوال آن دو حسرت دستوده حصال به دار السلطنه هراة رسید جمله نشینان تخت سلطنت

سلطنت پایه سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا بعفتی تمام رات حرم سرای خاقان منصور از جان و فا میرزا حضنت حاصل کرده روی بحجر جان آورده و از سپاهیان لوس تموری هر کس در هر بلده که از بلاد خراسان مانده بود به ایشان توجه نموده بنا بران کرت دیگر لشکری عازم اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان جمع آمدند اما بعد از انقضاء چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشت چنانچه اطبای حاذق و حکمای مدقق هر چند در ابراء آن مرض و ازالهٔ آن عرض سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و ضعف صفت قوت پذیرفت عندلیب روح پرفتوحش از قفس قالب بجانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد نهال بی‌بخش گلزار اقبال را بتبر از صرصر بیداد عالم پرملال از پای در افتاد و کوکب آفتاب درخشش تقطال از اوج شرف و کمال روی بحضیض خانه و بال نهاد نظم زبید و سپهر و جود ایام بروا انکه دو یکی سر انجام هنوز از عقدهٔ آن جور بیداد سیه شنبادهٔ اهل استرابادسلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والا گهر آغاز بیطاقتی کرده کوکبهٔ سوگواری پوشیده و عهد علیا خدیجه بیگی آغا بخصوصیت مهاجرت آن پسر مختبه میرحبیب شیبانی چاک زده نوحه و زاری بسپهر نگاری سپایند نظم بناجن روی جست و موی بر کند زافغان غلغله در چرخ افکند ز سیلاب سحاب چشم خونبار زمین را ساخت چون دریای زرخاء عاقبت گلهای دست در جبل متین توکل و اصطبار زده بحجز و گلهین شاه را دعوت اقدام نموده بتحفات آیات بینات و اطعام طعام و صدقات روح شعر نیش را شاد و خرسند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس حزن مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال بمحفل سلطنت جرجان و از غایت عظمت بدستور معهود آغاز تعیش و عشرت کرده نوای نی و صدای رغنون از فلک بگذشت و بمشورت یکدیگر تمام امور و حصول مرام را منتظم نشانه بودند خبر بتوجه محمد خان شیبانی بر علی التعاقب والتوالی بسماع سعود کشار در بیان منصت محمد خان شیبانی از ولایت توران به ممالک ایران کرت ثانی سلطان بدیع چون دکر بار زخمیه بطرف دشت و کهسار [illegible] کل سپه چنان کرد آهنگ حریم بوستان گذار سر دسی علم برافراخت ارغوش عدسه بر انداخت از خنجر آبدار سوسن بگرفت تا هم گلشن سالک طریق گشور شادی ابو الفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحجر جوش عدد خروش بسان آفتاب تیغزن و مانند ماهی چوشن پوش از آب آموی بگذشته و در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از وصول اعدا خبر یافت و دانست که با سطاعت سپاه و حجر جان بآن خان کشور ستان بمیدان مقابله و مقاتله در نمی توان آمد اجرا و خیمه کعبه آمال را [illegible] کا میاب شاهای سبعه عنان بگردان بگوب آذربایجان انعطاف داده و میرزا محمد زمان را در علقه دامنهان بازداشتن فرمود ان حسین میرزا اگاه نشده در وقتی مساعدت نموده و این خبر عرض طارمان پایه سریر سلطنت مصیر سپهر مثابت فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان که [illegible] بود در درخنه یکشنبه شاه عالیجاه بر تخت سلطنت و استقلال نشسته اطراف بارگاه جهان پناه را بوجود امراء عظام و فوقیان ذوی الاحترام آراسته بود بر سر یک انجمن را مجلس اشرف اعلی در آورده بدیع الزمان میرزا اشرف دسبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و با صناف نوازش و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهة اقامتش تعیین یافته بود نزول فرمود اما محمد خان شیبانی چون از توجه میرزا بدیع الزمان بصوب آذربایجان و خلو عرصه جرجان خبر یافت ایالت آنولایت را با میرزا خواجه محمد تفویض نموده بملازمت خاقان منصور و مظفر حسین کورکان بسرپرده بود و در وقت مراجعت بوی پیوسته تفویض نمود که کنکر تسخیر بلده دامغان انگخته پس از وصول بنظاهر آن شهر چریک بهرام قهرمان را بآنجا فرستاده محاصره و محاربه کردند و ملازمان فرمودن حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز در بعضی از مواقع مقابله و مقاتله نموده آورده و بعد از چند روز شاه را دکان آثار عجز و انکسار و علامات احوال خود شناخته دروازه را بجهان بخشیده از آنجا قبال آشیان محمد خان شیبانی فرستاده و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان کریم الشان قاصدان را با انواع انعام و احسان نوازش نموده و عهد و پیمان آورده که چون از قلعه دامغان بیرون آمده ترک حرب و عناد نمایند اصلا بجان و عرض ایشان تعرض نرساند بلکه آن دو شاه زاده را با صاحب سعادت را مشمول الطاف بی پایان گردانند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا در دروازه دامغان بشهریار گشاده سپاه محمد خان شیبانی را فرو گرفتند و خود بنظر شفقت شاه زاده را غایت و رعایت یافته و پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن آذربایجان حاصل نموده و فریدون حسین میرزا را ای استجاره از اردو جدا شده

هست کنار آب ارتک و منازل ترکمانان بقیه توجه فرموده چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را میسر نیامد پرفت تا ولای کشور گسایش را بقطاع یافته از ولایت بسطام و امغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرف قرار گرفت تا بستان در الملک را دکان فتنه خمیده و جرگاه باوج مهد و ماه رسانیده بیلاق میکرد و زمستان بماورا النهر شتافته کاری بدفع لشکر قزاق و اجیانا تا حدود حشم و دشت قپچاق روی می آورد و در اواخر سنه خمس عشر و سبعمائه قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت جیش و حشم امتیاز و اعتلا داشت شکست یافت و در حین انهزام قمر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان اقبال رسیده و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده مسلم قوام مزاره نکودر که در کوهستان کرسیه زمین دارد میرود لشکر کشیده و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در ان یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اواسط شعبان سنه ست عشر و سبعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان او بکاسب و ارتزاق بلاد و قفاد و ده پیاده سیر میبودند بدار السلطنه هراة آمده و چون روزی چند در باغ جهان آرا از ریح راه برآسود دختر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان استماع نمود لاجرم مخیر و پریشان خاطر برجناح استعجال بر دوش همچنان کرنجیت و در حدود و اعمال ولایت سیرنجه و دولت شای لارال مصوتیه تغوص حصه التسای عمده حیاتش از سم کبکجیت چنانچه در حرف قاف تتبه یافتن اینکایت شرح دهد صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اتمام ظلمات عنبرین نام بقصد این اجمال خواهد یافت رباعی توفیق الهی اگر مدد فرماید و الطاف نامتناهی مدد کار شود شرح حتی که گشت مجمل مذکور از رشحه کلک پر نمود ار شود اکنون وقت است که قلم سوده رقم مآل حال اولاد و احفاد آن مقصود سلطان حسین را در میان آرد و بعد از ان نکاتی تحت جملگی نهمت بر تحریر چند مرام از ین مجمله مصروف دارد و منه الاعانة و التائید انه حمید کریم مجید

ذکر مآل حال اولاد و احفاد آن مصور مغفرت انتمار مغز السلطنة و الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان سوده رقم سابقا بوضوح پیوست که چون خاقان مصور علم غربت بصوب عالم آخرت برافراشت سفت پسر نیک سیر او که گذاشت از انجمله ابو الحسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند و ابو الحسن میرزا یک پسر ماند سلطان محمد باقر نام درس سه سالگی و آن شاه زاده را در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف باورد و من اکریزانیده و ظاهرا بعد از چند سال که در آن حدود بود اجل طبیعی ز جهان انتقال نمود و ابو المصور مظفر حسین کورکان چنانچه گذشت در استرآباد فوت کشت و او یک دختر داشت مسماة بمهر انگیز بیکم و مهر انگیز بیکم عبدالله آیام که محمد خان میراث رافع گردید بحباله نکاح عبید الله سلطان در آمد و چون یکدو سال با وی بسر برد و من الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورد و حالا که تاریخ هجری بسیع و عشرین و سبعمائه رسیده آن سوخته بی الفه در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق در میکده زنانه فریده و حسین میرزا بعد از انکه از حصار دامغان بیرون آمد بسیان آنکه بقه رفت و در شهور سنه ۹۱۱ که محمد خان شیبانی لشکر بسر حشام دشت قپچاق کشیده بود فریده و حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده بلاد خراسان در آمد و بر قلعه کلات استیلا یافت حاکم مروشاهجهان قتیبی چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از خود و از کمک موجه کلات کشت و شاه زاده بسبب قلت اعوان و انصار نا چار منفطف انتصار عاجز شده قبیر رافع میسر شده و فرزین حسین میرزا بدست او بکان افتاد و دشت بقا بها و فادا و اما ابن حسین میرزا چه سال در ظل حمایت نواب کامیاب شاهی در غایت فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و سبعمائه در کاشان بعلت فجار روی بعالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم بمملکت ری رخصت ساکن گردید و بنا بر انکه تکلمات سلطان مایزید برلاس و شیخ عبد الله بکاول نمک تنبک آمده بود و از وفاق آمد و رساق تقبل نموده و عزیمت اشاره نموده آنگاه بای الجمله سپاهی که در ظل حمایت جمع گشته بودند متوجه استرابا د شده حاکم جرجان خواجه احمد مغفرت در برابر آمده بین الجانبین جنگی در غایت صعوبت دست داد و محمد قلی که نرد بدیع الزمان میرزا محبوب خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف جمع و حدت در طریقت از شاگردان و اقران ممتاز تمام در استرآباد بشهادت رسید و بکشت و شکر بدیع الزمان میرزا افتاد و ان پادشاه جاه طلب ناچار عنان عزیمت بصوب مازندران معطوف داشته و بعد از ان بهندوستان میل کرده و باچه و تنه شتافته حاکم آنجا مقدم استقبال نموده و مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته و او تمنای خویش پیشکش ساخته و بدربار سلطان بدیع الزمان میرزا رسانیده بکیسال در میان سند یان بسر برده و فوت دیگر از حرم حضرت خدام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و سبعمائه در خراسان بآستان ملایک نشان رسیده بلحوق عین الفقات گردید معجوب روی همیان بوی بزرگان مفت و دران

طرف خراسان ۳

ودر آن مملکت ارا مرملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی بمحض آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان توطن
باشد و دیوانیان تبریز بمبلغ هزار دینار در وجه معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنهٔ عشرین و تسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بار اقتضا
قضاء مالک الملک واهب المعظم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را بتجمل و تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه
چهار ماه که در آن مملکت اقامت کرد نا بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیهٔ کریمه و ما تدری نفس باری ارض تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال
گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی با اجلها النفس المطمئنه را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت در گذشت رباعی ای دل تو خود دولت دنیا
جاوید نه نهاد و نه فادار از تو چه امید انوار کمالت رسد آخر بزوال هر چند براوج ملک هاشی خورشید فلک خورشید حیات کی بود پاینده دریم تو خود نور
بقا نا بنده چشمه چه که آنچه خواجه و چه بنده باشد همه را یک اجل آینده کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان
میرزا در امن همت بر عالم فضا افشاندازوی یک پسر یادگار ماند و سوای سلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و میرزا محمد زمان از آن زمان که از علقه
دامعان پرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه در ملازمت سده سدره و در پرورد التفات
وعنایت بیشتر میافت و در سنه مذکوره بو تمنی که رایات همایون فال پادشاه با ستقلال از تبریز با ستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا
با غوای جمعی از مردم فتان از آن پویش تخلف کرده روی باستراباد آورد و بعد از وصول بحدود هزار جریب قاصدی نزد حاکم آنولایت میرگال الدین
حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیرحسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان موسوی که در بارهٔ آبا و اجداد او ثابت
و ا شته مثال محمد زمان را امتثال موده با بنزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت چون
بقصبهٔ جمع پیر بنیک بیک تاش گذر مقبل را در خود حلف بیک حاکم استراباد بود رسید متوهم شده متهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاه را
استقبال کرده لوازم نیاز و ثنا بجای آورده و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باستراباد در آمده کلاستران آنولایت را باصناف لطف و احسان
نوازش نمود از انجمله خواجه غیاث الدین علی نکچی را که برادر بزرگ جناب سلطانی سیف الامانی خواجه مظفر بود بمنصب امارت دیوان عنایت فرموده
و پسر نیک اختر او جناب این همین بیک را پروانچی ساخت و زمام مهام دار و گیر آن ولایت را با قامیر کفشگر داده وجهه طلب اطاعت و انقیاد و نا
رسولان نزد کلستران الوس حسین خان و کرایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمان برداری مسلوک داشته جمعی کثیر از امراء با نشان کلارستاق
شاقته و پیشکشهای لایق گشیده عنایت و التفات یافته و برین قیاس تمامی اعیان و سیاه پوشان جرجان عاشیهٔ خدمتگاری آن دری برج شهریاری
بر دوش گرفتند مکرر او در دیگر جناب سیف الامانی خواجه نظام الدین محمود و فرزندان جسیم ش میرمحمد مظفر که در مواضع حصین تحصن نموده طریقهٔ
مطاوعت بجای نیاورد نه و محمد زمان میرزا بجزو این فتح خود را پادشاه با ستقلال تصور کرده روی بتهیهٔ بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو ماه
هر صباح در بارگاه عشرت دستگاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلکت دایر بود و هر شام آن شاه زادهٔ خجسته فرجام ارمغان
کل اندام اقداح مدام طلبیده بخرج همیمنود در خلال این احوال جناب سلطانی سیف الامانی از خراسان متوجه آذربایجان شده در منزل کلیدر
جزا سیقبال میرزا محمد زمان بر استراباد استماع نموده از انجا بسفر این مسافت و بیرون سلطان را که حاکم آنولایت بود بخدمتی گردانیده و با
بوکدین بیک نیز از عقب رسیده بنا بر انکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز از جوف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سلطانی
سیف الامانی و سایر امرا تاب طی مسافت نیاورده و چون بقریهٔ خوراشان رسیدند قراولان و پس قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات
اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانیده و فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف الامانی در باب انتزاع ملکت جرجان از تصرف
میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنا بران امرا عالیشان متهج و مسرور گشته با دار صدقات و نذور پرداخته و عزیمت استراباد کرده
رایت توجه بصوب بسطام برافراخته در اثنای راه قاصد دار و غه بسطام رسیده سر خواجه میرگفشگر را رسانید کیفیت واقعه انکه خواجه میر
بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که دار و غهٔ بعضی از قرای آنولایت بود با تفاق جمعی از مردم
جلد سیم راه بروی گرفته بنا دهلتش جدال اشتعال داده چون قوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته گشته محمد آقا سر ش را پیش خان

سلطانی و امرا را استمالت داشت و ایشان این معنی تفاؤل نموده به بانهٔ استراباد درآمدند و چون خبر قتل خواجه میر سمیع برادرش آقامیر سید مضطرب و متألم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال عرض رسانید و شاه زاده را بر اخذ و قید خواجه غیاث الدین علی و این همه بیکبت ترغیب و تحریض نموده و امیر حسین بهزاد جرپی نیز مدعلت شده آن دو خواجه عالیشان را مأخوذ و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشربت شهادت رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امراء خراسان باتفاق امیر حسین بهزاد جرپی و سرداران اوس صایین خان و کرایلی از استراباد بیرون خرامیده مقارن آن نخال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی فندسکی با دو بیست کس سید فخر الدین کیوسری و سلطان قبول و علی بامچی از مردم صایین خانی بجناب سلطانی پیوستند و در غازه دیگر جمعه بانزدهم ماه رمضان سنهٔ عشرین و تسعمائه در حدود آن مشهد که از آنجا تا استراباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت ملائی قریقین روی نمود و منغلای هر دو لشکر بر یکدیگر تاخته از بره و طرف دو سه کس کشته شد و چون بواسطهٔ غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش قوهٔ باصرهٔ انسانی حایل گشت بر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آن شب پاس داشتند و صباح روز شنبه بازصف قتال آراسته همت بر افناء و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ بیابی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سرافشانی کرد و نیزهٔ چغلی خط فنا بر صحیفهٔ احوال پرپور بکشیده لوازم تیزپای بجای آورد و سفیر تیرک تا سپاهیم اجل کوبش هوش صفیر و کپر سایند و تیشهٔ خونفشانی معرکه را غیرت فزای لاله زار گردانید آخرالامر بواسطهٔ قوت دولت شاهی بلکه بحسن لطف و عنایت الهی روی فتح و ظفر در نقاب خاب سیف الاماهی جلوه گر گشت و کار محمد زمان میرزا باضطرار انجامیده دست تقدیر ملک قدیر روز نامهٔ جمعیتش در نوشت و امیر حسین بهزاد جرپی بوطن مألوف خویش گریخته محمد زمان میرزا بیمان مردم صایین خان رفت و خاب سیف الاماهی بطریق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از رنج راه بر آسود و چون غوغای سلطان که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه دین پناه و الفاتر او نامزد شده بود از میان پور بحر جان رسید بالتفاق خاب سیف الاماهی قاصد استیصال محمد زمان میرزا گشت و صبحی شاه زاده از قرب و جوار قریهٔ ازانجا بمنازل کرایلی شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در اثنای استماع نمود که امیراردوشاه بن امیر سلطان محمد بن اردوشاه که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده بکوهستان عزجستان را تسخیر فرموده و الحاصل این خبر متواتر شده که امرای خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه انجناب شده اند بنابران میرزا محمد زمان از راه بیابان بهورد و متوجه عزجستان گشت و آن مسافت بی نهایت را باندک زمانی طی نموده چون بسنگ لوم که داخل ولایت کمش است رسید امیراردوشاه که در آن وقت در کوه زنج ساکن بود موکب محمد زمان را با قدام اخلاص و ایثار استقبال فرموده و از اسباب سلطنت آنچه دست نگهش بدان میرسید پیشکش کرد و در آن وادی سبب که تحریر آن موجب اطناب میشود روی نمود و اوراق در هر قریه پشت که داخل قرای ولایت عزجستان است و کوه زنج اتصال دارد توطن داشت و چون زمام اصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع الزمان میرزا مقتضی آن گشت که خود را در زمرهٔ ارادت و انقیاد منظور نظر اعتبار آثار گردانید و بشرف تقبیل انامل قابض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت بادا رسانیده و الحضرت از غایت لطف و مرحمت بندهٔ مورونی را نوازش فرموده فرمود که بیتوقف در ملازمت آباء ماضی بوده من بعد خدمت ما مهیا باید کرد و هیچ اجره مفارقت جایز نمیباید شمرد و ارقام فرمود حروف هیچ نسخه بعد از دیدن پذیرفتگی جسته از کتابت ملازمت استعفا جست بجانی رسید و محمد زمان زاده اسپ و زر انعام کرده میرزا اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانیده و چون امیرزا اردوشاه را بواسطهٔ وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار خلاف خاب حکومت پناهی بنهاد خان که در آن زمان والی خراسان بود اظهار عبودیت نمود و شاقلان را تاخت فرمود و آنگاه لشکر بسر اقوام بهزاره و جنابیل کوه دکشیده اسپ و کوشفند بسیار بدست آورده و از آنجا بعزم تسخانه تعجیف و لطف احکام آن کوهستان میرد رویش و امیر فخر الدین پسران راهبوار و اشکران بابرد و اجناس بقبضه گرفت و بقوت و شوکت هر چه تمامتر در کاب محمد زمان زاده مفرد بدون فرازان سفر اجابت کرده روزی چند در حوالی رحل اقامت انداخت و در آن ایام این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی و ولیعهد سلطان که در بلخ حکومت مینمود آن بلده را بالمحمد بهار لوسپرده بعضی نفیس عزم درگاه عالم پناه کرده بنابران محمد زمان میرزا و امیراردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در سنهٔ احدی و عشرین و تسعمائه از جرجان با سپاه فراوان عازم سمان و چهار یک شده بندوراء و اخراء مذکور بقریهٔ بادرسیده در آن موضع بآداب و سنن عید نظر پرداخته و از آنجا بولایت ندکوره در آمده بطرح

وبیایعت

ولایات

طرح قشلاق انداخته و در آن زمستان ملوک در پیوف و بردان بحکام مجاب عبد العلی و نجم الدین بدرکا سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیده نوازشات شکرکانه بتمام عاشیه متابعت پردوش گرفته بار دوی عالی ملحق گردیده چون فصل شتا نهایت رسیده و قوت مانیه سپاه سبزه و ریاحین بفصل صحرا و بیابان گشته سنام بحری جبه کشادن نطفه غنچه طبری جنبش نموده و سلطان کل بر قرار تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هوا احکام فرمود محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه بتصمیم غزمیت تسخیر بلخ کرده در دره جزغام کز رایت فتح آیت ساخته و بعضی از کلانتران تو لایات ارجمند بهار لور و گردان شده باردوی عالی آمده دعاگو و شاخوان بامر علامت پرداخته و زبان ثناخواجه جلال الدین میرکی که وزیر سرکار بلخ بود و ضبط برج شاه حسین متعلق بوی میباشت از محمد بهار لو متوهم شده قاصدی نزد محمد مؤمن زاده فرستاده پیغام داد که اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آیه بنده برج شاه حسین را بتصرف اولیای دولت قاهره تسلیم نماید و بنده از آنجا بدرگاه معلی شتافته بسعادت ملازمت فایز گردد و بنابران محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه بر سبیل مکر و خدیعه بر سر آن برج رفته و حال آنکه امیر محمد بهار لو در کمین گاه دیگر در کمین نشسته از هوا ضعه خبر یافته بود قصد خواجه میرکی و اتباع نموده و خواجه میرکی باتفاق اولاد و ملازمان خود از برج مذکور انداخته متوجه اردو گشت القصه آنجماعت در پیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده چون محصول بدروسیدار باب و کلانتران کمان بردند که لشکریان علات الیشان را خواهند چرانید در خلاف امیر محمد بهار لو با خواجه ناصر الدین حیدر علی قرچی که او نیز منصب وزارت داشت اتفاق نموده در روز دوشنبه سیوم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه بعمارت مملکت آغاکه نزدیک بدروازه عکاشه ست شتافته بانجنگ پیش فرستاده بودند در دروازه مذکوره با برادر کوده و محمد مؤمن زاده بعنان اردوشاه بلخ در آمده امیر محمد بهار لو در ارک متحصن گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان هر امیه و پیشکش گذرانیده ملازم گردیده و مقاران این فتح امیر میان محمد قلیچای که حاکم شیرغان بود بلطف باب و کلانتران تو لایت بآستان اقبال آشیان محمد مؤمن زاده شتافته مقالید بلدهٔ مذکوره را بانجام عالی مقام سپرده نذور پیشکشهای لایق گذرانیده در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیده محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دو ماه و پنج روز بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذوله داشته تا تمامی محصولات و غلات رعایای شهر در آمد آنگاه امیر اردوشاه بزمام حکومت قبضه الاسلام بلخ را در کنف کفایت برادر خود قوام بیک نهاده و ولایت شیرغان را در ربقه بیعت و فرمانبرداری خویش باین بیک عنایت کرده داروغگی سان و چهار یک را نیز باو داده آنچنی رحیم میرزا محمد مؤمن زاده بعنایت کران آمده نیز اگر چه مدتها بود که بلخ بتعلق بدیوان عالی گیر دو شیرغان یکی از امرای خاصه تخصاص پذیرد القصه چون خاطر امیر اردوشاه از استحکام بلخ و شیرغان فارغ شده میرزا محمد زمان را اکراهیت تمام از آن بلده بیرون آورد و میان مردم تو لگچی که در حدود دکره ی بودند شتافته و از انجماعت اسپ و کوکسفند بسیار گرفته و کلانتران الیشان را همراه کرده بر سر مردم یکه لیک تاخت و بعضی از متوطنان آن دیار را غارتیده عنان بکران طرف سان و چهار یک معطوف ساخت و مال آن تو لایت را قرار داده رو بجانب غجستان نهاد و در اثنای این حالات از انجناب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید که صفحهٔ زار خاطر محمد مؤمن زاده گردید لاجرم ماخوذ قرار داد که بهنگام محاق یا طایفهٔ ارتبال رجال که بآنحضرت اتفاق داشته از وی جدا شود و در قریه چهار یک امیر اردوشاه استماع نموده که پدر مولانا مقبول که کلانتر موضع استراب بود و تو ان تمام داشت فوت شده قوت طامعه اش در حرکت آمده باسی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهار دهم از قعده منذکوره که موافق اول بوزجه ی بود با سی کس از خواص خود بسیاحه شکار از اردوی امیر اردوشاه متوجه جرم و سایر باغ شده و غارتگران امیر اردوشاه را استراب بازآمده چون بجرجران میرزا محمد زمان اطلاع یافت نهایت محزون و متاثر گردید و رسایل معاتب و نوازش آمیز در مجد و مؤمن زاده ارسال داشته استمالت نمود که نوبت دیگر بطریق عنایت سلوک فرمایند و بوی مخلی گردد تا او نیز از تقصیر خدمت پرداز آمده این التماس مقبول افتاد بلکه بهر کس رسالت رفت دیگر باز نیامد و سران و لشکریان هر شب جوق جوق از اردوی امیر اردوشاه فرار نموده بآنجا در گاه محمد زمان میرزا میگریزند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست و قاصد استیصال امیر اردوشاه گشته از خرم و سایر باغ عنان عزیمت بطرف سان و چهار یک انعطاف داد و چون بدره جزر سید امیر اردوشاه که در قراولیغاج بود بر توجه آنحضرت مطلع گردیده مضطرب شده در روز عید اضحی آغزوق خود را بجانب غجستان فرستاده و عزم گردکه صباح روز دیگر خود نیز متوجه آنولایت گردد و در آن شب امرا معمول غالچی تمام و مردم علی دانشمندی فرار نموده باقبال محمد زمان میرزا روان گشته و امیر اردوشاه بحر دوم غنیمت

که آفتاب در او اخر عدی بود و چشم سحاب ماشه غمزه کان اشک فراوان میبارید از قراباغ کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی جلایر و دوست کاکلیه از وی جدا گشته روی بسیاهٔ دولت محمد زمان میرزا نهاده و چون امیرزا و شاه از اق مسجد گذشته بعقبه که در میان آن منزل و جزوان واسطه است آمد بیکبار گاه امرا از بلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر بارلاس و امیر جعفر علی قراکوز و میرانقلی شاه حسین بایکی میرآخور و شاه مزید کوکلتاش و محمود اشک آقاسی از عقب در رسیدند و ازار کان دولت میرزا دو و شاه محمد پسر که با ایشان متفق شده همشیره را کشیده روی باز دو و شاه آورد و نه او با جمعیت کس از قراباغ خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از انجمله بودند بطرف شیروان کریخته سایر یاغاقی که همراه داشت با اموال و جهات بحیث تصرف امرا محمد زمان میرزا درآمد و آنحضرت در نمازدیگر همان روز بعقبه مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر بامی مسجد بازگشته افراد حشم و احباء خدم را بلطف و عنایت خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال میرزا دو و شاه و اتباع او بدست افتاده بود برادر او لشکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سالان و جهانگیر برافراخت و در منزل قراباغ بوضوح پیوست که امیرزا دو و شاه از شیرخان بجانب بلخ رفته و محمد زمان زاده با تفاق امرا خاطر بمصالحه قرارداده مسوده اوراق را فرمود که بقتبة الاسلام بلخ نگاشته و نوعی سازد که امیرزا دو و شاه آن مملکت را که از عهد عتیق بدانحضرت سیده اشته حضرت صاحبقران امیر تیمور صاحبقران مسلم داشته بود بازگذارد و خود بغرستان کیورت اصلی او بود رود تا غبار نفاق که میان الجانبین برخاسته بآب صلح و صفا نشکیبن یابد و درین باب نشانها نام امیرزا دو و شاه و برادرش قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده این نگاشته حسب فرموده بآن بلده شافت و بر چند خان صحبت آمیز و کلمات مودت انگیز بمیرزا دو و شاه رسانیده همی تمام نمود که از مقام مشاقشه در گذرد و بملجا بازگذاشته بغرستان رود بجائی نرسید و در وقتی که بنده را حضرت انصراف میدادند گفت اگر محمد زمان زاده با عهد و اندک بطاعت بیرنج تشریف آورد و بعهد و پیمان نامه که قصه خوان و عرض من و برادران نگاشته بین الجانبین قواعد مصالحه بانکید میبایست و الا فلا و بنده از انجا مایوس بازگشته در قریه سان باسان اقبال آشیان رسیده و آنچه شنیده بود معروض کرد انیده و محمد زمان میرزا بحیائی که چون طاعت بیرنج را مصرف جیاه مساکر حضرت انجام ساز و مردم آن بلد بحقوق عدالت و احسان دود مان عاقبان مخصوص دارد عنایت کرده ابواب شهر بازخواهند کشود متوجه الطرف گردید و قرب بگاه محاصره قیام نمود و فتح الباب میسر گشت و بر چند رسل و رسایل نزد امیرزا دو و شاه فرستاده از عهده و عید سخن راند فایده بران مترتب نیافت و از آن شائبه تحقیق پیوست که امیرزا دو و شاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصان منتظم داشت بگابل نزد حضرت پادشاهی جلیر الدین محمد بابر میرزا فرستاد و التماس حضور آنحضرت نموده مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون مقصود بود که عنقریب ما بچه رایت نصرت آیت آنحضرت بر توصول یابد ان حدود و اندازه محمد زمان میرزا از طاهر بیرنج کوچ کرده بدره جزر فت و در آن منزل میرزا علی بیک و امیر محمد فرود آمد امیر محمد بر بندی بر لباس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده خاتیه دو لخواهی بر دوش گرفته و میرزا علی بیک معتقد مهد بساط مصالحه گشته از محمد زمان میرزا حضت حاصل کرده جریده بیلغ رفت و با امیرزا دو و شاه ملاقات نموده بدلایل معقوله خاطر نشانش کرد که صلاح جانبین در تسلیم قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و مهم بر انجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیرزا دو و شاه با کس اندک در قریه توخته که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده همعنان یکدیگر بیلغ روند آنگاه اگر خاطر محمد زاده خواهد امیرزا دو و شاه را در بلخ نگاه دارد و الا حضت داده بطرف غرجستان فرستد و چون میرزا علی بیک با زآمده خبر مصالحه رسانید شاه زاده از دره جزر بانه ارزنشافت و از جانب امیرزا دو و شاه سید عبد الله و حیدر ترخان بخدمت محمد زاده آمده آنحضرت و امرا و اکابر دولتش را سوگند دادند که در حق امیرزا دو و شاه بد نیندیشند و از طرف محمد علی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد زمان میرزا منتظم بود بیلغ رفت و خاطر امیرزا دو و شاه را مطمئن گردانید و او در صبح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاولی سنه ثلث و عشرین و تسعمایه با چهل کس از خواص خویش که همه ایشان جنه رعایت حزم جبه در زیر جامه پوشیده بود نه توخته آمده بسلام بگاول باز دو و شاه زاده فرستاد و گفت حضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با همین کس بدانجا شتابد و محمد زمان میرزا با تمامی امرا و سپاه خود که قرب هزار نفر بود نزدیک آنجا بر سبیل شکار رایت نصرت بصحرای که واسطه در میان آن منزل و قریه توخته شافته انجا لشکر را بتوقف امر کرد و با شصت جفتا کس از مردم جلایر عزم ملاقات ایردو و شاه و با امرا مواضعه نمود که اگر مقدار دو کروه موضع توقف نمایند که اردو شاه بحدمت رسد آنگاه بر چناچ بجمال کاب او در حرکت آیند و چون محمد زمان زاده بتوخته

لشکریان و

چون خبر رسید امیرزا دوشاب از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانو زده شرف قبول امال میاض حاصل کرده بزبان آورد که من غلام بوگران فرمان بردار قدم
گوهر از درگاه رانده بگوشه قهر چون طلب فرموده بار بملازمت آمد مرحوم محمد نوروز زاده بجوابی مناسب گفته همعنان یکدیگر رسانده سروی شهر آورده و
همان لحظه قاضی سیاه محمد زمان میرزا را موکب عالی ملحق شده امیرزا دوشاب از آن کثرت عنایت هراسان گشته و خیال نموده که فرار کرده خود را پیش محمد مراد
شهر رسانده و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوک دارد و این معنی را مراد الحضرت بوضوح پیوسته در وقتی که بکدر کاهی تنگ رسیده امیرزا دوشاب سایکیم
کرده بقتل رسانیدند و آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده بعضی کیفیت حال را بقوام بیک باز گفته و او برج و باره
شهر را مضبوط ساخته رسولان بخدمان معاقب و متواتر بکابل فرستاده همه عالمود که مسرعت هر چه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والا گهر منصوب
بلخ بهضت نماید تا محمد زمان میرزا مجال چرا یندن علات نیابد و بعد از آنکه قرب یکماه محمد نوروز زاده در حدود مزنشته با مراحمه پرداخت خبر توجه حضرت
پادشاهی بدانجانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بدره جزر فته آغوق خود پیوسته و مقارن آنحال خبر رسید که فقیر علی بیک ازدرگاه پادشاه
عالیجاه بار میرزا نشان حکومت یافته و دو قوام بیک معاقبه بهشود هلقه به سپرده بار دوی عالی رفت و فتحرب خبر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالی گهر سایه
وصول بر ولایت خوابد انداخت بنابران محمد زمان میرزا بیچاره با قرر لاس را جته اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث آستان سلطنت
آشیان حضرت ظل السلطنة والدین بار میرزا ارسال داشت و خود براه سان و چهار یک متوجه قراباغ گشت بعد از وصول آن نمرا شاه مرحمین که بعقل
شان و قدم دو دمان از سایر اقران ممتاز و از اقران امتیاز تمام داشت از درحضرت پادشاهی مصحوب با میرزا محمد با قرر لاس بدرگاه سپهر اساس رسیده و
باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش نامه آنحضرت معروض گردانیده مضمون آنکه مالیان یورش را مصلحت دولت آن عزیز برادر ارتکاب نموده ایم
زیرا که اگر لوای کشور کشایی بجانب توجه میکرد عوام بیک غاشیه اطاعت حکام ماوراء النهر بردوش گرفته فرقه الاسلام هیچ را بدیشان می سپرد اکنون
انسب آنست که آن برادر با التفات خاطر عالی مستظهر بوده بدرگاه جهان پناه شتابد تا مام ایالت این مملکت را در قبضه اقتدارش نهاده بطرف
کابل باز گردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعه این مکتوب و شنیدن مضمون مرغوب از شاه مرحمین حبال رفض بلازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانیده
اما قبل الوصول بحضرت جناب سیادت مآب سلطنت انتساب سید مهدی خواجه که از جانب پدر بنظیره سید مرتضی خواجه است و از جانب مادر بنسبش مانوجخر
خان می پیوندد و همیشه در حضرت پادشاهی باز میرزا در حباله نکاح او میسر میرزا در منزل دره جزر از آنحضرت روگردان شده نزد محمد زمان میرزا آمده
و محمد نوروز زاده را از توجه بار دوی عالی باز گشت بنا بر علی بداحمد زمان میرزا شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید محمد صدر از امراء شاه مرحمین آستان
سلطنت آشیان ارسال داشته پیغام فرمود که بنا بر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت ترتیب پیشکش عجالة الوقت میسر نشد که بلازمت شتافته
انشاء الله تعالی بعد از اکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل بهضت نماید یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه
عالم پناه حاصل خواهد کرد و پس از فرستادن شاه مرحمین و شاه اسکندر محمد زمان میرزا عازم تسخیر شیرخان گشت و ایلچی نزد حاکم آن ولایت
این بیک فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و این بیک بمصلحت آنکه آنحضرت را از قراباغ که عقبه ایست در غایت استحکام
بیرون آرد تا اگر حضرت پادشاهی باز میرزا بدانجانب الیغار نماید بمشاهیه کلفت به بیند ایلچی را خوش فتح و ظفر یافته نزد خان بازگشت و پیغام
داد و عرضه داشت کرد که اگر بما بچه رایت عالی پرتو وصول بر حوالی شیرخان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از هوا بد
انعام و احسان خدام آن آستان حقی تمام خواهد یافت و محمد زمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده آغوق را در قراباغ گذاشت
و علم عزیمت بصوب شیرخان برافراشت بعد از وصول میرزا این بیک را بعنایت الله بیگی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فرمدوس
پس از ملاقات شاه اسکندر بشتعال یافته و بر حاج استعجال عنان گیران بصوب قراباغ تافته بنابران میرزا محمد زمان براه کوه که کرد یکتیه
بود عازم قراباغ شده بمیده اکه پیش از حضرت ظل السلطنة آغوق عالی رسیده و آن عقبه را مستحکم کرده اند اما در اثنا راه از جیسنکه دیوانه از قراباغ
رسیده و معروض گردانید که حضرت پادشاهی بقراباغ در آمده آغوق را مستصرف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار جرار متعد جنگ و پیکار ایستاده
است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب عرجستان انعطاف داد و در اثنار راه امیر حسین علی جلایر و امیر یوسف علی

ولد امیرزا علی خواجه حیدر علی فرخ و جمعی دیگر از سرداران و سپاهیان را بحضرت گسیخته بقراولغاج رفتند و محمد زمان میرزا ده برخاج استقبال کباب غرجستان حرکت فرموده و در پل چراغ سید مهدی خواجه نثار را بحضرت خلیفه رسانده ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید همیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی خلدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب کلانتران ولایت شرط استقبال بجای آورده آنچه دست تمکنت ایشان بود از پیشکش آن میرزا محمد زمان میرزا ده در قریه استو رحل اقامت انداخت چند روز سه روز رایات نصرت آیات باری بر موضع آق [illegible] غایت و چهچران واسطه است سایه افکنده اما چون عامی غرجستانیان در دولت خواهی محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم [illegible] پادشاهی آن کوهستان در توانست آمد و بطرف فیروز کوه عزیمت رفته از آنجا براه دیگه التفات متوجه گشت و محمد زمان میرزا نوشته [illegible] الجمله یراق و استعداد بهم رسانیده از غرجستان بچهچران نقل کرد و در منزل چراغدان چراغ اقامت برافروخته سرزده بود که از آنجا بجانب قندهار نهضت نمایند یاباره دیگر بجبه و یورش شتابد که ناگاه طلیعه لشکر امراء خراسان که سرداران ایشان بابراهیم سلطان موصلی و احمد سلطان افشار بودند بموجب فرمان والی میرات امیرخان للهبدا بجانب شافته بودند پیدا شده و مخدوم زاده امیرشاه محمد سیف الملوک و پسر عم امیرزا دوشاه میرزا بیک و امیر میرانقلی و اسلام علی و لدیار علی بخشی و امیرشاه حسین یار کی بیک را با اکثر مردم معقول خانجی و لشکریان دیگر بر سر امراء خراسان گذاشته نفس نفیس علم عزیمت افراخته سوی مصوب سبزکوی ارضه جات غرجستان برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیک با ده دوازده کس از نکلاتران مغول خانجی و لشکریان را جا جا و جابجا در خاک هلاک انداخته و بقیه السیف محمد زمان میرزا چون پیوسته آنحضرت از بند عزم قندهار کرده دوازدهم حروف بسبب اتفاقه یراق اجازت یافته در غرجستان توقف نمود و چون مخدوم زاده بر بزرسید شاه محمد بیگ کبکری را نزد او فرستاد که چرا غدان بدان طرف گریخته بود با شصت هفتاد کس از نوایع و لواحق بموکب عالی پیوست و مبالغه بسیار آنحضرت را بران داشت که فتح عزیمت قندهار کرده غنیمان بطرف ولایت سان و چهار یکنا لعطاف داود لشکریان در نواحی جزوان آن عزوق میرزا بیک را که عازم شیرخان بود غارتیده فی الجمله میرات بدست آورده و بجهار یکنا رفته رحل اقامت انداختند متظر آنکه سلام علی و یار علی بخشی و مردم مغول خانجی که جهة تحصیل غنیمت کشتان خود در بند مانده بودند علازمت رسند آنگاه متوجه شیرخان گردند و چون باین بهانه این خبر شنیدند که امیرابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت پادشاهی بامیرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا جمع گردند بتعجیل تمام آنحضرت پردازیم و امیرابراهیم از بلخ بیرون آمده باین یک بوی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بسرشاه زاده رفته بین الجابین حربی صعب دست داده و در اثنای کروفر اسپ میرزا محمد زمان سبر در آمده و در آن حین امیرابراهیم جابوق بسر غش رسیده و آن حضرت را دست گیر گردانیده اقامم تعظیم و احترام بجای آورده محمد زمان میرزا را مصحوب خویش بسلخ رد دوازده بجانب کابل روی توجه کابل آورد و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا را غایت کارم اخلاق و محاسن اعراق و کرم جبلی و عاطفت ذاتی در غایت شفقت و مرحمت با محمد زمان میرزا علاقات فرمود و جریمه او را نادیده تصور نمود و انواع انعام و احسان بروی روزگار کشوده اسباب سلطنت عنایت فرمود نظم پادشاه کریم بنده نواز جرم و جرم بخش عفو طراز اینجرم خویش و بیگانه بگذرد در آنا که بهست فرزانه صد حظ ببیند از جمیل و جمیل کنه شش عفو از کمال کرم پادشاه عالیشان بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان و تمام ایالت بلخ و توابع را در قبضه اقتدارش نهاد و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت که بقیه از محمد زمان سرا پرده پادشاهی نامزد خویش گردد راضی و شاکر و مباهی و مفتخر بلخ فرستاد و بدل شایسته محبوری و غایله مدح گستری آنچه غایت کرم و رافت و نهایت اشفاق و مکرمت تقاضا نمود و از آن پادشاه اسلام پناه بهبت بآن شاه زاده عالیجاه ظهور نمود و صیت این لطف و احسان و آوازه این عفو و امتنان در اطراف و اقطاع جهان هشتها یافته هر کس زبان بتحسین و آفرین پادشاه عاطفت آئین گشود ربا سیه الیطف تو سرمایه انواع فرح مخبر ذ عایت آیت ربت تشرح کو ئی که بود ذات تو در عالم کون معقود و خطاب فاعف عنهم و اصفح والی یوسنا بد اکه تاریخ هجری چاه و ذی قعده سنه فتح و عشرین و سبعمائه سپه محمد زمان میرزا و آن مملکت مادر محکومت اشتغال دارد و کاهی المجیان زد حکام خراسان فرستاده بسلمت با سپاه کان پایه سریر خلافت مصیر

خلافت تغییر حضرت پادشاه دین پناه لوازم اخلاص و نیازمندی آورد در جاده وفاق و وثوق صادق گردد آن محمد نژاده صاحب سعادت در سایه دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی سجانه ملکه و سلطانه بالعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شتابی بر وجنات احوالش تابد ـ باقی آن اخترتور کستراج امید شایسته افسر سریر جمشید خواهم که بظل دولت شاه جهان پرسنه اقبال بماند جاوید و چون بر اقتفت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولا و صاحبقران کامکار امیر تیمور کورکان را تا این غایت و ملک عبارت کشید و از رشحات چشمه حیات بخش دوات رطب لسان گشته عنان سپان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شتابی معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخت معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات و امین استعارات بمسامع دور و نزدیک و ترک و تازیک رساند

مثنوی

چون بعنایات خداوند کار — بخت موافق شد و توفیق یار — گردد عیان از هنر خانیان
یاد کرا بر کهر بار شد — کلک سخن پرور معجز بیان — جیب فلک پر ز در شاهوار
گرچه حمالوت این کار نیست — سحر فن و معجزه آثار شد — کلک چو برعاج شود دستکای
خامه باین کار سزاوار نیست — تا کند از گرشه کا مکار — قبضه افلاک شود پر صدا
فیض سماوی دهدش یاوری — هست امیدم بعنایت خدای — نه صدف چرخ کند پر گهر
صیرفی طبع جواهر شناس — کوکب طالع کندش چاکری — تا ز پسندی رهمت کرم
کی شود این عقد گهر بانظام — تا ز حدیث شه کشور کشا — دست و دل آصف ملک وجود
گر شود کوش خرد این نوید — از در این خزینه گرد اثر — گرد خراسان چو بهشت ارم
اختر برج شرف سروری — گر کند معدن جود آسمام — هست و دل اهل هنر شاد و خرم
شعله تمکین نظیر همدم است — گر نوزد بر چمن این رقم — هست ولی چون کفش ابر بار
دوخته گفتار نکو جامه ی — چیست محبت کرم و کان جود — دست و دلش مظهر لطف کرم
زانکه بود بخشش و بخشش مدام — ملک مداری که بتیغ و قلم — زیور عنوان سخن نام اوست
بهره ور از فضل دل آگهش — مرجع اصحاب شرف در کنش — تربیت اهل هنر کام اوست
جوهر ناموش ز شرف با نصیب — هست در بار گهش ابر وار — نزد خداوند چو دانش حبیب
ملک ز عدلش شده پر زیب و زین — هست دعایش همه را فرض عین
هر که بود دا ر کرمش بهره ور — غیر دعایش چه نوید دگر
تا که زند شیخ قلم مشکفام — جوهر الفاظ پذیرد نظام
باد همیشه قلمش در فشان — بهر سرانجام امور جهان
بحر عطایش همه که موج زن — بهر فراغ دل اهل سخن
سیر ملک باد بکامش مدام — تا ز امید بنایش تمام

قد تم جزو الثالث من بدایع الوقایع بعون الملک الوهاب بید العبد الاحقر الاثم میرزا محمد علی الشیرازی فی اثنی عشر شهر شوال سنه ۱۲۷۲

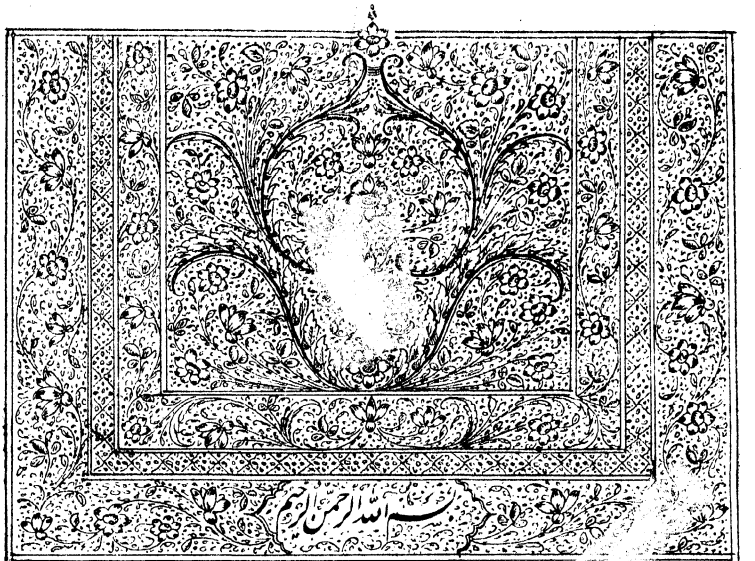

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو [illegible] از مجلد سیوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آن حضرت باصناف الطاف وعنایات الهی

باهی ای بافته از سرتا پای ذرات جهان از کرست آگاهی ازشاه وگدا هر که تو را خواهی برفرق نهد افسر شاهنشاهی افتتاح حصار فتح آثار پادشاهی بحمد وثنای حضرت قدس الهی است که اول فضله بحمد فی الاخرة والاولی له ملک السموات والارض وما بینهما ربا عالمی ای کشور دل نور حمدت روشن معمور ه جان فیض شکرت کشش ازحمد تو شد مزین آغاز کلام یابد شرف ازشکر تو انجام سخن والفتاح ابواب مدایح وقایع شاهنشاهی باید بعنایت ودره حضرت شاهنشاهی لایق است واحری بما انتها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بای برسر جمله سروران جهان تاج کیانیه آسمان قدرت معراج شده از کرم عام تو خاتم حشم شاهان جهان بلطف خاصت محتاج اللهم صل علی سید نا محمد المصطفی وآله و صل علی آله البررة الغطاریفة بحوم ملک العزو العلی منوهی شهریاران ملک فضل وکمال ماجداران شهرجاه وجلال حسنوان ممالک دنیا پادشاهان کشور عقبی تیمنا آن دوازده معصوم انجم نوبخش اوج علوم مقتدایان ملت عربی پیشوایان آل پاک نبی اولین آفتاب برج نجف شاه ولدل سوار دریا کف پس حسن آن امام پاک سرشت کرده لهانمال احسان کشت منت اورا نظیر عزیز حسین قرة العین سید الثقلین بعد از ایشان امام همام است که پناه تمام عباد است پس محمد که بافرش لقب است میوه باغ سید عرب است بازصادق که بود در همه کار چون نه جعفری تمام عیار مظهر لطف ایزدی کاظم درر علم شرع بازاعلم فخر آل عبا امام رضا بادی سالکان راه هدا پس تقی نبی نام تقی قدوه خاندان علی نقی حسن عسکری ملاذ کبار حسن الخلق حسن الآثار پس امام زمان که هست مدام حامی کفر وحامی اسلام یا الهی بحق آل رسول مقبلوسکان نوح بتول بکمال بادت زهرا که جعل کرد خلقتش سرا بجنبان اهل بیت نبی بهدا ه شریعت عربی که مرا سازهمدم توفیق تا نویسم بخامه تحقیق حال مهر سپهر عز وشرف سرور دودمان شاه نجف حامی ملت سلیمانی وارث حشمت سلیمانی پادشاه ممالک عالم در تمام جهان بعدل علم تاج بخش شهان تخت نشین مشرق ومغرب زیر نگین در عجم سر بلند کشته بتاج از بلاد عرب شاه بدتاج ترک وديلم همه غلامش قیصر از چاکران درگهش همه اجداد او جمشه شیم مالک تخت وتاج آدم پادشاهی که تا بچه لوای خورشید سایه اش افتی معدلت واحسان طابع گشته عرصه ممالک عالم امنور کرد اینه غلام ظلم وعدوان از اطراف اصفاء طلام

و بلاد روی بعد آباد آورده سر کشتگان بوادی نامرادی بخیمه سازان وادی سپرده و نامسایم سلطنت و جهانبانی و تمایم خلافت و کیتی ستانی از سر نا طایع حوال و کلزار اقبالش روزبده و دیده دا قطار آرائی را معطر ساخت ملوک و اوفرست و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در ستانی عنش دانسته علقه بطاعت
در گوش جان کشیده نظم سکته دولت چو نام تو شد پادشه مصر غلام تو شد اقبال تو قصه تبر کرد رون نخوت افسر سه خسرو چین بنده و بان است
خاقان ستاریزه خورخوان تست شاه توئی جمله طفیل توانه ازدل و جا ئیل توانه دین پناهی که بر اقت توفیق یزدی و موافقت تائید سرمدی سوم
مدموم یعنی و جهالت را که بنادی یام در میان فرق انام رسوخ تمام کر ث را ساطین ملل طین را رفع آن میسر بدر قبه در عرصه تبت علیم مشوخ ساخت
و بمعاونت بخت بیدار و مساعدت مکنت پایدار در باب تشیید مبار ث قواعد ملک و ملت قوانینی که تاج آیات ملوک کامکار و ماحی نامزد خواهین
رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت نظم در ایوان سعادت بیخ کاهی سوده تخم ر پایهای رسوم بدعت از عالم برانداخت لوای کامرانی بر قله سماخت
تعالی الله نبی شاه کرم مهیای را وجود شل آل خاتم خلال دولتش انجمت بیدار شاه تا جداران جهان دار قبله رکار تیر نصرت شعارش سور عرصه
سپهر و غبار موکب کواکب آثارش کحل الجوا هر دیده ماه و مهر از اشعه اسه غلامان سپاه فراوانش ظفر فتح و ظفر جوان فرخی خورشید برج دوپیکر رشته و
از صفحه خوف مجاهدان لشکر فروزی نشانش شعشعه آمالی و آمال جوین ماه چارده اوراج مجال تابنده پرچم علم کشور کشایش ع عمرت فزای لطف پرچم خور و
خدم مجلس بهشت آسایش محیر عقول علمان دار السرور درایام مرد صدای کوس دولتش نغمه صور عدم کوش اعدای مملکت سایه ده ام بزم نوائی
عمر فزای محتشم جان اولیاء دولت را فیهم و مسرور گرداینده بموم قهر جان سوز تن کداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دا ن اصارت بخش ریاض
امید تمدید کان نظم سموم قهر تو هر جا که بگذرد کرد بسان تن سوزان آتش سوزان اطیعت کا خونه نسیم لطف تو بر سر کان نمین کرد ورد چیره سر بدر آمد خشکان خونه سم
تندنک تیز آسمانش خون از دیده مریخ روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش شیر فلک را در بیشه اضطراب انداخته خنجر سر ترش چون مژگان خوبان غمزه انگیز
خون ریز و تیغ بیدریغش بسان صرصر اجل قلع بنیاد اعدا و اقتال اصحاب شقاوت مملکت اسکندر در نظر همت عالی ارزش شکر از خوصله مردم اکیل و رفعت حوصله
قدر کسری و قصر در برابر عظم شان علا رزش بی وقع آرد وقوع اکمل رسانی ای تمکنه فلک تو را عالم نمک کمپایه زحمت قدر و همت او رنک لطف تو نمود
سوی هر کس آسمانک کف پاینش و رنک تاج بخش خسروان روی زمین باج ستان سلطان روم و خاقان چین تیغ سکندر سیاه شاه جمشم
سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشید طلعت مریخ سرزم جمشید حشمت ماه سیر رزم مشتری رای عطارد تمیز فریدون فر کیخسرو سریر قرسیر کردون حرام پرور
مکنت مهر احتشام مشوی خسرو چم قدر مو جهر چهره خاک ساده سوده مهر ترک فلک بنده فرمان او بهنده وی کیوان زغلامان او
مکعب مهر تشم و رو تشب جرعه بخش کشتا دانت لب کفاک عطارد در سر انتظام عنبر شانش موسیه دادم سیه قرمان او ست زهره کنیزی
زشبستان او ست ثابت و سیار بر ین استان لیسه بحد مت چو دو پیکر میان جمله حکام بر وی زمین سوده اخلاص پیایش جبین بست وجودش در دیج شرف
دری تابنده برج تخف اسم شریفش زکه پاکتر گشت معاصد ف آن گهر مطهر خاک بوسه دار زروی مهر چون طلب مهر نمود از سپهر لطف
تا گیر دار کرمش مغتنم بهر طا بهر از و شد همه حاضه تهر کرد کار دشمن اور ا بجان کرد خوار دید خداوند جهان کردد کار جلیل بسال دلش
بیست بحر سوی لطف بست جلی فیض فرای زروی لطف شاه گشت چو در روی زمین پادشاه روی ندارا بر همه راه عالم نور دلش زد
چو بعالم علم چشم عدو کشت قرین الم پناه عزت تاج و شرف کاه ارو یافت بنا قاعده جاه ازو اسمعیل نام و می از عز علا انتها گشت
مراسلک دربی بها یافت چو این نظم نامش نظام کرد قلم سوی دعایش خرام تا بود از شعشعه آفتاب سبع معلای فلک نور یاب باد ز عدل شد دش
جبین روی زمین عزت خلد برین اهل هنر از کرمش بهره مند منصه اقبال بدانش بلند و چون بی شائبه تکلف و تحکمی و غایله تصلف و مدح کستری نمانشا
صادرات افعال ملاحظه وارد ات اعمال این پادشاه دین پناه بوده بحصال واضح و لائح میکردد که در جمیع عصر از اعصار بمثای با این جاه و جلال سپهر جم
آجیاری مانند ذات بزرکوارش سایه سعادت و اقبال بفکنده و بنا بلند پروازی تا بنداز د مستقال بر دست اقتدار سپرد دولت مندی کامکار سبان
وجود فایض الجود ش مشتمله بر دو تربیت هر یک از ایشان دیباچی نیبای براعت و نامخان عنوان حسنای بلاغت واجب و لازم نمود که در نظم فرا ید
وقایع و نشر بدایع مآثر خدام موکب سپهر احتشام شرایط اجتهاد و لوازم اتمام تقدیم رسانند تا غایت لطف و قهر و کمال عدل و احسان در آئین جهانداری

و کشورکشائی و قانون دین پروری و ملک آرائی و رسوم رزم سازی و مجالدت آرائی و عداوت دشمن ستوهی و دوست نوازی آن مهر سپهر افزای تا آخر
روزگار و انقراض ادوار در میان عالمیان باقی و پایدار ماند بنابر علی هذا ان ذره انحقر که خود را خوشه چین خرمن اصحاب فضل و هنر می پندارد خواست از کتاب
اخبار و حبیب السیر اذکر مدایح حالات و بیان [illegible] ب و رفعت بگنجیده و تحریر نهایت غایت الهی و نهایت موهبت
شاهنشاهی را که شامل دولت ماقبل است پیش نهاد همت [illegible] ر رستخاب خامه در بار ماض اخبار شاه ملک اقتدار بر وجه
نظارت یابد که طاوسان خاطر قدس را بهوای تماشای آ [illegible] ر بعات طبع سحر کرد ار کلزار آثار پادشاه رفیع مقدار بصور لی
طراوت پذیرد که بلبلان بوستان انس با آتش همتای آ [illegible] سوی گنجیدن سخن در طی نامه نباشد این مساحته خامه ولی
چون بانتهت کرد پرواز غیب آمد بگوش هوش آو [illegible] امت فیض شاه پایدار طاعت بطاهر کرگم افتد و بین راه
سخن کوته بمعنی دولت شاه ازاره و طایر طبع سخن سا [illegible] ر ذکر شمه ئی از کمر سعت سخت از حال آبا و امش سخن گفت

گفتار در بیان شمه از علو نسب همایون پد [illegible] ی که انوار وجود فایض الجود ش عرصه مشرق و مغرب را منور گردانیده
محتاج بمنت شیخ اصل نسب و کاملیاقی که فیضان انعام عمل وجودش ریاض امید ها عاد و اقارب را بانضارت بخشیده منتیست از درگه منافت آبا و اجداد عالی
[illegible] م مخدوم ظاهر و معنا کم شعوبا و قبایل انتهار انوا موارد اشراف و اعیان عجم و عرب سلسله نسب خود را در متون کتب و بطون صحائف
مثبت میباشد [illegible] ر و قدم رود مان باد اجداد بلند مکان را بایت افتخار و مباهات می فراخته اند خانه شکن عالمه در تدوین سلسله نسب
پدر کوار شاه [illegible] ح نمود صحفات کتاب حبیب السیر را بشرح شمه از مناقب و مفاخر این فرقه ستوده مآثر نسب و رفعت در افزود و بر صمیم
واقعان انساب ارجمند اظهر معنوی و عیان است اخبار جمعا در کرام منصوی مستور و مجملی بحواله بود که نسب اشرف شاه دین پناه پیچ واسطه بحضرت ولایت
منقبت امامت مرتبت واقف اسرار الهی شیخ صفی الحق و الحقیقه والدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب بحضرت امام همام
هادی اعالی و اعاظم موسی الکاظم علیه السلام و چون شیخ امامت و سروری و سنام کرامت و دین پروری امام موسی الکاظم علیه السلام در اوایل محله ثانی
مشام اظهار این اوراق را معطر گردانیده و ساحت ضمیر از اتقان این اخبار را صفحه نصارت بخشیده در این مقام نشان بگزار آن مبادرت نمایم
و چنان این صحایف را بزیور آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه و الاتبار دینی آراید و منه الاعانه و التوفیق **آرایش نافتن صحایف این اوراق**

بذکر مجملی از احوال آبا شیخ صفی الدین اسحق
عامه علماء عالم و کافه فضلای آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صاحب سعادات موسوی
اتفاق دارند و آن زمره که مایه از کمالات صوری و معنوی و جامع فضایل دینوی و اخروی میشمارند لوایح باطل بدایه میان ایشان مانند صبح صادق ظلام
لیالی ضلالت را مفقود گردانیده و لوامع ساطع خاطر صفوت اثر ایشان بسان انوار آفتاب آفاق فضل و کرامت طالع گردیده **نظم** ائمه دین پناهی سر بر کرامت ۔ ای بادشاهی چراغ روشن از نور امامت مه تابنده بر برج کرامت عشر فهم من هم من صناف الانام کرام من کرام من کرام
لاجرم محاجت آن نیست که خدایب علم در کنار معانقت هر یک از این فرقه واجب التعظیم که سلسله نسب بمایون پاسامی سامی ایشان محتوست نغمه سرائی نماید تا
بنا بر تبیین و تبرک بذکر مجملی از حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروز شاه و اولاد امجاد علیهم آلاف الف صلوات الله لسان مقال میگشاید **فیروز شاه** تربتی بود دیندار مرام اخلاق و حمایس آداب موصوف و بلطایف کفتار و کرایم اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیه مبارکش طالع و آثار جلالت
و مهتری از بشره فیروزیش ساطع بود مؤمل و مرتوب مشهور و بصفت نباهت و نجابت بالسنه و افواه مذکور حواشی و اعمامش بعدد ثوابت و سیاره و علمان
و حدائش زیاده از مرتبه حساب و شمار بنظم فلک امتشام معالی پناه جهان کرم میر فیروز شاه دری بود از درج عز و شرف کلی از گلستان شاه نجف
قرطوذیک کرده از خوان او جهانی مرفه باحسان او و خیانچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مکین طراز این برازنده فیروز شاه در کنار بیشه جیلان در [illegible]

در موصلی که موسوم است بزکین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام مینمود و چون آنجناب از ناقص غیب ندا و الله مدیحوا
الی دار السلام شنود از زشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود و فرزند سعادت مند میرعوض امیر نکین بکوچ فرموده در قریهٔ سفرا نخانی قایم مقام
وشاد کام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز در گذشت و عوض او پسر ارجمند خود محمد نام و آن دری درج ولایت در سن هفت سالگی از نظر جلادین
غایب شده و هر چند خدام امیر عوض در طلبش بهر طرف شتافته از آفتاب پیمایش اثر نیافته لاجرم دران دود مان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت
اتفاق افتاد و محنت آن جماعت خون دل از دیدهٔ خونبستان وقت بگشاد اما چون ناقص اقبال در مقام ستمگاری خاطر عاتم دوستان بود و احیانا بنزدیکان
در گوش هوش هر یک بمضمون این مقال ترنم مینمود و حیث یوسف خمان غم مخور کلبهٔ احزان شود و روزی گلستان غم مخور و بعد از انقضاء مدت
سال از این احوال ناگاه آن فرزند ارجمند بر درخانهٔ پدر قرار گرفته پدید آمد و در روی دستار سفید بر سر صحتی جمایل فرموده و زبان بحکمت بیان بر منوال مذکور
قران گشوده لاجرم علازمان آستان کرامت آشیان منهج و شادمان از انجناب کسب پرسیده ندجواب دادکه الحمد لله که در سلک ارباب کمان منظم
داشته بسیان خود بر برده بودند و در این مدت بحفظ کلام انجناب انتظام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام رغیب و حرص مینمودند و انجناب بمتابعت و متحریکه شته عاشق
خدمت و علازمت محمد و مزاده حقیقی بر روش گرفته دازروی ارادت و اعتقاد کما هو حقه بر میان بسته بطریقهٔ فرمان برداری و اطاعت گر
الخاطر و مصاحبت اقربا و خویشان با خشنودی تمام جدا دشریف خود میبرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمد و علم رحلت ب ریاض جنت
برافراخت جنبت روانش بعلیین پرانور باد در آن تربت آباد همسرو باد **صلاح الدین رشید** ولد ارشد امیر محمد خلف بعد از پدر در قریهٔ
کلخوران اقامت فرمود و انجناب از جمال صوری نیز بهرهٔ تمام داشت و همواره بر زاغ شکولی شکست چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید نیز بسر رسید پسر رشید ش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گهر گردید **قطب الدین** قطب فلک
جلالت و دین داری و خورشید بهر سعادت و ورع کواری بود و چون در قریهٔ کلخوران اقامت داشته تا وقتی که بسبب هجوم لشکر کرجیان بار دبیل نقل نمود
بتبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از روساء کفار کرجستان با لشکری از دو صد هزار مرد بخیال تاخت
و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج ساکنان ملت حیز الانام بجانب اردبیل حرکت آمد و چون خبر بکلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمه علیکم بسواد
الاعظم عمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل در آمد و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه اخیم مخالفان مقهور گردانید و خویش نفس
خود در گوشهٔ نشستهٔ متضرع و زاری از درگاه کردگار ایزان طلبیده و در محلی که جوانی از قراء های آنجناب نزدیک بده حلل آسوده و البته بسیاری از کرجیان
دیار و پیل دست تطاول غارت برآورده بکلی از ایشان متوجه انخانه شده و آن جوان در روی آو بخته بر طبق مروته الحی تعلوه و لا یعلی غالب آمد و بمشیر انکار فرمود را
بقصه اقتدار در آورده بر حلق شوم کشید و در آن محل گرجی فریادی بر کرد که بعضی از همراهانش بکیفیت حادثه پی برده بر روی بدانخانه آورده و انجوان
از آنکه کافران بر حال محله نشینان سراپرده غفلت که در زیر زمین بود اطلاع یابند کمیته بکمند روی که در آن موضع بود در آن نهانخانه رامسدود
گردانیده کلمهٔ توحید بر زبان رانده مستعد بخوض شهادت بالسیاه و همان لحظه کرجیان بدر رسیده صاحب خود را کشته دیده بمشیر انتقام از نیام بر کشیده
بر شته حیات آنجوان نپسندید و ضعافت را بانقطاع رسانیده بعد ازان امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکر بیرون آمد تا مهمی از ان مهم برآید کند ناگاه
جمعی از کرجیان بآن خراب رسیده و بمشیری بر گردنش زده چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین
بروز ماتم و میان آنگمان افتاده بود و آنجمعیت حاش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام مغرب مخفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهة تفحص
حال شهیدان در میدان وقت امیر قطب الدین رسیده ندا و از نالهٔ انجناب را شنیده ندلاجرم بر ذیکر رفته کیفیت واقعه پرسیده ندآن امیر روشن ضمیر
جوابداد که ظاهرا او را جراحتی رسیده و رحم علاج پذیرست آنگاه اشارت فرمود تا انجماعت رحم دلبسته او را بدانخانه زیر زمین رسانیده ندو امیر
قطب الدین بعیال و اطفال بالسلامت یافته از جانبین لوازم محامد آلهی تقدیم رسیده و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که شکر کرجستان
از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین صحت و عافیت مانده خورشید از عقده کسوف بیرون خرامیده و همگی همت عالی همت بر تربیت فرزند سعادتمند خود
شیخ صالح مقصور گردانیده در وقت طفولیت اجل مقدر آن ولد صالح را در ولی عهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی سنن سلیمه

[illegible] کرام را احیاء فرموده چون آنحضرت نیز عازم هشت عنبر سرشت گشت پسر فرخنده اختر امین الدین جبرئیل قایم مقام شده و آن سیمرغ آشیانه ولی عدیل در دنیا و عقبی شاب محمد مدّ ظله را که صبیه صلبیه عمر باقی بود و از بارقه انوار ولایت فروغ عفت و طهارت از جمال حالش میدمید خشید بعقد نکاح خویش درآورد و وهاب المواهب و العطیات امین الدین جبرئیل را از آن محمد [illegible] و مریم سیرت پرده سعادت بود و دولتی نام داشت پسری عالی گهر کرامت فرمود چون بر آمد آفتاب ازواج امید و جودش [illegible] ناصیه بخشیده میاسش ظاهر و انوار ترکیه نفس از مطلع جبینش پیشش ظاهر امارات هدایت و ارشاد و در بشره [illegible] از سره جمالوش هویدا نظم کلی بشکفت و در باغ هدایت درخشان افروز و موج ولایت جهانی گشت از بوستان [illegible] امین الدین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن ساخته علم محبت و شادمانی بر افراخت و با بقاء [illegible] عشیده بی مثلث را در زبان ساخت و با لهام هاتف غیب آن فرزند را ابو الفتح کنیت نهاد و الحمد لله الواهب الموهب و العطایا و الصلوة علی محمد خیر الوری و آله الهداة و عترته الاتقیا [illegible] ترجمه احوال و مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین اسحق باتفاق اکابر آفاق

سخن در صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق [illegible] و دین پروری درخشیده و شعشعه ضمیر فیض تأثیرش بسبان انوار عنایت الهی عرصه [illegible] صفات بخشیده گیتی [illegible] لدنی بر دولو پایه قدر و منزلتش سپهر دون از احاطه و ادراک بتصور لالی کلام هدایت انتظام زیور گوش حور [illegible] و علوکت و عبادت [illegible] بحار بصیرت ابالی ریاضت و سلوک قبه عرش فرسای صومعه اش مهبط [illegible] رحمت ایزد تعالی و [illegible] سلطان عالم با لامرمان اولی الحجه و هوای دانهای سجاده اش همواره مدرطیران و مشاعل کواکب درخشانی که [illegible] مطاف [illegible] خاست با استغاثش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل ریاضت کشیده اش در مرات رخساره رویان [illegible] و [illegible] ارصبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام بر رکوع و سجود و قیام و قعود اقدام فرموده [illegible] همه فکر او در روح و سجود همه مکرر او در قیام و قعود شده چشم او بروی محراب را چنانی که نشناخته خواب را شبش چشم را آب در بنه کی ظلمت نهان چشمه زندگی لب دیده آن سالک کامیاب [illegible] خود دن گشاده رخواب بشب زنده داری مدّ روز همه شب قدرش شب قدر بود قدم گاه او عرش را بوسه گاه درش بود مرقد سیان را پناه گذشته رفعت آسمان مسرش نمودار معراج پیمایش [illegible] گشادی چو گاه بصفیت لسان فشاندی در و لعل بغسان ملکت گفته آمین چو گردده دعا شده از دعا حاصلش مدعا و آن هنوز محراب امامت و کرامت هنوز درس صبی بود که طبق کلمه تکریمه آتیناه الحکم صبیا دست عنایت ازلی ابواب ولایت الهم بر روی روزگارش بر گشود و ادراکات مخمسه ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته و آن آشنا خوانهای غریب میدید و باز و یاد الطاف الهی و تضاعف عطوفت شناسهای امید وار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت یقظه و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والده ماجده خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن محمده پس از تأمل در خواب جواب داد که ای قرة العین این رؤیا و دلالت بر آن دارد که نور ولایت از مجال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد لاجرم انتجاب حرم و فرخساک شد و در وقت تحریر این خواب و تعبیر آن سمو و اوراق را چنان بخاطر اثر رسید که ظاهر او در آن زمان در عالم خواب بآن شیخ ولایت مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو شمس آفتابی طالع خواهد گشت که ماهچه رایت سلطنت او بسان خورشید تابان بر توبرعه کون و مکان نماید و فی الواقع حالا واقعه [illegible] این سخن مشاهده و محسوس میگردد و حقیقت این دعوی بر ذوی الباب بصورت و معنی ثبوت می پیوندد همچنین منقولست که در اوان صبی شیخ قدس سره بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته است و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که شیخ امین الدین جبرئیل با شمشیر و تاج چه مناسبت دارد و قصد کرد که شمشیر را از میان بگشاید تا تاج را از سر بر دارد آفتابی از مغرب طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و با فسر را بر سر نهاد آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر بر گرفتن کرّه بعد از وی آن آفتاب در لمعان آمد و چون همچنین نوبت بوقوع پیوست از خواب در آمد و از آن معروف

راقم حروف گوید که اگر صاحب دلی هوش همیدر تعبیر خواب تأمل نماید یعنی واقعه که آن شیر کنایت از خطه تبریز جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده و آن افسر و قبا
تاج و تاج فرق همایون آنحضرت اشارت بعمامه و ما احسن قول من قیل بیت ربی ای که تعبیرش تو باشی خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی القصه چون آتش محبت
الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی گ وپای در طریق تجرید نهاده بهانه ملاقات برادر مجتبه تحفات خویش
صلاح الدین رشید که در بلده بیشه از دیار کمال اعتبار و جلالت مشهور بود حضرت سفر فارس حاصل کرد و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ عبد الله خفیف
رحل فرموده بر چند برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید خوا را انجا خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش گشاید تا
بعز اجابت اقتران ندا دو شیخ همدران بقعه بادای وظایف طاع ش مشغول شده و در آن بلده بصحبت شیخ فخر الدین سعدی و بسیاری از
معتمدان بارگاه احدی رسیده آثار دولت ابدی پیوسته از ناصیه احوالش لائح و هویدا بود تا آنکه غیب ندا
که فارس میدان هدایت بود شتافت و ثمره از خال خویش عرض کرد امیر عبد الله ب را گفت ایغر بر حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد کسی
دیگر کسی نیست که تو را مطلوب تواند رسانید بنا بر علی بذا شیخ صفی الدین ا دواع فرموده بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر بشرف خدمت
والده در یافته تحصیل حال شیخ زاهد اشتغال نمود و شیخ زاهد و تاج الدین ابرا ان شیخ بنا بر الگرد ... بحانی بود و تاج الدین ابرا داشت و او را
از سیه جمال الدین کیلانی رحمة الله یافته بود و نسبت خرقه شیخ جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة ... مسطور است بشیخ الطایفه ... جنید بغدادی
می پیوندد و سلسله مشایخ بجمله مقدس سره ما ... المتقین و امام المتقین علی ابن ابی طالب ... سلام میرسد القصه بعد از ... ی الدین مدت چها
سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانیده آنشخصی که او را محمد ... مان میگفتند و از اردبیل ... دون بشیخ کیلان رفته بود
شیخ علی شیخ زاهد قدس سره در قریه علیه کران انواع کیلان بر سجاده ارشاد و تمکن دارد ... فس علیه الرحمة من ... لونی از عشق ملاقات شیخ زاهد
بی تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما در رتبه کمال است پیاده و تنها متوجه علیه کران ... بارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمصدقه
در راه بشیخ زاده فرود آمد و بادای نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حالا آنکه در آن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا بحصول
طالبان و مریدان ملاقات نفرماید و پیوسته در ماه مبارک رمضان حال آنحضرت بر همین منوال جاری میبود اما چون در آن دور و زمان کرامت از و ظهور آن قدوه
عالمیان خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت ایجوان کپنک پوش را که در گوشه زاویه نماز میگذارد بخلوتخانه خاصه من در
آنجا سبز برد و محمد خلیلان بموجب فرموده عمل نموده همدران ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبیده و بارشاد و تلقین
... به بدیده بصیرت انوار ولایت در بشره ... استلام فرموده شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدان
... بده و در ریاضت نهاده کار بجائی رسانیده که د ... نمائید که در ماهی زیاده از یک کرت جلس نگردان
... بی از روب چیزی نمی چشید و در شب اصلا چیزی نمی ... سه جمعه شیخ زاهد در پشت همیگذشید چند سال بهمین
... ل صوم و لهوم مجتنب و محترز میبود و در وقت ... ال میبود تا جرم بماند که زمانی هم بتمام ترقی کرد شیخ زاهد انجنان را
... ریکه از او مجاهدات و ریاضات بازآورد و بجو ... بنا میفرماید حضرت ولایت پناه در سایه تربیت شیخ زاهد قدس سره
... به بدرجه ... عالیه و ما صاحب مقامات علیه ... مع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی
... شاد و خلایق را رجوع بدا نحضرت نمود و یکی از بنات کرمات خود را که بهمنام فاطمه بود بجهاله السلام بود بجبالهٔ نکاح در آورد و وصیت انجناب از
... دایه ... صفوة الصفا نکوش هوش رسیده که چون شیخ زاهد بپایه قدر و منزلت شیخ صفی الدین را رسانید گردانید و بهمگی همت در علو شان و رفعت مکان
آنحضرت ... نماید و شک و ریا بطل بعضی از خلفا و مریدان اشتغال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ همه را شاد و بحالت خویش فارغ
شیخ صفی نماید و در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند مرا نیز رواج و رونق در خاندان شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ
جمال الدین علی را که بخصوصیت کمالات صوری و معنوی متصف است قایم مقام سازند تا همه دست ارادت در دامان متابعت مخدوم زاده خود زنند
و این سلسله از هم نگسلد و شیخ زاهد رحمة الله فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاد

ذکر احوال شیخ صفی الدین